

پروفسور ادوارد براون انگلیسی مستشرق شهیر ایران دوست ۲۴ دیماه ۱۳۰۴ شمسی

تولد ۷ فوریه (۱۸۶۲) وفات ۵ ژانویه (۱۹۲۶)

از سعدی تا جامی

تاریخ ادبی ایران از نیمهٔ قرن هفتم تا آخر قرن هشتم هجری
عصر استیلای مغول و تاتار

تألیف
ادوارد براون انگلیسی

ترجمه و حواشی
بقلم
علی اصغر حکمت

تهران
۱۳۳۹ شمسی. ۱۹۶۰ میلادی
چاپ دوم
بسرمایهٔ کتابخانهٔ ابن سینا

چاپخانهٔ دانشگاه

بسمه‌تعالی

مقدمهٔ چاپ دوم

مدت دوازده سال از اولین چاپ این کتاب سپری شد، اکنون که عدد سنین شمسی به ۱۳۳۹ رسیده نسخ آن کتاب بسیار کمیاب گردیده. اقبالی که ارباب دانش بدین مجموعهٔ ادبی ابراز فرموده‌اند محرك همت مترجم گردید که باردیگر به‌چاپ آن اقدام کند. پس با توجه بمنقصت‌های چند که درطبع اول موجودبود، وباملاحظهٔ تحقیقات نوین ومطالعات تازه و مطبوعات جدیدی که در زمینهٔ تاریخ ادبی این دورهٔ دویست و پنجاه ساله، دراین دوازده سال بظهور رسیده، اینك طبع دوم آن بعون الهی انجام می گیرد. سعی جمیل بعمل آمد که تصحیحات واصلاحات دقیق برمتن ونوادر ولطائف بدیع درحواشی افزوده گردد، بطوریکه برحجم کتاب در این چاپ بیش از دویست صفحه افزوده گردیده است.

با اینهمه هنوز این تاریخ نواقص بسیاردارد.

ادب فارسی درهر دوری ازادوارخودمانند دریائی است بیکران که وصول بعمق آن غواصان ناتوان را میسر نیست، این دوره نیز که بنوبت خود لجّه‌ای ازهمان بحراست، سالهاست نویسندهٔ این سطور را درخود مستغرق ساخته وهنوز ازساحل آن قدمی فراتر نرفته، وخود با کمال شرمندگی اذعان دارد که بسیار مانده است تا مروارید مقصود بدست او برسد.

دراین چاپ هرچندعدد بیشتری ازشعراء وادباء درقرون هفتم وهشتم

ونهم ذکرشده‌اند ونام بسیاری‌از کتب وآثارادبی‌آنزمان باحصا درآمده، معذالك هنوز آن کتاب از مرحلهٔ یك تذکره و سیره خارج نگشته و نمیتوان‌آنرا اثری‌انتقادی بمعنای‌کلمه دانست . ولی باشوق و شوری که درادبا و دانشمندان ایران در این زمان بحمدالله پدید آمده است یقین دارم دامنه تحقیقات دراین اعصار بارورهم‌چنان توسعه و انبساط حاصل خواهد کرد، تا آنکه روزی برسد که عروس دل‌آرای ادب‌جمال بی‌مثال خود را بی‌پرده بعاشقان بنماید وازحجله اختفا بدرآید

در خاتمه وظیفه خود میداند که از وزیر دانشمند و ادب پرور و فضیلت ودوست فرهنگ‌درزمان‌حاضر،یعنی آقای **دکترمحمود مهران** سپاسگذاری نمایم. این رادمرد که بحسن سیرت وصفای سریرت‌آراسته است چهارمین وزیری است که به انتشار این مجموعه ادبی بذل عنایت میفرماید و مانند‌اسلاف‌خودحق بسیار بر گردن اهل دانش‌دارد .

« غلام همت آن نازنینم که‌کارخیر بی‌روی وریا کرد.»

طهران- فروردین، ۱۳۳۹ هـ.ش.

علی‌اصغر حکمت



مقدمهٔ چاپ اول

کتابی که اکنون ازنظر خواننده گرامی میگذرد سومین مجلد از دورهٔ تاریخ ادبی ایرانست [۱] که مرحوم **پرفسور ادوارد براون انگلیسی** در سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق ۱۲۹۹ هجری شمسی بطبع رسانیده . این کتاب که بانگلیسی موسوم است به «**ادبیات ایران درعصر استیلای تاتار**» [۲] وما آنرا بفارسی «از **سعدی تاجامی**» نام نهاده ایم از تحولات ادبی ونظم ونثرفارسی در دوره ای از تاریخ ایران بحث میکند که مابین سالهای ۶۶۳ هـ . ۱۲۶۵م . تا ۹۰۷ هـ . / ۱۵۰۲ م. واقع شده است. چنانکه مؤلف درمقدمهٔ خودمینویسد، این زمانی است که ازهجوم مغولها باین کشور شروع میشود ، وپس از آن بداستان جماعتی دیگر ازتورانیان که بسر کردگی **امیر تیمور لنگ** باین مرز وبوم تاخته اند وسلطنتی بطول یکصد سال درایران تأسیس نمودند ، خاتمه میپذیرد . در تاریخ سیاست این عصر ، مملکت ایران دردست امرائی بوده است ازنژادهای تورانی، مانند **مغول و تاتار وترکمان**. این گروه بیگانه درحالیکه سریرسلطنت ایران راتملك نمودند حیات ادبی وعقلی و صنعتی ایران را نتوانستند محو و زائل سازند. بلکه نیروی معنوی ایرانیان بحدی قوی بود که آن

---

(۱) A Literary History of Persia.

(۲) A history of Persian Literature under Tartar Dominion, Cambridge, 1920 .

طوایف متوحش صحرانشین‌را درکانون علم‌وادب وتمدن خود گداخته و آنانرا مستحیل‌بعنصر ایرانی ساخت.

با اینکه دراین‌مدت دوقرن ونیم‌تاریخ سیاسی‌ایران مشحون است بذکر وقایع غم‌انگیز و حوادث ناگوار و جنگهای خونین و مصائب عمومی وآشفتگی امور و دراین‌زمان پریشانی جمعیت ایران بحد کمال است . معذلك از لحاظ محصول ادبی از بارورترین ادوار تاریخ ادبیات ایران بلکه جهان بشمار میآید . هوش و قریحهٔ مردم این سرزمین در طول این‌مدت محصولات‌جاوید وآثار فناناپذیر درصحیفهٔ‌تاریخ‌ادب‌جهان بیادگار گذاشته‌است . عصری ، که‌از **سعدی**، یعنی‌**افصح‌متکلمین** فارسی زبان آغاز میشود و **بجامی** یعنی **خاتم‌شعرای ایران** پایان میپذیرد و گوینده‌ای مانند **حافظ** یعنی **لسان غیب و ترجمان اسرار** دروسط آن قرار داد ، حق دارد که بنام این گویندگان بزرگ و صدها دانشمندان دیگر که‌معاصر آنان‌بوده‌اندبر دیگرقرون واعصارببالد . چه‌نه‌تنهادرخت ادب دراین بوستان سرسبز وخرم بود بلکه نهال علم نیز شجری مبارك و برومند گردید و بزرگانی چون **خواجه‌طوسی وغیاث‌الدین‌جمشید کاشی‌و تفتازانی و جرجانی و دوانی** و امثال ایشان پرورش یافتند .

اگر ادعا شود که دو ستارهٔ فروزان علم و ادب در آسمان ایران دراین زمان پرآشوب بذروهٔ کمال واوج استعلای خود رسیده‌اند، سخنی بگزاف نیست زیرا ازآن تاریخ ببعد این هردو مجموعه فرهنك ودانش ادوار پریشانی خـود را تا امروز میپیماید .

نویسندهٔ این‌کلمات در اوانیکه بخدمت مفتشی در وزارت معارف مشغول بودم (مرداد ١٣٠٤ ﻫ . ش) بان وزارت پیشنهاد نمودم که چهار

مجلد **تاریخ ادبی ایران**، تألیف مرحوم براون، را بحلیهٔ زبان فارسی ببار آیند وزارت معارف، که در آن تاریخ بر عهده مرحوم **نظام الدین حکمت (مشار ـ الدوله)** [1] این عم راقم سطور مفوض بود، این پیشنهاد را پذیرفته وچهار تن از مترجمین را برگزید وانجام این خدمت خطیر را بآنان محول داشت. این بنده خود ترجمه جلد سوم آن تاریخ را که همین کتاب حاضر است برعهده گرفتم وزمانی چند در انجام آن صرف وقت وبذل جهد کردم، لیکن مشکلاتی که در اثناء ترجمه با آن تصادف نمود مرا از انجام ان کار باز میداشت. تا آنکه درسال **۱۳۱۹ هـ. ش** که تدریس **تاریخ ادب ایران در قرن نهم، در دانشکده ادبیات** تهران، باین بنده موکول شد دیگر بار اهمیت این کتاب که نصف آن بحث در تاریخ همان قرن است جلب خاطر کرد. وبامراجعات عدیده بآن تألیف شریف قدر وارزش آن مورد عنایت گشت، آنرا کنجی ثمین وخزانهٔ پر از درو گهر قیمتین یافتم. پس درصدد بر آمدم که ترجمه ناقص قدیم خود را ازنو در دست گیرم و بآخر رسانم، وزیر معارف وقت آقای **اسماعیل مرآت** [2] که بصفای نیت وحسن فطرت وبصفت سخاو ادب موصوف است مرا بر اجرای این نیت تشویق فرمود، بار دیگر بر انجام اینکار مصمم گشتم وبر مشکلاتیکه درپیش بود بتدریج باصبر

۱) **نظام الدین حکمت** ـ فرزند مرحوم حاجی میرزا حسام الدین مشار الدوله فرزند حاجی میرزا محمد بن علی اکبر بن ابو القاسم بن محمد مسیح بن کاظم الشیرازی ـ متولد بسال ۱۳۰۵ هـ. متوفی بسال ۱۳۵۵ هـ. ق که در سنین ۱۳۰۳ ـ ۱۳۰۴ هـ. ش سمت کفالت وزارت معارف را داشته ودر خدمت دولت وملت عمری را به نیکنامی وخدمت بخلق بسر آورد. رحمة الله علیه.

۲) آقای **اسماعیل مرآت** فرزند مرحوم میرزا موسی خان مرآة الممالك آشتیانی از عمال صدیق وقدیم دولت، از ۱۳۱۷ ش. تا ۱۳۲۰ ش. تصدی وزارت معارف را داشته اند.

و کوشش فراوان فائق آمدم، تا آنکه در سال **۱۳۲۶ ه . ش** آن ترجمه خاتمه پذیرفت .

مشکلات مذکور عبارت بود : اولاً از فقدان منابع اصلیه ـ چه **مرحوم براون** باهوش سرشار و فضل بسیار و قریحه خداداد از نسخ خطی عدیده که یا در تملک خود داشته و یا در کتابخانه‌های بزرگ **بریتانیا و انیورسیته کمبریج** در دسترس او بوده، استفاده فرموده ومقدار زیادی عبارات منثور و اشعار منظوم را از متون عربی و فارسی بانگلیسی ترجمه کرده و در کتاب خود مندرج ساخته‌است . در ترجمه فارسی بالبداهه لازم میبود که آن مقالات واشعار ازاصل عیناً نقل شود . لیکن چون غالباً نسخ مذکور در ایران در دسترس بنده نبود بناچار با کوشش و مجاهده فراوان در جستجوی آنها برآمدم . تا آنکه بحمدالله نصّ آن قطعات تماماً از اصل فارسی یا عربی بعینه در این ترجمه نقل گردید .

ثانیاً ـ چنانکه گفتیم تاریخ تألیف کتاب سال ۱۹۲۰ میلادی است وتا این زمان که تاریخ سنین میلادی به ۱۹٤۹ رسیده است متجاوز از ربع قرن میگذرد ، در اینمدت وقایع بسیار در تاریخ ادبی اینعصر که مورد بحث است روی داده ؛ چه بسیار کتب خطی بطبع رسیده ، وچه بسیار نسخ نادره که از نظر مؤلف فوت شد، بود اکنون در دسترس واقع شده ، ومحققین وفضلای ایران واروپا وهندوستان درپیرامون اینعصر چه بسیار تحقیقات ومطالعات جدید فرموده اند ؛ برمترجم واجب بود که درضمن این ترجمه تحولات اخیر را بعنوان تکمله بر اصل بیفزاید و این خود وظیفه‌ای بسیار مشکل ومتعسر می‌نمود . ولی بحمدالله تا آنجا که وسائل موجوده اجازه میداد براین مشکل نیز غلبه یافتم و آن عیب را رفع و ناقص را مکمّل ساختم.

ثالثاً ـ درپاره‌ای ازمطالب سهو واشتباهی بقلم مؤلف دانشمند بنظر میرسید که یا ناشی ازخطای درترجمه انگلیسی، یا در اثر غلطی درمنابع اصلی بوده است ، با اینکه آن استاد علامه درجمع و تألیف چنین تاریخ ادبی آنهم بزبانی اجنبی، انصافاً منتهای مهارت را بخرج داده ودر ترجمه عبارات واشعار ومطالب از فارسی و عربی بانگلیسی بحد اعجاز رسیده است ، و بحکم « الجواد قد یکبو والصارم قدینبو » او را براین لغزشها ایرادی نیست، ولی برمترجم وظیفه بود که بقدر مقدور درصحت مندرجات کتاب سعی بلیغ نماید. چه گاهی ازحکمیی روشنرای تدبیری برنیاید و کودکی نادان بهدف اصابت نماید .

برای رعایت این معانی برترجمه متن حواشی چند مزید ساختم، که مجموع آنها بخودی خود قسمت مهمی ازتاریخ ادبی آنعصر راتشکیل میدهد. اینك پس ازبیست وسه سال بتشویق وزیری دیگر از وزاری دانش دوست و معارف پرور یعنی دوست دانشمند دیرین من **آقای دکتر عیسی صدیق** که از راد مردان ادب دوست وعلم پروراست این کتاب بطبع میرسد و هدیه اهل ادب ودانش میگردد .

درخاتمه ازاعتراف باین معنی ناگزیرم که کتاب موجود هنوز دارای نواقص بیشماراست وچنانکه باید حق موضوع درآن کاملاً ادا نشده و بسیاری ازدانشمندان وخداوندان افکار بلند وصاحبان آثار شیوا در نظم و نثر فارسی دراین دوره وجود داشته‌اند که باید نام نامی ایشان ثبت و آثار آنان محل تحقیق قرار گیرد، همچنین محصولات فکری وادبی اینعصر باید باترازوی انتقاد علمی سنجیده شود ومحسنات ومعایب آن معلوم گردد. دراین کتاب مؤلف ومترجم هردو بیشتر بشرح احوال گویندگان ومعرفی کتب ایشان وذکر بعضی قطعات منتخبه ازآثار آنان اکتفا کرده‌اند وازسنجش سخنان

بحثی نشده است .

امید که فضلا و دانشمندان پس از ما این گامهای نخستین را پیروی کنند و اشتباهات و اغلاط ما را تصحیح فرمایند تا آنکه بمرور زمان تاریخ ادبی ایران بطور کامل ساخته و پرداخته گردد . ما در بنای رفیع قصر ادب مصالحی مختصر گرد آورده‌ایم که باید معماران هنرمند آنرا بدرستی بکار برند ، تا انشاالله این کاخ بلند چنان برافراشته گردد که از باد و باران گزندی نیابد .

تهران ـ آذر ماه ۱۳۲۷ هـ . ش.

علی اصغر حکمت



تاریخ اتمام کتاب

کلمه «تاریخ نوین» که از آن بحساب جمل عدد ۱۳۲۷ استخراج میشود، تاریخ سال شمسی است که این کتاب بپایان رسید و بحلیه طبع آراسته گشت و بخاطر این بنده مترجم رسید، پس آنرا درقطعه ذیل بنظم آورد:-

«گنجی است کهن تاریخ نوین ... در فن ادب بر اهل یقین .
این گنج کهن بر گیر و ببر ، ... وین تحفه نو بر دار وببین .
درطیب کلام خوشبو شجری است ... فرعش بسما اصلش بزمین ؛
هرفصلی ازآن بابی است رفیع ، ... هربابی ازآن اصلی است متین .
نظمش بورق، دری استخوشاب، ... نثرش زقلم ، مائی است معین ،
باکلك خرد حکمت بنگاشت . ... این نامه نغز چون صورت چین .
صد رنج چنان بسته است بدل ، ... تا گنج هنر بگشود چنین !
هر گنج مراد بر اهل یسار ... حاصل نشود بی کد یمین .
سالی که سخن شد ماه تمام ... شد سالمهش- «**تاریخ نوین** .»

۱۳۲۷



مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب ـ مرحوم **ادوارد براون انگلیسی** Edward G. Browne متولد درهفتم فوریه ۱۸۶۲ م . / ۱۸ بهمن ماه ۱۲٤۰ هـ . ش. متوفی در پنجم ژانویه ۱۹۲٦ م . / ۱۵ دیماه ۱۳۰٤ ش . از نخبهٔ اساتید بنام **دانشگاه کمبریج** وازاجلهٔ دوستان کشور ایران است .

درتاریخ زندگانی اینمرد ادب دوست دانش پرور سخن بسیار گفته‌اند ازجمله استاد بزرگوار مرحوم **محمد قزوینی** (درمجلهٔ **ایرانشهر** سال ٤)(۱) ومرحوم **رشید یاسمی** مترجم فاضل جلدچهارم همین تاریخ(درمقدمه آن(۲)) وآقای **مجتبی مینوی** (درمجله **روزگار نو**(۳)) وآقای **پرفسور آربری** (درکتاب **مستشرقین انگلیسی**(٤)) شرح حال اورا مشروحاً نگاشته‌اند وما بیش ازآنچه آنان گفته‌اند سخنی نمیتوانیم گفت .

۱) مقالهٔ استادعلامه محمدبن‌عبدالوهاب قزوینی دررساله « **بیست‌مقاله** » نیز بطبع‌رسیده ــ تهران ۱۳۱۳ ش .

۲) **تاریخ ادبیات ایران ازآغاز عهد صفویه تازمان حاضر** ـ که ترجمهٔ جلد چهارم تاریخ‌ادبی‌ایران‌تألیف براون‌است، بقلم‌دوست محترم‌فقیدمرحوم **رشید یاسمی**، استاددانشگاه‌تهران، باضمیمه‌ای‌درادبیات معاصر ـ طبع طهران بسال ۱۳۱٦ هـ . ش .

۳) **مجله‌روزگارنو** ـ یکی‌ازمجلات سودمند وظریف ومحتوی بر مقالات ادبی وعلمی و اقتصادی که هر سه ماه یکبار در لندن بطبع می رسید . مقالهٔ **آقای‌مینوی** درشماره۲ جلداول ـ پائیز ۱۹٤۱ بطبع‌رسیده . در همان شماره مقالهٔ دیگری‌باز درباب‌مرحوم **ادواردگرانویل‌براون** بقلم **پروفسور الیس‌ایچ مینز** مندرج است.

٤) کتاب‌مستشرقین‌انگلیسی Brirish Orientalists تألیف **پرفسورآربری** A. J. Arberry طبع‌لندن-۱۹٤۳م.

تنها برای آنکه خواننده این کتاب‌را نیز بعنوان تذکر مختصر اطلاعی از شرح حال مؤلف ارجمند حاصل گردد، اینك چند سطری از زندگانی و خطوط مهمه سرگذشت حیات او دراینجا یاد میکنیم[۱] وخواننده را بمنابع مفصله فوق‌حواله میدهیم .

پروفسور **ادوارد گرانویل براون** Edward Granville Browne درسال ۱۸۶۲ م. درقصبهٔ اولی Uley که‌مکانی‌است درناحیهٔ گلوسسترشایر Gloucestershire، ازایالات‌انگلند، متولد گردید. تحصیلات‌عالیهٔ‌خودرا درکالج ترینیته دردانشگاه **کمبریج** بپایان رسانید ودر دورشته، یکی‌علم طب ویکی السنه شرقیه، وقوف و بصیرت حاصل کرد . درسال ۱۸۸۷ م . به عضویت همان کالج انتخاب گردید . ودررشتهٔ طب درجهٔ M. B. بدست آورد ولی هیچوقت بعمل طبابت نپرداخت .

درسال ۱۸۸۸ سفری‌بایران کرد وپس‌ازمراجعت بسمت‌دانشیاری دررشتهٔ زبان‌فارسی، بمعلمی‌دانشگاه کمبریج، منصوب گردیدودر۱۹۰۲م بسمت استادی زبان‌عرب بر گزیده گشت وازآن پس دراین مقام همواره برقراربود تا وقتی که درسال ۱۹۲۶م.دورهٔ حیات آن خدمتگذار صدیق علم‌ودوستدارامین‌ادب‌بسرآمد. اینمردشریف‌همواره بصفت دوستی ایران وایرانیان با کمال‌صداقت وخلوص‌متصف‌بودوباقلم‌وقدم دراین‌راه پسندیده سعی جمیل میکرد . تألیفات او عبارت‌است از:ـ

---

۱) درچاپ نخستین این‌کتاب درذیل شرح حالات مرحوم براون رونوشتی از پنج‌مکتوب که دراوائل عمر خود بفارسی‌شکسته وبسته بیکی‌ازمشایخ صوفیهٔ زمان،یعنی مرحوم **حاجی‌میرزامحمدعلی پیرزاده نائینی**، انگاشته‌است مندرج ساختیم. دراین‌چاپ ازاعاده طبع‌آن‌مکاتیب‌صرف‌نظر کردیم زیراتکرارآن فایدهٔ مهمی‌را متضمن نبود وجویندهٔ تاریخ زندگانی مرحوم‌براون میتواند بمقدمهٔ چاپ‌اول مراجعه کند ،

(۱) سر گذشت یك سیاح «A Traveller's Narrative» سال ۱۸۹۱ م.
که بعد نام آنرا تغییرداده و بعنوان (یك سال درمیان ایرانیان) تجدید
چاپ وانتشار یافت «A Year Among the Persians»

(۲) تاریخ ادبیات ایران تازمان فردوسی (۱۹۰۸)

A Literary History of Persia, (Unlil the time of Firdausi)

(۳) ادامهٔ تاریخ فوق ، یاجلد دوم آن ، (۱۹۰٦)

A Literary History of Persia, (From Fidauoi to Sa'adi)

(٤) جلد سوم تاریخ مذکور، بنام «تاریخ ادبی ایران درعصر استیلای
مغول وتاتار» که همین کتاب حاضر است . (۱۹۲۰)

(٥) ادامه تاریخ فوق، (یا جلدچهارم) ۰ ـ بنام تاریخ ادبیات ایران
درازمنهٔ جدیده « Persian Literature in Modern Times » (۱۹۲٤)

جلداول تاریخ ادبی ایران بقلم دوست دانشمند نگارنده این سطور
آقای **علی پاشا صالح** که وجود با نمودش مجموعه از فضائل اخلاقی وعلمی است
با تحقیقات دقیق ترجمه و بطبعی ظریف در طهران انتشاریافته (۱۳۳٥)

جلدچهارم آنرا مرحوم غلامرضا **رشید یاسمی** استاد تاریخ در دانشگاه
طهران ترجمه و با ضمیمه در ادبیات معاصر در سال ۱۳۱٦ هـ . در طهران
بطبع رسیده است .

(٦) تاریخ انقلاب ایران The Persian Revolution (۱۹۰۹)

(۷) ترجمه چهار مقاله عروضی سمرقندی بانگلیسی بانضمام
حواشی و یادداشتهای فراوان (۱۹۲۱ م)

(۸) طب عربی Arabian Medicine (۱۹۲۰)



در سطر بالا وپائین تصویر بخط کوفی نوشته شده است :
«المولی المعظم الامام الاعظم نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی اطال الله بقاه . » اصل این تصویر که در ایام حیوة خواجه رسم شده از کتابخانهٔ ملی ملك وباجازهٔ اولیاء آن کتابخانهٔ گرانبها در اینجا طبع گردید.

کتاب نخستین

ملوک ایلخانی ایران

از مرگ هلاکو تا انقراض سلسلهٔ ایلخانیان

۶۶۳-۷۳۷ ه .

۱۲۶۵-۱۳۳۷ م .

فصل اول

ایلخانان مغول در ایران

هرچندبرای محصل تاریخ مطالعه وتحقیق هردوره ازادوارتاریخ ملل کم و بیش جالب توجه میباشد و یا آنکه میتواند در حدتصورو بقدرذوق خودآنرا جالب توجه قراردهد ، لکن در تاریخ بسیاری ازاقوام وامم اوقات معینی وجوددارد که بیش ازدیگر اوقات مهم ودر انهدام ویاتجدید حیات آنها مؤثر بوده. وهرمرد دانشمند باید که بدان معرفتی داشته باشد.

ایران بعلل جغرافیائی ونژادی درتاریخ خود سهمی فراوان ازاینگونه ادوارمهمه دارد . نظری به نقشهٔ جغرافیائی کافی است که خواننده رابیاد آورد که این سر زمین متمدن وکهن سال که ازکنار **دریای خزر** تاساحل **خلیج فارس** امتداد یافته همواره مابین **اروپا** و **آسیای صغیر** از یکسو ، و **آسیای مرکزی وشرقی** از سوی دیگر ، بمنزلهٔ پلی بوده است که برفراز آن پل ازدیرباز طوائف مهاجم شرق وغرب بقصدجهانگیری عبور کرده‌اند . ازاین رومواقع خاصی که تاریخ **ایران** بتاریخ عالم مرتبط میشود، بقرارذیل است :

(۱) حملهٔ ایرانیان به **یونان** درزمان سلاطین **هخامنشی** ـ درقرن پنجم قبل ازمیلاد .

(۲)حملهٔ **اسکندر** با**یران** و **هندوستان** ـدرقرن چهارم قبل ازمیلاد، که دربی آن سلسلهٔ **هخامنشی** منقرض و**ایران** درطول مدت پنج قرن ونیم ازعداد دول معظمهٔ عالم خارج گردید.

(۳) تجدید حیات پادشاهی **ایران** بدست شاهان ساسانی ـ درقرن سوم وجنگهای متوالی ایشان بارومیها درقرن چهارم میلادی و بعدازآن.

(٤) حملهٔ **عرب**ـ درقرن هفتم که مابین مردمی گمنام و صحرانشین

جنبش مذهبی بسیار نیرومندی بوجود آورد و پس از سالی چند لوای اسلام‌را ازاعماق عربستان غرباً تا اسپانیا،وشرقاً تاسواحل‌رودجیحون و سند نصب کرد.

(٥) حملهٔ مغول و تاتار ـ درقرن سیزدهم که‌درقسمت عمده‌ای از آسیا وجنوب شرقی اروپا تأثیرات‌فراوان داشت وبحقیقت میتوان آنرا یکی از ناگوارترین مصائب وارده برنژاد بشری دانست.

(٦) حملهٔ تاتار یا یورشهای تیموری (امیر تیمور گورگان) ـ در قسمت آخر قرن‌چهاردهم.

(٧) جنگهای متوالی‌ایران و عثمانی ـ درقرون‌شانزدهم‌وهفدهم که‌درنظراروپا ایران را عظمت واهمیتی‌دیگرداد و آن مملکت رایکی از موانع مهمه دربرابر جهانگیری ترکها دانستند وملل غربی باشوقی تمام سعی میکردندکه با ایران طرح دوستی بریزند.

دربین این‌هفت دورهٔ مهم تاریخی‌درتاریخ ایران چهارمی‌وپنجمی ازهمه مهمتر و دارای آثار عمیقتر میباشد.

مقایسهٔ حملهٔ‌عرب باتاخت‌وتاز مغول

حملهٔ عرب باحملهٔ مغول ازهرحیث کاملا مباین و مغایراست، جز از یك جهت. عربها ازجنوب غربی بایران حمله ور شدند، ومغولها از شمال شرقی.

عربها رادروح باحرارت ایمان وشوق عقیدهٔ مذهبی محرك بود، ومغولها را شهوت مملکت ستانی وخونریزی وغارت هدایت میکرد.

عربهابجای‌تمدنی که معدوم کردند،فرهنگ‌ونظام‌جدیدی‌آوردند. ولی مغولها جزفنا ونابودی اثری باقی نگذاشتند. بعبارت دیگرمغولها آدم‌کشانی بودندفتاك ومکار وغارتگر. ولی‌اعراب حتی باقرار دشمنان اسپانیائی خود مردمانی بودند شجاع و با فتوت.

اما وجه مشابهتی که این دو قوم مهاجم بایکدیگر داشتند، همانا حس تحقیری بودکه ظاهر مفلوك وسازو برگ ناچیز آنها درنظرحریفان کامل‌السلاح ومجهز خود، قبل ازآنکه هنر آنانرا بیازمایند، ایجاد میکرد. این نکته بنحواحسن در تاریخ عربی دلکشی که موسوم به «الفخری» است[1] ذکرشده است. کتاب مذکور درحدود ۱۳۰۰م، قریب پنجاه سال بعد، ازسقوط **بغداد** وانقراض خلافت عباسی، تالیف گردیده. دراین کتاب نخست فتوحات **عرب** را ذکرمیکند و طعن وتسخر بزرگان وامرای **ایران** را بشمشیرهای شکسته ونیزه‌های باریك و اسبهای حقیر اعراب حکایت مینماید؛ آنگاه بمناسبت مقام، سرگذشت یکی ازسرداران اسلام راکه درمغرب **بغداد**، درواقعهٔ سقوط آن‌شهر بزرگ، بسال۶۵۶ه، بجنگ **مغول** رفته بود حکایت کرده، میگوید که چگونه درمیدان مبارزه ازصف لشکر **مغول** مردی بیرون آمد، براسبی درکوچکی وحقارت درازگوشی سوار، شمشیری کوتاه ونا چیز چون سوزنی در دست، و هیچگونه زره واسلحهٔ دیگر برتن نداشت؛ چنانکه هرکس او را میدید ازخنده خودداری نمیتوانست کرد. با اینهمه روز بپایان نرسیده بودکه شاهد

---

۱) آنچه مؤلف ازقول کتاب «الفخری فی‌الاداب‌السلطانیة والدول‌الاسلامیة» تألیف محمدبن علی بن طباطبا المعروف بابن‌الطقطقی باختصار گفته است، ازآن کتاب بعینه نقل میشود: «وحین ورد الخبر الی العجم بوصول **سعد** بالجیش قدموا اليه **رستم** فی ثلاثین إلف مقاتل، وکان جیش العرب من سبعة آلاف الی ثمانیة آلاف، ثم اجتمع الیهم بعد ذلك ناس، فالتقوا، فکان العجم یضحکون من نبل العرب ویشبهونها بالمغازل، وهیهنا موضع حکایة تناسب ذلك لا بأس بایرادها: حدثنی فلك الدین محمد بن ایدمر، قال: کنت فی عسکر الدویدار الصغیر، لما خرج الی لقاء التتر بالجانب الغربی من مدینة السلام فی واقعتها العظمی سنة ست و خمسین وستمائة. قال: فالتقینا بنهر بشیر من اعمال دجیل، فکان الفارس منا یخرج الی المبارزة و تحته فرس عربی وعلیه سلاح تام، کانه وفرسه الجبل العظیم؛ ثم یخرج إلیه من المغول فارس، تحته فرس کانه حمار، وفی یده رمح کانه المغزل، ولیس علیه کسوة ولاسلاح فیضحك منه کل من رآه. ثم ما تم النهار حتی کانت لهم الکرة، فکسرونا کسرة عظیمة، کانت مفتاح الشر، ثم کان من الامر ما کان». رجوع شود به کتاب «الفخری» طبع مصر صفحهٔ ۵۷ .

فتح نصیب همان بی‌سر و پایان شد و لشکر بغداد بشکست و کاید شهر بدست آنها افتاد، و شد آنچه شد.

در وصف اهمیت تاریخی و همچنین در شرح وحشت و انقلاب مدهشی که هجوم این وحشیان از بیابانهای مغولستان و ترکستان و ماوراءالنهر در نیمهٔ اول قرن سیزدهم ایجاد نمود، هیچگونه مبالغه‌ای نیست. انقراض خاندان خلافت عربی (بنی‌عباس) و درهم شکستن سلطنت اسلام و پدید آمدن تقسیمات سیاسی جدید در آسیای غربی و رانده شدن ترکهای عثمانی بآسیای صغیر و سپس بداخلهٔ اروپا و تعویق تمدن و ترقی روسیه، و غیرمستقیم تأخیر رنسانس همه از آثار و نتایج این هجوم شوم بود.

حالت هولناک و آثار باقیهٔ حملهٔ مغول

نسبت بوحشت و اضطراب عمومی که از اعمال سبعانهٔ این قوم تاتاری بظهور رسید، د هسن D'Ohsson مورخ در کتاب تاریخ نفیس خود موسوم به «Histoire des Mongols» نکتهٔ دقیقی را متعرض شده است. میگوید: شاید ما باطناً مورخین شرقی را در وصف وقایع حملهٔ مغول بمبالغه و اغراق متهم مینمودیم، هرگاه بیانات ایشان کاملا با شهادت مستقیم مورخین غربی موافق نمی‌افتاد [۱]. آنها نیز رفتار مغولها را در جنوب شرقی اروپا بعینه مانند مورخین شرقی حکایت نموده و یورش آنها را نه فقط بروسیه و لهستان و مجارستان بلکه تا داخلهٔ سیلیزیا و مراویا و دالماسیا همه ذکر کرده‌اند، تا آنجا که در جنگ هولناک لیگنیتز Liegnitz (نهم آوریل ۱۲٤۱م.) اردوی بزرگی

---

۱) جلد اول تاریخ مذکور، صفحهٔ ۷. عبارت آن اینست: ـ

«On croirait que l'histoire a exagéré leur atrocité si les annales de tous les pays n'etaint d'accord sur ce point.»

مرکب از سی هزار نفر آلمانی واطریشی ومجارستانی ولهستانی که در تحت فرماندهی **هنری** ملقب به متقی (Henry the Pious) دوك **سیلزی** تجهیز شده بود، در برابر لشکر مغول درهم شکست. تقریباً دو سال قبل از آن تاریخ وحشت واضطرابی که از این قوم خونخوار در **اروپای غربی** پدید شده بود بقدری عظیم بود که سالنامه نویس آن زمان **ماتیو پاریس**[۱] Matthew Paris که در **سنت البان** St. Albans تألیف نموده، در ذیل وقایع سال ۱۲۳۸م. مینویسد که: از ترس مغولها ماهیگیران **گات لند** Gothland و **فریزلند** Friesland جرأت نمیکردند از دریای شمال عبور کرده در **یارموث** Yarmouth بصید ماهی مشغول شوند، و در نتیجه در آن سال ماهی « هرینگ » بقدری در انگلستان فراوان و ارزان شد که چهل یا پنجاه عدد از آنرا بیك مسکوك نقره حتی در نواحی دور از ساحل خرید و فروش میکردند. در همان سال یك هیأت نمایندگی بسفارت ازطرف **اسمعیلیه** یا فدائیان **الموت** به **فرانسه** و **انگلستان** آمد، وازدول فرنگ علیه این دشمنان سهمناك استمداد کرد. ولی این سفارت در دربارهای **اروپا** خوب پذیرفته نشد. اسقف **وینچستر**[۲] وقتی که این تقاضا راشنید، جواب داد: «باید گذاشت این سگها یکدیگر را ببلعند و بکلی نیست و نابود بشوند، تاآنوقت ما برفراز خرابهای دیار آنها شالدهٔ کلیسیای مقدس را بنا گذاریم، آنگاه سراسر جهان دارای یك شبان و یك گله خواهد شد.»

سخنی چند از ازروایاتیکه مورخین اسلامی مانند **ابن اثیر** و **یاقوت** **ماتیو پاریس** وسایر معاصرین مغول ذکر کرده اند، درجلد دوم این کتاب

۱) ماتیو پاریس کشیش « بنه دیکتن» انگلیسی مورخ سالنامهٔ بزرگ انگلیس متوفی بسال ۱۲۵۹ م.

۲) The Bishop of Winchester

مقداری نقل شده [۱] تکرار آن در اینجا ضرورت ندارد؛ لیکن آنقدر بیفایده نیست که کلمات ایشان را باسخنان ماتیو پاریس که در باب مغولها گفته است، تطبیق نمائیم. این مورخ بدلائلی که ذکر کرده، این طایفه را بنابریک اشتقاق لغوی عامیانه بطبقات جهنم مربوط دانسته، چه در اروپا بنام تارتار Tartars معروف شده بودند. ازینرو درذیل وقایع سال ۱۲٤۰ چنین مینویسد [۲]:

«ازآنجا که شادمانی انسان فانی است ودوام و بقائی ندارد وسعادت دنیوی بدون محن وآلام مدت زمانی نپاید؛ دراین سال قومی مکروه و ناپسند و شیطانی، بنام اردوی بیشمار تارتار از سرزمین کوهستانی خویش بخاوج حمله ور شده، صخره های صمای (جبال قفقاز) را سوراخ نموده، وماننه شیاطین وعفاریت (تارتاروس) (۳) بدنیا هجوم آوردند و از همین سبب بدرستی آنها را تارتار یا تارتاریان باید نامید. آنان روی زمین رامانند ملخ فرا گرفته وبممالك شرقی «اروپا» انواع بدبختیهای هولناك وارد آوردند. وآنجا را بخون وآتش کشیدند. بعد از آنکه از سرزمین مسلمانان عبورکرده شهرهای آنها را با خاك یکسان ساختند، جنگلها را بریده قلاع را واژگون کرده تاکها را کنده باغستانها را ویران و شهری و دهقان را بقتل رسانیدند. هرگاه اتفاقاً بینوائی ازدم شمشیر آنها جان بسلامت میبرد، اسیرگشته وبپست ترین درجات بندگی درمیآمد؛ واو رادرصف اول بجنگ برادران وهمسایگان خود میگماشتند. این قوم حتی آنهاراکه ازجنگ تصورکرده با بامید نجات پنهان شده بودند، جستجو نموده هلاك میساختند. اگر کسی برای ایشان دلیرانه جنگ میکرد، لشکری را میشکست، یافتحی بزرگ مینمود، درپاداش کلمهٔ شکرانه نمیشنید. وخلاصه آنکه بااسیران خود مانند حیوانات و چارپایان سلوك میکردند، چه ایشان نه انسان بلکه حیوانانی سبع وددنده وعفاریتی بصورت آدمیان هستند که بخون تشنه وازگوشت انسان وحیوان غذا ساخته، لباسشان چرم گاو است که با لوحهای آهن مستور شده. مردمانی کوتاه و کلفت، قوی، خستگی ناپذیر وغیرمغلوب که پشتهای خودرا عریان ساخته سینه های خودرا بازره پوشانیده اند. خون ابناء نوع خودرا بالذت وخرسندی میآشامند، بااسبهای بزرگ وقوی که شاخه ها بلکه درختها را میخورند؛ وچون راکبین آنها کوتاه اندام هستند، باید بکمك نردبان برآنها سوار شوند. این طایفه هیچ قانون وقاعدهٔ انسانی ندارند، راحت وآسایش نمیشناسند، ازشیروخرس خونخوارترند. قایقهائی دارند که ازچرم گاو ساخته شده، ده یا دوازده نفراز آنها مالك یك قایق هستند.

۱) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور براون، جلد دوم صفحهٔ ٤۲٦

۲) جلدچهارم صفحات ۷٦ و ۷۸ درمقدمهٔ سلسلهٔ دوم مطبوعات Hakluyt society لندن، ۱۹۰۰

۳) Tartarus

بدقایق شناوری وملاحی آگاهند، بطوریکه از بزرگترین وسربعترین شطوط بدون بیم وباك عبورمینمایند.

هروقت خون بدست آنها نیفتد، آب گل آلود میآشامند. هر یك شمشیری یکدم و خنجرهای متعدد دارند. تیراندازانی قابل و بیمثل‌هستند و پیروجوان وزن و مرد در برابرشان یکسان است. هیچ لغتی غیر از زبان خود نمیدانند و بلغات ایشان هیچکس دانا نیست ، چه تاکنون هیچ کس بسرزمین ایشان راه نداشته و نه ایشان بجای دیگرمسافرت کرده‌اند ، و ازاینرو به عادات واشخاص ایشان‌در جامعهٔ عمومی انسان هیچگونه‌معرفت وشناسائی نیست. با گلهٔ گوسفندان،وزنان‌خودکه‌مانند مردان‌جنگ‌آوری‌آموخته‌اند، دراطراف‌واکناف‌جهان متفرق‌شده‌واینك بسرعت برق بحدود وثغور ممالك مسیحی‌حمله‌ورگشته بخون‌آشامی وخونریزی‌پرداخته‌اند،ودر دلهاهول ووحشت بی‌مانندی‌ایجادکرده‌اند. بهمین دلائل بودکه مسلمانان خواستند با مسیحیان همداستان ومتحد شوند، بامیدآنکه با قوای متحدهٔ خود در برابر آن عفریتان مقاومت‌کنند.»

بجای‌آنکه‌این اتحاد انجام گیرد، امراء وپیشوایان‌عالم مسیحیت

قدیمترین سفارت اروپائی بدربار مغول

براین عقیده شدندکه ازوجود مغولها باید استفاده کرده بدست آنان مسلمانان را نابود سازند ، تا بدین وسیله کشمکش طولانی بین این دوملت‌که جنگهای‌صلیبی‌ازمظاهرعمدهٔ آن بود، خاتمه قطعی پذیرد . ازین روباب ارتباط مابین‌اروپای غربی و **قراقروم** پایتخت‌دور دست ومهمان نانوازمغو**لستان** افتتاح گردید ومراسلاتی‌تبادل‌شد وسفرا بنای‌آمد ورفت راگذاشتند .

بعضی‌ازراهبهای‌متعصب،مانند:**ژان‌پیان‌دو کارپین**[۱] و**ویلیام اف‌ـ ربروك**[۲] باکمال جرأت وجسارت تن بانواع شدائد و مخاطرات داده راه طولانی‌وپرزحمت مابین**مغولستان‌واروپا**رادرپیش گرفتندوخشونت

John of Pian de Carpine(۱

William of Rubruck (۲

ونخوت مغولهارا برای اداء رسالتی که بآنها واگذار شده بود، برخویش هموار ساختند.

راهب اولی که مکتوبی از پاپ بتاریخ نهم مارس ۱۲٤٥م. حامل بود، در پائیز ۱۲٤۷م. به لیون مراجعت نمود. یعنی دوسال و نیم مسافرت او بطول انجامید، ویك جواب کتبی از خان مغولستان، کیوك خان، بعنوان پاپ همراه آورد.

دومی مسافرت خود را ازسنین ٦٥۰هـ. / ـ۱۲٥۳م. آغاز کرد ومدت هشت ماه از ژانویه تااوت ۱۲٥٤ رادر اردو وپایتخت منکوخان بسر آورد، وچندین دفعه با اومکالمه ومواجهه داشت. هر دومسافر ازسفرهای پرحادثه و پرمشقت خود سرگذشتهائی بجای گذاشته اند که اخیراً انجمن هاکلویت [۱] آنهارا ترجمه نموده و در دسترس خوانندگان انگلیسی گذارده است؛ و سفرنامهٔ راهب دومی، یعنی ویلیام ربروك، مخصوصاً دارای ارزش زیاد واستفادهٔ بسیار است.

آن هر دوتن از دربار خان مغولی تصویری نمایان نقش کرده واز رسوم و عادات مغولان وتحفه ها وارمغانهای باشکوه که سفراء و ایلچیان متعدد سلاطین خارجه یاملل مغلوبه بدربار خان تقدیم مینمودند، وهمچنین از افراط در اکل وشرب که رسمی متداول بوده ـ(وچنانکه خواهیم دید دربار تیمور هم در ۱٥۰ سال بعد بهمین صفات موصوف بوده است.)ـ حکایتها نوشته اند. ونیز ازدحام بسیار از مسافرین ملل مختلفه راکه درمیان آنها علاوه بر ملل آسیائی، طوائف روسی و گرجی و مجارستانی وروتنی [۲] وحتی فرانسوی یافت میشدند، ذکر کرده اند.

۱) Hakluyt Society سلسلهٔ سوم جلد چهارم، طبع لندن، ۱۹۰۰
۲) روتنی نام قومی از نژاد اسلاواست که در خاك گالیشی ولیتوانی و مجارستان سکنی داشته اند.

بعضی از آنها ده یا بیست بلکه سی‌سال بوده است که در میان مغولها بسر برده وزبان ایشانرا آموخته، وحاضر ومایل بوده اند که این سفرا ومبلغین را ازتمام امورمطلع سازند و برای آنها مانند دیلماج[۱] باشند. مسألهٔ زبان بطوریکه ازمراسلهٔ جوابیهٔ به‌پاپ معلوم میشود، یکی ازمسائل مشکل بوده است. مغولها سؤال میکرده اند: آیا نزد پاپ کسی یافت میشود که خط وزبان روتنی (۲) یا اسلامی یا مغولی بداند؟ لکن راهب مذکور بهتر آن دیده بود که مکتوب را بزبان مغولی بنویسند و ازروی دقت برای او ترجمه‌وتفسیر نمایند؛ تا آنکه‌خود او آنرا به لاتین ترجمه کرده واصل‌وترجمه را هر دوهمراه ببرد. خان مغولی میل کرده بود که‌همراه جان راهب ایلچیانی ازخود به اروپا گسیل دارد؛ ولی‌راهب مذکور به‌پنج‌دلیل که سه دلیل آن ذیلا ذکرمیشود، باین امر راضی نشده بود:

اول آنکه ترسیده‌بود مبادا سفراء مغول جنگها و مخاصمات‌مابین مسیحیان را دیده و تشویق شوند که برآنها بتازند.

دوم آنکه مبادا جاسوسی نمایند.

سوم آنکه چون ملل‌اروپا غالباً مردمانی تندخو ومتکبرهستند، شایدبرآنها صدمه‌وایذائی وارد شود. ــ و این عادت مغولهاست که‌با کسانی که‌سفراء آنها رامیکشند، هیچوقت‌صلح نمی‌کنند؛ مگر وقتی که انتقام خون آنهارا گرفته باشند.

عاقبت جان‌راهب با همراهان خود بشهر کیف بازآمده و در

---

۱) لغت دیلماج که ازاصل ترکی ومغولی است ولغت دلماش Dolmetsch آلمانی هردو بمعنی مترجم است، ومسیولئون کاهن Léon Cahun در کتاب‌خود موسوم به: «مقدمهٔ تاریخ آسیا» اشاره کرده است باین که لغت آلمانی فوق ازلغت دیلماج ترکی یا مغولی گرفته شده.

بی مناسبت نیست گفته شود که لغت عربی ترجمان نیزازلغت فارسی «ترزبان» اشتقاق یافته. رجوع‌شود بفرهنگ‌سروری.

۲) رجوع‌شود بحاشیهٔ صفحهٔ قبل

آنجا مثل کسی که ازمرگ نجات یافته باشد، درسرتاسر روسیه ولهستان و بوهمیا هرجاکه عبور کرده است، مردم اوراتهنیت وتبریك میگفته اند.

روابط سیاسی مغولها با اروپا

تاریخ هیأتهای دیپلوماتیك که مابین اروپا ومغولستان درطول دوقرن سیزدهم وچهاردهم مسیحی رفت وآمد میکرد، بطورقابل تحسینی دردوجلد کتاب کلاسیك ابل رموسات Abel-Rémusat [۱] وصف شده، ازنه فقره مراسلهٔ مغولی که بتوسط سفراء مختلف دراوقات مختلفه بدربارفرانسه گسیل داشته اند، بعضی نمونها درآن کتاب آمده؛ همچنین عین نوشتجات بطبع رسیده، ودر بعضی موارد ترجمهٔ لاتینی یا فرانسوی آنها رانیزمنضم بآن کرده است. اصل مراسلات مزبورکه بعضی ازآنها در طومار های مخصوص بطول شش پا نگاشته اند، هنوز در «آرشیو» پاریس موجود است وملاحظه میتوان کرد. لهجهٔ پرنخوت وغرور این نوشتجات خیلی قابل دقت است. همچنین دریك ترجمهٔ لاتینی [۲] ازنامه ای که باکونویان بپاپ

---

۱)Mémoires sur les Rélations Poltitiques des perinces Chrétiens, et particulièrement les Rois de Frsnce ‘ avec les Empereurs Mongols.

۲) Si vultis super terram vestram, aquam et patrimonium sedere, oportet ut, tu Papa, in propriâ Personâ ad nos venias, et ad eum qui faciem totius terrae continet accedas. Et si tu præceptum Dei stabile et illius qui faciem totius terrae continet non audieris, illud nosnescimus Deus scit.

Mémoires de l‘Académie Royale des Inscriptions et Belles-Lettres.> ۱۸۲۲ - ۱۸۲۱ طبع

ترجمهٔ فارسی این عبارت چنین است: «هرگاه میخواهی صاحب بروبحر وملك خود باشی، باید که تو ای پاپ بشخص خود نزد ما بیائی وبآن کسیکه روی زمین رادر تصرف آورده تسلیم شوی واگر باعلام الهی وآن کسیکه روی زمین را درتحت تصرف دارد، گوش نکنی؛ خداداند وماخود ندانیم (که چه واقع خواهد شد)».



دربار **باطوخان** نوادهٔ **چنگیز**

(بنقل ازیک نسخهٔ خطی کهنسال جامع‌التواریخ کتابخانهٔ ملی فرانسه)

ص ۱۲

نگاشته‌است و بلانینی ترجمه شده، یك جملهٔ تهدیدآمیز مخصوص موجود است که جوینی مورخ ایرانی نیز بهمان عبارت اشاره میکند.[۱]

جوینی میگوید که: پادشاهان مغول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه بتهدیدات لفظی شدید نپرداخته، وقتی دشمن را بتسلیم و اطاعت دعوت میکردند، منتها تهدیدی که با آنها مینمودند، همینقدر بود که مینوشتند: «اگر مطیع و منقاد نشوی، ما آنرا چه‌دانیم، خدای قدیم داند!» چه هرگاه درمقابل مغولها مقاومتی میشد یا اگرهم نمیشد، بلاشبهه آنچه که روی‌میداد، برهمه‌معلوم‌بود که: «هر کجا پادشاهی بود یا صاحب‌طرفی یا امین‌شهری، که بخلاف پیش آمد، اورا بااهل و بطانه، خویش و بیگانه، ناچیز کردند؛ بحدی که‌هر کجا صد هزار خلق بود، بی‌مبالغت صد کس نماند؛ ومصداق این‌دعوی‌شرح‌احوال‌شهرهاست که هر یك بوقت وموضع خویش ثبت شده‌است.[۲]»

سفراء مغول در دربار ادوارد دوم درشهر نارتمپون در سال ۱۳۰۷ م.

معلوم‌نیست که‌ازاینگونه مراسلات‌ونامه‌ها در میان‌اوراق‌تاریخی **انگلستان** چیزی‌موجودباشد؛ لکن آنچه مسلم است‌این‌است که‌درسال ۱۳۰۷ مسیحی‌اندکی‌بعدازوفات **ادوارداول** دوسفیر وایلچی که‌نام آنهارا **مملاخ** Mamlakh و **تومان** Túmán(۳)ثبت کرده‌اند، نامه‌هائی‌بعنوان **ادوارد اول** از پادشاه‌مغول بشهر **نارتمپتون** آورده وجواب آنهارا **ازادوارد دوم** بلغت‌لاتینی در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۳۰۷ گرفته‌وباز گشته‌اند.

۱) جهانگشا، طبع گیب جلداول، ص ۱۸

۲) جهانگشا، طبع گیب جلداول، ص ۱۷

۳) در جای دیگر توماس ایلداکی Thomas Ildaci یا ایولدوت چی Iouldoutchi ثبت‌شده‌است.

مقصود عمده از اعزام این ایلچیان دراین دفعه ودفعات سابق همه آن بوده است که اتحادی مابین مغولها وملل اروپائی ایجاد نمایند ، تا هر دو علیه مسلمانان ومخصوصاً ملوك مصر باتفاق اقدام کنند .

برای حصول این مقصود مغولهای محیل دائماً خود را حاضر برای قبول دیانت مسیح جلوه میداده اند ، واین حیله خیلی زود مؤثر میافتاده زیراکه در آن تاریخ عقیده‌ای در اروپا رواج داشته است که در اواسط آسیای مرکزی یا آسیای شرقی امپراطوری عیسوی بزرگی وجود دارد موسوم به پرستر جان Prester John ومیتوان این امپراطوری تصوری را همان **اونك خان** پادشاه کارئتی[1] تشخیص داد[2] که با مغولها قرابت داشته ، و **چنگیز خان** را درابتدای عهد خود باآنها مناسبات نزدیك بوده ، ودعاة نسطوری آنها را بدیانت مسیح تبلیغ نموده بودند . لیکن حقیقت امر آن بود که لااقل ده سال قبل از آنکه سفراء سابق الذکر بدربار **ادوارد دوم** برسند، مذهب رسمی **مغولان ایران** اسلام بوده است .

منابع فراوان وممتاز تاریخ مغول

منابع شرقی تاریخ عصر مغول بوجه خاصی بسیار فراوان میباشد ومشتمل است بر: اولا ـ تاریخ سالنمای بزرگ **ابن اثیر** «کامل التواریخ» که

---

۱) Karits یا Kerà' its

۲) ابوالفرج ابن العبری این معنی را توضیح داده میگوید: « وفیها وهی سنة الف وخمسمائة واربع عشرة للاسکندری کان ابتداء دولة المغول وذلك ان فی هذا الزمان کان المستولی علی قبائل الترك المشارقه اونك خان وهو المسمی ملك یوحنا من القبیلة التی یقال لها کریت وهی طائفة تدین بدین النصرانیه ..... الی آخره» . اونك خان بعدها بیوحنا مبدل شده است .

تا سال ٦٢٨ هجری یا۱۲۳۱ مسیحی امتداد یافته [۱] ثانیاً ـ کتاب **شهاب الدین نسوی** که درشرح حالخواجهٔ خود، **جلال الدین منکبرنی** شاه‌زادهٔ جنگاور **خوارزم**، نگاشته ومحاربات وزدوخوردهای شجاعـانهٔ اورا با منقرض کنندهٔ خانواده وسلطنت او، یعنی **چنگیزخان**، شرح‌داده است. [۲] ثالثاً ـ تاریخ **ابوالفرج ابن‌العبری** که تاریخ عربی‌خودرا تا سنهٔ **۶۸۴ ﻫ** ./ **۱۲۸۴ م** .تألیف کرده، یعنی این مورخ مسیحی تادوسال قبل ازوفات خودرا نگاشته است. [۳] (تاریخ دیگری هم بزبان سریانی دارد.) رابعاً ـ **یاقوت**، جغرافی‌دان معروف که درجلد سابق ازاو سخن گفته شد و پاره‌ای از سخنان او را نقل نمودیم. [۴]

ما ازسه تاریخ فارسی آن‌عصر که‌عبارتست‌از: تاریخ **جهانگشای جوینی** و **تاریخ‌وصاف** و **جامع التواریخ**، درفصل‌دوم این‌کتاب مفصلا بحث خواهیم کرد. لیکن بسیارجای تأسف است، که در آنمیان **جامع‌التواریخ** که‌ازهمه بهتر ومفصل‌تر وپرقیمت تراست هنوزقسمت عمدهٔ آن

---

۱) تاریخ الکامل . تألیف ابوالحسن عزالدین بن الاثیر الجزری، مشتمل بر تاریخ جهان از ابتدا تاسال ٦٢٨ ﻫ . چاپ لندن، ۱۳ مجلد. ۱۸۷٤م. وچاپ مصر، بولاق ۱۲۹۰ ﻫ .

۲) سیرة السلطان جلال الدین منکبرنی ـ تألیف شهاب الدین محمد بن احمد النسوی کاتب سلطان مذکور. متن این کتاب بضمیمهٔ ترجمهٔ فرانسوی آن در پاریس بسال ۱۸۰۱ چاپ شده . بزبان فارسی نیز قدیماً وحدیثاً این کتاب راترجمه کرده‌اند.

۳) تاریخ مختصر الدول ـ تألیف ابوالفرج بن هرون الملطی معروف بابن العبری «Bar-Hebraeus» متولد ٦٢٣ متوفی ٦٨٥ﻫ. این کتاب در ۱٦٦۳ در آکسفورد ودر ۱۸۹۰ در بیروت بطبع رسیده است.

٤) معجم البلدان ـ تألیف ابوعبدالله یاقوت الرومی الحموی، متولد ٥٧٥، متوفی ٦٢٦ﻫ. این کتاب که درسال ٦٢۱ﻫ . تألیف آن خاتمه یافته درسال ۱۸٦٦م . درلایپزیك ودر ۱۳۲۳ﻫ. درمصر چاپ شده .

بطبع نرسیده ودردسترس نیست . [1]

مورخین اروپائی دورهٔ مغول

ازسه کتاب تاریخ بسیارمعروف اروپائی که دربارهٔ دورهٔ مغول تألیف شده وهر کدام ازجهتی خاص رجحانی دارد، لازم است دراینجاچند کلمه بگوئیم : اول کتاب تاریخ قابل تحسین بارون دهسن Baron d'Ohsson میباشد، بنام « تاریخ مغول ازچنگیز تا تیمور- « Histoire des Mongols , depuis Tchinguiz Khan Jusqu'à Timour Bey, ou Tamerlan.»
این کتابی است ارجمند، مشتمل بربیانات واضح وروشن که براساس تحقیق علمی عمیق بناشده . [2]

همانطورکه هرکس این قسمت ازتاریخ را مطالعه کند تشخیص میدهد ، این مورخ نیزاهمیت عظیم ونتایج بعیدهٔ حمله مغول رابخوبی تشخیص داده وآنهارا قومی منفوروناپسنددانسته میگوید: «حکومت مغول عبارت بود ازغلبهٔ فساد، که شرافت ونجابت انحطاطی عظیم حاصل کرد وفاسدترین اشخاص خدمت این وحشی صفتان خونخواراقبول میکردند ودرازاء قساوت وخیانت وظلم بابناء وطن خود عزت ودولت واقتدارحاصل مینمودند . تاریخ مغول اگرچه ازقبایح اعمال وحشیانه مملو است ومناظر بسیار فجیعی را نشان میدهد ، لیکن چون کاملا مربوط بچندین امپراطوری است، برای اینکه کاملا برحوادث عظیمهٔ جهان در دوقرن سیزدهم وچهاردهم اطلاع پیداکنم، دانستن آن ضرورت دارد. [3]

تاریخ سرهنری هوارت

دومین تاریخ اروپائی ازلحاظ زمان کتاب تاریخ سر هنری‌هوارت میباشد که در چهار جلد ضخیم بنام «تاریخ مغول History of The Mongols» تألیف نموده‌است. نظراودربارهٔ تاتارها اندکی بانظردهسن اختلاف دارد، زیرا او

---

١) مرحوم برون متعرض شده‌است که مقالهٔ مشروحی دربارهٔ این کتاب نگاشته و طرحی برای طبع مجموع کامل آن پیشنهاد نموده وآن مقاله در ژورنال آسیائی مجلد ١، ١٩٠٨ مندرج میباشد .

٢) این کتاب درچهارمجلد درلاهه وآمستردام چاپ شده در ٤ -١٨٣٢

٣) رجوع شود بتاریخ، مغول تألیف دهسن D'Ohsson جلداول .

این قوم را نژادی سخت وزحمت کش بنظر آورده که : در مهد احتیاجات وشدائدمتولدشده‌اندوخون آنها باآهن آمیخته و بافولاد عجین گشته است، گویا آنهارا برای آن موقع آفریده بودند که بمالی راحت پرست وعیاش حمله کرده آنها را نابودسازند وصنایع وفرهنگ آنهارا که در پناه تمول ومحیط عیش ونوش نشوونما نموده بود، درخاك وخاکسترمدفون کنند ؛ وبهشت سعادت بشری را که با زحمت ورنج بدست آمده بود، تبدیل به بیابانی وبگزاو نمایند. بعینه مانند طاعون یاقحطی، مغولها اساساً آلت وابزار فناوزوال جامعهٔ بشری بوده‌اند . حکایت اعمال ایشان اگرچه سراسر دوزناك و غم انگیزاست، معهذا اگر بخواهیم سیر عظیم ترقی بشروا بدانیم، باید آنرا بدوستی مطالعه کنیم. (۱)

این مؤلف اسامی ملل دیگری را ذکرمیکند که آنهاهم درمحیطی متعالی ولی آمیخته بتجمل وکامرانی زندگی میکرده‌اند وسرانجام تمدن آنها درهم شکسته ودرقالب جدیدی درآمده است. و مینویسد :

« سرنوشت مللی هم که دربرابر شمشیرمغولها مغلوب شدند، تاحدی بهمین منوال بوده‌است . عزت وسعادت آنها همه ظاهری ومیان تهی، عظمت ایشان غالباً صوری وبی اساس ، ابدان مریض آنها محتاج بدوای عاجل ؛ و غش و صرعی که برجامعهٔ آنهامستولی بود، تنها بوسیلهٔ فصد وخونریزی علاج پذیرمیشد. ضرورت داشت که شهرهای آنها سرنگون شود وجای آن بیابان خشك گردد و در رگهای سکنهٔ آنهااز خون تازه و پاك مردمان بیابانی تزریق کنند .» (۲)

همان نویسنده باقضاوتی دقیق شرح میدهد که چگونه درنتیجهٔ هجوم وفتح مغول ملل بعیده شرق وغرب عالم که ازهمدیگر هزارها فرسخ فاصله داشتند، بایکدیگر آمیخته و باهم نزدیك شدند، وبالاخره نتیجه میگیرد ومیگوید:

« من هیچ تردید ندارم که فن چاپ واختراع قطب نما واکتشاف اسلحهٔ گرم و مقدارزیادی ازجزئیات حیات اجتماعی دراروپا بوجود نیامد، مگردرتحت تأثیرونفوذ مغولها وآنها بودند که بسیاری ازاختراعات را ازاقصای شرق باروپا منتقل ساختند.

تاریخ لئون کاهون

سومین کتابی که دراین باب قابل ملاحظه است، مخصوصاً ازحیث نفوذ وتأثیر آن درکشورترکیه وظهورنهضت ینی توران (۳) یا جنبش پان‌تورانیزم ، اگرچه از

---

۱) رجوع شود بتاریخ مغول سرهنری هوارث Sir Henry Howorth قسمت اول، ص x . طبع ۱۸۸۸م . لندن

۲) همان کتاب ص، 11

۳) Yeni-Túrán.

لحاظ سیاسی نمیتوان آنرا بسیار تمجید وستایش نمود ، همانا کتاب تاریخ مسیو لئون کاهون Léon Cahun میباشد. وآن موسوم است به: «مقدمه بر تاریخ آسیا، مشتمل بر تاریخ ترکان ومغولان از آغاز تا سال ۱٤۰٥»

Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols, des Origines à 1405 (۱)

این نویسنده ازمؤلف سابق پیشتر رفته، وبیشتر ازاومغولها وسایر طوائف هم نژاد آنهارا که پیکرحجیم ملل ترك را تشکیل داده‌اند، قابل ستایش و اعجاب میداند و ازصفات جنگجوئی و پرچم پرستی وتعصب ملی[۲] ایشان تحسین فراوان میکند . اتحاد سیاسی آنها را علیه دولت ساسانیان ایران وبعد از آن برضد نفوذ اسلام که مرکز آن ایران بود، میستاید . جرأت وبسالت وحس انتظام ومهمان نوازی وقلت تعصب مذهبی وتشکیلات محکم ایشان راتوصیفی بسیار میکند. این کتاب اگرچه پراکنده ومبسوط است، لیکن پرمعنی وازهرجهت قابل مطالعه می باشد؛ مخصوصاً ازجهت نفوذی که دربعضی محافل متعصب ترك پرستان درترکیه حاصل کرد. انکتاب شبیه است بیك افسانهٔ تاریخی راجع بمغول بقلم همان مؤلف که بانگلیسی نیز ترجمه شده وموسوم است به: The Blue Banner (بیرق کبود.)

جنبش ینی توران یاتوران جوان درباب پیدا آمدن احساسات جدید ترك دوستی که بنام ینی توران موسوم است؛ درجای دیگر

---

۱) طبع پاریس ۱۸۹٦.

۲) ص ۷۹، «Culte du drapeau» la glorification du nom Turc puis Mongol» le Chauvinisme »

سخن باختصار گفته‌ایم [1]، و برای شرح و بسط آن در اینجا موقـع مناسب نیست. اگر چه دائره معنی ومصداق یعنی توران این اوقات از سابق وسیعتر شده‌است، ولی ازجهت ادبی منظوراین‌جنبش ترجیح‌لغات ترکی است‌به اصطلاحات و کلمات‌عربی وفارسی وهمچنین جلوگیری از بسط اخبار و روایتهای‌عربی وفارسی در ممـالك ترکی زبان. و از جهت سیاسی مرام‌آن همانـا ایجاد دولتی ترك نژاد استکـه از ملل مختلفه ترك در اطراف بحرخزر، ازمغولستان گرفته تابلغارستان ترکیب وممزوج شده باشد؛ باین معنی‌که یك سلطنت بزرگ تورانی ایجاد نمایند که حدودآن همان حدود سلطنت چنگیزخانی بـاشد. افکار وعقاید این‌مکتب ترکی سابقاً درمجله مخصوصی انتشار میبافت که‌موسوم‌بودبه ترك یوردو «کانـون ترك» وآن‌دردسامبر ۱۹۱۱م. افتتاح گردید. [2]

دراین کتاب‌نمیخواهیم ازتاریخ عمومی سلطنت مغول‌سخن گوئیم،

---

۱) رجوع شود بکتاب براون راجع بمطبوعات و شعر جدید ایران ص.xxxix مقاله‌ای نیز در همین موضوع بقلم مسیوارنولد توین‌بی در روزنامهٔ تایمز مورخ سوم تا هفتم ژانویهٔ ۱۹۱۸ بطبع رسیده است.

۲) احساسات تصفیه زبان ترکی ازلغات و کلمات فارسی‌و عربی بعدازجنك اول جهانی وتشکیل جمهوری ترکیه‌درتحت راهنمائی‌مصطفی‌کمال (اتاترك) بیشتر ازپیش قوت‌گرفت ونظریه «زبان‌آفتاب» بظهور رسیدکه برحسب‌آن‌زبان‌ترکی‌را برتمام‌السنه ترجیح‌داده وغالب‌بزرگان‌ومعاریف‌علم وحکمت وادب راکه‌درطی‌قرون سابقه درممالك‌ایران‌وماوراء النهروافغانستان‌وعراق‌وغیره بظهوررسیده‌اند همه‌را به‌نژادترك منسوب داشته‌اند. بعدازتغییرالفباء عربی به‌لاتین درسال۱۹۲۸م.هیأتی بنام «دیل‌کورومو» مأمور تبدیل کلمات عربی‌وفارسی بالفاظ ترکی‌شده وتغییرات عجیب‌درآن‌زبان داده‌اند. لیکن اینك چندسالی‌است که‌درجمهوریت جدید ترکیه‌راه اعتدال را می‌پیمایند.

وضرورتی ندارد تمام جزئیات تاریخ ایلخانان مغول را بعدازهلاکو

حالت ایران در دوره مغول

بشرحی که دهسن و هوارت درتواریخ خود نوشته‌اند ما نیز بنگاریم؛ بلکه موضوع بحث ما ـ ایران در دورهٔ فرمانروائی مغول ـ است. یعنی زمانی که خاك ایران فرسودهٔ توحش تاتاریان گردید و با کمال تعجب وشگفتی ملاحظه‌می کنیم که درهمین دوره ادبیاتی حیرت‌انگیز وبزرگ از ایرانیان بوجود آمد.

بطور کلی باید گفت که جنوب ایران که از خط سیر حملات مغولی بطرف مغرب برکنار واقع شده بود،کمتراز نواحی شمالی و

سلامت نسبی جنوب ایران

مرکزی وغربی دچارخسارت گردید. اصفهان گرفتار قتل عامی شدکه درآن یکی ازشعرای معروف هلاك گردید [۱]. لکن شیراز بتدابیر عاقلانه وتسلیم بموقع اتابك آن شهر آسیبی نیافت. وبهمین قضیه‌است که سعدی بالطف‌قریحهٔ خود درمدیحه‌ای که از اتابك سعد بن زنگی در دیباچه بوستان گفته است اشاره مینماید ومیگوید : [۲]

سکندر بدیوار روئین وسنگ بکرد ازجهان راه یأجوج‌تنگ
ترا سد یأجوج کفر از زراست نه‌روئین چودیوار اسکندر است!

در این دوبیت مقصود شاعر از « یأجوج کفر » چنگیزخان

---

۱) اشاره بکمال‌الدین اسمعیل‌بن جمال‌الدین اصفهانی است، رجوع شودبه تاریخ ادبیات ایران تالیف براون، جلد دوم ص ۵۴۱

۲) رجوع شود ببوستان‌سعدی ـ مقدمه مدح ابوبکرسعد بن زنگی. تاریخ تالیف بوستان ۶۵۵ هجری‌بوده‌است مطابق ۱۲۵۷ میلادی ولی‌دراصل کتاب‌سهواً ۶۶۵ طبع شده است.

است که **اتابك سعد** با او از درصلح درآمده وباو خراجی دادوجان مسلمانان **شیراز** را ازآسیب‌قهراو نجات بخشود. ودراینجاشیخ بحسن تعبیراورا بر **اسکندر** ترجیح‌داده‌است، زیرا **اسکندر** بادیوارروئین در مقابل هجوم یأجوج مانعی بنا نمود، لکن **اتابك** راه حملهٔ یأجوج کفر را با زر مسدود ساخت.

بیست وپنج سال پیش از آنکه **سعدی** ابیات فوق را بسراید ، **شمس‌الدین محمد بن قیس رازی** که از برابرنخستین هجوم مغولان گریخته بود و **شیراز** را مأمنی دلخواه یافته ، درآنجا بفراغت به اتمام تألیف ناتمام خود در موضوع علم شعر وعروض فارسی پرداخت. واین مینماید که زندگی در **شیراز** درآن ایام پرآفت وبلانسبة قرین آرامش وسکون بوده وکمتر دچار اختلال شده است [1] .

نکته‌ای دیگر که باید ملاحظه نمود این‌است که هرچند بسبب قتل‌عام فضلاء وطلاب علوم وانهدام مدارس و مساجد و کتابخانه‌ها و سایرمؤسسات دینی‌رو‌بهمرفته تمام شعب علوم وادب درایران‌دچاروقفه واختلال وپریشانی شد لیکن بعضی‌ازآنها کمتر آسیب‌دید. مثلا مغولان بت پرست که بالطبع چندان توجهی به فلسفه و حکمت الهی نداشتند

علت آنکه بعضی شعب دانش کمتر دچار انحطاط گردید

علاقهٔ‌زیادی بطب وگیاه شناسی وعلم‌نجوم وسایر علوم طبیعی مبذول میداشتند؛ همچنین مخصوصاً مایل بودندک اعمال ایشان کاملا وصحیحاً بقلم

۱) رجوع شود بمقدمهٔ فارسی مرحوم محمد قزوینی بر کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم (این کتاب بسعی و تصحیح استاد فاضل آقای مدرس رضوی در ۱۳۱۴ ش درطهران طبع ثانوی یافته که برطبع بیروت ۱۹۰۵ مزایائی دارد.)

مورخین کار آگاه درصفحات تاریخ ثبت گردد. وهم‌چنین نسبت بمدایح شعراء نیز بی‌اعتنا نبودند، وبطوریکه شرح این مطلب مفصلاًدرفصل‌دوم این کتاب خواهد آمد. درهیچ‌دوره‌ای بقدراین زمان‌مورخین‌درجهٔ‌اول در زبان فارسی بظهور نرسیده‌اند. لیکن نباید از نظر محو نمود که نویسندگان تواریخ کلیهٔ کسانی بودندکه اساس تحصیلات ایشان در دوره‌های پرفضیلت‌قبل‌ازدولت مغول گذارده شده‌بود، و آثارتاریخی‌ایشان مانند: **تاریخ‌جهانگشای‌جوینی‌وجامع‌التواریخ رشیدالدین‌فضل‌الله** نسخ نادره‌ای میباشدکه بعد ها کتابی‌بیلندی پایهٔ آنها تألیف وتدوین نشده است.

تاریخ‌گزیده با آنکه بدرجات بهتر از **تواریخ میرخوند و خوندمیر** است معذلك بمقام **جامع‌التواریخ** نمیرسد، و در این باره نیز در آخر این کتاب بحث خواهیم نمود.

خلاصهٔ کلام آنکه بجرأت میتوان گفت‌که دراین دوره بحران هولناك‌که ایران ایام‌پرمشقتی‌رادرآن‌میگذرانید،هنگامی که‌پادشاهان بت پرست مملکت‌اسلام‌را مسخر نموده بودند و وزرای یهودونصاری بر مسلمانان ریاست می‌کردند ــ یعنی دورهٔ سلطنت مغول از تاریخ مرگ **هلاکوخان** (۸فوریه ۱۲٦۵م.) تا مرگ آخرین ایلخان‌مغول **موسی**(۱۳۳۷م.) مملکت ایران ازآثارعلمی‌وادبی‌توانگر وغنی بود.

قبل‌ازآنکه وارد بحث در جزئیات تاریخ ادبی این‌دوره بشویم مختصر اشاره‌ای به تاریخ خارجی این دوره باید بنمائیم که بواسطه سلطنت غازان بدو دورهٔ تقریباً مساوی تقسیم شده است. و این

پادشاه گرچه اول سلطان مغولی نبود که مذهب اسلام را قبول کرد ، ولی اول کسی بود که آن مذهب حنیف‌را بعظمت وشکوه اولی خود برگردانید ومملکت ایران‌را ازبت‌پرستی مغولان تزکیه وتصفیه نمود.

۱- اباقاخان ۶۶۳-۶۸۲ه/ ۱۲۶۵-۱۲۸۲م.

نخستین جانشین **هلاکوخان** پسرش **اباقا** یا **ابقاخان** است

اباقاخان

کــه در تــاریخ ۱۹ ژون ۱۲۶۵ م. در ساعتی سعد کــه **خواجه نصیرالدین طوسی** فیلسوف ومنجم‌معروف‌عصر که شرح معلومات درخشان وتوفیقات‌سیاسی مرموز اورا درجلد سابق بحث‌کرده‌ایم [۱] اختیار نموده بود تاج برسرنهاد . در این تاریخ ایــام عمر این دانشمند رو بآخر گذارده واز اوسخنی

اواخر ایام و وفات خواجه نصیرالدین

نمیشنویم، جزآنکه پنج سال بعدازآن تاریخ یعنی در ۶۶۹ ه . / ۱۲۷۰م . تفصیل معالجـهٔ **اباقاخان** را از اونقل نموده‌اند. باین‌معنی که:

ایلخان مغول‌را درشکارگاه از شاخ گاو وحشی ضربتی رسید. جراحت ورم‌کــرده و دملی پدیدار شد. هیچیك از اطباء دربار جرأت شکافتن آنرا نمی‌کرد، تا آنکه خواجه آن‌رابشکافت‌وخانرا شفا بخشود، وبعد از آن در سال بعد در سن هفتــاد و پنج سالگی وفات یــافت [۲] .

ابن‌العبری درکتاب **مختصرالدول** ازاواشاره‌ای‌مقرون بستایش‌نموده و اورا صاحب رصدخانهٔ **مراغه** وخداوند فضائل و عالم بتمام انــواع حکمت مینامد. ومیگوید: تمام اوقاف درسراسرممالك مفتوحه مغول

---

۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف براون، جلد دوم ص۴۸۴

۲) وفات خواجه طوسی‌راسنهٔ ۶۷۲ ثبت کرده‌اند.

در تحت نظر او بود و مؤلفات زیاد در منطق وعلوم طبیعی و علم کلام و حکمت الهی و اقلیدس و مجسطی دارد. همچنین او را تألیفی است بزبان فارسی درعلم اخلاق [1] که درغایت نیکوئی سخنان **افلاطون** و **ارسطو** را درحکمت عملی جمع کرده وآراء متقدمین را شرح و شبهات متأخرین‌را رد نموده است.» [2]

محبت اباقاخان نسبت بعیسویان

وقتی که **اباقاخان** بسلطنت **ایران** نائل گردید، سی‌ویکساله بود. معروف است که بموجب‌میل زن خود **دسپنا** [3] دختر نامشروع **میخائیل پلیو لوگوس** [4] غسل تعمید یافته و قبول دین عیسوی نمود. اگر در صحت این‌حکایت تردید نمائیم دراین‌تردید نمیتوان کرد که این پادشاه عیسویان‌را محبت مینمود ودر حقیقت وصول بتخت سلطنت را از اثر نفوذ آنان میدانست که بوسیلهٔ **دقوزخاتون** زن پدر او اعمال‌مینمودند. این زن که تا یك سال بعد از شوهرش **هلاکو** زنده بود از ابراز

---

١) مقصود کتاب معروف «اخلاق ناصری» است که خواجه در ترجمه «الطهارة» ابوعلی مسکویه در قهستان بنام ناصرالدین محتشم امیراسمعیلیه تالیف کرد و ابوابی در «سیاست مدن» و «تدبیرمنزل» بر آن مزید ساخت.

٢) عین عبارت ابن العبری چنین است : «وفی هذا التاریخ توفی خواجه نصیرالدین الطوسی الفیلسوف صاحب الرصد بمدینة مراغه، حکیم عظیم الشأن فی جمیع فنون الحکمة واجتمع الیه فی الرصد جماعة من الفضلاء المهندسین، کان تحت حکمه جمیع الاوقاف فی جمیع البلاد التی تحت حکم المغول ، وله تصانیف کثیرة منطقیات وطبیعیات والهیات و اقلیدس و مجسطی. وله کتاب اخلاق فارسی فی غایة مایکون من الحسن، جمع فیه نصوص افلاطون وارسطو فی الحکمة العملیة ، وکان یقوی آراء المتقدمین و یحل الشکوك المتأخرین والمؤاخذات التی قد اورد فی مصنفاتهم.» مختصر الدول ، طبع بیروت ص ٥٠٦

٣) Despina

٤) Michael Palaeologus رجوع شود بتاریخ هوارث ص ٢٢٣

مساعدت و یاری نسبت بهم کیشان خود بهر طریق که میتوانست خودداری نمی‌نمود [۱] . معذلك مناسبات سیاسی **اباقاخان** را با پاپ و سلاطین عیسوی **اروپا**، بهر احتمال، به عوامل واسباب سیاسی بیشتر منسوب باید نمود تا به علل مذهبی. این پادشاه با **کلمان چهارم** Clement IV. مکاتبه داشته ومراسلهٔ که در **ویتربو** Viterbo در سال ۱۲٦۷ نگاشته شده بودباو رسیده‌است. همچنین **باگریگوری دهم** Gregory X. در سال ۱۲۷٤، وهم با **نیکلاسوم** Nicolas III.، کـه در ۱۲۷۸ نزد او و بدربار خان مافوق او **قبلای خان کبیر** سفارتی مرکب از پنج نفر راهب **فرانسیسکان** اعزام نموده است. یکی از سفراء **اباقا** در غالب ممالك **اروپا** مسافرت کـرده وحتی بـه **انگلستان** رفته ودر دربـار **ادوارداول** Edward I. پادشاه **انگلیس** پذیرفته شده است . ولـی نوشتجات واسناد مربوط باین سفارت تقریباً معدوم یا درحکم معدوم است [۲] . مقصود و منظور سیاسی از این ارسال و مرسول آن بوده است که برضد دولت اسلامی **مصر وشام** که مقهور هیچیك از آن دو طرف نشده بود تشکیل اتحادی داده وآنها را که دشمن خونی

---

۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۱۸. این زن منسوب است بطایفهٔ مسیحی مغول موسوم به «کرایت» Kerait وی نبیرهٔ پادشاه آن قبیله یعنی آونك خان بوده‌است که برحسب افسانه‌های قرون وسطی به پرسترجان Prester John موسوم است. ابن العبری درشرح وفات او، ص ٤۹۷. اوواچنین ستوده: «وکانت ایضاً عظیمة فی رأیها وخبرتها»

۲) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۷۸ وهم‌چنین به — Memoires sur les relations politiques des princes chrètiens avec les Empreurs mongols (Abel – Remusat) تألیف ابل رموسات درمجموعهٔ Memoires de l'Academie Royale des Inscriptions et Belles Letteres. Vol, VI, VII صفحات ۲۹٦ و ۳۳۵

مغولان بوده‌اند باتفاق مغلوب نمایند. ودراین اتحاد عوضی که بمسیحیان میداده‌اندهمانا اراضی مقدسهٔ فلسطین بوده‌است که اهل صلیب سالیان دراز در طلب آن کوشش ومجاهده میکردند. ازخوشبختی مسلمانان در آن تاریخ ممالك مصروشام پادشاهی دلیر وجنگجو موسوم بـه **سلطان بیبرس** [۱] ملقب به **الظاهر** داشته که با کمال شجاعت در برابر هر دو دشمن که سرنوشت او و مملکت اورا تهدید میکردند مقاومت مینمود.

همین پـادشاه در سال ۱۲٦۰ م. قبل از آنکه هنوز بسلطنت انتخاب شده باشد با لشکریان **هلاکو** مصاف داده آنها را از شهر غزه بیرون راند ودر **عین جالوت** مغولان‌را شکستی فـاحش داد، و همچنین صلیبیان‌رادر **سوریه** درهم‌شکست وقوای‌فدائیان **اسمعیلیه** [۲] را که در **شام** سلطنتی داشتند مغلوب ساخت. ودرماه آوریل ۱۲۷۷م. در **ابوالستین** باز شکستی فاحش بر مغولان واردآورد کـه نزدیك بهفت هزار نفر از ایشان در میدان جنگ بخـاك هلاك افتادند. [۳] گویند: چون **اباقاخان** بمیدان جنك آمده آنهمه اجساد کشتگان مغول رامشاهده نمود، بی‌اختیار گریان گشت.

در تمام دورهٔ سلطنت ایلخانان مغول درایران و سلاطین‌مملوك مصر عداوت و خصومت شدیدی مابین آن دو سلسله وجود داشت،

---

۱) Baybars

۲) مورخین عرب اسمیلیهٔ ایران و شام را بنام «Assasins» ثبت کرده‌اند که بمعنی «آدم‌کش» وشایدکه ازکلمهٔ «حشیشیون» گرفته شده‌باشد.

۳) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف براون جلد دوم ص ٤٤٦وهم چنین تاریخ مصرتالیف لین پول S. Lane-Poole ص ۲٦۲ وهوارث ص۲۵۷

بطوریکه درسراسر قلمرو سلطنت مغول هیچ تهمتی برای یکی ازافراد خطرناکتر وهولناکتر ازاین نبود که اورا بداشتن روابط سری با سلاطین مصر متهم کنند . حتی رعایای مسلمان ممالك مغولی خیلی بحزم واحتیاط بایستی رفتار نمایند و کاری نکنند که مورد سوءظن واقع شوند. وعنقریب شرح خواهیم داد که در آن اوان برای نابود کردن وازمیان بردن رقباو اعدا چگونه این حربه بکارمیرفته که آنها رادر نزد ایلخان بداشتن ارتباط مخفی با مصر متهم میساختهاند .

ازلحاظ مطالعات فعلی ما دراین کتاب کمتر سلاطین وامراء مغولی

خـانوادهٔ جوینی

مورد بحث ماست ، بلکه بیشتر محل نظر ما وزرا و کارگزاران کشوری ایرانی نژاد هستند که مغولها بی‌وجود آنها از عهدهٔ انتظام امور کشور عاجز بودند (درست مانند عربها در صدرسلطنت خود) ودر میان این طائفه اشخاصی یافت میشوند دارای هوش سرشار وقرائح ممتاز.

(۱) درسفینهٔ خطی نفیسی که بسال ٦٦٧ ﻫ . نگارش یافته ، مجموعه‌ای از مراسلات ومکاتیب عطاملك مسطور و بر فضائل ادبی او سندی استوار است. از آن مجموعه که نسخه‌ای متعلق بکتابخانهٔ دوست دانشمند و گویندهٔ ارجمندمعاصر « محمود فرخ خراسانی » دامت فضائله میباشد و نسخهٔ دیگر عکسی در کتابخانهٔ ملی است که مرحوم قزوینی در لنیگراد عکس برداشته. این نامه که بپارسی نسبهٔ خالص است وعربی ندارد در اینجا نقل میشود :

«من انشاء الصاحب المرحوم علاء الدین عطاملك محمد الجوینی کتب الی الامیر پروانه وحذف الفاظ العربیة

«تا سپهر گردانرا درسرشت جهان دستبردست و بپایمردی خور ومهر دربلندی و پستی کوه ودشت ازپشتی بادوباران گفت و کرد ، گاهی ازرخسار لاله بررخسارهٔ خاك تیره گلگونه مالد و از بنفشهٔ تو بر تو زلف دلبران

مبرزترین اینان همانا خانواده جوینی است. مخصوصاً شمس الدین محمد و برادرش علاءالدین عطاملك [۱] و پسرش بهاء الدین. جد شمس الدین صاحبدیوان که او نیز لقب شمس الدین داشته و بعنوان بزرگ یا موی-

آراید و از شکوفهٔ تر آبدار بوستانرا گوشوار پیراید . زندگانی خداوندگار ، گزیده پروردگار ، سرور بزرگان ، خسرو نشان روزگار ، اسکندر پیکر فریشته آسای ، از دل ستم رسیدگان اندوه زدای . در جهان بزرگی و هوشمندی یگانــه، روزی بندگانرا بزرگ پروانــه؛ پــاینده بــاد . و آفتــاب داد و دهش او از سپهر کامرانــی تــابنده . و سایهٔ همای آسایش کــه آسایش جهانیان بدان بازبسته است ، بر سر دور و نزدیکان آفریدگان گسترده. و همچنین تا آسیب باد خزان آب از روی کار آذرونیــان ببرد، و بتیغ گوهردار که میغ برق بار نامش نهند برگ و بارش از بن و بیخ ببرد، تا چون دشمنان درگاه بلند آستانه زرد روی و خاکسار گردد و بتندباد زور وستم زروسیم او بربابد، تا برسان درویشان اندوهناك ودژم بی زر و «درم» ماند و مانند بدخواهان سر و کارش بشولیده ودرهم شود. دشمنان بداندیش که جز بدبختی بدکیش نباشند ، چون باد بهمنی سرد دم باد؛ ودم بدم نام و نشان سبکساری ازجهان گم و کم. زمین بندگی بلب نیاز بوسه میدهم و یك تویی دل را که بدان بارگاه دارد در هر دو سرای توشه میــازد. آنچه از رنج جدایی میکشد واز درد دوری وتنهایی میچشد، نا-گفته با گوشه ای مینهد. چه زندگانی اگر خود بهارستی از دست دوری دی شدی، و اگر جوانی بودی پیری بردادی وراستی که در آن کمان گمان برزه نیست . بهار و خزان وجوانی و پیری نزدیکی و دوریست است از درگاه جهان پناه، که آسیب روزگار از آن دور بــاد، ودوسه روزی که روزگار از خویشتن چهرهٔ مهری نمود و بر در دوری که بسته گر داد مهرت نهاد و بیازوی پیروزی خدایی دست جدایی بسته ماند و دست نزدیکی بی سردرد گوش گشاده تادیده ای را که ازسالهای دراز بسوزوتف پراکندگی نم گرفته بود و مردمکش از دل سبکی و تنگدلی همه تن بیم گشته بود و از گرد سم اسبان که دست دیدهٔ باد آنرا بر میدارد تا سرمهٔ دیدگان آسمان

درازمعروف‌بوده، وزیراعظم‌ملك‌قطب‌الدین خوارزمشاه بوده‌است؛ و پدرش بهاءالدین رتبه‌مستوفی‌الممالکی (وزیرمالیه)داشته . خوداونیز

که‌اختران روشن اند سازد، توتیا ساخت. واز خجسته دیدار جان فزاش و گفتار انده زداش اندرون بیمار وسینهٔ پر تیمار نوش دارویی که درمان زهر دوری آن نیش نتوانسد بود پرداخت . هنوز چاشنی شیرینی آن بکام جان نا رسیده بارگیر خوش گسام برداشت تابناکام جام تلخ ناخوش گسوار بهزار درد دل در سینه میبایسد ریخت و بسدان نیش کسه بیش «مرهم» ندارد شکیبایی که‌نیست ونخواهدبودمینمود . نیکی‌بیدی و تماشا باندوه وخنده با گریه برچیده شد ورامش‌وآرامش‌که یافته بوداز اندرون‌دل‌برمنده گشت‌تابهزار دردوسوزمیبایدگفت: کجاست‌آن‌روزگاری که‌ازرشك‌آن روزجهان افروز چون‌من زرد چهره وشب ازاندیشهٔ آن‌شبها اگرچه بس‌کوتاه‌مینمود سیاه‌دل‌وسیاه‌روی‌است واگرنه جهان امیدتا بود کارساز درمساندگان روشن دل بودی، روز روشن زندگی شب گشتی و جسام نیستی بادهان جان‌زندگسانی لبالب شدی.

«گفتن‌ازاین‌شیوه‌چون‌سودمندنیست ونوشتن نیز دستگیرنه ، ناچار کلك بازمیکشم وهزاران بندگی که‌تا روبود آن‌همه آفرین‌باشدمیفرستم وبزاری‌وخواهش‌همیشه زندگانی وافزونی‌کامرانی‌میخواهمو چشم‌بردریچهٔ امید نهاده‌ام،تاباشد که ایزدبی‌همتا در دیدار گشاده گرداند و پرده از روی‌دل وجان‌بردارد؛ تابدست بوس‌آن خداوندگاربرجهان سرافراز وبا خوشی ورامش دمساز گردد. این بندگی سوم تشرین‌دوم ازبغداد برداشته میآید،یکماه نزدیك باشدتابدینجا رسیده‌است،بنیروی‌پروردگار وبه‌نیکویی آن بزرگوار،کارها نیکوست و بنده نیز چنانکه میتواند ودست میدهد دست‌وپایی میزند و از پی کارهایی که پای آن ازدست شده است میرود وکوششی‌مینماید؛ باشد اگر خدای خواسته باشد آنرا در یابد. وپیش از رسیدن بنده یکچندی‌بودتاسروربزرگان دانش وافسر مهتران‌خرد وبینش شمشیرکش‌یزدان‌آنکه‌ازپاسخ‌او همالانش درنبردگاه هنرمندی بی‌فرمانی کردند.وچرخ گردان‌ازشیرینی‌چربیهای گفتارش کمان زهازه‌رادربانگ‌آرد

مدت ده سال مقام صدارت عظمی‌را در اوان پادشاهی **هلاکو** احراز نمود و این خدمت را تا عهد سلطنت **اباقاخان** ادامه داد. برادرش **علاء الدین** نزد ما دارای اهمیت خاصی است، چه او یکی از بهترین تاریخ نویسان ایرانی‌میباشد وشرح این هنراومشروحاً درفصل دوم این

که انجمن‌خداوندی بدووهمتا یانش‌اگرچه همتای‌او یگونه گونه‌هنرها کمتر، باشدآراسته‌بادتادررسیده بود؛وبارنج‌خستگی‌راه دردسر دیر یاز نده کشیده چشم برراه داشته.آنکه ازآمدن خجستهٔ اودیدهٔ هنرمندی روشن‌شد وکاخ هوشمندی گلشن گشت وازروی‌آن که بنده‌پای‌بست‌کارهای‌برهم‌ودرهم‌افتاده بود،دست‌نداد که‌چنانکه‌خواست دل‌بودپیوسته‌ایستادگی‌نمودی‌وچنانکه‌سزد ازدانشهای‌او برخوردار گشتی. واگرنه آنستی که بنیاد دوستداری‌آن‌درگاه بس‌استوار است‌وبیخ‌آن نهال‌نیك پایدار،ازشرم سردرگریبان‌بایستی کشید. چون‌خار بیگانگی‌ازراه‌یگانگی‌برداشته آمد بدین پسندمینماید وخامه‌را که بسی سرتیزی‌مینمایدسر کند میکند. فرمان همایون که‌آغازش تا فرجام‌همه بنده نوازی بود، رسید وبلب نیاز بوسید و درپیش‌آن‌نماز برد واز یزدان پاك جاودانی‌بخت وبلندی‌پایهٔ تخت خداوندی خواست؛ وچون این نیایش ازسرسوزی‌بود،بی‌گمان تیرآن برنشانه آید و برکار نشیند. دراین هنگام چنین بروزی فرخنده است که باز پس فرمود بدین چند سخن نا فرجام، وچگونه آن را با فرجام توان گفت؛ که از سر تا پایش همه آفرین و درودست، دلیری نمود و بسرباری و درد سر این چند سخن‌نوشته فرستاد. سزد که دبیران بزرگوارسرزنش نکنند وبخرده نگیرند واگرروی نماید ازکاردفترهایی که درخواست رفته بود که بیوفتد، بازنمایند تاچندازآن سپری شده‌است وچه‌مایه مانده؟ واین‌سخن دربندگی خداوندگارتازه کرده‌ام، بی‌خردی بسیار میکنم، اما چکنم؟ «گستاخ تو کرده‌ای مرا با لب خویش.»؛ بندگی ها را کمر بسته‌ام بر میان، زندگانی‌درشادمانی‌باچرخ گردان‌هم‌تگ، وجهانیان‌را دوستداری‌آن‌درگاه چون شیرومی‌دررگ وپی باد والسلام.

کتاب خواهد آمد. علاوه بر این صفت، وی همچنان یکی ازمدیران بزرگ بشمار است که مدت بیست و چهارسال در بغداد حکومت مینمود.[۱] پسر صاحبدیوان **بهاء الدین** والی عراق عجم و فارس و پسر دیگرش **شرف الدین هارون** خود شاعر وطرفدار شعرا می‌بود.[۲] بحثی مشروح ودقیق ازاین خانوادهٔ صاحب ذوق که از روی مطالعه و تتبع محققانه ومفصل بعمل آمده بقلم آقای **محمد قزوینی** که یکی از دقیقترین منقدین و فضلای ایران میباشد ودرمقدمه‌ای که بکتاب **تاریخ جهانگشای جوینی** (جلد اول صفحهٔ ۱۹ تا صفحهٔ ۹۲) نگاشته مندرج است وخواننده میتواند برای کسب اطلاع مفصلتر بآنجا رجوع نماید[۳]، زیرا که نقل تمامت کلام او نظر بضیق مقام در این کتاب غیرمقدوراست.

خاندان **جوینی** هم ازلحاظ محبت بعلم وادب وهم ازحیث علوطبع و کرامت ذات وهم از جهت کفایت وکار آمدی و بالاخره از حیث عاقبت و فرجام غم انگیز ایشان بی‌درنگ درذهن مطالعه کننده خانواده دیگری

---

۱) علاءالدین عطاملك درسال ۶۵۷ ه./۱۲۵۹ م. ازطرف هلاکو، یکسال بعد از تسخیر بغداد، بسمت حکومت آن شهر معین شد. مراجعه شود بمقدمهٔ تاریخ جهانگشای جوینی جلد اول ازسلسلهٔ کتب گیب ص XXVIII

۲) دیوان او کمیاب ویك نسخه از آن درموزهٔ بریتانیا تحت شمارهٔ (O r.۳۶۴۷) موجود است. رجوع شود بمتمم فهرست ریو نمرهٔ ۲۵۴.

۳) صفحاتی که براون اشاره کرده ترجمهٔ انگلیسی مقدمه است که خود او ازاصل فارسی بامختصر تغییر تلخیص وترجمه نموده. اصل آن بطورمشروح باضمام حواشی مفیددرابتدای کتاب تاریخ جهانگشا جلداول طبع لیدن (۱۳۲۹ ه./۱۹۱۱ م.) قرار دارد، ازصفحهٔ «ب» تا صفحهٔ «قکج»

از وزرای بزرگ ایران را بیادمیآورد که از تمام جهات شباهت بایشان داشته‌اند و آن هماناخانوادهٔ برمکیان یا برامکه وزرای معروف خلیفه **هارون الرشید** است.

آل جوینی مانند آل برمك دارای نفوذ کامل و اقتدار بسیار بوده‌اند، و ازلحاظ آنکه هم خودشان نویسندگانی استاد بوده‌اند وهم ازشعراو اهل فضل حمایت ونگاهبانی میکرده‌اند باعالم ادب ربط کامل دارند، و عاقبت هردو خانواده در معرض حسد رقبائی کـه از ایشان عقب افتاده بوده‌اند واقع شده ودر اثر توطئه واسباب چینی ایشان زندگانی بر آنها تلخ وعاقبت انهدام وانقراضی درست مساوی باعظمت واقتداری که داشته‌اند نصیب ایشان گردید.

اولین کسی که از دودمان صاحب دیوان بمرگ طبیعی هلاك شد همانا **بهاءالدین** فرزند **صاحب دیوان** حکمران عراق وفارس بوده است.[۱]

وفات واخلاق بهاءالدین جوینی

وفات او در سال ۶۷۸هـ./ ۱۲۷۹ م. در سی سالگی اتفاق افتاد. وی یکی از حکام شدیدالعمل وبسیارجدی بوده است که زیردستان ازسخط او بیم وهراس فراوان داشته‌اندوبطش او بحدی بود که طفل خردسال خود را باآنکه بسیاردوست میداشته بجرم آنکه ببازی ریش پدر را گرفته

---

(۱) محمد بن بدرجاجرمی که از تربیت یافتگان خواجه بهاءالدین است، این قطعه رادر تاریخ وفات او گفته که درمونس الاحرار تألیف آن شاعر مذکور ومسطوراست (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك ونسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی):

صاحب عادل بهاء ملك ودین. صاحب صاحبقران اندر گذشت.
در سپاهان هفده از شعبان شده سال هجرت ششصدوهفتاد وهشت

بود امر بهلاك کرد و بدست جلاد سپرد. صاحب **تاریخ وصاف** از قساوت وسنگدلی او حکایاتی دیگر نیز نقل میکند[۱] که بعضی از آنها را **هوارت** در کتاب **تاریخ مغول** History of the mongols ذکر کرده است . لیکن باید این نکته را نیز اضافه کرد که درزمان حکومت با قدرت او، در ولایاتی که او بدین قدرت وهیبت فرمانروائی میکرد، در همان حال بـا شوقی تمام وعلاقه‌ای مفرط جماعت شعرا وفضلا و صنعت گرانرا تشویق میفرمود . پدرش **شمس الدین صاحب دیوان** این رباعی را در مرثیهٔ او گفته است :

فرزند **محمد**، ای نلك هندو بت ... بازار زمانه را بها یـك مو بت
تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر ... خم گشت چو ابروی بتان بی رو بت

هندوشاه قطعهٔ ذیل‌را در تاریخ وفات اوسروده است:

چون شب‌شنبه بود ازماه شعبان هفدهم ... ششصدو هفتادوهشت‌ازهجرت‌اندر **اصفهان**
صاحب‌اعظم **بهاءالدین** که مثلش‌روزگار ... درجهانبانی نبیند، رفت بیرون از جهان (۲)

این اولین‌مصیبتی بود که برخانوادهٔ **جوینی** روی‌داد .مصائب‌دیگر

مصائب خانواده جوینی

بر آنها دراثر مساعی یکی‌ازوابستگان‌حق‌ناشناس ایشـان موسوم بـه مجدالملک‌یزدی بوقوع رسید ،که جاه طلبی اوبزندگانـی **شمس الدین صاحب دیوان** وبرادرش **علاءالدین عطاملك**[۳] خاتمه‌داد. **مجدالملك** مذکور درموقعی که هنوزوابسته به **صاحب دیوان** بود، رباعی ذیل را

(۱) تاریخ وصاف. طبع بمبائی ص ۰ ٦
۲) هفدهم‌شعبان ۶۷۸ هـ . == بیست وسوم دسامبر ۱۲۷۹م.
۳) درمتن انگلیسی بجای‌علاءالدین علاءالملك ذکرشده واشتباه است.

سروده باوفرستاد :

گفتم که بخدمت تو جاوید شوم نی آنکه چوسرو آیم وچون بید شوم
نومید دلیر باشد وچیره زبان ایدوست چنان مکن که نومید شوم .

عاقبت در نتیجهٔ سعایت نزد **اباقاخان**، **مجدالملک** موفق شد که آن پادشاه اورا با رقیب خود **شمس الدین صاحب دیوان** در حکومت وعمل شریك نماید ، واین حکومت مشترك ایجاد مزاحمتها وتهمتهای زیاد مابین ایشان نمود . دریك مورد رباعی دیگری نوشته وبصاحب دیوان فرستاد که ذیلا نقل میشود :

دربحرغم توغوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن
خصمی تو بس قوی است، خواهم کردن یا روی بدان سرخ کنم یا گردن .

وشمس الدین جواب اورا به رباعی ذیل داد:

یرغو بر شاه چون نشاید بردن پس غصهٔ روزگار باید خوردن
این کارکه پای در میانش داری هم روی بدان سرخ کنی هم گردن.

تعذیب و تخفیف عطاملك جوینی

مجدالملك عاقبة الامر موفق شد که در **اباقاخان** در بارهٔ **علاء الدین عطا ملك جوینی** برادر **شمس الدین صاحب دیوان** سوء ظنی ایجاد کند ،که در نتیجه اورا در **بغداد** توقیف کردند و در شهر گردانیده با شکنجه و عذاب شدید مبالغی گزاف بعنوان اموال دیوانی که برذمهٔ او وارد ساخته بودند، مطالبه نمودند. ازحسن اتفاق مرگ ناگهانی **اباقاخان** ، در اول آوریل۱۲۸۲،ورق را منقلب ساخته و**عطا ملك** که ممکن بود بمصائب سخت تری گرفتار شود نجات یافت و از محبس خلاصی حاصل کرد، و در اندك فاصله رقیب و خصم او **مجد الملك** در معرض خشم و غضب عامه واقع شد و خلق بر او شوریده اورا ریز ریز کردند و هر عضوی از اعضاء بدن اورا بیکی از شهر های بزرگ

ایران فرستاده عبرت ناظران قراردادند، وبمناسبت این پاداش وجزای بموقع **عطا ملک** برای ان دشمن دیرینهٔ خود رباعی ذیل‌را بنظم آورد:

روزی دوسه سرمایهٔ تزویر شدی — جویندهٔ مال و جاه وتوقیر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی — فی‌الجمله بیك هفته جهانگیر شدی.

لیکن بعد ازاین حادثه دولت **عطا ملک** نیز دیرنپائید و بقلیل مدتی بعد از **مجد الملك** در بهار سال ۱۲۸۳ م./ ٦٨١ ﻫ. وفات یافت.

وفات عطا ملك جوینی درسال ۱۲۸۳ مسیحی

در ذکرحادثهٔ عجیبی که مربوط به مرگ **اباقاخان** است عموماً مورخین متفقند- وگویند که: اودریکی از ضیافتها برسم مغول با اصحاب خاصه خود شرب زیاد نمود. آنگاه احساس ناراحتی وسنگینی کرد ، از مجلس برخاسته بباغ رفت . ناگهان درآنجا فریاد برآورد که پرندهٔ سیاه بزرگی بر او حمله‌ور است و بخدام خود امر کردکه آنرا باتیرخود هلاك نمایند.نگهبانان‌که فریاد اورا شنیده بودند بسوی او شتافته لیکن اثری از آن پرنده نیافتند. و در همان حال که در پی آن میگشتند **اباقا** را غشوه دست داد که از آن حالت دیگر بهوش نیامد وهلاك شد. (۱)

چند حادثهٔدیگر هم‌که از وقایع عهد سلطنت **اباقاخان** است سزاوار است باختصار ذکر شود:

---

۱) ابوالفرج ابن‌العبری‌دراین‌باب مینویسد: « امااباقاابلغان فانه توجه نحوبغداد ومنهاالی همدان ویوم‌الاثنین ثانی‌العید، عمل‌له شخص فارسی اسمه بهنام دعوة عظیمة فی‌داره ولیلة‌الثلثاء تغیرمزاجه وصاریری خیالات فی‌الهواء» (مختصر الدول طبع بیروت ص۵۰۵) .

تجدید حیات فدائیان اسمعیلیه

یکی آنکه فدائیان **اسمعیلیه** با وجود آنهمه صدماتی کـه بدست مغول بر آنها وارد آمده بود توانستندکه در حدود سال۰٦٧ه‍./ ١٢٧١م. تجدید حیات نمایند. چهار سال بعد از آن تاریخ موفق شدندکه در تحت سرداری پسر آخرین پادشاه خود **رکن‌الدین‌خورشاه قلعهٔ‌الموت** را بـاز تسخیر کنند ولکن اندکی بعد **اباقا** بر آنها استیلا یافته‌و بکلی آنها را بر انداخت.

دیگر آنکه جنگها وتزاحم داخلی‌ما بین امرا وشاهان مغول‌نیز از عهد سلطنت **اباقاخان** شروع گردیـد. چنانکه در سال ٦٦٣ ه‍./ ١٢٦٤م. مابین‌دوتن‌از امرا بنام**یوشموت** و **نوگای** در**آقـو** جنگـی شدید بوقوع پیوست. همچنین درسال ٦٦٧ه‍./ ١٢٦٨م. مابین**اباقاخان** و **تکودار خـان** فرزند **جغتای** جنگی روی داد، وبعداز آن طرفداران **تکودار** غالباً ایجاد فتنه‌وشورش‌مینمودند. وهمچنین **براق درخراسان** بر سلطان بشورید ولشگریان **اباقا** بقیادت سرداری شجاع موسوم‌به **سبتای** Subutay او را درهـم شکـسته و فتنهٔ او را برانداختند، و یکی از شعراء زمان اشاره بهمین واقعه نموده است که گفته:

لشکر عشق ترا پای من آورده و بس همچو درجنك **براق**ازهمه‌میران**سبتای**

احمد تکودار؛ یا تکودارخان ١٢٨٢ــ١٢٨٤ م. (١)

بعد از وفات **اباقاخان** دو نفر رقیب نامزد سلطنت بودند. یکی برادرش **تکودار** که بمناسبت قبول مذهب اسلام نام اضافی **احمد** نیز

---

١) این اسم را تکودار یاتکودار ثبت کرده‌اند. محققین اخیر تلفظ ارمنی آن تانگودار Tangudar را قطعی دانسته‌اند. رجوع شود بکتاب هوارث ص ۳۱۰

گرفته بود ودیگر پسرش **ارغون**. اکثریت امرای مغول اولی راترجیح داده واورا بسلطنت برگزیدند. ودرنتیجه درتاریخ ماه مه ۱۲۸۲ بلقب سلطان **احمد تکودار** بتخت پادشاهی نشست. اولین عملی که ازاوظاهر گردید تظاهر اوبدیانت اسلام بود که مراسلاتی بعلمای **بغداد** [۱] و همچنین به **قلاوون** سلطان مصر نگاشته [۲] ودرآنها صریحاً اظهار نمود که هم اومصروف حفاظت ونگهبانی دین حنیف است ومیخواهد که باتمام مسلمانان با صلح و سلم رفتار نماید. نامهٔ اوبه **قلاوون** مورخ جمادی‌الاولی ٦٨١ ﻫ ./اوت ۱۲۸۲ م. بمصاحبت دونفرسفیرمخصوص: **قطب‌الدین شیرازی** و **اتابك پهلوان**، ارسال‌شده و جواب **قلاوون** به تاریخ غرهٔ رمضان همان سال (۳دسامبر ۱۲۸۲) صادر گشته است.

شکست واسارت وقتل تکودارخان

هرچند مسلمین از اسلام **تکودارخان احمد** خوشنود بودند وازعلائم خلوص عقیدت که ازرفتار او ظاهر میشد رضایت داشتند، مغولها برخلاف ناراضی شدند؛ وبالنتیجه درسال بعد، ٦٨۲ﻫ ./۱۲۸۳م. توطئهٔ بزرگی ازامرا واعیان مغول برعلیه **احمد** بظهوررسید که میخواستنداورا ازتخت برداشته وبرادرزاده‌اش **ارغون** را بسلطنت برگزینند. اگرچه **قانقورتای** که یکی ازعمال مهم آن توطئه بود بایك عده‌ازهمدستان او در ۱۸ ژانویهٔ ۱۲۸٤ بقتل وسیاست‌رسیدند لیکن بعداً **ارغون** برعموی

---

۱) مراجعه شود بتاریخ دهسن جلد سوم ص ۵۵۳

۲) مراجعه شود بتاریخ وصاف طبع بمبئی ص ۱۱۳ وتاریخ ابوالفرج ابن العبری طبع بیروت ص ۵۰٦

خود شوريد وعاقبت اورا اسير ساخته در ۱۰ اوت همان سال مقتول ساخت وروز بعد بتخت سلطنت جلوس كرد .

ارغون خان ۱۲۸۴ـ۱۲۹۱م .

سلطنت ارغون خان ۶۸۳ـ۶۹۰ هجری

اولين اقدامی كه **ارغون خان** پس از وصول باريكهٔ سلطنت نمود آن بود كه پسر خود غازان خان را بحكومت خراسان ومازندران وری وقومس منصوب نمود. فرمان ايلخانی ايران بنام وی يكسال بعد از طرف خان بزرگ مغول، **قوبلای خان**، از چين بتوسط **اوردوقايا** واصل گرديد.

قتل صاحب ديوان

هرچند درانناى سلطنت **احمد تكودار خان** كوكب بخت **شمس الدين محمد صاحبديوان** و خانوادهٔ او كه چندی دراثر حيل ودسائس **مجدالملك** روبزوال بود دوباره اوج گرفت، ليكن بجلوس **ارغون** ستارهٔ اقبال ايشان يكباره غروب نمود .بعدازمرگ **تكودارخان**، **صاحبديوان** ازترس غضب **ارغون** فرار كرده **به قم**[۱] گريخت كه درآنجا فرستادگان **ارغون** اورا گرفته وباز آوردند وبالاخره درمكانی موسوم به **موئينه** نزديك **اهر** درروز چهارم يا پنجم شعبان ۶۸۳ هـ ./۱۶ يا ۱۷ اكتوبر ۱۲۸۴م.بقتل رسانيدند[۲]. قبل از آنكه اورا بدست جلاد بسپارند

---

۱) در بعضى تواريخ فرار خواجه را بقم يااصفهان نگاشته‌اند وبعضى قومس گفته‌اندكه نواحى غربى خراسان است (بسطام دامغان وسمنان)

۲) درتذكرهٔ عرفات العاشقين اين قطعه را بخواجه شمس الدين محمد نسبت داده كه دروقت مرگ خود گفته است والعهدة عليه:

هر تير كه از قبضهٔ تقدير برون شد	كی شايد ازآن تير بتدبير حذر كرد
انصاف فلك بين كه دراين مدت نزديك	چه شور برانگيخت زبيداد وچه شر كرد
گردون چه بود؟ چيست ستاره؟ چه بود مهر؟	فرمان خدا بود وحوالت بقدر كرد
هر ظلم كه براهل جهان كردم ازين پيش	پيش آمد و احوال مرا هرچه بتر كرد؛

استغاثه بسیار کرده لحظه‌ای امان خواست. ودر آن فرصت قلیل وضو گرفته تفألی بقرآن زده سپس مکتوب ذیل را بعلمای تبریز نگاشت : « چون بقرآن تفأل کردم این آیه آمد : ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لاتخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون . بار یتعالی چون بندهٔ خویش را دراین جهان فانی نیکو داشت وهیچ مرادی ازاو دریغ نخواست که هم دراین جهان بشارت جهان باقی بدو رساند ، چون چنین بود **مولانا محیی الدین** و **مولانا شمس الدین** و **مولانا همام الدین** ومشایخ کبار را که ذکر هریك بتطویل میانجامد درموضع احتمال نمیگیرد بشارت رسانیدن واجب نمود تادانند که قطع علائق کرده روانه گشتیم ، ایشان نیز بدعاء خیر مدد دهند . » (۱)

ونیز مکتوب ذیل را که شامل وداع وشهادت نامهٔ اوست بفرزندان خود نگاشت (۲) :

مکتوب صاحب دیوان بفرزندانش

« جماعت اعزه وفرزندان حفظهم الله تعالی سلام وتحیت بخوانند وبدانند ایشانرا بودیعت بخدای عزوجل سپرده آمد ، ان الله لایضیع ودایعه . درخاطر چنان بود که مگرملاقات باشد وصیتی کرده آید ، چون روزی نبود بآن جهان افتاد ، باید که درمحافظت فرزندان تقصیر نکنند وایشانرا برتحصیل علم رغبت دهند ، والبته نگذارند که گرد عمل گردند وبا آنچه خدای تعالی روزی کرده باشد بسازند . اگر فرزند **اتابك** ووالده‌اش بولایت روند اجازت است ، **نوروز** و **مسعود** ووالده ملازم **بلقا خاتون** باشند . اگر ازاملاك چیزی مرحمت فرمایند بستانند و بدان قناعت نمایند . حرم بزرگ از **تبریز** کجانوان‌رفت؛ هم آنجاباشد برسرتربت ما دوبرادران باشد ، اگرعارنی درخانقاه **شیخ فخرالدین** تـوانند بکنند ، و ایشان نیز آنجا روند . ودیگر **مؤمنه** هرگزازما آسایشی نیافت ، اگرخواهد شوهر

---

۱) تاریخ وصاف ص ۱٤۱ طبع بمبئی

۲) نص مکتوب را مرحوم براون ازنسخهٔ مجمل فصیحی خوافی متعلق باوقاف گیب ترجمه نموده است وما آنرا عیناً ازنسخهٔ مجمل فصیحی متعلق بکتابخانهٔ شخصی آقای محمد نخجوانی نقل کردیم . (رجوع کنید بحاشیهٔ صفحهٔ بعد)

کند. فرج ووالده با اتابك بهم باشند، زکریا را باالملاك تومان شهنشاهی و دیگرمواضع که به امیرتوما دادهام بازگذارند . دیگرعرضه دارند واگرازاملاك چیزی مرحمت فرمایند فبها والاقناعت نمایند . باری تعالی برما رحمت کناد و برایشان برکت. دراینوقت خاطربا حضرت ایزدی بود همینقدربیش نتوانستم نوشت، بنده وآزاد را نیکوراارند و بشبها غریب مارا فراموش نکنند .»

دراین واقعه تنهاصاحبدیوان هلاك نشد بلکه چهارتن ازفرزندان اویحیی وفرج الله ومسعود واتابك بقلیل مدتی بعدازاوبقتل رسیدند وفرزند دیگرش هرون نیزبعد ازآنها رهسپاردیارعدم گردید .

برحسب قول صاحب تاریخ وصاف دوبرادر وهفت پسرقربانی سبعیت مغولها گشته، انتقام پدررا بنا بعادت مألوف ازاطفال خرد سال گرفتندکه مبادا زنده مانده روزی درپی کینه توزی برآیند . علاوه برهلاك اینها، وفات علاءالدین عطاءملك جوینی وبهاءالدین که درفوق شرح آن ذکرشد نیزجزوی ازمصائب وارد برخانوادهٔ جوینی میباشد، بطوریکه دراثناء مدت پنج یاشش سال نام این خانوادهٔ وزراء بزرگ بکلی ازصفحهٔ تاریخ محو گردید .

فصیحی درکتاب «مجمل» دورباعی ذیل‌را ازشمس‌الدین نقل میکندکه دردقائق آخرزندگانی سروده است :

ای دست اجل گرفته پای دل من　　حکم تو بکشتنم رضای دل من
جان پیشکشت میکنم ازدیده ودل　　این بود همه عمر هوای دل من

ایضاً

درنگر ای چراغ جهان کشته　　تا ببینی در صد جهان کشته
کشتگان زندگان جاویدند　　خاصه در دست کافران کشته

واقعهٔ قتل او درسرتاسر ایران ایجاد ماتم وسوگواری عمومی

بقیه ازصفحهٔ قبل

مختصراختلافی که درترجمهٔ انگلیسی بااین اصل ملاحظه میشود ،معلوم نیست که ناشی ازاختلاف دو نسخه اصل است یادرترجمه تسامحی رویداده . همچنین در نسخهٔ موجود مجمل فصیحی این نامه بدون فاصله وصل شده است به نامه ای که بمشایخ تبریز نگاشته است وددر فوق ذکر شد.

نمود ، حتی درشهرهـائی مانندشیراز کـه این وزیـربزرگ هیچوقت بدانجا نرفته وفقط اعمال‌صالحه وصدقات‌جاریات وی‌اورامعروف‌ساخته بود خلائق بعزای مرگ او نشستند . در میان اشعاری که در مرثیهٔ او سروده‌اند قطعات ذیل نقل میشود :

از رفتن **شمس** ازشفق‌خون‌بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید .
شب جامه سیه کرد درآن‌ماتم‌وصبح بر زد نفس سرد و گریبان بدرید .

ایضاً

رسید الحق بتشریف شهـادت وزیری‌کو سراز گردون برافراشت .
محمد صاحب دیوان که‌سی‌سال جهانرا از بسی آفت نگهداشت .
فلـك بین کانچنان نفسی بیازرد جهان بین‌کانچنان مردی بنگذاشت .

با وجود اینها در میان مردم اشخاصی بودند کـه **صاحبدیوان** را مستحق‌قتل شمرده وسرنوشت اورا پاداش رفتاری‌که بسلف بدبخت خود **مجدالملك** روا داشت میدانستند . این نکته درقطعهٔ ذیل‌که در **تاریخ گزیده** نقل شده است بخوبی نموده میشود :

چو **مجدالملك** از تقـدیر ایزد شهادت یافت در صحرای **نوشهر**
بقصد **صـاحب دیوان محمد** کـه دستور ممالك بود در دهـر ،
بس از دو سال و دو ماه و دوهفته چشید او هم ز دوران شربت قهر .
تو در دنیا مشو بد را خریـدار که دارد در ترازو نوش با زهر .

این نکته را نیز باید گفت‌که سرانجام روزگار کسانی که‌باتهور و جسارت تقبل خدمت وزارت را در دربـار مغول میکرده اند عموماً هلاك ونیستی بوده‌است ، چنانکه بعداز **صـاحبدیوان جـلال‌الدین سمنانی** در اوت ۱۲۹۸ بقتل رسید وبعد ازاو **سعد الدولهٔ** یهودی در اواخر فوریهٔ ۱۲۹۱ بهلاکت گـرفتارگشت و صدرالدین خالـدی که صدر دیوان **گیخاتو** بود درماه مه۱۲۹۸جرعهٔ هلاك نوشید.وازهمه بزرگتر **خواجه رشیدالدین فضل‌الله** بودکه‌در ژوییهٔ ۱۳۱۸ مقتول‌شد.

سعدالدوله وزیریهودی

ارغون خان در مملکت **ایران** مدت هفت سال سلطنت‌نمود (ازاوت ١٢٨٤ تاماه مه ١٢٩١م.) اعزام‌سفرای متعددبدربارهای **اروپا** ـ مخصوصاً سفارت سال ١٢٨٧ـ ١٢٨٨ که یکی ازافرادآن هیأت اعرامی‌موسوم‌به: **رابن سوما** Rabban Sawma سرگذشت مفصلی از مسافرت خود بزبان سریانی باقی‌گذاشته، همه نشان میدهندکه در زمان **ارغون** سیاست **اباقاخان** که درزمان **احمدتکودار** منقلب شده بود، دوباره تجدید گردیده است. در اواخر ایام سلطنت **ارغون**، **سعدالدولهٔ یهودی** وزیر با اقتدار دربار او گردید، این مرد طبیبی یهودی بود. نظربا‌ینکه توطئه‌های بسیارخطرناك برضد اسلام باومنسوب میداشتند، طرف بغض ونفرت مسلمانان واقع شد. وی اصلا اهل **ابهر** وبعدها در **بغداد** بطبابت مشغول بوده. یکی‌ازهمکیشان او را به **ارغون** معرفی کرد و بنا برسخن صاحب **تاریخ وصاف** اعتماد وتوقیر ایلخانرا از آن راه جلب کرده بود که علاوه بردانستن زبان مغولی وترکی وسائلی بکارمی‌برد که حرص‌وآز شاه مغولی را بوسیلهٔ انباشتن خزانه او ارضاء میکرد[1] وازاین راه خویشتن را درنزد اومقرب ساخت وبرای بدست آوردن مال و وجوه دیوانی در **بغداد** چنان مهارت ولیاقتی بخرج‌داد که **ارغون** اورا منصب خزانه داری و مستوفی الممالکی‌مملکت اعطاء فرمود، وازآنروزکوکب دولت ابناء قوم اوکه تاآن‌تاریخ درمحاق‌ذلت ومسکنت بودند روبعزت و استعلاءآورد و درسایهٔ قدرت روزافزون‌وی غالب مشاغل دولتی و امور مهمهٔ مملکتی را یهودیان عهده دارگشتند،

۱) رجوع شود بتاریخ وصاف ص٢٣٦

چنانکه یکی از شعراء زمان در **بغداد** این قطعه را سروده و ترقی آنجماعت بیان کرده است:

یهود هذا الزمان قد بلغوا — مرتبة لا ینا لها فلك
الملك فیهم و المال عندهم — و منهم المشار و الملك
یا معشر الناس قد نصحت لکم — تهوّدوا قد تهوّد الفلك
فانتظروا صیحة العذاب لهم — فمن قلیل تراهم هلکوا.

جسارت و عداوت **سعدالدوله** بدین حنیف اسلام پیوسته همراه اقتدار او افزوده میشد تا بجائی که **ارغون** را بر آن داشت که کلیهٔ عمال مسلمان را ازهمهٔ مشاغل و مناصب عالیهٔ دولتی، کشوری و لشکری، اخراج کند،[۱] و باینهم اکتفا نکرده در صدد بر آمد که دین اسلام را بکلی از میان بردارد.

برای امضای این نیت شوم در خاطر **ارغون** وسوسه کرد که مقام پیغمبری و رسالت همانا از عرب بمغول منتقل گشته و ایشان از درگاه الهی مبعوث هستند و باید که پیروان نافرمان و منحط **محمد** ص را مجازات دهند، و همچنین به ایلخان پیشنهاد کرد که **کعبه** را دیگر بار معبد اصنام سازد، و اهل اسلام را بعبادت اوثان الزام کند. سپس در **بغداد** سفائنی جنگی بیار است که به **مکه** حمله نماید و یکی از همکیشان خود را موسوم به **خواجه نجیب الدین کحال** به **خراسان** گسیل داشته و صورتی از اسامی دویست نفر اعیان و دولتمندان آنجا را باو داده و او را برقتل آنها مأمور ساخت. همچنین صورتی دیگر که متضمن اسامی هفده نفر از ائمه و اکابر شیراز بود برای همین مقصود نزد **شمس الدوله یهودی** فرستاد. صاحب **تاریخ وصاف** میگوید:

---

۱) تاریخ وصاف ص ۲٤۲

«حکایت کرده‌اند که **ارغون خان** در مبادی جلوس بر سریر سلطنت کار قتل را کاره بود ، چنانکه روزی نظر بر کثرت ذبایح اغنام انداخت و در کمال رقت قلب فرمود که چندین حیوان بیگناه را برای لذت شکم عرضهٔ هلاك کردن از لوازم قساوت ورذائل اخلاق ذمیمه تواند بود . علیهذا وزیر و مشیر پیوسته بتحسین مستقبح و مستکره او اشتغال داشت و میگفت، گلزار دولت راباغبان‌وار ازخار انکار پیراستن ومشارب‌مآرب را از قاذورات محذورات مصفی‌داشتن، از مقتضی کیاست و فراست باشد. وخود ترك شرمعاندان که واسطهٔ انخذال ملك و مال و داعیهٔزوال رونق سلطنت‌اند چگونه‌وچون نکنند... از وسوسه واغواء او دل ایلخان برقتل بی خطا چون غمزهٔ خوبان ختن‌حریص‌شد ، تا غایتی که باندك توهمی یابسبب مختصر جریمتی صد جان را بر باد میداد . هر آینه مخالطت جلیس‌السوء و معاشرت اشرار همین نتیجه دهد . »[۱]

مرض ارغون و هلاك او

لیکن درهمان‌اوان که‌نفوذو قدرت **سعدالدوله** بمنتهای کمال رسیده و مقاصد سوء او در شرف انجام بود، **ارغون** درشهر **تبریز** بمرضی‌شدید مبتلی‌شد . **سعدالدوله** که بخوبی میدانست بعداز سلطان دوام و بقائی نخواهد داشت، گرفتار آلام و هموم گردید واز خدمت او آنی منفك نمیشد و از اداء خیرات و مبرات لحظه‌ای قصور نمی ورزید ، چنانکه سی هزار دینار بفقراء **بغداد** و ده هزار دینار بدرویشان **شیراز** بذل کردند . همچنین بسیاری از مجوسان را آزاد ساخته از اعطای صدقات ذره‌ای فرو گذار نکرد. بعضی‌ازپیشوایان‌دینی مغول گفتند که: این بیماری

۱) تاریخ وصاف ص ۲٤۲

متمادی و مزمن سلطان همانا بعلت قتل شاهزادگان مغولی است، مانند **قرانقای** و **هولاجو** و **جوشکب** و غیره . بعضی دیگر بر این عقیده شدند که یکی از همخوابگان سلطان او را مسحور ساخته است .

سلطان **ایداجی** را که بر تحریك و تشویق پادشاه بریختن خون شاهزادگان مغول متهم بود بکفارهٔ آن گناه بیاسا رسانیدند. [۱]

همچنین **توقجاق** خواهرزادهٔ **جوشکب** را که به جادو کردن سلطان مورد سوء ظن بود بقتل آوردند ، لیکن از هیچیك از این اعمال حال سلطان را بهبودی دست نداد. دراواخر فوریهٔ ۱۲۹۱ م. بیماری او چنان شدت نمود که هیچکس جز **جوشی** و **سعدالدوله** بدرگاه او راه نداشت. عاقبت **سعدالدوله** که از شفاء او مأیوس گشت پنهانی رسولانی چند بنزد **غازان** فرستاده او را آگاه ساخت که هنگام طلب تخت سلطنت رسیده است، باید بمحض اینکه **ارغون** نفس آخر را در کشید آمادهٔ پادشاهی باشد. لیکن این تدابیر او را از دست دشمنانش نجات نداده چند روزی قبل از آنکه ایلخان وفات نماید او را هلاك ساختند و این واقعه در ۹ مارس ۱۲۹۱ مطابق سلخ صفر ۶۹۰ اتفاق افتاد . [۱]

تعذیب یهودیان

مرگ **سعدالدوله** گویا اشارتی بود که در سرتاسر مملکت بلوای عام علیه یهودان بر پا گردد. اموال ایشانرا غارت کرده، ابدان ایشانرا طعمهٔ شمشیر ساختند. در **بغداد** بتنهائی متجاوز از یکصد نفر از زعماء آنجماعت بقتل رسیدند . شرح فنا واستیصال یهودیان را امام **زین الدین علی بن صاعد** واعظ دمشقی در قصیدهٔ ذیل بهمان بحر و قافیه قطعهٔ قبل (**تاریخ وصاف** ص ۲۴۷) برشتهٔ نظم کشیده است:

---

۱) رجوع شود بتاریخ هوارث ص ۳۴۵

نحمد من دار باسمه الفلك … هذى اليهود القرود قد هلكوا

و قارن النحس سعد دولتهم … وافتضحوا فى البلاد وانهتكوا(۱)

و شتت الله شمل ملكهم … و بالحسام الصقيل قد سبكوا

كم حكموا فى البلاد، لا حكموا … وارتكبوا الموبقات وانتهكوا

ابكاهم الله عاجلا اسفا … من بعد مافى زمانهم ضحكوا

سقاهم الحتف سادة خشن … فامتلات بالجماجم السكك

واستخلصوا المال من ديارهم … و بالحريم الحرام قد هتكوا

يا امة الكفر والضلال لقد … دار بكم فى حبالة الشرك

يا اخبث الطير يا بغاث لقد … صادكم فى الحبيلة الشبك

فانتم شر امة سلفت … و انتم شر امة تركوا

عبدتم العجل دون خالقكم … فضلّ ذاك الاياب و النسك

مهذب (۲) هذبوا بقتله … جماعة فى البلاد قد فتكوا

لما راوا رأسه يطاف به … و قد علاه القتام والصهك

فعجّل الله روح خيرهم … الى جحيم ظلامها حلك

ففى العذاب المذاب قد سجنوا … وفى الحديد المديد قد سلكوا

فاعتبروا سادتى بمصرعهم … ثم اتل يا ذاالبيان كم تركوا(۳)

طغاجر(۴) هد ركن عزمهم … ذاك الهمام العلاجل الملك

اباد هم عنوة بصارمه … و ما عليه بذلكم درك

اشارة الشيخ فيهم ظهرت … لما رآهم بسهمه فتكوا

جمال دين الاله سيدنا … ذاك الولى المؤيد الملك (۵)

الزاهد العابد الخضوع لمن … دانت له فى بحارها السمك

هجوتهم ابتغى بهجوهم … جنان خلد يزينها البرك

رغما لمن قال فى قصيدته … «تهوّدوا قد تهوّد الفلك»

---

۱) ایهام است بسعدالدوله یهودی

۲)- اشاره است بمهذب یهودی که از رجال آنجماعت بوده او نیز در آن حادثه بقتل رسید .

۳)- اشاره است بآیهٔ شریف کم ترکوا من جنات وعیون، سورهٔ مبارک ٤٤ آیهٔ ٢٤

٤)- طغاجر همان طوغاجار نویان است از امراء مغول که بقتل اسقف یهودیان برخاست .

٥)- ممدوح: ملك الاسلام جمال الدولة والدین- بزعم براون جمال الدین محمد بن سلیمان النقیب القدیسی، متوفی بسال ٦٩٨ هجری.

گیخاتو ـ ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۵ م.

پس از **ارغون** برادرش **گیخاتو** جایگزین او شد. مراسم تاجگذاری او تا چهار ماه ونیم بعد از فوت **ارغون** یعنی تا ۲۲ژوئیهٔ ۱۲۹۱م. بتأخیر افتاد.

سلطنت گیخاتوخان ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۵

در اثنای این مدت باآنکه **طوغاجار نویان** و سایر سرکردگان مغول با کمال شتاب برای ممالک‌مختلفهٔ محروسه‌حکامی گماشتند، معذلك اختلال و هرج و مرج دراطراف ملك روزافزون شد. از آنجمله **افراسیاب** از خانوادهٔ **اتابکان لرستان** موسوم به **هزاراسب**، که از اواسط قرن دوازدهم مسیحی در **لرستان** فرمانروا بودند، شورشی نابهنگام وبی‌نتیجه نموده وچندی نیزشهر **اصفهان** را مسخر داشت.

گیخاتو که‌بنابرسخن‌مؤلف**حبیب‌السیر** سخی‌ترین‌اولاد**هلاکو** بود، **صدرالدین احمد خالدی زنجانی**راکه به**صدرجهان** ملقب و

صفت شهوت رانی و بوالهوسی گیخاتو

معروف‌است،بوزارت‌برگزید.این‌بادشاه‌واین‌وزیر هردوبالطبع بوالهوس ومسرف بودند ومخصوصاً **گیخاتو** لذائذنفسانی‌را ازاقسام‌شهوات‌بحدافراط طلب میکرد. ازاینرو اندکی برنیامدکه خزانهٔ دولت‌تهی گردید وبه‌وجوهات‌احتیاج وضرورت مبرم‌حاصل گشت. **صدر جهان**رفع‌تهیدستی‌راتدبیری‌اندیشیده و«چاو» یاپول کاغذرا، که‌درممالکت چین‌رایج‌ومتداول بود، خواست درایران نیزرواج دهد. برای‌این‌مقصود کارخانهائی‌چندبرای‌ساختن‌چاودرجملهٔ‌شهرهای‌مهم برپاکردند،وقوانین

سخت مقرر داشتند که بر طبق آن استعمال فلزات قیمتی را تا سرحد امکان منع و قدغن کردند. تفصیل نشر این پولهای کاغذ که در آن عهد متداول گردید، در متن تواریخ آن زمان مخصوصاً تاریخ وصاف بدست ما رسیده است [۱] این اوراق عبارت بوده است از قطعاتی مربع مستطیل که چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر بالای آن از دو طرف «لااله الاالله، محمد رسول الله» نگاشته و بر پائین آن نام نویسنده یارسام آن و هم چنین قیمت آن را (که از نیم درهم تاده دینار بوده) در دائره ای در میان آن رقم ساخته بودند و این چنین درقلم آورده که: «پادشاه جهان در تاریخ سنهٔ ثلاث وتسعین وستمائه (١٢٩٤ م .) این چاو مبارك را در ممالك روانه گردانید، تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند بیاسا رسانیده مال او را جهة دیوان بردارند.» واحکامی نیز به شیراز و سایر بلاد ایران فرستادند که در آنجا شرح منافع این پول رایج جدید را ذکر کرده وسؤالات واعتراضات فرضیهٔ بر آن را رد کرده وجواب داده بودند واظهار داشته که:

«چاو اگر در جهان روان گردد   رونق ملك جاودان گردد.»

فقر وفاقت وضرر ومسکنت از میان خلایق مرتفع شود. وحکم نمودند که هرگاه چاو مندرس وفرسوده شود. بچاو خانه برند وهرده دینار را به نه دینار چاو مجدد ستانند.

حکم رواج چاو در تبریز درماه ذی القعدهٔ ٦٩٣ هـ . / سپتامبر - اکتبر ١٢٩٤ م. سمت صدور یافت، لیکن درفاصلهٔ سه روز بازارهای تبریز بسته شد وعمل تجارت بکلی موقوف ومعطل گردید، زیرا که طلا و نقره را از جریان باز گرفته بودند وچاو را هم هیچکس قبول نمیکرد، دراین

---

۱) تاریخ وصاف ص ۲۷۲ طبع بمبائی

امر خشم و غضب عامه بیشتر متوجه شخصی بنام **عزالدین مظفر** بود؛ چه اورا مسبب ایجاد و شیوع پول کاغذی دانسته و بالنتیجه مردم او را دشمن میداشتند، و اشعاری نیز در هجو او ساختند که از آنجمله قطعهٔ ذیل است :

تو عزدینی و ظل جهانی	جهان را هستی تو نیست درخور
از آن کبر و مسلمان و یهودی	پس از توحید حق والله اکبر
همیخوانند از روی تضرع	بنزد حضرت دارای داور
خدایا بر مراد خویش هرگز	مبادا در جهان یکدم **مظفر** .

الغو چاو

نظایر این اختلال در **شیراز** و سایر بلاد معظمهٔ مملکت مانند **تبریز** بوقوع پیوست، وعاقبت کار در نتیجهٔ اظهاراتی که امراء مغول و دیگران برخلاف پول کاغذی نمودند، **گیخاتو** ناگزیر شد چاو[1] منفور را متروك سازد، و آن اسلوب وجه کاغذی را که بجای اصلاح و تعدیل بحران مالی بروخامت و شدت آن افزوده بود، بکلی لغو و قدغن فرماید.

توهین گیخاتو به پسرعم خود

اندکی بعد از این واقعه **گیخاتو** در یکی از مواقع طیش و مستی، که او را عادت دیرینه بود، به پسر عم خود **بایدو** ـ نبیرهٔ **هلاکو** ـ توهینی شدید کرد و یکی ازحواشی خود را امرفرمود تااورا بزنند. بامدادان که از آن حالت بهوش آمد از این عمل نادم و پشیمان گشته سعی بسیار نمود تا بوسیلهٔ اعطاء مال و ابراز احترامات از او دلجوئی کند ، **بایدو** از فرط حزم و احتیاط خشم خود را در آنوقت

---

۱) چاو ـ لغت چینی است و ازاین تاریخ درزبان فارسی استعمال شده ابن یمین یك قرن بعد همانرا در بیت خود بکاربرده وگفته :

روان شدخودازموکب شیخ عهد — رهی ناروان مانده مانند چاو

ودر زمان ما آن کلمه را به « چاپ » تبدیل کرده و بمعنای « طباعة » بکارمی برند.

مخفی داشت. لیکن اندکی بعد به تحریك بعضی از امراء ناراضی مغول علناً بر **گیخاتو** شوریده وعاقبت سردار لشکر **گیخاتو ـ طوغاجار** بر او خیانت کرد و او را اسیر و تسلیم **بایدو** کرد و روز پنجشنبهٔ ششم جمادی الثانیهٔ ٦٩٤/ هـ . ٢٣ آوریل ١٢٩٥ م . **درصحرای مغان** او را بکشتند.

بایدو خان ـ ٦٩٤ هـ ./ آوریل ـ اکتوبر ١٢٩٥م .

بایدو اندکی بعد از حدوث آن وقایع در **همدان** در مجلس عیش و انبساط بوسم **مغول** به سلطنت نشست.[1] سپس **طوغاجار** را منصب امیرالامرائی داد، آنگاه وزیر سابق **صدر جهان** را از رتبهٔ وزارت معزول فرمود ، و بجای او **جمال الدین دستجردانی** را منصوب کرد . **بایدو** از شاهد سلطنت کام دلی حاصل نساخت، زیرا که ششماه بعد از جلوس مغلوب لشکر **غازان** پسر عم خود و فرزند **ارغون** گشته و بنا بقول **میر خوند** صاحب **حبیب السیر** « از همان شربتی که به **گیخاتو** چشانیده بود، جامی لبالب در کشید. »[2]

غازان خان ٦٩٤ـ٧٠٣ هـ .

١٢٩٥ م .ـ ١٣٠٤ م .

سال جلوس **غازان** نبیرهٔ بزرگ **هلاکو** بر تخت سلطنت ایران خط فاصل غلبهٔ مجدد اسلام رابر بت پرستی مغولان رسم مینماید و ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی **ایران** میباشد . این پادشاه در ٤ دسامبر ١٢٧١م./ ٦٧٠هـ. متولدشده وهنگامی که زمام امور دولت را بدست گرفت

١) حبیب السیر جلد ٣ جزء اول ص ٤٩

٢) حبیب السیر جلد ٣ جزء اول ص ٤٩

جوانی بیست چهار ساله بود . در سن هفت سالگی جد خود **اباقاخان** را در همهٔ شکارها مصاحب بود ، ودر ده سالگی پدرش **ارغون** او را درتحت اتابکی و پیشکاری امیر **نوروز**، حکمران خراسان کرد. امیر مذکور فرزند **ارغون آقا** است که سی و نه سال در ولایات مختلفهٔ **ایران** بامر **چنگیز خان**واعقاب‌اوحکمرانی‌نموده‌است. این‌امیر که خود قبول دیانت اسلام کرده بود، **غازان** را نیز بقبول مذهب‌حنیف ترغیب میفرمود . ودر ابتداء جنگ و نزاعی‌که با رقیب خود **بایدو** داشت، ازاوعهد گرفت که هر گاه خداوندفتح وظفر را نصیب اوفرماید، بدین اسلام ایمان آورد. چون این مقصود حاصل گردید، اوهم بعهد خود وفا کرده و در تاریخ چهارم شعبان ٦٩٤ ﻫ . ١٩/ ژوئن ١٢٩٥ م . مسلمان گشته با هزار نفر مغول همگی در حضور **شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ الاجل سعدالدین الحموی**[1] بدین‌اسلام‌در آمدند،و پس از آن نیز **غازان** از شرائط مجاهده و کوشش در ترویج مذهب جدید خود فروگذار نکرد. بعداز چهار ماه که از آن تاریخ بگذشت، امیر **نوروز** را اجازت فرمود تاجملهٔ کلیساها و کنیسه ها و بتخانه ها را در **تبریز** خراب کند . همچنین سکهٔ جدیدی امر بضرب فرمود که در آن آیات اسلامی و کلمهٔ شهادتین را نقش کرده بودند . و در ماه مه ١٢٩٩ فرمانی صادرفرمود و ربا خواری را چون مخالف آئین محمدی است منع کرد . و در تاریخ نوامبر ١٢٩٧ امرای مغول بجای کلاههای تتری همه عمامه بسر گذاشتند .

---

١)–حبیب السیرودولتشاه شیخ سعد الدین‌ابراهیم ذکر کرده‌اند، ولی مجمل فصیحی شیخ ابراهیم جوینی ثبت نموده است .

ناخشنودی امراء قدیم مغول

با همهٔ این احوال عدهٔ زیادی از طبقات شاهزادگان وامراء مغول بودند که عمل **غازان** را نپسندیده درمقام خلاف بر آمدند. بهمین جهت در ابتدای سلطنت **غازان** شورشها ودسائسی چند بظهور پیوست که همه بی نتیجه و عقیم ماند و بشدت جلوگیری شد. دراثنای یکماه بنابقول صاحب حبیب السیر بیش از پنج تن از شاهزادگان وسی وهفت تن از امراء مغول بحکم **غازان** وامیر **نوروز** عرضهٔ تیغ هلاك گشتند [1]. عاقبت **نوروز** نیزمورد سوء ظن سلطان واقع شده وباوصف این همه خدمات که کرده بود متهم به توطئه با پادشاه مصر شد. هر چند بهرات گریخته و بملك فخر الدین کرت پناه برد، ولی عاقبت گرفتار گشته و بقتل رسید. اندکی بعدازان صدر جهان وجمال الدین دستجردانی و برادرش قطب جهان بیاسا رسیدند. [2]

بعد از آنها مورخ وطبیب معروف **خواجه رشیدالدین فضل الله** صدر اعظم ممالك ایلخانی شد. **غازان** پادشاهی شدیدالعمل بود. سلطنت او بطوریکه سرهنری **هوارث** اشاره میکند سرتاسر مملو از ذکر سیاست ها و خونریزیهاست، و **دهسن** نیز میگوید: «بندرت صفحه‌ای از کتاب **رشیدالدین** در قسمت سلطنت **غازان** میگذرد که اشاره بقتل واعدام یکی از ارکان دولت ننماید.» [2]

جنك مصر

یك قسمت عمدهٔ ایام سلطنت **غازان** در جنگ با مصریان سپری شد. قتال نخستین او که درسال ۱۲۹۹-۱۳۰۰ م. درمجمع **المروج** نزدیك **حمص** اتفاق افتاد، با آنکه تعداد لشکریان مصر سه

---

۱) حبیب السیر جلد۳ جزء اول ص۸۱ و نیز رجوع شود بتاریخ هوارث جزء ۳ ص۴۲۶

۲) رجوع شود بتاریخ هوارث جزء۳ ص۴۲۱

بلکه چهار برابر بود، معذلك بشکست ایشان و فتح مغول خاتمه پذیرفت و مدت یکصدروز شهر **دمشق** و نواحی **شام** بدست لشکریان **غازان** افتاد و نام اورا درخطبه میخواندند. باوجود آنکه فرمانی مبنی بر تأمین اموال و نفوس در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۲۹۹ م. صادر فرمود، معذلك مملکت **شام** ازقتل وغارت مغول خسارت کلی یافت . درزمستان سال بعد(۱۳۰۰_۱۳۰۱م.) **غازان** بازبرای تسخیر **شام** لشکر آراست ، ولی بواسطهٔ سرمای زمستان و سیلابهای شدید ناگزیر به عقب نشینی گردید. سال بعددرماه مه نامه ای بسلطان **مصر** نگاشت، وجواب آن که در اکتوبر نوشته شده بود بوسیلهٔ ایلچیان و سفراء او درماه دسامبر ۱۳۰۱ بدست ایلخان رسید[1]. پس ازیکسال واندی ، یعنی در آخر ژانویهٔ ۱۳۰۳ ، **غازان** باز برزم مصریان حرکت کرد و بعد از آنکه ازرود **فرات** گذشته به **کربلا** فرود آمد ، نظر بتمایل قلبی که بمذهب **شیعه** داشت آن وادی مقدس را زیارت کرده بآن بقعهٔ مبارکه هدیه های شاهانه گذرانید . در منزلگاه بعد که به **عانه** موسوم بود صاحب

تقدیم کتاب تاریخ وصاف بغازان در ۱۳۰۳ م.

تاریخ وصاف که مورخ درباری بود سه جلد اول تاریخ مذکور را (که جمعاً شامل برپنج مجلد است) ودر آن ایام برشتهٔ تألیف درآورده بود، ومادر این کتاب از آن مطالب بسیار نقل کرده ایم، بنظر پادشاه عرضه داشت. پس از آن **غازان** باسپاه خود مقداری طی راه فرموده پیش راند، لکن دوباره بازگشته واز **فرات** بگذشت ومنتظر شد که نتیجهٔ جنگ کشف را که به دوروزه راه درمغرب ارشیل واقع است، معلوم کند.[2]

---

۱) رجوع شود بتاریخ هوارث ص ٤٥٨
۲) همان کتاب ص٤٦٧

هزیمت مغولان درمرج الصفر.

دراین جنگ، برخلاف جنگ سابق، لشکر مغول انهزام یافت و مصریان در تاریخ مارس ۱۳۰۳ م./۷۰۲ ه . در موضعی که بقرب **دمشق** موسوم به **مرج الصفر** است مغولهارا بکلی درهم شکستند. بشادمانی این فتح لشکر **مصر** درسرتاسر ممالك **مصر** و **شام** مخصوصاً در شهر **قاهره** جشنها گرفتند، خانه‌هارا چراغان وشهررا آئین بستند، خلق ازدحام کرده ورود سلطانرا باسپاه مظفروفیروز او استقبال نمودند. ۱٦۰۰ نفر اسرای مغول که بگردن هریك سریکی از کشتگان مغول آویخته بود وهزارها سر مغول دیگر رابرسر نیزه درعقب کوسهای بزرگ جنگی آنها همه باپوستهای دریده بشهر آوردند[1]. اندوه **غازان** از این شکست درست برابر بود با شادمانی سلطان **مصر**. ویرا این تأثر خاطر افزوده گردید وقتی که نامه‌ای پر ازطعن وشماتت ازحریف غالب باو رسیدو اورا سخت پژمان ساخت[2]. سرداران و امراء مغولی را که مسؤل این هزیمت فاحش بودند در تحت عقوبتهای شدید کشید. ومعلوم میشود که از اثر این انقلاب بخت و این افول طالع که بر لشکر **غازان** روی داد، همچنین دسائس وخیمی که در داخله علیه او شروع شد وسعی میکردند که او را از تخت بردارند و **آلافرانك** پسر **گیخاتو** را بجای او بنشانند، اینها همه صحت مزاج اورا منحرف ساخته وبالاخره در ۱۷ ماه مه ۱۳۰٤م./ ۷۰۳ ه . درابتدای سی‌ودو سالگی وفات یافت.

بمرگ او درسرتاسر **ایران** مردم عزادار وسوکوار شدند. واین

---

۱) همان کتاب ص ٤۷٤

۲) همان کتاب ص ٤۷٦

ماتم ظاهراً از روی اخلاص بودچه.**غازان** مذهب اسلام‌را بمکانتی که‌قبل از حملهٔ **چنگیزخان** داشت‌اعاده داد وبت پرستی را برانداخت وهرج‌و مرج را بانتظام‌مبدل‌فرمود . باوجود کمال‌شدت‌وصلابت که‌داشت‌بامقایسهٔ سابقین و اسلاف خود دارای‌قلبی رؤوف‌بود ، و مشهوربود که ازریختن خون،جزدرمواردضروری ولازم، اجتناب دارد. علاوه بر آن حامی باسخاوت علم و ادب بشمار میآمد ، وهمچنین‌نسبت بفقراومردمان صالح نیکو کاربودوجودو بخشش بسیار می‌فرمود . هرچند ظاهری زشت وحقیر داشت، لکن‌درهمه‌حال شجاع ودرهرموقع‌ثابت قدم، ودارای فهم وفراست بود.

اخلاق غازان

عنایت‌او بعلوم

این پادشاه از یکطرف توجه مخصوصی بصنایع ظریفه و حرف و علوم طبیعی و بالاختصاص بفن معماری داشت، وازجهت دیگر نسبت‌بعلوم هیأت ، شیمی، معدن‌شناسی ذوب‌فلزات،علم‌النبات وامثال آن نیزعنایت خاصی‌مبذول میفرمود، وهم چنین‌درعلم تاریخ وعلم انساب مغول دارای بصیرت واطلاع بود . علاوه برزبان مغولی که لسان قومی‌وملی‌او بود، کم و بیش‌بالسنهٔ فارسی ،عربی، چینی ، تبتی وکشمیری آشنائی داشت ، و از قرار مذکور لاتین نیز میدانست . راجع بملل **اروپا** نیز بیش از اسلاف خود اطلاعات داشت وآنرا بوسیله سفراء متعددی که از طرف ملل مختلفهٔ **فرنگستان**بدربار اودر**آذربایجان** آمده بودند،کسب‌کرده بود ؛ و بطوریکه **هوارت** درکتاب‌خود میگوید (ص۴۸۷):**غازان** کتاب**جامع‌رشیدی**تألیف مورخ بزرگ**رشید الدین** راکه دراواخر عهد سلطنت اوسمت صدارت یافت، نیزگاه بگاه مطالعه میفرمود ، مثلا میدانست‌که **اسکاتلند** خراج گزار

انگلند است و در خاك ایرلند مار وجود ندارد [۱]. سفارتهائی که بدربارغازان آمده بودند از چین و هندوستان ومصر و اسپانیا- که سفیر آن موسوم به سولیورو بارسلونا Solivero Barcelona و انگلستان که سفیر آن موسوم به ژئوفری دولانگلی Geoffrey de Langley ـ و همچنین بسیاری ملل دیگر بودند.

تمایل غازان باصول مذهب شیعه

اسلامیت درغازان بنیانی محکم داشت ، بعلاوه تمایل نمایانی نسبت به شیعه واصول عقاید آنان بروز میداد. [۲] وبطوریکه ذکر کردیم حرم مبارك کربلا را بهدایا وتحف خود مزین وغنی ساخت . هم چنین روضهٔ امام هشتم علی بن موسی الرضا ع درمشهد نذورروموقوفاتی تقدیم کرد . این ایمان وعقیدهٔ او تاچه درجه بهخلوص عقیدت قلبی وباطنی، وی ربط داشته یااینکه معلل بعلل سیاسی بوده است، بزرگ مسأله ایست قابل بحث. درهر حال مسلمانی او برای ایران نعمت وسعادتی بزرگ شمرده میشود. زیرا که حکومت شدید وباقساوت برای رعایا وتبعه بدبختی و محنتی است ، خاصه اگر طبقهٔ حاکمه ازنژادی اجنبی وبیگانه نیز باشد . واین بدبختی ومحنت افزون تر وشدیدتر میشود هر گاه زمامداران دارای دین وآئینی مخالف یادشمن مذهب و کیش رعیت وزیردستان باشند . ازینرو سلطنت ظالمهٔ مغول تازمان غازان باقساوت ترین نوع حکومت درجهان بود که بواسطهٔ تبدیل مذهب سلطان صورت آن کاملا تغییر کرد .

هوارت در تاریخ خود میگوید : « وقتیکه غازان مسلمان شد

رجوع شود به نسخهٔ خطی جامع التواریخ

۲) رجوع شود بمجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری ـ مجلس ششم ـ ملوك شیعه .

ارتباط خودراباخان بزرگ مغول دراقصای شرق منقطع ساخت ، چه تاآن تاریخ ایلخانان مغول زیردست وتابع خاقان‌مغولستان وچین شمرده میشدند. ولی ازآن وقت ایشان مستقل گشته وبالطبع عباراتی که درسکه‌ضرب مینمودند نیزتغییرکرد[۱]. از این تاریخ ببعد تفوق راهبان بودائی وشمنی[۲] برعلماء اسلام موقوف شد. معبدها وبتخانه های ایشان بمدارس ومساجد تبدیل یافت ، علوم اسلامی که ازجهاتی غنی‌وتوانگروازجهاتی دیگرفقیروناتوان‌بود دوباره‌مورد احترام‌وتشویق واقع گردید ، همچنین مقدمات آسایش و عمران که برای بهبود اوضاع تبعهٔ مظلوم ومقهور ایلخانان‌مغول‌لازم‌بود، فراهم گشت. غازان گرچه سخت وشدیدالعمل وحتی‌دربعضی‌مواقع قسی‌القلب بود، لیکن ازجملهٔ اسلاف خود بیشتر بحقیقت وظیفهٔ جهانبانی و رعایت حق زیردستان و رعایا پی‌برده بود، وبرای اینکه این تکلیف ووظیفهٔ خود را اجراسازد وسائل عملی‌اتخاذ میکرد.

از آنجمله وقتی اکابر کشور و لشکر را مجتمع ساخته بـآنها خطاب‌فرمودو گفت: «ایزد تعالی‌ازآن‌جهت مرا برمسند خلافت نشاندکه امتثال فرمان ان‌الله یأمر بالعدل‌والاحسان نمایم، وبر من واجب است‌که حق‌گویم وطریق حق پویم، مجرمان را بجزاء اعمال ایشان رسانم ومخلصانرا بمزید انعام واحسان شادگردانم، و بدانیدکه من سخت ازچگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و پیوسته کردار ورفتار شما را منظور دارم‌کـه بواسطهٔ صلاح وفساد آن نسبت بشما نیکی

---

۱) هوارث‌ص۴۸۶

۲)شمن- بمعنی بت‌پرست‌است «لغة‌الفرس ـ اسدی» چنانکه رودکی گوید:

بت پرستی گرفته ایم همه   این‌جهان چون‌بت است‌وما شمنیم

این کلمهٔ اصلا ازلغت‌سانسکریت «شارامانا» گرفته شده که‌لقب راهبان‌بودائی است.ودرخراسان‌وماوراء النهر که‌وقتی‌مذهب بودائی‌رواج‌داشته استعمال‌میشده‌است.

و بدی بجای آدم...» (۱)

شرح اصلاحاتی که غازان در امور مملکت بعمل آورد از قبیل طرز جمع آوری مالیات دیوانی ، منع ازاجحاف وتعدی کارگزاران دولت ، جلوگیری از هوس رانی وشهوت پرستی امراء مغول ، ایجاد امنیت واعتماد عمومی که بواسطهٔ فقدان آن شهرهای آباد خراب و ویران شده بود ،وبالاخره اصلاح اقتصادی مملکت و بآن صورت سالم وصحیحی دادن ،ـ اینهاهمه اقدامات آن پادشاه است که در اینجا طول کلام در بارهٔ آنها بیموقع میباشد ؛ چه این موضوع را مفصلا هوارث درکتاب تاریخ کبیرخود شرح داده است [۲] آغازدورهٔ جدیدی موسوم به عصر ایلخانی یا غازانی که در تاریخ ۱۳ رجب ۷۰۱ ه ./۱۴ مارس ۱۳۰۲ م . شروع میشود، بیشتر از آن وقت است که وضع اقتصادی ومالی مملکت از بی‌نظمی و اختلالی کـه در آن روی داده بود بهبود یافت . همچنین مساعی غازان را درجلوگیری و منع از فحشاء و منکر نباید فراموش کرد که هم از این اعمال ناشایست کـه درمیان مردم در آن تاریخ شیوع داشت جلوگیری فرمود وهم رفتار اوبرای هموطنانش درآنزمان نمونه وسرمشقی اخلاقی گردید .

بقعهٔ غازان و موقوفات آن

سلاطین مغول بنا به عادت دیرین ملـی خود همواره سعی میکردند که مدفن خود را ازهمگان مخفی و مستور نگاهدارند. غازان بـرخلاف

۱) حبیب السیر ج۳ ص ۵۴
۲) هوارث ص ۴۸۷ – ۵۳۰

ایشان مکان مقبرهٔ خود را قبلاً تعیین فرمود و برای بنای بقعه و گنبد مبالغی گزاف صرف کرد، ودر گرد آن خانقاهی برای صوفیان،ومدرسه‌ای برای طلاب شافعی وحنفی وهمچنین مریضخانه وکتابخانه و رصدخانه ودارالعلم در آنجادائر فرمود، ونیز منزلی برای سادات وسقاخانه وسایر ابنیهٔ عمومی در آنجا برپا کرد ، بـرای حفظ وبقای این مؤسسات نذور و موقوفات بسیار که سالیانه متجاوز از صد تومان یا یك ملیون مسکوك طلا عایدات آن می‌شد بر آن خاص فرمود، وبرای نگاهبانی این موقوفات اهتمام لازم مبذول داشت چنانکه ازهر گونه تفریط وتضییع مصون بماند . گرداگرد این آرامگاه وابنیهٔ عمومی واطراف آن بقدری آبادی شد که شهر **غازانیه** [1] را بوجود آورد وآن شهر درعظمت با تبریز برابری و در زیبائی بر آن فزونی یافت.

الجایتو ـ خدابنده ۷۰٤ ـ ۷۱۵ ه. ۱۳۰۵ ـ ۱۳۱٦ م.

لقب الجایتو ، شاه خربنده

بعدازغازان،برادرش **الجایتو**،پسر دیگر ارغون، در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۳۰۵ م. به تخت سلطنت نشست و ملقب به **الجایتو**، **محمد خدابنده** گردید. در آنوقت بیست وچهار سال از عمر او میگذشت. در زمان کودکی برحسب میل مادرش **اروك خاتون** غسل تعمید یافته بنام **نیکــولاس** دین مسیح گرفت، لکن بعد از آن بترغیب زوجه‌اش که در ابتدای عهد شباب با او مزاوجت کرده بود بدین اسلام در آمد.

---

(۱) غازانیه که به شنب غازان موسوم است ، در جوار تبریز قرار دارد و اکنون آثار خرابه‌های آن باقی و کم وبیش دیده میشود.

در جوانی عنوان عجیبی براو نهاده و خربنده‌اش لقب دادند، ولی بعداز آن این‌اسم‌تغییر کرد وخدابنده لقب یافت. **رشیدالدین** **وزیر** در دیباچهٔ جلد اول تاریخ بزرگ خود قطعهٔ ذیل را در باب این‌لقب مضحک سروده و از آن تسمیه توجیهی کرده‌است:

« دوش در نام **شاه خربنده** — فکر میکرد ساعتی بنده
که مگر معنیی در این اسم است — که از آن غافل است خواننده
اندرون حرم بگوش آمد — کای هوا خواه شاه فرخنده
معنیی در حروف این لفظ است — که بشاه است سخت زیبنده
عقد کن از ره حساب جمل — یك بیك حرف «شاه خربنده»
تا بدانی که هست معنی آن — « سایهٔ خاص آفریننده »
نه‌حروف است آن وپانزده این — که بعقدند هر دو ماننده
گوئی آن نه‌حروف‌چون‌صدف‌است — بده و پنج گوهر آگنده
یا طلسمی‌است این همایون اسم — بر در گنج ایزد افکنده
سرّ این اسم چون بدانستم — جمع شد خاطر پراکنده
کردم ادراك معنی وگفتم: — **شاه خربنده** باد پاینده
آفتاب جلال سلطنتش — از سپهر دوام تابنده.

شرح قطعهٔ فوق آن است که هرگاه بحساب جمل نه حرف « شاه خربنده » را معلوم داریم عدد ۱۱٦۷ بیرون می‌آیدکه مساوی است با عدد مستخرج از ۱۵ حرف « سایهٔ خاص آفریننده ». ظاهراً برحسب علم حروف نزد مسلمانان همچنان نزد یهود کلماتی‌که مقدار عددی آنها متساوی است، دارای یك خاصیتند. از این‌رو خاصیت نام «شاه خربنده» برابراست با پانزده حرف: « سایهٔ خاص آفریننده ».

دولتشاه صاحب **تذکرة الشعراء** (هرچندکه بتحقیقات او چندان‌اعتمادی‌نیست) میگوید: علت اشتهار **الجایتو** باین اسم آن‌است

که: چون **ارغون** بمرد و**غازان خان** سلطنت یافت، **الجایتو** ازاوفرار کرد وچندین سال با رمه های اسب وخر در نواحی کرمان و هرمز سرگشتهٔ بیابانها بود ، از این‌سبب اورا خربنده گفتند[۱]. ولی‌دیگران گفته‌اند: وجه این تسمیه آن بوده است که چون **الجایتو** متولد شد طفلی وجیه و زیبا بود. پدرش برای آنکه از آفت چشم زخم مصون ماند خواست اسمی قبیح وزشت براونهد و ازاین‌رواورا خربنده نام نهاد [۲].

قتل آلافرانك
Alafrank

قبل از آنکه **الجایتو** به تخت سلطنت نشیند مصلحت در آن دیدکه خاطر از مهم شاهزاده **آلافرانك** پسرعموی خودکه ممکن بودمدعی سلطنت شود فارغ سازد .

بنابراین او و **هرقداق نویان** که ازامراء بود، بدست سه تن‌از سرهنگـان مغول بهلاک رسیدند. و بعداز آن بنخستین کاری‌کـه مبادرت‌جست‌این بودکه قوانین وقواعد سلف خود غازان را تحکیم و تثبیت‌کرد و احکام شریعت اسلامی را بنحو اتم اجراساخت . **خواجه رشیدالدین** ،مورخ و طبیب معروف ، و **سعدالدین ساوجی** را توأماً منصب وزارت بخشید وایشان را در قبال مغولان بررعایای ایرانی‌خود

---

۱) تذکره دولتشاهی ص ۲۱۷ .

۲) وجه تسمیهٔ دیگری برای این اسم آنست‌که: ابن بطوطه دررحلهٔ خود ذکرکرده (ص۱٤۳ طبع‌مصر) میگوید : « وقیل ان سبب تسمیته بهذاالاخیرهوان التتر یسمون المولود باسم اول‌داخل علی‌البیت عند ولادته، فلماولد هذا السلطان کان اول داخل الزمال وهم یسمونه «خربنده» فسمی به . . . » .

صاحب‌اختیارمطلق قرارداد. پس آنگاه برصدخانهٔ معروف مراغه رفته اصیل‌الدین فرزند خواجهٔ بزرگ نصیرالدین طوسی‌را (که چنانکه گفتیم در ۱۲۷۲ م . وفات یافته بود ،) منصب منجم باشی دربار بخشید[۱] .

فرزند و جانشین الجایتو سلطان ابوسعید در سال دوم جلوس او متولد گردید . درهمان سال شاه‌جهان آخرین پادشاه قراختائیان کرمان از سلطنت معزول گشت ، و نیز شهر سلطانیه را در نزدیکی زنجان درهمان سال بنیاد نهادکه اندکی برنیامد پایتخت و دارالملك شد و رونق و شکوهی شاهانه حاصل‌کرد[۲]. اگرچه این شهر اکنون قریهٔ ویرانی است که از آثارآن فقط بقیهٔ مسجد با عظمت آن شهر که بویرانی وخرابی افتاده باقی مانده ولکن نام پادشاه بانی آن‌بوسیلهٔ شعرعامیانهٔ ذیل‌درالسنهٔ‌مردم‌هنوزباقی‌است . این‌شعررا وقتی‌که درماه نوامبر ۱۸۸۷ مؤلف این‌کتاب بتماشای آن بقعه رفته‌بود، ازپیرمردی‌که باوی درآن سفر همراه بود شنیده است :

ای‌شاه خدا بنده، ظلم‌کننده　　　ایکی طاوق بیر کنده

مصرع آخر این شعر ترکی است و بمعنی « دو مرغ برای

---

۱) تاریخ فوت اصیل‌الدین بموجب مجمل‌فصیحی خوافی سال ۷۱٤ هجری است . ابوالفرج ابن العبری تاریخ وفات نصیرالدین طوسی‌را بسال ٦۷٥ هجری مطابق ۷ - ۱۲۷٦ م . ذکر کرده است .

۲) رجوع شود بتاریخ وصاف ص ٤۷۷ که در آن قصیدهٔ مفصلی باین مناسبت سروده است که مطلع آن چنین است :

وضع سلطانیه کولی که سپهری‌است برین　　　باپهشتی‌است مشکل‌شده برروی زمین.

وختم آن باین بیت :

سال برهفتصدو ده ازکه هجرت این‌شعر　　　گفته شد روز انیران زمه فروردین .

يك ده » ميباشد . برمن معلوم نشدكه مقصود از آن چه بوده وكنايه ازچها مرى‌است [۱].

سفراء شاه درخارجه و سفراء خارجه در دربار شاه

دوماه بعدازجلوس **الجايتوسلطان** ازسه دربار سلاطين مغول سفرائى بدربار او آمدندكه از همه مهمتر فرستادهٔ **تيمورقاآن** خاقان چين بود، و اين سفراء برای عرض اتحاد و پيمان متاركهٔ جنگ كه‌ما بين ايشان منعقدشده بودبنزد سلطان آمده بودند. سه‌ماه بعدسفارتی از **توقتاى** وارد شد، واندكی بعد از آن **الجايتو** سفارتی به **مصر** نزد سلطان ، **الملك‌الناصر**، برای تحكيم روابط وداد اعزام داشت . همچنين بـا پادشاهـان فرنگستـان مانند **فليپ‌ل** بل [۲] و **ادوارد دوم** [۳] و **پاپ‌كلمان پنجم** [۴] ارسال رسل و ترسل رسائل برقرار فرمود . حامل نامهٔ ايلخان نزد اين سلاطين عاليمقدارفرنگستان شخصی‌بود موسوم به **طماس ايلدوچی** Thomas Ildouchi . بطوری كه **دهسن** درتاريخ خود (جلد چهـارم ص ۵۹۰) اشاره ميكند: اين شخص در دربارهای **اروپا** اين نكته را كه ايلخان قبول ديانت اسلام نموده است، بكلی مخفی ساخت ؛ زيرا مراسلاتی كه ازجانبين تبادل شده فعلا موجود و در آنجا هم **ادوارد دوم** در مراسلهٔ مورخهٔ ۳۰ نوامبر ۱۳۰۷ م . و هم **كلمان پنجم** پـاپ روم در مكتوب مورخ‌اول

---

۱) معنی اين مثل ظاهراً اين است كه: از فرط ظلم‌وستم پادشاه مردم هر يك ده را بدومرغ بدهند .

۲) Philip le Bel پادشاه فرانسه (۱۲۸۵ – ۱۳۱۴ م .)

۳) Edward the Second ، پادشاه انگليس (۱۳۰۷–۱۳۲۷ م)

۴) Pope Clement V

مارس ۱۳۰۸ م. بطور وضوح تقاضا نموده‌اندکه **الجایتو** باآنها یاری و مساعدت کند تا پیروان **محمد** ص را یکسره محو ونابود سازند. ولی درآن ایام **الجایتو** مشغول امتحان‌کردن یهودانی بودکه اظهار قبول دین اسلام نموده بودند. و ایشان عدهٔ کثیری بودند و **الجایتو** میخواست وسیله‌ای اختراع کند که خلوص عقیده وصدق اظهار ایشان را معلوم نماید، وعاقبت بوسیلهٔ علم و دانش **خواجه رشیدالدین‌وزیر** این مقصود بحصول پیوست. **خواجه رشید** چنانچه تاریخ او نشان میدهد دراحادیث واخبار و اصول عقاید یهود دارای بصیرت و خبرت بسیار بود وحتی دشمنانش او را متهم‌ساخته میگفتند: **خواجه رشید** یایهودی است، یاآنکه مذهب یهودرا باطناً احترام‌گذارده ومی‌ستاید. طرحی‌که برای امتحان یهودیان نو مسلمان اختراع کردند آن بودکه ایشانرا حکم میکردند کـه از مطبوخی از گوشت شتر که در شیر جوشانیده شده بخورند وهرکه بی تحاشی از خوردن این غذا که در مذهب یهود از دوجهت حرام است اقدام‌می‌کرد، صدق ایمان او مسلم می‌گردید.

هم دراین اوقات بود (۱۴ آوریل ۱۳۰٦م.) که **خواجه رشید** تألیف قسمت عمدهٔ کتاب معروف تاریخ‌خود **جامع التواریخ رشیدی** را بپایان‌آورده به **الجایتو سلطان** عرضه داشت.

ازجنگهای مهمی‌که درزمان‌سلطنت **الجایتو** اتفاق افتاد، یکی فتح‌**گیلان** بودکه در اوایل تابستان ۷۰۷ هـ. / ۱۳۰۷ م. روی داد؛ و دیگری تسخیر شهر **هرات** بودکه دراواخر همان سال بوقوع‌پیوست.

محاربات الجایتو

ودر هردو جنگ اهالی مقاومت شدیدی بخرج داده ومغولان بقیمت دادن تلفات بسیار فتح وظفر را توانستند حاصل کنند . درمدافعهٔ ازشهر **هرات** ازسردار غوری **محمد سام** که **ملك فخرالدین کرت** حفاظت شهر را باو واگذارده بود، مقاومتی دلیرانه بظهور رسید؛ وعاقبت اورا بطریق غدر و خیانت دستگیر کرده بقتل رسانیدند . درمیان اشخاص معروفی که درعهد **الجایتو** مقتول شدند **موسی کرد** است که ادعای مهدویت نمود. دیگر **خواجه سعدالدین وزیر** همکارومصاحب وبالاخره رقیب ومخاصم **خواجه رشیدالدین** است که به تهمت اختلاس از بیت المال متهم ومعاقب گردید. ودیگر **تاج الدین آوجی** است که شیعهٔ متعصبی بود وکوشش بسیار میکرد که **الجایتو** را بطریق حقهٔ امامیه وارد سازد ؛ لکن آنچه که **تاج الدین** بدبخت در طلبش کوشش مینمود، بطریقهٔ دیگر حاصل شد . و شرح این واقعه چنانست که **الجایتو** در ابتدا طریقهٔ حنفی داشت وعلماء حنفیه که مورد الطاف سلطان بودند

عقاید مذهبی الجایتو

بر کبر و نخوت میفزودند، در آنمیان **خواجه رشیدالدین وزیر** سلطان را ترغیب می کرد که نهج شافعی رامنهج خودقراردهد. ازاین رومباحثه واحتجاج شدیدی مابین گروهی ازعلماء دوطریقه درحضورسلطان بوقوع رسید وهمینکه از آتش تعصب بجوش آمدند هر کدام ازایشان نسبت بطریقهٔ دیگری تهمتهای ناسزا ونسبتهای زشت گفتند، بحدی که **الجایتو** بهم بر آمد وهر دوطایفه رامکروه داشت وحتی امراء مغول که ازدیانت اسلام خاطری رنجه داشتند، سلطان را ملامت کردن گرفتند و گفتند: آیابرای اینگونه عقاید

سخیفه بوده است که آنان مذهب آبا واجداد خودرا از دست داده‌اند؛ وپیوسته سلطان‌را اغوامیکردند که بکیش و آئین مغول برگردد . اتفاقاً در آن ایام طوفانی پراز رعد وبرق بظهور رسید. بخشی‌ها Bakshis یعنی روحانیون وکشیش‌های مغول آنرا ازغضب آسمانی تعبیر کردند[۱]؛ این طایفه کـه بحکم غـازان از داخله مملکت رانده شده بودند، در زمان الجـایتو دوباره پدیدار شدند ، مدتی خاطر سلطان قریـن شك وتردید بود. عاقبت امیر ترمتاز اوراتشویق نمود که رفتار غـازان را سرمشق خود قرار دهد وطریق امامیه راپذیرد[۲]. سلطان سفری بزیارت نجف اشرف کرد ودر آنجارؤیائی برای اودست داد که معتقد شد بعداز پیغمبر اسلام مؤمنین حقاً می‌باید علی بن ابیطالب و اولاد امجاد اورا پیروی کنند[۳].

جنگ شام الجـایتو درزمان سلطنت خودبه شـام لشکر کشید، واقعهٔ مهم آن‌جنگ محاصرهٔ رحبه بود.دراین محاصره وقتی که مردم شهر ازجهت گرمای هوا و قلت آذوقـه وغذا بـه منتهای

---

۱) رجوع شود به کتاب دهسن جلد چهارم ص ٥٣٦ .

۲) رجوع شود بدهسن جلد چهارم ص ٥٤١ ، سکهٔ موجود الجایتو متضمن اقرار بخلافت علی بن ابیطالب(ع) است .

۳)صاحب الدررالکامنه فی اعیان مائة الثامنه ، ابن‌حجر العسقلانی، درشرح حال الجایتو نوشته است : « وکان حسن‌الاسلام، لکن لعبت بعقله‌الامامیة فترفض، و اسقط من‌الخطبة فی بلاده ذکرالائمة الّا علی » جلد سوم ص ۳۷۸ . و نیز در همان کتاب است : « وکان فیما یقال قد رجع عن‌الرفض و اظهر شعار اهل السنة فقال بعضهم فی ذلك :

رأیت لخر بند اللعین دراهما یشابهها فی خفة الوزن عقله

علیها اسم خیرالمرسلین‌وصحبه لقد رابنی هذا التسنن کله .

مضیقه‌افتاده بودند، مغولها مجبوراً محاصره را ترك کردند . همچنین دراثر اختلاف وشقاقی که مابین اخوان بنی **قتاده** (که بنوبت‌درمکه حکمرانی‌مینمودند،) روی داده بود ودرنتیجهٔ پیش آمدهای‌جنگ نام **اولجایتو** مدتی‌در آن شهرمقدس درخطبه بجای‌نام‌**سلطان‌مصر**، **الملك الناصر** خوانده میشد.

مرگ اولجایتو در ۱۳۱۶م . ۷۱۵ ه . سلطان درشهر **سلطانیه** دراثر حملهٔ‌شدیدمرض نقرس بتاریخ ۱٦ دسامبر۱۳۱٦ درجوانی‌یعنی درسی‌وپنج سالگی وفات‌یافت.

اورا سلطانی باالخلاق و کریم‌النفس وصف‌کرده‌اند . سعی‌وغوایت نمامان درمزاج اومؤثر نمی‌بود،لکن‌مانند اکثرشاهان‌مغولی‌بشرب‌مدام وهوی‌پرستی وعیش ونوش اعتیاد داشت . مراسم کفن ودفن اوبامنتهای شکوه وجلال انجام گرفت ومردم مدت هشت‌روز برای اوماتم گرفتند. اورا دوازده زن بود وشش پسر وسه دختربرای اوبوجود آمدند ، پنج پسر ویك دختر دراوان صباوت وفات‌یافتند، ویگانه پسرش **ابوسعید** جانشین اوشد. ودو دخترش بحبالهٔ‌نکاح **امیر چوپان** در آمدند؛ که یکی‌از آنها **ساتی‌بك** ، اندك زمانی‌مقام ملکهٔ‌ایران رادرسال ۷٤۰ ه . ۱۳۳۹م. احراز نمود.

ابوسعید ۷۱٦ـ۷۳٦ه .
۱۳۱۷ـ۱۳۳٤ م.

سلطان ابوسعید که درهنگام فوت پدردر **مازندران** بود، در آوریل ۱۳۱۷ م . درسیزده سالگی‌تاج سلطنت‌برسرنهاد. **امیر چوپان** منصب‌امیرالامرائی‌داشت و**خواجه علیشاه**رااتفاق‌خواجه **رشید الدین**ـ

فضل الله کماکان برامرو زارت گماشت در آنوقت مابین این دو وزیر رقابت وخصومتی شدید بوجود رسید، که ناگزیر لازم آمد یکی از آندو از میان برداشته شود. وقرعهٔ این فال شوم بنام **رشید الدین** افتاد، چه زیرکی و هوش وعزت اوو بال وی گشت. پس بتاریخ اکتوبر ۱۳۱۷م. دراثر نمامی وسعایت رقیب ، **خواجه رشید** از وزارت معزول گردید . درهمان اوقات وفات امیر با اقتدار **سوینج** Savinj درتاریخ ژانویهٔ ۱۳۱۸ م . اورا ازحمایت دوستی توانا ومقتدر محروم ساخت. **امیر چوپان** مایل بود کــه او را درثانی بکار وزارت بدارد؛ لکن هرچند الحاح واصرار کرد کــه در آن سن پیری وسالخوردگی دست از او بدارند وبگذارند بقیت عمر خودرا بآسایش وسلامت درگوشهٔ عزلت بگذراند، مفید نیفتاد؛ چون قاصد خدمت گردید دوباره رقیب او **علیشاه** را بیم گرفت ، فتنه وسعایت آغاز کرد تاعاقبت موفق گشت، درنظر **سلطان ابو سعید** چنین وانمود ساختند که **رشید الدین** وپسر والاگهرش **خواجه ابراهیم**، سلطان متوفی، **اولجایتو** را زهر نوشانیده‌اند . این سعایت مؤثر افتاد وهردو را محکــوم بقتل کردند. در۱۸ژوییهٔ ۱۳۱۸م. **رشید الدین** راکه افزون ازهفتاد سال داشت بقتل رسانیدند . بدن او را پایمال وخانه و املاک و دارائی او را بیغما بردند ، اقوام و بستگانش را بانواع عذاب معذب ساختند. درباب این وزیر واخلاق و آداب وخیرات و دانش پروری اوعنقریب مفصلاً سخن خواهیم گفت .

قتل خواجه رشید الدین و فرزندش

شورش و فتنه

یك ماه بعد ازحدوث این واقعهٔ غم‌انگیز (اوت ۱۳۱۸) فتنه وشورش یساوور بوقوع‌پیوست، که حرص وجاه‌طلبی اورا بطمع مملکت خراسان برانگیخت وبعدازآنکه موفق بقتل امیر یساوول فرمانروای‌خراسان گردید وسراسر آن مملکت رامسخرساخت، به مازندران تاخته آن نواحی‌راغارت کرد .

ابوسعید لشکری بسرداری امیرحسین بتدمیراوفرستاد، و او ازبرابر آن لشکر گریخته به گرمسیر یعنی نواحی گرم خلیج فارس فرارکرد[1] . درهمان اوقات توطئهٔ بزرگی از سرداران وامراء مغول مانند ایرانجین[2] و توقماق و ایسن بوقا برضد امیر چوپان کشف گردید.

امیر چوپان که بمساعدت سلطان ابوسعید مستظهر بود، درنزدیکی اوجان درماه ژون ۱۳۱۹ م . آنها راشکست داد وزعماء این شورش وفتنه‌راکه‌درجنگ‌هلاك‌نشده بودند، در سلطانیه در کمال‌خواری و در عین قساوت بقتل رسانیدندکه ازجملهٔ آنان شاهزاده خانم کیجیك یا کیخشیك یا کیچیك نوهٔ اباقاخان وزوجهٔ ایرانجین بود که

---

۱) اینکه براون‌این ناحیهٔ گرمسیر رانزدیك سواحل خلیج‌فارس‌شمرده ظاهراً اشتباه است، زیرا مدرك وی کتاب حبیب السیر میباشد که باین عبارت تصریح نموده : « مقرّر فرمود که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف گرمسیر آورد،چون بگرمسیر رسید وروزی‌چند بفراغت گذرانید، عزم‌مقاتلت‌سلطان‌ابوسعید جزم‌کرد و نهضت بسیستان رفت . . . » ظاهراً مقصود از گرمسیر نواحی جنوب شرقی خراسان و شمال مکران باشد .

۲) ایرانجین یا ایرانشین برادرزادهٔ درقز خاتون بود.

منتهای بسالت وشجاعت را درمیدان جنگ بروز داده برای انتقام‌خون فرزندش **شیخ‌علی** مردانه‌کوشیده بود همینکه، گرفتارشد، بـرحسب روایت **النویری** [۱] بحکم سلطان تن‌او را لـگد کـوب سم ستور ساختند [۲] . دوماه پس‌از اسکات‌این فتنه سلطان‌بپاداش، **امیرچوپان** را بشرف مصاهـرت مخصوص گردانید وخواهر خود **ساتی‌بك** را بحبالۀ نکـاح او درآورد و خود سلطان نیز بپاس شجاعت و دلیری کـه در عرصۀ کـارزار بظهـور رسانیده بود، بلقب **بهادرخان** ملقب گردید.

قحطی و طوفان

در سال ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ م . غلا و قحط شدیدی درآسیای‌صغیر ونواحی دیگر روی داد ، و سال بعد طوفانی‌شدید وتگرگی‌فراوان بارید، **ابوسعید** ازاین بلاهای آسمانی بوحشت افتاد ، از زهاد و علما استمداد کـرده رفع این مصائب را التماس نمود ؛ آنها سبب این بلیات را اشاعۀ فحشا ومنکر ورواج‌شرب خمر و زنا دانستندکه درغالب بلاد طرب خانه‌ها درجوار مساجد ومدارس واقع‌شده بود . **ابوسعید** امر فرمودکه:تمام میخانه‌ها و اماکن فحشا را بسته مقداری عظیم از شرابها را بخـاك ریختند، ومقرر فرمود که : درهرمحلت فقط یك شراب فروشی برای‌رفع

---

۱) النویری ابوالعباس‌شهاب الدین احمد البکری‌التیمی، از رجال بزرگ مصر درعهد الملك‌الناصر محمدبن قلاوون ، متوفی بسال ۷۳۲ ،کتاب کبیر اوکه دائرةالمعارف‌عصرخویش میباشد، موسوم بنهایةالارب فی‌فنون‌الادب معروف‌است.

۲) رجوع شود بدهسن جلد چهارم ص ۶۳۶ ، ولی برحسب روایت دیگر این زن در میدان جنگ کشته‌شد. تاریخ وصاف میگوید :که اورا سنگسار کرده و جسدبرهنۀ وی‌را در معبر عام‌افکندند .

حاجت مسافران باز باشد. این اقدامات تأثیری نیکو در دیار **مصر** کرد، وراه را برای عقد صلح مابین **ابوسعید** و **الملك الناصر** پادشاه **مصر** باز ساخت. بغض وعداوت ملك **مصر** نسبت بمغولها بحدی رسیده بود که سی تن از فدائیان **اسماعیلیهٔ شام** را بقصدجان **قراسنقور** نهانی گسیل داشته بود. اگرچه این توطئه انجام نگرفت، لکن مغولان را فوق العاده بوحشت و بیم انداخت؛ وهر دو جانب که از طول مخاصمت ومنازعت خسته شده بودند، رفته رفته حاضر برای صلح و آشتی شده و بر آن شدند که عداوت دیرین راخاتمه دهند. عاقبةالامر در ۱۳۲۳ م. مابین دو دولت عهدنامه‌ای منعقد شد ویکی از شاهزاده‌خانم‌های مغول (نوادهٔ **باطو**) بعقد مزاوجت **الملك الناصر** درآمد[۱].

طغیان تیمورتاش

درسال ۱۳۲۲ م. **تیمورتاش** فرزند امیر **چوپان** در **آسیای صغیر** سر بطغیان برداشت وخودرا مهدی منتظر یا مسیح موعود نام داد. هرچند پدرش او را مغلوب ساخت، ولی بعد **ابوسعید** از گناه او درگذشته دوباره او را بحکومت منصوب فرمود. مقارن همان ایام مصریان در **ارمنستان** باز بتاخت وتاز پرداختند و **ژان بیست ودوم** پاپ **روم** سعی نمود که دول اروپائی را بحمایت **ارمنستان** برانگیزد.

درپی این مقصود، نامه‌ای بتاریخ ۱۲ ژوئیهٔ ۱۳۲۲ م. به **ابوسعید** نگاشته[۲] واورا بیاری وامداد ایشان دعوت کرد ودرهمان حال وی را بقبول

۱) رجوع شود بتاریخ دهسن ص ۶۵۵، مسافرت این شاهزاده خانم ازشهر سرای (درشمال بحرخزر) تااسکندریه قریب شش ماه بطول انجامید ودرآوریل ۱۳۲۰ بآنجا واردشد.

۲) دهسن این نامه را ترجمه کرده است، بصفحهٔ ۶۶۲ جلد چهارم تاریخ او مراجعه شود.

دیانت مسیح تشویق کرد ، ونیز راهبی را از طبقهٔ دمینیکان موسوم به فرانسوا دوپروس Franqois de Peruse برتبه و سمت اسقفی به سلطانیه مأمورداشت[۱].

ملالت ابوسعید از امیر چوپان

دراوایل سال ۱۳۲٤م. وزیر اعظم «خواجه علیشاه» وفات یافت . وی دارای این امتیاز میباشدکه اولین وزیری است در دورهٔ سلاطین مغول که بمرگ طبیعی وفات یافته. بجای او رکن الدین صائن بمعاضدت امیر چوپان سمت وزارت حاصل کرد. قوت روزافزون آن امیر بزرگ حس حسادت سلطان راکه دراین وقت بیست ویکساله شده بود برانگیخت . عشق سرشاری که نسبت به بغداد خاتون دختر امیر چوپان زوجهٔ شیخ حسن جلایر در دل سلطان پیداشده وهمچنین دسیسه وفسادی که رکن الدین صائن حق ناشناس نسبت بولی نعمت خود امیر چوپان ظاهر مینمود همه برتکدر سلطان میافزود. در آنوقت تهدید بحمله وهجوم مغولان ماوراء النهر به خراسان ، امیر چوپان وپسرش حسین رابر آن داشت که چندی درنواحی شرقی ممالك محروسه توقف کنند ، و در همان حال پسر دیگرش دمشق خواجه که سلطان براو خشمگین بود در دربار بماند.

این ایام مصادف بود با بهارسال ۱۳۲۷ که سلطان از قشلاق بغداد به سلطانیه بازمیگشت. تنفر طبع و ملالت خاطر ابوسعید ار نخوت وسوء سیرت

۱) رجوع شود: بتاریخ دهسن جلد چهارم ص ٦٦٤ ، این نخستین اسقف سلطانیه است که در اول ماه مه ۱۳۱۸ منصوب شده و در ۱۳۲۳ استعفاء داده و دیگری بنام «کیوم دادا» بجای او تعیین شده است .

دمشق‌خواجه روزافزون‌بود وبهانهٔ معقولی‌میجست‌تا اوراهلاك‌سازد .

حصول این دست‌آویز چندان بطول نیانجامید زیرا که مقـارن همان‌اوقات‌مکشوف‌شدکه **دمشق خواجه** بایکی‌ازمتعلقات‌**اولجایتو ـ سلطـان** درطرح دسیسه وتوطئه است.

قتل دمشق خواجه

همینکه این‌امر کشف گردید، **دمشق‌خواجه** روبفرار نهاد ؛ لکن اتباع سلطان در پـی او شتافته دستگیرش ساختند وبفرمان او سراز تنش جداکردند وبدروازهٔ **سلطانیه**بیاویختند [۱] واین‌حادثه‌در۲۵اوت ۱۳۲۷ م . اتفاق افتاد . از **دمشق‌خواجه** چهار دختر باقی ماندکه از همه مشهورتر **دلشاد خاتون** است . این دختر نخست بعقدمزاوجت **سلطان ابوسعید** درآمد واز **ابوسعید** دختری بزائیدکه در طفولیت بمرد وبس‌از آن‌بعقد **شیخ حسن ایلخانـی** در آمده ازاونیز دوپسر یافت:نخستین **سلطان اویس** است که ازسال ۱۳۵٦تا۱۳۷٤م در**بغداد** پادشاهی کردوبطوریکه عنقریب‌بیان‌خواهیم کرد، یکی‌ازحامیان‌معروف شعروادبیات وعلوم‌بود.

مرگ امیر چوپان

ابوسعیدبعداز این که‌باین اقدام‌قطعی‌مبادرت ورزید، مصمم شدکه **چوپان** و **چوپانیان** رایکسره نابود نماید.

امیرچوپان که‌ازقصدسلطان آگاهی‌یافت،نخست **رکن‌الدین‌صائن** وزیر رابقتل‌رسانید؛ سپس لشکریان خود راکه عدد آنها بهفتادهزار

۱) رجوع شودبه‌رحلهٔ ابن‌بطوطه که تفصیل قتل دمشق خواجه در آنجـا مندرج است.

میرسید،جمع آوری کرده از **خراسان** روبمغرب درحرکت آمد. اول به **مشهد** و پس از آن به **سمنان** شد و در آنجا**شیخ بزرگ علاء الدولهٔ سمنانی** [۱] راکه ازمشایخ کبار صوفیه بود، بمیانجیگری نزد **ابوسعید** فرستاد. لکن سخنان او در **ابوسعید** اثری ننمود و**امیرچوپان** بالشکر خود پیوسته پیش می آمد، تا اینکه بفاصلهٔ یك روزه راه بمقر **ابوسعید** رسید.

تا اینجاجریان امور بروفق دلخواه او بود. ناگهان بعضی از امراء با نام اوباسی هزار تن وی را رهاکرده بسلطان پیوستند. از این پیش آمدنکثی دراحوال **امیر چوپان** روی داد ازاینرو باز پس تاخته به **ساوه** رفت ودر آنجا زنان خود **گردوچین** و **ساتی بك** رابجای گذاشته به **طبس** شتافت.

متابعان او پیوسته وی را ترك میکردند، تااینکه عاقبت هفده تن بااو بیشتر باقی نماندند. در آنجا مصمم شد که به **هرات** نزد **ملك غیاث الدین کرت** پناه برد.

دراین شهر پادشاه سربداری با اوغدر نموده **امیرچوپان** و همراهان او را خفه کرد لیکن جنازهٔ اورا برحسب امر ایلخان باکمال جاه وجلال به **مدینهٔ طیبه** نقل کردند ودر آنجا درمقبره‌ای که برای خود ساخته بود، بخاك سپردند (ابن بطوطه ج۲).

---

۱) شیخ ابوالمکارم رکن الدین علاء الدولة البیابانکی السمنانی، از مشاهیر مشایخ صوفیهٔ قرن هشتم است و با شیخ عبدالرزاق کاشی معارضات داردکه معروف است، وفاتش در ۷۳٦ه. به هفتاد و هفت سالگی روی نمود، قبرش درقریهٔ صوفی آباد سمنان هنوز باقی است.

سرنوشت تیمورتاش فرزند چوپان

بعد ازاین وقایع ، **سلطان ابوسعید** بمقصود دیرینهٔ خود رسیده **بغدادخاتون**رابحبالهٔ نکاح خویش در آورد. وبا آنکه آن زن برسر سلطان نفوذ واستیلاء تمام داشت، سلطان ازتعذیب وسیاست کسان‌وخویشان‌او فروگذارنمیکرد.

پسر دیگر **چوپان** ، **تیمورتاش** که حکمران **آسیای صغیر** بود، بدربارمصر پناه برد ودر۲۱ ژانویهٔ ۱۳۲۸م. بدانجا رسید.نخست از اوبه‌نیکی‌پذیرائی کردندواحترام واکرام‌شایان‌نمودند،وروزی۱۵۰۰ دینار راتبهٔ او نهادند ، لکن ابرام **ابوسعید** در تسلیم او که در عین حال باتوطئه ودسیسهٔ درباریان سلطان مصر برضد**تیمورتاش** آمیخته شده‌بود، عاقبت سلطان‌را بر آن داشت‌که خاطرازجهت او فارغ‌سازد. چندی‌مرددبود که‌این‌مهمان‌بااقتدار رابسیاست رساند یابه **ابوسعیدش** تسلیم‌کند، آخرکار ازبیم آنکه هرگاه‌وی‌را به**ابوسعید**بسپارد‌بانفوذی که‌خواهرش**بغدادخاتون** درمزاج‌سلطان‌دارد‌ودرهمان‌حال‌رفیق‌دیرینهٔ او **غیاث‌الدین** فرزند **خواجه رشیدالدین** در آنوقت بسمت وزارت **ابوسعید**منصوب‌بودشاید‌که‌سلطان‌رابرآن‌دارند‌که‌ازسرخونش‌بگذرد. آنگاه محتمل است که دردربار **ابوسعید** جاه وتقربی حاصل‌کرده عاقبت بقصد انتقام ازمصریان برخیزد. پس بهتر آن دید که اورا هلاك ساخته از مهم او فارغ نشیند ، بنابراین درشب سه‌شنبهٔ ۲۲اوت۱۳۲۸م **تیمورتاش** را درمحبس‌بقتل‌رسانیده سر اورا روغن‌زده درجعبه‌ای‌نهاده نزد **ابوسعید** فرستاد.

وزارت غیاث‌الدین بن رشیدالدین

حمدالله قزوینی مستوفی مورخ، صاحب تاریخ گزیده، در کتاب خود که بنام **خواجه غیاث‌الدین** وزیر، فرزند **خواجه رشیدالدین فضل‌الله** تألیف فرموده است، از آن وزیر با بیانی شیوا سخن رانده میگوید:

« وزیر نیکونام در ضبط کارجهان همچون پدر بزرگوار خود مساعی جمیله بتقدیم رسانید و با آنکه عفوهنگام قدرت غایت کمال انسانیت است، واز بزرگان ماتقدم هرکس این طریق سپرده‌اند حسن‌سیرت وعلومرتبت و نام نامی یافته‌اند، این وزیر فرشته سرشت ازغایت یقین برآن مزید فرمود وهرکه درحق خاندان‌مبارك ایشان بدیهائی که تقریر آن موجب تنفرخاطرمستمعان باشدکرده‌بود، بخلاف آنکه بمکافات مشغول‌شود، رقم عفو برجرائد جرائم همگنان کشید،آن بدیها به نیکی مقابله فرمود ودرحق هریك ازایشان از یمن دولت نسخه‌ای کرد، بانواع‌اکرام ایشان‌را بمراتب عظیم رسانید و مقلد اشغال خطیر گردانید. واکنون آنچه هر یك تمنی میکردند، برأی‌العین مشاهده میکنند. » (۱)

اما همین صفت که آن مورخ‌موجب‌ستایش وتمجید **غیاث الدین** دانسته‌است، نزدیك بود باعث نیستی وهلاك او شود. هنگامیکه امیر **نارین بوقا** یاغی شده بود، درهمان‌حینی که قصد هلاک آن وزیررا داشت، اورابرای‌نجات خود‌نزد **ابوسعید** بشفاعت فرستاد. دراین‌واقعه نیز**سلطان ابوسعید** بتحریك‌زوجهٔ‌خود**بغدادخاتون** که‌از**نارین بوقا** متنفر بود و او را مسبب قتل پدرخود **چوپان** میدانست، اقدام‌بتحریك فتنه کرد، تااینکه سلطان **نارین‌بوقا** وهمدست‌او**تاش‌تیمور**را گرفتار ساخته در ۵ اکتوبر۱۳۲۷م. بسیاست رسانید.

ملوك کرت درهرات

درسنین آخر سلطنت **ابوسعید** تغییراتی‌چند در**ملوك‌کرت هرات** روی‌داد.**ملك‌غیاث‌الدین** دراکتوبر ۱۳۲۹م. وفات یافته بجای اوپسر

۱) رجوع شود،به‌تاریخ‌گزیده تألیف حمدالله مستوفی ص ٦۱۱ طبع لندن سال ۱۹۱۰

ارشدش **شمس‌الدین** بسلطنت نشست ، و او چنان بشرب خمر اعتیاد داشت که گویند: دراثنای‌ده ماههٔ سلطنت خود فقط ده روز هشیار بود .
پس‌از او برادر جوانش **حافظ** بجایش نشست. وی مردی دانشمندوملایم بود و در ۱۳۳۲م . ناگهان کشته شد برادر زاده‌اش **معزالدین حسین** جانشین وی گشت . سلطان **ابوسعید** انتخاب او را بسلطنت **هرات** تصویب فرمود . وی مدت چهل سال متمادی پادشاهی کرد . بعد از او فرزندش **غیاث‌الدین پیرعلی** جانشین او شد که در زمان او دورهٔ پادشاهی‌این‌خانواده که تاسال‌۱۳۸۰م . ادامه داشت،بدست **تیمور لنگ** بسر آمد.

مرگ ابوسعید درماه اوت ۱۳۳۵ **ابوسعید** اطلاع یافت که خان‌اوزبك‌از آلوس ـ « **اردوی طلائی** » قصد حمله بممالك اورا دارد. پس به‌عزم مصاف اولشکر آراست، ولی درهمان اوان ناخوش شده پیوسته برشدت مرض او افزوده گشت؛ تا اینکه درتاریخ ۳۰نوامبرهمان‌سال‌در **قراباغ** نزدیك اران وفات یافت .

ابن‌تغریبردی مورخ [۱] اورابنیکی‌وصف‌نموده‌میگوید:« پادشاهی بودشجاع‌باظاهری‌آراسته‌ودلی‌کریم و هوشی سرشار ، بعلاوه خطاطی زبردست و موسیقیدانی ماهر بود» . این مورخ نه تنها اخلاق پسندیدهٔ آن پادشاه‌رامدح‌کرده واو را بورع ستوده وقدغن اکیدی‌که درفروختن

۱) امیرجمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف‌بن تغریبردی فرزند یکی ازامرای بزرگ‌دولت‌ممالیك‌مصر است که‌درزمان‌الملك‌الناصرفرج، اتابك شام‌بودو بسال۱ ۸۱ هجری‌وفات یافت.و پسراوکه ازمورخان بنام وفضلاست مؤلف‌تاریخ«حوادث‌الدهور فی‌مدی‌الایام‌والشهور» وکتاب «موردا للطافة‌فی‌من‌ولی‌السلطنة‌والخلافة »درمهران بسال ۸۷۴هـ . وفات یافته است.

شراب نموده بود میستاید ، بلکه چون بخراب کردن کلیساهای نصاری مبادرت نمود نیز او راستایش کرده است. بطوریکه **میرخواند** اشاره مینماید و **ابن بطوطه** درسفرنامهٔ خود تصریح میکند، **ابوسعید** را **بغداد خاتون** مسموم نموده است؛ زیرا ازمحبت وعشقی که شاه به **دلشاد خاتون** حاصل نموده بود، حسد براوغلبه یافته وشوهررا بزهر هلاك کرد [۱] . بهرصورت خواه این مطلب حقیقت داشته یاصرف تهمت بوده است ، **بغدادخاتون** را بعد ازاو بقتل رسانیدند [۲] .

حادثهٔ مرگ **سلطان ابوسعید**، عصر سلطنت ایلخانان مغول راکه **هلاکو** بنیاد نهاده بود تقریباً خاتمه داد ، واز آن ببعد دورهٔ هرج و مرج واختلالی درمملکت **ایران** آغازشد که مدت سی و پنج سال ادامه داشت، تااینکه موجی دیگر ازفاتحان و مهاجمان تورانی به پیشوائی پادشاهی خونریز وسفاك موسوم به امیر **تیمور** از سرزمین **ترکستان** برخاسته سرتاسر ممالك **ایران** و **آسیای صغیر** رافراگرفت . ازغرائب و نوادر حوادث که صاحب **مطلع السعدین** بدان متوجه شده است، آنکه تولد امیر **تیمور** درهمان سال که **سلطان ابوسعید** وفات یافت، روی داد. وکلمهٔ «لوذ» یعنی پناه را که بحساب جمل ۷۳٦ است، تاریخ آن هردو قرارداده اند. چه در آن سال ازدو مصیبت و بلیهٔ عظمی میبایستی خلق بخداوند پناه

۱) رجوع شود به سفرنامهٔ ابن بطوطه جلد دوم ص ۱۲۳

۲) درابتدای این فصل وفات ابوسعید سال ۱۳۳٤ م . ذکرشده که برابر است با ۷۳۵ ه . واین اشتباه است ، ولی دراینجا ۱۳۳۵م . برابر ۷۳٦ ه . ثبت افتاده که کاملا درست است واین اشتباه بطوریکه مؤلف در حاشیه متعرض شده ناشی از سهوی در تاریخ مغول تألیف دهسن میباشد ، جلد چهارم تاریخ مغول دهسن ، ص ۷۱٦

جلوس ارپاخان برند ، یکی مرگ **ابوسعید** ودیگری ولادت **امیر تیمور**. بعدازمرگ ابوسعیدچون هیچ پسری ازاو بجای نمانده بود، بمصلحت اندیشی وزیر **غیاث‌الدین بن رشیدالدین**، **ارپاخان** یا **ارپاقائون** نوادهٔ **اریق بوقا** برادر **هلاکو** بجـــای او بسلطنت انتخاب شد . او برای اینکه موقع خودرا محکم سازد، **ساتی بك** بیوهٔ **امیرچوپان** وخواهر **ابوسعید** را بعقد مزاوجت خود در آورد . آنگـــاه لشکـــری به نبرد خان **اوزبـك** گسیـــل داشته او را در هم شکست .

رقابت موسی با ارپا در خلال همان احوال **امیرعلی پادشاه** و سایر امراء که ازانتخاب **ارپا** خشنودنبودند **موسی** نامی را که از نتاج **هلاکـو** بود ،بسلطنت، برداشته رقیب **ارپا** قراردادند.

درتاریخ ۲۹ آوریل ۱۳۳٦م . مابین این دومدعی در نـزدیکی **مراغه** جنگی روی داده **ارپا** روبهزیمت نهاد، واندکی بعد از آن او و وزیرش **غیاث‌الدین** رابقتل رسانیدند،ولی **موسی** خودازثمرهٔ این فتح بر-خوردار نگردید. زیراکه چندی برنیامدکه رقیبی دیگرمـوسوم بـه **محمدشاه** که اونیز ازنژاد **هلاکو** بود، برای وی ایجادکردند . این مدعی را **شیخ حسن جلایر** معروف به« **بزرگ** »درقبال اوتراشید .میان این دومدعی نیز در **الاطـاق** نزدیکی **نوشهر** جنگـی روی داده در آنجا بواسطهٔ حیله وغدر **شیخ حسن بزرگ** ، **موسی** منهزم و**علی پادشاه** کشته شد . باز مدعی دیگری بنام **طغاتیمور** بوجود آمدکه قوای خود رابا **موسی** متحد نمود ودرتاریخ ۱۳۳۷ م . جنگ دیگری

با **شیخ حسن بزرگ** درنزدیکی **مراغه** بپاساختند ودرنتیجه **موسی** اسیرشده بقتل رسید (ژوئیهٔ ۱۳۳۷) و **طغاتیمور** به **بسطام** گریخت[۱].

دراین اثنا **شیخ حسن کوچك** پسر **تیمورتاش** نوادهٔ **امیر چوپان** که سرگذشت قتل پدرش را درمصر فوقاً شرح دادیم، شخصی شبیه به پدر خود بدست آورده مدعی شدکه پدرش در قید حیات است و اورا نیز یکی ازارباب داعیه قرارداد وازاین راه بر اختلال اوضاع بیفزود ، آخر کاردرنزدیکی **نخجوان** در ژوئیهٔ ۱۳۳۸ مابین‌دو**شیخ‌حسن** جنگی روی داد ودر نتیجه **شیخ‌حسن بزرگ** فرار نمود و **محمدشاه** که تحت‌الحمایهٔ او بود، گرفتار شده بهلاکت رسید . **شیخ‌حسن کوچك** یا **چوپانی** با **تیمورتاش** دروغی که شاهزاده خانم **ساتی‌بك** خواهر **سلطان‌ابوسعید** وبیوهٔ **امیر چوپان** رابعقد اودرآورده‌بودند، نساخته اورا بقتل رسانید ، آنگاه **ساتی‌بك** را ملکهٔ **ایران** قرارداده‌بسلطنت برداشت (۷۳۹ ه . ۹ ـ ۱۳۳۸ م .) . سپس میان دو**شیخ‌حسن** صلحی برقرار گردید .

بیهوده است که بشرح فتنه‌ها وفسادهاکه بعداز آن روی داد و غدرها و خیانتهائی که مینمودند بپردازیم . هرگاه خواننده اطلاعات مفصل‌تری‌ازرفتار ناهنجار**شیخ‌حسن کوچك** و از حوادث آن روزگار بخواهدبایدبصفحات‌تاریخ **دهسن**یاتاریخ**هوارث** رجوع‌نماید. دراینجا همین قدرکافی است که‌بگوئیم: **شیخ‌حسن کوچك** که مردی‌مکاربود، به **طغاتیمور** نیزغدر نمود ومدعی دیگری‌موسوم به **سلیمان خان** از

---

۱) طغاتیمور در استرآباد وجرجان سلطنت یافت ودر مشهد عماراتی ساخت، آخرالامر بدست یکی‌ازسربداران سبزواربقتل‌آمد . (دولتشاه ص۲۳۷)

نژاد هلاکو برای سلطنت تراشید **وساتی بك** راهم باردیگر بعقداو در آورد . ودرهمان حال **شیخ حسن بزرگ** رقیب دیگری از نوادگان **آبا قاخان** راپادشاهی برداشته او را **شاه جهان تیمور** نامید . در ۱۳٤۰ م . میان این دومدعی جنگی در حدود **مراغه** روی داد، **شیخ حسن بزرگ** منهزم شده به **بغداد** گریخت ودر آنجا آن پادشاه ساختگی یعنی **شاه جهان تیمور** را مخلوع ساخت وخود بپادشاهی نشست واز آن تاریخ خانوادهٔ **جلایر** که اهمیت ادبی آنها ازاهمیت سیاسی ایشان بیشتر است، درمغرب **ایران** و **بین النهرین** تأسیس گشت که پایتخت آنها **بغداد** بود وتاسال ۱٤۱۱م. سلطنت کردند.

اما عاقبت کار **شیخ حسن کوچک** نوادهٔ **امیر چوپان** این بود که: درسال ۱۳٤۳ م. وقتی که برای جنگ بارقیب خود تهیهٔ لشکر میدید، زنش موسوم به **عزت ملک** برای اینکه گناه خودرامکتوم دارد، بطرزی فجیع زندگانی شوهر راخاتمه داد واوراهلاك ساخت .

تفصیل این حادثه را **سلمان ساوجی** شاعر زمان که تحت الحمایهٔ **شیخ حسن جلایر** یا **بزرگ** بود وبالطبع ازمردن **شیخ حسن کوچک** شاد گردیده بود، درقطعه‌ای بنظم آورده که ذیلا نقل میشود:[1]

زهجرت نبوی رفته هفصد وچل وچار	درآخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی، چگونه زنی؟ خیرخیرات حسان؛	بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم ومیداشت تا بمرد وبرفت.	زهی خجسته زنی خایه دار ومردافکن؛

پس ازاین واقعه دورهٔ استیلاء مغول درایران بکلی خاتمه پذیرفت وتا زمانی که اردوی خونریز **امیر تیمور** درسنوات ۱۳۸٤-۱۳۹۳ به آن مملکت یورشی نیاورده بود، خاك **ایران** میان چهارسلسله ازسلاطین تقسیم گردید:

---

۱) این قطعه درحبیب السیر ج۳ ص ۲۱۳ ودرمطلع السعدین ذکرشده است .

آل جلایر ، آل مظفر، ملوك کرت و سربداران که تفصیل وقایع ایام ایشان درفصل بعد گفته خواهد شد.

علاوه بر سفرنامهٔ سیاح معروف **ابن بطوطه**[1] که کراراً یادداشتهائی از او نقل شده سفر نامـهٔ سیاح اروپـائی فریار ادریك Friar Odoric of Pordenone که درحدود ۱۳۱۸م. بآن مملکت سفر نموده است،حوادث آن ایام‌را روشن مینماید ، همچنین جزئیاتی راکه اسقف سلطانیه درحدود ۱۳۳۰م. نگاشته‌واز ابوسعید بنام Boussay یا Bousaet وازسلطنت اوحکایت مینماید و همچنین سرگذشت های قونسولهای جمهوری و نیز که برای‌نمایندگی به‌تبریزوسایرشهرهای ایراندرحدود سنوات ۱۳۰۵م. و ۱۳۳۲م. رفته‌بودند، همهٔ وقایع آن اوقات را بخوبی نشان میدهند[2].

۱–**ابن بطوطه**: شرف‌الدین ابوعبدالله محمدبن‌عبدالله الطنجی، درسال ۷۰۳ه درطنجه تولدیافت و بسال ۷۲۵ ازوطن‌خود بعزم جهانگردی بیرون آمد و بلاد مصر وشام وعراق وایران ویمن‌وهند وچین وممالك تاتار و افریقارا سیاحت کرد. سفرنامهٔ وی بنام «تحفة النظار فی غرائب الامصار وعجائب الاسفار» به «رحلهٔ ابن بطوطه» مشتهر است ، ترجمه و چاپهای متعدد یافته . وفاتش در۷۷۷ه . واقع شد .

این سفر نامه را مسیو هـانری کردبه درسال ۱۸۹۱ درپاریس طبعی ظریف نموده است .

۲– رجوع شود بتاریخ حوادث جلد سوم ص ٦٢٨

فصل دوم

مورّخان عصر ایلخانی

ظهور مورّخان بزرگ در این دوره

عصر هفتاد سالهٔ سلطنت ایلخانان مغول که اکنون مورد بحث ومطالعهٔ ماست، مخصوصاً از لحاظ ادبی بسیار قابل ملاحظه میباشد : چه دراین برههٔ از زمان تاریخ‌نویسان‌معروف و بزرگ بظهور آمده‌اندکه لااقل هشت‌تن ازآنها شایسته‌اندکه‌بیشتر محل بحث‌واقع شوند . همچنین جمعی شعرای‌استاد دراین‌دوره موجود بوده‌اند که اگرشاعران درجهٔ‌دوم‌را نیز بآنها ملحق‌سازیم، شمارهٔ‌ایشان خیلی زیادمیشود.

ادبیات عرب در این دوره

لکن قبل از آنکه از این نویسندگان فارسی‌زبان سخن بگوئیم،سزاواراست کلمه‌ای چند راجع بادبیات عرب در این دوره ذکر کنیم ، چه برای محققانی که منظورشان فقط بحث در ادبیات فارسی باشد، بازلازم است بطورکلی اطلاعی از تاریخ ادبیات عرب بدست‌آورند :

تاوقتی‌که اساس خلافت باقی وشهربغداد لااقل در عالم فرض پایتخت سلطنت اسلام‌بود، درسرتاسرممالك اسلامی زبان عربی همان

حیثیت و مقام را داشت که زبان لاتین در قرون وسطی در ممالك اروپا واجد بود؛ یعنی عربی نه فقط چنانکه تا کنون نیز باقی مانده زبان فلسفه و کلام و علم شمرده می‌شد ، بلکه تاحدی وسیع زبان منقح اهل ذوق و ظرافت و لسان اهل ادب وسیاست بشمار میرفت . بعداز آنکه بنای خلافت بدست مغول منهدم شد، ازمکانت زبان عرب کاسته گردید و ناگزیر تادرجه‌ای مقام خود را ازدست داد. لکن قبل از آنکه طبقهٔ دانشمندانی که تحصیلات خود را قبل ازحدوث این بلیهٔ بزرگ باتمام رسانیده بودند در گذرند ـ یعنی تا پنجاه شصت سال بعد از سقوط بغداد ـ این انحطاط و ضعف عربیت چندان نمایان ومشهود نشده بود. لیکن درادوار بعدعلم به ادبیات عرب اگرچه همیشه دارای اهمیت ولزوم است، برای محقق در تاریخ و ادبیات فارسی کمتر ضرورت پیدا می‌کند . دراین دوره آن زبان هنوز رونق سابق خودرا واجدبود ومخصوصاً درقلمرو تاریخ، علم الرجال وسفرنامه زبان مزبور رواجی تمام داشت تاچه رسد بعلم کلام ومعقول و سایر علوم که کما فی‌السابق دانستن لسان عرب برای تحصیل آنها ضروری مینمود .

اهمیت سه باب از ادبیات عرب برای محصل فارسی

آن قسمت ازادبیات راکه دراینجا محل سخن ماست به سه‌نوع باید تقسیم کرد : اول ـ تألیفات عربی ایرانی‌های عربی دان که تحریرات فارسی ایشان باعث شده است که نام آنها در تاریخ ادبیات مملکت ایشان ببزرگی ذکرشود ، و از این طبقه قاضی القضاة

ناصرالدین البیضاوی[1] را بهترین نمونه و مثال میتوان قرار داد. **بیضاء** که وی از آن نسبت وشهرت یافته‌است، نام‌عربی مکانی است در فارس که چون‌در آنجا گنبد سفید یا «خاك‌سفید» وجود دارد، باین اسم‌معروف‌ومشهورشده‌است[2]. اشتهار **بیضاوی** بسبب‌تألیف‌تفسیر بسیار معروفی ازقرآن کریم‌است‌موسوم‌به: **اسرارالتنزیل** که بعربی نگاشته[3]. ولی در زبان فارسی نیز تاریخ کوچکی تألیف نموده موسوم به: **نظام التواریخ** که شرح آن در ذیل این فصل خواهدآمد:

۱) تألیفات‌عربی‌مؤلفین ایرانی که در ادبیات فارسی نیزصاحب آثار هستند

این شخص بزرك را فقط مورخ درجهٔ دوم دانستن واز وسعت اطلاع او در علم قرآن سخن نگفتن و از تفسیرمهم او غفلت‌کردن بی‌انصافی است.

دوم: مؤلفات عربی است‌که مؤلفین آنها

---

(۱) **البیضاوی**، شیخ الاسلام ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر الشیرازی الشافعی، قاضی شیراز وسپس قاضی القضاة تبریز ومتوفی در همانشهر بسال ۶۸۵هـ. مؤلف تفسیر مشهور موسوم به «انوارالتنزیل واسرارالتأویل» که در عالم اسلام بغزارت ماده وعمق‌معنی‌وایجازکلام شهرتی بسزا دارد وددسرتاسر کشورهای اسلامی چاپهای عدیده یافته.

و نیزتالیفات دیگردارد، مانند: طوالع‌الانوار- درعلم‌کلام‌ومنهاج الوصول درعلم الاصول ولب‌الالباب فی‌علم الاعراب وغیره ...

(رجوع شود به بغیة‌الوعاة وطبقات الشافعیه للسبکی‌وروضات‌الجنات وغیره)

۲) کلام حمدالله مستوفی درنزهة‌القلوب‌که محل استشهاد پروفسور براون میباشد، ازاینقراراست: «بیضا شهرکوچکی‌است وتربت سفید دارد، بدانسبب بیضا خوانند؛ وازبیضا علمای‌متبحر برخاسته‌اند،چون: قاضی ناصرالدین‌ابوسعیدعبدالله بن محمدبن علی بیضاوی صاحب «تفسیر» و دیگر اکابر.». هم اکنون ناحیهٔ بیضا بلوکی است دوشمال غربی شیرازکه دهات فلاحتی‌آباد دارد. (فارسنامهٔ ناصری)

۳- رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن جلد اول ص۴۱۶

ایرانی نبوده ولی تألیفات ایشان تأثیرات عمیق در افکار ایرانیان نموده است .

۲) مؤلفات عربی که در ادبیات فارسی تأثیرات مهم نموده است

مانند : **فصوص الحکم** و سایر مؤلفات **شیخ محی الدین ابن العربی**[1] و تحریرات **شیخ صدرالدین القونیوی**[2] که آثار قلمیهٔ ایشان منبع و منشائی بزرگ است که شعراء صوفی مشرب ایرانی مانند : **فخرالدین عراقی** و دیگران از آن سرچشمه کسب فیض نموده‌اند .

---

(۱) **ابن العربی** ، شیخ ابو بکر محیی الدین محمد بن علی الطائی الاندلسی الدمشقی ، از اجلهٔ مشایخ صوفیه اسلام است ، در شهر مرسیه (اسپانیا) بسال ۵٦۰ هـ. متولد شده و در صالحیهٔ دمشق بسال ٦۳۸ هـ. وفات یافت ، در بلاد اشبیلیه و بغداد و مکه و شام و روم در طلب علم و کسب معرفت مسافرتها فرمود . آثار منطبعهٔ او بیست و هشت کتاب و رساله است که از همه معروفتر یکی : «تجلیات عرائس النصوص فی منصات الحکم النصوص» در تصوف است که بر آن شروح عدیده نوشته اند و مکرر بچاپ رسیده ، و دیگر تفسیر معروفی است که بسبك و مذاق اهل تصوف بر قرآن مجید نگاشته ، سدیگر باز در تصوف است بنام «الفتوحات المکیة فی معرفة اسرار الملکیة »

و بالاخره شاهکار معروف او موسوم به «فصوص الحکم» میباشد مشتمل بر ۲۷ باب «فص» که در دمشق درسال ٦۲۷ تألیف فرموده و افکار و مکاشفات خود را در آن شرح داده است . و از فنون مهمهٔ علم تصوف میباشد .

(برای شرح حال او رجوع شود به انسیکلوپید یا اسلام)

(۲) **صدرالدین القونیوی** ، ابوالمعالی صدر الدین محمد بن اسحق الشافعی ، از اجلهٔ مشایخ صوفیه و تربیت یافتهٔ شیخ محی الدین بن العربی سابق الذکر است که مادرش را بحبالهٔ نکاح داشت . وی جامع علوم ظاهره و باطنه و معاصر و مناظر با خواجه نصیر الدین طوسی و علامه قطب الدین شیرازی است . بسال ٦۷۳ در قونیه وفات یافت و از او سه کتاب بنام اعجاز البیان در تفسیر و تأویل سورهٔ فاتحه و کتاب النصوص در تصوف بطبع رسیده است .

سوم :که مهمتر ازهمه‌است، همانا مؤلفات عربی‌است که درعلوم جغرافی وتاریخ وترجمهٔ رجال نگاشته شده ومسائل‌مفیده‌ای‌راازقبیل احوال اشخاص، اماکن وبلاد ، چگونگی حوادث، ویا شرح افکاری که درضمن بحث ومطالعه بآنها برمیخوریم، برای ماروشن ساخته است .

۴)کتابهای عربی درتاریخ وجغرافیا وتراجم رجال

درمیان اینگونه مؤلفات مخصوصاً بایدکتاب **طبقات الاطباء** را در شرح احوال‌طبیبان‌را ذکر کردکه تألیف **ابن ابی‌اصیبعه**[۱] متوفی بسال ٦٦٨هـ . /١٢٧٠م. میباشد . دیگرکتاب تذکرهٔ رجال بزرگی‌است که **ابن‌خلکان**[۲] متوفی در ٦٨١هـ ./١٢٨٢م . برشتهٔ تألیف درآورده وآنرا **وفیات الاعیان**[۳]نام نهاده . دیگرکتاب

---

۱) رجوع شود به بروکلمن‌جلداول ص ٣٢٥، ابن کتاب‌درقاهره بسال١٨٨٢ مسیحی = ١٢٩٩هـ . بطبع‌رسیده‌است . **ابن ابی اصیبعه** ، موفق‌الدین ابوالعباس احمدبن القاسم الخزرجی، ازاجلهٔ‌اطباءاسلام متولد دردمشق بسال ٦٠٠هـ . ومتوفی درسال ٦٦٨ هـ . کتاب او « عیون الانباء فی‌طبقات الاطباء » درتاریخ اطباء و اقوال و نوادرایشان، طبع مکرریافته‌است .

(۲) **ابن‌خلکان**، قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس احمدبن خلکان البرمکی الاربلی الشافعی ، در سال ٦٠٨ در شهر اربل (موصل) متولد و درسال ٦٨١ در دمشق وفات یافت. سنین عمر شریف خود را بکسب علم وتاریخ وادب وشعر در دیار عراق عرب وشام و مصر بسرآورد . مدت بیست سال قاضی دمشق بود .

معروفترین‌آثاراو موسوم به «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» مشتمل برشرح احوال ٨٦٤ تن از مشاهیر اسلام است‌که برآن ذیلها وکتب متمم بسیار نوشته‌اند ودواروپا ومصروطهران بطبع رسیده وبزبان‌لاتینی‌نیز ترجمه یافته است

۳) رجوع‌شود ببروکلمن جلد اول ص٣٢٦ .

آثار البلاد کهٔ **زکریا بن محمد قزوینی** متوفی در ۶۸۲هـ./۱۲۸۳م. تألیف کرده[۱]. همچنین کتب چندی در تاریخ عمومی که از لحاظ تاریخ مغول دارای اهمیت خاص هستند از آنجمله یکی کتاب **مختصر الدول ابو الفرج بن - العبری** متوفی در ۳۰ ژوییهٔ ۱۲۸۹م. میباشد[۲]. و دیگر تاریخ معروف **ابی الفداء** شاهزاده حماة است متوفی در ۷۳۲هـ./۱۳۳۱م. که **المختصر فی تاریخ البشر** نام دارد[۳]. و نیز سفرنامهٔ شایان توجه **ابن بطوطه** متوفی در ۷۷۹هـ. / ۱۳۷۷. م[۴] و یکدورهٔ ۲۴ساله را متضمن است، از ۱۳۲۵م. تا ۱۳۴۹م. این کتاب نه فقط اوضاع **ایران** بلکه قسمت عمدهٔ **آسیا** را از **قسطنطنیه** تا **هندوستان** و **چین** و از **عربستان** تا **افغانستان** و **ماوراء النهر** را شرح داده است.

هر گاه محققانی که تاریخ وادبیات فارسی را مطالعه میکنند از از این کتابها غفلت کنند، درحقیقت خود را از غنی‌ترین وموثق‌ترین منابع اطلاعات محروم ساخته‌اند. معذلك بسیاری مرتکب این غفلت شده وحتی اشخاصی مطلع و بصیر که از روی تدقیق در باب شعر و ادبیات فارسی

کتاب آثار البلاد

۱) رجوع شود بیروکلمن جلد اول ص ۴۸۱ - این کتاب را ووستن فلد آلمانی با نضمام عجائب المخلوقات همان مؤلف درسال ۱۸۱۸ در گوتنگن Göttingen بطبع رسانیده.

۲) رجوع شود بیروکلمن جلد اول ص ۳۴۹- این کتاب دراکسفورد بسال ۱۸۶۳ وهمچنین در بیروت بسال ۱۸۹۰ بطبع رسیده است.

۳) بروکلمن جلد دوم ص ۴۴

۴) بروکلمن جلد دوم ص ۲۵۶- این کتاب با نضمام ترجمهٔ فرانسوی آن در چهار جلد در پاریس در سنوات ۱۸۵۳ و ۱۸۵۸ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۹ بطبع رسیده است.

تحریراتی دارند به این کتب نفیسه کمتر مراجعه فرموده‌اند . برای نمونه کتاب **آثار البلاد** تألیف **زکریا بن محمد قزوینی**[۱] را که درفوق بدان اشاره شد دراینجا باز ذکرمیکنیم .

مطابق فهرست ذیل- قزوینی ازنوزده تن شعرای برجسته ایران بمناسبت شرح بلادی که درآنجا متولد شده یا درآنجا توطن داشته‌اند نام برده است . ملاحظه باید کرد که چقدراطلاعات راجع بآنها درآن کتاب بقلم آمده درحالی که غالب تذکره‌های فارسی فاقدآن اطلاعات‌اند:

انوری (صفحه۲٤۲ طبع وستنفلد ـ Wüstenfeld) ، **عمجدی** (صفحه ۲۷۸) ، **اوحدالدین کرمانی** (صفحهٔ ۱٦٤) ، **فخر جرجانی** (صفحهٔ ۳٥۱) ، **فرخی** (صفحهٔ۲۷۸) ، **فردوسی** (صفحهٔ۲۷۸) و همچنین بیتی از **شاهنامه** (صفحهٔ ۱۳٥) ، **جلال طبیب** (صفحهٔ ۲٥۷) ، **جلالی- خاوری** (صفحهٔ ۲٤۳) ، **خاقانی** (صفحهٔ ۲۷۳) وهم چنین سه بیت ازاشعاراو درصفحهٔ ٤۰٤ ، **ابوطاهر خاتونی** (صفحهٔ۲٥۹) ، **مجیر بیلقانی** (صفحهٔ ۳٤٥) ـ**نظامی** (صفحهٔ۳٥۱)ـ **ناصر خسرو** (صفحهٔ ۳۲۸) ، **ابوسعیدبن ابی‌الخیر** (صفحهٔ ۲٤۱) ، **سنائی** (صفحهٔ۲۸۷)، **شمس طبسی**(صفحهٔ۲۷۲) ، **عمرخیام** (صفحهٔ ۳۱۸) ، **عنصری** (صفحهٔ ۲۷۸) ، **رشیدالدین وطواط** (صفحهٔ ۲۲۳) .

---

۱) جمال‌الدین ابویحیی زکریا القزوینی- متولد ٦۰۰ ومتوفی به ٦۸۲هـ. ازعلماء ایران درقرن هفتم - وی در زمان خلیفه المستعصم متصدی مسند قضاء واسط بوده وصاحب دوکتاب معروفست بشرح ذیل :

۱ـ آثارالبلاد واخبارالعباد . ۲ـ عجائب‌المخلوقات وغرائب‌الموجودات که هردو در۱۸٥۸م بطبع رسیده ودرتهران نیزترجمهٔ فارسی آن بسال ۱۲٦٤ چاپ شده است .

بنا براین در کتاب **آثار البلاد** مطالبی مفید و جامع که در کتب دیگر بندرت میتوان یافت راجع بنوزده تن شاعر بزرك فارسی که قبل از قرن سیزدهم ودر اثنای آن آثار قلمیه از خود بجای گذاشته‌اند دیده میشود. بعد از کتاب **لباب الالباب محمد عوفی** و**چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی** که از میان کتب قدیمی فارسی موجود شرح احوال شعراء عجم‌را باسلوب منظمی کم وبیش ذکر کرده‌اند، مندرجات کتاب **آثار البلاد** درغالب موارد قدیمترین منبع اطلاعی است که در دست میباشد[۱]. و این از جملهٔ هزارها مطالب نافع این کتاب سودمند است که بکار محقق زبان فارسی می آید.



تاریخ جهانگشای جوینی

اکنون باید بشرح احوال تاریخ نویسان بپردازیم، چون چنانکه ذکر نمودیم ایشان مهمترین نویسندگان آن زمان بوده‌اند.ـ در همهٔ ادوار تاریخ ایران قدیماً وجدیداً شعرای نامداری که از گویندگان این عصرهم ازحیث عدد بیشتر وهم از حیث شهرت معروفتر بوده‌اند وجودداشته، لکن در هیچ دور و زمان مورخانی که کماً وکیفاً مانند تاریخ نویسان این زمان باشند بظهور نرسیده اند.

درباب **تاریخ جهانگشا**[۲] تألیف **عطا ملك جوینی** کراراً در

---

۱) درصفحهٔ ۳۳٤ آثار البلاد مؤلف ذکرمیکند که درسال ٦۲۰/ ۱۲۲۳م. وبرا اتفاق ملاقات باشیخ محیی‌الدین، ابن‌العربی، حاصل‌شده و نسخه‌ای که بخط خود مؤلف است مورّخ بسال ٦۷٤ ﻫ . /۱۲۷۵م . میباشد؛ بنابر این سال تألیف مابین آن دو تاریخ تواندبود.

۲) منظور ازجهانگشا چنگیزخان است.

جلد دوم این کتاب اشاراتی نموده‌ایم ، لکن دراینجا باید مشروح‌تر سخن گفته و نکاتی چند بر آنچه گفته‌ایم بیفزائیم . این کتاب گرچه در سنهٔ ۶۵۸هـ ./ ۱۲۶۰م. تألیف شده، لکن بذکر حوادث سنهٔ ۶۵۵هـ ./ ۱۲۵۷م . خاتمه می‌پذیرد، مخصوصا انقراض **اسمعیلیه** رابدست حامی وممدوح مؤلف آن یعنی **هلاکوخان** شرح میدهد. بعضی ازنسخ خطی این کتاب مشتمل بریك ضمیمه است که فتح **بغداد** وسقوط خلافت را درسال‌بعدیعنی۶۵۶ هـ. ذکر نموده، ولی این‌ذیل‌ظاهراً بقلم شخص‌دیگری بر آن کتاب‌بعداً اضافه شده باشد . کلیهٔ این کتاب مشتمل برسه‌قسمت است :

قسمت اول شرح‌تاریخ **چنگیزخان** میباشد و بیان‌اسلاف واخلاف او تا زمان **جغتای** . قسمت دوم بیان تاریخ **خوارزمشاهیان** است مخصوصاًدوپادشاه‌آخرین آن‌سلسله، یعنی: **قطب‌الدین محمد** وپسرش **جلال الدین** (منکبرنی). قسمت‌سوم سرگذشت طایفهٔ **اسمعیلیه** است بالاخص **حسن صباح** و فدائیان قلعهٔ **الموت** . بنابراین‌کتاب مذکور تاریخ عمومی نمی‌باشد ، بلکه تاریخی خصوصی است از **چنگیزخان** واجداد واحفاد او که بآن‌سرگذشت‌های دوخانواده سلاطین راکه در **ایران و عراق** با **چنگیزبچنگ** درآمده‌بودند اضافه‌کرده است. سایر جزئیات ودقایق راجع باین‌کتاب نفیس وبی‌نظیررا مؤلف‌کتاب حاضر درضمن مقالهٔ مفصلی‌که در روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ ژانویهٔ۱۹۰۴م. بقلم‌آورده بیان کرده ، وهم‌چنین جلد اول ودوم از آن سه مجلد را در سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱۶م . مرتباً ازمحل موقوفهٔ **گیب** E. J. W. Gibb دوست دانشمندمن **میرزا محمد بن عبدالوهاب**

قزوینی تحشیه کرده و بطبع رسانیده و در دیباچهٔ جلد اول مقدمه‌ای کامل و محققانه از آن کتاب و مؤلف آن و خانوادهٔ وزراء جوینی که مؤلف بدان منسوب بوده بقلم آورده است[۱]. عطا ملك جوینی درمارس ۱۲۸۳م. وفات یافت وبرادرش خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان در مرثیهٔ او این شعر[۲] را گفت :

گوئی من و او دوشمع بودیم بهم — یك شمع بمرد ودیگری میسوزد

ودرمادهٔ تاریخ وفات او صدرالدین علی فرزند خواجه نصیرالدین طوسی قطعهٔ ذیل را بنظم آورده است :

«آصف عهد علاء حق و دین زبدهٔ کون — کرد بدرود جهان را، چو سر آمدش زمان

در شب شنبهٔ چارم ز مه ذیحجه — سال بر ششصد و هشتاد و یکی در ارّان»[۳]

تاریخ وصاف بطوریکه مؤلف آن اشاره میکند، بقصد آن نوشته شده که دنبالهٔ تاریخ جهانگشای جوینی باشد؛ و بهمین دلیل مناسب است که بعد از آن کتاب مورد بحث ما واقع شود ، گرچه تاریخ تألیف آن

تاریخ وصاف

بعد از کتاب جامع التواریخ رشیدی است که عنقریب از آن سخن خواهیم گفت . اسم حقیقی

---

۱) جلد سوم تاریخ جهانگشا در تاریخ منکوقا آن و هلاکو و اسمعیلیه بسعی و اهتمام استاد دانشمند فقید محمد بن عبدالوهاب قزوینی بانضمام حواشی و فهارس درسال ۱۳۵۵ه /. ۱۹۳۷م . درمطبعهٔ بریل درلیدن از بلاد هلاند بطبع رسیده و در عداد سلسلهٔ کتابهای اوقاف گیب بنمرهٔ XVI منتشر شده ، و اکنون که این کتاب ترجمه میشود ، نسخهٔ منطبعهٔ مذکور دردسترس مترجم است. دراین ایام که خاطر بطبع دوم این کتاب مشغول است آن کتاب را در دوجلد بنام « The History Of The World Conqueror » از روی نسخهٔ طبع مرحوم قزوینی بانگلیسی ترجمه کرده‌اند ودکتر بویل Boyle رئیس شعبهٔ مطالعات ایرانی دردانشگاه منچستر آنرا ترجمه وبکومك یونسکو و دانشگاه طهران بسال ۱۹۵۸ بطبع رسانیده‌اند .

۲) این دوبیت ازمجمل فصیحی خوافی نقل شده است .

۳) ارّان ـ نام ناحیتی است درشمال رود ارس ودرکتب تاریخ وجغرافیائی اسلام نام آن مکرر ذکرشده ـ اکنون بنام جمهوری آذربایجان از بلاد شوروی بشمار می‌آید و پایتخت آن موسوم به «بردع» بوده که خرابه‌های آن هنوز موجود ودرقرب بادکوبه قرار دارد .

آن کتاب **تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار**[۱] میباشد و مؤلف آن، هرچند عموماً به **وصاف** یا **وصاف الحضرة** معروف است، **عبدالله بن فضل الله شیرازی** است که بشغل جمع آوردن مالیات و وجوهات دیوانی اشتغال داشته وازبستگان وزیر بزرگ **خواجه رشیدالدین** بوده است[۲]. وهم او در تاریخ اول ژانویهٔ ۱۳۱۲م/۷۱۲ه. وصاف و کتاب تاریخش را در شهر **سلطانیه** بحضور **اولجایتو** معرفی وتقدیم کرده است[۳].

تحقیقات دکتر ریو درمحاسن ومعایب کتاب وصاف

این تاریخ بطوریکه **دکتر ریو** Dr. Rieu بخوبی تحقیق کرده است[۴]، عبارت است ازمشروحهٔ مستند باسنادی که از دورهٔ مهم عصر نویسنده بیان وقایع نموده است، لکن ازقدر وقیمت فراوان آن کتاب تاحدی بواسطهٔ نقصان انتظام واسلوب در ترتیب آن و هم چنین بواسطهٔ انشاء متکلفانه واطناب ملال انگیز کاسته است ، ومتأسفاً اسلوب آن سرمشق دیگران شده سبك نا مطلوبی در تألیفات مورخان ادوار بعد بظهور آورده است .

---

۱) ترجمهٔ این اسم بانگلیسی چنین آمده است :

« The Allotment Of Lands and Prepulsion Of Ages. »

۲) شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله الشیرازی ازاجلهٔ مورخان فارس وایران، متوفی بسال ۶۹۸ه. درزمان دولت مغول درددیوان خراج شیرازشغلی داشته وسپس مورد نظروتربیت خواجه رشید و پسرش خواجه غیاث الدین قرار گرفت. قبر آن مورخ ادیب درقبرستان شمال حافظیه قرب تکیهٔ چهل تنان تااین اواخر موجود بود ونویسنده بزیارت آن نائل شده بودم ، ولی متاسفاً درسنوات اخیره آن قبرستان بکلی ازمیان رفته ومحو ونابود شده است .

۳) رجوع شود بتاریخ وصاف طبع بمبئی ص ۵۴۴

۴) رجوع شود بفهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریتانیا ص ۱۶۲

هر کس این کتاب‌را مطالعه کرده‌باشد این‌عیب را منکر نمیتواند شد، وفی‌الحقیقه مؤلف خود نیز اقرارمینماید که مقصود اصلی وی‌عبارت پردازی وانشاء متصنع ومغلق است وحوادث تاریخی‌راکه برشتهٔ‌تحریر درآورده موضوع هنرنمائی خود قرار میداده، ومیخواسته بدین وسیله زبردستی خودرا درفنون معانی و بیان‌بثبوت رساند. گویند: وقتی‌که مؤلف تاریخ مزبور بحضوراولجایتو سلطان رسید وصفحاتی چند از کتاب خودرا بصوت بلند برای اوقرائت کرد، سلطان از فهم معانی‌آن عاجز ماند. خوانندهٔ غیرایرانی اگردر زبان‌فارسی‌استاد و مدقق نباشد ممکن است درجهٔ تصنع وتکلف واشکال انشاء آنرا از ترجمهٔ‌آلمانی جلد اول آن‌که، با اصل‌کتاب، دکتر هامر Hammer درسنهٔ ١٨٥٦م. بطبع رسانیده‌است درك‌نماید. اگرموضوع آن‌کتاب تاریخ عصروزمان مهمی‌مابین سال ١٢٥٧ م. تا ١٣٢٨ م. نمی‌بود ویا درصحت واعتمادآن تردیدی حاصل میشدمی‌توانستیم‌سبك‌مؤلف آنرا موردملامت بیشترقرار قراردهیم. ولی فی‌الحقیقه همانقدرکه‌آن‌کتاب مشکل و مغلق است بهمان درجه مهم و قابل اعتماد میباشد. باری، تاریخ وصاف مشتمل برپنج مجلد است که‌محتویات‌آنرا دکتر ریو خلاصه کرده وعلاوه‌برآن قسمتی که هامر باترجمهٔ‌آلمانی‌چنانکه گفتیم بطبع‌رسانیده،جملهٔ آن کتاب نیزدرماه رجب ١٢٦٩ﻫ. / آوریل ١٨٥٣م: در بمبائی درکمال نفاست‌باچاپ سنگی‌ظریفی بزیورطبع آراسته شده است.

دراینجا شاید بیموقع نباشد اگرازکتاب دیگری از نوع تاریخ که انشاء آن‌بسبك‌وصاف ولی‌قدروقیمت آن‌بسیار کمتراست‌ذکری‌بمیان

تاریخ المعجم فی آثار ملوك العجم

آوریم و آن هماناکتاب **المعجم فی آثار ملوك العجم** است که در آن با اسلوبی ادیبانه سرگذشت پادشاهان قدیم **ایران** تا آخر عهد **ساسانیان** بقلم **فضل‌الله الحسینی** برشتهٔ تحریر درآمده [١] و بنام **نصرة‌الدین احمد بن یوسف شاه اتابك لر بزرگ** که از ١٢٩٦ تا حدود ١٣٣٠م . سلطنت کرد موشح گشته است . این کتاب کـه از لحاظ تاریخی ازسایر کتب‌تواریخ مسطوره دراین فصل ازحیث مرتبه پائین‌تر است در **طهران** بچاپ سنگی (لیتوگرافی) بطبع رسیده و نسخ خطی آن درغالب کتابخانه‌های بزرگ شرقی نیزموجود میباشد[٢].

اکنون‌هنگام آن‌است که‌ازتألیف بزرگ ومعروف، **جامع التواریخ**، که بمناسبت ذکرمؤلف آن درفصل گذشته به آن اشارتی‌رفت مشروحاً

کتاب جامع التواریخ رشیدی

بحث کنیم.مؤلف بزرگوار آن**خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله** وزیر است که درعلم طب ومملکت‌ـ مداری وتاریخ ونیکوکاری سرآمد اقران بود . شرح زندگی سیاسی و سرانجام غم‌انگیز او را سابقاً بیان‌کردیم، دراینجا نیزازمندرجات ومحتویات کتاب‌تاریخ او وهم از زندگانی خصوصی و اعمال ادبی ا و چندکلمه میگوئیم . متأسفاً این‌کتاب تاریخ هنوزتماماً و کاملا بحلیهٔ طبع درنیامده ونسخ خطی آن

١ــ ظاهراً فضل‌الله الحسینی‌والد عبدالله‌ابن فضل‌الله صاحب وصاف‌است وحاجی خلیفه بدان‌تصریح نموده وگفته‌است: « واستخرج‌بعض‌الفضلاء انه والد وصاف فعلیهذا تکون وفاته سنة ثمان وتسعین وستمائه» ولی‌این قول موردتردید و مستحق تحقیق است .

٢) رجوع شود بفهرست ریوص ٨١١ وفهرست‌کتابخانهٔ بادلیان تألیف‌اِته شمارهٔ ٢٨٥ وفهرست‌کتابخانهٔ ادارهٔ هندوستان تألیف اِته شمارهٔ ٥٣٤

نیز بسیار کمیاب ونادرالوجود است ، ولکن درمیان قسمتهائی که از آن جسته جسته چاپ شده یکی تاریخ زندگانی **هلاکوخان** است که **کاترمر** Quatremère فرانسوی درپاریس در۱۸۳٦ م . بطبع رسانیده[۱] و ترجمهٔ فرانسوی آن بضمیمهٔ یادداشتهای ذیقیمتی که بر آن مزید کرده است دارای این عنوان میباشد :

« Histoire des Mongols de la Perse, écrite en Persan par Raschid,ed-din, publiée, traduite en français, accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur. »

ازمیان این یادداشتهای گرانبها ، که هر کس مایل به اطلاعات جامع ومشروح باشد میتواند بدان رجوع کند ، ما مطالب برجستهٔ ذیل را راجع بزندگانی وتألیفات **رشیدالدین** مخصوصاً انتخاب ونقل مینمائیم:

تولد در۱۲۷۴م . مطابق ٦۴۵ ه .

مشار الیه در حدود سال ٦٤٥ه . /١٢٤٧م . در همدان متولد شده است. دشمنانش اورا منسوب به نژاد یهودی دانسته‌اند . جد اعلای او **موفق الدوله** علی بمصاحبت حکیم ومنجم معروف **خواجه نصیرالدین** ورئیس **الدوله** درقلعهٔ **الموت** مهمان اجباری فدائیان **اسمعیلیه** بودند، وقتی که آنجارا **هلاکو** فتح کرد در همان سالی که **رشیدالدین** متولد شد **موفق الدوله** بخدمت سلطان در آمد . درایام سلطنت **اباقا خان**، **رشیدالدین** سمت طبیب خاص پادشاه را داشت ونفوذ واحترامی درنزد

---

۱) مقدمه وتاریخ هولاکوخان ازروی نسخهٔ منطبعه درپاریس که بنام لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه باترجمه چاپ شده طبع جدیدی درطهران درسال۱۳۱۳ه. ش بسعی واهتمام جناب سید جلال الدین طهرانی که ازفضلاء معاصر است ضمیمهٔ تقویم همان سال بچاپ رسیده.



سر آغاز نسخهٔ **قرآن** شریف که بنام**الجاتیو** ودو وزیر او- **رشیدالدین** و **سعدالدین**- درسال ۷۱۰ ه. ق. ۱۳۱۰ م. کتابت شده است.
(بنقل از نسخهٔ **قرآن** شریف، موزهٔ بریطانیا، شمارهٔ **or. 4945**)

سلطان بدست آورد. لکن در سلطنت **غازان**، که در سنهٔ ۱۲۹۵م. به تخت نشست. لیاقت و استعداد او بمنصهٔ شهود در سیده و سه سال بعد از آنکه وزیر اعظم **صدرالدین زنجانی** ملقب به **صدرجهان** معزول گشت و بسیاست رسید؛ **غازان** او و **خواجه سعدالدین** را متفقاً به صدارت انتخاب کرد.

صدارت او در زمان غازان، سال ۶۹۹هـ. / ۱۲۹۸م.

درسال ۷۰۳ هـ : / ۱۳۰۳ م. که **غازان** بجنگ **شام** لشکر کشید **رشیدالدین** بسمت منشی عربی پادشاه مصاحب او بود و در همین ایام بود هنگامیکه در بار سلطان در منزل **عانه** درکنار رود **فرات** قرار گرفته بود که **رشیدالدین** مؤلف **تاریخ وصاف** رابحضور سلطان **غازان** معرفی کرد و کتاب اورا ازنظر پادشاه بگذرانید (سوم مارس ۱۳۰۳ م.) بتفصیلی که شرح آن گفته شد.

در عهد سلطنت **اولجایتو سلطان محمدخدابنده**، **رشیدالدین** مانند دورهٔ پادشاه سابق دارای مرتبت وحیثیت تمام بود، بلکه نزد سلطان جدید نیز بمزید اکرام واعتماد اختصاص یافت. درهمان اوقات در **سلطانیه** که پایتخت تازهٔ دولت بود ناحیه‌ای را آباد ساخت که بنام اومعروف و به **رشیدیه** نامبردار گشت. آن محلت دارای مسجدی

ادامهٔ قدرت واحترام روزافزون خواجه رشید درعهد خدابنده

باشکوه ومدرسه و بیمارستان و سایر ابنیهٔ خیریه وقریب بهزار خانه بود. درماه دسامبر ۱۳۰۷ م. این وزیر واسطهٔ تبرئهٔ ذمهٔ دو تن ازعلمای شافعی **بغداد** موسوم به **شهاب الدین**

سهروردی[1] و جمال‌الدین[2] گردید که بتهمت جاسوسی سلطان مصرمتهم ومؤاخذ شده بودند.

دوسالی بعداز آن، محلتی دیگر که بکمال زینت و زیبائی اختصاص داشت درقرب شهر غازانیه که‌درگرداگردمقبرهٔ غازان‌خان درمشرق تبریز بوجود آمده بود بنافرمود و با صرف هزینهٔ هنگفت رودخانهٔسرا رود را ازمیان نهرهائی که دردل سنگهای صما تراشیده بود بآنجا آورد[3].البته مبالغ گزافی برای بنای این ناحیه وسایرابنیهٔ خیریه و عام المنفعه ضرورت داشت، ولی

تأسیس و آبادی ناحیهٔ موسوم به ربع رشیدی

چنانکه‌رشید الدین خود اقرارمیکند ازسلطان‌کریم خود اولجایتو آنقدر عطایا ومواهب می‌یافت‌که هیچ پادشاهی قبل‌از اوبوزیری‌اعطا نکرده بود؛ بنابرآنچه تاریخ وصاف مینویسد: این وزیرهنرپرورتنها برای اجرت استنساخ وصحافی ونقشه ها و تصاویرکتب‌ذیقیمت خود کمتر از شصت هزار دینارکه بپول امروز معادل ۳۶۰۰۰ لیره میشود صرف نمیکرد.

دراوایل‌سال ۱۳۱۲م. همکار رشیدالدین یعنی‌خواجه‌سعدالدین ساوجی ازمقام عزت و رفعت خود فرو افتاده و بقتل رسید. نخستین

---

۱) رجوع شود بتاریخ‌مغول‌تألیف کاترمر ص XVIIX،VI، ابن‌شهاب‌الدین مسلماً غیرازشیخ‌شهاب‌الدین سهروردی‌است که ممدوح سعدی ومتوفی بسال۶۳۲ه. ۱۲۳۴م. بوده است.

۲) جمال‌الدین اکولی، رجوع شود بتاریخ مغول کاترمر صXVI

۳)رجوع‌شود بکتاب ممالك خلافت‌شرقیه(Lands of Eastern Califate) تألیف ل استرانج (Le Strange) ص ۱۶۲

رقابت ها و دسایس

محرك این دسیسه که وزیر را فدا ساخت خواجه علیشاه گیلانی مردی مزور وفرومایه بود. وی فوراً بعد از هلاك سعدالدین جای گزین اوشد . بعد از اندك زمانی دسیسه ای خطرناك علیه رشیدالدین آغاز کرد که خوشبختانه بمحرك آن باز گشت ودامنگیر رشید الدین نشد. دراین مسأله که خواجه رشید ازطرف دیگر مسؤول و مسبب قتل وهلاك سفاکانهٔ سید تاج الدین نقیب الاشراف [1] باشد، محل تردید است؛ و کاترمر محقق فرانسوی خلاف آنرا مدلل ساخته .

درسال ۱۳۱۵م . مخاصمت ونزاع شدیدی مابین دو وزیر یعنی رشیدالدین و علیشاه بظهورپیوست وموضوع اختلاف آن بودکه چون

سقوط و هلاك رشیدالدین در سال ۱۳۱۸

خزانهٔ سلطان از وجوه دیوانی خالی ولشکر بی حقوق مانده بود، ازاین رو تعیین باعث ومسبب نقصان خزانه علت آن منازعه گردید. اولجایتو سلطان ناگزیر شد که ترتیب مالیه و دیوان هریك از ممالك مختلف ایران وآسیای صغیر رامابین آندووزیر تقسیم نماید که بعدها اختلافی روی ندهد.

معذلك علیشاه تهمت وخصومت را برضد همقطار خود ادامه داد؛ بطوریکه خواجه رشید بزحمت بسیارتوانست خویشتن را ازاین بلیه برهاند. این رقابت وفساد بعدازمرگ اولجایتو دراوان سلطنت ابوسعید نیزوجود داشت تاعاقبةالامر خواجه رشید دربرابر حملات خصم عنود

۱) نقابت ، منصبی است که برئیس طائفهٔ علویه باطالبیه در شهر بغداد و دیگر بلادمعظمه عطاء‌ی شده و صاحب آن به « نقیب الاشراف » ملقب بوده است.

تاب مقاومت نیاورده درماه اکتوبر ۱۳۱۷ م . ازشغل خود کناره گرفت؛ وبالاخره در ۱۸ ماه ژانویهٔ ۱۳۱۸ م . درسنی که ازهفتاد متجاوز بود او ؛ وپسر شانزده ساله‌اش **ابراهیم** را بتهمت مسموم کردن سلطان سابق، **اولجایتو**، بقتل رسانیدند. ما یملك او ضبط دیوان گردید و کسان و بستگان او معاقب ومنکوب شدند، موقوفات ومؤسسات خیریه وی را غصب کردند وسراسر ناحیهٔ **ربع رشیدی** را که او بنا فرموده بود عرصهٔ غارت وتاراج قرار دادند.

جنازهٔ اورا هرچند درمحلی که برای مقبرهٔ خود بنا کرده بود بخاك سپردند، لکن گویا مقدر نبود که جسد اودر آرامگاه ابدی راحت بماند، زیرا تقریباً یك قرن بعد **میرانشاه** پسر **امیر تیمور** درجوش جنون وجهالت حکم کرد که آنرا ازقبر در آورده ودر گورستان یهود دفن کنند. **خواجه علیشاه** بشادی این فیروزی که در

تخریب مؤسسات ومحو قبر خواجه رشید

سقوط خصم دیرین بدست آورد تحفه‌های مجللی بآستان کعبهٔ معظم تقدیم کرد و گویا دست قضا تنها اورا ازپاداشی که جملهٔ همدستان وی گرفتار شده بودند معاف داشت ؛ چه شش سال بعد در ۱۳۲٤ م . بموت عادی وفات یافت، وچنانکه گفتیم اونخستین وزیری بود در دورهٔ **ایلخانان** مغول که بمرگ طبیعی عمرش بسر رسید . در شرح حال فرزند **خواجه رشیدالدین** یعنی **غیاث‌الدین** که درعلم واخلاق وترویج امور عام‌المنفعه و همچنین درعاقبت غم‌انگیز به پدر شبیه بود، درفصل سابق بقدر کفایت سخن گفته‌ایم ، اونیز درآخر کار در بهار سال ۱۳۳٦ م . بقتل رسیده است.

افتخار ظهور کتاب **جامع التواریخ** بعقیدهٔ **کاترمر** به**غازان‌خان** تعلق دارد [۱]، چه این پادشاه پیش بینی می‌کرد که مغولان در ایران با

طرح و تألیف کتاب جامع التواریخ

وجود تفوق و زبردستی که در آن زمان داشتند در طول مرور ایام ناگزیر مستحیل بعنصر ایرانی خواهند شد، و بنا بر این میخواست برای اعقاب یادگاری از اعمال عظیم و فتوحات ایشان بصورت تاریخی جامع بزبان فارسی بجای گذارد.

برای انجام این امر خطیر **رشید الدین** را انتخاب فرمود و اتفاقاً بهتر از این انتخاب نیز ممکن نمی‌شد. پس همهٔ اسناد و نوشته‌های دولتی را بانضمام کلیهٔ علمائی که در تاریخ و آثار عتیقهٔ مغول دارای بصیرت و اطلاع بودند در تحت فرمان او گذاشت.

وزیر بزرگ، با اینکه به نظم و نسق امور دیوانی مملکتی چنان عریض و طویل مشغول بود، معذلك برای تحقیقات تاریخی و تألیف آن کتاب چنانکه بایدباغتنام فرصت میکرد. اگرچه بنا بقول **دولتشاه** صاحب **تذکرة الشعرا** «وقت کتابت این تاریخ از دم صبح بعد از ادای فریضه و بعضی اوراد تا طلوع آفتاب بوده، چون در اوقات دیگر فراغت بواسطهٔ امور ملکی واشغال دیوانی میسر نبود.» [۲]

قبل از آنکه تألیف تاریخ مغول بدست **خواجه رشید الدین** بپایان برسد، **غازان‌خان** در تاریخ ۱۷ ماه مه ۱۳۰٤م . وفات یافت ولکن جانشین او

تجزیهٔ مندرجات کتاب جامع التواریخ

اولجایتو امر فرمود که خواجه آنرا بآخر برساند، وهمانطور که دربدو امر در نظر داشته است آنرا بنام غازان مصدر سازد. از اینجاست که این قسمت

۱) رجوع شود بتاریخ مغول کاترمرص LVIII
۲) دولتشاه ص ۲۱۷ طبع لیدن.

از آن کتاب که عموماً به جلد اول معروف است غالباً باسم «**تاریخ غازانی**» نامبردار است. و نیز **اولجایتو** مؤلف را فرمود که جلد دیگری بر آن مزید کند و آنرا شامل تاریخ عمومی عالم و بالاخص ممالک اسلامی قرار دهد، و هم چنین جلد سومی مشتمل بر مسائل جغرافیائی بر آن بیفزاید.

هرچند قسمت اخیر از میان رفته و معدوم شده یا آنکه ابداً برشتهٔ تحریر در نیامده و فقط زمینهٔ آن طرح شده است، معذلك ازاین کتاب فعلا آنچه در دسترس است فقط شامل دو مجلد میباشد: اول در تاریخ مغول که برای **غازان خان** نگاشته شد، دوم در تاریخ عمومی. تمامت این مجموعه در سال ۷۱۰ هـ. ۱۱/ ـ ۱۳۱۰م. خاتمه یافته است؛ اگرچه تا دو سال بعد از آن مؤلف وقایع ایام سلطنت **اولجایتو** راهمچنان ضمیمهٔ آن کتاب میکرده.

مندرجات این کتاب بزرگ بطور خلاصه بشرح ذیل است:[۱]

---

(۱) درکتابخانهٔ سلطنتی ایران (شمس العماره)، نسخهٔ کامل وظریفی از جامع التواریخ موجود است (یك نسخه نیز درکتابخانهٔ ملی طهران وجود دارد. برحسب خواهش این بندهٔ مترجم، آقای دکتر مهدی بیانی از نسخهٔ اول وصف مختصر ومفیدی نوشته‌اند که ذیلا برای تکمیل فایده درج میشود:

«جامع التواریخ رشیدی»

قطع رحلی باندازهٔ ۲۹۰×۴۹۰ میلیمتر ـ کاغذ دولت آبادی مجدول مذهب ۲۳۲ ۱ صفحه هر صفحه ۲۸ سطر ـ دارای شش سرلوح مرصع و سیصد و ده تصویر آبرنگ. یك صفحهٔ اول و دو صفحه ازمیان نسخه متن وحاشیه مرصع ـ خط نسخ کتابت جلی و عناوین بخط ثلث ورقاع و نیمه دانگ بقلم الوان ـ چند ساغری مشکی ترنج و نیم ترنج منگنهٔ مذهب.

درصفحهٔ اول علامت فتحعلیشاه قاجار بزر نوشته شده است و مهر ناصرالدین شاه دارد ورقم دوم از ابتدای نسخه ساقط است.

بقیه درصفحهٔ بعد

جلد اول ـ تاریخ خاص مغولان و ترکان

فصل اول ـ تاریخ طوایف مختلفهٔ ترک و مغول، انواع آنان، سلسلهٔ انساب، طبقات و افسانه‌های ایشان و غیره ـ مشتمل بر یک مقدمه و چهار قسمت.

بقیه از صفحهٔ قبل

رقم «یعقوب بن شیخ میرعلم»ـ تاریخ تحریر ۱۰۷٤ .

نسخه برای «قلیچ‌خان بن ساروخان» از امرای دربار شاه عباس ثانی صفوی کتابت شده است.

• • •

نسخه باین ترتیب تدوین شده است:

کتاب اول مشتمل بر: یک مقدمه (در ذکر احوال آدم و فرزندان) .

قسم اول (ذکر ملوک فرس از زمان کیومرث تا یزدگرد شهریار) .

قسم دوم (ذکر پیامبر مسلمین تا آخر روزگار المستعصم بالله خلیفهٔ عباسی)

کتاب دوم مشتمل بر: تاریخ سلطان محمود غزنوی و مختصری از تاریخ آل سامان .

تاریخ آل سلجوق و (ذیل تاریخ آل سلجوق از ابوحامد محمد بن ابراهیم).

تاریخ خوارزمشاهیان .

تاریخ ختا و سلاطین چین و ماچین .

تاریخ بنی اسرائیل .

تاریخ افرنج مشتمل بر دو قسم:

قسم اول: از ظهور آدم تا ولادت مسیح .

«قسم دوم: از ولادت مسیح تا سال ۷۰۰ .

احوال سلاطین هند و هندیان در سه قسم .

(رساله‌ای در تناسخ درددرج تاریخ هنداست) .

ذیل جامع التواریخ (از رشیدالدین فضل‌الله)

مجلد اول

در تاریخ اتراک تا زمان غازان خان .

مجلد دوم

جلوس الجایتو سلطان .

مجلد سوم

صور اقالیم و مسالک الممالک .

نسخه بمجلد اول از این ذیل تمام میشود و مجلد دوم و سوم را فاقد است (بدون اینکه سقطی داشته باشد) »

فصل دوم ـ تاریخ چنگیز خان ، اسلاف و اخلاف او تا زمان غازان‌خان .

جلد دوم ـ تاریخ عمومی

مقدمه ـ در تاریخ آدم‌صفی و انبیاء عظام و پیغمبران بنی اسرائیل علیهم السلام .

قسمت اول ـ تاریخ سلاطین قدیم ایران قبل از اسلام در چهار فصل .

قسمت دوم ـ تاریخ پیغمبر اسلام ص . وخلفای اسلام‌تا زمان انقراض‌خلفا بدست‌مغول‌درسال۱۲۵۸م.سلاله‌های سلاطین‌بعدازاسلام در ایران‌مشتمل‌بر:غزنویان ـ سلجوقیان ـ خوارزمشاهیان ـ اتابکان‌سلغری فارس ـ اسمعیلیهٔ‌غربی و شرقی ـ اغوز و اعقاب‌او ، ترکان ، چینیان ، عبرانیان ، فرنگیان وامپراطورها و پاپ های آنها ، هندیان و سرگذشتی طولانی و مشروح از ساکیامونی (Sakyamunic) یعنی بودا و مذهبی که او تأسیس نمود .

ترتیبی که در کتاب منظور مؤلف بوده

ترتیب فوق طرز انتظام مندرجات کتاب است، به نهجی که‌در نسخ خطی موجود در ادارهٔ هندوستان (India office) ودر موزهٔ بریتانیا (British museum) ملاحظه میشود . تقسیماتی که مؤلف خود درمقدمهٔ کتاب ذکرنموده اندکی باآن اختلاف‌دارد؛ زیرا که اودر نظرداشته‌است جلد دوم را بتاریخ سلطان وقت یعنی‌اولجایتو

شروع نموده ازتاریخ تولد او تاسنهٔ ۷۰۶ه . /۱۳۰۶ م . شرح بدهد، و خاتمه‌ای مشتمل بر تاریخ آن پادشاه سال بسال در آخر همان جلد اضافه کند . این ترتیب مشوش در غالب از نسخ خطی رعایت نشده بلکه بعضی از آنها فاقد تاریخ سلطان اولجایتو میباشد و در بعضی دیگر نیز تاریخ آن پادشاه در محل طبیعی و بموقع آن یعنی آخر جلد اول بعد از شرح حال غازان قرار گرفته است . از نسخ خطی موجود فقط معدودی را میتوان کامل دانست، چنانکه اگر جزوی از آن تاریخ در یکی از آنها موجود باشد در دیگری مفقود است. من خود در روزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ ژانویهٔ ۱۹۰۸م. شرح کاملتری در باب مندرجات کتاب مزبور ذکر کرده و آنرا مفصلا توضیح داده ام و طرز جدیدی برای طبع آن کتاب که بسیار محل حاجت است پیشنهاد کرده‌ام .

طرز پیشنهادی برای طبع کامل جامع التواریخ درهفت جلد صرف نظر از تقسیمات مشوشی که مؤلف کتاب نموده است، بنظر من همهٔ آن کتاب را سزاوار است درهفت جلد بطبع برسانند که سه جلد آن مشتمل بر تاریخ ترک و مغول و منطبق بر جلد اول نسخهٔ اصل بشود و چهار جلد دیگر با جلد دوم موافق باشد بشرح ذیل :

مجموعهٔ اول . تاریخ مغول و ترک

جلد اول – از ابتدای تاریخ **چنگیز خان** تا مرگ او .

جلد دوم – از جلوس **اوکتای** تا وفات **تیمور (اولجایتو)** نبیرهٔ **قبلای خان** (۱) .

---

۱) این قسمت را مسیو بلوشه فرانسوی جزء مجموعهٔ اوقاف گیب جلد هیجدهم درپاریس بطبع رسانیده است .

جلد سوم ـ از جلوس **هلاکو**(۱) تا مرگ **غازان** . و باین قسمت باید اضافه شود:

تاریخ ایلخانان مغول تا **ابوسعید** که این قسمت ملحقاتی است باصل تألیف **رشید الدین** ولی بعداً درزمان سلطنت **شاهرخ** و بامر او انجام گرفته است .

مجموعهٔ دوم ـ تاریخ عمومی

جلد چهارم ـ مقدمه ـ تاریخ پادشاهان قدیم فرس تا سقوط خاندان **ساسانی** و شرح احوال حضرت **محمد** (ص)، پیغمبر اسلام

جلد پنجم ـ سراسر تاریخ خلفا از زمان **ابوبکر** تا **المستعصم**.

جلد ششم ـ تاریخ پادشاهان اسلامی ایران (**غزنویان ـ سلجوقیان ـ خوارزمشاهیان ـ سلغریان و اسمعیلیه**) .

جلد هفتم ـ بقیهٔ کتاب مشتمل بر تاریخ ترکان ـ چینیان ـ اسرائیلیان ـ فرنگیان و هندیان که از اخبار و روایات خود آنها نقل شده است .

امتیاز کتاب **جامع التواریخ** نه فقط از آن جهت است که دامنهٔ مطالب آن وسیع وممتد است و نیز نه از آن حیث است که محتویات آن ازمنابع موثقه اعم ازمنابع کتبی و شفاهی تحصیل و بدقت بسیار فراهم شده ؛ بلکه امتیاز آن درابتکاری است که دارد . در عالم تاریخ نمیتوان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی درقدروقیمت با**جامع التواریخ** برابری می کند . چیزی که بیشتر محل تأسف است این است که این کتاب گرانبها تاکنون حلیهٔ طبع نیافته و تقریباً غیر ممکن الحصول

---

۱) قسمت تاریخ هلاکو را کاترمر مستشرق فرانسوی بنام «تاریخ مغولان ایران» در پاریس بسال ۱۸۳٦ بطبع رسانیده است .

میباشد. **کاترمر** Quatremére راجع باین کتاب میگوید[۱] : «ضرورت ندارد بیش ازاین بذکر ادله دراهمیت فوق العاده مجموعهٔ **رشیدالدین** بپردازیم. همینقدر بس است که بگوئیم: این نسخهٔ نفیس بابهترین وسایل واسباب ودربهترین اوضاع واحوالی که قبل از آن هیچوقت برای هیچ نویسنده‌ای دست نداده تألیف شده ودرنتیجه نخستین بار بوده که دورهٔ کامل تاریخ وجغرافیای عمومی برای مردم آسیا تحریر شده است».

وباز **کاترمر** دقت وصحت کتاب **رشیدالدین** را وصف نموده و ذکر مینماید که مؤلف آن برای آن قسمت از تاریخ که مخصوص مملکت **خطا**[۲] است تاچه حدبمنابع چینی اعم از کتبی یاشفاهی دسترسی داشته است[۳]؛ وپس از آن اظهارتأسف می نماید ازاینکه قسمت جغرافیائی این کتاب مفقود شده ویالااقل هنوز پیدا نشده. و محتمل است بطوریکه **کاترمر** حدس میزند[۴] این قسمت درموقع تاراج وانهدام ربع رشیدی که بلافاصله بعدازهلاک **خواجه رشیدالدین** روی دادازمیان رفته باشد.

رشیدالدین علاوه بر کتاب **جامع التواریخ** چندین کتاب دیگر تألیف نموده که **کاترمر**[۵] راجع بآنها ومندرجات آنها شرح مبسوطی بیان کرده است. از آنجمله است کتاب «**الاحیاء و الآثار**» که مشتمل بر بیست و چهار جلد ومحتوی مسائل مختلف می باشد،

سایر مؤلفات خواجه رشیدالدین (۶)

۱) کاترمر، تاریخ مغول ص LXXIV
۲) خطایا Cathya
۳) کاترمر، ص LXXVIII
٤) رجوع شود بتاریخ مغول تألیف کاترمر ص LXXXI
٥) رجوع شود بتاریخ مغول تألیف کاترمر ص۱۱۲ تا۱٤٦.
٦) الآثار خواجه رشیدالدین مجموعهٔ رسائل اوست بنام: «مکاتیبات رشیدی» بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

ازقبیل‌مسائل مربوط به‌علم کائنات جو وفلاحت ودرختکاری و تربیت زنبور عسل وافنای حشرات و خزندگان موذیهٔ سمیه ، علم زراعت وتربیت دواب ، معماری ؛ قلعه بندی ، کشتی‌سازی، معدن‌کاری،تصفیه وذوب فلزات . نسخهٔ این کتاب بدبختانه مفقود شده است . دیگر از مؤلفات **رشیدالدین** نسخه‌ایست موسوم به **توضیحات** که در مسائل تصوف و کلام برشتهٔ تحریر درآورده ومشتمل بر یك مقدمه و نوزده رساله میباشد . این کتاب را برحسب درخواست **اولجایتوسلطان** تألیف فرموده و **کاترمرازروی** نسخه‌ای خطی که در کتابخانهٔملی فرانسه موجود است، آنرا شرح و وصف کرده .

کتاب توضیحات

در دنبال آن کتاب دیگری درتفسیر و کلام نگاشته است موسوم به«**مفتاح التفاسیر**» ودرمسائل گوناگون ازقبیل:فصاحت آسمانی قرآن ومفسران کتاب مبین وطرق ایشان، خیروشر، جزا وسزا ، طول عمر، پروردگار، تقدیر،معاد جسمانی‌وغیره بحث‌می کند ودرآخر آن‌شرحی‌درابطال مذهب تناسخ و

مفتاح التفاسیر

بقیه ازصفحهٔ پیش

که شخصی بنام مولانا محمد ابرقوئی آنهارا جمع کرده است وبسعی و اهتمام و تصحیح استاد علامه محمد شفیع‌لاهوری استاد دانشگاه پنجاب بانضمام حواشی و فهارس مفید درسال ۱۳۶۷ھ. /۱۹۴۷م . در ضمن نشرات دانشگاه پنجاب بطابع رسانده و یك نسخه از آن موشح بدستخط ناشر و مصحح دانشمند آن نزد این جانب موجود است وآن مشتمل است بردیباچه ای که جامع آن مکاتیب نگاشته ومتاسفاً محذوفات وسقطات بسیار دارد. مجموعاً پنجاه وسه رساله و مکتوب است که‌خواجه رشیدالدین پسران وعمال‌خودودوستان ودیگران‌درمواقع‌مختلف‌نگاشته ودرآخراین‌فصل شرح آن مجموعه‌آمده است . رك : ص۱۱۶ کتاب حاضر بیعد.

تعریف لغات و اصطلاحات فنی اضافه ساخته است.

کتاب « **الرسالة السلطانیه**» کتاب دیگری است از همین مقوله که در تاریخ نهم رمضان ۷۰۶ھ ./۱٤ مارس ۱۳۰۷م. برشتهٔ تألیف در آورده

الرسالة السلطانیه

و ماحصل مباحثه ای که در موضوعات کلامی در حضور **سلطان اولجایتو** مابین علمای وقت اتفاق افتاده جمع آورده است.

کتاب لطائف الحقائق

کتاب **لطائف الحقایق** مشتمل بر چهارده رساله نیز از آثار قلمیهٔ اوست و شروع میشود بشرح رؤیائی که برای مؤلف درلیلهٔ ۲٦ رمضان ۷۰۵ھ ./۱۱ آوریل ۱۳۰٦ م. روی داده و **حضرت رسول**(ص) رابخواب دیده است. محتویات این کتاب نیز مسائل کلامی است. این کتاب و سه کتاب مذکور درفوق همه بزبان عربی است وهمهٔ آنها **مجموعهٔ رشیدی** راتشکیل میدهد و نسخهٔ نفیسی از آن که کتابت آن بتاریخ ۷۱۰ھ.۱۱.۱۳۱۰م. است در **پاریس** وجود دارد[۱]. ودر همان کتابخانه نسخهٔ خطی دیگری از آن کتاب موجود است که شامل ترجمهٔ فارسی کتاب **لطائف الحقائق** مذکور نیز میباشد:وهمچنین دو نسخه از یك شهادتنامه وجود دارد که هفتاد تن ازعلماء ومشایخ اسلام صحت اصول عقاید **رشید الدین** را تصدیق و تسجیل نموده اند. **رشید الدین** این شهادتنامه را از آن سبب ترتیب داد که شخصی از اهل بغضاوعدوان که میخواست ازنذور و موقوفات **غازانی** که مخصوص اهل علم وفضل بود بناحق استفاده کند ، وچون موفق باین مقصود نگردید، ازروی غرض

۱) نسخه ای ازلطائف الحقائق رشیدی درتهران در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است که ظاهراً درزمان مؤلف کتابت شده، ومحتاج به بررسی و تحقیق است.

وعناد خواجه را بفساد عقیده متهم ساخت؛ پس خواجه برای تبرئهٔ خود آن استشهاد را منظم فرمود.

کتاب بیان الحقائق دیگر از مؤلفات رشیدالدین نسخه ای است که متأسفاً فقط مطالب مندرجهٔ آن معلوم است و آن به **بیان الحقائق** موسوم و مشتمل است بر هفده رساله که غالباً در مسائل کلامی برشتهٔ تحریر درآمده است، اگر چه از بعضی مطالب دیگر مانند آبله ومعالجهٔ آن و ماهیت و انواع حرارت نیز در آن بحث کرده.

مساعی رشیدالدین برای حفظ آثار خود **خواجه رشید الدین** برای محافظت و بقاء نتائج مساعی ادبی خود احتیاط و تحرسی دقیق بکار برد. شرح آن را که باهمهٔ دقت دربرابر حوادث عقیم و بلااثر بود کاترمر در کتاب خود مبسوطا ذکر کرده است ودراینجا بطور خلاصه واجمال نقل میشود: اولا مقرر فرمود که چند نسخه از مؤلفات او برای دوستان و آشنایان وهمچنین علما ودانشمندان استنساخ شده بایشان عاریه دادهشود و آنها مجاز باشند که ازروی آن استنساخ کنند ثانیاً امر کرد که ترجمههای عربی کتب فارسی او وترجمههای فارسی همهٔ مؤلفات عربی وی را مهیا ساخته وازهر دو نسخ متعدده نگاشته برای مطالعه یا استنساخ هر کس از اهل علم که مایل وطالب باشد در کتابخانهٔ مسجد محلهای که بنام او موسوم به« **ربع رشیدی** »بود بگذارند. ثالثاً مقرر فرمود که از جملهٔ رسائل و کتب تألیفیهٔ او مجموعهٔ بزرگی منضم بصور ونقشههای چند فراهم ساخته در کتابخانهٔ عمومی مسجد همان محله بگذارند و آنرا «**جامع التصانیف الرشیدیه**» نامداد. واز چهار مجلد کتبی که درطب وطرز حکومت مغول تحریر فرموده بود، مقرر داشت که بسه زبان فارسی

وعربی‌وچینی ترجمه‌ها آماده‌سازند. بالاتر ازتمام اینها اجازه و آزادی تام داده بود که هرکس طالب باشد کتب مزبور را بخواند یا سوادبر دارد. باین نیز قانع نشده همه ساله‌ازمحل‌موقوفه‌ای که‌برای مسجد[۱] و مدرسهٔ خود وقف کرده‌بود مبلغی‌رابرای‌استنساخ‌کتب‌خود یکی‌بفارسی ویکی بعربی اختصاص داد که همه ساله یك نسخهٔ کامل‌تحریر کنندو بیکی‌ازشهر های ممالك‌اسلام هدیه سازند و قرار گذاشته بود که‌این نسخ‌را روی بهترین کاغذبغدادی وبه‌بهترین وخوانا ترین خطی بنویسند وبانسخهٔ اصل دقیقاً مقابله وتطبیق کنند. محررین وسواد نویسانی که برای این‌امر تعیین‌شده بودند همه رابدقت‌وبارعایت خوشی‌خط‌وسرعت قلم انتخاب‌کرده در نواحی مدرسه ومسجد خود منزل داده بود که‌در تحت‌امر نظار این‌امر مشغول کار باشند،بعداز آن که‌هر نسخه اختتام می‌یافت آنرا صحافی‌وتذهیب کرده و بمسجد میبردند، ودر کتابدانی‌مابین منبر ومحراب قرارمیدادند ،آنگاه‌این‌دعارا که‌مؤلف بقلم‌خود نگاشته بود،بر آنمیخواندند[۲]:

«اللهم یاملهم‌الاسرار و یا معلم‌الاخبار والآثار، کماوفقت عبدك المفتقر الی‌رحمتك الواسعة رشیدالطبیب لتصنیف هذه‌الکتب المشتملة علی‌التحقیقات‌المقویة لقواعد الاسلام والتدقیقات الممهده لبیان‌الحکم والاحکام‌المفیدة للمتأملین فی بدائع المصنوعات،النافعة للمتفکرین فی‌غرائب المخلوقات‌ووفقته ایضاً لان‌وقف‌بعض املاکه شارطاً ان‌یتخذمن منالها نسخ من‌هذه‌الکتب لینتفع بهاالمسلمون من‌اهل‌البلدان‌فی‌کل

۱) عبارت‌اصل این است: «واجرةالکتابةووجه‌المصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات المسجد المتعلقة بابواب بربا هذه» و ظاهراً کلمهٔ (مسجد) رامترجم (مسجد) خوانده است. رجوع شود بمتن‌مقدمه (حاشیهٔ‌صفحهٔ۱۱۳)

۲) اصل این دعا را کاترمر در تاریخ مغول در ص DLXX ذکر کرده است.

حین واوان، فتقبل اللهم کله منه قبولاً حسناواجعل سعیه مشکوراًو ذنبه مغفورا. واغفر للساعین فی اتمام هذا الخیر والمستفیدین من هذه الکتب والناظرین فیها والعاملین بما فی مطاویها وآته الحسنة فی الدنیا والآخرة انك اهل التقوی واهل المغفرة.»

عین این دعارا در پایان هر نسخهٔ کتاب می نوشته اند و مناجات مختصری که باز بقلم خود رشید الدین بود بر آن الحاق میکرده اند، سپس خاتمه ای بقلم ناظری که کتاب در تحت نظارت او تحریر یافته بود، متضمن تاریخ تحریر واینکه برای کدام شهر آن نسخه تحریر یافته وهمچنین نام و نسب آن ناظر بر آن منضم مینمودند که مؤمنان او را نیز بدعای خیر یاد کنند. بعد از انجام این امور کتابرا نزد قضاة تبریز میفرستادند که ایشان شهادت میدادند که تمامت رسوم و تقاریری که مؤلف بر آن عهد کرده بود انجام یافته است، آنگاه آن کتاب رابشهری که برای آن شهر تحریر یافته بود گسیل میکردند و آنرا در کتابخانهٔ عمومی آن شهر نهاده ،طلاب علم و اهل فضل در آن شهر میتوانستند آنرا بخوانند یادر برابر اداء وجه الضمانهٔ معینی آنرا عاریه کنند.

همچنین یك نسخه از ترجمهٔ عربی **مجموعهٔ رشیدیه** بضمیمهٔ کتابهای **بیان الحقائق والاحیاء والآثار** مخصوص یکی از مدرسین آن مؤسسه بود که او همه روزه میبایستی آنرامطالعه کرده ، مطالب آنرا برای طلاب بیان و تدریس فرماید؛ ونیز هر یك از مقریان آن مؤسسه مأمور بود که یك نسخه ازیکی ازاین کتب یا بعربی یابفارسی مادام که بشغل قرائت مشغول است فراهم سازد واگر قصور کند او را تغییر داده مقری دیگری که در این امر بیشتر مواظبت نماید انتخاب گردد، و نسخه ای راکه سواد برمیداشت بخود او تعلق میداشت ، میتوانست بفروشد یا

بدیگری هبه کند. هم چنین اسباب و وسائل برای کسانی که داوطلب استنساخ آن کتب در کتابخانه می بودند فراهم شده بود، لیکن هیچکس اجازه نداشت که آنرا ازمحوطهٔ کتابخانه بخارج ببرد، و بالاخره برای متولیان ونظارموقوفه قیدشده بود که مقاصد خیر مؤلف راءوافق نیت و عیناًمطابق وصیت‌اوانجام دهندوهر کدام که برخلاف آن‌رفتار کنندبه‌لعن الهی دچار باشند[۱].

۱) این تفصیل درمقدمهٔ نسخهٔ جامع‌التصانیف‌الرشیدیه موجوداست که کاترمر عیناً در کتاب تاریخ مغول خود نقل کرده است و در سال ۱۸۳۶ م. درپاریس بطبع رسانیده وما نیز آن قسمت ازمقدمه راکه منطبق باشرح موقوفات دیلاًنقل می‌کنیم هی‌هذه :

«ومن جملة الشرائط التی شرطها المصنف عز نصره فی وقفیة ابواب بر والموضوعة بالربع الرشیدی وقدالحقها بالآخرة هی: ان المتولی لتلك الاوقاف یکتب کل سنة نسخة مکملة من مصنفاتی بموجب هذا التفصیل

کتاب‌المجموعة‌الرشیدیة‌المشتملة علی اربعة کتب ـ التوضیحات ومفتاح‌التفاسیر والسلطانیة واللطائف ـ نسختان العربیة واحدة ، الفارسیة واحدة .

کتاب جامع التواریخ عدد مجلداته موکول الی رأی المتولی و علی حسب المصلحة بحیث‌لایندرس سریعاً نسختان : العربیة واحدة والفارسیةواحدة.

کتاب بیان‌الحقائق نسختان : العربیة واحدة والفارسیةواحدة.

کتاب‌الآثاروالاحیاء نسختان : العربیة واحدة والفارسیةواحدة.

یستکتب بموجب‌ماشرحناه کل سنة نسخة مکملة علی قرطاس فی غایة‌الجودة واللطافة ، وقطع کبیر بغدادی، بخط ملیح وصحیح . ثم یقابل بنسخة‌الاصل‌الموضوعة فی‌الربع‌الرشیدی علی‌وجه لایبقی فیه غلط ولاتصحیف ، وینبغی ان‌یکون‌تلك‌النسخ باسرها متکاملة علی‌منوال‌النسخ الاصول وان یکون جلودها من‌ادیم‌اومساشاکله. واجرةالکتابة ووجه‌المصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات‌المسجدالمتعلقة بابواب برّناهذه . ویجب‌ان یختارالمتولی الناسخین‌السریعی‌الکتابة‌الجیدّی‌الخط من‌الفضلاء والادباء بحیث تتم جمیع النسخ التی یجب کتابتها فی‌السنة بتمام تلك‌السنة، مجلدة مذهبة مهذبة لئلایقع التأخیر والاهمال و مواضع اولئك‌الناسخین و مساکنهم انمایعینها المتولی من جملة مواضع ابواب البرالتی لم تعین لطائفة معینة اولامر معین، واذاتمت تلك النسخ احضر جمیعها فی‌صفة‌الروضة وتوضع کل منها علی مرفع

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

باوجود این احتیاط وپیش بینی شایان همانطور که کاترمر میگوید:
«اکنون قسمت عمده‌ای از مؤلفات این مورّخ دانشمند از دست رفته و تمام وسائلی که برای حفظ

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل
بین المنبر والمحراب. ویدعی للمصنف بهذا الدعاء: «اللهم یاملهم الاسرار الخ. رك: ص ۱۱۱۶. وایضاً یکتب فی آخر کل نسخة من تلك النسخ هذا الدعاء المذکور. ثم یکتب بعد ذلك هذا التحمید وهذه الکلمات:

« اما بعد حمد الله الملك العلام، الدائم نعمه بلا انقطاع وانصرام، والصلوة والسلام علی نبیه المبعوث الی کافة الانام محمد وآله وصحبه الکرام. فانه یقول العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر بالرشید الطبیب جزاه الله خیراً، انی بتوفیق الله تعالی وحسن تیسیره صنفت هذا الکتاب تبصرة لمن تبصر وتذکرة لمن اراد ان یذکر، و استکتب هذه النسخة من حاصل ما وقفته من املاکی وشرطت ان یتخذ کل سنة من حاصلها نسخة من هذا الکتاب وسائر الکتب التی هی من مؤلفاتی، لیکون وقفاً علی المسلمین من اهل بلدة کذا، والمأمول من کمال افضال العلماء المحققین ان یشرحوا ویبینوا للمبتدئین مایتعسر منه علیهم بحیث یقفون علی جمیع ذلك وقوفاً تاماً، ولا یبقی لهم فیها شك وارتیاب، وان وجدوا فیه سهواً وغلطاً اصلحوه تفضلاً وتکرماً. ثم یکتب المتولی علی ظهر اوراق کتب علیه هذه الکلمات: ان هذا الکتاب الفلانی انما کتب لاهل البلدة الفلانیة فی ایام دولة فلان، لیکون وقفاً علیهم ثم علی عموم المسلمین الذین یسکنون هناك. ویجب علی کل متولی ان یکتب نسبه اباً عن جد الی الواقف، لئلا ینسی الناس الواقف فی الدعاء، ثم تعرض تلك النسخ علی قضاة تبریز لیثبتوا صورة الحال علی مکتوب، ویشرفوه بتوقیعهم، و یسلمونه الی المتولی. وینبغی ان یکون عند کل قاضی من قضاة تبریز مکتوب مشتمل علی هذه المعانی و یجب ان یکون خط المتولی والمشرف والناظر الذی هو شبیه نائب المتولی او خط نواب هؤلاء علی ذلك المکتوب لیکون هذا الامر مضبوطاً کل سنة ولا یتطرق الیه وهن ولاخلل»

«الشرط الآخر، ان هذه النسخ بعد تمامها انما یبعثها المتولی لتلك الاوقاف الی بلدة من معظمات بلاد الاسلام ـ العربیة الی بلاد العرب والفارسیة الی بلاد العجم ـ ویبتدی من البلاد بمعظمها ثم بمادونها علی وفق رأیه لیکون وقفاً علی اهل تلك البلدة بالموجب المذکور. واذا حملت تلك النسخ الی تلك البلدة یجب ان توضع فی مدرسة لها مدرس مشار الیه بفنون العلوم باختیار قضاة تلك البلدة وائمتها وعلمائها لیقرئها المتعلمون الراغبون فیه علی ذلك المدرّس، وان شاء احدمنهم ان یستنسخها دفعها الیه ذلك المدرس بعد ان یأخذ الرهن. وکذا ان اراد استعارتها لاجل المطالعة اخذ الرهن

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

آثار خود بکار برده‌اند تمام مساعیی که امپراطور **تاسیتوس** (۱) برای حفظ نوشته‌های خویشاوند معروف خود بعمل آورد بی فایده ماند. دست زمانه و وحشیگری ابناء بشر دو آفت برمخالفت هستند که بسیاری از شاهکارهای باستانی را از دست ما ربوده‌اند وهمچنین هزاران اثر گرانبها، که اگر در شهرت درجهٔ اول نداشته‌اند ولیکن در منفعت و فایده بدون تردید حائز مرتبهٔ اول بشمار میرفته ، نابود ومعدوم ساخته‌اند، درحالتی که مؤلفات ضخیمهٔ بیفایده ولغو درهرطرف پراکنده شده‌است و کتابخانه‌هارا با وزن خود

۱) تاسیت **Tacitus** امپراطور روم (۲۷٤-۲۰۰ م .) جامع آثار تاسیت **Tacitus** مورخ لاتن ۱۲۰-۵۵ م .

بقیه الحاشیهٔ صفحهٔ قبل

ایضاً. وکلما فرغ المتولی من بعث جمیع النسخ الی جمیع معظمات البلاد استأنف العمل وبعث مرة اخری علی الترتیب الاول . وعندکل بعث توضع النسخ فی الصفة الکبیرة التی هناك فی الروضة بین المنبر والمحراب علی مرفع ، و یقرئ الدعاء المذکور علی القاعدة المذکورة ثم یبعثها ، ویجب ان یکتب علی ظهر کل نسخة برادبعثها الی بلدة هذه شرائط التی ذکرناه ، ومصالح هذه النسخ ومایحتاج الیها واجرة کتبتها انما یعینها المتولی فی کل زمان علی مایری فیه المصلحة .وایضاً قدشرطنا ان یستنسخ المتولی من جملة هذه الکتب دون الاصل الموضوع فی قبة الربع الرشیدی من الکتاب الموسوم بالمجموعة الرشیدیة وکتاب بیان الحقائق وکتاب الاحیاء و الآثار من کل منهما نسخة فارسیة و نسخة عربیة ، غیرما اشترط استنساخها للبعث الی البلدان وهذه النسخ تکون دائماً عند المدرس الساکن فی الروضة الربع الرشیدی و تدرس کل یوم منها شیئاً وکل فقیه یکون فی تلك البقعة یجب ان یکتب من هذه الکتب نسخة بقطع کبیر بغدادی ، انشاء بالعربیة وانشاء بالفارسیة ویجب ان یکتبها ذلك الفقیه فی مدة شرط اقامة الفقهاء فیها، فان انتهاقبل المیعاد المذکور ویکتب اکثر من واحد کان سعیه اجمل. وکل فقیه یقصر فی کتابتها وجب علی المتولی ان یخرجه من تلك البقعة و ینصب مکانه فقیهاً آخر غیر مقصر .

«واذا تم تلك النسخ کانت ملکاً لذلك الفقیه ولامنازعة لاحد فی ذلك، انشاء وهبها وانشاء باعها وان شاء حفظها لنفسه . وکما انا اجزنا ورخصنا فی الاستنساخ من نسخة الاصل الموضوعة فی القبة بشرط ان لاتخرج من الربع الرشیدی فکذلك اجزنا ان یستنسخ الراغبون من هذه النسخة التی عند المدرس لکن بالشرط المذکور وهو ان لاتخرج من الربع.

«والفقهاء والساکنون فی البقعة مقدمون علی غیرهم اذا ارادوا الاستنساخ: فهذه الشرائط کانت قدسقطت فی القلم، وقدکتبناها علی سبیل الالحاق فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ، ان الله سمیع علیم». رجوع شود به کتاب «Histoire des Mongols» طبع پاریس سال ۱۸۳٦ صفحهٔ CLXIV-CLXXIV

سنگین ساخته . ازاینجاست که چشم دانشمندان برای نسخ ذیقیمت و نفیس که فقدان آن جبران ناپذیر است همواره اشکبار میباشد » (۱) (۲)

نسخهٔ خطی مجموعهٔ منشآت رشید الدین

ازمؤلفات نفیسهٔ همان وزیر دانشمند که ظاهراً بر **کاترمر** مجهول بوده خوشبختانه نسخه‌ای در تصرف مؤلف است و آن عبارت است از مجموعهٔ مکاتیب و منشآت **رشید الدین** که غالباً در مسائل سیاسی و امور مالیاتی نگارش یافته، و به پسران خود یا به عمال مختلفه که در تحت حکومت مغول شاغل مشاغل گوناگون بوده‌اند نوشته‌است، و آنها را منشی وی **محمد ابرقوئی** جمع آوری و تنظیم و تدوین کرده . دو نسخه ازاین مجموعه که، یکی قدیم‌تر و دیگری جدیدتر، و اولی را ظاهراً برای شاهزاده **بهمن میرزا بهاءالدوله** استنساخ کرده‌اند ، در دست دارد. حصول آنهارا نویسنده به کرم و سخای دوست خود مستر . ل . استرانج مدیون می‌باشد که او نیز از مرحوم **سر آلبرت هوتوم شیندلر** Sir Albert Houtum - Schindler تحصیل کرده [۳]. یك نسخهٔ خطی ثالثی نیز بانگلیسی در تصرف مستر. ل.

---

۱) نقل از کتاب کاترمر ص. CXLV.

(۲) در این ایام که بطبع دوم این کتاب خاطر مشغول است ، باکمال مسرت ملاحظه شد که یك قسمت از کتاب تاریخ رشیدالدین بهمت دانشمندان شرق شناس جماهیر شوروی در باکو چاپ رسیده است .

این نسخه عبارت است از جلد سوم آن تاریخ که بسال ۱۹۵۷ از روی نسخهٔ اینستیتوی خاور شناسی از طرف فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی آذربایجان زینت طبع یافته ومتن فارسی را دو تن از زبدهٔ خاور شناسان معروف روس یعنی مرحوم پرفسور ی . ا . برتلس ومرحوم پرفسور ا . ا . روماسکویچ تصحیح کرده اند و عبدالکریم علی اوغلی علی زاده سعی و مراقبت کرده است و متن ترجمهٔ روسی آنرا آ ك . ارندس انجام داده

این قسمت مشتمل است بر تاریخ هولاکوخان تاانتهای سلطنت غازان خان

۳) مراجعه شود بمقالهٔ پروفسور براون راجع بکتب خطی سر آلبرت هوتوم شیندلر Sir Albert Houtum-Schindler درروزنامهٔ آسیائی ، اکتبر ۱۹۱۷ ص ۶۴۳-۶۹۳.

استرانج میباشد موسوم به: « خلاصهٔ مندرجات رسائل خطی ایرانی رشیدالدین» استنساخ از یادداشتهای مستر شیندلر که بعداً توسط او تصحیح شده‌است، دسامبر ۱۹۱۳م.» [1].

نظر به کمیابی این نسخه وفوایدی که مندرجات آن متضمن است در اینجا سزاوار است فهرستی از ۵۳ مراسله که در آن کتاب جمع آوری شده بضمیمهٔ اسامی اشخاصی که مخاطب آن مراسلات بوده‌اند، بتفصیل بنگاریم [2]:

۱) مقدمهٔ جامع مؤلف آن محمد ابرقوئی که ابتدای آن نسخه معیوب و ناقص است.

۲) مکتوب رشیدالدین به مجدالدین اسماعیل فالی

۳) جواب مکتوب فوق

٤) نامهٔ رشیدالدین بفرزندش امیر علی حاکم عراق عرب که در آن اورا به‌تنبیه وسیاست اهالی بصره که‌هوای سرکشی داشته‌اندامر نموده‌است.

٥) نامهٔ او به فرزند دیگرش امیر محمود حاکم کرمان که از اجحاف او بمردم بم مؤاخذه نموده است.

٦) نامه‌ای به‌غلامش سنقر باورچی حاکم بصره که‌در آن طرز رفتار وسلوك را باودستور داده است.

۷) مکتوب بخواهرزاده‌اش خواجه معروف حاکم عانه، حدیثه،

Summary of the contents of the Persian MS. Despatches (۱ of Rashidu 'd-din : copied from notes supplied by Sir A H Schindler and afterwards corrected by him: Dec 1913.

۲) سابقاً درحاشیهٔ ذیل مؤلفات رشیدالدین بطبع این مجموعه نقیس اشاره کردیم وگفتیم که‌درسال ۱۹٤۷م. بسعی واهتمام استاد مولوی محمدشفیع و باضافهٔ حواشی وفهارس مفصل درلاهور بطبع رسیده‌است.

هیت، جبه، ناوسه، عشاره، رحبه، شفاثه، و بلدالعین که او را حاکم روم قرار داده است. این مکتوب درمابین سنوات ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷م./ ۶۹۰ تا ۶۹۶ه. از سلطانیه نگارش یافته است.

۸) مکتوب به نایبان کاشان که در آن مبلغ دو هزار دینار وظیفه برای سید افضل الدین مسعود از مالیات کاشان مقرر کرده است.

۹) مکتوب بفرزندش امیر محمود که در آن حکم نموده است به فقراء بم و خبیص وغیره آذوقه توزیع فرماید.

۱۰) مکتوب او به فرزندش خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه، طرسوس، سوس، قنسرین و سواحل فرات که در آن وی را به نصایح پدرانه مخاطب داشته و طرز حکمرانی را بوی آموخته و او را از بطالت و شرب مسکر و اشتغال بموسیقی و طرب نهی نموده است.

۱۱) مکتوب بفرزندش عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار که در آن امر فرموده است که قاضی شمس الدین محمد بن حسن بن محمد بن عبدالکریم سمنانی را قاضی القضاة آن نواحی قرار بدهد.

۱۲) مکتوب به شیخ صدرالدین بن شیخ بهاءالدین زکریا که او را بفوت فرزندش تسلیت گفته است.

۱۳) مکتوب به مولانا صدرالدین محمد ترکه در باب طریقهٔ اصح و احسن برای وضع مالیات دیوانی بمردم اصفهان و سایر نواحی.

۱۴) فرمان خطاب بفرزندش امیر علی حاکم بغداد و سایر مردم آن بلد از صغیر و کبیر، در باب نصب شیخ مجدالدین به شیخ الاسلامی آنجا و حقوقی که باید برای مدرسین و نظام و طلاب خانقاه سلطان متوفی غازان منظور شود.

۱۵) مکتوب به امیر نصرة الدین ستای حاکم موصل و سنجار راجع به شرف الدین حسن مستوفی.

۱۶) جوابی که خواجه رشید بمسائل فلسفی و مذهبی مولانا صدرجهان بخارائی نگاشته است.

۱۷) مکتوب بفرزندش خواجه جلال الدین که از او چهل تن غلام و کنیز رومی خواسته است که به تبریز بفرستد تا اینکه در یکی از مراکز کوشك او که در ربع رشیدی بنیاد کرده ساکن شوند.

۱۸) مکتوب به خواجه علاء الدین هندو که از او خواسته است از دهنیات طبی تحصیل نموده و برای بیمارستان ربع رشیدی بفرستد.

۱۹) مکتوب بفرزندش امیر علی حاکم بغداد راجع به وظائف و هدایائی که باید به بعضی از علماء دین تقدیم نماید.

۲۰) مکتوب بفرزندش خواجه عبداللطیف حاکم اصفهان که اورا بنصایحی نیکو مخاطب ساخته است.

۲۱) مکتوب بفرزندش خواجه جلال الدین حاکم روم که اورا نصایح پدرانه نموده وضمناً مقداری از نباتات وادویجات مختلفه برای مریضخانهٔ خود از تبریز خواسته است.

۲۲) مکتوب بفرزندش امیر شهاب الدین حاکم بغداد که او را نصایحی سودمند داده و خراج خوزستان را خلاصه کرده است.

۲۳) مکتوب به مولانا مجدالدین اسماعیل فالی که او را بسور عروسی نه تن از فرزندان خود دعوت نموده است.

۲٤) مکتوب او به قرابوقا حاکم کیفی و پالو.

۲۵) مکتوب به مولانا عفیف الدین بغدادی درباب مبدأ و معاد حال خود و ذکر مولانا صدرالدین ترکه کرده.

۲۶) مکتوب درجواب نامهٔ موالی **قیصریه**Caesaria درروم.

۲۷) نامه به فرزندش **امیرغیاث‌الدین محمد** که ازطرف **خدابنده اولجایتو** به‌نظارت **خراسان** برود.

۲۸) مراسله خطاب به‌اهالی **سیواس** راجع به نذور وموقوفات سادات که‌غازان‌خان بنام**«دارالسیادةغازانیه»** تأسیس نموده بود، ولزوم محافظت آن.

۲۹) مراسله از**مولتان سند** خطاب به **مولاناقطب‌الدین‌مسعود شیرازی** که‌شرح مسافرت خودرابه **هندوستان** بحکم ایلخان برای تهنیت پادشاهان**هند** و آوردن انواع مختلفهٔ داروهاو ادویجات که‌در **ایران** یافت نمیشودشرح‌داده است.

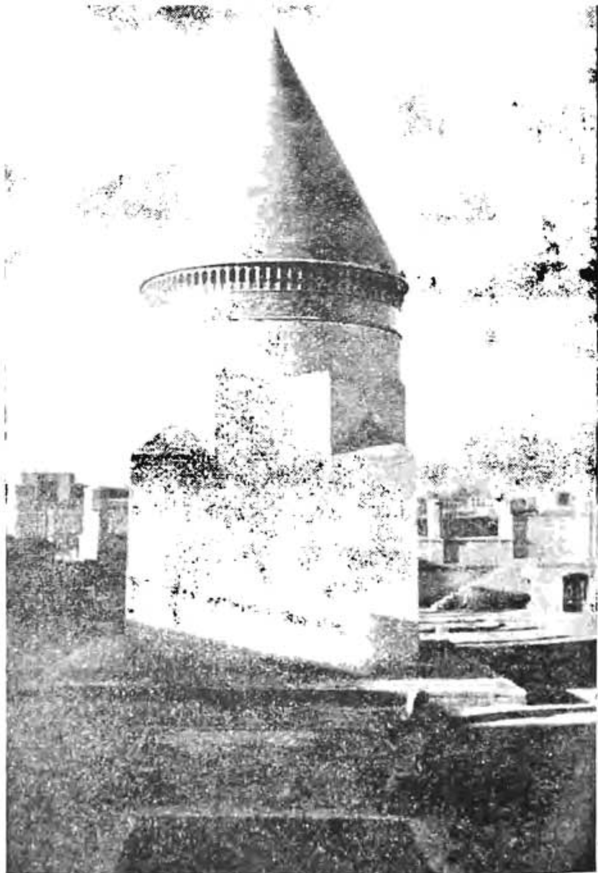
۳۰) مکتوب به **تختاخ‌اینجو** امیر**فارس** راجع بشکایتی که مردم **فارس** ازظلم واجحاف اونموده‌بودند واوفرزند خود **ابراهیم** رابرای تحقیق امر گسیل‌داشته‌است.

۳۱) مکتوب‌راجع‌به **مولانامحمدرومی** ودرس‌مدرسهٔ**ارزنجان** وتعیین‌اوبسمت مدرسی آن‌مدرسه.

۳۲) مکتوب‌به **شروانشاه** حکمران **شابران** و**شماخی** که او را برای‌باغ **فتح‌آباد** که خود بنانموده‌بود، دعوت کرده است.

۳۳) مکتوب‌بکارگزاران‌امورمالیاتی**خوزستان**راجع‌باموره‌ختلفهٔ مالی ودیوانی ومأموریت**خواجه‌سراج‌الدین دزفولی** برای محاسبه و تحقیق‌امور.

۳۴) مکتوب به‌فرزندش**خواجه‌مجدالدین** که اورا مأموریت داده است انبارهای آذوقه‌را فراهم سازد تااردوئی که بقصد تسخیر **هندوستان** اعزام‌میشودسختی‌نبیند.



آرامگاه **حمدالله مستوفی در قزوین**

ص۱۲۵ بعد از تعمیری که ازآن درسال ۱۳۱۸ هـ. ش. بعمل آمده است

۳۵) مکتوب از سلطان سلجوقی **ارزنجان**، **ملك جلال‌الدین۔ کیقباد بن علاء الدین بن کیقباد**، به **خواجه رشید** که رأی اورا در بارهٔ امور خواسته وجوابهای خواجه باو .

۳۶) جواب **رشیدالدین** به مولانا **صدرالدین محمد ترکه** که در اثنای بیماری مهلکی نگاشته ومشتمل است بروصیت نامهٔ او وطرز تقسیم املاك وسیع واموال وافراو مابین اولاد وی، در آنجا به **ربع رشیدی** کتابخانه‌ای وقف می‌سازد مشتمل برشصت هزارمجلد کتب علمی وتاریخی ودیوان شعر، ودرضمن آن هزار مجلد قرآن بخط‌خوشنویسان زمان، که‌ده جلدآنرا **یاقوت‌المستعصمی** وده مجلد آنرا **ابن مقله** و۲۰۰ جلد آنرا **احمد سهروردی** کتابت کرده اند . دراین مکتوب اسامی ۱٤ نفرپسران خودرا بترتیب ذیل ذکر کرده : (۱) **سعدالدین** (۲) **جلال‌الدین** (۳) **مجدالدین** (٤) **عبداللطیف** (٥) **ابراهیم** (٦) **غیاث‌الدین محمد** (۷) **احمد** (۸) **علی** (۹) **شیخی** (۱۰) **پیرسلطان** (۱۱) **محمود** (۱۲) **همام** (۱۳) **شهاب‌الدین** (۱٤) **علی‌شاه** . ونیز اسامی‌چهار دخترخودرابدینگونه ذکرمیکند : (۱) **فرماندخواند** (۲) **آی‌خاتون** (۳) **شاهی‌خاتون** (٤) **هدیه ملك** .

۳۷) ایضاً مراسلهٔ **رشیدالدین** به شخص مذکور در فوق، راجع بکتابی که تألیف نموده وبنام اوموشح ساخته وبرای اوتحفه‌ای چند ازمال وجامه واسب ومأکولات فرستاده است .

۳۸) مکتوب‌خواجه به اهالی **دیار بکر** در باب حفر ترعهٔ جدیدی که بنام او موسوم خواهد شد وطرح نقشهٔ عمران وآبادی چهارده قریه در دو ساحل آن که غالباً نام پسران خواجه را خواهند داشت .

۳۹) مکتوب بفرزندش **جلال‌الدین** حاکم **روم** ایضاً در باب حفر ترعهٔ جدیدی از رود **فرات** که بنام سلطان متوفی **غازان‌خان** موسوم شده وتأسیس ده قریه دراطراف آن که نقشه واسامی آنهارا ذکرفرموده است .

٤٠) مکتوب بعامل‌وی **خواجه کمال‌الدین‌سیواسی** مستوفی **روم** که باو امرنموده است مبلغی‌وجه نقد بعنوان تعارف‌وهدیه بصحابت تاجری موسوم به **خواجه احمد** برای ده تن ازفضلای **تونس** ومغرب‌زمین‌بشرح اسامی معین بفرستد ، درپاداش ده کتاب که درسی‌وشش‌مجلد، بشرح اسامی، برای وزیر که صیت کرم وسخایش‌را شنیده ، فرستاده بودند .

٤١) مکتوب ببعضی عمال دیوانی **شیراز** که‌آنها را امر کرده است تحف وهدایائی از نقد وجنس‌به **مولانا محمودبن‌الیاس** که بنام وزیر کتابی بنام **لطائف‌الرشیدیه** تألیف نموده بود تقدیم نمایند.

٤٢)مکتوب ببعضی‌از عمال دیوانی **همدان** راجع بحفاظت دواخانه ومریضخانه موسوم به«داروخانه ودارالشفاء» که او در **همدان** بنافرموده‌بود، ودر باب اینکه طبیبی مسمی‌به **ابن‌مهدی** برای تفتیش ومعاینه آنها اعزام داشته است . این مکتوب در سنهٔ ٦۹۰ هـ . /۱۲۹۱ م . از **قیصریه** نوشته شده است .

٤۳) مکتوب بفرزندش **امیرمحمود** حاکم **کرمان** که‌از **خواجه محمود ساوجی** که برسالت نزد **سلطان علاءالدین** به **هندوستان** میرفته است بیاری ومهربانی توصیه نموده ، ونیز درباب‌آنکه وجوهی که‌از املاک‌خواجه در **کرمان** موجود است‌جمع‌آوری وارسال‌دارد .

٤٤) مکتوب بفرزندش **پیر سلطان** حاکم **گرجستان** درباب‌عزیمت سلطان بجنگ **شام و مصر** واینکه لشکری مرکب از۱۲۰ هزار مرد در

تحت امارت ده نفر از امراءِ مغول بشرح اسامی برای سر کوبی یاغیان **ابخاز** و **طرابوزان** از **گرجستان** عبورخواهند نمود و **بیرسلطان** باید که حکومت را بدست نائب‌خود **خواجه‌معین‌الدین** تفویض نموده وخود باآن لشکر همراه شود .

۴۵) مکتوب‌خواجه به **شیخ صفی‌الدین اردبیلی** که درآن‌بعداز تحیت وتکریم‌صورتی ازانواع هدایا از قبیل گوشت طیور ، برنج ، گندم ، کره ، عسل ، ماست ، عطر و وجه نقدداده است که برای مصرف‌خانقاه‌شیخ در روز عید تولد حضرت رسول بمصرف برسانند .

۴۶) مکتوب **ملك معین‌الدین پروانه‌رومی** به **خواجه رشید** که درآن از تاخت وتازتر کمانان در ناحیه اوشکایت کرده است .

(۴۷) مکتوب‌**ملك‌علاءالدین**[1] از **هندوستان** که بانضمام تحف چند، ازقبیل اشیاءِ نفیسه ، عطریات ، مرباجات ، ادویه ، میوجات خشك ، قالی ، دهنیات ، چوبهای گرانبها ، عاج وغیره‌از **هندوستان** ازطریق **بصره** برای او ارسال داشته است .

۴۸) مکتوب بفرزندش **امیرمحمود** که‌در **کرمان** بمطالعهٔ عقاید ومبادی صوفیه پرداخته بود .

۴۹) مکتوب خواجه به‌فرزندش **امیر احمد** که‌درآن‌وقت‌حکومت **اردبیل** داشت ودرآن به‌هفت‌وصیت اورا مخاطب فرموده وازاینکه‌بمطالعهٔ نجوم اشتغال جسته ابراز تأسف نموده است .

۱) این نامه که سلطان علاءالدین خلجی پادشاه دهلی (۶۹۵ـ۷۱۵هـ.) بخواجه رشید نوشته حاکی ازعلوقدرومنزلت او نزدِ پادشاه هند است، وخواجه چنانکه درطی مکتوب ۲۹ شرح سفرخودرا بآن‌دیارنوشته‌دراوائل‌عهدآن پادشاه از راه دریا و کجرات بدهلی رفته‌است. ابوالفضل‌علامی دراکبرنامه مسافرت اورا بسهو بعهد پسرش قطب‌الدین مبارکشاه منسوب داشته است .

۵۰) مکتوب تعزیت به **مولانا شرف الدین طیبی**[1] درفاجعهٔ فوت پسرش واینکه به **شمس الدین محمد ابرقوئی** حکم نموده کمالیانه وظیفه وراتبهٔ معینی در وجه او کارسازی نماید.

۵۱) مکتوب خواجه بفرزندش **سعدالدین** حاکم **قنسرین** کمحاکی از اختتام **ربع رشیدی** است با ۲٤ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان وسی هزار خانه، باغات، حمامات، انبارها، آسیاها، دکاکین کاغذ سازی، ضرابخانه باکارگران وصنعتگران که ازهرشهر ومملکت درآنجا جمع کرده، باقراء قرآن ومؤذنین وحکما ودانشمندان که درکوچهٔ علماء بآنها منزل داده شده بود، با شش یاهفت هزار تن طلبهٔ علم وپنجاه تن طبیب هندی وچینی ومصری وشامی که هریك از اینها ملزم هستند ده شاگرد تربیت نمایند، با مریضخانه «دارالشفاء» باکحالها وجراحها وشکسته بندها که هریك از ایشان پنج نفرشاگرد از نوکران خواجه دارند وبآنها تعلیم میدهند، وشرح حقوقی که نقداً وجنساً بتمام آنها داده میشود.

۵۲) مکتوب خواجه بفرزندش **خواجه ابراهیم** حاکم **شیراز** که درآن حمله وجنگ **کابل و سیستان** را شرح داده واز او مقدار معینی اسلحهٔ گوناگون ولوازم حرب تقاضا نموده است.

۵۳) رسالهٔ خواجه ببعضی از فرزندانش در باب منافع و فوائد تحصیل علم وحلم وعقل وسخا. این نسخهٔ خطی بغتةً دروسط این مکتوب قطع شده است.

این مکاتیب که سزاوار است همگی بدقت مطالعه وبررسی شود از

---

۱) شرف الدین طیبی که براون اشتباهاً طبسی خوانده است، ظاهراً مقصود علامه شرف الدین حسین بن محمد الطیبی است متوفی به سال ۷٤۳ هـ. مؤلف شرح المشکاة والبیان (رجوع شود به الدرر الکامنه وبغیة الوعاة).

آن سبب مطلوب است که براخلاق وسعی وعمل این‌مرد بزرگ که درآن واحدوزیر وطبیب ومورخ وحامی‌وپشتیبان علم وادب بوده است پرتو نوری افکنده واورا نمایان می‌سازد. بطوریکه ذکر کردیم عاقبت غم‌انگیزی که دامنگیر اوشد مساعی دقیق‌ومتین اورا که برای محافظت کتابها ومؤسسات عام‌المنفعهٔ خود که ازلحاظ توسعهٔ علم‌واحسان تأسیس‌فرموده بودبکلی‌ناچیز ساخت، اکنون کمترین‌کاری که ما بیاد این‌دانشمند بزرگ‌می‌توانیم‌انجام دهیم این است که‌آنچه ازآثار قلمیهٔ‌او باقی‌مانده لااقل نگاهداری کنیم که از دست‌برد حوادث مصون بماند.

حمدالله مستوفی قزوینی

اگرچه **رشیدالدین** نتوانست مؤلفات خود را از نابودی وفنا محفوظ دارد، لیکن ازکارخود بسایر مورخان‌زمان سرمشقی سودمند بخشید، زیراکه از برکت عمل اوست که این دوره ازلحاظ ظهور وکمال علم تاریخ وبرآمدن مورخان‌زبردست برسایرادوار امتیازی‌خاص‌دارد. چنانکه بیان کردیم اوبود که‌صاحب **تاریخ و صاف** را بحضورایلخان برد وکتاب اورا عرضه‌داشت. اکنون نیز میخواهیم که تألیف یکی از نمایان‌ترین متابعان او، یعنی **حمدالله مستوفی** را در معرض مطالعه درآوریم.

از ترجمهٔ زندگانی این مورخ جزآنچه برسبیل اتفاق از مندرجات کتاب اوبدست میآید دیگراطلاعی در دست نیست. بطوریکه خود اواشاره میکند وی از نژاد عرب است وسلسلهٔ نسب خودرا به **حرّبن‌یزید ریاحی** متصل میکند، لیکن خانوادهٔ اوسالیان دراز در **قزوین** سکونت داشته‌اند. جد اعلای او **امین‌الدین نصر** مستوفی **عراق** بوده وسپس زندگانی زهد وعزلت پیشه کرده وعاقبة‌الامر درفتنهٔ‌مغول کشته‌شده‌است. برادرش **زین‌الدین**ـ

محمد در تحت امر **رشیدالدین** وزیر بخدمت دولت مشغول گشته ،وخود او نیز درحدود سال ۱۳۱۱ م. برحسب امر همان‌وزیر پیشکار امورمالیاتی **قزوین** و **زنجان** و **ابهر** و **طارمین** گردید. ونیزمیگوید که از ابتدای جوانی همواره باشتیاق درصحبت دانشمندان میگذرانید، مخصوصاً مجلس **رشیدالدین** را درك کرد وغالباً درمباحث علمی‌خاصه درفن تاریخ شرکت میجست ، بطوریکه هر چند فن تاریخ شغل او نبود ، ولی مصمم شد اوقات فراغترا بتألیف‌وتصنیف تاریخ عمومی‌بطورخلاصه ومختصرمصروف‌دارد(۱) از مؤلفات‌اوسه کتاب، کهعبارتنداز:**تاریخ گزیده** ، **ظفر نامه**و **نزهةالقلوب**

۱) عین کلام خواجه حمدالله مستوفی که در مقدمهٔ کتاب خود ذکر کرده ذیلاً، باختصارنقل‌میشود که خواننده بسبك‌تحریروسیاق انشاء وروش‌وی درسخن آگاه گردد:ــ «چنین گوید مقرراین‌کتاب بنده حمدالله احمدبن ابی‌بکربن نصرمستوفی‌قزوینی.... که‌چون‌واجب‌الوجوداین‌بندهرا ازصورت‌حسی‌بمعنی‌رسانید،بکرامت‌محبت‌اهل‌علم‌واکتساب فضیلت وهنرمندی مشرف گردانید ،همگی‌همت برملازمت وخدمت‌آن طائفه وبراعتراف از بحرفضائل ایشان مشعوف می‌بود .... تامقاومت حقیقی بنده را بشرف ملازمت‌بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه براستی .... فضل‌الله مکرم گردانید .... اکثراوقات شریفهٔ‌آن جهان معدلت بمجالست اهل‌علم و مباحث علوم عموماً وخصوصاً علم تواریخ که فوائدآن نامحصور است از تفکر درامور گذشتگان وتجارب در مهمات ومصالح ملك وآثار دولت هرطائفه و سبب نکبت هرقومی .... وغیر ذلك مستغرق یافت ... این بندهٔ دولتخواه نیز در زوایای آن مجلس باستماع فوائدآن مباحث مستفید میشد واین‌معنی محرض مطالعه ومراجعهٔ باکتب تواریخ میگشت ... بعداز مطالعات‌این فنرا طویل‌الذیل یافتم ... وبا خود گفتم :

قد وجدت مکان‌القول واسعةً   فان وجدت لساناً قائلا فقل

ولهذا افاضل‌جهان درین علم مجلداترا از بیاض بسواد وسواد بیباض رسانیده اند وداد سخنوری داده . هرچند شغل این بنده‌آن فن نبوده واسلاف واقربای اوصناعت تحریر وسیاقت موسوم گشته، اما درخاطر میگذشت که اگرفحاوی ومضامین‌علم تاریخ، تاریخی برشکل‌وشیوهٔ منها ومن ذلك محرر گرداند ومفصل‌آنرا .... مجملاً درسلك‌سیاقت‌منتظم کند، جامع مفردات وتوجیهات این فن‌گردد ووضعی براصل باشد ..... عجالةالوقت را موجزی‌منثور که‌بالحقیقه‌محمل‌این‌فن‌است‌ترتیب‌داده مطرز گردانیدم باسم عالیجناب....»

بدست مارسیده است . دو کتاب اولدرتاریخ وسومی در جغرافیا میباشد .

تاریخ گزیده

کتاب **تاریخ گزیده** درسال ۷۳۰ هـ . / ۱۳۳۰م ، تألیف گشته وبنام‌وزیر **خواجه غیاث‌الدین‌محمد** فرزند **خواجه رشیدالدین** سابق‌الذکر موشح است ، واین وزیر چنانکه ذکرشد در ماه مه ۱۳۲۸ م . مرتبهٔ صدارت یافت ودر ماه‌مه ۱۳۳۶ م .بقتل رسید . مؤلف منابع اطلاعاتی راکه برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده تعداد مینماید ، وآن ۲۳ کتاب است بشرح ذیل :

۱) **سیرالنبی** در شرح‌حال **حضرت‌رسول** تألیف **ابن‌هشام** [۱] .

۲) **قصص‌الانبیاء** (احتمالاً تفسیر معروف **الثعلبی**)[۲].

۳)**رسالةالقشیریه** [۳].

٤) **تذکرةالاولیاء** (تألیف **فریدالدین عطار**)[۴].

٥) **التدوین** (تألیف **امام‌الدین الرافعی**)[٥]

٦) **تجارب‌الامم** (تألیف**ابن‌مسکویه**)[٦].

۷) **مشارب‌التجارب** .

---

۱) ترجمهٔ آلمانی این کتاب بقلم **weil** در شهر **Suttgart** در سال ۱۸٦٤ ومتن‌آن در ۱۸٦۰ درگوتین‌گن **Gottingen** بطبع رسیده است . وآن کتاب موسوم است به:«عرائس‌المجالس» تألیف ابی‌اسحق احمدالثعلبی متوفی بسال ٤۲۷ هـ . ومشتمل است برقصص قرآنیه .

۲) طبع قاهره در ۱۳۱۲ هـ .

۳) طبع بولاق در ۱۲۸٤ هـ تألیف‌امام ابوالقاسم عبدالکریم‌بن هوازن القشیری متوفی ٤٦٥ هـ .

٤) طبع دکتر نیکلسن در دو جلد .

٥) مراجعه شود بحاجی خلیفه طبع فلوگل جلددوم ص ۲٥٤ عبارت حاجی خلیفه این است « التدوین فی‌اخبار القزوین لامام ابی‌القاسم عبدالکریم بن‌محمدالرافعی القزوینی المتوفی سنة ثلاث وعشرین وستمایه » ولی در اصل انگلیسی اشتباهاً یافعی ذکر شده .

٦) جلد اول وپنجم وششم‌آن در سلسلهٔ اوقاف گیب بطبع رسیده ، همچنین در مصربطبع‌درآمده‌است. وآن تألیف ابوعلی احمدبن مسکویه متوفی بسال٤۲۱ هـ . است .

۸) **دیوان‌النسب** [۱] .

۹) **تاریخ محمدبن‌جریرالطبری** [۲] .

۱۰) **تاریخ حمزهٔ اصفهانی** [۳] .

۱۱) **تاریخ کامل ابن‌اثیر** [۴] .

۱۲) **زبدة التواریخ جمال‌الدین ابوالقاسم کاشی** (در کشف الظنون حاجی خلیفه مذکور است) .

۱۳) **نظام التواریخ قاضی ناصرالدین ابوسعید بیضاوی** [۵].

۱۴) **عیون‌التواریخ ابوطالب علی‌الخازن البغدادی** .

۱۵) **کتاب‌المعارف ابن‌قتیبة‌الدینوری** [۶].

۱۶) **تاریخ جهانگشای عطاملك جوینی** [۷].

۱۷) **کتاب‌الیمینی ترجمة‌العتبی ابوالشرف‌الجرفادقانی** [۸].

۱۸) **سیرالملوك خواجه نظام‌الملك (سیاست نامه)** [۹].

---

۱) محتمل است که همان کتاب‌الانساب باشد . ولی بنام « دیوان‌النسب » در کشف‌الظنون مذکور است .

۲) طبع لیدن‌در ۱۵جلد از ۱۷۸۹تا ۱۹۰۱ م . در تحت نظر انجمنی ازمحققین زبان‌عرب بنظارت پروفسور دوغویه De Goeje .

۳) با ترجمهٔ لاتینی‌آن چاپ لایبزیك (۱۸٤٤ـ۱۸٤۸ م .)

٤) طبع لیدن در ۱٤ جلد از ۱۸٥۱ تا ۱۸۷۰ م . وطبع قاهره در ۱۲ جلد از ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۳ هـ .

٥) راجع باین کتاب درهمین فصل مفصلاً بحث شده‌است .

٦) طبع گوتین‌گن (۱۸٥۰ م) .

۷) درسه جلد طبع‌میرزا محمدخان قزوینی درسلسلهٔ اوقاف‌گیب .

۸) اصل عربی این کتاب در دهلی درسال ۱۸٤۷ بچاپ سنگی طبع شده ودر سال ۱۲۸٦ هـ . / ۱۸۷۰ م . در قاهره به‌طبع رسیده ، و ترجمهٔ جرفادقانی بفارسی از همان‌کتاب درتهران بسال ۱۲۷۲ هـ . / ۱۸٥٥ م . بچاپ‌سنگی رسیده است .

۹) درپاریس شفرمستشرق فرانسوی بسال۱۸۹۱بطبع رسانیده‌است.

۱۹) **شاهنامهٔ فردوسی**[۱] .

۲۰) **سلجوقنامهٔ ظهیری نیشابوری.**

۲۱) **مجمع ارباب‌المسلك قاضی رکن‌الدین جوینی .**

۲۲) **استظهار الاخبار قاضی احمد دامغانی .**

۲۳) **جامع‌التواریخ** تألیف مخدوم سعید شهید مؤلف، یعنی **رشیدالدین فضل‌الله** وزیر.

ادوار مختلفه‌ای که در حساب تاریخ معمول است

مؤلف بعد از آنکه منابع تاریخ خودرا بشرح فوق ذکر میکند وبرای ما غالب آنها در دسترس است، آنگاه از ادوار گوناگون که امم واقوام مختلف برای‌شروع‌تاریخ‌حساب‌نموده‌اند،بحث کرده‌میگوید:
بعضی ازایشان اول‌تاریخ را هبوط **آدم** وبعضی دیگر طوفان **نوح** وجمعی دیگر ، ظهور **ابراهیم‌وموسی** ،وگروهی‌هلاك **فرعون** ،واولاد **اسماعیل** از بنیاد کعبه واهل **یمن** از استیلای **حبشه** بر **یمن** ، ویونانیان و رومیان از عهد **اسکندر** وقبطیان از غلبهٔ **بخت‌النصر (نبوکد نزر)** و **قریش** قبل از اسلام از عام‌الفیل شروع میکرده اند . سپس مؤلف از اختلافاتی که در سال شماری بواسطهٔ اختلاف « نقطهٔ مبدأ» پیدا شده بحث میکند . تباین عقاید فلاسفه که عالم را قدیم دانسته وابتدائی برای‌آن قائل‌نبودند، باعقاید متکلمین که جهانرا حادث دانسته وابتدا وانتهائی برای‌آن قائل گشته اند ولی ابتدای‌آفرینش‌را تعیین نکرده‌اند هم‌براین اختلاف افزوده‌است. ونیز

---

۱)شاهنامه‌درایران‌مکرر بطبع‌رسیده‌است ، طبع‌بمبئی چاپ اولیا سمیع، کلکته طبع ترنرماکان بسال ۱۸۲۹ م . ، ترجمهٔ فرانسهٔ آن بقلم ژول‌موهل Jules Mohl بسال ۱۸۳۸ م تا ۱۸۷۸ ، وسه جلد طبع وولرس Vüllers ولاندر Landauer در استراسبورك ازسال ۱۸۷۷ تا ۱۸۸٤ م.

میگویند که:علمای **چین** و **ختن** و **ماچین** وفرنگان ابتدای خلقت **آدم** علیه‌السلام را از هزار هزار سال در گذرانیده اند ، و گویندچندین آدم بوده وهریک را نسل منقطع میشده و دیگری ظاهر میگشته وهریك بلقبی مخصوص بوده اند ، ونسل آنها همه بجز یکنفر (آدم عبرانیان) منقرض شده است . واز طرف دیگرعلماء **ایران** ازهبوط **آدم** تاظهور پیغمبر اسلام را شش هزار سال تخمین کرده وبعضی بیشتر و کمتر گفته اند ، واهل‌نجوم اززمان‌طوفان تاریخی دارند که درزمان تألیف کتاب (که۶۹۸یزدجردی= ۱۳۳۰ م است) بآن‌حساب ٤٤٣٢ سال ازآن سپری شده است .

محتویات تاریخ گزیده

کتاب **تاریخ گزیده** مشتمل است بریك مقدمه (فاتحه) وشش باب که‌هریك‌ازآن ابواب منقسم‌است بفصولی چند ویك‌خاتمه ، بشرح ذیل :

فاتحه - درآفرینش‌کائنات .

باب اول - مشتمل بردو مقاله :

۱) در ذکر پیغمبران مرسل واولوالعزم .

۲) در ذکر انبیا وحکما و کسانی که پیغمبر نبوده اند اما درکارحق ورواج دین سعی کرده اند .

باب دوم - در ذکر پادشاهانی که پیش از اسلام بوده‌اند، مشتمل بر چهار فصل :

۱) پادشاهان **پیشدادیان** یازده تن ، مدت ملکشان۲٤۵۰ سال.

۲) پادشاهان **کیانیان** ده تن ، مدت ملکشان۷۳٤ سال .

۳) ملوك‌الطوائف **اشکانیان**(Parthians) ۲۲تن، مدت ملکشان

۳۱۸ سال [۱].

٤) **ساسانیان** معروف باکاسره ۳۱ تن. مدت ملکشان ۵۲۷ سال[۲].

باب سوم ـ در ذکر رسالت خاتم‌النبیین صلعم وخلفا واولاد و اصحاب و احفاد او مشتمل برمقدمه وشش فصل :

۱) مقدمه ـ در شرح شجرهٔ نسب مطهر و ذکر قبائل عرب که بدو پیوسته اند و در ذکر کیفیت احوال وشرح غزوات وعدد ازواج و کاتبان و اعمام وعمات وموالی ومخلفات او .

۲) در ذکر خلفاءِ راشدین وائمه مهذبین پنج تن (که شامل حضرت **امام حسن مجتبی** نیزهست) ، مدت‌خلافتشان سی‌سال از دهم‌ربیع‌الاول[۳] سنهٔ ۱۱ هجری تا ۱۳ ربیع‌الاول سنهٔ ٤۱ / ٦ ژوئن ٦۳۲ م . تا ۱۷ ژویهٔ ٦٦۱ م. که‌حضرت **امام حسن** با **معاویه** صلح فرمود .

۳) در ذکر بقیهٔ ائمهٔ اثنی عشر ، ده تن ، مدت امامتشان دویست و پانزده سال وهفت ماه ازچهارم صفرسنهٔ ٤۹ هجری تا رمضان ۲٦٤ هـ . /۱٤ مارس ٦٦۹ تا مه ۸۷۸ م. وشرح حال **امیرالمؤمنین علی**(ع) و فرزندش **حسن مجتبی**(ع) که بزهر مسموم شد دراین فصل نیامده است.

---

۱) در نسخهٔ گراوری تاریخ گزیده منطبعهٔ ۱۹۱۰ لندن، مدت ملك اشکانیانرا ۳۵۰ سال ذکر میکند .

براون درحاشیه مینویسد : دورهٔ میان اسکندرکبیروسقوط اشکانیانرا (که‌در واقع ۵۵۰ سال است) مورخان اسلامی کمتر بحساب آورده‌اند، باستثنای یکتن وآن مسعودی است(تاآنجاکه من میدانم)که درتاریخ« التنبیه والاشراف» جنبشهای‌مذهبی وسیاسی را که باعث بروز اردشیر بابکان شده است مشروحاً توضیح میدهد. دیگران مدت این دوره را تقریباً نصف بحساب آورده اند .

۲) براون درحاشیه میگوید که: مدت سلطنت ساسانیان بیش‌از يك قرن زیاد بحساب آمده است، زیرا این سلسله از ۲۲٦ م. تا٦۵۲سلطنت میکرده‌اند که مجموعاً ٤۲٦ سال میشود .

۳) نسخهٔ گراوری منطبعهٔ لندن ۱۹۱۰ ـ ثالث عشرربیع‌الاول ـ ذکر میکند.

٤) در ذکر بعضی از صحابهٔ عظام وجمعی از تابعین کرام .

٥) در ذکر پادشاهان **بنی‌امیه** ١٤ تن ، (که مؤلف آنها را خلفا نخوانده‌است) ، مدت‌ملکشان در **ایران** ٩١ سال از ١٣ ربیع‌الاول سنهٔ ٤١ھ تا ١٣ ربیع‌الاول سنهٔ ١٣٢ ھ . / ٧ ژوئیهٔ ٦٦١ تا ٣٠ اکتوبر ٧٤٩ م .

٦) در ذکر خلفای **بنی‌عباس** ٣٧ خلیفه ، مدت دولتشان پانصد و بیست وسه سال ودو ماه وبیست وسه روز از ١٣ ربیع‌الاول ١٣٢ تا ٦ صفر ٦٥٦ ھ . / ٣٠ اکتوبر ٧٤٩ تا ١٢ فوریهٔ ١٢٥٨ م .

باب چهارم در ذکر پادشاهانی که درعهد اسلام در **ایران** بودند، مشتمل بردوازده فصل :

١) در ذکرپادشاهان **بنی‌صفار** در بعضی نواحی **ایران** سه‌تن، مدت ملکشان سی وپنج سال از ٢٥٣ ھ . تا ٢٨٧ ھ . /٨٦٧ تا ٩٠٠ م . که از آن ببعد اعقاب ایشان تا چندی در **سیستان** حکومت کرده اند .

٢) در ذکرپادشاهان **سامانیان** نه تن ، مدت ملکشان درایران١٠٢ سال وششماه ، از یازدهم ربیع‌الثانی ٢٨٧ھ . تا پنجم ذی‌القعدهٔ ٣٨٩ ھ . / آوریل ٩٠٠ تا نوامبر ٩٩٩ م .

٣) درذکر پادشاهان **غزنوی** چهارده تن ، مدت ملکشان ١٥٥سال (ازآنجمله سی‌سال در اکثر نقاط **ایران** وباقی در **غزنه**) از ٣٩٠تا٥٤٥ھ./ ٩٩٥ تا ١١٥٠ م .

٤) در ذکر پادشاهان **غوریان** پنج تن ، مدت ملکشان ٦٤ سال از سنهٔ ٥٤٥ تا ٦٠٩ ھ . /١١٥٠ تا ١٣٢١ م .

٥) در ذکر **دیلمیان** یا **آل‌بویه** هفده تن ، مدت ملکشان ١٢٧ ـ سال ازسنهٔ ٣٢١ تا ٤٤٨ھ . / ٩٣٣ تا ١٠٥٦ م .

۶) در ذکر **سلاجقه** وآن سه شعبه‌است :

الف) **سلاجقهٔ ایران و عراق** ۱۴ تن ، مدت ملکشان ۱۶۱ سال از ۴۲۹تا ۵۹۰ ه . / ۱۰۳۷ تا ۱۱۹۴ م .

ب) **سلاجقهٔ کرمان** یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال از سنهٔ ۴۳۳ تا ۵۸۳ ه . /۱۰۴۱ تا ۱۱۸۷ م .

ج) **سلاجقهٔ روم و آسیای صغیر** یازده تن ، مدت‌ملکشان ۲۲۰ سال از ۴۸۰ تا ۷۰۰ ه /۱۰۸۷ تا ۱۳۰۱ م .

۷) در ذکر **پادشاهان خوارزمشاه** نه تن ، مدت ملکشان ۱۳۷ سال از سنهٔ ۴۹۱ تا ۶۲۸ ه . /۱۰۹۸ تا ۱۲۳۰ م .

۸) درذکر **اتابکان** وآن دوشعبه است : الف) در **دیار بکرو شام** نه تن ، مدت ملکشان ۱۲۰ سال از ۴۸۱ تا ۶۰۱ ه./۱۰۸۸ تا ۱۲۰۴م.

ب) در **فارس** معروف به **سلغریان** یازده تن ، مدت ملکشان ۱۲۰ سال از ۵۴۳ تا ۶۶۳ ه. /۱۱۴۸ تا ۱۲۶۴ م .

۹) در ذکر **اسماعیلیان ایران** وآن دو مقاله است :

الف) در ذکر **اسماعیلیان مصر** ومغرب وشمال **افریقا** ، **خلفاء فاطمیه** چهارده تن ، مدت ملکشان ۲۶۰ سال از سنهٔ ۲۹۶ تا ۵۵۶ ه . / ۹۰۸ تا ۱۱۶۰ م .

ب) در ذکر **اسماعیلیان ایران** معروف به **ملاحده** یا **فدالیان الموت** هشت تن ، مدت ملکشان۱۷۱سال ازسنهٔ ۴۸۳ تا ۶۵۴ ه. /۱۰۹۰ تا ۱۲۵۶ م .

۱۰)درذکر **سلاطین قراختائی کرمان** ده تن [۱]، مدت ملکشان

---

۱) در نسخهٔ لندن طبع ۱۹۱۰ نه تن قید شده است .

۸۵ سال ازسنهٔ ٦۲۱ تا ۷۰٦ هـ . /۱۲۲٤ تا ۱۳۰٦ م .

۱۱) در ذکر **اتابکان لرستان** در دو شعبه :

الف) **اتابکان لر بزرگ** هفت تن ، مدت ملکشان ۱۸۰ سال از سنهٔ ۵۵۰ تا ۷۳۰ هـ. /۱۱۵۵ تا ۱۳۲۹ م .

ب) **اتابکان لر کوچک** یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال ازسنهٔ ۵۸۰ تا ۷۳۰ هـ . /۱۱۸٤ تا ۱۳۲۹ م .

۱۲) در ذکر پادشاهان مغول **ایران** ـ ۱۳تن ، مدت ملکشان تاآن زمان که تاریخ بتألیف در آمده است۱۳۱ سال یعنی ازسنهٔ۵۹۹ تا۷۳۰ هـ ./ ۱۲۰۲ تا ۱۳۲۹ م . در اینجا مؤلف اضافه میکند : «ونتیجهٔ دولت ایشان هر که را بعداز این هوس باشد تحقیق فرماید . »

باب ملحق ـ پادشاهان **آل مظفر**، هفت‌تن ، مدت ملکشان ۷۷سال از ۷۱۸ تا ۷۹۵ هـ [1].

باب پنجم ـ در ذکـر ائمهٔ سنت وقراءِ ومشایخ وعلماءِ دین اسلام رضوان‌الله علیهم ـ وآن‌شش‌فصل است :

۱) درائمهٔ مجتهدان (۱۲ تن ذکر شده).

۲) قراءِ رحمة الله علیهم (۹ تن ذکرشده).

۳) محدثان (۷ تن ذکرشده).

٤) مشایخ صوفیه (قریب ۳۰۰ تن ذکر شده) .

۵) علماءِ علم دین وقضا وطب (قریب ۷۰ تن ذکرشده).

٦) شعرا که پنج تن از شعراءِ عرب و ۸۷ تن از شعرا عجم ذکر

---

۱) باب ملحق در ذکر ملوك آل مظفررا که درکتاب تاریخ گزیده وارداست، مرحوم براون ذکر نکرده، وآن خلاصه واصلاحی است ازتاریخ مولانا معین‌الدین یزدی کهشخصی بنام‌محمود کیتی بتاریخ ۸۲۳ هـ تدوین کرده وبرتاریخ گزیده الحاق‌نموده‌است.

شده‌اند وشرح‌احوال‌الشعراء عجم را نویسنده ترجمه کرده ودرروزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ اکتوبر ۱۹۰۰ و ژانویهٔ ۱۹۰۱ جدا گانه بطبع‌رسانیده.

باب ششم- درذ کر **قزوین** (باب‌الجنة) که مقام ومولد و منشأ مؤلف است ودرآن هفت فصل است .

۱) آثار واخبار که در شأن‌آن بقعه وارد است (نزدیك بچهل‌حدیث نقل نموده که‌ازآنجمله سی‌وشش‌حدیث‌از کتاب **التدوین رافعی** نسخهٔ‌بخط مؤلف نقل‌شده وتقریباً جملهٔ این‌احادیث شهر **قزوین** را یکی از ابواب‌جنت میشمارد[1].

۲) در شأن وچگونگی شهر **قزوین** .

۳) کیفیت بنا وعمارات **قزوین**- محلات نه گانه وتاریخ‌معماری‌آن از عهد **شاپور اول** که مؤسس وبانی‌آن‌شهر بود وفتح‌آن بدست اعراب واسلام آوردن اهل‌آن[2].

٤) در ذ کر نواحی ، رودخانه‌ها ، قنوات ، مساجد ، مقابر و اینکه بعضی ازسکنهٔ‌آن هنوز مخفیانه پیرو مذهب **مزدك** هستند .

٥) ذ کر صحابه وتابعین وائمه وخلفا ومشایخ وعلما و ملوك و وزرا وخواقین وامرا که باینجا رسیده اند .

٦) ذ کر عمال وحکام‌آن شهر .

۷) قبائل واکابر **قزوین** که مشتمل برسادات وعلما طایفهٔ افتخاریان

---

۱) نسخهٔ کراوری لندن منطبعهٔ ۱۹۱۰ که سال تحریر آن ۸۵۷ است، فاقد این فصل میباشد . رجوع شود به جغرافیای ل. استرانج ونزهة القلوب حمدالله مستوفی .

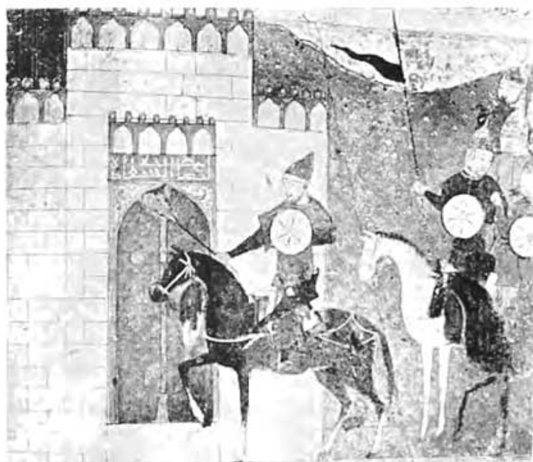
۲) در نسخهٔ کراوری لندن باب سوم منحصر بذکر فتح قزوین واسلام اهل آن است واز محلات نه گانه ومعماری وغیره سخنی‌ندارد؛ درسایر فصول ومواد نیزاختلافاتی با متن انگلیسی مشاهده میشود .

(که ازآنجمله **ملك سعید افتخارالدین محمدبن ابونصر** معاصرمؤلف بوده وخط وزبان مغولی وترکی‌میدانسته و کتاب **کلیله ودمنه** را بزبان مغولی‌و **سند بادنامه**‌را بزبان ترکی نقل‌وترجمه نموده است.) وبازدلران یامظفریان ـ بشاریان ـ برهانیان ـحنفیان ـحلوانیان ـ خالدیان ـخلیلیان دبیران ـ رافعان‌ـ زاکانیان ـ زبیریان ـ زادانیان ـ شیرزادیان‌ـ طاوسیان‌ـ عباسیان‌ـ غفاریان‌ـ فیل‌واکوشان‌ـقضویان ـ قراولان‌ـ تمیمیان ـ کرجیان‌ـ یادلفیان(کمستاره‌شناس وجغرافی‌دان معروف **زکریابن محمدبن‌محمود** ازاین طایفه است.) انسیان ـ ماکانیان ـ قیسیان ـمستوفیان(کمطایفهٔ‌مؤلف است، ومیگویند که ازاولاد **حر بن‌یزیدریاحی** بوده‌اند.)ـ مؤمنان‌ـمختاران‌ـ معافانیان یا معافیان ـ مرزبانان ـ نیشابوریان ـ بولاتیموریان یا تبابکان.

خاتمه‌ـشجرهٔ‌انساب وسلسله‌های طوائف انبیا واولیا وائمه‌وپادشاهان و وزرا وغیرهم بطرقی که **خواجه رشیدالدین** درکتاب خود اختراع کرده ولی دراینجا تکمیل شده‌است. اما این شجره در کتاب محذوف است ودرهیچیك ازنسخ خطی که‌تاکنون بدست آمده دیده‌نشده است.

نظر به‌وسعت مندرجات **تاریخ گزیده** ونظر به حجم متوسط آن (که ۱۷۰ هزارکلمه بیش نیست) معلوم میشود که این کتاب صورت یك خلاصه ویادداشت[1] تاریخی دارد وهیچگونه شرح‌وبسط وقایع‌راازآن‌نباید انتظار داشت، معذلك کتاب‌مزبور نسخه‌ای بینهایت‌مفید است وشامل‌بسیاری مطالب خاص میباشد که درجای دیگر نتوان یافت. ودر همان حال برای قسمت تاریخ عصرزمان‌خود در درجهٔ اول اهمیت میباشد، بطوریکه‌مدتی‌بود لزوم طبع‌وانتشار تمام‌آن کتاب احساس‌میشد وتاسال ۱۹۱۰ فقط قسمتهائی ازآن کتاب بشرح‌ذیل بطبع رسیده بود، ازاینقرار:

۱) خلاصهٔ یادداشت = Compendium



محاصره لشکر مغول یکی از بلاد را

ص۱۳۹ بنقل ازنسخهٔ **جامع‌التواریخ** ـ کتابخانهٔ ملی فرانسه .

۱) تمام باب‌چهارم در تاریخ سلاطین اسلامی **ایران** ، که اصل‌فارسی بضمیمهٔ ترجمهٔ فرانسوی آنرا **مسیوژول‌گانتن** **Jules Gantin** در سال ۱۹۰۳ در **پاریس** چاپ کرده است .

۲) تمام‌باب‌ششم‌باستثنای‌فصل‌اول‌آن‌دراحادیث‌واخبار راجع‌به**قزوین**، که‌ترجمهٔ‌فرانسوی‌آنرا **مسیو باربیه‌دومینار** **Barbier de Meynard** درژورنال‌آسیاتیك(سری‌۵ ـ جلددهم)درسال۱۸۵۷،درپاریس‌منتشرساخته‌است.

۳) فصل‌ششم‌باب‌شعرای **ایران** ، که‌نویسندهٔ این کتاب‌آنرا بانگلیسی ترجمه کرده ودراکتوبر ۱۹۰۰ وژانویهٔ ۱۹۰۱ م . در مجلهٔ انجمن‌همایونی آسیائی بطبع رسانیده ، لیکن در سال ۱۹۱۰ عین نسخهٔ خطی نسبةً صحیح وقدیمی که در تاریخ ۸۵۷ هـ . /۱٤۵۳ م . نوشته شده بصورت استنساخ عین «فاك‌سی‌میل»[۱] درسلسلهٔ کتب گیب (Vol. XIV,I) چاپ‌شده است وبعد ازآن در ۱۹۱۳ م . نویسنده باتفاق **دکتر نیکلسون** **Nicolson** ترجمهٔ خلاصه‌ای ازآنرا بانگلیسی باحواشی‌وتوضیحات‌کاملی بطبع رسانیدبطوریکه اکنون تمام آن کتاب وترجمهٔ آن در دسترس محققان است ومیتوانند قدر و قیمت آنرا شخصاً ملاحظه کنند .

کتاب ظفرنامه

حمدالله مستوفی در مقدمهٔ کتاب **تاریخ‌گزیدهٔ** خود اشاره به‌یك منظومهٔ بزرگ تاریخی میکند که درآن زمان بنظم‌آن اشتغال داشته است ودرآن تاریخ یعنی‌سال (۷۳۰هـ./ ـ ۱۳۳۰م .) ازآن مثنوی که تمام‌آن بیش از۷۵ هزار بیت‌میشود، متجاوز از ۵۰هزار بیت برشتهٔ‌نظم کشیده‌بوده‌است. این‌منظومه‌به **ظفر نامه**‌موسوم‌است وپنج سال بعداز تاریخ فوق اختتام یافته . درحقیقت آن مثنوی دنبالهٔ کتاب

۱) فاك‌سی‌میل Fac - simile = استنساخ عین نوشته، المثنی .

شاهنامهٔ فردوسی است؛ وازآن نسخهٔ منحصر بفردی موجود است. (درمجلد ضخیمی در موزهٔ بریتانیا ، بشمارهٔ **Or. 2833** محتوی بر ۷۷۰ ورق که در **شیراز** درسنهٔ ۸۰۷هـ /۱٤۰۵م . استنساخ شده ومستر **سیدنی چرچیل**[1] در سنهٔ ۱۸۸۵ م . در ایران آنرا برای موزهٔ بریتانیاخریداری کرده است[2]. علاوه بر **ظفر نامه**، (مجموعهٔ) مزبور مشتمل است بریك قسمت از **شاهنامهٔ فردوسی** که مؤلف در مدت شش سال تصحیح کرده است .

ظفر نامه ازتاریخ حیات **محمد** (ص) شروع شده وبه زمان مؤلف ختم میشود . یعنی سنهٔ ۷۳۲هـ /۱۳۳۱ م ، هنگامی که **ابوسعید مغولی** سلطنت میکرده است حوادثرا بنظم در آورده ، وآن چنانکه گفتیم تقریباً ۷۵هزار بیت است . ده هزار بیت آن را **حمدالله** بهریك ازهفت قرن و نیم هجرت برطبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است ؛ ۲۵ هزار بیت آن راجع بعرب ، بیست هزار آن راجع بعجم و سی هزار مخصوص مغول است . وقتی کهمؤلف شروع بنظم آن نموده بگفتهٔ خویش چهل سال داشته وپانزده سال صرف تنظیم آن فرموده است وبنابراین میباید که وی درسنهٔ ٦۸۰هـ . /۱۲۸۱ م. متولد شده باشد. **دکتر ریو Dr. Rieu** ازآن کتاب بتفصیل وصف میکندومیگوید: از قدروقیمت تاریخی آن کتاب نبایدبهیچوجه غافل بود، خاصه کهمؤلف نسبت به بیان وقایع وتواریخ ایام خیلی دقت کرده است . وجلد سوم آن کتاب برای تاریخ دورهٔ مغول بسیار گران بهاست. مثلاً در آنجا وصف بسیار روشنی از واقعهٔ قتل عام شهر **قزوین** ، که مسقطالرأس خود اوبوده است، می کند . و اطلاعات وی غالباً مأخوذ ازجد اعلای خود، **امین نصر مستوفی** است که در

۱) Sidney Churchill

۲) برای وصف کامل این کتاب رجوع شود بمتمم فهرست کتب فارسی ریوشمارهٔ ۲٦۳ ص ۱۷۲ ، وهمچنین به آتنئم Atheneaum سال ۱۸۸۵ ص ۳۱٤.

آن‌تاریخ نود وسه سال داشته . منظومهٔ ذیل که از آن کتاب اخذ ونقل شده برای بیان مقصود نمونه‌ای کافی ووافی است :

واقعهٔ شهر قزوین

وزین‌روبه**قزوین‌سبتای**[۱]بجنگ — درآمد بکردار غران پلنگ
بدانگه که شد شهر دریای خون — ده و هفت بودی ز ششصد فزون
زشعبان گذر کرده بد هفت روز (۲) — که‌پیدا شدآن‌محنت ودودوسوز
در آنوقت بد حاکم آن دیار — **مظفر** لقب ، مهتری نامدار
بحکم خلیفه در این شهره شهر — زکار حکومت ورا بود بهر
چولشکر دراین مرز آمد بجنگ — ببستند دروازه ها همچو سنگ
بر آمد به بارو بسی جنگجو — بسوی مغول کرد در جنگ رو
سه روز اندرین کس ندیدند راه — چهارم بشهر اندر آمد سپاه
مغول اندر آمد به **قزوین** دلیر — سر همگنان آوریدند زیر
ندادند کس را به **قزوین** امان — سرآمد سران را سراسر زمان
هرآنکس که بود اندرآن شهرپاك — همه کشته افکنده بد در مغاك
زخرد و بزرگ و زپیر و جوان — نماندند کس را بتن در روان
زن ومرد هرجا بسی کشته شد — همه شهر را بخت بر گشته شد
بسی خوبرویان زبیم سپاه — بکردند خود را بخیره تباه
زتخم نبی بیکران دختران — فروزنده چون بر فلك اختران
زبیم بد لشکر رزمخواه — نگون در فکندند خود را بچاه
همه شافعی مذهبند آن دیار — حنیفی نباشد یکی از هزار
در آن قتل بود از حنیفی شمار — که بودند کشته ، ده ودوهزار
بهم بر فکنده بهر جایگاه — تن کشتگانرا به بیراه وراه
نماند اندر آن شهر جای گذر — زبس کشته افکنده بیحد ومر
زبیم سپاه مغول هرکسی — گریزان برفتند هرجا بسی
برفتند چندی بجامع درون — پر اندوه جان وبدل پر زخون
چو بودند ازآن دشمن اندیشه ناك — فراز مقرنس نهان گشت پاك
بمسجد مغول اندر آتش فکند — زبانه برآمد بچرخ بلند
بآتش مقوف مقرنس بسوخت — وزان کار کفر وستم برفروخت

۱) در نسخهٔ خطی سنتای ذکرشده ولی تلفظ صحیح آن سبتای است ، رجوع شود بتاریخ جهانگشای جوینی جلد اول ص ۱۱۵ .

۲) هفتم شعبان ٦١٧ هجری قمری مطابق ۱۷ اکتوبر ۱۲۲۰ مسیحی .

نزهة‌القلوب[1]

این نویسندهٔ پرکار زحمت کش کتاب دیگری نیز تألیف کرده است، در علوم جغرافیا و هیئت، موسوم به «**نزهة‌القلوب**» که نزد اهل علم معروف است. نسخ خطی این کتاب متعدد و فراوان، ولی تا سال ۱۹۱۵ فقط یك نسخهٔ مطبوع بچاپ سنگی که در **بمبائی** درسنهٔ ۱۳۱۱هـ. /۱۸۹۳ م. بطبع رسیده بود، دردسترس عموم بود؛ درآن سال نسخه‌ای تصحیح شده وانتقادی بتوسط ل. **استرانج** **Mr. G. le Strange** در سلسلهٔ کتب کیب (جلد **XX iii**) بطبع رسیده وترجمهٔ انگلیسی آن نیز خاتمه یافته ودراین تاریخ در زیرچاپ است.

منابع کتاب نزهة‌القلوب

نزهة‌القلوب پنجسال بعد از **ظفر نامه** **تألیف** و تدوین شده، ومقارن با اوقات اختلال وهرج ومرجی است که بعد از مرگ **ابوسعید** در ایران روی‌داد ومؤلف غالباً باین احوال اشاره مینماید. بنابرآنچه میگوید بعضی ازیاران ازاو درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع واماکن(جغرافیا) تألیف نشده است وغالباً این گونه کتب بزبان‌عرب‌است، او کتابی در این علم بزبان فارسی تألیف کند. از جملهٔ منابعی که وی برای کسب اطلاع در کتاب خود نام برده کتب ذیل است، که اطلاعات و مشاهدات شخصی مؤلف که در اثنای سیاحت و مسافرت در مملکت **ایران** بدست آورده نیز برآن مزید میشود:

۱) حاجی‌خلیفه دروصف این کتاب چنین‌میگوید: «نزهة‌القلوب کتابی‌است‌فارسی درشرح‌اراضی وممالك وعنصریات وافلاك و کواکب، تألیف محمدبن ابی‌بکربن حمدالله المستوفی‌القزوینی. متوفی‌سنهٔ ۷۵۰ هـ: که‌از کتب‌صور الاقالیم والتبیان ومسالك‌الممالك وجهان نامه وغیره گرفته است ... الخ».

یك قسمت از کتاب نزهة‌القلوب (نیمهٔ نخست ازمقالهٔسوم درصفت بلدان‌وایالات وبقاع) در تاریخ اسفند ۱۳۳۶ ش. بسعی و اهتمام دانشمند جوان آقای محمد دبیر سیاقی‌در طهران بطبع رسیده ومقدمه وفهارس مفیده بآن منضم شده است.

صورالاقالیم تألیف **ابوزید احمدبن سهل البلخی**[۱].

التبیان[۲] تألیف **احمدبن ابی‌عبدالله**.

المسالک والممالک تألیف **ابوالقاسم عبدالله‌بن خرداذبه**[۳].

و نیز کتابی موسوم به **جهان نامه**، بعلاوهٔ نوزده رسالهٔ دیگر[٤]

که تعداد آنها همه در فهرست فارسی **دکتر ریو** ذکر شده است (ص۴۱۸-

---

۱) محتمل است که این شخص همان ابن‌البلخی صاحب فارسنامه باشد که در سلسلهٔ کتب گیب بطبع رسیده است.

۲) بزعم ریو همان کتاب‌البلدان احمدبن ابی‌عبدالله محمدالبکری است. رجوع شود بفهرست ریو ص ۲۲۱.

۳) این کتاب در سال ۲۳۰-۲۳٤ هـ /۸٤٤-۸٤۸م. تألیف شده ودخویه مؤلف ومستشرق معروف هلندی درجزء کتب جغرافیائی عرب بطبع رسانیده است.

٤) نوزده رسالهٔ دیگر که ریو درشرح نزهة القلوب موجود در موزهٔ بریتانیا بشمارهٔ Add - 16736 ذکر کرده ازاین قرار است:

۱) طبقات همدانی تألیف ابوعبدالله محمدبن سعدالواقدی.
۲) عجائب‌المخلوقات ـ تألیف زکریابن‌محمدالکمونی‌القزوینی.
۳) آثارالبلاد ـ تألیف همو.
٤) فارسنامهٔ ابن البلخی متوفی در فارس در زمان سلطان محمد سلجوقی.
۵) ذکر ولایت کرمان ـ تألیف خواجه ناصرالدین المنشی‌الکرمانی.
٦) عجائب‌البحر ـ تألیف امام علی‌بن‌عیسی‌الحرانی برای المقتدر بالله خلیفه.
۷) آثارالباقیه ـ ابوریحان محمدالبیرونی الخوارزمی.
۸) کتاب‌التفهیم فی‌التنجیم ـ تألیف همو.
۹) کتاب ارشاد ـ در ذکر قزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی.
۱۰) رسالهٔ ملکشاهی ـ در وصف ممالکی که ملکشاه درنظرآورده.
۱۱) تاریخ اصفهان ـ تألیف حافظ عبدالرحمن‌بن محمدبن اسحق‌الاصفهانی.
۱۲) رسالهٔ‌السنجریه ـ فی‌الکائنات‌العنصریه ـ تألیف امام عمربن‌سهلان‌الساوجی.
۱۳) عجائب الاخبار.
۱٤) معجم‌البلدان ـ ابوعبدالله یاقوت‌الحموی.
۱۵) تحفة‌الغرائب.
۱٦) صورالکواکب ـ تألیف شیخ ابوالحسن صوفی برای عضدالدوله.
۱۷) تاریخ مغرب.
۱۸) اخلاق ناصری ـ تألیف خواجه نصیرالدین طوسی.
۱۹) تنسوق نامهٔ ایلخانی ـ تألیف همو.

رجوع شود بفهرست ریو ص ۴۱۸.

٤۱۹) . کتاب **نزهة‌القلوب** مشتمل است بریك مقدمه (فاتحه) وسه مقاله ویك‌خاتمه . مقالهٔ سوم مهمترین فصل آن کتاب میباشد . در سایر اقسام که قبل ازآن واقع است از علم افلاك واجرام سماویه وربع مسکون وموالید ثلاث ونوع بشر بحث میکند . در مقالهٔ سوم که قسمت جغرافیائی آن کتاب است از حرمین شریفین و **بیت‌المقدس** سخن میگوید ، آنگاه جغرافی بلاد **ایران** و **عراق** و **آسیای‌صغیر** را شرح میدهد . ضمیمه‌ای نیز در جغرافیای طبیعی **ایران** بآن الحاق‌شده ، سپس بیان ممالکی است درجوار **ایران** که هیچگاه در تحت سلطنت **ایران** نبوده اند .

خاتمهٔ کتاب در شرح‌عجائبی‌است که‌درعالم وبالاخص درملك **ایران** وجود دارد . این کتاب ازلحاظ علم جغرافیا واوضاع‌واحوال ممالك **ایران** درقرون وسطی دارای‌قدروقیمت شایان‌است و **مستر ل.استرانج** قبل‌ازآنکه آن کتاب را بطوریکه فوقاً گفتیم بطبع رساند در تألیف کتاب خود موسوم به«**ممالك خلافت شرقی**»[۱] ازآن استفاده نموده‌است.

در ابتدای این فصل اشاره نمودیم به کتاب تاریخ کوچکی‌موسوم به:

کتاب نظام‌التواریخ بیضاوی (۲)

نظام‌التواریخ که مؤلف آن قاضی‌مشهورومفسر معروف **ناصرالدین‌البیضاوی**‌است، که‌والدش‌نیز در عهد **اتابك ابوبکربن سعد زنگی**، ممدوح

---

۱) **Mr G. le Strange**تألیف**<Lands of the Eastern Caliphate>** طبع لندن .

۲) رسالهٔ نظام‌التواریخ بتصحیح واهتمام بهمن کریمی درسال ۱۳۱۳ هـ.ش در طهران بطبع رسیده است . نقل قسمتی از مقدمهٔ آن که مؤلف در علت تألیف نگاشته ونمایندهٔ سبك سخن و شیوهٔ کلام اوست در اینجا بیفایده نیست :

« اما بعد ... چنین گوید مؤلف این کتاب .... ابوالقاسم محمدبن المولی‌المغفور فخرالدین عبدالله البیضاوی .... که چون حق جل وعلا توفیق‌داد تاهرعلمی ازعلوم دینی عجالة‌الوقت را در ریعان شباب کتابی بتحریر پیوست ، خواستم که در علم تاریخ که معظم کتاب الهی وصحف آسمانی بذکر آن مشحون ، وفوائد دین ودنیا در مطاوی آن

بقیه در پاورقی صفحهٔ‌بعد

وحامی شاعر بزرگ **شیخ سعدی**، همان مقام را داشته است . این کتاب کوچك درسنهٔ ٦٧٤ھ. /١٢٧٥م. برشتهٔ تألیف درآمده است وباز بقلم همان مؤلف ظاهراً تا سنهٔ ٦٨٣ ھ . /١٢٨٤م . برآن اضافاتی بعمل آمده ، ونیز احتمالاً بدست نویسندهٔ دیگری درسنهٔ ٦٩٤ ھ. /١٢٩٤ م. تحریر آن ادامه یافته است، ومشتمل است برخلاصه‌ای ازتاریخ‌عمومی از زمان **آدم** ابوالبشر تا سالی که درفوق ذکرشد . این کتاب تاکنون بکسوت طبع در نیامده و ظاهراً شایستگی‌طبع‌را نیزندارد، زیرا معلوم نیست که درآن‌نکته‌ای جدید یا مطلب تازه‌ای‌مندرج باشد ، وتصور نمیرود که از تألیف آن برشهرت ونام بلندی که مؤلف در عالم قضا وکلام وتفسیر دارا میباشدچیزی بیفزاید [۱].

تاریخ بناکتی

تاریخ دیگری که هم از این دوره باقی مانده و هنوز بطبع نرسیده کتابی است موسوم بـه **روضة اولی‌الالباب- فی‌تواریخ الاکابروالانساب** که‌درسنهٔ ٧١٧ھ./ ١٣١٧م. بقلم **ابوسلیمان داود بناکتی** یافناکتی- ازشهرهای **ماوراءالنهر**

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل

مضمون ، تجارب احوال گذشتگان از باب تدابیرمرشدی مشفق ، وتدبیر حوادث‌وقایع ایشان رهروانرا بذکری صادق، مختصری‌سازم مشتمل بذکرمشاهیر انبیاء واکابرعلماء وسلاطین عظام وملوك کرام ، وشطری از احوال ایشان بروجه ایجاز وبیان چنانکه خواننده ملول نشود واز زوائدی که بعلم تاریخ زیاده تعلقی ندارد خالی‌باشد، اما آنچه این علم‌را لابد بود بتمام ایراد کرده . این کتاب را از تواریخ معتبر فراهم آوردم و «**نظام‌التواریخ**» نام کردم ، که درآن سلسلهٔ حکام وملوك ایران که طول آن از **فرات** است تا **جیحون** بلکه ازدیار عرب تا حدود **خجند** چنانکه یاد کرده‌میآید من‌لدن‌آدم(ع) الی یومنا هذا. فی‌الحادی والعشرون من‌شهرالله‌الحرام سنة اربع وسبعین وستمائه هجریه برسبیل اتصال آوردم وآنرا برچهار قسم نهادم وبزبان فارسی ساختم تا فوایدآن عام‌تربود ...».

۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود بفهرست کتب فارسی ریو ص ۸۳۲

برشتهٔ تألیف‌در آمده است [۱] . مؤلف این کتاب که بیشترمعروف به **تاریخ بناکتی**است، تحقیقاً به کتاب **تاریخ کبیر رشیدالدین** نظر داشته است . آن‌مشتمل‌است بر نه‌قسم‌بشرح‌ذیل:۱)انبیا واولیا ـ۲) پادشاهان قدیم **ایران** ـ۳)پیغمبر اسلام(ص)، وخلفا ـ۴) سلاطین**ایران** معاصر بن‌خلفاء **بنی‌عباس**ـ ۵) یهودیان ـ ۶) مسیحیان وفرنگان ـ۷)هندیان ـ۸) چینیان‌ـ۹) مغولان .

این کتاب از یکطرف‌آشکارا نشان‌میدهد که تاچه پایه وسعت‌اطلاع **خواجه رشیدالدین** در تاریخ دارای تأثیر بوده است ، چه متجاوز ازنصف کتاب مخصوص ذکر طوایف غیر مسلمان است که در ضمن پنج قسم اخیر فوقاً ذکر شده یعنی تاریخ‌طوایف یهود واروپائیان وسلاطین وامپراطورهای **روم** وپاپ‌هاوهنود وچینیان‌ومغولان . مطالبی که درذکراین‌ملل‌نقل‌میکند هرچند غالباً مختصروخشك است، ولی‌اطلاع‌حقیقی به اصول وقایع‌را بدست میدهد ودر همان‌حال شرحی که از مبادی مذهبی ملل غیر مسلم داده خیلی منصفانه وخالی از تعصب وطرفداری است . از طرف دیگر **بیضاوی مؤلف** کتاب **نظام‌التواریخ** ، مانند غالب مؤلفین کـه بطور، مستقیم‌درتحت نفوذ **تاریخ رشیدالدین** قرار نداشته‌اند، جزتاریخ اسلام وملل اسلامی‌وسلاطین قدیم **ایران** وپیغمبران بنی‌اسرائیل وقضاة عبری از سایر تواریخ ملل‌مطلب

اختلاف مابین دوکتاب بیضاوی و بناکتی

دیگری ندارد . علت این اختلاف مابین این دو تاریخ‌شاید آن‌است که **بیضاوی**در**فارس**زندگانی می کرده وآن ایالت بطوریکه ملاحظه کردیم از

---

۱) مؤلف گوید : تنها نسخه‌ای که ازاین‌کتاب دردست نویسنده‌است نسخهٔ‌خطی است که متأسفاً ابتدا واشهای آن ضایع شده ومتعلق است بکتابخانهٔ مرحوم سرهوتوم‌-شیندلر Sir Houtum Schindler و آن سابقاً متعلق بوده است بکتابخانهٔ بهمن میرزابهاءالدوله ، رجوع شود بفهرست ریو ص ۷۹ .

در تهران در کتابخانهٔ آقای حاجی ملك نیزنسخه‌ای ازاین‌کتاب موجود است که چند روزی لطفاً باختیار این بندهٔ مترجم گذاردند .

معبر عظیم ارتباط شرق وغرب بواسطهٔ وسعت ممالك محروسهٔ مغول جدا مانده و کنارافتاده بوده ، لیکن مؤلف **تاریخ بناکتی** ازاهل **ماوراءالنهر**، وشخصاً نیز در دربار **غازانخان** (۷۰۱هـ. /۱۳۰۱م .) سمت ملك‌الشعرائی داشته ؛ بدون شبهه با دربار مغول وبا اشخاص متعدد خارجی که از اماکن بعیده‌بدربار مزبور آمد وشد داشته اند آشنا بوده است . اطلاعات این‌مورّخ درباب یهود ومسیحیان وهنود وچینیان ومغولان اگرچه غالباً از صفحات کتاب **رشیدالدین** اخذواقتباس‌شده‌حتی‌غالباً عین‌همان‌کلمات‌را نقل کرده، معذلك بدون تردید معلومات‌بسیاری‌مؤلف شفاهاً ازنمایندگان ملل‌مذکور کسب کرده وبرآن مزید فرموده است.

وسعت دامنهٔ علم در تاریخ بناکتی

درهیچ کتاب‌تاریخی‌قبل‌از**تاریخ بناکتی**،وباستثنای چند تاریخ بعد از آن، اینقدر اطلاعات واشارات باماکن ونفوس‌وحوادث تاریخی که‌خارج‌ازدائرهٔ علم‌غالب مورّخان اسلامی است دیده‌نمیشود . در **تاریخ بناکتی** اماکنی مانند: **پرتقال ، لهستان ، بوهمی ، انگلند ، ایرلند ، اسکاتلند ، کاتالونی ، لومباردی ، پاریس ، کولونی** ونفوسی‌مانند امپراطورهای **روم** از زمان **روملوس** ببعد ، وازسلسلهٔ پاپها اززمان **پطرس مقدس** تازمان پاپ معاصرمؤلف که ازقرارمذکور دویست ودو تن بتوالی بوده اند ، وهم‌چنین‌حوادثی مانند مجالس‌شوراهای‌عیسویان ومسیحی شدن سکنهٔ **برتانی** در زمان **پاپالوتریوس Eluthérius** ، وفرقهٔ منحرفهٔ نسطوری وامثال این امور همه در این کتاب مندرج است . بطور نمونه یکی از مطالب قابل توجهرا که شرح فن طباعت چینی (چاپ) بوسیلهٔ قطعات چوب میباشد در اینجا عیناً نقل میکنیم . بعد از آنکه دقت

واهتمام چینیان را در نقل کتابت صفحات کتب قدیمهٔ خود از تاریخ آنان ذکر مینماید ، بناکتی میگوید :

« آنگاه بموجبی که عادت ایشان است از آن کتاب نسختها کرده ومیکنند ، چنانکه درآن هیچ تغییر وتبدیل وزیادت ونقصان نمی‌تواند بود . وآن چنان است که چون بهترین کتب آن تواند بود که درست باشد وخطش بغایت خوب ومجال تغییردرآن نه ، رعایت حرمه معنی‌را وضعی کرده اند که هر کتاب که نزد ایشان معتبر افتاد خطاطی خوش نویس‌را حاضر کرده اند تا هرصفحه از کتاب بخطی پاکیزه برلوحی نوشته است وتمامت دانشمندان آن قسم باحتیاط تمام مقابله وتصحیح آن کرده ، وخط خویش برظهر آن لوح مثبت کردانیده ، آنگاه نقاران ماهر استاد را فرموده تاآنرا نقاری کرده اند، وچون ازتمام صفحات کتاب براین طریقه نسخت کرفته است وبرهریك عددآن برتوالی نبشته ، آن لوحهارا همچون سکهٔ دارالضرب در کیسه‌ها بمهر امنا ومعتمدان معین سپرده‌اند ودر دکانهای مخصوص بآن مصلحت مضبوط نهاده ، وبرآن عمال تمغائی معین سپرده اند ، ومقرر کردانیده بهروقت که کسی نسخه ازآن خواهد پیش آن جماعت رود وحقوق دیوانی آن بدهد ، ایشان لوحهای آن کتاب بیرون آرند وبرمثال سکهٔ زر براوراق کاغذ نهند وبوی تسلیم کنند ، وبدین طریقه ممکن نیست درهیچ کتابی از کتب ایشان زیادت ونقصانی تواند بود ، بدان سبب بر کتاب مذکور اعتماد کرده نقل تاریخ ایشان میرود ، والعهدة علی الراوی» . قسم هشتم باب اول(۱) .

کتاب مجمع الانساب

کتاب تاریخ کوچکتری هم از این دوره در دست است که به **مجمع الانساب** موسوم وتألیف **محمد بن علی شبانکاره** است . او نیز مانند **فخر بناکتی** هم شاعر وهم مورّخ بوده . این کتاب آنچه معلوم است دردو نسخه نگاشته شده یکی در سنهٔ ۷۳۳هـ./۱۳۳۲م. ودومی سه سال بعد یعنی یکسال بعد از وفات **ابوسعید** . آن مشتمل است بر خلاصه‌ای از تاریخ عمومی از بدو خلقت تا زمان تألیف ، ولی بدبختانه نویسندهٔ این سطور نسخهٔ اصلی این کتابرا نتوانسته

---

۱) قسمت فوق از نسخهٔ خطی جدیدی که ازتاریخ بناکتی در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است نقل شد .

است بدست آورد یا بخواند . واین اطلاعات اجمالی را از فهرست قابل تمجید **دکتر ریو** که‌از کتب فارسی‌موزهٔ‌بریتانیانگاشته [١] بدست‌آورده .

ازقراریکه‌**دکتر اته** تحقیق کرده[٢] در زمانیکه خانهٔ **غیاث الدین محمد وزیر** فرزند **خواجه رشیدالدین** را در **تبریز** غارت کردند نسخهٔ اولی‌این کتاب از میان‌رفته ومعدوم گردید ، ومؤلف دوباره از حافظهٔ خود آنرا تألیف‌فرمود ، و برطبق تحقیق **دکتر اته** این تألیف ثانوی‌درسنهٔ‌٧٤٣ ﻫ ./١٣٤٢م‌انجام گرفته است .

دو منظومهٔ سالنما[٣] که دراین دوره بنظم‌آمده نیزقابل‌توجه وذکر میباشد . اول **شاهنشاه‌نامه** یا **چنگیزنامهٔ احمدتبریزی** که محتوی بر ١٨٠٠٠ بیت است و بنام **سلطان ابوسعید** موشح گشته . ددیگر کتاب **غازان نامه** تألیف **نورالدین‌بن‌شمس‌الدین‌محمد** که در سنهٔ ٧٦٣ﻫ ./ ١٣٦١م. ساخته شده است . و این هردو مثنوی‌نادر و کمیاب است . دکتر **ریو** ازاولی نسخه‌ای‌خطی ذکرمیکند که درسنهٔ ٨٠٠ﻫ ./١٣٩٧م. استنساخ شده وبعد ازآنکه کتابخانهٔ **کنت‌دوگوبینو** را در ١٨٨٥ م . فروخته اند بتصرف موزهٔ بریتانیا درآمده است [٤].

وازدومی نویسندهٔ این کتاب نسخه‌ای خطی‌دارا میباشد که‌در **تبریز** در سال ٨٧٣ﻫ./٩٠٨ـ١٤٦٨م. برای کتابخانهٔ سلطانی **ابوالنصرحسن بگ بهادرخان** [٥] استنساخ کرده اند ودر ماه اوت ١٩٠٩ **دکتررضاتوفیق** که در پارلمان **ترکیه** نمایندهٔ **ادرنه** بود آنرا بمن هدیه فرمود . این دو

---

١) فهرست ریو ص ٨٣ .
٢) فهرست کتابخانهٔ دفتر هندوستان شمارهٔ 21 و 22 .
٣) سالنما = **Chronicle**
٤) رجوع شود بمتمم فهرست ریو شمارهٔ ٢٠١ ص ١٣٥ .
٥) مقصود اوزن حسن ترکمان آق قوینلو است .

کتاب هردو مثنوی به بحرمتقارب وبسبك **شاهنامهٔ فردوسی** سروده‌شده، ولی دومی بقدر نصف اولی است و مشتمل است بر ۹ الی ۱۰ هزار بیت [۱] وظاهراً هیچکدام ازآندو نه از لحاظ تاریخی ونه ازحیث شعر امتیازخاصی ندارند، لیکن اگر بدقت آنهارا مطالعه وتجزیه نمایند، تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع باین دوره که مورد بحث ماست ازآنها میتوان استخراج کرد.

---

۱) در مقدمهٔ منثوری که در علت نگارش این مثنوی بنام سلطان اویس نوشته، ناظم شرح داده‌است که چگونه وصیفهٔ او راکه درآن زمان پنجاه سال‌داشته ودر زمان غازان خان دریافت میکرده آن‌سلطان باز دربارهٔ او مقررفرموده است. عدد اشعارآن مثنوی را ده هزار بیت میگوید.

فصل سوم

شعرا و صوفیهٔ عصر ایلخانان

شعر در دورهٔ مغول

بطوریکه ملاحظه کردیم، دردوره‌ای که اکنون محل بحث ماست، هم در کیفیت و هم در کمیت تاریخ نویسانی که در آن بظهور رسیدند بالخاصه قابل دقت اند. ودر اینکه این عصر در ذوق وقریحهٔ شاعری نیزبارور بوده جای تردید نیست، لیکن باز فن سخنسرائی بپایهٔ فن تاریخ نویسی نمیرسد، چه در کمتر دوره‌ای کمیابی شعر وشاعر بقدر این عهد میباشد. غالباً هر ایرانی دانشمندی میتواند کم وبیش در مواقع مختلفه اشعار خوبی بنظم درآورد، ولی اگر بخواهیم همهٔ کسانی را که از نظم ساده تجاوز کرده وبتوانند مقام شاعری را ادعا نمایند ذکر کنیم کار بیفایده وعبثی را برعهده گرفته ایم. زیرا غالباً انتخابی دقیق لازم است. این انتخاب کارآسانی نیست؛ چه ازیك طرف باید قضاوت هموطنان خود شاعر را هرچند با نظر ما کاملاً موافق نباشد محل ملاحظه قراردهیم، ازطرف دیگردقت باید کرد که هیچ شاعری باذوق وقوهٔ ابداع فقط بعلت اینکه تذکره نویسان زمان اورا مورد توجه قرار نداده اند از قلم نیفتد، چه تذکره نویسان مذکور مخصوصاً در شرح اقوال معاصران خود در تحت تأثیر تعصب ویانظرهای شخصی وسیاسی وحتی مذهبی قرار داشته اند.

جلال الدین رومی و سعدی شیرازی که شرح حالشان در مجلد دوم ذکر شده و این دوره را نیز درك فرموده اند (۱) .

در این دوره که مورد مطالعه ماست لااقل بیست تن شاعر نامی که علوّ مقامشان را انکار نمی‌توان کرد زندگانی داشته اند . دو تن که تحقیقاً از همه بزرگتر اند **جلال الدین رومی و سعدی شیرازی** هستند که اولی در سال ۶۷۲ ه ./ ۱۲۷۳ م - در سن ۶۶ سالگی وفات یافت ودومی در حدود سال ۶۹۰ه . / ۱۲۹۱ م. در سن کهولت وسالخوردگی (سن اورا ۱۱۰ سال قمری تخمین

۱) این دو استاد بزرگ که در آسمان ادب فارسی دو آفتاب فروزانند درافق تیره وتار این عصر ظلمانی نورمیفشانده وازشدائد وآلام حملهٔ مغولان خون‌آشام تجرع انواع غصص واسقام میکرده . همان ایام است که نبوغ سخنوری ایشان باوج قوتخود رسیده،شیخ سعدی درسال ۶۵۶ کتاب گلستان را می‌نوشته ومیگفته :

«در آنروزی که‌مارا وقت‌خوش‌بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش‌بود»

ومولانا جلال‌الدین درسال ۶۶۲ ه. به نظم مثنوی خود اشتغال داشته ومیفرموده :

«مطلع تاریخ این سودا وسود سال هجرت ششصد وشصت ودو بود»

حادثهٔ غم فزا ومصیبت کبرای سقوط بغداد و قتل وغارت هولناك دارالسلام را هردو برأی‌العین مشاهده کرده وبآن‌واقعه درسخنان خود اشاره فرموده اند . سعدی را در مرثیهٔ سقوط بغداد قصیده‌ای است بفارسی باین مطلع :

«آسمانرا حق بود گرخون ببارد برزمین برهلاك وقتل مستعصم امیرالمؤمنین»

ونیزقصیدهٔ رثائیهٔ مطولی بعربی سروده که از درر قصائد اوست باین‌مطلع:

«حبستُ بجفنیّ المدامع لا تجری فلماطغی‌الماء‌استطال‌علی‌السکر»

مولانا را در دیوان معروف ومنتسب به «شمس» غزلی است پروجد وحال که درآن میفرماید :

« شاه ما زندانیان را یاد کرد بستگان جهل را آزاد کرد
گرچه‌یك‌بغداد ویران کرده‌شد هرطرف بغداد ها بنیاد کرد
ابلهان گفتند : شهر داد رفت عاشقان گفتند: بالله داد کرد
برهوا رقصان بود شقهٔ علم رقص‌برشقه‌است‌آن،‌نی‌باد کرد...الخ»

کرده‌اند.) بدرود زندگانی گفت [۱]. بنابراین هردو شاعر بیشتر بدورهٔ قبل منسوب میشوند ومانیزشرح حال ایشانرا درمجلد سابق ذکر نمودیم [۲] ، و خواننده میتواند بآنجا مراجعه کند . لیکن بهمان دلائل میتوان ذکر آنهارا در این کتاب نیزتکرار کنیم چه‌کارهای ادبی ایشان تا این دوره که موضوع بحث این کتاب است ادامه یافته وهردوی ایشان با بعضی اشخاص مهم‌این‌عصردارای‌رابطه‌وانتساب‌بوده‌اند . **سعدی شیرازی** با **شمس‌الدین صاحب‌دیوان** و برادرش **علاءالدین** دو وزیر معروف جوینی و حتی با خود **اباقاخان** ایلخان بزرگ [۳] ، و **جلال‌الدین رومی** با پروانهٔ بدبخت روم **معین‌الدین** که بتهمت توطئهٔ مخفی با مصریان در ۶۷۵هـ / ۱۲۷۶م. بحکم **اباقاخان** بقتل رسید [۴] .

۱) وفات شیخ سعدی بروایات اصح در ۲۷ ذوالحجهٔ سال ۶۹۵ هـ. واقع شده ودلیل براین معنی یکی روایت ابن‌الفوطی البغدادی است که‌در کتاب الحوادث الجامعة فی‌المائةالسابعه (طبع بغداد)در ذیل وقایع‌آن‌سال‌می‌نویسد : «وفیهاتوفی سعدی‌الشاعر المشهوربالفارسیة ببغداد .»

دوم قطعه‌ایست که محمدبن بدرجاجرمی که از شعراء همان قرن است گفته‌وروز وماموسال‌وفات‌شیخ‌را در آن بحساب‌جمل‌ذکر کرده واین‌قطعه در مجموعهٔ مونس‌الاحرار فی‌دقائق‌الاشعار که تاریخ اتمام‌آن ۷۴۱ هـ است ثبت شده وشاعر مذکور که خود از معاصرین شیخ بوده کلامش سندقاطع بشمار میرود . وی میگوید :

۶۹۵

همای روح پاك شیخ سعدی — شب‌شنبه ز«خا»«ساد»و«الف دال»

۷ ۲۰

مه‌ذوالحجه‌ازمه«کاف» و«زا» روز — بیفشاند از غبار تن پر و بال

۲) کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف **براون**، جلد دوم ص ۵۱۵ ــ ۵۳۹ .

۳) مراجعه شود بمقدمهٔ انگلیسی کتاب جهانگشای‌جوینی‌طبع **میرزامحمد قزوینی** ص LII تا LIV .

۴) مراجعه شود بتاریخ « مختصرالدول ابن‌العبری» طبع بیروت ص ۵۰۱ .

دراینجانیز آسان است که صفحاتی چند برای هر کدام از آن دو گویندهٔ جلیل‌القدر ، بدون آنکه آنچه در جلد دوم گفته شده تکرار شود ، تخصیص دهیم . لیکن چون باید سخن را در این فصل کوتاه ساخته واز تطویل کلام اجتناب کنیم ، ازین‌سبب‌خواه ونا خواه از تفصیل احوال ایشان دراین باب صرفنظر مینمائیم.

حذف شعرائی که بپارسی سخن گفته‌اند لیکن‌درایران یاازنژاد ایرانی نبوده اند

بدلائلی نظیر آنچه سابقاً گفته شد ، مانیز خودرا باید متقاعد سازیم که از سه شاعر بزرگ این زمان بذکر مختصری اکتفا کنیم . این‌سه شاعر نزد بسیاری از ادباءِ **ایران** و مخصوصاً کسانی که‌ادبیات **ایران** را در**هند** مطالعه‌دقیق‌فرموده اند مرتبتی ارجمند دارند ومقام آنهارا بعد از **مولوی** و **سعدی** قرارمیدهند وآنها عبارتنداز: **امیر خسرو** ، **حسن دهلوی** و **بدر چاچی** که هرسه تن‌در**هندوستان** اشتهار واحترامی تمام دارند ، لیکن هیچکدام ازآن سه در **ایران** نبوده وحتی از قرار معلوم **ایران** را نیز ندیده اند . برای اینکه موضوع این کتاب‌بقدرامکان‌مختصر ومحدود باشد ، مجبوریم که از ذکرنام عدهٔ بسیاری از نویسندگان‌فارسی **هند** نیز در اینجا درگذریم . بعلاوه دوملاحظهٔ‌دیگر نیز مارا براین‌کار تأیید میکند : اول آنکه چون در **انگلستان** توجه به **هندوستان** بالطبع بیشتراست از مؤلفان فارسی زبان هند، ازمورّخ‌وشاعر، بیشتر از ادبای خود ایران گفته و نوشته شده . دوم آنکه تا حدی که نویسنده‌ای‌اجنبی‌زبان حق‌دارد که‌درموضوعاتی‌مربوط‌بذوق ادبی‌ملتی‌دیگر اظهارعقیده کند ، بعقیدهٔ ما ادبیات فارسی که در **هند** بظهور رسیدبطورکلی مزه وچاشنی ادب ایرانی خالص را ندارد وآن لطف وآنیت را که در کلام



تصویر سعدی از مجموعهٔ موزهٔ **هند** در **کلکته** (Cica ، 1600 No. 33)
بنقل از کتاب **«نقاشی هند در زمان مغول»** تألیف **پرسی براون** ، ص۱۵٤

ص ۱۵۱

ایرانیان اصلی است فاقد میباشد ، وبدون اینکه تشبیه ناپسندی کرده‌باشیم بی چون و چرا باید بگوئیم که مطالعهٔ ادبیات فراوان و کثیر فارسی که ازاواسط قرن سیزدهم تا اواسط قرن نوزدهم مسیحی در **هندوستان** بظهور رسید ، باید از نوع جداگانه‌ای شمرده شود ؛ همانطور که ادبیات لسان انگلیسی‌در کشور **انگلستان** بکلی غیرازآن ادبی‌است که در **امریکا** بوجود آمده است . ولی اگر ما در این فصل نام **امیر خسرو دهلوی** را ذکر نکنیم بعینه مانندآن است که در یك کتاب تاریخ ادبیات جدید انگلیسی نام **والت ویت‌من**[۱] امریکائی‌را حذف سازند. گرچه در **تاریخ هندوستان**، **تالیف‌الیوت Elliot**[۲] شرح مبسوطی‌از **امیر خسرو** ذکر کرده است .

همین نکته‌را تاحدی‌درباب آثارومؤلفات‌فارسی که‌درخاك **افغانستان** و**ترکیه** بظهور رسیده میتوان‌درنظر گرفت. اگرچه زبان‌مادری اکثرمردم **افغانستان**فارسی‌است ، وسلاطین **آل عثمان**(مخصوصاً**سلطان‌سلیم‌اول**[۳]) حتی در مواقعی که با ایرانیان مشغول جنگ وجدال بوده‌اند، زبان‌آنها را برای مقاصد ادبی بکارمی‌برده اند .

معذلك این قضیهٔ‌کلیه‌بعضی‌مستثنیات نیزدارد ، مخصوصاً در دورهٔ بعد که‌درجلدآتی‌محل کلام ماست ، چند تن شعرای‌ایرانی دیده میشوند که در

۱) والت‌ویت‌من Walt Whiteman شاعرامریکایی متولد در West Hills بسال ۱۸۱۹ م. متوفی درسال ۱۸۹۲ م .

۲) جلد سوم ص ۵۲٤ وص ٥٦٦ .

۳) کتاب دیوان فارسی سلطان سلیم را دکترپال‌هورن استراسبورگی برحسب امر امپراطور آلمان برای اهداء بسلطان عبدالحمید در ۱۹۰٤ بطرزی بسیار فاخر ونفیس بطبع رسانیده‌است واز این کتاب‌زیبا ونادرالوجود خوشبختانه یك نسخه درتصرف مصنف موجود است . بنده مترجم گوید : راجع بشعرفارسی سلطان سلیم خان رجوع شود به مجالس‌النفائس ترجمهٔ حکیم شاه محمدقزوینی، طبع تهران ــ ص ۳۵۹ .

ایران تولد ونشوونما یافته ولی بعداً کرم وسخاوت پادشاهان مغولیه[1] آنهارا بدربار **دهلی** جلب کرده از **ایران** بدانجا مهاجرت کرده‌اند؛ بامید آنکه بضاعت ادبی ایشان در **هند** بیش ازوطن خریدارداشته باشد.

کسانی را که میتوانند زبان اردو بخوانند باید متوجه ساخت بکتاب بسیار نفیس وعالی موسوم به «**شعر العجم**» بقلم مرحوم **شبلی نعمانی**[2] که جدیداً تألیف شده ودرحدود سال ۱۳۲۵ھ./۱۹۰۷م. در دو جلد در **علیگره** بچاپ سنگی رسیده است، ومشتمل است برتتبعات وانتقادات مفیدی درباره بیست تن ازشعرای کلاسیك **ایران**، از **فردوسی** واخلاف او تا **حافظ شیرازی**. در میان آنها شرح مطلوبی در بارهٔ **امیر خسرو** برشتهٔ تحریر آورده که طبعاً اطلاعات زیادی نیز از شاعرمعاصرورفیق او**حسن دهلوی** دربردارد[3]. وکسانی که بلغت اردو آشنا

یادداشتی راجع بتألیف جدید درزبان اردو مشتمل برتتبع وانتقاد شعرای فارسی

---

۱) مغولیه **Moghols** اصطلاحاً نام سلسلهٔ سلاطین بابریهٔ گور کانیهٔ هندوستان است که ازاحفادتیمور، ازظهیرالدین بابر تابهادرشاه دوم درشمال آن کشورسلطنت کرده‌اند.

۲) علامه شبلی نعمانی. ازاجلهٔ فضلای قرن اخیرهندوستان در سال ۱۸۷۵م. دریکی ازمضافات اعظم کره حاکم‌نشین ایالات متحده (U.P.) درهندمتولد گردید وپس از عمری‌خدمت بادب و فرهنگ در ۱۸ نوامبرسال ۱۹۱٤ م مطابق ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۲ ھ وفات یافت. درهندوستان امروز اردو زبانان بنام او مباهات می‌کنند.

۳) مجلدات شعرالعجم از اردو بفارسی بشرح ذیل در پنج مجلد ترجمه شده وزینت طبع یافته است:

جلد اول: ترجمهٔ فاضل معاصر آقاسید محمدتقی فخرداعی گیلانی چاپ طهران ۱۳۱٦ ش.

جلد دوم: ترجمهٔ همان مترجم چاپ طهران ۱۳۲۷ ش.

جلد سوم: ترجمهٔ محققانهٔ جناب سرورخان گویا که از اجلهٔ فضلا وارباب‌ذوق وصفا درکابل است، طبع کابل سال ۱۳۱۵ ش.

جلد چهارم: ایضاً ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی چاپ طهران درسال ۱۳۱٤ش که قبل از سایر مجلدات بطبع رسیده است.

جلد پنجم: ایضاً بقلم همان مترجم چاپ طهران ۱۳۱۸ ش.

نیستند میتوانند بکتاب عالی ومحققانه‌ای که بدست ادباءِهندی ودرتحت توجه دوست من **سرادوارد دنیسن راس Sir Edward Denison Ross** بطبع رسیده مراجعه فرمایند . وآن عبارت است از «**فهرست کتب خطی عربی و فارسی کتابخانهٔ شرقی بانکی‌پور**» که جلد اول آن کتاب مشتمل برشرح احوال شعرای **ایران** از **فردوسی** تا **حافظ** درسال ۱۹۰۸ در **کلکته** بطبع رسیده ، و۲۰صفحهٔ این‌مجلد (ص۱۷٦ تا ص۱۹۵)مخصوص **امیرخسرو دهلوی** ومؤلفات اوست وچهار صفحهٔ بعد مخصوص رفیق او **امیرحسن** میباشد . واین هردو ازشاگردان شیخ ومرشد بزرگ **خواجه نظام‌الدین اولیا** بوده‌اند که‌در ۷۲۵هـ./۱۳۲٤م.هفت‌ماه‌قبل‌از **امیرخسرو** وفات یافته و**خسرو** درجنب مزار او مدفون گشت[۱] .

امیرحسن نیز بعد ازایشان دیری نزیست وشایددو سال بعدبدرود حیات گفت[۲] .

۱) شاعر بزرگ فارسی‌زبان هند،ابوالحسن معروف بامیر خسرو دهلوی در ذیقعدهٔ ۷۲۵ هـ . وفات یافته ودرشهر دهلی در جوار مزار پیر ومرشد خود خواجه نظام‌الدین اولیا مدفون گشته ، و تاریخ وفات او در قطعه‌ای که بر لوح سنگی دربالای قبروی نصب شده این بیت است :

از پی تاریخ سال فوت او	چون نهادم سر بزانوی خیال
شد «عدیم‌المثل» یك تاریخ او	دیگری‌شد «طوطی‌شکرمقال»

مزارامیرخسروهم‌اکنون معروف وزیارتگاه‌است . (رجوع شود به رسالهٔ «نقش پارسی براحجارهند» تألیف بنده مترجم در کلکته ۱۳۳٦ ش/۱۹۵۷ م .

۲) حسن دهلوی ، شاعر معروف فارسی زبان در قرن هشتم،معاصر باعلاءالدین خلجی وپسرش‌قطب‌الدین مبارکشاه ازسلاطین‌خلجیهٔ هند که دررکاب مبارکشاه بجنوب هند آمده ودر قصبهٔ خلدآباد نزدیکی دولت‌آباد وفات یافته وهمانجا مدفون است .

وبرمزار او سنگی‌است که در روی‌آن چنین نوشته :

« نجم‌الدین خواجه امیرحسن دهلوی بن علاء سجزی صاحب فوائدالفؤاد تاریخ ولادت ٦۵۲ هـ تاریخ وفات «مخدوم اولیا» ۷۳۸ هجری است .

(رجوع شود برسالهٔ « نقش پارسی براحجار هند» تألیف بنده مترجم . کلکته ۱۳۳٦ ش .

امیرخسرو که در موسیقی نیز مانند شعر هنرمندی معروف‌است،

مختصری ازشرح حال امیر خسرو

اصلاً ترك نژاد وپدرش **امیر سیف‌الدین محمود** درهنگام‌حملهٔ‌مغول‌فرار کرده از **بلخ** به **هندوستان** گریخت‌ودرآنجادرولایت**پتیالی Patyali** اقامت جست. دراین‌ولایت شاعرمذکوردرسال‌١٥‌٦٥١ه‍./١٢٥٣م. تولدیافت ، وهنگام وفات هفتاد و یکسال از عمرش رفته بود. در زمان حیات خود از پنج پادشاه در **دهلی** نوازشها دید. این شاعر صاحب آثار بسیار است[۱].

دولتشاه «معتقد است که قریب یك کرور بیت بنظم در آورده که از آنها «**میرزا بایسنقر** بسعی وجهد بسیار یکصدو بیست هزار بیت جمع نمود وبعد ازآن دو هزار بیت از غزلیات **خسرو** را جائی یافته که در دیوان او نبوده ودانسته است که جمع کردن این اشعار امری متعذرالحصول است و بترك آن گفته[۲]».

اگرچه بدلائلی که در فوق ذکرشد، مارا قصدآن نیست که دراینجا مفصلاً از **امیر خسرو** سخن گوئیم، لیکن نظربمفاد کلام معروف‌عرب که میگوید: «مالا یدرك‌کله لایترك‌کله»دراینجا فقط یك قطعه از کتاب **مثنوی لیلی مجنون** اورا انتخاب کرده تیمناً وتبرکاً درج میکنیم. در این قطعه شاعر باشور وحرارت غریبی مرگ مادر وبرادر کهترخود را که هردو در سال ٦٩٨ه‍ /١٢٩٨م. وفات یافته‌اند، مرثیه گفته است. محبت شاعر بمادر خود که درست‌برخلاف درجهٔ لطف او بدخترش میباشد، یکی ازجالب ترین سجایای‌اوست[۳]:

۱) آثارامیرخسروومخصوصاً مثنویات‌خمسهٔ‌او درحیدرآباد دکن‌وکلکته دراوایل قرن بیستم بتفاریق بطبع‌رسیده وبرهریك‌ادباء هند مقدمات تحقیقی سودمند نگاشته‌اند.

۲) تذکرةالشعراء دولتشاه ، طبع لیدن ، ص ٢٤٠.

۳) شاعر را دختری بوده است عفیفه نام وپنج بیت خطاب باو وقتی که هفت

بقیه در پاورقی صفحهٔ بعد

امسال دو نور زاخترم رفت — هم مادر و هم برادرم رفت :
یك هفته ز بخت خفتهٔ من — کم شد دو مه دو هفتهٔ من .
بخت از دو شکنجه داد پیچم — چرخ از دو طپانچه کرد هیچم؛
ماتم دو شد و غم دو افتاد — فریاد که ماتمم دو افتاد
حیف است دو داغ چون منی‌زا — یك شعله بس است خرمنی را .
یك سینه دو بار بر نگیرد — یك سر دو خمار بر نگیرد ؛
چون مادر من بزیر خاك است — گرخاك بسر کنم چه باك است؛
ای مادر من کجائی آخر — روی از چه نمی نمائی آخر ؛
خندان زدل زمین برون آی — بر گریهٔ زار من ببخشای؛
هرجا که زپای تو غباری است — ما را ز بهشت یادگاری است .
ذات تو که حفظ جان من بود — پشت من و پشتبان بود .
روزی که لب تو در سخن بود — پند تو صلاح کار من بود .
امروز منم بمهر پیوند — خاموشی تو همی دهد پند ؛

بدر چاچی

یکی از شعرای دیگر که در **هندوستان** شهرتی بسیارداشته‌ودر **ایران** تقریباً غیرمعروف‌میباشد،

بدر چاچی ازشعراءِ **ماوراءالنهر** است . شهر **چاچ** یا **شاش** که او بدر (ماه‌تمام) آن‌بوده‌است،همان‌است که‌امروز به شهر جدید **تاشکند** تبدیل‌یافته. ازشعرهای او که من‌تا کنون‌نخوانده‌ام ، **سر .هـ . الیوت Sir H. Elliot** نمونه‌ها ومنتخباتی در **تاریخ هندوستان** ترجمه ونقل کرده‌است(۱). کلام او به اغلاق واشکال معروف است واین صفت در جملهٔ اشعار فارسی شعرای ترك نژاد یا شعرائی که تحت نفوذ و حمایت ترکان بوده اند عمومیت دارد ،

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

ساله بوده گفته است که در مثنوی «هشت بهشت» اودیده میشود، درآنجا میگوید:

ای زعفت فکنده برقع نور — هم عفیفه بنام وهم مستور
کاش ماه تو هم به چه بودی — در رحم طفل هشت مه بودی
لیك چون دادهٔ خدائی راست — باخدا دادگان ستیزه خطاست
من پذیرفتم آنچه یزدان داد — کانچه او داد باز نتوان داد
پدرم هم زمادر است آخر — مادرم نیز دختر است آخر

۱) جلد سوم ص ۵۶۷ .

واورا امتیاز ورجحانی نیست که اینك دراین کتاب موضوع تحقیقات مفصل قرار دهیم .

قانعی[۱]

در اینجا باید از شاعری غیر معروف که **قانعی** خوانده میشود ذکری بمیان آوریم:اینشاعرازززادوبوم خود، **طوس**در**خراسان** بهنگامحملهٔهولناکمغولفرارکردهبه **هندوستان** رفتوازآنجا بجانبمغرب سفر کرده به **عدن** و**مکه** و **مدینه** و **بغداد** ، و عاقبةالامر به**آسیای صغیر** افتاد ودر دربارپادشاهان سلجوقی**روم**در **قونیه** رحل اقامت افکند ، برای آنها مثنوی بزرگیدرتاریخ سلسلهٔ ایشان بطرز شاهنامه بشعر آورد . وهمچنین کتاب معروف **کلیله ودمنه** را نظم کرده است که نسخهای خطیازآن درموزهٔ بریتانیا بشمارهٔ **Add. 7766** موجود است و**ریو** آنرا وصف کرده واین اطلاعات از آنجا کسب شده است[۲] .

قانعی بپاداش اینمنظومات وسایر آثار شعریه کهعدوآنرا بهسیصد هزار بیت وسی مجلد ادعا کرده است، لقب ملكالشعرائی[۳] یافت وآنقدر بزیست تا برایفوت **جلالالدین رومی** که درسنهٔ ۶۷۲هـ. /۱۲۷۳م. اتفاق افتاد مرثیه[۴] سرائید .

پور بهای جامی

دیگرازشعرایقدیم اینعصر، که اونیز کمترمعروف است.**پور بهای جامی**میباشد.**دولتشاهسمرقندی**

---

۱) قانعی ــ احمدبن محمدالطوسی . در خراسان تولد یافت، بعد ازحملهٔمغول بهندوستان گریخته و سپس بهحجاز رفت وعاقبت بروم افتاد ومداح سلاطین سلجوقیروم گشت.علاءالدین کیقباد سلجوقی(۶۳۴هـ) اورا نوازشفرمودوعاقبتدرهمانبلادوفاتیافت.

۲) رجوع شود بهفهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریتانیا ، تألیف ریوص۵۸۲.

۳) ملكالشعراء — <Poet Laureate>

۴) مرثیه — Elegy

شرحی مخصوص بنام وی کرده که کمتر جزئیات زندگانی اورا متضمن است[۱]، وبرآنچه اونوشته سایر تذکره نویسان‌مانند:صاحب **هفت اقلیم** و **آتشکده** و **مجمع الشعراء**[۲]چندان چیزی اضافه نکرده اند. حامی و ممدوح اوابتدا بقول **دولتشاه:وجیه‌الدین‌زنگی**، یا بقول **هفت اقلیم** : **طاهر فریومدی** بوده‌است؛ ولی‌عاقبت بخدمت **صاحبدیوان بزرگ**[۳] پیوست.

چنین بنظرمیرسد که وی‌را افکار نا مأنوس ومضامین غریب بوده‌است. **دولتشاه** قصیدهٔ استادانه‌ای‌ازاونقل میکندمشتمل‌بر۲۸ بیت که‌درآن‌کلمات مغولی وترکی واصطلاحات آنانرا تاآنجا که ممکن بوده‌است‌استعمال کرده واین بیت ازآنجمله است:

«قامان‌طرّه‌های‌توچون‌کلك‌بخشیان کرد‌ند‌مشق‌بررخ‌توخط ایغوری»[۴].

رباعی ذیل خطاب بیکی از دوستان شاعر که دندانش افتاده بود،نیز دارای مضمونی لطیف است:

گرشدگهری زدرج‌نوشینت کم	در حسن نگشت‌هیچ تمکینت کم
صد ماه ز اطراف رخت میتابد	گو باش ستاره‌ای ز پروینت کم

---

۱) صفحهٔ ۱۸۱ طبع لیدن.

۲) ظاهراً مقصود براون «مجمع‌الفصحا» بوده است.

۳) خواجه شمس‌الدین محمد صاحبدیوان که شرح‌حال اوسابقاً گفته شد.

٤) دهسن درجلد اول (ص۱۷) کتاب‌خود «قام»هارا تعریف کرده که آنها کشیشان مذهب همجی مغولها بوده اند وبه‌فنون ساحری، تعبیر رؤیا، فال بینی،ستاره شناسی وطبابت اشتغال میورزیده‌اند. لقب بخشی را مغولها بنویسندگان وکتّاب میداده که بخط ایغوری کتابت میکرده‌اند. این‌خط درترکستان تاقرن پانزدهم میلادی‌معمول بوده است.

عنوان «بخشی» همچنان در نزد احفاد تیموریه در دربار سلاطین مغولیهٔ هندوستان متداول‌ومعمول‌بود وهنوزهم‌افرادی‌بهمین‌لقب‌درآن کشورمعروف ونامبردارند که ظاهراً از اعقاب بخشیان دربارهای مذکور میباشند.

دو قطعهٔ ذیل از **پوربها** است که هردورا به سبك محکم ومنسجم شعرای درباری گفته وپراست از صنایع دقیقهٔ لفظی واستعارات بعیده، مخصوصاً آنهردواز آنجاقابل توجه است که تاریخ نظم آنهارا تحقیقاً میتوان دانست. اولی راجع است به انهدام شهر **نیشابور** در اثرزلزله، بسال ٦٦٦هـ/١٢٦٧م. ودومی مربوط است به تجدید بنای آن شهر که بسال ٦٦٩هـ/١٢٧٠م. بحکم **اباقاخان** انجام گرفت. هردو قطعه را از نسخهٔ کمیاب **مجمل فصیحی خوافی** اینجا نقل می کنیم[1]:

— ١ —

زرخم زلزله زیروزبرشده استچنانك — سماك زیرسمك شد، سمك فراز سما
بجور و قهر برانداختش زبن بنیاد — بکل وجزء فرو ریختش زهم اجزا
نهاده سر بزمین بی سجود مقصوره — مناره قامت خود بهر کوع کردمدوتا
کتابخانه نگون، رسم مدرسه مدروس — خراب مسجد آدینه، منبر اندروا
گمان مبر که زنقصان اوبد این نکبت — زمن مپرس اگر نیست باورت که چرا؟
چوحق عنایت بسیارداشت درحق او — نظر فکند بر احوال او بچشم رضا
چو هیبت نظرو پرتو تجلی او — براو فتاد، زهیبت در اوفتاد زپا
نه از تجلی او کوه طور پاره شده است — **کلیم** چون بدعاخواست ازخدای لقا؟

— ٢ —

چو کهنه بود وقدیمی بنای **نیشابور** — نهاد روی سوی او خرابی از هرجا
خدای خواست که بازش زنو بناسازند — بعهد دولت نوشیروان عهد **ابقا**
خدایگان جهان پاد شاه روی زمین — جهانگشای عدو بند، شاه شهر کشا
بسال ششصد وشصت ونه اتفاق افتاد — بنا نهادن این شهر شهرهٔ زیبا
اواخر رمضان آفتاب و زهره بثور — قمر بحوت وعطارد نشسته در جوزا
بنا نهادن شهر نوت مبارك باد — بعهد دولت تو شهر باد هرصحرا
بدولت تو **نشابور** کهنه نوشد باز — بسان پیر خرف گشته کوشود برنا
سه چیز باد و بماناد هرسه تا باید — بقاخواجه[2]، دگرشهروشعر **پوربها**

١) فقط پنج نسخهٔ خطی از این کتاب تاکنون بدست آمده که دو درپطروگراد ودو در کمبریج است ویك نسخهٔ دیگرهم درتهران ملك آقای نخجوانی تبریزی میباشد.
٢) گویا مقصودازخواجه، صاحبدیوان است.

امامی هروی در باب **امامی هروی** که نام کامل اورا صاحب **صاحب تاریخ گزیده ـ ابوعبدالله محمدبن ابی بکربن عثمان** ثبت فرموده‌است، نه چندان معلومات وسیعی در دست است ونه ایجاز کلام اقتضای تفصیل دربارهٔ وی‌دارد . وی‌مداح وقصیده‌سرای پادشاهان ووزرای **کرمان**بوده‌وبرطبق‌قول‌صاحب‌**مجمع‌الفصحا** در۶۶۷هـ/ ۱۲۶۸م. وفات یافته‌است. معمای[1] فوق‌العاده مشکلی بنام خود اودر**تاریخ گزیده**ازوی‌منقول است که مشتمل براصطلاحات‌محاسبان‌دیوانی‌میباشد[2].

عالیترین احترامی که او دریافته شاید شعری است که شاعرمعاصراو **مجدالدین همگر** انشاء کرده ، این شعر در جواب سؤال منظومی است که ازطرف **معین‌الدین پروانه** و **ملك افتخارالدین** و **نورالدین رصدی** و **صاحبدیوان شمس‌الدین** بنزد وی گسیل شده ورأی اورا در خصوص فضائل شعری خود او و **سعدی** و **امامی** استعلام کرده اند . وی در جواب گفته است :

ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم — برشکر گفته های **سعدی** مگسیم
در شیوهٔ شاعری باجماع امم — هرگزمن**وسعدی**به**امامی**نرسیم[3]

---

۱) معمی = **Acrostic**

۲) وآن قطعهٔ معمی این‌است :

ثلث وخمس زوج فردی را که خمس وسدس آن
بی شك از حد عدد بیرون بود ، تنصیف کن
بر قرار خویش باری دیگرش بر ثلث مال
ضرب کن ، چون ضرب کردی آنگهش تضعیف کن
سدس عشر ثلث آنرا باز با این هر دو قسم
جمع کن ، پی نی که ثلث ونصف از او تحذیف کن.
با محاسب گفتم اندر علم او اسمی برمز؛
کو **امامی** را بعلم خویش کو تعریف کن؛

رجوع شود بتاریخ گزیده ص ۸۱٤ و۸۱٥ طبع موقوفهٔ گیب . ونیزرجوع شود به ژورنال آسیاتیك مورخ اکتبر ۱۹۰۰ ، وژانویهٔ ۱۹۰۱ م .

۳) اصل سؤال منظوم در تذکرةالشعراء دولتشاه مسطور است ، رجوع شود به صفحهٔ ۱۶۶ و۱۶۷ طبع لیدن .

دربرابر، **امامی** بشکرانه **مجد همگر** را برباعی ذیل جواب گفته است واورا ستوده :

در صدر بلاغت ارچه با دسترسم — در عالم نظم ارچه مسیحا نفسم .
دانم که بخاك در دستور جهان — **سحبان**(۱)زمانه**مجدهمگر** نرسم

لیکن **سعدی** رنجش‌خودرا از این‌مقال دراین رباعی‌چنین‌اظهارمیکند:

هرکس که بپایگاه سامی نرسد — از بخت بد و سیاهکامی نرسد
همگر که‌بعمرخودنکرده‌است نماز — آری چه عجب گربامامی نرسد!!

دیوان اشعار **امامی** تاآنجا کهمن اطلاع دارم‌هیچوقت بطبع‌نرسیده، و نسخ آن نیز فراوان نیست . در تحقیقاتی که بحکم ضرورت تا درجهٔ محدودی‌نسبت باین‌اشعار کرده‌ام، ازنسخهٔ‌خطی‌موجوددرموزهٔ بریتانیابشمارهٔ Or. 2847 استفاده شده‌است. یکی‌ازقطعات بسیارنغزوی که درهمان‌نسخهٔ خطی ثبت افتاده است، در اینجا درج میشود (۲):

یك روز بود عید بیکسال بیکبار — همواره مرا عید بدیدار تو همواره
یك روز بشاخ اندر پربار بود گل — روی تو مرا هست همیشه گل پربار
یك روز بنفشه چنم از باغ بدسته — زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
یك هفته پدیدار بود نرگس دشتی — آن نرگس چشم توهمه‌ساله پدیدار
نرگس نبود تازه که بیدار نباشد — تازه است سیه نرگس توخفته‌وبیدار
باشند سمن زاران هنگام بهاران — برسنبل توهست شب وروز سمن زار
از جعد سیاه تو رسد فیض بسنبل — کین مایهٔجان آمد وآن مایهٔ عطار
این‌راوطن‌ازسیم‌شدآنرا وطن‌ازسنگ — این ازبرسر وسهی‌آن از برکهسار.
سرواست که درباغ‌همه‌ساله بود سبز — باقد توآن سرو بود کوژونگونسار

امامی مدتی در تحت‌حمایت **فخرالملك خراسانی** (۳)جای‌داشت،

۱) سحبان‌بن‌زفرالوائلی، متوفی‌بسال ٥٤ هـ. خطیب معروف که درعرب بفصاحت ضرب‌المثل است . درجاهلیت متولد شد وصدراسلام را درك كرد .

۲) این قصیده که در نسخهٔ دیوان امامی موزهٔ بریتانیا ثبت شده تحقیقاً از قطران تبریزی است ، ومرحوم براون بدون توجه بهت اول را در صدر کتاب خود باز بنام امامی ثبت کرده .

۳) محتمل است کـه این همان فخرالملك شمس‌الدوله باشد کـه بسیاری از قصائدآن شاعر بنام اوست .

وی وقتی از او نظماً مسألهٔ ذیل را سؤال کرد:

سر افاضل دوران ، امام ملت ودین — خدایگان شریعت، دراین‌چه‌فرماید
که: گربه گرقفس قمری و کبوتر را — میان شب زره جـور وظلم بربابد
خدایگان کبوتر ز روی، شرع قصاص — اگربریزد خون گربه‌را، همی‌شاید؟

امامی این سؤال را بطرز ذیل‌جواب گفت:

ابا لطیف سؤالی که در مشام خرد — زبوی نکهت خلقت نسیم جان آید
بگربه نیست قصاصی که صاحب ملت — چنین قصاص بشرع گزین نفرماید
نه کم زگربهٔبید(۱) است گربهٔصیاد — که‌مرغ بیندو برشاخ پنجه بگشاید
اگر بساعد سیمین خود سری دارد — بخون گربه همان‌به که‌دست نالاید
بقای قمری وعمر کبوتر او خواهد — قرارگاه قفس را بلند فرماید (۲).

ظاهراً اینگونه سؤال‌وجواب منظوم‌دراین‌دوره بسیار معمول‌ومتداول بوده‌است ، زیرا که بعضی‌افاضل **کاشان** هم این‌چنین‌سؤالی راجع به فضیلت شعری **انوری** و **ظهیر فاریابی** نموده وبنزد **مجد همگر** فرستاده اند و **امامی** همین سؤال را نیز نظماً جواب گفته است . اصل سؤال و دو جواب که **امامی** و **همگر** فرستاده اند در **تاریخ گزیده** مسطوراست[۳] وخواننده اگردرجستجوی‌آن باشد بآنجا مراجعه میتواند کرد .

---

۱) گربه بید — بانگلیسی Catkins «بید مشك را گویند وبعضی گویند نوعی از بید مشك‌است وآن‌ازجملهٔ هفده بید است وگل آن به پنجهٔ گربه می‌ماند...» برهان قاطع .

۲) نقل از تذکرة‌الشعراء دولتشاه ص ۱۶۹،طبع لیدن .

۳) این حقیر درنسخهٔ تاریخ گزیده طبع گراوری سلسلهٔ اوقاف گیب این‌سؤال وجواب‌را نیافتم، ودولتشاه درتذکرة‌الشعراء خود بدان اشاره‌میکند.

ولی قطعهٔ شاعری ازافاضل **کاشان** و جواب **مجد الدین همگر** بنقل از **حبیب‌السیر** در اینجا نقل میشود :

قطعهٔ سؤال شاعری از اهل کاشان

ای‌آن زمین‌وقار که برآسمان فضل — ماه خجسته منظر وخورشید انوری
جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ **ظهیر** — بهتر همی نهند ز اشعار **انوری**
جمعی‌دگربراین‌سخن انکارمیکنند — فی‌الجمله در محل نزاعند و داوری
ترجیح‌یکطرف‌تو بدیشان‌نما که‌هست — زیر نگین کلك تو ملك سخنوری

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

پاسخ منظوم **مجد همگر** مشتمل بر تاریخ سرودن آن نیز میباشد که عبارت است از آخر رجب ٦٧٤هـ. (۱۹ ژانویهٔ ۱۲۷٦م.) ودر این مسأله او **وامامی** هردو اتفاق نموده اند که **انوری** بر **ظهیر** برتری دارد. ظاهراً براین داوری همهٔ منقدان دقیق نیز موافقند.

اما دعوی **مجدالدین** را بر ترجیح **امامی** نه تنها برخود او بلکه بر **سعدی** نیز نمیتوان قضاوت منصفانه وجدی دانست وممکن است که آنرا برعوامل نفسانی ـ مانند خوش آمد گوئی از **امامی** یا تعریض بر **سعدی**، حمل کرد. جملهٔ تذکره نویسان **ایرانی** که این موضوع را ثبت کرده اند،

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

قطعه جواب از **مجدهمگر**

جمعی زاهل خطهٔ **کاشان** که برده اند ... زارباب فضل ودانش گوی سخنوری
کردند بحث در سخن منشیان به نظم ... تا خود که سفت بهزدرردری دری
در **انوری** مناظره شان رفت ودر **ظهیر** ... تا مر که راست پایهٔ برترزشاعری
از آب فاریاب یکی عرضه داد ُدر ... وزخاك خاوران دگری زرّ جعفری
ترجیح می نهاد یکی مهر بر قمر ... تفضیل می نمود یکی حور بر پری
انصافچون نیافت گروه از دگر گروه ... من بنده را گزیدنظرشان بداوری
درکام طبع آن چوبگشتم کران کران ... درقعربحر این چو نمودم شناوری
شعر یکی تر آمد چون درّ شاهوار ... نظم دگر بر آمد چون مهرخاوری
شعر ظهیر اگرچه سر آمد زجنس نظم ... با طرز انوری نزند لاف همسری
براوج مشتری نرسد تیر نظم او ... خاصه که ثنا گری ومدح گستری
طبع ارطبا اگر چه لذیذاست وخوشمذاق ... کی به بود بخاصیت ازقندعسکری؟
کی همچو آفتاب بود، در فروغ ماه ... کی همچوحورباشددر نیکوئی پری؟!
بید ارچه سبزونغزولطیف است وآبدار ... چون درچمن بجلوه کند بیدعرعری
هرچند لاله صحن چمن را دهد فروغ ... پهلو کجازند به بهی باگل طری
این است اعتقاد رهی خوش قبول کن ... گر تومقلد سخن **مجدهمگری**
زاد این نتیجه نیمشب از آخر رجب ... درخا وعین و دال زهجر پیمبری

براین رأی **همگر** خرده گرفته و عقیدهٔ او را مردود دانسته‌اند. در حقیقت اشعار **امامی** آنچه که از نمونه‌های مندرجه در تذکره‌های **دولتشاهی** و **آتشکدهٔ آذر** و **مجمع‌الفصحا** میتوان محاکمه کرد فاقد امتیاز وابداع خاص میباشد، درحالتی که **سعدی**را بدون تردید وبلانزاع درعداد چند تن معدودی ازشعرای بزرگ کشور **ایران** باید قرار داد.

مجدالدین همگر

مجدالدین همگر بنا بقول‌صاحب **تاریخ گزیده** اهل **یزد** بوده‌ودر کنف‌حمایت **بهاءالدین جوینی**[1]، حکمران باجود وسخای **فارس** که سنهٔ ٦٧٨هـ./۱۲۷۹م. وفات یافته‌است، میزیسته. گویند: وقتی که شاعراز **یزد** به **اصفهان** آمد، زن مسنه‌ای‌داشت که درجای خود گذاشت؛ لیکن او درعقب شوهر بدانشهرشتافت. روزی‌یکی از تلامیذ شاعر خبر ورود زن را باو داده گفت: «بشارت باد که خاتون در خانه‌فرود آمد»! **مجدالدین** گفت:«بشارت‌در آنست که‌خانه‌بر اوفرود آمدی!!» بعد ازآن زن نزد شوی‌آمده اورا براین سخنان دور از مهر ومحبت سرزنش کرد ورباعی **عمرخیام** را براو خواند که گفته است:

پیش از من‌وتو لیل ونهاری بوده است....

مجدالدین درجواب او گفت:« پیش‌ازمن شاید، لیکن‌خدادانَد که پیش از تو لیل‌ونهاری نبوده است!».

دولتشاه میگوید[2] که:**مجدالدین** خود را از نژاد **انوشیروان**

۱) خواجه بهاءالدین محمد جوینی پسر خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحبدیوان است که در عهد اباقا حاکم اصفهان وعراق بوده است ودر سال ٦٧٨هـ. در حیات پدر باجل طبیعی وفات یافت. ترجمهٔ احوال او درتاریخ وصاف مفصلاً آمده‌است، رجوع شود بتاریخ وصاف ص٦٠. معلوم‌نیست چرا مرحوم براون دراینجا اورا حکمران «فارس» گفته است؛

۲) دولتشاه ص ۱٦۷.

(کسری) ساسانی میداند واز این حیث «در نزد حکام واهل جاه ودولت و اشراف قبول تمام یافت» . و در قصیدهٔ ذیل شاعر نسب [۱] خود را اینگونه می‌ستاید [۲] :

برمن زمانه کرد هنرها همه زوال	وزغم بریخت خون جوانیم‌چرخ زال
کلکم زدست‌بستد،تیر [۳] حسودشکل	برمن کمان کشید، سپهر کمان مثال
چرخاچه‌خواهی ازمن‌عوربرهنه‌پای؟	دهراچه‌جوئی ازمن زارشکسته بال؟!
ازچشم باز توخته کن لقمه‌های بوم	وز ران شیر ساخته کن طعمهٔ شغال
از زخم اوچو طبل تنالم بهیچ روی	ورخود زپشت من بمثل‌بر کشد دوال
ای‌پای‌پیل فتنه، مرا نرمتر بکوب	ای‌دست‌چرخ سفله،مرا سخت‌تربمال
ازمالشی که‌یافت‌دلم، روشنی گرفت	روشن شود هرآینه آئینه از صقال
وقتی‌چنین که‌شاخ گل‌ازخاك بردمید	طالع‌نگر که بخت مراخشك‌شد نهال
عیبم همین که نیستم از نطفهٔ حرام	جرمم‌همین که زاده‌ام از نسبت حلال
هستم‌ز نسل‌ساسان،نزتخمهٔ‌تگین [۴]	هستم ز صلب کسری، نزدودهٔ ینال
شعری‌بخوش‌مذاقی‌چون‌چاشنی وصل	کلکی بنقشبندی چون صورت خیال
زفتی‌ندیده‌چشم کس‌ازمن بوقت جود	لا- ناشنوده گوش کس‌از من که سؤال
دلرا نشاط لهو نباشد پس ازشباب	خورشید را فروغ نباشد پس‌از زوال

رباعیات مجد همگر

اشعارمجدالدین همگر غالباًدرمدح شمس‌الدین محمد صاحبدیوان [۵] وهمچنین اتابك‌سعدبن ابوبکر میباشد . نسخ خطی‌دیوان وی‌خیلی نادر و

---

۱) نسب‌نامه = Genealogy، شجرةالنسب = Pedigree

۲) مجمع‌الفصحاء جلد اول ص ٥٩٦ .

۳) تیر = ایهام است به ستارهٔ عطارد که برحسب علم‌نجوم ستارهٔ طالع دبیران ونویسندگان است .

٤) تگین = لقبی است ترکی که درآخر نام بزرگان الحاق میکنند، چون سبك‌تگین‌والب تگین. ینال همچنان نام یکی ازشاهان‌ترك‌است .

٥) مجدهمگردربارهٔ خواجه‌شمس‌الدین صاحبدیوان قصائد واشعاری‌است واین رباعی معروف را درمرثیهٔ اوگفته‌که سابقاً مذکورافتاد :

«در ماتم‌شمس ازشفق خون بچکید	مه چهره بکند وزهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد درماتم و صبح	برزد نفسی سرد وگریبان بدرید»

بقیه در پاورقی صفحهٔ بعد

کمیاب میباشد . نسخهٔ کهنهٔ نفیسی از آن درموزهٔ بریتانی (Or. 3713) موجود است که در سال ۸ـ۱۲۹۳م. بخط نبیرهٔ او تحریرشده ومشتمل است برعده‌ای از رباعیات **عمرخیام و ابوسعیدابی‌الخیر** واساتید دیگر که باین طرز شعر ساخته اند و کمتر حاوی معانی تصوفی وفلسفی است وبیشتر مشتمل ومربوط باشخاص واشیاء موجود میباشد . بعضی از آنها قطعات هجویه است که در قدح کسان سروده مانند رباعی‌ذیل :

آنمادر شوم . . . چون زاد ترا — از **گنجه** به **ابخاز** فرستاد ترا
وان دایهٔ خوك خوار سگبان بغذا — شیر سگ وخون خوك میداد ترا.

رباعی ذیل نشان میدهد که شاعر تاچه پایه‌مایل بسیروسیاحت‌بوده، وآن دارای صنایع عدیدهٔ لفظی است که ترجمهٔ آن (بانگلیسی) خالی از از اشکال نمیباشد :

ای چرخ عنانم از سفر هیچ متاب — نانم ز **سرندیب**(۱)ده ؛ آبم ز **سراب**
هرشامم ز **بامیان** دهم قرصی نان ، — هربام ز **شام** ده مرا شربتی آب !

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

گویند: چون شیخ سعدی این رباعی‌را بشنید بگریست و مجدهمگر را برآن تحسین بسیار کرد.(رجوع‌شود به لطائف‌الطوائف. طبع‌طهران ص۲۵۹).

این‌سبك رباعیات در مرثیهٔ بزرگان‌هم ازآنزمان معمول گویندگان گردیده . چنانکه امیرشاهی سبزواری نیز درمرگ بایسنقر این‌رباعی را گفته است :

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد — لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید — قمری نمد سیاه در گردن کرد

این بنده مترجم را باقتدای آن‌بزرگان در مرثیهٔ استاد بزرگوار فقید، مرحوم محمدتقی بهار، ملك‌الشعراء واستاد مسلم عصرما که دراردیبهشت ماه ۱۳۳۱وفات‌یافت، این دو رباعی است :

در مرگ بهار سوگوار است چمن — بس‌چاك که گل زده است برپیراهن
بس داغ که لاله بردل زار نهاد — بس‌نوحه که مرغ کرد دردشت‌ودمن

در مرگ بهار لاله دلخون بینم — در سلسله باد وبید مجنون بینم
پرنوحه لب هزارو نرگس گریان — گل زرد وبنفشه زار ومحزون بینم

۱) سرندیب = Sarandib تعریب کلمهٔ سانسکریت < سوارنادیپا > Swarna-dipa ، نامی‌است که جغرافیون عرب برجزیرهٔ <سیلان> نهاده اند .

در دو رباعی ذیل از پیری وسالخوردگی خود شکایت میکند :

آن‌شد که‌دلم زطبع چون آتش‌وآب میریخت بدیهه‌های‌چون‌در خوشاب
عشقی و جـوانئی و کام دل بود وین‌هرسه دگر باره نبینوم بخواب.

* * *

این پای مرا که نیست پروای رکاب ، نه روی رکوب ماند و نه رای رکاب ،
زاین‌سان که‌به‌تنگ‌آمدم ازپیری‌وضعف نه دست عنان دارم و نه پای رکاب .

در رباعی‌دیگر بازمضامینی‌ازقدح‌وهجا بکاربرده ولی‌شخصی که‌مخاطب آن بوده معلوم نیست :

ای دیدن خوك پیش دیدارتو خوب با چهرهٔ تو بوزنه محبوب قلوب ؛
از روی توخوی‌توبسی زشت‌تراست با زشتی‌خوی تو زهی روی توخوب!

بعضی‌از رباعیات او معمیات باسامی مختلفه است که برای مثل‌رباعی ذیل ذکر میشود :

اعداد حـروف نام آن دلبر چـست چون بخش‌فلك‌سیصدوشصت است درست
حرفهسومش نه و یك چهارم حرف است وزثانی حرف شش یکی حرف نخست .

ظاهراً این معمی‌باسم نشاط درمی‌آید ، زیرا که بحساب جمل :

ن = ٥٠
ش = ۳۰۰
الف = ۱
ط = ۹

مجموع‌آن ۳٦۰ میشود وسایر شرایط را نیز متضمن میباشد .

این‌رباعی را خطاب بمعشوق گفته است :

نه بر گك که خیمه‌ایزنم‌بپهلویت نه‌سیم که خانه‌ای‌خرم در کویت؛
من‌دیده و گوش‌رابدان‌میخواهم تا بشنوم آواز و ببینم رویت .

در اینکـه **مجدالدین همگر** بسن کهولت و سالخوردگی رسیده بشهادت بعضی از رباعیات اومحل سخن نیست ، دریکی ازآنها عمرخود را بیش ازهشتاد میگوید؛ لیکن مرا ممکن نشد که تاریخ قطعی‌ولادت ووفات

اورا تحقیقاً بدست آورم .[۱]

۱) من بنده مترجم در تصفح دیوان خطی نفیسی از مجدهمگر بدو قطعهٔ نغزاز لطائف آثار او تصادف کردم که هردو در اینجا نقل میشود ، و آن هـر دو متضمن اشاراتی است ازسر گذشت عمراو ونشان میدهد که‌وی‌را خطی بغایت نیکو بوده و کتب ادب را برای بزرگان کتابت میکرده است . در قطعهٔ اول در تاریخ کتابت قابوسنامه که بسال ٦۷۳هـ . برای کـتابخانهٔ بهاءالدین محمد جوینی نگاشته است، اشاره بسنین عمرخودفرموده؛ وازآن همچنین مستفاد میشود که‌وی درسال ششصد وهفت هجری‌متولد گردیده است . قطعهٔ دوم‌را باز درتاریخ کتابت‌کلیله ودمنهٔ (بهرامشاهی) سروده که‌در همان سال برای امام شمس‌الدین محمد کیشی کتابت کرده است .

قطعهٔ اول در تاریخ کتابت قابوسنامه :

بامر نافـذ مخـدوم صاحب دیوان
بهاء دولت و دین خواجهٔ مبارك پی
کمینه چاکر فرمان پذیر من دادش
بدست خویش که فرمان پذیرش آمد لی
کدام چاکر ؟ داعیش مجد پارسی آن
که دیده است‌بسی‌شاه‌را چوخسرو و کی
نوشت دفـتر قابوسنامه را بخطی
چو آفتاب هویدا و در نظر چو جدی
بروز بیست و هفـتم زماه ذیقعده
بسال ششصد وهفتاد و سه بخطهٔ جی
بدان زمانه که بد مر مراحل عمرش
گذشته شصت وشش ازکاروان‌آذر و دی
بدان امید که میخواند او ومی‌ماند
بیادگار ز من بنده در خزانهٔ وی
به پند نامهٔ قابوس کی شود محتاج
کسی که‌حکمت‌لقمانش باشد او بی‌شی؟!
چهار شهر عراقش همیشه باد مقام
بچار فصل که نبود زوالش اندر پی
ربیع در قم و، هنگام صیف در همدان ،
خریف در جی فرخنده و ، شتا در ری

قطعهٔ دوم در تاریخ کتابت کلیله ودمنه :

بحکم و خواهش شمس‌الانام و المله
که دارد امرش بر سالق قدر پیشی

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

اکنون باید از شاعری دیگر سخن گوئیم که بمراتب قوّت قریحه وحسن ابداع او ازتمام کسانی که ذکرشدند بیشتروبرتربوده است.این شاعر موسوم است به : **فخرالدین ابراهیم همدانی** ومتخلص است به **عراقی**[۱].اشاراتی ازشرح زندگانی

عراقی

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

امام مفتی دوران ، محمد ادریس
خـدایگان شریعت محمد کیشی
نوشت چاکر و داعیش مجد پارسی آن
که چون سعادت کرده است بردرش خویشی
کتاب حکمت وپند کلیله را بخطی
که در ثمن برد از لؤلؤ وسمن بیشی
بسال ششصد و هفتاد و سه بخطهٔ جی
که شد تهی زبد اندیشی و جفا کیشی
بعهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین
که شیر در کلهٔ بخت او کند میشی
ز نوك کلکش چشم مخالف آن بیناد
که این نماید ریشی وآن کند نیشی

(برای تاریخ زندگانی شمس الدین محمدکیشی رجوع شود بمقالهٔ آقای سعید نفیسی در مجلهٔ ارمغان سال پانزدهم شمارهٔ ۵ ، وتحقیقات استادمرحوم محمد قزوینی در«شدالازار» طبع تهران .

اما در باب وفات اوقطعه‌ای بنظررسیدکــه در تاریخ وفات‌او وامامی هروی و بدرجاجرمی گفته اند، وآن این است :

شیخ اصحاب امامی هروی — مجدهمگر که بود صدر کفات
بدر جاجرمی نکو سیرت — بصفاهان چــو دررسید ممات
در ثمانین و ست و ستمائــه — بدو مه یافتند هرسه وفات.

بنا برقطعهٔ اول تاریخ تولدش ۶۰۷ هـ. وبنا برقطعهٔ سوم تاریخ وفــات او ۶۸۶ هـ. میباشد .

۱) کلیات شیخ‌عراقی: درسال۱۳۳۵هـ.ش /۱۹۵۶م. مجموعهٔ انتقادی‌از کلیهٔ‌آثار او،شامل مقدمهٔ قدیم دیوان‌وقصاید ومقطعات وترکیبات‌وترجیعات وغزلیات ورباعیات

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

او غالباً در کتب تذکرهٔ صوفیه وشعرا مخصوصاً **نفحات‌الانس جامی**[۱] و **مجالس‌العشاق‌حسین بایقرا** یافت میشود . ولی نظر باینکه معاصرین او ازوی‌چیزی ننگاشته‌اندآنچه راکه‌دراین گونه کتب‌مندرج است‌بااحتیاط باید تلقی کرد . ازمتن تحریرات‌خود او کمغالباً ازمقولهٔ معانی‌عاشقانه است مطلب مهمی‌ازاحوال گوینده بدست‌نمیآید. اورا میتوان یك«قلندر» تمام‌عیار دانست که بهیچوجه دربند نام ومقام‌خود نبوده ، وهرصورت یا موجودنیکو وجمیل‌را آئینه‌ای ازطلعت دوست دانسته ودرآن‌عکسی‌ازجمال‌مطلق‌نمایان میدیده است .چنانکه یکی از تذکره نویسان میگوید: «در طبیعت اوفقط عشق را دست استیلا بود.»وازاین‌رو غزلیات او تماماً جنبهٔ غرامی داردوپراز شور وشوق است، وازهمین‌بابت بعضی منقدین اروپائی که‌دارای‌طبیعتی جدی بوده‌اند مانند **اسپرنگر** Sprenger این‌سرمستی‌وشوررا براوخرده گرفته اند[۲]، غافل ازآنکه‌همان چیزی را که دربارهٔ **افلاطون** ستایش میکنند ، در مورد عواطف یك عارف ایرانی نباید عیب بدانند !

بنا بگفتهٔ **جامی** ، **شیخ عراقی** در **همدان** متولدشد ودر کودکی **قرآن** را از بر کرد ، و میتوانست بآواز شیرین و صحیح قرائت کند. وقتی کههفده ساله بود جمعی‌ازقلندران به**همدان** فرودآمدند ، ودرمیان ایشان جوانی صاحب جمال بود ،وچون از آنجا بازگشتند**عراقی** راکه جمال آن

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ومثنوی عشاق نامه یاده نامه‌وکتاب لمعات ومجموعه‌ای ازاصطلاحات صوفیه با مقدمه و تصحیح‌ومقابله باهجده نسخه وفهرست نامهای خاص بکوشش استاد دانشمند سعیدنفیسی با شکل‌زیبا وجمیل وقطع‌مطلوب وشکیل‌درطهران بطبع‌رسیده واستاد مذکوردیباچه‌ای بلیغ وجامع شامل فوائد بسیار و تحقیقات عمیق در ٤٤ صفحه برآن افزوده است وبا۔ طبع این‌دیوان که ازآثارظریفهٔ مطبوعات‌اخیرطهران است تاحدی حق‌آن گوینده وصوفی بزرگ که ادا شده است .

۱) رجوع شود بنفحات‌الانس جامی‌ص ۷۰۰ . طبع‌کلکته .

۲) رجوع شود بفهرست کتابخانهٔ پادشاه اود Oude ص ٤٤٠ . (براون)

درویش بجمعفتون‌ساخته بود، تاب‌توقف نماند؛ از پی‌ایشان‌به **هندوستان** رفت. در **مولتان** بصحبت **شیخ بهاءالدین زکریا** نائل گردید ودرمدح اوست که گفته:

پرسی‌اگرازجهان، کیست‌امام‌الانام؟ — نشنوی ازآسمان جز **زکریا**جواب!

بعد از ورود او درآن‌جایگاه، شیخ اورا التزام چله بفرمود، که یك اربعین باید عزلت پیشه کرده به‌مراقبت وتفکر پردازد. لیکن‌در دهمین روز سایر درویشان نزدشیخ بشکایت‌آمده گفتند: «که **عراقی** بجای‌سکوت وتفکر بسرودن غزلی که خود ساخته مشغول است.» وآن را در اثنای چند روز جملهٔ مطربان شهر آموخته واکنون در همهٔ میکده ها با چنگ وچغانه میسرایند.

آن غزل که یکی ازاشعار بسیار معروف **عراقی** است‌این‌است [۱]:

« نخستین باده کاندر جام کردند — زچشم مست ساقی وام کردند
چو با خود یافتند اهل طرب را — شراب بیخودی در جام کردند
لب میگون جانان جام در داد — شراب عاشقانش نام کردند
سر زلف بتان آرام نگرفت — ز بس‌دلها که بی آرام کردند
بمجلس نیك وبد را جای دادند — بجامی کار خاص و عام کردند
چوگوی حسن در میدان فکندند — بیك جولان دو عالم رام کردند
ز بهر نقل مستان از لب وچشم — مهیا شکر و بادام کردند
از آن لب کآرزوی جمله دلهاست — نصیب بیدلان دشنام کردند
دلی را تا بدست آرند، هردم — سر زلفین خود را دام کردند
بغمزه صد سخن گفتند با جان — بدل ز ابرو دو صد پیغام کردند
نهان با محرمی رازی بگفتند — جهانی را از آن اعلام کردند

۱) درکلیات عراقی (چاپ طهران) این غزل با بعضی تحریفات موجود است و این دو بیت را اضافه دارد:

« ز بهر صید دلهای جهانی — کمند زلف خوبان دام کردند
جمال خویشتن را جلوه دادند — بیك جلوه دوعالم رام کردند.»

بعالم هر کجا درد و غمی بود	بهم کردند و عشقش نام کردند
چو خود کردند رازخویشتن فاش	**عراقی** راچرا بد نام کردند ؟ »

وقتی که **شیخ بهاءالدین** بیت آخررا شنید گفت: **عراقی** راکار تمام شد . پس اورا نزدخود طلبید و گفت: **عراقی** مناجات در خرابات میکنی ؟ بیرون آی ! پس چون بیرون آمد، شیخ خرقهٔ خود بردوش او انداخت واو خود را برزمین افکند وسردرقدم شیخ نهاد . شیخ‌وی‌را از خاك برداشت‌وپس ازآن‌دخترخود را نیزبعقد وی درآورد که از او پسری آورد وبه **کبیرالدین** موسوم گشت .

بیست وپنج سال سپری‌شد ،و**شیخ بهاءالدین** وفات یافت‌درحالیکه **عراقی** را جانشین خود ساخته بود . دیگر درویشان از این رهگذر براو حسد بردند ، نزد پادشاه وقت از **عراقی** شکایت کرده او را باعمال خلاف شرع متهم ساختند . اونیز از **هندوستان** مهاجرت کرد وبزیارت **مکه** و **مدینه** شتافت ، ازآنجا به **آسیای‌صغیر** مسافرت فرمود . در **قونیه** مجلس درس **شیخ‌صدرالدین‌قونیوی**معروف را دریافت که کتاب **فصوص شیخ محیی‌الدین بن‌العربی** را تدریس میکرد ، ودر آنجا معروفترین کتاب منثور خود را موسوم به **لمعات** تألیف فرمود وتقدیم شیخ‌ساخت ، شیخ‌آنرا بپسندیدوتحسین فرمود. امیرمقتدر روم **معین‌الدین پروانه** شاگرد ومرید **عراقی** شد ، وگویند: برای‌او خانقاهی در **توقات** بساخت واو را بمحبتها وانعام خود مخصوص داشت . بعداز وفات‌او **عراقی** از **قونیه** به **مصر** رفت. گویند: علی‌رغم سعایت‌معاندان سلطان **مصر** او را بپذیرفت وشیخ‌الشیوخ **مصر** گردانید. پس‌ازآنجا به **شام** مسافرت کرد و درآنجا هم بخوبی مقدم اورا قبول کردند وهم درآنجا پس از ششماه اقامت ، پسرش **کبیرالدین** از **هندوستان** بوی ملحق گردید . سرانجام درهشتم ذی‌القعده ۶۸۸ه‍ ./ ۲۳ـ

نوامبر۱۲۸۹م. در همانجا وفات یافت ودر قبرستان صالحیهٔ **دمشق** درجنب مزار صوفی بزرگ **شیخ‌محیی‌الدین‌بن‌العربی** که ۵۰ سال قبل از او وفات یافته بود، مدفون گشت .کلمات **شیخ‌محیی‌الدین‌بن‌العربی** حتی‌در همین اوقات نیز در **ایران** نفوذی عظیم دارد واین از اثر وجود **عراقی** و **اوحدالدین مراغی** وسایر صوفیه است که شاگردان آن‌مکتب بوده‌اند.

غزل ذیل علاوه برآنچه درفوق ذکرشد، از دیوان **عراقی** انتخاب می‌شود که اسلوب کلام اورا بخوبی نشان میدهد (۱):

سر بسر لطفی وجانی ای پسر — خوشتر ازجان‌چیست؟آنی،ای‌پسر!
میل دلها جمله سوی‌روی تست — وه که‌شیرین‌دلستانی ، ای پسر !
زان بچشم‌من در آئی هر زمان — کزصفا آب روانی ، ای پسر !
ازمی‌حسن: ارچه‌سرمستی ،مکن — باحریفان‌سرگرانی ، ای پسر ،
وعدهٔ امید اگرچه کج بود — از بهانه در نمانی ، ای پسر ،
برلب خود بوسه ده آنکه ببین — ذوق آب زندگانی ، ای پسر ،
زآن شدم خاك درت کزجام می — جرعه‌ای برمن‌فشانی، ای پسر ،
از لطیفی می نماند کس بتو — زان‌یقینم‌شدکه‌جانی، ای پسر ،
در دل وچشمم زحسن ولطف تو، — آشکا را و نهانی ، ای پسر ،
نیست درعالم **عراقی** را دمی — برلب تو کامرانی ، ای‌پسر!»

ونیز ابیات ذیل بند اول‌ترجیع‌بندلطیفی است از **شیخ عراقی** :

أکؤوس تلألأت بمدام — ام شموس تهلّلت بغمام ؛
از صفای می و لطافت جام — درهم‌آمیخت رنگ جام‌ومدام(۲)،
همه جام است‌و نیست گوئی می — یا مدام است و نیست گوئی جام؛

---

۱) در نسخهٔ‌چاپ‌طهران در این غزل این بیت‌نیز افزون دیده میشود :
«گوش جانها پرگهر در حضرتت — کز سخن در میچکانی ای پسر! .»
۲) ظاهراً این‌معنی‌اقتباس‌ازدوبیت‌صاحب اسمعیل‌بن‌عبادطالقانی‌است، که‌فرموده:
رقّ الـزجاج و رقّت الخمر ، — فتشابها و تشا کل‌الامـر ،
فکانها خمر ولا قـدح — و کانها قـدح ولا خمر ؛
رجوع‌شود به وفیات‌الاعیان درترجمهٔ احوال ابوالقاسم‌الطالقانی‌جلد اول‌ص۷۵.

یا هوا رنگ آفتاب گرفت ، هر دو یکسان شدند نورو ظلام
روز وشب با هم آشتی کردند کار عالم از آن گرفت نظام
گر ندانی که‌این‌چه روزوشب‌است؛ یا کدام است جام و باده کدام ؛
سر آب حیات در عالم چون می وجام فهم کن تو مدام ،
انکشاف حجاب علم یقین چون شب و روز فرض کن‌وسلام
ور نشد زین بیان ترا روشن جمله آغاز کار تا انجام ،
جام گیتی نمای را بطلب تا به بینی بچشم عقل تمام ـ:
«که همه اوست‌هرچه هست یقین جان و جانان و دلبرو دل‌و دین»

قطعهٔ ذیل ابیاتی است از غزل دیگر :

از پرده برون‌آمد ساقی قدحی‌در دست
هم پردهٔ ما بدرید، هم توبهٔما بشکست.
بنمود رخ زیبا ، گشتیم همه شیدا
چون‌هیچ نماندازما، آمد برما بنشست. .
زلفش گرهی‌بگشاد، بندازدل‌ما برخاست.
جان‌دل‌زجهان‌برداشت‌واندرسرزلفش‌بست.
در دام سر زلفش ماندیم همه حیران
وز جام می لعلش گشتیم همه سرمست.
ازدست بشدچون‌دل،درطرّه اوزد چنگ،
غرقند ازحیرت درهرچه بیابد دست.
چون سلسلهٔ زلفش بند دل حیران شد
آزادشد ازعالم، وزهستی‌خودوارست(۱)

---

۱) در نسخهٔ چاپی‌کلیات عراقی طهران . این غزل چهار بیت اضافی دارد از این‌قرار :

دل درسرزلفش شد، ازطرّه طلب‌کردم گفتا که: لب‌اوخوش، اینك سرماپیوست
بایارخوشی‌بنشست،دل کزسرجان‌برخاست؛ باجان‌جهان‌پیوست،دل کزدوجهان‌بگسست
از غمزهٔ روی‌او ،که مستم‌و که هشیار ؛ وزطرهٔ لعل او ،که نیستم و که هست ؛
میخواستم از اسرار اظهار کنم حرفی ز اغیار نترسیدم ،گفتم سخن سرمست

ظاهراً خواجه شمس‌الدین محمد حافظ رابسخنان واشعار **عراقی** نظر بوده و بسیاری ازغزلهای‌اورا استقبال فرموده وبراین معنی‌حتی تصریح دارد آنجاکه میگوید:

مطربا پرده بگردان وبزن راه عراق ، که از این راه بشد یارو زما یاد نکرد
غزلیات عراقی است سرود حافظ که شنید اینره دلسوزکه فریاد نکرد.

در استقبال همین غزل فوق فرموده است :

در دیر مغان آمد ساقی‌قدحی در دست مست‌ازمی‌ومیخوارانازنرگس‌مستش‌مست

غزل ذیل که ترجمهٔ مفادمضامین آن بشعر انگلیسی بقلم دوست مؤلف سر دینسن راس Sir Denison Ross (در اصل کتاب) آمده است، با قید اختلاف با متن فارسی ذکر شده :

«مرا جزعشق توجانی نمی‌بینم نمی‌بینم
دلم را جز تو جانانی نمی بینم نمی‌بینم
بخود صبری و آرامی نمی یابم نمی یابم
ز تو لطفی و احسانی نمی بینم نمی بینم
زروی‌لطف بنما رو، که‌دردی‌را که‌من‌دانم
بجز روی تو درمانی نمی بینم نمی‌بینم
بیا گرخواهیم‌دیدن که‌دورازروی‌خوب‌تو
بقای خویش چندانی نمی بینم نمی‌بینم
بگیرای‌یار دست‌من که‌در گردابی‌افتادم
که آنرا هیچ پایانی نمی بینم نمی‌بینم
ز روی‌لطف‌ودلداری‌بیا سامان‌کارم کن،
که‌خودرا بی‌تو سامانی نمی‌بینم نمی‌بینم
عراقیرا بدر گاهت رهی‌بنما که‌درعالم
چواوسر گشته‌حیرانی نمی‌بینم‌نمی‌بینم»

مثنوی عشاقنامه

علاوه برغزلیات، **عراقی** مثنوی[۱] بنظم آورده است موسوم به **عشاقنامه**، ولیکن آنرا نویسنده ندیده و نسخهٔ آن دروقت حاضر در دسترس‌اونبوده است[۲]. ازاین‌رو دامن‌سخن‌را بمعروفترین اثروی‌یعنی کتاب **لمعات**منتقل

---

۱) مثنوی = **Couplet**

۲) مثنوی عشاقنامه:ــ مثنوی‌موجزی‌است دربیان مراتب عشق وحالات عاشقان که ابتدا میشود باین بیت :

«هر که جان دارد وروان دارد — واجب است آنکه‌دردجان‌دارد»

وختم میشود باین دو بیت :

«زین سخنها خلاصه دانی‌چیست — آنکه دور ازتومن ندانم زیست
گرچه داری چومن هزار هزار — ختم شد این سخن باین گفتار»

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

میکنیم ، آن رساله ایست در تصوف و چنانکه در فوق ذکرشد مبتنی است بر تعلیمات استاد بزرگ و شیخ اکبر محیی‌الدین بن‌عربی الطائی-

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

واین‌مثنوی بنام خواجه سعدالدین صاحبدیوان مصدراست ودرآنجا میگوید :

« خود مبین ظاهراً در این دوران / حضرت صاحب زمین و زمان
صدر اسلام صاحب اعظم / افتخار عرب جمال عجم
آصف روزگار و صدر جهان / شاه را خواجه صاحبدیوان
سرور سروران روی زمین / خواجهٔ روزگار سعدالدین »

واین مثنوی مشتمل است برمقدمه‌ای حاوی خطبه ونعت وذکرخواجهٔ ممدوح وسپس‌ده فصل بدین منوال :

فصل اول، در صفت عاشقان.
« دوم، درصفت عاشق ومعشوق .
« سوم، در صفت عشاق .
« چهارم، در بیان عشق .
« پنجم، در کمال انسان درعشق .
« ششم، در بیان شوق دوست.
« هفتم، در غلبات عشق.
« هشتم، درخطاب بمعشوق .
« نهم، در بیان حقیقت عشق.
« دهم، در خاتمت کتاب .

این‌مثنوی‌را اسلوبی‌بدیع‌است که بدان‌ازدیگر مثنویهای فارسی امتیاز دارد : — وآن این است که هرفصل شروع میشود با بیاتی چند در بیان حقیقت عشق وسپس بحکایتی منظوم ونیز با تغزلهای عاشقانه که بهمان بحر مثنوی ساخته شده است آن را زینت میدهد . مجموعاً این مثنوی نزدیك بیك هزار وشصت بیت میشود .

طبع نفیسی ازآن بخط نستعلیق بسیار زیبا در سلسلهٔ نشریات انجمن تحقیقات اسلامی بمبائی ، بشمارهٔ ۸ ـ Islamic Research Association Series, No. 8 Bombay. در سال ۱۳۵۷هـ/۱۹۳۹م. در بمبائی بطبع رسیده و پرفسور آرتور . ج . آربری Arthur j. Arberry استاد فارسی در کمبریج آنرا بتمامه بانگلیسی نظماً ترجمه‌فرموده ومصدر است به‌مقدمهٔ‌مفصلی درشرح سوانح عمری شیخ عراقی که نویسندهٔ آن معلوم نیست .

الاصل الاندلسی المولد [۱].

کتاب لمعات [۲] لمعات رسالهٔ نسبةً کوچکی است، مشتمل برهفت الی‌هشت هزار کلمه، گرچه به‌نثر نگارش یافته‌لیکن درتلو آن قطعات‌منظوم بسیار مندرج‌است . **جامی** که مردی ذو فنون بوده وصاحب قریحه‌ای سرشار، شرحی بر آن کتاب نگاشته و آنرا **اشعة‌اللمعات** نامیده است . ودر مقدمهٔ آن کتاب میگوید :

« درآنوقت که شیخ عالم عامل‌عارف عاشق . . . . . . **فخرالدین‌ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی** صحبت صدرالحق والملة والدین **محمد ـ القونیوی** رسیده ، واز وی حقایق**فصوص‌الحکم** شنیده ، مختصری فراهم آورده ، وآنرابسبب اشتمال برلمعه‌ای‌ازبوارق‌آن‌حقائق،**لمعات** نام‌کرده‌است؛ بعباراتی خوش واشاراتی دلکش ، جواهر نظم و نثر برهم ریخته ، ولطائف عربی وفارسی در هم آمیخته ، آثار علم وعرفان از آن پیدا وانوار ذوق و وجدان درآن هویدا . وبواسطهٔ آنکه زبانزد بدنام کنندهٔ نکونامی چند شده ، اهل تقلید رقم ردّ برآن کشیده اند ، ودامن قبول‌ازآن درچیده ، واین فقیرچون‌آن رد وانکار را میدید، ازشغل بدان‌فراغتی میورزید ؛ تاآنکه در این ولا ، اجل اخوان‌الصفا واعزخلان الوفا (امیر علیشیر نوائی) استدعای مقابله وتصحیح‌آن نمود ودرمقابلهٔ آن جزانقیاد چاره‌ای نبود . چون متصدی

۱) الشیخ‌الاکبرابوبکرمحیی‌الدین محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌الطآئی‌الحاتمی‌الاندلسی ثم‌المکی ثم‌الدمشقی(۵٦۰ـ٦۳۸). پیشوای بزرگ وکرانقدر صوفیان است. درحال او گفته اند : « کان ظاهری المذهب فی‌العبارات ، باطنی النظر فی‌الاعتقادات » وگویند: افزون ازدویست مجلدشمارهٔ تألیفات اوست . بعضی دربارهٔ او آنقدر معتقداند که وی را ازاولیا می شمارند و بعضی دیگر کافر و مخالف شریعتش می پندارند .

برای تحقیق در احوال و آثار وافکار وی رجوع شودبه: فوات‌الوفیات طبع‌مصر ۱۹۵۱ج۲ص۴۷۸تا۴۸۲ وشذرات‌الذهب ج۴ ص۱۹۰، ونفح‌الطیب من‌غصن‌اندلس‌الرطیب طبع مصر ج ۲ص۳٦۱والبدایة والنهایةج۱۳ص۱۵٦ ونفحات‌الانس چاپ لکهنو ص۴۹۲تا ۵۰۴وطرائق‌الحقائق‌ج۲ص۱٦۰تا۱٦۲وتاریخ ادبیات براون‌ج۲و کتاب‌حاضرحاشیهٔص۸٦.

۲) **کتاب‌لمعات** : شرح لمعات جامی با بعضی رسائل دیگر از متصوفه در طهران بسال ۱۳۰۳ه. بچاپ سنگی طبع شده واخیراً نیز در ذیل‌کلیات شیخ عراقی‌متن لمعات طبعی‌ظریف یافته (طهران ۱۳۳۵ش.ه) واز روی نسخه ایست‌که کاتبی موسوم به علی‌بن‌حکیم‌الترمذی در سال ۸۳٦ه آن را کتابت کرده است .

این‌شغل گشتم وبرتفاصیل اجزای‌آن بگذشتم ، بهرورقی‌ازآن‌لمعه‌ای ازانوارحقایق‌دیدم ودرهرصفحه‌ای‌نفحه‌ای ازازهارمعارف شنیدم . »

این کتاب منقسم است بر ۲۸ لمعه ، و محتمل است به تناسب بیست وهشت حرف الفبا این عدد را انتخاب کرده باشد . برای نمونه مقدمهٔ آن کتاب را تا آخر لمعهٔ اول در اینجا بعینه میآوریم (۱) :

« الحمدلله الذی نوّر وجه حبیبه بتجلیات الجمال، فتلألأ نوراً وابصر فیه غایات الکمال، ففرّح به سروراً ، فصدره علی یده وصافاه ، وادم لم یکن شیئاً مذکوراً ، ولا القلم کاتباً ، ولا اللوح مسطوراً ، فهومخزن کنزالوجود ومفتاح خزائن الجود وقبلة الواجد والموجود وصاحب لواء الحمد والمقام المحمود، الذی لسان مرتبته یقول :

وانی وان کنت ابن آدم صورة — فلی فیه معنیً شاهدبابوّتی (۲)
گفتا: بصورت ارچه ز اولاد آدمم — از روی مرتبت بهمه حال برترم .
چون‌بنگرم‌در آینه‌عکس‌جمال‌خویش — گردد همه جهان بحقیقت مصورم ؛
خورشید آسمان ظهورم عجب مدار — ذرّات کائنات اگر گشت مظهرم .
ارواح قدس چیست ؛ نمودار معنیم — اشباح انس چیست ؛ نگهدار پیکرم
بحرمحیط‌رشحه‌ای ازفیض فائضم ، — نور بسیط ، لمعه‌ای از نور ازهرم .
از عرش تا بفرش همه ذره‌ای بود — در نور آفتاب ضمیر منورم ؛
روشن‌شود، زروشنی‌ذات من‌جهان — گربردهٔ صفات خود از هم فرو درم ،
آبی که‌زنده گشت‌ازاوخضرجاودان — آن آب‌چیست‌قطره‌ای‌ازحوض کوثرم؛
وآندم کزومسیح همی‌مرده‌زنده کرد — یك نفحه بود از نفس روح پرورم؛
فی‌الجمله‌مظهر همه‌اسماست‌ذات من — بل اسم اعظمم بحقیقت چو بنگرم .

صلوة‌الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم .

اما بعد کلمه‌ای چنددربیان مراتب عشق برسنن **سوانح** (۳) بزبان وقت املا کرده میآید، تا آینهٔ معشوق نمای هرعاشق آید :

باآنکه رتبت عشق‌برتر ازآن‌است که بقوت فهم وبیان پیرامن سراپردهٔ جلالت اوتوان گشت ، یا بدیدهٔ کشف وعیان بجمال حقیقت اونظرتوان کرد ،

---

۱) در متن‌انگلیسی،قسمت منثور بترجمهٔ فقط وقسمت منظوم هم‌اصل وهم‌ترجمه آمده‌است ؛ ولی‌ما در اینجا هردو قسمت را بتمامه ازاصل نقل کردیم .

۲)چنانکه‌جامی درشرح لمعات گفته‌است، این بیت‌ازقصیدهٔ تائیه‌ابن‌الفارض‌است.

۳) بقول جامی- یعنی مطابق **سوانح** که «رساله‌ایست فارسی که شیخ احمد غزالی قدس‌الله سره در بیان عشق ومعشوق وعاشق تصنیف کرده است » .

تعالی العشق عن همم الرجال — وعن وصف التفرق والوصال
متی ما جلّ شیء عن خیال — یجلّ عن الاحاطة والمثال

به تتق عزت محتجب‌است وبکمال استغنا منفرد . حجب ذات اوصفات اوست ، و صفاتش مندرج در ذات ؛ و عاشق جمال او جلال اوست ، وجمالش مندمج درجلال . علی‌الدوام خود باخود عشق بازد وباغیرخود نپردازد ، وهرلحظه از روی معشوقی پرده براندازد ، وهرنفسی‌ازراه عاشقی‌پرده‌ای‌آغازد .

عشق در پرده می‌نوازد ساز — عاشقی کو که بشنود آواز ؟
هر نفس نغمه‌ای دگر سازد — هر زمان زخمه‌ای کند‌آغاز ؛
همه عالم صدای نغمهٔ اوست — که‌شنید این‌چنین صدای دراز ؟
راز او از جهان برون افتاد — خود صدا کی نگاه دارد راز ؟
سرّ او از زبان هر ذرّه — خود تو بشنو که من نیم غماز !

هرزمان بهرزبان رازخود باسمع خود گوید ، وهردم بهر گوش‌سخن خود شنود. هرلحظه بهردیده حسن خود را برنظر خود جلوه دهد ، هرلمحه بهرروی وجود خودرا برشهود خود عرضه میکند . وصف او ازمن بشنو :

یحدثنی فی صامت ثم ناطق — و غمز عیون ثم کسر الحواجب .

دانی چه حدیث میکند در گوشم ؟ میگوید :

عشقم،که در دو کون مکانم پدید نیست
عنقای مغربم، که نشانم پدید نیست ؛
ز ابرو وغمزه هردو جهان صید کرده ام
منگر بدانکه تیروکمانم پدید نیست ؛
چون آفتاب در رخ هر ذرّه ظاهرم
از غایت ظهور عیانم پدید نیست .
گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم
وین‌طرفه تر که گوش وزبانم‌پدیدنیست.
چون هرچه هست درهمه‌عالم ، همه منم
مانند در دو عالم از آنم پدید نیست .

مقدمه

« بدانکه دراثنای‌هرلمعه‌ازین‌لمعات‌ایمائی کرده‌میآید،بحقیقتی‌منزه‌ازتعین، خواه حبش نام نه خواه عشق ، اذلا مشاحة فی‌الالفاظ ؛ واشارتی نموده میآیدبکیفیت سیر او در اطوار و ادوار ، وسفر او در مراتب استیداع واستقرار . ظهور او بصورت معانی وحقائق ، وبروز اوبکسوت معشوق وعاشق ، وباز انطواء عاشق درمعشوق عیناً ، وانزواء معشوق در عاشق حکماً ، واندراج هردو در سطوت وحدت او جمعاً، وهنا لك اجتمع الفرق وارتتق‌الفتق واستترالنور فی‌النور ، وبطن‌الظهور فی‌الظهور ونودی‌منوراء سرادقات العزة « الا کل شیءٍ ما خلاالله باطل » وغابت‌العین لارسم ولا اثر ، وبرزوا لله‌الواحد ـ القهار » .

لمعهٔ اول ـ « در بیان مبدائیت عشق مر معشوق وعاشق‌را ، و کیفیت انتشاء ایشان از وی ، و این در تعین اول است ، ودر بیان آنکه هریك در چه چیز محتاج است بآن دیگر » .

اشتقاق عاشق ومعشوق ازعشق است ، وعشق در مقر عز از تعین منزه است ،ودر حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس ، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین‌ذات خوداست ، خودرا درآینهٔ عاشقی ومعشوقی برخود عرضه کرد ، حسن‌خودرا برنظر خود جلوه داد، از روی ناظری‌ومنظوری نام عاشقی ومعشوقی پیدا شد ، ولفت طالبی‌ومطلوبی ظاهر گشت ، ظاهر را بباطن نمود ، آوازهٔ عاشقی برآمد . باطن را بظاهر بیاراست ، نام معشوقی آشکارا شد .

یك عین متفق که جزاوذره‌ای‌نبود — چون گشت‌ظاهر،این‌همه‌اغیار آمده
ای ظاهر توعاشق ومعشوق باطنت — مطلوب را که دید، طلبکار آمده

عشق از روی معشوقی آینهٔ عاشق آمده تا در وی مطالعهٔ ذات خود کند ، واز روی عاشقی آینهٔ معشوقی ، تا در اواسماء وصفات خود بیند. هرچند در دیدهٔ شهود یك مشهود بیش نیاید ، اما چون یك روی بدو آینه نماید هرآینه روی دیگر پیدا آید .

وما الوجه الا واحد غیر انه — اذا انت عددت المرایا تعددا
غیری‌چگونه‌روی‌نمایدچوهرچه‌هست — عین‌د گریکی‌است پدیدار آمده(۱)» .

شیخ اوحدالدین کرمانی

شیخ **ابوحامد اوحدالدین کرمانی** مانند **عراقی** یکی از پیروان بلکه بنا بر آنچه صاحب **مجمع‌الفصحاء**(۲) گفته: یکی ازاصحاب خاص یااز شاگردان مقرّب **شیخ کبیر محیی الدین بن عزبی** است ، وهم بقول او وی‌را باصوفی‌شوریده حال **شمس تبریزی** (مرشد **جلال‌الدین رومی** در اوان گفتن‌غزلیات) اتفاق ملاقات افتاده‌است، وچنانکه بعضی‌ازمحققان گفته اند: اوبا **اوحدی مراغی** وبا **شیخ عراقی** ، که درآشفتگی ظاهروعشق سوزان نسبت به جمال مطلق‌شاهد وجودهردو تاحدی شبیه بوده‌اند،آشنائی داشته است . گویند : **شیخ شهاب‌الدین** که بدلائل تاریخی نمی‌تواند

۱) نقل از اشعةاللمعات ـ چاپ سنگی تهران ۱۳۰۳هـ.
۲) رجوع‌شود به‌مجمع‌الفصحاء چاپ تهران جلد اول ص۹٤ ونفحات‌الانس‌جامی.

شیخ سهروردی معروف باشد، اورا مقبول نداشته ومبتدع وکافر خوانده واز حضور وی درمحضر خود اجتناب ورزیده . چون این خبر بسمع **شیخ اوحدالدین** رسیده است، این بیت عربی را خوانده است (۱) :

ما سائنی ذکراك لی بمسبة   بل سرنی انی خطرت ببالکا (۲)

جامی در **نفحات الانس** از زبان اوعذرخواسته وچنین گفته است: «میتواند بود که مراد **شیخ شهاب الدین** قدّس سرّه بابتداع وی آن بوده باشد که میگویند وی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری میکرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده می نموده».

آنگاه صحبت اورا با **شمس تبریزی** چنین نقل می کند: « **شمس تبریزی** قدّس سرّه ازوی پرسید که: درچه کاری ؟ گفت: ماه را در طشت آب می بینم . شیخ شمس الدین گفت که : اگر برقفا دمل نداری، چرا بر آسمان نمی بینی؟ »

نیز هم اونقل می کند: «چون پیش **مولانا جلال الدین رومی** گفتند که: وی شاهد باز بود اما پاکباز بود . خدمت مولوی فرمودند که کاش کردی و گذشتی! واین رباعی اوحدالدین هم براین معنی دلالت میکند :

زان مینگرم بچشم سر در صورت   زیرا که زمعنی است اثردر صورت
این عالم صورت است ومادر صوریم   معنی نتوان دید مگر در صورت »

---

۱) رجوع شود بنفحات الانس شرح حال شیخ اوحدالدین کرمانی ــ ئلد(۵۳٤)

۲) براون گوید: این بیت را بدیع الزمان همدانی (رسائل طبع بیروت ، ۱۸۹۵ ص۹٦) منسوب بشاعری دومینه Dumayna نام میداند که درخطاب بزنی گفته است، واصل آن چنین است :

لئن سائنی ان نلتنی بمسائة   لقــد سرنی انی خطرت ببالك

مترجم گوید : مقصود از شاعر فوق : ابن الدمینة عبدالله بن عبدالله العامری الخثعمی است که از شعراء بدوی اول عصرعباسی میباشد ودر حدود ۱٤۰ ﻫ وفات یافته واشعار رقیق ولطیف در غزل ونسیب وفخر گفته است ودیوان اودرمصر بسال ۱۳۳۷ بطبع رسیده.

در نسخهٔ نفحات الانس ملکی بنده مــترجم کــه بخط مولانا جامی اضافات وتصحیحات دارد، درحاشیه بخط جامی کلمهٔ «مسبة» بانسخه بدل «مساءة» مرقوم است.

غیر از رباعیاتی [۱] چند که **جامی** از او در **نفحات الانس** روایت میکندو **رضاقلی‌خان** در**مجمع الفصحاء** ودیگر تذکره نویسان‌هم‌ازاونقل کرده‌اند، **اوحد الدین** اثر بسیاری ازخودباقی نگذاشته، واز اوجزمثنوی موسوم به **مصباح‌الارواح**چیزی بدست نیست. در**مجمع‌الفصحاء** قطعات طولانی از آن مثنوی نقل فرموده است .

این‌هشت بیت که‌ذیلاً ثبت میشود، منقول‌از**نفحات‌الانس**است:

تا جنبش دست هست مادام — سایه متحرك است ناکام

چون سایه ز دست یافت مایه — پس نیست خود اندر اصل سایه

چیزی که وجو او بخود نیست — هستیش نهادن از خرد نیست

هست است ولیك هست مطلق — نزدیك حکیم نیست جز حق

هستی که بحق قوام دارد — او نیست ولیك نام دارد

بر نقش خود است فتنه نقاش — کس‌نیست دراین میانه ، خوش‌باش

خود گفت حقیقت وخود اشنید — وان روی که خود نمود،خود دید

پس باد یقین که نیست والله — موجود حقیقتی سوی الله.

اوحدی مراغی

اکنون باید از شاگرد **اوحد الدین** [۲] یعنی **اوحدی‌مراغی** نام بریم . اورا اصفهانی نیز گویند،زیرا هرچند وی در **مراغه** متولد شده ولی قسمت عمدهٔ زندگانی خود را در **اصفهان** بسر آورده ودرآنجا نیز وفات یافته است [۳]. ظاهراً

---

۱) رباعی = Quatrain

۲) اینکه براون اوحدالدین مراغیرا شاگرد اوحدالدین کرمانی‌دانسته ظاهراً درست نیست . زیرا تاریخ وفات اوحدالدین کرمانی سال ۶۳۵ه است، چگونه میتواند اوحدالدین مراغی (متوفی به ۷۳۸ه) با صد سال فاصله شاگرد او بشود؟!

۳) رجوع شود به‌تذکرةالشعراءدولتشاه سمرقندی‌ص۲۱۵ و۲۱۰، مجمع‌الفصحاء چاپ‌تهران‌جلددوم ص۹۴، هفت‌اقلیم‌درذیل اصفهان وغیره. درنفحات‌الانس‌نام این‌دوشهر را ظاهراً برعکس واقع ثبت کرده است ، مولانا جامی‌در حاشیهٔ نسخهٔ خطی ملکی‌حقیر بخط خودمینویسد: «قبروی در مراغه نزدیك تبریز است وتاریخ وفات ویرا آنجا در ثمان وثلاثین وسبعمایه نوشته اند» (رجوع شود بنفحات شمارهٔ ۵۴۲) .

تذکره نویسان را ازحالات او اطلاع بسیار نبوده است .آنچه معروف‌است این است که وی در سال ۷۳۸ه./۱۳۳۷م. وفات یافته . اثرمنظوم مهمی که از او باقیمانده همانا مثنوئی است بتقلید **حدیقهٔ سنائی** که بنام **جام‌جم** یا **جام جهان نما** مشهور است ، در تذکره‌ها قطعاتی ازآن ثبت کرده‌اند ومن خود نسخه‌ای ازآن در تصرف دارم [1].

دولتشاه وبعد از او **صاحب هفت اقلیم** گفته‌اندکه: این مثنوی بقدری در زمان خود وسعت انتشار یافت کـه در ماه نخستین از تألیف آن چهارصد نسخه ازآن تحریر واستنساخ کردند وبه بهای گزاف بفروختند، ولیکن اضافه میکند که در زمان دولتشاه (۸۹۲ه.)آنرا کمتر میخوانند.[2]

ظاهراً این یگانه مثنوئی باشد که **اوحدی** تألیف فرموده [3].ویرا نیزدیوانی‌است که **رضاقلی خان** صاحب **مجمع‌الفصحاء** آنرابالغ برشش هزار بیت میداند ومشتمل است بر قصائد ورباعیات که تذکره نویسان از آنجمله بعضی را انتخاب کرده ودر کتب خود ثبت کرده اند .

۱) مورخ بتاریخ ۹۱٦ه. مشتمل بر ٤۵۰۰ بیت .

۲) تذکرةالشعراء دولتشاه ، طبع لیدن ، ص۲۱۳.

۳)مثنوی جام‌جم اوحدی‌درسال۱۳۰۷ه. ش/۱۳٤۷ه.ق. در تهران بسعی‌واهتمام مرحوم **وحید دستگردی** پس از مقابله باشش نسخهٔ قدیم وجدید . بعنوان ضمیمهٔ سال‌هشتم **ارمغان** بطبع رسیده است وشروع میشود بـاین ابیات :

قل هوالله لامره قد قال — من له الحمد دائماً منوال

احد غیر واجب باحد — صمد لم یلد ولم یولد

آنکه‌هست اسم اعظمش‌مطلق — حی و قیوم نزد زمرهٔ حق

و خاتمه میپذیرد باین ابیات :

گر دراوسهو یا خطائی‌هست — تو ببخشای چون عطائی هست

ناظران را از او حیاتی بخش — اوحدی نیز را نجـاتی بخش

دل اورا بذکر عادت کن — کار او ختم بر سعادت کن.

و این مثنوی مصدر بنام سلطان ابوسعید بهادر ایلخانی و وزیر او خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله است .

این قطعه ازقصیده‌ای است بنقل‌از **هفت‌اقلیم** که از او دراینجا ثبت میشود تانمونه‌ای ازاسلوب کلام وی‌دردست باشد :

چند زین ریش و جبه و دستار	دست‌آن‌دوست‌گیرودست‌بدار(۱)
درد دل‌کن بجنبش و حرکت	قوت جان ساز در سکون وقرار
رنگ‌وبوی خود ازمیان برگیر	تا ترا تنگ درکشد بکنار
تا نگردی شکسته، کی بینی	بدرستی جمال آن رخسار؟
آنچه گوید، اگر توانی کرد	هر چه گوئی تو، آن‌کند ناچار
خویشتاوبس ، زدیگران بگذر	چون مجرد شوی زخویش وتبار
چون‌زخوددرسته‌ای،زخودبرپرس	که خدا کیست؟ ای خداآزار !
از تو این ما ومن که میگوید؟	باتو این نیک‌وبدکه داد قرار ؟
گر کس دیگراست، بازش جو	ور توئی، چیست زحمت اغیار ؟
هست فرقی میان دیدن و وصل	نیست زرقی مرا در این گفتار
وصل و دیدار گر یکی بودی	دیده خونین شدی ز دیدن خار
ساغری داده است، ریز وبنوش	دیگری میدهم، بگیر و بدار
جز یکی نیست صورت خواجه	کثرت از آینه است و آینه‌دار
سکهٔشاه ونقش سکه یکی است	عدد از درهم است و از دینار
از یکی آب نقش میبندد	بر سر گلبن، ارگل‌است ار خار
از یکی آفتاب گیرد رنگ	خواه نارنج گیر و خواهی نار
نقطه ای را هزار دایره است	گر قدم پیشتر نهد پرگار
همه عالم نشان صورت اوست	باز جوئید یا اولوا الابصار
همه تسبیح او همی گویند	ریگ‌دردشت و سنگ برکهسار

قطعهٔذیل‌راکه دارای لطف خاصی‌است، بتقلید **سعدی** سروده است :

ای‌رنج نا کشیده که میراث‌میخوری	بنگر که کیستی تو ومال‌که‌میبری؟!

---

۱) این بیت‌را مرحوم براون ظاهراً بغلط نقل و ترجمه نموده‌است، یعنی مصرع دوم را چنین خوانده :: «دوست آن دوست گیرو دست بدار» و چنین ترجمه کرده‌است:

That friend adopt as friend : all else foresake .

بنظر میرسد که‌کلمهٔ «دوست» غلط وصحیح‌آن «دست» باشد .

اوجمع کردچون‌بنمی‌خورد،ازاوبماند دریاب کز تو باز بماند، چویگذری
زرغول‌مرد باشد و زن غل گردنش در غل و غول باشی، تابازن و زری؛
فرزندبنده است، خدارا غمش مخور تو آن‌نه‌ای که‌بەزخدابنده‌پروری(۱)
گردهوا مگرد، که گردد و بال تو گرخودببال**جعفر طیار**(۲)میپری
دریای‌فتنه این‌هوس و آرزوی تست در موج او مرو، چوندانی شناوری
این شستشوی جبه و دستار تابکی؛ دست‌ازجهان‌بشوی، که‌این‌است گازری
هرگز نباشدت بید دیگران نظر درفضل‌خویشتن تو اگر نیك بنگری
گفتار **اوحدی** نبود بی حقیقتی قولش قبول کن، که باقبال ره بری

غزل‌ذیل ازلطایف‌کلمات اوست :

بسکه بعد از تو خزانی و بهاری باشد شام و صبح آید و لیلی و نهاری باشد
دل نگهدار که بر شاهد دنیا ندهی کاین نه‌یاری است که اورا غم‌یاری باشد
تو که امروز چوکژدم همه را نیش زنی مونس‌گور تو نیك است که ماری باشد
یك دل سوخته بنواز، که کاریست عظیم ور نه آزار دل خلق، چه‌کاری باشد ؟
خاکساران جهانرا بحقارت منگر توچه دانی که دراین‌گرد سوادی‌باشد؟!

وبا این‌قطعهٔ لطیف سخن را دربارهٔ **اوحدی** بپایان میرسانیم :

زنهار خوارگان را، زنهار خوار دار پیوند عهدشان همه نا استواردار .
فخری که از وسیلت دونی رسد بتو گرنام‌وننگ‌داری، ازآن‌فخرعاردار.
چون جام دولتت بکف‌دست برنهند درکاسهٔ نخست نظر بر خمار دار .
بدمهربختی است سرآسیمه نفس‌تو اوراکه باتوگفت چنین‌بی‌مهاردار؟!

محمود شبستری قریهٔ **شبستر** نزدیك **تبریز** در **آذربایجان** مولدعارف معروفی است که دراواسط **قرن هفتم هجری** تولد یافته

---

۱) این‌بیت دردیوان **سعدی** نیز آمده است و بیتی دیگر در توالی آن چنین آمده — :

گرمقبل است،گنج سعادت برای اوست ور مدبر است، رنج‌زیادت چه میبری ؟

۲) **جعفر طیار** — جعفربن‌ابیطالب‌پسرعم‌نبی(ص) که درغزوهٔموته‌شهیدگشت بسال ۸هـ. /٦۲۹ م . وپیغمبر(ص) در بارهٔ اوفرمود: « مرّبی‌جعفر البارحة فی نفر من الملائکة له‌جناحان مختضب‌القوادم من‌الدم . » وازاین‌رو اوراشهید طیار یا ذو اجنحة گفته‌اند (ابن‌اثیرجلدسوم ص۱۸۱).

وموسوم است به **سعدالدین محمود شبستری** که باختصار اورا «شیخ شبستر» می گویند، ازتاریخ زندگی او اطلاع زیادی بدست نیست، وظاهراً سراسر عمر را بر خلاف زمانهٔ آشفته و عصر پر آشوب خویش بآرامش و سکون بدون حادثهٔ مهمی در **تبریز** یا نزدیکی آن شهر بسر برده است ، وهم در آنجا درحدود سال ۷۲۰ هـ ./ ۱۳۲۰ م . وفات یافته .

ازوی تألیفات حجیم وجسیم باقی نمانده ، لیکن **مثنوی گلشن راز** او که تقریباً هزار بیت میشود، یکی از بهترین وجامعترین رسالاتی ایست که در اصول و مبادی تصوف برشتهٔ تحریر درآمده وتا امروز نزد خاص و عـام شهرتی بسزا دارد .آقای **وین فیلد** Mr . E . Whinfield ازآن ترجمهٔ خوبی بانگلیسی کرده که بضمیمهٔ مقدمه وحواشی در لندن بسال ۱۸۸۰ م . بطبع رسیده ، ودر مقدمهٔ آن ترجمه نکاتی که راجع بمؤلف وآثار او بدست آمده جمع آوری کرده است .

این رسالهٔ شریفه توجه سیاحان اروپائی را هم اززمان قدیم ، درحدود ۱۷۰۰م،جلب میکرده ونسخ متعدداز آن درمائهٔ بعدبه کتابخانه‌های ار و پا رسیده است . **دکتر تولوك** Dr. Tholuck در تألیف خود موسوم به Sufismus بسال ۱۸۲۰م،از آن مثنوی استفاده کرده است؛وبعدها یك قسمت از آن را به آلمانی در کتاب Blüthensammlung aus der Morgenlandischen Mystik، بسال ۱۸۲۵م. نقل فرموده است ، وبعداز آن درسال ۱۸۳۵. **هامرپورگشتال** Hammer Purgstall اطریشی تمام آنرا بشعر آلمانی درآورده .

این مثنوی چنانکه مؤلف خود اشاره میکند ، در شوال سال ۷۱۰ هجری (فوریهٔ ۱۳۱۱ . م) بنظم آمده ، و آن در پاسخ پانزده سؤال است

راجع باصول تصوف که شخصی از **خراسان** موسوم به **امیر حسینی** [۱] ازاو پرسش کرده است .

۱) **امیر حسینی رکن الدین عالم بن ابی الحسین الهروی :** مشهور **به سادات** ازاجلهٔ عرفاء خراسان، درآخر قرن هفتم واوائل قرن‌هشتم هجری می‌زیسته است. وی درقریهٔ «کریوه» یکی‌ازدهات غورهرات بسال ٦٧١ هـ . (۲) متولد گردید ودرطریقت شاگرد **شیخ رکن‌الدین‌مولتانی** خلیفهٔ **بهاءالدین‌زکریا** میباشد . چون از مولتان بخراسان بازگشت، در هرات توطن جست وبسال ۷۱۸ هـ در همانشهروفات‌یافت، ودرکورستان قصبهٔ«مصرخ» درچندمیلی شمال‌هرات مدفون گردید.

مصرخ شهرکی آباد و وطن شیعیان آن‌ناحیه بوده‌است وضریح سیدابوالقاسم محمد (دیباج) بن‌جعفر الصادق (ع) وهمچنین‌مرقد سید عبدالله بن معاویة بن‌عبدالله بن جعفرالطیار در آن کورستان دو گنبد دارد.

آقای‌فکری‌سلجوقی‌هروی که ازاجلهٔ‌دانشمندان‌وفضلاء معاصرافغانستان وازدوستان صاحب قدر نویسندهٔ سطوراست، برحسب استدعای این بنده‌تحقیقاتی ازمقبرهٔ میرحسینی فرموده ویادداشتهای‌مفیدی برای‌من نوشته‌اند. ــ ازآنجمله‌میگویند : «در جوار ضریح **سید عبدالله بن معاویه** قبر امیرحسینی سادات قرار دارد ، و روی سنگ کوچکی این‌قطعه راکتیبه کرده وبالای سرقبرعموداً نصب فرموده‌اند:

«ده وشش از مه شوال و هفصد وهجده
بُود واقعهٔ افتخار آل محمد
روان سید سادات عصر **میرحسینی**
شد از سراچهٔ دنیا بدار ملک مخلد.

درسال۱۳۳٦هـ. قبامر مرحوم **حبیب‌الله‌خان‌امیرافغانستان** مزارسید را ترمیم‌و کچ‌کاری کرده‌اند، لوحهٔ قدیمی قبراو باکمال تأسف ازمیان‌رفته وبجای‌آن لوحهٔ جدیدی مشتمل برقطعهٔ مغلوطی نصب شده ». این بنده مترجم در سال ۱۳۲٦ هـ . ش/ ۱۹٤۷ م. توفیق زیارت‌مزار کثیرالانوارآن سید بزرگوار رادر مصرخ حاصل کرد .

میرحسینی‌را تألیفات عدیده بنظم وبه‌نثر بجای مانده که ازآنجمله است: رسالهٔ **نزهة الارواح** منثور درقواعد سلوك ، ومثنوی«**زادالمسافرین**»منظوم‌درتصوف و این‌هردو مشتمل است‌بر حکایات و نوادر و امثال بسیار ونیز مثنوی **کنزالرموز** و

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

این پانزده مسأله بطور اختصار بشرح ذیل میباشد :

سؤال اول ــ نخست ازفکر خویشم در تحیر / چه‌چیزاست آنکه گویندش تفکر ؟
سؤال دوم ــ کدامین فکر مارا شرط راه است / چرا که طاعت و گاهی گناه است ؟
سؤال سوم ــ که باشم من؟ مرا ازمن خبر کن / چه‌معنی دارد: «اندرخود سفر کن»؟
سؤال چهارم ــ مسافرچون بود، رهرو کدام است؟ / کرا گوییم که او مرد تمام است ؟
سؤال پنجم ــ که شد بر سروحدت واقف آخر؟ / شناسای چه آمد عارف آخر ؟
سؤال ششم ــ اگرمعروف وعارف ذات پاك است / چه‌سودا درسر این مشت‌خاك است؟
سؤال هفتم ــ کدامین نقطه را نطق است «انا الحق» / چه گوئی هرزه بود آن قول مطلق؟
سؤال هشتم ــ چرا مخلوق را گویند واصل / سلوك وسیر او چون گشت حاصل؟
سؤال نهم ــ وصال ممکن و واجب بهم چیست؟ / حدیث قرب و بعد و بیش و کم چیست؟
سؤال دهم ــ چه بحر است آنکه نطقش ساحل آمد؟ / ز قعر او چه گوهر حاصل آمد ؟
سؤال یازدهم ــ چه جزو است آنکه او از کل فزون است
طریق جستن آن جزو چون است ؟
سؤال دوازدهم ــ قدیم و محدث از هم چون جدا شد ؟
که این «عالم» شد، آن دیگر «خدا» شد؟
سؤال سیزدهم ــ چه خواهد مرد معنی زان عبارت
که دارد سوی چشم و لب اشارت ؟
سؤال چهاردهم ــ شراب و شمع و شاهد راچه معنی است؟
خراباتی شدن ، آخر چه دعوی است ؟
سؤال پانزدهم ــ بت و زنار و ترسائی در این کوی
همه کفراست ، اگرنه چیست بر کوی ؟

شیخ شبستری دراین مثنوی نه‌تنها جواب سؤالات فوق‌را داده است، بلکه آنرا بــه امثال و شواهد و بیانات دیگر آراسته . چنانکــه گفتیم

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

روح‌الارواح و صراط المستقیم و سی‌نامه و طرب‌المجالس همه‌از اوست. یك‌نسخه از مجموعهٔ کلیات اوظماً ونثراً اکنون در تصرف بنده مترجم میباشد .

خانم دکتر فروغ حکمت همشیرهٔ این بنده رسالهٔ پایان نامه (تز) دکترای خود را در دانشکدهٔ ادبیات طهران بسال ۱۳۲۷ هـ . ش : در شرح احوال وآثار این عارف بزرگ کمخصوص‌ساخته درتحقیق مطالب ومطالعهٔ منابع وتجزیهٔ کلمات او سعی بسیار کرده ورنج فراوان برده ورسالهٔ جامعی برشتهٔ تألیف‌آورده است .

روی‌همرفته این‌مثنوی‌ازبهترین‌رساله‌های‌موجزی‌است درمبادی‌تصوف که در دست میباشد . خاصه اگر شرح ممتازی که **عبد الرزاق اللاهیجی** بر آن‌نگاشته نیز مورد مطالعه قرار گیرد (۱).

چون این مثنوی کراراً طبع‌شده وترجمهٔ آن نیز فراوان‌است، برای نمونه‌تنها بیك سؤال وجواب مختصر اکتفامیشود :

سؤال دهم

«چه‌بحراست آنکه‌نطقش‌ساحل‌آمد؛ ز قعر او چه گوهر حاصل آمد؛ »

جواب‌دهم

«یکی دریاست هستی ، نطق ساحل صدف حرف و جواهر دانش دل

بهر موجی هزاران درّ شهوار برون ریزد ز نقل و نص و اخبار

هزاران موج خیزد هردم از وی نگردد قطره‌ای هرگز کم از وی

وجودعلم ازآن دریای ژرف است غلاف درّ او از صوت وحرف است

معانی چون کند اینجا تنزل ضرورت باشد او را از تمثل

---

۱) مرحوم براون شرح **گلشن راز** رابعبدالرزاق لاهیجی نسبت‌میدهد، وحال آنکه‌این‌شرح منسوبست به**شیخ‌شمس الدین محمد بن یحیی اللاهیجی** الاصل الشیرازی‌المسکن که‌درذیحجهٔسنهٔ۸۷۷هـ تألیف‌نمودوموسوم‌است‌به**مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز** . شیخ مذکور ازمشایخ سلسلهٔ **نوربخشیه** ومعاصر است‌با **سیدصدرالدین دشتکی** و **جلال‌الدین دوانی** و**عبدالرحمن جامی**، در **مجالس المؤمنین** مذکور است که شرح گلشن راز را نزد **جامی** به**هرات** فرستاد و جامی در صدر جواب کتاب این رباعی‌را نوشته بخدمت‌شیخ ارسال‌نمود:

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطرت گلشن راز

یك ره نظری بر من درویش انداز شایدکه برم ره بحقیقت ز مجاز.

قبر شیخ مذکور در خانقاه نوریه در **شیراز** (محلهٔ **لب‌آب**) در این تاریخ موجود است . ولی مولانا **عبدالرزاق لاهیجی** صاحب **گوهر مراد** از متأخرین حکماء شیعه و متوفی بسال ۱۰۵۱ هـ . میباشد و بین این دو لاهیجی فرق بسیار است .

تمثل (۱)

شنیدم من که اندر ماه نیسان صدف بالا رود از قعر عمان

۱) افسانهٔ قطرهٔ باران نیسانی که دردهان صدف افتاده ومبدل بمروارید شاهوار میشود ، در ادبیات عرب‌وعجم‌بالسنهٔ فصحای نامدار وشعرای بزرگوار موضوع تشبیهات و تمثیلات گوناگون شده‌است؛ چنانکه شاعر عرب گوید :

« اری الاحسان عند الحر دیناً
و عند السفلة منقصةً و ذمّاً
کقطر الماء فی الاصداف درٌّ
و فی جوف الافاعی صار سمّاً

وقطعهٔ شیخ سعدی در بوستان که در ستایش فروتنی و فضیلت تواضع فرموده معروف است :

یکی‌قطره باران ز ابری چکید خجل‌شدچوپهنای دریابدید...الخ»

البته این‌افسانهٔ لطیف وپرمعنی باحقیقت منطبق نیست وحکایتی خرافی میباشد. علت‌طبیعی تکوین مروارید را امری دیگر یافته‌اند که عبارت است از: افتادن دانهٔ رمل خردی در دهان حشرهٔ دریائی صدف، بشرحی که درعلم‌الحیاة (بیولوژی) بتفصیل آمده . این بنده مترجم همان علت طبیعی را درقطعهٔ ذیل منظوم ساخته وازآن اندرزی اخلاقی استخراج کرده‌ام، شاید که خواننده‌را سودمند افتد :

— پند صدف —

« یکی پند نغز از صدف دار گوش چو گوهر کن آویزهٔ گوش هوش ،
نگر تا گهر را که تابان کند؛ صدف چون بدریای عمان کند؛ :
یکی دانه رمل سیه ای شگفت ؛ قضا را درون صدف جا گرفت .
از آن بدگهر سنگک ناسازگار تن نرم آن جانور شد فگار .
چو اندام نرمش ازآن خسته شد . همان لحظه عقد گهر بسته شد .
گرفتش بیر با تن ریش ریش تنیدش لعابی هم از جان خویش ؛
پدیدار شد ز آن مبارك لعاب یکی درّ رخشنده چون آفتاب .
بلطفش صدف چون بجان پرورید از آن دانهٔ گوهری شد پدید
شد آن بدگهر رمل زشت سیاه درخشان دری زیب دیهیم شاه ؛
دل تیرهٔ دشمن تا بکار شد از دوستی لؤلؤ شاهوار
کسی‌کز محبت‌کمر بست تنگ تواند گهر ساخت از تیره سنگ
چو کرمی تواند بر آرد گهر ، نگر کآدمی تا چه دارد هنر ؟ ! »

ز شیب قعر بحر آید بر افراز | بروی بحر بنشیند دهن باز
بخاری مرتفع گردد ز دریا | فرو بارد بامر حق تعالی
چکد اندر دهانش قطره ای چند | شود بسته زبان او بصد بند
رود تا قعر دریا با دل پر | شود آن قطرهٔ باران یکی در
بقعر اندر رود غواص دریا | از آن آرد برون لؤلؤی لالا
تن تو ساحل و هستی چو دریاست | بخارش فیض و باران علم اسماست
خرد غواص آن بحر عظیم است | که اورا صد جواهر در گلیم است
دل آمد علم را مانند یك ظرف | صدف برعلم دل صوت است باحرف
نفس گردد روان چون برق لامع | رسد زو حرفها بـاگوش سامع
صدف بشکن، برون کن در شهوار | بیفکن پوست ، مغز نغز بر دار
لغت با اشتقاق و نحو بـا صرف | همی گـردد همه پیرامن حرف
هر آنکو جمله عمرخود دراین کرد | بهرزه صرف عمر نازنین کرد»

شیخ‌شبستری را نمیتوان مانند دیگر شعرای ایران دارای مقالات وآثار بسیار دانست ؛ زیرا تاآنجا که معلوم‌است **مثنوی گلشن‌راز** تنها اثر منظوم وی میباشد [۱]. تألیفات دیگر وی عبارتست از: **رسالهٔ حق الیقین** و **رسالهٔ شاهد**. رسالهٔ نخستین فراوان یافت میشود و در **تهران** با دیگر رسائل متصوفه بچاپ سنگی رسیده است [۲] ورسالهٔ دومی که بنظر نویسنده

---

۱) شیخ‌شبستری‌را نمیتوان جزوشعراء محسوب‌داشت ، بلکه‌شاعری دون‌مرتبهٔ اوست وخوداو بدین‌معنی اشاره کرده آنجاکه گفته است :

به‌نثرارچه کتب بسیارمی‌ساخت | بنظم‌مثنوی هرگز نپرداخت
همه‌دانند کاین کس درهمه عمر | نکرده هیچ قصد گفتن شعر

«عمر» رابا «شعر» قافیه کرده تا برهان صدق دعوای اوباشد ؛

۲) کتب ورسائلی که به **شیخ‌شبستری** منسوب است ، علاوه برسه مثنوی و رساله‌که **براون** ذکر کرده ، سه تألیف دیگر نیز میباشد :

اول ــ **سعادتنامه** که **ریو** در فهرست خود ذکر کرده بشمارهٔ ــ Add.) (27261 . XXIV.) و مرحوم **تربیت** در **دانشمندان آذربایجان** نیزنام میبرد ، ونسخهٔ موجوده در موزهٔ بریتانیا هم چنین نسخهٔ متعلق بمرحوم تربیت هر دو ناقص و شامل قسمت اول آن مثنوی است .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

نرسیده ، عنوان کامل آن این است : «**حق الیقین فی معرفة الله والعوالم**» وآن مشتمل برهشت باب است (بازاء ابواب ثمانیهٔ بهشت) باین تفصیل :

باب اول - درظهور ذاتی حق - وبیان مقام معرفت او.

باب دوم - درظهور صفاتی او وبیان مقام علم او.

باب سوم - درمظاهر ومراتب آن وبیان مبدأ.

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

دوم- مرحوم تربیت در کتاب«**دانشمندان آذربایجان**» ترجمهٔ **منهاج- العابدین غزالی** را باو نسبت میدهد، ولی بنظر نویسنده نرسیده است .

سوم - رسالهٔ «**مرآة المحققین**»درتصوف به نثر ،که درمجموعه‌ای موسوم به **عوارف المعارف** بضمیمهٔ **حق الیقین شبستری** وچند رساله وترجیع بند در **تهران** دودفعه بچاپ سنگی طبع شده است، یکی بسال ۱۳۱۸ هـ. درصحت انتساب این رساله بشیخ شبستری سند محکمی بنظر نرسید، جز آنکه درصدر آن رساله چاپی نوشته است: «مرآت المحققین شیخ محمود » . **حاجی خلیفه** نیز از این رساله بذکر نامی اکتفا کرده است ومیگوید: رساله‌ای فارسی است درتصوف واز مصنف آن نامی نمیبرد (کشف - الظنون جلد دوم ص۴۱۴) واین رساله شروع میشود باین عبارت: «حمد بیحد وثنای بیعد حضرت ذوالجلالی را . . . . . الخ».

وختم میشود باین عبارت: «اینجا معنی وحدت روی نماید والسلام علی من اتبع الهدی».
وآن رساله مشتمل است برهفت باب :

باب اول - دربیان نفس طبیعی ونباتی وحیوانی وانسانی.

باب دوم - درصورت موجودات.

باب سوم - دربیان واجب وممکن وممتنع.

باب چهارم - دربیان آنکه حکمت درآفرینش چیست.

باب پنجم - دربیان مبدأ ومعاد.

باب ششم - دربرابر کردن آفاق وانفس.

باب هفتم - درتطبیق آفاق وانفس .

ومجموع این رساله وجیزه به نثر روان وساده نوشته شده است .

باب‌چهارم ـ درو جوب وحدت واجب تعالی.

باب‌پنجم ـ درممکن‌الوجود و کثرت .

باب‌ششم ـ درتعین حرکت و تجدد تعینات .

باب‌هفتم ـ درحکمت‌تکلیف وجبروقدر وسلوك.

باب‌هشتم ـ دربیان معاد وبیان‌جبر وحقیقت فناوبقا .

ربیعی بوشنجی

ربیعی بوشنجی مداح **فخرالدین کرت** سلطان‌هرات، کمتر ازدیگرشعرا شهرت‌دارد [۱]. لیکن یادداشتی‌مفصل دربارهٔوی در کتاب کمیاب و گران قیمت **مجمل فصیحی خوافی** درذیل وقایع سال ۷۰۲ هـ . / ۱۳۰۲ م . که سال مرگ اوست آمده . گویند : **ربیعی** بسیاربادەنوش‌بوده وحال‌آنکه‌ممدوح‌او **فخرالدین کرت** بنوشیدن بنگ‌خاطر مشغول میداشته ، ودر این دو رباعی که باو منسوب است اشاره بهمین معنی کرده :

هرکه‌که من از سبزه طربناك شوم	شایستهٔ سبز خنگ افلاك شوم
باسبز خطان سبز (۲) خورم برسبزه	زان‌پیش که همچوسبزه‌درخاك‌شوم !

میخواره اگر غنی بود ، عور شود	وز عربده‌اش جهان پر از شور شود
در حقهٔ لعل از آن زمرّد ریزم	تا دیدهٔ افعی غم کـور شود.

۱) شرح‌حال مفصلی از **صدرالدین‌خطیب** متخلص‌به **ربیعی فوشنجی** در **حبیب‌السیر** در ذیل احوال **ملك‌فخرالدین کرت** مسطور و علت حبس و هلاك آن شاعر بتفصیل در آن کتاب آمده است(حبیب السیر جلدسوم جزء دوم).

۲) مراداز «سبز» نبات شاهدانج است که آنرا بانگلیسی **Indian hemp** گویند، ولغت علمی‌آن **Cannabis Indica** میباشد، بمناسبت رنگ سبز آن‌در زبان شعراء به«سبز» اشعارشده است وازآن به«حبة خضراء» یا«زمرد» ویا«طوطی سبز» نیز تعبیر کرده‌اند .

باری چون **ویعی** بزندان افتاد، مثنوئی بنظم آورد، موسوم به **کارنامه**[1]، وبعضی اشعاردیگر گفت؛ بلکه بوسیلهٔ آن شفقت سلطان‌را بسوی خود منعطف سازد، لکن حاصلی نبخشید. نزدیك بهفتاد بیت از آن مثنوی را **فصیحی** در **مجمل** نقل کرده است و این چند بیت‌را از آنجمله برای نمونه در اینجا میآوریم:

شاه جهان خسرو روی زمین	وارث **جمشید، ملك فخر دین**
داشت یکی بندگران ساخته	ز آهن و فولاد بپرداخته
کرد مرا بسته بدان بند پای	سرمکش ازخواهش کیهان‌خدای
آن دگرانرا همه آزاد کرد	چرخ‌فلك بین که چه بیداد کرد
من شده پس بستهٔ بندگران	راستچو **کاوس** به **مازندران**
بار غمی بر دل و بر پای بند	با همه غم هم نفسم تا بچند
جان من از صحبتشان در غریو	بلعجبی چند نه مردم نه دیو
یکدل از ایشان بجهان شاد نه	چون دلشان آهن و پولاد نه
دیو یکی مسخره در کردشان	خرس یکی‌لت‌خوره شاگردشان
عادتشان بستن و آویختن	خصلتشان کشتن و خون ریختن
کار همه عمر برون کوب و زور	روی‌همه‌سال‌به **خیسار** و **غور** (۲)
کوه رواشد نبرد آزمای	کـوه رواشد بصنع خدای
ده تن از این قوم نگهبان من	وای بر این حال پریشان من!

در قصیده‌ای دیگر که باز درمحبس ساخته است، شاعرمدعی است که

---

۱) کرت‌نامه نیز مثنوئی است که همین‌شاعر سروده بسبك شاهنامه (رجوع‌شود به کشف‌الظنون‌حاجی‌خلیفه ج۲ و روضات‌الجنات در تاریخ هرات) و از آن کتاب کمیاب نسخه‌ای درکابل در کتابخانهٔ دوست دانشمند **ورگویا اعتمادی** موجود است.

۲) **خیسار** قلعه‌ایست درخراسان نزدیك **هرات** (یاقوت جلد دوم ص۵۰۷) و **غور** ناحیه‌ایست کوهستانی‌در **افغانستان**. واین‌دو ممکن‌است مانندقلعهٔ **کلات نادری** جایگاه حبس‌مقصرین‌بوده یا آنکه ده‌تن‌نگهبانان شاهی از اهل کوهستان‌های **غور** بوده‌اند.

سناً سی و یکسال دارد وازاین‌مدت هفده سالرا درخدمت سلطان و چهارده سالرادرمجاورت بیت‌الحرام‌بسر آورده، وچنین گفته است:

«سی‌ویك رفت زعمرم غرض ازحرمتان — هفده درخدمت‌تو، چارده در بیت حرم»

ونیز منظومه‌ای‌دیگر که ظاهراًمثنوی بوده بهمان سیاق‌و روش ودر همان حال بقول صاحب **مجمل**، داشته است ؛ ولی جملهٔ عرائض وی ناشنیده ماند ، وشاعر سیه روز رادر زندان هیچکس‌ندانست که‌چگونه مرده است .

همام‌تبریزی

همام‌الدین تبریزی [1] یکی دیگر از شعراء این زمان است که شایستگی ذکری باجمال دارد . بموجب **مجمل‌التواریخ فصیحی** وی در سال ۷۱٤ هـ . / ۱۳۱٤ م . بسن ۱۱٦ سالگی وفات‌یافت . واورا با **شیخ سعدی** ملاقاتی روی‌داده وبااو ظرافتها و مزاحها داشته که **همام** درآن مغلوب شیخ‌شده است [2]؛ از زندگانی او مطلب دیگری بدست نیامد ، جز آنکه وی نیز یکی از قصیده سرایان و

---

۱) درسال۱۳۳۳ هـ . ش / ۱۹۵٤ م. آقای **مؤیدثابتی** که از فضلای معاصر وازمفاخر شعراء عصرحاضر ایرانند،قسمتی ازدیوان همام‌الدین بن‌علاء تبریزی‌را ازروی نسخهٔ منحصر بفردی‌که بسال ۸۱٦ هـ .کتابت‌شده بطبع رسانیده‌اند . آن‌نسخه مستقیماً ازروی نسخهٔ قدیمتری منقول‌است که بلافاصله پس‌از فوت شاعربامر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر تدوین شده و مقدمهٔ نفیسی بنام‌آن وزیردارد. عین نسخه در کتابخانهٔ ملی پاریس‌اکنون‌موجود و کتابخانهٔ ملی‌ایران از روی‌آن‌عکس‌برداشته وآقای ثابتی قسمتی ازآن‌را جمع‌آوری و در طهران‌چاپ ومقدمهٔ بلیغ ومفصلی‌که مشتمل برنوادر فوائد و تحقیقات دقیقه‌راجع باحوال شاعر وسخن اوست، بدان مزید ساخته‌اند.

این مجموعه که ظاهراً کوچك است ، ولی معناً بزرگ و در ٦۲ صحیفه بسیاری از غزلیات وابیات همام‌الدین را متضمن است .

۲) رجوع‌شود به‌تذکرةالشعراء دولتشاه ، طبع‌لیدن ، ص۲۰۳ .

مداحان **صاحبدیوان** بوده‌است (۱).

اشعار ذیل بنقل **هفت اقلیم** نمونه‌ای از کلمات اوست که در آن ظاهراً نفوذ کلام **شیخ سعدی** (۲) مشهود میباشد :

«در آن نفس که بمیرم، در آرزوی تو باشم | بدان امید دهم جان، که خاك کوی تو باشم
بوقت صبح قیامت که سر ز خاك بر آرم | بآرزوی تو خیزم ، بجستجوی تو باشم
حدیث روضه نگویم ، گل بهشت نبویم | بسوی حور نپویم، در آرزوی تو باشم» (۳).

غزل دیگر :

« وداع یار و دیارم چو بگذرد بخیال | شود منازلم از آب دیده مالا مال
فراق را نفسی چون هزار سال بود | به بین که چون گذرد روز و هفته و مه و سال؛»

غزل دیگر :

۱) رجوع شود بمقدمهٔ جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی نگارش مرحوم **میرزا محمدخان قزوینی**.

۲) شیخ سعدی را غزلی معروف است بدین مطلع :

تو خود بصحبت امثال ما نپردازی | نظر بحال پریشان ما نیندازی »

همام همین غزل را جواب گفته وازاینکه شهرت و آوازهٔ شیخ را نداشته، از بخت خود گله کرده است واین ابیات از آن غزل است :

« بیك کرشمه توانی که کار ما سازی | دمی بچارهٔ بیچارگان نپردازی
در آرزوی خیالت غلام خوابم من . | خنك کسی که تو اش همنشین و همرازی
عیار مهر تو یك ذره کم نگردانم . | اگر ببوتهٔ عشقم چو سیم بگدازی
مکن تفرج سرو سهی، همان خوشتر | که عشق باقد و بالای خویشتن بازی .
همام راسخنی دلفریب و شیرین است. | ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی؛»

۳) این غزل در بعضی نسخ دیوانهای خطی و کهنهٔ **شیخ سعدی** که تاریخ کتابت آن اوائل قرن هشتم است، بشیخ نسبت داده شده ، و مقطع آن این بیت است که شامل تخلص وی میباشد :

« هزار بادیه سهل است باوجود تو رفتن | و گر خلاف کنم، سعدیا بسوی تو باشم».

« قیامت دیدم آن روز جدائی — چه بودی گر نبودی آشنائی
غنیمت دان حضور دوستان را — که دوران مینماید بیوفائی ؛ »

غزل دیگر :

« شد دوش بر یار حکایت آغاز — از هر بن مویم بر آمد آواز
شب رفت و حدیث مابپایان نرسید — شب راچه گنه؛ قصهٔ ما بود دراز ؛ »

اگر مجال اجازت میداد، هر آینه عدهٔ دیگری از شعراء این عصر نیز سزاوار ذکر دراین کتاب‌می‌بودند ؛ مانند :

دیگرشعراء این‌زمان

افضل کاشی ، اثیری اومانی ، سیف‌الدین‌اسفرنگی، رفیع‌الدین‌ابهری ، فریداحول‌ونزاری قهستانی . لیکن‌غالباً دیوان آنها کمتر بدست‌من‌افتاده ، وجز ببعضی قطعات منتخبه که تذکره نویسان از ایشان نقل‌کرده‌اند ، از آثار آنان بتفصیل آگاهی نیافته‌ام ، پس اولی آن است که اکنون از ذکر ایشان صرفنظر شود .

نزاری‌قهستانی

بااینهمه‌دربارهٔشاعراخیر یعنی ـ **نزاری** ـ چندکلمه‌ای‌باید گفته‌شود، زیرا که‌نسخهٔ خطی‌دیوان اورا درموزهٔ‌بریتانیا بعدازطبع‌متمم‌فهرست‌بدست‌آوردند(Or . 7909) ،وازآن‌نسخه‌سوادی برای من‌درپائیزسال۱۹۱۳ م. بقلم‌کاتبی هندی موسوم به‌**مولوی اسماعیل‌علی** کتابت شده است. من ازآنرو مشتاق این‌نسخه بودم که احتمال‌قوی‌میدادم که‌چون **نزاری** منسوب بطایفهٔ **اسماعیلیه**[1] میباشد، شاید دراشعار اوادله واشاراتی‌برمذهب وی‌بدست‌آید. ونیزامیدداشتم که‌درکلمات‌اوقریحهٔ بزرگی مانند شاعر بزرگ اسماعیلی یعنی **ناصرخسرو علوی** مشاهده کنم .

اینکه **نزاری** منتسب به **طایفهٔاسماعیلیه** است ، نه فقط ازتخلص

۱) اسماعیلیه = ملاحده ، Assassins

او وازمولد ومسقط الرأس وی‌معلوم میشود ، بلکه بسیاری‌ازصاحبان‌تذکره باین معنی اشاره کرده‌اند . پس از مرگ هشتمین خلیفهٔ فاطمیان **مصر** ــ **المستنصر بالله** (۱۰۳۵ــ ۱۰۹٤م). مابین دو پسر او **المستعلی بالله** و**نزار** کشمکشی در گرفت که در آن پسر دوم بهلاك رسید . لیکن **اسماعیلیان شرق ایران** (بانضمام شعبهٔ شامی آن طایفه) اورا امام بحق میدانستند . و بدون شك این شاعر تخلص خودرا ازنام وی گرفته است ، و احتمال دیگر که این‌نام مأخوذ ازکلمهٔ «نزار» بمعنی لاغرباشد، محل تردید است . بعلاوه **قهستان** یکی از مراکز مهمهٔ طایفهٔ **ملاحدهٔ** ایران میباشد [۱] مخصوصاً درشهر **قائن** و **بیرجند** که این شاعربآن‌دو شهر دریکی ازاشعار خود اشاره کرده آنجا که میگوید :

« نشسته بر سر گنجینهٔ خویش اگر در **بیرجندم** ور به **قائن**
نزاری بعد از این آزاد و فارغ توئی و گنج فقر وکنج ایمن ».

نسخهٔ دیوان فوق مشتمل برغزلیاتی چندبود وآنها اگرچه تاحدی دارای روح است ، ولی غالباً از مقولهٔ خمریات [۲] است ، که کمتر اشاره بعقاید مذهبی یا وقایع‌عمومی زندگی وی‌مینماید ، وظاهراً اینگونه مطالب را باید در نوع مثنوی و قصیده جستجو کرد . ولی در نسخهٔ مورد بحث

---

۱) رجوع شود بکتاب « ممالك خلافت شرقیه » تألیف **ل. استرانج** . ص۳۵٤، بنده مترجم در شهور سنهٔ ۱۳۱۵ هـ . ش که مقلدمنصب وزارت معارف بودم ، بدهات این طائفه در قهستان (حوالی‌بیرجند)رفتم وبرای‌ایشان که‌برحسب امرامام خود « آقاخان محلاتی » تقاضای دبستان داشتند، یك دو باب مدرسه تأسیس کردم . و با زعمای ایشان‌صحبت داشتم .

۲) خمریات = **Bachanalians** .

متأسفاً از سنخ قصیده و مثنوی چیزی دیده نشد . بقول **اسپرنگر**[1] **نزاری** درسال ۷۲۰ هـ /۱۳۲۰ م . وفات یافته ، و دو مثنوی از او باقی مانده یکی موسوم به: **دستور نامه** است و بقول او بسیار لطیف و جالب میباشد ، ولی این مثنوی بنظر نویسنده نرسیده است .ـ و آثار نزاری شاید در آتیه مورد مطالعهٔ بیشتری قرار گیرد [2].

در خاتمه این مقال باید کلمتی چند از **سلطان ولد** فرزند و جانشین روحانی مولانا **جلال الدین رومی** گفته شود [3] . وی در **آسیای**

---

۱) **اسپرنگر** Sprenger ـ فهرست کتابخانهٔ پادشاه اودص۵۲٤.

۲) **دیوان نزاری**: مشتمل است بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و ترکیب بند، نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ ملی ایران در۶۱۸ صفحه محفوظ است ودر پایان آن نوشته : « کتب صفی‌قلیخان بیگلربیگی» وبی‌تاریخ مانده وظاهراً در نیمهٔ اول قرن نهم کتابت یافته وازابتدای این نسخه مقداری بیفتاده، همچنین نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ ملی ملك تهران در ۲۰۹ ورق بشمارهٔ ۵۳۰۵ مضبوط میباشد و چنین مینماید که مکتوب در قرن یازدهم هجری است و مقداری از نواقص آن را در زمان حاضر نویسانیده اند وهنوز ناتمام است .

این هردو نسخه هریك متجاوز از هشت هزار بیت میشود و نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ایران کاملتر وصحیح‌تر مینماید. ولی‌چنانکه در **آتشکدهٔ آذر** آمده دیوان نزاری ببیست هزاربیت بالغ میشده است .

رجوع‌شود به‌مجلددوم آتشکدهٔ آذر طبع‌تهران ۱۳۳۷ش باحاشیهٔ بسیارمفید و جامعی که آقای **حسن‌سادات ناصری** تحقیق‌فرموده وبر آن افزوده‌اند.

۳) رجوع شود بتألیفات استاد دانشمند آقای **بدیع‌الزمان‌فروزانفر** که در بارهٔ تاریخ حیات و خاندان و آثار مولانا جلال‌الدین رومی نگاشته واثری مخلد از خود بیادگار گذاشته‌اند. مخصوصاً «رساله درتحقیق احوال وزندگانی مولاناجلال‌الدین محمد» طبع‌تهران ــ بهمن‌ماه ۱۳۱۵ .

سلطان ولد و کتاب رباب نامه

صغیر در شهر **لارندا** (**قرامان** جدید) درسال ۶۲۳ ﻫ . ۱۲۲۶ م . وقتی که پدرش نوزده سال داشته متولد شد . اسم اصلی او **بهاءالدین احمد** است ، تألیف معروف وی مثنوی است موسوم به **رباب نامه** ، و آن کتابی است فارسی که محتوی بر ۱۵۶ بیت ترکی نیز میباشد، وبعقیدهٔ **گیب** آن قدیمترین نمونه‌های شعر ترکی غربی است که در دست میباشد . این اشعار کهنه جلب توجه **وان‌همر** (۱)، **ویکرهوسر** (۲)، **برنهور** (۳) ، **فلیشر** (۴) ، **سلمان** (۵) ، **رادلوف** (۶) ، را نموده و **گیب** نیز در کتاب **تاریخ شعر عثمانی** از آن بحث بسیار کرده است(جلد اول ص ۱۴۹-۱۶۳) وهم آنجا گفته است(۷): « **سلطان ولد** نه تنها این افتخاررا دارد که وی پیشقدم درهر کار نیك بوده ، این مباهات نیز حق اوست که بکاری مهم مبادرت جست که آن ایجاد شعر برای یك ملت است وهر کس حق دارد از چنین عملی سرفراز باشد . » (۷) و از اینقرار بطوریکه **گیب** ، که خود هواخواه بزرگ شعر ترکی است اقراردارد، ایجاد شعر ترکی مرهون یکنفر ایرانیست ، ودر حقیقت شاخه‌ای ازشعر فارسی میباشد ، که درطول مدت پنج قرن ونیم یعنی از ۱۳۰۰ تا ۱۸۵۰ م. ازآن سرچشمه سیراب میشده وازآن منبع فیض میگرفته است . بهرصورت تأسیس سلطنت عثمانی وظهور ادبیات ترکی هردو متعلق است بهمین عصر وبهمین زمانی که دراین فصل مورد بحث ماست، ازاین سبب است که غالباً ما درمواقع ضروری بآن هردو اشاره می کنیم .

۱) Von Hammer
۲) Wickerhauser
۳) Bernhauer
۴) Fleischer
۵) Salemann
۶) Radloff
۷) رجوع شود به تاریخ شعر ترکی تألیف گیب . Gibb. Vol. i R. 154

کتاب دوم

از تولد تا وفات امیر تیمور

۷۳۶ ـ ۸۰۷ هـ .

۱۳۳۵ ـ ۱۴۰۵م .

فصل چهارم

دورهٔ تیمور

تعریف این دوره دورهٔ اقتدار مغولان ایران بمرگ **ابوسعید بهادر** در ۱۳ ربیع الثانی ۷۳۶ هـ. / ۳۰ نوامبر ۱۳۳۵ م. عملاً سپری شد ، و هشت ماه بعد از آن یعنی در ۲۵ شعبان همان سال مطابق ۸ آوریل ۱۳۳۶ م . **تیمور** معروف به **لنگ** که نزد اروپائیان بـه **تمرلن** Tamerlane معروف و مشتهر است، متولد گردید . مقدر بود که وی نیز مانند **چنگیزخان** تقریباً بهمان عظمت وقدرت نائل شود وهم برای مسلمانان **آسیای غربی** و **وسطی** عقوبتی مولم باشد .

انطباق تقریبی تاریخ وفات آخرین سلطان مغول با تولد این پادشاه عظیم که دورهٔ استیلای تاتارها را در **ایران** از نو بوجود آورد ، جلب نظر مؤلف **مطلع السعدین** را کرده از این رو همان سال را برای ابتداء تاریخ این دورهٔ هفتاد ساله که ما در صدد بحث آن هستیم مناسب دانسته است . این دوره با همهٔ هرج و مرج و اختلالی که در آغاز آن موجود بود و خونریزیهای بزرگی که در پایان آن اتفاق افتاد، ازحیث کم و کیف شعرا و نویسندگانی که در آن بظهور رسیدند، بسیار قابل توجه است .

نویسندگان برگزیده این دوره اساتید شعراء این عصر **سلمان ساوجی**، **خواجوی کرمانی**، **عبید زاکانی** ، **عماد کرمانی** ، **عصار تبریزی** و دو **جلال الدین** : یکی **عضد یزدی**

و دیگری **طبیب** ، **کمال خجندی** ، **مغربی** ، **بسحق اطعمه** ، **ابن یمین** ، میباشند و آخر همه بلکه استاد مسلم و بی‌نظیر آن عصر **حافظ شیرازی** است. نویسندگان و نثرنویسان این دوره عبارتند از مورخین عصر **تیمور** مانند : **نظام شامی** و **شرف الدین علی یزدی** و **معین الدین یزدی** مورخ **خاندان مظفری** که بدست **تیمور** نابود شدند ، و بعضی علماء بزرگ دیگر که گرچه ایرانی نژاد بودند، ولی بعربی تحریرات فرموده اند . مانند : — **میرسید شریف جرجانی** ، **سعدالدین تفتازانی** و **عضدالدین ایجی** .

سه یورش تیمور بایران

حملهٔ نخستین **تیمور** به **ایران** درسنهٔ ۷۸۲ هـ / ۱۳۸۰ م . اتفاق افتاد که در آخر آن سال **خراسان** و **سیستان** و **مازندران** را فتح کرد ، و هجوم دوم در سال های ۵ ـ ۱۳۸٤م . واقع شد که در آن بازبه **مازندران** تاخته واعمال جنگجویانهٔ او تا **آذربایجان** و **عراق عجم** و **گرجستان** توسعه یافت و به فتح **شیراز** وقتل عام ۷۰ هزار تن در **اصفهان** خاتمه پذیرفت . وتاخت وتاز سوم او در سال ۷۹۵ هـ /. ۱۳۹۲ . آغاز گردید که وی باز به **فارس** حمله برده **مظفریان** رابکلی منقرض ساخت . درحالی که **سربداران سبزوار** را درسال ۷۸۳هـ ./ ۱۳۸۱ م . نابود کرد و **ملوك كرت هرات** را درسال ۷۹۲ هـ . [۱۳۸۹م ازمیان برداشته بود .

دودمانهای سلاطینی که بدست تیمور منقرض شدند

کشور **ایران** درأثنای چهل و پنج سال یعنی از تاریخ تولد **تیمور** ووفات **ابوسعید** مغولی بعد در امور داخلی خود مستقل بود ، وبین چهار یا پنج سلالهٔ کوچك ملی تقسیم میشد که آنهاعبارت بودند از :

۱ ـ **آل مظفر** ـ پادشاهان **فارس** ـ **عراق عجم** ـ **کرمان** که از همه مهمتر بودند .

۲ـ **آل جلایر** یا **ایلخانیان** ـ که در **بغداد** و **آذربایجان** حکومت میکردند .

۳ ـ **سر بداران** در **سبزوار** .

٤ ـ **ملوك كرت** ـ که در **هرات** و شمال شرقی **ایران** استقلال داشتند .

تاریخ این سلاله‌های کوچك خیلی درهم وپیچیده‌است و شاید بزحمت بحث ومطالعهٔ دقیق نیرزد، درعین حال وسعت خاك هر کدام نامعین، وسرحدات آنها (اگر میتوانست سرحدی باشد) دائماً در معرض تغییر بود ، و غالباً بلکه دائماً آتش جنگ داخلی مابین افراد همان سلاله مشتعل بود، وبرادران وبنی اعمام برقابت ونزاع بایکدیگر برخاسته میراث سلطنت در میان آنها تقسیم می گردید .

ادبیات ایران در ایام اختلال سیاسی

نکتهٔ قابل توجه آن است که همواره در ادوار هرج و مرج و تقسیم قوای سیاسی در مملکت **ایران** ادبیات فارسی بیشتر از سایر اوقات رواج و رونق می گرفته . چنانکه مثلاً جمعی از شعراء در این مدت ٤٥ ساله که مورد بحث ماست بظهور رسیده‌اند که دردرجهٔ اول قرار دارند . وحال آنکه درتمام مدت ۲۳٤ سال (۱۵۰۲ تا ۱۷۳٦م .) ایام سلطنت صفوی که درآن زمان مملکت **ایران** در قوت وشکوه و استحکام بجائی رسید که در ادوار اخیر نظیر نداشت، نصف آن عده شعرا هم در ایران پیدا نشدند، واگر ندرةً شاعری هم بود، شهرتش از دائرهٔ محل زندگانی وی تجاوز نمی کرد . ولی ازطرف

دیگر صنایع مستظرفه وعلم کلام در آن عهد بنهایت کمال رسید . شرح علت این کیفیت تاریخی عجیب را بعداً درموقع بحث ازدورهٔ **صفویه** بیان خواهیم کرد. لکن بطور اجمال در اینجا گفته می‌شود که عزیک از دربارهای کوچك ومتعدد ورقیب یکدیگر که دراعتلاو تفوق خود نسبت بهمگنان سعی بلیغ می‌کردند، خود به‌تنهائی مشوق شعرا وادبامیشدند؛ واین تشویق برای آن گوینده‌گان اوضاع واحوال مساعدی ایجاد میساخت که اگر دریك‌شهر محروم وخفیف میشدند، درشهری دیگر مقدم آنان را عزیز می‌داشتند.

قبل از آنکه از **تیمور** سخن گوئیم، لازم است بسلالههای کوچك ومستقلی که دراین نیم قرن در **ایران** کامیابی داشته‌اند، مختصری اشاره‌نمائیم. در آن میان **ملوك آل مظفر** ازهمه مهمترند، هم ازلحاظ وضع وتوسعهٔ خاك وهم بدلیل وجود شعرای نامدار که بادربار ایشان سروکار داشته‌اند ،مخصوصاً **خواجه حافظ شیرازی** که سرآمد آنهاست . بعد از آنها **جلایریان** یا **ملوك ایلخانی** را قرار میدهیم که در **بغداد** و **تبریز** سلطنت کرده وظاهراً وارث مستقیم دولت متوفای مغول بوده‌اند. درظل عنایت ایشان نیز چندتن شاعر برگزیده میآسودند. سپس **سربداران سبزوار** اند که درناحیهٔ محدود ومضیقی حکومت داشته‌اند ، ودر حقیقت همانطور که نام ایشان دلالت میکند، مرتبت آنها ازدرجهٔ یاغیان وسرکشان اندکی بالاتر میباشد . پس از آنها **ملوك کرت** در **هرات** می‌آیند که متمدن‌تر وثابت‌تر وبا اساس‌تر بوده‌اند (و۱٤٤ سال از ۱۲٤٥ تا ۱۳۸۹م . حکومت کرده‌اند) ، کشور آنها امروز در خاك فعلی **ایران** واقع نشده ، و اکنون یك قسمت در قلمرو **افغانستان** کنونی است و خود ایشان نیز از حیث نژاد یاافغان ویا مخلوط به‌افاغنه بوده‌اند .

اینك ازاین چهارسلسله بترتیب اجمالاً سخن میگوئیم :

ملوك آل مظفر

منابع تاریخ آل مظفر

علاوه بر بعضی از کتب تواریخ عمومی مانند **روضة الصفا** که غالب محصلین تاریخ ادبیات **ایران** با آن آشنا هستند بعضی کتب دیگر نیز در بارهٔ این سلسله محل استفاده است. از آن جمله کتابی راجع به خاندان مظفری بقلم یکی از فضلاء معروف آن عصر موسوم به: **معین الدین یزدی** نوشته شده است که حاکی از فایده است . این شخص در مدارس **کرمان** در سال ۷۵۵ هـ . / ۱۳۵٤ تدریس میکرده . این کتاب تاکنون بطبع نرسیده است[1] وما ازنسخهٔ خطی که در موزهٔ **فیتزویلیم** **Fitzwilliam Museum** در **کمبریج** موجوداست استفاده کردیم. این نسخه بتاریخ ۷۷۸ هـ ./ ۱۳۷٦ م. کتابت شده ، و نیز دو نسخهٔ خطی دیگر بعداز ۱۹۱۷ م . دیده شد که یکی از آندو درزمان خود مؤلف نگاشته شده و متعلق به کتابخانهٔ مرحوم **سرهوتوم شیندلر** است . این تاریخ فقط تا سال ۷٦۷ هـ ./ ۱۳٦٥ م . را مورد بحث قرار داده ، و وقایع سی سال اخیر آن خانواده را فاقد است . و بعلاوه سبك انشاء آن بقدری غامض و پیچیده میباشد ، وبحدی عبارات آن مشکل است که کاتبی موسوم بــه **محمود کتبی** در موقعی که نسخهٔ **تاریخ گزیده** رادر ۸۲۳ هـ ./ ۱٤۲۰ م . استنساخ میکرده سهلتر دیده است که بر آن ازتاریخ حال **آل مظفر** بقلم خود شرحی اضافه سازد . این شرح مختصر درنسخه‌ای که ازطرف اوقاف **گیب** گراورشده وجود دارد، وسر گذشت آن

---

۱) رجوع شود بفهرست ریو ص۱٤۸ ومتمم فهرست آن ص۳۳، اخیراً این کتاب درتهران بهمت آقای سعید نفیسی درتحت طبع است.

سلسلەرا تاهنگام انقراض آن یعنی رجب ۷۹۵ ه./ مه ۱۳۹۲ م . باختصار متضمن است .

این منابع بعلاوه تفصیلاتی که در کتاب جدید التألیف **فارسنامهٔ ناصری** (۱) تالیف **حاج میرزاحسن فسائی** از آن‌سلسله آمده‌است، وسائل واسباب نوشتن سر گذشت مختصری‌از **آل مظفر**را بدست میدهد . لکن‌باید اقرار کنیم که ما در این تحقیقات مدیون خلاصهٔ عالی و قابل استفاده‌ای که راجع بتاریخ این سلسله در مقدمهٔ ترجمهٔ « اشعار **حافظ** » **میس‌جرترود لوتیان‌بل** (۲) نگاشته است میباشیم .

اصل و نسب طایفهٔ مظفری

گویند که: اجداد این‌خاندان از**عربستان** دراوائل فتوحات‌اسلام به**ایران** آمده ودر **خواف خراسان** سکنی گزیده‌اند ، امیر **غیاث‌الدین خراسانی** ، جداعلای **مبارزالدین‌محمد** ، اولین پادشاه این‌سلسله درزمان حملهٔ مغول ازآنجا مهاجرت کرده به**یزد**آمد . یکی از پسرانش **ابوبکر** باسیصد سوار در حملهٔ **بغداد** همراه **هلاکو** بوده ، و بعدها در **مصر** بدست اعراب

---

۱) تاریخ فارسنامهٔ ناصری تألیف جد امی‌شنه‌مترجم ــ **حاجی‌میرزاحسن حسینی‌حسنی** معروف بفسائی ، فرزند حسن بن مجدالدین بن **سیدعلیخان کبیر** المدنی‌المکی ثم‌الشیرازی درسال ۱۳۱۳ ه . درتهران بطبع‌سنگی چاپ‌شده‌است . تولد مؤلف در سال ۱۲۳۷ ه . و وفات او درشهر رجب ۱۳۱٦ ه درشیراز ، و مدفون در **مدرسهٔ‌منصوریهٔ** شیراز در جوار مقبرهٔ جداعلای خود **میر سید صدرالدین دشتکی** شیرازی رحمة الله علیهم رحمة واسعة. (رجوع شود بتاریخ فارسنامهٔ ناصری ص ٦٦ــ ٤٤).

۲) رجوع‌شودبکتاب **Poems From the Divan of Hafiz** تألیف خانم **جرترودبل** **Miss Gertrude Lowthian Bell** طبع لندن ، ۱۸۹۷ص۲۸ــn

بنی خفاجه کشته‌شده‌است . برادرش **محمد** بجای‌وی‌بحکومت **یزد** نشست ولی‌بیفرزند ازدنیارفت . فرزند سوم **امیرحاجی ـ جلال‌الدین منصور** در **میبد** نزدیك **یزد** میزیست. ازوی سه‌پسر باقی‌ماند، موسوم به: **شرف‌الدین مظفرو زین‌الدین‌علی** ، و **مبارزالدین محمد** . گویند که : **مظفر** در خواب‌دید که اعقاب خانوادهٔ اورا سلطنت مقدراست، وهنوزدرفصل شباب‌بود که بواسطهٔ اعمال شجاعانه در جنگی که با دستهٔ دزدان **فارسی** که به‌**یزد** برای غارت‌آمده بودندنمود ، خودرا معروف ساخت .

مظفر درسال۶۸۵ ه‍./۱۲۸۶م . به‌**کرمان**رفت ، وبخدمت‌امیر**سور-غتمش قراختائی** داخل گردید ، بعد ازآن نزد چهارتن از سلاطین مغول متناوباً مشغول خدمت گشت : **ارغون** ، **کیخاتو** ، **غازان و اولجایتو** (**خدابنده**) ، درسال ۷۱۱ ه‍ . / ۱۳۱۱ م. در **خانقین** بحضور **اولجایتو** درآمد ، وسلطان حکومتی وسیع باو ارزانی داشت . چون در سال ۷۱۳ ه‍ . /۱۳۱۳ م . وفات یافت فرزندش که او نیز **مبارزالدین‌محمد** نام داشت و در آن وقت سیزده ساله بود ، از طرف **اولجایتو** بحکومت نشست . در بیست و نه سالگی زن دوم خود **بانو جهان** نوادهٔ دختری **سورغتمش** را تزویج کرد . ویرا پنج پسربود : **شرف‌الدین مظفر** متولد در ۷۲۵ ه‍. /۱۳۲۵م. متوفی‌دراثر زخمی که باورسیده‌بود درسال ۷۵٤ه‍./۱٤۵۳م. دوم **شاه شجاع** متولد در ۷۳۳ ه‍ . / ۱۳۳۳ م . و سوم **قطب‌الدین‌محمود** متولد در ۷۳۳ ه‍ . / ۱۳۳٦ م . و دو برادر دیگر که‌موسوم‌بودند به :**احمد** و **بایزید** .

امیر مبارزالدین محمد

امیر **مبارزالدین محمد** را عموماً نخستین پادشاه سلسلهٔ **مظفریه** میشمارند . و از تاریخ جلوس او در ۱۳۱۳ م . تاانقراض آن سلسله بدست **تیمور** در ۱۳۹۳ م . یکدورهٔ هشتاد ساله است . اولین محل حکومت او چنانچه گفتیم **میبد یزد** بود؛ ولی درسال ۱۳۱۹ م . شهر یزد نیز ضمیمهٔ حکومت او گشت وددر ۱۳٤۰ نیز **کرمان** هم بدست او افتاد ، و مقاومت شدیدی که حکمران آنجا **قطب‌الدین** بیاری **ملوك کرت هرات** بعمل آورد مفید نیفتاد . ودر سال ۱۳۵۳ م . بعداز یك رشته کشمکش وزد وخورد طولانی ولایت **فارس** وپایتخت آن **شیراز** را از **ابواسحق انجو** انتزاع فرمود و پسر دهسالهٔ او **علی‌سهل** را محبوس ساخت. بعد ها **شاه‌شجاع** فرزند وی آن کودك را در **رفسنجان** باکمال بیرحمی بکشت . یکی از کارهای **مبارزالدین** ممانعت از شرب خمر وسایر اقسام مناهی بود که در میان مردم خوشگذران **شیراز** رواج فراوان‌داشت . وبهمین مناسبت فرزندش **شاه‌شجاع** این رباعی‌را بنظم درآورده‌است :

« در مجلس دهر ساز مستی بسته است — نه‌چنگ ونه قانون ونه‌دف بردست است
رندان همه ترك می پرستی کردند — جزمحتسب‌شهر(۱) که‌بی‌می مست‌است»

در سال بعد ـ ۱۳۵٤ م . در اثر این اعمال شدید ویا غیر آن اهل **شیراز** شوریده و سراز اطاعت **امیر مبارزالدین** باز زدند . لیکن بزودی مجدداً شهر بحیطهٔ تسخیر او درآمد . و درهمین احوال **امیر مبارزالدین**

۱) محتسب (Proctor) در قرون وسطای اسلامی لقب مأمور رسمی شهر بوده است که وظیفهٔ او حفظ نظام واخلاق وجلوگیری ازملاهی ومراقبت درفروش اجناس بوده که کم وبدنفروشند . دراینجا «محتسب» کنایه از مبارزالدین محمد است که اورا بطنز باین‌لقب می‌نامیده‌اند .

خودرا رسماً دست‌نشانده ومأمورخلیفه **المعتضد بالله عباسی**[1] خوانده و نام اورا درخطبه قرارداد[2].

مرگ ابو اسحق انجو

مبارز الدین درسال۷۵۸ﻫ ./۱۳۵۷م. به **اصفهان** حمله برد وعاقبت آنجارا فتح کرد وحاکم آن **شیخ ابو اسحق انجو**را اسیر کرده به**شیراز** آورد. وامر فرمود که بدست **امیر قطب‌الدین** (پسر **سید امیر ضراب** که پدرش را بحکم

---

۱) ابوالفتح ابوبکر المعتضدبالله بن المستکفی **العباسی المصری** یکی از خلفاء رسمی عباسی است که فقط باسم خلافت داشته و در مصر میزیسته‌اند، واز سقوط **بغداد** تا فتح **مصر** بدست سلاطین‌عثمانی ۱۲۶۲ـ ۱۵۱۷ م. لقب خلیفه داشته‌اند واین **المعتضد بالله** بعداز برادرش **الحاکم بامرالله** در سال ۷۵۳ ﻫ ./۱۳۵۲ م خلیفه شد، و در ۷۸۳ ﻫ . / ۱۳۶۲ م . وفات یافت. (رجوع شود به**تاریخ الخلفاء السیوطی**).

۲) درخلاصه‌ای‌ازتاریخ**معین‌الدین یزدی** که درذیل **تاریخ گزیده** مسطور است، درذکر بیعت امیر مبارزالدین باخلیفهٔ عباسی در**اصفهان**، شرح جالبی آمده که نقل‌آن دراینجا بیفایده نیست:

«امیر مبارزالدین محمد چون بمحاصرهٔ اصفهان‌رفت، جماعت اندرون با وجود کثرت بیرون نیامدند و امیر مبارز الدین بقلعهٔ **ماردانان** نزول کرد، و با وکیل خلیفهٔ امیرالمؤمنین المعتضد بالله ابوبکر عباسی بیعت کرد.

و در سنهٔ خمس وخمسین و سبعمائه خطبهٔ اسلام در بلاد عـراق که از هجوم لشکر سلاطین مغول الی هذا الیوم از زینت ذکر خلفای عباسی عاطل مانده‌بود، بذکر خلیفه المعتضد بالله مشرف شد. و از غرائب معجزات نبوی آنکه بحکم حدیث « ان‌الله یبعث لهذه الامة فی کل مائة سنة من یجدد لها دینها». چون‌اختیار تاریخ‌رفت، ازسنهٔ ست وخمسین وستمائه که خروج لشکر **هلاکوخان** است و واقعهٔ بغداد تاآن زمان ۱۰۰ سال‌بود بی‌زیادت ونقصان، وعلمای **کرمان** و **فارس** و **یزد** بیعت کردند» ص۶۶۳ .

ابواسحق[1] کشته بودند)، بقتل رسید (۷۵۸ هـ .).واین دو رباعی منسوب به **ابواسحق انجو** است که قبل از مرگ سرائیده است :

« افسوس که مرغ عمر را دانه نماند	و امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و دریغا که در این مدت عمر	ازهر چه بگفتیم جز افسانه نماند ! »

ایضاً

« با چرخ ستیزه کار مستیز و برو	با گردش دهر در میاویز و برو
یك کاسهٔ زهر است که مرکش خوانند	خوش درکش وجرعه برجهان ریزوبرو»

بعد از تسخیر **اصفهان**، **مبارزالدین** بطرف **تبریز** تاخت، و بعد از دومصاف که با لشکریان **اخی جوق** نمود، آنجا را مسخر ساخت وفرزندان اورا تا **نخجوان** دنبال کرد . ولی عاقبة الامر روزگار علیه او برخاسته پسرانش **شاه‌محمود** و **شاه‌شجاع** که از قصد پدر در بارهٔ خود آگاه شدند، در **اصفهان** اورا گرفته و کور نمودند . ونخست اورا درقلعهٔ **طبرك اصفهان** و سپس در **قلعه سفید فارس** محبوس ساختند .

وی در آنجا کوتوال قلعه‌را بفریفت وباخود یار ساخت و مابین او و فرزندانش آشتی بظهور پیوست؛ ولی این نیز دوامی نکرد . و آخرکار وی در حبس در **قلعهٔ بم کرمان** در ربیع الاول ۷٦٥ هـ ./ دسامبر ۱۳٦۳ م . در

---

۱) ازسلطنت شاه شیخ ابواسحق که مقارن ایام شباب خواجهٔ شیراز شمس‌الدین محمدحافظ است ، اشاراتی چند در دیوان آن گویندهٔ بزرگ یافت میشود که نام اورا جاویدان ساخته . ازجمله دراین غزل :

«یاد بادآنکه سرکوی توام‌منزل بود	دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود
راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی	خوش درخشید،ولی‌دولت‌مستعجل‌بود..الخ»

۶۵سالگی وفات یافت . [۱]

شاه شجاع
۷۵۹ - ۷۸۶ ه .
۱۳۵۷ - ۱۳۸۴م .

بجای **مبارزالدین** فرزندش ، **جلال الدین ابوالفوارس شاه‌شجاع** بتخت نشست ، علت عمدهٔ اشتهار وی در این است که او ممدوح شاعر جاویدان **حافظ شیرازی** می‌باشد ، خود وی‌نیز خالی‌ازذوق وقریحهٔ شعرنبوده وهم‌بعربی وهم‌بفارسی شعرمیگفته ، وبعضی‌نمونه‌ها از آن‌هردودرذیل **تاریخ گزیده**[۲] بقلم **محمود کتبی** آمده‌است[۳]. فضائل علمی وی بهمین‌حد محصورنبود ،

---

۱) سختی وقساوت **مبارزالدین** بحدی‌بود که‌صاحب**فارسنامه** برحسب‌روایت یکی ازنزدیکان او **لطف الله بن صدر الدین عراقی** مینویسد که : وی در هنگام تلاوت قرآن کتاب الهی‌را بیك سو مینهاد وبرمیخاست ومقصر محکوم بقتل‌را با دست‌خود میکشت وبعدبا کمال فراغت خاطربازمیگشت وبخواندن قرآن مشغول‌می‌شد. (رجوع‌شود بفارسنامهٔ‌ناصری‌ص۵۷).

۲) رجوع‌شودبه‌ص۶۸۳ ازچاپ گراوری تاریخ گزیده درسلسلهٔ کتب گیب .

۳) جامعترین مجموعه از آثار **شاه‌شجاع** که‌بنظربنده‌مترجم رسیده‌مجموعه‌ایست که بنقل از سفینهٔ کهنسال ملکی مرحوم **حاج سید نصرالله تقوی** درزمان شاه‌شجاع نوشته شده ودرمجلهٔ ارمغان شمارهٔ۳ سال‌پانزدهم مورخ‌خرداد ۱۳۱۳ شمسی وعیناً درجلداول **تاریخ‌عصرحافظ** تألیف **دکتر قاسم‌غنی** طبع تهران ص۳۳۲ مندرج است . این جنگ درحدود سنهٔ ۸۲۲ ه . کتابت شده است و شامل دیوان شاه شجاع یابعبارة‌اخری مجموعه‌ای‌ازآثارمنثور ومنظوم‌او «عربیاً وفارسیاً» میباشد . دیوان مذکوررا **سعدالدین انسی** که از رجال و مصاحبان درگاه شاه شجاع بوده است، جمع آوری فرموده . نثر آن متکلف و نظم او شامل قصیده وغزل وقطعه و رباعی است . بعضی از غزلیات او را شاعر و استاد معاصر خواجه حافظ استقبال کرده است، مانند: این غزل ــ :

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

گویند: قرآن را درنه‌سالگی حفظ داشت وهشت بیت عربی را بیک‌نوبت قرائت بیاد می‌سپرد. نظم ونثر تازی و فارسی و مکتوبات و رسائل او در اطراف عراق شهرت بسیار داشت، ودر فنون سلحشوری زبر دست بود. وی حامی بزرگی برای ادبا ودانشمندان عصر خود بشمار میرفت وحتی بمجلس درس مولانا قوام‌الدین[۱] حاضر میشد. درمدرسهٔ دارالشفاء که خوددرشیراز بنا کرده‌بود،عالم معروف زمان سیدشریف جرجانی را بمدرسی گماشت.

۱) مقصود مولاناقوام‌الدین‌عبدالله ازقراء معروف‌واستاد خواجه‌حافظ است. (رجوع‌شود بطبقات‌القراء طبع‌مصر).

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

« شیوهٔ عشاق باشد خروش — ور بمثل خون دل‌آید بجوش »

خواجه حافظ فرماید:

« هاتفی ازگوشهٔ میخانه دوش — گفت: ببخشندگنه، می بنوش».

یااین غزل:

بهر طریق‌که پیش آیدت نشیب و فراز — توئی دلیل من، ای کار ساز بنده نواز

« منم که دیده بدیداردوست کردم باز؛ — چه شکر گویمت‌ای‌کار ساز بنده نواز!»

ویا این‌غزل:

ای بکام عاشقان حسنت جمیل — کی گزینند بیدلی بر تو بدیل

حافظ فرموده است:

« ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل — سلسبیلت کرده جان و دل سبیل »

در دیوان خواجه حافظ دو غزل بنظر میرسد که گرچه تصریح بنام شاه شجاع نفرموده ولی تلویحاً و بقرائن معلوم است که ممدوح مخاطب وی هم‌آن پادشاه دانش دستگاه بوده واورا بعلم وادب ستوده است:

(۱) باین‌مطلع: ای‌قبای پادشاهی‌راست‌بربالای‌تو — زینت‌تاج‌ونگین ازگوهروالای‌تو

(۲)باین‌مطلع: ای در رخ توپیدا، انوارپادشاهی — درفکرت‌تو‌پنهان‌صدحکمت‌الهی

ای «خدای خانه» درجامع عتیق **شیراز** که کتیبهٔ آن مورخ ۷۵۲ ه. ق. است و درسال ۱۳۵٦ ه. ق. بدستو
وزارت معارف تعمیر ومرمت شده است.



یك سطر از کتیبهٔ خدای خانه که عبارت آن این است :
«الملك المقتدر السلطان العادل القاهر جمال الدین والملة والدنیا ابواسحق بن شرف الدین محمودشاه» این بنای تاریخی درزمان خدمت مترجم کتاب درمعارف تعمیر و بهمت آقای **واجد** دبیر ادبیات کتیبهٔ فوق قرائتو تکمیل شده است .

ص۲۱۳

ایام سلطنت او از فرّ وشکوه ظاهری و فتوحات ومفاخر جنگی نیز خالی نیست، زیرا وی **شیر ازرا** ازدست برادرخودبگرفت، وبحیله اورا ازمیدان بدر کرد. **کرمان** رانیز که **دولتشاه** گرفته بود، مجدداً تسخیر کرد. پس از مرگ **سلطان اویس جلایر** در **تبریز** در ماه مارس ۱۳۵۷ م. نه تنها آن شهر را مسخر ساخت، بلکه سایر بلدان کشور او را مانند: **نخجوان - قراباغ - اوجان - سلطانیه - شوشتر وحتی بغداد** را بتصرف آورد و برای مدتزمانی **شاه شجاع** سلطان مطلق قسمتعمدهٔ خاك ایران گردید(۱).

در روابط خانوادگی او را نیز سعادت و نصیبی بیش از آنچه سایر افراد خانواده وی داشتند میسر نگشت. برادرش **محمود** که زن خود دختر **شیخ ابو اسحاق** رادرسال ۱۳۶۸ م. خفه کرده بود، خود درسال ۱۳۵۷ م. در سی و هشت سالگی بمرد. چون این خبر را **شاه شجاع** بشنید این رباعی را بسرود. :

«**محمود** برادرم، شه شیر مکین میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دوبخش، تا بر آساید خلق اوزیرزمین گرفت ومن روی زمین»

شاه شجاع بنوبت خود از بیوفائی پسر خویش **سلطان اویس** خاطر مشوش داشت، واز خیال طغیان پسر دیگرش **شبلی** اندیشناك بود. وقتی غضب براواستیلایافته درهنگام مستی امر فرمود **شبلی** را کور کردند وچون بهوش آمد پشیمان شد، ولی چه چاره که کار ازدست رفته بود! این حادثه درسال ۱۳۸۳ م. یعنی یکسال قبل ازوفات اواتفاق افتاد، وی عاقبت درسال ۱۳۸۴ م./

۱) از آثار زمان شاه شجاع که در این سنین اخیر کشف شده خرابهٔ کاروانسرا ورباطی است که درجوار قبر کورش کبیر در(مرغاب فارس) بنافرموده و کتیبه‌ای بنام او بخط ثلث زیبا که درآن عصر رواجی داشته درآنجا بدست آمده موجود است.

۷۸٦ هـ، در۵۳ سالگی بعداز ۲۷سال سلطنت وفات یافت. دربستر مرگ نامه‌ای به‌امیر کبیر **تیمور** (لنگ) نگاشت وصداقت وخلوص خودراعرضه داشته وسرنوشت فرزندان وبرادران خود را بدست امانت اوسپرد. مخصوصاً ازجانشین خویش **زین‌العابدین** سفارش بسیار کرد. اثر این نامه که درآن وفاءِ بعهدرا جزءِ ایمان شمرده است، درنهاد امیر **تیمور** همان بود که نه سال‌بعد تمام خانوادهٔ **آل‌مظفر** را از دم‌تیغ بیدریغ بگذرانید. جسد **شاه‌شجاع**را بیک‌روایت به‌**مدینهٔ** مکرمه حمل کردند، و بروایت دیگر دردامنهٔ کوه **چهل‌مقام** درشمال شرقی **شیراز** مدفون ساختند. ماده تاریخ مرگ او «حیف‌از شاه‌شجاع» آمده‌است [۱].

دورهٔ سلطنت شاه **زین العابدین** هم کوتاه بود و هم آشفته، زیرا نه‌تنها ایام‌او بواسطهٔ تنازع خونین‌وی باافراد خانوادهٔ خود که به‌برادر کشی شهره‌اند، آلوده‌است؛ خطر حملهٔ **تیمور** و لشکر تاتار هم بیش ازپیش کشور اورا تهدید می کرد. اند کی بعداز جلوس وی‌ابن‌عمش **شاه‌یحیی** براو

مجاهدالدین‌علی، شاه زین‌العابدین ۷۷٦ ـ ۷۸۹ هـ.

تاخت، اند کی‌بعد رسول وایلچی **تیمور**، **قطب‌الدین**‌نام واردشده تقاضا کرد که‌نام‌اورا درخطبه‌بخوانند. این‌معنی‌درحکم‌آن‌بود که اورادر**فارس** بسلطنت بشناسند. درسال ۷۸۹ هـ. /۱۳۸۷ م. **تیمور** نخستین‌باربخاک**عراق**و**فارس**

۱) دردامنهٔ **کوه‌چهل‌مقام** دردومیلی شمال **شیراز**، مغرب تکیهٔ هفت‌تنان، قبرشاه‌شجاع موجود وبنده مترجم‌آن‌را بارهامعاینه کرده‌ام. از آثار سنگ‌قدیم آن که با خط‌کوفی بعضی کتیبه‌های لایقره برآن دیده میشود پاره شکسته‌ای هنوز در آنحوالی افتاده بود، ولی سنگ قبر جدیدی بامر مرحوم **کریمخان وکیل زند** بروی‌مدفن او افکنده وباخط نستعلیق درشت در روی آن چنین نقر کرده‌اند: «هذا

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

تاخته، و از **اصفهان** که در زیر حکومت **مجدالدین مظفر** خال **زین‌العابدین** بود، مبلغی گزاف خراج طلب کرد. وچون‌عمال اودرتحصیل

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

مدفن السلطان العادل الباذل، المرحوم المغفور ، شاه شجاع مظفری، وفاته فی سنة ست وثمانین‌وسبعمائه من‌الهجرة؛ کما قال عارف السالك شمس‌الدین محمد حافظ علیه‌الرحمة: (حیف ازشاه شجاع) وتجدید مزاره فی شهر ربیع الثانی ۱۱۹۲» .

درعبارت تاریخ فرق منسوب بحافظ، ظاهراً ایهامی‌است لطیف، اشاره باین‌معنی که‌حون ازشاه‌شجاع که با آنهمه علم‌وادب مردی بود که اینهمه اعمال ناپسند ارتکاب می کرد. هر کس‌چندغزل‌خواجه علیه‌الرحمه‌را که درمدیحهٔ اوسروده‌است بخواند، گمان کند که این پادشاه صاحب‌کمال‌بسیارباعدل‌وداد ودارای فضیلت وتقوی بوده‌است، وحال آنکه پادشاهی بقساوت و بدنهادی وستمگری او کمتر در تاریخ ایران مذکور شده . او درسال ۷۵۹ هجری دراصفهان پدرخود امیر مبارزالدین محمدرامقید و کورساخت . وسپس اورا درقلعه سفید ممسنی حبس کرد . بعداز چندی بسمع وی‌رسید که چشم پدر کاملاً کورنشده واندکی بینائی‌دارد وباکوتوال قلعه‌سازشی کرده وقصد پسرنموده‌است ، شاه مذکور پدر را **بقلعهٔ شهریاری افزر** ـ درگرمسیر فارس فرستاد ودر آنجا آن پیر بیچاره ازگرمی هوا وشوری آب مریض وناتوان گردید، پس برحسب‌امرپسر او را بقلعهٔ بم کرمان بردند . و درآنجا بزاری وخواری‌تمام‌درسال ۷۶۵ وفات یافت و خواجه‌حافظ قدس‌سره‌درقطعه‌ای‌لطیف این‌واقعهٔ غریب‌را بنظم آورده‌است وبغدر وبیوفائی دنیا واهل دنیا اشارت کرده آنجاکه‌میگوید : ـ

دل منه بر دنیی و اسباب او ‌‌‌ ‌ زانکه ازوی کس وفاداری ندید

تاآنجاکه میفرماید :

« شاه غازی خسرو گیتی‌ستان ‌ ‌ آنکه‌ازشمشیراو خون‌میچکید

عاقبت شیراز و تبریز وعراق ‌ ‌ چون مسخر کرد،وقتش دررسید

آنکه روشن بد جهان‌بینش بدو ‌ ‌ میل درچشم‌جهان بینش کشید؛»

ونیز درغزلی تلویحاً اشاره باین‌امرمی‌نماید ومیفرماید‌ـ :

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور

پدر را باز پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی؟ ؛

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

فجایع این پادشاه ظالم تا این حد نمانده در سال ۷۸۵ فرزند رشید و خوبروی خود **سلطان شبلی** را مقید داشت و همان معامله که با پدر پیر کرده بود، با پسر جوان تجدید کرد. در تاریخ کتبی نوشته است: « شبلی را بقلعهٔ **اقلید و سورمق** بردند. بعد از آن در سر مستی امر شد که امیر رمضان اختاجی و خواجه جوهر کوچك بقلعه بروند و چشم آن شاهزاده را بتکحیل میل مکحل کردانند؛ و ایشان موجب فرمان بتقدیم رسانیدند.

چون دست قضا چشم ورا میل کشید　　فریاد ز عالم جوانی بر خاست؛

موقع دیگر که با برادرش **شاه محمود** در اطراف شیراز جنگ و جدالی در پیوسته بود و برادر بالشکر تبریز و بغداد و یاری **سلطان اویس ایلخانی** براو تاخته این قطعه را به برادر نوشت که اثر طبع خود اوست:

منم که نوبت آوازهٔ صلابت من　　چو صیت همت من در بسیط خاك افتاد
چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالم گیر　　چو عقل راهنمای و چو شرع پاك نهاد
کمال سولتم از حیلهٔ کسان ایمن　　همای همتم از منت خسان آزاد
نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی　　که بر بنای توکل نهاده ام بنیاد
بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم　　که آسمان در دولت بروی من نگشاد
مکن مکن! که پشیمان شوی در آخر کار　　ز مکر لشکر تبریز وروبه بغداد!

گویند: چون این قطعه ببغداد رسید، پادشاه **بغداد، سلطان اویس** قطعهٔ ذیل را درجواب نوشته **به شاه شجاع** فرستاد وقبایح اعمال اورا طعن وتشنیع بسزا فرمود:

« ایا شهی که باوصاف عقل موصوفی
شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد
بغیر تو ز بزرگان و فاضلان جهان
کسی بمدح وبزرگی خود زبان نگشاد
بخوانده ایم فراوان در این محقر عمر
کتاب نظم و تواریخ نثر از استاد
نخوانده و نشنیده ندیده ام ز شهان
کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد!! »

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

آن وجه خشونت و قساوت را بحد کمال رسانیدند ، مردم شهر **اصفهان** شوریده محصلین اورابکشتند . **تیمور** ازایشان انتقامی بس دهشتناک گرفته و حکم بقتل عام داد . گویند در این واقعه هفتاد هزاز تن از دم شمشیر گذشت[1] ، و پس ازآن به **شیراز** رفت . **زین‌العابدین** قبل از ورود او به **شوشتر** گریخت ، ودرآنجا ابن‌عمش **شاه منصور** اورا بغدر گرفته‌محبوس داشت‌وپس‌ازمراجعت **تیمور** به **ماوراءالنهر**- **شاه‌منصور** به‌**شیراز** تاخت وبرادرش **نصرةالدین یحیی** که درآنجاازقبل تیمورسلطنت‌میکرد، **شیر از**

---

۱) این‌عدد در **فارسنامهٔ ناصری** آمده‌است . ولی‌صاحب تاریخ‌کتبی (ذیل تاریخ گزیده) عددمقتولان اصفهانرا بالغ بردویست هزار نقل‌میکند (**تاریخ گزیده** ص۷۳۹)ـ داستان شورش اهالی‌اصفهان درسال ۷۸۸ ﻫ . وقتل‌عام هولناک‌آن‌شهر درهمهٔ تواریخ تیموری مانند ظفرنامهٔ شامی وظفرنامهٔ یزدی‌آمده است . **هاتفی‌جامی** - در **تیمور نامه** این داستان را باشعاری زیبا بنظم آورده ودر آخر آن‌که متضمن عدد کشته شدگان‌است چنین‌گفته :

چنان آتش فتنه گردید تیز	که گفتی‌درآن شهرشد رستخیز
ز تاراج و کشتن بپرداختند	مناره ز سر ها بر افراختند
بدفتر در آمد در آن کار زار	سر کشته هفتاد باره هزار

بقیهٔ حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل

دیگر از صفات ذمیمهٔ او که همهٔ مورخان نوشته‌اند، افراط در شرب مدام‌است که غالب اوقات مست ولایعقل بوده ؛ و از آثار شوم الکل عجب نیست که ویرا باین گونه جنایات ناپسند بر انگیخته باشد . **در تاریخ کتبی** مینویسد : « درادمان مدام چنان مولع شدکه مستی بمستی متصل میگشت و این معنی موجب علل متضاد و ضعف مزاج او آمد و قوت بیکبار ساقط شد و صاحب فراش گشت ، پشت بر بستر بیماری نهاد وسرببالین ناتوانی . . . » . آخر کار در شعبان سال ۷۸٦ ﻫ . وفات یافت وجزنام ناپسند ازاو برجای‌نماند .

را رها ساخته به‌**یزد** فرار کرد.

در طول مدت شش سال ــ یعنی از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۳ م . دائماً مابین سه تن ازشاهزادگان خانوادهٔ **مظفری** جنگ‌وقتال برپا بود. **شاه‌منصور در فارس و اصفهان ، شاه‌یحیی در یزد ، و شاه‌احمد در کرمان** بهم درآویخته می‌جنگیدند . تا اینکه در سال ۷۹۵ ﻫ ./ ۱۳۹۳ م . **تیمور** بار دوم به‌آن کشور آشفتهٔ سیه‌روز حمله برد . نخست **قلعهٔ سفید ممسنی** را بگشود و کوتوال آنرا کشته **زین‌العابدین** راکه درآنجا حبس‌بود بیرون آورد وبسلطنت نشاند وسپس بطرف **شیراز** روان‌شد . **شاه منصور** بطرف **پل‌فسا** فرار کرد . در آنجا از جمعی شیرازیان که در پی اوآمده بودند، سؤال کرد که: مردم **شیراز** ازاوچه‌میگفتند ؟ جواب‌دادند: «شنیدیم‌میگفتند آنهائی که‌ترکش هفدمن‌وچماق دومن‌داشتند، چون‌بز از گرگ گریختند وعیال مارا بدشمن سپردند»[1]. چون **شاه منصور** این‌سخن‌بشنید، ازشرم وغیرت بجوش آمدوعزیمت‌مصمم کرد که به **شیراز** برگردد وبااجل‌محتوم که مبارزهٔ با **تیمور** متضمن آن بود، روبروشود . وی با خود سه هزار تن سپاهی داشت که دو هزارتن ازآنان درآغاز رزم گریختند . و **شاه منصور** با هزار مرد دلیردر برابر لشکر تاتارکه از مور وملخ بیشتربودند، پایدار بماند . باچنان‌تهور وشجاعتی‌بردشمن‌حمله‌برد که مکررقلب‌لشکر **تیمور**را شکافته تانزدیك‌شخص‌اورسید،عاقبت‌بر گردن و کتف‌اوزخمی‌واردآمده‌بناچار سوی **شیراز** عزیمت کرد . بعضی از سپاهیان **شاهرخ** آن‌مرد دلیر را فرو گرفته وسر ازتنش جدا کردند . سال فوت وی‌راکه ۷۹۵ ﻫ . است درماده تاریخ «ملك هشت» یافته‌اند .

---

۱) فارسنامهٔ ناصری ص ٦٦

دیگر شاهزادگان **آل‌مظفر** چون **عمادالدین احمد** و **سلطان مهدی** فرزندشاه‌شجاع و**نصرةالدین شاه‌یحیی** حاکم‌یزد ، وفرزندانش **معزالدین جهانگیر** و **سلطان محمود** ، و **سلطان ابواسحق** فرزند **سلطان اویس** بسر **شاه‌شجاع** حاکم **سیرجان** ،همگی‌تسلیم‌**تیمور** شدند ، وی نخست با آنها ظاهراً بحرمت رفتار کرد ، لیکن عاقبت آنها را بنـد کرده در شهر **قمشه** در جنوب **اصفهان** در ماه رجب ۷۹۵ هـ . / ۱۳۹۳م . همه را بقتل رسانید . وبرای این‌واقعه گفته‌اند ـ :

قتل‌شاهزادگان آل‌مظفر

بعبرت نظر کن بر **آل مظفر** — شهانی که گوی از سلاطین ربودند

که درهفتصد وپنج‌وتسعین زهجرت — دهم شب زماه رجب چون غنودند

چو خرما بنان در زمانها برستند — چو ترّه باندك زمانی دروندند

ازآن‌طایفه دونفرازهلاك معاف شدند،یکی **زین العابدین** ودیگری **شبلی** که اولی‌را ابن عمش **منصور** و دومی را پدرش **شاه‌شجاع** از حلیهٔ بصر عاری ساخته بودند . **تیمور** این دو نفر را به‌تختگاه خود **سمرقند** فرستاد وتا آخر عمردرآنجا بگمنامی ومذلت می‌زیستند . بدین منوال،عهد **سلالهٔ مظفری** که مدت هشتاد سال در قسمت عمدهٔ جنوب و مرکز **ایران** سلطنت داشته‌اند، بپایان رسید .

بعضی‌ازشاهان مظفری‌بذوق‌لطف‌وقریحهٔ‌ظریف‌ممتازند؛ وحمایتی که ازعلم‌وادب‌میفرمودند،شعرای‌نامداری‌مانندا‌ستادبی‌نظیرزمان**خواجه‌حافظ**، وعلماءعالیمقداری‌چون**قاضی عضدالدین ایجی** و **معین‌الدین یزدی** را بدربار آنها جلب کرد . اما از لحاظ مادی کمتر خدمتی برعایای خـود

سجایای طایفهٔ مظفری

کرده‌اند ، جز بنای چند مدرسهٔ بزرگ اثری بجای نگذاشته . در تاریخ مشرق ، مشکل است که خانواده‌ای چون ایشان بتوان یافت که مابین خود اینهمه دشمنی و شقاق داشته و بدینگونه بجنگهای وحشیانه و بکشتار خویشاوندان خود پرداخته‌باشد .

ملوك جلایری یاایلکانیان

در دورهٔ انحطاط و زوال امپراطوری مغول دو **شیخ‌حسن** نقشی مهم ایفا کردند که یکی موسوم‌است به«بزرگ» ودیگری‌معروف به« کوچك»، دومی نوهٔ **امیرچوپان** است که درسال ۷۱۹ هـ ./ ۱۳۱۹ م . عظمت‌وقدرت

سلسلهٔ جلایری یا ایلکانیان (۱)

اوبواسطهٔ ازدواج‌اوبا **ساتی بگ** دختر**اولجایتو** و خواهر **ابوسعید بهادر** افزوده گشت . از او سه پسر بوجود آمد که بعلاوهٔ شش پسر و یك دختر بنام **بغدادخاتون** از زن دیگر، جمعاً ده تن‌اولاد داشت . ازآنمیان معروفتر ازهمه **امیرحسن** و **تیمورتاش** و **دمشق‌خواجه** و**بغدادخاتون** میباشند .

امیرحسنوسه‌پسران‌اوموسوم‌به **تالش‌وحاجی بیگ وقوش‌حسین** همه در حدود سال ۷۲۷ هـ . / ۱۳۲۷ م . بقتل رسیدند . و **تیمورتاش** طغیان کرده سپس به **مصر** گریخت ، و درآنجا نخست نزد **الملك‌الناصر** بخوبی پذیرفته شد . ولی بعد چون استیلا و نفوذی بسیار حاصل کرد و

۱) راجع بتاریخ آل جلایر که یك طایفه ازطوائف مغول میباشند، رجوع شود به: «تاریخ مغول در آسیای مرکزی » تألیف الیاس N . Elias و دنیسن راس E . Denison Ross طبع‌لندن ۱۸۹۸ م.) ص ۸۸.

سودای ملك درسر داشت ملك **مصر** بیم کرده ودرسال ۷۲۸ هـ . /۱۳۲۷ م . ویرا هلاك ساخت . اوپدر **شیخ حسن کوچك** مذکور درفوق است که بنام جدش به **چوپانی** معروف وبه **ملك الاشرف** ملقب شد .

دمشق خواجه را که پسرسوم **امیر چوپان** است، **سلطان ابوسعید** در۷۲۷ هـ./۱۳۲۷ م. ازدم شمشیر بگذرانید. گویا این سال بر آن طایفه مبارك نبوده است . علت قتل وی آن بود که ویرا متهم ساختند که با یکی از زنان بیوهٔ **اولجایتو** در دسیسهٔ نهانی همدست بوده . دختر **دمشق خواجه** ، **دلشاد خاتون** و خواهر **دمشق خواجه**، **بغداد خاتون** هر دو از خواتین مهم آن سلسله اند که ظاهراً دارای صورتی بجمال وحرمتی بکمال بوده اند ؛ وآن هردو ، اولی درحبالهٔ نکاح **سلطان ابوسعید** و دومی بعقد **شیخ حسن** درآمدند، وگویند: **بغداد خاتون** که درسال ۷۲۳ هـ. زن **شیخ حسن** شده بود، حسن و جمالی چنان داشت که **سلطان ابوسعید** اورا دیده شیفتهٔ وی گشت، چندانکه قرار وآرام نیافت. عاقبت در۷۲۷هـ . امیر **شیخ حسن بزرگ** را ناگزیر ساخت که اوراطلاق گوید، تاوی را بعقد ازدواج خود درآورد. پس از مرگ **سلطان ابوسعید** درسال ۷۳٦هـ ./ ۱۳۳۵م . که **ارپاخان** جانشین اوشد، بتصور آنکه **بغدادخاتون** نهانی سلطان را زهرداده است، اورا بقتل رسانید . و**شیخ حسن بزرگ** بانتقام آن عمل، با **دلشادخاتون** بیوهٔ سلطان مزاوجت کرد[۱].

۱) **خواند میر** مؤلف حبیب السیر سعی کرده است که زواج نامشروع ابوسعیدرا بابغداد خاتون وهمچنین بابرادرزادهٔ وی دلشادخاتون، بدینگونه عذری بیاورد که سلطان قبل از مزاوجت بادلشاد ، بغدادرا طلاق داده و ازاینرو **بغداد** نیز کینهٔ ویرا دردل گرفته اورا مسموم ساخت .

شیخ‌حسن بزرگ از **دلشادخاتون** پسری آورد که **سلطان اویس** نام‌دارد. درعظمت مقام و اعتلای مرتبت آن‌سلطان مادرش **دلشاد** شریك بوده ومانند وی‌موضوع‌قصائدمدیحهٔ **خواجهٔ سلمان ساوجی** قرار گرفته‌است .

امیر **شیخ حسن بزرگ** پسر **حسین** واوفرزند **آق‌بوغا** واوفرزند **ایلکان** است ، مدعی بود که از اولاد **هلاکو** میباشد . و بنظر من بهمین مناسبت است که این‌سلسله را همانطور که بایل **جلایر** نسبت میدهند ، به « **ایلخانی** » یا « **ایلکانی** » نیز ملقب ساخته‌اند . تامدت هشت‌سال بعد از

امیر شیخ حسن بزرگ

مرگ ابوسعید ۷۳٦ ـ ۷٤٤ هـ . / ۱۳۳۵ ـ ۱۳٤۳ م. تاریخ **ایران** سراسر مشحون‌است بذکر کشمکش ودسائس‌این‌دو طایفه ، یعنی **چوپانی** و**جلایر** ، که‌برای‌استیلاوحصول‌قدرت باهم نزاع‌داشته‌اند. هرچندجاه طلبی ایشان درزیرپرده‌بوده‌است، ولی بظاهرشاهزاده هائی‌عروسك مـانند، ازنژاد **هلاکو** ، دست نشانده خود داشته‌اند که هر کدام‌زمانی کوتاه‌اسماً سلطنت می کرده اند .

قتل‌شیخ‌حسن کوچك

درسال۷۳۷ هـ . /۱۳۳۷م. **شیخ حسن بزرگ** **بغداد** و **تبریز** را که‌دوپایتخت‌ایلخانیان‌مغول‌بود،به‌تصرف درآورد که آن‌هردوشهر بعدها پایتخت سلسلهٔ **آل‌جلایر** گردید . واین‌سلسله ازهمین‌جهت ظاهراً بیش از دیگران بازماندهٔ ایلخانیان مغول شمرده میشوند . استقلال تام شیخ‌حسن در۲۷ ماه رجب ۷٤٤ هـ . /۱۳٤۳ م . بحصول پیوست که درآن‌روز رقیب او **شیخ حسن کوچك** را زن‌غداراو بوضعی‌فجیع بقتل‌رسانید. و**سلمان‌ساوجی**

که مداح سلاطین جلایر بود، برای این واقعه درذیل قطعه‌ای ماده تاریخی گفته است که سابقاً درصفحهٔ ۸۱ نقل افتاد .

سلطنت **سلسلهٔ جلایر** یا **ایلکانیان** که **شیخ حسن بزرگ** بنیاد نهاد، قریب هفتاد وپنج سال بطول انجامید . هرچند درطول مدت پانزده تا بیست سال آخر تاریخ آنان **تیمور** بایشان لطمه‌ای بسیاروارد آورد، معذلك مانند **آل مظفر** بکلی منقرض نشدند . و مدتی بعد از تیمور، باقی بودند.

شیخ حسن بزرگ وپسرش **سلطان اویس** که از **دلشاد خاتون** متولد شده بود ، هرکدام قریب بیست سال سلطنت کردند .ــ اولی از۷۳۶ یا ۷۳۷ ﻫ . الی ۷۵۷ ﻫ . و دومی از ۷۵۷ الی ۷۷۶ ﻫ . وشهرت این سه تن یعنی پدر و مادر و فرزند بیشتر مدیون شاعر سخن سرای خستگی ناپذیر زمان **خواجه سلمان ساوجی** است که بیشتر ازقصائد فصیح او در مدیحهٔ آنان است . تصویری که غالب مورخان وتذکره نویسان ازاین خانواده رسم کرده‌اند، خیلی پر آب وتاب میباشد، هرچندخصائل شریفه‌ای که بآنان نسبت داده‌اند تا حدی مبالغه آمیز میباشد ، لیکن معلوم نیست که بکلی بی پایه و پراغراق باشد .

بعداز مرگ **سلطان اویس** درتاریخ دوم جمادی‌الاولی ۷۷۶ ﻫ . / ۱۳۷٤ م . کوکب سعادت این طایفه روبافول نهاد . درهمان روزپسر بزرگ او **شیخ حسن** را بزرگان و اعیان در **تبریز** بقتل رسانیده پسر کوچکش **حسین** را درهمان شهر بسلطنت برگزیدند .وی بعدازجنگ و پیروزی که بر تراکمه حاصل کرد، دربرابر حملهٔ **شاه شجاع** مقاومت نیاورده **تبریز** را از دست داد ومدت چهار ماه از آن شهر به خارج گریخت . اندکی بعد از آن

برادرش **علی** با او بنزاع برخاسته عاقبت کار درصفر ۷۸٤ هـ . / ۱۳۸۲ م .
برادر دیگرش **احمد** اورا بقتل رسانیده خود بسلطنت نشست. وعلی الفور با
برادر دیگرش **بایزید** درمقام جنگ وجدال برآمد. گرچه نخست یك قسمت
ازمملکت شامل **آذربایجان** برای **احمد** وقسمت دیگرشامل **عراق** برای
بایزید مخصوص کردند، لیکن بزودی مخاصمه‌ای ازنو آغاز گردید. و**شاه منصور**
مظفری اول بحمایت **احمد** و بعد بیاری برادر دیگرداخل درخصام شد .
تا آنکه سرانجام این زدوخوردهای برادران بحمله وهجوم لشکر **امیر تیمور**
خاتمه پذیرفت . هرچند در برابر آن امیر خونخوار **احمد** پایداری بسیار
کرد، اما عاقبت ناگزیر گردید باتفاق **قرایوسف ترکمان قره قوینلو**
فرار کرده بسلطان عثمانی ـ **بایزیداول** ملقب به **ایلدرم** یعنی «صاعقه» ـ
پناه‌برد وازآنجا آن‌هردو به **مصر** گریختند . ملك **مصر** آخرکار در صدد

فرار نزدسلطان عثمانی وسلطان مصر

بود آنها را مال الصلح خود با **تیمور** قرار
داده هر دو را بدست او تسلیم سازد ؛ ولی
خوشبختانه بخت با آنهاهمراهی کردوخبرمرگ
تیمور زودتر ازغدر سلطان مصر فرا رسید .

اندکی بعد از آن بخت تیرهٔ **سلطان احمد** باعث شد که بین او و
قرایوسف ترکمان کار بدشمنی انجامید . در جنگی که مابین آنها نزدیك
تبریز روی‌داد، در۲۵ ربیع‌الثانی ۸۱۲ هـ ./ ۱٤۰۹ م. **سلطان‌احمد** شکسته
شد، وهمان شب اسیر گشته بقتل رسید. بدینگونه بعدازبیست وهفت سال،
سلطنت پرمحنت وآشفتهٔ وی بپایان آمد. وبمقتل اودرواقع دورهٔ فرمانروائی
خانوادهٔ جلایر با **ایلکانیان** در **ایران** بسر آمد. هرچنددرحقیقت انقراض نهائی

آنها بدست **ترکمانان قراقوینلو** « سیاه گوسفندان » یك دو سال بعد بوقوع پیوست .

ملوك کرت [۱]

اکنون سخن از سلسلهٔ **کرت** میگوئیم که در نواحی وسیع شمال شرقی **ایران** وممالك مجاور آن فرمانروائی میکرده‌اند. پایتختشان شهر **هرات** بود . جامع ترین تاریخی که از سر گذشت آنان بتفصیل بحث میکند، کتابی نفیس است که هنوز بطبع نرسیده وآن در تاریخ **هرات** است ، مسمی بـه **روضات الجنات فی تاریخ مدینة هرات** [۲] تألیف مولانا **معین الدین اسفزاری**. این تاریخ که سلسلهٔ وقایع آن بلدرا تا حدود سال ۸۷۵هـ./۱٤۷۳م. ثبت کرده است ، مبتنی بر تواریخی قدیمتر میباشد . یکی **تاریخ هرات** تألیف **ابواسحق احمد بن یاسین** ودیگری تألیف **شیخ عبدالرحمن فامی** و نیز تاریخ **سیفی هراتی** و**کرتنامهٔ ربیعی پوشنجی** (ملقب به **خطیب پوشنج** که شاعر دربار **ملك فخرالدین کرت** بوده و در سال ۷۰۲ هـ . کشته شده است . رجوع شود بصفحهٔ ۱۹۵.)

تاریخ **روضات الجنات** به بیست و شش روضه منقسم میشود که هر کدام مشتمل است بر دو چمن یا بیشتر ، ازاین فصول ازروضهٔ هفتم تا دهم

---

۱) نام این طایفه همه‌جا کرت بفتح اول ذکر شده، ولی در تاریخ هرات تألیف معین‌الدین اسفزاری کراراً کرت بضم قید کردیده که ظاهراً اقرب بصواب است .

۲) کتاب روضات الجنات را که ازاسناد معتبر تاریخ ایران وازنفایس آثار منثورهٔ فارسی‌است، اخیراً درتحت توجه دانشگاه علیگره وبسعی واهتمام پرفسورمحمداسحاق استاد ادب فارسی‌در کلکته‌از محل‌اعانهٔ‌سنوانی اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران‌مشغول طبع‌اند .

خاص روایات و اخبار **ملوك کرت** میباشد [۱].

کتاب دیگری که اطلاعات مفیدی راجع باین طایفه بدست میدهد همان تاریخ نادرالوجود **مجمل فصیحی خوافی** است که از آن اشعاری از **ربیعی** درفصل سابق نقل افتاد. بعضی روایات دیگر راجع باین سلاله نیز دراکثر تواریخ عمومی **ایران** که بعدها تألیف شده کمابیش یافت میشود، مانند: **روضة الصفا**، **حبیب السیر**، **مطلع السعدین** و غیره، جد اعلای کرتها شخصی بوده است موسوم به: **تاج الدین عثمان مرغنی** که برادرش **عزالدین عمر مرغنی** در نزد سلطان **غیاث الدین محمد غوری** (متوفی بسال ۵۹۹ هـ/۱۲۰۲ م) وزیری صاحب جاه بشمار میرفته است، این **تاج الدین عثمان**

ملك شمس الدین کرت

در آن زمان کوتوال قلعهٔ **خیسار** بوده، وبعدازفوت او پسرش **ملك رکن الدین ـ ابوبکر** دختر سلطان **غوری** فوق را بازدواج خود درآورد. پسر آنها **شمس الدین** بعدازآن بجای پدرنشست بسال ۶۴۳ هـ. / ۱۲۴۷م، و باردوی **سالی نویان** پیوست، سال بعددر حملهٔ آن امیر به **هندوستان** باوی همراه بود. دراین سفرشیخ کبیر **بهاءالدین زکریا** (مرشد روحانی شاعرمعروف **عراقی**) را در **مولتان** زیارت کرد، بسال ۶۴۵ هـ / ۱۲۴۷ م. بعدازآن بنزدسلطان **مغولستان منکوقاآن** رفت که از ۶۴۶هـ تا ۶۵۵ هـ. /۱۲۴۸ م. تا ۱۲۵۷م

---

۱) نسخه‌ای ازاین کتاب نفیس که در تاریخ ۱۰۷۳ هـ. نوشته شده و برنسخهٔ موجود در موزهٔ بریتانیا تفوق دارد، در کتابخانهٔ ادارهٔ هندوستان (ایندیا افس) موجود است، ونسخه‌ای دیگردر کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالاردرتهران یافت میشود. ونیزیك نسخهٔ دیگرمتعلق بکتابخانهٔ دوست دانشمندآقای **مؤید ثابتی** سناتورمعظم خراسان میباشد.

سلطنت کرده است. آن سلطان حکومت **هرات** ، **جام** ، **پوشنج** ، **غور** ، **خیسار** ، **فیروزکوه** ، **غرجستان** ، **مرغاب** ، **مرو** ، **فاریاب** را تا کنار رود **جیحون** از یک طرف ، و از طرف دیگر **اسفزار** ، **فراه** ، **سیستان** ، **کابل** ، **تیراه** **وافغانستان** را تا کنار رود **سند** ، باو واگذاشت .

در سال ٦٦٢ هـ . / ١٢٦٣ م . **شمس الدین** بعد از تسخیر **سیستان** بنزد **هلاکو** رفت، وسه سال بعد در رکاب جانشین وی **اباقاخان** درجنگهای او در **دربند** و **باکو** شرکت جست و نیز در سال ٦٧٥ هـ . / ١٢٧٦ م . باتفاق **شمس الدین محمد صاحبدیوان** بنزد **اباقاخان** رفت ، دراین موقع عواطف خان مغولی نسبت باو تغییر یافته و مورد سوء ظنی واقع شد که منتهی بقتل وی گردید . یعنی درشعبان ٦٧٦ هـ ./ ژانویهٔ ١٢٧٨ م . درموقعیکه در **تبریز** درحمام بود، هندوانهٔ مسمومی باو خورانیدند و هلاك گشت؛ **اباقا** امر کرد که جسد او را با زنجیر در **جام خراسان** دفن کردند . **مولانا وجیه الدین نسفی** ماده تاریخی برای مرگ وی بدینسان بنظم درآورده است ـ :

بسال ششصد وهفتاد وشش مه شعبان — قضا زمصحف دوران چوبنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت — برآمد آیهٔ «والشمس کورت» درحال

این آیهٔ اول است ازسورة(التکویر) ـ **قرآن** ـ ١/٨١ ـ یعنی : «وقتی که آفتاب درهم پیچیده شد»؛ وچون نام وی **شمس الدین** بوده است، انتخاب این آیه در این قطعه متضمن ایهامی لطیف است .

لقب «ملك» بعربی بمعنی «شاه» است، در **ایران** در آن زمان از «امیر» یکدرجه بالاتر بوده است . ظاهراً اول **رکن الدین** این لقب را داشته،

معذلك در قصیده‌ای که **شیخ ثقة‌الدین فامی** درمدح عم وی **عزالدین عمر** گفته اورا بلقب شاهی خطاب کرده ومیگوید ـ :

ایام شد مساعد و امید شد غنی — در عهد عزدین عمر آن شاه مرغنی
فرخنده‌خسروی که ز کحل سخای‌او — دارد همیشه دیدهٔ حاجات روشنی

ولی‌لقب ملك را همواره به جانشینان او که افراد سلالهٔ کرت هستند میداده‌اند (۱) .

بعدازاو درسال ٦٧٧ هـ ./ ١٢٧٨ م . فرزندش **رکن الدین** که‌بلقب پدرنامیده شده و به **شمس الدین کهین** یعنی کوچکتر ملقب‌است ، جانشین اوشد . وی‌در۱۲صفر ۷۰۵ هـ ./ سپتامبر ۱۳۰۵ م ، در **خیسار** وفات یافت . ولی قبل ازآن تاریخ فرزندش **فخرالدین** که‌مدت هفت سال بحکم پدر در محبس بود،بدستیاری ـردار مغولی . **نوروز** ازحبس نجات یافته و پدر را خلع کرده سلطان‌شد . لیکن با **نوروز** بیوفائی جسته یعنی در سال ٦٩٦ هـ . / ١٢٩٦ م . که **نوروز** برخان مغول‌ـ **غازان خان** ـشوریده‌بود، بااوغدر کرد . سه‌سال بعدهم **فخر الدین کرت** با **سلطان خدابنده** برادر وجانشین **غازان خان** (که بسال۷۰٦ هـ . /۱۳۰۵ م . بجای غازان‌نشست)، جنگیده شکست یافت . و این شکست در موقعی اتفاق افتاد که خان‌ـ مغول سرداری بنام **دانشمند بهادر** رابا قشونی مرکب از ده‌هزارمرد بفتح

شمس‌الدین‌وفرزندش فخرالدین

---

۱) این لقب را قبلاً ملوك‌**غور** اتخاذ کرده و هنوز قبور ایشان درجنب مسجد جامع‌**هرات** به «**گورملکان‌غور**» معروف است .

هرات مأمورفرمود. **فخر الدین** باآنکه قلعهٔ **هرات**رامستحکم ساخته بود، مقاومت نیاورده وبه**امان کوه** فرار کرد . ولی **دانشمند بهادر** نیز بعداز آنکه **هرات** رابگرفت، اورا مردانش بغدروخیانت بکشتند، و **فخر الدین** بازآمده دیگر بارشهر رابتصرف آورد .

اندکی بر نیامد که وی نیز در شعبان ۷۰٦ ﻫ / فوریهٔ ۱۳۰۷ م . وفات یافت. **فخر الدین** مذکور ازحامیان ادبیات است . **سیفی** میگوید[۱] که : چهل شاعر معروف مدح فخرالدین میگفته اند وخود هشتاد قصیده وصدوپنجاه قطعه درمدح وی ساخته است». لیکن سلطنت او بخشونت وسختی موصوف است وی زنان را ازخانه بیرون آمدن منع میکرد واز شرب خمر و نواختن موسیقی بسختی ممانعت میفرمود .

پس ازفخر الدین برادرش **غیاث الدین** بسلطنت نشست ، وی نیز بزودی بابرادر خود **علاء الدین** آغاز مخاصمت نمود وبرای استمداد و استعانت

غیاث الدین

به نزد سلطان مغولی **خدابنده** شتافت . سلطان اورا بحرمت بپذیرفت . بسال ۷۰۸ ﻫ . / ۱۳۰۸م

به**هرات**بازآمد و**غور** و **خیسار** و **اسفزار** رادرتحت استیلای خوددرآورد. دسائس برادرش **علاءالدین هندو** او را ناگزیر ساخت که بار دیگر نزد

۱) **سیفی** ــ سیف بن محمدبن یعقوب الهروی است که درسال ٦۸۱ ﻫ . در **هرات** متولد شد ، معاصر و مداح ملك فخرالدین و ملك غیاث الدین کرت بود و تاریخ هراترا بنام پادشاه اخیر درحدودسال ۷۲۰ ﻫ . تألیف کرد. ــ تاریخ اوموسوم به: « **تاریخ نامهٔ هرات** ـ یا ـ **تاریخ سیفی** » بسعی وتصحیح **محمد زبیر ـ الصدیقی** معلم السنهٔ شرقیه در **اونیورسیتهٔ کلکته** ، درهمان شهر بسال ۱۳٦۲ ﻫ / ۱۹٤۳ م . بطبع رسیده است .

شاه‌خدابنده بشتابد . و آن بسال ۷۱٤ ه . / ۱۳۱٤ بود و مدتی بطول انجامید تابیاری شیخ **نورالدین عبدالرحمن اسفرائنی** اعتماد سلطان مغول را بخود جلب کرد . چون به‌**هرات**باز آمد، نخست درسال ۷۱۸هـ / ۱۳۱۸ م. باحملهٔ **امیر یسوری نکوداری** که به‌**خراسان** تاخت، مواجه گردید [۱] .

درسال‌بعدبه‌جنگ و جدال **قطب‌الدین‌اسفزاری** و مردم **سیستان** روبرو شد ، که **پور بهای اسفزاری** در باب آن جنگ این اشعار را ساخته است :

«شاها دگر به‌بشتی سستان سیستان	آهنگ‌جنگ لشکر ایرانیان مکن
ریش وبروت بیش‌نیند اهل‌سیستان	زنهار تکیه برنمد وریسمان مکن »

در سال ۷۲۰ ه . / ۱۳۲۰ م . **یسوری** کشته شد . **ونکوداریان** متفرق شدند . وی در رجب همان سال بقصد حج عزم سفر **مکه** کرد و پسر خود **ملك شمس‌الدین محمد** رانایب‌السلطنهٔ **هرات** ساخت .

در سال ۷۲۹ ه . ـ ۱۳۲۹ م . **غیاث الدین** وفات یافت وچهار پسر بجای گذاشت، نخست **شمس الدین** که بجای اونشست وپس از او **حافظ** و **معزالدین** بنوبت سلطان شدند . پسرچهارمش **باقر** نامداشت.

سال جلوس **شمس‌الدین** مذکور را **جمال‌الدین محمدبن‌حسام** درماده تاریخی بعربی این‌چنین بنظم‌آورده است : ـ

اضائت بشمس الدین کرت زماننا	و اجری فی بحر المرادات فلکه
و من عجب التاریخ مبدأ ملکه	یوافق قول الناس: « خلّد ملکه »

۱) رجوع‌شود بتاریخ مغول تألیف عوارث جلدسوم ص ۵۹۰

و جملهٔ « خلّد ملکه » بحساب جمل ۷۲۹ میشود . لیکن متأسفاً این حسن تفأل صورت وقوع نیافت ، و در همان سال دو ماه بعد از جلوس، برادرش **حافظ** جانشین او شد ، که دو سال سلطنتی آشفته و مختصر داشت و عاقبت برادر سومش **ابوالحسن ملك معزالدین** پادشاه گردید .

جلوس معزالدین

جلوس **معزالدین** در سال ۷۳۲ هـ . / ۱۳۳۱ م با سه واقعهٔ بزرگ تاریخی مقارن است ـ نخست مرگ سلطان **ابوسعید** که عملاً دورهٔ سلطنت مغول را در ایران خاتمه می‌دهد ، دوم تولد **تیمور** ، وسوم قیام **سلسلهٔ سربداران** .

سلالهٔ سربداران

تاریخ این سلسله را باید نظر به پیوستگی که با سلسلهٔ کرت دارند هم در اینجا مطالعه کنیم . **استانلی لین پول** Stanley Lane - Poole در کتاب خود موسوم به: ملوك اسلام Mohammadan Dynasties تاریخ این جماعت را بخوبی خلاصه کرده است و میگوید که: آنان **سبزوار** و نواحی اطراف آنرا برای مدت نیم قرن در تحت سلطنت خود درآوردند و در این مدت دوازده تن از آن جماعت متوالیاً برمسند حکمرانی نشستند ، که از آن جمع نه نفر بشدید ترین صورتی هلاك شدند . باین سخن باید اضافه کرد که هیچیك از آنها بیش از شش سال یا هفت سال سلطنت نکرده واز معتقدان باحرارت **طریقهٔ تشیع** بودند. درحالتی که درجوار ایشان به **نیشابور** و **هرات** طریقهٔ **سنت وجماعت** رواج داشت . معذلك **خواجه علی مؤید** آخرین سلطان این سلسله بعداز فتح **بسطام** و **فرهاد جرد** ، **نیشابور** رافتح کرد وضمیمهٔ ملك خود ساخت؛

لیکن **ملوك کرت** آن‌شهر را درشعبان ۷۷۷ هـ . / ۱۳۷۵ . مجدداً استرداد کردند .

نخستین شورشی که موجب‌پیدا آمدن این‌سلسله‌شد، درشعبان ۷۳۷ هـ./ مارس ۱۳۳۷ م اتفاق افتاد . و آن چنان بود که **امیرعبدالرزاق بیهقی** (شاگرد **شیخ‌حسین جوری** که مریدان‌او عامل‌مهمی درقوای این خاندان کوچك بودند) بشوریدند و بیرق خلاف را بر افراشته گفتند: « جمعی از مفسدان استیلا یافته بخلایق‌ستم میکنند، اگر توفیق یابیم دفع‌ظلم‌ظالمان نمائیم والا سر خودرا بردار خواهیم، که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم؛ بدین‌سبب ایشانرا **سربدار** لقب‌شد[۱] ».

یکی ازشعراءِ بزرگوار ایران ـ **ابن‌یمین** ـ باسربداران همراه بوده ولی بعدازجنگ‌**زاوه**[۲] که درآنجا **شیخ‌حسین جوری** کشته‌شده وقوای سربدارها متفرق گشت، **ابن‌یمین** بدست‌**ملك معزالدین کرت** گرفتار آمد این پادشاه ازاو بخوبی پذیرائی فرمود و با وی بحرمت رفتار کرد .

معزالدین بمدت‌چهل‌سال‌سلطنتی کرد که‌خالی‌ازعظمت‌نبود. هرچند

مرگ معزالدین کرت

تاریخ حیات او به‌بعضی اعمال پرقساوت آلوده است ، کارهائی که متأسفاً از خصائص آن عهد

---

۱) عبارت مذکوراز **روضات الجنات** فی‌تاریخ مدینة هرات نقل شده‌است. ولی دلائلی دردست است که لغت سربدار بمعنی عام برای جماعتی از شهر نشینان که با اسلحه قیام و شورش نمایند استعمال میشود . واین لغت باین معنی درغالب تواریخ قرن هشتم ونهم‌هجری بکار رفته‌است. (مثلاً ـ رجوع شود بظفرنامهٔ شامی ،بیروت‌ص۳۲)

۲) زاوه از شهر های قدیم ایران است که بعد ها بمناسبت مقبرهٔ عاوف مشهور قطب‌الدین‌حیدر درآن‌جا، بنام وی نامبردار گردیده واکنون به«تربت حیدری» معروف است و درجنوب غربی‌شهرمشهد رضا واقع شده .

وزمان‌است، ازاو نیز ظاهرشده ـ مثلاً بعداز فتح **بادغیس** بطرزی که بعدها **تیمور** نیزمعمول‌داشت،مقررفرمود که: ازسردشمنان خود دومنار بپا کردند. وی عاقبةالامر مریض شد ودر سال ۷۷۱ هـ . / ۱۳۶۹ م . وفات یافت وماده تاریخ مرگ‌اورا دراین رباعی آورده‌اند :

« آنرا که جهان پراز زر وزورشود ماند **حسین کرت** در گور شود

بر دال دعا چو برزنی یك نقطه تاریخ وفات خسرو غور شود».

وی‌را در**هرات**درجوارپادشاه غوری **سلطان‌غیاث‌الدین محمدسام** درجنب پدرش **غیاث الدین محمد کرت** دفن کردند [۱].

بعداز **معز الدین حسین**، پسرش **غیاث الدین پیرعلی** پادشاه شد،

آغاز حملهٔ تیمور

ودراین‌زمان‌بود که سایهٔ‌شوم **تیمور لنگ** برفراز کشور او فروافتاد . هرچند بطرز معمول درآغاز کارنفوذ **تیمور** در آن سرزمین بوضع دوستانه بود، یعنی دختر برادر خود **سونیچ‌قتلق‌آقا** را به پسر **غیاث‌الدین** ـ **شاهزاده‌پیرمحمد** بزنی بداد (درحدود سال ۷۷۸ هـ . / ۱۳۷۶م). لیکن پنج‌سال‌بعد دربهار سال‌۱۳۸۱ م. درابتدای یورشهای **ایران** تیمور **هرات**را فتح کرد. وآن‌مملکترا بضمیمهٔ اطراف‌آن درتحت امر پسرخود **میرانشاه** قرار داد . و **غیاث‌الدین‌پیرعلی** وپسرش **پیرمحمد** راباسارت‌به **سمرقند** فرستاده دوتن دیگرازهمان طائفه موسوم‌به**امیرغوری و ملك‌محمد** رانیز گرفتارودر **اندکان** محبوس‌داشت

---

۱) **مولانا سعدالدین تفتازانی شرح مطول** راکه بر**تلخیص‌ـ المفتاح خطیب قزوینی** نوشته‌درشهر هرات درزمان دولت سلطان معزالدین محمد کرت بپایان آورده و کتاب خود را بنام وی مصدر ساخته و در آنجا شهر **هرات** وسلطان **معز الدین** مذکور را مدح فرموده است .

واند کی بعد پس‌ازشورش مختصری که درهرات روی داد. درسال ۱۳۸۹ م بهانه‌ای برای اعدام آنها بدست **تیمور** افتاده درسال بعدپس ازانهدام **سلالهٔ سربداران** آنها را طعمهٔ شمشیر ساخت و بهلاك آنان دورهٔ **ملوك کرت** بپایان رسید.

امیر تیمور

مملکت **ایران** در قرن هشتم درمیان این چهار سلاله که تاریخ آن بطور اجمال درفوق ذکرشدغالباً تقسیم یافته‌بود، تاآنکه درربع آخرهمان

مقایسهٔ تیمور با چنگیز

قرن **تیمور** برآن سرزمین تاخت و مانند سلف خود **چنگیزخان** - در ۱۵۰ سال‌قبل - وی نیز آن کشوررا سراسر ویران ساخت.

مابین‌این‌دوفاتح کشورستان کههردواز **آسیای‌مرکزی** برخاسته‌اند وجوه مشابهت بسیار است: - هردوکار خود را بوسیلهٔ کسب اقتدار و نیرو وشکستن دشمنان ورقیبان درمیان ایل‌وطایفهٔ خویش آغاز کردند، وهردو وقتی که دست بکار حملهٔ بایران شدند از چهل سالگی گذشته بودند، و هردوی آنها مسؤول خونریزیهای بیشمار و مصائب بسیار هستند، ولی‌ازدو جهت این هر دو با هم اختلاف دارند. اول آنکه **چنگیزخان** بت پرست بودمدرحالیکه**تیمور**لااقل‌ظاهراًباسلام‌معترف‌است. دیگر آنکه‌چنگیزخان باشاهنشاهی عظیم **خوارزمشاهیه** در جدال و آویز بوده در حالتی که در زمان‌تیمور مملکت ایران چنانکه گفتیم بقطعات و امارتهای کوچك انقسام یافته بود که حدودآنها روشن نبود ودائماً بایکدیگر یادر داخله ملك‌خود

باافرادجاه‌طلب عائلهٔ خویش در زدوخورد، بودند .

این نکته که **تیمور** علی‌الظاهر مسلمان‌بود، مسلماً در **ایران** وسایر ممالك اسلامی که وی مسخر ساخت ازشدت اعمال وحشیانه ودرندگی او ، که دست کمی از **چنگیز** نداشت ، تا حدی میکاهد . زیرا وی لااقل نسبت باماکن مقدسه ومزارات و همچنین دربارهٔ صلحا و اهل علم احترامی رعایت میکرد . ما باید که نه از مدیحه سرایان تاریخ وی مانند **شرف‌الدین‌علی یزدی** صاحب **ظفرنامه** در اشتباه بیافتیم که در تحت حمایت فرزندان آن پادشاه جهانگیر وبرای خوش‌آمد ایشان آن کتاب را نگاشته است ؛ ونه‌از طرف دیگردشنامها وناسزاهائی‌راکه‌مورخ‌دمشقی **احمد بن عربشاه** [1] در کتاب خود « **عجائب المقدور فی نوائب تیمور** » باو نسبت داده قبول کنیم واورا چون‌وی «خائن» و «جانی» و«کلب‌عقور» وامثال‌آن بنامیم.

۱) ابن‌عربشاه ، شهاب‌الدین احمدبن محمد بن ابراهیم الدمشقی‌الحنفی متولد بسال۷۹۱ ه . دردمشق ومتوفی بسال ۸۵٤ ه درقاهره ازمشاهیر مورخان ونویسندگان زمان و صاحب تصانیف و آثار عدیده‌است ·

در سال ۸۰۳ تیمور اورا در عداد جمعی دیگر از دمشق کوچانیده باسارت به سمرقندبرد؛وی‌درآنجا یکسبعلم مشغول گشت والسنهٔفارسی وترکی‌ومغولی‌رابیاموخت. در۸۱۱ بمغولستان رفته تاسرحد خطا مسافرت کرد وپس‌ازآن بخوارزم رفت وازآن‌جا بشهر معروف (سرای) سفرنمود وتا ۸۱٤ در آنجا بزیست‌سپس‌ازراه دریای‌سیاه بادرنه رفته بخدمت سلطان محمد خان اول سلطان عثمانی در آمد وبرای اوچند کتاب بترکی ترجمه کردکه ازآنجمله‌است : جوامع‌الحکایات عوفی وتفسیرابواللیث سمرقندی وغیره وهم‌تصدی دیوان رسائل سلطان بعربی وفارسی وترکی باومفوض بود. در۸۴۲ه. بحج و در۸٤۰ بقاهره رفت وآخرعمررا درآنجا بسرآوردازتألیفات او علاوه برعجائب‌المقدور فی‌نوائب‌تیمور، کتابی است بنام فاکهة الخلفا ومفاکهة الظرفاکه مانندکلیله‌ودمنه بامثال وحکایات ونوادر ونصایح آراسته‌است ونیز اوراازمرزبان‌نامه‌ترجمه‌ایست ازفارسی‌بعربی که‌درمصربسال ۱۲۷۸ بطبع‌رسید وحاجی‌خلیفه ازتألیفات او ده کتاب‌را ذکرمی کند.

لکن چاپلوسی **شرف الدین** کمتر ازفحاشی **ابن‌عربشاه** قابل اغماض نیست، زیرابا آنکه اونتوانسته است سراسر قتل‌عامها و کله منارهای **امیر تیمور** را ناگفته بگذارد، آنقدر حیا وملاحظه نداشته که او را ازطرف خداوند مؤید ومنصور هم‌میشمارد ومیگوید: «ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی الهی ومکنون ضمیر مستنیرش محض خیر و نیکخواهی بود وآنچه بحسب ظاهر ازآثار قهر وسیاست درمبادی حال ازبعضی اتباع واشیاع عالم‌اقطاعش صدور مییافت، چنانچه‌شرح پذیرخواهد گشت، جهت ضرورت جهانگیری و لوازم کشور گشائی بود.»[1]

برای نمونه از این گونه اعمال سبعانهٔ تیمور در اینجا میتوان چند فقره ذکر کرد، که از آنجمله است قتل عام مردم **سیستان** در ۷۸۵ هـ. / ۱۳۸۳ م. که درآن واقعه دوهزار تن اسیررا دردیواری زنده‌زنده بیاندودند ونیز سربریدن صدهزار تن اسیرهندیست درنزدیکی **دهلی** درسال ۸۰۱هـ/ دسامبر ۱۳۹۸ م، دیگر زنده بگور کردن چهار هزار نفر ارمنی در سال ۸۰۳ هـ. / ۱٤۰۰ م، و دیگر برپا کردن بیست‌کله منار است در همان‌سال نزدیك **حلب و دمشق**، و همچنین قتل عام هفتاد هزار نفر سکنهٔ بیگناه **اصفهان** درسال ۷۸۹ هـ. / نوامبر ۱۳۸۷ م. اینها اندکی ازبسیار حوادث خونینی است که در آن بی اعتنائی او را بجان ابناء نوع انسانی نشان میدهد.

قضاوتی که **سرجان‌ملکم** **Sir John Malcolm** (مورّخ تاریخ ایران لندن ۱۸۱۵ م.) درباب‌تیمور کرده موردقبول هردانش‌طلب روشن‌فکریست

---

۱) ظفرنامه طبع‌کلکته‌ج۱ ــ ص۱۵

که‌فروغ جاه وجلال وظواهر پهلوان‌پرستی چشم بصیرت اورا کور نساخته باشد و کشورستانان‌جهانرا مانند: **اسکندر کبیر وچنگیز وتیمور و ناپلئون** بادیدهٔ راست بین بنگرد ، و پی ببرد که آنها چگونه برای اشباع حس جاه طلبی خود اندك قیمتی برای شدائد و بدبختیهای بشر قائل نمیشده اند .

سرجان‌ملکم درکتاب تاریخ نفیس خود موسوم به **History of Persia** میگوید [۱] : « با ششصد یا هفتصد هزار نفر لشکر که او را میپرستیدند اعتنائی بخیالات سایر طبقات مردم‌نداشت . مقصود او بلندی نام و فتح بلاد بود وبجهت‌تحصیل‌اسباب‌این دومطلب، پروانداشت که ملکی‌با خاك‌یکسان شود، یا خلقی باتیغ بیجان کردند . **تیمور** چنین‌وانمودمیکرد که بشریعت مقیداست ودراجرای لوازم مذهب اهتمام داشت و علما را احترام میکرد . و ایشان‌نیز دربرابر انعام وی باو میگفتند: خدای تعالی ملك سلاطین دیگر را باو داده‌است ، واز گفتن خوداو این عبارت را درهمه‌جا معلوم میشود که یا خودمعتقد بوده است یا میدانسته است که اینگونه صحبتها در خاطرها بی اثر نخواهد بود . »

باز میگوید: « بعد از تمهید مقدمات مسطوره شاید بتوان گفت که: **تیمور** اگر چه از بزرگترین ابطال و جنگجویان است ، لکن از بدترین سلاطین‌است . درقابلیت وشجاعت وجوانمردی او حرفی نیست . لکن جبار و متکبر و ظالم بود . حیات و عافیت جمیع افراد بشر را در مقابل ترقی و استیفای خواهش خود بهپرکاهی نمی‌سنجید . چنانکه از ولایاتی که ویران و نفوسی که ضایع ساخت معلوم میشود . دستگاه حکومت او اگرچه فسحتی‌بی‌اندازه یافت، ولی‌بنیادش برآب بلکه برباد بود . تاخود نامی‌داشت

---

۱) تاریخ سرجان‌ملکم ترجمهٔفصیحی که مرحوم‌میرزای حیرت ازمتن‌انگلیسی نموده است، طبع‌بمبائی ص۲۳۷.

سلطنتش قوامی‌داشت، وبمحض‌آنکه رشتهٔ حیاتش گسیخت. بنیادمملکتش ازهم فرو ریخت. اگرچه بعضیَ از اولادش بر برخی از اطراف مملکت او سلطنتی کردند، لکن‌فقط در **هندوستان** سلطنت‌ایشان مانند بقایای‌عمارت ازهم فروریخته به‌پشتیبانی **دولت انگریز** برتخت **دهلی** نشسته و نامی از پادشاهی برخود بسته‌دارد ومحل عبرت اصحاب خبرت‌است» (۱).

علاوه بردو تاریخی که قبلاً ذکرشد، یعنی تاریخ فارسی **ظفر نامه** تألیف **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** و تاریخ عربی **عجائب المقدور** تألیف **ابن عربشاه**، تاریخ دیگری نیزاز معاصران **تیمور** در دست است که

تاریخ تیمورتألیف نظام‌شامی

آن‌نیز موسوم به‌**ظفر نامه** میباشدوبزبان‌فارسی بامر **تیمور** درسال ۸۰٤هـ/ ۱٤۰۱م. بدست **نظام شامی** شروع شده، ووقایع تایکسال قبل‌ازمرگ‌او را یعنی تاسال ۸۰٦ هـ. / ۱٤۰۳ م. برشتهٔ تحریر درآورده است (۲). مؤلف یعنی**نظام‌شامی** در **بغداد** میزیسته، وقتی**تیمور** درسال ۷۹۵هـ/۱۳۹۳م. آن شهررا تسخیر کرده وی نخستین شخصی بوده است که ازآن شهر برای

۱) تاریخ سرجان ملکم درسال۱۸۱۵ بطبع‌رسیده است. دراین‌تاریخ‌هنوزشورش هند بوقوع‌نرسیده‌بود که‌درآن‌حادثه بهادر شاه دوم (۱۸۵۷ م) آخرین سلالهٔ تیموری درهندوستان موسوم به: « مغول کبیر Great Mongol » منقرض گردید. ترجمهٔ **میرزای حیرت** ازاین تاریخ در بمبئی‌بسال ۱۳۲۳ هـ. بطبع رسیده. و ترجمهٔ فوق اگرچه ازاصل انگلیسی مختصر انحرافی دارد، عیناً نقل‌شد.

۲) **ظفر نامهٔ نظام‌شامی** درموقع تألیف کتاب براون بطبع نرسیده بود. واطلاعات آن مرحوم‌مأخوذ ازنسخهٔ خطی‌موزهٔ بریتانیا نمرهٔ Add 23 . 980 میباشد، بعداً درسال ۱۹۳۷ م. جلد اول آن کتاب که مشتمل برمتن ظفرنامه‌است، بسعی‌و اهتمام **فلیکس‌تاور** Flix Tauer مستشرق چك‌بااصلاحات واضافاتیکه در کتاب**زبدة‌ التواریخ‌بایسنقری** ازمصنفات عبدالله‌بن لطف‌الله بن عبدالرشید المدعوب**حافظ ابرو** یافت میشود، ازطرف مؤسسهٔ شرقیهٔ چك واسلواکی‌در **پراك** درمطبعهٔ‌امریکائی بیروت و بسرمایهٔ **مؤسسات اشکودا** بطبع رسیده است. جلد دوم آن‌که مشتمل برحواشی وتوضیحاتی است، بنظر راقم این‌سطور نرسیده.

تهنیت بنزد **تیمور** رفته وتیمور بوی گفته است: « خدابر تورحمت کناد که اول کسی که از این شهر پیش من برون آمد تو بودی » [۱]. این تاریخ که خلاصه‌تر وازحیث حشووزواید پیراسته‌تر از کتاب **شرف الدین** است، ظاهراً اساس وپایهٔ تاریخ دومی‌میباشد [۲].

اکنون‌سزاواراست که‌به کتابی‌موسوم‌به:« **تزوکات وملفوظات تیمور** »

---

۱) ظفرنامه طبع بیروت ص۱۲۹ .

۲) **نظام‌شامی** در کتاب خود درسه جا ازمشاهدات‌خویش نقل کرده است . نخست در سبب تألیف کتاب درسال ٨٠٤ که بملاقات تیمور نائل شده واورا برنگاشتن تاریخ‌امر کرده‌است. (ص۱۱ طبع بیروت). دوم ــ در بغداد در ذیل وقایع شوال ٧٩٥ (ص۱۳۹ طبع‌بیروت). سوم ــ درذیل‌فتح شهرحلب درسال۸۰۳ (ص۲۲۷طبع بیروت .)

درسال ٨١٤ در زمان سلطنت شاهرخ بحکم او حافظ ابرو ذیلی بر ظفر نامهٔ مذکور نوشته وتاریخ آخرین سال حیات امیرتیمور رانیز بقلم‌آورده است که بداستان وفات وی‌خاتمه‌میبابد واین‌ذیل‌درمجموعهٔ **حافظ ابرو** موجوداست، ونیزدرزبدة‌التواریخ بایسنقری‌تألیف‌همان‌نویسنده عین‌آن‌آمده‌است وچنانکه گفتیم، **فلیکس تاور** مستشرق چك‌آن ذیل را بطور جداگانه از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ اسلامبول در سال ١٩٣٤ م بطبع رسانیده‌است وابتدا میشود باین‌مقدمه :

«اما بعد این ذیلی است بر کتاب ظفرنامهٔ شامی صاحبقرانی جهانگشائی انارالله برهانه که مولانای اعظم افتخارالائمة فی‌العالم سحبان‌الزمان وحیدالاقران مولانا نظام‌ــ الحق والدین الشامی نورالله قبره نبشته است . و این‌کتاب تا اوائل رمضان سنهٔ ست و ثمان مائه زیادت نبود که بموجب اشارت حضرت سلطنت شعاری **شاهرخی** خلدالله تعالی‌فی‌بسیط‌الارض سلطنته، کمترین‌بندگان **عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید المدعو بحافظ ابرو** درقلم آورد . » در نسخهٔ دیگر ذیل ظفر نامهٔ حافظ ابرو نام اورا بعدازالقاب بسیار، نظام الحق والدین الشنبی، المعروف بشامی‌ذکر کرده است. ریو Rieu در مقدمهٔ فهرست کتابهای فارسی ، از نظام الدین آن مقدار اطلاعات‌که ممکن بوده جمع‌آوری کرده واضافه نموده است که درسال ٨٠٦ هجری در هنگامیکه اردوی امیر تیمور در اردبیل‌بوده است، بمناسبت عید فطر خطبهٔ نماز عیدرا نظام‌الدین در حضور او قراءت کرده و بعد ازآنکه تیمور بسمرقند روی مراجعت نهاد، اجازه داد که نظام الدین بوطن خود که ظاهراً تبریز بوده است، باز گردد ونامه‌ای در توصیهٔ‌وی به **میرزاعمر** فرزند **میرانشاه** حکمران آذربایجان بنگاشت . شرف‌الدین علی‌یزدی ظفرنامهٔ‌خودرا ازاو تقلید فرموده وحتی درغالب موارد عین عبارات وی را بدون اشاره باصل نقل کرده است .

یعنی یادداشتها وکلمات او اشاره رود .این کتاب اگرچه ازفارسی بانگلیسی

تزوکات وملفوظات تیمور

ترجمه شده وبسیار معروف است ، ونویسندگان اروپائی از آن فراوان نقل کرده‌اند ، لیکن اکنون همه کس ومن خود آن کتاب را مجعول میدانیم[۱] . نسخهٔ فارسی آن کتاب نخست در قرن هفدهم مسیحی در زمان سلطنت **شاه‌جهان** (۱٦۲۸ ـ ۱٦۵۹ م) در **هندوستان** بظهور رسیده و شخصی موسوم به: **ابوطالب‌الحسینی**، مدعی بود که‌آنرا از اصل ترکی در کتابخانهٔ شخصی موسوم به **جعفر پاشا، حاکم‌یمن** یافته است و ترجمه ساخته .

بروجود چنین نسخه‌ای‌باصل‌ترکی‌هیچ سند وشاهدی موجود نیست، جزهمان اظهار **ابوطالب‌حسینی** ، و چنین برمیآید که وی‌خود آن کتاب فارسی را بتقلید روزنامه و شرح احوال‌صحیح الاصل **میرزا بابر** و بکومك کتاب **ظفرنامه** و سایر تواریخ عهد تیمور جعل کرده باشد . اول دفعه در سال۱۷۷۹م. نسخهٔ‌خطی‌این کتاب‌راشخصی‌انگلیسی‌موسوم‌به **ماژورداوی** Major Davy بانگلستان آورد . وبعد ازمرگ او در ۱۷۸٤ م . این‌نسخه بتصرف پسرش درآمد . وی در سال ۱۷۷۹ م . شرحی در تمجید این کتاب و در دفاع ازصحت‌آن‌به **دکتر وایت** Dr. White استاد عربی در **جامعهٔ اکسفورد** نگاشته است[۲]، واین هردو تن در سال ۱۷۸۳ م./ ۱۱۹۸ ه .

۱) رجوع شود بفهرست فارسی تألیف ریو Rieu بصفحهٔ ۱۷۷ـ ۱۸۰ که‌دلائل جعل وعدم اصالت آن کتاب راذکر کرده‌است . مجعول ـ apocryphal

۲) رجوع‌شود بصفحهٔ ۹ ـ ۱۳ ترجمهٔ‌انگلیسی ملفوظات بقلم **ماژورچارلز ـ استوارت** Major Charles Stewart

بامعاضدت وهمکاری یکدیگر اصل وترجمهٔ **تزوکات** رابطبع رسانیدند. در سال ۱۷۸۷ **پرفسور لانگلز** Langlés آن کتابرا بفرانسه‌ترجمه واین‌نام طویل‌وعریض‌را بر آن‌نهاد :

« Instituts Politiques et Militaires de Tamerlan › proprement appellé Timour › écrit Par lui- même en Mon _ gol , et Traduits en Français sur la version Persane d' Abou Taleb – Al-Hosseini , avec la vie de ce conquérant › d'après les meilleurs Autheurs Orientaux › des notes › et des Tables Historiques Géographiques etc . »

در سال ۱۸۳۰ ماژور **چارلز استوارت** Major Charles Stewart ترجمهٔ انگلیسی از کتاب **ملفوظات** یا **تزوکات‌تیمور** را بطبع رسانید.

تاریخ **تیمور** نه‌تنها‌ازلحاظ آنکه وی‌یکی‌ازبزرگترین جهانگشایان روی زمین بوده بلکه از آن سبب که وی بانی سلالهٔ معروف سلاطین مغولی **هندوستان** میباشد، توجه بسیاری ازمورخان آسیائی و اروپائی و بالاخص انگلیسی را بخود جلب کرده وموضوع تألیف کتابهای بسیار گردیده است . دراین کتاب که قسمت سیاسی‌بالضروره تابع تاریخ‌ادبی‌میباشد، همینقدرکافی است که دراینجا بذکر خلاصه‌ای ازدورهٔ زندگانی‌او بطوراختصار ـ مطابق آنچه‌صاحب **ظفرنامه**و **ابن‌عربشاه** نوشته‌اند،مخصوصاً آن‌قسمت که‌مربوط به‌**ایران** است اکتفاشود.

تیمور که بترکی‌بمعنی(آهن) است، نام امیریست که‌در **شهر کش** در **ماوراءالنهر** بتاریخ ۲۸ شعبان ۷۳۶ ﻫ./۱۱ آوریل ۱۳۳۶ م . زائیده

ولادت تیمور

شد . بطوریکه در بارهٔ همه مردان بزرگ که بعدهامعروف‌ونام‌آورمیشوندمعمول‌است ، مدیحه سرایان وی کوشش کرده‌اند که از یکطرف نسب او را به **قراچارلویان** منتهی‌ساخته ونژادش‌بخاندان شاهی مغولی **چنگیزخانی**متصل سازند . واز طرف‌دیگر میلاد اورا باعلائم وآثارآتیهٔ وی‌توأم نمایند . ولی **ابن عربشاه** از سوی دیگر فقط بذکر نام پدرش **تراغای** و جدش **ابغای** اکتفا کرده میگوید:او وپدرش چوپان‌وازجماعت اوباشان، ازدانش‌ودین محروم‌بوده‌اند. ومینویسد :

« وکان هو وابوه من‌الفدادین ومن طائفة اوباش لاعقل لهم ولا دین ، وقیل‌کان من‌الحشم الرجاله والاوباش البطاله » .

و علت آنکه او را «لنگ» گفته اند، بزعم وی‌آنست که: درهنگام گوسفند دزدی زخمی بپای وی رسید [۱] . ذکر تفصیل حوادث اولیهٔ عمر وی‌و گامهائی که درراه ترقی برداشته و در میان مردم خود بمرتبهٔ سروری رسیده دراینجا ضرورت‌ندارد . همینقدرکافیست بگوئیم که وی‌در ۲٤سالگی یعنی درسال۷٦۱ هـ./ ۱۳٦۰ م . سرشناس گردید . ده سال بعد در موقعیکه رقیب خود **امیرحسین** را درشعبان ۷۷۱هـ ./ مارس ۱۳۷۰ م.مغلوب‌ومقتول

---

۱) اشاره بەلنگی و ضعف نیمهٔ بدن تیمور هم درعصر وزمان او جلب توجه میکرده ، ابن عربشاه قطعه ای ذکر کرده که آنرا بعضی به خواجه حافظ شیرازی نسبت میدهند :

«نیم تنی ملك سلیمان گرفت . گرد مسخر همه روی زمین
پای نه و روی زمین زیر پای دست نه و ملك بزیر نگین
اینهمه او میکند اومیدهد کیست بگوید که‌چنان‌یاچنین» !!

ساخت،بلقب **صاحبقران** ملقب شد . و شش یاهفت سال بعدازآن را پیوسته بهتحکیم موقعخود در **ماوراءالنهر** مشغولبود .

اولین حملهٔ او به**ایران** دربهارسال۱۳۸۱ م . دروقتی بود که چهل و پنجسال ازعمروی میگذشت . دراین حمله کهدر مدت یکسال انجام یافت ، روی همت او بسوی

اولینحملهٔ بایران

خراسان بود. در**اندخود** بدیدارددرویشی که کم وبیشازخرد بیگانه بود و **باباسنگو** نامداشت رفت ، وآن شخص که حالجذبه وجنونیداشت، گوشت پارهای بسوی اوافکند ، واو ازین معنی فالی نیك بر گرفت و آنرا رمز فتح وکامیابی دانست . دراینجنگ **سرخس** راتسخیر کرد وبعداز زیارتمردی قدسی مآب موسوم به **زینالدینابوبکر تایبادی**(۱) قلعهٔ**فوشنج** را ویران ساخت . وپسازآنبهفتح **هرات** واسارت **غیاثالدین پیرعلی ملك کرت** موفق گردید . ودر پیآن نوبت به **طوس** و **اسفراین** رسید وآن قصبات را با خاك یکسان ساخته مردم آنرا بقتل آورد ، از آن پس **قلعهٔ کلات** را بگرفت و چون زمستان رسیده بود به **سمرقند** و **بخارا** مراجعت کرد .

---

۱) خواجه زینالدین ابوبکر تایبادی از اجلهٔ مشایخ صوفیهٔ آخر قرن هشتم است. داستان مفاوضات او باتیمور در هنگام حملهٔ وی بهرات زینت تواریخ و سیر ، همچنین نصیحتی که به«خواجه شمسالدینحافظ شیرازی» فرموده درشرح حالاوآمده؛ قبرشریف وی هماکنون در نزدیکی یوسف آباد « تایباد » موجود و ایوان رفیعی که بامر شاهرخ درآنجا ساختهاند، ازآثار ظریفهٔ معماری آنعصراست، (برای شرححالش رجوع شود بهنفحاتالانس جامی) .

حملهٔ دوم بایران در سال ۱۳۸۲ م .

دربهار سال بعد یعنی ۱۳۸۲م. وی یورش خود را به **ایران** از نو آغاز کرد. هنگامیکه در **کلات** اردو زده‌بود،پسرش **میرانشاه از سرخس** و **ملک‌غیاث‌الدین کرت** که منقاد شده بود **ازهرات** نزد وی آمدند ، وی چون مواضع خود را در آنحدود مستحکم ساخت،بطرف **ترشیز** پیش رانده قلعهٔ آنرا بگشود و قلعگیان تسلیم شدند . در آنجا سفرائی چند از نزد **شاه شجاع** ازشیراز نزد وی آمدند ،**تیمور** دختری ازخانوادهٔ وی برای نوهٔ خود **پیرمحمد** خواستگاری کرد . بعد از آنکه **امیرولی** حکمران **مازندران** امر وی‌را مطیع گردید،**تیمور** برای گذرانیدن زمستان به‌پایتخت خود **سمرقند** بازگشت و درآنجا بواسطهٔ وفات **دلشاد آغا** زوجه **وقتلغ ترکان آغا** خواهرخود مدتی بعزاداری وسوکواری نشست .

حملهٔ سوم بایران در سال ۱۳۸۳ م

در پائیز سال ۱۳۸۳ م. بعد از آنکه لشکری علیه مغولهای بت پرست کسیل داشت که با **قمرالدین رئیس و خان** آن طایفه نبرد کند.

تیمور خود بعزم حملهٔ به **مازندران وسیستان** بجنوب تاخت . در اواخر اکتبر به **سبزوار** حمله برد وقلعه‌را بضرب‌زده منهدم ساخت ، دو هزار نفر از مردم‌آنجا را اسیر کرد و چنانکه **ظفرنامه** میگوید:«آنها را اسیر کرده و زنده بربالای یکدیگر نهادند وبگل وخشت استوار کرده منارها برآوردند تا عالمیان از سطوت قهرآگاهی یافته خودرا بوسوسهٔ دیوغرور درچاه‌ویل وبثور نیاندازند [۱]».

---

۱) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی جلداول ص۳٦۰ .

تیمور بعداز تسخیر **فراه** درسیستان به **زره** حمله نمود ودر آنجا پنج‌هزار تن درمقام‌مدافعه برآمدندو بیشتر ازآنان کشته شدند . وازسرهای آنها کله‌منارها افراشته‌شد . درماه دسامبر سراسر **سیستان** دربرابرهجوم‌اوازپای درآمد وبقول صاحب‌ظفرنامه: «هرچه‌درآن دیاربود ازخزف تا گوهرشاهوار واز نفائس اجناس تا میخ در ودیوار بباد تاراج رفت وبرق غارت بر بیش و کم‌آن ولایت تافته خشك و تر درهم سوخت . [1]» آنگاه چند قلعهٔ دیگر را فرو کوفته و ازکلهٔ دشمنان خود چند منارهٔ دیگر برافراشته به **قندهار** تاخت و کوتوال‌قلعهٔ آنرابدارآویخت. سپس به **سمرقند** بازگشت ودرآنجا سه‌ماهی باستراحت پرداخت .

شرح‌جزئیات جنگهای سالیانهٔ **تیمور** درمدت بیست‌سال بقیهٔ‌عمراو خارج از حوصلهٔ این کتاب است . لیکن بطور اختصار اشارتی میتوان کرد که‌درسال۷۸۶هـ ./۱۳۸٤م. **تیمور** به‌**مازندران و آذربایجان** حمله‌برد. زمستان را در **ری** بسرآورد و پس ازآنکه تمام ولایات سواحل **بحرخزر** وشمال**ایران** رامسخرساخت‌و،تا **سلطانیه** پیش‌رفت؛ برای‌زمستان به‌تختگاه خود **سمرقند** بازگردید .

درسال۷۸۸ هـ .۱۳۸٦ م. **تیمور** که ازاوضاع‌آشفته وپریشان‌ممالك **ایران** آگاه شده‌بود،عزیمت‌مصمم کرد که سراسرآن کشور رابحیطهٔ‌تسخیر درآورد[2] . بنابر این، مقدمات حمله برخاك **ایران** را برای مدت سه سال

---

۱) همان کتاب جلداول ص۳٦۸

۲) بنده‌مترجم درمدت چهارسال ۲۳ـ ۱۳۱۹ ش. که دردانشکدهٔ ادبیات‌طهران به‌تدریس‌تاریخ‌ادبیات ایران‌درقرن‌نهم مشتغل‌بودم،برنج‌فراوان‌وتحقیق‌بسیار درتاریخ‌تیمور وعلل‌حملات وفتوحات‌او درایران‌مطالعات کرده ویادداشتهای نادرونکات‌دقیق واطلاعات عمیق گرد کرده‌ام، که‌درمجموعهٔ(مصحح)خودجمع‌ساخته،لیکن‌هنوزبطبع‌آن‌توفیق‌نیافته‌ام.

فراهم ساخت و بآن کشور تاخت . نخست بجنگ **ملك‌عزالدین** پادشاه **لرستان** درآمده **بروجرد** و **خرم‌آباد** را ویران کرد . و بسیاری از مخاصمان خودرا زنده ازقلل جبال فروافکند . سپس بسوی **تبریز** روانه‌شد ودرآنجا **سلطان احمد جلایر** لشکری گرد آورده عزم پیکارداشت؛ لیکن همینکه وی نزدیك شد، **جلایر** گریز بهنگام را فیروزی دانسته بجانب **نخجوان** گریخت . وبعداز مصافی سخت همینقدر توانست که راه فراریش گرفته جان بسلامت برد . **تیمور** تابستان را درتبریز گذرانیده نخبه‌ای از ماهرترین صنعتگران و هنرمندان آن شهر را به **سمرقند** کوچ داد . درپائیزهمان‌سال‌از **رود ارس** عبور کرده به **نخجوان** تاخت ، پس از فتح قلعهٔ محکم **قارص** بویرانی **گرجستان** کمربست ؛ پس از تسخیر **تفلیس** روزی‌چندبشکاری کلان‌مشغول‌شد که بقول‌صاحب ظفرنامه : « ازبس نخجیر که افکنده شد، سپاه ازحمل‌آن عاجزآمده بسیار ازآن بگذاشتند »[۱]، آنگاه برای گذرانیدن زمستان به‌قشلاق **قراباغ** رفته درآنجا بسرآورد .

دربهارسال۷۸۹ ه/۱۳۸۷ م . **تیمور**فتوحات‌خودرا در**آسیای‌صغیر** ازنوآغاز کرد وبعدازفتح شهرهای **بایزید** ، **ارزروم** ، **ارزنجان**، **موش**، **اخلاط** ، **وان** ، دوشهر **سلماس** و**ارومیه** نیز تسلیم شدند . چون فصل پائیز دررسید **وزین‌العابدین‌مظفری** فرزند **شاه‌شجاع** سلطان **فارس** از حضور بدربار وی امتناع ورزید، **تیمور** بقصد یورش **فارس** به‌جنبش‌آمد . دربین‌راه به **اصفهان** ورود کرد . و مبلغی‌هنگفت بعنوان مال امانی‌ازمردم آن‌شهر مطالبه‌فرمود . این سبب شدکه آنمردم شوریده بعضی ازمحصلین تیموری رابکشتند .

---

۱) همان‌کتاب جلداول ص۴۰۴ .

از این رهگذر آتش غضب آنمرد سفاك بی‌باك بجوش‌آمده انتقامی هولناك‌ازاهل **اصفهان**بگرفت وحکم بقتل عام داد. گویند : در آن واقعه هفتاد هزار تن کشته شدند ، سرهای آنها را بشمار آورده از آن منارەها برپا کردند[۱]. این بلیهٔ بزرگ در دوشنبهٔ ۱۸ نوامبر۱۳۸۷م. اتفاق‌افتاد .

نخستین‌ورودتیمور بشیراز

پس ازآن **تیمور** بسوی **شیراز** پیش راند و در ماه بعد یعنی دسامبر ۷۹۰ ه ./ ۱۳۸۷ م . آن شهر شهیر تسلیم او شد . و در این هنگام است که گویاملاقات آن‌جهانگشای‌بزرگ با شاعر شیراز **خواجه‌حافظ** اتفاق افتاده باشد . **دولتشاه** که این قصه را نقل میکند، با همان عدم دقت که در ذکر تواریخ معهود اوست ، این ملاقات را بسال ۷۹۵ ه . / ۱۳۹۲ م . نسبت داده و حال‌آنکه در آنوقت چهار سال ازتاریخ وفات حافظ‌میگذشته است [۲] .

این‌حکایت که شاید تماماً مجعول‌باشد[۳]، درتذکرهٔ دولتشاه باین

---

۱) ظفرنامهٔ یزدی جلداول‌ص۴۳۴.

۲) رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه طبع‌لیدن ص۵ ۳۰.

۳) مرحوم براون درصحت این حکایت تردید کرده است، ولی‌ظاهراً این‌مطابق واقع‌است . زیرا **علی بن حسین الکاشفی** در کتاب **لطائف‌الطوائف** که‌بسال ۹۳۹ یعنی نزدیك بیکصدوپنجاه سال بعد از وفات حافظ تألیف نموده همان حکایت را با دقتی بیشتر ثبت کرده است و میگوید : « چون امیر تیمور ولایت فارس را مسخر کرد و بشیرازآمد وشاه منصور را بکشت . خواجه حافظ شیرازی راطلبید واوهمیشه منزوی بود ، بفقر و فاقه میگذرانید . **سید زین‌العابدین جنابدی** که نزد امیر تیمور قربی تمام داشت ومرید خواجه حافظ بود ، او را بملازمت امیر تیمورآورد ... الخ» . (طبع طهران، ص۲۲۳)

سید زین‌العابدین گنابدی از وزراء تیمور است که نام‌او درمجمل فصیحی‌خوافی مکرر ذکرشده ، ازجمله درضمن وقایع سال ۸۲۸ ه . وهمچنین در ضمن وقایع ۸۲۹ . ذکری‌از نصب‌وعزل‌وی از وزارت شاهرخ‌آمده‌است.

قرار نقل‌شده است : « حکایت کنند که در وقتی که سلطان صاحبقران **امیر تیمور گورکان** . . . . . **فارس**را مسخرساخت‌درسنهٔ خمس‌وتسعین وسبعمایه **وشاه‌منصور** را بقتل‌رسانید، **خواجه‌حافظ** درحیات بود، کس فرستاد و اورا طلب کرد . چون حاضرشد، گفت : من‌بضرب شمشیر آبدار اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم و هزاران جای ولایت‌را ویران کردم، تا **سمرقند و بخارا** راکه وطن‌مألوف وتختگاه من‌است ،آبادان‌سازم . تو مردك بیك‌خال هندوی ترك‌شیرازی سمرقند وبخارای مارا میفروشی در این بیت که گفته‌ای . . . اگرآن ترك شیرازی..؟ **خواجه‌حافظ** زمین خدمت رابوسه داد و گفت: «ای سلطان عالم ازآن نوع بخشندگی است که بدین روزافتادم»!صاحبقران‌را این‌لطیفه خوش‌آمد وپسند فرمود وبااوعتابی‌نکرد، بلکه‌عنایت ونوازش‌فرمود ».

بروایت‌دیگرهم‌این‌حکایت‌رانقل کرده‌اند کهمن‌خوددر**ایران**شنیدمولی در کتابی‌ندیده‌ام. وآن‌چنان‌است که **خواجه‌حافظ** درجواب **امیر تیمور** گفت : سخن‌مرا تحریف کرده‌اند وآنچه من گفته‌ام چنین‌است :

« بخال هندویش بخشم دومن قند وسه خرما را[۱] »!

در کتب تذکره وتاریخ‌معاصر**تیمور** مانند **ظفرنامهٔ شرف‌الدین‌علی یزدی** وغیره ازحکایت تلاقی شاعر باامیر اشاره وذکری‌نشده‌است . ودر هیچ جای دیگر دلیل وقرینه‌ای دراثبات وقوع آن بدست من نیامد .

---

۱) این روایت که مرحوم براون نقل کرده‌است، بسیارعامیانه‌میباشد ، میتواند بود که شخصی از روی مزاح برای براون آنرا در هم بافته . بنده مترجم در شیراز هیچوقت چنین حکایتی نشنیدم .

باری در آغاز حملهٔ **تیمور** به **فارس**، **سلطان زین‌العابدین** شاهزادهٔ بدبخت مظفری گریخته به ابن‌عم خود، **شاه منصور**، حکمران **شوشتر** پناه برد. وی از حقوق قرابت و شرایط مهمان‌نوازی چشم پوشیده اورا دستگیر کرد و بزندان افکند. سایر شاهزادگان و امراءِ خاندان مظفری هم چنین **اتابکان لرستان** ودیگر امراءِ کوچك **ایران** غالباً در **شیراز** بخدمت **تیمور** رسیده وباو تسلیم شدند. اما درهمین ایام که روزگار بکام‌او بود، اخباری ناگوار بسمع آن‌فاتح‌بزرگ رسیدوقاصدی‌از **سمرقند** به **شیراز** آمد که آن مسافت طولانی‌رادرهفده روزطی کرده‌بود، او را آگاه ساخت که **توقتمش** خیره‌سر باز ازنوسر بطغیان برداشته وحضور **تیمور** در دارالملك برای‌دفاع از ممالك محروسه ضرورت دارد. بنا براین درفوریهٔ ۱۳۸۸م. وی‌عاجلاً راه **سمرقند** را درپیش گرفت‌وجزوغنائمی که همراه‌خودبدارالملك خویش‌برد، عالم معروف **میرسید شریف جرجانی** بود. وشاهزادگان مظفری **شاه یحیی** و **سلطان‌محمود** و **سلطان‌احمد** و **سلطان ابواسحاق** رابترتیب به‌حکمرانی **شیراز**، **اصفهان**، **کرمان** و **سیرجان** بگماشت. مدت‌چهار سال‌ونیم ازاین‌وقایع بگذشت، و **تیمور** دراین‌مدت‌مشغول جنگ‌و کشمکش با **توقتمش خان** ومغولان وامارتهای **خوارزم** و **خیوه** وبادیگر مردمان شمالی بود. مردم **ایران** که اندك زمانی از مطامع و آمال او درامان‌بودند، نفسی براحت‌میکشیدند. تنها واقعه‌ای که در **ایران** اتفاق‌افتاد، آن بود که در تابستان سال ۱۳۸۹ م. در **خراسان** شورشی‌بظهور رسید (که ظاهراً دراثر شایعهٔ‌شکست‌لشکر **تیمور** بدست **توقتمش** بوده‌است). این‌شورش‌را **میرانشاه** پسر **تیمور** باهمان سبك‌وروش خونین ووحشیانه خاموش‌ساخت ومخصوصاً

در شهر **طوس** چندین هزار تن‌را بقتل‌رسانیدند وازسر آنها منارها وهرمها برپا کردند .

در روزآخر ژوییهٔ ۱۳۹۲م . **تیمور** بعدازاندك توقفی که دراثربیماری شدید برای‌او روی داد، باز از **جیحون** عبور کرد ، بقصد آنکه دفعهٔ دیگر بممالك جنوبی بتازد ، این حمله را که در تاریخ بنام یورش پنجساله ثبت کرده‌اند[۱]، وآن‌شامل فتح ممالك ساحلی **بحر خزر** ، و **فارس** (که درآنجا خانوادهٔ مظفری‌را بکلی منقرض‌ساخت و شاهزادگان آنان‌رایکباره بقتل‌رسانید.) ، **ارمنستان** ،**گرجستان**، **عراق‌عرب** وجنوب **روسیه** بود . در **گرگان** و **مازندران** وبرابا **سادات‌مرعشی مازندران**اتفاق ملاقات روی داد . این سادات راکه درآن ناحیه امارت داشتند، بگناه آنکه مذهبی برخلاف سنت عامه ومتهم‌به پیروی اباحه واشتراك دارند، بقتل رسانید. **شرف‌الدین‌علی** ازعقاید آنان شرحی و تفصیلی نداده وسخن‌او دراین باب روشن نیست[۲]، لیکن ظاهراً چنین برمیآید که این سادات منسوب بوده‌اند **بطایفهٔ‌حروفیه** که مؤسس‌آن**فضل‌الله استرآبادی** درزمان**تیمور** ظهور کرد وتعالیم خودرا انتشارداد . وما درباب‌او بعداًسخن خواهیم گفت [۳] .

در اواخردسامبر۱۳۹۲ م . **تیمور** بعد ازآنکه عیال واطفال خود را دیدار کرد،بسوی جنوب **ایران** علم برافراشت. وازولایات **دامغان‌وسمنان** و **ری** و **قزوین** و **سلطانیه** و**کردستان** و **بروجرد**[۴] درماه‌فوریهٔ۱۳۹۳م.

---

۱) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی جلداول‌ص٥٦١ .
۲) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی ص٥٧٦.
۳) انتساب این‌سادات بحروفیه محل تردید است .
٤) ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی جلداول ص٥٨٧.

عبور کرده جمعی کثیر از الوار را دربین راه بهلاك رسانیده وبه **دزفول** رسید ماه مارس ۱۳۹۳م . دوروزبعد به **شوشتر** وارد شد واز آنجا عزیمت **شیراز** کرد. دربین راه خود قلعه و دژ محکم **قلعهٔسفید** را [۱] فتح کرد . سلطان **زین‌العابدین** مکفوف البصر را که در آنجا محبوس بود،مطلق‌العنان ساخت و ویرا حرمت بسیارنهاده وعده داد که انتقام اورا ازابن‌عم‌وی **شاه منصور** خواهد گرفت ، انجام این وعده دیری نیامد که بحصول پیوست .

زیراچنانکه‌حکایت کردیم،**شاه منصور** دررزمی که‌چندی‌بعدبا**تیمور** نمودبقتل رسید . وبعد ازآن در۲۲ مه۱۳۹۳ م . بامر **تیمور** سراسررجال خانوادهٔ مظفری را از دم تیغ گذرانیدند . پس آنگاه چنانکه **شرف‌الدین علی** در **ظفر نامه** گفته‌است: «تمام هنروران از محترفه وپیشه‌وران ممالك **فارس و عراق** راخانه کوچ به **سمرقند** نقل فرمود»[۲].

دردهم‌اوت‌همان‌سال که **تیمور** بسوی **بغداد** میشتافت، رسولی ازطرف **سلطان‌احمدجلایر** دررسید کهشیخ **نورالدین‌عبدالرحمن اسفرائنی**[۳]

---

۱) قلعه‌سفید یادژسفید در **بلوك‌ممسنی** فارس در چند کیلومتری مشرق قریهٔ **فهلیان** واقع‌شده رجوع‌شود بفارسنامهٔ ناصری جلداول ص۶۶ و جلد دوم ص۳۲۴ طبع‌تهران .

۲) ظفرنامه‌جلد اول ص۶۱۹.

۳) این شخص ، یعنی نورالدین عبدالرحمن، حامل‌پیام سلطان‌احمد جلایررا باید باشیخ نور الدین عبدالرحمن‌اسفرائنی کسرقی پیر رکن الدین علاء الدولهٔسمنانی‌و شاگرد شیخ‌احمدجوزقانی‌اشتباه‌نمود.سفیرسلطان‌احمدنزدتیمورهمانانورالدین‌عبدالرحمن ابن‌افضل‌الدین‌محمدبن عبدالرحمن بن محمد اسفراینی است که فقیه و عارف‌حنفی‌متولد سال ۷۲۲ و متوفی بسال ۷۹۷ هجری بوده است . و رسالت خود را در نزد تیمور در شوال ۷۹۵ ه . درمحل آق‌بلاغ انجام‌داده .

شرف‌الدین علی‌یزدی صاحب‌ظفر نامه که معاصرهمین نورالدین عبدالرحمن(دوم)

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

نام داشت ، وی‌حامل معاذیرسلطان به‌نزدامیر بود که اوخود بنفسه‌نتوانسته است به‌حضور امیر بیاید . **تیمور** این معاذیررا نپذیرفته لیکن شیخ‌راحرمت بسیار نهاد ، زیرا چنانکه صاحب ظفرنامه گفته است (ص۶۲۹) وی عادةً بمردمان عالم و اهل صلاح وتقوی بحرمت و ادب رفتار میفرمود . اندکی بعدازآن **امیرتیمور** به **بغداد** وارد شده قصرسلطان جلایررا تصرف کرد. **سلطان‌احمد**ازبرابراوراه گریزپیش گرفت و **امیرتیمور** چندتن‌ازامراء را به تعاقب او فرستاد ، آنان در نزدیکی **کربلا** بوی رسیده بعضی از زنان و فرزندان او را اسیر کرده با غنائم بسیار باز آوردند . ولی **سلطان‌احمد**

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

بوده دربارهٔملاقات این‌شیخ باتیمور چنین‌می‌نویسد :

و دریکشنبهٔ غرّهٔهمایون فال‌شوال بعدازادای‌فطرودیگرصدقات ازانواع احسان وافضال،باقامت نمازعید قیام‌نمود وبعدازدوروز شیخ‌الاسلام‌اعظم‌شیخ‌نورالدین‌عبدالرحمن‌ـ اسفراینی علیه‌الرحمة والرضوان که ازاکابر مشایخ روزگار بود ازطرف بغداد از پیش سلطان‌احمد جلایر برسم‌رسالت بپایهٔ سریر خلافت مصیرآمد،حضرت صاحبقران چنانچه آداب‌آن مؤید گیتی‌ستان‌بود که درتعظیم‌اهل‌علم‌وصلاح هیچ‌دقیقه‌ای‌فرونگذاشتی، مقدم آن‌بزرگ دین‌را باعزازتلقی‌فرمود وشیخ مشارالیه پیغام سلطان‌احمد بعرض‌رسانید . ..

(ظفرنامه جلداول چاپ طهران‌صفحات ۴۴۸ ــ ۴۴۹).

صاحب حبیب‌السیر نیز دراین‌باره درضمن ذکرتوجه امیر تیمور بجانب بغداد همین‌مطلب‌را ظاهراً ازظفرنامه گرفته وبا تغییر مختصر عبارات درج نموده‌است. (حبیب السیرجلدسوم چاپ‌طهران‌صفحهٔ۴۴۵ وصفحهٔ ۵۴۹).

مؤلف شذرات‌الذهب‌فی‌اخبارمن‌ذهب ذیل‌وقایع‌سنهٔ۷۹۷ هجری‌چنین نوشته‌است :

[وفیها مات نورالدین عبدالرحمن بن افضل‌الدین محمدبن عبدالرحمن بن‌محمد الاسفراینی الصوفی الحنفی ولدسنة اثنین و عشرین وسبعمایة وکان عارفاً بالفقه والتصوف وله اتباع و مریدون و قد حدث بالمشارق عن عمربن علی القزوینی عن محمد بن هراك الواسطی من‌الصغانی اجازة . . . .] (شذرات‌الذهب جلدششم صفحهٔ ۳۴۹).

خود فرار کرده جان بسلامت برد . سپس پسر **سلطان احمد ـ علاء الدوله** را بازنان وی وعده‌ای ازصنعتگران هنرپیشهٔ **بغداد** وخاصه موسیقی‌دان معروف **خواجه عبدالقادر مراغی** همه‌را به **سمرقند** گسیل داشت. آنگاه سفیری بدربارپادشاه **مصر ـ الملك الظاهر ـ برقوق** روانه داشت، باین نیت که با اوعهدنامهٔ مودت وتجارت منعقد سازد. کاردیگر **تیمور** همانافتح دژ معروف به **تکریت** بود که قلعگیان از آن شجاعانه دفاع میکردند ، عاقبت آن قلعه راگشوده مدافعان را منکوب و از سرهای آن‌ها منارها برپا کرد ، و سیر فاتحانهٔ خودرا همچنان ادامه‌داده بسوی‌شمال پیش‌رفت وازکرکوك‌واربل و **موصل وروحه** بگذشت. درآنجـا درماه مارس ۱۳۹٤ م. دوچار طوفان شدیدی‌شد وناگزیر گردید که بهمان‌سبب وبعلت نافرمانی **ملك‌عزالدین** (سلطان‌جزیره) دوباره به‌**عراق‌عرب** بازگردد. پس‌ازآنکه قلیل مدتی بـا این رئیس یاغی در نبرد بود ، مجدداً بسوی شمال عطف عنـان کرده قلعهٔ **ماردین** را فتح کرد . ازخوشبختی‌قلعگیان‌درهمان‌موقع که فتح قلعه میسر گردید، پیکی‌دررسیده **تیمور** را بشارت داد که در**سلطانیه** درجمادی‌الاخره ۷۹۷ هـ ./۲۲مارس۱۳۹٤ م. برای وی نبیره‌ای بدنیاآمده است که‌آن‌همانا **الغ بیك** فرزند **شاهرخ** میباشد . این خبر چنان امیررا مسرور ساخت که ازسرجان‌اهل‌قلعه بگذشت‌وآنهارا عفو کرد. (ظفرنامه‌ص۶۸۰) درماه‌آوریل بعد **قلعهٔ آمد** در **دیاربکر** دربرابرلشکریان‌فاتح‌اوتسلیم شد . لیکن وی از ویران کردن قلاع ایشان صرفنظر نمود؛زیرا اهالی فوق العاده نیرومنـد و متحدبودند (ظفرنامه ص ٦٨٤).وازآنجا از **سیواس** و **موش** و **بطلیس** و **اخلاط** و **ایدین** عبور کرده قلیل مدتی درصحرای **آلاداغ** اطراق کرد

تازنان‌وفرزندان‌وی که از **سلطانیه** بنزد اومیآمدند،درآنجابوی برسند . و هم از آنجا لشکری در تعاقب خصم خویش **قرایوسف** ترکمان گسیل داشت .

درآخرماه ژوییهٔ ۱۳۹٤ م. **تیمور**را فتح‌قلعهٔ **آونیك Avnik** که در قسمت علیای **رود ارس** واقع است ، حاصل گردید . و مدافع آن قلعه **مصر** بسر **قرا یوسف** رابا **سلطان‌عیسی** حاکم سابق **ماردین** اسیر کرده به **سمرقند** فرستاد ،آنگاه‌سوی **گرجستان** تاخته شهر **تفلیس** را بحیطهٔ تصرف‌درآورد. دراینموقع‌باز ازخوشبختی‌مردم **ایران** تهدیدجدیدی‌ازجانب دشمن‌قدیم‌وی**توقتمش خان** ، **تیمور**را ناگزیرساخت که بازا**یران** رارها کرده چندی بسوی‌شمال بتازد . پس در اواخر ماه فوریهٔ ۱۳۹۵ م . مطابق هشتم‌جمادی‌الاولی۷۹۸ھ . (ظفرنامه‌ص۷۳۵) بسوی **جنوب روسیه**رهسپار گردید ، ودرآنجا جنگهای عدیده کرده سرانجام تا **مسکو** بتاختومدتی متجاوز ازیکسال‌آن‌شهر درربقهٔ تسخیراو بود [۱] .

---

۱) عبارت ظفرنامهٔ شامی راجع‌بفتح **مسکو** چنین است : « و امیر صاحبقران بجانب شهر **اوروس**، **موشکو** نام،عزم کرد وبرهمهٔ آن‌ولایت تاخت‌کرد وغارتیان ولشکریان غنیمت بیاندازه گرفتند. » ص ۱۶۱.

عبارت ظفرنامه یزدی چنین است: «حضرت صاحبقران بجانب **مسکو** که هم از شهرهای **روس** است نهضت‌فرمود . وآنجا رسیده سپاه ظفر پناه تمام‌آن ولایت را ازشهر وبیرون‌بتاختند . ومجموع امرای‌آنجا رامنکوب ومخذول‌ساختند :

بنیروی بازو و شمشیر تیز ... برآورد ازروسیان رستخیز

ز؛س**روسی** برهم انداخته ... شدهدشت کوهی‌برافراخته».

ظفرنامه ــ جلداول ص۷۶۱.

بقیهٔحاشیه درصفحهٔبعد

درمدت غیبت ودراثر دوری‌اوازایران چندفقره شورش بظهوررسید . مانند طغیان **قرایوسف ترکمان** در **آذربایجان** (ظفرنامه ص۷۵۷) وفتنهٔ **گودرز** که‌ظاهراً زردشتی بوده در **سیرجان** (ظفرنامه ص ۸۸٤) و شورش سلطان **محمد** پسر **ابوسعید طبسی** . و بعضی دیگر از سپاهیان خراسانی که‌سابقاًدرخدمت **آل‌مظفر** بوده‌اند دریزد ، وسرکشی **بهلول** در **نهاوند**. سراسراین‌طغیانها بسرعت‌وشدت‌خاتمه‌پذیرفت و **بهلول**‌پیشوای فتنهٔ **نهاوند** را زنده‌زنده بسوختند.(ظفرنامه ص۷۸۸).

ماه‌رمضان‌بعدرا **تیمور** در **همدان** گذرانیده «بعبادت وصوم و صلوة» پرداخت ، و از آنجا بعضی از سرداران خود را مأمور ساخت که سراسر **خلیج‌فارس**‌را از **خوزستان**‌تا**هورمز** در تحت اطاعت درآورند . و خود در۱۸ ژویهٔ ۱۳۹٦ م . عازم **سمرقند** شد . در این نوبت برای مدت نسبةً طولانیتر **تیمور** درتختگاه‌خودآرامش گزیده بیشترعنایت خویش‌را مصروف تزیین وتعمیرآنشهروحوالی آن فرمود . و بدست معماران و بنایان هنرمند که‌از شرق وغرب جهان درتختگاه خود گردآورده بود، بساختن ابنیهٔ‌رفیعه پرداخت [۱] . (ظفرنامه جلد دوم ص ٦) و هم در آن زمان به‌کار ضیافتها

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

در **تیمورنامهٔ هاتفی** درپایان داستان جنگ‌تیمور باتوقتمش خان‌بدوبیتی اشاره بجنگ با **روس** نموده‌است وچنین‌گوید :

باَهنگ برگشتن آورد رای — بر آورد آواز روئینه نای
فرستاد فوجی به‌تسخیر **روس** — که‌**روس**است آراسته‌چون‌عروس

---

۱) اسامی‌باغهای چندکه امیرتیمور دراطراف ونواحی‌سمرقند دراین زمان بنا کرده است ، مطابق است بعینها باسامی باغها و بساتینی‌که در اطراف شهرهای ایران

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

و جشنهای با شکوه پرداخت ، که یکی از آن جمله برای اعطاء حکومت

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بالخاصهٔ **شیراز** ازقدیم‌الایام بناشده . و باغات اطراف **شیراز** گرچه همه در زمان سلطان عادل **کریمخان زند** تعمیر و مرمت‌یافته ولیکن تحقیقاً آنها همه بهمین‌اسامی قبل از حملهٔ اول تیموربشیراز در۷۸۹ هـ . وجود داشته‌است . وشرح باغهای شیراز در **فارسنامهٔ ناصری** (گفتار دوم ص ۱۵) بتفصیل آمده است . میتواند بود که تیمور را نزهت ودلکشی فضای فرح‌افزای شیراز جالب نظر وجاذب طبع گشته و از آنجا که کوشش میکرده است تختگاه خود **سمرقند** را از هر حیث زیباتر و آبادتر ازجملهٔ بلاد عالم بسازد ، باغهائی بهمان اسامی که در شیراز دیده بنا ساخته . از آنجمله چهار باغ‌درشیرازوجوددارد که‌هنوز باسامی‌قدیم‌تاریخی‌معروف‌است . اول **باغ تخت‌قراچه** دوم **باغ جهان‌نما** ، سوم **باغ دلگشا** ، چهارم **باغ ارم**.

درظفرنامه آمده است که امیرتیمور دریورش اول خود بشیراز درباغ « تخت قراچه » منزل گزید (جلد اول ص۴۳۷) ، ونیز درهمان کتاب است (جلد دوم ص۱۳) که امیر در راه مابین سمرقند و شهرکش در هفت فرسخی سمرقند باغی در سر کوه بنا کرد وآنرا بتخت‌قراچه موسوم ساخت .

ابن عربشاه در تاریخ خود راجع باین باغها مینویسد : « وانشأ فی‌سمرقند بساتین‌عدیدة وقصوراً شوامخ‌مشیدة ، کل‌له ترتیب‌غریب ووضع انیق عجیب ......

سمی احدها **بستان‌ارم** ، والآخر **زینة‌الدنیا** و الآخر**جنة‌الفردوس** ، والآخر **بستان‌الشمال** والآخر **الجنة‌العلیا** . . . . ثم‌انه هدم مصراً وبنا فی کل بستان منه قصراً ، وانشأ فی ضواحی سمرقند واطرافها قصبات سماهن باسماء کبارالبلدان والامهات کمصر و دمشق و بغداد و سلطانیه و شیراز ـ عرائس البلاد . وانشأ بستاناً فی ضواحی سمرقند علی‌طریق‌کش‌وبنا به‌قصراً سماه **تخت‌قراجا** .....» (عجائب‌المقدورص۲۲۰).

شرف‌الدین علی در جای دیگر از کتاب خود اسامی آن باغها را که بتعداد و تناوب محل اقامت امیر بوده است ، بدینگونه نام میبرد: (جلددوم ص۱۹۲) «روز آدینه هفدهم‌شعبان ۷۹۹هـ . به**تخت‌قراچه** که از مستحدثات معمار همت‌آن‌حضرت

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

خراسان و مازندران بەفرزند خود **شاهرخ** بود ، وآن‌درماه‌مه۱۳۹۷ م. اتفاق افتاد (ظفرنامه ص ۸۰۳). چون کمتر از یك سال از این امر بگذشت، دربهار سال ۱۳۹۸ م. بعزم‌تسخیر **هندوستان** رایت برافراشت . وقصدوی از این عمل بقول صاحب **ظفرنامه** (جلد دوم ص۱۵) غزا وجهاد بود . و میخواست که بنای بت‌پرستی را از آن دیار برانداخته و اساس اسلام را بر قرار سازد . چه اخباری بوی رسیده بود که چگونه سلاطین مسلمان آن‌دیارنسبت باهندوان تسامح وتساهل پیش گرفته‌اند . پس بعداز عملیات مقدماتی علیه افغانهای **سلیمان کوه** و کنار **سیاه پوش کافرستان** ، در۱۲محرم ۸۰۱ هـ . ۲٤سپتامبر ۱۳۹۸ م . ازرودسند عبور کرده بالشکری آراسته ازآتش وتیغ بسوی **هندوستان** هجوم‌آورد .

ذکر جزئیات حوادث این جنگ برای مقصود ما ضرورت ندارد .

بقیه‌حاشیه ازصفحه قبل

است،نقل فرمود . روزشنبهٔ هیجدهم درباغ فراتوبه‌کوشك **جهان نمای** ازفر شکوه آن‌حضرت بحقیقت‌جهان‌نمای گشت . . . . . روز دوشنبه بیستم چاشتگاه . . به‌کوشك **باغ دلگشا** منزل فرمود . وآن عمارت خجسته امارت از نو تمام شده بود . و جهت تفأل و تیمن در آنجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد . » و نیز در همان کتاب جلد دوم (ص٦) بتفصیل گفتاری در ذکر احداث **باغ‌دلگشا** آورده‌است ونیز از باغاتی که در سمرقند ساخته است ، باغی است موسوم بباغ شمال (جلد اول ظفرنامه ص ۸۰۱) که ممکن‌است **باغ‌شمال تبریز** نیز موردنظر امیر بوده‌است .

دراردیبهشت ۱۳۲۷ که بنده مترجم درسمرقند بودم ، دراین باب تحقیقی کردم معلوم شدکه هنوز نام باغ دلگشا و باغ شمال نزد عام و خاص معروف و مشهور است ودر اراضی باغ‌شمال هنوزجماعتی ازمهاجران ایرانی‌الاصل که بزبان فارسی ایران تکلم میکنند وظاهراً ازاولاد مهاجران‌عصرتیموریان میباشند، ساکن‌هستند . باغ‌تخت قراجه در٤۰ کیلومتری سمرقند هم‌اکنون موجود وتفرجگاه ییلاقی‌مردم آن‌شهراست .

سراسر آن داستان عبارت از اعمال و وقایعی است آمیخته بخونریزیها و قساوتهای معهود او که در آنمیان از همه بدتر و فجیع‌تر قتل عام صدهزار نفر اسیر بود که در نزدیك **دهلی** در ۱۲ دسامبر ۱۳۹۸ م. (ظفرنامه جلد دوم ص ۹۲) رویداد ، که در جنب این عمل هولناك سایر جنایات دیگر چون قتل عام شهر دهلی که چندروز بعد اتفاق افتاد و همچنین کشتن ده‌هزار نفر در **باتنیر** Batnir وزن و اهمیتی ندارد [۱].

در این هنگام اخباری که حکایت از آشوب و آشفتگی اوضاع **ایران** بالاخص **آذربایجان** مینمود ، به **تیمور** میرسید؛ چه حکومت آن ناحیه را به پسرش **میرانشاه** محول داشته بود . چون ویرا در اثر آسیبی که بمغز او وارد آمده بود ، اختلالی دست داده وانواع اعمال ناپسند را مرتکب میشد . **تیمور** ناگزیر گردید که رزم **هندوستان** را کوتاه کرده در اوائل سال ۱۳۹۹ م. بسوی مملکت خود باز گردد . پس درهنگام مراجعت درهشتم مارس همان سال ازرود **سند** گذشته وبعد از پنجماه وهفده روز از **هندوستان** باز گشت و سه هفته بعد از **رودجیحون** عبور کرد . در هفتم آوریل همان سال بشهرمولد خود یعنی **کش** یا **شهر سبز** رسید . سپس در ۲۷ آوریل به **تختگاه** خود **سمرقند** وارد گردید . دوهفته بعد ۹ مه ۱۳۹۹ م . وی در آن شهر بزرگ مسجدی عظیم وباشکوه (مسجدجامع) را پی افکند که برای تزیین دارالملك

---

۱) تفصیل وقایع یورش تیمور بهندوستان در رسالهٔ تاریخی موسوم به: «روزنامهٔ غزوات هندوستان» مندرج است ، مؤلف این رساله که خود شاهد این وقایع بوده ، شخصی موسوم به **غیاث‌الدین علی بن جمال‌الاسلام یزدی** است. این کتاب در **پطروگراد** بطبع رسیده است .

خود مدتها بود که قصد داشت بنا سازد [۱].

در ۹ سپتامبر ۱۳۹۹ م. **تیمور** دوباره **سمرقند** را رها کرده روی عزیمت بسوی **آذربایجان** نهاد، چه در آنجا رفتار ناهنجار پسرش **میرانشاه** جلب توجه فوری ویرا ضرور میداشت، پی‌درپی اخبار آن ناحیه خاطر اورا مشوش میکرد. در **ایوانك** (ایوانکی) نزدیك **ری** پسرش **شاهرخ** باقشونی دیگر که از راه **مازندران** فرستاده بود، بوی متصل گشت؛ **میرانشاه** ناگزیر گردید که باردوی پدر آمده کردار ناپسند خویش را عذری بگوید. از جملهٔ اعمال او اسراف واتلاف قسمت عمده از مالیات ودرآمد باج و خراج و نیز قتل بسیاری از اشخاص مهم و تخریب بسیاری از ابنیهٔ تاریخی از جمله نبش قبر وزیر معروف مغول و مورخ نامی **رشیدالدین فضل‌الله** بود که جسد او را بحکم وی بقبرستان یهود منتقل ساختند. **میرانشاه** برای این اعمال مورد سخط پدر شد و حکومت و امارت او را از وی گرفته به فرزندش **میرزا ابوبکر** محول داشت. لیکن آتش غضب **تیمور** دامنگیر چندتن از وزراء وشعراء، که همه مصاحبان وندماء امیرزاده **میرانشاه** بودند شده آنها را باین تهمت که ویرا براه خطا رهنمونی کرده‌اند، گرفتار ساخت. چند تن از آنان مانند مولانا **محمدقهستانی** که بقول ظفر نامه (ج ۲ ص۲۱۳): «باوجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوهٔ نظم و نثر و جد و هزل یگانهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان بود» و **قطب‌الدین نائی** و **حبیب عودی** و **عبدالمؤمن** گوینده (تصنیف‌خوان) [۲] همه محکوم بمرگ

---

۱) این مسجد هنوزدرشهر سمرقند موجود ودر نزدیکی «گورامیر» که مدفن اوست برپامیباشد.

۲) تصنیف: Rhapsody

شده ، و در **قزوین** یا نزدیك آن شهر بدار آویخته شدند . بنـا بروایت **دولتشاه‌سمرقندی** [۱] (ص ۳۳۰) **محمد قهستانی** در همان هنگام که در شرف قتل‌بود، دست از مزاح برنداشت ورو به **قطب‌الدین نائی** کرده گفت: «تودر مجلس پادشاه مقدم بودی اینجا نیز تقدیم کن !» مولانا قطب درجواب گفت : «ای ملحد بدبخت،کاررا بدینجا رسانیدی و هنوز ترك‌لطیفه نمیکنی»!وچون‌نوبت به **محمدقهستانی** رسید که شربت هلاك بنوشد، این دوبیت‌را که دارای لطف‌صنعت جناس [۲]است بخواند :

« پایان کار و آخر دور است ملحدا — گرمیروی وگرنه ، بدست اختیارنیست
منصور [۳] وار گر ببرندت بپای دار — مردانه پای دار، جهان پایدارنیست ».

اما جنگهائی که **تیمور** ازآن پس‌بدانهامشغول‌شد، مشتمل است بر بعضی‌ازمهمترین‌فتوحات نامی‌او. **شرف‌الدین علی یزدی** آنها را «یورش هفتساله» نام‌نهاده‌است،(ج۲ص۲۰٦)(لیکن‌چون‌این‌یورش در محرم۸۰۲ه ./ سپتامبر ۱۳۹۹ م. شروع میشود و **تیمور** به‌پایتخت‌خود درمحرم۸۰۷ ه ./ ژوئیهٔ ١٤٠٤ م. مراجعت کرده میتوان گفت که‌این‌نام‌گذاری درست‌منطبق‌با

---

۱) در تاریخ مجمل فصیحی در ذیل وقایع سال ۸۰۲ نام چند نفر دیگر از محکومین بمرگ را نیز علاوه میکند که عبارتند از : اردشیر چنگی و خواجه یحیی‌نراد .

۲) جناس ــ pun

۳) منصور، اشاره‌به‌حسین‌بن منصورالحلاج ، صوفی‌معروف است که در قرن دهم میلادی‌دربغداد بگفتن‌کلمهٔ «اناالحق» محکوم شده او را بدار آویختند ، شرح حال‌او در کتب صوفیه به‌تفصیل آمده وبرفسورلوئی ماسینوون استاد دانشمندفرانسوی آثار اورا جمع و تحقیق بسیار دربارهٔاو فرموده است .



امیر تیمور و ایلدرم بایزید

از نسخهٔ خطی ظفر نامهٔ یزدی ـ **موزهٔ بریطانیا** (باجازه ولطف اولیاء آن موزه)

ص ۲۶۸

واقع نیست). جنگها وفتوحات اوبقدری متعدد ومفصل است که حتی مجموعهٔ مختصر جنگهای خونین اورا که درآن عصر اتفاق افتاده ، **Price** در کتاب خود موسوم به : **Choronoligical Retrospect** [1] ذکر کرده بالغ بر ـ ١٦٦ صحیفهٔ خشتی میشود . ما در اینجا فقط بذکر مهمات آن اکتفا میکنیم :

زمستان سال ۱۳۹۹ـ ۱۴۰۰ م. را **تیمور** نزدیك **ارس** در**قراباغ** بگذرانید . و پیش از آنکه فصل بهار برفها را بگدازد وی بار دیگر بـه **گرجستان** تاخته آن سرزمین را ویران ساخت . دیرها وکلیساها را خراب و جمعی کثیر از ساکنان آن بلاد را بقتل رسانید . در ماه اوت ۱۴۰۰ م . به طرف **آسیای صغیر** حمله آور شد و از شهرهای **آونیك** ، **ارزروم** ، **ارزنجان** و **سیواس** بگذشت ، شهر اخیر الذکر در برابر او مقاومتی بشدت کرد وچون سرانجام مغلوب شد **تیمور** امرداد که ارمنیان ومسیحیان را که شمارهٔ آنها به چهار هزار نفر میرسید ، زنده در گور کردند . ولی سپاهیان مسلمان را عفو کرد . (ظفرنامه ج۲ ص۲٦۹).

دراین اثنا مابین او وسلطان عثمانی **بایزید** ملقب به **ایلدرم** (صاعقه) مکاتبهٔ تندی تبادل شد . **تیمور** از سلطان تقاضا داشت که **سلطان احمد** پادشاه **بغداد** و **قرایوسف ترکمان** رابوی تسلیم سازد . بایزید این مسؤول رانپذیرفته اظهار داشت که: تاکنون نزد ترکها رسم نبوده است که مهمانان وپناهیان خودرا تسلیم دشمن کنند. چنانکه عنقریب خواهیم دید، لحن این ابا وانکاراو بقدری تندو زننده بود که بمذاق رقیب بزرگ او گوارانیامد .

۱) طبع لندن درچهارجلد (1811 - 1821) صفحات ۲۹۷ ـ ٤٦۳.

همچنین **تیمور** راباسلطان‌مصر، **الملك‌الناصر - فرج** نیز کدورتی‌روی داد ، ازآن سبب که سلطان سفیر **تیمور** را در **قاهره** بدون دلیل حبس کرده‌بود. پس تیمور روی‌عزم بسوی **ممالك مصر و عثمانی** نهاد ، ونه‌تنها ممالکی که سابقاً بدشمنان‌فراری‌او یعنی **سلطان‌احمدوقرایوسف** تعلق داشت مطمح نظر اوبود ، بلکه قصد پیکار با **مصر و شام و آسیای‌صغیر** را هم وجههٔ‌همت‌خود قرارداد .

فتح‌حلب و دمشق

امیر بعد از فتح **عینتاب**،**حلب** را محاصره و فتح کردوآن دراکتبر ۱٤۰۰ م. اتفاق‌افتاد، وردرحلب بود که مورخ‌**تیمور** ، **نظام‌الدین** معروف به **شامی**[۱] اسیر گردیده‌باسایر غنایم جنگ به **سمرقند** فرستاده شد. و پس از آن شهر های **حما** و **حمص و بعلبك** رایکایك بگشود وبسوی **دمشق** متوجه گشت . دراینجا یکی‌از فدائیان‌به‌تحریك **الملك‌الناصر** سلطان‌**مصر** قصدجان‌او کرد؛لیکن کامیاب نشده دستگیر گشت وبقتل‌رسید .

سپس شهر **دمشق** تسلیم شد ، ولی دو باره شورشی در آنجا بظهور پیوست ؛ عاقبت در۸۰۳ هـ . /۱٤۰۱ م . آن‌شهرشهیربطورقطع‌مسخر گردید. و نام **تیمور** درجامع **دمشق** درخطبه‌خوانده‌شد، بعدازآن آن‌شهردستخوش غارت‌وحریق‌سپاهیان تاتار گشت. یك بخش دیگرازلشکریان **تیمور** تمام سواحل **سوریه** راتاحد **عکا** فتح کردند .

---

۱) « شامی » نه‌ازآن سبب است که اهل شام بوده‌است، بلکه اهل شنب‌غازان (**تبریز**)بوده، ازاین‌روشامی‌تلفظ میشده؛ چنانکه‌فوقاً توضیح داده شد . اینکه مرحوم برون اشاره باتقال نظام‌الدین شامی بسمرقند کرده در تاریخ‌او بنظرنرسید .

قتل‌عام بغداد

تیمور از آنجا دوباره بسوی **بغداد** که پایتخت **سلطان‌احمدجلایر** فراری بود، باز گشت. وبعد ازفتح آن‌شهر ، درتاریخ ۸۰۳ هـ / ۱٤۰۱ م . قتل‌عامی عظیم‌در آن شهر بعمل آورد. و بپاداش قتل چند تن ازسران لشکر وی که در محاصرهٔ **بغداد** تباه شده‌بودند، هزارها نفوس‌را بقتل رسانید . یعنی هریك ازلشکریان‌وی مأمور شدند که سر یکنفر بغدادی تحویل بدهند[۱] .

شرف‌الدین‌علی در اینواقعه گفته است: « بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال‌اجل پیرهشتاد ساله وطفل هشت‌ساله‌را بیك نرخ میفروخت، وکانون کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال وفقیر بدحال رابیك‌منوال میسوخت». (ظفرنامه‌جلددوم ص۳٦۷).

پس از آنکه **تیمور** شهر **بغداد** را بحال ویرانی و تباهی بیفکند ، دوباره عنان بسوی گرجیان بدبخت معطوف کرد، ولی‌رسیدن فصل زمستان اورا باز پس‌رانده ، درنوامبر ۱٤۰۱ م. باز به **قشلاق قراباغ** رفت . درسال ۸۰٤ هـ / فوریهٔ ۱٤۰۲ م / ساز جنگ با **سلطان‌عثمانی‌بایزید** را فراهم ساخت ، چه ازاو پیوسته نامه‌های موهن میرسید و آتش خشم وی‌را شعله‌ور میساخت .

جنگ آنقره

در۲۰ ژوییهٔ ۱٤۰۲م. جنگ تاریخی **آنقره** اتفاق افتاد که در آنجا ترکهای عثمانی شکست فاحش خوردند و **سلطان ایلدرم بایزید** شخصاً اسیر گردید .

---

۱) چنانکه ابن عربشاه گفته‌است: عددلشکریان تیمور دراینواقعه بیست هزار نفربوده است که هریك دوسر آدمی میبایستی تسلیم سازد .

حکایت قفص آهن

داستان معروف قفص آهنین که میگویند : امیر تیمور، **بایزید** رادرآن محبوس کرد واورا همراه اردوی خود حرکت میداد، در این ایام محل شبهه وتردید واقع شده است [۱] . ظاهراً **شرف الدین علی یزدی** ودیگر مورّخان ایرانی باین واقعه اشاره نکرده‌اند . وممکن است که این حکایت ازآنجا برخاسته باشد که **ابن عربشاه** هم چنانکه گفتیم با **تیمور** دشمن بوده در تاریخ خودکلمهٔ «قفص»را بطور استعاره ومجاز بکار برده وخواسته است عمل او رابه‌بدترین صورتی تعبیر کند . کلام وی اینست :

«وقع ابن‌عثمان فی‌قفص‌وصار مقیداًکالطیر فی‌القفص». (عجائب‌المقدور ص ۱۳۰) .

از این جمله گویا معنای لفظی آن مستفاد نمیشود و ممکن است که مجازاً لغت قفص‌را استعمال کرده باشد و برای رعایت سجع که ابن عربشاه در کتاب‌خود مقید‌وملزم بآن بوده‌است این کلمه رانوشته [۲] .

---

۱) معذلك پروفسور زیبن pro. H. A. Gibbons اینواقعه را مسلم‌دانسته است ، رجوع شود بکتاب تاریخ جالب وی موسوم به " Foundation of the Ottoman Empire» در ذیل‌صفحهٔ ۲۵۵ این‌مطلب مفصلاً تحقیق‌شده‌است.

۲) جای عجب است که چگونه محققی مانند **پروفسور براون** در کتاب ابن‌عربشاه دقت وتعمق نفرموده و چنین اجتهادی کرده است . و حال آنکه ابن‌عربشاه که ازمعاصران نزدیك به‌تیمور وخود از اهل بلاد شام ودر خدمت سلاطین عثمانی‌بوده بجعل‌چنین خبری‌خالی ازحقیقت مبادرت نمی‌ورزیده است . بعلاوه درهمان کتاب باعبارتی صریح‌وواضح وخالی ازهرگونه مجاز واستعاره این خبررا مجدداً چنین روایت میکند :

« اندرج الی رحمة‌الله المجید السلطان السعید الغازی الشهید **ایلدریم بایزید** وکان‌معه مکبلاً فی قفص من حدید ، و انفصل ذلك‌تیمور قصاصاً کما فعله **قیصر** مع **شابور** ، وکان‌قد استصحبه الی**ماوراءالنهر** . فتوفی‌معه‌فی‌البلادالروم‌فی**آق‌شهر**». عجائب المقدور طبع مصر ص۱۳۹.

شرف‌الدین‌علی صریحاً میگوید (ظفرنامه ج ۲ ص ٤۳۸) که :
چون **بایزید** را با دستهای بسته بحضور **تیمور** آوردند ، ویرا مخاطب و معاتب ساخته باعمال گذشته ویرا ملامت کرد . سپس ازاینکه بایکنفربرادر ایمانی‌خود که‌آنهمه خدمات‌بزرگ باسلام نموده‌است، اقامهٔ‌حرب کرده او رامورد سرزنش قرار داد . ومتذکر ساخت که اگر حوادث برعکس ماوقع واقع‌میشد، وی با**تیمور** احتمالاً چگونه معامله‌میکرد . وباین سخن کلام را بپایان میآورد: «اما بشکرانهٔ نصرت و فیروزی که از عنایت مرحمت حق مرا روزی شده دربارهٔ تو ومردم‌تو جزنکوئی‌نخواهم کرد، خاطر آسوده‌دار.» (ظفرنامه ج۲ ص۴۳۹) .

باری **تیمور** هرچه گفته باشد، عملاً پیکار باترکهای‌عثمانی‌را ادامه داد ، شهر **بروصه** و**ازمیر** که جایگاه سلاطین وبا «مقرّ «کفار» شمرده شده بود، مورد تاخت وتاز قرار گرفته‌ویران گردید ۸۰٤ ھ / دسامبر ۱٤۰۲م. و عاقبت **بایزید** بدبخت در ۸۰۵ھ/ فوریهٔ ۱٤۰۳م. دراسارت‌جان‌بداد.

سلطان **مصر** چون اوضاع ترکانرا بدین منوال بدید، رویهٔ‌مخاصمت وعناد را بناچارترك گفته فرستادهٔ **تیمور** را از حبس‌بدرآورده‌حرمت بسیار نهاد و دربرابر فاتح **آنقره** سرتسلیم فرودآورد، و سفارتی خاص بنزد او گسیل داشت .که در عوض **تیمور** او را باکمال احترام پذیره شد .

تسلیم‌شدن ملك مصر ـ الملك الناصر ، فرج

پس از آن‌درماه اوت وسپتامبر ۱٤۰۳ م. **تیمور** باردیگر بر**گرجستان** تاخته زمستان را در **قراباغ** قشلاق کرد ودر۸۰٦ ھ ماه مه ۱٤۰٤ م. به **ری** رسید . درژوییهٔ‌همان سال‌وارد **سمرقند** شد. یکماه

ازاین تاریخ گذشته بود که سفارت پادشاه **اسپانیا** بهریاست **روی گونزلزد کلاویجو** Ruy Gonzales de Clavijo[۱] بدربار وی وارد گردید. ازاین سفیر سفرنامهٔ جالب توجهی که ایاب وذهاب خودرا از **اسپانیا** تا **سمرقند** شرح دادمو نظریات خودرا در بارهٔ **تیمور** نگاشته است، بدست مارسیده. وآن سفرنامهرا سر **کلمان مارکهام** Sir Clements R. Markham بانگلیسی ترجمه کرده و در سال ۱۸۵۹ م. توسط انجمن هاکلویت Hakluyt Society بچاپ رسیدهاست[۲].

درصحبت این سفیر فرستادهای موسوم به: **محمدالقاضی** که **تیمور** او را به **اسپانیا** فرستاده بود وهمچنین شخصی موسوم به: **گومس دسالازار** Gomez de Salazar و کشیشی مسمی به «Fray Alonzo Paez de Santa Maria» وجود داشتهاند، همه اینها از **اشبیلیه** بطرف شرق حرکت کرده، واز طریق **قسطنطنیه- طرابوزان - ارزروم - خوی - تبریز - ری مشهد** به **سمرقند** رفته و در تاریخ ۳۱ اوت ۱٤۰٤ م. باتفاق سفراء «پادشاه بابل» بهتختگاه **تیمور** وارد شدهاند. در روز دوشنبهٔ هشتم سپتامبر بحضورآن پادشاه باریافتهاند. وی نوشته است که درآنوقت **تیمور** درپیش درب بلند قصری بزرگ بر کرسی نشسته وسفیر خود دربرابرش روبروی او برزمین نشسته بود درمنظراو فوارهٔ آبی جریان داشت بسیار بلند که درآن چند سیب قرمزپیوسته حرکت میکرد. امیرچهار زانو روی قالیچهٔ ابریشمی مرصعی نشسته وبرمتکاها وبالشهای مدوّرتکیه کرده، جامهای ابریشمین در برداشت و کلاه سفید بلندی برسر که درجقهٔ آن دانهای یاقوت مکلل بانواع

۱ـ کلاویخو (بخامعجم) تلفظ اسپانیولی کلمهاست.

۲) ازترجمهٔ انگلیسی کلمان مارکهام، دراینایام بفارسی ترجمهٔ نفیسی بقلم آقای مسعود رجبنیا بعمل آمده در (ذیل شمارهٔ ۱۱) از مجموعهٔ ایران شناسی بتوسط بنگاه ترجمه ونشر کتاب بسال۱۳۳۷ درطهران از زینت طبع وانتشار یافتهاست.

جواهر ومروارید نصب کرده بودند. سفراء را خیلی نزدیك وی بردند، برای اینکه اوبتواند بخوبی آنهارا ببیند . زیرا که قوهٔ باصرهٔاو ضعیف شده بقدری پیربود که مژه‌های او برفراز دیده میافتاد . وی بمهربانی آنها را پذیرفته و سؤال کرد: «فرزند من سلطان **اسپانیا** چگونه‌است ؟ آیا سلامت و تندرست میباشد ؟» پس بسوی امراء وبزرگان که دراطراف او ایستاده بودند، متوجه شده گفت:«به‌بینیداین‌سفراء رافرزندمن‌پادشاه **اسپانیا** که‌بزرگترین‌سلاطین فرنگیان است ودرآخر دنیامقام دارد، فرستاده‌است. فرنگیان حقیقةً مردمی بزرگ‌هستند ، من‌برای فرزندم پادشاه **اسپانیا** طلب‌خیرمیکنم؛ این کفایت میکرد که شما تنها بانامه میآمدید و حاجت به‌تحف و هدایا نبود . بشارت سلامت وآبادی کشور **اسپانیا** برای رضایت خاطرما بس‌بود .»

سفرای **اسپانیا** رابعداً درچندضیافت دیگر بارداده‌اند که **کلاویجو** وصف مشروحی با ذکر جزئیات آنها بیان کرده و از ملاقات **تیمور** حکایت نموده است .

توصیف کلاویجو از دربار تیمور و ضیافتها و سیاستهای او

ظاهراً از مقدار عظیمی طعام وشراب که بمصرف میرسیده و مستی هائی که اتفاق میافتاده خیلی تعجب می کند و می‌نوسد : « میگساری بحدی وفور داشت که بعضی‌ازحضاردرحضور**ملکه خانیم** (زن**تیمور**)مست‌ولایعقل میافتادند . واین عمل‌را تنعم‌وعیش میدانستند ، ومی‌پنداشتند که عیش‌ونوش جز بانوشیدن باده میسر نمیشود.»درموقع دیگر در۹ اکتوبر ۱٤۰٤م.آنها رادرهنگام‌سیاست کردن مقصران‌احضار کرده‌بودند ، میگوید: درجایگاهی که تجارخیمه‌های خودرا برافراشته‌بودند، بفرمان **تیمور** چندین چوبهٔ دار

نصب کردند. **تیمور** اعلام‌داشت که‌دراین بزم وضیافت بهمان گونه که نسبت به‌بعضی مهربان وبالطف‌است، نسبت بدیگران سخت وقسی‌میباشد . چندین نفر اشخاص مهم را بآن چوبه های دار آویـزان کردند ، بعلاوه بعضی از بازرگانان که اغذیه و طعام گران فروخته بودند وچند نفر کفشگر را نیز بدارآویختند. **کلاویجو** اضافه‌میکند که:عادت‌درآنجا برآنست که‌اشخاص بزرگـرا چون‌بخواهند سیاست کنند؛ بدارمیآویزند؛ ولی‌دیگرمردمان زیر دست‌راسرمیبرند. واین‌عادت‌درست برعکس‌رسم‌معمول درا**نگلستان** درقرون وسطی بوده‌است .

ظاهراً این‌سفراء بعدازتاریخ اول‌نوامبر۱۴۰۴ م . دیگر موفق‌بدیدن **تیمور** نشده‌اند وصبح‌آنروز وی ازسراپرده خود بیرون‌نیامد،زیرا که سخت مریض شده بود . نویسندگان و منشیهای دربار [۱] بسفراء امر کردند که عازم مراجعت شوند . لیکن آنها اول از انجام این امر امتناع کردند که تا اجازهٔ مرخصی از طرف **تیمور** بآنها داده نشود و پیغامها و تعارف به‌پادشاه آنها نفرستد حرکت نخواهند کرد ؛ ولی آخرکار برفتن ناگزیر شدند و دیگر توفیق‌بار به‌حضور **تیمور**را حاصل نکردند، وآنها چنین فهمیدند که **تیمور** سخت مریض ودوچار بیماری شدیدی میباشد. درتاریخ۱۸ماه نوامبر شهر **سمرقند** را ترك گفته‌بعزم‌باز گشت براه‌افتادند. سفراء **سلطان‌عثمانی**،

۱) استعمال کلمهٔ « میرزا » که براون بالصراحه برای منشی‌ها ونویسندگان بکار برده ظاهراً در قرن نهم مخصوص شاهزادگان بوده است و آن مخفف‌کلمهٔ «امیر زاده» میباشد . بعدها ، ازقرن دهم‌ببعد، رفته‌رفته این‌کلمه‌بمعنای ــ نویسنده‌ــ استعمال شده است .

و «پادشاه بابل» نیز با آنها باتفاق عزم رحیل کردند. پس از آنکه سه روز بباغی دربیرون شهر نقل‌مکان کردند، برای مراجعت بسوی‌وطن عزم‌جزم ساخته در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۴۰۴ م. روبراه نهادند در ۲۸ فوریهٔ ۱۴۰۵ به **تبریز** رسیدند. پس مدت ششماه درآنجا دراردوی **عمرشیخ‌میرزا** در **قراباغ** اقامت جستند. تاآنکه در تاریخ ۲۲اوت از**تبریز**حرکت کردند. بعداز عبوراز خاك **ارمنستان** که **کلاویجو** دربارهٔساکنان‌آن دیارمیگوید: «ارامنهٔمسیحی،نژادی شریرند کهسفراء وایلچیان راتاقسمتی ازاموال آنانرا نستانند اجازهٔ عبورنمیدهند».بالاخره درهفدهم سپتامبر به **طرابوزان** و در ۲۲اکتوبر ۱۴۰۵ بهقسطنطنیه ودرسوم ژانویهٔ ۱۴۰۶ به **ژن** ودرماه مارس همان سال بعد از قریب سه‌سال دوری و غربت ـ دربندر **سن‌لوکار** قدم بخاك **اسپانیا** نهادند. راجع باین‌سفارت درآثارمورخان ایرانی کمترذکری شده است، هر چند **شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه** ص ۵۹۸ جلد دوم اشارهٔ مختصری بآنها کرده گفته است: «و در آن اثناء ازپیش فرمانده ممالك **افرنج** ایلچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض‌رسانید. ازآن جمله پرده‌ها بود که درنقوش‌آن صورتگری بنوعی بافته‌بودند که اگر کلك**مانی** همچنان برلوح **ارژنگ** جاری بودی، ازطرح نظیرآن تصویر بصد گونه قصور وتقصیر موسوم گشته وشرمساری کشیدی». وبعدازآن حضورسفرای**اسپانیا**را دریکی ازضیافتهای تیموری یاد کرده گفته است: «ودرآن طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهرمور که «خس نیزدربحر یابد گذر».(ظفرنامه ج۲ ص۶۳۳). وبعد ازآن تاریخ مراجعت‌آنانرا نیزذکر میکند.

تهیهٔ حملهٔ بچین

ظاهراً درهمین ایام **تیمور** را مرض ونقاهت بهبود یافته اززندگی آرام ملول شده باز بهوس فتوحات تازه افتاد و بر آن شد که حملهٔ بخاك **چین** را آغاز کند . به‌بهانهٔ آنکه در آنجابتخانه‌هارا ویران کرده دین مبین‌را انتشاردهد، ضمناً نیز کیسهٔ خود و سپاهیانش را ازغنائم‌آن سرزمین کهن سال ودولتمند ممتلی سازد . پس بعد ازآنکه‌جملهٔ‌سازوبرگ‌لازم‌را تهیه‌دید وترتیب انتظام وادارهٔ‌حکومت‌ممالك محروسه و پهناور خود را درغیاب خویش بداد، بتاریخ ۸۰۷ ﻫ ./ ۲۷ نوامبر ۱٤۰٤ م . از **سمرقند** بسوی مشرق در حرکت‌آمد . آن زمستان استثناءً بسیارسرد وسخت‌بود وقشون‌او پس‌ازآنکه ازلشکرسرما رنج‌بسیار کشیدند، در۱٤ژانویهٔ ۱٤۰٥ رود **سیحون**‌را ازروی یخ عبور کرده بشهر **اترار** فرود آمدند .

مرض‌ومرگ تیمور ۱۲رجب۸۰۷ ﻫ فوریهٔ ۱۴۰۵ م .

یکماه بعد ازآن **تیمور**‌را مرضی صعب روی نمود وباآنکه **مولانا فضل‌الله تبریزی** که از بزرگان اطباء‌آن زمان بود اورا معالجه میکرد، بیماری وی رو بفزونی نهاد وبعضی اختلالات در مرض حادث گردید . تا آنکه عاقبت یك هفته بعد از حملهٔ مرض در تاریخ ۱۸ فوریهٔ ۱٤۰٥ م جان بداد [۱]. و در آنوقت هفتاد و یکسال قمری از

---

۱) علت هلاك تیموررا افراط درشرب عرق‌گفته‌اند و نام این مشروب الکلی نخستین بار در تاریخ ایران بمناسبت مرگ امیر تیمور بنظر رسیده است . درذیلی که **لطف‌الله عبدالله بن عبدالرشید** معروف به‌**حافظ ابرو** برتاریخ **ظفرنامهٔ شامی** نگاشته باین واقعه و این مشروب اشاره میکند ، و عین عبارت او چنین است: «دردوازدهم رجب‌المرجب سنهٔ سبع وثمانمائه ببلدهٔ اترار فرودآمد دراین مابین

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ بعد

عمر او میگذشت ، و سی و شش سال سلطنت کرده بود . تا نفس آخر قوای دماغی او از کار نیفتاد، و پس از آنکه فرزند زادهٔ خود **پیر محمد بن جهانگیر** را بجانشینی خویش تعیین فرمود و وصایای خود را ایراد کرد ، بنا بر آنچه که **شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه** ذکر کرده است، (ص ٦٥٦ جلد دوم) ، بآئین اسلام کلمهٔ شهادت بزبان رانده نفس آخر را بداد .

کسانی که دیده شان ازفتوحات نظامی **تیمور** خیره مانده است، از

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

رغبت بعرق نمود، حاضر گردانیدند؛ جوهری که عین آتش بود در صورت آب و ازغایت لطافت چون هوا مدرك بصر نمیشد وازکمال رقت باخاك کثیف نمیآمیخت ، وساقی چون نرگس ساغر زرین بردست سیمین نهاده بود واقداح مالامال چون قمر درمنازل خویش روان کرده ، و بندگی **صاحبقرانی** دوشبانه روز دیگر براین عرق مشغول شد که قطعاً التفات بهیچ غذائی نفرمود . روز دیگر مزاج مبارك اندك تغییری پیدا کرد . ـ گفتند ورا مگر خماراست. ـ بجهة تداوی بحکم : « واخری تداویت منها بها» یك دو جرعهٔ دیگر نوش کرد وبسبب خنکی ظاهرآن تسکین حرارتی تصور کردند و چون در معده گرم شد حرارت زیادت و تتمهٔ آن مقدمهٔ نامرادی گشت ؛ و سپهر بیمهر از پس نوش، نیش کین آورد ودهر بیوفا سرور بشیون وسور بماتم بدل گردانید.(ذیل ظفر نامه ص ۲۳ **طبع پراك**). وهمین سرگذشت را ابن عربشاه درعجائب المقدور چنین آورده است: «وجعل تیموریواصل التسیار حتی وصل کورة تدعی اترار ، ولما کان بظاهره من البرد آمناً اراد ان یجعل له مایرد الابردة عنه باطناً ، فامر ان یستقطر له من عرق الخمر المعمول فیها الادویة الحارة والافاویه والبهارات النافعه . . . فجعل یتناول من ذلك العرق ویتفوق افاویقه من غیر فرق، فأثر ذلك العرق من امعائه و کبده فَريح بنيان جسمه . . . فطلب الاطباء وعرض علیهم هذا الداء فعالجوه فی ذاك البرد بأن وضعوا علی بطنه و جنبیه الجمد ، فانقطع ثلاث لیال و عکم احمال الانتقال الی دار الخزی و النکال». عجائب المقدورص ١٦٥.

نظرات مختلفه درباره صفات تیمور

یکسو اخلاق وی را بسیار ستوده‌اند، و ازسوی دیگر کسانی که ازبیرحمی وبی‌اعتنائی او نسبت بجان‌ابناءِ بشر برآشفته‌اند،اورابسیارنکوهیده‌اند.

عامل‌مهمی که دراین‌محاکمه مدخلیت دارد، همانا موضوع رد یاقبول کتاب معروف به:« **تزوکات** » میباشد که بسیارمورد بحث‌ومشاجره‌است. چونکه این کتاب مشتمل است برفلسفهٔ شخصی **تیمور** نسبت بامر سلطنت. این است که گیبون Gibbon در کتاب خود درحاشیهٔ ذیل فصل LXV، نگاشته است که:«وی منتظر نیست که ازحس اعتدال و مهربانی دربارهٔ **تیمور** سخن گفته‌شود، ولی‌حس‌علاقمندی کریمانه‌ای را که‌درمؤلف «**تزوکات**» موجود بوده‌است، اورا بخشوده‌میدارد»؛ معذلك در جای دیگری ازهمان کتاب وی بسختی **تیمور** را انتقاد کرده و معتقداست که: «شایدتحقیقات ما باین نتیجه برسد که این امیر تاتاری بجای آنکه آیت رحمت و سعادت بشری باشد، تازیانهٔ عذاب الهی بوده است». نظر منصفانهٔ **سرجان‌ملکم** را سابقاً نقل کردیم[۱]،اما **سر کلمانت مارکهام** Sir Clements Markham[۲]ازطرف دیگرمیگوید که: «هرچند فتوحات**تیمور**موجب شدائد ومصائب‌بسیاربرای نوع‌بشر گردیده، معذلك نباید اورا چنانکه **ابن‌عربشاه** ودیگر دشمنان‌او وصف کرده‌اند، ظالمی تباهکاردانست؛ ودلائلی‌دردست‌است که میرساندوی‌را مقاصد و مطالب عالیه درمد نظر بوده و موجب اینهمه قساوت صرف شهوت جهانستانی نمیباشد». وهم‌اومیگوید: [۳] «گرچه نام**تیمور** راهموارمرادف

۱) تاریخ سرجان ملکم ص۳ ــ ۱۸۲

۲) History of Persia». P. 219

۳) در کتاب تاریخ ایران ص۲۲۰، ونیزدرفصلی که راجع‌بحیات تیمور درمقدمهٔ سفرنامهٔ **کلاویجو** سفیر **اسپانیا** نوشته است.

نام **چنگیز خان** ذکر میکنند ، معذلك باید گفت که: **تیمور** دراغلب علوم متداوله درعصر ومملکت خویش دارای بصیرت واطلاعی بوده‌است». اما در باب زندگانی شخصی **تیمور** اختلاف عقاید کمتر است . قتل عامها و کشتارهاو کله‌منارهارا که برپا میکرده‌است‌هم مورخان و مداحان زمان او مانند: **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** و **نظام‌شامی**،وهم‌دشمنان‌اومانند:**ابن‌عربشاه**، عیناً ثبت کرده‌اند . منتهی دستهٔ اول دراین اعمال وصفات او را مظهر صفات جلال وقهر الهی میشمرده اند وجماعت دوم او را جلوه‌ای از شقاوت ابلیس میخوانده . بزعم من عقیدهٔ گروه دوم منطقی تر و طبیعی تر است . اما راجع به **کتاب تزوکات** که یکنوع فلسفه برای‌ایجاد وحشت‌ورعب ذکر میکند ، من باعقیدهٔ منطقی ریو [1] موافق هستم و آنرا بکلی مجعول و ساختگی میدانم [2] .

۱) ریو فهرست کتب فارسی ، ص۱۷۸.

۲) درشرح احوال وتاریخ اعمال امیر تیمور ملاحظه افتاد که این مرد تاتاری باهمهٔ قساوت ودرنده خوئی راستی وصدق درگفتار وکردار را بسیار پسندیده میداشته واز دروغ بیزاربوده . نوشته‌اند که: عبارت «راستی رستی» راشعار خود قرارداد . وبر نگین‌خاتم نقش کرد . . . نامه‌ای از **تیمور** در **آرشیو دولتی فرانسه** درپاریس هنوز موجود است که نقش مهراورا باهمین عبارت وسه‌دایرهٔ متوالی که علامت‌اختصاصی سلطنتی تیمور بوده‌است، دارا میباشد . صاحب عجائب المقدور که خود خصم‌اوست، در این باب نوشته ـ : «وکان تیمور لایحب المزاح والکذب ولا یستهویه اللهو و اللعب ، یعجبه الصدق ولوکان فیه مایسوئه ولا یأسی علی مافات ولا یفرح بما یجیئه . وکان نقش خاتمه: «راستی رستی» یعنی:« صدقت نجوت ». عجائب المقدور ص ۲۰۹ . این‌مطلب را دیگر مورخان نیز تأیید کرده‌اند . **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** در تلو کلام در راه غزوهٔ **هندوستان** نوشته‌است : - « رایان آنجا از تیره رائی روشندلانه ویك جهتانه از پذیرفتن مال امان و اداکردن وجه پیش نیامدند، وازراستی که بگواهی مهر مبارك

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

مجموعهٔ مراسلات فریدون بگ‌منشی

پیش از آنکه این مختصر شرح حال **تیمور** بپایان‌برسد، باید بنامه هائی که بین او وسلطان **بایزیدعثمانی** و دیگران تبادل شده اشاره رود.

رونوشت این مراسلات درمجموعهٔ مهمی‌از نوشتجات دولتی که بنام **منشآت فریدون‌بیگ** معروف‌است، یافت‌میشود. آن‌مجموعه در **قسطنطنیه** بتاریخ جمادی‌الثانیهٔ ۱۲۷٤ هـ . / فوریهٔ ۱۸۵۸ م . در دو جلد بطبع رسیده است . مؤلف‌این‌مجموعه ، **احمد فریدون**، ملقب به **توقیعی** ، دراواسط قرن‌دهم

بقیه‌حاشیه ازصفحهٔ قبل

پادشاهی سببرستکاری‌است، انحراف جستند . . .».ونیزدرمقدمهٔ روزنامهٔ **غزوات هندوستان** تألیف **غیاث‌الدین علی‌بن جمال الاسلام یزدی** مینویسد :

«نکته ولطیفه درآنکه بنیاد دیباچه برآیت کریم دعاء ابراهیم نهاد، آنست‌که فحوای آیت «راستی رستی» است وموافق مهر مبارك ونشان همایون لسان‌صدق دلالت‌براستی دارد .... ». (از **روزنامهٔ غزوات** طبع **پطروگراد**).از شرح احوالات امیر برمیآید‌که همواره اززیردستان و علماء وامراء و درباریان خود انتظار داشته است‌که بااو براستی سخن‌گویند ، وازکتمان حقیقت بواسطهٔ ترس و بیم و مداهنه و چاپلوسی دوری‌گزینند. واین خود یکی ازعلل واسباب‌کامیابی اودرجنگها وحصول فتوحات‌عجیبهٔ اوست. نویسندهٔ این‌حواشی‌داستان نقش‌خاتم **تیمور**را درقطعه‌ای وقتی بنظم‌آورده است شاید درس واندرزی باشد :

شنیدم که تیمور میر کبیر	جهان را به‌تیغ جلادت گرفت
ره عزّ بپای سعادت سپرد	در دین بدست ارادت گرفت
همه ملك ایران و توران و روم	گرفت وهم ازآن زیادت گرفت
گرفت او اگر جمله روی زمین	مپندار کان از رشادت گرفت
شد از رستگاری از آن کامیاب	که او راستی را بعادت گرفت
همی‌گفت:«اگرراستی‌برستهای»؛	از این گفته فرّ سیادت گرفت
همو کرد آن گفته نقش نگین	وزان نقش‌خط سعادت گرفت.

مزید اطلاع را دراین زمینه رجوع کنید بدورهٔ‌کامل بیست مقالهٔ قزوینی،تهران دیماه۱۳۳۲ش ، صفحهٔ ۵۰ تا۲٦؛ مقالهٔ بعنوان «نامهٔ امیر تیمورگورگان بشارل ششم پادشاه فرانسه » که مرحوم علامهٔ قزوینی آنرا در رمضان ۱۳۳۹ هـ.ق درپاریس بقلم آورده‌اندونخست درمجلهٔ کاوه طبع برلین بچاپ رسیده است .

هجری مطابق قرن‌شانزدهم‌مسیحی میزیسته، وآن‌مجموعه‌را درسال۹۸۲ه.ق /۱۵۷٤ م . جمع‌آوری وتألیف کرده است . علاوه برآن او را کتابیست در درتاریخ موسوم‌به: **نزهة‌الاخبار** . مجلداول از **کتاب‌منشآت** مشتمل‌است‌بر نوشتجات دولتی رسمی که تاریخ‌آنها بتفاریق ازعصر نبی(اسلام) ص(قرن‌هفتم میلادی)تااواسط قرن شانزدهم است .آن‌مجلد محتوی بر٦۲٦ صفحهٔ عریض است، که از آنجمله صفحات ۱۱۸ تا ۱٤۲ مخصوص‌است به‌نامه‌های **تیمور** یاخطاب به**تیمور** بشرح‌زیر:

فهرست مراسلات رسمی مربوط به‌تیمور

۱) مکتوب **قرایوسف** به**سلطان‌بایزید**بفارسی و بدون تاریخ ،که رآن ازتجاوز وتعدی تیمور شکایت نموده و از او باین عبارت تعبیر کرده است: « مهیج نار شر و شور ، محرك سلسلهٔ فتنه و غرور ، تیمور مقهور،دمّرالله و قهّره ». پس از آن از سلطان بایزید برای دفع او استعانت جسته است . ص۱۱۸.

۲) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق،آن‌نیز بفارسی وبدون تاریخ‌است. ص۱۱۹.

۳) نامهٔ **تیمور** به **بایزید** بعربی و بدون تاریخ‌که با لهجه‌ای‌آمرانه از او درخواست‌کرده است هیچگونه پناهی به **قرایوسف‌ترکمان وسلطان احمد جلایر** ندهد ؛ و هر گاه سلطان بایزید خلاف امر او رفتار کند، منتظر قهر و غضب وی باشد . ص۱۲۱.

٤) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً بعربی ، بدون تاریخ ، و ابتدای‌آن بعد ازخطبه وحمد وثنا باین عبارت شروع میشود: «اعلم ایها الکلب المقور الموسوم **بالتیمور** فهو اکفر من‌الملك التکفور ». واورا باعباراتی ناسزا تهدیدکرده که‌اگر جرأت‌دارد مبادرت به‌حمله‌کند . ص۱۲۱.

٥) نامهٔ **سلطان احمد جلایر** بغدادی به **سلطان بایزید** بفارسی و بدون تاریخ ،که در آنجا نویسنده بیان میکند چگونه بعد از فتح **بغداد وعراقین** بدست **تیموری‌بملاطیه وسیواس** فرارکرده ، ودرآنجا بموجب تعلیم **سلطان‌بایزید** منتظر ورود **قرایوسف** بوده‌است وچگونه‌آنها باتفاق یکدیگر به‌لشکریان

ازبك که پیش‌قراول‌سپاه **تیمور** بوده‌اند، حمله‌برده وآنهارا نابود کرده‌اند. لیکن‌بطور یقین‌انتظار حملهٔ سپاه‌معظم تیموررا بمحض‌آنکه اخبار شکست فوق باوبرسد ، خواهند داشت. ص۱۲٤.

٦) جواب **بایزید** بنامهٔ فوق‌که درآن‌اشعار میداردچگونه بمحض‌آنکه آن اخباراز **سلطان‌احمد** رسیده‌است، وی‌با **تکفور** (یعنی‌**امپراطورروم‌شرقی بیزانس)** صلحی منعقد ساخته ، و با قوای خود بطرف **توقات** متوجه گشته است، تابرای جلوگیری ازهجوم **تیمور** بآنها کومك کند، تاریخ‌این‌نامه‌شهرشعبان‌سال۷۹۸ﻫ/ ماه‌مه ۱۳۹٦ م . میباشد . ص۱۳۵.

۷) نامهٔ **امیرتیمور** به **بایزید** بفارسی و بدون تاریخ ، این نامه باسلام و تحیتی عتاب‌آمیز شروع میشود ودرآن وصف میکندکه چگونه صاحب نامه چهل سال بفتح‌بلاد وقمع اعادی مشغول بوده واینك به **سیواس** آمده است ؛ آنگاه حریفان را از آنکه توانسته‌اند **ملاطیه وسینوپ** رافتح‌کنند سرزنش مینماید ، معذلك‌وی حاضر است‌که باسلطان‌ازدرصلح درآید؛ زیرا نمیخواهدکه اختلاف‌مابین سلاطین‌اسلام بسودکفار فرنگ تمام شود ، مبادا آنها ببلاد مسلمانان تجاوزکنند . در آخرنامه وی خودرا یکی‌از **طایفهٔ ایلخانیان** خوانده وازسلطان‌تقاضا میکندکه جواب سریع و مسالمت‌آمیز بنویسد. ص۱۲٦.

۸) جواب **سلطان بایزید** بنامهٔفوق ایضاً بفارسی وبدون تاریخ ،که درآن نویسنده‌ازشهامت‌ودلیری‌وجنگ‌آوری‌ترکان‌مباهات کرده و**تیمور**را بیادمیآوردچگونه جد اعلای او ، **ارطغرل** با۳۰۰ سوار ده‌هزارتن لشکریان مغول وتاتار بت‌پرسترا درهم‌شکست، وازاینگونه اعمال شجاعانهٔ اجداد خود باز بتفاخر تکرارکرده وخود را حافظ‌مسلمانان میشمارد ، واظهار میداردکه تاآنزمان هیچکس‌از **خاندان عثمان** بطریق تملق و مداهنه باخصم رفتار نکرده و باسلحهٔ فریب وخدعه مسلح نشده است . ص۱۲۷.

۹) نامهٔسوم **تیمور** به**بایزید** بازبفارسی وبدون تاریخ ،که درآن وصول‌نامهٔ سلطان راکه بوسیلهٔ **قاضی‌فریدالدین** و شخصی دیگر موسوم به **نجاشی** ارسال داشته‌بود، اطلاع داده ودرآن بازتقاضای دوستی واتحاد کرده است. دراین نامهٔ **تیمور** بجنگ‌**شام**‌اشاره‌کرده و به ادعای **سلاطین‌مصر** که خود را **سلطان‌الحرمین**-

الشریفین لقب‌داده‌اند، اعتراض میکند؛ ونیز ازمراجعت **سلطان احمد جلایر** به **بغداد** شکایت مینماید . ص۱۲۸ .

۱۰) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً بفارسی که بزبانی مؤدبتر از نامه‌های سابق تحریر شده است ، لیکن از تسلیم کردن **سلطان احمد جلایر** و **قرایوسف** بطورقطع ابا وامتناع‌فرموده واظهار میکند که این‌عمل خلاف سیره وسنت مهمان نوازی مرسوم **آل عثمان** میباشد . درآنجا باین نکته اشاره میکند که خلیفهٔ شرعی‌پیغمبر اسلام که‌ازسلالهٔ عباسیان‌است، هنوز در **مصر** اقامت‌دارد. وسپس از **تیمور** تقاضا میکند که اگرقصد وی‌جنگ وخصومت‌نیست،**سیواس** را تخلیه و تسلیم کند . ص ۱۳۱ .

۱۱) نامهٔ چهارم **تیمور** به **بایزید** ، دراین‌مراسله وی ازاینکه بدیانت اسلام وبه‌مذهب‌عامه وطریقهٔ‌سنت وجماعت مفتخراست، مباهات کرده واعمال **سلطان احمد جلایر** و **قره‌یوسف** رامذمت مینماید ، وازسلطان عثمانی تقاضا میکند که ازرفتار گذشته عذرخواسته وآن‌دوتن‌را ازخاك خود بیرون کند . ص۱۳۲.

۱۲) جواب **سلطان بایزید** بنامهٔ فوق ، ص ۱۳٤.

۱۳) نامهٔ **شاه‌منصور** برادرزادهٔ **شاه‌شجاع مظفری** حکمران **شیراز** به **سلطان بایزید** که بفارسی نوشته ومورخ‌است به‌ذی‌القعدهٔ ۸۰۲ه/ ژوییهٔ ۱٤۰۰م(۱) ودرآنجا ازشرارت وحیله وغدر **تیمور** شکایت‌نموده ووصف فجایع اوراچنین کرده‌است که:«درهرزبانی‌آن واقعهٔ جانگداز ملاعین‌جغتای‌است».ص۱۳۵.

۱٤) جواب **بایزید** بنامهٔ‌فوق، که درآن‌به **تیمور** ناسزا گفته وبه‌فجایع‌وجنایات او که‌در **فارس** و **شیراز** مرتکب شده اشاره کرده واظهار میکند که هرچند وی در آنحال بفتح **قلعهٔ قسطنطنیه** همت‌گماشته است، معذلك مستعد آست که این‌مهم‌را بقصد دفع **تیمور** رها کند. ص۱۳۹.

۱۵) نامهٔ پنجم **تیمور** به **سلطان بایزید** بفارسی که از **مراغه** نوشته‌است و

---

۱) تاریخ این مراسله که ۸۰۲ ه قید شده ظاهراً اشتباه است و مرحوم برون گویا توجه‌نکرده ، زیراکه‌واقعهٔ حملهٔ **تیمور** به **شیراز** وقتل **شاه‌منصور** در۷۹۵ه اتفاق‌افتاد. ممکن‌است که درثبت تاریخ نامهٔ ، **فریدون بیگ** را سهوی روی‌داده‌باشد. ظاهراً این‌مراسله‌درفاصلهٔ‌حملهٔ‌اول **تیمور** به **شیراز** ۷۸۹ ه وحملهٔ‌ثانی‌بآنشهر در۷۹۵ه نوشته‌شده ، ومیتواند باشد که تاریخ‌مراسله ۷۹۲ بوده‌است .

تاریخ ندارد ، و درآنجا اشاره‌بفتح **بغداد** کرده وبعدازآنکه‌این‌شعررا درآنجااستشهاد کرده است :

به پیش مهان و به پیش کهان بآزار موری نیرزد جهان

درتحت عبارات ملدیع **بایزید**را تهدید میکندکه اگرقول اورا اجابت‌نکرده برمخالفت اصرار ورزد، وی چنین وچنان خواهدکرد.ص۱۴۰.

دراینجامجموعهٔ مکاتباتی که مابین **تیمور** و **سلطان بایزید** ردّ وبدل شده‌است و **فریدون بیگ**جمع کرده خاتمه میپذیرد .

درآخر این‌مقال تنها اضافهٔ این مطلب لازم‌است که جسد**تیمور** بعد ازآنکه شب ۱۹فوریهٔ ۱۴۰۵ ازرود **خجند** ازروی یخ عبور داده شد ، چهار روزبعد به**سمرقند** رسید، ودیگرموضوع حملهٔ به**چین** ازخوشبختی مردم‌آن کشور منتفی شد .

فصل پنجم
شعراء و نویسندگان عصر تیموری

حکومت ثابت تنها علت ظهور شعر عالی نیست

سابقاً بذکر این نکته اشارت رفت که از اتفاقات نادره ولی انکارناپذیر یکی آنست که در **ایران** ادوار اختلال و آشفتگی همواره بهترین و نغز ترین اشعار فارسی را بوجود آورده ، در حالیکه ایام آرامش و انتظام که کشور درتحت سرپرستی حکومتی ثابت و قوی قرار میگرفته میدان ادب بکلی تهی میشده است .

درتاریخ ادوار جدید **ایران** هیچ وقت آن مملکت به‌اقتدار واتحاد و رفاهی که درزمان سلطنت صفویه(۱۵۰۲-۱۷۳۶م)اوراحاصل آمدنائل نگردید، مخصوصاً در طول مدت قرن شانزدهم از این جهات بمنتهای عظمت رسید . لیکن هرچند آن سرزمین نه‌تنها درقوت نظامی ووحدت ملی وتجارت بلکه درهنرهای زیبا - بالخاصه معماری ونقاشی ، ودر علوم - بالخاصه علم کلام - درآن زمان روزگار درخشانی را میگذرانید ؛ در شعر وادب بزحمت یك‌تن شاعر استاد که دارای قریحهٔ فروزان ویا شهرت عالمگیر باشد بظهور آورد. واین امریست که علل واسباب آنرا بعدها درهنگامی که درتاریخ عصرصفوی سخن خواهیم گفت، مورد بحث قرارخواهیم‌داد .

ازطرف دیگر عصر وزمانی که جنبهٔ ادبی آن اکنون مورد سخن

ماست ، چنانکه بقدر کفایت در فصل سابق گفته شد ، یکی از اعصار باهرج ومرج وپر ازاغتشاش وخونریزی و دورهٔ بدبختی **ایران** است . معذلك کمتر دوره‌ای مانند این مدت هفتادساله (۱٤۰۵ــ۱۳۳۵ م.) بوجود شعراءِ نامدار مزین شده است. این‌قرن مجموعه‌ای ازصاحبان هوش وقریحه میباشد که در آن میان **خواجه‌حافظ شیرازی** از همهٔ ستارگان درآن آسمان تابان‌تر است . شایدبوجود دربارهای کوچك سلاطین‌متعدد محلی که همه بایکدیگر رقابت می کرده سعی مینمودند بریکدیگر سبقت بجویند ، زمینهٔ مساعدی برای بروز وتکامل وترقی قرایح‌شعری بوده باشد . زیرا هرشاعری راکه‌نزد ممدوحی ودر دربار پادشاهی بخت واقبال قرین‌نمیشد، میتوانست بسهولت از نزد اوبدرباردیگری روآورد ودرآنجا خریدار بهتری برای کالای ادب‌خود بیابد . ولی هرگاه تمام مملکت درتحت امریك پادشاه عظیم قرار میگرفت و در سراسر کشور یك تختگاه و یك دربار حکمفرما میشد ، اگر استادی درآنجا ، نه بواسطهٔ قلت استعداد بلکه شاید درنتیجهٔ سوء طالع وباحسادت رقبا ، از نظرسلطان میافتاد، هرآینه برای او امید پیشرفت میسر نمی بود و هیچکس‌وی‌را نمیشناخت ودامنهٔ شهرت او ناچار از دائرهٔ محدود آشنایان نزدیك وی تجاوزنمیکرد .

اوضاع آشفتهٔ ایران اززوال مغول تاظهورتیمور

ازهمین لحاظ درمملکت **ایران**، بلافاصله بعد ازسقوط دولت مغولها وقبل از هجوم **تیمور** تاتاری، برای شعراءِ ازهرطرف میدانی وسیع بـرای جولان وخود نمائی فراهم آمده بود . چه در آنزمان در شمال شرقی **ایران**، **ملوك کرت** در مرکز **هرات** سلطنت میکردند ؛ ودر **سبزوار** ونواحی مجاورآن **سلسلهٔ سربداران** دارای‌قدرت

بودند . سلاطین **ایکانی**، یعنی **شیخ‌حسن بزرگ** و پسرش **سلطان‌اویس** و اعقاب آنان دریك ناحیهٔ بعضی شکل پادشاهی داشتند ، که کانون شمالی آن **تبریز** وکانون جنوبی آن **بغداد** بود، و درهمان ایام **جنوب‌ایران** نیز مابین شاهزادگان **خاندان مظفری** تقسیم شده بود ، که غالب آنها مستقل ودائماً بایکدیگر درنزاع بودند و در بلاد **شیراز واصفهان ویزد وکرمان** حکومت داشتند .

این امارتهای خرد و کوچك راهیچگونه خط سرحدی روشنی از یکدیگر جدا نمیکرد . وممکن نبود که برای اجزاء این سلطنتهای سیال ومتغیر بتوان نقشهٔ ثابتی طرح کرد ؛ بلکه اگر بخواهیم جغرافیای سیاسی **ایران** را درآن زمان بنگاریم، باید هفت یا هشت مرکزرا درنظر آوریم که ازهر کدام اشعهٔ متغیری کم و بیش بهرطرف تابیده است ، وبمقدار قدرت و نفوذآن امراءجنگجو که صاحبان‌آن مراکزبوده‌اند،فتح‌نامهٔ اعمال‌خشونت آمیزآنها راگویندگان زمان بزبان شعر وآثارادبی آمیخته ، بهرسومنتشر میساختند .

کم و کیف اشعار شعراء این دوره

درمیان شعراء این دوره لااقل درحدود ده‌تن مستحق ذکرند، که یا ازلحاظ ابتکار درطرز کلام و جمال سخن ، و یا از لحاظ شهرتی که‌درسراسر وطن‌خودحاصل کرده‌اند، خاطررا جلب می کنند. نباید گفت که این‌دو صفت بحکم ضرورت درشاعر واحدی‌جمع میشده ، بلکه هریك ازآن‌دوصفت‌بزعم من به‌تنهائی کافیست که کسی را بشاعری نامبردار سازد .

برای محقق خارجی لازم است که همواره درقضاوت خود دربارهٔ ادب قومی دیگر یك گونه تردیدی داشته باشد وباید پیوسته بخاطر آورد که

هرقدر کوشش نماید محال است قوهٔ ذوق وتمییز دانشمندان محلی ومحققان ملی راحاصل کند. وهم این نکته را باید درنظر بگیرد که صرف این معنی که شاعری درمیان هموطنان خود چندین قرن دارای کمال شهرت و حسن صیت میشود، البته دارای کمالی است که باید بادیدهٔاهمیت و احترام بـراو نگریست .

این نکتهشاملحال غرلسرایانی میشودمانند: **خواجووعماد کرمانی وکمال خجندی** که همهٔ آنها دربرابر مقام ارجمند **حافظشیرازی**فاقد قوهٔابداع نمایانی میباشند . هرچند هرسهٔ آنها را طرز سخن خالی ازشباهت به**حافظ** نیست، لیکن‌نباید فراموش کرد کداولی‌سی‌وهفتسال ودومی‌هیجده سال قبل از**حافظ**وفات یافته‌اند . وازاینقرار آنها راه را برای ظهور اشعـار بلنداوهموار کرده‌اند. وعظمت وبزرگی سومی یعنی کمال راخود**حافظ** که با اومعاصر بوده تاحدی کواهی داده دراین بیت :

«چون غزل های تر ودلکش‌حافظ شنود   کر کمالیش‌بود، شعر نگوید بخجند»[۱]

ازطرف دیگر بعضی‌ازشعراء مانند: **عبیدزاکانی وبسحق(ابواسحاق اطعمه)** بقدری دارای ذوق ابتکار و قوهٔ ابداع هستند که خواه هموطنـان ایشان آنها را حرمتی که مستحق‌اند نهاده باشند خواه نه ، نبایـد از نظر محقق ادبیات فارسی محووفراموش کردند .

عدم اعتبارسخن تذکره اویسان

بنابراین مقدمات، من برآن سرشدم که دراین‌فصل ازشعراءِ مذکور ذیلاً سخن گفته وترتیب‌تقدم‌ایشان را بنظم تاریخی قراربدهم ، نه‌بمناسبت اهمیت مقام

۱ــ ازین بیت، بیشترعکس معنائی که مرحوم براون کمان کرده مستفاد میشود؛ چه حافظ صریحاً غزلهای خود را برتری ودلکشی‌بر کمال‌ترجیح داده است .

وعظمت قدر هریك؛ معذلك ترتیب تاریخی‌هم تقریبی خواهد بود. زیرا که دربسیاری ازموارد فقط‌تاریخ وفات شاعر ثبت شده است وآن غالباً نیز غیر محقق‌است. برای‌ما معلوم نیست که آیا شاعر مقصود درجوانی وفات‌یافته یا درپیری. براستی،باآنکه‌شرح‌احوال متعدد شعراء که **دولتشاه** [۱] ودیگران مانند **آتشکده** [۲] و **هفت‌اقلیم** [۳] ودیگر کتب‌معروف‌تذکره‌ثبت کرده‌اند، بازبرای جزئیات وخصوصیات زندگانی آنان، مانند تاریخ تولد ووفات و اخلاق و صفات، کمتر اطلاعات محکمی میتوان بدست آورد. بسیاری از

---

۱ - **تذکرة‌الشعراء**، تألیف امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه الغازی السمرقندی، درترجمهٔ‌احوال وشعرشاعران وخلاصه‌ای‌ازتاریخ شهریاران و مشتمل است برمقدمه‌ای وهفت‌طبقه وخاتمه.

دولتشاه که خود ازامراء محترم دارالملك هرات‌بود، کتاب خویش را در شوال ۸۹۲ هـ. ق برای امیرعلیشیر نوائی‌تألیف‌ساخت وبدین‌مطلع‌آغاز سخن کرد: «تحمیدی که شاهباز بلندپرواز اندیشه بساحت‌کبریای‌آن طیران نتواند نمود ...».

تذکرهٔ دولتشاهی‌هم ازروزگار تألیف شهرت واعتباری فوق العاده بدست آورد ومورد اتباع‌دیگر تذکره‌نویسان گشت. وازآنجا که درآن‌اشتباه ولغزش وبیدقتی‌فراوان راه‌یافته است، بدان‌اعتماد واعتقادی متقن نتوان بست.

این تذکره که درکتاب حاضر مکرر از آن نام برده شده است، جزو سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب درشهرلیدن‌هلاند درمطبعهٔ‌بریل بسال ۱۹۰۰ میلادی بسعی‌واهتمام مرحوم پرفسوربراون طبع‌منقح‌یافته.

۲ - **تذکرهٔ‌آتشکده**، تألیف لطفعلی بیگ بن آقا خان بیگدلی متخلص به آذراست. بنابرآنچه مؤلف درفصل آخرکتاب درشرح احوال‌خود نویسد: دراصفهان بسال ۱۱۳۴هـ.ق متولدشد، درچهل‌سالگی‌بتألیف این کتاب همت گماشت؛ بنابراین‌درسال ۱۱۷۴ هـ. ق دست بدین‌کاربرد وتاسال ۱۱۹۳ هـ. ق درادامهٔ‌آن‌پای‌افشرد. وفات‌آذر بیگدلی‌را عموماً بسال ۱۱۹۵ هـ. ق نوشته‌اند. آذرترتیب تذکرهٔ خویش‌را چنین‌آورد:

«واین تذکره مشتمل‌است بردو **مجمره**

مجمرهٔ اولی: درذکر اطوار واشعار فصحای متقدمین‌است، مشتمل بریك

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بقیه حاشیهٔ از صفحهٔ قبل
شعله دردکر احوال واشعارشاهان وشهزادگان هردیاروامرای‌عالیمقدار ازترك وغیره که فی‌الحقیقه منسوب بولایتی نیستند . وسه **اخگر** : دردکر شعرای ایران وتوران و هندوستان. و هراخگری بهچند **شراره** که اسم ولایت اقتضا کند ، تفصیل یافتهٔ و در تحت هرشراره اسامی بلاد آن ولایت نگاشته خواهد شد. ویك **فروغ** دربیان‌حالات و مقالات زنان عفت توأمان هر دیار.
مجمرهٔدویمدربیان‌حالات‌وخیالات‌شعرای‌معاصرین‌وآن مشتمل‌است‌بردو**پرتو**:
پرتواول درافکار یاران‌معاصرین‌و **پرتودویم** که خاتمهٔ کتابست ، بخیالات خام‌خودمختوم کردم...».

تذکرهٔ آتشکده‌سه‌بار درهندوستان‌بچاپ‌سنگی‌رسید وچاپهایی که‌بسالهای۱۲۷۷ و۱۲۹۹ ه . ق دربمبئی ازآن‌بعمل‌آمد ، متداولتر بودوطبع قدیم‌آن که درسال۱۲۴۹ ه . ق در کلکته پرداخته آمده کمتر بنظرمیرسید. درزمان‌حاضر بهمت آقای حسن‌سادات ناصری برای آن کتاب طبع‌انتقادی دقیق وعالمانه‌ای درنظر گرفته شد وبسالهای۱۳۳۶ و۱۳۳۷ قسمتی ازآن دردومجلد بصورتی دلپذیر بوسیلهٔ مؤسسهٔ چاپ‌وانتشار امیرکبیر انتشاریافت وطبع‌دیگر مجلدات آن ادامه دارد.

شروع کتاب آتشکده بدین‌بیت دل‌انگیز است:
درطوف حرم‌دیدم، دی‌مغبچه‌ای‌میگفت : این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی

۳- **هفت اقلیم** ، ازمشهورترین تذکره‌ها دراحوال شعراء وبعض نامداران است ، مؤلف‌آن امین احمدرازی ، پسر خواجه میرزا احمداست ؛ پدرش درسال ۹۳۰ ازطرف شاه طهماسب صفوی بکلانتری ری مأمورشد ، وفرزند او امین احمد از اعیان روزگار شاه‌طهماسب بود وتاهنگام شهریاری شاه عباس کبیر میزیست . اعتماد الدوله پدرنورجهان ملکهٔ‌هند، ازرجال دربار اکبرشاه‌امپراطور هندوستان،ابن‌عم‌اوبود. امین‌احمد کتاب خودرا که نتیجهٔ‌مطالعات روزگاری دراز در احوال سخنوران وبعض مردان دین‌وعرفان وسیاست‌است ، درمدت شش سال بترتیب اقالیم جغرافیائی مبوب نموده بتألیف‌آورد وازاین سبب نام‌آنرا «هفت‌اقلیم» نهاد . وماده تاریخ اتمام آنرا راچنین بدست‌داد : «تصنیف امین‌احمد رازی» که باسال۱۰۰۲ هجری برابر میافتد. وتاریخش ازین‌رباعی که زادهٔ‌بکر فکراوست معلوم ومفهوم‌میشود :

این نسخه که هست همچو فردوس نکو
تا مو نشوی درو ، نه بشکافی مو
گر از تو کسی سؤال تاریخ کند
«تصنیف امین احمد رازی» گو.

قسمتهائی از این کتاب در کلکته بوسیلهٔ انجمن آسیائی بنگاله بطبع رسیده ، ونسخه‌ای خطی‌ازآن درتصرف بنده مترجم است .

این تذکره باابیاتی‌چندآغاز میشود ، نشانرا بنقل بیت‌نخستین‌آن‌پرداختیم:
خرد هر کجا گنجی آرد پدید
بنام خدا سازد آن را کلید.

حکایات منقوله دراین کتب یاعامیانه ومبتذل‌است ، یاافسانه ومجعول؛ بجز آنچه ازاشعار وکلمات خودآنان استخراج میتوان کرد . (درصورتیکه نسخهٔ مطبوع انتقادی صحیحی دردست باشد .) پس باید اعتراف کرد که معلومات ما در بارهٔ زندگانی بسیاری از این شاعران قلیل و ناقص [۱] میباشد . این گویندگان مردمان فقیری بوده‌اند ، ودرهیأت جامعه مجهول وناشناس ؛ و مورّخان معاصر ازحال آنها بکلی بی خبر . شهرت و آوازهٔ ایشان در قرون بعدحاصل شده که آیندگان بعداً پی بفضائل وهنرهای ایشان برده ، وچند واقعه و حکایت مبتذل برای تاریخ زندگانی آنان بهم بافته اند . ظاهراً بیشتر این حکایات از آنجا اختراع شده که خواسته اند شرح و تفسیری برای بعضی از کلمات و اشعار ایشان درست کرده باشند . فقط در میان این کتب تذکره وتاریخ رجال یکمورد را از حکم فوق مستثنی میتوان دانست و آن نسخه ایست خطی موسوم به **مجمل** تألیف **فصیحی خوافی** . و این کتاب نفیس سالنامه[۲] ایست مشتمل برهزارصفحه تقریباً که درسال۸٤٥هـ/

---

۱) **نسخهٔمجموعهٔ اشعارخطی دراصفهان** - درکتابخانهٔ شهرداری **اصفهان** مجموعهٔنفیسی‌موجوداست که یکی‌ازوزرای قرن‌هشتم‌هجری‌ساکن شیرازبنام **تاج‌الدین علی** بشکل بیاض ترتیب داده ، وبه‌چند قسمت منقسم است وهر قسمت خاص یکی‌از شعراء همان عصر . ودرورق‌اول هرقسمت کاتبی بخط سرخ جلی بقلم ثلث نام والقاب‌آن شاعررا نوشته ، چهل‌وچهارتن ازبزرگان زمان ازوزراء وحکماء وفقهاء و شعراء وعرفاء وغیره هریك چندصحیفة درآن‌ازمحفوظات خود یااز اشعار وآثارخویش چیزی نگاشته‌اند . و آنان بتدریج از ماه صفر ۷۸۲ هـ . تاماه شوال همان سال درآن سفینه یادداشتهائی ثبت ورقم وامضا کرده‌اند . سزاوار است این‌نسخهٔ نفیس که ازمآخذ ادبی این‌عصر وغزلی از **حافظ** وقطعاتی‌از **ابن‌یمین** و دیگران را نیز متضمن است، بعهنه گراور وچاپ‌شود .

۲) سالنامه = **Chronicle**

۱۴۴۲م. تألیف‌شده وبسیاری نکات‌نادره ومطالب گرانبها که در هیچ جای دیگر یافت‌نمیشود، درآن‌مندرج‌است. مخصوصاً درباره‌رجال **خراسان** عموماً و **هراتیان** خصوصاً اطلاعاتی گرانبها دارد .

تا آنجا که من اطلاع دارم از این کتاب سه نسخه در اروپا موجود میباشد : ـ

یکی در **سن‌پطرزبورغ** که آنرا **بارون‌ویکتورروزن** در ص ۱۱۱ فهرست خود ، دورن Dorn در جلد دوم رسالهٔ خود که راجع بکتب موجوده درسن‌پطرزبورغ تألیف کرده ازآن وصف‌نموده‌اند

دوم ـ نسخه ایکه متأسفاً وسطآن از وقایع سال ۷۱۸ تا۸۴۰ھ. ناقص‌است، وسابقاًمتعلق‌به**کانل راورتی**بودموفعلاً ملك‌هیأت **امناءِ اوقاف گیب** میباشد .

نسخهٔ سوم جدیدتر ولی‌کاملتر میباشد و متعلق به سر هوتوم شیندلر Sir Houtum – Schindler وآن‌اکنون درتصرف‌این‌جانب‌است[۱] .

شعراءِ این عصر که نزدمن مستحق ذکرمیباشند عبارتنداز:

شعرائی که‌دراین فصل‌موردبحث میباشند

۱) **ابن‌یمین** ـ (متوفی‌بسال ۷۴۵ ھ ./۱۳۴۵م‌به قول **دولتشاه**) یادر سال ۷۶۹ ھ . / ۱۳۶۸ م . بقول‌صاحب **مجمل** که معتبرتر است . این‌شاعر معاصراست باملوك **سربداران سبزوار** .

۲) **خواجوی کرمانی** ـ متوفی به ۷۵۳ ھ . / ۱۳۵۲ م . یا بقول **دولتشاه** در۷۴۲ ھ ./۱۳۴۱ م .

---

۱) نسخه‌ای دیگرازاین‌کتاب که بخط ثلث کتابت شده متعلق بکتابخانهٔ فاضل کتابدوست **آقای‌حاج‌محمد نخجوانی** تبریزی‌است که‌باماانت‌به‌نگارنده داده‌اند.

۳) **عبیدزاکانی**- شاعر بزرگ هجوسرا وفکاهی، متوفی به۷۷۲هـ./ ۱۳۷۱ م .

٤) **عمادکرمانی** - متوفی بسال ۷۷۳ هـ./۱۳۷۲م .

٥) **سلمان‌ساوجی** - متوفی به ۷۷۹ هـ ./ ۱۳۷۸م . مداح‌وقصیده‌سرای دربار **سلطان‌اویس جلایر**.

٦) **حافظ‌شیرازی** - متوفی‌به۷۹۲ هـ ./۱۳۹۰م .

۷) **کمال‌خجندی** - متوفی به ۷۹۳ هـ ./۱۳۹۱ م . یا ۸۰۳ هـ ./ ۱٤۰۰ م .

۸) **مغربی صوفی** - متوفی به۸۰۹ هـ / ۱٤۰۷ م .

۹) **بسحق، ابواسحاق شیرازی شاعر اطعمه** - متوفی ۸۱٤هـ./ ۱٤۱٦ م .

۱۰) **نظام‌الدین‌محمودقاری‌یزدی شاعرالبسه.**

اینك ازهریك ازاین‌شعراءبه‌ترتیب فوق به‌تفصیل‌سخن میگوئیم:

امیر محمود بن امیر یمین‌الدین طغرائی[1]

هرچند اشاراتی راجع باین‌شاعر وپدرش **یمین الدین** که **ابن یمین** بنام‌اومعروف‌است،در کتابهای **تذکرۀدولتشاهی** و **هفت اقلیم** و **آتشکدۀ آذری** و **مجمع الفصحاء** و دیگر کتب تذکره آمده است ، لیکن بعضی‌نکات دربارۀ اومعلوم گردید کهغالباً

---

۱) چنین گوید بندۀ مترجم : - امیر فخر الدین محمود بن‌امیریمین الدین- مستوفی طغرائی فریومدی چنانکه مرحوم براون شرح داده از اجلۀ بزرگان سخن و «گویندگان بنام‌ادب فارسی است که مکتب قطعه‌سرائی» اوشهرت « کلاسیك» حاصل کرده است .

بقیۀحاشیه درصفحۀ بعد

از کتاب نادرالوجود **مجمل فصیحی خوافی** نقل شده است . در این کتاب از **ابن یمین** درسه‌جا نام میبرد .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

کتبی که دراین‌اواخردرباب‌اونگاشته‌شده : اولاً مقدمهٔ‌فاضلانه‌ای است که‌آقای سعیدنفیسی بردیوان‌او تحریر فرموده ودرسال ۱۳۱۸ ش. درطهران‌بچاپ‌رسیده ،دیگر رسالهٔ بدیعی‌است‌که مرحوم غلامرضا رشیدیاسمی درسال۱۳۰۳ش. دربارهٔ‌اوانشاء کرده وخوداز آثار فصیح‌نثر فارسی‌است .

دیوان ابن یمین نخست در سال ۱۸۵۲م . بسعی‌مستشرق اطریشی‌شلشتاوس‌هرد Schlechta Wesshardدروینه‌بطبع‌رسیده وپس‌ازآن‌درسال۱۹۳۳م. افسری‌انگلیسی بنام سرتیپرا درل E. H Roduell مجموعه‌ای‌ازقطعات‌اوراباترجمهٔ خوبی‌بانگلیسی درلندن‌بچاپ‌آورده،ونیزمجموعه‌ای‌ازقطعات‌اوبسال۱۸۶۵درکلکته‌چاپ‌شده؛همچنین‌دربهوپال هندوستان‌مجموعهٔ‌دیگری‌ازآن‌بسال۱۸۹۰م . بچاپ سنگی رسیده‌است مرحوم علی‌اکبر دهخدا نیزازگوشه‌وکنارمقداری ازاشعاراورا جمع فرموده‌اندکه بالغ‌برهشت هزاربیت موشود. ابن‌یمین همانطورکه رادول متعرض‌است،**مداح‌سربداران**سبزواربوده، ولی علاوه‌برآن مدایحی بعنوان‌غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین وزیر **ابوسعید** مغولی وهم‌چنین درمدح **طغاتیمور**مغولی گفته است .

دورهٔ زندگانی این‌شاعر سراسر مقارن باایام‌انقلابات وجنگها وجدلهای‌داخلی ایران ودستخوش حوادث غم‌انگیز میباشد وهمین‌حوادث اورابملک‌قناعت وزهد رهبری کرده وقطعات غرّا درستایش همین‌صفات شریفه ازاو بجای‌مانده است .

در دورهٔ اول عمر که عهد شباب‌اوست، مسلماً غزلیات وقصائد هم می‌سروده که تحقیقاً شرحی که‌ارباب تذکره نوشته‌اند، ودر متن مرحوم براون نیز متعرض شده، در وقتی که دراردوی امیرمسعود سربداری بوده،ازمیان‌رفته‌است. پس‌در دورهٔ بعدکه سرو کارش باملوك‌الطوائف وبقایای‌سلطنت‌مغول‌است،بنظم قطعات‌اخلاقی‌میپرداخته که‌مجموعهٔ آن‌خوشبختانه باقی‌واکنون‌بدست‌مارسیده‌است.ــدراوائل عمرسفری‌به**تبریز** کرده و درآنجا **غیاث‌الدین محمد** وزیررا مدح گفته است . یکی از قطعات اوکه خطاب بهمان‌وزیراست ، ودر اجازهٔ مراجعت بوطن سروده ذیلاً ثبت می‌شود :

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در ذیل سنوات ۸۴۳ هـ ./ ۱۳۴۲ م . و ۷۶۹ هـ ./۱۳۶۷ م. که سال وفات اوست. مورد اول بشرح ذیل است :

«سنة ثلث و اربعین وسبعمائة ـ حرب ملك **معزالدین ابوالحسین محمد کرت** باخواجه **وجیه‌الدین مسعود سربدار** و**شیخ حسن جوری** در میان **زاوه** و **خواف** وقتل شیخ حسن جوری بردست مردم خواجه وجیه ـ

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

وزیر کشور چارم **غیاث دولت و دین**

توئی که رای تو صد ملك را بیاراید

. . . . روا بود که در ایام دولت چو توئی

زمانه همچو منی را بغم بفرساید؟!

ز گوسفند و جو و کاه و از دقیق و حطب

گزیر نیست ، که این پنج گانه میباید

تو گفته‌ای که مرتب کنند ، لیك چه سود؟

ز دست نائب و حاجب برون نمی‌آید!

ضمیر پاك تو چون حال بنده می‌داند

سزد که بنده بذکرش صداع ننماید

کنون چو کار مرا هیچ استقامت نیست

کرم اجازت رجعت دهی ، همی شاید!

ـ درقطعات ابن‌یمین‌است که برای‌نخستین‌بار صنعت « جمع‌محالات » بنظرمی‌رسد، وپس‌ازاو دیگران این‌صنعت لطیف‌را باو پیروی کرده وقطعات ورباعیات بسیار گفته‌اند.

قطعهٔ ابن‌یمین این‌است :

بدندان روی سندان بردریدن بچشم‌از کوه وصحرا خار چیدن

مولانا جامی این‌قطعه‌را استقبال کرده وچنین گفته :

بدندان رخنه در فولاد کردن بمژگان راه در خارا بریدن

بآتشدان فرو رفتن نگونسار بپلك دیده آتشپاره چیدن

بفرق سر نهادن صد شتر بار ز مشرق جانب مغرب دویدن

بنزد جامی آسانتر نماید که بار منت دونان کشیدن

الـدین مسعود مذکور ، در ثالث عشر صفر وفرار خواجه وجیه‌الدین مسعود مذکور:

«غایب‌شدن دیوان صاحب‌مرحوم امیر **فخر الحق والدین محمود**.

ابن یمین المستوفی الفریومدی که درحرب مذکور غارت کردند؛

بجنگال غارتگران اوفتاد   وزان‌پس، کس‌ازاونشانی‌نداد.

و امیر **فخر الدین محمود** مذکور از **سبزوار** قطعه‌ای گفته پیش

ملك معز الدین ابو الحسین محمد کرت فرستاد. والقطعة‌هذه:

«گر بدستان بستد ازدستم فلك دیوان من
آنکه‌اومیساخت دیوان،شکر یزدان‌بامنست
ور ربود از من زمانه سلك در ّ شاهوار
لیکن ازدردش نیندیشم چو درمان بامنست
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بربود باد
گلشنی پرلاله و نسرین و ریحان با منست
ور تهی شد یك صدف از لؤلؤ لالا مرا
پر زگوهر خاطری‌چون بحرعمان بامنست
قطره‌ای‌چند ازرشاش‌کلکم‌ار گم‌شد؛ چه غم؛
خاطر فیاض همچون ابر نیسان بامنست؛
آب‌شعر عذب‌من چون خاك اگر بربادرفت
سهل باشد، چشمه سارآب حیوان با منست
گرچه آمد دل بدرد از گشتن دیوان تلف
زان‌چه‌غم‌دارم،چوطبع گوهرافشان‌بامنست(۱)؛
ور ثنای شاه عالم همچو صیت عدل او
منتشر شد در جهان، طبع ثناخوان‌بامنست؛

---

۱) در دیوان چاپ‌تهران ۱۳۱۸ ش . دراینجا این‌بیت‌را اضافه‌دارد :
ور چه گشت اعراض فضلی ز ذاتم منفصل
جوهری‌کان هست فصل نوع انسان بامنست

گرچه دیوان دگر ترتیب دادم کرد، لیك
حاصل عمرم هبا شد، اندم آن با منست ؛
بی‌عنایت گر بود، گردون دون‌بامن؛ چه‌باك؟
چون عنایتهای شاهنشاه دوران با منست؟!
خسرو عادل معز الدین که گوید قدراو:
کزجلالت آنچه میگنجد درامکان بامنست
معظم چاکر نوازیها که اندر کلّ حال
شهریار عهد را از جمله اقران با منست
آن بود کز لطف او گوید مرا آزاده‌ای
شاد باش ابن‌یمین‌کاجزای دیوان بامنست؛
عمر شد در کامرانی تا ابد، باد و بود
وردمن چاکر، دعای شاه ؛ تا جان با منست».

وچندانکه طلب کردند، دیوان اویافت نشد ؛ واو ازسفائن بزرگان وازآنچه هر کس‌را بخاطر بود وآنچه بعدازاین گفت جمع کرد .

کاشمار پراکنده‌چوهفت اورنگم مانندهٔ پروین به‌نظام‌آید باز ».

این بود موضوع اول که در آن مجمل فصیحی از ابن‌یمین سخن گفته است .

مورد دوم خیلی مختصر است ، وفقط واقعهٔ وفات ابن‌یمین را بتاریخ هشتم جمادی الثانیهٔ سال ۷٦۹ هـ . / ۳۰ ژانویهٔ ۱۳٦۸ م. قید نموده، که ماده تاریخ‌وفات اورانیز ذکر کردمو گفته‌است[۱]:«وفات امیرفخرالدین محمودبن امیر یمین‌المستوفی الشاعر فی الثامن جمادی الاخر السنة المذکوره:

تاریخ وفات ابن‌یمین

۱) بنقل از نسخهٔ مجمل ملکی‌آقای‌نخجوانی.

بود از تاریخ هجرت هفتصد با شصت و نه
روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخرین
گفت رضوان حور را : برخیزو استقبال کن
خیمه بر صحرای جنت برزندابن یمین !»

وآنگاه رباعیی ازاونقل میکند، که شاعر اندکی قبل ازوفات خود گفته است . «وله فی حالة النزع:

منگر که دل ابن یمین پرخون شد — بنگر که ازاین جهان فانی چون شد؛
مصحف بکف وچشم بره، روی بدوست — باپیك اجل خندهزنان بیرون شد!»

دولتشاه درطبقهٔ خامسهٔ کتاب خود (شمارهٔ ششم وهفتم) ازشاعر و پدرش نام میبرد ، لیکن مطالب وقضایای معتبر ومهمی چندان از آنها ذکر نمی کند. تنها از **امیر یمین الدین** پدرشاعر قطعهٔ لطیفی نقل کرده ، متضمن چهارده بیت ، ووفات پدراورا درسال ۷۲٤هـ./ ۱۳۲٤ م . ثبت مینماید . بقول **دولتشاه** [۱]: اصل پدرشاعر ترك است ودر روزگار سلطان **محمدخدابنده** درقصبهٔ **فریومد** اسباب واملاك خریده ومتوطن شده وفرزندش **امیر محمود- ابن یمین** در همان جا متولد گشته است . و **خواجه علاءالدین محمد فریومدی** که صاحب دیوان **خراسان** بروزگار **سلطان ابوسعید خان** بوده است،اورا احترام و نگاهداشت کلی کرده . و وزیر مذکور در سال ۷۳۷ هـ./ ۱۳۳٦ م . درنزدیکی **استراباد** بدست **سربداران** بقتل رسید .اما راجع بفرزندش **ابن یمین** چندان مطلب مفصلی ذکر نکرده باختصار ذکری ازاونموده و گفته است که:**امیر محمود بن یدین** مداح جماعت **سربداران**

آنچه دردولتشاه آمده است

۱) رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه طبع لیدن ص۲۷۳ــ۲۷۷.

بوده ، واین خود مورد تردید است؛ واینکه وی درسال ۷٤٥ ﻫ / ۱۳٤٤ م .
وفات یافته‌است، (این‌را نیز میتوان گفت صحیح نیست) ؛ و سپس بمناسبت
وفات اوشرح مبسوطی بطورمعترضه درحدود ده‌صفحه‌ازتاریخ سلسلهٔ کوچك
سر بداریه نوشته است . عمر این‌سلسله در حدود پنجاه سال طول کشید ،
عاقبةالامر در سال ۷۸۸ ﻫ/ ۱۳۸٦ م . بدست **تیمور** منقرض گردید .

هفت‌اقلیم و آتشکده‌ومجمع‌الفصحاء بیش‌از آنچه گذشت‌اطلاعی
از **ابن‌یمین** بدست نمیدهند ، جز اینکه کتاب اخیر میگوید که وی در
شاعری مداح **طغاتیمورخان** بوده‌است، لیکن‌نظربفقدان دیوانش چنانکه
درفوق ذکرشد نمیتوان بطور قطع تعیین نمود که ممدوح وی که بوده ودر
ظلّ حمایت کدام پادشاه میزیسته‌است .

اشعار ابن‌یمین و کیفیت آن

کلیه‌آثار **ابن‌یمین** عبارتست ازمجموعهٔ مقطعاتی که غالب‌آنها دارای
معانی‌فلسفی واخلاقی وعرفانی‌است . آن‌مجموعه
یکباربسال ۱۸٦٥م. در **کلکته** بطبع‌رسیده. ومن
خود نسخهٔ زیبا وخوش‌خطی از آن‌دیوان‌درتصرف
دارم که مورّخ است به ٥ رجب ۸۸۱ ﻫ . / ۲٤ اکتوبر ۱٤۸٦ م . ترجمهٔ
آلمانی از غالب آن اشعار بقلم شلشتا وسهرد **Schlechta – Wssehrd** نیز
بطبع رسیده‌است (وینه بسال ۱۸٥۲ م . وآن مشتمل‌است بر۱٦٤ قطعه از
قطعات‌وی.) قطعهٔ‌ذیل درشرح سیر تکاملی روح درعداد بهترین و معروفترین
اشعار **ابن‌یمین** است :

« زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجود
و ز جمادی به نباتی سفری کردم و رفت
بعد از اینم کشش طبع بحیوانی بود
چون رسیدم بوی از وی‌گذری کردم ورفت

بعد از آن در صدف سینهٔ انسان بصفا
قطرهٔ هستی خود را گهری کردم و رفت
با ملائك پس از آن صومعهٔ قدسی را
گرد بر گشتم ونیکو نظری کردم و رفت
بعد ازآن ره سوی او بردم و بی ابن یمین
همه او گشتم و ترك دگری کردم و رفت»

قطعه‌ای بهمین مضمون از مثنوی مولوی

همین معنی عیناً در کلام شاعر بزرگ متصوفه جلال‌الدین رومی که یك قرن قبل از ابن‌یمین میزیسته آمده‌است، درمثنوی معروف [1]، که بقرار ذیل است :

« از جمادی مردم و نامی شدم — مردم از نامی بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس‌چه‌ترسم کی زمردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر — تا بر آرم با ملائك بال و پر
از ملك هم بایدم جستن ز جو — کل شیء هالك الا وجهه
بار دیگر از ملك پرّان شوم — آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس‌عدم گردم، عدم چون‌ارغنون — گویدم : «کانا الیه راجعون ».

ونیز این‌قطعه از ابن‌یمین است :

از برای دو چیز جوید و بس — مرد عاقل جهان پر فن را .
یا از او سربلندگردد دوست — یا کند پایمال دشمن را .
و آنکه میجوید و نمیداند — که‌غرض چیست مال‌جستن را .
چیده باشد بمسکت خوشه — دانه زان پس بباد خرمن را .
غیرجان کندن وزخستن چهت — حاصلی ناشناس کودن را .

قطعهٔ ذیل از اینکه شامل معنای بدبینی خاص از نوع عقاید

---

۱) مجلدسوم ص۲۹۵ طبع‌علاء‌الدوله ـ تهران.

مالتوزیانیسم [1] **ومانی کئیسم** [2] میباشد نیزقابل ذکر است:

دانی چه موجبست که فرزند از پدر	منت نگیرد ارچه‌فراوان دهدعطا؛
یعنی‌درین‌جهان که محل‌حوادث‌است	درمحنت وجودتوافکنده‌ای مرا !!

قطعهٔ دیگر که ذیلاً ثبت‌میشود ، معانی‌وعقاید مکتب جبریه که نزد **ابن‌یمین** ودیگر اساتید آن مکتب متداول بوده است ، نشان میدهد :

خدائی که بنهاد هستیت داد	برروزالست (۳) اندرافکند خشت
گل پیکرت را چهل بامداد (۴)	بدست خود ازراه حکمت سرشت

۱) مالتوزیانیسم Malthusianisme عبارتست‌از: اصول‌عقایدمنسوب‌بکشیشی انگلیسی موسوم به **توماس‌مالتوس** وپیروان او، این عالم اقتصادی متولد بسال ۱۷۶۶ م ومتوفی بسال ۱۸۳٤ م . قاعده‌ای در علم اقتصاد وضع کرده‌که خلاصهٔ آن اینست : چون سکنهٔ روی زمین پیوسته سریعتر از تولید مواد حیاتی انتشار و بسط می‌یابند، قوای دیگر بوسائل خاصی مانند: قحطی ، امراض عمومی ، جنگ و غیره جلو قوهٔ زاد و ولد انسانی راگرفته مانع از تکثیر عظیم نفوس بشری میشوند . بنابر این پیشنهاد می‌نمودکه بوسائل اجتماعی واخلاقی حدودی برای سرعت ازدیاد نفوس بشری وضع‌شود ، کتاب‌او موسوم‌است به :

« L'Essaie sur la Principe de la Population » عقاید او را عموماً برخلاف مبادی انسانیت و اخلاق ومزاحم حقوق طبقهٔ فقرا دانسته‌اند .

۲)مانی کئیسم Manichaeisme یا**مذهب‌ثنویه**، منسوب‌به**مانی** متفکر بزرگ‌ایرانی– Mani یامانیکوس‌Manicaeuse- که معتقد بود مظهرخیر– **یزدان** بامظهر شر- **اهرمن** – درنزاع دائم‌است · این مذهب ازقرون سوم تا هفتم میلادی ازایران به‌اروپا نیز انتشاریافت .

۳) روز الست اشاره بروز نخستین خلقت است‌که خداوند تمام موجودات را مخاطب ساخته وفرمود : « الست بربکم؟ قالوا بلی...» سورة‌الاعراف ۱۷۱/۷ .

٤) چهل‌بامداد - در حدیث‌آمده است‌که؛ خدای متعال گل وجود آدم صفی راچهل‌روز خمیرمیفرمود. (طبری ج۱ ص۹۱).

قلم را بفرمود تا بر سرت — همه بودنیها یکایك نوشت (۱)
نزیبد که گوید ترا روز حشر — که: این کار خوبست و آن کار زشت
ندارد طمع رستن شاخ عود — هر آنکس که بیخ شترخار کشت
چو از خط فرمانش بیرون نیند — چه اصحاب مسجد چه اهل کنشت
خرد را شگفت آید از عدل او — که آن را دهد دوزخ، این را بهشت!!

این قطعه نیز اوراست :

مرد باید که هر کجا باشد — عزّت خویشتن نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند — هر چه کبر و منیست بگذارد
بطریقی رود که مردم را — سر موئی ز خود نیازارد
همه کس را ز خویش به داند — هیچکس را حقیر نشمارد
سر و زر در طلب نهد آنکه — تا مگر دوستی بدست آرد

نیز قطعهٔ ذیل از اوست :

کُنجی که درو کنجش اغیار نباشد — بر کس زتو وبرتو ز کس بار نباشد
رودی وسرودی وحریفی دوسه یاری — باید که عدد بیشتر از چار نباشد
نردی و شرابی و کبابی و ربابی — شرط است که ساقی بجزاز یار نباشد
عقلست که تمییز کند نیك وبد از هم — او نیز در این کار بانکار نباشد
وآنکس که شود منکر این کار که گفتم — از عالم ارواح خبر دار نباشد
این دولت اگر دست دهد ابن یمین را — با هیچ کس ش در دوجهان کار نباشد.

قطعهٔ ذیل از ابن یمین درحقیقت ترجمه ونقل کلام قطعهٔ عربی منسوب به **قابوس بن وشمگیر** امیر **طبرستان** است که از ۳۶٦ هـ ./ ۹۷٦ م. تا ٤۰۳ هـ/ ۱۰۱۲ م ، در **گرگان** سلطنت می کرده ، (اصل این قطعه درحکایت تاجر وجنیه در **الف لیلة ولیله** آمده است (۲)):

۱) قلم نوشت، اشاره به حدیث دیگر است که :«اول ماخلق الله القلم» وباو امر فرموده که همه مقدرات را بنویسد. (طبری ج۱ ص۲۹) .

۲) قطعهٔ **قابوس وشمگیر** این است :

الدهر یومان : - ذا أمن و ذا حذر — والعیش شطران : ذاصفو و ذاکدر .

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ای دوستان بکام دلم نیست روزگار — آری زمانه دشمن اهل هنر بود
مهلت اگر جفا کشم از دور بیوفا — زحمت نصیب مردم والاگهر بود
در آسمان ستاره بود بیشمار، لیک — رنج کسوف بردل شمس و قمر بود
رسمیست درزمانه که هر کم بضاعتی — ز اهل هنر بمرتبه ها بیشتر بود
دریا صفت که منصب خاشاك اندراو — بالای عقد گوهر و سلك درر بود.

خواجوی کرمانی کمال الدین ابو العطاء محمود بن علی بن محمود

هرچند همهٔ تذکره نویسان معروف مانند: **دولتشاه** و صاحب **هفت اقلیم** و **آذر** صاحب **آتشکده** و **هدایت** صاحب **مجمع الفصحاء** ودیگران همه در کتب خود اشاراتی دربارهٔ **خواجوی کرمانی** کرده‌اند ، لیکن همهٔ آنها فاقد اطلاعات مبسوط میباشد و اگرهم اطلاعاتی ذکر کرده‌اند ، غالباً نادرست و پر غلط است . فی الحقیقه عدم دقتی که در این کتب تذکره بکار رفته موجب نهایت تأسف است. برای مثال نمونه‌ای ذکرمیکنیم:- **رضا قلیخان** ، بااینکه بدون تردید

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

قل للذی بصروف الدهر عیرنا — هل عاند الدهر الا من له خطر ؛
اما تری الریح ان هبت عواصفها — فلیس یعصف الا ما هو الشجر .
و ما تری البحر تعلو فوقه جیف — و تستقر باقصی قعره الدرر .
ففی السماء نجوم لا عداد لها — و لیس یکسف الا الشمس والقمر .
فان تکن عبثت ایدی الزمان بنا — و نالنا من تمادی بؤسه الضرر .
وکم علی الارض من خضراء مورقة — و لیس یرجم الا ما له ثمر .
احسنت ظنك بالایام ان حسنت — و لا تخف سوء ما یأتی به القدر .

واین سه بیت اخیر را مرحوم **میرزا احمد وقارشیرازی** که از شعراء متأخرین است، بسبك قطعهٔ ابن یمین چنین بنظم آورده :

دست زمانه اگر لعب میکند بما — یاهرچه بگذرد همه برما ضرربود ،
نبود عجب، که هست درختان تربسی — آنرا زنند سنگ، که اوبارور بود .
زنهار بر زمانه یکی ظن بد مبر — مهراس ز آنچه حکم قضا وقدر بود .

دارای مرتبتی رفیع در شعر و لغت و تاریخ میباشد، در **مجمع الفصحاء**[1] گفته است که: **خواجو** مداح و قصیده سرای سلطان **ابوسعید خان** بوده، که آن پادشاه از ۷۱۶ هـ. تا ۷۳۶ هـ / ۱۳۱۶ ـ ۱۳۳۵ م. سلطنت میکرده، و بلافاصله بعد از آن سال وفات شاعر را در ۵۰۳ هـ / ۱۱۰۹ م. ذکر مینماید، که علی التحقیق اشتباه کرده وظاهراً این عدد را بجای ۷۵۳ هـ. از روی عدم توجه نوشته است.

دولتشاه که سال وفات **خواجو** را در ۷۴۲ هـ. / ۱۳۴۱ م. ذکر مینماید، او را منسوب بخاندان نیکی از **کرمان** دانسته است، ولی میگوید که: وی در آن شهر مدت قلیلی زیسته، هرچند در اشعاری که از او در همان کتاب

۱) **مجمع الفصحاء**، تألیف مرحوم رضاقلی خان هدایت معروف به «لله باشی» متولد بسال ۱۲۱۵ هـ. ق و متوفی بسال ۱۲۸۸ هـ. ق، آخرین و مطول ترین تذکره هائی است در احوال شاعران فارسی زبان.

صرف نظر از بعضی زلات واشتباهات که در تحریر و تألیف آن پیش آمده است، از زمان نگارش تا بامروز همواره از امهات مآخذ واسناد محققان و نویسندگان تاریخ شعر وادب فارسی بشمار می آید.

این کتاب بزرگ دردو مجلد و هر مجلد دردو قسمت تألیف یافته است. مجلد اول در احوال شهریاران و شاهزادگان وحکام شاعر تازمان مؤلف وهم در احوال فصحاء و شعرای متقدمین تاسنهٔ ۸۰۰ هـ. ق و مجلد دوم در احوال شعرای متوسطین و ترجمهٔ حال شعرای معاصرین است تا سال ۱۲۸٤ هـ. ق.

هدایت از پرکارترین فضلا و شعرای عصر ناصری وصاحب تألیفاتی فراوان است؛ ازجمله تذکرهٔ ریاض العارفین که آنرا بسال ۱۲٦۰ در چهل و پنج سالگی باتمام رسانیده و اهتمامش در آن تألیف بیشتر درشرح حال عارفان و پیران طریقت بوده، لیکن مشهورترین آثار او همین مجمع الفصحاء است که بنا بادعای خود سی سال در تألیف آن رنج برده و آن را بسال ۱۲۸۸ هـ. ق. بنام ناصر الدین شاه قاجار بپایان آورده است.

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

ودرهمان‌صفحه نقل کرده وظاهر است که در **بغداد** آنهارا بنظم آورده ، ازشهر **کرمان** موطن‌خود باشتیاق ومحبت‌بسیار نام‌میبرد[1]. میگوید :

خوشا باد عنبر نسیم سحر	که‌برخاک **کرمانش** باشد گذر
خوشا وقت آنمرغ دستان‌سرای	که‌دارد در آن بوم مأوا وجای
ز من تا چه آمد که چرخ بلند	از آن خاك پاکم بغربت فکند
به **بغداد** بهر چه سازم وطن	که نابد بجز **دجله** درچشم من

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

این‌کتاب در سال ۱۲۹۵ هـ . ق در تهران بصورتی بسیار مرغوب چاپ سنگی شده است ولی خالی ازاغلاط نیست .

اخیراً بسال۱۳۳۶ ش‌مؤسسهٔ چاپ وانتشارات امیرکبیردست اندرکارطبع‌مجدد این‌کتاب شد وقسمتی از آن را باهتمام جوان‌فاضل‌آقای مظاهرمصفی بامقدمه‌ای‌درخور و حواشی مفید بطرزی زیبنده ببازار اهل ادب آورد و هنوز بخشهای دیگر آن بطبع درنیامده‌است.

۱) خواجو درجای دیگر ازموطن خود کرمان درغزلی شکایت کرده‌است‌وگفته:

خرّم آنروز که از خطهٔ کرمان بروم
دل و جان داده ز دست، ازپی جانان بروم
منکه در مصر چو یعقوب عزیزم دارند
چه نشینم ؟ ز پی یوسف کنعان بروم!
گر چه از ظلمت هجران برم جان بکنار
چو سکندر ز پی چشمهٔ حیوان بروم
اگرم دور مخالف بعراق اندازد
من به پهلو ز پیش تا بسپاهان بروم
همچو خواجو گرم از گنج نصیبی ندهند
رخت بر بندم و زین منزل ویران بروم

ظاهراً این غزل درنظر خواجه‌حافظ بوده است که در **یزد** غزل‌معروف‌خودرا دراشتیاق وطن سروده‌است.

بنابر آنچه **هفت اقلیم** مینویسد، **خواجو** دراثنای مسافرتهای خویش بابسیاری ازمعارف معاصرین خود از شعراء وادباء آشنا بوده ومرید صوفی و زاهدمعروف **شیخ رکن الدین علاءالدولهٔ سمنانی** گردید[۱]. **دولتشاه** با شرحی مفصل که دراحوال شیخ مذکور نگاشته اختصار مطالب را در باب **خواجو** کهموضوع اصلی سخن اوست خواسته است جبران نماید[۲].

---

۱) بندهمترجم گوید: **کمال الدین ابوالعطاء محمدبن علی الکرمانی** متخلص بخواجو، متولد بسال ٦۷۹ هـ. ق ومتوفی بسال ۷۵۳ هـ. ق چنانکه مرحوم براون متعرض است درعالم تصوف دستارادت بهشیخ رکن الدین علاء الدولهٔ سمنانی سپرده و این رباعی را درتجلیل او گفته:

« هر کو بره علی عمرانی شد | چون خضر بسرچشمهٔ حیوانی شد
از وسوسهٔ غارت شیطانی رست | مانند علاء دولهٔ سمنانی شد»

همچنین مریدشیخ امین الدین بلیانی کازرونی است که معاصرخواجه حافظ استواو را بقیهٔ ابدال خوانده ودرقطعه‌ای معروف مدح کرده واو خود از سلسلهٔ مرشدیهٔ کازرونیه میباشدو« طاوس العرفاء » لقب دارد. (نفحات الانس). دراصول عقیده، خواجو شافعی یا سنی تفضیلی است وقصائد در مدح ائمه فراوان دارد.

درتاریخ تولدخود که در مثنوی گل ونوروز ذکر کرده علاوه برسال هجری سال رومیرا نیزبیاورده است وبنابرحساب فاضل گرامی آقای سهیلی خوانساری سال ٦۸۹ هجری در می آید.

دیوان خواجومشتمل بردودیوان غزل: - یکی موسوم به« صنایع الکمال» ودیگری ملقب به« بدایع الجمال» است که درسال ۱۳۳٦ ش بسعی واهتمام ادیب فاضل جوان آقای احمد سهیلی خوانساری درطهران بطبعی منقح وظریف ومقدمه‌ای جامع وبلیغ بچاپ رسیده است.

۲) تذکرهٔ دولتشاهی طبع لیدن صفحات۲٤۹-۲۵۳.

ریو Rieu [۱] چند شعری نقل میکند که در آن شاعری گمنام معاصر **خواجو** موسوم به **حیدر شیرازی** بسختی براو تاخته واو را دزدکابلی کرمانی نامیده و نسبت سرقت ادبی باو داده است ، و اینچنین گفته :

تهمت سرقت ادبی [۲] بخواجو

مبر درپیش شاعر نام **خواجو**	که او دزدیست از دیوان **سعدی** [۳]
چو نتواند که با من شعر گوید	چرا گوید سخن درشان **سعدی**؟

ونیز در هجویهٔ دیگر که در حضور **شیخ ابواسحق اینجو** خوانده است در مطلع چنین میگوید :

خواجوی دزد کابلی، از **شهر کرمان** میرسد

موربست او در شاعری ، نزد سلیمان میرسد

در کتاب **مجمل فصیحی** نامی از **خواجو** بنظر نرسید . لیکن

---

۱) فهرست کتب خطی فارسی موزهٔ بریتانیا صفحهٔ ۶۲۳ .

۲) سرقت ادبی – Plagiarism

۳) اتفاقاً بسیاری از مضامین وحتی کلمات شیخ سعدی دراشعار خواجو مشاهده میشود که ازآنجمله بدو نمونه اکتفا میرود:

الف ـ سعدی گوید :

آه سعدی اثر کند در کوه	نکند در تو سنگدل اثری

خواجو گوید :

خون شد زاشکما دل سنگین کوهسار	وان سست مهر بردل سختش اثر نکرد

ب ـ سعدی گوید :

دگر بروی بتم دیده بر نمیباشد	خلیل من همه بتهای آذری بشکست

خواجو گوید :

دلم به بتکده میرفت پیش ازین، لیکن	«خلیل من همه بتهای آذری بشکست»

حمدالله مستوفی قزوینی بطور اختصار ازاو نام میبرد [۱] ویکی از اشعار وی را در کتاب **تاریخ گزیده** که درسال ۷۳۰ھ ./ ۱۳۳۰م. تألیف شده نقل کرده . ازاینقرار معلوم میشود که وی در ایام حیات خود در سراسر مملکت **ایران** نام وشهرتی داشته ، و نیز نام

آنچه تذکره نویسان درباب خواجو نوشته‌اند

او در **مجالس المؤمنین قاضی شوشتری** که در تزیین آداب وشرح احوال رجال فرقهٔ شیعه تألیف کرده مذکور است، ولی چیز مهمی ندارد؛ درحقیقت گفتهٔ **دولتشاه سمرقندی** را نقل کرده است .

این قاعدهٔ کلیه را میتوان معتبر دانست ، که تنها طریقهٔ رضایت بخش درشرح احوال شعرای ایران (بااحتمال استثناء بعضی ازشعراءِ قدیم که قبل ازحملهٔ مغول میزیسته‌اند) آنست که بقدرامکان خصوصیاتی از تاریخ احوال آنشاعر بوسیلهٔ مطالعهٔ نسخ خطی قدیمهٔ دیوان وآثار خود او جمع آوری ومقایسه شود . زیرا بر نسخ چاپ سنگی که اخیراً دیوانها را طبع ونشر کرده‌اند، اعتمادچندانی نیست . همین طریقه

تحقیقات انتقادی فن اردمان درباب خواجو

درمورد شعراء و گویندگان قدیم نیزمانند: **فردوسی و نظامی و انوری وخاقانی** و غیره بکاررفته است. ازاین حیث **خواجو** خوشبختتر ازبسیاری از معاصران خود می‌باشد ، زیرا قریب یکصد سال قبل درسال ۱۸۴۸م . محققی آلمانی موسوم به : **دکتر فرانز فن اردمان** Dr. Franz Von Erdmann

---

۱) نسخهٔ گراوری **تاریخ گزیده** ص۸۱۸ ، همچنین مقالهٔ شرح احوال شعراء فارسی درتاریخ گزیده) بقلم مؤلف این کتاب ، مندرج درژورنال آسیائی مورخ اکتبر ۱۹۰۰ وژانویهٔ ۱۹۱۰ .

شرح مختصری درباب خواجو تألیف وطبع کرده است که درآن بعداز نقل وترجمهٔ سخن **دولتشاه** دربارهٔاو ازنسخهٔ خطی **خمسه** یامثنویات پنجگانه وی باختصار وصفی کرده، و نوادر سودمندی که از آن خمسه وهم‌ازدیوان‌او استخراج واقتباس نموده‌است در کلام‌خود مزید ساخته . این خصوصیات را اکنون ما خلاصه کرده وبانضمام بعضی‌مطالب که **ریو** درفهرست خودنوشته دراینجا درج‌می‌کنیم[۱]:

بنابرآنچه خود شاعر در **مثنوی نوروز وگل** گفته است: وی در شوال ۶۷۹ هـ. فوریهٔ ۱۲۸۱ م . متولد شده ودورهٔ زندگانی شاعری خود را باانتساب‌خویش‌بدربارِیکی‌از امرای مظفری که احتمالا **امیرمبارزالدین‌ـ محمدمؤسس** آن‌دودمان است در **یزد** شروع کرده‌است . پس از آن بدربار **شیخ‌ابواسحق اینجو** که از۷٤۲ ـ ۷٥٤ هـ . در **شیراز** سلطنت می‌کرده رفت وآمد داشته[۲]. بدلیل‌نام ممدوحینی که‌قصاید[۳] خود را در مدح‌آنها

۱) فهرست ریو ص۶۲۰ ـ ۶۲۳

۲) مزار خواجوی کرمانی دراین‌تاریخ در **تنگ الله اکبر شیراز** قریب ببقعهٔ **شیخ‌مشرقی** موجوداست و **آب رکن‌آباد** ازجوار آن میگذرد و دارای روحانیت‌وصفای‌خاص ونظرانداز عالی‌ومطاف صاحبان‌ذوق میباشد . واین‌بیت‌را بمناسبت مزاراو گفته‌اند :

« تن خواجوی کرمانی بشیراز — بتنگه افتاده است الله‌اکبر »

لوحهٔ سنگی‌که اکنون برروی مدفن‌او موجوداست از آثار حجاری قرن‌هشتم هجری میباشد .

درزمانی‌که بنده مترجم متصدی خدمت وزارت معارف‌بودم، بانجام تعمیری در مزارآن شاعر موفق گردیدم .

۳) قصیده ـ Panegyric
غزل ـ Ode

ساخته ویرا با دربار **شیروانشاه** و **قزل‌ارسلان** امیر **عراق**[۱] نیز رابطه بوده ، و هم چنین چند مدتی چنانکه گفتیم در **بغداد** اقامت داشته است . خلاصه آنکه **خواجو** در قسمت عمدهٔ ممالك **ایران** مسافرت کرده[۲] و اورا نمیتوان مانند بعضی دیگر از معاصران وی شاعر خاص سلسلهٔ واحدی دانست .

فسحت دامنهٔ اشعار خواجو اشعار **خواجو** مشتمل است بر پنج مثنوی غرامی « رمانتیك » که آنرا **خمسهٔ خواجو** گویند که

۱) قزل‌ارسلان ازاتابکان آذربایجان مسلماً معاصر خواجو نبوده‌است . معلوم نیست این استنباط برای مرحوم براون چگونه حاصل شد ؟!

۲) گویا خواجو ازآغاز عمرهمیشه بشوق دیدار شیراز بوده ، وقتی از آنشهر شهیر درغزلی لطیف یاد کرده وچنین گفته‌است :

بلبل دلشده از گل بچه رو باز آید
که دلش هر نفس از شوق بپرواز آید
همدمی کو که براو عرضه کنم قصهٔ شوق؛
هم دل خسته مگر محرم این راز آید
هر نسیمی که از آن خطه نیاید باد است
خنك آن باد که از جانب شیراز آید
بلبل دلشده گلبانگه زند خواجو را
که دراین فصل کسی از گل ومی باز آید ؟ !

همچنین سفری بحج کرده‌وشرح‌سفرخودرادررساله‌ای بنام:«رسالة البادیه»، مندرج ساخته وسپس به‌بندر جرون (هرموز) افتاده ودر آنجا باو بسیار بد گذشته است . در اشعارخودحال خویش‌را در آن بندر بدآب وهوا شرح‌داده می‌گوید :

کنون که فصل بهاران رسید و موسم گل
خوشا نواحی یزد و نسیم اهرستان
باختیار کسی هرگز اختیار کند
جرون و تشنگی و باد گرم و تابستان؛
سفر گزیدم و بسیار خون دل خوردم
چو در مصیبت سهراب رستم دستان

شاعر ازجرون به‌بغداد واز بغداد به‌تبریز واز تبریز باصفهان وبالاخره دوباره بشیراز باز آمده و در آنجا تاآخر عمررحل اقامت افکنده و همواره از برکات انعام وسخای بی‌پایان امیرشیخ ابواسحق برخوردار بوده‌است.

از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخهٔ نفیسی مورّخ بسال ۷۹۸ هـ ./ ۱۳۹۶م. موجود است ، و نیز دیوان او مشتمل برقصائد (که بعضی مذهبی وبیشتر درمدیحسرائی میباشد) وغزلیات ومقطعات ورباعیات است . من از آن دیوان دو نسخهٔ خطی دارا هستم که یکی کاملاً جدید و دیگری بخط **درویش حافظ - شیرازی** (که قطعاً غیر از **خواجه حافظ** است) مورّخ بسال ۸۹۹ هـ ./ ۱٤۹۳ م . یکیْ از صاحبان آن نسخه عدد ابیات آنرا درحدود چهار هزار بیت بشمار آورده است .

اما پنج مثنوی که **خمسهٔ** (۱) **خواجو** را تشکیل میدهد عبارتست از :

مثنویات خمسه

۱) **نوروز و گل** ـ که دربارهٔ محتویات آن **فن اردمان** آلمانی مجملاً بحثی کرده است و میگوید که عدد ابیات آن ۲٦۱۵ بیت میشود .

۲) **همای و همایون** ـ این مثنوی ظاهراً یا بنام **سلطان ابوسعید** ۷۱٦ ـ ۷۳٦ هـ . میباشد، یا بنام وزیراو **غیاث الدین محمد**، ومشتمل است بر ۳۲۰۳ بیت. وآنرا چنانکه **ریو** نشان داده در **بغداد** درسال ۷۳۲هـ ./۱۳۳۱م. بنظم آورده است .

۳) **کمال نامه** ـ که آنرا بتاریخ ۷٤٤هـ ./۲۳۵۳م . بنظم آورده است وبنام **شیخ ابواسحق** پادشاه **فارس** مصدّر است که دوسال قبل از آن تاریخ بسلطنت آن ایالت نشسته بوده .

٤) **روضة الانوار** ـ این مثنوی در تصوف وعرفان است که درمرقد

۱) خمسه = «Quintet» .

شیخ ابو اسحق ابراهیم[1] که یکی از اولیاء ودر **کازرون فارس** بوده است بنظم آورده و تاریخ آن سال ۷۴۳ ﻫ ./ ۱۲۴۲ م. یعنی یکسال قبل از مثنوی **کمال نامه** میباشد.

۵) **مثنوی صوفیانهٔ** دیگریست که نام آن برمن معلوم نشد ، و تمام مثنویات خمسه را ظاهراً بتقلید خمسهٔ معروف **حکیم نظامی گنجوی** بنظم آورده ، ودرسال ۷۴۴ ﻫ . پایان یافته است[2].

غزلیات خواجو

اما برخلاف شهرت نسبی که **خواجو** را حاصل آمده است، من نتوانستم درغزلیات او لطف جاذبه و یا خاصیت جالبی کشف کنم[3]، باآنکه در حدود هفتاد و پنج غزل اورا

---

۱) شیخ ابو اسحق مرشد الدین ابراهیم بن شهریار الکازرونی معروف به «شیخ مرشد» از اجلهٔ مشایخ صوفیه قرن چهارم هجری است وطریقهٔ اورا «مرشدیه» گفته اند .

(رجوع شود به نفحات الانس) مقبرهٔ شیخ هم اکنون درقصبهٔ کازرون موجود ومتأسفاً روبویرانی است.

۲) ظاهراً این مثنوی شیوا که بنام بهاء الدین محمود وزیر و شرف الدین بن مبارزالدین مصدّر است، به «گوهرنامه» موسوم باشد و آنرا در سال ۷۴۶ بنظم آورده است.

علاوه برمثنویات خمسه ، خواجو رسالاتی دیگرنیز تألیف کرده که از آنجمله است : «مفاتیح القلوب ومصابیح الغیوب» بنام امیر مبارزالدین و «رسالة البادیه» بنثر درسوانح سفر حجاز بتاریخ ۷۴۸ ورسالهٔ مناظرهٔ «شمس وسحاب» ورساله ای دیگر بنام «سبع المثانی».

۳) محاکمهٔ منقدبیگانه دربارهٔ شاعر کشور دیگر چنانکه خود **استاد براون** کراراً تذکارداده حجت نمیتواند باشد ، ولطافت اشعار خاصه غزلیات خواجو در نزد فارسی زبانان معروف ومسلم ودرفضیلت او همان بس است که یاخود خواجه حافظ باختیار سبک او در کلام خویش اشاره مینماید، یادیگر اساتید دراین باب گفته اند :

استاد سخن **سعدی** است نزد همه کس اما

دارد غزل **حافظ** طرز سخن **خواجو**

مورد مطالعه قرار دادم . غزل ذیل را میتوان برای نمونه ازبهترین غزلیات او قابل‌درج دانست :

مگذر ز ما که خاطر ما در وفای تست — دل براميد وعده وجان دروفای‌تست(۱)
سهلست اگررضای‌تو ترك رضای ماست — مقصود ما ز دنیی و عقبی رضای تست
زین پس چو سرفدای قفای تو کرده‌ایم — مارا مران زپیش ، که دل در قفای‌تست
گردن ببند مینهم و سر به بندگی — خواهی‌ببخش‌وخواه‌بکش، رای رای‌تست
آزاد گشت از همه آنکو غلام تست — بیگانه شد زخویش کسی کاشنای تست
ای در دلم عزیزتر از جان که در تنست — جائی که در تنست مرا از برای تست
این خسته دل که دعوی عشق تو میکند — سوگند راستش بقد دلربای تست
خواجو که رفت درسر جور وجفای‌تو — جانش هنوز برسر مهر و وفای تست .

علاوه بر غزلیات و مثنویات مذکور درفوق، **خواجو** را چندین ترکیب‌بنداست، ونیز يك دوقطعه وچند رباعی که یکی‌ازآنها به « کو کو » یاآهنگ‌قمریان اشاره کرده‌است (آنرا عموماً **بعمرخیام** نسبت میدهند) .

ـ مستزاد ذیل ازآنشاعر خالی ازلطافت نیست :

کس نیست که گوید زمن آن ترك خطا را — گررفت‌خطائی.
باز آی که داریم توقع ز تو ما را — باوعده وفائی .
منداز بنام من دلسوخته فلفل (۲) ، — برآتش‌رخسار .
کافتادم از آن دانهٔ مشکین تو بارا — در دام بلائی .
امروز منم چون خم ابروی تو در شهر — مانند هلالی .
تا دیده ام آن صورت انگشت نما را — انگشت نمائی .
باز آی که سر در قدمت بازم و جانرا — درپای سمندت.
چون می ندهد دست من بی‌سر و پا را — جز نعل‌بهائی .
در شهر شما قاعده باشد که بپرسند — احوال‌غریبان؟!

۱) درقافیه اشتباهی‌است ، وکلمهٔ وفاتکرارشده ، ظاهراًکلمهٔ قافیه درمصرع دوم «هوای» بوده است .

۲) فلفل درآتش‌انداختن، مانند اسپند سوختن، عملی‌سحرآمیزاست‌که تولید تشویش واضطراب درقلب شخصی که بنام‌او انداخته‌اندمی‌کند.

آخر چه زیان مملکت حسن شما را — از بی‌سروپائی ؛
تا چند مخالف زنی ای مطرب خوشگوی — از پردهٔ عشاق ،
بنواز زمانی من بی برگ و نوا را — ازبانگ نوائی .
زین بیش نهان چند توان داشتن آخر — دردل‌غم‌هجران ؟
دانم که سرایت کند این درد، نگارا ، — یك روز بجائی .
در ظلمت اسکندرم از حسرت لعلت — مانندهٔ خواجو ،
لیکن چه کنم چون نبود ملکت دارا — درخورد گدائی؟!

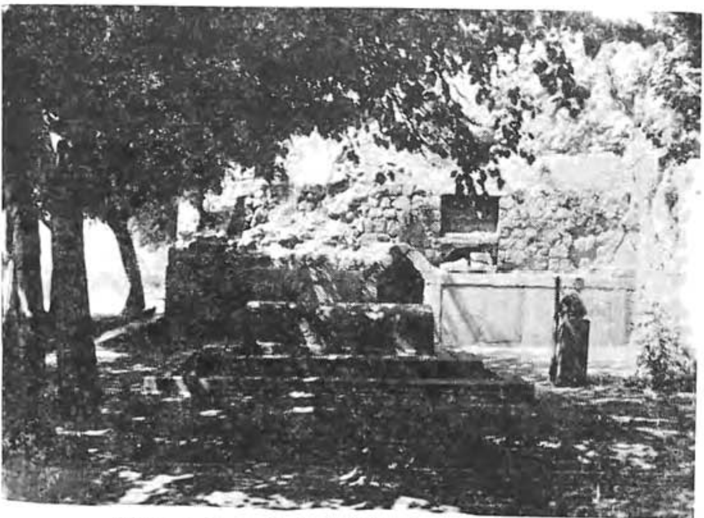
این چند نمونه از اشعار **خواجو** شاید کافی باشد و نشان بدهد که سخن‌او هرچندزیبا ودلاویزاست، امااامتیاز خاصی‌را فاقدمیباشد .

نظام‌الدین عبیدالله زاکانی

عبیدزاکانی شاید بر گزیده ترین هجوسرایان وتقلید نویسانی [۱] است که در **ایران** بظهور رسیده. وهرچند مانند غالب هجونویسان **ایران** وعرب وترك اسلوب بیان‌او غالباً بقدری دور ازادب است که قسمت عمده‌ای ازسخنان‌وی برای‌ترجمه‌مناسب‌نمی‌نماید ؛ معذلك رسالهٔ **اخلاق‌الاشراف** او هر جا که باادب و عفت مانده از ظریفترین قطعات انتقادی‌ومطایبهٔ ادب فارسی‌میباشد . درهمان‌حال بعضی‌ازاشعارجدی‌او ــ که ازنظراکثرتذکره ــ نویسان مجهول‌مانده ــ دارای جمالی‌خاص ولطفی بکمال‌است .

راجع‌بسر گذشت زندگانی‌او همچنان اطلاع‌مشروحی‌بدست‌نیست، جزاینکه وی اصلاً ازاهل **قزوین** بوده ، ولی نسبت بآنشهرظاهراً محبت و علاقهٔ زیادی نداشته ؛ زیرا دررسائل خود همواره ساکنین‌آن‌شهر رابکودنی و کولی‌نسبت‌داده است، پس‌ازآن‌چندی در **شیراز** میزیسته ونسبت‌بآن‌شهر برخلاف **قزوین** بشهادت بعضی از اشعارش بسیار دلبسته بوده ، خاصه در

۱) هجوسرا : Satirist. ـ تقلیدنویس: Parodist



مرقد خواجوی کرمانی در تنگ **الله‌اکبر، شیراز**، در کنار نهر **رکناباد**

ص ۳۰۷

زمان **شیخ ابو اسحق اینجو** مقتول بسال ۷٤۷ هـ . / ۱۳٤٦ م . سپس شعر جدی را رها کرده ودنبال مسخره وهزل رفته تابا ذوق بزرگان زمان مناسب افتد . با وجود آن ، چنانکه در غالب اشعار خود اشاره میکند ، و نیز بنابر حکایتی که درباب مرگ اوحاکیست ، (رجوع شود . بحاشیهٔ صفحهٔ ۳۲۲) همواره به تهیدستی وقرض میزیسته وعاقبت درحدود ۷۷۲ هـ . / ۱۳۷۱م.[۱] وفات یافته است .

حکایتی از او معروف است که کیفیت جنگ و آشتی اورا با شاعر معروف معاصر او **خواجه سلمان ساوجی**[۲] نشان میدهد ، بعد از آن ظاهراً چندی در تحت حمایت و سایهٔ لطف **سلطان اویس جلایر** در **بغداد** یا **تبریز** یاهردوجابسرمی برده است. **دولتشاه سمرقندی**[۳] مقاله ای مفصل ولی کم فایده دربارهٔ او اختصاص داده که اغلب آن بامقدار بیشتری از اشعاروی در **تذکرهٔ هفت اقلیم** نیز تکرارشده .آنچه که در **آتشکده** آمده خیلی مختصر است، در کتاب **مجمل فصیحی** وهمچنین در **مجمع الفصحاء** ازاو ذکری نشده . مثنوی فکاهی او موسوم است به **موش و گربه** وآن در **بمبائی** بدون تاریخ بچاپ سنگی باصفحه های چوبی بطبع رسیده است[٤]. و منتخباتی از مجموعهٔ «**لطائف وظرائف**» اومشتمل بر دیباچه ای بفارسی ،

---

۱) بنا به تحقیقاتی که مرحوم عباس اقبال آشتیانی درمقدمهٔ کلیات عبید چاپ طهران کرده وفات اورا بین سالهای ۷٦۸ تا ۷۷۲ هـ. دانسته اند .

۲) رجوع شود بیادداشتهای Ouseley راجع بشعرای ایران ، «Notices of Persian Poets»ص۱۲٥ .

۳) رجوع شود به تذکرهٔ دولتشاه، طبع لیدن ص۲۸۸ ــ ۲۹٤ .

٤) ترجمهٔ انگلیسی کم قیمتی نیزاز آن مثنوی بهمان سبك طبع ومنتشر شده است .

کهظاهراً بقلم مرحوم **میرزاحبیباصفهانی** است و بعد از آن مقدمه‌ای بفرانسه‌بقلم‌مسیو **فرته** M . Fertè در **قسطنطنیه** در مطبعهٔ **ابوالضیاء ـ توفیق بك** بسال۱۳۰۳ ه/ ۱۸۸۵ م . بطبع رسیده است [1] ؛وازآنجا که این‌دومقدمه‌غالب‌اطلاعات راجع‌به **عبید** راحاویست. مادراینجاخلاصه‌ای‌از آنراباحذف بعضی‌مطالب بیفایده نقل‌میکنیم ـ :

« املح‌الشعراء **عبیدزاکانی** از**قریهٔ‌زاکان**[2] **قزوین** وازرجال‌اواسط قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) است . مولانای مذکور ازاهل فضل و دانش وازارباب سلیقه واصحاب‌ذوق‌بوده‌است . اگرچه برخی اورا درزمرهٔ هزالان‌میشمارند ، ولی حق و انصاف این است که باوجود بافت شدن بذله وهزل وهجو دراشعار اوپایه‌اش

۱ـ لطایف و ظرایف ـ Facetiæ وآن مجموعه مشتمل استبر۱۲۸ صفحه.
پس ازآن تاریخ کلیات دیوان عبید شامل قصائد وغزلیات و قطعات و رباعیات ومثنوی عشاقنامه بضمیمهٔ مجموعهٔ لطائف عبید با مقدمه های فارسی و ترجمهٔ فرانسه در سال ۱۳۲۱ ش بعنوان ضمیمهٔ سال بیست و دوم مجلهٔ ارمغان در طهران بطبع رسیده است که‌فاضل مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی آنرا تصحیح ومقابله‌کرده وشرح حال جامعی از عبید باضمام تحقیقات تاریخی وادبی بسیار درمقدمهٔ‌آن نگاشته‌است .

اخیراً بسال ۱۳۳٤ ش همان مجموعه بار دیگر بسعی واهتمام آقای وحیدزاده نسیم‌دستگردی درطهران چاپ شده‌است .

۲ ـ **حمدالله مستوفی قزوینی** درتاریخ **گزیده** (طبع گراوری گیب ص٨٥٤) ازطایفهٔ **زاکانیان** سخن گفته و آنها را یکی از بیوت مهمهٔ قزوین معرفی کرده‌است ومیگوید که :آنهااز نسل طایفهٔ اعراب **خفاجه** میباشند . وسواد منشوری که‌از حضرت رسالت خطاب بآنان صادر گردیده به‌نص عربی نقل کرده . ودرآخر آن مقال از **عبید زاکانی** اینچنین نام‌میبرد :

«واز ایشان صاحب معظم **خواجه نظام‌الدین عبیدالله** اشعار خوب دارد ورسائل بی‌نظیر» وچون تاریخ تألیف تاریخ گزیده سال ۷۳۰ ه/ ۱۳۳۰ م میباشد معلوم میشود که درآن تاریخ عبید درشهر خویش مرد معتبر وبا عنوانی بوده است ، از اینقرار نمیتوان تاریخ تولد اورااز‌سال ۷۰۰ هجری عقب‌تر دانست.

ازآن بالاتر است که اورا هزال شمارند ، بلکه درمیان شعراء اولین‌لطیفه سنج و نادره سراست ، و دراین شیوه کسی بپایهٔاو نرسیده است . در تضمین اشعار سایرین وتحویل معانی جد بهزل یدی طولی داشت وزمینی بکر نگذاشت . جدیات او در روانی لفظ و شیرینی ومتانت بی‌نظیر است ودرلطافت وباریکی معنی بیعدیل . باری **مولاناعبید** درعهد **شاه ابواسحق** در **شیراز** تحصیل‌علوم وفنون‌نمود ، واز فضلای‌عصر وادبای دهر خود گردید . درهرفنی مهارت‌کامل پیدا کردوبه‌تصنیفات و تألیفات پرداخت، پس ازآن به**قزوین** بازگشت‌وبمنصب‌قضاوت سرافراز وبآموزگاری‌و تربیت بزرگزادگان منتخب و ممتازگردید . چون در آن عصر ترکان در**ایران**ازارتکاب مناهی و قبایح چیزی باقی نگذارده بودند ، و طبایع اهل **ایران**بسبب معاشرت ومجاورت ایشان در فساد وتغییر بدرجهٔ نهایت رسیده بود ، **مولانا عبید** ازمشاهدهٔ آن حالات خسته خاطرمیبود وشرح‌حال وصورت احوال را باهر وسیله بمردم نمودن میخواست . برای نمودن فساد اخلاق زمان وزمانیان **رسالهٔ اخلاق الاشراف** را تألیف کرد ، که غرض از آن هزل‌محض‌نیست ، بلکه درضمن هزلها جدهای‌حکمت‌آمیز وعبرت انگیز است . همچنین برای تصویر درجات عقل وپایهٔ شعوراکابر **قزوین** که‌هریك توده‌ای ازسفاهت ونادانی‌بودند ، افسانه‌های‌بسیاردر **رسالهٔدلگشای** خود نوشت که هر یك ازآیات بصیرت راحکمتیست . معیار فضل و آزمودگی ودانش و جهان دیدگی اورا از رسالهٔ ــ **صدپندوتعریفات‌وی**ــ دلیلی‌کافیست . وانگهی نسبت‌دهندگان‌اوبهزالی خود نیزمعترفند باینکه اورساله‌ای‌درعلم معانی وبیان نوشت و خواست بحضور پادشاه بگذراند،ندیمان ومقربان گفتند که : پادشاهرا با این‌گونه مزخرفات سر وکاری نیست قصیده‌ای غرّاساخت وخواندن‌خواست، گفتند: پادشاه ریشخندودروغ‌ومبالغه و اطراء و افراق شاهران را خوش ندارد . بنابر این **مولاناعبید** گفت: در اینصورت من نیز طریقهٔ مجون پیش‌گیرم ، تابدانوسیله ببزم خاص‌شاهان باریابم وازندماومقربان کردم؛ وچنان کرد . آنگاه بی‌پروا سخنان فاحش ولطیفه‌های صریح ونادر میگفت وصله وجایزه میشمارمییافت وکسیرا یارای‌مقابله ومشاجرهٔ بااو نبود .

گویند که : مولانا بعدازنومیدی‌ازدخول مجلس‌پادشاه اینرباعی‌بیدیهه‌ساخت :

درعلم وهنر مشو چو من صاحب فن　　　تا نزد عزیزان نشوی خوار چومن

خواهی که شوی پسنداریاب ز من   کنگ آورو کنگری کن و کنگرزن(۱)

یکی از آشنایان بشنید و در حیرت ماند که چگونه کسی با آن فهم و فضل میتواند ترك علم و ادب کند و بهزل و رذل تن در دهد، **مولانا عبید** این قطعه بوی فرستاد:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم   کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز   تاداد خودازمهترو کهتربستانی(۲) و(۳)

. . . گویند که: **سلمان ساوجی** که از معاصرین **مولانا عبید** بود، اوررا ندیده این قطعه درهجو وی بساخت:

جهنمی و هجا گو **عبید زاکانی**   مقرّر است بــه بیدولتی و بیدینی
اگرچه نیستز **قزوین** وروستازاده است   و لیك میشود اندر حدیث «قزوینی».

نکته در این قطعه آنکه ظرفای **ایران** قزوینیان را « احمق» گویند، چنانکه خراسانیان را «خر» وطوسیان را «گاو» وبخارائیان را «خرس» وماوراءالنهریان را «مشهدی» یعنی رافضی خوانند . و این نسبتها ازقبیل طعن باشد . مولانا **عبید** چون این قطعه را بشنید، دردم سفر **بغداد** پیش گرفت.چون بآنجا رسید، **سلمان** را با دبدبه و کوکبهٔ تمام در کناردجله مشغول عیش وعشرت ومصاحبت ارباب دانش وفضلیت دریافت. بتقریبی داخل مجلس وی گردید . **سلمان** دروصف دجله این مصراع ساخته بود که :

---

۱) کنگ : بنابر آنچه **فرهنگ ناصری** بااستشهاداز قول شیخ **سعدی** گفته است ، بمعنی امردقوی جثه باشد.

وکنگر بضم کاف عربی و فارسی گدائیست که بد ریوزه بدر خانهٔ مردم رود و صدائی مکروه برآورد تا صاحب خانه ناچار برای رفع زحمت او بوی وجهی داده اوررا منصرف سازد ، وکنگر بکسر کاف عربی وکسر کاف فارسی یکنوع آلت موسیقیست که در **هندوستان** سازند .

۲) این قطعه دردیوان **انوری** نیزدیده شده است.

۳) درمقدمه بعد از این قصهٔ مطایبه وهجو **جهان خاتون** زوجهٔ **خواجه امین الدین** وزیر **شیخ ابواسحق** را ذکرمیکند .

پروفسور **براون** میگوید که:**جهان خاتون** خودزنی شاعره بوده است،ووی نسخه ای خطی ازاشعار اوراکه ظاهراً منحصربفرداست درتصرف دارد .

«دجله‌را امسال رفتاری عجب مستانه است ؛»

و از حاضران تتمیم‌آن میخواست. **مولانا عبید** بدیهةً گفت : ـ

« پای درزنجیر وکف‌برلب، مگر دیوانه است ؛ »

سلمان را خوش‌آمد،پرسید که: ازکجائی ؛ گفت : از قزوینم . پس در اثنای مصاحبت **سلمان** ازوی پرسید که نام **سلمان** در **قزوین** معروف و از اشعارش چیزی مشهوراست‌یانه؟ـ **مولانا عبید** گفت :قطعه‌ای‌از اشعاراو بسیار معروف است واین بخواند :

« من خراباتیم و باده پرست	درخرابات مغان عاشق و مست
میکشندم چو سبو دوش بدوش	میبرندم چوقدح دست‌بدست ؛»

آ نگاه گفت: اگرچه **سلمان** مردی فاضل‌است ومیتوان این قطعه‌را بوی نسبت داد، امااظن غالب‌من آنست که این‌قطعه اززن او باشد . **سلمان** از لطف سخن وی دریافت که **عبید** است، مقدمش را غنیمت شمرد و عذر هجای او بخواست؛ تا در **بغداد** بود ازهیچ خدمتی در باره‌او کوتاهی‌ننمود. **مولانا عبید** مکررمیگفت که:ای **سلمان** بخت‌یاوری کرد که زود باعتذار اقدام‌نمودی وازشرزبانم رستی . »

بعدازاین مقدمه شرحی باختصار بطرزلاحقه بقلم‌مسیو **فرته** آمده است که علاقهٔ خود را بآداب شرقی بالخاصه ادب فارسی وصف میکند ، و بآنچه‌قابل‌نشر است اشاره کرده ، سپس‌تحسینی ازآثار**عبیدزاکانی**مینماید ، واینکه یك‌نسخهٔ خطی از دیوانش مورد ملاحظهٔ او قرار گرفته بوده‌است ، وی از همان نسخهٔ خطی قطعاتی انتخاب و خلاصه کرده است که تقریباً سه ربع ازکل دیوان **عبید** میشود ، و آن را در آنجا بطبع رسانده و «لطائف عبیدزاکانی» نام نهاده‌اند .

محتویات‌مجموعهٔ لطائف عبارتست‌از :

۱) **اخلاق‌الاشراف** به‌نثر ، که درسال۷٤۰ هـ/۱۳٤۰ م . تألیف‌شده.

۲) **ریش نامه** ازنظم‌ونثرمخلوط بدون‌تاریخ .

۳) **رسالهٔ‌صدپند** به‌نثردرسال۷۵۰ هـ/ ۱۳٤۹ م تألیف‌شده .

۴) **تعریفات یاده‌فصل** به‌نثر بدون‌تاریخ .

۵) اشعاری بانواع مختلف غالباً مشتمل برهزلیات وقبیح ، و ابیاتی که‌دراستقبال‌دیگر اساتید گفته‌است .

۶) **رسالهٔ دلگشا** منقسم بردوقسمت ، یك‌قسمت عربی ودیگر فارسی ومشتمل برنوادر و حکایات ولطائف .

از طرف دیگر در این مجموعه منتخبات بکلی اشعار جدی **عبید** را حذف کرده است وازقصاید وهمچنین از کتابهای **عشاقنامه** و **فالنامه** نامی نمیبرد .

ازسه نسخهٔ خطی دیوان این شاعر که در موزهٔ بریتانیا موجود است ومن آنهارا مطالعه کرده‌ام (بشماره‌های ذیل ـ **Or. 5738** ـ **Or. 2947** **Or . 6303**) یکی‌محتویست برقسمت اعظم‌اشعار جدی‌او شامل برقصائد درمدح‌ممدوحان‌او یعنی‌**شیخ ابواسحق** [1] و **سلطان‌اویس‌ورکن‌الدین عمید الملك** وغیره؛ درمیان‌آنهاغزل‌ذیل یکی ازاشعارلطیف‌اوست ـ :

« افتاد بازم، در سر هوائی — دل باز دارد، میلی بجائی
او شهریاری، من‌خاکساری — او پادشاهی ، من بینوائی

---

۱) **خواجه‌عبید**نسبت به‌**امیر شیخ‌ابو اسحاق** (جمال‌الدین‌اینجو۷۴۳ - ۷۵۸هـ) ارادت‌وعلاقهٔ بسیارداشته‌ودردیوان‌او‌قصائدوقطعات‌عدیده‌درمدح اوودروصف قصور وعمارات او فراوان آمده‌است ، نه‌تنها درایام حیوة اورا مدحها گفته بلکه‌در رثاء وی بعدازممات نیزقصیده‌ای‌دارد فصیح ونغز که درآن‌میگوید :

سلطان تاج‌بخش‌جهاندار**امیر شیخ** — کآوازهٔ‌سخاوت‌وجودش جهان گرفت
بنگر که روزگار چه‌بازی‌پدید کرد — نکبت چگونه‌دولت‌اورا عنان گرفت
در کار روزگار و ثبات جهان عبید — عبرت‌هزاربار ازآن میتوان گرفت
بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال — نه‌برستاره داد ونه بر آسمان گرفت

بالا بلندی ، گیسو کمندی	سلطان‌حسینی،فرمانروائی[1]
ابرو کمانی ، نازك میانی	نامهربانی ، شنگی ، دغائی
زین دلنوازی، زین‌سرونازی	زین جوفروشی، گندم نمائی
بی‌او نبخشد، خورشیدنوری	بی او ندارد ، عالم صفائی
هرجا که‌لعلش، درخنده‌آید	شکر نیارد ، آنجا بهائی
هر جای‌دارد، دل با خیالش	خوش‌گفت‌وگوئی،خوش‌ماجرائی
گوئی بیایم ، جای طبیبی	باشدکه سازم، دلرا دوائی
داردشکایت، هر کس زدشمن	ما را شکایت ، از آشنائی
چشم عبیداز،سیرش‌ببیند(۲)	دیگر نبیند، چشمش بلائی.

نسخهٔ‌خوب‌دیگری‌ازدیوان و کلیات‌عبید متعلق‌است‌به‌کتابخانهٔ ملی پاریس در تحت شماره و علامت : Suppl . Persan. 82 که محرّم ۸۳٤ هـ./ ۱٤۳۰ م.تاریخ کتابت‌مثنوی‌آنست. ومحتویست برصدوبازده ورق، وعلاوه‌بر اشعار جدّ و هزل کتاب عشاقنامه را نیز متضمن میباشد . و آن کتابیست منظوم که اکثراً بلهجهٔ ولایتی بنظم در آورده است ، و هم‌چنین کتاب اخلاق الاشراف و ریش نامه و ده فصل را نیز دارد. یکی از نکات جالب توجه که در اشعار جدی‌آنشاغر دیده‌میشود،آنست که: غالباً به کشور فارس و پایتخت آن یعنی شهر شیراز اشاره مینماید ، و ظاهر است که بآن شهربیش‌از مولدخود قزوین دلبستگی داشته‌است .چندنمونه ازآن‌اشعاررا ذیلاً ذکرمیکنیم :

دریك‌جا میگوید ـ :

« بیمن معدلت پادشاه بنده نواز ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بهشت روی‌زمین‌است خطهٔ شیراز»

---

۱) ظاهراً دراین بیت . . . « سلطان حسنی » است که بتحریف سلطان‌حسینی خوانده‌شده ،کذا دیوان‌عبید طبع‌تهران .

۲) ظاهراً درمصرع‌اول «ببیند» غلط و «نبیند» صحیح است ،کذا دیوان‌عبید طبع تهران .

درجای دیگر گفته است ـ :

«شد **ملک پارس** باز بتأیید کردگار   خوشتر زصحن جنت وخرمتر از بهار »

ونیز گفته : ـ

« رسید رایت منصور شاه بنده نواز   بخرمی و سعادت بخطهٔ **شیراز**
جهانگشای جوانبخت **شیخ ابو اسحق**   خدایگان مخالف کش موافق ساز».

غزل ذیل که باسلوب شعر معروف **سعدی** وباستقبال آن[۱] بنظم آمده نیز ازهمین مقوله است ـ :

« نسیم باد مصلی و آب رکناباد   غریب را وطن خویش میبرد ازیاد ».

غزل ذیل موقعی که **عبید** ، **شیراز** را وداع میگفته است، بهترین شاهداست برفرط علاقهٔ او بآن مکان ـ :

« رفتم ازخطهٔ **شیراز** و بجان در خطرم   وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم!»[۲]

---

۱) بیت سعدی این است :
خوشا تفرج شیراز خاصه در نوروز   که برکند دل مرد مسافر ازوطنش.
۲) این بیت مطلع غزل بسیار لطیفی است از **عبید** که در موقع مسافرت از **شیراز** سروده و درآن بیتی از **سعدی** رانیز تضمین کرده ، وآن غزل ازجهت نهایت لطف و شیوائی کلام مستحق است که بتمامه دراینجا درج شود : «دیوان طبع تهران ص ۱۱۰)

رفتم ازخطهٔ **شیراز** وبجان در خطرم   وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم !
میروم دست زنان برسرو، پای اندر گل   زین سفر تاچه شود حال وچه آید بسرم !
گاه چون بلبل شوریده در آیم بخروش   گاه چون غنچهٔ دلتنگ گریبان بدرم !
من ازین شهر اگر برشکنم، در شکنم   من ازین کوی اگر برگذرم، در گذرم
بیخود و بیدل و بی‌یار ز**شیراز** برون   « میروم وزسر حسرت بقفا می‌نگرم »
قوت دست ندارم چو عنان میگیرم   « خبر ازپای ندارم که زمین میسپرم »
این چنین زار که امروز منم در غم عشق   قول ناصح نکند چاره و ، پند پدرم
ای **عبید** این سفری نیست که من میخواهم   میکشد دهر بزنجیر قضا و قدرم !

در **دیوان عبید** نیز مانند **حافظ**[۱] اشارهٔ مذمت آمیزی یافت میشود به **بندر هرمز** واقع در **خلیج فارس**، که نشان میدهد شاعر مذکور وقتی بآنجا مسافرت کرده است ومیگوید ـ :

در هرمزم افتاد چنین باغم ودرد   ازصحبت دوستان ومخدومان فرد».

درمیان اشعارجدّی او قصیده ایست در مدح **صاحب دیوان عمید الملك** و در میان اشعار هزلی وی دو قطعه است در هجو **کمال الدین حسین** و **شهاب الدین حیدر** (که هویت آنها معلوم نگردید).

بعضی اشعار او که در ابتدای کتابست و جنبهٔ مذهبی دارد، مشتمل است برنعت الهی ومدح نبی(ص) وخلفاء اربعهٔ راشدین. واین نشان میدهد که **عبید** سالك مسلك اهل **تسنن** بوده است. لیکن بیرون از اشعار مضاحك ولطائف وی، قطعهٔ ذیل حاکی از آنست که وی بهیچوجه طالب شهرت بزهد ومعروفیت به تقوی ومدعی آن نبوده است، وچنین گفته :

خدایا دارم از لطف تو امید   که ملك عیش من معمور داری
بگردانی قضای زهد از من   بلای توبه از من دور داری

اما در باب هزلیات **عبید** که در حقیقت تمام آن درطبع **قسطنطنیه** مندرج شده است، چنانکه درفوق گفتیم آنهاهیچکدام قابل ترجمه نمیباشد و نزد ایرانیان باادب و حتی درعصر حاضر آن قبیل اشعار بسیار نامطلوب و ناپسند است. تنها نکتهٔ جالبی که در آنست این است که شاعر با کمال مهارت واستادی اشعار جدی گذشتگان یامعاصران رادرضمن این منظومات وهزلیات خود تضمین کرده وآنهارا موردسخریه قرارداده است. از آنجمله

---

۱) ظاهراً مقصودمرحوم براون **خواجو** بوده است نه **حافظ**، زیرا چنانکه سابقاً گفتیم **خواجو** از آب وهوای بندر **چرون** گله کرده است. (رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۸).

قطعهٔ ذیل را که تاحدی از قباحت دور و بادب نزدیك است ، برای نمونه یاد میکنیم ـ :

بیش از این از ملك هر سالی مرا	خرده ای از هر کناری آمدی
در وثاقم نان خشك و تره ای	درمیان بودی چو یاری آمدی
که گهی هم بادهای حاضر شدی	گر ندیمی و نگاری آمدی
نیست در دستم‌کنون از خشك وتر	زانچه وقتی در شماری آمدی
غیر من در خانه ام چیزی نماند	وان نماندی گر بکاری آمدی.

اینکه شاعرغالباً گرفتار محنت‌فقر ودستخوش‌رنج‌قرض بوده‌است، از قطعهٔ‌ذیل مشهود میگردد که بشکایت گفته ـ :

«مردم بعیش‌خوشدل و،من‌مبتلای قرض	هر کس بکار وباری و، من دربلای قرض
قرض خدا و قرض خلایق بگردنم	آیا ادای فرض کنم، یا ادای قرض !.
خرجم‌فزون زعادت و، قرضم برون زحد	فکر ازبرای‌خرج کنم، یا برای قرض !
از هیچ خط نالم ، غیر از سجل دین	وزهیچ کس‌نترسم، غیراز گوای قرض !
درشهر قرض دارم و، اندر محله قرض	در کوچه‌قرض دارم و،اندرسرای قرض!!
از صبح تا بشام در اندیشه مانده ام	تا خود کجابیابم تاکه رجای قرض !!
مردم زدست قرض گریزان‌و، من‌همی	خواهم پس‌از نمازودعا ازخدای قرض !
عرضم چو آبروی گدایان بباد رفت	از بسکه خواستم زدر هر گدای قرض !
گر خواجه ترتیب نکند پیش پادشاه	مسکین‌عبید‌چون کندآخراداىقرض !
خواجه علاء دنیی و دین آنکه جز کفش	هر گز کسی نداد بگیتی سزای قرض .

بعضی اشعار دیگر او که باز شاهد همین مدعاست، در صفحات ۵۸ و ۶۱ نسخهٔ **لطائف**‌منطبعهٔ‌قسطنطنیه دیده میشود،وحکایت معروف وی‌درباب شوخی که دربستر مرك بافرزندان خودنمود ـ اگر راست باشد ـ آن نیز شاهد دیگری برطبیعت وخوی مزاح وروز گارتیره اوست [۱].

۱) خلاصهٔ این حکایت که **براون** در کتاب خود «یکسال درمیان ایرانیان»

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

مضمون لطیف ذیل که در باب مرگ طبیبی ساخته است ، نیز قابل نقل میباشد :

در عمر خود این طبیبك هرزه مقال	بیمار ندید تا نکشتش در حال
دیشب ملك الموت درآمد گفتش:	یکروز بخرآنچه فروشی همه‌سال!

اما **مثنوی موش و گربه** ، منظومهٔ کوچکی است مشتمل بر ۱۷٤ بیت ، در طبع **بمبائی** که با گراوور های چوبی‌تصاویری‌دارد، بهمه جهت۱۸ صفحه میشود. آن مثنوی شروع میشود باییاتی چند در وصف گربهٔ دوربین وشیر شکار که اورا باتشبیهات گوناگون وصفهای غریب‌نموده ومیگوید :

مثنوی موش وگربه

از قضای فلك یکی گربه	بود چون اژدها بکرمانا
گربه‌ای دور بین‌وشیر شکار	کهربا چشم و تیر مژگانا
پای کژدم ، عقاب پیشانی	بود پر مکر وپر ز دستانا
شکمش طبل و سینه‌اش قاقم	ابروش قوس و تیز دندانا.

این گربه درطلب طعمه بیرون شتافته بمیخانه میرود ودرعقب خم‌می

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ص 126 آورده ایناست ،که**مولانا عبید**درهنگام مرگ‌به‌فرزندان‌خودوصیت فرمود که: گنجینهٔ نهانی‌اورا بگشایند وآنچه درآن‌نهفته به‌تصرف آورند. آنان پس ازآنکه پدررا بخاك سپردند، سر گنجینه بزحمت بگشودند ؛ بجای زر وسیم این‌بیت را درآنجا نوشته یافتند :

«خدای داند ومن دانم وتوهم‌دانی — که یك فلوس ندارد عبید زاکانی!».

عبید که باهمه فقر ومسکنت مردی آزادمنش و بلندهمت بوده عذر بینوائی و تهیدستی وقناعت خودرا دراین قطعه‌خوش سروده‌است :

گر نام ما ندانند، بگذار تا ندانند	گر هیچمان نباشد، بگذار تا نباشد
باخارخوش برآئیم، گرگل‌بدست‌ناید	باخاك ره بسازیم ،گر بوریا نباشد.

مخفی میشود ، ناگهان موشی ظاهرشده برسر یکی از خمها جسته‌بنوشیدن شراب مشغول میگردد ، تا آنکه سر او از بادهٔ ناب گرم گشته و آغاز عربده جوئی و حماسه خوانی میکند ؛ غافل از آنکه دشمن هولناك او ، یعنی گربه ، در آن‌نزدیکی‌پنهان است، ازشجاعت ودلاوری‌خود لافها میزند ومیگوید ـ :

گفت: کو گربه‌تاسرش‌بکنم؛	سر او را برم بمیدانا!
سر صد گربه را ببخشم من	گاه بخشش بروز احسانا
گربه‌درپیش‌من‌چوسگ‌باشد	گر شود رو برو بمیدانا.

در اینجا گربه‌غفلةً بیرون‌جسته اورا میگیرد، و باو خطاب کرده و میگوید :

ناگهان جست وموش‌را بگرفت	گفت : موشك کجا بری‌جانا ؛

و موش که ازمستی هشیار میشود، با لهجهٔ استرحام و خضوع با او سخن میگوید : ـ

موش گفتا که : من‌غلام توام	عفو کن برمن این گناهانا
مست‌بودم اگر گهی خوردم	که فراوان خورند مستانا
من غلامم، غلام‌حلقه بگوش	طوق بر گردنم غلامانا.

گربه بعجز و الحاح موش اعتنائی ننموده او را میکشد و میخورد و سپس بمسجد میرود و در آنجا بریا کاری نمازی گذارده از خوردن موش توبه می کند :

گربه‌آن‌موش‌رابکشت‌وبخورد	سوی مسجد بشد خرامانا
دست‌وروراب‌شست ومسح کشید	ورد حق را بخواند دیّانا
بار الها که توبه کردم من	ندرم موش را بدندانا
گربه میکرد توبه درمسجد	با کریم و قدیم و سبحانا

کار من توبه است و استغفار	ای خداوند کار رحمانا
بهر این خون ناحق ای خلاق	من تصدّق دهم دو من نانا
تو ببخشی گناهم ای غفار	از گنه گشته‌ام پشیمانا
در مکر و فریب باز نبود	تا بحدی، که گشت گریانا .

موش دیگری که در پشت منبر پنهان بوده است، کلمات انابت آمیز گربه‌را میشنود وبشتاب تمام نزد دیگر موشان رفته و این مژده را بایشان میرساند ، که گربه توبه کرده ! او از اینجا این بیت **عبید** مانند مثل سائر درزبان‌فارسی رائج شده‌است : ـ

« مژدگانی که گربه عابد شد زاهد و مؤمن و مسلمانا !»

خواجه‌حافظ نیز اشاره‌و تلمیحی بهمین‌مثل کرده‌است(۱).

باری موشان از این خبر بسیار شادمان شده برآن سر میشوند که برای ابراز شادی وسپاس هفت موش گزیده تعین کنند و آنها را باتحف و

---

۱) مقصود براون این بیت **حافظ** است ـ :

ای کبک خوشخرام که خوش میروی بناز

غرّه مشو که گربهٔ عابد نماز کرد .

این‌بیت ظاهراً اشاره‌است بحکایت معروف که **خواجه‌حافظ** با **عمادفقیه کرمانی** داشته‌است .رجوع‌شود بحبیب‌السیر جز۲۰ج۳ص۳۷ ، فارسنامهٔ‌ناصری‌ص۶۳ .

اخیراً بعضی از محققان برآن رفته‌اند که داستان «گربهٔ عماد فقیه» اصلی نداشته‌ومراد**خواجه‌حافظ**اشاره‌بحکایت‌مشهور کبك‌و گربه‌درکلیله‌ودمنه‌است‌چه گذشته ازاینکه **خواجه** با **عماد**معارض نبوده باوی‌رشتهٔ مصادقت‌والفت مؤکدی نیزداشته‌و این دوشاعر معاصر بسیاری ازغزلیات خودرا باستقبال‌یکدیگر ساخته‌اند.

رجوع کنید بفهرست کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی‌جلد سوم تألیف دانشمندمحترم آقای ضیاءالدین بن یوسف شیرازی ص ۳۶۱ و۳۶۲ وبرای تحقیق بیشتررجوع شود به :کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی‌به‌تصحیح‌استاد عبدالعظیم‌قریب چاپ پنجم ص۱۷۴ تا ۱۷۶ (باب البوم والغربان حکایت چهارم) وبخش‌دوم آتشکدهٔ آذر بتصحیح وتحشیه وتعلیق آقای حسن سادات‌ناصری ص۶۲۵ .

هدایای بسیار از شراب و کباب و شیرینی و جوز و میوه و شربتهای گوارا نزداو فرستند، پس گربه آنهارا نزدخود میخواندو آنان اندك اندك باو نزدیکتر میشوند، ناگهان برجسته از آنها پنج موش رامیگیرد یکی را بادهان وچهاردیگر را باچنگالهای دست وپا، و دو موش دیگر که جان بدرمیبرند گریخته این خبروحشت اثررا بدیگرموشان میرسانند، که سرشت گربه تغییر نپذیرفته است. موشان بعد از یکهفته عزا داری که برای آن یاران بعمل میآورند رزم گربه را کمر میبندند. موشان که عددشان بهسیصد وسی‌هزار تن بالغ میشود، در زیر امر پادشاه خود قصد جنگ با گربه را مینمایند و بعد از حربی‌شدید شکست بر گربه‌ها میافتد و گربه‌مقصر اسیرمیشود، ویرابحضور شاه موشان میآورند که در حال بقتل او اشاره، و حکم میدهد که او را به‌دار آویزند. لیکن گربه از دست آنها خود را خلاص کرده و شاه موشان را کشته و سپاهیان او را متفرق ساختـه و آن منظومه باین بیت پایان میپذیرد:

« هست این قصهٔ عجیب وغریب
یادگار عبید زاکانا ... ! » (۱)

اکنون باید کلمتی چند از آثار منثور عبید بگوئیم، نخست رسالهٔ

---

۱) دردیوان عبید چاپ‌طهران وهمچنین درموش‌وگربهٔ چاپ‌بمبائی آن‌منظومه آغاز میشود باین دوبیت:

«اگرداری‌توعقل‌ودانش وهوش — بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی — که‌از معنای‌آن حیران بمانی!!
وپایان‌مییابد باین دوبیت:
جان من پند گیر از این قصه — که شوی در زمانه شادانا
غرض ازموش‌وگربه برخواندن — مدعا فهم کن، پسرجانا» .

رسالهٔ اخلاق‌الاشراف موسوم به **اخلاق‌الاشراف** اورا مورد بحث قرار می‌دهیم. آن رساله ایست که اخلاق اهل زمان خویش را هجوی تلخ کرده است، وآنرا بسال ۷۴۰ هـ / ۱۳۴۰ م. تألیف فرموده، محتویست بر یك مقدمه و هفت باب و در هر یك از آنها یکی از مباحث اخلاق را بطنز موضوع کلام قرار داده به‌ترتیب ذیل ـ :

باب‌اول درحکمت، باب‌دوم درشجاعت، باب‌سوم‌درعفت، باب‌چهارم درعدالت، باب‌پنجم درسخاوت، باب ششم درحلم ووفا، باب هفتم درحیا و صفاوصدق ورحمت وشفقت.

مؤلف درهریك ازاین ابواب نخست ازعقیدهٔ حکماء سلف درخصوص آن فضیلت و خلق مورد سخن تحقیق نموده وآن‌را «مذهب منسوخ» نامیده است، وسپس از عقیدهٔ اکابراهل زمان درهمان خصوص سخن گفته و آن‌را «مذهب مختار» خوانده وآنها را براتخاذ این عقیده جدید به‌تسخر ستایش کرده‌است.

راجع بمقصود وی‌ازاین رساله‌عبید درمقدمه چنین میگوید ـ :

« چنانچه‌اطباء همت‌برازالت امراض‌بدن وحفظ‌صحت‌آن مصروف گردانیده‌اند، انبیاء نیز همت‌بردفع‌آفات‌وامراض روح گماشته‌اند. تااورا ازدرجات مهلکه وگرداب جهل و نقصان بساحل نجات وکمال رسانند، وخردمند چون بنظر دقیق تأمل نماید بروی‌روشن شود که مقصود از ارسال مقلدان امانت رسالت تهذیب‌اخلاق وتطهیرسیر بندگان‌است، واین‌معنی برلفظ‌شاعر بدین سیاق‌طاری :

« گر نبی‌آید وگرنه تو نکو سیرت باش
که بدوزخ نرود مردم پاکیزه سیر ».

خود حضرت رسالت نقاب از چهرهٔ عروس این معنی برانداخته و جمال این تلویح را بر سریر این تشریح جلوه‌داده که: « بعثت لاتمم مکارم الاخلاق » و قوانین

این قسم را که « علم اخلاق و حکمت عملی » خوانند ، علماء سلف در مطوّلات که فهم قصیر این فقیر ازادراك شمه‌ای‌ازآن قاصر است استکمال خلق را بوجه احسن و طریق ایمن در قید کتابت کشیده‌اند ، وازوقت وزمان مبارك **آدم صفی** تا بدین روزگار اشراف بنی آدم بمشقت بسیار و ریاضت بکمال در کسب فضائل اربعه که آن حکمت وشجاعت وعفت وعدالت‌است سعی بلیغ بتقدیم رسانیده‌اند وآنرا سبب سعادت دینی ونجات‌عقبی شمرده و گفته‌اند :

«بهرمذهب که‌باشی‌باش نیکو کارو بخشنده که کفرو نیکخوئی‌به‌زاسلام‌وبداخلاقی».

اکنون دراین روزگار که زبدهٔ دهور وخلاصهٔ قرون است ، چون مزاج اکابر لطیف شد و بزرگان صاحب ذهن بلند رای پیدا گشتند ، فکر صافی و اندیشهٔ شافی برکلیات امورمعاش ومعاد گماشتند وسنن واوضاع‌سابق درچشم‌تمییزایشان خواروبیمایه نمود . ونیز بواسطهٔ کرور زمان و مرورادوار اکثر آن قواعد اندراس پذیرفته است، احیای آن اخلاق و اوضاع بر خاطر خطیر و ضمیر منیر این جماعت گران آمد ؛ لاجرم مردوار پای همت بر سر آن اخلاق و اوضاع نهادند ، و از بهر معاش و معاد خود اینطریق که اکنون در میان بزرگان واعیان متداول است ، چنانچه این مختصر برشرح شمه‌ای‌ازآن‌مقصوراست ، پیش گرفتند ، وبنیادکارهای‌دینی و دنیوی برآن‌مبنی ومستحکم گردانیدند .

درمعانی بازاست وسلسلهٔ سخن‌دراز ، درغرض شروع کنیم ـ :

مدتی‌شد که این‌ضعیف، **عبیدزاکانی**، را در خاطر اختلاجی میبود ، که مختصری مبنی بر بعضی‌اخلاق‌قدما که آنرا خلق‌اکنون «منسوخ» میخوانندو شمه‌ای از اخلاق و اوضاع اکابر این روزگار که اینرا « مختار » میدانند بتحریر رساند ، تا موجب فائدهٔ طالبان این علم و مبتدیان این راه باشد . در این تاریخ که سال هجرت به‌هفتصد وچهل‌رسید، عجالةالوقت را این مختصر که به **اخلاق‌الاشراف** (۱) موسوم است، درقلم‌آورد؛ وآنرا به‌هفت باب قرارداد . هرباب‌مشتمل بردومذهب‌یکی‌منسوخ‌

---

۱) ظاهراً درتسمیهٔ این رساله **عبید**رابرسالهٔ معروف**خواجه نصیر طوسی** نظربوده است که‌دراخلاق نگاشته و«اوصاف‌الاشراف» نام‌دارد، وآن‌رسالهٔ‌معروفی‌است که کراراً بطبع رسیده.

که‌قدما بر آن نهج زندگانی کرده‌اند و یکی ـ مذهب مختار ـ که اکنون بزرگان ما اختراع نموده‌اند ، وبنای امورمعاش ومعادبر آن نهاده؛ هرچند که جدّ این‌مختصر بهزل منتهی‌میشود ، اما :

آنکس که ز شهر آشنائی است　　داند که متاع ما کجائیست .

مأمول این‌ضعیف درسعی این‌مختصر آنکه :

مگر صاحبدلی روزی بجائی　　کند درکاراین مسکین‌دعائی» .

بعداز این‌مقدمات مؤلف شروع‌میکند به‌بحث درهریك ازصفات‌سبعه که در فوق برشمردیم ودرذیل هر کدام نخست در مذهب منسوخ و عقیدهٔ متروك‌بشرحی که‌هم در کتب‌تهذیب اخلاق متقدمین چون : **اخلاق‌ناصری** تألیف **خواجه طوسی** آمده ، و هم در کتب متأخرین مانند : **اخلاق جلالی و اخلاق محسنی** (۱) وسپس بمذهب‌مختار وعقیدهٔ جدیدمعاصرین واهل‌زمان‌اشاره کرده وآنهارا بیادتنبیه وتأدیب‌میگیرد .

برای‌نمونه باب‌اول راکه کمترشامل هزلیات است ، بعینه دراینجا نقل مینمائیم ـ :

باب اول درحکمت

حکما در حدّ حکمت فرموده‌اند: الحکمة استکمال النفس الانسانیة فی قوتیها العلمیة والعملیة ، واماالعلمیة فانها تعلم‌حقائق الاشیاء کماهی ، واماالعملیة فانهاتحصیل ملکة نفسانیه بها تقدر علی اصدارالافعال الجمیله ، والاحتراز عن الافعال القبیحه ، و تسمی خلقا ـ یعنی در نفس ناطقه دو قوه مرکوز است وکمال او بتکمیل‌آن منوط ، یکی قوهٔ نظری و یکی قوهٔ عملی . قوهٔ نظری آنست که سوق او بسوی ادراك معارف ونیل علوم باشد تابرمقتضای آن شوق کسب استطاعت معرفت‌اشیاء چنانکه حق اوست

---

۱) **اخلاق‌جلالی یا لوامع الاشراق فی‌مکارم الاخلاق** تألیف **مولانا جلال‌الدین محمددوانی** متوفی‌بسال ۹۰۸ هـ. **واخلاق‌محسنی** تألیف **ملاحسین واعظ کاشفی** متوفی‌بسال ۹۱۰ هـ .

حاصل کند ، بعد از آن بمعرفت مطلوب حقیقی و غرض کلی که انتهای جملهٔ موجودات است (تعالی وتقدس) مشرف میشود . تابدلات آنمعرفت بعالم توحید بل بمقام اتحاد رسد ، ودل او ساکن ومطمئن گردد که :«الا بذکر الله تطمئن القلوب» (۱) وغبار شبهت وزنگ شك ازچهرهٔ ضمیر و آینهٔ خاطر او سترده گردد « چنانچه شاعر گفته:

«بهر کجا که در آمد یقین ، گمان برخاست»

و قوهٔ عملی آن باشد که قوی وافعال خود را مرتب و منظوم گرداند، چنانك بایکدیگر مطابق ومواقع شوند تا بواسطهٔ آن مساوات اخلاق او مرضی گردد . هر گاه این علم وعمل بدین درجه درشخص جمع آید، اورا انسان کامل وخلیفهٔ خداوند (۲) توان گفت ، ومرتبهٔ او اعلی مراتب نوع انسان باشد . چنانچه حق فرموده :« تؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیراً کثیراً»؛ وروح او بعد فراق بدن به نعیم مقیم وسعادت ابد وقبول فیض خداوند مستعد گردد . ع «وین کار دولت است کنون تا که را رسد ؛ » تااینجا مذهب قدما وحکماست» .

وبلافاصله مؤلف شروع به بیان مذهب مختار مینماید ومینویسد ـ :

« چون بزرگان وزیرکان خرده‌دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرف است درتکمیل روح انسانی ومرجع ومعاد آن تأمل نمودند وسنن و آراء اکابر سابق پیش چشم بداشتند . خدمتشانرا بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد . میفرمایند که : برما کشف شد که روح ناطقه اعتباری ندارد وبقای آن به بقای بدن متعلق است وفنای آن به فنای جسم موقوف ، ومیفرمایند : آنچه انبیاء فرموده اند که اورا کمالی ونقصانی هست وبعد فراق بدن بذات خود قائم وباقی خواهد بود ، محال است؛ وحشرونشر امری باطل . حیات عبارت از اعتدال ترکیبات بدن باشد ؛ چون بدن متلاشی شد ، آن شخص ابداً ناچیز وباطل گشت . آنچه عبارت از لذات بهشت و عقاب دوزخ است، هم دراین جهان میتوان بود . چنانکه شاعر گفته :

---

۱) آیهٔ ۱۳/۲۸ سورة الرعد ، ألا ـ دراین آیه حرف تنبیه است وآن حرفیست که «یستفتح به الکلام ویدل علی تحقق مابعده نحو، الاانهم هم السفهاء»، نه چنانکه مرحوم براون گمان کرده است ، و آنرا مرکب از همزهٔ استفهامیه ولاء نافیه دانسته و آنرا چنین ترجمه کرده :

<Are not hearts composed by the remembrance of God .>

۲) اشاره است بکلام الهی که فرمود :«انی جاعل فی الارض خلیفة» البقره ۲/۲۸.

آن راکه داده‌اند، همین جاش داده‌اند
وآنراکه نیست، وعده بفرداش داده‌اند

لاجرم از حشر ونشر، وعقاب و عذاب، وقرب وبعد، ورضا وسخط، وکمال ونقصان فراغتی تمام دارند. ونتیجهٔ این معتقدآنکه: همه‌روزه عمردرکسب شهوات و نیل‌لذات مصروف‌فرموده، میگویند:

ای آنکه نتیجهٔ چهار و هفتی وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
می‌خور که هزاربار بیشت‌گفتم؛ بازآمدنت‌نیست، چورفتی رفتی!

واکثر این‌رباعی درصندوقهٔ گور پدران مینویسند:

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست
جز با من و تو عقلی و تمییزی نیست
ناچیز که وهم‌کرده کان چیزی هست
خوش‌بگذرازاین‌خیال،کان چیزی نیست

و بسبب این عقیده است که قصد خون و مال و عرض خلق پیش ایشان خوار و بیمایه مینماید:

براو یک‌جرعه می همرنگ‌آذر گرامی‌تر ز خون صد برادر.

الحق زهی بزرگان صاحب‌توفیق! که آنچه چندین‌هزارسال باوجود تصفیهٔ عقل وروح محجوب‌ماند، بیزحمتی‌برایشان کشف شد!!

در باب شجاعت

بهمین منوال **عبیدزاکانی** از سایر صفات و ملکات نیز بحث میکند، چنانکه مبحث «شجاعت» موضوع سخن‌او درفصل دیگر است، ودر این‌باب مذهب‌مختار در کلام‌وی چنین‌است:ــ

« اصحابنا میفرمایند که شخصی که برقضیه‌ای هولناك اقدام نماید، وبادیگری بمحاربه ومجادله درآید، ازدوحال خالی نباشد؛ یابخصم غالب شود ویکشد، یابالعکس اگر خصمرا بکشد خون ناحق در کردن گرفته باشد و به‌تبعیت آن‌عاجلاً او آجلاً بدو ملحق‌گردد. واگر خصم غالب شود، آنکس را راه دوزخ مقرر است. چگونه عاقل بحرکتی که احد طرفین آن بدین نوع باشد اقدام نماید، کدام دلیل روشن‌تر از این که هرجا عرسی یا سماعی یا جمعیتی باشد مشتمل برلوت و حلوا وخلعت وزر، مغنیان وحیزان وچنگیان و مسخرگان را آنجا طلب کنند. وهرجاکه تیرونیزه باید

خورد ابلهیرا یاد دهند که تومردی وپهلوانی ولشکر شکنی و گرد ودلاوری ، واو را برابر تیغها دارند تاچون آن بدبخترا درمصاف بکشند حیزکان و مخنثان شهر شماتت کنان کون بجنبانند و گویند :

تیر و تبر و نیزه نمیآرم خورد لوت‌ومی‌ومطربم نکومیسازد»

باب سوم که در باب «عفت» است شایسته ترجمه و نقل نیست؛ لکن «مذهب‌مختار رادرباب عدالت» که باب چهارم‌است، میتوان‌دراینجا نقل کرد :

«امامذهب اصحابنا آنکه‌این‌سیرت اسوءسیراست، وعدالت مستلزم خلل‌بسیار» وآنرا بدلائل واضح روشن کرداند ومیگویند ــ :

در باب عدالت بنای‌کار سلطنت وفرماندهی و کدخدائی برسیاست است تا از کس نترسند فرمان آنکس نبرند ، و همه یکسان باشند وبنای‌کارها خلل پذیرد ونظام امور گسسته شود . و آنکس که حاشا عدل ورزد وکسیرا نزند ونکشد ومصادره نکند وخودرا مست‌نسازد و بزیردستان اظهار عربده و غضب‌نکند ، مردم ازاو نترسند و رعیت فرمان ملوك نبرند . فرزندان و غلامان سخن پدران ومخدومان نشنوند ، مصالح بلاد و عباد متلاشی گردد ، وازبهراین‌معنی گفته‌اند: «پادشاهان ازپی‌یك‌مصلحت صدخون کنند» میفرمایند: «العدالةتورث الفلاکه».

خودکدام دلیل واضحتر از اینکه پادشاهان عجم چون **ضحاك تازی** و **یزدجرد بزه‌کار** که اکنون صدر جهنم بدیشان مشرف‌است ، و دیگرمتأخران که ازعقب رسیدند، تا ظلم میکردند دولت ایشان درترقی‌بود و ملك معمور. چون بزمان **کسری انوشیروان** رسید او از رکاکت رأی و تدبیر وزرای ناقص عقل شیوهٔ عدل اختیار کرد در اندك زمانی کنگرههای ایوانش بیفتاد وآتشکده‌ها که معبد ایشان بود بیکبار بمرد و اثرشان‌از روی زمین‌محو شد . امیرالمؤمنین، مشید قواعد دین، **عمر بن خطاب** ، رضی‌الله‌عنه، که بعدل‌موصوف بود، خشت‌میزد ونان‌جومیخورد ؛ گویند خرقه‌اش هفده من بود . **معاویه** ببرکت ظلم ملك از دست **امام علی** کرم الله وجهه بدر برد . **بخت‌النصر** تادوازده هزار پیغمبررادر **بیت‌المقدس** بیگناه نکشت و چند هزار پیغمبر را اسیرنکرد ، دستور داری نفرمود ، و دولت او عروج‌نکرد ، ودردو جهان سرافراز نشد . **چنگیزخان** که امروز بکوری اعدا در درك اسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است ، تا هزاران هزار بیگناه را بتیغ‌بیدریغ ازپای درنیاورد، پادشاهی روی زمین بروی مقرّر نگشت .

حکایت ـ درتواریخ مغول وارد است که: **هلاکوخان** چون **بغداد** رامسخر کرد، جمعی را که ازشمشیر باز مانده بودند، بفرمود تا حاضر کردند. ـ حال هرقومی بازپرسید . چون براحوال مجموع واقف گشت، ـ گفت :« ازمحترفه ناگزیر است ایشانرا رخصت‌داد تابسرکار خود رفتند . تجاررا مایه فرمود دادن تا از بهر او بازرگانی کنند . جهودان را فرمود قومی مظلومند، بجزیه از ایشان‌قانع شد . مخنثان رابحرمهای خود فرستاد . قضاة و مشایخ و صوفیان و واعظان و معرفان وگدایان و قلندران وکشتی‌گیران وشاعران وقصه خوانان‌را جداکرد وفرمود: اینان در آفرینش زیادتند ونعمت خدای‌بزیان‌میبرند ، حکم فرمود تاهمه را درشط غرق کردند ؛ و روی زمین را ازخبث‌ایشان پاک کرد. لاجرم قرب نود سال پادشاهی‌درخاندان او قرارگرفت وهر روز دولت ایشان درتزاید بود. **ابوسعید** بیچاره‌را چون‌دغدغهٔ عدالت در خاطر افتاد و خود را بشمار عدل موسوم گردانید در اندك مدتی دولتش سپری شد و خاندان **هلاکوخان** ومساعی او درسرنیت **ابوسعید** برفت .آری:

چوتیره‌شود مردرا روزگار   همه آن کندکش‌نیاید بکار؛

رحمت براین بزرگان صاحب توفیق بادکه خلق‌را ازظلمت ضلالت عدالت بنور هدایت ارشاد فرمودند . »

ریش‌نامه

اما رسالهٔ **ریش‌نامه** مکالمهٔ ظریفی است مابین **عبیدزاکانی** با ریش خودکه آنرا باعث زوال جمال‌جوانی دانسته‌است(۱).

رسالهٔصدپند

رسالهٔ **صدپند** را **عبید** درسال۷۵۰ ه/ ۱۳۴۹ م برشتهٔتحریر درآورده وچنانکه اسم آن حاکی

---

۱) این‌رسالهٔ شیرین آغازمیشود باین‌کلام :«شکروسپاس پادشاهی راکه‌بدست مشاطه شعشعهٔ جمال‌نازکان ونازنینان بنی‌آدم رابرآینهٔ خاطرمحنت‌زدگان دریای‌محبت ومشقت‌کشیدگان‌بادیهٔ مودت جلوه داد» . وبپایان میباید بدین‌دعا: «الهی شرریش از همگنان بدوردار. اکنون ای‌عزیز : اگرریش آنچنان‌است‌که من دیدم . وبلاآنکه از اومن کشیدم، هرگز غبار وحشت‌آن بدامن جمال بی‌همال تو مرساد ؛که ابد الآباداز بلای آن خلاصی‌یابی ؛

آن نوع بلاکه ریش میخواندش   آنروز مباداکه بروی تورسد»

است، مشتمل است برصد کلمهٔ نصیحت آمیز، که بعضی از آن صورت جد دارد وبعضی دیگر جنبهٔ هزل. ازجمله نصایح جدی آن اینست ـ :

«ای عزیزان – عمرغنیمت شمرید» ودیگر: «عیش امروزبفردا میندازید» ونیز این کلمه: «حاضروقت باشید که عمردوباره نخواهدبود». ازجملهٔ کلمات هزل آن رساله این است: « تا توانید سخن حق مگوئید تا بردلها گران مشوید ومردم بی سبب از شما نرنجند». ودیگر: «سخن شیخان باورمکنید، تا گمراه نشوید وبدوزخ نروید». ودیگر: در کوچهٔ که مناره باشد، وثاق مگیرید تااز دردسرمؤذنان بدآواز ایمن باشید». ودیگر: «هزل خوار مدارید، وهزالانرا بچشم حقارت منگرید».

رسالهٔ تعریفات مانند رسالهٔ صد پند عبید را رساله کوچکی است که «بتعریفات یاده فصل» معروف است، مشتمل برچندصفحه. ذکر چند نمونه‌ای که طرز واسلوب آنرا نشان میدهد دراینجا کافی است ـ :

فصل اول دردنیا ومافیها

الدنیا – آنجا که هیچ آفریده دروی نیاساید.
العاقل – آنکه بدنیاواهل او نپردازد.
الکامل – آنکه ازغم وشادی منفعل نشود.
الفکر – آنچه مردمرا بیفایده بیمار کند.
الدانشمند ـ آنکه عقل معاش ندارد.
الجاهل – دولتیار

فصل دوم درترکان واصحاب ایشان

الیاجوج والماجوج ـ قوم ترکان که بولایتی متوجه شوند.
الزبانیه – پیشروایشان.
العسس – آنکه شب رامزند وروز از بازاریان اجرت خواهد.

فصل سوم درقاضی ومتعلقات ایشان

القاضی ـ آنکه همه اورا نفرین کنند.
الوکیل – آنکه حق باطل گرداند.

الرشوه – کارسازبیچارگان.
السعید – آنکه هرگزروی قاضی نهبیند.
الخطیب – خر.
المقری – کون‌خر.
الشاعر – طامع خودپسند.

فصل چهارم درمشایخ ومایتعلق بهم

الشیخ – ابلیس.
الشیاطین – اتباع او.
الصوفی – مفتخوار.
الحاجی – آنکه قسم دروغ بکعبه خورد.

فصل پنجم درخواجگان وعادات ایشان

اللاف والوقاحة – مایهٔ خواجگان.
الهیچ – وجودشان.
المجوف – تواضعشان.
الگزاف والسفه – سخنشان.
اللوم والحرص والبخل والحسد – اخلاقشان.
الابله – آنکه برایشان طمع خیردارد.

فصل ششم درارباب پیشه واصحاب مناصب

البازاری – آنکه ازخدا نترسد.
العطار – آنکه همرا بیمارخواهد.
الطبیب – جلاد
الکذاب – منجم.
الکشتی گیر – تنبل.
الدلال – حرامی بازار.
الصدیک – آنچه ازمزروعات بمالك نرسد.
الشکایه – آنچه بمالك برند.

فصل هفتم درشراب ومتعلقات آن

الشراب – مایهٔ آشوب.

النرد والشاهد والشمع والنقل – آلات آن.

الچنگ و العود والمزمر– ساز آن.

الشوربا والکباب ـ اغذیهٔ آن.

الچمن والبستان – موضع آن.

هادم اللذات ـ رمضان .

لیلة القدر ـ شب عید.

فصل هشتم در بنگ ولواحق آن

البنگ ـ آنچه صوفیانرا دروجد آورد.

المرصع والکریم الطرفین ـ آنکه بنگ وشراب باهم خورد.

المحروم ـ آنکه ازاین دو هیچیك نخورد .

فصل نهم کدخدائی وملحقات آن

المجرد ـ آنکه بریش دنیا خندد.

الشقی ـ کدخدا .

ذوالقرنین ـ آنکه دوزن دارد .

اشقی الاشقیا ـ آنکه بیشتر دارد.

الباطل ـ عمر کدخدائی.

الضایع ـ روزگار.

التلف ـ مال او.

الپریشان ـ خاطر او.

التلخ - عیش او.

الماتمسرا ـ خانهٔ او.

العدوخانگی ـ فرزند .

البد اختر ـ آنکه بدختر مبتلا شود .

الخصم ـ برادر.

الخویشاوند – دشمن جان.

الفرج بعدالشدة ـ لفظ سه طلاق .

فصل دهم ـ درحقیقت مردان وزنان

الخاتون ـ آنکه معشوق بسیاردارد .

الکدبانو ـ آنکه انبك دارد.
المستعد ـ آنکه بیك عاشق قانع باشد.
البکارة ـ اسم بی مسمی .

اما رسالهٔ دلگشای **عبیدزاکان** مجموعه ایست از حکایات کوتاه بعربی وبفارسی در فکاهات وظرائف [۲] که غالباً جنبهٔ هزل دارد ، دراول آن کتاب مقدمهٔ مختصری است . بعضی ازآن حکایات برای نمونه دراینجا بقلم میآید :

رسالهٔ دلگشا [۱]

باب اول ـ حکایات عربیه

خرج جحی مرة الی الکناسة لیشتری حماراً، فاستقبله رجل وقال له: الی این؟ـ قال: الی الکناسة لاشتری حماراً .ـ قال: قل ان شاءالله. قال: لیس هذا موضع «ان شاءالله» ، الحمار فی السوق والدراهم فی کمّی . فلما دخل السوق ضرب علیه طرار وسرق منه الدراهم. فلما رجع، استقبله الرجل فقال: من این ؟ـ قال: من السوق ان شاءالله، سرقت دراهمی ان شاءالله ، ولم اشتر الحمار ان شاءالله وانا رجعت خائباً خاسراً (ان شاءالله) الی البیت ان شاءالله .

حکایت ـ لقی رجل رجلا و هو علی حمار سوء ، فقال الی این یافلان ؟ـ قال الی صلوة الجمعه .ـ فقال له: ویك ! الیوم یوم الثلثاء ، فقال طوبی لی ان اوصلنی حماری الجامع یوم السبت !

حکایت ـ جاء رجل الی **ایاس بن معاویة** ، فقال لواکلت التمر ایضرنی ؟ قال: لا ـ قال : لواکلت الشونیز مع الخبز مایلزم ؟ـ قال : لایلزم شیء!ـ قال: لوشربت قدراً من الماء ؟ـ قال: مایمنع.ـ قال : شراب التمر اخلاط منها فکیف یکون حراماً ؟ قال **ایاس** : لورمینك بالتراب ایوجع ؟ قال: لا، قال: لوصبت علیك قدراً من الماء اینکسر عضو منك ؟ـ قال : لا ، قال : لوفعلت من الماء والتراب لبناً فجففت فی الشمس و ضربت به رأسك کیف یکون ؟ـ قال: یهلك ـ قال: ذاك مثل هذا !

باب دوم ـ حکایات فارسی

حکایت ـ شیعیی درمسجد رفت، نامصحابه دید بردیوار نوشته ، خواست که

۱ـ رسالهٔ دلگشا = Goyous Treatise
۲ـ ظرائف = بذلها = facetiae.

خیو بر نام ابوبکر وعمر انداز د، بر نام علی افتاد؛ سخت بر نجید . گفت: تو که پهلوی اینان نشینی سزای تو این باشد ؛

حکایت – شخصی دعوی خدائی میکرد ، اورا پیش خلیفه بردند؛ اورا گفت : پارسال اینجا یکی دعوی پیغمبری میکرد، او را بکشتند . گفت : نیک کرده‌اند که من اورا نفرستاده‌بودم .

حکایت – **جحی** در کودکی چندروز مزدور خیاطی بود. روزی استادش کاسهٔ عسل بدکان برد، خواست که بکاری رود؛ جحی را گفت : در این کاسه زهرست زنهار تا نخوری که هلاك شوی ؛ گفت : مرا با آن چه کاراست ؟؛ چون استاد رفت، جحی وصلهٔ جامه بصراف داد. وپاره‌ای نان فزونی بستد وبا آن عسل تمام بخورد . استاد باز آمد وصله میطلبید ، جحی گفت: مرامزن تا راست بگویم . حال آنکه من غافل شدم، طرار وصله بر بود، من ترسیدم که تو بیائی ومرا بزنی، گفتم: زهر بخورم تاتو باز آئی من مرده باشم آن زهر که در کاسه بود تمام بخوردم وهنوز زنده‌ام؛ باقی تو دانی.

حکایت – قزوینی با سپری بزرگ بجنگ ملاحده رفته بود ؛ از قلعه سنگی برسرش زدند وبشکستند، برنجید و گفت: ایمردك کوری سپری بدین بزرگی نمی‌بینی سنگ برسرمن میزنی ؟ !

حکایت – قزوینی را پسر درچاه افتاد، گفت: جان بابا جائی مرو تامن بروم رسن بیاورم ترا بیرون کشم.

حکایت – مؤذنی بانگ میگفت ومیدوید، پرسیدند که: چرا میدوی ؟ـ گفت : میگویند که آوازتو ازدور خوش است، میدوم تا آواز خودرا ازدور بشنوم ؛

حکایت – **سلطان محمود** پیری ضعیف را دید که پشتوارهٔ خار میکشید، بر و رحمش آمد گفت : ای پیر دو سه دینار زر میخواهی یا درازگوشی یا دو سه گوسفند یاباغی که بتو دهم ؟ تا ازاین زحمت خلاص یابی؛ پیر گفت: زر بده تادر میان بندم و بر درازگوش بنشینم و گوسفندان درپیش گیرم وبباغ بروم وبدولت تو در باقی عمر آنجا بیاسایم ؛ سلطان را خوش آمد وفرمود چنان کردند .

حکایت – شخصی بادوستی گفت : مراچشم دردمیکند، تدبیرچه باشد ؟ گفت: مراپارسال دندان دردمیکرد بر کشیدم ؛

حکایت – کلی از حمام بیرون آمد، کلاهش دزدیده بودند ، با حمامی ماجرا

میکرد ، حمامی گفت : تواینجا آمدی کلاه نداشتی؛ گفت: ای‌مسلمان ؛ این سر از آن سرهاست که بیکلاه براه توان برد ؟!

حکایت ـ ازقزوینی پرسیدند که: **امیرالمؤمنین علی** رامیشناسی ؟ گفت: شناسم؛ ـ گفتند: چندم خلیفه بود؟ ـ گفت: من خلیفه ندانم؛ آنست که حسین اورادردشت کربلا شهید کرده است .

حکایت ـ لولئی باپسر خود ماجرا میکرد که تو هیچ‌کاری نمیکنی وعمر در بطالت بسرمیبری ، چند باتو بگویم که معلق‌زدن بیاموز ، سگ را ازچنبر جهانیدن و رسن‌بازی تعلم کن تاازعمر برخوردار بشوی ، اگرازمن نمیشنوی بخدا ترا درمدرسه اندازم تا آن علم مرده‌ریگ ایشان بیاموزی ودانشمند شوی وتازنده باشی در مذلت و فلاکت وادبار بمانی ، ویك‌جو ازهیچجا حاصل نتوانی کرد !

حکایت ـ قزوینی‌تابستان از **بغداد** میآمد. گفتند: در آنجا چه‌میکردی؛ گفت : عرق! ».

با **رسالهٔ دلگشا** که بعضی از حکایات آن‌در فوق نقل‌افتاد، مجموعهٔ چاپی **منتخب‌لطائف عبیدزاکانی** بپایان میرسد [۱] . تنهادونامه درآخر آن‌مندرج است که نمونه‌ایست ازمنشآت عامیانه وغیر قابل‌فهم وپرازاغلاط صرفی ونحوی و نسبت آن به‌شیخ شهاب الدین قلندر و مولانا جلال الدین ابن‌حسام‌الهروی کرده است ، لیکن شك نیست که **عبید** خودآنهارا تحریر کرده تاآن دوتن‌را موردسخریه قراردهد .

در بارهٔ **عبیدزاکانی** سخن بدرازکشیدیم ، و بیش از آنچه طلاب

۱) مجموعهٔ‌عبید چاپ‌طهران شامل‌قسمتهای ذیل‌است :

۱ ـ دیوان اشعار ، ۲ ـ مثنوی عشاقنامه که بسال ۷۵۱ بنام‌شاه‌شیخ ابواسحق بنظم‌آورده ، ۳ ـ رسالهٔ اخلاق‌الاشراف ، ٤ ـ ریشنامه ٥ ـ رسالهٔ صدپند ، ٦ ـ ترجیعات و تضمینات و قطعات و رباعیات ، ۷ ـ رسالهٔ دلگشا ، ۸ ـ نامهٔ شیخ شهاب‌الدین قلندر وجواب آن ، ۹ ـ رسالهٔ تعریفات ، ۱۰ ـ تعریفات ملا دوپیازه که ممکن است دیگری به‌تقلید ازعبید نگاشته باشد ، ۱۱ ـ مثنوی موش و گربه ، ۱۲ ـ مهمانی کردن سنگتراش خداوند را(این نیز معلوم نیست که ازعبیدباشد).

ادب فارسی اورا مستحق بدانند درباب او بحث کردیم ، زیرا باوجود همهٔ بدزبانی بعلت قوهٔ ابتکار وجسارت کلام ، **عبید** را نزدمن شأنی رفیع ومقامی بلنداست، وبیش از آنچه تا کنون دربارهٔ او بحث کرده‌اند وی را مستحق تحقیق و مطالعه میدانم .

رسالهٔ **اخلاق الاشراف** وی از آن لحاظ دارای قدر و قیمت است که اخلاق فاسدهٔ رائج آن عصر را جلوه گر می‌سازد و لااقل این معنی‌را روشن می کند که همانطور که نویسندهٔ شرح حال او گفته‌است : قصد وی از تألیف آن رساله آگاهی هموطنان خود از اخلاق اهل زمان بوده، تا آنهارا ازفساد وخرابی که درحیات عمومی وزندگانی خصوصی مردم در عصر غلبهٔ مغول راه یافته بود، آگاه سازد .

درشیوهٔ سخن وانتخاب نادرهٔ لطیفهٔ وموضوعات عبید درمیان شعراء متقدمین منحصر بفرد است، گرچه کلام وی باسلف خودسوزنی و باجانشینان خویش چون **ابو اسحق شیرازی، شیخ اطعمه ، ومحمود قاری یزدی، شاعر البسه** ازشباهتی خالی نیست . درمیان گویندگان متأخر تنها **میرزا حبیب اصفهانی** که کتب او را بطبع رسانیده و در اواخر قرن نوزدهم در **اسلامبول** وفات یافته‌است، با **عبید** رقابت وهمسری میتواند بکند؛ وحتی درهزلیات بروی تفوق دارد .

عمادالدین فقیه کرمانی

شهرت وآوازه‌ای که این شاعر دارد، بیشتر از آنجا برخاسته است که وی را رقیب **خواجه حافظ** میشمارند وگویند که : **حافظ** دریکی ازغزلهای انتقادی خود اورا درنظر داشته است خاصه دراین شعر :

ای کبك خوشخرام کجا میروی؟بایست،
غرّه مشو که گربهٔ عابد نماز کرد؛(۱)

وتفصیل این حکایت بنابروایت **حبیب‌السیر** و **هفت‌اقلیم** آن‌است که: **عمادفقیه** مورد لطف ومرحمت **شاه‌شجاع مظفری** بوده و **حافظ** را نزدآن پادشاه‌آندرجه عزّت‌وقبول‌حاصل نمیشد. **عماد** چنانکه لقب «فقیه» اشاره میکند، ازمتکلمین وفقهاءِ زمان بوده است و گربه‌ای دست‌آموز داشته که بوی تعلیم داده بود هنگام اداءِ صلوة بااو به قیام وقعود بپردازد، واین کارتقلیدی‌نزدشاه‌بمعجزهٔ‌مولاناتعبیرشده‌بود.لیکن‌**حافظ**این عمل‌را ریاکاری و مکاری می‌دانست.

دولتشاه [۲] درتذکره **وجامی** در **بهارستان** و**آذر** در **آتشکده** و همچنین تذکرهٔ **هفت اقلیم** و تاریخ **حبیب‌السیر** و بیشتر از تذکره نویسان و مترجمین احوال، راجع باو اشاراتی درکتب خود نموده‌اند،ولی آن مطالب کمترمحتوی وقایع‌زندگانی وسرگذشت عمراوست [۳].اختصار آنچه گفته شده این است که: **عماد** در **کرمان** شأنی و احترامی داشته و مدرسه‌ای در آنجا بنا فرمود که درآنجا عزلت وانزوا پیش‌گیرد. جامی گفته است:

---

۱) رجوع‌شود بدیوان حافظ چاپ Rosenzweig -Schwannau جلد اول صفحهٔ۳۱۶ وبحاشیه صفحهٔ ۳۲۵ کتاب حاضر.

۲) تذکرهٔ دولتشاه چاپ‌لیدن‌ص۲۵٤.

۳) در سال ۱۳۳۳ هـ. ش. آقای **دکتراحمدناظرزادهٔ‌کرمانی**رسالهٔ جامعی درشرح‌احوال وآثارعمادفقیه بعنوان‌پایان‌نامهٔ دکتری‌زبان وادبیات‌فارسی‌تألیف کرده و در نزد اساتید **دانشکدهٔ ادبیات** طهران بگذرانیدند. در رسالهٔ مذکور تحقیقات بسیاردربارهٔ آن‌استاد بعمل‌آورده‌اند.

« وی شیخ خانقاه‌دار بوده است و شعر خود را برهمهٔ واردان خانقاه میخوانده‌است و استدعای اصلاح میکرده، ازاینجا میگویند که: شعر وی شعر همهٔ اهالی **کرمان** است».

دولتشاه درتذکرهٔ خودسخن **شیخ آذری** را **ازجواهر الاسرار** دربارهٔ او چنین نقل‌میکند :

« فضلا برآنند که درسخن متقدمان و متأخران احیاناً حشوی واقع شده اِلاسخن **خواجه عماد فقیه** که اکابر اتفاق کرده‌اند که در آن سخن اصلاً فتوری واقع نیست نه‌درلفظ ونه درمعنی . »

اما آثارشعریهٔ **عماد**عبارت‌است‌از:یك **دیوان غزل** که‌نسخ‌آن‌بسیار نادرالوجود[1] است ونیزحداقل پنج‌مثنوی‌بوی منسوب‌میباشد که قدیمترین

۱) رجوع‌شودبفهرست کتابخانهٔ بنکی‌پور Bankipore که بمراقبت**سردنیسن راس** بقلم **مولوی عبدالمقتدر** تألیف‌شده‌ودرکلکته‌درسال۱۹۰۸بطبع‌رسیده‌است. ازدیوان عماد دو نسخه در **کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید** درتهران‌موجود میباشد،اولی‌بشمارهٔ۱۲۳٤تاریخ‌تحریر آن‌سال ۷٦۳ ﻫ که مقارن بازمان‌حیات‌مؤلف‌است، ونسخهٔ دوم بشمارهٔ ۱۲۳۵ که بسال ۹۸۱ ﻫ . تحریرشده . رجوع شود **بجلد دوم فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالار** صفحات ٤٤ ـ ٦٤۳ . بنده مترجم آن هردورا تصفح کرده و استفاده برده‌ام و این دو منظومه را که ازلطائف‌آثاراوست، از نسخهٔ‌قدیمتر نقل می‌کنم ـ :

غزل

حاکمی ار میکنی رغبت بنده پروری
عادت من‌که بنده‌ام،بندگی‌است وچاکری
درمه ومهر ننگرد، هرکه تو بنگری دراو
بر در غیر نگذرد، بردل هر کــه بگذری

بقیهٔ حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد

آنهاموسوم به: محبت‌نامهٔ صاحبدلان درسال ۷۲۲ هـ / ۱۳۲۲ م . تألیف شده و آخرین آنهاموسوم‌به: مثنوی‌مونس‌الابرار درسال ۷٦٦هـ ./ ۱۳٦٤ م . بقلم مؤلف آمده است . بعقیدهٔ دولتشاه وی درسال ۷۷۳ هـ . / ۱۳۷۱ م وفات‌یافته وسن‌اودرآن تاریخ زیادبوده‌است. قطعهٔ ذیل یکی‌ازدوغزل اوست که دولتشاه ثبت‌کرده :

بوچاره‌خسته‌ای که‌زدارالشفاء دین — قاروره میبرد بحکیمان ره‌نشین ،
ازراه‌ورنج ومحنت‌وبیماریش‌چه‌غم؛ — آنرا که خضریارومسیحابودقرین؛
برلوح جان نوشته‌ام از گفتهٔ پدر — روز ازل که تربت او باد عنبرین

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

نقش خیال روی تو، هر که شود مصوّرش
محو کند ز روی دل، نقش بتان آذری
دیده بدوزم از جهان، درمن اگر نظر کنی
وز سر خویش بگذرم ، بامن‌اگر بسر بری
ملك درون اهل دل ، جمله مسخرت شود
گر ز سرت برون رود، داعیهٔ ستمگری
همچو چراغ مفلسان ، هیچ نداد بر تری
پیش فروغ روی تو، شعلهٔ شمع خاوری
ملك‌جهان‌چه‌میکند، اهل‌دلی‌که یافته‌است،
از نظر قبول تو، دولت ملك آن‌سری؛
شکر خدا که شد برون، ازدل من غم‌جهان
کس‌نخورد غمت عماد، ارتوغم‌جهان‌خوری

قطعه

کردم از مقبلی نهفته سؤال — کاین‌قبولت چگونه‌پیداشد ؛
گفت:واقف نه ای که اقبالم — در همه حال چون مهیا شد
جانب روی او بدست آمد — روی دلها بجانب ما شد .>

کای طفل اگر بصحبت افتاده‌ای رسی — شوخی مکن، بچشم حقارت دراو مبین
برشیر از آن شدند بزرگان دین سوار — کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین
گر در جهان دلی ز تو خرم نمیشود — باری چنان مکن که شود خاطری حزین
یاری بجز خدا نتوان خواستن عماد — یا مستعان عونك اياك نستعين

سلمان ساوجی، جمال الدین محمد سلمان بن علاء الدین محمد

سلمان ساوجی که در ذیل ترجمهٔ احوال **عبید زاکان** بنام او اشارتی رفت، شاعر دیگریست که رفعت مقام اورا خواجه **حافظ شیرازی** درقطعهٔ ذیل [۱] تصدیق فرموده [۲] :

سر آمد فضلای زمانه دانی کیست — زروی صدق و یقین نی‌زراه کذب وگمان؛
شهنشه فضلا، پادشاه ملك سخن — جمال ملت‌ودین **خواجهٔ جهان، سلمان!**

---

۱) قطعهٔ منسوب بحافظ درستایش سلمان بطوریکه در بعضی نسخ دیوان خواجه دیده‌میشود باسه بیت دیگر آغاز میبابد ازینقرار:

حکیم فکرمن ازعقل دوش کرد سؤال — که ای یگانهٔ الطاف. خالق رحمان
کدام گوهر نظم است درجهان که از او — شکست رونق بازار لؤلوء عمان
جواب داد که: بشنو ز من، ولی مشنو — که این قصیده فلان گفت واین غزل بهمان...

۲) باآنکه درقطعهٔ فوق خواجه حافظ سلمان را بشاعری ستوده، لیکن دربیتی دیگر شعرخودرا براو وهم برخواجو برتری داده وگفته‌است :

چه جای گفتهٔ خواجو و شعر سلمان‌است،
که شعر حافظ بهتر ز شعر خوب ظهیر!

این بیت درخاتمهٔ غزلی است که در بعضی نسخ کهنهٔ خطی نیز دیده شده، دیوان طبع قزوینی ص ۱۷٤ .

وهمچنین در بعضی نسخ دیوان بیتی یافت میشود که ظاهراً تعریضی است بامنادی **سلمان** و درآنجا چنین گفته :

«آنرا که خواندی استاد، گربنگری بتحقیق
صنعتگرست اما طبع روان ندارد».

وی درتمام مدت‌عمر دراز خود شاعر دربار و مداح سلاطین ایلخانی یاجلایری است وممدوحین خاص‌وی عبارتنداز: **شیخ‌حسن بزرگ** مؤسس آن خاندان، وهمسراو **دلشاد خاتون**، وفرزندآنها **شیخ اویس**. علاوه برمطالبی که‌تذکره‌نویسان راجع‌باونوشته‌اند[1] شروح مفصل‌ومقالات‌بسیار عالی‌دربارهٔ اوبقلم فضلای **هندوستان**‌نیزآمده‌است ازآنجمله‌یکی‌بانگلیسی ودیگری‌به‌اردواست که هردوقابل توجه‌میباشد. اولی‌در**فهرست کتابخانهٔ شرقی بنکی‌پور** Bankipore «**ازفردوسی تاحافظ**»ص۲۱۹ بقلم**مولوی‌-عبدالمقتدر**، که خلاصهٔ نقادانهٔ بسیارخوبی راجع به **سلمان** جمع‌آوری کرده. دومی درمجموعه‌ای‌ازتحقیقات راجع به‌دوازده شاعرنامی بقلم **شبلی‌-نعمانی** در کتاب معروف **شعرالعجم** که‌درسال ۱۳۲٤ ه/ ۱۹۰٦م. تألیف ودر **علیگره** بطبع‌رسیده‌است[2].

اینکه **سلمان** در حدود سال ۷۰۰ ه/ ۱۳۰۰ م. متولد شده و **مولوی عبدالمقتدر** بآن اشاره نموده بدلیل و مستند به شعریست که در کتاب **مثنوی‌فراق‌نامه** خودآورده وآن مثنوی‌را درسال۷٦۱ ه/ ۱۳٦۰م. تألیف کرده است.

---

۱)رجوع‌شودبه‌**تذکرةالشعراءدولتشاه‌سمرقندی**،ص۲۵۷و**آتشکدهٔ-آذر**چاپ سنگی، ص۲۰۸ و **حبیب‌السیر** چاپ‌بمبائی، جلد سوم‌جزء اول‌ص۱۳۰ و **بهارستان‌جامی** فصل‌هفتم‌وغیره.

باین‌منابع‌بایدافزود رسالهٔ جامعی که مرحوم رشید یاسمی دربارهٔ سلمان نوشته ودرسال ۱۳۳۱ش درطهران بچاپ رسیده‌است.

۲) مرحوم غلامرضا رشید یاسمی استاد ادبیات و تاریخ نیز رسالهٔ بلیغی در تحقیق از حالات سلمان بقلم آورده درطهران بسال ۱۳۰۰ش‌بچاپ رسیده‌است. نسخهٔ خطی‌نفیسی‌ازدیوان سلمان که متأسفانه اوراقی‌چند ازآن ساقط شده وبظن قوی درعصر شاعر کتابت شده در تصرف این‌بنده مترجم‌است.

منابع مربوط بشرح احوال سلمان

درآنجا میگوید شصت ویکسال ازعمر او گذشته است ، وهمان محقق فاضل دلائل متقنی اقامه کرده که **سلمان** دردوشنبهٔ ۱۲ صفر ۷۷۸ هـ وفات یافته است . او را دو مثنویست [۱] ، یکی **فراق نامهٔ** مذکور در فوق و دیگری موسوم به **جمشید و خورشید** ونیز دیوانی دارد مرکب ازغزلیات ومقطعات و رباعیات ، لیکن استادی وی در نظم قصائد است و در این شیوه بوده است که بگفتهٔ **جامی** بر بعضی استادان متقدم مانند: **کمال اصفهانی**،**ظهیر-فاریابی** ، **اثیراومانی** و **سنائی** و دیگران که بشیوهٔ آنها قصیده ساخته سبقت جسته است [۲] .

راجع بغزلیات او **جامی** میگوید: «غزلیات وی بسیار مصنوع ومطبوع است، اماچون ازچاشنی عشق ومحبت که مقصود ازغزل آنست خالیست، طبع ارباب ذوق بدان اقبال نمینماید» [۳] .

نسخهٔ **دیوان کلیات سلمان** طبع سنگی بمبائی ، مشتمل است بر

---

۱) مثنوی « فراقنامه » مصدر بنام سلطان اویس ــ به بحر متقارب است. درآنجا چنین آغاز سخن کرده ــ :

شبی بنده را شاه پیروز بخت ... طلب کرد وبنشاند درپیش تخت

مثنوی «جمشیدوخورشید» ببحر هزج مسدس وباین بیت شروع میشود ــ :

چنین گفتند دانایان پیشین ... که: وقتی پادشاهی بود در چین

۲) عین سخن **جامی** (بهارستان ص ۱۱۵) این است : « در جواب استادان قصائد دارد بعضی ازاصل خوبتر وبعضی فروتر ، وبعضی برابر ، وی را معانی خاصه بسیار است ، او بسیاری ازمعانی استادان را بتخصیص **کمال الدین اسمعیل** دراشعارخود ایراد کرده وچون درآ صورت خوبتر واسلوب مرغوبتر واقع شده محل طعن وملامت نیست».

۳) رجوع شود به بهارستان ـ چاپ طهران ـ ص ۱۱۵.

قسمت قصائد ودو ترجیع‌بند که مجموعاً ۱۳۵ صفحه‌میشود، وقسمت‌غزلیات ازصفحهٔ ۱۳٦ تا ۲۳۰ ، ورباعیات که درشش صفحهٔ آخر میباشد [۱] .

اشعارقدیمهٔ **سلمان** چنانکه **مولوی عبد المقتدر** متوجه شده‌است، ظاهراً عبارتست‌از مراثی که در وفات **سلطان ابوسعید بهادر** (نوامبر ـ دسامبر ۱۳۳۵ م) وهم درمرثیهٔ وزیرمعروف‌او **خواجه‌غیاث‌الدین‌محمد** که دررمضان ۷۳٦ هـ . بقتل‌رسید ، گفته است . درهمان سال است که **شیخ‌حسن بزرگ** خاندان معروف‌ایلخانی را بنیاد نهاد، وپایتخت او **بغداد** بود و شهرت سخا و کرم آن پادشاه **سلمان** را بآنجا کشانید. ظاهراً **سلمان** اند کی‌بعد ازقتل فجیع **غیاث‌الدین محمد** وزیر درظل حمایت ایلخانیان قرار گرفت .

دولتشاه ودیگرتذکره‌نویسان ازچگونگی حضور**سلمان** درمحضر **شیخ‌حسن بزرگ** وجلب عنایت وی حکایتی چنین نقل کرده‌اند :

درموقعیکه‌امیر مشغول تیراندازی‌بوده‌است، وی قطعه‌ای بالبداهه در وصف هنرتیراندازی امیر گفت ومورد قبول‌یافت و **امیرشیخ حسن نویان** دربندتربیت **خواجه‌سلمان** شد[۲] . وآن‌قطعه این‌است :

---

۱) اخیراً یعنی در شهور سنهٔ ۱۳۳٦ هـ / ۱۹۵۷ م . دیوان غزلیات وقصائد و رباعیات سلمان درطهران بامقدمه‌ای از **دکتر تقی تفضلی** باهتمام **منصورمشفق** بچاپ‌سربی رسیده‌است در٦۳۹صحیفه بافرهنگ لغات‌خاص‌ومجموعهٔ مفیدی‌است.متأسفاً این‌دیوان نیز مانندچاپ سنگی بمبائی قسمت مقطعات‌ودومثنوی اورافاقداست.

۲) تذکرةالشعراء دولتشاه ، طبع‌لیدن ، ص۲۵۷ .

چو دربار چاچی(۱) کمان‌رفت شاه	تو گفتی که دربرج قوس‌است ماه !
دو زاغ کمان با عقاب سه پر	بدیدم بیك گوشه آورده سر ،
نهـادند سر بر سر دوش شاه	ندانم چه گفتند در گوش شاه ؟!
چو از شصت بگشاد خسرو گره	برآمد ز هـر گوشه آواز، زه !
شها ، تیر در بند تدبیر تست	سعادت دوان در پی تیر تست .
بعهدت ز کس ناله ای بر نخاست	بغیر از کمان،گر بنالد رواست ؛
که در عهد سلطان صاحبقران	نکرده‌است‌کس زورجزبر کمان(۲)

بااینهمه،بنابر آنچه تذکره نویسان **گفته‌**اند، شهرت **سلمان** دردربار ایلخانیان مخصوص دوران ملکهٔ صاحب جمال آن خاندان **دلشادخاتون** وشاهزاده محبوب‌آنان **شیخ اویس** است واوخود در این باب گفته است :

من از یمن اقبال این خاندان	گرفتم جهان را به تیغ زبان
من از خاوران تا در باختر	ز خورشیدم امروز مشهورتر

شیخ اویس در سال ۷۵۷ ه/ ۱۳۵٦ م . به تخت نشست و قرب بیست سال پادشاهی کرد ، غالب قصائد **خواجه‌سلمان** در مدح اوست . **دولتشاه** حکایاتی چند که حاکی از قرب منزلتش نزد پادشاه است ، ذکر میکند (۳) ؛ و بعدها همان حکایات‌را Ouseley درکتاب موسوم به : « Biographical Notices of the Persian Poets . » عیناً نقل کرده است .

۱) چاچ‌یاشاش : نام شهری معروف درماوراءالنهر است‌که اکنون به تاشکند موسوم وپایتخت جمهوری ازبکستان شوروی‌است .کمانهائی که سابقاً درآن‌شهرازفولاد می‌ساختهاند مشهوربوده‌است.

۲) دراین‌قطعه‌سلمان‌اصطلاحات مخصوص به« کمان» و « کمان کشی»را بایهام واستعاره‌بسیارلطیف‌جمع‌آورده مانند : «دوزاغ» که‌باصطلاح دو گوشهٔ شاخی کمان‌است و «عقاب سه‌پر» که کنایه ازتیر و«گوشه» و«زه» وتیربمعنی عطارد وغیره وغیره

۳) **تذکرةالشعراءدولتشاه** ، چاپ‌لیدن ـ ازص۲۵۷ تا ۲٦۳ .

دولتشاه درباب شاهزاده **شیخ اویس** میگوید که: «حسن وجمال او بمرتبه‌ای بود که روزی که سوارشدی اکثر مردم **بغداد** دوان بسر راه آمدندی ودر جمال اوحیران ماندندی و بزبان حال این بیت سرائیدندی :

بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود
عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد!».

این شاه صاحب جمال وقتی که دراوان جوانی وفات یافت، دربستر مرگ این قطعه‌را انشاد کرد :

زدارالملك جان روزی بشهرستان تن رفتم
غریبی بودم آنجا ، چند روزی با وطن رفتم
غلام خواجه‌ای بودم، گریزان گشته ازخواجه
درآخر پیش او شرمنده با تیغ و کفن رفتم
الا ای همنشینان من محروم این دنیا
شمارا عیش خوش بادا، دراین خانه، که من رفتم

چنانکه معمول قصیده سرایان است، بسیاری ازقصائد **سلمان** راجع بوقایع وحوادث تاریخی زمان است، ازاین روتاریخ نظم آنها بخوبی معلوم میباشد. **مولوی عبدالمقتدر** فهرستی ساخته‌است مشتمل بر ده‌قصیده باذکر تواریخ آنها وحوادثی که موجب نظم آنهاشده ، که‌از کتاب **حبیب السیر** استخراج کرده‌است وقدیمترین آنها قصیده ایست که در سال ۷۳۹ هـ ./ ۱۳۳۸ م . بمناسبت فرار **شیخ حسن بزرگ** به **بغداد** به‌نظم آورده‌ومطلع آن‌این‌است :

وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار
ای پسر کشتی می تا شط بغداد بیار

ودوقصیدۀ آخر آن‌را درسال ۷۷۷هـ/ ۱۳۷۵ م . به‌نظم آورده وهردودر

تهنیت **شاه‌شجاع** [۱] است درفتح **آذربایجان** (رجوع‌شودبه **حبیب السیر** جزء دوم جلد سوم ص۳۵) ـ قصیدهٔ دوم که بسیار پسند خاطرشاه واقع شد باین مطلع‌است ـ :

سخن‌بوصف رخش‌چون زخاطرم‌سرزد　　ز مطلع سخنم آفتاب سربرزد؛

وبعد ازاستماع این قصیده است که **شاه‌شجاع** گفت: «ما آوازه و نام سعمرد نامی‌ازاین‌دیارشنیده بودیم [۲] لیکن چون‌آنهارا بدیدیم دانستیم کههمه دریك مرتبت نیستند. **سلمان** بیش ازآنست که دربارهٔ اومیگویند و **یوسفشاه مغنی** درشهرت‌وهنرمساویست و **شیخ کججانی** کمترازآنست که معروفست .

۱) **شاه‌شجاع** دشمن‌خونین خاندان‌جلایربعدازوفات **شاه‌اویس** بسال۷۷۷ **تبریز**را که تختگاه ایشان‌بود، فتح کرد، وآن‌شاعرباآنکه‌پروردهٔ نعمت‌جلایریان بود، فی‌الحال درمدح‌اوقصائد غرا ساخت ونان‌رابه نرخ‌روزخریده وبساط تملق رابهن کرد . این‌ابیات ازآن‌است :

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی
همایون فال‌شد بومی‌که بودش رو بویرانی
جهان سلطنت، سلطان جلال‌الدین و الدنیا
که موسوم‌اند شاهانش بداغ بنده فرمانی
مبارك باد ومیمون باد و فرخ‌باد و فرخنده
بر آذربایجان ظل ظلیل ظل یزدانی . . . الخ

۲) ظاهراً **سلمان**را همیشه‌هوس مسافرت‌به **شیراز** و زیارت‌آن کعبهٔ اهل راز درسربوده وباادبای **شیراز** رابطه ومکاتبه داشته‌است . ازین‌رونامش درشیراز معروف و بسمع **شاه‌شجاع** رسیده است .

این غزل لطیف که‌اشارتی‌بدین‌معنی‌است دردیوان‌او دیده‌می‌شود ومعلوم‌است که درموقع خاصی گفته وبشیرازفرستاده است :

سحر که بلبلی آواز میکرد　　همی نالید وباگل راز می‌کرد
نیاز خویش با معشوق میگفت　　نیازش می‌شنید و ناز می‌کرد
بهر آهی که میزد در غم یار　　مرا با خویشتن دمساز می‌کرد
نسیم صبح دید و می‌شنیدم　　دلم دیوانگی آغاز میکرد
خیال آب **رکناباد** میریخت　　هوای خطهٔ **شیراز** میکرد

یکی از نامی‌ترین قصائد **سلمان** در مرثیهٔ **شیخ اویس** است که وفات او در جمادی الثانیهٔ ۷۷۶ هـ . / ۱۳۷٤ م . واقع شده، و این چند بیت از آنجاست :

ای فلك آهسته روکاری نه آسان کرده‌ای	ملك ایران‌را بمرگ شاه ویران کرده‌ای
آسمانی‌را فرود آورده‌ای ازاوج خویش	برزمین افکنده‌ای، باخاك یکسان کرده‌ای
بست کاری مختصر کر با حقیقت میروی	قصدخون ومال وعرض هرمسلمان کرده‌ای!

چنانکه قبلاً ذکر شد، **سلمان** احتمالاً درسال ۷۷۸هـ. /۱۳۷٦م. وفات یافته، که یکسال بعداز تاریخ ساختن دوقصیدهٔ مذکوردرمدح **شاه شجاع** است. ازاین قرارظاهراً تاآخرعمرطولانی خود به انشادشعراشتغال داشته وبرخلاف آنچه **دولتشاه** گفته به‌عزلت وانزوا نپرداخته است [۱] ؛ اگرچه در قطعات جالب توجهی که **شبلی نعمانی** در**شعر العجم** (جلددوم ص۱۹۸) ازسلمان نقل میکند ، شاعر گاهی میل و رغبت طبع خود را بانزوا و گوشه گیری ابراز میکرده .

در این اشعارمیگوید که : قریب چهل سال از عمر خود را در شرق وغرب صرف مدح ممدوح خود کرده ، واکنون که پیر وزمین گیر وبضعف چشم مبتلا گشته آرزو دارد که از دستگاه سلطنت دوری جوید ، و مابقی عمرخودرا دردعای دولت پادشاه بگذراند ، او که تاکنون پادشاه گویندگان وشعراء بوده است، اکنون میخواهد خادم بیچارگان وفقرا باشد . وهرچند وی‌را شکی نیست که پادشاه وظیفهٔ اورا عطا خواهد فرمود، لیکن چشم آن دارد که آن درآمد بطورثابت برای‌وی مقرّر گردد . درپایان اشاره بقروض

۱) **تذکرة الشعراء دولتشاه** ، طبع لیدن ، ص۲٦۱ .

خودنموده که اداء آنها ازعهدهٔ تمکن او خارج است وازشاه مسألت میکند که دیون اورا ادافرماید.

درجواب این قطعات شاه دو بیت در پاسخ شاعر نگاشته که در اولی ادامهٔ وظیفه ومقرری اورا تصویب میفرماید که همچنان نیز ادا بشود، ودر دومی ده **ایوین** را درنزدیکی **ری** (ظاهراً قریهٔ **ایوین** ازمضافات **شمیران** است که ییلاق معروفی است) بسیورغال باواعطا میفرماید[۱]. **شبلی نعمانی**

۱) منظومه‌ای که مرحوم **شبلی نعمانی** در کتاب خود از **سلمان** نقل کرده برخلاف زعم وی بقصد کناره گیری وانزواطلبی نبوده‌است، بلکه عبارت است ازچهار قطعهٔ پیاپی که شاعر بمقصد اخاذی و بهره‌برداری از انعام شاه بنام او ساخته وبرای وی فرستاده و به نیت خود هم نائل گردیده‌است.

اینك عین قطعات اربعه راباجوابی که شاه **سلطان اویس** نظماً باو داده‌است، در زیر ثبت میکنیم. تامیزانی ازمقصود نهائی شاعر بدست آید وضمناً سبك او درقطعه سرائی نیز معلوم گردد:

قطعهٔ اول

پادشاها! بنده در حضرت برسم عرضه داشت
انبساطی مینماید بر امید رحمتت
قرب چل سال است تاسکان شرق و غرب را
طبع سلمان میکند در گوش "در" مدحتت
در ثنای حضرتت عهد جوانی گشت صرف
نوبت پیری رسید اکنون بامر حضرتت
گوشه‌ای خواهم گرفتن تا اگر عمری بود
چند روزی بگذرانم در دعای دولتت

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

مقال‌خود را درباب **خواجه سلمان** به سخنی ممتع درتحسین مهارت‌وی‌در فنون شاعری خاتمه میدهد .

بقیهٔ‌حاشیهٔ‌صفحهٔ‌قبل:

علت پیری و درد پا و ضعف جسم و چشم
میبرد درد سر من بنده را از خدمتت
گفته‌ام در باب خود فصلی‌دوسه‌آنراجواب
چشم دارد بنده از درگاه گردون حشمتت

قطعهٔ دوم

اول آن است که چون نیت عزلت دارد
بنده زین دائرهٔ جمع جدا خواهد بود
مدتی مالك ملك شعرا بود بحق
زین زمان خادم خیل فقرا خواهد بود
پیش ازین در پی مخلوق بسر میگردید
بعد از این بر در معبود بپا خواهد بود
بنده تا زنده بود وجه معاش بنده
هیچ شك نیست کز احسان شما خواهدبود
لیك دارم طمع آن که معین باشد
که مرا وجه معیشت ز کجا خواهد بود ؟

قطعهٔ‌سوم

دیگرآن‌است‌که محبوب جهان مفری شاه
آمد از بندگی شاه که میفرماید:
رو بگو بندهٔ دیرینهٔ ما سلمان را
که بخواه از کرمم هر چه ترا می باید
بنده برحسب اشارت ولهی کردم و شاه
داشت مبذول چنان کز کرم شاه آید

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

هنر سلمان بزعم **شبلی** بیشتر در قصیده سرائی ظاهر میشود که همهٔ قصائدش بفصاحت وسلاست وروانی ممتاز و دارای سهولت کلام خاصی است که هیچیك ازشعرا طبقهٔ متقدمین را آنمقام نیست، وآن خاص گویندگان طبقهٔ متوسطین است که معاصرین **سلمان** بوده‌اند و**سلمان** بهترین فرد تحول وانتقال فیمابین آنهردوطبقه میباشد . **شبلی** برای نمونه ومثال تغزلاتی چند از او ذکر میکند تامدعای خود را ثابت سازد . ازآنجمله است ـ :

خنده‌ای زددهنت، تنگ‌شکر پیدا کرد	سخنی گفت لبت، لؤلؤتر پیدا کرد
بود نایافت میان تو، و لیکن کمرت	جست بربست میانراو بزر پیدا کرد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

وعده دین است، زدین من اگر زآنچه کند
ذمهٔ همت خود شاه بری ، می شاید

قطعهٔ چهارم

دیگر از خرج تر و دخل کمش قرضی چند
هست و، قرض است که قرض غربا باز دهد
بنده را غیر در شاه در دیگر نیست
قرض باید که ز انعام شما باز دهد
وجه این قرض که از من غربا میخواهند
گر نخواهد ز تو سلمان زکجا باز دهد ؟

سلطان در جواب قطعهٔ اول مرتجلاً نوشته است ـ :

هر چه تا غایت بنام او مقرر بوده است
بعد از این باشد بنام او مقرر همچنان.

ودرجواب قطعهٔ سوم چنین نوشته ـ :

ده ایوین که در حدود ری است
بدهندش که التماس وی است .

شرح این قطعات به تفصیل در رسالهٔ مرحوم **رشید یاسمی** وهمچنین درتذکرهٔ (خزانهٔ عامره) مندرج است .

پرده‌ازچهره‌بر‌انداز که آن‌زلف‌سیاه　　در سپیدی عذار تو اثر پیدا کرد.

وله‌ایضاً

باد نوروز نسیم گل‌رعنا آورد　　گردمشک‌ختن ازدامن‌صحرا آورد
شاخ راباغ‌بنقش دم‌طاووس‌نگاشت　　غنچه رابادبشکل‌سر ببغاء(۱)آورد
لاله از دامن کوه آتش‌موسی‌بنمود　　شاخ بیرون ز گریبان‌یدبیضا آورد
ازپی خسرو گل،بلبل‌شیرین گفتار　　نغمهٔ باربد و صوت نکیسا آورد
سرو را باد صبا منصب بالابخشید　　لاله را لطف هوا خلعت‌والاآورد.

شبلی بعداز آن‌مثالی‌چنداز کلمات‌سلمان‌میآورد که‌در آن‌اندیشه‌های دقیق ومعانی لطیف ابداع فرموده ، وساختن اینگونه نکته های باریك را ازمفاخر شعراءِ متوسطین و متأخرین میداند . این چند قطعه برای شاهد مقال کفایت است ـ :

دردرج در عقیق‌لبت نقدجان نهاد　　جنس نفیس بود بجائی نهان نهاد
قفلی ز لعل بردر آن درج‌زدلبت　　خالت‌زعنبر آمدومهری بر آن‌نهاد
باریکتر ز مو کمرت را دقیقه‌ای　　تا گاه‌دردل آمدواسمش‌میان نهاد.

ایضاً

بعد از این از گره زلف مغان کن تسبیح
پس از این از خم ابروی بتان کن محراب
خوش بر آ همچو حباب ازمی گلگون و منه
هیچ بنیاد بر این گنبد گردان چوحباب.

ایضاً

مدتی گردش این دایره ما را ازهم　　همچوپرگارجدا کرد وبهم‌باز آورد.

ایضاً

غنچه‌ازپیش‌دهان‌توصبا خندان‌یافت　　آنچنان‌بردهنش‌زد که‌دهن‌پرخون‌شد.

---

۱) ببغاء = طوطی

ایضاً

پا از این دایره بیرون ننهم یك سرمو ‌ ‌ ‌ ‌ کرسراپای چوپرکار کنندم بدونیم(۱).

نکتهٔ دیگری که دراشعار **سلمان** موردتوجه **شبلی نعمانی** واقع شده‌است،همانامهارت‌اوست در استعمال‌قوافی‌مشکله‌ومردفات‌نادره؛چنانکه اورا قصاید طولانیست همه مردف ، یعنی هربیت آن بیك‌کلمه خاتمه میپذیرد؛ چنانکه دریکی‌ردیف«دست» ودردیگری‌ردیف«پا» ودردیگری ردیف «رو» ودر جای‌دیگرردیف «برسر» دارد وقبل‌ازآن ردیف ، روی باکلمهٔ مقفی مرتباًآمده است وبااینهمه التزام واشکال بازدرآن ابیات‌و کلمات سهولت وروانی طبیعی‌را ازدست‌نداده .

پس‌ازآن **شبلی نعمانی** تحقیقی‌درباب‌مقطعات **سلمان**‌نموده وچون آنهامنظوماتی‌اتفاقی‌هستند که‌معمولاً بمناسبت‌حدوث‌وقایع‌جاریه‌زندگی گفته‌شده ، ازاینروجنبهٔ‌شخصی‌آن بیشترازقصائد وغزلیات‌میباشد ؛ ولی متأسفاًدیوان‌**سلمان**‌طبع‌سنگی **بمبائی** این‌قسمت‌مقطعات‌را فاقداست(۲).

---

۱) مرحوم **براون** میگوید:دوست‌من **محمداقبال** (ظاهراً محمد اقبال لاهوری شاعر معروف است) بیتی از**حافظ** رامتوجه کردیده که درآن‌نیزاصطلاح «پا ازدائره بیرون‌نهادن»رابااستعاره‌ای دیگربکاربرده‌است؛ وآن این‌است :

هرکمرا باخط‌سبزت‌سرسودا باشد ‌ ‌ ‌ ‌ پا ازاین دایره بیرون ننهد تاباشد.

۲) یکی از قطعات لطیفهٔ **سلمان** که **شبلی** درشعرالعجم نقل‌کرده وازنظر مرحوم **براون** فوت‌شده‌این‌است :

وقتی درطلب جامه‌ولباس ازشاه‌اویس این قطعه‌را بدوفرستاد :

ای ز ما مستغنی و امثال ما
بر شما احوال ما پوشیده نیست
بر تنم پوشیدنی این است و بس
بنده را هیچ از شما پوشیده نیست.

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

وقتی سلطان به **خواجه سلمان** اسب سیاهی عطا کرد که آن را شاعر نپسندیده و میل داشت که آنرا با اسبی برنگ دیگر تبدیل سازد . لیکن ظاهر أمیر آخور بر این امر اجازه نمیداد ، از اینرو **سلمان** این قطعه را بنزد سلطان فرستاد :

شاها مرا باسبی موعود کرده بودی	در قول پادشاهان قیلی دگر نباشد
اسبی سیاه وپیرم دادند ومن بر آنم	کاندرجهان سیاهی زان پیرتر نباشد
آن اسب باز دادم، تا دیگری ستانم	درصورتیکه کررا زین سرخبر نباشد
اسب سیه بدادم ، رنگ دگر ندادند	آری پس از سیاهی رنگ دگر نباشد.

درقطعهٔ دیگری باز همان اسب بیچاره مورد هجای شاعر قرار گرفته و این چنین گفته است ـ :

شاها امید بود که خواهم بدولتت	بر مرکبی بلند و جوان وروان نشست
اسبیم پیر و کاهل و کوته همیدهند	اسبی نه آنچنان که توانم بر آن نشست
چونکلك مرکبی سیه وسست ولاغرست	جهل مرکب است براسبی چنان نشست
از بنده مهترست به سی سال راستی	گستاخی است بر زبر مهتران نشست!

ونیز درقطعهٔ دیگری **سلمان** درباب غیبت از دربار پادشاه عارضهٔ رمد راعذرخود قرارداده ، و گفته است که : هرچندغباردرگاه سلطان سرمهٔ دیدهٔ دردمنداوست ، معذلك چشم بدرا باید ازاودور نگاهداشت ـ :

خسروا خاك درگه تو مرا	از غبار زرور نیکوتر
لیك درعین حالتی که مراست	غیبتم از حضور نیکوتر
حال چشمم بداست دور ازتو	چشم بد از تو دور نیکوتر!

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

پادشاه تن پوش خودرا باو انعام فرمود واین شعررا نوشت ـ :

« هــر چند ترا جامهٔ ما پوشیدن

عیب است، ولیکن توخود این عیب بپوش ».

ترجمهٔ شعرالعجم ؛ چاپ طهران ـ جلددوم ـ ترجمهٔ فخرداعی ، ص۱۶۲

درموقع‌دیگر مانندموردفوق، وی‌دردپارا(چون‌سلمان‌ظاهراً مبتلی به‌نقرس‌بوده ودراشعاردیگرخود بدان‌اشاره کرده‌است.) سبب‌غیاب‌خود ازدربارپادشاهی‌دانسته، و گفته‌است که : دردپامانع ازآنست که‌بسلطان «دردسر» بدهد . وازاستعمال این ایهام‌التناسب صنعت تضادی باستادی درشعر بکاربرده ـ :

بهر استقبال شاه از فرق و سر کردم قدم
خواستم تا رو بدرگاه همایون آورم
درد پایم گشت از آن مانع که آرم دردسر
من که دردپای دارم ، دردسر چون آورم؟!

باری،خلاصهٔ کلام **شبلی نعمانی** آنست که: **سلمان** شاعری‌مبتکر بوده و کلمات خود را بصنایع بدیعی مخصوصاً صنعت‌ایهام‌زینت‌می‌داده، واورا استحقاق‌آنست که‌درعداد قصیده‌سرایان بزرگ قرار گیرد . نیزاورا دارای حسن‌ابتکار ومهارت و استادی بسیاردانسته ، لیکن قریحهٔ‌سوزان‌وذوق‌وایمانی که‌لازمهٔ‌شاعری‌بزرگ است،وی‌راحاصل‌نیست ، چه‌تا آن‌صفات درشاعر جمع‌نشود، درخارج از محیط زمان ومکان‌خویش شهرت‌وعظمتی که‌باید ، بدست نمیتواندآورد.

خلاصهٔ فضائل و کمالات سلمان بعقیدهٔ شبلی

خواجه‌شمس‌الدین محمد حافظ(۱)

آنچه‌را سابقاً درآغاز این‌فصل‌راجع‌به‌قلت منابع معتبر و کمیابی اطلاعات موثق راجع به‌شعراء این‌عصر بیان کردیم ، نسبت به‌بر گزیده‌ترین

۱) **دیوان حافظ** : سزاواراست دراین حاشیه شرحی ازدیوانهای خطی و چاپی **خواجه‌حافظ** برای تکمیل فائده نگاشته‌شود :

الف) خطی ـ ازدیوان اشعارومجموعهٔ سخنان‌خواجه نسخه‌ای که درزمان

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

ونامی‌ترین شاعران آندوره که بحقیقت بهترین شعرای **ایران** است ، یعنی سخن‌سرای فناناپذیر، استاد عدیم‌النظیر، **حافظ شیرازی**، نیز میتوان گفت. درباب این شاعر بزرگ که اورا **لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار** لقب داده‌اند، طبعاً در بسیاری از کتب مانند: **تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی** که بعدازفوت اوست، تا **مجمع‌الفصحاء و ریاض‌العارفین** تألیف **هدایت** که در قرن اخیر نگاشته‌شده، اشاراتی درهمه‌جا آمده و آن‌همه عبارت ازنام‌وشرح

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

خود او کتابت شده باشد هنوز بدست ما نرسیده است ، ولی نسخ مکرّر از اشعار او در قرن نهم هجری بتواریخی که قریب بعهد اوست ، موجود میباشد که اغلب آنها دیوان کامل شمرده نمیشود ؛ بلکه مجموعه‌هائی است که مقداری کم وبیش از غزلیات وی‌را متضمن میباشد . ظاهراً این‌مجموعه بعدها تکامل یافته واز اواسط قرن‌نهم بصورت دیوان‌جامعی درآمده است . همین مجموعه‌های کهن سال که اسنادصحت واصالت‌دیوان **حافظ‌شیرازی**‌هستند ، ازلحاظ‌قدمت‌تاریخی بسیارمعتبرومهم شمرده میشوند. ما در اینجا ازچند نسخهٔ قدیم که قابل ذکر است یادمیکنیم :

۱ ــ درموزهٔ بریتانیا مجموعه‌ایست بشمارهٔ ۲۷/۲۶۱ که در فهرست ریو (جلد دوم ص۸۶۸ شمارهٔ **Add. 272**) شرح آن مفصلاً آمده است . وآن مشتمل است بر خمسهٔ‌نظامی وبعضی کتب‌منظوم ومنثوردیگر ؛ دردوجای‌آن مجموعه (ص۲۰۴وص۳۳۱) مجموعاً ۱۵۲ غزل‌باسم **حافظ** ثبت‌شده‌است .

تاریخ کتابت این‌نسخه سال۸۱۴ هـ . (یعنی۲۲سال بعداز وفات‌خواجه) میباشد بنابراین اقدم نسخی‌است مشتمل بربعضی اشعارآن استاد بزرگوار که‌اکنون دردست ماست .

مجموعهٔ این غزلها درطهران باخط نستعلیق بسیارظریفی بطرز (افست) درسال ۱۳۳۷ هـ . ش/۱۹۵۸ م. چاپ ومنتشرشد، واین‌بنده مترجم‌نیز ازنسخهٔ‌کامل‌آن‌مجموعه درموزهٔ بریطانیا عکس‌برداری کرده‌ام، واینك درنزدمن موجوداست .

۲) نسخهٔ‌معروف متعلق به‌مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی که خودآنمرحوم از روی آن دیوانی بسال ۱۳۰۶ هـ . ش /۱۹۲۷ م . در طهران بچاپ سربی منتشر ساخته است .

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

مختصری‌ازحالات وی میباشد، ولیکن هیچیك ازآنها مطالب مفصلی که جزئیات‌احوال‌اورا نشان‌بدهد، ندارد ؛ وغالباً حکایاتی‌است مربوط‌به‌بعضی ابیات او که‌آنها نیزبیشترمصنوعیست وبقصدآنکه‌آن ابیات‌راشرحی و تفسیری کنند،اختراع کرده‌اند . تنها اثری ازمعاصرین خود **حافظ** که مشتمل‌برذکرنام‌اوست‌وماراب‌دان‌آگاهی‌حاصل گردیده‌، همانامقدمه‌ای است که‌یکی‌ازدوستان‌وی که‌جامع‌اشعاراوبوده، موسوم‌به**محمدگلندام**،

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

تاریخ کتابت آن نسخه۸۲۷ ﻫ . (یعنی‌سی‌وپنج‌سال بعدازوفات خواجه) ومشتمل است‌بر٤۹۵ غزل ازغزلهای‌او .

۳) نسخهٔ‌متعلق بکتابخانهٔ بادلیان ، اکسفوردبتاریخ کتابت ۸٤۳ ﻫ .

٤و٥)دونسخهٔ‌متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی ـ طهران، اولی‌بتاریخ کتابت ۸٥٤ ﻫ. ودومی بتاریخ کتابت ۸٥۸ ﻫ .

٦) نسخهٔ موزهٔ بریطانیا ـ لندن بتاریخ کتابت۸٥٥ ﻫ .

۷) نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ـ پاریس بتاریخ کتابت۸٥۷ ﻫ .

۸) نسخهٔ‌متعلق بکتابخانهٔ دانشگاه لیدن (هولاند)بتاریخ کتابت ۸۹٤ ﻫ .

بعد از اینها نسخی که درقرن دهم کتابت شده فراوان است، ذکرآنهاضروری بنظرنمیرسد .

ب) چاپی – درطول قرن نوزدهم میلادی/ سیزدهم‌هجری ، دیوان **حافظ** رادراروپا وایران وعثمانی وهندوستان کراراً بچاپ رسانیده‌اند که بعضی ازاقدم چاپها رابرای نمونه ، وبمنظور اتمام‌فایده دراینجا ذکرمی کنیم :

۱) دیوان‌غزل وقصائد بادیباچه طبع‌سنگی میرزا ابوطالب‌خان کلکته (هند) ۱۷۹۱ م .

۲) دیوان‌غزل وقصائد بادیباچه کانپور (هند) ۱۸۳۱ م .

۳) « « طبع‌سربی قسطنطنیه ۱۸۳۹ م .

٤) « « طبع‌سربی‌باحروف‌نستعلیق‌بولاق(مصر)۱۸٤۰م

٥) « « طبع‌لایپزیك درسه‌مجلد ۱۸٥٤ م .

٦) « « طبع‌سنگی طهران ۱۲٥۹ ﻫ .

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

نوشته. وی‌در آنجا پس‌از اطناب کلام درذ کر صفات شریفه و محبوبیت

---

۷) شرح‌دیوان‌حافظ‌باحواشی وشرح **وهبی** و **سودی**دردوجلد
قسطنطنیه ۱۲۸۸ هـ . ق

۸) نسخهٔ چاپ **حکیم** پسر **وصال‌شیرازی** چاپ بمبائی ۱۲٦۷ هـ . ق
(متأسفاً با وجود خط نستعلیق بسیار خوب خالی ازاغلاط نیست).

۹) چاپ‌خط اولیا سمیع‌شیرازی، بمبائی بتاریخ ۱۲٦۷ هـ . ق

۱۰) چاپ‌تبریزخط‌نستعلیق بتاریخ ۱۲٦۸ «

۱۱) چاپ‌طهران خط‌نستعلیق دارالطباعهٔ اللهقلی‌خان بتاریخ ۱۲۷۵ «

درقرن‌چهاردهم هجری ازدیوان**حافظ**در داخل‌وخارج **ایران** طبعهای‌متعدد و گوناگون‌برداشته‌اند که ذ کرهمهٔ آنها بیفایده‌است . ولی در آن‌میان چهارچاپ امتیاز خاصی را دارد که اشارهٔ بدان ضروری است .

۱) چاپ**مشکین‌قلم**خط نستعلیق)بمبائی بتاریخ ۱۳۰۸ هـ.ق

۲) چاپ مرحوم **قدسی** (که‌ازسادات جلیل‌القدر واهل‌فضل‌وادب وخطوشعر قرن اخیر**شیراز** بوده است، طبع بمبائی سنهٔ ۱۳۲۲هـ . ق.

۳) چاپ مرحوم**میرزامحمدخان‌قزوینی** که بخط‌نستعلیق‌درسال ۱۳۲۰ هـ . ش. گراوورشده‌مشتمل بر۴۹۵ غزل‌ومثنویات ومقطعات‌ورباعیات‌ونیزمقدمهٔ مشروحی از آنمرحوم که باهمان دقت و عمق که معهود اوست بقلم آورده (در۱۳۲ صفحه) و حاوی بسیاری نکات‌وفوائد ومطالب‌دقیقه‌است . مرحوم**قزوینی** آن‌کتاب رابامقابلهٔ۱۸ نسخهٔ خطی کهنسال دقیقاً تکمیل‌فرموده و بخرج‌وزارت‌فرهنگ‌بچاپ رسانیده . ظاهراً برمتن‌دیوان نیزحواشی بسیاربقلم‌آورده که متأسفاً هنوز زینت طبع‌نیافته‌است . خداوند روان‌پاک‌اورا غریق رحمت‌فرماید که این‌اثر خیر درآخرعمر ازاوبروزگاران باقی‌بماند.

۴) دیوان چاپ‌سربی طهران ـ تیرماه۱۳۱۵ هـ.ش./۱۳۵۵ هـ. ق. که‌فاضل‌صاحب ذوق معاصر آقای **حسین‌پژمان** بطبع رسانیده و مشتمل برمقدمهٔ‌مشروحی است در ۱٦۸ صفحه و۵۰۴ غزل اصلی‌وهم‌چنین بسیاری ازغزلیات مشکوک که راکه صحت انتساب آنهابخواجه ثابت‌نیست درآن جمع کرده والحق زحمت‌بسیار تحمل فرموده‌است .

خواجه نزد خاص وعام وشهرت جهانگیری که حتی درزمان حیات او را حاصل شده وقوافل سخنهای دلپذیرش از **فارس** نه تنها به **خراسان** و **آذربایجان** بلکه به **عراقین** و **هندوستان** رفته، چنین میگوید [۱]:

«اما بواسطهٔ محافظت درس **قرآن** وملازمت شغل سلطان وبحث **کشاف** [۲] و**مصباح** [۳] ومطالعهٔ**مطالع** [۴] و**مفتاح** [۵]، وتحصیل قوانین ادب،

۱ ـ راجع به **محمد گلندام** و مقدمهٔ او وتحریفاتی که در آن روی داده، تحقیقاً خواننده باید رجوع فرماید به حواشی دقیق وکاملی که مرحوم **استاد علامه محمد قزوینی** ره مقدمهٔ دیوان حافظ طبع تهران سنهٔ ۱۳۲۰ ش. نگاشته‌اند، وما چون ملتزم بوده‌ایم که در ترجمهٔ خود نسبت بمتن انگلیسی امین باشیم، ناگزیر عین آنچه را که مرحوم **براون** مؤلف کتاب از نسخ چاپی معمولی دیوان حافظ نقل وترجمه کرده است ، استنساخ کردیم .

۲) **کشاف** ـ نام تفسیر معروفیست تألیف **زمخشری** بنام **الکشاف عن حقایق التنزیل** و کراراً دراروپا ومصر بطبع رسیده .

۳) **مصباح** ـ ما بین کتب مختلفه‌ای که همه باین اسم موسومند، ظاهراً مقصود **مصباح** تألیف **المطرزی** (وفات ٦۱۰ هـ.) درعلم صرف ونحو است .

٤) **مطالع** ـ ظاهراً مقصود **مطالع الانظار** فی شرح **طوالع الانوار** تألیف **قاضی بیضاوی** (وفات سنهٔ ٦۸٥) یا اینکه **مطالع الانوار** در منطق تألیف **قاضی ارموی** (وفات ٦۸۲). یا **مطالع انوار التنزیل** تألیف **عبد الرزاق حنبلی الرسعنی** (متوفی سنهٔ ٦٦۱) باشد.

٥) **مفتاح** ـ مقصود **مفتاح العلوم** تألیف **السکاکی** (وفات سنهٔ ٦۲٦ هـ) است. قول پروفسور **براون** در بارهٔ **مطالع** عیناً مذکور افتاد. اما **مطالع الانظار** تألیف **قاضی بیضاوی** نیست، بلکه **مطالع الانظار علی طوالع الانوار** تألیف **شمس الدین ابو الثناء محمود بن عبد الرحمن الاصفهانی الشافعی** متولد بسال ٦۷٤ ومتوفی بسال ۷٤۹ هـ. است و آن شرحیست بر کتاب **طوالع الانوار و الانظار** تألیف **قاضی بیضاوی** در توحید .

و تحقیق دواوین عرب، بجمع اشتات غزلیات نپرداخت وبتدوین واثبات
ابیات مشغول نشد.ومسوّداین اوراق اقل انام **محمدگلندام**عفی‌اللّه‌عنه
ماسبق، دردرسگاه دین‌پناه‌مولاناوسیدنا استادالبشر **قوام‌الملةوالدین‌ـ**
عبدالله[1] اعلی‌اللّه‌درجاته‌بکرّات‌ومرّات که‌بمذاکره‌رفتی‌دراثناءمحاوره
گفتی که:این فرائد فواید را همه در یك عقد میباید کشید ، و این غرر
درر را دریك سلك میباید پیوست، تاقلادهٔ جید وجود اهل زمان‌وتمیمهٔ
وشاح عروسان دوران گردد . وآن جناب حوالت رفع وترفیع این‌بنا بر
ناراستی روزگار کردی‌وبغدر اهل‌عصرعذرآوری تادرتاریخ سنهٔ‌احدی‌ـ

---

٦) **مولاناقوام‌الدین ابوالبقاء عبدالله بن‌محمودبن‌حسن الشیرازی**
ازاجلهٔعلمای‌اسلام وازائمهٔدانشمندان‌بنام قرن‌هشتم‌هجری واستادمسلم**خواجه‌حافظ**
است . شرح حال‌او بتفصیل در «شدالازار عن زوارالمزار » طبع‌طهران ص٨٤ آمده
است. در محرم سال ٧٧٢ ـ (٢٠ سال قبل از وفات **حافظ** وفات‌یافته ودر **شیراز**
مدفون گردیده، مزاراوفعلاً نامعلوم است .

درکتاب **غایة النهایة فی طبقات القراء**تألیف **شمس‌الدین‌محمدـ**
الجزریمتوفی‌به٨٣٣هـ که‌مستشرق‌معروف**برگمتراسر**در**مصر**بسال١٩٣٢م .بطبع
رسانیده‌است،درجلداول‌ص٤٥٧درشرح‌حال‌اومقالتی‌موجزومفیدآورده کهعیناًنقل‌میکنیم:

«**عبدالله‌بن محمود بن محمد الاصفهانی المحتد، الشیرازی**
المولد ، **الشافعی** المذهب:ـ الشیخ‌الامام‌العلامة **قوام‌الدین** ، المشهور به **ابن**
الفقیه نجم ، اخذالقراآت السبع‌عن‌المحب **جعفرالموصلی** صاحب**المفردات**
و تزوج بابنته ، وانفرد بالعلم والوعظ و اظهار السنة بمدینة **شیراز** ورحل الناس الیه
وبصحبته وقراءلیه . . . وجماعة کثیرون وتوفی یوم‌الثلاثاء وقت‌الضحی سنة‌اثنتین‌وسبعین
و سبعمائه و دفن بتربته داخل **شیراز** ولم‌یخلف مثله ».

وتسعین وسبعمائه[1] ودیعت حیات بمو کلان قضا و قدر سپرد ».

شرح حالات حافظ

راجع باحوال **حافظ**، **سر گور اوزلی** Sir Gore Ouseley در کتاب دلپذیر خود موسوم به:

«**یادداشتهائی راجع بترجمهٔ حال شعرای ایرانی**» - «Biographical Notices of Persian Poets» شرحی نگاشته و غالب حکایات راجع بابیاتی‌را که در دیوان اوست جمع آوری کرده است، و نیز تفصیلی مشروح و قابل تحسین از عصر وزمان استاد شیراز وکلیاتی راجع به‌اشعار او در مقدمهٔ ترجمهٔ دیوان‌او بانگلیسی تألیف **میس جرترود لوتیان بل** Miss Gertrude Lowthian Bell تحت عنوان: «Poems from the Divan of Hafiz.» آمده است که آن را باید درعداد بهترین اسناد انگلیسی دربارهٔ این شاعرفارسی بشمار آورد.

تحقیقات شبلی دربارهٔ حافظ

خلاصه بهترین وکاملترین مطالعات محققانه ای که در بارهٔ **حافظ** بعمل آمده، آنچه من اطلاع دارم، همانا درکتاب **شعرالعجم** است که **شبلی نعمانی** بزبان اردو نگاشته، ودر این فصل کراراً ازآن نقل

---

۱) درنسخهٔ حافظ طبع‌قزوینی تاریخ وفات‌او اثنی وتسعین وسبعمائه آمده‌است (رجوع‌شود بحاشیهٔ مفصل‌آقای قزوینی ص.قح)درنسخهٔ خطی نفحات‌الانس که بملکیت در تصرف این بنده مترجم است شرح احوال**خواجه‌حافظ**بخط شریف مؤلف یعنی **نورالدین عبدالرحمن جامی** در حاشیه مرقوم شده ودر آنجا مولانا جامی که‌ازثقات‌معتبروقول‌اوقاطع‌است،تاریخ‌وفات‌خواجه‌را بسال۷۹۲تصریح‌وقلمی‌فرموده‌است. رجوع‌شود بکتاب «جامی» تألیف‌مترجم طبع‌طهران ۱۳۲۰ هـ . ش صفحهٔ۱۷۷

کرده‌ایم . تصورمیرود بهتر آن است که بهرصورت از آنچه او گفته در باب تاریخ احوال آن شاعرخلاصه‌ای ترتیب‌دهیم که‌شامل بعضی حقایق دربارهٔ اوضاع واحوال‌خواجه‌ومناسبات وی با معاصرینش‌نیز باشد و از اشعار اوهم استنباط توان کرد . ونیزباید بمنابعی که درتاریخ زندگانی او بزبان فارسی محل مراجعهٔ آن مؤلف‌دانشمندبوده‌است، اشاره کنیم .

وی در میان آنها مخصوصاً اسامی این کتب را ذکر میکند : **حبیب السیر** (رجوع‌شود به‌جزءِ سوم ص۳۷ متن کتاب) و **تذکرهٔمیخانه** تألیف **عبدالنبی‌فخر الزمانی** ۱۰۳٦ هـ / ۱٦۲٦ م که در زمان سلطنت **جهانگیر** (**گورکانی** ــدر**هند**)تألیف شده ومتأسفاً بدست نویسنده‌نرسیده است[۱] .

منابع‌فارسی درترجمهٔ احوال‌حافظ[۲]

مؤلفات فارسی که در احوال رجال محل مراجعهٔ ما واقع شد ، اطلاعات زیادی بما نداد . (زیرا چنانکه **شبلی** اشاره‌میکند، همهٔ آنها‌ازیکدیگر استنساخ ونقل کرده‌اند و مطالبی که گفته‌اند دلیل محکمی بر صحت آنها قائم‌نیست، بلکه‌موجب سهو و اشتباه نیز هست.) و آنهاعبارتند از:

۱) کتاب **تذکرهٔمیخانه** که درتاریخ‌تألیف این کتاب بنظر پروفسور **براون** نرسیده بوده‌است . بعدها درسال ۱۹۲٦م باهتمام دانشمند معظم‌مولوی **محمدشفیع** استادعربی در دانشکدهٔ لاهور درهمان شهر بطبع رسیده است . ودارای مقدمه بزبان اردو وحواشی‌است. شرح حال‌مفصل**خواجه‌حافظ** مشتمل بر بسیاری حکایات شیرین درصفحات ۸۰ـ ۹۳ آن کتاب مندرج‌است.

۲) در این اواخر مرحوم دکتر **قاسم‌غنی** استادطب (متوفی۱۳۲۹ هـ .ش) تحقیقات بسیاردر آثاروافکارواحوال**حافظ** نموده‌است وجلداول ازمجموعهٔ آن‌فقیدشامل تاریخ‌عصر**حافظ** یاتاریخ‌**فارس** ومضافات‌وایالات‌مجاوره‌درقرن‌هشتم‌بسال۱۳۲۱ه.ش‌در **طهران** بطبع رسیده‌است .

تذکرة الشعراء دولتشاهی، **بهارستان** و **نفحات الانس جامی**، **آتشکدهٔ لطفعلی بیگ** که عیناً ناقل **دولتشاه** بوده است، **هفت اقلیم**، و آخر همه **مجمع الفصحاء** که تألیف جدیدی است وبعضی اطلاعات تازه که صحت آن مشکوك است بدست میدهد ؛ مانند اینکه: اصل **حافظ** از **تویسرکان** بوده واینکه اورا تألیفی درتفسیر **قرآن** میباشد

نسب و دورهٔ طفولیت حافظ

شبلی نعمانی در کتاب خود مطالبرا باسلوب منظمی بیان میکند، نخست از نسب و کیفیت تحصیلات **حافظ** شروع بسخن کرده وآن مطالبرا از کتاب **تذکرهٔ میخانه** چنانکه در فوق مذکور شد اخذ فرموده ، لیکن ظاهراً خوداوهم بتذکرهٔ مذکور چندان اعتباری نمیدهد . بهرحال بنابر آنچه نوشته است ، پدر **حافظ** موسوم بوده است به **بهاءالدین** ، وی از **اصفهان** به **شیراز** ، در عصر **اتابکان فارس** ، مهاجرت کرده و درآنجا بکسب و تجارت ثروتی اندوخته ، ولی عاقبت او را مرگ در رسیده وکارهای او آشفته گشته است واوراارثی نبوده جز زوجه وفرزندی خردسال که به بینوائی وتنگدستی معاش میکرده‌اند. آن پسر بعدها ناگزیر گردید که روزی خود را بعرق جبین وکدّ یمین حاصل سازد. با اینهمه هر وقت فرصت و مجالی میبافت، درمکتبی که در جوار او بود بکسب کمال میپرداخت، تادرآنجا سرمایهٔ علمی بکف آورد و **قرآن مجید** راحفظ کرد وازهمین روبعدها تخلص خودرا **حافظ** قرارداد . لقب «حافظ» عموماً بکسانی اطلاق میشود که بتوانند **کلام الله مجید** راتماماً بدون غلط ازبر بخوانند . اندکی برنیامد که آن جوان بنظم اشعار مشغول گردید، لیکن اورادراینکار براعتی حاصل نمیگردید ، تاآنکه درشب قدری در **بقعهٔ باباکوهی** که درتل

شمالی شیراز واقع است، اورا مکاشفه‌ای روی دادو توفیق زیارت **امام علی بن ابیطالب(ع)** اورا حاصل گردید . که باوغذائی ربانی عنایت کرد وبوی فرمود کـه : ازاین پس موهبت شعر ونعمت علم لدنی نصیب او خواهد شد. (۱).

بعداز آن **شبلی نعمانی** سخن را بذکر بعضی ازسلاطین وامرائی که

---

۱) آنچه درشیراز معروفست مکاشفهٔ **حافظ** در کوه شرقی تنگ الله اکبر در نزدیك جایگاهی که بجاه **مرتاض علیشاه** معروفست اتفاق افتاده و هنوز در السنه وافواه مردم آن شهر دراین باب حکایات شیرین جاریست .ازآنجمله منقول است که : **خواجه** یك اربعین شب‌هارا برای ذکر وعبادت از شهر بمقبرهٔ آن بزرگ میرفت . دریکی ازشب‌ها درحالی که‌عشقی سوزی با شاهدی«شاخ نبات» نام درسرداشت، معشوقهٔ مجازی را رها کرد و بطلب محبوب حقیقی به عبادتگاه خود رفت. سحر گاهان اورا ذوق ووجدی حاصل گردید و در عالم مکاشفه‌چندتن ازاولیاء را مشاهده کرد که باو شرابی روحانی‌چشانیدند. درحال زبان‌اوبشعر گویا شد واولین ابیاتی که برطبع‌او ازغیب الهام گردید . این‌غزل معروف اوست ــ :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارك سحری بودوچه فرخنده شبی

آن‌شب قدر که این تازه براتم‌دادند !

اینهمه شهد و شکر کز نی کلکم ریزد

اجرصبری است کز آن شاخ‌نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

کـه ز بندغم‌ایام نجاتم دادند... الخ

ممدوحان خواجه حافظ

حافظ را در کنف لطف و حمایت خود قرار داده بودند کشانیده ودر آن‌میان نخست **شاه شیخ ـ ابو اسحق انجو** را نام میبرد [۱] .

این‌امیر پسر **محمود انجوست** [۲] که‌درزمان‌سلطنت **غازان‌خان** به‌حکومت **فارس** منصوب گردید. **ابو اسحق** خودشاعروشاعر دوست و مردی سرخوش وعیاش‌بود ، بطوری ازامور مملکت غافل‌ماند که چون عاقبت‌یکی‌ازمقربان‌درگاه‌وی موسوم‌به‌شیخ **امین الدین** وی‌را ابوخامت کارهامتوجه‌ساخته وقوت روزافزون دشمنان ، یعنی **امیر مبارزالدین ـ آل مظفر** ، را که‌به‌محاصرهٔ پایتحت‌او مشغول‌بود ، بوی تذکر داد ، او درجواب گفت: دشمن‌وی باید احمق ونادان باشد که دراین فصل دلاویز بهاربااین‌وضع بجنگ‌بپردازد ! وسپس‌این‌بیت‌را بخواند :

« بیا تا یك امشب تماشا کنیم . چو فردا شود کار فردا کنیم».

---

(۱)بنابگفتهٔ **فارسنامه**،**شیخ ابو اسحاق**،**شیراز**رادرسال۷٤۳هـ/۱۳٤۲م تسخیرنمودوبعد درسال۷۵۳ هـ /۱۳۵۲م.آن شهررا **مبارزالدین‌محمدبن مظفر** محاصره کرد و پس از آنکه پسر خردسال **شیخ ابو اسحق**،**علی‌سهل** کشته‌شد، **مبارزالدین**به**اصفهان** رانده‌شد؛ولی‌عاقبت **ابو اسحق** مغلوب و دستگیر گردید و بدست **مبارزالدین**درسال۷۵۸هـ /۱۳۵۷م بقتل‌رسید.**حافظ**رادرمدح‌اوقصیده‌ای است بدین‌مطلع :

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد   چمن زلطف هوا نکته بر جنان گیرد

۲)بموجب‌تاریخ **فارسنامه**،**محمود انجو** درسال۷۳٦هـ/۱۳۳۵م. بدست **آرپا** بقتل‌رسید واونیزبنوبت‌خودبدست‌فرزندش**مسعودانجو** کشته شد .

حافظ درباب‌دورهٔ‌سلطنت کوتاه‌ولی‌طربناك **ابو اسحق** میگوید:

راستی‌خاتم **فیروزهٔ بو اسحقی** (۱) خوش درخشید، ولی دولت مستعجل‌بود.

رجال خمسهٔ دربار ابو اسحق

قطعهٔ ذیل را **حافظ** بیاد پنج مرد بزرگ که دربار **شاه‌ابو اسحق** بوجودایشان آرایش گرفته بود گفته است، و آنها همه از بزرگان آن عصر اند — :

بعهد سلطنت **شاه شیخ ابو اسحق**

به‌پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد!

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش

که‌گوی فضل ربود او بعدل وبخشش وداد

دوم بقیهٔ ابدال **شیخ امین‌الدین** (۲)

که بود داخل اقطاب و مجمع اوتاد

سوم چوقاضی عادل **اصیل ملت‌ودین** (۳)

که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد

---

۱) «**بو اسحاقی**» — دراین‌بیت ایهامی‌لطیف است‌که **حافظ** اشاره‌از آن به **شیخ‌ابو اسحاق** کرده ، یکی‌ازکانهای فیروزه در **نیشابور** بنام‌بواسحاقی معروف بوده است که بر دیگرکانها برتری داشته ، و **بو اسحاقیان** نیز نام‌یکی‌ازبیوت‌معروف **نیشابور** میباشند که ظاهراً آن‌کان فیروزه‌بدیشان متعلق بوده‌است .

۲) **شیخ امین‌الدین محمد بن علی بن مسعود کازرونی بلیانی** است‌که از اجلهٔ عرفا و مشایخ زمان خودبوده ، وفات اوبسال ۷٤٥ ﻫ . در **کازرون** واقع‌شد (رجوع شود به **شیراز نامهٔ ابو الخیر زرکوب و شدالازار** (طبع **طهران** ص۶۲و۴۸۶).قبراو دراین‌تاریخ در **کازرون** موجود و معروف و متاسفاً رو بویرانی است .

۳) **قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن‌الدین یحیی** قاضی‌معروف

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

دگرچو **قاضی فاضل عضد**(۱) که در تصنیف
بنای **شرح مواقف** بنام شاه نهاد
دگر کریم چو **حاجی قوام** (۲) دریا دل
که او بجود چو حاتم همی صلا در داد

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل:

زمان بوده است، درسال ۷۵۶ در**شیراز** وفات یافته، **خواجه حافظ** درتاریخ وفات او گفته است: «سال تاریخ وفاتش طلب ازرحمت حق» **ابن بطوطه** نیز در**رحله** ازاو بتفصیل یادمینماید . بیتی که درفوق مرحوم **براون** نقل کرده سهواست وصحیح آن این است : «دگرمربی اسلام‌شیخ **مجدالدین** » دیوان حافظ طبع قزوینی ص۳۶۳.

۱) **قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمدالایجی** مؤلف کتابهائی چند درعلوم حکمت و کلام واخلاق وغیره که ازآنجمله کتاب **المواقف فی علم الکلام** است ، **میرسید شریف علامهٔ جرجانی** بر آن کتاب شرحی مفصل نگاشته است که هم اکنون از متون معتبر اهل کلام شمرده میشود .**قاضی عضد** درسال ۷۵۶هـ /۱۳۵۵م وفات یافت . **شدالازار** ص۶۷ .

۲) **حاجی قوام** ممدوح **حافظ** که دردیگر اشعار نیزاورا ستوده است از آنجمله دراین بیت معروف :

دریای اخضر فلك و کشتی هلال   هستند غرق نعمت حاجی قوامها.

این **حاجی قوام الدین حسن** وزیر **شاه شیخ ابواسحق** بوده است ، **محمود کتبی** در **تاریخ خاندان آل مظفر** وفات اورا درسال ۷۵۴هـ . ذکر میکند . **خواجه حافظ** نیز قطعه‌ای در تاریخ وفات او دارد ازینقرار ــ :

سرور اهل عمائم شمع جمع انجمن   صاحب‌صاحبقران‌حاجی **قوام الدین حسن**
ثالث ماه ربیع الاخر اندر نیم روز   روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن
هفتصدوپنجاه وچارازرحلت خیرالبشر   مهررا جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
مرغ وروحش کوههای آشیان قدس بود   شد سوی باغ بهشت از دام این‌دارمحن.

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند   خدای عزوجل جمله را بیامرزاد (۱).

امیر **مبارزالدین محمدبن مظفر** که در مملکت **فارس** از سال ۷۵٤ ﻫ. / ۱۳۵۳ م. تا سال۷۵۹ ﻫ. / ۱۳۵۷م. حکومت کرد، اخلاقاً بکلی باسلف عیاش خود **ابواسحق** مباینت داشت

مبارزالدین بن مظفر

وازجنسی دیگر بود، مردی سخت وقسی وغلیظ القلب؛ بمحض اینکه **شیراز** رابگشود درمیخانه‌هارا ببست وباده‌نوشی ومیگساری را بسختی ممانعت فرمود. ازاین ریاکاری **حافظ** رنجیده‌خاطر

---

۱) این قطعه با آنچه که درنسخهٔ طبع **قزوینی** آمده ومحتوی برحواشی مفیده است، اختلاف فاحش دارد؛ برای مزید فایده عین قطعه از آن‌جا نقل میشود:

بعهد سلطنت شاه **شیخ ابو اسحق**
به پنج شخص عجب ملك **فارس** بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام، **شیخ مجد الدین**
که قاضیئی به از او آسمان ندارد یاد
دگر بقیهٔ ابدال **شیخ امین‌الدین**
که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش، عضد که در تصنیف
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو **حاجی قوام** دریا دل
که نام نیك ببرد از جهان ببخشش و داد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عزوجل جمله را بیامرزاد

دیوان طبع قزوینی، تهران، ص ۳٦۳.

شده در یکی از غزلهائی که باین ایام محنت فرجام اشاره میکند، چنین میگوید :

اگر چه باده فرح بخش و بادگلبیز است
ببانگ چنك مخور می، که محتسب(۱) تیز است
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
ز رنگ باده بشوئید خرقه ها از اشك
که موسم ورع و روزگار پرهیز است(۲).

ونیز درغزلی دیگر گفته :

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند گره ازکار فرو بستهٔ ما بگشایند ؟
گیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب تا حریفان همه خون ازمژه‌ها بگشایند

---

۱) دراشعاری که **حافظ** دراین زمان گفته است، غالباً هرجا اشاره به «محتسب» کرده؛ مقصود او **مبارزالدین محمد** است. زیرا اوراظرفا بطعن وطنز «محتسب بزرگ» مینامیدند .

ازآنجمله این غزل است :

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند؟
پنهان خورید باده که تعزیر میکنند!
می خور که شیخ وحافظ و مفتی و محتسب
چون نیك بنگری همه تزویر میکنند.

۱) درمقطع غزل، **حافظ** آرزوی مهاجرت از **شیراز** ورفتن بهدربار **جلایریان** کرده و گفته است :

«**عراق** و**فارس** گرفتی بشعر خوش **حافظ**
بیا که نوبت **بغداد** و وقت **تبریز** است.».

نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید — تاهمه مغبچگان زلف دوتا بکشایند
در میخانه ببستند ـ خدایا مپسند — که در خانهٔ تزویر وریا بگشایند !
اگر ازبهر دلزاهد خودبین بستند — دل قوی‌دار، که‌ازبهرخدا بگشایند .

شاه‌شجاع ومیخانه‌ها

شاه‌شجاع که بجای پدرش **امیرمبارزالدین** به سلطنت نشست ، سختگیریهای جابرانهٔ پدر را بنرمی وملاطفت جبران کرد . رباعی ذیل‌را خود دراین باب گفته وپیدرش «محتسب» اشاره کرده است ـ :

درمجلس دهر،ساز مستی‌پست‌است — نه‌چنگ‌بقانون ونه‌دف بردست‌است
رندان همه ترك می‌پرستی کردند — جزمحتسب‌شهر که بی‌می‌مست‌است.

پس از آنکه میخانه‌هاباز گشوده شد، **حافظ** درغزل ذیل ازاین افتتاح شادی کرده است ـ :

سحرزهاتف غیبم‌رسید مژده بگوش — که‌دور**شاه‌شجاع**است،می‌دلیربنوش
شدآنکه اهل‌نظر بر کناره میرفتند — هزار گونه‌سخن برزبان ولب خاموش
بیانگ چنگ بگوئیم آن حکایتها — که ازنهفتن آن‌دیگ‌سینه‌میزدجوش
رموزمملکت‌خویش خسروان‌دانند — گدای گوشه نشینی‌تو،حافظامخروش.

وباز درغزل‌دیگر گفته‌است :

قسم‌بحشمت‌وجاه‌وجلال**شاه‌شجاع** — که‌نیست‌باکسم ازبهرمال‌وجاه‌نزاع
ببین که‌رقص کنان‌میرود بنالهٔ‌چنگ — کسی که اذن نمیداد استماع‌سماع.

وهم درغزلی دیگر ازاوست ـ :

چنگ‌درغلغله آمد، که کجاشدمنکر؟ — جام درقهقهه آمد، که کجاشدمناع ؟
عمرخسروطلب ارنفع‌جهان‌میطلبی — که‌وجودیست‌عطابخش و کریمی‌نفاع
مظهر لطف ازل،روشنی چشم امل — جامع‌علم‌وعمل،جان‌جهان،شاه‌شجاع.

---

۱ ـ دخترِرز ـ بعربی «بنت‌العنب» درزبان‌شعر همه‌جا کنایه ازشراب‌است .

باوجود همهٔ این اشعار و دیگر ابیات درمدح **شاه شجاع**، گویند که:

رشك شاه شجاع بحافظ

رابطهٔ میان آن شاه و آن شاعر چندان نیکو نبوده است . **شاه شجاع** را حسن عقیدتی به فقیه زمان **عمادفقیه کرمانی** بوده و چنانکه منقول است فقیه گربه‌ای داشته که اورا درهنگام اداءِ نماز وانجام رکوع وسجود تعلیم داده بود که بوی اقتدا وتقلید نماید ، این عمل گربه را شاه بر کشف و کرامت فقیه حمل میکرد. ولی **حافظ** آن را حیله گری و مکاری میدانست ودر آن باب این غزل را گفت ـ :

صوفی بجلوه آمد و آغاز ناز کرد　　بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد
ای کبك خوشخرام که خوش میروی بناز　　غرّه مشو که گربهٔ عابد نماز کرد (۱)

ظاهراً همین استهزاءِ **حافظ** به **عماد** سبب اصلی بی‌میلی **شاه ـ شجاع** نسبت بوی گردید. ولی چون شاه خود نیز درشعر سرائی با **حافظ**

نظر حافظ در بارهٔ عماد فقیه کرمانی

رقابت میکرد، وشعر او بپایهٔ کلام استاد نمیرسید، از این رونائرهٔ حسد درباطن وی مشتعل شده بربی‌لطفی بیفزود . وقتی سلطان برشعر **حافظ** عیب گرفته گفت: غزلیات او درمعانی ومقاصد مختلفه‌است ودرموضوعی واحد

---

۱) نسخه بدل درطبع قزوینی :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد　　بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد
ای کبك خوشخرام کجامیروی؟بایست!　　غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد!

داستان نماز گربه وانتساب او به **عمادفقیه** قبل از **حبیب السیر** در منبع دیگری بنظر نرسید، ممکن است این حکایت رابعداً اختراع کرده باشند. (رجوع شود بحاشیهٔ ص۳۲۵ کتاب حاضر .)

نیست ؛ لحظه‌ای صوفیانه‌است، ودیگردم عاشقانه؛ دربیتی مستانه وجسمانی، ودربیتی جدّی وروحانی ؛ یکجا عارفانه است ، و درجای دیگر رندانه ؛ **حافظ** چون بشنید گفت :ـ آری باهمهٔ این عیوب درآفاق اشتهاریافته وهمه کس آنرا میخواند وتحسین میکند؛ لیکن اشعار دیگرحریفان هیچگاه ازدروازهٔ شهربیرون نرفته‌است .

شاه‌شجاع ازاین سخن برتجید ، واندکی برنیامد که این بیت **حافظ** اتفاقاً بسمع او رسید که میگوید :

«گرمسلمانی از اینست که حافظ دارد   وای اگر ازپی امروز بودفردائی(۱) ».

حافظ راآگاه کردند که بیت را براو گرفته وآنرا وسیلهٔ تهمت کفر وارتداد شناخته‌اند ؛ چه‌شك در وقوع روز قیامت کفر است . وی با

---

۱) درنزداین بنده مترجم نسخهٔ مجموعه‌ای خطی‌ازرسائل وکلمات **قاضی‌ــ جلال‌الدین الدوانی الصدیقی** (متوفی ۹۰۸هـ.) موجود است که رسالهٔ بلیغی را ازآن فاضل معروف درشرح این‌غزل متضمن میباشد . **دوانی** سراسر این‌غزل را بسبك عرفانی بفارسی‌فصیح وسلیس شرح کرده است .

دربعض‌دواوین **خواجه‌حافظ** غزلی‌دیگردیده‌میشود بهمین‌بحروقافیه که‌متضمن تعریض به غزل **حافظ** است‌وخواجه را تخطئه کرده.ظاهراً یکی‌ازمعاصرین درجواب آن غزل گفته باشد و بغلط در دیوان گنجانیده، و به **خواجه** نسبت داده‌اند . این‌چند بیت ازآنست :

خوشتر از کوی خرابات نباشد جائی   گر بپیرانه سرم دست دهد مأوائی
چکنی گوش که:«دردهرچومن‌شیدانیست»   نیست این جز سخن بلهوسی رعنائی
با ادب باش که هر کس نتواند گفتن   سخن پیر ، مگر برهمنی دانائی
رحم کن بردل مجروح خراب «حافظ»   زآنکه هست ازپی امروز یقین‌فردائی

کمال‌اضطراب‌خاطر بنزد مولانا زین‌الدین ابوبکر تایبادی[۱] که‌در آنوقت بعزم‌سفرحج به‌شیراز رسیده‌بود رفته وازاوعلاج‌کارخودخواست . مولانا به خواجه گفت که: بیتی‌دیگردرآن‌غزل‌درج‌باید کردو آن‌بیت‌رابطریق‌نقل قول ازدیگران روایت بایدنمود ، تا بنا بقاعدهٔ «نقل کفر کفر نیست» او رامجال‌عذری‌باشد. حافظ قول‌وی‌را بکاربسته واین‌بیت بگفت، ومقدّم بر مقطع غزل درج‌فرمود ـ :

«این‌حدیثم‌چه‌خوش آمد که‌سحر که‌میگفت   بردر میکده ای با دف ونی ترسائی ».

پس‌چون‌حافظ‌را بگناه‌ارتدادوارتیاب‌درامرمعادمتهم‌ساختند،به‌بیت دوم استناد کرد و گفت که:وی گویندهٔ آن سخن نمیباشد واگر ترسائی چنین کلام گفته باشد، براوحرجی‌نیست[۲] .

شاه‌شجاع درسال۷۸۵هـ./۱۳۸۳م.یادرسال ۷۸٦ هـ وفات یافت[۳].

---

۱) مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی ازاجلهٔ مشایخ‌اسلام وعلمای ظاهروباطن‌درقرن‌هشتم‌هجری‌وصاحب‌مقامات عالیه‌است،شرح‌حالات‌اودر نفحات‌الانس وحبیب‌السیرمسطوراست وداستان مفاوضات‌اوباامیر تیموردر کتب‌تواریخ مذکور، درسال۷۹۱ هـ وفات‌یافته ومزاراوهم‌اکنون‌درخارج‌قصبهٔ یوسف‌آباد (=تایباد) خراسان درچند فرسخی تربت شیخ‌جام‌برجامانده وبر سر مزاراو ایوانی‌وسیع ازآثار نفیسهٔ شاهرخ‌بن‌امیرتیمور موجود ومحل سیر و گشت و عبرت ارباب هراست. بنده‌مترجم درهنگام تصدی‌خدمت وزارت معارف‌آن گنبد زیبا را بقدرمقدور مرمتی کرده‌ام .

۲) این حکایت در حبیب‌السیرجلد سوم جزء دوم ص۳۷ نقل شده‌است .

۳)ماده تاریخ وفات‌شاه‌شجاع‌را بعبارت: «حیف از شاه شجاع» گفته‌اند که درروی قبروی منقورودر مجمل‌فصیحی نیزمسطوراست. رجوع‌شود بحاشیهٔ‌ص۲۱۸ و۲۱۹ کتاب‌حاضر .

شاه‌منصور

وبجای‌وی**سلطان زین العابدین** پسرش‌پادشاه گردید، اورانیزابن‌عمش**شاه منصور** دستگیر کرده‌درسال ۷۸۹ هـ . / ۱۳۸۷ م . معزول و محبوس فرمود. و**حافظ** فتح این شاه بسلحشور جوان را بغزل‌ذیل تهنیت گفته است ـ :

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح وبشارت بمهروماه رسید.

شاه زین‌العابدین که‌بعداز دستگیری‌بفرمان **شاه منصور** کور گردید، قبلاً سلطنت **تیمور** را گردن نهاده **قطب‌الدین** نام فرستادهٔ او راپذیرفته ونام وی‌را در سکه وخطبه مندرج فرموده بود . **تیمور** خود اندکی قبل‌از عزل شاه **زین‌العابدین** یعنی در سال ۷۸۹ هـ ./ ۱۳۸۷ م . به **شیراز** ورود کرد، در همین سفر بوده است که ظاهراً واقعهٔ ملاقات **امیرتیمور** با **خواجه‌حافظ** اتفاق افتاده [۱] وتفصیل آن‌را **دولتشاه‌سمرقندی** (طبع لیدن ص۳۰۵) نقل کرده . گفته‌است که آن امر درسال (۷۹۵)یعنی‌درسفردوم **تیموربه‌شیراز** واقع‌شده و حال آنکه در آن وقت سه یا چهار سال ازتاریخ‌فوت شاعر شیراز میگذشته ، وماآن حکایت را سابقاً ذکر کردیم . عجب این است که **دولتشاه** با همان‌عدم توجه و بی‌دقتی معهود خود ، نخست تاریخ حکایت این‌ملاقات‌را درسال۷۹۵هـ / ۱۳۹۳ م . ذکر کرده و سپس تاریخ وفات حافظ‌را یکسال‌قبل‌از آن یعنی سال ۷۹٤ هـ . / ۱۳۹۲ م . قیدمی کند، وحال آنکه واقعهٔ فوت **خواجه** در سال ۷۹۱ یا

تاریخ وفات‌حافظ

---

۱)رجوع‌شودبه: **لطائف‌الطوائف** تألیف **مولانا فخرالدین‌علی صفی** (متوفی بسال ۹۳۹) . طبع **دانشمند جوان احمد گلچین معانی طهران** ۱۳۳٦ هـ . ش. ص۲۲۳.

احتمالاً درسال بعد یعنی۷۹۲ واقع شده است. تاریخ اول بموجب قطعهٔ ماده‌تاریخی است که هم‌اکنون‌درروی سنگ قبرمبارک‌او نقش‌وحک‌شده وازین‌جهت‌معروف گردیده است. قطعه این‌است:

چراغ‌اهل‌معنی**خواجه‌حافظ** که شمعی بود از نور تجلی

چو در خاک مصلی یافت منزل بجو تاریخش از خاک مصلی.

مجموع حروفی که‌کلمات «خاک‌مصلی» راتشکیل میدهد، بحساب جمل۷۹۱ میشود [۱].

هرمان‌بیکنل Herman Bicknell در کتابی که راجع به**حافظ**ـ **شیرازی** وترجمهٔ منتخباتی از اشعار او نوشته [۲] ماده تاریخ [۳] فوق را

۱) **خاک‌مصلی** : دشت وسیع ومصفی وطرب‌انگیزی که‌دردامنهٔ کوه‌**چهل‌ـ مقام** شمالی **شیراز**قرار داردویکی‌ازمناظر بسیاربا نزهت کشور **ایران** است ومورد ستایش خواجهٔ شیرازبوده، ودروصف آن گفته‌است:

بده ساقی می‌باقی که درجنت نخواهی دید

کنار آب رکناباد و گلگشت‌مصلی را.

ودرهمین‌خاک‌مصلی‌مقابر بسیاری‌ازبزرگان‌علم‌وادب‌ورجال‌تاریخی‌وجودداشته‌است؛ ودوتکیه وخانقاه بزرگ، **هفت‌تنان وچهل‌تنان**،درهمین‌مکان‌هنوزباقی‌است. افسوس که‌این جایگاه زیبا که درطول‌قرون واعصار مطاف ارباب ذوق و زیارتگه رندان‌جهان بوده،وازمناظرنزهت‌انگیز**ایران**است، اکنون ازبیخبری ونادانی حاکم وقت در**فارس** وبیذوقی‌وکج سلیقگی‌رئیس‌بلدیهٔ‌شهر بمحلهٔ‌بدنمائی‌تبدیل شده وجمعی‌بی‌انصاف‌باساختن ابنیهٔ ناهنجار درزمین قبرستان،آن دشت مصفی‌را آلوده و مردم این‌عصر **شیراز**را به بی‌ادبی وفقدان لطف ذوق ونداشتن حب جمال شهره ساخته‌اند؛ و ازهمه بدترآنکه با بنای بدنمای‌انبار گندم‌زشت‌وبدتر کیبی‌بنام«سیلو»آن بزمگه‌ادب وصفا رامکدرومنظرهٔ قبیح وناپسندی بآن‌داده‌اند که‌درخورذوق‌ناهنجاربانی آن‌است. افسوس وهزار افسوس!

۲) رجوع‌شود بتاریخ ادبیات‌ایران‌جلددوم تألیف پروفسور **براون**ص۷۶ـ۷۷

۳) ماده تاریخ = Chronogram

بطوری بکار برده که با استخراج اعداد لاتین همچنان عدد ۷۹۱ حاصل میشود[1].

محمد گلندام جامع **دیوان** نیز همین سال را برای وفات خواجه ذکر میکند ، لیکن **جامی** در **نفحات الانس** و **خواندمیر** در **حبیب السیر** و **فصیحی خوافی** در کتاب **مجمل** سال بعد یعنی سنهٔ ۷۹۲ را سال وفات **خواجه** دانسته‌اند .

شهرت حافظ در ایام حیات وی

سابقاً بشهرت وسیع **حافظ** حتی در ایام حیات او اشاره کردیم، چنانکه خود او نیز میگوید ـ :

بشعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند   سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی(۲)

۱) اصل عبارت انگلیسی **هرمان بیکنل** در کتاب «**حافظ شیراز**» این است :

« Trice take thou from Mosalla's Earth its richest grains . »

در کلمهٔ اول **Mussalla's Earth** حروف M + L + L در رقوم لاتین دارای معنای عددی میباشد که بحساب رومی ۱۱۰۰ میشود و در کلمهٔ دوم حروف I + I + I + C همچنان دارای معنای عددیست که بهمان حساب ۱۰۳ میشود و چون آنرا سه بار از عدد ۱۱۰۰ تفریق کنیم، حاصل ۷۹۱ بدست میآید که سال وفات **حافظ** میباشد. (کتاب «Hafiz of Shiraz» طبع لندن، ۱۸۷۵ م. ص ۷۱.

۲) در بعضی نسخ قدیمهٔ دیوان درمقطع غزل معروف **خواجه** «سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی» ـ بجای این بیت این چنین گفته بوده است :

بخوبان دل‌منه حافظ ، ببین آن بی وفائی‌ها
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی.

عبدالرزاق سمرقندی در کتاب تاریخ خود **مطلع السعدین** ـ در ذکر وقایع سال ۷۸۱ این بیت را همچنان آورده وتصریح کرده است که **خواجه حافظ** در اشاره بفتح **خوارزم** بدست **امیر تیمور** که در آن سال اتفاق افتاد، این غزل را باهمین مقطع سروده است . ظاهراً بعدها پس از غلبهٔ **تیموریان** کاتبان دیوان تحریفی در بیت مذکور کرده و آنرا بصورت مذکور درمتن در آورده‌اند .

اما اشارات بصیت جهانگیر کلام **حافظ** درزمان حیات خود او در **ایران** بسیار است، از آنجمله در این بیت :

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تاحد مصر و چین و باطراف روم و ری .

دربیتی دیگر بغزلی که خود سروده بود اشاره کرده و گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان **هند**	زین قند پارسی که به **بنگاله** میرود (۱)
طی مکان به‌بین و زمان در سلوك شعر	کاین طفل یکشبه ره صد ساله میرود

حافظ رانه‌تنها با **ملوك مظفری شیراز** بلکه با بسیاری‌ازدیگر امراء وملوك معاصر رابطه بوده است . **سلطان احمدبن اویس جلایری** پادشاه فاضل وادیب که ازسلالهٔ **ایلکانیان** در **بغداد** سلطنت میفرمود ، وخود نیزشاعر و موسیقی‌شناس ونقاش و هنرپیشه بوده ، کراراً کوشش میکرد که **حافظ** را بدربار خود بیاورد، لیکن بدلیلی که خود شاعر گفته‌است ـ :

« نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر — نسیم **خاك‌مصلی** و آب **رکناباد**».

بدین مسافرت موفق نگردید ، معذلك **حافظ** در مدح او اشعاری دارد که از آنجمله این‌غزل‌است ـ:

احمد الله علی معدلة السلطان	**احمدشیخ‌اویس‌حسن‌ایلخانی**
خان بن خان وشهنشاه شهنشاه‌نژاد	آنکه میزیبد اگرجان جهانش‌خوانی
از گل فارسیم غنچهٔ عیشی نشکفت	حبذا **دجلهٔ بغداد** ومی روحانی

---

۱ ـ رجوع شود بدیوان چاپ Rosenzweig - Schwannau ج ۱ ، ص ۴۱٦ .

این‌بنده‌مترجم درایام‌اقامت در **هندوستان** بسال۱۳۳٤ هـ . ش. این غزل را تضمین کرده‌ومنظومه‌ای‌ساخته‌ام که‌در آن ابیات **خواجه**را «تشطیر» کرده و ضمن آن بمسائلی‌بسیار ازتاریخ وادب‌وآثار **هند** اشاره کرده‌ام.

رجوع‌شودبکتاب **سرزمین‌هند** تألیف‌مترجم، طهران۱۳۳۸ هـ. ش.ص۵۲۳ـ۵٤۷.

برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست　　دولت‌خسروی ومنصب **چنگزخانی**(۱)

هر چند **حافظ** هیچوقت بسفر **بغداد** توفیق نیافت، لیکن ظاهراً این آرزورا همیشه دردل‌داشته‌است،چنانکه یکجامیگوید ـ :

ره نبردیم‌بمقصود خود اندر **شیراز**　　خرّم آنروز که **حافظ** ره **بغداد** کند.

دونفرازملوك **هند** نیزسعی کرده‌اند که **حافظ** رابسفر **هندوستان** وزیارت دربار خود راغب سازند ، یکی از آنها **محمودشاه بهمنی‌دکنی** است که شاهی شعر دوست وشاعرنوازبود، بوساطت یکی‌ازمقرّبان

دعوت حافظ بهندوستان

درگاه خود ، موسوم به **میر فضل‌الله**، **حافظ** رابه‌تختگاه خویش دعوت فرمود وبرای او وجهی که مصارف سفر وی را کفایت کند گسیل‌داشت؛ **حافظ** قسمت عمدهٔ آن مبلغ را قبل‌از حرکت از **شیراز** خرج فرموده و چون‌دربین راه خود به **خلیج فارس** به **قصبهٔ لار** رسید یکی از دوستان فقیر وتهیدست خویش‌رادرآنجابدید وآنچه برای‌اوباقی‌مانده‌بود باوعطا

۱) درنسخ‌صحیحه این‌مصراع چنین‌است:

« بخشش و کوشش **قاآنی و چنگزخانی** »

هوای سفر **بغداد** ورفتن بدربار **جلایریان** درخاطر **خواجه** بسیار بوده ودراشعاراو مکرر ظاهرگشته ، چنانکه دراین‌بیت میفرماید :

عراق وفارس گرفتی‌بشعرخوش **حافظ**
بیا که نوبت **بغداد** و وقت **تبریز** است.

همچنین‌این‌غزل‌را ظاهراً **حافظ** برای **سلطان اویس جلایری** فرستاده‌است:

خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد
که در دستت بجز ساغر نباشد
من از جان بندهٔ **سلطان اویسم**
اگر چه یادش از چاکر نباشد.

کرد . در آنجا دو تن از بازرگانان **خواجه محمد کازرونی** و **خواجه زین‌الدین همدانی** که عازم‌سفر **هندوستان** بودند،باو تکلیف کردند که با آنهاهم‌سفرشده ودربرابرلذت مصاحبت‌وی‌مخارج‌مسافرتش را بپردازند. **حافظ** تقاضای‌آنها را پذیرفته باآنها تا **بندرهرمز** برفت ودرآنجادر کشتیئی که منتظرحمل‌وی به **هندوستان** بود بنشست، ولی درهمان اوان‌دریاراطوفانی‌فرا گرفت وشاعرراچنان‌دهشتی دست داد که فسخ عزیمت فرموده به‌**شیراز** باز گشت وبرای **محمود شاه** غزلی‌ساخته به **هندوستان** فرستاد واین‌ابیات‌ازآن‌غزل‌است(۱):

دمی باغم بسربردن جهان یکسر نمی‌ارزد	بمی بفروش دلق ماکزین بهتر نمی‌ارزد
شکوه‌تاج‌سلطانی که بیم‌جان‌دراودرج‌است	کلاهی دلکش است اما بترك سرنمی‌ارزد
بکوی میفروشانش بجامی در نمیگیرند	زهی سجادهٔ تقوی که یك ساغر نمی‌ارزد
بس آسان مینمود اول غم دریا ببوی سود	غلط کردم کهیك‌موجش‌بصدمن‌زرنمیارزد(۲)

شبلی نعمانی حکایت‌میکند، و العهدة علیه (۳) ، که سلطانی‌دیگر

---

۱) این‌حکایت‌بنابروایت مورخ مسلمان **هندمحمدقاسم‌فرشته‌استرآبادی** است که کتاب عظیم‌ومعروف خودرا درتاریخ**هندوستان** بسال۱۰۱۵ هـ./۱۶۰۶ م. تألیف کرده‌است ویکی‌ازمآخذ تاریخ‌قرون وسطای‌آن کشوراست .

۲) نسخه‌بدل : «غلط کردم که این‌طوفان بصد گوهرنمیارزد».

۳) **مولوی عبدالمقتدر** که‌فهرست‌گرانبهائی برای **کتابخانهٔ بانکی‌پور** بنام < Persian Poets, from Ferdowsi to Hafiz > نگاشته، پادشاه ممدوح‌دراین‌غزل‌را همان سلطان‌مذکور درحکایت قبل،یعنی **محمود شاه بهمنی**، دانسته است که از۷۸۰ تا۷۹۹ سلطنت نموده است ودراین صورت آن حکایت شکل کاملتری بخود میگیرد .

از هندوستان موسوم به سلطان **غیاث‌الدین** بن‌سلطان **اسکندر بنگالی** که درسال ۷٦۸ هـ ./ ۱۳٦٦م . به‌تخت سلطنت نشست با **حافظ** ارسال و مرسولی داشت ، شاعر را برای او غزلیست معروف که ایـن ابیات از آنست .

ساقی حدیث سرو و گل‌ولاله میرود — وین بحث با ثلاثهٔ غساله (۱) میرود
شکر شکن شوند همه طوطیان **هند** — زین قند پارسی که به **بنگاله** میرود
حافظ زشوق مجلس **سلطان غیاث‌دین**(۲) — غافل مشو که کار تو از ناله میرود .

وقایع زندگانی داخلی حافظ

تا اینجا سخن از روابط **حافظ** با شاهان معاصر خود بود ، اکنون اندکی به آنچه از حوادث زندگانی شخصی او در دست است می‌پردازیم:

---

۱) ثلاثهٔ غساله ـ درتفسیر این بیت معروف چنان است که : ثلاثهٔ غساله عبارتست ازسه جرعهٔ می که بامدادان برای رفع خمار دوشین مینوشیده‌اند. **مولوی عبدالمقتدر** مؤلف فهرست میگوید که: این بیت اشاره است بسه‌تن از کنیزکان سلطان که بنام **سرو و گل و لاله** موسوم بودند و بدلائلی که او ذکرمیکند هرسه را ثلاثهٔ غساله میگفته‌اند.

۲) **سلطان غیاث‌الدین** ـ درباب این پادشاه که مخاطب و ممدوح **خواجه** است ، میان محققان اختلاف است، بعضی اورا **غیاث‌الدین بن اسکندر** پادشاه **بنگالهٔ غربی** درشهر **پاندوآ** Pandûa می‌دانند که در ۷٦۷ هـ. به‌تخت سلطنت **بنگاله** نشسته‌است . وآثاراو وپدرش هنوز درآنجا موجودمیباشد؛ بعضی دیگرچنانچه درمتن گفته‌شد ، اورا همان **محمود شاه بهمنی** ازسلاطین **دکن** دانسته‌اند . بعضی‌دیگر وی را **غیاث‌الدین پیرعلی** از**ملوک کرت** که درسال ۷۷۲ هـ. ق. در**هرات** پادشاه‌بوده ، میدانند ؛ ولی بظن قوی قول اول منطبق باحقیقت است ؛ زیرا در غزل **خواجه** تصریح به « **بنگاله**» شده‌است .

از آنچه که راجع بعشق او بادختر کی **شاخ نبات** نام گفته‌اند واینکه عاقبت اورا بعقد مزاوجت خود در آورد، دلیل استواری در دست نیست . و نباید توقع داشت که این گونه جزئیات امور زندگانی را تذکره نویسان **ایران** نوشته باشند ، زیرا ایشان راجع بمطالب داخلی شعراء بکلی سکوت پیشه کرده‌اند . باهمهٔ این احوال محتمل است که **حافظ** دارای عیال وفرزندان متعدد بوده و گمان میرود که در این غزل اشاره بوفات زوجهٔ خود کرده باشد ـ :

آن یار کزو خانه‌ما جای پری بود   سرتاقدمش چون پری از عیب بری بود

لیکن در همان غزل نیز هیچگونه تصریح واضحی باینکه آن‌را دربارهٔ همسر خود گفته‌است، ملاحظه نمیشود . اما راجع به‌فوت فرزند خود که بخرد سالی مرده‌است، در این قطعه صریحاً اشاره فرموده و چنین سروده :

دلا دیدی که آن فرزانه‌فرزند   چه‌دید اندرخم این طاق رنگین؟

بجای لوح سیمین در کنارش   فلك برسرنهادش لوح سنگین!

ونیز محتمل است که قطعهٔ ذیل اشاره بوفات پسر دیگرش باشد که در آن‌جا ماده‌تاریخ وفات اورا گفته است :

صباح جمعه بد وسادس ربیع نخست   که ازدلم رخ آنماهروی شد زائل

بسال هفتصدوشصت وچهارازهجرت   چوآب گشت بمن حل حکایت مشکل

دریغ وددودتأسف کجا دهد سودی		کنون کهعمر ببازیچه رفت بیحاصل(۱).

در **تذکرۀخزانۀعامره** که **میرغلامعلی آزاد بلگرامی** در سال ۱۱۷۶ هـ./۱۷۶۲م. در**هندوستان** تألیف کرده است، درشرحال **حافظ** میگوید که: ویراپسری بودموسوم به **شاه‌نعمان** که به **هندوستان** آمده درشهر **برهان پور** وفات یافت‌ودر **اسیرگره** مدفون گشت(۲).

مقامات علمی حافظ(۳)

اما از مطالبی که راجع به مقامات علمی **حافظ** میتوان گفت، یکی آن‌است که بشهادت اشعار ملمع‌وی که‌بدو زبان عربی وفارسی **گفته**،مسلماً وی‌رادرزبان‌عرب دستی توانا بوده است ، علاوه بر آن چه که جامع دیوان وی **محمد گلندام** بالصراحه بیان کرده که ویرا **مطالعات وتحقیقات** درعلوم ادب ودواوین عرب‌بوده ، خودوی نیز **گفته** :

زحافظان‌جهان کس‌چوبنده‌جمع‌نکرد		لطائف حکما با کتاب قرآنی(٤):

۱) دراین‌غزل صریحاً اشاره‌بمرگ فرزندخود میفرماید ـ :

بلبلی خون‌دلی خورد وگلی حاصل کرد		باد غیرت بصدش حال پریشان دل کرد

طوطئی را بخیال شکری دلخوش بود		ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد

قرة العین من آن میوهٔ دل یادش باد		که‌خود آسان بشدوکارمرا مشکل کرد.

۲) چندسال قبل(۱۳۱٦ ش. هـ) درقبرستان **دارالسلام**(درب سلم) **شیراز** سنگه قبری کشف شد که متعلق به‌پسر **خواجه‌حافظ** بوده‌است واین بنده‌مترجم آنرا ملاحظه کردم. متأسفاً دراطراف‌اینا کتشاف آنقدرهیاهوی بیفایده کردند که‌دزدان آثار عتیقه بگمان اینکه‌سنگی قیمتی است آنرا بسرقت برده‌مفقودالاثرشد .

۳) احاطه و تبحر **حافظ** درعلوم کلام وفقه واصول فقه وتفسیرو تاریخ وادب و موسیقی وشطرنج و شعرازفحوای اشعاراو بخوبی مستفاد میشود واین‌نکات‌رامشروحاً نویسندهٔ این سطور در رسالهٔ خاصی بحث کرده‌است که بچاپ‌رسیده .

٤) نسخه‌بدل : «لطائف‌حکمی بانکات قرآنی» در رساله‌ای که نویسندهٔ این سطور بنام «**درسی ازدیوان حافظ**» درمردادماه ۱۳۱۹ ش. نگاشته‌ام،اشاره بحفظ قرآن ومطالعات‌او درعلوم‌معقول وفنون‌حکمت شده . درهفت بیت مختلف تصریح بحفظ **قرآن** کرده‌است؛ برای‌تفصیل بیشتردراین‌باب‌میتوان برسالهٔمذکور رجوع کرد.

ونیز ازین شعر ثابت میشود که وی **قرآن** را ازحفظ داشته است :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که اندر سینه داری.

حافظ و الطاف ملوك زمان

مولوی شبلی نعمانی میگوید: این نکته که غالباً ازبی نیازی **حافظ** سخن گفته واورا ازعنایات وانعام شاهان معاصر مستغنی میدانند، ازاشعار اواستخراج نمیشود ، بلکه برخلاف درخلال دیوانش مدایحی از اکثر سلاطین عصر مانند : **شاه شجاع . شیخ ابو اسحق . سلطان محمود** (۱). **شاه منصور** وپادشاهان **یزد** و **هرموز** دیده میشود ، چنانکه دراین قطعه خود او میفرماید :

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش گفتم وهیچم نداد
کارشاهان اینچنین باشد، توای **حافظ** مرنج داور روزی رسان توفیق ونصرتشان دهاد.

همچنین دریکی ازغزلیات نغز ومشهورخود اشاره ای بقصوری که شاه **یزد** دررعایت جانب احوال او میکرده فرموده وچنین گفته است :

«عمرتان باد ومراد ای ساقیان بزم جم گرچه جام مانشد پر می بدوران شما
ای صبا باساکنان شهر **یزد** از ما بگو کای سرحق ناشناسان گوی چوگان شما
گرچه دوریم ازبساط قرب، همت دورنیست بندهٔ شاه شمائیم و ثنا خوان شما ».

فرق حافظ بادیگر مدیحه سرایان

همچنان که **مولوی شبلی نعمانی** اشاره کرده است، فرق مابین **حافظ** با غالب مدیحه سرایان بزرگ مانند: **انوری وظهیر فاریابی وسلمان**

---

۲) اگرمقصود **سلطان محمود مظفری** برادر **شاه شجاع** است، مدیحه ای از **حافظ** بنام اوبنظر بنده مترجم نرسیده؛ فقط این بیت درمدح **عمادالدین محمود** وزیر **شاه ابواسحق انجو** آمده :

بخواه جام صبوحی بیاد آصف عهد وزیر ملك سلیمان **عمادالدین محمود**.

ساوجی ودیگران آن است که وی هیچوقت بوسائل پست وناپسند برای جلب مال و کسب معاش متوسل نشده و مانند آنان وقتی که مدح وی مؤثر نیافتاده بهجو سرائی زبان نگشوده .

دیگر ازخصوصیات حیات وی علاقهٔ قلبی اواست به **شیراز**(۱) موطن وی ، که پیوسته ازمدح **آب رکناباد و گلگشت مصلی** سخن گفته ودروصف آنها ابیات دلاویز میسرود و میگفت :

بده ساقی می باقی که درجنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

ونیز میگفت :

فرقاست ز آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما که منبعش الله اکبر است.

هرچند اشعار **حافظ** سرودهائی است در وصف گل وبلبل ومی و معشوقه وغالباً ازجمال شاهدازلی که تمام موجودات عالم هستی عکسی از چهرهٔ زیبای اوست سخن گفته، ولی گاهگاه ازبزرگان ورجال وعلماء که درظل حمایت ایشان میزیسته است، نیزنام میبرد ؛ وازآنجمله اند :

حاجی قوام الدین حسن و خواجه جلال الدین و شاه یحیی نصرة الدین ، که علاوه برسلاطین سابق الذکر دراشعار او ازین اشخاص نیز یادشده است.

اگرچه وی در همهٔ فنون شعر مانند مثنویات و مقطعات و قصاید و رباعیات آثاری گرانبها از خود باقی گذاشته ، لیکن درفنی که بمرتبهٔ کمال رسیده است الحق هنرغزل سرائی میباشد . دیگران که بعد از وی در این رشته طبع آزمائی کرده اند ، مانند :

(۱) خواجه دریکی از لطیف ترین غزلیات خود که در ایام غربت و در هنگام سفرساخته است، ابیاتی سوزناك دارد که در آنها ازوطن یاد واز دوری یارو دیار زاری میکند و میگوید :

نماز شام غریبان چو گریه آغازم بمویه های غریبانه قصه پردازم
بیادیار ودیار آنچنان بگریم زار که ازجهان ره ورسم سفر براندازم
هوای منزل یار آب زندگانی ماست صبا بیار نسیمی زخاك شیرازم.

صائب[۱] و**سلیم**[۲] و**عرفی**[۳] کلماتشان برهانی قاطع بر نهایت کمال واستادی **حافظ** است . از جمله کسانی که باین نکته اشاره کرده‌اند یکی **سر گور اوزلی** Sir Gore Ouseley است که در کتاب «**یادداشتهای تاریخی در باب شعراء ایران**» صفحهٔ ۲۳ ازهمه بهتر چنین می گوید :

کلام اوزلی درباره حافظ

«سبك سخن وی روشن ومتناسب وبی‌عیب است واز مراتب کمال علم وبلوغ دانش اوحکایت میکند ونشان میدهد که چگونه بر بواطن وحقائق اشیاء بیش ازظواهر امور نظر داشته است ؛ لکن از همه بالاتر آنکه کلام او بقدری جذاب وفتان است که هیچیك ازشعراءِ دیگر ازین حیث بپایهٔ او

۱) **صائب تبریزی** ، استادالمتأخرین، شاعر دوکشور **ایران وهند**، نامش **محمدعلی**،مولدش **تبریز** مدفنش در **اصفهان**،شیعی اثناعشری بود. چون بهندوستان بقصد تجارت رفت،دردربار **شاهجهان گورکانی بابری** بلقب ملك الشعرائی ملقب شد. وبدان هنگام که به **ایران** بازگشت ، در دربار **شاه عباس ثانی** باردوم بخطاب ملك‌الشعرائی سرفراز گردید. وفاتش درسال ۱۰۸۰ ه.ق. قبرش در **اصفهان** معروف است،دیوان بسیار ضخیمی دارد. درغزل بکمال رساند شبك خاصی است که آنرا «سبك هندی» گویند.

۲) **سلیم، محمد قلی طهرانی** ، در زمان **شاه‌جهان بابری گورکانی** از **ایران** به **هند** مهاجرت کرد و در نزد امراء آن پادشاه بزرگ جاه و حرمت بسیار یافت. وفاتش درسال ۱۰۵۷ ه.ق. درشهر **سرینگر** «**کشمیر**» اتفاق افتاد ودرهمانجا مدفون گشت . برای شرح حالش رجوع شود به‌نقش پارسی بر احجار هند «تألیف نویسنده طبع طهران ۱۳۳۷ ه . ش. » .

صاحب دیوان است غزل ومثنویات وقصائد بسیار استادانه دارد .

۳) **عرفی شیرازی ، جمال‌الدین محمود** ازشعرای غزلسرای قرن دهم هجری است؛ درجوانی از **شیراز** به **هندوستان** مهاجرت کرده ودردربار **اکبر بن همایون** پادشاه ذیجاه **هند** عزت و حرمت یافت . **عبدالرحیم خان** ملقب به «**خان‌خانان**» که از بزرگترین امراء آن پادشاه بود ، اورا ترویج و تشویق بسیار کرد . دیوانش بچاپ رسیده ومعروف است. درسال ۹۹۹ه . درسی وشش سالگی در **لاهور** وفات یافت ودر **نجف اشرف** مدفون گشت .

نمی‌رسند» . اما آنچه که خوانندگان انگلیسی ازمقام بلند **حافظ** استفاده میتوانند کرد، در تحقیقات **بانو جرترود لوتیان بل** Miss Gertrude Bell ذکر شده است .

عقیدهٔ جرترو بل در مقایسهٔ حافظ و دانت

کلام این بانوی دانشمند انتقادی و نغز ، ودارای معانی عمیقه وپرمغز است ، خاصه از آنجا که وی **حافظ** را بطرزی روشن وجالب بامعاصر بزرگ وی **دانت شاعر ایطالیا**(۱) مقایسه کرده و پس از بحث و فحصی دقیق در اشعار وی چنین گفته است : « در بارهٔ **حافظ** عرصهٔ زمان تاریخ معاصر او کوچکتر از آن است که حاوی وشامل افکار بلند وی تواند شد . چه آن شهری که سراسر عمر در آنجا زندگانی کرد وآن را شاید بهمان درجه که **دانت فلورانس** را عزیز می‌شمرد، دوست میداشت، پنج پاشْ ن بار به بلیهٔ محاصره وآفت جنگ دوچار گردید؛ وبارها ازدستی بدستی دیگر انتقال یافت . لشکر کشی فاتح یك بار آن را باخون سیراب کرد، دیگری آن را طعمهٔ آتش غارت ویغما ساخت ، و دیگربار پادشاهی متعصب وریاکار مردمان ظریف خوش‌مشرب آن دیار طرب انگیز را مقهور احکام سخت وزهد خشك وریاکاری خود قرارداد . **حافظ** دائماً مشاهده میکرد که چگونه ستارهٔ بخت سلاطین و ملوك یکی بعد از

۱) **دانت** شاعر **فلورانس**- Dante Alighieri، پدرشعرایطالیائی، متولد در **فلورانس** Flornac بسال ۱۲۶۵م . و متوفی بسال ۱۳۲۱م.) وی درطول زندگانی در امور سیاسی و رشتهٔ دیپلوماسی بوطن خود خدمت میکرد. چندی اوزا تبعید کردند و به **پاریس** مهاجرت فرمود وعاقبت درشهر **راون** Ravenne وفات یافت. درجوانی غزلهای لطیف فرامی میسرود که شامل نفحات عرفانی روحانی است . ولی بیشتر شهرت وی در منظومهٔ شاهکاری است بنام **کومدی الهی**. Divine Comédie که از آثار ادب جهانی ومشهور آفاق میباشد .

دیگری طلوع کرده باوج عزّت می‌رسد وسپس درحضیض ذلت فرومیافتد ومانند قطره‌های برف درآفتاب تموز محوونابود میشود . پیوسته حوادث فرح‌انگیز ازپس اتفاقات حزن‌آور روی میداد ، سقوط سلطنتها ووقوع رزمها،پیاپی دربرابر دیدهٔ شاعر جلوه گرمیشد . لیکن‌از همهٔ این‌وقایع دراشعاراو کمترانعکاسی‌دیده می‌شود . تنها گاهی‌اشارتی اتفاقی به‌پاره‌ای حوادث سیاسی زمان مورد توجه دقیق مفسران دیوان‌او واقع‌شده یابیتی چند درمدح پادشاهی‌یاامیری‌اتفاقاً از نظر خواننده میگذرد ؛ نه‌ذکری از فتح پادشاهی‌است،نه تحسینی از شجاعت امیری ؛ همانقدر که یك تن شاعرعزیزالنفس‌راسزاست. همین‌اندازه‌رابرقلم خودرواداشته وازاین‌بیش سخنی نگفته‌است .

بعضی‌بخوبی‌درك کرده‌اند که‌همان‌بی‌اعتنائی‌ظاهری **حافظ** است که فلسفهٔ اورا مرتبتی چنان ارجمند داده که **دانت** آن را فاقد میباشد . شاعر ایطالیائی درحدود فلسفهٔ خود متحجر و جامد بود و نظریهٔ او در باب‌جهان همان نظریهٔ‌عمومی عصر وزمان اوست . وآنچه که درنظر وی حقیقت واقع جلوه گرشده‌است، نزد بسیاری ازاهل زمان‌ما شبحی زشت و ناپسندبیش‌نیست . ولی دورنمائی که **حافظ** طراحی کرده منظری‌وسیعتر ودلگشاتر میباشد که زمینهٔ‌مقدم‌آن چندان‌واضح وروشن‌نیست ، تو گوئی نیروی‌خرداوچنان‌بشدّت‌نظروحدّت‌بصرموصوف‌بوده که درجهان‌پهناور خیال حتی به‌منزلگاه باشندگان اعصارآتیه نفوذ کرده است . ازاینرو بر ماست که براو از اینکه عصر وزمان خودرا برای ما وصف وشرح نکرده خرده نگیریم وازاینکه ازحیات شخصی وی‌درسخنش چندان اثری یافت نمیشود، براوعیب‌نجوئیم . چه‌در کلام بلندوی آنقدرافکار ژرف واندیشه‌های‌بزرگ، که حتی برعصرما نیزاحاطه کرده است ، جلوه گرمیباشد ؛

واوبمنزلهٔ نغمه سرائی است که از آواز دلکش وی‌هم مست وهم هوشیار وهم‌اهل زمان حال وهم مردم استقبال هردو بطرب آمده‌اند .

شبلی نعمانی تکمیل‌فن‌غزل‌ووسعت‌نطاق آنرا به**حافظ** وتا درجه‌ای کمتر بمعاصران‌اومانند:**سلمان** و **خواجو** مدیون‌میداند؛وبرآنست که

آنچه که غزلسرائی بحافظ مدیون‌است

در نزد اساتید قدیمتر مانند : **سعدی** و**امیرخسرو** و**حسن‌دهلوی** یگانه موضوع غزلیات آنان «عشق»است. اما **خواجه‌حافظ** از مطالب دیگرنیز درغزلهای خود سخن‌سروده وافکار عالیهٔ دیگرمانند: ناپایداری جهان و نکات فلسفه و عرفان وامثال آن را نیز در غزلهای خود مندرج ساخته است درحالتی که **سلمان** فقط در صنایع لفظی و تشبیهات لطیف و استعارات بدیع غزل های خودرا زینت داده است .

حافظمحاسن همه‌را در کلام خود جمع کرده وبرآن از لطایف و ذوق خاص‌خویش‌چیزهاافزوده‌است، حتی‌غالباً ازدیوان آنان‌بیتی یامصراعی را اخذکرده وآنرابسلیقهٔ‌خوداصلاح فرموده‌وازاینرو‌جمال و کمال‌خاصی برآن بخشیده‌است .

نسبت به**سعدی** بعضی از موارد متشابهه اشعاراورابا‌کلمات **حافظ**

ابیات متشابهه حافظ وخواجو

در جلد دوم تاریخ ادبیات تألیف خود ذکر کرده‌ایم[1]، ولی**شبلی نعمانی**بعضی‌ابیات‌واشعار متشابهه که‌در کلام‌سه‌استاد یعنی**حافظ**و**خواجو**

---

۱) **تاریخ ادبیات براون** ج۲ص۵۳۶ــونیزرجوع‌شودبفهرست **کتابخانهٔ بانکی پور** ص ۲۵۵.

و **سلمان** وارداست، با یکدیگر مقایسه فرموده است[1]؛ ومانیزبعضی از آنهارا که درآن مابین کلام **خواجه‌حافظ** و سخن **خواجو** شباهتی است، ذیلاً می‌نگاریم :

---

۱) در **کتابخانهٔ‌مجلس شورایملی** نسخهٔ خطی دیوان اشعاری هست که‌تحت شمارهٔ۱۱۸۲ثبت‌شده،مشتمل‌است بردیوان **جلال‌الدین عضد** که تاریخ کتابت‌آن سال ۸۵۵ هـ است؛وپس‌ازآن دیوانی است که مؤرخ نیست، ولی‌بخط همان کسی‌است که دیوان سابق‌را تحریرنموده . و نام این یك ، دیوان**روح‌عطار** است وباین‌بیت شروع‌میشود ــ :

الهی پرتوی از نور اسرار   تجلی کن بجان**روح‌عطار** .

این **روح‌عطار** شاعری است شیرازی که مداح **اتابك افراسیاب** از **اتابکان‌لرستان** ونیزازمعاصران**شاه‌شجاع‌مظفری** بوده، قصیده‌ای‌نیزدرمدح **خواجه قوام‌الدین محمدبن علی صاحب‌عیار** وزیر آن پادشاه دارد . وزیرمذکور درسال ۷۴۴ هـ. بقتل رسید. وی‌راغزلیاتی‌است مشتمل برمطالب عرفانی و نصایح وحکم ومواعظ ودرآنجا بعضی‌مواقع «**روح**» تخلص کرده وگاهی«**روحی**»؛ در آن کتاب قطعه‌ای وارد است که میان **خواجه سلمان ساوجی وخواجه‌حافظ شیرازی** ازوی‌داوری‌خواسته‌اند،واوجوابی‌گفته وهر دورا مساوی دانسته ؛ ازآن معلوم میشود که دراواخر قرن هشتم که دورهٔ نبوغ واشتهار این دواستاد صاحب سخن‌است، فضلاء زمان و ادباء عصر را در رجحان یکی بردیگری اختلاف بوده و هر دو را باترازوی ادب‌می‌سنجیده‌اند. قطعه‌ای‌که از **روح‌عطار** استفتاء کرده اند و جوابی‌که او گفته هردورا دراینجا میآوریم :

«ملوك مملکت نظم وناقدان سخن   که‌بادخاطرشان ایمن‌ازحدوث‌زمان
ز اهل طبع کروهی مخالفت دارند   بی‌تراجح اشعار **حافظ وسلمان**
کروهی از فضلا متفق‌که این بهتر   جماعتی دکر انکار میکنند که‌آن
بنوك خامهٔ کوهر نثار سحر نمای   بیان کنید کزاین‌دو کرابودرجحان؟

بقیهٔ حاشیهٔ درصفحهٔ بعد

حافظ

(۱)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما!
چیست یاران طریقت بعد ازاین تدبیرما؟
در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم
کاینچنین رفته است از روز ازل‌تقدیر ما
عقل‌اگر داند که‌دل‌دربندزلفش‌چون‌خوش‌است
عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
تیر آه ماز گردون بگذرد حافظ‌خموش
رحم کن برجان خود پرهیز کن از تیرما

خواجو

(۱)

خرقه رهن خانهٔ خمار دارد پیر ما!
ای همه یاران مرید پیر ساغرگیر ما
گرشدیم‌ازباده‌بدنام جهان تدبیرچیست؟
این چنین رفته‌است ازروز ازل تقدیر ما
ما دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم
ای بسا عاقل‌که شد دیوانهٔ زنجیر ما
از خدنگ آه عالم سوز ما غافل مشو
کز کمان نرم زخمش سخت باشد تیرما

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

قطعهٔ جوابیه

نموده اند چنین مالکان ملك سخن
که کرده‌اند مسخر جهان بتیغ بیان
باین‌کمینه که ازپیر فکر خویش بپرس
که نطق **حافظ** به یافصاحت **سلمان**؟
چو کردم این سخن ازپیر عقل استفسار
که ای خلاصهٔ ادوار و زبدهٔ ارکان
بگو که شعر کدامین از این دو نیکوتر
که‌برده‌اند کنون گوی شهرت‌ازمیدان ؟
جواب داد که **سلمان** بدهرممتاز است
بلفظ دلکش و معنی بکر و شعر روان
دگرطراوت الفاظ جزل **حافظ** بین
که شد بلاغت او رشك چشمهٔ حیوان
یکی بگاه بیان طوطئی است شکر بار
یکی بنظم‌روان بلبلی‌است خوش الحان
ز برج خاطر این ماه نظم رخشنده
ز درج فکرت آن لؤلؤ سخن ریزان
دراین، محاسن اخلاق چون عنب پربار
در آن ، فنون فضائل چو دانه در رمان
یکی بگلشن نظم است سوسن آزاد
یکی بباغ لطائف چو لالهٔ نعمان
یکی موافق طبع لطیف ، همچون عقل
یکی مناسب جسم شریف ، همچون جان
هزار روح فدای دم چو عیسی این
هزار جان گرامی نثار گفتهٔ‌آن . ».

(۲)

نسیم صبح سعادت ، بر آن نشان که تو دانی
گذر بکوی فلان کن در آنزمان که تو دانی
تو پیك حضرت شاهی مرا دو دیده براهت
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تو دانی
بگو که جان ضعیفم زدست رفت خدا را
زلعل روح فزایت ببخش از آن که تو دانی
من این دو حرف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم زروی کرامت بخوان چنانکه تو دانی

(۲)

ایا صبا خبری کن مرا از آنکه تو دانی
بدانزمین گذری کن بدانزمان که تو دانی
چو مرغ درطیران آی وچون باوج رسیدی
نزول ساز در آن آشیان چنان که تو دانی
چنان مرو که غباری بدو رسد ز گذارت
بدان طرف چو رسیدی چنان بران که تو دانی

(۳)

مجو درستی عهد از جهان بی بنیاد
که این عجوز عروس هزار داماد است

(۳)

دل درین پیر زن عشوه گر دهر مبند
کاین عروسی است که درعقد بسی داماداست

(٤)

همه کس طالب یارند، چه هشیار وچه مست
همه جا خانهٔ عشق است، چه مسجد چه کنشت

(٤)

منزل اریار قرین است، چه دوزخ چه بهشت
سجده گرخود به نیاز است، چه مسجد چه کنشت

(٥)

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

(٥)

کی بر کنم دل از رخ جانان که مهر او
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود .

ابیات متشابهه حافظ و سلمان

شبلی نعمانی مدعی است کــه از این قبیل اشعار که مشابهت بین **حافظ** و **خواجو** را ظاهر میسازد، میتوان مثال بسیار آورد ، لیکن بهمین چند نمونه اکتفا کرده است ؛ وازمزایای هر یك از ابیات متشابهٔ آنهر دو بحث کرده وغالباً حکم بررجحان **حافظ** داده است . پس از آن همچنین مابین اشعار **حافظ** و**سلمان** مقایسه فرموده ، وازهر دو ابیات قرینهٔ ذیل را ذکر کرده است :

حافظ

(۱)

عید است و موسم گل، ساقی بیار باده
هنگام گل که دیده است، بی می قدح نهاده؟!
گلرفت ایحریفان ! غافل چرا نشینید؟
بی بانگ رود و چنگی، بی یار وجام وباده!

سلمان

(۱)

آوازهٔ جمالت تا در جهان فتاده
خلقی بجستجویت، سر در جهان نهاده
سودای زهد خشکم ، برباد داده حاصل
مطرب بزن ترانه ، ساقی بیار باده

حافظ

زین زهد وپارسائی، بگرفت خاطر من
ساقی پیاله‌ای ده، تا دل شود گشاده
در مجلس صبوحی،دانی چه خوش نماید،
عکس عذار ساقی بر جام می فتاده!

(۲)

عاشق و رند و نظر بازم و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام

(۳)

راز برون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

(٤)

گر چه بد نامی است نزد عاقلان
ما نمیخواهیم ننگ و نام را

(٥)

جلوه‌برمن مفروش ای‌ملك الحاج که‌تو
خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

(٦)

فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

(۷)

یارب‌این باکه‌توان گفت که‌آن‌نوشین‌لب
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

سلمان

مائیم بسته دل را در لعل دلگشایت
آن لب بخنده بگشا،تادل شود گشاده
سودائیان زلفت ، گردتو حلقه بسته
شوریدگان مویت ، در یکدگر فتاده

(۲)

رندی و عاشقی و قلاشی
هیچ شك نیست که در ما همه هست

(۳)

برون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی
که این نشانهٔ رندان دردی آشام است

(٤)

مکن ملامت رندان دگر ببد نامی
که‌هرچه‌پیش‌تو‌ننگ‌است،نزدما نام‌است

(٥)

غرض ازکعبه و بتخانه توئی سلمان را
چکنم خانهٔ بی خانه خدا؟ باید رفت!

(٦)

من از آن روزکه در بند توام آزادم
پادشاهم چو بدست تو اسیر افتادم (۱)

(۷)

ای‌کنج نوش دارو، درخستگان نظرکن
مرهم بدست و ما را مجروح‌میگذاری.

---

۱) این غزل‌به **سعدی** منسوب‌است ودرکتاب **بدایع** ذکر شده.

هرچند **شبلی نعمانی** مواردبسیاری ازنظایر ابیات وکلمات متشابهٔ **حافظ وخواجو** و**حافظ وسلمان** رانقل میکند ، لیکن این چندنمونه که درفوق ذکرشد، برای بیان این مشابهت صوری ومعنوی کفایت است ؛ زیرا بر کمال تشابه این سه شاعر تا آنجا که مرا آگاهی است، هیچیك ازشرق شناسان اروپا التفاتی ننموده اند. ونیز این معنی جالب توجه است که (چنانکه بدان سابقاً درجلددوم تاریخ ادبی ایران صفحهٔ ۸۳ الی ۸۹ اشاره کرده ایم) غالب منقدان ادبیات شرقی همواره مایل بوده اند که بیشتر به اختلاف صوری که مابین کلمات دوشاعر ظاهر است ویك معنی واحد را بعبارات مختلف بیان کرده اند، توجه کنند؛ و کمتر ازاختلاف وتباینی که در افکار و معانی ایشان موجود بوده است، بحث فرموده اند. شاید بعلت همین میل که شاعران را بوده است، این عادت بوجود آمده که غالب شعراء بزرگ ، حتی خود **حافظ**، بیتی یا سراسر غزلی را ازمعاصران یاقدماءِ گرفته و کوشش میکرده اند که غزلی بهمان سبك وصورت بسازند ودر آن عبارات وجمل را به طرحی نو وجالب درآورند ، ولی بحروقافیه ومعنای عمومی آن را ابداً تغییری نمیدهند .

این اندازه تصرف درآثارشعری دیگران را بکلی مشروع وپسندیده میدانندو آن را بهیچوجه سرقت ویا انتحال[۱] نمیشمارند، چه نیت شاعرمتوجه بآن بوده است که وی درسبك شعرسلف یامعاصرخود بیشترهنرنمائی نماید.

البته این قضیه شامل اشعار هزلیه یا مضاحك نمی شود ، مانند: اشعار **عبیدزاکان** یا **بسحق اطعمه** . زیرا که نیت شاعردرتقلید یااستقبال کلام شعرای دیگر تفوق فنی بر آن دیگری نیست؛ بلکه قصد وی فکاهت ومطایبه است .

۱) انتحال = **Plagiarism** .

عدد مفسران اشعار **حافظ** نه تنها بزبان فارسی بلکه بترکی و احتمالاً به اردو نیز بسیار زیاد است ، لکن در آن همه چند شرحی که اتفاقاً موردمطالعهٔ نویسنده قرار گرفت ندرةً بحثی انتقادی یا تفسیری ازمعانی یافت میشود . آنچه بزبان ترکی نوشته‌اند، بهترین ومعروف‌ترین همه، سه‌شرح‌است؛ یکی تألیف **سروری** ، دوم تألیف **شمعی** وسوم تألیف **سودی** [۱] ، وشرح اخیررا بفراوانی بدست میتوان‌آورد وبنظرمن‌مفیدتر ازهمه‌است ، زیرا که‌مؤلف‌بسیار عاقلانه‌عمل‌خودرا محدود کرده بتوضیح معانی لغوی وازهرگونه تفسیرهای مجازی وتمثیلی دوری جسته وبیهوده سعی‌نکرده که‌برای‌کلمات وابیات‌مشکله تأویلات‌فکری‌جستجو نماید [۲] .

مفسران اشعارحافظ

---

۱) این‌شروح‌ثلاثه که ازدیوان **خواجهٔ‌شیراز** بزبان‌ترکی‌انجام گرفته،هرسه در قرن‌دهم نوشته شده‌اند. ازقراری که‌**حاجی‌خلیفه**ذکر میکند، وفات **مصطفی ابن‌شعبان**متخلص به **سروری**درسال۹۶۹ه. ووفات**ملاشمعی** درحدودسنهٔ۱۰۰۰ه. و درگذشت **ملاسودی سعدی** نیزدرهمان‌حدود واقع‌شده‌است.وآن‌رابموجب فتوی و اجازهٔ مفتی **ابو السعود** شیخ‌الاسلام‌عثمانی انجام داده است . نص فتوی‌عیناً در **کشف‌الظنون** مندرج‌است .

۲) شرح **سودی** برهشتاد غزل ازاول دیوان **حافظ** درطبع آن دیوان در **لیپزیك** ۱۸۵٤ م . بدست **برکهاوس** Brockhaus موجود است . بعلاوه شرح کامل **سودی** نیزباعین متن‌ضمیمهٔ یك‌شرح ترکی دیگر در **اسلامبول** در سال ۱۸۷۰ م . بطبع‌رسیده . اگر خوانندهٔ انگلیسی زبان بخواهد بطرز وسبك **سودی** آگاهی‌حاصل‌نماید، براواست که‌بکتاب مستر **لاو** W. H. Lowe موسوم به ـ :

« Twelve Odes of Hafiz done literally into English together with the Corresponding portion of the Turkish Commentary of Sudi . . . ». طبع **کمبریج** بسال ۱۸۷۷ م . مراجعه نماید.

ونیزممکن‌است‌بکتاب **ترجمهٔ‌دیوان‌حافظ** تألیف‌لیوتنان‌کلنل **ویلبرفورس کلارك** Lieut - Col. H . Wilberforce Clarke طبع لندن ۱۸۹۱ م . رجوع‌شود .

در اینکه بسیاری از این غزلیات دارای معانی عرفانی و اشارات و اصطلاحات رمزی [۱] است، کمتر مورد انکار میباشد. ولی در بسیاری دیگر مقصود گوینده همان معانی ظاهری که از آن استفاده میشود بوده است وبس، وابداً نخواسته است که جمال معشوقهٔ روحانی را وصف کند یاازمستی شراب بهشتی نغمه سرائی نماید. وسرّ این نکته که در اشعار **حافظ** امورمادی جسمانی بامطالب معنوی روحانی چنان درهم آمیخته است، همانطور که نخست **شاه‌شجاع** نیز بر این معنی اعتراض کرده، در نزد کسی که واقف بمطبع و روحیهٔ ایرانیان باشد، پنهان نخواهد بود؛ چه درآن سرزمین بسیار اشخاص یافت میشوند که دراثناءِ یك شبانروز آنها راحالات مختلفه دست‌میدهد؛ گاهی‌مسلمانی‌متدین، وزمانی رندی‌لاابالی، وقتی‌زاهدی‌خشك‌ولحظه‌ای‌عارفی‌پارساوحتی‌مظهرکامل‌الوهیت، جلوه گر میشوند [۲].

طالب معانی دیوان **حافظ** که خودنتواند مابین‌اشعارفرق گذاشته بیتی‌را که معنای‌ظاهری لفظی‌داردازبیتی که صاحب‌معانی رمزی‌عرفانی

---

۱) رمزی = Symbolic

۲) گویاشیخ‌اجل **سعدی** جواب‌این‌نکته‌را که **براون** تعریضاً ذکر کرده در باب دوم گلستان بدرستی بیان فرموده‌باشد، آنجا که میگوید:

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند	که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی؟!
بگفت: احوال ما برق جهانست	دمی پیدا و دیگر دم نهانست
گهی بر طارم اعلی نشینیم	گهی تا پشت پای خود نبینیم
اگر درویش بر یکحال ماندی	سر و دست از دو عالم بر فشاندی!

است جدا کند ، هرگز نخواهد توانست که از کتب شرح دیوان او استفاده نماید ، چه در آنجا شارح بیچاره دائماً این اصطلاحات را اینطور تعبیر و تکرار میکند که: مقصود از می « نشأهٔ روحانی » است و مراد از میخانه «خانقاه صوفیان» است و مطلوب از پیر مغان «مرشد معنوی» میباشد . برای خوانندهٔ انگلیسی زبان که بخواهد این سبك تحقیق را پیروی کند، باید بترجمهٔ انگلیسی کاملی که **ویلبر فورس کلارك** بقلم نثر از **دیوان حافظ** فراهم کرده است بانضمام حواشی فراوان و شرح مفصل جامع آن ، رجوع فرماید.

درباب معانی رمزی و تأویل اصطلاحات و اشارات شعراء صوفی یا صوفی منش **ایران** ، کتاب نفیس و محشای **ترجمهٔ گلشن راز** شیخ **شبستری** طبع **وینفیلد** E. H. Whinfield و همچنین کتاب کوچك مرحوم **پروفسور پالمر** E. H. Palmer موسوم به: « **عرفان در شرق** «Oriental Mysticism» دو کتاب نافع وسودمنداند که بهردو مراجعه میتوان کرد . و برای دانستن اصول و مبادی واوصاف عامهٔ تصوف خواننده را حواله مینمائیم به فصل سیزدهم (صفحهٔ ٤١٦)از جلداول کتاب **تاریخ ادبی ایران** تألیف نویسنده « Literary History of Persia, Vol. I.»

وقتی رسالهٔ کوچکی دربارهٔ **حافظ** موردتوجه نویسنده قرار گرفت که **مستر سیدنی چرچیل** Mr. Sidney Churchill منشی شرقی سفارت **انگلیس** در **طهران** مرا بوجود آن رساله آگاه ساخت. هم آن رساله در اینجا مستحق اندك بحثی

لطیفهٔ غیبیه تألیف ملا محمد دارابی

میباشد [1]؛ مخصوصاً از آن لحاظ که در آنجا بعضی اعتراضات منقدان معاصر خود را در بارهٔ اشعار **حافظ** خلاصه کرده و سپس آنها را ردّ و جرح فرموده و جواب گفته. این رسالهٔ کوچک موسوم است به: «**لطیفهٔ غیبیه**» تألیف **محمدبن محمد دارابی**. از شرح حال مؤلف و تاریخ تألیف نتوانستم چیزی معلوم نمایم، لیکن آن رساله مشتمل است بر ۱۲۷ صفحهٔ کوچک که بچاپ سنگی در **طهران** بسال ۱۳۰٤هـ/۱۸۸٦م. طبع شده وغالباً شامل توضیحاتی بر بعضی اشعار مشکل **خواجه** میباشد. در آن میان سه اعتراض شدید که مؤلف سعی کرده است پاسخ دهد، بنابر آنچه در صفحهٔ ٥ آنکتاب مسطور است عبارت‌اند از:

اول آنکه از بعضی ابیات معنی معلوم نمیشود، یا اگر معنائی دارد

---

۱) **لطیفهٔ غیبی** تألیف **شاه محمد دارابی**، بهمت کتابفروشی **احمدی شیراز** در چاپخانهٔ **موسوی شیراز** درسال ۱۳۱۹ شمسی نیز بطبع رسیده است. مرحوم **آقامیرزا احمد عبد الحی مرتضوی تبریزی** که زبدهٔ اهل عرفان و قدوهٔ مجردان زمان بود، مقدمه‌ای بر آن نگاشته و از قول **سید قطب الدین محمد تبریزی** معاصر **شاه سلطان حسین صفوی** متوفی بسال ۱۱۷۳ هـ. در کتاب **فصل الخطاب** شرح حالی از **شاه محمد دارابی** نیز ذکر فرموده و در آنجا گفته است: «**شاه محمد دارابی** کان استاد کل افاضل **دار العلم شیراز** فی عصره، و عندی رسالته المسماة **بمعراج الکمال** فی تحقیق معنی الشیخ و الارشاد و المرید و الاسترشاد.» ولی آنچه از متن خود آن رساله استفاده میشود، ظاهراً مؤلف معاصر با **شاه عباس دوم صفوی** بوده ودر بدایت احوال در قصبهٔ **داراب جرد فارس** میزیسته سپس به **شیراز** آمده وبکسب کمال مشغول شده، ودر حدود سال ۱۰٦۲ هـ در **احمد آباد گجرات، هندوستان** زندگی میکرده است.

فهم آن بسیار مشکل و ازقبیل معمی ولغز است، مثل این بیت[1]:

ماجرا کم کن وباز آ که مرا مردم چشم خرقه ازسر بدر آورد و بشکرانه بسوخت ».

دفاع از اعتراضات و انتقادات بر کلام حافظ دوم آنکه بعضی از ابیات برخلاف ظاهر شرع میباشد ومعانی بوالهوسانه و ازروی هوای نفس دارد.

مثل این بیت :

دل من در هوای روی فرخ بود آشفته همچون موی فرخ.

ویا این بیت :

هزار آفرین برمی سرخ باد که ازروی مارنگ زردی ببرد.

سوم آنکه اشعارش موافق **اصول مذهب اشعری** است که علمای امامیه آنرا باطل میدانند . مثل این بیت :

در کوی نیکنامی ما راگذر ندادند گرتونمی پسندی تغییرده قضارا(۲).

ویا دراین بیت :

---

۱) توضیحی **سودی** درمعنای این بیت داده است ، رجوع شود بدیوان **حافظ** چاپ **رزنزویگ شوانو** Rosenzweig-Schwannau ج۱ـ نمرهٔ ۲٦ حرف ت صفحهٔ ۷٦۹ ـ ولی آن توضیح چندان قابل قبول نیست .

۲) این نکته قابل توجه است که عقیدهٔ بجبر «Fatalism» که بزعم اروپائیان ازاصول خاصهٔ دیانت اسلام شمرده شده نزد فرقهٔ شیعه مردود میباشد وایشان برحسب اخبار ائمهٔ معصومین معتقدند که: «لاجبرولا تفویض بل امر بین امرین» رجوع شود : به **تجریدالکلام وشرح علامهٔ حلی**.

این جان عاریت که به **حافظ** سپرده دوست — روزی رخش ببینم وتسلیم وی کنم(۱).

هر چند نسخ خطی دیوان **حافظ** مثل سایر نسخ فارسی دارای اختلافات ونسخه بدلهای بسیار است، لیکن از دیوان آن شاعر بزرگ یک نسخه موجود است که صحت آن نزد اهل تحقیق موقع قبول یافته ، وآن همان نسخه ای است که **سودی** شاعر ترک زبان نوشته است وطبع **دیوان حافظ** در **اروپا** که بعدها بدست **روزنزویگ شوانو** و **براکوس** Brockhaus انجام گرفته همه از روی آن میباشد، بطوریکه معمولاً شمارهٔ غزلهای **حافظ** درچاپ‌های بعد همه مطابق همان طبع است[۲] .

چرا ترکها اشعار فارسی را بهتر از هندیها طبع کرده‌اند

بطوریکه مشاهده میشود، کلیهٔ دواوین و کتب شعر فارسی که در **ترکیه** بطبع رسیده، ازجمله **مثنوی مولانا جلال الدین رومی** و **دیوان حافظ** دقیق‌تر و قابل اعتمادتر از آن است که در **هندوستان** چاپ کرده‌اند .

---

۱) عقیدهٔ به «رؤیت الهی» که ظاهراً ازعقاید اهل ظاهر مخصوصاً مکتب **حنبلیه** است، مطابق مبادی کلام معتزله وشیعه مردود است. رجوع شود به **شرح تجرید**. ودیگر کتب کلام .

۲) در باب نسخ صحیح **دیوان حافظ** از آنچه در **ایران** چاپ شده وبعداز طبع کتاب **براون** انتشار یافته ، اول **دیوان حافظ** طبع مرحوم **عبدالرحیم خلخالی** در **تهران** است که درسال ۱۳۰۶ هـ ش. ازروی نسخهٔ قدیمی خطی محرر بتاریخ ۸۲۷ هـ. ق. بطبع رسانده اند، دوم دیوان طبع استاد دانشمند فقید **محمد قزوینی** است که در سال ۱۳۲۰ شمسی در **تهران** بخرج وزارت معارف بخط نستعلیق بطرزی زیبا و صحیح طبع گراوری شده وقبلاً بآن اشاره شد .

رجوع شود بحاشیهٔ ص ۳۵۸ تا ۳۶۱ کتاب حاضر.

دواوین طبع **هندوستان** غالباً مشتمل است بر بسیاری اشعار مجعول و دخیل که خود چاپ کنندگان در آن داخل کرده‌اند ، در حالتی که در **ایران** هیچ کس بچنین عمل ناپسندی مبادرت نمیکند ، و ترکها هم نمیتوانند شعر فارسی بسازند . چاپ کنندهٔ فارسی زبان غالباً آنقدر ذوق دارد و تشخیص میدهد که وی نمیتواند شعری عیناً مانند آن اساتید بسازد که موردقبول عامه باشد ؛ چاپ کنندهٔ ترك هم همواره باآنکه دقت مینماید و تحمل زحمت بسیار میکند، معذلك میداند که وی را امکان ساختن شعر فارسی بهیچ رو میسر نیست. برخلاف چاپ کنندگان هندی که تاحدی طبع شعر- سازی داشته‌اند ، بدون ملاحظه و دقت اشعاری از خود ساخته ودر دیوانی که در دست طبع دارند، گنجانیده‌اند.

ترجمه های[1] دیوان حافظ

باری دیوان کامل **حافظ** که **سودی** شرح کرده است ، و ممکن است که باز هم با نسخ قدیم کامل‌تر مقابلهٔ دقیقی بشود، من حیث المجموع مشتمل است بر ۶۹۳ قطعه و منظومه باین ترتیب : ۵۷۳ غزل، ٤۲ قطعه،

---

۱) سال ۱۳۲٦ ه.ش./۱۹٤۷م. استاد دانشمند معاصر **پرفسور ارتور آربری** پرفسور عربی در دانشگاه لندن ، کتاب ظریف لطیفی در (مطبوعات کمبریج) منتشر ساخت موسوم به: «Hafiz ،Fifty Poems» «**پنجاه چکامه از حافظ**» که مشتمل است بر اصل متن فارسی و ترجمه‌های انگلیسی پنجاه غزل وقطعه بقلم مترجمین مختلف که از آنجمله یکی خود پرفسور مذکور است . وبر آن کتاب مقدمه‌ای منقدانه در شرح احوال وبحث در گفتار اشعار خواجه نگاشته وحواشی مفیدی نیز بآن الحاق کرده است .
در آخر آن مقدمه باقلمی که صفای نیت و لطف مشرب از آن تراوش میکند،

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

۶۹رباعی ، ۶مثنوی،۲قصیده، ویك‌مخمس . ترجمهٔ کاملی به‌آلمانی ازتمام این ابیات بشعر منظوم بقلم **رزنزویگ شوانو** ، ونیز یك ترجمهٔ کامل انگلیسی به نثر از تمام آن دیوان بقلم **ویلبر فورس کلارك** انجام گرفته است .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

بچند سطر مقالهٔ خودرا بپایان رسانیده که مضمون آن بانضمام فهرستی از مترجمین انگلیسی‌زبان که موردمطالعهٔ اوبوده‌اند ، دراین‌جا عیناً نقل‌میشود ، می‌نویسد :

«ذیلاً فهرستی ازکتب مختلف که این‌ترجمه‌ها ازآنها نقل شده‌است، مینگاریم وازآن مترجمین و ناشرین که بترجمه و نشر و طبع این ابیات دلاویز اقدام کرده‌اند سپاسگزاری مینمائیم .

حافظ درانگلستان بیش‌ازسایرشعراء **ایران** هواخواه دارد وبیشتر ترجمهٔ سخنان‌اورابزبان خودپرداخته‌اند وشاید که آن گوینده ازجایگاه ابدی‌خویش‌بنظرلطف براین‌جزایردریاهای باختر که اززادوبوم عزیزاواینهمه بعد منزل دارد نگریسته وشاد شودزیرا که‌دوملت‌بوده‌اند که‌بهترین‌اشعارغزلی‌**حافظ**رابجهان هدیه‌آورده‌اندودربرتو وجوداو سلسلهٔ‌استواری ازمهرودوستی ایجاد کرده‌اند ـ :

۱- **ویلیام جونز**، ۱۷۷۱م. William Jones:<A Grammer of the. Persian Language.>

۲- **جان‌ریچاردسن**، ۱۷۷٤م.- John Richardson:<A Specimen of Persian Poetry.>

۳- **طماس‌لاو**،۱۷۸۵م.. Thomas Law: in Asiatick Miscellany,. Vol. I. Calcutta.>

٤- ح.ح، ۱۷۸۶ م . H.H. : in Asiatick Miscellany. Vol. 2.>

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

و علاوهٔ برآن از بسیاری غزلیات مفرده و یا مجموعهٔ ترجمه‌های
بسیار بالسنهٔ مختلفه انگلیسی ، آلمانی ، لاتین ، فرانسه‌وغیره نیزبعمل

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل :

۵- جان‌نات، ۱۷۸۷ م . John Nott: <Select Odes from the Persian Poet Hafiz.> .

۶-جان‌هدن‌هیندلی، ۱۸۰۰م. John Haddon Hindley,<Persian Lyrics. or, Scattered poems from the Divan -i- Hafiz.>.

۷- هرمان‌بیکنل ، ۱۸۷۵ م. Hermann Bicknell: <Hafiz of Shiraz. >.

۸-ادواردهانری‌پالمر، ۱۸۷۷م. Edward H. Palmer:<The Song of the Reed and other Pieces.>.

۹-جرترودلوتیان‌بل، ۱۸۹۷م. Gertrude L. Bell:<Poems from the Divan of Hafiz.>.

۱۰-والترلیف، ۱۸۹۸م. Walter Leaf:<Versions from Hafiz.>. an essay in Persian Metre.

۱۱-جان‌پین ، ۱۹۰۱م . John Payne: <The Poems of Shemseddin Mohammad Hafiz of Shiraz>.

۱۲- ریچاردلوگالین ، ۱۹۰۵م. Richard Le Gallienne:<Odes from the Divan of Hafiz> .

۱۳- الیزابت‌بریج، (داریوش) ، ۱۹۲۱ م Elizabeth Bridges: (E. Daryush). <Sonnets from Hafiz and other verses>-

۱۴- روبن‌لوی، ۱۹۲۳م Reuben Levy:<Parsian Literature, an Introduction> .

بقیهٔ‌حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد

آمده که بعضی منثوراست وبعضی منظوم.(برای فهرست جامع این ترجمه‌ها رجوع شود بفهرست نسخ خطی ادارهٔ **هندوستان** نمرهٔ ۱۲٤٦ (Col. 720) تألیف **دکتر اته** Dr.H. Ethé وهمچنین فهرست **کتب بانکی پور** (ازفردوسی تاحافظ ص۲۵٦) [۱].

درمیان ترجمه‌های منظوم **دیوان حافظ** بانگلیسی بزرگتروذیقیمت‌تر

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

استاد **ارتور اربری** A.J. Arberry که اکنون کرسی تدریس ادب فارسی در دانشگاه کمبریج بوجودشریف اومزین است، اخیراً مطالعات فاضلانهٔ خودرا بصورت مجموعهٔ نفیسی منتشر ساخته اند، بنام «**ادب کلاسیک فارسی**» «Classical Persian Literature» دراین کتاب پس ازمقدمهٔ بسیارجامعی از**فردوسی تاجامی** اساتید شعر فارسی را موردمطالعه وتحقیق قرارداده ـ واز آن جمله در فصل مشروحی از**حافظ شیراز** بحث فرموده‌اند . (ص۳۲۹، ۱۹۵۸ ، طبع لندن .C.P.zi) .

---

۱) نویسندهٔ این سطور درسال ۱۳۲٤ هـ ش./ ۱۹٤۵م در کتابفروشی **جان واتکینس** J. Watkins در **لندن** ترجمه‌ای ازمنتخبات اشعار **حافظ** بانگلیسی خریداری کردم که مترجم آن نام خودرا مکتوم داشته وفقط بدین عبارت اکتفا کرده‌است: «یکی از اعضاء انجمن ایران درلندن» وحتی ناشرنیزاسم اورا مخفی میداشت . واین ترجمه منتخبی است از رباعیات وغزلیات خواجه باضمام مقدمه‌ای در شرح احوالات شاعر و بحث در عقاید متصوفه وشرح اصطلاحات ایشان . آن ترجمه بسال ۱۹۲۰ درلندن بوسیلهٔ همان کتابفروشی بصورتی ظریف بطبع رسیده‌است .

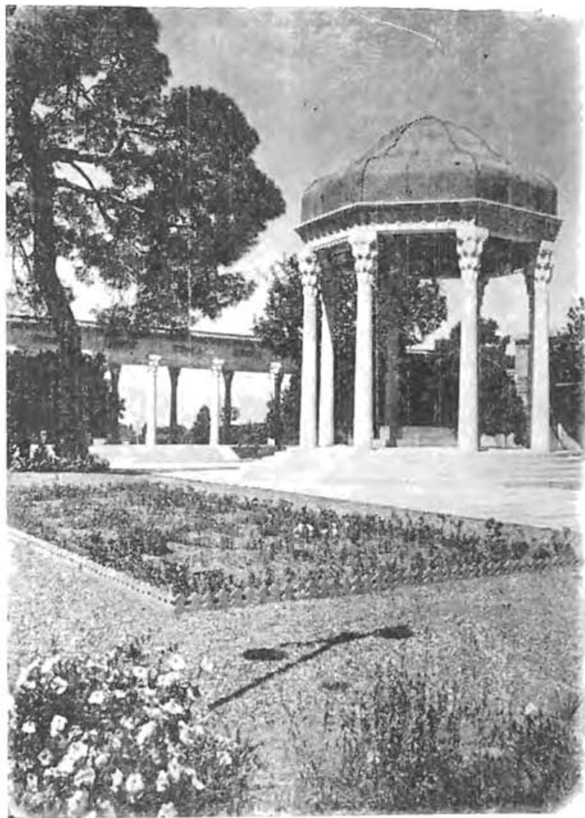
دراین ترجمه توجه مخصوص برباعیات شده وحواشی ویادداشتهائی چند برای هر یك نگاشته و ترجمهٔ آن نیز به نظم و نثر انگلیسی ساده و لطیف و بی‌تکلف میباشد .

از همه آن است که بقلم **هرمان بیکنل** Herman Bicknell انجام گرفته.
این شخص که درسال ۱۸۳۰م.متولدشده ودرابتدا به تحصیل طب درمریضخانهٔ
سن بارتلمئو می‌پرداخته ودرسال ۱۸۵٤م.باخذ درجهٔ M. R. C. S. نائل
گردیده و در خدمت‌طبی‌لشکری‌واردشده ، درایام شورش **هندوستان** در
آنجابوده، وسفرهای‌بسیاردر**اروپا**و**آسیا** و **افریقا** و**امریکا** کرده ، وبنام
عبدالواحد درسال ۱۸٦۲م. بزیارت **مکه** رفته وحج بعمل‌آورده است .
مدتی نیـز در **شیراز** بسر آورده و در آنجا به تحقیق نکات مشکوکهٔ
دیوان‌حافظ اشتغال داشته ،و شخصاً بهاماکن و نقاطیکه شاعر دراشعار
خود ذکر کرده رفته وآنها را برای العین مشاهده فرموده است . **بیکنل**
عاقبت‌درسال۱۸۷۵م.وفات‌یافت. بعدازمرگ‌وی‌برادرش A. S . Bicknell
درهمان سال‌مجموعهٔ اورا بادقتی که‌درخورمحبت‌برادری‌است، انتشارداد .
کتاب‌وی علاوه بریك دیباچه ومقدمه وضمیمه وفهرستها و۹تصویرمشتمل
است‌برترجمهٔ کامل‌یاناقص۱۸۹غزل تمام،۲٤قطعه ،٦۹رباعی ، ودومثنوی
ویك‌مخمس .

از غالب ترجمه های متعدد **حافظ** که عبارت‌است : به زبان لاتین
بقلم **منینسکی** Meninski در۱٦۸۰ م . و **طماس‌هاید** Thomas Hyde
در۱۷٦۷م. و **رویسکی** Revisky در۱۷۷۱م. وبه‌زبان فرانسه ۱۷۹۹م.
و انگلیسی ۱۷۹۲م. وترجمه‌های **سرویلیام‌جونس** SirWilliam Jones
ونیز ترجمه‌های آلمانی از ترجمهٔ **واهل** Wahl در۱۷۹۱ م . تا ترجمهٔ
بودلستدت Bodenstedt در۱۸۷۷ ، ونیز مساعی که اخیراً در ترجمهٔ
انگلیسی ازطرف اشخاص متعددمانند **پین** Payne و**ژوستین‌مالک‌کارتی**

بعمل **Justin McCarthy** و**ویلبرفورس کلارك Wilberforce Clarke** آمده‌است، دراین‌مقام ازغالب آنها سخن نمیگوئیم؛ فقط به‌مختصر سخنی درباب سه‌ترجمهٔ انگلیسی، که بنظرمن از همه بیشتر قابل توجه‌است، اکتفا میکنیم :

قدیمترین‌این‌سه، همان ترجمهٔ **هرمان بیکنل** است که درفوق‌ذکر شد و آن در سال ۱۸۷۵ م . بطبع رسیده است . ترجمهٔ دوم بترتیب تاریخی‌بقلم‌میس‌**جرترود لوتیان‌بل** ـ‌لندن۱۸۹۷ م. ـمیباشد، وی‌علاوه برمقدمهٔ قابل‌تحسینی که راجع به‌تاریخ زندگانی‌وصفات شاعرنگاشته، از ۴۳ غزل آن نیز ترجمهٔ لطیفی کرده‌است. سبك این‌ترجمه گرچه‌آزاد است، ولی‌برای من بمراتب زیباترین، وتاآن‌حد که مربوط برو‌ح**حافظ** است،صدیق‌ترین‌ترجمهٔ‌اشعار آن‌شاعربزرگ بلسان‌انگلیسی‌است. آخرین هرسه، ترجمه‌ایست که در سال ۱۸۹۸م . بقلم **والتر لیف Walter Leaf** انجام گرفته ، و۲۸ غزل **حافظ**را متضمن‌است.درآنها مترجم سعی کرده که‌صورت‌ومعنای کلام اصلی‌رادرزبان انگلیسی‌عیناً‌حفظ کند ، وتوفیق او در این مقصود تا آن‌حدی است که التزام چنین شرطی اجازه‌میداده . وجود این‌سه‌ترجمه اززحمت ترجمهٔ اشعار **حافظ** چنانکه درمواردبعضی دیگر ازشعرانموده‌ایم، مارا معاف میدارد ؛ چه‌این ترجمه‌های سه گانه هر کدام بطریقی مزایا و محسناتی دارد:ـ یعنی **هرمان بیکنل** ازلحاظ حفظ معنای اصلی از همه معتبر تر میباشد ، غالباً ترجمهٔ ماده تاریخ ها ماهرانه‌انجام‌یافته ومنتهای حسن‌قریحه‌را بکاربرده ، و**والتر لیف** ازحیث



آرامگاه **حافظ** ــ در**شیراز**، بعدازساختمان، بسال ۱۳۱۶ هـ. ش.
(بلطف ادارهٔ فرهنگ **فارس** عکس برداشته شده است)

صورت به‌عالیترین‌نهجی‌اسلوب کلام **حافظ** رانشان‌میدهد، درحالتی که **میس بل** بابتکارخود شعری‌ساخته‌است که درخوبی‌ولطف‌درعداد اشعار طراز اول انگلیسی میباشد ، و میتوان گفت بعد از ترجمهٔ **فیتز جرالد** ازرباعیات**عمرخیام**ترجمهٔاین‌بانوی‌شاعره‌لطیف‌ترین‌ودرست‌ترین‌ترجمهٔ شاعرانه ایست که از چکامه‌های فارسی بزبان انگلیسی بوجود آمده ، زیرا هرچندبعضی‌ترجمه‌های‌منظوم که‌سابقاً **ویلیام‌جونس**ازاشعار**حافظ** کرده بسیار زیبا و جمیل است ، لیکن آنها را نمیتوان حقیقهٌ شعر بمعنای‌کلمه‌نامید وبعلاوه چنان‌آزاد است که بزحمت میتوان‌آنراترجمهٔ حقیقی بشمارآورد [۱].

مزارخواجه حافظ

آرامگاه **حافظ** در باغ زیبائی در (شمال) شهر **شیراز** واقع‌شده‌است که‌به **حافظیه** معروف‌است و این مقبره را نخست **ابوالقاسم بابر** [۲] بیاراست ، در وقتی که بسال

---

۱) دراینجا مرحوم **براون** شرح‌مفصلی درمقایسهٔ ترجمه‌های‌ثلاثه که‌ازغزلیات **حافظ** بقلم این‌سه‌تن مترجم انگلیسی‌زبان‌آمده است، بیان نموده وخصایص ومزایای هریك‌را جداگانه شرح‌داده وبا نسخهٔ‌فارسی طبع **رزنزویگ** تطبیق کرده واز هر ترجمه یك‌غزل برای‌نمونه ذکر فرموده که چون خوانندگان فارسی این کتاب رانفعی ازآن حاصل‌نمی‌شد ازنقل‌آنها صرف‌نظر کردیم .

۲) **ابوالقاسم بابر پسر میرزا بایسنغر بن شاهرخ بن تیمور** که ازسال ٨٥٤ تا٨٦١ هـ . درخر**اسان وعراق وفارس** حکومت کرد . در بارهٔ ساختمانی که درزمان‌وی درمقبرهٔ **حافظ** کرده‌اندور **مجالس‌النفائس** طبع‌مترجم، **طهران**،۱۳۲۳ش. چنین‌میگوید: **مولانامحمدمعمائی**ـ درزمان**بابرمیرزا**

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

۸۵۶ هـ . / ۱۴۵۲ م . بشیراز آمد؛ ساختن آن مقبره را به **مولانا محمد معمائی** رجوع فرموده بود(رجوع شود به **تذکرة الشعراء دولتشاه صفحهٔ ۳۰۸**). درازمنهٔ اخیره آن مقبره را مرحوم **کریم‌خان زند** که یکی از بهترین پادشاهان **ایران** بوده است ، مرمت کرده برزینت و جمال آن بیفزود ؛ وسنگی که هم اکنون برروی قبر **حافظ** قرار دارد، بامر آن پادشاه ازیك پارچه مرمر (۱) بسیار زیبا تراشیده و در آنجا نصب کرده‌اند وبعضی ابیات این غزل بر آن منقوش است :

مژدهٔ وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایرقدسم وازدام جهان برخیزم ... الخ

مردم **شیراز** حافظیه را بسیار حرمت میدارند وهم دلداد گانی که آشنای آن استان‌اند وهم رندان صاحبدلی که ازاطراف جهان به**شیراز** میآیند، همه آنجارا زیارتگاه روحانی خود میدانند ، و قبر شاعر را عدهٔ

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

صدر معظم گردیده . . . .در ایام مکنت خود در **شیراز** درسر تربت **خواجه حافظ** گنبدی ساخت و **بابر میرزا** را آنجا ضیافت کرد ، اما یکی ازخوش طبعان **شیراز** بجانبی که نظر میرزا افتد این بیت‌را نوشته بود:

« اگر چه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد.»

میرزاخوانده درآن‌باب بسیار مطایبه کرده‌اند .. » .

این **ابوالقاسم بابر** را **باظهیرالدین بابر بن عمرشیخ بن ابوسعید بن محمد بن میرانشاه بن تیمور**، که مؤسس سلسلهٔ **گورکانیهٔ هندوستان** است،اشتباه نباید کرد؛ چونکه **ظهیرالدین بابر** درسال ۹۳۷هـ وفات یافت وقبرش در **کابل** موجوداست .

---

۱) در حال تحریر این کتاب سنگ مرمر مذکور موجود و زیارتگاه اهل دل است .ـــ ولی متأسفانه دراوایل ماهٔ چهاردهم یکی از روحانیون قشری ومتعصب آن مقبره بیحرمتی روا داشته وآن سنگ اندکی خراشیده شده است . و نیزنسخه‌ای از **دیوان حافظ** بخط نستعلیق بسیار ممتاز از زمان **کریم‌خان وکیل** در آن مزار **کنزالانوار** وجوددارد که بسیاری ازبزرگان‌وزائرین با آن تفألها برای احوال خود بر گرفته‌اند.

بسیاری ازقبور دیگران که درعالم خاك شرافت مصاحبت جسمانی را با کالبدآنمرد روحانی آرزونموده‌اند، احاطه کرده‌است‌ومصداق‌بیت‌اوصورت تحقق‌حاصل کرده که میفرماید :

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه   کهزیارتگه رندان‌جهان خواهدبود(۱).

---

۱) **آرامگاه‌حافظ** درحال‌تحریر این مقال، بنائی است مجلل و زیبا ، در زمانیکه راقم این‌حواشی بخدمت وزارت‌معارف مشغول بود ، بحمدالله بانجام ساختمان آن موفق گردید . تفصیل بنای آن را حکایتی است شیرین که به صفای باطن خواجه لسان‌الغیب دلالت می کند . ونقل‌آن حکایت دراین‌صحیفه مناسب مینماید :

درسال ۱۳۱۰ هـ . ش . بعضی از حکام خیر اندیش‌**شیراز**را بخاطر گذشت که بنای‌قدیم‌**حافظیه**راکه ازعهد**کریم‌خان‌زند** ملقب به«**وکیل**»باقی مانده و رو بخرابی‌وکهنگی نهاده بود، تعمیرومرمتی‌بسزا نمایند . بنابراین عمارت مذکور راکه عبارت‌بود ازایوانی دودر مشتمل برچهار ستون سنگی بلند ویك‌ردیف‌حجرات ، خراب کرده در صدد ساختمان جدیدی بر آمدند ؛ متأسفاً حوادث روزگار مجال اتمام بایشان‌نداد . درسال ۱۳۱۳ه‌.ش. که بمناسبت ساختن‌**آرامگاه فردوسی طوسی** درتمام‌مردم **ایران** جوش وجنبش‌خاصی نسبت‌بآثاربزرگان ادب واحترام بمقابرایشان بظهور رسیده‌بود وهمه متوجه احیای آثار گویندگان وتجلیل نام اساتیدشعرمی‌بودند، خاطر صاحبدلان‌**شیراز**از خرابی‌آرامگاه **حافظ** محزون‌وغمین‌بود. واین‌بنده نیز که دراین تأثر و تأسف باهموطنان‌عزیز شریك وانباز بودم‌پیوسته با خود می اندیشیدم که چه‌شود اگر بنای مجللی چنانکه درخور شأن ومنزلت **خواجه شیراز** است بر سر مزار او بیادگار ساخته شود که از فریضهٔ قدر شناسی نسبت بمقام آن استاد.بزرگ کمترین علامتی باشد . در همان ایام بوالفضولی در یکی‌ازاوراق منطبعهٔ در**طهران** بی‌موجبی لایق بمقام قدس لسان‌الغیب اسائهٔ ادب کرده. واین بیت‌آن بزرگ راکه در مطلع یکی‌از غزلهای‌شیوا سروده‌است .

کرمیفروش حاجت رندان رواکند   ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

درمعرض تخطئه قرارداده ازسرجهالت سخن‌های دور از ادب گفته بود .

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ بعد

قبل از آنکه باحوال دیگر شاعران بپردازیم، باید کلمه ای چند

تفأل بدیوان حافظ

درباب تفأل بدیوان **حافظ** بنگاریم. چه این نزد ایرانیان امری بسیار متعارف و معمول است؛ تا بحدی که مانند تفأل به قرآن کریم نزد مسلمانان یا

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

روزی که جمعی از اهل دانش برای تهیهٔ سرمایه برای مصارف بنای بارگاه خواجهٔ بزرگوار انجمن کرده بودند، این حکایت بمیان آمد وهمه برقلت خرد ونقصان معرفت آن نادان که از فرط جهالت بمردان بزرگ که مایهٔ فخر و مباهات قوم و ملت‌اند اهانت روامیداشت تأسفها خوردیم. پس از آن درباب بنای آرامگاه خاص خواجه سخن بمیان آمد. بسیار گفتند و شنیدند ، لیکن نتیجه‌ای از آن سخنان عاید نگردید . همه مأیوس و نومید بخانه باز گشتیم . نویسندهٔ این سطور بحکم وظیفهٔ خدمت بمعارف وعلاقهٔ ارادت بساحت **خواجهٔ شیراز** بیشتر از دیگران دلگیر وملول و در گوشهٔ کلبهٔ خود متأثر و ومحزون بودم . پس در آن نیمشب بخاطر رسید که از دیوان خواجه فالی برگیرم واز روح پرفتوح آن بزرگ استمداد همتی نمایم ، پس دردل نیت کردم که آیا تواند بود که قبه‌ای یادگاری مجلل و با شکوه درسر مقبرهٔ او بدست این بندهٔ ناتوان ساخته و پرداخته گردد ؟ چون دیوان بر گشودم، ازعجائب همان بیت مذکور که مورد صحبت بود برآمد که « گر میفروش حاجت رندان رواکند . . . الخ » پس برروح خواجه لسان‌الغیب فاتحه خوانده وباخلاص دمیده. وبرخاطر متیقن گشت که عنقریب بهمت آن مرد روشندل مقصود حاصل خواهد گردید .

اندکی برنیامد که بحمدالله آن بیت بر آورده شد: ـ ازوجوه بر ّ ومنابع خیر ، من حیث لایحتسب، سرمایه‌ای فراهم آمد ودرسال ۱۳۱۴ هـ ش. که هنوز این بنده نویسنده بخدمت معارف مشغول بودم ، بنائی رفیع و گنبدی منیع بر سر بنای آن آرامگاه آغاز گشت واز فیض باطن منور وروح قدسی خواجه لسان‌الغیب، بی آنکه دیناری ازصندوق دولت استعانت جوید ،آن بنای ارجمند در سال ۱۳۱۶ هـ ش. بکلی بپایان آمد .بجای

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

تفأل به کلمات **ویرژیل**[1] نزد رومیان قدیم رواج دارد. چنانکه گفتیم، **حافظ** را ازهمین جهت **لسان الغیب** و **ترجمان الاسرار** لقب داده‌اند[2] وچنین معتقد هستند که چون آدمی درکاری بشك و تردید مبتلی باشد میتواند ازکلمات واشعار خواجه استمداد وراهبری جوید، بدینگونه که بر روح خواجه فاتحه دمیده وددل نیت خود را روشن کرده آنگاه دیوان او را

۱) **ویرژیل** Virgile شاعر شهیر لاتین متولد بسال ۷۰ ومتوفی بسال ۱۹ قبل از میلاد، قبر او در **ناپل** است.

۲) **حاجی خلیفه** در **کشف الظنون** می‌نویسد: «هو دیوان معروف متداول بین اهل الفرس ویتفأل به وکثیراً ماجاء بیت منه مطابق لحسب حال المتفأل ولهذا یقال له لسان الغیب وقدالف فی تصدیق هذا المدعی محمد بن الشیخ محمد الهروی رسالة مختصرة واورد إخباراً متعلقة بالتفأل به .. (وللکفوی المولی حسین المتوفی بعد سنة ۹۸۰ رسالة ترکیة فی تفألات **دیوان حافظ** مشحونة بالحکایات الغریبة . . ».

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

چهار ستون ، که هم اکنون دروسط ستونها قراردارد، ۱۶ ستون بزرگ که ازسنگ محکم یکپارچه تراشیده شده افراشته گشت ودرسرقبرنیز گنبدی متین برهشت ستون سنگین نصب گردید. واز ابیات واشعارخواجه غزلهای فرّا انتخاب گشت وچون خواجه خود درحسن خط استاد خطاطان روزگار خویش بوده است، مرحوم امیرالکتاب کردستانی که یکی از معاریف ثلث نویسان معاصر بود آنهارا بهمان شیوه بر نگاشت وبرروی کاشی‌های ظریف برآورده در و دیواروابآن زینت بخشید ، و سراسرآن بنا پس از سه سال بکلی خاتمه پذیرفت و اینك جایگاهی مجلل وبوستانی دالکش فراهم آمده که زیارتگاه اهل ذوق و کعبهٔ صاحبدلان است .

نقشهٔ این بنارا **مهندس گدار** A. Godard فرانسوی ، طرح ورسم کرده. و بمراقبت مرحوم **علی ریاضی** رئیس معارف **فارس** و معماران و سنگتراشان و کاشی کاران **شیراز** بمحل اجراء گذاشته شد . و بحمدالله عاقبت «میفروش حاجت رندان روا» کرد .

هرطور که اتفاق افتد میگشاید ، پس درنخستین شعری که چشم بر آن میافتد، یا آنکه در آخرین غزلی که در صفحهٔ گشوده واقع شده‌است، جواب سؤال خود را خواهد یافت وشعر اول ازغزل ثانی نیزشاهد آن فال خواهد بود .

هم‌چنین جدولهای مخصوصی بنام فال‌نامه درست کرده‌اند که‌مشتمل است برمربعائی چند که غالباً مضروب اعداد طاق مانند ۷ یا ۹ میباشد ، وهرمربع کلمه یاحرفی‌را محتوی‌است که میتوان برای آن مقصودبکاربرد؛ غالباً درمقدمهٔ چاپهای شرقی‌دیوان یکی ازاین‌فالنامه‌ها بادستوراستعمال آن‌وجوددارد؛ معذلك این جدولها باوجود ظاهرمرموز وحیرت‌انگیزی که دارد، جوابهای خیلی محدود و مبهم میدهد ؛ چنانکه اگر آن مربعات مضروب عدد هفت‌باشد، هفت جواب واگر مضروب عددنه‌باشد ، نه‌جواب بدست میدهد و قس علی ذلك . چنانکه مسیو لین[۱] بدرستی اشاره کرده‌است ، بهمین طرز مربعاتی برای‌تفأل نزد مصریان قدیم نیز معمول بوده‌است. اینها همه ناشی ازعقیده‌ای‌است که‌درشرق رواج‌داشته وبرآنند که درمواقع شك‌وتردیدبطورقاعدهٔ‌کلیه آدمی بایدجنبهٔ‌منفی‌را اختیار واز اتیان به‌عمل مثبت دوری‌جوید . بهمین سبب اکثرجوابهائی که‌ازین مربعات استخراج‌میشود ، یابطور وضوح‌ناهی ازعمل‌است وباصطلاح معمول «فال بداسته»؛ یا آنکه جنبهٔ تردیددارد ، وبندرت‌جواب‌مثبتی که مشوّق‌انجام کارباشد از آنها استخراج میگردد .

یکی‌ازجدولها که‌بدان‌اشاره‌شد، مشتمل‌است‌بر۱۵×۱۵ = ۲۲۵

۱) ادوارد‌لین Edward Lane عالم مستشرق مصر شناس .

تجزیهٔ یکی از فالنامه‌ها

مربع که هر یك حاوی یك حرف میباشد. ۹ مصراع که هر کدام مشتمل بر ۲۵ حرف میباشد ومضروب آن نیز (۲۵×۹=۲۲۵) انتخاب شده است؛ وباینطریق که درمربع اول حرف اول ازمصراع اول را گذارده‌اند و درمربع دوم حرف اول ازمصراع دوم وبهمین ترتیب تاآنکه درمربع نهم حرف اول ازمصراع نهم نوشته‌شده وسپس حرف دوم ازهرمصراعی بهمان نظم وترتیب بکاررفته؛ پس ازآن حرف دوم ازهر مصراع تامربع دهم - وحرف دوم ازمصراع دوم در مربع یازدهم وبهمین قیاس تاآنکه درجدول مربع بیست وپنجم باحرف بیست وپنجمین ازمصراع نهم خاتمه پذیرد. وطریق استعمال آن جدول آن است که انگشت سبابه‌را بهر طریق که اتفاق افتد روی یکی ازآن ۲۲۵ مربع میگذارند وحرفی که در آن نوشته شده ثبت میکنند وسپس مربعات بعدرا بطور دائره تعقیب میکنند، و ۲٤ حرف دیگر راکه از۹ مربع دیگر از همان نقطه شروع وبهمان مربع خاتمه می‌پذیرد استخراج‌میکنند وباین‌طریق یك‌مصراع ازمجموع‌آن۲۵حرف استخراج میشود که مصراع نخستین یکی‌از غزلیات‌خواجه خواهدبود؛ پس همان غزلرا ازدیوان بیرون‌آورده ومیخوانند و جواب نیت خود را می‌شنوند.

در اینجا جدولی که مشتمل برنه مصراع است از نه مطلع درج میشود، ازاینقرار:

۱ ــ ماآزموده‌ایم دراین شهر بخت خویش

بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

این غزل جواب کسی است که در انجام مسافرتی مترددّ و متحیر مانده ونمیداند که ازاقامت دروطن یا بستن رخت سفر کدام را اختیار نماید .

۲ ــ مرحبا طائر فرخ پی فرخنده پیام	خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام ؛
۳ ــ گرازین منزل غربت بسوی خانه روم	دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

این جواب مسافر یامهاجری است دور ازوطن که برای مراجعت بموطن خود مرددّ وسر گردان است وقس علیذلك .

٤ــ طالع اگر مدد کند، دامنش آورم بکف	گر بکشم زهی طرب، وربکشدزهی شرف
٥ــ روی بنما و وجود خودم از یاد ببر	خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
٦ــ گفتم: غم تو دارم، گفتا: غمت سر آید	گفتم که:ماه من شو، گفتا: اگر بر آید
۷ــ یارب آن نو گل خندان که سپردی بمنش	می سپارم بتو از چشم حسود چمنش
۸ــ بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز	بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز
۹ــ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم	در ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

بعضی فالهای مناسب از دیوان حافظ

معلوم است جوابهائی که بوسیلهٔ این غیب گوئی مبهم بدست میآید، غالباً نامعلوم و مشکوك وبعلاوه محدود بهمان نغزل میباشد . از اینرو اسلوب دیگر فالزدن بدیوان ، که بطریق گشودن دیوان حاصل میشود ، مسلماً جوابهای بهتر وروشن تر بدست میدهد وحکایاتی بسیار از اینگونه فالها در ایران مذکور است که جوابهای صریح و روشن به سؤال کننده داده‌اند .

وازآنجمله شش فال در آخر رسالهٔ لطفیهٔ غیبیه ، کتابی که قبلاً ذکر آن رفت، آمده است ؛ که قابل ذکرمیباشد .

فال‌نخست، حکایت‌است‌از **شاه‌اسماعیل اول** مؤسس سلسلهٔ‌صفویه که‌مذهب تشیع‌رادیانت رسمی **ایران** قرارداد،وجهداودراین‌باب‌تابجائی رسید که فرمان‌داد قبور مشاهیر را که به تسنن معروف بودند بشکافند وآنهارا باخاك یکسان کنند . این پادشاه بزرگ وقتی‌باتفاق شخصی از ملاهای جاهل ومتعصب، معروف‌به: «**ملا مگس**» بزیارت‌قبر **حافظ**رفت. **ملامگس** نزدشاه اصراربلیغ مینمود که امربه‌انهدام بقعهٔ**حافظ**فرماید، و اورا به پیروی طریقهٔ سنت و جماعت متهم می ساخت و (همانطور که حتی معاصرین **حافظ** را متهم‌می کردند) وی نیز اورا فاسد وفاسق میخواند. شاه‌امضای‌این‌عزیمت رامو کول‌به‌تفأل به‌**دیوان حافظ** فرمود، وچون‌آنرا گشود این‌مطلع برآمد .

« جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم وسو گندمیخورم».

شاه این را بمنزلهٔ سوگند وفاداری و بیعت بخود دانسته بسیار خشنود وخرّم گردید . چون **ملامگس** باز درابرام واصرارمبالغه کرد، شاه‌دوباره دیوان‌بر گشود، این‌بیت برآمد که ظاهراً روی‌سخن بمصاحب شاه‌داشته است :

« ای مگس حضرت سیمرغ نه‌جولانگه تست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری».

بعدازآن **ملا مگس** زبان درکام خاموشی نهاده ودم درنیاورد .

هم از زمان **حافظ** حکایتی منقول است که در **لطائف‌غیبیه** ذکر نشده، وآن این است که چون شاعر وفات یافت ، بعضی ازتخطئه کنندگان وی مانع شدند که اورا در قبرستان مسلمانان دفن کنند .

چون در این باب بر آن شدند که از دیوان او فالی بر گرفته و هرچه از آن فال‌حاصل شدحا کم‌قضیه‌باشد ؛ دیوان‌را بتفأل‌بگشودند، این بیت مناسب بر آمد :

« قدم دریغ مدار از جنازهٔ **حافظ**

که گرچه غرق گناه‌است، میرود به‌بهشت».

فال‌دوم ، که‌باز در **لطائف‌غیبیه** مسطوراست،هم‌چنان درباب‌یکی دیگر از سلاطین صفویه یعنی **شاه‌طهماسب اول** (۱) میباشد. آن چنان است که پادشاه روزی با انگشتری بسیار گرانبها بازی میکرد ، ناگهان از دست وی افتاد و هر چه در طلب آن بیشتر شتافتند کمتر یافتند. عاقبت پادشاه بطلب خاتم گمشده فالی بگشود و این بیت بر آمد :

«دلی که‌غیب‌نمایست‌وجام جم‌دارد زخاتمی که‌دمی گم‌شود چه‌غم‌دارد؟!»

شاه را از کمال مناسبت این بیت فرح بی اندازه روی داد ، و از فرط تحسین و شگفتی دستهای خود را بر زانوای خویش نواخت ؛ ناگهان احساس‌نمود که انگشتری درچین قبایش افتاده ودرآنجا مخفی بوده است .

سومین فالی که هم درآن رساله ذ کرشده ،منسوب‌است بدیگری ازسلاطین‌صفوی، یعنی‌**شاه عباس دوم** (۱٦٤۲م.-۱٦٦۷م.)، درهنگامی که قصد جنگ **آذربایجان** داشت و **تبریز** تختگاه آن ملك را هدف

---

۱) **شاه طهماسب اول صفوی** از ۹۳۰هـ. تا ۹۸٤هـ. درایران‌سلطنت کرده و پایتخت او **قزوین** بوده‌است .

مقصود قرار داده‌بود ؛ چون برای امضای این عزیمت به **دیوان حافظ** تفأل زد، این بیت برآمد :

عراق وفارس گرفتی بشعر خود **حافظ** بیا که نوبت **بغداد** و وقت **تبریز** است(۱)».

این بیت شاه را بر عزیمت خود استوار ساخت و عاقبت کار بفتح وپیروزی‌او منجر گشت .

فال‌چهارم، بازمربوط است بهمان‌پادشاه که‌اوراغلامی‌بود **سیاوش** نام . دیگر غلامان از راه حقد و حسد در صدد قتل او بودند و همواره علیه وی نزد پادشاه سعایت میکردند و اورا واجب القتل می‌دانستند . شاه چون دراین‌باب فالی از**دیوان حافظ** بر گرفت،این‌بیت‌برآمد ــ :

«شاه‌ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی‌ازمظلمهٔ خون‌سیاوشش باد»!

حکایت پنجم ، تجربه‌ایست که برای‌خود مؤلف رساله اتفاق‌افتاده وآن چنان است که: درسال ۱۰۵۲ هـ./۱٦٤۲ م . وی بشهر **احمد آباد** تختگاه **گجرات** در **هندوستان** آمده بوده و درآنجا باشخصی موسوم به‌**کنعان بیگ** که از وجوه اعیان شهربود شناسائی حاصل فرموده. وی برادری‌داشته بنام **یوسف بیگ** ، که در اطراف **گجرات** بجنگ رفته

---

۱) حکایت این‌فال‌را به **نادرشاه‌افشار** نیز نسبت میدهند (رجوع شود به **فهرست‌بنکیپور** ص ۲۳۵ ایضاً**فارسنامهٔ‌ناصری** جلد اول ص ۱٦۹ طبع **طهران** ونیز در**فارسنامه** اشاره‌بفال‌دیگری است که**نادرشاه** در سر مزار **حافظ** ازدیوان‌او میگشاید و این‌غزل مطابق‌مطلوب برمی‌آید :

«سزد که ازهمهٔ دلبران ستانی‌باج چرا که‌برسرخوبان‌عالمی‌چون‌تاج».

و همان باعث تجدید تعمیرمزار **حافظ** بامرآن‌پادشاه‌قهارمیگردد.(**فارسنامه** ص۱٦۸) .

ومدتی‌بوده که ازاو خبری نیامده ؛ همگی اورا درجنگی که درنزدیکی **احمد آباد** روی داده‌بود کشته می‌پنداشتند .

برادرش **کنعان بیگ** ازین رهگذر صبر وآرام نداشت ، تاعاقبت برای دانستن حال‌او فال ذیل‌را از **دیوان حافظ** بر گرفت وچندی بعد آن‌فال صورت‌وقوع حاصل‌نمود :

« یوسف گمگشته بازآید بکنعان غم مخور

کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم‌مخور».

واقعهٔ ششم ، که آخرین‌آنهاست، راجع است بجوانی موسوم به **فتحعلی‌سلطان** فرزند **امامقلی‌خان** که درزمان‌مؤلف می‌زیسته وجوانی باحسن وملاحت بوده‌است . روزی آن جوان باسری ازباده مست وقبائی سبز زربفت بر تن ، برعنائی و طنازی بسیار بمقبرهٔ **حافظ** میرود. وآن یکی ازایام اواخرماه رجب بوده که مردم‌برای‌تفأل بدیوان و کسب‌خیر وبرکت‌بزیارت‌قبرآن‌بزرگ‌میروند. وچون‌**دیوان‌خواجه** رابازمیکنند وفال میزنند این بیت بر می‌آید ـ :

«سرمست با قبای زرافشان‌چوبگذری   یك بوسه نذر **حافظ** پشمینه پوش کن».

نوجوان بسرخوشی خنده‌میزند ومیگوید : «یك بوسه‌چیست ؟ ما دوبوسه خواهیم داد » . هفتهٔ دیگر باز **فتحعلی‌سلطان** را بمزار خواجه گذر میافتد وفالی دیگر برمیگیرد واین شعر را میخواند :

« گفته بودی که شوم مست ودو بوست بدهم

وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم ونه یك».

جوان بازخندیده می گوید: «دو بوسه کدام است؟ ما سه بوسه خواهیم داد»! و بی آنکه نذر خود را ایفا کند دنبال کارخود میرود . هفته‌ای دیگر پس ازین واقعه بار دیگر باز به بقعهٔ حافظیه میآید و فالی دیگر میزند؛ این شعر را میخواند :

سه بوسه کز دولبت کرده‌ای حوالت من اگر ادا نکنی قرضدار من باشی ».

درحال بپای خاسته وخودرا برخاك مزار خواجه میافکند و بر آن سنگ بوسه‌های پیاپی میزند(۱) .

---

۱) این بنده مترجم‌راچندفقره‌تفأل به‌دیوان حافظ بیاداست که‌یاخود دیده ویا از معاصران شنیده وهمه‌از عجائب تصادفات است و چون از نوادر غریبه میباشد ، ذکربعضی‌از آن‌ها دراینجا بیمورد نیست :

۱ - مرحوم میرزا محمدشفیع متخلص به‌عشرت‌فرزندوقار بن‌وصال، منسوب به‌یکی‌ازبزرگترین خاندان‌های شعر و ادب شیراز در قرن سیزدهم هجری است ، از استاد خود شنیدم که او را نامزدی بوده است و چنان مقرر بود که در ماه شعبان عقد مزاوجت آندو را بسته و جشن عروسی بر پا کنند . جمعی از بزرگان خانواده را عقیده بود که مجلس عیش و سرور را به‌بعد از رمضان محول دارند ، چون برسر این‌اختلاف سخن‌بدراز کشید، همه‌مردّدماندند؛ پس‌داوری‌را به‌دیوان‌حافظ برده‌فالی برزدند این‌غزل برآمد ـ :

نفس باد صبا مشك فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

ماه شعبان منه‌ازدست‌قدح‌کاین‌خورشید

از نظر تا شب عیدرمضان خواهد شد

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ بعد

درفهرست کتابخانهٔ بنکیپور صفحهٔ ۲۳۱ اشاره بهٔنسخهٔ دیوانی است که ملك خاص امپراطور بابری هندوستان، جهانگیر بوده ؛ ودرحاشیهٔ آن، پادشاه بخط خود مواردی‌را که باآن فال زده قید کرده است .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

ای دل ار عشرت امروز بفردا فکنی

مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟

پس همگنان‌برامر خواجهٔ بزرگوار یکدله شدند وبمساز بزم سور وسرور پرداختند .

۲ ــ والد نویسندهٔ این حواشی (مرحوم میرزا احمدعلی‌معظم‌الدوله رحمةالله‌علیه حکایت میکرد که: در یکی‌ازسالهای ۱۲۹۵ــ ۱۳۰۰ هـ.که مسند ایالت فارس بوجود شاهزادهٔ دانشمند فرهاد میرزای معتمد الدوله مزین بود ، خشکسالی پدیدآمد که همه‌کس را ازشهری ودهقان خاطرپریشان گشت . وی درآن ایام جوانی دانش آموز بود و با پدر خود در محضر شاهزاده که ازخشکی آسمان و آفت زراعت خاطری مشوش داشت ، آمده بود ؛ شاهزاده امر فرمود که وی از دیوان‌حافظ فالی زند تامعلوم دارد که در آن ایام باران رحمت الهی‌خواهد بارید یا نی ؟ پس این بیت برآمد :

سکندر را نمی بخشند آبی

بزور و زر میسر نیست این کار!

شاهزادهٔ آزاده بروح خواجه فاتحه‌فرستاده بقضارضا داد.

۳ـ هنگامی که درتیرماه ۱۳۱۷ هـ ش.بامر شاه‌پهلوی‌از خدمت وزارت-

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کمال خجندی
کمال الدین ابن مسعود

از شرح حال این شاعر، که شعر او هرچند مورد تحسین **حافظ** قرار گرفته[1] لیکن بر گفته‌های او برتری نیافته، علم و اطلاعی چندان در دست نیست. **جامی** در **نفحات الانس** کلامی را که در بارهٔ او گفته، این چنین آغاز کرده:

---

۱) رجوع شود به: **تذکرة الشعراء دولتشاه** طبع لیدن ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

معارف بر کنار شدم، خاطر شاه دژم و آشفته بود و مرا وحشت و اضطرابی بسیار روی داد؛ زیرا سروکارم با سلطانی مستبد و پادشاهی قهار بود که تحمل بار سخط او آسان نمی‌نمود. در همان ایام که مرا تشویش و نگرانی بغایت رسید، از **دیوان حافظ** استمداد جستم و باین غزل خاطر پریشان را جمعیتی روی داد وایمنی وقت حاصل شد. بیقین دانستم که سلطان توانا را برین بندهٔ ناتوان دستی نیست:

خوش خبر باشی ای نسیم شمال
که بما میرسد زمان وصال
ترك ما سوی کس نمینگرد
آه ازین کبریا و جاه و جلال.
فی جمال الکمال نلت منی
صرف الله عنك عین کمال

۴ ـ آقای ت، .Mr. A. C. T، که از انگلیسیهای ادب‌پرور و شعردوست است، برای من حکایت کرد: درزمانیکه **ادوارد هشتم** پادشاه **انگلیس** درشهور سنهٔ 1937 میلادی بر سر آن بود که یا از تاج و تخت بگذرد، یا از نعمت وصال همسر خود

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

«وی بسیار بزرگ بوده‌است واشتغال وی بشعر وتکلف در آن ستر و تلبیس را بوده‌باشد ، بلکه می‌شاید که برای آن بوده باشد که ظاهر مغلوب باطن نشود . و از رعایت صورت عبودیت بازنماند؛ چنانکه خود میگوید :

« این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای من است».

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

مادام‌سمپسون Mme. Simpson محروم‌ماند،در آن‌ایام‌سراسرمردم **انگلیس** بعاقبت‌این‌کارنگران بودند.وی‌باچندتن‌ازمردان انگلیسی مقیم **شیراز به بقعهٔ‌حافظیه** رفته وپیش‌آمد پادشاه را از دیوان **لسان‌الغیب** استعلام کردند . این‌غزل برآمد :

« بفراغ دل زمانی نظری بماهروئی

به‌از آنکه چترشاهی همه روز وهایهوئی !»

اندکی برنیامد که شاه‌وصال محبوبه‌را برتاج وتخت ترجیح نهاد وازسرتخت سلطنت برخاست .

٥ ـ در بهار سال ۱۳۲۱ هـ . ش . نویسندهٔ این سطور افتخار خدمت وزارت بهداری(صحیه)راداشتم. درآنزمان **مرحوم‌مهدیقلی‌هدایت(مخبرالسلطنه)** که ازرجال خیرخواه و دانشمند کشور بود،برآن سرشدکه درسر مقبرهٔ نیای نامدار خود،یعنی‌مرحوم **رضاقلیخان هدایت (للهٔ‌باشی)** ،که اکنون در ضلع شمالی **خیابان اسلامبول درتهران** واقع است ، بدستیاری و اعانت وزارت بهداری درمانگاهی برای بینوایان برپاسازد، این بنده بحکم وظیفه پیشنهادآن مرد محترم را بحسن قبول تلقی کردم ؛ و سائل انجام این نیت خیر را فراهم ساختم . باآنکه وی عوائد دکاکین و مستغلات چندی که در جوار آن روضه واقع است برای این کار خیر وقف فرمود ، وزارت بهداری نیز اسباب پیشرفت مقصود را ازتهیهٔ طبیب ودارو آماده

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

ساخت . و چون همه چیز حاضر و مهیا گشت بر آن شد که برای آن درمانگاه نامی مناسب اختیار کند ، پس به **دیوان حافظ** توسل جست ، این غزل بر آمد :

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر — تا سحر که ز کنار تو جوان برخیزم
یا رب از ابر **هدایت** برسان بارانی — پیشتر زانکه چو گردی زمیان برخیزم»

پس برروح آن بزرگوار درود وفاتحه نثار کردندونام آن درمانگاه را **هدایت** نهادند ، وازعجائب آنکه درهمان ایام خود مرحوم **مخبر السلطنه** نیز بهمین مقصود به **دیوان خواجه** تفألزده وهمانغزل بر آمده بود .

۶ ـ درهنگامی که ازخدمت **شاه پهلوی** بر کنار و در گوشهٔ عزلت و انزوا ایامی بسر می‌بردم، یکی از مقر بان درگاه شاه که مردی دانشمند و کریم واز خاندانهای کهن **ایران** بود و بذوق لطیف وحسن قریحه شکوه وشهرتی بسزا داشت وخود نیز ازمعتقدان **خواجهٔ شیراز** بود ازراه لطف وعنایت، غیرمستقیم بهحقیراندرز میداد که نامه‌ای بدرگاه پادشاه برنگارم وازاواستعانت جسته پوزشی چنانکه درخور زیردستان است بخواهم . ولی باقتضای عزت نفس خاطرازین معنی تحاشی می کرد . چند روزی بادودلی وتردید بسر آمد ؛ پس بر آن شدم که ازباطن **خواجه حافظ** ارشاد جویم که اگر اجازت فرماید عریضه‌ای بدربار شهریار عالیمقدار برنگارم ، و الا ازآن نیت منصرف گردم . پس چون دیوان **حافظ** راگشودم اینغزل بر آمد :

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم — باپادشه بگوی که روزی مقدراست

دل ازتردید بیرون آمد ، قلم وکاغذ بهیکسو نهاد . اندکی برنیامد که بی آنکه دست نیاز بدرگاه ابناء بشر درازکند ، گره ازکارها گشوده شد واحتیاج زندگانی که شهرانرا روبه مزاج کند من حیث لایحتسب مرتفع گشت .

۷ـ **مرحوم محمدعلی فروغی ، ذکاءالملک دوم** . نخست وزیر **ایران** حکایت میکرد که درسال ۱۳۲۶ هجری قمری که **محمدعلیشاه** برمشروطه‌طلبان چیره گشته و روزگار مردمان آزاده تیره شده بود وهوا خواهان آزادی با زبان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

بسته ودلشکسته درزوایای خمول وخفا بسر میبردند. چندی برنیامد که سپاهیان مشروطه بسوی **طهران** روی آوردند وعاقبت درسال ۱۳۲۷ ه.ق. شاه مستبدقاجار بسفارت **روس** پناه برد. در این هنگام وی با جمعی از جوانان هم سال خود در خانهٔ ادیب مرحوم **حاج سید نصر الله اخوی** گرد آمده بانتظار فتح قطعی آزادیخواهان و نابودی بقایای استبداد به **دیوان حافظ** فال زدند، ناگهان این ابیات برای خاطر نگران آنان مژدهٔ فتح ونوید بشارت داد ـ :

شد آنکه اهل نظر بر کناره میرفتند
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
ببانگ چنگ بگوئیم آن حکایتها
که از نهفتن آن دیگ سینه میزد جوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده،
بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش!!

چندروزی برنیامد که پرچم استبداد سرنگون ودولت مشروطه مظفرشد.

۸ ـ هنگامیکه این بنده نویسنده در پائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در شهر **برن** از بلاد **سویس** به انواع بیماریهای جسمانی و روحانی گرفتار و روزگاری با محنت وملال دربیمارستان ـ **لیندینهوف** ـ بسرمیبردم، ناتوانی تن دردمند و افسردگی خاطر نژند بحدکمال بود؛ چهرهٔ آسمان هم درحجاب ابرمستور وبرفوباران خریف آغاز گشته؛ برای غریبی از اهل مشرق زمین که با طلعت روشن آفتاب خو گرفته، افق تیرهٔ آن شهر مغربی مزید بر علتها میشد. شبی بادلی افسرده و تنی ناتوان که اززنج وآلام بستوه آمده بود وحالت استیصال وانقطاعی دستداده، به **دیوان حافظ** توسل جستم وتفأل برگرفتم این ابیات بر آمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال وگذشت اختر وکار آخر شد
آنهمه ناز و تنعم که خزان میفرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

صبح امید که بد معتکف پردهٔ غیب

گو برون آی که کار شب تار آخر شد . . الخ

بحمدالله تعالی ازصباح روزبعد طلیعهٔ بهبود و تندرستی نمود ارگردید ورنجها ودردها همه سپری شد ، روزگار تاریک مرض و غربت بپایان آمد ، و دیدهٔ مهجور از چهرهٔ آفتاب وطن روشن گردید .

۹ - دریکی ازسنوات بین ۱۳۲۰ و ۱۳۲۵ هـ . ش. که سفارت **ایران در مصر** وسرپرستی قافلهٔ حاج ایرانی بعهدهٔ آقای **محمودجم** محول بود، در موقع مراسم طواف یکی از حاجیان ایرانی موسوم به **ابوطالب یزدی** ، که جوانی خوش اعتقاد ومتدین بود، دوچار عارضهٔ آفتابزدگی وبهم خوردگی معده گردید وحالت استفراغ باو دست داد؛ محافظان عرب جاهل بتصور آنکه وی رامقصوداهانت به بیت‌الله بوده است، آن بیگناهرامحکوم بقتل کرده باشمشیرسرازتنش جدا کردند. این حادثه موجب آشفتگی وتأثر خاطرمردم **ایران** شده بدولت عربی سعودی ازین کرد ار نا بهنجار اعتراض بسیار کردند و آقای **جم** نیز به **طهران** آمدند. درآنموقع یکی از دوستان خوش ذوق و صاحبدل نویسنده که از این پیش آمد خاطر ملول داشت ، از دیوان لسان الغیب تفألی برگرفت، این غزل برآمد :

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد

که بر در کرمش کس دژم نخواهد ماند

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود

که: جام باده بیاور، که جم نخواهد ماند

ز مهربانی جانان طمع مبر **حافظ**

که نقش مهرونشان ستم نخواهد ماند.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مرشد روحانی **کمال** شخصی بوده‌است موسوم به **خواجه‌عبیدالله** که مدتی در شهر **شاش** [۱] میزیسته [۲] و آن نیز چون **خجند** موطن

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

۱۰ ـ درسال۱۳۱۸ش. دوشیزه‌ای **طلعت** نام‌کهصاحب‌جمال وکمال‌ودارای قلمی شیوا و رقمی دل‌آرا بود،دریکی ازمجلات هفتگی**طهران**مقالتی انتقادآمیز در پیرامون سخنان **خواجهٔشیراز** نگاشته و آن کلام نابهنجار مورد بحث وگفتگوی بسیار گردید،درانجمنی‌ازارباب‌ذوق‌وادب‌داوری‌رابه**دیوان‌خواجه**برده ازروح‌پرفتوح اودراین‌باب‌حکومت‌خواستند .

این‌غزل برآمد :

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد
دلنشین شد سخنم تا تو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد
مدعی گو برو و نکته به **حافظ** مفروش
کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

---

۱) **شاش** یا **چاچ** شهری است در**ترکستان**ـ شمال **رود سیحون** که امروزبه« **تاشکند** » معروف است ومرکزجمهوری شوروی**اوزبکستان** میباشد و مرکزیت علمی و صنعتی و فلاحتی مهمی درآسیای وسطی دارد . در قدیم آهنگران آنشهر کمانهای معروف میساختهاند .بنده مترجم دراردیبهشت ۱۳۲۷ هـ ش. بدعوت جمهوری مذکور بآنشهر رفته چند روزی را در آنجا بسر آوردم و هنوز زبان فارسی (لهجهٔ تاجیکی) در آنجا رواجی دارد ؛ غالب ادباء آنشهر به اشعار اساتید عجم آشنائی دارند .

۲) مرحوم **براون** راگویا دراین‌ترجمه اشتباهی روی‌داده وکلام **جامی**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

کمال شهری است ازبلاد **ماوراءالنهر**. در زمانی نامعلوم که ظاهراً در

مطالبی چند از زندگانی کمال

بدایت‌عمراوبوده‌است **کمال** ازموطن‌خود **خجند** به‌**تبریز** افتاده[۱]، و آنجا را مسکن خودقرار داده و بآن شهر محبت وعلاقهٔ خاصی پیدا کرده است[۲]. **سلطان‌حسین**ـ

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

در **نفحات** ظاهراً بغلط ترجمه‌شده ،**جامی** مینویسد:«خدمت **خواجه‌عبیدالله** ادام‌الله بقاء میفرمودند که وی چندگاه در **شاش** میبوده است». مقصود **جامی** از این کلام آن است که **خواجه‌عبیدالله‌نقشبند** (متوفی بسال ۸۹۵) حکایت میکرد که **کمال** چندگاه در **شاش** بوده . و **براون** ازکلمهٔ «خدمت» که در قرن‌نهم بعنوان احترام مانندکلمهٔ «جناب» درزمان‌حاضر ، پیش‌ازاسامی‌اشخاص حی‌معاصرمیآورده‌اند، معنای تحت اللفظی گرفته ـ و کلمهٔ «میفرمودند» راکه‌**جامی** بمعنای « می گفتند » اراده کرده **براون** بمعنای « میکردند » استنباط نموده و مرجع ضمیر « وی » را **عبیدالله** دانسته وبالاخره‌چنین گفته که: **کمال** در**شاش** مدتی در خدمت **خواجه‌عبیدالله** نامی مشغول بوده‌است . واین‌تحقیقاً سهو واشتباه‌است .

---

۱) **کمال** دراین غزل که ظاهراً دربدایت حال‌در**ماوراءالنهر** گفته‌است، یاد از**عراق** و **تبریز** میکند :

نقد جان چیست که در دامن جانان‌ریزم؟

گر بخواهد ز سر هر دو جهان برخیزم!

من که **خوارزم** گرفتم بسخن های غریب

نبود میل **عراق** و هوس **تبریزم**

۲)مانند همهٔ شعراء قرن‌هشتم **کمال** رانیزبا همه‌علاقه‌ای که بوطن خود **تبریز**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ‌بعد

جلایر فرزند سلطان اویس ایلخانی (۷۷٦_۷۸٤ه‌ق./۱۳۷٤_۱۳۸۲م.) دربارهٔ‌اوعنایت‌بسیار ارزانی‌داشت وبرای‌وی خانقاهی‌بساخت . وهم‌جامی در نفحات‌الانس گفته است :

«درزاویه‌ای که درتبریز داشته‌است، خلوتی بوده‌است که شب در آنجا بسرمیبرده و کسی دیگر کم آنجامیرسیده؛ چون بعداز وفات وی

بقیهٔ حاشیه‌از صفحهٔ‌قبل:

حاصل‌بوده، شوق و آرزوی سفرشیراز درسرداشته‌است؛ درغزل‌لطیفی‌براین‌سودا اشاره میکند ومیگوید :

وصل بتان خانه بر اندازم آرزوست
ساقی بیا که بادهٔ دمسازم آرزوست
چنگ خمیده قامت بسیارگو کجاست؟
کان پیر خشك مغز تر آوازم آرزوست
می‌خوش حریف مست نوازاست وچنگ نیز
اینها بیکدو محرم همرازم آرزوست
در قلب نیزه بازی مژگان آن پری
خونریز آن دو چشم نظر بازم آرزوست
دوشم بیك‌دونغمه چه‌خوشوقت ساخت‌چنگ
ای‌مطرب آن دونغمهٔ خوش سازم آرزوست
بر مرغ جان فضای جهان است چون قفس
تا در هوای کوی تو پروازم آرزوست
از بهر پاس خاطر تبریزیان کمال
با ساربان مگوی که شیرازم آرزوست.

آنرا دیده‌اند، غیر از بوریائی که بر آنجا می‌نشسته یا می‌خفته و سنگی که زیر سر می‌نهاده چیز دیگر نیافتند.».

کمال در تبریز، که در آنجا شهرت زهد و صلاح بسیار حاصل نمود، در تحت تعلیم **شیخ زین الدین خوافی**[1] قرار گرفت[2]. چون در سال ۷۸۷ هـ.ق./

۱) در این ترجمه نیز ظاهراً مرحوم **براون** را اشتباهی روی داده و در کلام **جامی** سهوی کرده است.

عبارت **جامی** این است که: «خدمت **شیخ زین الدین** رحمة‌الله میگفته است که: در وقت تحصیل علم در **تبریز** بصحبت وی رسیده میشد.» مقصود از این کلام آن است که **شیخ زین الدین** بصحبت **کمال** رسیده است، نه بر عکس چنانکه مرحوم **براون** گمان کرده. وفات **شیخ زین الدین خوافی** بسال ۸۳۸ هـ. ق. میباشد و آن بعد از **کمال** است بقریب سی و پنجسال.

۲) مرحوم **براون** برای شرح حال مولانا **زین الدین ابوبکر خوافی** ارجاع به **نفحات الانس** و **عجائب المقدور** (ص ۱۷ طبع مصر) نموده است. و حال آنکه **ابن عربشاه مؤلف عجائب المقدور** را در این مقام نیز سهوی واضح روی داده و **ابوبکر خوافی** را با **ابوبکر تایبادی** مخلوط ساخته است و داستان ملاقات **تیمور** را به **وی** نسبت داده و فصلی مخصوص بآن نگاشته باین عنوان:

« ذکر اجتماع ذلك الجافی بالشیخ **زین الدین ابی بکر الخوافی**». حکایت ملاقات **تیمور** با **مولانا ابوبکر تایبادی** در سالی که عزیمت حملهٔ به **هرات** داشت، بتفصیل در **ظفر نامهٔ یزدی** مسطور است. وفات او بتصریح **نفحات الانس** در سال ۷۹۱ هـ. است

و بعلاوه بتصریح **جامی** در **نفحات الانس**، **ابوبکر خوافی** ملقب است به «**زین الدین**» و متوفی است بسال ۸۳۸ هـ.ق. و در زمان ملاقات **تیمور** با مولانا که بتصریح **مطلع السعدین** در سال ۷۸۲ هـ.ق. واقع شده وی کودکی خردسال بوده، و ظاهراً قابل آنکه **امیر تیمور** از او تجلیل فرماید و نصیحت طلب کند نبوده است. ظاهراً **ابن عربشاه** از وحدت کنیه و لقب آن هردو در این اشتباه افتاده، و **خوافی** را بجای **تایبادی** نشانده، مرحوم **براون** نیز در پی او رفته است. والله اعلم.

۱۳۸۵ م . **توقتمش خان** از **دشت قبچاق** به **تبریز** تاخت ، برسم کشور ـ کشایان آن زمان بسیاری از دانشمندان و علمای آنشهر را به تختگاه خود «**سرای**» کوچ داد[1] .

۱) **شیخ کمال** درایام توقف خود در **سرای** چندجا درکلمات خود اشاره باین شهر کرده است، ازینقرار: ــ

۱ـ درغزلی لطیف سراید :

ای رخت آیت حسن و دهنت لطف خدای
بحدیثی بگشای آن لب و لطفی بنمای
بوستانی است **سرای** از گل آن روی کمال
به **سرای** آمدی ای بلبل خوشگو بسرای

۲ـ هم دراین غزل گفته است :

کرد ویران سرای وکاخ **کمال**   طاق ابروی دلبران **سرای**

۳ـ دراین غزل ازشهر **سرای** اظهار ملالت کرده وباشتیاق از **تبریز** یادمیکند :

شهر **سرای** چون دلت آشفته شد **کمال**
وقت است اگر عزیمت **تبریز** میکنی

٤ـ در قطعهٔ ذیل شهر **سرای** را «ویران وانده فزای» میخواند:ــ

« عمارت چرا میکند **چیم آقا**   در این شهر ویران انده فزای؟
یکی خانه او را مگر بس نبود   که دوخانه میسازداندر **سرای** » ؟!

اما شهر **سرای** Sarây پایتخت مغولان اوزبک دردشت **قبچان** (**آلوس جوجی خان**) بودوخرابه‌های آن هنوزدر کناریکی ازشعبرود **ولگا**) موجوداست. **ابوالفداء** درتاریخ **وابن بطوطه** در رحلهٔ خود ازآن یاد کرده‌اند.این‌شهر نخست درسال۱۳۹۵م. ویران شد ، بعدها درقرن شانزدهم بقایای آنرا روسها بکلی از میان بردند .

در میان آنجماعت **شیخ کمال** نیز بود . وی در آنشهر چهار سال اقامت فرمود و پس از آن دوباره به **تبریز** باز گشت و هم در آن‌جا وفات یافت[۱] . غالب مورّخان وتذکره‌نویسان دراین معنی متفق‌اند [۲].

وفات **کمال** درسال ۸۰۳هـ./ ۱٤۰۰م.واقع گردید.**دولتشاه** تاریخ‌وفات اورادرسال ۷۹۲هـ./ ۱۳۹۰ م. دانسته‌است،ولی **ریو** Rieu بادلائلی که (در **فهرست نسخ‌فارسی موزهٔ بریتانیا**) ذکر کرده آن تاریخ را معتبر نمیشمارد . در کتاب **مجالس العشاق** تاریخ جدیدتری‌برای وفات **کمال** ذکرشده وآن‌سال ۸۰۸ هـ./۱٤۰۵ م. میباشد [۳]. گویند بر روی سنگ مزاراو این‌بیت نقش‌بوده است:

کمال از کعبه رفتی بردریار ! هزارت آفرین مردانه رفتی!!

درمدّت اقامت‌ثانوی **کمال** در **تبریز** ، وی مورد عنایت و نوازش **میرزا میرانشاه** فرزند **تیمور**، که در آن زمان حکمران **آذربایجان** بود،قرار گرفت ؛ **گویند** که: وقتی‌درازاءِ میوه‌هائی که‌سپاهیان او ازباغ شاعر خورده‌بودند، **امیرزاده** مبلغ هزاردینار باوعطا فرمود که ذمه‌اش بری شده‌باشد .

تا آنجا که مرااطلاع است، دیوان **کمال‌خجندی** هیچ‌گاه بچاپ

---

۱) رجوع‌شود به‌فهرست ریو ص۶۳۲ .

۲) تنها **آتشکدهٔ آذر** مینویسد که اودر **یزد** وفات‌کرد.(؟)

۳)**جامی** در **نفحات‌الانس** وفات‌**شیخ کمال** رابسال ۸۰۳هـ.ق.ذکر کرده و قول‌اوهمیشه موثق ومعتبراست. صاحب‌**حبیب‌السیر** نیزهمان‌سال‌راقید کرده.ـبنابراین مجال‌شبهه درصحت‌این‌قول باقی‌نمی‌ماند .

نرسیده [۱] و نسخهٔ خطی آن نیز فراوان نیست [۲]، هرچند در غالب

۱) چاپ دیوان **شیخ کمال** در عصر و زمان صورت پذیرفت و آنرا **عزیز دولت آبادی** که از فضلاء **تبریز** ودبیر دبیرستانهای آنشهر شهیراست در آذرماه ۱۳۳۲ ش./۱۹۵۸ م در همان بلد بطبع رسانیده ودین ادبی مردم **تبریز** را باآن بزرگوار ادا کرده است.

این دیوان چاپی مشتمل برغزلیات و مقطعات ورباعیات در ۳۹۸ صفحه متضمن برمقدمه‌ای فاضلانه است درنوزده صفحه که دربارهٔ شرح حال شیخ وتاریخ تولد و وفات و مسافرتهای او، وسبك كلام وافکار وشعراء معاصر وپیران طریقت او بحث کامل کرده است.

ظاهراً ناشر دیوان قبر شیخ را در (**ولیانکوه ـ تبریز**) نتوانسته پیدا کند، زیرا اشاره‌ای بآن نفرموده است.

۲ ـ درتصرف این بنده مترجم نسخهٔ کاملی ازدیوان **کمال خجندی** موجود است که تاریخ کتابت آن شهرمحرم الحرام سنهٔ ۹۰۱ هـ.ق. میباشد، و آن بخط نستعلیق هراتی تحریر یافته و مشتمل است بر مجموعهٔ غزلیات که قسمت عمدهٔ آن کتاب است، وقطعات ومفردات وچندین رباعی.

کمال دراغلب غزلها تتبع **سعدی** کرده چنانکه در جواب غزل معروف:

زمن مپرس که از حال او دلت چونست؟
از او بپرس که انگشتهاش در خون است

کمال میگوید ـ:

مرا که ساغر چشم از غم تو پر خون است
چه جای ساقی و جام شراب گلگون است
حکایت تو بتقریر شرح نتوان کرد
که جور ومحنت خوبان زوصف بیرون است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مجموعه‌های خطی شعراء فارسی غالباً مقداری از اشعار او هم دیده میشود .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

بجان رسیده مرا کار از غم تو و هیچ

ز راه لطف نپرسی که حال تو چون است؟

چه اعتبار بعهد تو حسن لیلی را ؟

که زیر هر خم مویت هزار مجنون است!

چو جان من بلب آمد، رقیب را چه خبر؟

که من غریقم و او بر کنار جیحون است!

بدان شمایل موزون چگونه دل نرود؟

علی‌الخصوص کسی را که طبع موزون است!

خوش است اگر بحدیث **کمال** داری گوش

لطافت سخنانش چو دره مکنون است!

خواجه حافظ نیز همین غزل را استقبال فرموده ـ :

زگریه مردم چشمم نشسته در خون است

ببین که در طلبت حال مردمان چون است

غزل ذیل از **کمال خجندی** است که قطعاً ازغزل **خواجه حافظ** استقبال کرده ، یعنی از غزلی که مطلع آن این است ـ :

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد   دل رمیده ما را انیس و مونس شد

کمال میگوید ـ :

شبی که روی تو ما را چراغ مجلس شد

بسوختن دل پروانه وش مهوس شد

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

ولی مرا نسخهٔ بی تاریخی از آن دیوان بملکیت حاصل است که نسخه ای قدیمی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

دوچشمت ازدل ودین هرچه داشتم بردند

توانگری که بمستان رسید مفلس شد

بکیمیای نظر چون تو خاک زر سازی

تفاوتی نکند گر وجود ما مس شد

دگر مرا ز خیالت ز بیکسی چه ملال؟

چو غم رفیق و بلا یار و درد مونس شد؟!

کسی که عاقل و هشیار دیدمی محسوس

چودید شکل تو ازخویش رفت وازحس شد

بنقش ابروی تو نیست در سراچهٔ عشق

که دست صنع در آن طاقها مهندس شد

خوش است مطرب وساقی ومن بیک دوحریف

درین شمار که کردم رقیب سادس شد

بدور لعل تو پرهیز ما نه از ما بود

درین جریمه سبب زاهد موسوس شد

کمال نسخهٔ رندی بسی مطالعه کرد

که در دقایق علم نظر مدرس شد

نشد بطرز غزل هم عنان ما **حافظ**

اگرچه در صف رندان ابوالفوارس شد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وخوش خط میباشد . وازآن‌دیوان قطعات ذیل‌را انتخاب نموده اینك در اینجا می‌نگارم : ـ

۱

کمال‌ازهرمژه اشک مگرهمرنگ‌سلمان شد
که از اشعار مردم برد معنی های رنگین را

۲

شانه زد باد زلف یارمرا   اصلح الله شانه ابدا
تا ببالا تو راست چون الفی   ما چو لامیم در میان بلا

بقیهٔ‌حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

همچنین کمال‌را غزلی‌است که مصراعی ازحافظ درآن تضمین شده یاآنکه حافظ ازاو تضمین فرموده‌است وآن‌این‌است :

صبا ز دوست پیامی بسوی ما آورد
بدوستان کهن دوستی بجا آورد
رسید باد مسیحا دم ای دل بیدار
« برآر سر که طبیب آمد و دواآورد».

نکتهٔ قابل‌توجه این است که کمال‌درمقطع غزل‌مذکور حافظ‌را نام‌برده وتا جائیکه میدانیم این‌تنها موردی است که شاعر معاصری صریحاً نام خواجه حافظ رابرده باشد .

قطعه‌ای نیزاز کمال‌خجندی درمتن‌ذکر شده است که درآن حافظ و سلمان‌ساوجی وعمادفقیه رانام برده ـ :

مرا هست اکثر غزل هفت بیت
چو گفتار سلمان نرفته زیاد ...

رك : ص ٤٤٠ کتاب حاضر .

چشم تر بر لب تو اولی تر | که بمرطوب به بود حلوا
شد چنان پر زدرد تو دلریش | که نگنجد دراو خیال دوا
دل مرنجان بدرددوست کمال | فوه ماءالحیاة فیه شفا

۳

دشوار کشد نقش دو ابروی تونقاش | آسان نتوانند کشیدن دو کمان را

٤

این چه مجلس چه بهشت این چه مقام است اینجا؟

عمر باقی ، لب ساقی لب جام است اینجا!

دولتی کز همه بگذشت ، ازین در نگذشت

شادئی کز همه بگریخت، غلام است اینجا

چون درآئی بطربخانهٔ ما با غم دل

همه گویند : مخور غم که حرام است اینجا!

ما بهام فلکیم از بسر ما گر بروی

برو آهسته، که جام و لب بام است اینجا

نیست در مجلس ما پیشگه و صفّ نعال

شاه و درویش ندانند کدام است اینجا

صفت عود همه گرم رو و سوخته ایم

بجز از زاهد افسرده که خام است اینجا

چند پرسی چه مقام است کمال این که تراست؟

این مقامی که نه منزل نه مقام است اینجا!

٥

(باالتزام کلمهٔ «عید»)

مه من عید شد ، مبارك باد! عیدی عاشقان چه خواهی داد؟
عیدی ما و عیدی رخ تست عید ما بی رخ تو عید مباد
گفته‌ای پرسم از تو عید دگر؛ آه کاین وعده هم بعید افتاد!
جانم ازغم رهان چو عید رسید عید زندانیان کنند آزاد
عید شد بگذر ازو عید کمال عید سازند خاطر همه شاد

٦

آفرین بر عبارت تو کمال خود ترا اختیار تحسین نیست
میوه ای کز خجند میآرند این‌چنین آبدار و شیرین نیست

٧

درد تو به از دواست ایدوست اندوه تو جانفزاست ایدوست
در یوزه‌گر تو از در تو جز دردوبلا نخواست ایدوست
با آنکه ز مفلسی ندارم چیزی که تراسزاست ایدوست
پیش تو نهم دو چشم روشن گویم : نظر صفاست ایدوست
گفتی: کشمت ، ولی‌روا نیست؛ گردوست کشدرواست،ایدوست!
دل هر چه بوصف قامتت گفت آورد خدای راست ایدوست
کردم بقد تو این غزل راست بنویس ،کمال راست‌ایدوست.

تا آنجا که معلوم است کمال تنها شاعری است که حتی المقدور سعی میکند غزلیاتش همه‌در طول‌یکسان باشند، یعنی ازهفت بیت تجاوز

نکند واین‌معنی‌را خوددر دوقطعهٔ ذیل تصریح کرده‌است [۱] :

۸

مرا هست اکثر غزل هفت بیت | چو گفتار **سلمان** نرفته زیاد
چو**حافظ** همی‌خواندش‌درعراق | بلند و روان همچو سبع شداد
به بنیاد هر هفت چون آسمان | کزین جنس بیتی‌نداد**عماد**

۹

هفت بیت آمد غزلهای **کمال** | پنج گنج (۲) ازلطف‌آن عشرعشیر
هفت بیتی های یاران نیز هست | هر یکی پاك و روان و دلپذیر
لیك‌از آن‌هر هفتشان‌حك کردنیست | چار بیت از اول و سه از اخیر

۱۰

چودیوان **کمال** افتد بدستت | نویس‌ازشعراو چندانکه‌خواهی

---

۱ - **مرحوم براون** ، **کمال** راتنهاشاعری غزلسرای دانسته‌که‌غزلیاتش ازهفت بیت‌تجاوز نمیکند، و حال‌آنکه **جامی** نیز همین الزام را داشته وهمین شماره را دراعداد ابیات غزلهای خود رعایت کرده است . خود او نیز در قطعه‌ای باین معنی اشاره فرموده و گفته است ـ :

به بوستان سخن مرغ طبع من اکثر | بهفت بیت شود نغمه ساز و قافیه سنج
به**هفت‌پیکر گنجور گنجه**هرغزلی | نمونه‌ای است زمعنی دراو نهان صد گنج
چوبیت‌بیت زهرهفت‌آن دومصراع است | گرش بسبع مثانی لقب نهند مرنج
ز هفت عضو یکی یا دو یادکم آنرا | که هفت بیت مرا شش رقم زند یاپنج.

۲ - پنج گنج ظاهراً مقصود **مثنویات‌خمسهٔ‌نظامی** ودیگران باشد .

خیالات غریب و لفظ و حرفش | اگر خواهی که دریابی کماهی
زهر لفظش روان مگذر چو خامه | بهر حرفی فرورو چون سیاهی(۱).

۱۱

دو **کمالند** در جهان مشهور | یکی از **اصفهان** یکی ز **خجند**
این یکی در غزل عدیم المثل | و آندگر در قصیده بیمانند
فی‌المثل در میان این دو کمال | نیست فرقی مگر بموئی چند.

۱۲

یکی شعر **سلمان** ز من بنده خواست | که در دفترم زان سخن هیچ نیست
بدو دادم آن گفته‌های چو آب(۲) | کز آن سان دری در عدن هیچ نیست
من از بهر تو می‌نویسم ولی | سخنهای او پیش من هیچ نیست.

۱۳

بما آن صوفی ببریده بینی | بغیر از عجز و مسکینی ندارد
نشاید جرم خود بینی بروبست | که آن بیچاره خود بینی ندارد.

در دیوان **کمال** دو یا سه قطعه خطاب به « **حافظ** » نامی یافت میشود که هر چند مخاطب شخصی خواننده ویا نوازنده بآن اسم بوده است ، تحقیقاً

---

۱) سیاهی : درقرن هشتم ونهم این کلمه بجای «مرکب» که درزمان ما معمول است استعمال می‌شده و آن مایعی است سیاه رنگ که در دوات ریزند و بدان نویسند. **حافظ** نیز این کلمه را بهمین معنی استعمال کرده مثلاً :

روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی | برروی مه افتاد که شد حل مسائل

۲) «چو آب» صفت گفته‌هاست ، چه در سلاست و روانی وعذوبت سخن خوب را به آب تشبیه کنند ومصرع دوم نیز که باز وصف گفته هاست مؤید این مدعاست ، ولی **مرحوم براون** آنرا «جواب» خوانده و به « Answering Words » ترجمه کرده وظاهراً این سهواست .

مقصود او **خواجه حافظ شیرازی** نیست؛ و نیز این بیت اشاره بشاعر معاصر وی **عصار تبریزی** است[١]:

١٤

عاقبت **عصار** مسکین مرد و رفت　　　خون دیوانها بگردن برد و رفت[٢].

در قطعهٔ ذیل که **ریو** بآن استشهاد کرده است، بواقعهٔ تاریخی حملهٔ **توقتمش خان** به **تبریز** اشاره شده:

١٥

گفت **فرهادما**[٣] به **میرولی**　　　که **رشیدیه** را کنیم آباد

---

١) راجع بشرح حال **عصار تبریزی** رجوع شود به: یادداشتهای **اوزلی** درباب شعرای ایرانی ص ٢٠١ ـ ٢٢٦. تاریخ وفات **عصار** را در سالهای ٧٧٩ و ٧٨٤ گفته‌اند. مثنوی لطیفی بنام **مهر و مشتری** دارد که نسخهٔ خوبی از آن در کتابخانهٔ ملی **طهران** موجود است. ونیز برای شرح حال او رجوع شود به کتاب: «**دانشمندان آذربایجان**» تألیف **محمد علی تربیت**، ص ٢٧٥.

٢) برمرحوم **براون** معنای این بیت ظاهراً درست معلوم نشده: اولاً کلمهٔ دیوان را که عبارت از مجموعهٔ اشعار شاعر است به محکمه «Cuort» ترجمه کرده وسپس در حاشیه نوشته است ـ : «معنای این بیت برمن معلوم نشد، ظاهراً همچو فهمیده میشود که **عصار** را بحکم دیوان بقتل رسانیده باشند»؛ ظاهراً این حدس اشتباه است ومقصود **کمال** ازین بیت آن است که **عصار** دیوانهای شعر را بقتل آورده وخون شعرا را بگردن گرفته، یعنی اشعار آنها را بسرقت برده. واین اصطلاح نزد شعرا غالباً متداول بوده است چنانکه **انوری** گفته است:

«کس دانم از اکابر گردنکشان نظم　　　کاورا صریح خون دو دیوان بگردن است».

٣) درنسخهٔ چاپی دیوان «**فرهاد آقا**» مذکور شده وظاهراً صحیح‌تر است؛ زیرا **فرهاد آقا** ازامراء **تبریز** بوده ونسخهٔ مرجع مرحوم **براون** بغلط «**فرهادما**» ثبت کرده.

زر تبریزیان به آجر و سنگ بدهیم از برای این بنیاد (۱)
بود مسکین بشغل کوه کنی که ز موران کوه و دشت زیاد
لشکر پادشاه **توقتمیش** آمد و هاتف این ندا در داد.
لعل **شیرین** نصیب**خسرو** شد سنگ بیهوده‌می کند **فرهاد**.

درقطعهٔ ذیل **کمال** مصراعی از **همام‌تبریزی** راتضمین کرده‌است:

۱۶

گفتم از **مصر** معانی بفرستم بتو باز
نکته ای چند که آید بدهانت چو شکر
باز ترسیدم ازین نکته که گوئی چو**همام**
« شکر از **مصر** به**تبریز** میارید دگر!»

در**دیوان کمال** قطعاتی دیده میشود که‌اشاره به **نظامی** و **سعدی** کرده است ، و در یك جا خطاب به شاعری «**معجری**» تخلص، ازاهل **سمرقند** ،کرده ودر قطعهٔ ذیل‌اشاره به‌شاعری **معاذی** تخلص، نموده و گفته است :

۱۷

دعای من این است در هر نمازی بخلوت که یا ملجائی یا معاذی
نگه دار اصحاب ذوق و طرب را ز چنگ **ملاطی**وشه **معاذی**.

۱) «زرتبریزیان.....» یعنی زر اهالی**تبریز**رابگیریم وبمصرف آجر وسنگ برسانیم و **ربع‌رشیدی**راآباد کنیم، مرحوم **براون** «زر به‌تبریزیان»خوانده و در ترجمه به غلط رفته و گفته :
« Let us give gold to the Tabrizis for bricks and stones . »
وخود معنای قطعه نیزدلیل همین مدعاست که زر مقصود را **لشکر توقتمیش** از تبریزیان گرفته و زحمت کوهکنی **بفرهاد** مانده .

بیت‌ذیل دارای‌معنائی‌بکر و لطیفه‌ای بدیع‌است:-

۱۸

زچیست‌قهقهٔ شیشه‌های‌می،دانی؟	به‌ریش محتسب شهرمی کندخنده!

قطعهٔ‌ذیل‌ازین‌نکته‌حکایت‌میکند که: **کمال** اشعارخودراجمع‌نکرده وجمع دیوان‌او بعداز وفاتش واقع شده‌است ـ :

۱۹

گفت صاحبدلی بمن که : چراست	که ترا شعر هست و دیوان نیست؟
گفتم: از بهر آنکه چون دگران	سخن من پر و فراوان نیست
گفت : هر چند گفتهٔ تو کم است	کمتر از گفته های ایشان نیست !

باری قطعات **کمال خجندی** نیزمانند قطعات‌دیگرشعرای **ایران** غالباً مشتمل‌بر مطالب‌خصوصی ونوادرشخصی‌است ، وبیشتراشاره‌بحوادث زمان‌خود و باشخاص روزگار خویش نموده . ولی معنای این اشارات بعلت‌فقدان اطلاعات‌کاملتر غالباً تاریك‌مانده‌است،بهمین‌دلیل‌ازآن‌قطعات بیش‌ازغزلیات دراینجا استشهاد کرده شد .

شیخ محمد شیرین مغربی تبریزی

ازترجمهٔ احوالات ووقایع زندگانی **مغربی** ، که یکی‌از مشاهیر بزرگان معتقد بوحدت وجود [۱] واز شعراءِ ایرانی معروف پیروان آن مذهب‌است، اطلاع‌زیادی‌دردست‌نیست ؛ واشاراتی بس‌مختصر دربارهٔ‌او در کتب رجال وتذکره آمده است[۲]. غالباً ارباب تذکره برآن اند که وی

---

۱) وحدت‌وجود — Pantheism

۲) رجوع شود به **نفحات‌الانس‌جامی، آتشکدهٔ‌آذر ، هفت‌اقلیم** در ذیل **تبریز؛ حبیب‌السیر** مجلد سوم ـ صفحهٔ ۹۰ ،**مجمع الفصحاء** جلد دوم صفحهٔ ۳۰ ، **ریاض‌العارفین**‌صفحهٔ۱۳٤. (**تذکرهٔ‌دولتشاهی‌ازمغربی** ذکری نکرده است) .

درسال۸۰۹ ه ./ ۱٤۰٦ م . درتبریز بهشصت سالگی وفات یافت ؛ ازاینقرار بایدتاریخ ولادت او درحدود سال ۷۵۰ه ./ ۱۳٤۹ م . باشد .

بعضی دیگر تاریخ وفات اورا دوسال زودتر ازآن ثبت کرده اند .

مورّخ دانشمند عصر اخیر ، **رضاقلیخان هدایت** میگوید که: اودر **نائین** نزدیك **اصفهان** تولد یافته ودر **اصطهبانات فارس** مدفون شده است [۱]؛ لیکن همه اورا **تبریزی** دانسته اند . گویند وجه آنکه تخلص « **مغربی** » کرده آن است که:وی مسافرتهای بسیار به بلاد **مغرب** (شمال غربی افریقا) فرموده وهم درآنجا نزد یکی ازمشایخ آن بلاد خرقه پوشیده است .

---

۱) بقعه ای بنام مزار**شیخ مغربی** درقصبهٔ **اصطهبانات فارس** درحال حاضر موجود است که در بوستان مصفائی واقع شده و نویسندهٔ سطور در سال ۱۳۰٦ ه . ش بزیارت آن نائل گردید ، کتیبه ویا سنگ کهنهٔ تاریخی ازآن باقی نمانده است، ولی آنچه در سنگ فعلی منقوش است ذیلاً نقل میشود :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بیا بر چشم عاشق کن تجلی روی زیبا را
کجز **وامق** نداند کس کمال حسن **عذرا** را

بصحرای دل عاشق بیا جلوه کنان بگذر
ززوی عالم آرایت بیارا روی صحرا را

دمی از خلوت وحدت تماشا را بصحرا بر
نظر بر ناظران افکن، ببین اهل تماشا را

دماغ جان اهل دل ببوی خود معطر کن
ززوی خویش نوری بخش هردم چشم بینارا

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

شیخ مغربی سلسلهٔ طریقتش بــه صوفی بزرگ آن دیار شیخ محی الدین ابن العربی منتهی‌می‌شود که تأثیرونفوذافکارآن بزرگ تا زمان‌حاضر در ایران باقی‌است ومابین ایرانیان بسیاری از شعراءِ صوفیه از پیروان‌او بوده‌اند، مانند: شیخ عراقی [1] ، اوحد الدین مراغی ،

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

توحلوا کرده‌ای‌پنهان، مگسها جمله سرگردان
اگر جوش مگس‌خواهی بصحراآر حلوارا

جهان‌پرشور ازآن‌دارد دوترك چشم‌مست‌تو
که‌ترکان دوست‌میدارند دائم شور وغوغارا

الا ای ترك یغمائی ! بیا جانرا بیغما بر
نه‌دل ترك‌تو خواهد کرد ونه توترك یغمارا

الا ای یوسف مصر ملاحت تا بکی داری
غمین‌یعقوب‌بیدلرا،حزین‌جان‌زلیخا را؟

سخن‌بامردصحرائی، الا ای مغربی، کم‌گو
که صحرائی نمیداند زبان اهل دریا را

• نمقه‌العبدالاقل العاصی‌محمدمهدی.

در نفحات‌الانس،مولاناجامی علیه‌الرحمه در احوالات مولانا شیخ‌مغربی چنین مینویسد : مولانامحمدشیرین مشهور به مغربی ، وی‌مرید شیخ اسمعیل‌سیستی است که وی از اصحاب نور الدین عبدالرحمن اسفرائنی است وگویند : در بعضی سیاحات بدیار مغرب رسیده است و در آنجا از دست یکی ازمشایخ که نسبت‌وی بشیخ بزرگوار شیخ محی الدین العربی میرسد خرقه پوشیده دلسن شصت‌سالگی وفات‌یافت . سنهٔ تسع وثمانمائه .» انتهی نقش‌لوح قبر

۱) مغربی دریکی‌ازغزلهای پرشورخود از عراقی و سنائی به تجلیل یاد میکندومیگوید:

«نشود کسی‌عراقی، بحقایق‌عراقی   نشود کسی سنائی، بمعارف سنائی».

ومغربی و آخرین آنها **جامی**است، و آنها همه ازمعتقدان پرشوربمبادی وحدت وجود میباشند .

رضاقلیخان در **مجمع الفصحاء** در بارهٔ **مغربی** بدرستی چنین گفته است :

« منهبش وحدت وجود است و مشربش لذت شهود ، و بجز یك معنی درهمهٔ گفتارش نتوان‌یافت . ترجیعات‌وغزلیاتش همه‌مشحون‌بحقایق توحیداست . ».

جامی و دیگر تذکره نویسان گفته‌اند که: **مغربی** خود با شاعر سابق‌الذکر یعنی**کمال‌خجندی** معرفت وصحبت‌داشته واین گفته ممکن است درست‌باشد، چه‌هردو معاصر بوده وبهرصورت قسمت عمدهٔ عمرخود را هردو در **تبریز** گذرانیده‌اند .

نقل میکنند که «در آنوقت **شیخ کمال** این مطلع گفته بوده‌است:

چشم اگر این است وابرو این وناز وشیوه‌این!
الوداع ای زهد وتقوی، الفراق ای عقل ودین!

چون بمولانا رسیده گفته‌است که: شیخ بسیار بزرگ‌است ، چرا شعری باید گفت که جز معنی مجازی محملی دیگر نداشته باشد ؟ شیخ آنرا شنیده است و از وی استدعاءِ صحبت کرده و خود بطبخ قیام نموده ومولانانیزدرآن‌خدمت موافقت کرده. درآن‌اثناءِ شیخ‌آن مطلع‌راخوانده وفرموده است :

« چشم عین است پس میباید که بلسان اشارت از عین قدیم که ذات است بآن تعبیر کنند ؛ و ابروحاجب‌است، پس می‌تواند بود که‌آنرا

اشارت بصفات که حجاب‌ذات‌است دارند . خدمت مولانا تواضع نموده‌است وانصاف داده .» [۱].

اگر این‌حکایت راست باشد میتوان گفت همانطور که **ریو** تحقیق کرده **شیخ کمال** نزد **میرانشاه** پسر **تیمور** بیشتراز **مولانامغربی** تقرّب داشته وازاین‌جا ممکن‌است که مناسبات این‌دوشاعر چندان‌دارای‌خلوص وصفا نبوده‌باشد [۲].

باری‌چون‌این‌نوادر وخصوصیات که ازحیات **مغربی** دردست‌ماست اطلاعاتی‌کافی بما نمیدهد، بهتر است که از شرح زندگانی به‌وصف کلام واشعار او که در دیوان نسبةً کوچك وی دیده میشود بپردازیم . دیوان شیخ مشتمل است غالباً بر غزلیات و ترجیعات و رباعیات ، وآن چندین مرتبه‌درایران بطبع‌رسیده [۳]. مراخود نسخه‌ای‌خطی‌درتصرف‌است بسیار ظریف وخوش‌خط ولی بدون‌تاریخ .

---

۱) به‌نقل از **نفحات‌الانس - جامی**

۲) مقام **شیخ کمال‌وشیخ‌مغربی** که‌دونفرصوفی‌مجردوعارف‌وارسته‌بوده‌اند، بالاتراز آن است که، بزعم **ریو**، آنهردو درامور دنیوی وتقرب بنزدسلاطین باهمدگر رقابتی داشته‌باشند .

رجوع‌شود بفهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا ، ص ۶۳۳ .

۳) آخرین‌طبع‌**دیوان‌شیخ‌مغربی** دربهمن‌ماه‌سال۱۳۳۶ش.ازطرف کتابفروشی ادبیه درطهران انجام‌یافته آن نیز بچاپ‌سنگی ومصدّر است بشرح حالی‌ازشیخ بنقل از

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دیوان چاپی [۱] محتوی بر ۱۵۳ صحیفه بقطع کوچك میباشد که درهر کدام ۱۷ بیت نگارش‌یافته وباین حساب مجموع ابیات‌آن بتقریب ۲۳۰۰ بیت میشود [۲] . وتا آن‌جا که‌آن‌را مطالعه نموده‌ام‌کلمات وی‌همه

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

جلدچهارم کتاب **ریحانة‌الادب** تألیف‌مرحوم **میرزا محمدعلی‌مدرس‌تبریزی** رحمه‌الله‌در آنجا نام‌ونسب شیخ‌را چنین نقل‌میکند :

«**محمدبن‌عزالدین‌بن‌عادل‌بن‌یوسف** معروف به **ملا محمد شیرین** و ملقب به **شمس‌الدین.**»- ومیگوید: نصف اشعارش عربی‌ونصف‌دیگر فارسی است که قسمت فارسی‌آن در **هند** و **ایران** چاپ شده واین دوبیت از اشعار عربی‌اوست خطاب بخانوادهٔ رسالت :

الکون صفاتکم وانتم ذات — والخلق‌بشمس وجهکم‌ذرّاتٌ

الجملة فیکم و انتم فیها — انتم لهم و هم لکم مرآتٌ

ونیز کتابهای‌ذیل‌را ازتألیفات‌او می‌شمارد :

۱- اسرارفاتحه ۲- جام‌جهان‌نما ۳- دررالفرائدفی‌معرفة‌التوحید ٤- نزهت‌ساسانیه .

---

۱) **براون** میگوید:درنزدمن دوچاپ از**دیوان‌مغربی** موجوداست که‌یکی بسال۱۲۸۰ه./ ۱۸٦۳ م . ودیگری بسال۱۲۸۷ ه./ ۱۸۷۰ م . بطبع‌رسیده .

۲) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار طهران‌یك‌نسخهٔ خطی‌از**دیوان‌شیخ‌مغربی** بشمارهٔ۲۵۸ موجود است که‌مجموعاً شمارهٔ ابیاتش افزون‌از ۲۸۰۰ بیت‌است ومتجاوز از ۲۰۰ بیت‌آن‌اشعارعربی‌است .

صوفیانه وعارفانه است وهیچ اشارتی بزندگانی وزمان شاعر ندارد[1].

چندنمونه ازآنجمله دراین‌جا ثبت‌میشود ـ :

۱

خورشیدرخت چوگشت‌پیدا	ذرّات دو کون شد هویدا
مهر رخ‌تو چوسایه انداخت	زآن سایه پدیدگشت اشیا
هر ذرّه ز نور مهر رویت	خورشید صفت شد آشکارا
هرذرّه زمهر گشته موجود .	هم مهر بذرّه گشته پیدا
دریای وجود موج زن شد	موجی بفکند سوی صحرا
آن موج فرو شد وبرآمد	درکسوت وصورتی دل آرا
بر رسته بنفشهٔ معانی	چون خط خوش نگار رعنا
بشکفته شقائق حقایق	بنموده هزار سرو بالا
دریا چه‌بود؟ وجودآن‌موج،	وآن موج‌چه بود؟ عین‌دریا!

۱) دردیوان شیخ‌مغربی دورباعی‌دیده میشود که‌دریکی‌اشاره‌بمعتقدات دینی خود کرده ودردومی ازمقامات عالیهٔخویش فخرمیکند :

۱

هادی طریق اهل تحقیق منم

عارف بفنون جمع و تفریق منم

چون حلم و حیا وعلم وصدق است مرا

عثمان وعمر،علی وصدّیق منم.

۲

کنجی که طلسم اوست عالم ، مائیم

ذاتی که صفات اوست آدم ، مائیم

ای آنکه توئی طالب اسم اعظم

از ما مگذر ، که اسم اعظم مائیم.

هر جزء که هست، عین کل است / پس کل باشد سراسر اجزاء

اجزاء چه بود؟ مظاهر کل / اشیا چه بود؟ ظلال اشما

اسما چه بود؟ ظهور خورشید، / خورشید، جمال ذات والا

صحرا چه بود؟ زمین امکان / کان است کتاب حق تعالی

ای مغربی این حدیث بگذار / سرّ دو جهان مکن هویدا.

٢

ای جمله جهان در رخ جان بخش تو پیدا
وی روی تو در آینهٔ کون هویدا

تا شاهد حسن تو در آئینه نظر کرد
عکس رخ خود دید، بشد واله و شیدا

هر لحظه رخت داد جمال رخ خود را
بر دیدهٔ خود جلوه بصد کسوت زیبا

از دیدهٔ عشاق برون کرد نگاهی
تا حسن خود از روی بتان کرد تماشا

رویت ز پی جلوه گری آینه‌ای ساخت
آن آینه را نام نهاد آدم و حوا

حسن رخ خود را بهمه روی در او دید
ز آن روی شد او آینهٔ جمله اسما

ای حسن تو بر دیدهٔ خود کرده تجلی
در دیدهٔ خود دیده عیان چهرهٔ خود را

چون ناظر و منظور توئی، غیر تو کس نیست
پس از چه سبب گشت پدید اینهمه غوغا!!

ای‌مغربی آفاق پر از ولوله گردد
سلطان جمالم چو زند خیمه بصحرا

۳

ای‌مرکز و مدار وجود و محیط جود
وی‌همچو قطب ثابت و چون چرخ بی‌ثبات
گر سوی تو سلام فرستم، توئی سلام
ور بر تو من صلوة فرستم، توئی صلوة
کس چون دهد ترا بتو آخر، بگو مرا؟
ای تو ترا مزکیّ و ای تو ترا زکات
یا شامل المظاهر، یا اکمل الظهور
یا برزخ البرازخ، یا جامع الشتات
یا اجمل الجمال، و یا املح الملاح
یا الطف اللطائف، یا نکتة النکات
هم درد و هم دوائی وهم حزن و هم فرح
هم قفل و هم کلیدی، هم حبس و هم نجات
هم گنج وهم طلسمی و هم جسم وهم روان
هم اسم و هم مسمی، هم ذات و هم صفات
هم‌مغربی و مغرب و، هم مشرقی و شرق
هم‌عرش‌وفرش وعنصروافلاك وهم‌جهات (۱)

---

۱) این‌قطعه ازغزل طولانی‌است مشتمل‌بر ۱۸ بیت غرّا که مطلع آن این‌است
ای کائنات ذات ترا مظهر صفات
وی پیش اهل دیده صفات تو به ز ذات
یکدو بیت آن نیز بمغربی‌است .رک : (دیوان چاپی ـ طهران‌ص۱٤).

٤

ای‌ازدو جهان نهان ، عیان کیست؟ وی عین عیان، پس این نهان کیست؟
آن کس که بصد هزار صورت هر لحظه همی شود عیان کیست ؟
و آن کس که بصد هزار جلوه بنمود جمال هر زمان کیست ؟
گوئی که نهانم از دو عالم پیدا شده در یکان یکان کیست ؟
گفتی که : همیشه من خموشم!! گویا شده پس بهر زبان کیست ؟!
گفتی که ز جسم و جان برونم پوشیده لباس جسم وجان کیست ؟
گفتی که نه اینم و نه آنم پس‌آنکه بودهم‌اینهم‌آن کیست ؟
ای آنکه گرفته‌ای کرانه بالله تو بگو در این میان کیست ؟
آن کس که همی کند تجلی از حسن و جمال دلبران کیست ؟
و آن کس که نمود حسن خود را و آشوب فکند در جهان کیست ؟
ای آنکه تو مانده در گمانی تا کرده یقین که در گمان کیست ؟
از دیدهٔ **مغربی** نهان شو و ز دیدهٔ او ببین عیان کیست ؟!

٥

آن کس که نهان بود ز ما،آمد و ما شد
وآنکس که نه ما بود وشما، ما وشما شد
سلطان سر تخت شهی کرد تنزل
با آنکه جز او هیچ شهی نیست ،گدا شد
آنکس که ز فقر و ز غنا هست منزه
در کسوت فقر از پی اظهار غنا شد
هر گز که‌شنیده‌است‌ازاین‌طرفه، که‌یك کس
هم خانهٔ خویش آمد و هم خانه خدا شد

آن گوهر پاکیزه و آن درّ یگانه
چون جوش برآورد زمین گشت و سما شد
در کسوت چونی و چرائی نتوان گفت
کان دلبر بیچون و چرا چون و چرا شد
بنمود رخ ابروی وی از ابروی خوبان
تا بسر صفت ماه نو انگشت نما شد
در گلشن عالم چو سهی سرو و چو لاله
هم سرخ کلاه آمد و هم سبز قبا شد
آن مهر سپهر ازلی کرد تجلی
تامغربی و مشرقی و شمس وضیا شد (۱)

٦

طریق مدرسه و رسم خانقاه مپرس
ز راه و رسم گذر کن، طریق و راه بپرس
طریق فقر و فنا پیش گیر و خوش میباش
ز پس نظر مکن و غیر پیشگاه مپرس
ز تنگنای جسد چون برون نهی قدمی
بجز حظیرهٔ قدسی و پادشاه مپرس
ز اهل فقر و غنا پرس ذوق فقر و غنا
از آنکه هست گرفتار مال و جاه مپرس

---

۱) مرحوم براون معتقد است که ازابیات اوایل این غزل بوئی از مبادی مسیحیت بمشام میرسد .

چو چتر شاه عیان گشت طرقوا برخاست
تو شاه را دگر از لشکر و سپاه مپرس

چو پا بصدق نهادی و ترك سر کردی
اگر کلاه ربایندت، از کلاه مپرس

چو نیست حال من ایدوست بر تو پوشیده
دگر چگونگی حالم از گواه مپرس

گناه هستی او محو کن، چو محو توئی؛
گناه هستی تو دیگر از گناه مپرس

چو مغربی برت ایدوست عذر خواه آمد
بلطف در گذر، از جرم عذر خواه مپرس

٧

از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم
در کوی مغان با می و معشوق نشستیم

در مصطبه ها خرقهٔ ناموس دریدیم
در میکده ها توبهٔ سالوس شکستیم

سجاده و تسبیح بیکسوی فکندیم
در خدمت ترسا بچه زنار (١) ببستیم.

از دانهٔ تسبیح شمردن برهیدیم
وز دام صلاح و ورع و زهد بجستیم

---

١) زنار Zonarium نزد شعراء اسلام علامت کفر و نامسلمانی است، گاه « کشتی » زردشتیان، وگاه ریسمان مقدس برهمنان، وگاهی کمربند طنابی راهبان‌نصاری، ازاین همه تعبیر بزنار میکرده‌اند.

در کوی مغان نیست شدیم از همه هستی

چون نیست شدیم ازهمه‌هستی ، همه هستیم

زین پس مطلب هیچ زما دانش و فرهنگ

ای عاقل هشیار، که ما عاشق و مستیم

المنة لله که از این نفس پرستی

رستیم بکلی و کنون باده پرستیم

ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم

باآنکه چوما مست‌وخراب‌است خوش‌استیم

تا **مغربی** از مجلس ما رخت بدر برد

او بود حجاب ره ما ، رفت و برستیم

٨

قطره‌ای از قعر دریا دم مزن — ذره‌ای از مهر والا دم مزن

مردامروزی ، هم‌ازامروزگوی — از پری و دی و فردا دم مزن

چون نمی‌دانی زمین و آسمان — بیش ازاین از زیر وبالا دم‌مزن

چون اصول طبع موسیقیت‌نیست — از «تنا وزتا وتانا» (١)دم‌مزن

درگذر از نفی و اثبات ای‌پسر — هیچ از الّا و از لا (٢)دم‌مزن

١) مراد از این کلمات « تنا ــ تا ــ تانا » همان حروف موسیقی است که در نتهای‌جدید تعبیر به «فا ، سی ، لا ، می.... » میکنند .

٢) مقصود از «لاوالّا» نفی و اثباتی-است که درکلمهٔ شریفهٔ « لا اله الّا الله » آمده است .

گر بگویندت که جان را کن فدا — رو فدا کن جان خود را دم مزن !
تا نمی دانی من و ما را که کیست — باش خاموش، از من و ما دم مزن
همچو آدم علم اسما را ز حق — تانگیری، هیچ ازاسما دم‌مزن(۱)
آنکه عین جمله اشیا گشته است — **مغربی** را گفت ازاشیادم‌مزن».

این چندقطعه وغزل نمونه‌ای‌کافی است که ازسبك گفتار واسلوب افکار**مغربی** نمونه‌ای‌باشد. بهرحال**مغربی** درعدادطبقهٔ شعراءِ صوفیه**ایران** است،مانند:**سنائی وشمس تبریزی**(یعنی**جلال‌الدین‌رومی**) و**شیخ عراقی** و **فریدالدین عطار** که همه دراین‌معنی سخن گفته‌اند ، خود اوفرموده است ـ :

از موج‌او شده‌است **عراقی ومغربی** — و زجوش او **سنائی و عطار** آمده.

لیکن باید گفت که:هرچند**مغربی** ازطبقهٔ بزرگان‌صوفیه میباشد، ولی درعرض آنها کمتر قرار میگیرد .

بسحق اطعمه هـر چند در این عصر چند شاعر دیگر وجود داشته‌اند که قابل‌توجه‌وشایستهٔ تحقیق‌میباشند مانند:**عصار تبریزی**(۱) و **جلال عضد**(۲) و **جلال طبیب**(۳)وغیره؛ لیکن

---

۱) **شیخ‌محمدعصارتبریزی:** ازشعراء بنام اواخر قرن‌هشتم صاحب‌مثنوی **مهر و مشتری** که آنرا درسال۷۷۸ هـ . بنظم آورده است وبااین‌بیت آغازمیشود :

بنـام پادشاه عـالم عشق
که نامش هست نقش خاتم‌عشق.

رجوع‌شود بحاشیهٔ ص ٤٤٢ همین‌کتاب .

۲) **جلال عضد** : برای شرح حال **جلال‌الدین‌عضدیزدی**رجوع‌شودبه: **تذکرةالشعراءدولتشاه**طبع **لیدن** ص۲۹٤.

۳) **جلال‌طبیب**. برای‌شرح‌حال‌اورجوع‌شودبه: **تذکرةالشعراءدولتشاه** طبع **لیدن** ص ۲۹۸ .

از آنجا که این فصل بطول انجامیده بهتر آن است که تنها بذکر یك شاعر دیگر اکتفا کنیم و آن همانا **شیخ ابواسحاق شیرازی** شاعر اطعمه واغذیه‌است که اورا باختصار« **بسحاق‌اطعمه**» لقب داده‌اند . طرز کلام او با **مغربی** شاعر صوفی و موحد این عصر در کمال اختلاف و تباین است .

از تاریخ زندگانی این شاعر چون دیگران اطلاع قلیلی در دست است [۱] ، و آنچه معلوم است وی قسمت‌عمدهٔ عمر خودرا در **شیراز** بسر آورده ، محل لطف‌نوهٔ **امیر تیمور** ، **اسکندر بن‌عمر شیخ‌میرزا**[۲] قرار گرفته ، **دولتشاه** درتذکرهٔ خود فصلی‌طولانی دربارهٔوی آورده که‌بیشتر شامل‌است برنقل‌بعضی‌قطعات ازسخنان‌او وداستانی‌مشروح ازسر گذشت

۱) در وقت حاضر که به‌تحریر این حواشی خاطر مشغول است، **مقبرهٔ شیخ اطعمه** درزاویهٔ جنوب غربی **تکیهٔ چهل تنان ـ شیراز** باقی است ، و سنگی که برقبراوافتاده بودازقرن نهم‌هجری‌باقی‌مانده ودرموقع طبع‌اول‌این کتاب هنوزآن‌سنگ درمحل‌خود موجودبود. بعدازآن‌درحدودسال۱۳۶۸ه.ق. بعضی‌مردمان‌طماع‌وعتیقه‌خران بی‌انصاف، که دشمن آثارتاریخی وقبور بزرگان‌اند ، آن سنگ‌را بسرقت برده وبجای آن سنگی‌نو و زشت گذارده‌اند ومتصدیان‌امورمعارف واوقاف هم‌اندك توجهی نفرموده و تبعات فقدان این اثر تاریخی وادبی برعهدهٔ ایشان است . عوام **شیراز** را اعتقادبر آن‌است که هر که‌شب جمعه بانیت‌خالص بزیارت‌قبرشیخ‌رود ودر آنجابعدازقراءت‌فاتحه واخلاص ازروح شیخ‌طلب طعامی‌نماید ، مطلوب‌او حاصل گردد وبر آن طعام دست‌یابد .

۲) **میرزا اسکندر بن میرزا عمرشیخ‌بن امیر تیمور** از۸۱۲ ه. تا۸۱۷ ه . (۱۴۰۹ ـ ۱۴۱۵ م.) در **فارس** و **اصفهان** حکومت داشته‌است .

میرزا اسکندر ومطامع او وسرانجام غم انگیز وی که چگونه بحکم عم خویش میرزا شاهرخ دردوم جمادی الاولی سال ۸۱۷ ه./ ۲۰ ژوئیهٔ ۱٤۱٤ م چشم اورا کور کردند ودر سال بعد وفات یافت .

حرفهٔ **ابو اسحاق** چنانکه ازلقب وشهرت وی معلوم میشود، حلاجی بوده است . **ودولتشاه** (ص ۳٦۷) حکایت میکند که: «بروز گار پادشاهزاده **اسکندر بن عمر شیخ میرزا، ابو اسحاق** همواره ندیم مجلس بود و چند روزی بمجلس پادشاه حاضر نشد ؛ روزی که بمجلس آمد ، شاهزاده پرسید کـه مولانا چندین روز کجا بودی ؟ زمین خدمت بوسید و **گفت** : ای سلطان عالم یك روز حلاجی میکنم وسه روز پنبه ازریش برمی چینم . واین بیت فرمود :

منع مگس از پشمك فندی کردن ازریش حلاج پنبه برداشتن است».

در کتابهای **آتشکده، هفت اقلیم ومجمع الفصحا**، همه ذکر **بسحق اطعمه** آمده است ؛ اما آنها نیز بر آنچه **دولتشاه** گفته است، چیزی افزون نکرده اند؛ جز حکایت مختصری که **مجمع الفصحا** آورده و گوید که: **شیخ ابو اسحاق** مرید و معتقد شاه **نعمة الله ولی** [1] بود و بعضی کلمات شاه را به صورتی فکاهی تضمین میکرد وبه ایهام واستعاره اصطلاحات وکلمات

---

۱) **شاه نعمة الله ولی کرمانی**، مؤسس سلسلهٔ صوفیهٔ **نعمة اللهیه**، متوفی بقول (**مجمل فصیحی خوافی**) روز ۲۲ رجب ۸۳٤ ه . ومدفون به قریهٔ **ماهان** درهفت فرسنگی شهر **کرمان**، در تکیه ای زیبا وخوش منظر که همواره مطاف فقرا، ومعتقدان آن بزرگوار است .

رجوع شود به : **طرائق الحقائق** طبع **طهران** - **نامهٔ دانشوران** طبع **طهران**. وفصل هشتم از کتاب حاضر .

اطعمه واغذیه‌را میآورد، از آنجمله چون **شاه نعمة‌الله** باسلوب **مغربی** این غزل گفت :

« گوهر بحر بیکران مائیم	گاه موجیم و گاه دریائیم
ما بدین آمدیم در دنیا	که خدا را بخلق بنمائیم.»

بسحق درجواب گفت :

« رشتهٔ لاك معرفت مائیم	که خمیریم و گاه بغرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ	که بماهیچه قلیه بنمائیم».

چون **شاه نعمة‌الله** ، **ابو اسحق** رابدید، باو گفت: «رشتهٔ لاك معرفت شمائید » ؟ ـ شیخ درجواب گفت: «چون نمیتوانیم از الله بگوئیم، از **نعمة‌الله** گفتیم .»

نسخ خطی دیوان اطعمه

نسخ خطی **دیوان ابو اسحاق** فراوان نیست. یك نسخه از آن در موزهٔ **بریطانیا** موجود است که ضمیمهٔ مثنوی **کنز الاشتهاء**[۱] میباشد، من خود یك نسخهٔ بسیار عالی وکامل از آن درمجموعهٔ کتب مرحوم **دکتر ولف** Dr . Wolf مطالعه کرده‌ام که آن نسخه را در **بخارا** شخصی موسوم به : **حاجی عثمان نور الدین** بد کتر مذکور عطا کرده‌ود کتر نیز آنرا به «**انجمن تبلیغات مسیحیت** » وا گذار فرموده بود . تاریخ تحریر این نسخهٔ خطی سال ۹۷۰ هـ./ ۱۵٦۲ م . است ، ومشتمل است بر۱٦۲ صفحه ، هر صفحه ۱۷ سطر ، و بخط نستعلیق ریز نوشته و با جدول طلا و لاجورد تذهیب شده؛ اهمیت این نسخه در آن است که درحدود شش قطعهٔ منظوم

---

۱) **کنز الاشتهاء** Treasure of Appetite رجوع شودبه: **فهرست ریو** ص ٦۳٤ .

بلهجهٔ ولایتی را متضمن میباشد. قدراین مجموعه هر آینه مجهول میماند هر گاه در **اسلامبول** بکوشش خستگی ناپذیر دانشمند مرحوم **میرزا حبیب ـ اصفهانی** درسال ۱۳۰۳هـ/۱۸۸۵ م . بطبع نمیرسید[۱].

دیوان طبع اسلامبول این چاپ دیوان که مشتمل بر ۱۸٤ صفحه است، آغاز میشود به خلاصه‌ای از شرح حال مولانا که از **تذکرهٔ دولتشاه** نقل کرده، و پایان مییابد به فرهنگ کوچکی درمعنای پاره‌ای اصطلاحات طباخی و لغات مشکل اطعمه که در ضمن دیوان آمده است ، وبسیاری از آنها فعلاً در **ایران** متروك و مجهول گشته، وغالباً طعامهائی است که دیگر درمطابخ **ایران** بعمل نمیآورند و کیفیت پختن آنها نامعلوم است .

این دیوان شروع میشود بهمان منظومهٔ موسوم به **کنز الاشتهاء** که در ابتدا دیباچه‌ای به نثر دارد ، سپس اشعار شیخ است که غالباً مشتمل میباشد به قصاید و غزلیات و ترجیعات ورباعیات و مثنوی و همه را در تقلید و استقبال اشعار معروف دیگر شاعران سروده است. پس از آن چند رساله است مخلوط از نظم و نثر ، مشتمل بر مطالب فکاهی چند ، به این ترتیب: «**داستان مزعفر و بغرا**» یا ماجرای « **برنج و بغرا** » ، « **خوابنامهٔ بسحق** » ، «**خاتمهٔ دیوان اطعمه**» ، و«**فرهنگ نامه**» که بقلم مؤلف است ، وآنرا

---

۱) **مرحوم میرزا حبیب اصفهانی** خود درمقدمهٔ طبع دیوان میگوید : «اگرچه **دیوان مولانا ابو اسحاق** در **ایران** مکرر چاپ شده بود، اما بسبب نقصان نسخه و کثرت اغلاط آن قابل انتفاع نبود». باوصف این معلوم نیست مرحوم **براون** چگونه طبع **اسلامبول** را اولین چاپ **دیوان بسحق** دانسته است!!

با مجموعهٔ اصطلاحات مذکور در فوق نباید اشتباه نمود، چه مرحوم میرزا حبیب خود چندسطری درمقدمه نگاشته و مجموعهٔ اصطلاحاتی نیز درآخرآورده است .

اشعار **بسحق** مملوّاست از اصطلاحات کهنه و متروك فنّ طباخی قرون وسطای **ایران** ، ولطف آن غالباً درآن‌است که همه دراستقبال‌اشعار جدّی دیگران که درزمان شاعردرالسنه و افواه متداول بوده‌است بنظم آمده و بهمین سبب قابل ترجمه نمیباشد ؛ و بـر رساله **کنزالاشتهاء** مقدمه ای نوشته است و علت تألیف آنرا ذکر میکند وما عین آنرا دراینجا می‌آوریم ـ : بعدالحمدوالصلوة

« امابعد چنین گوید اضعف عبادالله‌الرزاق **ابواسحاق المعروف بحلاج** دام نعمته : درزمانی که درخت‌جوانی سایه گسترده بود و شاخ شادمانی ازمیوهٔ امانی بارور ، سخنی چند علی سبیل‌الارتجال مناسب هر مقال دست میداد ، با خود اندیشه کردم که حکمت‌آن است که سمند سخن بطریقی درمیدان فصاحت رانم وشیلان‌سخن چنان در خوان عبارت کشم که غذا خواران سفرهٔ لذت بنواله‌ای‌هر چه تمامتررسند، و ارباب بلاغت در آن حیران مانند ، تا موجب زیادتی قبول و شهرت‌گردد و این بیت شنیده بودم که ـ :

سخن هرچه‌گویم همه گفته‌اند   بر و بوم او را همه رفته اند.

چند روز درین فکر بودم‌که با وجود اوصاف **فردوسی** که نمك کلام او چاشنی دیگ هر طعام است ، ومثنویات **نظامی** که نبات ابیات او طعمهٔ طوطیان شکر زبان است ، و **طیبات‌سعدی** که در مذاق اهل وفاق بالاتفاق چون عسل شیرین است ، وغزلیات **خواجه‌جمال‌الدین سلمان** که در کام اهل‌کلام بمثابهٔ

شیر و انگبین است ، و با دستگاه طبع **خواجوی کرمانی** که زیره بای (۱) بیانش علاج سودا زدگان سلسلهٔ سخن‌است، وبا دقائق مقالات **عمادفقیه** که نطق شیرین او ادویه‌ایست خوشبوی واشربه‌ایست دلجوی ، وبا طلاقت الفاظ ومتانت معانی **حافظ** که خمری است بی‌خمار وشرابی‌است خوشگوار، ودیگرشعرا که هریك‌شهرهٔ شهری و اعجوبهٔ دهری بوده‌اند، من چه خیال پزم‌که خلائق محظوظ گردند ؟ دراین اندیشه بودم ،که بامدادی موافق‌که دود اشتهای صادق ازمطبخ معده بالاگرفته بود، چنانچه معهود میباشد،ناگاه محبوب سیمین بر ومطلوب ماه پیکر ، بادام چشم ، شکر لب ، ترنج غبغب ، نار پستان ، پسته دهان ، چرب زبان ، شیرین بیان ، ماهی اندام ، حلواکلام ، فندقچال ، مشکین‌خال چنانچه شاعر گوید :

از خندهٔ شیرین نمکدان دهانش

خون میرود از دل چو نمك سوده کبابی...

از در درآمد و گفت که:بغایت بی‌اشتهایم وممتلی شده‌ام! چاره چیست ؟ گفتم : چون آنکس که پیش حکیمرفت و گفت: عنین شده‌ام،ازبرای‌او **الفیه وشلفیه** ساخت، چون اوبخواند در حال دخترکی بکر در کنار کشید، من نیز برای تو رسالهٔ سفره‌ای سازم‌که چون یکبار بخوانی‌اشتهایت پیدا شود . پس ازبرای خاطر او کمری بر میان جان بستم و بآتش سعی در دیگ‌اندیشه طعامی بحوائج ترصیع و تصنیع‌پختم، و در تنور تفکر بخمیر مایهٔ تدبیر نانی‌که با قرص آفتاب در جهانگیری پهلو میزد بستم ، ودرمقام تفاخر میگویم ـ :

---

۱) **زیره‌با :** مقصودآش زیره‌است وآن مطبوخی‌است که‌با آن گیاه معطرپزند وآن محصول **کرمان**است،بمناسبت مولد**خواجوی کرمانی** ایهامی‌بتناسب آورده است . مرحوم **براون** درترجمهٔ انگلیسی‌آش زیره‌رابه:«Carroway - Syrup» ترجمه کرده ، ولی درفرهنگهای انگلیسی «Caraway» ضبط کرده‌اند .

خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا بقاف

همکاسه ای کجاست که آید برابرم؟

ونام‌این،**سفره کنز الاشتهاء** کردم ، بدان سبب که آن روز عید فطر بود و درآن روزاکل وشرب بسیار است و سبب نزول این نسخه دراین‌قطعه یاد میشود :

گوش وهوش ودل‌وجان یك‌نفسی بامن دار

تا بدانی که غرض چیست مرا زین اشعار

دلبری هست مرا لب شکر و پسته دهان

گل رخ و سرو قد و سیم تن و لاله عذار

دوش آمد ببرم همچو مریضی گفتا :

ممتلی گشته ام و چاره بجویم؛زنهار!

اشتهایم نبود هر چه مرا پیش آرند

بیم آن است کزین غصه بگردم بیمار

گفتمش:این مثل اوست که عنین شده بود

رفت و کرد او مرض خود بحکیمی اظهار

آن حکیم از جهت رغبت شهوت راندن

ساخت **الفیه و شلفیه** برای آن یار

من دگر بهر تو یك سفره بسازم اکنون

کاشتها آوردت گر تو بخوانی یك‌بار.

این منظومه بده فصل تقسیم میشود و مشتمل است بر ۱۰۸ بیت

که سراسر به‌یك‌قافیه ، واستقبالی است ازقصیدهٔ معروف **سعدی** به‌مطلع ذیل ـ :

بامدادان که تفاوت‌نکند لیل‌ونهار　　خوش‌بود دامن‌صحرا وتماشای‌بهار.

ومطلع‌منظومهٔ **بسحق** این‌است :

بامدادان که بودازشب مستیم‌خمار　　پیش‌من‌جزقدح‌بورك(۱)پرسیرمیار.

بعدازمنظومهٔ «**کنز الاشتهاء**» قصیده‌ایست‌موسوم‌به **آفاق‌وانفس** در مدح **شاه سیف‌الدین** ، و در دنبال آن اشعاری چند در تقلید **قصائد**

بقیه مندرجات دیوان بسحق

ظهیر الدین فاریابی ، خواجوی کرمانی ، نجمی، عماد فقیه‌کرمانی ، حافظ ، سلمان ـ ساوجی، حسن‌دهلوی، علی‌دردزد ، سعدی، جلال‌الدین رومی ، جلال‌عضد ، صدرالدین قیروانی ، کمال خجندی ، سعدالدین نصیر ، انوری ، شیخ فریدالدین عطار ، کمال الدین کاشانی ، شاه نعمة الله کرمانی ، مولانا امین‌الدین ، مولانا محمد جوهری ، شیخ عراقی ، ابونصر فراهی ، شیخ‌ـ آذری ، عبیدزاکانی ، جلال طبیب ، فردوسی ، نظامی گنجوی وغیره وغیره .

پس از این اشعار که در استقبال گویندگان مذکورآمده ، دو رسالهٔ منثوراست که درفوق ذکرشد (یعنی رسالهٔ **خوابنامه و ماجرای برنج وبغرا**).وبعدازآن‌خاتمه‌است ولغت‌نامه. آنگاه قصیده‌ای‌است در مدح کجری . ودراینجا دیوان بآخر میرسد . بعد از آن مجموعهٔ لغاتی

---

۱) بورك . آش‌رشته(بغرا) یاسنبوسه وقطاب، بعربی «بورق» **برهان‌قاطع طهران** ، ج۱ ، ص۳۱۵

است که ناشر و مصحح ، **میرزا حبیب اصفهانی**، بر آن نگاشته و شامل دوازده صفحه میباشد (۱) .

---

۱) از **دیوان شیخ اطعمه** بطبع سنگی لیتوگرافی در **ایران** چاپهای عدیده کرده‌اند که آخرین همه در **شیراز** بهمت **کتابفروشی معرفت** انجام گرفته است.

ظاهراً جامع آن دیوان خودشیخ بوده‌است، زیرا که درمقدمهٔ آن بقلم‌خود چنین می‌نویسد : « چون خداوند یگانه این فقیرالطبع نظم کمعطیه‌ای از عطایای نامتناهی است کرامت فرمود،مزاحی مباح را میخواستم ؛ الحمدلله که قسام قسمت آشی که در دیگ کسی نمیجوشید وشربتی که کسی از آن کاسی نمینوشید وشکری که در طبلهٔ هیچ عطارنبود وغذائی که درهیچ سفره‌وخوانی‌نه، از خزانهٔغیب بلاریب دردهان مانهادواین آشها بکفچهٔما پزاند . . . مانیز عدد ابیات غزلیات را از هزار بگذرانیدیم تا رغبت مشتری صادقتر وباهمهٔ طبایع موافقتر باشد».

دیوان چاپ **شیراز** مشتمل‌است‌بر:۱- قصیدهٔ **«سفرهٔ کنز الاشتهاء»** ۲-دیگر قصائد در استقبال شعراء زمان ۳- قصیده به کردی‌ولری ٤- ترجیعات ٥ ـ مثنوی در جواب مولانا **نجمی** ٦ - غزلیات در جواب اغلب اساتید معاصر یاشعراء قریب العهد و نیز غزلیات ابداعی ۷ـ مقطعات ۸ - قطعه به‌نظم و نثر در وصف عمامهٔ **پهلوان عبدالله عراقی** ۹ ـ رباعیات و فهلویات و مفردات . ۱۰ - جنگ نامهٔ مزعفر وبغرا در استقبال **فردوسی** و دیگرمثنویات . ۱۱ و ۱۲ ـ دو رسالهٔ منثور ماجرای برنج وبغرا ورسالهٔ **خوابنامه** ۱۳ ـ نه باب در لغت ١٤ـ خاتمهٔ دیوان ۱۵ ـ قصیده درمدح کجری که‌غذائی‌است‌هندی.-برای‌نمونه‌ازتضمینات‌او‌این‌قطعه‌در‌اینجا ثبت‌میشود :

با مغز کله گفتم : کای قوّت دل من
زین پرده‌ات بحیلت خواهم برون کشیدن
مغز از سر ارادت گردن نهاد و گفتا:
« از تو بیك اشارت، از ما بسر دویدن»!

باید گفت که ترجمهٔ اشعار **بسحق** بانگلیسی محال می نماید ، همینقدر کفایت است باین نکته اشاره شود کـه **ابو اسحاق اطعمه** و **عبید زاکانی** مذکور درفوق و **نظام‌الدین محمود قاری یزدی** هرسه درباب اشعارمضاحك و اشعار تقلیدی(۱) در ادب فارسی بانی و پیشوای مدرسهٔ خاصی میباشند .

نظام‌الدین محمود قاری یزدی

همانگونه که **ابو اسحاق** انواع اطعمه را موضوع اشعار خود قرار داده، **نظام‌الدین محمود قاری** سخن خویش‌را خاص انواع البسه ساخته است ، اشعار این سه شاعر را چنانـکه در فوق یاد کردیم **میرزا حبیب‌ـ اصفهانی** در **اسلامبول** چاپ کرده وهرسه‌را بیك شکل و قطع و باسلوب واحد بطبع رسانده ؛ در مقدمهٔ مختصری که در صدر **دیوان البسه** نوشته است ، ناشر دانشمند کتاب میگوید که: بگمان وی‌نسخهٔ خطی که در دسترس وی بوده منحصر بفرد میباشد ؛ زیرا که‌نسخهٔ دیگری‌ازآن در هیچیك از کتابخانه‌های متعدد **ایران و اسلامبول** بعد از فحص و بحث بسیار بدست نیاورده ، و حتی نامی ازآن شاعر و اشعار او در هیچیك از کتب تذکره و تواریخ ندیده ، جز در یك تذکرهٔ هندی (نام آن کتاب وعبارت آنرا هم ذکر نکرده است) و تنها یك بیت منحصر بفرد ازآن شاعر در کتاب لغت موسوم بـه **برهان‌جامع** (۲) بطور استشهاد ایراد شده‌است .

---

۱) اشعارمضاحك Satire اشعارتقلیدی Parody.

۲) **برهان جامع** نام کتاب لغت مختصر و جامعی است که اصلاً از کتاب لغت « **برهان‌قاطع** » استخراج و خلاصه شده و آن کتاب در **تبریز** در شوال سنهٔ ۱۲٦۰ هـ. / نوامبر ١٨٤٤ م. بچاپسنگی بطبع رسیده .

اشعار این شاعر همه مربوط بفن خیاطی است و ازدیوان **شیخ‌اطعمه** تقلید کرده وبهمان طرزواسلوب اشعاری ساخته. دیوانش مشتمل میباشد بردیباچهٔ منثوری که متأسفاً بهیچوجه شعاع نوری بر تاریکی تاریخ حیات شاعر نمی‌افکند؛ پس‌از آن قصیده‌ای است موسوم به **آفاق‌وانفس** که بطنز ومزاح و جنگ‌نامه‌ای بین جامه‌های موئینه و کتانی ساخته.

محتویات دیوان البسه(۱)

بعدازآن منظومه‌ایست موسوم به: «**اسرار ابریشم**»، آنگاه اشعاری است دراستقبال شعراء متقدمین ومتأخرین مانند: **اوحدی، خواجو، سعدی، سید حسن ترمذی(؟)، سنائی، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، ظهیر‌فاریابی، عماد فقیه کرمانی، حافظ، علی‌دردزد، کمال خجندی محمدفیروزآبادی(؟)، نیر کرمانی(؟)، سیدنعمة‌الله‌ولی، جلال‌الدین رومی، سلمان ساوجی، سید جلال عضد، سعدالدین نصیر (؟)، صدرالدین جوهری (؟)، امینی، امیرحسن دهلوی، جمال‌الدین، شیخ فریدالدین عطار، کاتبی، ناصر بخارائی، سلطان‌ابوسعید، همام‌تبریزی، امیر خسرو دهلوی، درویش اشرف نمدپوش(؟)، عبیدزاکانی، جلال‌طبیب.**

وی تقریباً در همهٔ انواع شعر ابیاتی ساخته باضافه مقدار زیادی اشعاربلهجه‌های محلی‌ـ(فهلویات‌وشیرازیات)ـ گفته‌است. درپایان‌دیوان چندین‌رساله ومقاله منثورآورده ازاینقرار:

مناظرهٔ بین‌اطعمه والبسه، رؤیای حمام، مدیحهٔ شعرای بزرگ ایران باصطلاحات البسه‌واقمشه، حکایت سارق‌البسه، نامهٔ‌پشم‌به‌ابریشم،

۱) ظاهراً این‌شاعر به‌تقلید ازشیخ‌اطعمه ازالبسه سخن گفته وازبسحق تقلیدی بارد کرده، وهیچگونه براعت وابتکار خاصی ندارد. (مترجم)

و چند نامهٔ دیگر از همین قبیل ؛ رسالهٔ **آرایش نامه** ، رسالهٔ **تعریفات** موسوم به: « **ده‌وصل** » که چنانکه نام‌آن‌حاکی‌است به‌ده‌قسمت تقسیم میشود ؛ رسالهٔ دیگر موسوم به **صد وعظ** ، مثنوی فکاهی‌رزمی باسلوب **شاهنامه** شامل وصف جنگ مابین صوف و کمخا [۱] ، این مثنوی موسوم است به **مخیّط نامه** [۲]. ودرپایان این مجموعه فرهنگی است در وصف‌کلمات و اصطلاحات فن‌خیاطت [۳] .

---

۱) کمخا ـ Kincob

۲) درمتن **دیوان البسه** طبع **اسلامبول** «**مخیل‌نامه**» ذکرشده. ظاهراً سهو است.

۳) مرحوم **براون** ازسخن **محمودقاری** در متن کتاب نمونه ای ذکر نکرده است ، بنظر رسید که اگر از سبك کلام او و تقلیدی که از **ابواسحاق** کرده مثلی آوریم شاید بی فایده نباشد؛ بهریك غزل **حافظ** راکه هر دو استقبال و تتبع کرده‌اند دراینجا ذکر میکنیم :

حافظ گفته‌است :

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است
زبان خموش ولیکن‌دهان پرازعربی‌است...

بسحق گفته است : (دیوان‌ص۳۵ طبع اسلامبول)

«اگرچه‌بحث‌رطب‌پیش‌**قند** بی‌ادبی است
زبان خموش،ولیکن دهان پراز عربی است
نبات همدم چوب است و خاریاررطب
دراینمیان دل‌ما سوخت‌کاین چه‌بلعجبی‌است
چه‌شیوه می‌کند **آب‌نبات** با دل ما
که‌بر**طبقچهٔ‌شمشادو کاسهٔ‌حلبی** است!

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

تنهاوسیله‌ای که‌بیاری آن‌میتوان‌زمان‌احتمالی‌این‌شاعر رابدست‌آورد،

عصر وزمان احتمالی محمود قاری

همانا فهرست اسامی شعرای معاصر زمان اوست که دراوصاف شعراء ذکر کرده است، (صفحهٔ ۱۳۸دیوان‌او)، وآنها عبارت اند از:**قاسم‌الانوار** (متوفی‌بسال۸۳۷ه .)و**خواجه عصمت‌بخارائی**(متوفی‌به۸۲۹ه .)، **کاتبی**

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

دگر مگوی که **پالوده** آب‌**میویز** است

که‌از **نبات** گرو میبرد‌چه‌گر **عنبی** است

صفا و پختگی و ذوق **دنبهٔ‌کشک**

ز آتش سحر و جوشهای نیمشبی است

اساس **نان‌تنک** صفه ایست خوش منظر

بنای **گلشن‌گیپا** به پهلویش‌طنبی است

سبب‌مپرس چو **بسحق** خوش‌خورد **لوتی**

که اشتهای چنین‌را دلیل بی‌سببی است.».

محمود قاری گفته‌است : (**دیوان‌البسه** ص۱۹ طبع استانبول)

زاطلس فلکم پردهٔ در طنبی است

بطاقچه مه و خور جام و کاسهٔ حلبی است

بپرده شاهد **کمخا** و جلوه‌گر **میخك**،

بهم برآمده **دستار** کاین چه‌بلعجبی‌است؟!

بصوف از آنجهت‌**انگوره‌ای** لقب‌کردند

که کهکهی لکه بروی ز بادهٔ عنبی است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

(متوفی به ۸۳۷ هـ .) ، **خیالی بخارائی** (متوفی در حدود سال ۸۵۰ هـ) **امیر شاهی** (متوفی ۸۵۷هـ) **شیخ آذری**(متوفی ۸٦٦ هـ .). ازاینقرار میتوان استنباط کرد که **محمودقاری یزدی** در حدود سال ۸٦٦ هـ . در حیات بوده ودیوانش را نگاشتهاست؛ ظاهراً مربوط میشود بدورهٔ شعراءِ نیمهٔ دوم قرن نهم ، اما از آن سبب که سبك کلام اورا با **ابو اسحاق** مشابهت ونزدیکی تماماست واز سرمشقاو پیروی وتقلید کرده،مناسب

بقیهٔحاشیهازصفحهٔ قبل:

درانیکه **صندلی**(۱) **بقچه کش** بپایهرسید،
سبب مپرس که آنرا دلیل بیسببیاست!

درآمدن بهمه رنگ **شرب و والا** را
ز عین قحبه نمائی و غایت جلبی است

وجب وجب همه شب **چار شب** بهپیمایم
چه صرفها که مرا در نهالی عزبی است

بکیش **کلکنه** و دین **فوطهٔ** حملم
که بقچه کردن **سجاده** عین بیادبیاست

برختخانهٔ **قاری** خرام و زینت بین
که **متکای**مهش **گردبالش** طنبی است

ز نظم البسه **قاری** بپارسی گویان
زبان خموش،ولیکن دهان پراز عربی است

ازملاحظهٔ لغات اطعمه والبسه دراین دوغزل،معلوممیشود تاچه پایه اصطلاحات واسامی ازآنزمان تاعصرحاضر تغییر کرده وناحها واصطلاحات دیگریافتهاند، بطوریکه فهم آن ابیات درزمان ما بسهولت ممکن نیست .

۱) صندلی ـ ظاهراً در آغاز بمعنای کرسیی استعمال میشده که از چوب معطر صندل (چندن (هندی)) میساخته اند ، بعداً بمعنای مطلق استعمال شده است . ـ ازین بیت ظاهر میشود که در قرن نهم «صندلی» بمعنای مجازی معمول گردیده است .

چنان نمود که نام‌وی‌را دراین فصل‌ذکر کنیم .

ازطرف‌دیگر، **شاه نعمة الله کرمانی** که یکی از شعراء منظور و مقلد **شیخ ابواسحاق اطعمه** است، متعلق بهمین‌عصرمیباشد؛ لیکن ازآنجا که‌تاسال ۸۳٤هـ / ۱٤۳۰م . درقید حیات‌بوده واین‌فصل نیز بطول انجامیده شرح حال اورا با شرح‌احوال **خواجه‌عصمت وکاتبی** و دیگر شعراء درفصل بعد ذکر خواهیم کرد .



عربی‌نویسان ایران‌در دورهٔ تیموری

هرچند بنظرضروری نمی‌آید که بهمان طول وتفصیل که ازشعراءِ این عصر سخن گفتیم از نثر نویسان آنزمان نیز بحث کنیم ، لیکن‌ازذکرچندتن ازآنان گریری نیست ، در آنمیان کسانی که‌خاصةً بزبان عرب مقالات وآثار دارند شایسته ذکر میباشند . بخصوص یك یادوتن ازآنها که‌غالب‌آثار خودرا بآن‌لسان تحریر فرموده‌اند .

تیمور در بسیاری‌از اموربیکی از کشور کشایان بزر گ‌مشرق که چهارصد سال قبل ازاو می‌زیسته ومانند او ازاصل وریشه ترك بوده است شباهت دارد؛ وآن همانا **سلطان محمود غزنوی** است . یکی از وجوه شباهت ایشان درآن است که‌آنهردو میل و شوق وافری داشته‌اند فضلاء ودانشمندان را از بلاد و امصار مفتوحه به دارالملك خود منتقل سازند و بدین وسیلت بر شکوه و جلال دربار خود بیفزایند ، و از راه پشتیبانی وحمایت ازعلم‌وادب شهرت‌ونام بیشتری کسب کنند .

درمیان‌علمائی که **تیمور** ازسایر بلاد ربوده وبپایتخت خودآورده

دو تن که از همه معروف ترند یکی **سعد الدین تفتازانی** است و دیگری **میر سید شریف جرجانی**. [۱] واینك ما دربارهٔ آن‌هر دو بنوبت چند کلمه خواهیم گفت :

مولانا سعد الدین تفتازانی

آن دانشمند نامی که علماء معاصر وی در **ماوراءالنهر** تا زمان حاضر همه او را ـ استاد کل و سرآمد فضلای ابناءِ بشر ـ می‌شمارند**مولانا سعدالدین مسعود ابن‌عمر بن عبدالله التفتازانی** است . از مؤلفات وی‌شانزده مجلدرا **بروکلمن** نام‌میبرد [۲] . وی در قریهٔ **تفتازان** ناحیهٔ **نسا**، در**خراسان** بسال ۷۲۲ هـ . / ۱۳۲۲ م . متولد گردید ، گویند که : نخستین تألیف وی شرحی است که بر **تصریف‌زنجانی** نگاشته وآن‌را درشانزده سالگی بقلم‌آورده . دیگر از مؤلفات او کتاب **المطول** است که آنرا بنام **ملك معز الدین حسین کرت** مصدر ساخته . آن پادشاه چنانکه‌سابقاً گفته‌شدازملوك کرت‌**هرات**است که‌ازسال۱۳۳۱م‌تا ۱۳۷۰م. در **خراسان** حکومت میکرده ، **تفتازانی** بعد از اودر **خوارزم** ساکن گردید . آنشهر در آنزمان مرکز علم و ادب بود ، وی در آنجا کتاب **المختصر** را برشتهٔ تألیف درآورد وآنرا به **جانی بیگ خان** مغولی که ازطوائف « **اردوی‌طلا** ، **الوس باتوخان** » است هدیه‌فرمود .

۱) درباب‌تاریخچیات **تفتازانی** رجوع شود به:«**الدررالکامنة**» و «**بغیةالوعاة**» و«**روضات‌الجنات**» و«**مفتاح‌السعادة**».ودرباب‌**سیدجرجانی** رجوع‌شود به:«**حبیب‌السیر**»،«**بغیةالوعاة**»،«**روضات‌الجنات**»و«**مفتاح‌السعادة**» .

دائرة المعارف اسلام طبع **لیدن** از هردو دانشمند بتفصیل سخن گفته است .

۲) **تاریخ ادبیات عرب**تألیف**بروکلمن** ج۲ ص۲۱۵ .

(این‌خان‌مغولی‌در **قبچاق‌غربی** از ۱۳٤۰م. تا ۱۳۵۷ م . سلطنت میکرده است.)

زمانیکه **امیر تیمور خوارزم** را فتح کرد . بـه **ملك محمد سرخسی** فرزند کهتر **ملك معزالدین کرت** مذکور در فوق اجازت فرمود که **تفتازانی** را باخود به **سرخس** ببرد و در آنجا بوی منصب تدریس تفویض کند . لکن‌چون بعدازآن **امیر تیمور** بشهرت ومنزلت علمی**تفتازانی** آ گاه‌شد،اورااز **سرخس** بدارالملك‌خود، **سمرقند**،احضار فرمود؛ **تفتازانی** چندسالی‌در آن‌شهر بزیست، وبعزت وحرمت‌روز گاری بسر آورد.عاقبت درسال۷۹۱هـ./ ۱۳۸۹ م.[1] یعنی‌درهمان‌سال که **حافظ** در**شیراز** وفات یافت، وی‌نیزایام عمرش بسر آمد. گرچه بعضی دیگر از مورخان‌سال‌وفات‌اورا۷۹۷هـ‌ذکر کرده‌اند[2]،ولی‌بهرحال‌درشهر**سرخس** مدفون گشت ، وازاو پسری باقی‌بماند موسوم‌به: **مولانامحمدتفتازانی** که‌او نیز در سال ۸۳۸ هـ./ ۱٤۳٤ م . در بلیهٔ طاعون **هرات** در آنشهر وفات‌یافت ، واز او صاحب **حبیب السیر** حکایتی نقل می‌نماید که میزانی ازسادگی لوح و صفای باطن وی بدست میدهد [3] .

در باب تألیفات **تفتازانی** اطناب و بسط کلام بیفایده‌است، زیرا نه تنها تمامت‌آثاراو بعربی‌تألیف شده، بلکه حتی از مقولهٔ علوم‌ادبی نیز

---

۱) رجوع کنید بصفحهٔ ۳۷۷و۳۷۸ کتاب خاطر .

۲) در **مجمل فصیحی خوافی** ،که‌مورخ‌موثقی‌است، سال‌وفات مولانارا ۷۸۷ هـ . / ۱۳۸۵ م. ذکرکرده .

۳) **حبیب‌السیر** جزء۳، ج۳ ، ص۱۷٦ .

خارج است ، وغالباً درموضوعات علمی‌مانند : منطق وصرف و نحو عربی وفلسفه و کلام وتفسیروفقه‌میباشد[1]. دراینکه **تفتازانی** رابه‌فارسی‌اثری

---

۱) صیت‌فضائل **مولاناسعدالدین** درحیات خوداوتابلادمغرب رفته وبگوش علامه**ابن‌خلدون**نیز رسیده بوده است ،که درمقدمهٔ خود ازاو نامهیبرد . سه کتاب وی‌درفنون معانی بیان ازمقولهٔ علوم‌ادبی است که مرحوم **براون** آثار اورا خارج از آن رشته دانسته‌است : وآنسه عبارت‌اند از :ـ :

الف)**شرح تلخیص خطیب قزوینی** موسوم‌به:**المطول** بسال۷٤۸هـ. در **هرات.**

ب)**مختصر المعانی**یا**شرح تلخیص المفتاح**،درشهر**غوجدوان**بسال۷٥٦هـ.

ج) شرح القسم الثالث من المفتاح ،که شرحی‌است برقسم‌سوم **مفتاح‌العلوم للسکاکی** درسمر**قند**، بسال۷۸۷ هـ. وبفارسی **حاجی‌خلیفه** باو تفسیری نسبت میدهد موسوم‌به: **کشف‌الاسرار وعدةالابرار** ولی‌آن‌تفصیلی‌است ازتفسیرمختصر **خواجه‌عبدالله‌انصاری** که یکی‌ازشاگردان‌اوموسوم‌به**رشیدالدین‌ابوالفضل المیبدی** در۵۲۰ هـ . تألیف‌کرده واشتباهاً بمولاناسعد نسبت داده‌اند . (و این بنده مترجم نسخ‌کاملی‌ازآن بدست آورده بهمت دانشگاه‌طهران مشغول طبع هستم وتاکنون جلداول در۱۳۳۱ ش وجلددوم در۱۳۳۸ ش بطبع رسیده‌است) .

در تاریخ وفات مولاناگفته‌اند :

آفتاب شرع‌وملت **سعدتفتازان**چورفت   آب چشم آمد چو سهل و بلّغ‌الله رجاء

عقل‌را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش ؟   گفت:تاریخش یکی کم « طیب‌الله ثراه».

که۷۹۳ درمی‌آید .

در **کشکول‌شیخ‌بهائی** دوبیت‌فارسی باونسبت‌داده شامل‌برده لغت که‌دارای معانی اضداد است .

باشد ، مارا اطلاعی نیست ؛ لکن چون او را ترجمه ای بنظم ترکی از مثنوی **بوستان شیخ سعدی** باقی است ، **مستر گیب** در کتاب خود ویرا جزءِ شعراءِ **ترك** بشمارآورده[۱] .

میرسیدشریفجرجانی **السیدالشریف** یا **میرسید شریف علي بن‌محمد الجرجاني** که‌درنزد فضلای‌اروپا بواسطهٔ کتاب موسوم به: « **التعریفات** » در ذکر اصطلاحات وکلمات صوفیه ، شهرتی بسزا دارد.اودرشهر **جرجان یاگرگان**متولد گردید،وآنشهری بوده‌است درنزدیکی **استرآباد**فعلي . سال تولد سید را ۷٤۰ هـ./ ۱۳۳۹ م . ضبط کرده‌اند ، گویند: درسال۷۷۹هـ ./ ۱۳۷۷م . ویرا **سعد الدین تفتازانی** بشاه**شجاع‌مظفری** معرفی کرد و در آنزمان آن پادشاه در **قصر زرد** اقامت‌داشت. پس‌اوراباخود به **شیراز** برد ودرآنجادر **مدرسهٔ‌دارالشفاء** به‌تدریس مأمور فرمود[۲]. درسال۷۸۹ هـ ./ ۱۳۸۷ م . که **تیمورشیرازرا**

---

۱) کتاب **تاریخ شعر عثمانی** ج۱ ص ۲۰۲ .

۲) درباب‌معرفی**میرسیدشریف**بوسیلهٔ**سعدالدین تفتازانی به‌شاه‌شجاع** مرحوم**براون**در کتاب‌خودوهم**پرفسور بروکلمن آلمانی**درشرح‌احوال**جرجانی** (در **دائرةالمعارف‌اسلام**)هردو دوچاراشتباهی‌عظیم شده‌اند.زیرا اینمعرفی بتصریح صاحب**روضةالصفا**(جلد٤، ص١٦،طبع**بمبائی**)بواسطهٔ **سعدالدین‌سعیدالانسی** که‌ازرجال‌و وزراء دربار**شاه‌شجاع** است ، در **قصرزرد یاکوشك‌زرد فارس** واقع‌شده ، نه‌بوسیلهٔ **مولانا سعد تفتازانی درگرگان** ؛ زیرا **شاه شجاع** هیچوقت به**گرگان و استرآباد** نرفته است و اشتباه اینهر دو دانشمند ناشی از وحدت اسم سعدالدین است که (انسی) را(تفتازانی) پنداشته‌اند .

فتح کرد، آن‌دانشمندرا از آنجا به **سمرقند** منتقل‌ساخت، که‌در آنجا بازاو رابا **سعدالدین تفتازانی** اتفاق‌ملاقات افتاد. آنهردو دانشمندبا یکدیگر درسر مباحث‌علمی‌مناقشات‌بسیارداشته‌اند. بعدازمرگ **تیمور** درسال۸۰۷ ه./۱٤۰۵ م. **جرجانی** باز به **شیراز** بازگشت ودر آنجا بزیست،تادر سال ۸۱٦ ه. / ۱٤۱۳ م. در هفتاد و شش سالگی وفات یافت[1]. **بروکلمن** سی‌ویك‌مجلد از آثار آنمردبزرگ‌را نام‌میبرد که تمام‌بلسان‌عربی تحریر شده است[2].

به **میرسید شریف** سه کتاب بزبان‌فارسی منسوب‌است:ـ اول‌رسالهٔ معروفی است درصرف عربی‌موسوم‌به«**صرف‌میر**». دوم رساله‌ای‌درمنطق، موسوم‌به: «**الکبری‌فی‌المنطق**. سه‌دیگررساله‌ای‌است‌درمراتب‌وجود[3]؛

---

۱) مقبرهٔ **میر سید شریف جرجانی** هم اکنون در **شیراز** در محلهٔ **سردزك** موجود وزیارتگاه‌است واین‌بنده مترجم درسال۱۳۲٤ ه. ش. آنرازیارت کرده‌ام،متأسفانه رونقی ندارد.

۲) **بروکلمن**،**تاریخ‌ادبیات عرب**، جلد۲ ، ص۲۱٦ و نیز رجوع شود به:**حبیب‌السیر**، جزء۳ ص۳، **بغیة‌الوعاة** ، **الضوء اللامع‌فی‌اهل‌القرن ـ التاسع** ص ٥ طبع مصر،**دائرة‌المعارف‌اسلام**.

۳) **رسالهٔ مراتب‌وجود**رابنام**رسالة‌الوجود**در**طهران**، بسال۱۳۲۱ ه. ش.مرحوم **حاج سید نصرالله تقوی**بطبعی‌ظریف وقطعی‌بدیع بچاپ رسانده، وآن رسالهٔ کوچکی است در ۲٤ صفحه ، و شروع میشود باین عبارت ـ : « بدان وفقك‌الله و ایاناکه اصحاب بحث و نظر ازبرای بیان مراتب موجودات در موجودیت تمثیلی کرده‌اند...» ورساله‌بحکایت شیرینی خاتمه می‌پذیرد .آن حکایت را ما عیناً در اینجا نقل‌میکنیم تاازسبك **سخن‌سید** نمونه‌ای بدست‌باشد ـ :

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ بعد

واین هرسه‌را **ریو** در**فهرست** نام‌میبرد وظاهراً سید رادرزبان مادری‌خود کمتر آثارقلمی باقی مانده‌باشد .

ابن‌عربشاه

سومین دانشمندی که ازآندو بسال‌جوانتر است، و او را نیز **تیمور** ازموطن خود ـ شهر **دمشق** - بسال ۸۰۳ هـ./ ۱٤۰۰ م . هنگامیکه هنوز دوازده ساله بود باتفاق مادر وبرادران کوچ داده به **سمرقند** برد ، شخصی‌است موسوم‌به **ابو العباس احمدبن محمدبن عبدالله‌بن عربشاه**. شهرت‌این نویسنده درباب کتابی است که بالهجهٔ خصومت‌آمیز درشرح احوال **تیمور** نگاشته است ، بنام **«عجائب‌المقدورفی نوائب‌تیمور»** . بآن کتاب در فصل گذشته‌اشاره و

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

« دانشمندی که بر طریقهٔ **اهل کلام** بوده بادیگری که برطریقهٔ **صوفیه موحده** رفتی ، وقتی درمجلسی جمع شدند ومناظره درباب‌توحید میان‌ایشان واقع شد . دانشمنداول گفت که: بیزارم‌ازآن‌خدائی که درسگ و گربه‌ظهور کند! وآندیگر چنین گفت که : بیزارم‌ازآن خدائی که درسگ و گربه ظهورنکند! حاضران مجلس جزم کردند که یکی ازآن دو دانشمندکافر شدند . بعضی از بزرگان سخن ایشان را چنین توجیه کرده‌اند که: ـ دانشمنداول اعتقاد کرده‌بود که سگ و گربه درغایت خسّت‌اند و ملابسه و مخالطهٔ با ایشان نقصان تمام باشد . پس مقصود وی ازآن سخن‌آن‌است که: بیزارم از خدائی که ناقص باشد . و دانشمند دوم اعتقاد کرده بود که در ملابسه هیچ نقصان نیست ، بر آن طریق که درآفتاب گفته شد واگردرسگ‌وگربه ظهورنکند فیض وجود حق جل‌جلاله عام نباشد، بلکه ناقص باشد ؛ پس مقصود وی‌نیز همین است که ـ بیزارم ازآن‌خدائی که ناقص باشد؛ شکی‌نیست که ناقص خدائی را نشاید .پس‌بیزاری ایشان ازخدای‌نباشد و کفرهیچیك لازم‌نیاید ، والسلام ».

از آن اقتباس بسیار کرده‌ایم[۱].

وی در **سمرقند** نزد **میرسید شریف‌جرجانی** مذکور در فوق بکسب دانش پرداخت و زبان‌های ترکی وفارسی را بیاموخت ، و کتاب **مرزبان نامهٔ**[۲] **سعدالدین وراوینی** را از فارسی بعربی ترجمه‌فرمود؛ پس‌مسافرتهای بسیار کرد، و درممالك **ختا** و**خوارزم** و **دشت قبچاق** و **استرخان** و **ادرنه** بسیاحت‌رفت . مدتی‌منشی خاص **سلطان محمد اول پادشاه‌عثمانی** گردید . سپس در سال ۸۲۵ هـ . / ۱٤۲۲ م . بمولد خود **دمشق** باز گشت. هفت‌سال بعد ازآن بزیارت بیت‌الله عزیمت **مکه** نمود ، وعاقبت بسال ۸٤۰ هـ . / ۱٤۳٦ م . در شهر **قاهره** ساکن گردید ، و در سال ۸۵٤ هـ . / ۱٤۵۰ م . وفات یافت . بغض و کینهٔ علنی او نسبت به **تیمور** ازسراسر صفحات کتابش‌واضح‌وآشکاراست ، وباتاریخ‌پرتملقی که **شرف‌الدین علی‌یزدی** ودیگرمورخان‌ایرانی‌برای **تیمور** نگاهداشته‌اند مباینت‌نمایان‌دارد. ازدیگرتألیفات **ابن عربشاه**، ومعروفترآن‌همه، همانا کتاب‌**فاکهة‌الخلفاء**[۳] است.

---

۱) **شیخ شهاب الدین ابو محمد الدمشقی الرومی الحنفی** معروف‌به: **ابن‌عربشاه**، متولد ۷۹۱ هـ . ومتوفی۸۵٤هـ.صاحب«**عجائب‌المقدور**» چاپ‌**لیدن**۱۹۳٦م.و**کلکته**۱۸۱۳م.و**اسلامبول**۱۲۳۳هـ . و**بولاق**۱۲۸۵هـ.وکتاب « **فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء** » باسلوب**کلیله و دمنه** در ترجمهٔ «**مرزبان‌نامه**».

۲) این کتاب جزو سلسلهٔ کتب منطبعهٔ **گیب** در۱۹۰۹م. بطبع رسیده‌است .

۳) **فاکهة‌الخلفاء ومفاکهة‌الظرفاء** کتابی‌است‌درحکم‌وآداب ونصایح

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

مولانا عضد الدین ایجی

ازنویسندگان عربی‌نویس که دراین‌عصرمی‌زیسته‌اند و با **ایران** ارتباطی نداشته مانند: **الیافعی** [۱] و مانند: **الصفدی** [۲] که ازهر دو تن بسیار نوادر ادبی ومطالب تاریخی وتذکرهٔ رجال‌بجای مانده‌است،دراین کتاب سخنی نمی‌گوئیم. ولیکن از دوتن دانشمند ایرانی‌نژاد وعربی نویس نمیتوان

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

که باسلوب **کلیله‌ودمنه** وضع کرده است ، و مشتمل است بر ده باب که ظرایف و حکایات از قول شخصی بنام **ابی‌المحاسن حسان** نقل مینماید ، ودرمقدمه‌میگوید: «وسرت فارس‌الافکارفی‌میدان هذا المضمار ، وقصدت من‌الفائدة ماقصدوه ، ومن‌العائدة فی‌الدارین مارصدوه ، و جمعت مابلغنی عن نقلةالاخباروحملةالآثار ورواة الاشعار، علی لسان شیخ‌اللطائف ومنبع‌المعارف وامام‌الطوائف ومجمع‌العوارف ، ذی‌الفضل و الاحسان ابی المحاسن حسان . . . ». وآن کتاب را در سال ۸۵۸ هـ . تألیف نموده ، ودر سال ۱۳۲۵ هـ درمطبعةالمیمنیة در**مصر** بطبع رسیده است.

---

۱) **ابومحمد عبدالله‌بن اسعد الیافعی الشافعی الیمنی المکی**- متولد سنهٔ ۶۹۸ هـ . صاحب تصانیف بسیار در تصوف و اصول و تاریخ ، که از آن جمله‌است: تاریخ‌موسوم به : **مرآة‌الجنان و عبرةالیقظان** . (نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی‌طهران موجود است) وفات ومدفن اودر**مکهٔ‌معظمه**است،وی‌پیرمرشد **شاه‌نعمةالله‌ولی** میباشد .

۲) **صلاح‌الدین‌ابوالصفا خلیل‌بن ایبک‌الصفدی** الشافعی‌الدمشقی- متولد بسال ۶۹۶ هـ . ومتوفی بسال ۷۶٤ هـ . امام ادب و شعرومؤلف معروف. وفات ومدفن‌او در **دمشق** است.

گذشت، وباختصار از هردو ذکری می‌باید کرد. ـ نخستین آن دو تن **عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی** است که در سال ٧٥٦ هـ / ١٣٥٥م. وفات‌یافت. وی‌بزبان‌عرب کتب بسیاردرفلسفه‌و کلام‌واصول‌دین واخلاق برشتهٔ تألیف‌درآورده [1] که ازهمه معروفتر کتابی مشهوراست موسوم‌به: « **مواقف** »[2]. ازآن‌لحاظ که این‌دانشمندراباسلسلهٔ **آل‌مظفر** رابطه زیاد پیوسته‌بود، در اینجا بذکر نام او میپردازیم. هرچند وی در قصبهٔ **ایج** در**فارس**، که مکانی است بین **دارابجرد**و**نیریز**، تولدیافته معذلك بزبان مادری خویش کمتر بلکه هیچ‌اثری بجای نگذاشته، در همان حال چنانکه در فوق اشاره‌شد، خواجه **حافظ** او را مانند یکی از مفاخرعلمی‌پنجگانهٔ ملك **فارس** ستایش کرده است [3].

وی‌فقیهی شافعی است که بشغل‌قضا اشتغال‌داشته، ومشرب‌تصوف دارد [4] ونیز وقتی بسفارتی سیاسی مأمور شده است، چنانکه از کتاب

---

١) **بروکلمن** عدد مؤلفات اورا یازده جلد نامیبرد (جلددوم‌ص٢٠٨).

٢) کتاب **المواقف فی علم‌الکلام** وتحقیق‌المقاصدوتبیین‌المرام ازمتون معتبرعلم‌کلام است‌که‌آنرا بنام **خواجه غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین** وزیر تألیف فرموده، **میرسید شریف جرجانی** بر آن شرح مفصلی نوشته، و اصل وشرح هردو در**مصر** و **لیپزیك** (١٨٤٨م.) وبلاداسلامی‌بطبع رسیده‌ازمتون معتبرعلم‌کلام میباشد.

٣) رجوع‌شود بصفحهٔ ٣٧٠ همین‌کتاب.

٤) درمشرب تصوف‌قاضی **عضدایجی** اثری‌ودلیلی‌دردست نیست و تألیفات‌او مانند: **مواقف‌ورسالهٔ‌عضدیه‌والعقایدالعضدیه**همه‌درمعقول‌وعلوم کلامیه‌است. معلوم‌نیست مرحوم **براون** برتصوف‌او چه‌دلیلی داشته‌است !!

فارس‌نامهٔ ناصری دانسته میشود، **قاضی عضد** را **شیخ ابو اسحق** حکمران **فارس** درسال ۷۵۳هـ./ ۱۳۵۲م. نزد **امیر مبارزالدین محمد مظفری** که در آنزمان در خطهٔ **کرمان** اقامت داشت برسالت فرستاد، بآن امید که او را از خیال حملهٔ به**شیراز** منصرف سازد. وی گرچه در این‌رسالت بمقصودنائل‌نیامد، لیکن **امیر مبارزالدین** ازاوبحرمت‌بسیار پذیرائی‌فرمود. وبعدازآن سه‌روز درقصبهٔ **ایج** مولدخودازآن‌امیرضیافت کرد، و سپس امیر وی‌را مأمور ساخت که کتاب **المفصل** تألیف **علامهٔ زمخشری** را که‌درنحومعروف‌است‌بفرزندوی **شاه‌شجاع** که‌بعدهاسلطان **فارس** گردید تعلیم‌دهد.

فیروز آبادی

دیگر ازرجال علم **ایران** که‌دراین‌قرن میزیسته، واورا اتفاق‌ملاقات با **امیرتیمور** حاصل گردیده و از او عزّت واکرام یافته، **ابوطاهر مجدالدین محمدبن یعقوب الشیرازی‌الفیروزآبادی** است[۱] که از بزرگان ادب واز لغت شناسان معروف لسان عرب‌است. شهرت‌او مدیون تألیف بسیار بزرگی است در علم‌لغت که موسوم به **قاموس** میباشد [۲] تولداودرسال ۷۲۹هـ./۱۳۲۹م.

۱) برای احوال **فیروزآبادی** مراجعه‌شود به: کتاب **بروکلمن** (جلد ۲ ص۱۸۱) ونیزنام **فیروزآبادی** درشش یاهفتجا درکتاب **تاریخ‌یمن** تألیف **الخزرجی** آمده‌است. مراجعه شود به: نیمهٔ دوم‌نسخهٔ عربی آن‌کتاب (طبع سری **گیب**) که درآنجا درذیل سالهای ۷۹٦ هـ. تا ۸۰۲ هـ مکررازاونام میبرد.

۲) کتاب او موسوم‌به: «**القاموس المحیط و القابوس الوسیط الجامع لماذهب‌من کلام‌العرب‌شماطیط**» که‌مکرردر**طهران** (با ترجمهٔ فارسی)و**کلکته**و**مصر** و **بولاق**و**بمبائی** و**لکنهو** و**آستانه** بطبع‌رسیده است. تصانیف او را متجاوز ازچهل کتاب‌شمرده‌اند.

در **فیروزآباد فارس** اتفاق افتاد ، نخست در **شیراز** و سپس در **واسط (عراق‌عرب)** وپس ازآن در **بغداد** درسال ٧٤٥ ه./ ١٣٤٤ م . به‌تحصیل پرداخت . بعد ازآن در **دمشق** بسال ٧٥٠ ه . / ١٣٤٩م. درمجلس درس **السبکی** [١] حاضر می‌شد و باتفاق اوبه **اورشلیم** مسافرت فرمود . و در آنجا مدت ده‌سال بتدریس اشتغال داشت ، پس‌ازآن دوباره عزم مسافرت کرد و در اثنای این سفربه **آسیای‌صغیر** و **قاهره** ودر سال ٧٧٠ ه . / ١٣٦٨ م. به **مکهٔ معظمه** رفت ، در آنجا مدت پانزده سال اقامت گزید . پس‌آهنگ **هندوستان** فرمود ودر **دهلی** پنج‌سال‌بسرآورد ، دوباره به **مکهٔ معظمه** بازگشت ، ودراین‌بارمدت ده‌سال‌دیگردرمجاورت بیت‌الله بسر آورد . در سال ٧٩٤ ه . / ١٣٩٢ م . بدربار **سلطان احمدبن اویس جلایری** پادشاه **بغداد** رفت . وپس به **شیراز** شتافت ، در آنجا اورا بـا **امیر تیمور** (ظاهراً در سال ٧٩٥ ه .) اتفاق ملاقات افتاد ، امیر او را محترم داشت . آنگاه از **شیراز** از طریق **هرمزوخلیج‌فارس** قصد **یمن** کرد ، ودر سال بعد ٧٩٦ ه ./ ١٣٩٤ م . بآن بلاد رسید وچهارده ماه در بلدهٔ **تعز** توقف کرد ودرآنجا قاضی‌القضاة **یمن** شد و دختر سلطان **الملك‌الاشرف** را بحبـالهٔ نکاح در آورد . پس در سال ٨٠٢ ه . برای کرّت‌سوم

مسافرتهای عدیدهٔوی

مقام‌عالی‌فیروزآبادی در یمن

---

١) **السبکی** (بضم‌اول)، **هوالشیخ‌تاج‌الدین‌عبدالوهاب** متولدبسال ٧٢٧هـ. ومتوفی‌بسنهٔ ٧٧١هـ . صاحب کتابهای **الطبقات‌الشافعیه** و **جمع‌الجوامع** درفقه شافعی ودیگر کتب ازفقه وادب است.

به **مکه** رفت و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس **فقه‌مالکی** تأسیس فرمود، وپس ازمسافرتی به‌**مدینه** باردیگر به **یمن** باز گشت. ودر **زبید** ازبلاد**یمن** درسال ۸۱۷ هـ./۱٤۱٤ م . وفات یافت .

در میان این پنج تن عربی نویسان که فوقاً ذکر شدند باستثنای **ابن عربشاه** ، که بمناسبت رابطهٔ اوبا **تیمور** دراینجاذکرشد، باقی همه ایرانی نژادند . وبدلایلی که درجلد اول این تاریخ ادبی [۱] بآن اشاره کرده‌ایم به‌نظر ما تاریخ ادبی **ایران** اگر تنها محدود بآثار فارسی این قوم‌باشدکامل نخواهدبود وفاقدآثار عظیمهٔ گرانبهائی است که ازآنمردم درزبان عرب‌بجای مانده‌است . واین‌چنین‌تاریخی علاوه برمنقصت‌تاریخی نسبت‌به‌هوش ونبوغ قوم‌ایرانی نیزعادلانه قضاوت نکرده‌است وحق آنها را ادا ننموده.

نثر نویسان فارسی

دراین‌عصرشمارهٔ نثرنویسان‌بمراتب کمتراز گویند گان‌شعربنظر میرسند، ازاین‌رو بذکر چهار یاپنج‌تن‌ازآنان دراینجا اکتفا باید کرد :

اولین‌نویسنده‌ای که‌مستحق‌ذکراست،همانا **شمس‌فخری**است که

شمس‌الدین محمدبن سعید ـ فخر اصفهان

نام‌کامل‌او اینجا ذکرشده، وی درسال ۷٤۵ هـ./ ۱۳٤٤ م . کتابی در لغت فارسی نگاشت موسوم به **معیارجمالی** [۲] که آنرا بنام پادشاه خوش‌ـ

---

۱) رجوع‌شودبه‌**تاریخ‌ادبی‌ایران** تألیف **براون** جلداول ص٤٤۵ .

۲) **معیارجمالی و مفتاح ابواسحاقی** ـ ازاین مجموعه نسخهٔ خطی

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد .

مشرب و محبوب ولی ناکام **فارس** یعنی **شیخ ابواسحق انجو** مصدر

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

کاملی درکتابخانهٔ سلطنتی **ایران** موجود است به شمارهٔ ٢٤٦١ و توصیف آن از این قرار است :

نسخهٔ کتابخانهٔسلطنتی**ایران** - بخط نستعلیق کتابت قدیم- رقم **حسین** - تاریخ تحریرسال٩٨٣ هـ. ق. در٣١٠ صفحه، هرصفحه ١٧ سطر، هرسطر ٨٠ میلیمتر .

نسخه‌چنین آغازمی‌شود :

«بعد تحمید و ثنا وشکر وتمجید اله کردگارموروماهی،نوربخش‌مهروماه».

و در دنبالهٔ آن اشعاری دیگر ومطالب سودمندی در مقدمه است ازین‌قرار :

« وارث ملك سلیمان خسرو صاحبقران
شهسوار روز هیجا پادشاه دین پناه

سایهٔ یزدان جمال دولت دنیا و دین
شیخ‌ابواسحاقنوردیدهٔ **محمودشاه**

. . . .

خسرواصاحبقراناشمس‌**فخری**آنکه‌هست
از دل و جان داعی درگاه تو بیگاه وگاه

. . . .

گرچه‌درهرفن ازآن‌هرکس‌کتابی‌ساختست
پس هنر قدر زمرد داند از وقع گیاه

فال را کردم بنام و دولت جاوید تو
چارگوهر نظم دریك سلك بی‌هیچ‌اشتباه».

«هرچند این بندهٔ جانی **شمس فخری اصفهانی** خود را ازآن طایفه نمی‌داند . . . . . . مدت شش‌ماه درکنج خلوت باحریف قناعت بسر برد ودر این ایام انزوا ومدت اختفا سعادت مساعدت نمود . . . بیمن دولت . . . . جمال الحق والدنیا والدین . . . . **شیخ‌ابواسحاق** خلدالله ملکه و سلطنته . . . . درسنهٔ اربع واربعین

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ساخت ، وآن کتاب بهچهار قسمت تقسیم میشود بشرح‌ذیل ـ :

قسمت‌اول درنه‌فصل	درنظم وعروض
قسمت‌دوم درپنج‌فصل	درقافیه وانواع‌مختلفهٔ‌شعر.
قسمت‌سوم	درصنایع‌معانی ومجازات‌واستعارات.
قسمت‌چهارم	درلغت‌فارسی‌ولغات‌قدیمه‌ونوادر.

قسمت‌چهارم‌این کتاب، که‌نزدعلماءِفقه‌اللغه[۱] شأن‌ومنزلتی‌بیشتر دارد،دربلدهٔ **قازان** درسال۱۸۸۵م. بدست **کارل‌سلمان** Carl Salemann بطبع رسیده‌است[۲]. نویسنده‌را نسخهٔ‌خطی‌خوبی ازین کتاب بدست‌است

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

وسبعمائه (۷٤٤) این مجموعه که حقیقت مجموعه‌ای‌ازبدایع وانموذجی ازغرایب‌است، میسر گشت؛ مشتمل برچهار فن : فن‌اول درعلم عروض ـ فن‌دوم درعلم قوافی ـ فن‌سوم در علم بدایع الصنایع ، فن چهارم در علم لغت فرس ؛ و ازمایحتاج این‌علوم هیچ‌دقیقه دراین‌فنون مهمل‌نگذاشت‌وآنرا **معیارجمالی ومفتاح‌ابواسحاقی** نام نهاد ، ومجمع‌اشعار وابیات شواهد این‌چهار فن‌بنام یالقب یاکنیت این‌شاه صاحبقران خلدالله جلاله موشح گردانید....» .

وپایان‌آن نسخه چنین‌است :

«کهذات ملک‌سیرت شاه‌را ‌ ‌ ‌ ‌ زآفات‌دوران‌بداری نگاه».

«تم‌الکتاب‌المسمی به **معیارجمالی** ، بعون‌الله الملك المتعال ، الی‌یدالعبد الضعیف المحتاج ، **حسین** ، فی‌سنة ثلث‌وثمانین وتسعمائة (۹۸۳) المحرم‌الحرام ... ».

---

۱) فقه‌اللغه یازبان‌شناسی = Philology

۲) اخیراً بخش‌چهارم **معیارجمالی** را بنام **«واژه‌نامهٔ فارسی»** دکتر

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

که تمام اجزاءِ آن را محتوی (وفقط یك برگ از اول افتاده) و آن را دوست من **دکتر رضا توفیق** در اوت ۱۹۰۹م . بمن هدیه فرمود .

تاریخ تألیف کتاب در قطعه ای مرکب از یازده بیت، که مدیحه ای از «فرزند **محمود شاه انجو** »(یعنی **شیخ ابو اسحق**) را متضمن است، ذکر شده و این دو سه بیت از آن جاست :

بفرمان دارای خورشید و ماه	بنام شهنشاه گیتی پناه
زهجرت شده هفصد و پنج وچل	ربیع دوم اول مهر ماه
شد این درج پر درج گوهر تمام	کزو فاضلانرا بود آب وجاه .

کلمات و الفاظ نادره ای که در قسمت چهارم این کتاب توضیح شده به ترتیب حرف آخر آن کلمه انتظام یافته است وهر دسته از آن کلمات را مؤلف

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

صادق کیا استاد دانشمند دانشگاه **طهران** بسال ۱۳۳۷ هـ.ش. بامقابله و تصحیح و مقدمه دقیقاً بطبع رسانید.(شمارهٔ ٤٨٦ انتشارات دانشگاه طهران) در آنمقدمه می نویسد :

« . . . تاکنون فقط این بخش از آن کتاب بچاپ رسیده است . نخستین بار آنرا ایرانشناس روس **کارل سالمان** در سال ۱۸۸۵م. در شهر **قازان** از روی یك دستنویس (خطی) و به کمك **فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس سروری، غیاث اللغات، کتاب حلیمی، شرف نامهٔ احمدمنیری، لغات شهنامهٔ عبدالقادر بغدادی، لغت نعمت الله، فرهنگ شعوری، سرمهٔ سلیمانی، تحفة الاحباب** ویراسته (تصحیح) کرد. **سالمان** در ویرایش خود سخنی از **معیار جمالی** و **شمس فخری** و زندگانی وسرگذشت او نگفته است ودر پایان آن رسالهٔ «**مرغوب القلوب**» **شمس** را که به سال ۷۵۷ سروده شده . . . . افزوده است » م.هجده .

دریك قصیده بطور قافیه ایراد کرده و آن قصیده هم درمدح ممدوح ازخود مؤلف میباشد .

اماسه قسمت اول آن کتاب که بطبع نرسیده هرچند بسیار خوب است، ولی نسبةً قدر و قیمت آن کمتر از قسمت چهارم میباشد، زیرا که مطالب وارده در آن در مؤلفات قدیمتر مانند: کتاب **المعجم فی معائیر اشعار العجم** تألیف **شمس قیس**، ونیز کتاب **حدائق السحر** تألیف **رشیدالدین وطواط** بطور کامل تر ذکر وتوضیح شده است .

معین الدین یزدی مؤلف تاریخ خاندان مظفری

آنچه که ازاین نویسنده برما معلوم است، بتقریب همان است که **ریو** Rieu [1] دریکی ازیادداشتهای خود در **فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا** درباب کتاب اوموسوم به: «**مواهب الهی**» نگاشته است. و آن رساله ایست تاریخی درباب **خاندان مظفری** از آغاز تاهنگام جنگی که در **شیراز** بسال ۷٦٧ هـ/ ۱۳٦٥ م . مابین **شاه شجاع** وبرادر ورقیبش **شاه محمود** اتفاق افتاد .

یکی ازهمشهریهای **معین الدین** موسوم به: **مفید الدین** در کتاب خود مسمی به: «**جامع مفیدی**» [2] که درسالهای ۱۰۸۲ هـ . تا ۱۰۹۰ هـ ./ ۱٦۷۱ م . تا ۱٦۷۹ م . تألیف نموده ، وی را بزرگترین علماءِ عصر خود شمرده است . درمجلس درس وی جمع کثیری ازطلبه ازدحام مینموده اند، و گاه بگاه آن مجلس بحضور ممدوح و حامی وی یعنی **شاه شجاع** نیز

۱) رجوع شود به فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا تألیف **ریو** ص ۱٦۸ .

۲) رجوع بفهرست **ریو** ص ۲۰۷ .

مفتخر میشده است . **معین‌الدین** برحسب تشویق و ترغیب همان پادشاه و پدرش **امیرمبارزالدین‌محمد** تاریخ‌خودرا در شهر **اصفهان** بسال ۷۵۷ هـ / ۱۳۵۶ م . آغاز فرمود . وآن‌را چنانکه درفوق گفتیم ده‌سال بعد از آن تاریخ بپایان رسانید . دو سال قبل ازآن یعنی درسال ۷۵۵ هـ / ۱۳۵٤ م.

بنـا بر آنچه در **تاریخ‌گزیده** ، بطور خـلاصه از کتـاب وی (یعنی **مواهب‌الهی**) ، الحاق شده است (۱) ، وی‌را در **کرمان** بمدرسی یکی

---

۱) این خلاصه که درسری کتابهای منطبعهٔ **گیب (تاریخ‌گزیده)** مجلد ۱٤ بطبع‌رسیده‌است، بقلم‌شخصی‌است موسوم به: **محمود کتبی یاگیتی** وبرای مزیدفایده عین‌عبارت‌او بطوراختصار دراینجا نقل‌میشود :

« باب درذکر پادشاهان **آل‌مظفر** . . . و مولانای افضل شهید مغفور مولانا **معین‌الملة والدین الیزدی** رحمة الله علیه رحمة واسعة سعی از تاریخ ایشان تألیف فرموده ، بواسطهٔ استعارات غریبه و عبارات عجیبه واطراد در مدائح ایشان و اغراق دراوصاف هریك ازآنان چهرهٔ عروس مقصود درتتق‌احتجاب وامتناع مانده . در تاریخ شهورسنهٔ ثلاث وعشرین وثمانمائة ۸۲۳ هـ . که بندهٔ‌فقیرحقیرضعیف**محمود کتبی** الحقه‌الله بعباده الصالحین برحسب اشارعلیه سعادت‌کتابت **تاریخ‌گزیده** کهصاحب سعید **حمدالله‌مستوفی** ساخته و برداخته مشرف شد ، و بی‌تکلف‌جامعی است که ازآن مفیدتر ومضبوط‌تر درمیان تواریخ ننوشته‌اند . . . این‌ارشاد بگوش جان‌رسانید که‌تاریخ**آل‌مظفر** را داخل این نسخه میباید گردانید . چون این‌فقیر اباً عن جد از خدام ایشان بود ، ندای‌این سعادت‌را لبیك سمعاً وطاعة گفت واین‌امر رامطیع گشت، باوجود قلت بضاعت فضایل وکثرت‌موانع‌وقت (بیت):

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

ازمدارس منصوب نمودند . و عاقبت در سال ۷۸۹ هـ . / ۱۳۸۷ م . وفات یافت [۱] .

کتاب مواهب‌الهی

اما کتاب **مواهب‌الهی** که از آن دو نسخه در تصرّف شخص من و یك نسخهٔ دیگر ازآن کتاب در **موزهٔ‌فیتزویلیم** درشهر **کمبریج** موجود است ، کتابی است مشکل ، زیراچنانکه **ریو** بدرستی محا کمه کرده‌آن نیزمانند **تاریخ وصاف** از نظر هنرنمائی و بروز فصاحت مؤلف نگاشته شده وآراسته‌است بانشائی مطنطن و مزین [۲] ، که فقط از لحاظ ارزش اطلاعات تاریخی که در آن مندرج‌است قابل‌تحمل‌میباشد. خوشبختانه‌خلاصهٔ‌ساده‌ای که ازمحتویات آن کتاب در **تاریخ گزیده** نقل‌شده ، چنانکه‌درفوق گفته شد ، و درغالب

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

بفرمان خرد گشتم شتابان	گزیدم داستانهای فراوان
بهم پیوستن آن بود دشوار	چوزنجیری که زرّین‌باشدش تار

درعبارت آورد وتاریخی درتواریخ روزگار زیادت کرد . . .».

درسال ۱۳۲۶ هـ . ش. آقای**سعید نفیسی** استاددانشگاه‌طهران به‌طبع مجلداول **مواهب الهی** توفیق‌یافته وقسمت اول‌آن بخرج **کتابخانهٔ اقبال** در **تهران** صورت طبع پذیرفته‌و آقای **نفیسی** مقدمه‌ای‌جامع ومفید درشرح‌احوال مؤلف وبحث انتقادی‌دربارهٔ کتاب‌درهانزده‌صحیفه بر آن‌نگاشته‌اند. (رجوع‌شودبصفحهٔ۱۷۷ ازهمین کتاب).

---

۱) **معین‌الدین‌محمدبن‌جلال‌الدین الشهرستانی الیزدی**معروف به«**معلم**» درسال ۷۸۹هـ وفات‌یافت ودر مسجدی که **شاه شجاع** در **دهرستان یزد** برای تدریس‌او ساخته‌بود، مدفون گردید .

۲) انشاء مطنطن و مزین = «Florid and bombastic Prose»

نسخ خطی آن موجوداست، مارا تاحدی اززحمت مطالعهٔ انشاءِ مغلق آن کتاب بی‌نیاز نموده‌است .

مؤلف شیراز نامه نوهٔ **شیخ زرکوب شیرازی** [1] است ، و از آن لحاظ شایستهٔ ذکر میباشد که کتابی درباب موطن خود برشتهٔ تحریر درآورده است بنام **شیراز نامه**[2]، وآن‌را در سال ٧٤٤ هـ./ ١٣٤٣م . تألیف کرده . **ریو** Rieu در**فهرست کتب خطی**

شیخ فخر الدین ابو العباس احمد الشیرازی مؤلف شیراز نامه

---

١) برای شرح احوال **شیخ زرکوب** بکتاب **شدّالازار** یا **مزارات شیراز** مراجعه شود .

کتاب شدّ الازار فی حطّ الاوزار عن زوّار المزار تألیف **معین‌الدین ابو القاسم جنید شیرازی** که در سال ٧٩١ هـ . ق. تألیف شده بتصحیح دقیق **مرحوم میرزا محمد قزوینی** درسال ١٣٣٨ ش.مطابق ١٣٦٨ هـ . ق.در **طهران** با مقدمهٔ جامعی بقلم مرحوم **عباس اقبال آشتیانی** بطبع رسیده است .

متن کتاب در ٤٦٣ صحیفه متضمن برشرح احوال سیصد وپانزده تن از مشاهیر ائمهٔ دین وبزرگان ومشایخ صوفیه **شیراز** بچاپ رسیده‌است ومتجاوز ازیکصد وبیست صحیفه حواشی وفهارس مفید برآن اضافه شده که **مرحوم قزوینی** شخصاً بقلم آورده‌اند واین حقیرخود از آن مرحوم استماع کردم که میفرمود: «بحمدالله در آخر عمر بطبع این کتاب توفیق یافتم و آخرین خدمت من بادب بااین کتاب انجام گرفت».

٢) **شیراز نامه- تألیف ابو العباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی** در هنگامیکه مرحوم **براون** تاریخ خود را می‌نوشته‌است بطبع نرسیده بود ولی در

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

موزهٔ بریطانیا از آن وصفی بلیغ کرده است [1] ، نسخهٔ خطی این کتاب بسیار نادر و کمیاب ، و این معنی موجب تأسف است که مؤلف درقسمت شرح احوال رجال بمشایخ بیشتر از شعراء عطف توجه فرموده است .

مولانا نظام شامی نخستین مؤلف

نظام الدین را از آن سبب **شامی غازانی** نامند که منتسب است به محلهٔ **شنب غازان** یعنی آرامگاه **غازان خان** مغولی که به دومیل مسافت درجنوب غربی شهر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

سال ۱۳۱۰ هـ . ش . کتاب مذکوررا آقای **بهمن کریمی** معلم ادبیات دبیرستان **شیراز** ، ازروی نسخه‌ای که در کتابخانهٔ مرحوم **شعاع الملك** موجود بوده است، بطبع رسانیده؛ متأسفانه اغلاط بسیار دارد. ابتدا میشود باین عبارت: «ایراد محمدتی موفور ووفور آفرینی نامحصور الخ» ومرحوم **میرزا محمد حسین شعاع الملك**، کهشاعری فحل واستادی مسلم زمان خودبود ، قطعه‌ای درماده تاریخ طبع آن کتاب سروده که این دوبیت از آن است .

ای تشنهٔ فضائل ، سیراب شو زینبوع ینبوع دانش آمد، تاریخ **بن ابی الخیر**

تاریخ سال طبعش ، اول **شعاع** گفتا: «به به شدای **کریمی**، **شیراز نامه** مطبوع»

وازهمین کتاب نسخهٔ خطی بسیار نفیسی درملکیت این بنده محشی است که تاریخ کتابت آن در آخر چنین رقم شده: «تمام شد کتاب **شیراز نامه** دریوم الاربعاء ثانی عشر شهر رجب المرجب سنة ثلاث وثلاثین وثمانمائة ۸۳۳هـ.ق»، یعنی آن نسخه تقریباً نودسال بعد ازتاریخ تألیف تحریرشده است. این نسخه بانسخهٔ چاپ آقای **کریمی** درتبویب ابواب ومطالب کماً و کیفاً اختلافی فاحش دارد ، وظاهراً این نسخه بسیار مقدم برنسخهٔ منقول منه چاپ **شیراز** است .

---

۱) رجوع شود به: **فهرست ریو** ص ۲۰۴.

تاریخ امیر تیمور بزبان فارسی(۱) **تبریز** واقع است . واز آن جهت قابل توجه میباشد، که تنها تاریخی که در زمان حیات **تیمور** نگارش یافته بقلم اوست .

---

۱) ازآثار **صرایلکانی-جلایری** - به‌نثرشیوای فارسی دو نسخهٔ نفیس در **کتابخانهٔ ملی ملك** در **تهران** ملاحظه کردم که از ذکر آن‌دو صرفنظر نمیتوان کرد ، و چون هر دو کتاب مصدّر بنام سلاطین سلسلهٔ **جلایر** و بقلم‌همین مؤلف است و شایسته است که در این‌مقام اشاره بهردو بشود :

اولاً - ریاض الملوك فی ریاضات السلوك- مؤلف نظام- تبریزی ، شاعرونویسنده، که از منادمان خاص **سلطان اویس** بوده است ، و این کتاب را بنام‌او موشّح‌ساخته ،قطعه‌ای‌بلیغ‌دردیباچه‌وقصیده‌ای‌غرّا درخاتمه در مدح‌آن پادشاه آورده‌است،بطوریکه‌ازعبارات آن کتاب‌مستفادمیشود‌مرا بتدای‌عمر‌مؤلف‌را‌بخواندن کتب نوادروامثال‌شوقی‌وافردست‌داده‌است، وبر آن‌صدد بوده که کتابی‌بدان نهج‌بنگارد. ظاهراً در ۲۸ سالگی دربی این مقصود برمیآید ، تاآنکه در **بغداد** بمطالعهٔ کتاب - **سلوان‌المطاع فی‌عدوان‌الاتباع** (تألیف **ابن‌الظفر الصقلی المکی** متولد به‌۴۹۷ هـ. ومتوفی‌به‌۵۹۵هـ. (رجوع‌شود به: **وفیات‌الاعیان‌وبغیةالوعاة.**) نائل‌میگردد ، وآنرا باتصرفات چند بکسوت زبان فارسی درمیآورد ودر **بغداد** از نظر سلطان میگذراند و در نزد آن پادشاه بحسن قبول پذیرفته شده و او در سلك منادمان خاص قرار میگیرد . پس‌از سالی چندآنرا بآخر میرساند . وبرآن خاتمه‌ای نیزالحاق میکند .آن کتاب یك‌دیباچه ویك‌مقدمه وپنج‌باب ویك‌خاتمه‌را مشتمل‌است. نام مؤلف متن‌عربی رابدینگونه ذکر کرده‌است: «**شیخ‌الاسلام‌عزالدین‌رکن- الاسلام شرف الائمه ابو هاشم محمد بن محمد بن ظفر المغربی**».

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

این کتاب و کتاب دیگری درهمان موضوع که پیش‌از وی‌شهرت

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

در خاتمه میگوید: «دراین روزگار که زمام‌حل وعقد و قبض وبسط ممالك اسلامی در قبضهٔ‌تسخیر پادشاهی‌کامگار ودولتیار نهاده ، وهوالسلطان الاعظم **شیخ‌اویس بهادر خان**، چنین گوید بندهٔ کمینه **نظام** که از اوان صبی داغ تربیت واختصاص آن حضرت یافته است ، وبیك‌نظر پادشاهانه از قرناء خویش بقدم تقدم پیش افتاده ، بدین حضرت تقرّب‌جسته ، وکتاب **سلوان المطاع** را ترجمه کرده و دیباچهٔ آن در **بغداد** درسنهٔ ۷٦۸ ثمان وستین وسبعمائة بعزّ عرض همایون رسانیده شد . و تعویقی که از آن تاریخ تااین‌غایت واقع‌شده، موانع ایام وشواغل روزگار را درآن باب‌تصرفی هرچه تمامتربود. دراین‌وقت این‌نوباوه ازکتم عدم بمکمن‌ظهور رسید ، **مرزبان‌نامه و فوائد السلوك** را تلوی میمون نهاد. ». این کتاب در سبك انشاء بسیار متکلف و باسلوب **جهانگشای‌جوینی و مرزبان‌نامه** تحریر شده‌است و نسخهٔ موجود **درکتابخانهٔ‌ملك** بخط نسخ‌قریب‌بثلث‌بتاریخ ۱۰۲۱ هـ کتابت‌شده .

ثانیاً - کتاب «**بلوهر و بیودسف**» :- مؤلف‌این کتاب‌هم‌ایضاً‌همان‌شخص یعنی **نظام‌تبریزی** است که پس‌ازخطبه چنین میگوید :« ملقح اشجار این بستان و منقح‌ازهاراین گلستان، مقتصراذیال‌این‌خطاب ومختصراطناب‌این کتاب ، **نظام** تغمده‌الله بغفرانه . . . الخ» .

آن کتاب تنقیح و تلخیصی است از کتاب کبیر **بلوهر و بیودسف** که از عربی بفارسی ترجمه یافته ولی نام‌مترجم درنسخه موجوده نیامده‌و-قید مانده است. ظاهراً **نظام**‌مذکورآن نسخه‌را درکتابخانهٔ سلطان یافته وچون‌عبارات‌آن باطناب‌ممل قرین بوده همت برتلخیص وایجاز آن گماشته است ، پس‌بنام **سلطان‌احمد بهادر**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔحاشیه ازصفحهٔ قبل:

خان موشح ساخته‌است ، وبامرسلطان برآن‌دیباچه‌نگاشته، ودرآنجا چنین‌میگوید: «در بعضی از اوقات درپایهٔ سریراعلیحضرت خلافت پناهی صورت‌این حال بعزّ عرض رسید ، ازکمال رغبتی که آنحضرت‌را بفواید علمی وفوائد حکمی‌میباشد، سوادآنرا ملحوظ نظر سعادت بخش‌گردانید ، و بعین‌الرضا بجانب‌آن التفات کرده اشارت عالیه نفاذ یافت که این‌مختصر را دیباچه‌ای‌بایدتاهمگنان مقصود ازاین اقتصار بدانند . و نیز خودکتابی باشدکه نویسند وخوانند ـ امتثال یرلیغ عالی اعلاه‌الله نموده ، این دیباچه ترتیب یافت». درباب تکلف واطناب نسخهٔ اصل حکایتی ذکر میکندکه برای نمونه در اینجا نقل‌میشود؛ چه‌خالی‌ازفکاهت نیست ـ : .

«امثال این تکلیفات بیمزه نزد سخنوران‌کامل ونقادان ماهر پوشیده نیست که سماحتی تمام‌دارد . وتقید بدان‌اطلاق مرکب سخن‌را مانعی‌هرچه‌بیشتراست: (حکایت) این‌قصه بدان میماند ـ که بزرگواری که دعوی‌شاعری کردی، درحق ممدوح‌خود گفته بود : «ای کف‌تو رشك دریای‌نیل ، وای طبع تو غیرت چشمهٔ سلسبیل ، دوستان تو در پناه نعم‌الوکیل ، دشمنان ترا حق درقرآن گفته «الم‌ترکیف فعل‌ربك‌باصحاب‌الفیل». لطیفی حاضربود گفت : مصراع‌آخر ازرودنیل درازترست وازوجود فیل ثقیل‌تر!ـ گفت: جهت اختصار برین اقتصار کردم واگر اسب‌نظم درمیدان‌اطناب میدوانیدم، ختم‌مصراع تا (کعصف مأکیل ، میرسانیدم . ـ گفت : مأکیل‌نه ، مأکول‌است؛ واز شما امثال این هفوات غیرمأمول ! ازسرطنز در جواب گفت : «ذکرت بخیر ! نشنیده‌ای یجوز للشاعر مالایجوز للغیر!!».

چنانکه گفتیم ظاهراً **نظام**مؤلف‌ایندو کتاب، همان**نظام** صاحب‌**ظفر نامه** میباشد .

این‌نسخه‌بقلم **محمد بن محمد بن ابیطالب** المشتهر **بهمام الطبیب** ۸۱۰هـ.ق. بخط‌نسخ‌تحریریافته‌است. ونه‌تنهاازلحاظ‌تاریخ‌نثرفارسی‌ما آن‌هردورا دراینجا متوالیاً ذکر کردیم، بلکه کتاب‌دوم‌ازنظرتاریخ عقایدوافکاردر**ایران**، بخصوص کیفیت‌نفوذ مبادی وآثار**بودائی** مستحق‌مطالعه وتحقیق‌میباشد؛ زیراسلماً «**یوذسف**»معرب «**بوداسوتا**» میباشد .

یافته(تألیف شرف الدین علی یزدی) هردو **ظفر نامه** [۱]نام دارند . نسخهٔ **ظفر نامهٔ شامی** بغایت کمیاب و تنها نسخهٔ خطی که از آن اطلاع دارم در **موزهٔ بریطانیا** ست بشمارهٔ Add. 23,980 که من از آن بخط **دکتر احمدخان**[۲] نسخه‌ای رونویس کرده‌ام .

معلومات ما دربارهٔ **نظام شامی** غالباً مأخوذ از بعضی حوادث اتفاقی است که خود مؤلف در کتاب خود اشاره بدانها کرده و بعضی را مورخان بعد مانند: **شرف الدین علی یزدی** در **ظفر نامه** و **عبد الرزاق سمرقندی** در **مطلع السعدین** و **میرخواند** و **خواندمیر** در **روضة الصفا** و **حبیب السیر** نقل کرده‌اند ، و **ریو** بکمال خوبی آن جزئیات را جمع آورده و از زندگانی این مؤلف اطلاعات جامعی بدست داده‌است [۳].

او در هنگامی که **امیر تیمور** ، **بغداد** را بگشود در آنشهر میزیست ،

---

۱) در باب کتاب **ظفر نامهٔ نظام الدین شامی** رجوع شود: بحواشی صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۶۶ همین کتاب.

۲) مقصود اول از **دکتر احمدخان** ظاهراً **مرحوم دکتر احمدخان محسنی خراسانی** (**عماد الملك**) است که در حدود سالهای ۱۳ـ۱۹۱۲م برای **براون** از روی نسخ خطی نادره در **لندن** کتابت میکرده ، و در سال ۱۲۹۶ هـ ش./۱۹۱۷م. به **ایران** آمده رئیس دارالترجمهٔ وزارت معارف گردید، عاقبت بمقام معاونت و کفالت آن وزارت نائل گشت و در سال ۱۳۲۵ش./۱۹۴٦م. در **طهران** وفات یافت.

۳) رجوع شود به **فهرست کتب خطی موزهٔ بریطانیا** ؛ ص ۱۷۰ .

بسال ۷۹٥ ھ /۱۳۹۲ م . ودر زمرهٔ جماعتی که برای اداءِ مراسم اطاعت قبل ازهمه بهنزدآنفاتح‌بزرگ رفتند،وی‌نیز یکی‌بود . **تیمور** ایشانرا بحرمت پذیره‌شد. هم‌او درآنجا ازاحساساتی که ازحملهٔ تاتار برای‌وی دست‌داده‌است وصف‌میکند .

درسال ۸۰۳ ھ./ ۱٤۰۰ م. وی‌را در **حلب** حبس کردند . وی‌خود چگونگی فتح‌قلعهٔ **حلب** را همانگونه که برأی العین دیده‌است، توصیف می‌کند؛ ودرسال ۸۰٤ ھ./۱٤۰۱ م . **تیمور** ویرا نزد خود خواسته وباو امر مینماید که تاریخ ایام سلطنت و داستان فتوحات ویرا برنگارد ، و سراسر نوشتجات و اوراق واسناد رسمی‌را باختیار اومیگذارد ونیزاورا میفرماید که از انشاءِ مطنطن ومغلق اجتناب کند ، و چنان ساده وروان بنویسد که هرشخص عادی‌آنرابتواند بخواند . بالاخره درسال ۸۰٦ ھ./ ۱٤۰۳ م . **نظام‌الدین** دراردوی**تیمور**،ودرحضور اوبنزدیکی **اردبیل** ، بمناسبت عید رمضان (۱۲ آوریل۱٤۰٤) خطبهٔ‌عید خوانده است .

پس‌ازآن‌باندك‌فاصله هنگامی که**تیمور** عزیمت‌تختگاه‌خودسمرقند میفرماید. به **نظام‌الدین** مراجعت به وطن را (که ظاهراً **تبریز** است) اجازت‌میدهد، ونامه‌ای‌درتوصیهٔ‌اوبدست‌وی‌می‌سپارد،خطاب به نوهٔ‌خویش، میرزا **عمر بهادر**، فرزند **میرانشاه** که درآن تاریخ بحکمرانی **ایران** منصوب گردیده بود . این شاهزاده تاسال ۸۰۸ ھ./۱٤۰٥ م .دراین مقام برقراربوده‌لیکن‌درهمان‌تاریخ که مصادف‌بامرگ نیای‌آنها**تیمور**است برادرش **میرزا ابوبکر** او را معزول میسازد .

ظاهراً **تاریخ نظام شامی** ازسال ۸۰٦ ھ . / ۱٤۰٤ م. ببعد ادامه

نیافته است و از وقایع یکساله ـ (که در آن **تیمور** بعد از آخرین حملهٔ به**گرجستان** عزیمت **سمرقند** تختگاه‌خود میکند، ودر همان سال (۲۸ دسامبر ۱٤۰٤ م .) عازم‌فتح **چین** می‌شود . ولی‌این لشکر کشی‌بواسطهٔ وفات وی در۱۹مارس ۱٤۰۵ م. عقیم‌می‌ماند ـ) ذکری‌نکرده‌است، واز جزئیات وقایع سال آخر حیات امیر در **تاریخ نظام شامی** اثری دیده نمی‌شود [1]؛ و جوینده باید شرح آنحوادث را در کتاب دیگری بهمان نام، یعنی **ظفر نامهٔ شرف‌الدین علی‌یزدی** ، طلب کند، زیرا که مؤلف درسال ۸۲۸هـ ./۱٤۲٤ م. آن کتابرا تألیف فرموده‌است .

ظفر نامهٔ‌دوم ـ تألیف شرف‌الدین‌علی‌یزدی

هر چنـد **شرف‌الدین‌علی** بحقیقت مربوط به زمانی متعاقب این دوره است وحقاً در فصل آتیه باید مورد بحث و تحقیق قرار گیرد ، ولی مناسب چنان دیدیم که از او هم در اینجا ذکری کنیم ، چه کتاب **ظفر نامهٔ** اودرواقع‌همان **ظفر نامهٔ** اصلی **نظام‌شامی** است که باتطویل و اطناب بیشتر وعبارت‌پردازی زیادتر،باایراد ابیات واشعار بسیار ، قریب پنجاه‌درصد برحجم‌آن افزوده‌است .

---

۱) درسال۸۱٤ هـ . درزمان سلطنت**میرزا شاهرخ** بفرمان وی**حافظ ابرو** ذیلی‌بر **ظفر نامهٔ مولانا نظام‌شامی** نگاشته است و تاریخ آخرین سال حیات **امیر تیمور** (۸۰۷ هـ .) را بقلم‌آورده که‌بوافقهٔ وفات‌اوخاتمه می‌پذیرد .

این‌ذیل درمجموعهٔ تألیف **حافظ ابرو** موجوداست‌ونیزدر **زبدة‌التواریخ بایسنغری**تألیف همان مورخ عین‌آن آمده است ؛ وهمان ذیل بطورجداگانه ازروی نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ**اسلامبول** بسعی‌واهتمام**فلیکس تاور** مستشرق‌**چك اسلواکی** در شهر **پراك** درسال ۱۹۳۲ م . بطبع‌رسیده .

آنچه که از تاریخ حیات این مورّخ معلوم شده خواه مستفاد ازمقالات خوداو وخواه بامراجعهٔ به کتب تذکره ورجال [۱]، مانند: **جامع مفیدی**،

---

۱) علاوه برمآخذ مذکور دراین کتاب منبع اطلاعی دیگر نیزدر تاریخ احوال **شرف الدین علی** بدست است که ذکرآن دراین حاشیه بیفایده نیست، وآن تاریخی موسوم به **تاریخ جدید شهر یزد** میباشد، تألیف **احمد بن حسین بن علی الکاتب**، کهدرآنجا اشارات مکرر باحوال مولانا نموده . این کتاب درحدود سال۸۶۲هـ. تألیف شده ووقایع آنزمان را تا آنسال نگاشته وآنرا بنام امیرزاده **پیر بداق** پسر **جهانشاه** پسر **قرا یوسف ترکمان قراقوینلو** که در آن تاریخ ازطرف پدر حکومت **فارس** داشته مصدّر کردانیده است؛ بنا بر این چهار سال بعد از وفات **شرف الدین علی** تألیف شده . آن کتاب نفیسی است ، مشتمل بر اطلاعات نافع وسودمند ، وبسیاری ازعمارات ومزارات ومساجد ومدارس و احوال رجال وعلماء **یزد** رادرآن ذکر کرده ، وحوادث سیاسی وجنگهای محلی که دراوایل و اواسط قرن نهم هجری در **عراق** اتفاق افتاده است در آن شرح میدهد . آن کتاب مشتمل است بردوازده مقاله ودرهر مقاله از نوادر اطلاعات تاریخی و جغرافیائی مطالب سودمند فراوان دارد .چون این کتاب حلیهٔ طبع نیافته بود، درسال ۱۳۱۶ هـ . ش که نویسندهٔ این حواشی تصدی خدمت وزارت معارف را داشت دبیرستانی بنام«**ایرانشهر**» درشهر **یزد** بنا کرد، وبیادگار جشن افتتاح آن دبیرستان **آقای محمد مهدی رادسرشت** رئیس ادارهٔ معارف **یزد**، نظر باینکه سنت بود که بیادگار هرعمارت مدرسه اثری علمی ومفید انتشار مییافت ، این نسخهٔ خطی راکه در کتابخانهٔ **آقای حاج حسین-آقای ملك** موجود بود، بدستور وزارت معارف در **چاپخانهٔ گلبهاریزد** در آبان ۱۳۱۷ ش. بطبع رسانید . این تاریخ کوچك حجم بزرگ فایده، ختم میشود باین بیت :

بآمرزش رساد آن آشنائی   کهچون برخواند این، گوید دعائی.»

مطلع السعدین، **هفت اقلیم**، **تاریخ رشیدی**،**حبیب السیر** ، **لطائف نامه**، **تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی** ، همه را برسم معهود خویش ، **ریو** درفهرست موزهٔ بریطانیا با کمال هنرمندی خلاصه کرده است [۱].

شرف الدین علی شاعری است که تخلص «شرف» میکرده و در فنّ معما سرائی دستی قوی داشته، **دولتشاه سمرقندی** هم شعر اورا و هم تاریخ **ظفر نامهٔ** اورا ستوده است . شهرت وی غالباً درهمان کتاب تاریخ اوست و آن تاریخی است مغلق و مطالب مندرج در آن برخلاف آنچه **مؤلف** ادعا کرده که اقتباس از اوراق و اسناد اصلی و استماع ازپیر مردانی است که خود شاهد وقایع بوده‌اند؛ظاهراً بیشتر آن‌را ازکتاب سلف خود **نظام شامی** اخذ کرده و کمتر اشاره به‌مبدأ آن نموده است ، حتی اشعارشعراء و آیات قرآنیهٔ آن کتاب را عیناً وبدون اندك تغییرنقل کرده . با اینهمه معذالك کتاب **ظفر نامهٔ یزدی** بکلی **ظفر نامهٔ شامی** را تحت الشعاع خود قرارداده وشهرت اورا منسوخ ومتروك ساخته‌است .

این کتاب در **کلکته** درسال ۱۸۸۷م. درمجموعهٔ کتب هندی [۲] در دو جلد بطبع رسیده . **مسیو پتیس دل کروا** [۳] M.Petis de la Croix .

---

۱) رجوع‌شود به: **فهرست ریو** ص۱۷۳ .

بنده‌مترجم نیز وقتی ازمنابع مختلف بعضی نوادر و نکات مفیده دربارهٔ صاحب ترجمه جمع کرده و آنرا بصورت مقالهٔ مفصلی‌در۱۲ صفحه فراهم ساختم که در **مجلهٔ آینده** (جلدسوم شمارهٔ چهارم ۱۳۲۱ ش.) در **تهران** بطبع رسید.

۲) مجموعهٔ کتب هندی Bibliotheca Indica Series ، طبع **کلکته** ۱۸۸۷ ــ ۱۸۸۸ م .

۳) فرانسوا پتیس دل کروا ـ مستشرق فرانسوی متولددرپاریس بسال۱۶۵۳م. و متوفی بسال ۱۷۱۳ م .

آنرا بزبان فرانسه درآورده ودر۱۷۲۲ بطبع رسیده ، و داربی J.Darby درسال ۱۷۲۳م. آنرا ازفرانسه بانگلیسی نقل کرده است .

مؤلف تذکرهٔ هفت اقلیم در باب **شرف‌الدین علی‌یزدی** چنین می‌نویسد :

« در عصر خود اشرف فضلای **ایران** و الطف علمای دوران‌بوده، واوهمیشه بقلم لطائف رقم مؤلفات بدایع آثار برصحیفهٔ‌روزگار تحریر مینمود.» ودرباب **ظفرنامه** میگوید: « درفن تاریخ بلطائف آن در فارسی نسخه‌ای‌مکتوب‌نگشته.» واضافه میکند که ماده‌تاریخ‌آن[1] «**صُنِّفَ فی شیراز**» یعنی‌سال ۸۲۸ هـ./۱٤۲٤م. میباشد . وهم‌چنین‌صاحب **هفت‌اقلیم** می گوید :

آثاردیگر شرف‌الدین علی

شرف الدین را کتابی‌است‌موسوم‌به : **حلل مطرّز** در فن معما و لغز ، و نیز **شرح قصیدهٔ برده**[2] و کتاب **کنه‌المراد فی‌وفق الاعداد**[3]، و او را

---

۱) ماده‌تاریخ = **Chronogram**

۲) **قصیدهٔ‌برده** قصیده‌ایست‌معروف درمدح **نبی اکرم** صلعم ، اثر شاعر مصری،الامام**شرف‌الدین‌ابوعبدالله‌محمدبن‌سعیدالبوصیری الصنهاجی** متوفی‌بسال ٦۹٦هـ . ومطلع‌آن این‌است :

« أمن تذکر جیران بذی سلم   مزجت دمعاً جری‌من‌مقلة‌بدم؟ .

(رجوع‌شودبه: **فوات‌الوفیات** ج۲ ، ص۲۰۵)

این‌قصیدهٔ‌غرّا ازقرن هفتم‌تاکنون درسراسرعالم‌اسلام نزد خاص‌وعام مشهوراست وبفارسی ترجمه‌های منظوم ومنثور فراوان‌دارد .

۳) علم‌اعداد را مرحوم **براون** چنین ترجمه کرده است : والعهدة علیه ـ

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

اشعار آبدار از قسم مثنوی و غزل و رباعی بسیار است و باین دوبیت استشهاد میکند :

صوفی‌مباش منکر رندان می‌پرست	کاندرپیاله‌پرتوی ازروی‌دوست‌هست
این‌طرفه تر که‌مردم کوته‌نظر کنند	آنرا خطاب‌فاسق واین‌راخداپرست

ریو Rieu میگوید:**شرف الدین** نه‌تنها بواسطهٔ علم وصلاح بلکه بسبب حسن انشاءِ بی‌نظیر مدتی دراز مصاحب **شاهرخ** و پسرش **میرزا-ابراهیم سلطان** بود. ودر **تاریخ‌رشیدی**(۱) آمده‌است که **شاهرخ** تربیت ونگاهداری **یونس‌خان خانزادهٔ‌مغولی** راکه **میرزا الغ‌بیگ** درسال ۸۳۲هـ./۱٤۲۸م . اسیر کرده بود، بعهدهٔ آن دانشمند محول‌داشت و وی تا آخرعمرمولانانزد او اقامت میکرد.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

«The science of magical suqraes and lucky numbers . »

در **کشف‌الظنون** نام‌این کتاب چنین‌ذکرشده :**کنه المرادفی علم وفق الاعداد** و سپس‌کتاب دیگری‌را نام میبرد که بفارسی درترجمهٔ همان‌کتاب وخلاصهٔ آن تألیف شده،موسوم‌به : **کنه المراد وخلاصته فی‌وفق‌الاعداد**، تألیف : **یعقوب بن‌محمد بن‌علی الطاوسی.**

---

۱) رجوع‌شودبه:**تاریخ‌هندوستان**تألیف**ارسکین** Erskine جلداول‌ص٤٥ ونیز **تاریخ مغولان‌آسیای وسطی** تألیف **الیاس** N. Elias و**سردنیس-راس**، ص٧٤ و ٨٤ و ١٥٥ . (**سردنیس‌راس** Sir E. D. Ross از بزرگان مستشرقان انگلیس که‌افزون از ده‌سال در **هندوستان** بمطالعه وتحقیق‌السنهٔ شرقیه مشغول بود و سالیان دراز ریاست مدرسهٔ السنهٔ شرقیه در **لندن**باومفوض، وخدمات گرانبهابزبان‌وادب‌فارسی کرده‌است،متولد بسال۱۸۷۱م.ومتوفی‌بسال ۱۹٤۰م.مترجم)

بنده مترجم درسال ۱۳۳٤ ش . درکتابخانهٔ گرانبهای نسخ خطیه که درشهر **سرینگر کشمیر** موجود است ،نسخهٔ بسیار نفیس وجامعی ازکتاب**تاریخ‌رشیدی** تألیف **میرزا حیدر دغلات** ملاحظه کردم که بسیار قابل توجه‌است.

درسال ٨٤٦ هـ./ ١٤٤٢ م. **میرزا سلطان محمد** که بحکومت **عراق** منصوب شده و شهر **قم** را تختگاه خود قرار داده بود، مولانا **شرف‌الدین علی** راکه در **یزد** برای جمعی کثیر از طلبه تدریس وافاضه میفرمود، نزد خود خواند وبه‌اوعزّت و حرمت بسیار نهاد، وبندیمی و مشاوری خود بر گزید. چون در سال ٨٥٠ هـ/ ١٤٤٦ م. امیرزاده علم خلاف علیه نیای خود برافراشت، **شاهرخ** بالشکری بسیار به **اصفهان** تاخت واورا مقهورساخت، وجمعی ازمشاوران ومعتمدان اورا از دم‌تیغ هلاك بگذرانید. **مولانا شرف‌الدین** نیزمتهم به‌اغوای امیرزاده شده در معرض‌بازخواست‌قرار گرفت. لیکن **میرزا عبداللطیف**، پسر **الغ بیگ**، نوهٔ دیگر **شاهرخ**، به بهانهٔ آنکه پدرش‌وجود مولانارا برای‌تنظیم‌امر رصدخانهٔ**سمرقند** لازم‌دارد،ازاوشفاعت کرد. **شاهرخ** ازخونش‌در گذشته واو را به **سمرقند** فرستاد[1]، وپس‌ازمرگ شاهرخ **میرزاسلطان‌محمد** که‌قلیل مدتی بتخت سلطنت **خراسان** نشست.مولانارا رخصت مراجعت به‌**یزد** عطا فرمود، و **شرف‌الدین** درسال ٨٥٣هـ./ ١٤٤٩ م. به‌**یزد** رفت و در قریهٔ **تفت** ساکن گردید، و هم در آنجا در سال ٨٥٨ هـ./١٤٥٤م.

---

١) رفتن **شرف الدین علی** به **سمرقند**، چنانکه **مرحوم براون** متعرض‌است، بر خلاف آنچه که ارباب سیر و تواریخ نوشته اند میباشد. هم در **مطلع السعدین عبد الرزاق سمرقندی** و هم در **تاریخ جدید یزد** مسطوراست که: **شرف الدین علی** از **عراق**به‌**هرات** فرستاده شد و درآنجابود، تاپس‌از وفات **شاهرخ** که‌در همان سال اتفاق افتادبه **یزد** مراجعت فرمود.

وفات یافته در محوطهٔ **مدرسهٔشرفیه** که خود بنیاد نهاده بود مدفون شد [۱] .

بعضی‌از نسخ‌خطی **ظفرنامه** مشتمل‌است برمقدمه‌ای در نسب‌نامهٔ خانهای ترك و **تاریخ چنگیز خان** واعقاب او تا زمان **تیمور** [۲] واین مقدمه درسال ۸۲۲هـ./۱۴۱۹م . یعنی‌شش‌سال قبل‌ازتاریخ‌تألیف **ظفرنامه** نگاشته‌شده بوده .

مقایسه و تطبیق **ظفرنامهٔ یزدی** با **ظفرنامهٔشامی** درسی دقیق و موضوعی‌قابل‌مطالعه‌وتحقیق‌است،زیرامعلوم‌میدارد که‌چگونه**شرف‌الدین**-

---

۱) در **تاریخ جدید یزد** تألیف **احمد بن حسین بن علی الکاتب** درذیل وقایع سال‌ثمان‌وخمسین‌وثمانمائه،تاریخ‌وفات**مولاناشرف‌الدین‌علی**را بدین گونه ثبت کرده است . «دراین‌سال بیشتر اکابر **یزد** درگذشته بعالم عقبی‌رفتند . . . هم دراین‌سال جناب افضل‌العرفا،وافتخارالعلماء فی‌العرب والعجم صاحب‌اللطف والکرم والجود والنعم **شرف‌الدین‌علی‌الیزدی** نورالله مرقده درگذشت ...ودرمزارشریف که بانی او مخدوم سعید مولانای اعظم مرحوم **شمس‌الدین ابوبکر یزدی** آن را مدرسه ساخت و **شرفیه** نام کرد در جنب مسجد نو که احداث حرم مرحوم **امیرچقماق**است ودرصفهٔاوتاریخ‌مذکورمدفون گشته..» بنابراین‌مدفن **شرف‌الدین** در**یزد** است ،نه در**تفت** چنانکه مرحوم **براون** بنقل از **ریو** ثبت کرده‌است(رجوع شود بمقالهٔ این‌بنده در **مجلهٔ آینده** ، شمارهٔ۲۸سال سوم. (اخیراً درشهر**یزد** برسر مزار آن مورخ و شاعر بنائی‌ساخته و لوحه‌ای برقبراوانداخته‌اند وازگمنامی بیرون آمده‌است،ولی‌خلوتخانهٔاودرقصبهٔ**تفت**درخانقاه**شاه‌نورالدین‌نعمة‌الله‌ولی**بوده که هم‌اکنون موجوداست ودراویش نعمة‌اللهیه آنرا مرمتی کرده‌اند .

۲) رجوع‌شود بفهرست کتب خطی تألیف**ریو** ، ص۱۷٤ .

علی اجمال سلف خودرا تفصیل داده، و آنرا باعبارات مغلق ومسجع ترین نموده ودر کتاب خودمندرج ساخته است .

فرقهٔ حروفیه ومؤسس آن فضل الله استر آبادی

فرقهٔ حروفیه

قبل از اختتام این فصل سزاوار است ازفرقهٔ مبتدعهٔ حروفیه سخنی چندبگوئیم . این مذهب راشخصی موسوم به **فضل الله استر آبادی** درزمان سلطنت **تیمور** اختراع کرده و انتشارداد. از آن جهت قابل توجه وشایستهٔ مطالعه است که نه تنها مبادی و تعالیم عجیبه و آثار بسیار ایجاد کرد ومخصوصاً اشعاری بسیار بفارسی وترکی بجای گذاشت ، بلکه از لحاظ حوادث عظیمه دارای اهمیت تاریخی نیز میباشد . عقوبت ها و آزار بسیار از یك طرف ، و قتل و کشتار های زیاد ازطرف دیگر ، همه، بواسطهٔ بروز این عقیده واقع شد . گرچه پیروان آن ظاهراً در **ایران** دوامی نیاوردند ، لکن مبادی ایشان از خاك **ایران** تجاوز کرده در کشور **ترکیه** محیط مساعدی برای ترقی وتکامل خود پیدا کرد . و در لباس طائفهٔ دراویش **بکتاشیه** نشو و نما یافت . در وقت حاضر آن سلسله مهمترین نمایندهٔ همان عقاید حروفیه میباشند [۱].

---

۱) علامهٔ مستشرق فرانسوی، مرحوم **کلمان هوارت Cl. Huart** ازتحقیقاتی که درباب طایفهٔ **حروفیه** وخرافات آنها کرده‌اند، بطوراجمال خلاصه‌ای ساخته است؛ چون سخنان اوموجزومفید وجامع است عیناً دراینجا نقل میکنیم. می‌نویسد :

« اصول عقاید جماعت حروفیه که یکی از فرق شیعه‌اند ، درکتاب موسوم به «**محرم نامه**» مذکور شده . واین کتاب در سال ۸۲۸ ه./ ۱۴۲۵ م. تألیف گردیده . بانی آن فرقه **فضل الله استر آبادی** است که در آخرقرن هشتم هجری بظهور رسید یکی

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

مورّخان ایرانی این عصر راجع بـاین جماعت ومؤسس آن بکلی

بقیهٔحاشیه ازصفحهٔ قبل:
از شاگردان او موسوم به **علی الاعلی** بعداً مبادی اوراودر مملکت عثمانی منتشر ساخت و **دراویش بکتاشیه** آنراقبول کردند. بنابکتاب **محرم نامهٔ** مذکور آنهاعالمراقدیم میدانند که آن بدوران ازلی سرمدی همواره درحرکت میباشد . تغییراتی که در عالم مشاهده میشودمعلول همان حرکت است وتبدل اوضاع جهان بهطورادواری نمودارمیگردد هردوری را آغازی وانجامی است که بمظاهرمشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور **آدم** درابتدا قیام قیامت درانجام تکرارمیگردد. خداوند متعال درشخص انسان متجلی میشود مخصوصاً درصورت او، زیرا که «خلق الله الادم علی صورته» این مظاهرالهی درصورمتوالیه انبیا و اولیاوبالاخره بصورت الوهیت ظهورمیکنند. **محمد بن عبدالله** (ص) آخرین پیغمبران وخاتم انبیاء بوده وبعدازاونوبت باولیاء میرسد که عبارتنداز ائمه از **علی بن ابیطالب** تا **حسن عسکری** امام یازدهمین. **فضل الله استرابادی** خودخاتم الاولیا وآخرین آن مظاهراست ولیکن خود را سر آغاز دوری جدید و مظهرالوهیت میداند . وجود او صورت تام حقتعالی است . انسان برسایر موجودات بقوهٔ ناطقه «کلمه» امتیازدارد و آنرا بوسیلهٔ بیست و هشت حرف الفبا به تحریر میآورد . برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج میشود ، این طائفه تأثیرات عظیم قائل هستند . (گوئی این حساب حروف و اعداد را از اسماعیلیه اقتباس کرده باشند .) بعلاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم میکنند: حروفی که دارای یك یادو یا سه یا چهار علامت باشند دریك طبقه ودسته قرار میدهند . همچنین برآنند که خطوط سیما وصورت نیز هفت خط است (مژگانها ، ابروان ، موی ریش وسبلت) وچون این خطوط سبعه را با عدد چهار که شمارهٔ عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که آن نیز مساوی با عدد حروف الفباست . کتب اصلیهٔ آنجماعت عبارت است از: **شش جاویدان، حقیقت نامه، استوانامه، هدایت نامه ومحرم نامه** بعضی از این کتابها بفارسی آمیخته بلهجهٔ استرآبادی نوشته شده است و بعضی دیگر به ترکی عثمانی است .

بقیهٔحاشیه درصفحهٔ بعد

خاموش مانده‌اند[1] وتنها اشاره‌ای که‌دراین‌باب درتواریخ فارسی ملاحظه

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

برخلاف سایر اصناف دراویش، این‌جماعت هیچگونه ورد ویاذکری ندارند واز آداب‌ایشان‌است که‌هر بامداد درخانهٔ رئیس‌روحانی‌خود که اورا «بابا» میگویند اجتماع می‌کنند واو بهریك ازآنان بدست‌خادمی‌یك‌پیمانهٔ شراب ویك لقمهٔ‌نان ویك قطعهٔ پنیر عطامی‌کند. وحضارفریادبه‌تحسین‌وتمجید بلند کرده بابابهریك ازآنهاباز پیمانهٔ شرابی بدست‌خود تقدیم‌میدارد وآنهابانهایت ادب‌آنرا گرفته وازآن قدری بصورت وچشمان خودمی‌ریزند وسپس آنرا می‌نوشند .

وهمچنین ازآداب‌ایشان یك‌نوع اعتراف سرّی است که ازگناهان خود درنزد بابا بعمل‌می‌آورند (انسیکلوپیدیا اسلام) برای اطلاع‌بیشتربه کتب ذیل‌مراجعه‌شود :

۱ - کشف‌الاسرار(ترکی) تألیف اسحاق افندی .

۲ - Textes persans relatifs à la secte des Hurufis» (فرانسه) تألیف کلمان هوارت .

۳- مطالعات‌درباب‌حروفیه ، تألیف فیلسوف رضاتوفیق(ترکی)

---

۱) درباب قلع‌وقمع این‌طایفه دراول قرن‌یازدهم هجری اسکندربك‌منشی درکتاب عالم‌آرای عباسی سرگذشتی مفصل و جالب نگاشته است که ظاهراً به نظرمرحوم براون‌نرسیده . وی‌در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲هـ./ ۱۵۹٤ م . (که هفتمین سال جلوس شاه‌عباس‌اول‌صفوی است) به آن داستان‌که منجر بفنا و نابودی فرقهٔ ملاحده وزوال قطعی عقاید حروفیه درکشور ایران‌گردیداشاره میکند که چگونه رئیس‌آنها درویش‌خسرو قزوینی که‌از جماعت نقطویه بوددراواخر قرن‌دهم در قزوین سکنی‌گرفته وتکیه‌ای بنیاد نهاد . بعد ازآن شاه جوان «که اکثر اوقات درکوچه‌ها و محلات سیر فرموده باطبقات خلایق آشنائی میکردند بسر وقت درویش‌رسیده بااو صحبت‌داشته وعقیدهٔ اورا فهمیده براطوار اوآشنا گردیدند، تا

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کرده‌ام در **مجمل فصیحی خوافی** است . در آن کتاب در ذیل حوادث سال ۸۲۹ ه./ ۱۴۲۶ م . و مفصلتر از آن در **حبیب السیر** آمده است[1]

۱) **حبیب السیر** جلد۳ جزء۳ ص۱۲۷ .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

عاقبت بگرفتن **درویش خسرو** و اتباع او امر کردند . . . وجهت ترویج شریعت غرّاحکم بقتلش فرموده ازجهاز شتربحلق آویخته درتمامت شهر **قزوین** گردانیدند. همچنین جمعی دیگر از زعمای آن فرقه در تمام **ایران** نیزبقتل رسیدند ـ مانند : **مولانا سلیمان طبیب ساوجی** ، و **میر سید احمد کاشی** که پادشاه در **نصر آباد کاشان** اورا بدست‌خود شمشیرزده دوپاره کردند، ودرمیان کتب اورساله‌ها که در **علم نقطه** نوشته شده بود ظاهر شدکه آن طایفه بمذهب حکما عالمرا قدیم شمرده‌اند واصلاً اعتقاد بحشر اجساد وقیامت ندارند ، ومکافات حسن وقبح اعمال در عاقبت ومذلات‌دنیا قرارداده بهشت ودوزخ همان‌را میشمارند . .

درویش کمال اقلیدی و **درویش بریانی** راکه نیز مقتدای فوجی از آن طبقه بودند باسه‌چهار نفر مرید که بااو دراصفهان میبودند دلراه **خراسان** براه عدم فرستادند . از **اصطهبانات** نیزچند نفررا که اعلم این طبقه بودند آورده و بیاران ملحق ساختند ، و همچنین بر هر کس که مظنهٔ الحاد بود ابقا نرفت . و از اتراك **پیر بداغ بیگ‌دین اغلی استاجلو** که‌تابع این‌طبقه ومرید **درویش خسرو** بود بقتل رسید» .

نکتهٔ جالب‌توجه در کلام **اسکندر بیك منشی** ارتباط این جماعت است با **هندوستان** و مخصوصاً **با شیخ ابوالفضل علامی دکنی** وزیر معروف **جلال‌الدین محمداکبر** پادشاه‌**هندوستان** ، ومراسله ومنشوری که از او بنام **میر سیداحمدکاشی** مذکور در فوق از میان نوشتجات او ظاهر شد ، و نیز فرار **شریف آملی** ازاکابر آن طایفه‌به**هندوستان**وتقرّب وی‌نزدپادشاه **هند**. بالاخره میگوید : «القصه ازسیاست این‌جماعت اگر کسی ازاین طبقه‌بود ازاین‌دیار بیرون رفت یادرگوشهٔ خمول‌خزیده‌خودرابی‌نام‌ونشان‌ساخت،ودر**ایران**شیوهٔ **تناسخ**منسوخ گشت .

(که در ذیل وقایع سال بعد ذکر کرده و نقل میکند که درروز ۲۳ رجب ۸۲۹ ه. /٤ مارس ١٤٢٦ م.) یادر همان روز در سال بعد شخصی موسوم به **احمد لر** که ازمریدان **مولانا فضل الله استرآبادی** بوده است ، به بهانهٔ تقدیم عریضه به **شاهرخ** درموقعی که در **هرات** ازمسجد جامع بیرون میآمد کاردی بشکم او نواخت، ولی آن زخم کارگر نیامده قاتل مذکور در همان مکان بدست یکی از نوکران **شاهرخ** موسوم به **علی سلطان قوچین** بقتل رسید ، واین برای او کمال خوشبختی بود زیراهم اورا ازچنگال شکنجه‌ها وعقابهای هولناك نجات داد وهم **میرزا بایسنغر** وسایر امراء که مأمور کشف علت این توطئه بودند ازپیدا کردن همدستان او وشرکاء جرم اومحروم ماندند. معذلك در جیب آنمرد کلید خانه‌ای بدست آمد که چون محتویات آنرا تحقیق وبازجوئی نمودند، در بارهٔ شخصی موسوم به **مولانا معروف** سوء ظن بردند ، و این مولانا خود خطاطی نامی و دارای فضل و کمال بوده که سابقاً در دربار **سلطان احمد جلایر** در **بغداد** میزیسته، وپس از آن بخدمت **میرزا اسکندر** در **شیراز** درآمده . وبعدها **شاهرخ** اورا از **شیراز** به **هرات** آورده. وی درآنجا باجماعتی از فضلا ودراویش **هرات** ودیگر اشخاص که از آنجمله **احمدلر** مذکور بود . آشنائی ومعرفتی داشته است .

میرزا بایسنغر میخواست که اورا هلاك سازد، ولی بعداز آنکه چند مرتبه اورا **تاقتلگاه** بردند، عاقبت اورا در **قلعهٔ اختیارالدین** حبس کردند؛ لیکن جمعی دیگررا دستگیر کرده بکشتند واجساد آنهارا بسوزانیدند که ازآنجمله یکی **خواجه عضدالدین** نوادهٔ **فضل الله استرآبادی حروفی** بوده است . ونیز **سید قاسم الانوار** شاعر و صوفی معروف نیز مورد سوء ظن شده وبحکم **بایسنغر** از **هرات** تبعید گردید.

دیگر ازمنابع معدودی که دربارهٔحروفیه بنظرمن رسیددر کتاب، **الانباءابن‌حجر العسقلانی**[1](متوفی‌بسال ۸۵۲ هـ./ ۱۴۲۷ م.) است، وی مینویسد :

آنچه ابن‌حجر در کتاب انباء نوشته

«**فضل‌الله** پسر **ابومحمدتبریزی** یکی‌ازمبتدعینی است کهطریقهٔ ریاضت نفسانی پیش گرفتند . ودراثر تعالیم‌ضلال وی فرقه‌ای بظهور رسید که به **حروفیه** مشهور است . او معتقد است که حروف‌الفباء ممسوخات انسانی میباشد . و نیز از اینگونه خرافات و اوهام بهم بافته است . وی

۱) **قاضی‌القضاةشهاب‌الدین‌ابوالفضل‌احمدبن علی‌الکنانی- العسقلانی البصری‌الشافعی**، متولدبسال۷۷۳ هـ . ومتوفی بسال۸۵۲ هـ . ازاجلهٔ علماء وائمهٔ سنت درقرن‌نهم، وصاحب مقام رفیع درادب‌ولغت وعلوم دینی‌اسلامی است، مدت بیست‌ویك سال برمسند قضاء **مصر** متمکن بود وعددتصانیف اورا افزون‌بریکصد وپنجاه مجلد نگاشته‌اند که ازآنجمله‌است: کتاب **انباء الغمر فی ابناء العمر** که‌تاکنون صورت‌طبع نیافته .

مرحوم **براون** میگوید که این‌قسمت ازآنکتاب را ازمقدمه‌ای که **فلوگل** آلمانی بر طبع‌کتاب «**کشف‌الظنون**»(جلد دوم‌طبع **لیدن**،۱۸۳۵م.)نگاشته‌است نقل کرده. وماعین‌عبارت **کشف‌الظنون** راکه‌درضمن وصف کتاب **جاودان‌کبیر** از **ابن‌حجر** نقل کرده‌دراینجامی آوریم:(باترجمهٔمتن‌انگلیسی‌اندك‌اختلافدارد) قال‌العلامة **ابن حجر العسقلانی** فی تاریخه المسمی‌بالانباء : -**فضل‌الله‌بن ابی‌محمد- التبریزی** احد المتقشفین من المبتدعة ،کان من‌الالحادیةثم ابتدع النحلة التی‌عرفت بالحروفیة ، یزعم‌ان الحروف هی‌عین‌الآدمیین الی خرافات کثیرة لااصل لها ، ودعاالامیر- **تیمور**الاعرج‌الی‌بدعته، فارادقتله‌فبلغ‌ذلك ولده‌لانه من‌مستجیریه فضرب‌عنقه‌بیده، فبلغ ذلك **تیمور** فاستدعی‌براسه‌وجثته،فاحرقهمافی‌هذه السنة‌یعنی۸۰۴ اربع‌وثمانمائه»انتهی.

امیر تیمور لنگ را بدین وعقیدت خوددعوت کرد، لیکن امیر نپذیرفته امر بقتل اوداد. چون این خبر بامیرزاده **میرانشاه** که **فضل الله** بنزد وی به **تبریز** پناه برده بود رسید ، بدست خود سراورا قطع کرد . چون **تیمور** ازاین خبر آگاه شد سروجسد اورا طلب کرد وامر بسوختن آن فرمود . این واقعه درسال ۸۰۴ هـ . اتفاق افتاد.».

کتاب جاویدان کبیر

تعالیم **فضل الله** ابتدا در کتابی بسیارعجیب که قسمتی بعربی، و قسمتی بفارسی، وبعضی دیگر بیکی از لهجه‌های محلی **ایران** است نوشته‌شده ، وآن موسوم است به «**جاویدان کبیر**». نسخ متعددهٔ خطی از آن کتاب در کتابخانه‌های **ایاصوفیه** **اسلامبول**، وموزهٔ **بریطانیا** (شمارهٔ Or 5957)و **لیدن** ، **کمبریج** ونزد خود من موجود است . نخستین شرح وبیان راجع بآن کتاب بزبان های اروپائی همانا یادداشت های مختصری است راجع به نسخهٔ موجوده در **لیدن** (ج ٤ ص۲۹۸ **فهرست کتابخانهٔ لیدن**) . سپس شرح مفصلتری ازآن کتاب رامرحوم **کلمان هوارت** M . Clément Huart در **ژورنال آسیائی** سال ۱۸۸۹ م. در تحت عنوان «Notice d'un manuscrit pehlevi-musulman,» نوشته که براساس نسخهٔ موجوده در **اسلامبول** میباشد . ظاهراً اسم حقیقی آنرا ننگاشته وآنرا «مسائلی دربارهٔ **قرآن**» نامیده است. **مسیو هوارت** بیشتر توجه بزبان ولغت آن کتاب خطی داشته واز معانی و مطالب آن بحثی بمیان نیاورده است ، زیرا در آن تاریخ هنوز معلوم نبوده که **جاویدان کبیر** کتاب بزرگ **طایفهٔ حروفیه** تألیف **فضل الله استرآبادی** میباشد. من خودنیز یادداشت مفصلی درباب نسخهٔ موجودهٔ **جاویدان کبیر** در **کمبریج** که قبلاً در **اسلامبول** خریداری شده بوده، در فهرست نسخ

فارسی‌دانشگاه **کمبریج** ۱۸۹۶م. نگاشته‌ام . یکی‌از خصائص جالب‌توجه این نسخه درآن است که‌محتوی‌برضمیمه‌ای‌میباشد که درآن‌حوادثی را بیکی از لهجه‌های فارسی نوشته و بعضی‌مطالب آنرابامر کب‌سرخ شرح کرده‌اند. کتاب‌مذکورشامل یك‌سلسله ازخوابها ورؤیاهائی میباشد که **فضل‌الله** دیده‌است. بسیاری‌ازین‌خوابهارابا تاریخ‌ذکر کرده ؛ قدیمترین آن‌بسال۷۶۵ هـ./۱۳۶۳ م. واقع‌شده ، درآنزمان‌تعبیررؤیا وشرح‌مکاشفات بسیارمحل‌اعتقادعامه‌بوده‌است، وآخرین آن‌خوابها بسال۷۹۶هـ ۱۳۹۳م. است . ازینرو یك‌دورهٔ سی‌سالهرا متضمن میباشد ودرضمن‌آن به‌بسیاری ازاماکن واشخاص اشاره کرده است .

اماکن و اشخاص مذکور درجاویدان کبیر

اماکنی که‌درآن کتاب‌ذکرمیکند،عبارت‌است‌از: **استرآباد، بغداد، باکو، بروجرد ، دامغان ، مصر ، فیروز کوه ، عراق و اصفهان**۔ مخصوصاً عماراتی‌در **اصفهان** که موسوم‌است به‌عمارت **طوقچی**[1] **خوارزم، جزیره (بین‌النهرین)، قزوین، سمرقند، تبریز** ودو نقطهٔ مبهم مرکز **اسماعیلیه**۔**رودبار** وقلعهٔ**گردکوه** . اشخاصی را اسم میبرد عبارت‌اند از : **امیر تیمور ، شاه اویس** (ظاهراً **شیخ‌اویس**۔ **ایلخانی‌جلایری** است) **توقتمش‌خان ، پیرپاشا ، سید عمادالدین** (که همان **نسیمی**شاعرترك حروفی‌است)، **سید شمس‌الدین، سیدتاج‌الدین، خواجه‌فخرالدین، خواجه‌حسن، خواجه‌بایزید، مولاناکمال‌الدین،**

۱)هم‌اکنون‌یکی‌ازمحلات**اصفهان** بهمین‌نام۔**طوقچی** ۔موجوداست‌وسابقاً نیزیکی‌از دروازه‌های آن‌شهربهمین‌اسم‌نامیده می‌شده .

مولانا محمود ، مولانا مجد الدین ، مولانا قوام الدین ، مولانا صدرالدین ، شیخ‌حسن ، شیخ‌منصور ، ملك‌عزالدین ، امیرشمس ، درویش توکل ، درویش‌مسافر ، درویش کمال‌الدین ، عبدالرحیم عبدالقادرحسین‌کیا ، عمرسلطانیه ، یوسف‌دامغانی .

فهم این رؤیاها با وجود فرهنگ و لغت نامه ای که بسیاری از کلمات وارد درلهجهٔ متن کتاب‌را شرح‌میدهد، بازمتعسر ومشکل‌است . ظاهراً بیشترآن‌ها صورت یادداشت دارد ، و برای‌آن است که آنخواب رابخاطرنویسنده‌بیاورد ،و گویاآن‌هاقبلاً جزو کتاب**جاویدان کبیر** نبوده وشاید درغالب نسخ‌آن کتاب نیز وجود نداشته‌باشد .

در ۲۳ اکتوبر ۱۸۹٦ م . اندکی بعد از انتشار فهرست من از کتب **کمبریج** ، دوست‌من‌مرحوم گیب E. J.W. Gibb توجه مرا درنامهٔ خود باین نکته جلب نمود که در چند تذکرة الشعراء ترکی مانند: **تذکرهٔ لطیفی و تذکرهٔ عاشق چلبی** از شاعری ترك به تخلص **نسیمی** ذکر کرده اند که بصفت حروفی موصوف است ، و رابطهٔ او را با **فضل‌الله استرآبادی** میتوان از بعضی اشعاروی نیز استنباط نمود مثل این بیت :

«علم‌حکمتدن‌بلورسك گل‌برو گل‌ای‌حکیم سن‌**نسیمی** منطقندن‌د گله‌فضل‌اللهی کور»

یعنی : اکرعلم حکمت میطلبی ، ای‌حکیم بیا ومنطق **نسیمی** را بجو وفضل‌الهی‌را تماشا کن .

مستر گیب دربیروآن مفتاح ، فصلی (ف۷ص۳۳٦) ازجلداول کتاب

خود « **شعر عثمانی** »را وقف به تحقیق **فرقهٔ حروفیه** ساخته است، ومخصوصاً ازدوشاعر حروفی ترك یکی **نسیمی** [۱] ودیگری **رفیعی** که دومی شاگرد اولی بوده است بحث میکند . مستر **گیب** نتوانسته است که اثری از

تحقیقات گیب در تاریخ حروفیهٔ ترکیه

این طایفه قبل از اواسط قرن هفدهم در اشعار ترکی بیابد ، بلکه دو مطلب ازتواریخ منابع ترکی بدست میدهد که کیفیت عذاب وعقاب فجیعی که چند مرتبه بر آنها وارد کرده‌اند، ذکر میکند. واقعهٔ اول نقل از کتاب **الشقائق النعمانیه** [۲] است که در آن روایت میکند، چگونه **فخر الدین عجمی** مفتی ایرانی **اسلامبول** شاگرد **میرسید شریف جرجانی** چندنفر ازپیروان حروفیه را گرفته وآنان را مانند زنادقه وکفار امرفرمود زنده بسوزانند،

۱) **نسیمی** متولد در **بغداد** بدوزبان شعرداردودیوان او مشتمل است براشعار فارسی و ترکی که در **اسلامبول** مجموعاً دریك مجلد بسال ۱۲۹۸ هـ / ۱۸۸۱ م . بطبع رسیده . ومستر **گیب نسیمی** را اولین شاعر بزبان ترکی غربی وتنها شاعرواقعی آن دورهٔ قدیم می‌شمارد .

۲) رجوع شود به **الشقائق النعمانیه** درضمن (طبقهٔ خامسه ـ علماء دولت سلطان **محمدخان بن بایزیدخان**) طبع مصر ،حاشیهٔ **وفیات الاعیان** صفحهٔ ۶۳ .

الشقائق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه ـ تألیف ملااحمد ابن مصطفی معروف به **طاشکپری زاده** متولد به ۹۰۱هـ. ومتوفی به ۹۶۸هـ. از اجلهٔ علماء و قضات ترك است . این کتاب مجموعهٔ مفیدی است درذکر علماء شریعت ومشایخ طریقت، که به‌ترتیب ایام سلطنت ده تن ازسلاطین آل عثمان تألیف وتدوین کرده (۹۶۵ هـ) وشرح حال ۵۲۱ تن ازعلماء را متضمن است ، بعدازآن دیگران بر آن ذیلهای عدیده نوشته و آنرا تاقرن سیزدهم هجری ادامه داده‌اند (طبع مصر ۱۲۹۹ هـ.ق. و ۱۳۱۰ هـ.ق.)

وبا آنکه آنان طرف اعتماد و لطف سلطان محمد خان دوم فاتح بوده‌اند، سلطان باهمهٔ قوّت و شوکت خود ظاهراً نتوانسته است آنها را ازتعصب علما و غوغای عامه خلاص سازد، وهم نقل شده است که مفتی مذکور را چندان حرارت ایمان بجوش آمده بود که خودشخصاً در آتش میدمید ودر آنهنگام لختی ازریش دراز وی بسوخت.

واقعهٔ دوم نقل از تذکرة الشعراء ترکی تألیف لطیفی است که میگوید: ـ چگونه اباطیل کفر آمیز یکنفر شاعر حروفی متخلص به تمنائی باعث شد که ویرا باچندتن دیگر ازآن جماعت بهقتل و سوختن محکوم ساختند، درزمان سلطان بایزیداول (ایلدرم) حریف ومخاصم تیمور که‌درسال ۸۰۴هـ‌ق.ازتیمور شکست‌یافت. چون‌هم‌دراین سال‌بوده است که فضل‌الله حروفی بقتل‌رسیده معلوم‌میشود که مبادی‌اوبطوری وسعت انتشار حاصل کرده بود که در اندك زمان از استرآباد بهآدرنه رسیده، ولی‌هم درزمان حیات‌او وازهمان ابتدا بهسخت‌ترین وشدیدترین وضعی مشایخ اسلام بمخالفت آن فرقه برخاسته‌اند. مستر گیب میگوید که: وی هیچگونه سندونوشته‌ای راجع به‌جنبش‌این طایفه درقرون اخیره نتوانسته است کشف نماید؛ و میخواهد بگوید که نهضت حروفیان از اواخرقرن پانزدهم (قرن نهم‌هجری) پیشترنرفته، وهرگونه تشکیلاتی که داشته‌اند ظاهراً در اثر عقاب و عذاب شدیدی که در زمان سلطنت بایزیدخان دربارهٔ آنها بعمل‌آمده ازمیان رفته‌است.

لیکن باید گفت فعالیت این طایفه درحقیقت تاعصر حاضر ادامه داشته است. درویشان بکتاشی دروقت حاضر هنوز نمایندهٔ افکارحروفیه

میباشند، چنانکه اخیراً درسال ۱۲۹۱هـ./۱۸۷٤م.

فرقهٔ دراویش بکتاشیه(۱) درعصر حاضر وارث مبادی حروفیه هستند

بزبان ترکی کتابی دررد این طائفه منتشر گردیدموسوم‌به: **کشف الاسرار ودفع الاشرار**، وآن ردی است بر عقاید وافکار **حروفیه** و**بکتاشیه** بقلم **اسحاق افندی** که در آنموضوع بوسعت علم واطلاع موصوف است. وی از آن تعالیم ومبادی که برخلاف آن برخاسته به‌بیانی دقیق وصحیح سخن گفته، وکتاب خودرا به‌سه‌فصل تقسیم‌میکند: ـ فصل اول آن در تحقیق

---

۱) **بکتاشیه** نام فرقه‌ایست که درخاك(عثمانی) **ترکیه** بظهوررسیده، وپیروان شیخی موسوم‌به **حاجی بکتاش ولی** میباشند. گویند: این‌شیخ اصلاً در **نیشابور** متولد شده، ومرید شیخ **احمد یسوی** صوفی بوده، درسالی که بحساب جمل ازکلمهٔ «بکتاشیه» استخراج میشود یعنی ۷۳۸ هـ. وفات یافته‌است. از او دو کتاب باقی‌مانده یکی بنام «**مقالات**» و دیگری بنام «**ولایت نامه**» که‌در ذکر کرامات اوست. منقول است که **حاجی بکتاش** درزمان **اورخان** عثمانی **ینگری** ها را بدین‌اسلام درآورد. ولی‌حقیقت احوال‌اودرست روشن‌نیست وبعضی‌اورا باشخصی بنام **بالیم بابا** (متوفی‌بسال ۹۲۲هـ.) که به‌پیردوم معروف‌است اشتباه‌می کنندوبر آنند که‌مؤسس‌واقعی فرقهٔ‌بکتاشیه این‌شخص‌دوم‌است. وبکتاش‌ولی‌وجود حقیقی‌نداشته وشخصی افسانه‌ای بیش نیست. در هرحال باآنکه تاریخ تکوین اینفرقه خیلی‌قدیم‌است معذلك ازآغاز قرن‌دهم هجری ـ در غرب **اناطولی** ودرخاك **بالکان** بصورت‌رسمی‌شناخته شده‌اند. درنزد قزلباشهای **آذربایجان** ودرنزد اکراد **ایران** وعثمانی وفرقهٔ «علی‌اللهی» معتقدات بکتاشیه‌نیز کمابیش‌یافت می‌شده‌است.

عقاید اینفرقه ترکیبی‌است ازمبادی‌صوفیهٔ اسلام‌و بعضی‌معتقدات مسیحیان که‌در آن‌بتدریج نفوذ کرده، وبعضی‌افکار شیعه‌وبعضی‌خرافات ارباب نحل، درحالتی که ایشان‌ظاهراً خودرا درا ویشی‌تابع‌اصول سنت وجماعت‌میدانند. غلاة شیعه آنها را از خودمی‌شمارند،

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دراصل **فضل‌الله حروفی** وبیان اصول وقوانین بعضی ازبکتاشی‌هاست.
فصل دوم آن در بیان کفریات کتاب **جاویدان فرشته زاده** است ، فصل
سوم درذکر کفریاتی است که دردیگر جاویدانها آمده . وی قلع وقمع
این‌طائفه را، که‌درسال۱۲٤۱هـ. ق.درزمان سلطنت **سلطان محمود خان**
واقع شد، ذکر کرده ومیگوید ـ : چگونه درآنجا **عارف‌حکمت بیگ**
شاعر ترك بعنوان مفتش عقاید عمل‌میکرد ، ونیز میگوید که باعث وی
بر تألیف آن کتاب همانا وقاحت بکتاشی هاست . که جسارت نموده و
عشق‌نامه تألیف **فرشته زاده (عزالدین عبد المجید بن فرشته)** را در
سال۱۲۸۸ هـ. / ۱۸۷۱ م . طبع و نشر کرده اند . وی معتقد است که
کتاب‌هائی که این اشخاص (یعنی بکتاشی‌ها ویا حروفی‌ها) نگاشته و

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:
درعین‌حال‌آنهاائمهٔ‌اثنی‌عشررانیزمقدس‌میشمارند، **امام جعفر الصادق**(ع)رااحترام
بسیار میگذارند بهیك‌نوع تثلیث‌شبیه به‌تثلیث مسیحیان ایمان‌دارند وآن عبارت‌است
از :«الله ــ محمد ــ علی» که‌آنهرسه مجتمعاً رتبهٔ مافوق بشریت خاصی‌دارا هستند،
چنانکه‌گفتیم عقاید وآداب مسیحی درنزدایشان‌بسیاراست وازکتاب **جاویدان فرقهٔ**
حروفیه‌نیز اصول‌بسیار اتخاذ وپیروی کرده‌اند .

بعدازآنکه‌درسال۱۸۲٦ م. **سلطان محمود خان‌دوم خلیفهٔ عثمانی**
ینکچریه را بکلی منقرض ساخت. این‌طائفه هم‌که حلیف ووابسته به ینکچریهابودند
درمعرض عتاب‌سلطانی قرارگرفتند وبسیاری ازتکایای‌آنها بسته‌شد و بعض از مشایخ
وپیشوایان ایشان بقتل‌رسیدند .

بعدازظهور **آتاتورك**، ودرایام جمهوری‌نوین **ترکیه**،طایفهٔ‌بکتاشیه‌هم‌چنان‌در
حال افول وانحطاط است ؛گرچه هنوز در اطراف **استانبول** خانقاهیائی‌چنداز‌ایشان
باقی مانده وامرار حیات می‌نمایند . (برای اطلاع بیشتری راجع باین طایفه رجوع
شود به ــ : انسیکلوپیدیا اسلام ، بکتاشیه بزبان آلمانی تألیف Gasib طبع مونیخ
۱۹۰۹م .)

به‌آن‌نام **جاویدان** نهاده‌اند شش‌عدداست: ـ اولی‌رامضل وضال‌نخستین، یعنی **فضل‌الله‌حروفی** بهم آورده و پنج دیگر را خلفاء وجانشینان او نگاشته‌اند.هم‌اواضافه‌میکند که کفروزندقه‌آنهاازاین کتب‌خمسه‌بخوبی واضح‌است ، خوی وعادت‌آنان براین است که‌آن کتب را نهانی در میان خود مطالعه و تعلیم میدهند . **فرشته زاده** نیز در جاویدان خود موسوم به «**عشق نامه**» تاحدی کفریات خودرا کتمان کرده‌است .

ومؤلف سپس می نویسد : «بعدازآنکه اندکی‌عقایدضالۀاین‌گمراهان درمیان مردم‌آشکاراگشت، پسر**تیمور**یعنی **میرانشاه**،**فضل‌الله‌حروفی** را بقتل رسانید؛ پس‌ازآن طنابی به‌پای اوبسته وجسد اوراعلناً درکوچه و بازارکشیده، ودنیا راازخبث وجوداو پاك ساختند .

بعدازآن خلفاء وی برآن شدند که در سراسر ممالك مسلمانان متفرق گشته و اوقات خود را وقف ضلالت و غوایت اهل اسلام نمایند . از آنجمله یکی که به «**علي الاعلی**» ملقب‌بودبه‌خانقاه **حاجي بكتاش**در**آناطولی** آمده،به‌عزلت‌وانزوا نهانی‌درآنجابزیست ، و **جاویدان** را بافرادآن خانقاه تعلیم‌دادن گرفت ،پس‌آنها را فریفته چنان وانمود میکرد که آن همان مبادی **حاجي بكتاش** که از اولیا بوده است ، میباشد؛ پیروان خانقاه که بجهل وحماقت قرین‌بودند،**جاویدان** راقبول کردند ، و با آنکه مفاد کلمات آن علناً انکار فرائض الهی و تسلیم به شهوات و ملذات جسمانی‌میباشد، آنرا «سر» نامیدند و در آن سکوت و کتمان بسیار بعمل آوردند ، بحدی که اگر یکی از جماعت آن اسرار را فاش مینمود جان اوغرامت آن میشد . این سر مکتوم همانا عبارت بود ازبعضی صفایح کفرآمیز کتاب **جاویدان** که اشاره از آن بحروف مقطعه مانند (الف) و (واو) و (جیم) و (با) و (زا) شده، وبرای معانی ومفاهیم این‌علامات‌هم رساله‌ای‌تألیف کرده‌اند وآنرا **مفتاح‌الحیات** نامیده‌اند ، واین‌است نام‌آن‌سری که هرکس صاحب‌آن نباشدمعانی **جاویدان** رافهم‌نمیتواندکرد، به‌این‌ترتیب‌اینجماعت‌بااهتمام بسیار براختفا وکتمان اسرارخودمیکوشیدند، مبادا که‌علماء اعلام‌حقایق‌کارآنرادانسته‌وآنرا بکلی محو ونابود

ـسازند ، وازاینقرار ازسال ۸۰۰ هجری تاکنون موفق شده‌اند که بسیاری را مخفیانه دردام ضلالت خودواندازند .»

پس از آن مؤلف سخن را بشرح حیل ودسائس این طائفه کشانیده وشرح میدهد که چگونه ایشان سعی میکنند مردم را، ازمسلمان وغیرمسلمان، بدام کفر وزندقه بیندازند واضافه میکند ـ : «ازاین معانی معلوم وواضح میشود که جماعت **بکتاشیه** درحقیقت **شیعه** نیستند، بلکه اصولاً جماعتی مشرك میباشند ، هر چند موفق به جلب یهودیان و مسیحیان نمیشوند ولی مبادی آنها طوری است که مسلمانانی را که بشیعه تمایل دارند بیشتر بخودمتمایل می‌سازند . بطوریکه هروقت من بعضی ازنوآموزان بکتاشیه را مورد سؤال قرارداده‌ام آنها خودرا **جعفری مذهب** یعنی **شیعهٔ امامیه** قلمداد میکنند ، ودرهرحال چیزی از اسرار جاویدان نمیدانند ، وتصور میکنند که شیعی هستند. وقتی من از یکنفر عالم و سیاح ایرانی موسوم به **میرزا صفا** [۱] عقیدهٔ اورا راجع به بکتاشی ها سؤال کردم . او در جواب گفت: «من خیلی با آنها مصاحبت کرده‌ام و بدقت از مبادی مذهبی ایشان تحقیق نموده‌ام، آنان وجوب فرائض اعمال را که در اصول مذهب آمده است انکارمیکنند». وازینرو وی بطورقطع به کفر آنان حکم میکرد، خداوند مارا ازشرّ جهالت آنان حفظ فرماید . »

استوانامه و محبت نامه در هنگام تعطیل عید پاك سال ۱۸۹۷ م . مجالی یافته دو نسخهٔ خطی از طایفهٔ **حروفیه** را بدقت

---

۱) مقصودمرحوم **حاجی میرزا صفا، قنبر علیشاه** مازندرانی است متولد بسال ۱۲۱۲ ه.ق. ومتوفی بسال ۱۲۹۱ ه.ق. ومدفون در **تکیهٔ صفائیه** ـ جنب **کوه طبرك، ری .**) (رجوع شود به: **طرائق الحقائق** ج۳ ص ۱۰۷)

مطالعه نمودم که هردومتعلق است به کتابخانهٔملی **پاریس** (۱) ومن در روزنامهٔ **انجمن آسیائی** سال۱۸۹۷م . درطیمقالهای‌بعنوان «یادداشتهائی راجع بادبیات وتعالیم فرقهٔ حروفیه» آنهاراتوصیف کرده‌ام . یکی‌ازاین دو،مورّخ‌است بسال۹۷۰هـ./۱۵٦۲ م. ومشتمل‌است بر**استوانامه**، تألیف **امیرغیاث‌الدین** . آن‌مثنوئی‌است‌بزبان‌فارسی‌درحکایت‌رفتن **اسکندر** در پی‌آبحیات ونیز مشتمل‌است برفرهنگی‌ازلغات محلی که‌در **جاویدان‌کبیر** بکاررفته . نسخهٔدیگرمورّخ‌است به‌سال۸۹۵ هـ ./۱٤۸۹ م . وموسوم است به : **محبت‌نامه**. دلائلی در دست است که مؤلف آن رساله همان **فضل‌الله استرآبادی** بوده‌است . نه‌سال‌بعد بازدر روزنامهٔ‌انجمن‌آسیائی به تاریخ ۱۹۰۷ م.مقالهٔ دیگری دراین‌باب نشر کردم ، در تحت عنوان: «یادداشتهای بیشتری درباب حروفیه وارتباط آنها با دراویش بکتاشیه» ودرضمن آن‌از۴۳نسخهٔ‌خطی که‌بعدهابدست کتابخانه‌های **موزهٔ‌بریطانیا** و **دانشگاه کمبریج** افتاده‌بود سخن گفته‌ام .

در کیفیت بدست‌آمدن نسخ‌مذکور درآنمقاله چنین‌نوشته‌ام :

ارتباط میان **حروفیه** و **بکتاشیه** اولین بار باینطریق برمن معلوم شد : - سه سال‌بعداز انتشار مقاله‌ای‌که در فوق‌بآن اشاره کردم، شخصی که‌بخرید وفروش نسخ کتب شرقی در**لندن**اشتغال داشت واصلاً اهل**بغداد** بود ، درآنزمان‌ازوی مقداری کتب خطی ابتیاع کرده بودم ، از من خواست که صورتی از کتب مورد حاجت خود را بوی بدهم ، باین‌منظور که آن صورت‌را نزد طرف خود درمشرق زمین ارسال بدارد ،

---

۱) این کتابها در کتابخانهٔ ملی**فرانسه** باین‌طریق نبت‌شده است :

Ancien Fonds Persan 24, et Suppl. Persan 107 .

ومن نیزچنین کردم. ودرآن سیاهه نام **جاویدان نامه** یا کتب دیگری از آثار فرقهٔ حروفیه‌را قید کردم . اندکی بعد، درفوریه‌یامارس۱۹۰۱، کتابفروش مذکوربسته‌ای از نسخ‌خطی برای اینجانب ارسال‌داشت که درآن نسخه‌ای ازکتاب **جاویدان‌نامه** که اکنون درموزهٔبریطانیا به‌نمرهٔ Or. 5957 ضبط‌است، وجودداشت؛ بعلاوه‌چندکتاب دیگر ازآثار آنطائفه . هرچند قیمتی که برای این‌نسخ تعیین کرده بود گران‌مینمود، امادرحدودشش‌نسخه توسط کتابخانهٔدانشگاه **کمبریج** خریداری‌شد؛ پنج یاشش‌نسخهٔ دیگررا موزهٔبریطانیا ابتیاع کرد که فعلاً درتحت‌این‌نمره‌ها قراردارند: Or.5961 و Or. 5957 . قیمت‌نسبةً گران این‌نسخ محرك‌یافتن نسخ‌دیگری گردید ، ولی‌بتدریج درنتیجهٔ بدست‌آوردن نسخ‌متعدد معلوم شد که **آثارحروفیه** بمقدار قابل‌ملاحظه‌ای فراوان‌است .درشرق‌مخصوصاً درکشور **ترکیه** آنهاغالباً مطالعه‌واستنساخ‌میشود. در نتیجه قیمت‌آن‌نسخ سریعاً تنزل‌کرد واخیراً چندنسخه ازاین‌آثار بقیمت‌دو یاسه پوند دربازار محدودی که برای‌آنها وجودداشت ، معامله‌می شد ؛ طولی نکشید که معلوم شد که این‌نسخ‌رامستقیم یاغیرمستقیم ازطائفهٔ دراویش بکتاشی بدست‌میآورند . ودرمیان افراد این‌جماعت است که عقائدحروفیه تازمان‌حاضر رواجدارد .»

در میان این نسخ خطی که در مقالهٔ فوق وصف شده دوسه رساله هست که ازشرح احوال وتعالیم **حاجی‌بکتاش** سخن میگوید ، ازاوست که‌این‌طائفه‌اسم‌وعنوان خودرایافته‌اند . وی در سال ۷۳۸ﻫ./۱۳۳۷م.(۱) دو سال قبل از تولد **فضل‌الله حروفی** وفات یافته است . و این تاریخ بانضمام پنج تاریخ دیگر که همه با سرگذشت وقایع این جماعت منوط ومربوط میباشد روی ورق‌کاغذی بشرح‌ذیل ثبت شده است وآن ورق در یکی‌از نسخ‌خطی موزهٔبریطانیا بشمارهٔ Or. 6381 ضبط شده :

۱ ـ تولد **فضل‌الله استرآبادی** ۷٤۰ ﻫ/۱۳۳۹م.

---

۱) معمّی این تاریخ **معلم ناجی** است . و از عجایب آنکه از حروف « **بکتاشیه** » بحساب جمل همان‌عدد ۷۳۸ استخراج میشود .

۲ ـ ظهور ودعوت او درسال ۷۸۸ هـ./۱۳۸٦ م.

۳ ـ شهادت او ۷۹٦ هـ./۱۳۹۳ م.

٤ ـ وفات خلیفهٔ او حضرت **علی الاعلی** ۸۲۲ هـ./۱٤۱۹ م.

٥ ـ وفات پسر **تیمور میرانشاه** که حروفیه اورا **دجال یامارانشاه** مینامند ۸۰۳ هـ/۱٤۰۰ م.

ازشعری که درروی همان برگ کاغذ دیده میشود، چنین برمیآید که **فضل الله** درسال ۷۷٥ هـ. سفری بحج کرده است.

روی یکی ازصفحات دیگر یکی از این نسخ (موزهٔ بریطانیا Or.6380) نوشتهٔ عجیبی تحریر شده که ظاهراً **وصیت نامهٔ فضل الله** است: ازین نوشته که اصل وترجمهٔ آن کاملاً درآن مقاله مندرج است، ظاهرمیشود که وی را در **شیروان** کشته اند. مقالهٔ من [۱] ختم میشود بفهرست کاملی از نام کتابها واشخاصی که درآن نسخه ذکرشده اند. عنوان بسیاری ازین کتب اعم ازفارسی یاترکی به کلمهٔ «نامه» پایان میبابد مانند: «**آدم نامه**»، «**آخرت نامه**»، «**عرش نامه**» و «**بشارت نامه**» وغیره وغیره.

درسال ۱۹۰۹ م. درسلسلهٔ کتابهای **گیب** کتابی چاپ شد، بشمارهٔ مجلد نهم، وآن مشتمل است بر ترجمهٔ فرانسوی چندرسالهٔ حروفیه بایادداشتهای منضم بآن، توسط **مسیو کلمان هوارت** M. Clément Huart. تحقیقی نیز درباب تعالیم حروفیه باز بفرانسه بقلم **دکتررضا توفیق** معروف به **فیلسوف رضا** در آنجا آمده. وی مرد عالمی است وشرق وغرب را بخوبی میشناسد وازآنچه مربوط به درویش است مخصوصاً راجع به بکتاشیه اطلاع کامل دارد. این کتاب

---

۱) **مقالهٔ دوم مرحوم براون درروزنامهٔ انجمن همایونی آسیائی لندن** بتاریخ ژویهٔ ۱۹۰۷ م. درج شده است.

که‌مهمترین کتاب مستقلی در این باب است، مخزن کاملی از اطلاعات نافعه میباشد ، واین فرقه را که دارای تعالیم خیالی عجیب وغریب هستند و تا بیست سال پیش دراروپا شناخته نبودند وعامل مهمی در حوادث تاریخی آسیای غربی بوده‌اند ، معرفی میکند . صفات و خصائص این جماعت و عقیده‌ای که هم به صفت ابتکار و بوصف خشونت هردو موصوف است از کتابها ومقالات مذکور درفوق معلوم میتوان کرد؛ هر کس اطلاع بیشتری از آن فرقه بخواهد بایدبآنها مراجعه کند [1][2].

۱) سخن مرحوم **براون** دربارهٔ این طائفه دراینجا پایان می‌پذیرد ـ لیکن در فصل بعد درشرح «کتب دینی و عرفانی وفلسفی ، عصر تیموریان» ازآثار فرقهٔ حروفیه مجدداً به‌تفصیل سخن گفته‌است . خواننده می‌باید که به آنجامراجعه‌فرماید .

۲) در کتاب تاریخ شاه عباس کبیر که آقای **نصرالله فلسفی** استاد دانشمند دانشگاه تهران تألیف کرده‌اند (مج ۳و۴) از عقاید و حوادث و مصائبی که برجماعت حروفیه یا نقطویه در زمان آن پادشاه وارد گردید مفصلاً بحث شده است .

کتاب سوم

ازمرگ تیمور تاظهور دولتصفوی

۸۰۷ - ۹۰۷ هـ.

۱۴۰۵-۱۵۰۲م.

فصل ششم

ایران درعصر تیموریان

قرنی که ما اینك درصدد بیان وتحقیق احوال آن هستیم ، خاصه‌در

اوضاع‌واحوال قرنی که موضوع این فصل است

قسمت آخرآن، یکی از همان ادوار آشفته و پر هرج ومرجی‌است که درتاریخ **ایران** غالباً بعداز مرگ فاتحان‌بزرگ ومؤسسین‌دولت‌عظیم‌اتفاق میافتاده است . حوادث این قرن عبارت است از

ظهور نیروی **اوزبکها** در **ماوراءالنهر** ، تجزیه و انحلال تدریجی امپراطوری وسیعی که **تیمور** بقیمت خونهای بسیار و مصائب بیشمار بوجود آورد ، غلبه و استیلاءِ متوالی دوسلسله از ترکمانان- موسوم به: **قره‌قوینلو (سیاه‌گوسفندان)** و **آق قوینلو (سفیدگوسفندان)** در غرب و جنوب **ایران** ، وآخر کارپیدا آمدن وفتح وغلبهٔ قطعی دودمان **صفویه** که بزرگترین‌سلاله‌های عصرجدید سلاطین **ایران‌**اند ، وتاحدی میتوان آنانرا مؤسس وبانی یالااقل مجدّداحساس‌ملی در **ایران** درادوار اخیره بشمارآورد .

این‌قرن آغازمیشود به‌مرگ **تیمور** در۸۰۷ هـ./ ۱۴۰۵م. وبپایان میرسد به‌جنگ **شرور** در **آذربایجان**بسال ۹۰۷ هـ./۱۵۰۱ م. که‌درآن مصاف **شاه‌اسمعیل صفوی** بطورقطعی و نهائی ترکمانهای **آق قوینلو**

رادرهم‌شکسته وسپس **تبریز**را دارالملك خود قرار داده برتخت سلطنت **ایران**قرار گرفته‌است.هرچندبعداز آن‌تاریخ‌چندسالی‌دیگر بطول‌انجامید تااینکه دامنهٔ‌استیلاء اودرسرتاسر کشور **ایران** بکلی‌توسعه‌یافت‌وعاقبت بجائی رسید که بقول **لین‌پول**[1]: « قلمرو وی‌از **رودسیحون** تا **خلیج فارس** واز **افغانستان** تا **فرات** بسط‌یافت » .

انقسام این‌قرن بدوقسمت بعد از مرگ‌شاهرخ

چون این قرن دقیقتر مطالعه شود ، مشاهده میگردد که بدونیمهٔ غیر متساوی تقسیم پذیرفته است. مرگ فرزندچهارم**تیمور**، یعنی **شاهرخ** که‌درسال‌۸۵۰ه‍/۱۴۴۶ م . اتفاق‌افتاد، حدّفاصل این‌دو قسمت‌است .

درتمام طول مدّت سلطنت وحیات**شاهرخ**با وجودشورشهای‌متعدد که از طرف خویشان او بظهور رسید ، وی سرانجام موفق شد که تقریباً تمام دولت امپراطوری عظیمی را که پدرش تأسیس کرده بود بهمان نهج برقرار نگاهدارد . ولی بعداز مرگ او آن مملکت وسیع بسرعت روبه تجزیه و انحلال‌رفته، نخست بدست تراکمهٔ **قره قوینلو** و سپس **آق قوینلو** ، وبعدازآن **اوزبکها** در **ماوراءالنهر** آشفته گشت ؛ وعاقبةلامر تمامت آنها بانضمام بقایای خانوادهٔ تیموری در شرق **ایران** بدست‌جهانگیری کشور گشا، چون **شاه اسمعیل** منقرض گردید .

هرچندسلطنت‌دودمان**تیمور**از **ایران**منقرض گشت،لیکن‌مقدّربود که

---

۱) **استانلی لین‌پول** Stanley Lane Poole یکی‌ازمورّخان و علماء شرق‌شناس‌انگلیسی،مؤلف **تاریخ‌سلاله‌های سلاطین‌مسلمان** و **تاریخ مصر** است .

تأسیس سلطنت درخشان خانوادهٔ تیموری درهندوستان بعداز اخراج آنان ازایران

بدست آنان سلطنتی باشکوه در **هندوستان** برپا گردد ، و این کار بسعی **ظهیرالدین محمدبابر** که بهپنج پشت بهامیر **تیمور** میرسد،انجام گرفت؛ بدین تفصیل که چون اوزبکها او را از ولایتش **فرغانه**بیرون راندند به**هند**افتاد ، ودرآنجا سلطنتی تأسیس کرد که نزدمورخان اروپا به:«مغول کبیر» «Great Moguls» معروف است . اولاد وی متجاوزازسه قرن درآنجا سلطنت کردند،وسرانجام درشورش بزرگ **هندوستان** درسال ۱۲۷۴ﻫ./۱۸۵۷م. آن سلاله پایان پذیرفت .

دراین کتاب مارادراحوال این سلاله پادشاهان مغولی **هندوستان** مستقیماً سخنی نیست،جزآنقدر که پیوستگی آنان باصفویهٔ **ایران** محل گفتگو میشود . هرچند که قدرت سیاسی شاهزادگان تیموری در**ایران** پیوسته روبانحطاط وزوال میرفت ، معذلك دربارهای کوچك آنان مرکز جنبشهای ادبی بود، وبسبب وجودشعرای نامدارواُدبای عالیمقدار شهرتی بسزا حاصل کردند ، بعضی از این شاهزادگان مخصوصاً **سلطان ابوالغازی حسین بن منصور بن بایقرا** و **میرزا الغ بیگ** ، و**میرزا بایسنغر** وخود **ظهیرالدین محمدبابر** مصدرخدماتی برجسته درعالم علم وادب بوده‌اند . **میرعلیشیر نوائی** ، وزیر سلطان **ابوالغازی حسین** ، گذشته ازاینکه خود یکی از شعراء قابل توجه (مخصوصاً بزبان ترکی) میباشد ، حامی وطرفدار کریمی برای ادباء و فضلای زمان خود شمرده میشود ، چنانکه درفر وشکوه ادبی، شهر**هرات** در دورهٔ اخیرتیموریان همسان و همسنگ شهر **غزنه** درعهد **سلطان محمودغزنوی** مینماید .

سفراء ونیز دردربار اوزون‌حسن ترکمان

ازلحاظ سیاسی مهم‌ترین نمایندگان باعظمت سلسله‌های فوق: درخانوادهٔ **تیموری میرزاشاهرخ** است، ودردودمان **قره‌قوینلو ترکمان قرایوسف** ، و **اوزون‌حسن** درسلالهٔ **آق‌قوینلو** ، و**محمدشیبانی** معروف‌به **شیبك** در قبیلهٔ **اوزبك** ؛ وآخر کارآنکه ازهمه مهم تراست، **شاه‌اسمعیل‌اول** ، مؤسس خاندان عظیم **صفوی** میباشد .

راجع‌به **اوزون‌حسن**[۱] ازتحریرات اروپائیان معاصراوسر گذشتی در دست است که سفراءِ **جمهوری ونیز** بشرح اسامی ذیل بدربار او رفته‌اند ، واو را گاهی«**اوزن‌کاسانو** Ussun Cassano» و گاهی «**اسم‌بی** Assambei»نام‌برده‌اند[۲].این‌سفراء عبارت‌انداز: **کاترینوزنو**–Caterino Zeno ، **ژوسافابربرو** Josafa Barbaro ، و **امبروزیوکنتارینی** Ambrosio Contarini » وباین نیت از **ونیز** آمده بوده‌اند که در برابر عظمت روز افزون **دولت‌ترکان‌عثمانی** بحکم رقابت از یاری و همکاری آن‌امیر ترکمان استفاده کنند .

این جماعت سفراء که به **ایران** آمده ومابین سالهای ۱۴۷۱م. تا ۱۴۷۸م . باین کشورسفر کرده‌اند،همه‌سفرنامه‌هائی نوشته‌اند که‌متضمن فوائد و اطلاعات نادره میباشد ؛ مطالبی که کمتر بقلم مورخان ایرانی آن‌عصر آمده‌است. وآنهاراباانگلیسی دریك جلد،ازطرف‌انجمن **هکلویت**

---

۲) **حسن‌بیگ آق‌قوینلو** بواسطهٔ قدرازی که داشته است به**اوزون‌حسن** معروف‌است ومورخان عربی‌نیزنام اورا «**الحسن‌الطویل**» ثبت کرده‌اند .

۲) این‌اسامی ودیگراسامی خاص که‌درسفرنامه‌های ونیزیها آمده تحریفی‌است ازاصل‌کلمه که آنهارابتلفظ ایتالیائی وبلهجهٔ‌خود باین‌صورت‌درآورده‌اند.

Hakluyt Society بطبع رسانیده‌اند. آن مجموعه موسوم است به: «**شش سفرنامه در ایران از سیاحان ایطالیائی در قرون شانزدهم و هفدهم**[۱]»

« Six Narratives of Travel in Persia by Italians in the sixteenth and Seventeenth Centuries .»

فرزندان تیمور

قبل از آنکه بشرح احوال سلسله‌های **آق قوینلو** و **قره قوینلو** بپردازیم، از تاریخ خاندان **تیمور** تا آنجا که به **ایران** مربوط است باید بطور اختصار سخنی گوئیم. **تیمور** را چهار پسر و یك دختر بوده است ـ : پسر اکبرش ـ **میرزا جهانگیر** قبل از مرگ پدر، به‌سی سال، وفات یافت؛ و فرزند دومش ـ **میرزا عمرشیخ** ده سال قبل از پدر بمرد، و پسر سومش ـ **میرانشاه** تا سه سال بعد از هلاکت **تیمور** زنده بماند، لیکن مورد سخط واقع شده و مغضوب بود، و ظاهراً در مشاعرش اختلالی روی داده بود. فرزند چهارم **شاهرخ** جانشین پدر گردید و مدّت چهل و سه سال (از: ۸۰۷ تا ۸۵۰ هـ./ ۱۴۰۴ تا ۱۴۴۷ م.) در سراسر **ایران و ماوراءالنهر** سلطنتی باعظمت و آسایش داشت.

ایام سلطنت کوتاه خلیل سلطان

قصد **تیمور** آن بود که نوادهٔ او، **پیرمحمد** فرزند **میرزا جهانگیر**، جانشین وی باشد؛ لیکن این شاهزاده از پسر عمویش **خلیل سلطان** فرزند **میرانشاه** شکست یافت، خلیل **سمرقند** را بگرفت و یاری و امداد بعضی

---

۱) سه سفرنامهٔ دیگر عبارتست از: ـ اول: «شرح جیووان باتیستا راموزیو Giovan Battista Ramusio ـ در باب نوشتجات جیووان ماریا انکیولتو ... که در آن چگونگی زندگانی و اعمال اوزن کاسانو (**اوزون حسن**) ذکر شده است، دوم مسافرتهای یك نفر تاجر ـ درعهد **شاه اسمعیل**ـ، و سوم حکایت و نستنیودالساندری Vincentio d'Allesandri سفیر **ونیز** در دربار **شاه طهماسب صفوی**.

امراءِ متنفذرا دربارهٔ خودجلب کرد، ولی عاقبت دوسال بعدازمرگ **تیمور،** بدست وزیر معتمدخود **علی تاز** یا **پیرعلی** کشته شد. **خلیل سلطان** هرچند مردی هنرمندبود، لیکن بواسطهٔ عشق وشیفتگی که به مطربه‌ای، **شاد ملک** نام، پیدا کرده وهمواره سر گرم بوالهوسیهای خودبوده محل نفرت امراء و اعیان واقع گشت؛ و آنان در تحت قیادت دونفر بنام: **امیر خداداد و بردی بیگ** برضد او برخاسته ویرا معزول کرده به **کاشغر** راندند. هم دراین موقع عموی وی **شاهرخ** بر آنان تاخته وسلطنت را تصاحب کرد، لیکن وی‌از راه مهر ولطف محبوبهٔ وی **شادملک** راباوارزانی فرمود. وچون سلطان **خلیل** بمرد، آن‌زن‌نیزعشق و وفاداری‌خودرا بااوظاهرساخته خنجری‌بر دل‌خود فروبرد، وآنهردورا در **ری** دریك‌قبر بخاك‌سپردند[۱].

خلیل سلطان نه‌تنها حامی کریم شعر وشعراءبود، بلکه‌خودنیز شعری‌میگفت. نمونه‌ای ازاشعاراو در **تذکرهٔ دولتشاهی** آمده است[۲].

سلطنت میرزا شاهرخ

شاهرخ که در ۸۰۷ هـ. به‌تخت سلطنت نشست درسال ۷۷۹ هـ./۱۳۷۷م. متولدشده وبنابراین در آنوقت بیست و هشت ساله بود، و در بیست سالگی ۷۹۹ هـ. حکومت **خراسان** باو تفویض کردید. وتقریباً سلطنت‌مستقلی درآن ولایت‌داشت وبنام‌خودسکه میزد. ودامنهٔ مملکت‌اوبواسطهٔ فتح **مازندران** در۸۰۹هـ

---

۱) تفصیل این حکایت باین ترتیب از **سرجان ملکم** است. تاریخ ایران طبع بمبائی ۱۸۱۵م. ج اول ص۴۸۶، ولی **دولتشاه** (تذکرة‌الشعراء ص ۳۵۴) می گوید که: امراء یاغی گوش وبینی **شادملک**‌را قطع کردند وهیچ اشاره‌باتصال او با**خلیل سلطان** نمی کند.

۲) **دولتشاه** طبع **لیدن** ص ۳۵۵.

وفتح **ماوراءالنهر** در۸۱۱ ه . و **فارس** در۸۱۷ ه . و **کرمان** در۸۱۹ ه. و **آذربایجان** در۸۲۳ ه . متوالیاً وسعت وانبساط یافت . واقعهٔ قصدجان اوازطرف **احمدلر** چنانکه درفصل‌سابق اشاره شد درسال ۸۳۰ه.ق اتفاق افتاد . عاقبت در سال ۸۵۰ ه./۱۴۴۷ م . بعد از چهل و سه سال سلطنت بهفتاد ودو سالگی در **ری** وفات یافت [۱] . وی برضد سلاطین خانوادهٔ **قره‌قوینلو - قرایوسف** وپسرش **اسکندر** جنگها کرد؛ لکن‌رویهمرفته دربارهٔ وی **سرجان‌ملکم** Sir John Malcolm درتاریخ خودچنین‌قضاوت کرده است[۲] :

«قصد وی (شاهرخ) جهانگیری نبود،بلکه خرابیهای پدر را میخواست ترمیم کند . وی باروهای‌شهر **هرات** و**مرو** راتعمیر فرمود وهر شهر ومملکت راکه در قلمرو ملك‌وی بود،ازنو آباد ساخت . این پادشاه اهل علم وادب‌را تشویق میکرد . و درباری باعظمت وبارونق داشت . وی‌مودت‌سلاطین معاصرخودرا پیوسته‌جلب‌می‌فرمود، مادرصفحات مورخ زمان‌او حکایتی‌عجیب میخوانیم ازاعزام سفراء ورسل‌که مابین‌او و خاقان‌چین اتفاق افتاده‌است (۳) .

ازلحاظ وصف‌سجایاوملکات **شاهرخ** ،یکی‌ازمورخان‌جدید**ایران**،

---

۱) درزمان**شاهرخ**،**ری** که‌بواسطهٔقتل‌عام **مغول** رو بویرانی نهاده بود ، آبادی‌چندانی‌نداشته‌ولی‌در آنزمان‌در آن‌ناحیه‌شهر**ورامین** بسیارآبادوبارونق‌بوده‌است. آثارمسجدجامع مجلل‌ورفیعی که **شاهرخ** بنا کرده هنوزدرقرب آنقریه موجوداست .

۲ - **تاریخ‌سرجان‌ملکم** ص۴۸۷ . طبع‌بمبائی،

۳) **شاهرخ** سفارتی ازدربار**خضرخان**پادشاه**هند**(**دهلی**)درسال۸۲۴ه. ۱۴۲۱ م . پذیرفته ونیزسفارتی بدربار سلطان‌عثمانی - **مرادخان دوم** ۸۳۹ ه . / ۱۴۳۵م. فرستاده (رجوع شود به **صحائف‌الاخبارمنجم‌باشی**) راجع به‌تبادل سفراء با **چین** و **هندوستان**،(رجوع‌شود به: **مطلع‌السعدین**‌جلد اول) .

یعنی میرزا **محمد حسین خان ذکاءالملک** متخلص به **فروغی**[1] - تحقیقی بسزا نموده و گفته است[2]: «بعداز **تیمور** پسرش میرزا **شاهرخ** بجای پدر نشست، واوخلفی بود که کاملاً

اخلاق شاهرخ

باسلف خود مخالفت داشت ، مردی صلح‌جو و کم آزار که هیچ گاه قصد لشکر کشی و جهان گشائی نمینمود ، جز سر کوبی طاغیان که موجب بی‌نظمی و اختلال کشور می‌شدند، واو سر کوبی آنانرا واجب میدانست؛ وخلاصه آنکه سلطنتی که بدست **تیمور** تأسیس شده بود، بمجاهدهٔ میرزا **شاهرخ** روی عمران و بهبود گرفت ، ومدتی طولانی خرابیهای پدر را جبران می‌نمود ، وبحال وحاجت رعایای خود میپرداخت ، واسباب آسایش آنانرا فراهم میکرد ، واین ازامور فوق‌العاده است که پسر مردی چنان قسی‌القلب چنین مهربان وخوش‌خلق و سلیم‌النفس و علم‌دوست باشد که انعام والطافش بهمه، خاصه بفضلاء وهنرمندان، شامل گردد.

اوکتای قاآن پسر **چنگیز خان** نیز تا حدی همین ملکات را

---

۱) **میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی** ، ازرجال ادب وارباب قلم، در اوایل قرن چهاردهم هجری؛ صاحب نثری فصیح وشعری لطیف است؛ بعداز آنکه سالها در تألیف وتدوین کتب «**نامهٔ دانشوران**» ودیگر کتب ادبی بامرحوم **محمدحسن خان اعتمادالسلطنه** همکاری میفرمود ، هفت‌سال مجلهٔ هفتگی ظریفی بنام **تربیت** بچاپ سنگی بخط نستعلیق در**طهران** منتشر ساخت که از مفاخر و ظرائف مطبوعات دورهٔ **مظفرالدین شاهی** است. درسال ۱۳۲۶ هـ. ق. وفات یافت. ازاودوفرزند باقیماند: یکی مرحوم **میرزا محمدعلیخان** ملقب به **ذکاءالملک** ، رئیس‌الوزراء معروف **ایران** ، متوفی بسال ۱۳۲۱ هـ. ش ، دارای آثار عالیه درسیاست وادب ؛ ودوم آقای **میرزا ابوالحسنخان فروغی** که ازفضلاء ومتفکران معاصرایران است .

۲) **تاریخ ایران** - طبع طهران ۱۳۲۳ هـ . ص۲۶۶

داشته و به‌نیکوئی رفتار میکرده و مخصوصاً در صفحهٔ تاریخ نامش به کرم و سخاوت معروف است و او را **حاتم**[۱] عصر خود می‌شمارند ، و حکایات‌بسیارراجع به‌بذل‌وبخشش ومهربانی اودر کتب مورخان‌ملاحظه شده است» .

دولتشاه‌سمرقندینیزهمچنان‌به‌مدح **شاهرخ** سخن گفته‌وباشیوهٔ اغراق آمیز خود تا بجائی رفته که گفته است : « رعایا آن آسودگی و فراغت که بروز گار دولت‌او یافته‌اند ازعهد **آدم** الی یومنا هذا درهیچ عهدوزمان ودور واوان‌نشان نداده‌اند»[۲]. وبعلاوه می‌نویسد که فضائل‌معنوی

اخلاق شاهرخ بروایت‌دولتشاه

اوبحدّی بود که دارای مقام ومرتبهٔ ولایت گشته وبر مغیبات مطلع شده و کراماتازاونقل کرده‌اند؛ سپس دوحکایت‌ازاینمقوله‌از **شاهرخ** روایت نموده یکی از قول پدرش که بگفتهٔ او ازملازمان خاص شاه بوده‌است . ولی بموجب عقیدهٔ این نویسنده **شاهرخ** عاقبة الامر بر خلاف وصایای الهی‌رفتارنمودوسه‌نفرازعلماء وزهاد را که در **اصفهان** بودند وشاه دربارهٔ ایشان گمان‌بد کرده‌بود،می‌پنداشت که‌نوه‌اش**سلطان‌محمدبن بایسنغر**را برضد اواغوا نموده‌اند؛ امربقتل‌داد. «واین‌کاربراومبارك نیفتاد وآنهادر دقیقهٔ آخر او را نفرین کردند و چون درآسمان گشوده بود، دعای آن

---

۱) **حاتم‌بن عبدالله‌بن سعد الطائی**-ازرجال‌بنام‌عصر جاهلیت که‌در کرم وفروسیت وشعرازمعاریف است ودرعالم‌اسلام‌سخاوتش‌ضرب‌المثل شده، ازاواشعاری‌باقی ماندمواخبارفراوان‌درخصوص‌وی‌در کتب‌ادب وتاریخ‌متفرق‌است.درحدود۴٥ق.ه./۵۷۵م. وفات یافت .

۲) **تذکرهٔدولتشاهی** - طبع‌لیدن‌ص۳۳۶.

عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شد و نسل آن پادشاه عالی منزلت منقطع گشت وسلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود »[۱].

در میان صنعتگران و شعراء و علماء معاصر **شاهرخ** ، **دولتشاه** چهار نفر را بالاختصاص نام میبرد [۲] که مایهٔ شکوه و جلال دربار او بوده‌اند. اول آنها **عبدالقادر مراغی** استاد موسیقی است که بموجب **تاریخ منجم باشی** یکی‌ازتلفات وبای‌عام بود که درسال۸۳۸هـ‌درهرات اتفاق‌افتاد[۳] دو دیگر **یوسف اندکانی** درخوانندگی ومطربی ، واستاد **قوام الدین شیرازی** درمهندسی‌وطراحی‌ومعماری،**ومولاناخلیل‌مصوّر** که‌در نقاشی ثانی‌مانی بوده‌است.

منجم باشی مورّخ ترك اخلاق مرضیهٔ **شاهرخ** راکمتر از آنان که گفتیم نستوده است. وی میگوید: « **شاهرخ** پادشاهی عاقل و عادل

---

۱) مقصود**دولتشاه**ازاین‌عبارت:«سلطنت بمرکز اصلی تحویل‌نمود»ظاهراً اشاره است به‌اولاد **میرانشاه** (فرزند سوم **تیمور**) که از **شاهرخ**اسن وارشد وسلطنت میراث شرعی او بوده است ، چه در زمان **دولتشاه** میرزا **ابوسعید وسلطان‌حسین بایقرا** پادشاهی داشته‌اند که همه ازاولاد او میباشند.

۲) **تذکرهٔدولتشاهی**ص۳٤٠.

۳) **صحائف‌الاخبار** - جلد۳ ، ص٥٧طبع**اسلامبول** ۱۲۸٥هـ‌این‌تاریخ مفیدنخست بزبان عربی بقلم **احمدزاده افندی بن لطف‌الله** تألیف شده و تا وقایع سال ۱۰۸۳هـ / ۱٦۷۲م. رانگاشته‌است ؛ وسپس درسال۱۱۳۲ هـ/۱۷۲۰ م. **احمدبن محمدندیم** برای داماد **ابراهیم‌پاشا** صدر اعظم عثمانی بترکی‌ترجمه کرده.



میرزا شاهرخ بن تیمور

(از روی عکس **مسیو فلمینگ**)

شاهرخ از نظر منجم باشی

و عاقبت اندیش و نیکوکار بود ، وهمواره مستعد عفو و بخشش ، به تقوی و زهد و حسن عقیدت آراسته ، بطوریکه درسفروحضر وحتی درهنگام جنگ ومیدان‌مصاف ازاداءِفرایض پنجگانه غفلت نمی‌ورزید ، وپیوسته ایام‌البیض وغرّهٔ هرماه‌را روزه‌میگرفت . ومساءِجمعه ودوشنبه وپنجشنبه باقرّاء وحفاظ **قرآن** کریم می‌نشست و یك ختم کلام‌الله را در حضور او قراءت میکردند ، در مدّت عمر گناه کبیره ای ارتکاب ننمود و همواره طالب مجالست علماء وزهادبود ودربارهٔ آنان بزرگترین هدایا وانعام را ارزانی‌میداشت. وی‌درهیچ جنگ شکسته ومغلوب‌نشد وبخت‌بااوهمیشه همراه‌بود وظفر ونصرت می‌یافت . بهرسرزمین که میرفت نخست بزیارت بقاع متبرکه‌ای که در آنجاموجود بودمی‌شتافت. وسعت مملکتش‌بقول این‌مورّخ‌ازسرحدّ **چین** تامرزروم (خاك‌عثمانی‌در **آسیا**) وازاقصای‌نواحی **ترکستان** تاسرحدات **هندوستان** بسط داشت.

میرزا بایسنغر

ازپنج نفرپسران **شاهرخ** فقط یکی که موسوم‌به **الغ‌بیگ** است، بعداز وفات‌پدر زنده‌مانده بود[١] . چهارنفردیگر نخست میرزا **بایسنغر** است که ازافراط در شرب خمر که‌آفت خاندان تیموری‌بود، درسال ٨٣٧ هـ./١٤٣٣ م. وفات‌یافت .

---

١) سه پسر دیگر **شاهرخ** عبارت‌انداز: اول- **ابوالفتح ابراهیم‌سلطان** متوفی‌به٨٣٨ هـ . /١٤٣٤م.حاکم‌**فارس**، حامی‌وممدوح‌مورخ‌معروف **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** که‌آثاروکتیبه‌های‌خطاوهنوزدر**شیراز**ودرآثار**تخت‌جمشید**موجوداست. دوم **سیورغتمش** متوفی به سال ٨٣٠ هـ./ ١٤٢٦ م . سه دیگر **محمد جوکی** متوفی‌به٨٤٨هـ./ ١٤٤٤م . در**هرات** .

وی‌شاید ازهمهٔ آنان‌مستعدتر [۱] ، وازحامیان‌بزرگ صنعت وعلم بشمار است . شعراء وهنرمندان‌وفضلاء و خطاطان و نقاشان ومذهبان وصحافان ازعراق و فارس و آذربایجان وتمام اقطارایران بدربارویمی‌شتافتند. درعالم‌ادبیات‌فارسی‌مقدمه‌ای که‌برای **شاهنامهٔ‌فردوسی** بنام‌اونوشته‌اند، بتاریخ ۸۲۹ه ./۱٤۲٦ م. اورامشهورجهان ساخته‌است. **حبیب‌السیر** ماده تاریخ وفات‌اورا دراین‌قطعه ذکر کرده است :

سلطان سعید **بایسنغر** سحرم	گفتا که : بگوباهل عالم خبرم
من‌رفتم وتاریخ وفاتم این‌است:	« بادا بجهان عمر درازپدرم ».
	۸۳۷

(عدد۸۳۷ سال‌تاریخ وفات **بایسنغر** [۲] است.)

شاهرخ در ۱۳ مارس ۱٤٤۷ م. /۸۵۰ ه درنزدیکی **ری** وفات یافت. چنانکه‌درفوق گفته‌شد، پسرش **الغ بیگ** ، نه بسهولت‌بلکه‌بزحمت بسیار، بجای‌اونشست. وی‌درزمان حیات‌پدرحکمران **توران** یا **ترکستان** بود ، ودرهمین زمان‌بود (درسال۸۲٤ه/۱٤۲۱م.) که در **سمرقند** رصدخانهٔ معروف‌رابنام‌خودآغاز

الغ بیگ

۱) رجوع شودبه: **حبیب‌السیر** جلد۳ جزء۳ ص۱۳۱ وصحائف الاخبار جلد ۳ ص٦٦. **بایسنغر** مخصوصاً بخط خوب علاقهٔ بسیار داشت . صفحات‌کبیر قرآنی که بخط‌ثلث نگاشته ومتفرقاً بدست‌می‌آید،ازقطعات بسیار زیباست ؛ همچنین‌کتیبهٔ ثلث که بکاشی‌معرّق‌درمسجد مادرش، **گوهرشادآغا** در **مشهد** مقدس، بی‌عیب باقی‌است از نقاش آثار اوست .

۲) رباعی ذیل که **امیرشاهی سبزواری** درمرثیهٔ او گفته نیزمعروفست:

«در ماتم‌تو دهربسی شیون کرد	لاله‌همه خون دیده در دامن‌کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید	قمری نمدسیاه در گردن‌کرد».

نهاد ودر آنجا بمعاضدت چهار نفر از دانشمندان زمان یعنی : **صلاح الدین موسی** ، **قاضی زادهٔ رومی** ، **مولانا علاءالدین علی قوشچی** شارح **تجرید** ، **غیاث الدین جمشید کاشانی** و **معین الدین کاشانی** [1] جدولهای نجومی شایان توجهی تألیف فرمود [2]؛ که معروف است به: « **زیج الغ بیگی** یا **زیج جدید سلطانی** ». این جمله ظاهراً درسال ٨٤١هـ/١٤٣٧ م. بپایان رسیده وراجع بآن **ریو** توضیح کامل و تفصیل وافی داده است [3].

الغ بیگ چنانکه گفتیم، نتوانست علی الفور اقتدار سلطنت را بدست گیرد ، ومیرزا **علاءالدوله** پسر **بایسنغر** بمنازعهٔ او برخاسته و **هرات**

---

۱) برای معرفت این اشخاص رجوع شود به: **فهرست موزهٔ بریطانیا** تألیف **ریو** وتذکرهٔ **هفت اقلیم**، درذیل **کاشان**، و **کشف الظنون** جلد دوم، و **الشقائق النعمانیه** و **حبیب السیر** جلد۲ جزو۳ .

۲) **میرزا الغ بیگ** خوددرمقدمهٔ **زیج سلطانی گورکانی**، طبع **پاریس** ١٨٢٢ م . ص٢٠٩ ــ دربارهٔ این دانشمندان که دستیاران ومعاونین او بوده‌اند، چنین می‌نویسد ــ : «دراثناء حال پیش از آنکه این مهم ساخته وپرداخته آید، حضرت استادی شکرالله مساعیه بجوار رحمت پروردگار پیوست، پس باتفاق فرزند ارجمند، **علی بن محمد قوشچی** ، که درحداثت سن وعنفوان شباب قصب السبق درمضمار فنون وعلوم بنوعی ربوده که امید واثق و رجاء متحقق است صیت مآثر آن علی اقرب الزمان و اسرع الاوان باطراف و اکناف جهان منتشر و مستفیض گردد ، وبعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی این مهم خطیر باتمام رسانیده آمد . . الخ»

۳) **فهرست موزهٔ بریطانیا** تألیف **ریو** ص ٤٥٥ ، همچنین رجوع شود به: **تاریخ ایران** تألیف **کلمان مارکهام** Clements Markham ص ٢٢٣ .

ونیز رجوع شود بمقالهٔ بلیغی که **مسیو لوسین بوات** L.Bouvat درروزنامهٔ آسیائی پاریس شمارهٔ آوریل ١٩٢٦م . ص٢٤٧ راجع به «تمدن تیموری» نگاشته است.

رابگرفت وعبد اللطیف فرزند الغ بیگ رابزندان‌افکند، وبعدازآن‌ایام

قتل الغ بیگ بدست پسرش عبداللطیف

قدرت وسلطنت‌اودوامی‌نیافت وعاقبت‌بفرمان‌همان فرزندش در دهم رمضان ۸۵۳ هـ/۱٤٤۹ م. بقتل رسید. و چون قاتل وی **عباس** نامی‌بود، تاریخ

این‌حادثهٔ غم‌انگیزرا دراین‌عبارت:« **عباس کشت** » یافته‌اند.

عبداللطیف نیز ازاین‌پدر کشی تمتعی نیافت، زیرا پس از آنکه

عبداللطیف

برادرش **عبدالعزیز** رانیزبقتل‌رسانید، بنوبت‌خود درسال‌بعد یعنی‌در۸٥٤ هـ/ ۱٤٥۰م. بدست‌شخصی

موسوم‌به: **باباحسین** کشته گردید. وازعجائب‌آنکه ماده تاریخ این قتل نیز درعبارت: « **باباحسین کشت** » درست آمد. **میر خواند** پس ازآنکه این‌واقعه راذ کرمیکند، این‌شعر معروف **نظامی** رانقل کرده که درآن بمدت کوتاه دورهٔ‌سلاطین‌پدر کش اشاره شده‌است ـ :

پدرکش پادشاهی را نشاید اگرشاید،بجز شش‌مه نپاید

مورخ ترك، **منجم‌باشی**(جلدسوم‌ص٦٥)مینویسد که: **عبداللطیف** مردی با هوش و با جربزه بود،لیکن بسیار بی‌رحم و خونخوار، اندکی برنیامد که دلهای‌مردم ازوی متنفر وبیزارشد، وبقتل‌او **سلطنت الغ- بیگی** در**ماوراءالنهر** بپایان‌رسید.

ازاین‌زمان به‌بعد، یعنی تا انقراض‌خاندان **تیموردرایران**، قدرت

عبدالله‌بن‌ابراهیم سلطان بن‌شاهرخ

این سلاله پیوسته‌روبانحطاط داشت. تاریخ‌استیلاء و تملك ارضی و هم‌چنین ترتیب و توالی سلاطین مغشوش و آشفته است ونمیتوان‌کاملاً معین کرد

که کدام تابع و کدام متبوع بوده‌اند . **استانلی لین پول** در کتاب خود[۱] جانشین **عبداللطیف** را **عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ** میداند[۲]، ولی **میرخواند** میرزا **ابوالقاسم بابر** پسر **بایسنغر بن شاهرخ** را سلطان شمرده است .

ابوالقاسم بابر غیر از **ظهیر الدین بابر کبیر** است ، او در سال ۸۶۱ هـ./ ۱٤٥٦ م. وفات یافت ، ودوسال قبل ازمرگ ، **عراق،فارس** و **کرمان** را ازدست داده وآن ممالك به تملك **جهانشاه** پسر **قرایوسف**-**ترکمان قره‌قوینلو** درآمد. عاقبت‌درجنگی که‌با برادرش **سلطان‌محمد** نمود ، بهلاك رسید .

علاءالدولة بن بایسنغر

میرزاعلاءالدوله پسر دیگر **بایسنغر** ، در زمان وفات جدش **شاهرخ** بحکومت **هرات** نشست ، وبعداز اندك مقاومتی باعم خود **الغ بیگ** و برادرش **بابر** صلح کرده بحکومت ناحیه ای از **خراسان** ، که از **خبوشان** تا**استرآباد** و **دامغان** وسعت داشت قانع گردید . در سال ۸٥۲هـ ./۱٤٤۸م. درنزدیکی‌**هرات** از**الغ بیگ** شکست‌یافته‌به **بدخشان** و **دشت قبچاق** گریخت ، وپس‌از تحمل مصائب گوناگون وجنگهائی که

---

۱) **تاریخ‌سلاله‌های‌سلاطین‌اسلام** «Mohammadan Dynasties» تألیف **لین‌پول** ص۲٦۸.

۲) **میرزاعبدالله‌بن‌ابراهیم سلطان** درتواریخ تیموری‌به «**شیرازی**» معروف‌است،زیراکه درزمان حکومت پدرش در**شیراز**متولد گردید؛ بعد ازوفات پدر درسایهٔ‌تربیت‌عم‌خود**الغ بیگ** قرارگرفت . وپس‌ازاوچندصباحی‌داعیهٔ سلطنت‌داشت، سرانجام در۸٥٤ هـ . وفات‌یافت. رجوع شودبه: **مطلع سعدین** و**حبیب‌السیر** .

بابرادران خودداشت ، وچندی نیز با **جهانشاه ترکمان قره قوینلو** دشمن خاندان تیموری از درصلح درآمد ، عاقبت در سال ۸۷۵ هـ . /۱۴۷۰ م . وفات یافت .

ابراهیم بن علاء الدوله

پسرش **میرزا ابراهیم** اززندان عم خود، **ابوالقاسم بابر** گریخته و بهمرغاب فرار کردودر آنجالشگری فراوان گرد آوردوپسرعم خودمیرزا **شاه محمود** را درحالی که تهیه وتدارك حملهٔ به **استر آباد** میدید، شکست داد؛ دراینحال بود که ناگهان **جهانشاه قره قوینلو** براوتاخت . وی ازبرابراین دشمن قهارفرار اختیار کردو **هرات** رارها نمود. لیکن پس ازاندکی باز آمده بطمع **هرات** با ابن عم خود **میرزا ابوسعید** جنگیده شکست یافت، و درسال ۸۶۳هـ/۱۴۵۸م. هنگامیکه از **دامغان** بطرف **مشهد** می تاخت بمرد . ابن عم و رقیب او **میرزا شاه محمود** مذکورنیز درهمان سال کشته شد .

سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور

میرخواند صاحب **روضة الصفا** از **سلطان ابوسعید** نوادهٔ **میرانشاه** وصفی بلیغ نموده واورا عالیقدرترین شاهزادگان آن سلسله می شمارد ، به حسب ونسب و علوّ طبع وحمایت ازفضلاء وادباء می ستاید، ومیگوید: دردورهٔ سلطنت او ممالك **ترکستان، توران، خراسان، زابلستان ، سیستان ، مازندران** باوج آبادی وسرسبزی رسیدند .

وی درآغازعمردردربارابن عم دانشمند خود، **الغ بیگ**، بسرمیبرد، پس ازآنکه پسرش **عبد اللطیف** اوراکشت، **ابو سعید** را نیز درزندان افکند ، وی غفلت مستحفظان را مغتنم شمرده از محبس بگریخت وبه **بخارا** رفت . بعد از کشته شدن **میرزاعبداللطیف** از **بخارا** بعزم رزم

بیرون آمده پس از جنگی که با ابن عم دیگرش **ابوبکر** نمود، مملکت **توران (ترکستان)** رابحیطهٔ استیلاء درآورد. ودر سال ٨٦١هـ./١٤٥٦ م. **هرات**را فتح کرد و**گوهرشادخاتون** [1]رابقتل رسانید.

در ٨٦٢هـ./١٤٥٧م. **جهانشاه** ترکمان به**خراسان** تاخته وتختگاه **هرات** را مسخر ساخت ، لیکن نگاهداری آن نتوانست و **ابوسعید** مجدداً بر آن شهر دست یافت . دهسال بعداز آن ، درسال ٨٧٢ هـ./١٤٦٧م **جهانشاه** از خصم خاندان خود **اوزون حسن ترکمان آق قوینلو** شکست یافت و کشته شد. **ابوسعید** این حادثه رابهانه ساخته بطمع فتح ممالک غربی **ایران** به تشویق امراءِ **عراق** و**فارس** و **کرمان** و **آذربایجان** بالشکری آراسته بطرف مغرب شتافت، وبا**اوزون حسن** جنگ درپیوست . ولی عاقبت ازاوشکسته شد ودرنزدیکی **میانه** اسیردست وی گردید . پس از سه روز اسارت **اوزون حسن** بهلاك وی مصمم شده اورا بدست **میرزا یادگارمحمد** (پسر **سلطان محمدبن بایسنغر**) سپرد و وی بانتقام خون جدّهٔ خود **گوهرشاد خاتون** اورامقتول ساخت . حکیم معروف **جلال الدین دوانی** مؤلف رسالهٔ مشهور دراخلاق موسوم به «**اخلاق جلالی**» ماده تاریخ ذیل را برای سال هلاك او بنظم آورده است :

---

[1] **گوهر شاد آغا** ، **مهدعلیا** زوجهٔ **شاهرخ**، صاحب ابنیه وآثارعالیه در**مشهد**و**هرات**، مقبرهٔ او اکنون در**مصلای هرات** موجود است . و این بنده، نویسنده آنرادراردیبهشت ١٣٢٦ دیده ام که درجوارفرزندش **بایسنغر** دفن شده، وگنبدی خرابه ازبقایای مسجد ومدرسهٔ او باقی مانده است . ظاهراً این ملکه صاحب قدرت بعد ازوفات شوی همچنان در **هرات** میزیسته ودر کشمکشهای سیاسی زمان فیمابین برادران وبنی اعمام مداخله داشته است . ازینرو **ابوسعید** بقتل وی اقدام کرد. بشرحی که در **مطلع سعدین** و **حبیب السیر** مسطور است .

سلطان **ابوسعید** که درفرخسروی — چشم سپهر پیر چو او نو جوان ندید
الحق‌چنان‌بکشته بکشت‌او که کشته‌بود — تاریخ‌سال: «مقتل‌سلطان‌ابوسعید» (۱).

سیاحان ونیزی و ابوسعید

مسافران ونیزی، که در این زمان به **ایران** آمده‌اند اطلاعات سودمندی محتوی بر جزئیات حوادث تاریخی آن ایام بجای گذارده‌اند، ایشان در نوشتجات خود **ابوسعید** را « بوسچ Busech » تلفظ کرده‌اند و از **اوزون‌حسن**یا **حسن‌بیگ** گاهی به«اوزون‌کاسانو «Ussun Cassano» گاهی به « اسم بی Assambie » تعبیر نموده ، **جهانشاه** را « **گیانسا** Giansa » خوانده‌اند،شهرهای **اورفا**. **اصفهان**. **قم**. **کاشان** . **ویزد** رابتوالی‌وترتیب «**ارفی**» ، «**سپاهام**» یا « **سپاآن**»، «**کومو**»، «**کسان**» و « **یکس**» نامیده‌اند .

بایدمتذکرشد که بغیرازتواریخ‌مشهورعمومی‌مانند: **روضة الصفا** و **حبیب السیر** ، تاریخی بنام **مطلع سعدین**

ارزش تاریخی مطلع‌سعدین (۲)

موجود است که تا کنون زینت چاپ‌نیافته، تألیف **کمال‌الدین عبدالرزاق** سمرقندی‌است که‌در آن وقایع بین‌دو ستارهٔ سعد(یعنی دوا**بو سعید** : ـ یکی **ایلخانی** ـ (۷۱٦ ـ ۷۳٦ هـ ./ ۱۳۱٦ـ۱۳۳۵م.)ودیگری ـ **گورکانی** که‌اینك‌محل‌بحث‌ماست) برشتهٔ تحریر در آورده . آن تاریخ بسال ۸۷۵ هـ . / ۱٤۷۰ م. یعنی دو

۱) این‌قطعه را مرحوم **براون** از**روضة‌الصفا** نقل کرده‌است،ولی‌بنظراین بنده در آن کتاب نرسید وعیناً نقل نمود . عبارت: « مقتل سلطان ابوسعید » بحساب جمل مساوی‌است با۸۷۳ که سال‌قتل اوست .

۲)جلددوم کتاب‌مطلع‌سعدین‌ومجمع‌بحرین‌درسه جزء درسالهای ۱۳٦۰و۱۳٦۸ هـ . به تحقیق وتدقیق استاد دانشمند مولوی محمد شفیع استاددانشگاه لاهوربه طبع‌سنگی باکمال ظرافت بچاپ رسیده است .

سال بعد از مرگ **ابو سعید** خاتمه می یابد تاریخ مذکور غنی ترین گنجینه‌ای است مشحون بذکر حوادث این زمان:

بعد از **ابو سعید**، دو پسرش **احمد و محمود** بجای او نشستند.
این دو تن را **استانلی لین پول** هشتمین و نهمین و آخرین پادشاهان خاندان تیموری در **ایران** و آسیای مرکزی نامیده است.

احمد و محمود پسران سلطان ابو سعید

از این دو یکی در **ماوراءالنهر** سلطنت یافت و تختگاهش **سمرقند** بود، و دیگری در ناحیهٔ **بدخشان، ختلان و ترمذ** حکومت میکرد، و هر دو سرانجام بهلاکت رسیدند. اولی را **شیبانی خان اوزبك** درسال آخر قرن یازدهم یعنی در ۸۹۹ ﻫ . / ۱٤۹۳ م . بکشت، و دومی در ۹۰۵ ﻫ . / ۱٤۹۹ م . کشته شد.

ایام سلطنت **سلطان حسین بن منصور بن بایقرا**، اگر از لحاظ سیاسی نباشد، از جنبهٔ ادبی روزگار حکمروائی از دو شاهزادهٔ مذکور بمراتب مهم‌تر است؛ زیرا دربار او در **هرات** یکی از درخشان ترین مراکز ادب و هنر و علم در مملکت **ایران** بشمار میرود.

سلطان حسین بن منصور بایقرا

این امیرزاده ابتدا در زیر سایهٔ حمایت میرزا **الغ بیگ** بود، وچون وی و پسرش **عبداللطیف** بقتل رسیدند، **ابو سعید** اورا گرفته بحبس افکند، وی از آنجا گریخته به **ابوالقاسم بابر** متصل شد و با او به **خوارزم** و **خیوه** گریخت.

در سال ۸٦۲ ﻫ . / ۱٤٥۷ م . شهر **استرآباد** که پایتخت ولایت **گرگان یا جرجان** (هیرکانیای قدیم Hyrcania) است، تسخیر کرد،

ودرآنجا بشاهی نشست. لیکن بسلطنت **ابوسعید** تمکین داشته درتحت اوامر او بود. سال بعد **ابوسعید** وی‌را ناگزیرساخت که به **خوارزم** بگریزد وخود **استرآباد** رابگرفت. معذلك اندکی پس از آن **سلطان‌حسین** بازآمده آن‌شهررا بانضمام بقیهٔ نواحی **گرگان و مازندران** مجدداً فتح کرد. درهنگام مرگ **ابوسعید** ، **سلطان حسین هرات** را گرفته در آنجا بتاریخ دهم رمضان ۸۷۲ ه‍./۳ آوریل ۱٤٦۸ م. به‌تخت نشست. چنانکه **منجم باشی** درتاریخ خود نوشته‌آن روزآغازسلطنت سی‌وهشت سالهٔ او بود که بمرگ وی در هفتاد سالگی، دردو شنبهٔ ۱۱ ذی‌الحجهٔ ۹۱۱ه‍./٥ می ۱٥۰٦م. بپایان رسید. دربیست سال‌آخر عمر مبتلی به‌فلج شقّی‌بود[۱]. وزیرباقریحه وباکمال‌وی **میرعلیشیر نوائی** است که وی‌نیز مانندسلطان نه‌تنهاحامی بزرگ فضلاء وادباء بود، بلکه خود،هم‌درنثر و هم درنظم، مخصوصاً بزبان ترکی‌ازگویندگان نامی بشمار میرود. وی در۱۲ جمادی الثانیهٔ ۹۰٦ ه‍./۳ ژانویهٔ ۱٥۰۱ م. در شصت ودو سالگی وفات یافت ، مقالهٔ‌بلیغی‌دربارهٔ حیات‌وآثار ادبی این‌وزیر دانشمند بقلم

---

۱) درشرح حال **ابوالغازی سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن‌میرانشاه بن‌تیمور** نوشته‌اند که:وی‌در **هرات** درمحرم۸٤۲ه‍./۱٤۳۸م. متولدشده ودررمضان ۸۷۲ بتخت‌سلطنت نشسته ودر ذیحجهٔ ۹۱۱ وفات یافته‌است؛ در اواخرعمر مبتلی بمرماتیسم وزمینگیر بوده . اینکه **مرحوم براون** او رامبتلی‌بفلج شقی نوشته‌است،معلوم نیست مستند بچه سندی است . برای اطلاع باحوال او رجوع شود. به: **تذکرهٔ‌دولتشاهی،مجالس‌النفائس، تزك بابری،روضة‌الصفا (میرخواند)،حبیب‌السیر (خواندمیر)، تحفهٔ‌سامی ومطلع سعدین .**

مسیو بلن فرانسوی M. Belin درروزنامهٔ آسیائی[۱] سال۱۸٦۱ م . بطبع رسیده، وبصورت رسالهای جداگانه نیز تجدیدطبع یافته است. سلطان حسین علاوه برذوق ادبی میلی وافر به «کبوتربازی» وسایر طیور داشته ومانند دیگرافرادآن خاندان به میگساری حریص بوده است.

ظهیرالدین بابر

اینک مارا باید که از یکی ازمشاهیر سلاطین خاندان تیموری، یعنی ظهیرالدین محمد بابر، سخن گوئیم؛ هرچندوی هیچوقت در کشور ایران فرمانروائی نداشته لیکن سلطنت جدید تیموری راکه ازامپراطوریهای بزرگ هندوستان است وی بنیاد نهاد. و این خاندان در اروپا به مغول کبیر «Great Moguls» موسوم است ، و سلاطینی عالی مقدار مانند: همایون ، اکبر ، جهانگیر ، شاهجهان و اورنگ زیب ملقب به عالمگیر متوالیاً دراین خاندان بظهوررسیده اند؛ هرچند روز افزون ازقدرت وشوکت ایشان کاسته میشد، ولیکن رسمیت سلطنت ایشان تاتاریخ شورش عظیم هندوستان درسال ۱۸۵۷ م باقی و برقرار بود ؛ وتا اوائل قرن هیجدهم دربار با شکوه ایشان در دهلی

---

۱) این مقاله موسوم است به ـ :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ail-Chir Névâii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur.»

بقلم مسیو بلن ، مشتمل بر۱۵۸ صفحه .

این بنده مترجم درسال ۱۳۲٦ ه.ش./۱۹٤۷ م. درحیات وآثار این وزیردانشمند مطالعاتی نموده و خلاصهٔ آنرا درانجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بطور خطابه ایراد کرده، سپس همان خطابه بصورت رسالهٔ مستقلی بنام نوائی در۳۲صفحه در طهران بطبع رسیده ، وشامل مطالب ونکات تازه وبدیع است .

پیوسته جمعی کثیر ازشعراءِ پارسی زبان وادباءِ دانشمند **ایران**را درپناه خود حفظ میکرد ، که هر زمان **دهلی** قدر آنانرا از **اصفهان** بیشتر میشناخت و از ایشان حمایتی افزونتر میکرد، درحال بسوی آن دیار رهسپارمیشدند .

یادداشتهای بابر

از تاریخ حیات **بابر** مجموعهٔ کامل و صحیحی بقلم خود او بنام **«یادداشتهای بابر»** که‌بدست‌مارسیده‌به **«بابر نامه»** یا **«ترك بابری»** معروف است، وی درآن شرح زندگانی‌خودرا بزبان ترکی‌جغاتائی بقلم‌آورده. اصل‌ترکی این‌کتاب جالبرا **ایلمنسکی** Ilminsky در**غازان** Kazan درسال۱۸۵۷م . بطبع رسانده[۱] ونسخهٔ دیگر که جدیداً درحیدر آباد توسط خانم **بوریج** Mrs. Beveridge کشف شد ،بطور نمونه گراوری fac - simile در سال ۱۹۰۵ م . بتوسط‌امناء موقوفهٔ **گیب** انتشاریافت[۲]. نسخهٔ‌ترکی بفرانسه بقلم **پاوه‌دکورتی** M. Pavet de Courteille ترجمه شده و در **پاریس** در سال ۱۸۷۱ م . بطبع رسیده است . همچنین از آن کتاب یك ترجمهٔ فارسی موجود است معروف به **«واقعات‌بابری»** که بر حسب امر **اکبر**

---

۱) متن این‌طبع مشتمل بر۵۰٦ صفحه‌میباشد .

۲) متن‌این‌طبع مشتمل‌است‌بر ۳۸۲صفحه‌اصل و۱۰۷صفحه‌حواشی ، وتوضیحات انگلیسی ۱۰صفحه .

ترجمهٔ‌این‌خانم دانشمند Anette S. Beveridge درچهاررساله(فاسی کول) متناوباً درطول سنین ۱۹۱۲م.تا۱۹۲۱م. بطبع رسیده وسپس درسال ۱۹۲۲م. مجموعهٔ آنهارا بقطعی خوب و طبعی مرغوب در**لندن** چاپ کرده اند حاوی مقدمهٔ مفصل و مشروحی‌در ٦۰صفحه.

پادشاه مغول نوادهٔ **بابر** یکی از امراءِ دربار وی یعنی **عبدالرحیم** ملقب به **خان خانان**، درسال ۹۹۸ هـ / ۱۵۸۹ م . بفارسی ترجمه کرده است[۱] و آن را دو نفر از دانشمندان موسوم به دکتر **جان لیدن** Dr. John Leyden و مستر **ویلیام ارسکین** Mr. W. Erskine بانگلیسی نقل کرده اند که بسیار مشهور ، و در **لندن** در سال ۱۸۲٦ م . بطبع رسیده است .

یادداشتهای میرزا حیدر دغلات

علاوه بر این کتاب مهم وسودمند، مارا کتابی دیگر دردست است که عبارت باشد از یادداشتهای پسر عم **بابر**، موسوم به **میرزا حیدر دغلات** . آنکتاب را مستشرق فقید معاصر **سر دنیسن راس** Sir E. Denison Ross بانگلیسی در آورده و بر آن دیباچه و مقدمه و حاشیه و یادداشتهای بسیار نگاشته، و نقشه‌ای ضمیمه کرده که مرحوم **الیاس** Ney Elias قونسول **انگلیس** در **خراسان** و **سیستان** کشیده است، و در **لندن** بسال ۱۸۹۸ م. بطبع رسیده، موسوم است به:

« A History of the Moghuls of Central Asia, being the Tarikh-i - Rashidi etc. »

این کتاب موسوم به **تاریخ رشیدی** است[۲] و در آن مؤلف کلام خود

---

۱) رجوع شود به **فهرست کتب فارسی ریو** صفحهٔ ۲٤٤، و این نسخهٔ فارسی در تاریخ ۱۳۰۸ هـ . بتوسط **میرزا محمد ملک الکتاب** در بمبائی بچاپ سنگی رسیده که آنرا **تجارب الملوک** نام داده است در ۲۳٦ صفحه، ولی متأسفاً هم مغلوط است وهم محذوفات زیاد دارد .

۲) رجوع شود بصفحهٔ ۲۳ مقدمهٔ کتاب بقلم **مستر الیاس**. این بنده مترجم در سال ۱۳۳٤ هـ . ش. درشهر **سرینگر** نسخهٔ مخطوط کاملی ازاین کتاب در کتابخانهٔ دولتی کشمیر ملاحظه کردم که بخط نستعلیق ونسبةً پرغلط تحریر شده ومحذوفات کم دارد .

راشرح وبسطی‌افزون‌تر از **بابر نامه** بخشیده‌است، اگرچه همان‌را اصل کار خود قرار داده ، ولی بر آن تفصیلات و لواحقی چند اضافه کرده است [۱].

علاوه براین دو کتاب که مؤلفان آنها خودازموجدین تاریخ عهد خویش بوده‌اند ، منابع تاریخی دیگر نیزراجع باین‌عصر وزمان فراوان دردست است .

ازتاریخ زندگانی **بابر**، که‌از کتاب‌های فوق‌وازسایر منابع‌بدست می‌آید [۲]، همینقدر دراینجاکافی است بگوئیم که قسمت اول عمر **بابر**

خلاصهٔ زندگانی بابر

درناحیهٔ کوچك**فرغانه**بسر آمده،وی‌در آنجا بسال ۱٤۸۲ م . متولد شد ، پس از آن بواسطهٔ هجوم **شیبانی‌خان‌اوزبك** در سال ۱۵۰٤ م . از آنجا بیرون رانده شد . دورهٔ دوم عمر او ، یعنی از ۱۵۰٤ م . تا ۱۵۲۵ م . در **افغانستان** و**بدخشان** حکومت داشته ، و آخرالامر قصد تسخیر **هندوستان** کرده است و پس از فتح **پانی پات** Pànipàt [۳] که درآن **سلطان ابراهیم لودی** پادشاه **دهلی** را شکست فاحش داد . در ۲۰

---

۱) **بابر نامه** تاوقایع‌سال۹۳٦ هـ رامتضمن‌است، درصورتیکه**تاریخ‌رشیدی** بوقایع سال ۹٤۸هـ ختم‌میشود .

۲) بهترین وکاملترین شرح زندگانی **بابر** پادشاه که بنظررسیده همان است که درکتاب (**تاریخ هندوستان در زمان سلطنت‌بابر و همایون**) بقلم **ارسکین** W. Erskine آمده است. طبع‌**لندن**۱۸۵٤م. دردوجلد.

۳) **پانی‌پات**شهری آباداست که‌درهفتادمیلی‌غربی**دهلی** درسرشاهراه**لاهور** قرارگرفته وازآن‌شهرشعراء وفضلای‌فارسی‌زبان بظهوررسیده‌اند .

آوریل ۱۵۲٦ م . **اگره** و **دهلی** و شمال **هندوستان** را از رود **سند** تا **بنگال** بتصرف در آورد و بنیان خاندان **امپراطوری مغول** را در آنجا برقرار کرد . این قسمت سوم که کوتاهترین بخش زندگی اوست بوفات وی که در ۲٦ دسامبر ۱۵۳۰ م . اتفاق افتاد ، خاتمه می‌یابد . بجای او فرزندش **همایون** بر تخت سلطنت **هندوستان** نشست. سلسلهٔ وقایع در **بابرنامه** از ماه رمضان ۸۹۹ هـ . که در آن **بابر** به دوازده سالگی بپادشاهی **فرغانه** نشست تا سال ۹۳٦ هـ . یعنی سال قبل از مرگ او خاتمه می‌یابد . این کتاب بعضی از اوقات را مانند وقایع سال ۹۱۵ هـ . تاسال ۹۲٤ هـ. و همچنین از سال ۹۲۷ هـ . تاسال ۹۳۱هـ . فاقداست[۱] .

ازلحاظ تاریخ سیاسی **ایران**، **خاندان تیموری** قبل از سال ۱۵۰۰ درآن کشور بکلی محوونابود شد وسلطنت عظیمی را که آنمرد خونخوار بنیاد نهاد فرزندش **شاهرخ** ،پادشاه سلیم النفس ومنورالفکر آن خاندان، تاسال ۸۵۰هـ./۱٤٤۷ م . ادامه‌داد ؛ پس ازمرگ اوحوادث سیاسی عبارت بوداز کشمکش‌ها وجنگهای مابین برادران ازیکطرف ، هجوم **ازبك ها** وسایر قبائل **تاتار** ازطرف دیگر . ولی درظل عنایت وذوق ادب پروری بعضی ازآن شاهزادگان وامراء، درشهرهای مختلف خاصه **هرات** ستارگانی درافق علم وشعر وصنعت وهنر نورافشانی میکردند .

---

۱) راجع به احوالات **بابر** رجوع شودبه؛ مقالهٔ مفصلی که در تاریخ هندوستان (کمبریج) موسوم به:

« The Cambridge History of India, vol. IV , P . 1-20

آمده است . این مقالهٔ شیوا تحقیقات مدققانهٔ مستشرق و استاد زبان شناس معروف **سردنیسن راس** رئیس مدرسهٔ السنهٔ شرقیه درلندن است.

جزئیات این جنگها را **میرخواند**[1] و **خواندمیر**[2] و **عبدالرزاق**[3] بفارسی ودرانگلیسی **ارسکین** W. Erskine درتاریخ خود بیان کرده‌اند و چون غالب این وقایع عبارت است از کشمکش افراد جاه طلب یك خانواده بین خود و کمتر شباهتی بجنگ ما بین ملل و یا منازعات مذهبی و جنگهای فکری دارد ، بسیار خسته کننده و بیحاصل است . خوشبختانه برای ما در این کتاب بر آنچه **سرجان‌ملکم** بطورکامل اوضاع آنزمان‌را خلاصه کرده است ضرورت ندارد که چیزی اضافه کنیم وی مینویسد ـ :

« بعد از فوت **الغ بیگ** می‌بینیم که جمعی از نسل **تیمور** برسر ملك بهم افتاده‌اند و مردم را باین خانواده چنان اعتماد بود که هر کس دعوی کرد که از نسل **تیمور** است خلقی بردور وی فراهم آمدند،تاعاقبت یاتختی بامکنت می‌یافت ویاقبری با عزت (٤) . »

یکی از بزرگترین اهل خبره وکار شناسان نقاشی ومذهب‌کاری

۱) مؤلف **روضةالصفا**: **محمدبن‌خاوندشاه**، متوفی‌ومدفون‌در**هرات** بسال ۹۰۳ هـ . است .

۲) مؤلف **حبیب‌السیر** : **غیاث‌الدین خواندمیر** مؤلف **حبیب‌السیر** و **خلاصة الاخبار** و **مکارم الاخلاق** و **دستور الوزراء** و جلد هفتم از **روضة الصفا** و**همایون نامه**. متولد۸۷۹هـ. ومتوفی‌به۹٤۱هـ. تاریخ‌اختتام تألیف کتاب حبیب‌السیر سال ۹۳۰ هـ است .

۳) مؤلف **مطلع‌سعدین** : **عبدالرزاق‌سمرقندی** ، متولد سال ۸۱٦هـ. و متوفی بسال ۸۸۵ در**هرات** است . تاریخ تألیف این کتاب بسال ۸۷۵ هـ . بود .

٤) ترجمهٔ‌تاریخ **سرجان ملکم** طبع **بمبائی** ص۲۲۰ .

مشرق‌زمین دکتر مارتن Dr. F. R. Martin که کتابی ذیقیمت[۱] راجع بنقاشی ونقاشان ایران وهند وترکیه نگاشته .

عقیدهٔ دکتر مارتین در باب هنرهای زیبا دراین عصر

در باب نقاشی و مینیاتور سازی عصر تیموری بعبارتی‌شیوا چنین میگوید :

« سلاطین تیموری بزودی شروع کردند بوسیلهٔ ثروت گزافی که آباء واجداد آنها برای‌ایشان درطول‌جنگهای‌بسیار گرد کرده بودند، زندگانی نوی بوجود آورند ، و با شتابی تمام در بذل واسراف آن مال سعی میکردند . تاریخ همواره‌خودرا تکرارمیکند . زندگانی این‌سلاطین یکدوره جنگنامه‌های حماسی‌است .

«زندگانی آنان دزست بیادمی آورد زندگانی **پالادن‌های** (۲) قدیم را در اشعار**شانسون دژست** (۳) که در زمانی کوتاه ازاوج شکوه واقبال بحضیض فنا و زوال رهسپار شدند . این شاهزادگان تیموری بهترین امراء هنر پرور تاریخ **ایران** هستند .

«اگراشگر **تیمور** بسیاری از آثار صنعتی را در آن کشور پایمال کرد ،

---

۱) این کتاب موسوم‌است‌به :

« The Miniature Painting and Painters of Persia, India, and Turkey » . طبع **لندن** ، بسال ۱۹۱۲ م .

۲) پالادن ها Paladins نام‌امرا «سینیور»هائی است که بعداز **شارلمانی** در **اروپا**می‌زیسته‌اندودرشهامت‌وفروسیت‌ومردانگی‌شهرت‌داشته، **رولاند**Roland معروف‌یکی ازآنهاست .

۳) شانسون دژست Chansons de Gestes اشعارحماسی‌قدیم**فرانسه**است که درآن جنگ‌آوری وپهلوانی را ستوده ، ویکی از آنجمله‌موسوم‌است به:شانسون درلاند که یکی‌ازاشعارحماسی‌ملی**فرانسه** میباشد .

جانشینان وی هنرمندان جدیدی را بوجود آوردند . شاید اگر آنان نمی بودند اینان هرگز بظهور نمیرسیدند. مگرشهر **سمرقند** نبود که بجای شهرهای بسیاری که **تیمور** نابود کرد سر بآبادی برافراشت؟ آنچه که اومعدوم ساخت خودمقدور ومحکوم به نیستی بود ، و **تیمور** فقط آخرین ضربه‌زوال را بر آن نواخت. اورا چنانکه عادة تصور میکنیم نباید عامل فنا ونیستی دانست، بلکه اورئیسی بود که با دستی آهنین محور امور رامنظم ومرتب می‌ساخت، وی حلقه‌ایست درزنجیر تکامل طبیعی، وازدستگاهی که اوبرپا کرد **ایران** نوینی دراعصار بعد بظهوررسید واعقاب او صنعت وهنر ایرانی را باعلامرتبهٔ کمال رسانیدند . این سلاطین تیموری مردمانی وحشی صفت و صحرا نشین نبودند ، بلکه ادله وشواهد بسیار نشان میدهد که آنان جماعتی متمدن ولطیف طبع و فضلائی دانش‌پژوه ودوستدار هنر بوده‌اند که صنایع ظریفه‌را، نه از راه تظاهروخودنمائی بلکه محض خاطر صنعت بنفسها، دوست میداشتند . درفواصلی که مابین جنگهای آنان اتفاق میافتاد، بفکر تکمیل کتابخانه های خود وترتیب دواوین شعرمی‌افتادند ، وخودنیزغالباً اشعاری می‌سرودند که‌ازاشعارشعرای دربارخودشان دست کمی‌نداشت. **سلطان حسین‌میرزا** شاعر کوچکی نبود وغزلهای او بزبان ترکی ازغزلیات خیلی ازشعرای معروف ترك بهتراست . وی بعربی نیز شعر می‌ساخت وبا **جامی** رقابتی میسکرد . زندگانی متمدن و لطیف این طائفه گرچه از خیلی جهات بخاطر ما میآورد دستگاه پرنسهای **اروپا** را که درهمان عصروزمان می‌زیسته‌اند، ویادر **فرانسه** درقرن هیجدهم میلادی میبوده‌اند، ولی منزلت ادبی آنها بدرجات ازآن هردو دسته بالاتربوده است .

« **بایسنغر** ، **شاهرخ** ، **الغ بیگ** ، **سلطان حسین میرزا** ، در کتابدوستی از **دوکهای بورگندی** (۱) وسلطان فرانسه **رنه‌دانژو** (۲) که

۱) **خاندان بورگنی**:- Maison de Bourgogne - سلالهٔ نخستین از اولاد پادشاه‌فرانسه **روبرت ل پیو** Robert le Pieux، میباشند که درسال ۱۳۶۱ م . منقرض شدند . وسلالهٔ دومین ازاولاد پادشاه **ژان‌ل‌بن** Jean le Bon که‌درسال ۱۴۷۷ م . نابود گشتند .

۲) **رنه‌دانژو** René d' Anjou ملقب به «ل بن » Le Bon دوك ناحیهٔ **انژوو بارولورن** ، متولد بسال ۱۴۰۹ م. متوفی بسال ۱۴۸۰ م. بحمایت وپشتیبانی ازعلوم ادبی وهنرهای زیبا معروف است .

باآنها هم عصر بوده‌اند، عقب‌تر نبودند؛ بلکه بمراتب بر کتابدوستهای معروف **فرانسه** و **ایطالیا** که‌درقرن۱۶و۱۷مسیحی بوجود آمده‌اند‌درفکروذوق‌وقریحه‌سبقت‌میگرفتند؛ چه‌اینان نه‌فقط کتاب جمع‌میکردند، بلکه آنرا بوجودمیآوردند .

«بایسنغر وسلطانحسین‌میرزا برای‌ایران‌مانندویلیام‌موریس (۱) بشمار می‌آیند که درچهار صدسال بعد در **انگلستان** بوجود آمد . آنها اسلوب جدیدی‌درفن کتاب اختیار کردند ولی کتابهای‌شاهزادگان تیموری که بهجنبهٔ‌اشرافیت آنها تناسب داشت محکم‌تر و زیباتر بود . ظریفترین کتابهای اروپائی و نسخ خطی موجود جز در بعضی موارد نادره باکتابهای شرقی زمان تیموریان از حیث ظرافت برابر نیست .

«بایسنغر پسر شاهرخ ونوهٔ‌تیمور که درسال ۸۳۷هـ/۱۴۳۳م. درسی و هفت سالگی - در **استرآباد** که‌محل‌حکمرانی اوبود وفات‌یافت ، مؤسس وبانی زیباترین‌فن کتاب‌نویسی‌در**ایران** می‌باشد ، وجادارد که‌اورایکی‌از بزرگترین کتابدوستهای عالم بشمارند . درتحت حمایت او دائماً چهل تن کاتب و خطاط‌براهنمائی **مولاناجعفر تبریزی** که‌خوداو نیزشاگرد **عبدالله‌بن میرعلی** است،باستنساخ کتب مشغول بودند . وی بوسیلهٔ پرداخت دستمزد های گزاف و اعطاء انعامات شاهانه هنرمندترین استادان‌خط وتذهیب را در نزد خود نگاهداری میکرد و آنان برای وی ظریفترین آثار صنعتی را در خط وتذهیب و جلدبندی وصحافی بظهور میآوردند . کتابهائیکه کاغذ آن در منتهای نفاست و نقوش و اشکال آن در کمال ظرافت ، وجلدآن درغایت زیبائی‌بود ، وتاامروز نظیر ومانندی برای‌آنها یافت نشده است، از اوباقی‌مانده .کتابهای کتابخانهٔ پهناور این‌شاهزاده هم‌اکنون درتمام اطراف جهان متفرق‌است . وهرجاکه هست درکمال حرمت ودقت نگاهداری میشود .

میرزابایسنغر یکی از بزرگترین کتاب دوستهای‌جهان

---

۱) **ویلیام‌موریس** William Morris شاعر و نقاش ونویسندهٔ معروف انگلیسی که ازمعاریف رجال صنایع مستظرفهٔ‌آن ملت‌است ، متولد در۱۸۳۸م. ومتوفی بسال ۱۸۹۶ م .

«درزمان سلطنت **تیموریان** است که بهترین و ظریف ترین قالیهای **ایران**

ترقی سایر هنرها در ایندوره

بافته شده نه درزمان **شاه‌عباس**، ودردربار این شاهزادگان است که ظریف‌ترین اسلحه وکارعاج بدقت ولطافتی که در سایر ممالک همتا و مانند ندارد ساخته و پرداخته گشته .

بهترین نمونه های صنعتی **ایران** که لطیف ترین ذوق هنر دوستی را نمایان میکند، زائیدهٔ این‌عصر وزمان یااوائل عصر صفوی است که بلافاصله درپی‌دورهٔ آنان قراردارد . باید دانست که پیدا آمدن آثارصنعتی‌درممالک مشرقزمین همیشه نتیجهٔ مستقیم حرکتی است که ازطرف سلاطین آنممالک بآن‌داده میشده‌است .

«**بایسنغر وسلطانحسین‌میرزا** آنهمه منهب کاری‌های‌زیبا که سازندگان

هنرهای‌زیبا در مشرقزمین در دربار سلاطین‌ترقی کرده‌است

آنها را تشویق میکردند بظهور آوردند ، چون میخواستند خطوط ومرقعات خزانهٔ ایشانرا تذهیب کنند منهب کاران هنرمندازاطراف‌ممالک بدربار آنان جمع میشدند همانطور که اگر **شاه‌عباس** نمی بود آنهمه منسوجات ابریشمی و مخملهای نفیس بروزگار باقی نمی‌ماند ، و اگر سلطان **سلیمان‌خان(کبیر)** تشویق نمیکرد آن کاشی‌کاری‌های گرانبهای ترکی **کاراز نیق** بوجود نمی‌آمد ، واگر **سلطان‌احمد** سبب نبود آن همه قرآنهای خطی که ذوق جمیل وهنرنمائی ازصفحات مقدس ونفیس آن جاویدان نمایان‌است پیدا نمی‌شد . پس هنرهای زیبا درممالک‌شرق یامستقیماً دردربارهابوجودآمده یابوسیلهٔ تشویق‌وابستگان بدربار بعالم هستی قدم نهاده است . همین‌قضیه درقرن نهم مسیحی در دربار **خلفای عباسی‌بغداد** نیزعیناً بوقوع پیوست ، وهمچنین در **مصر واسپانیا** ،خلاصه آنکه درتمام ممالک شرق همین‌قاعدهٔ‌کلیه مصداق پیدا کرد . واین‌معنی‌را باید درمطالعهٔ‌تاریخ صنایع‌همواره درمدنظرداشت تاآنرا بتوان بدرستی درک‌نمود . زیرا بدون توجه باین نکته‌بسیاری ازمسائل‌فنی قابل‌فهم نخواهدبود .

«نمیبایستی‌انتظار داشت که بااز میان رفتن یکنفراز سلاطین هنرپرور- هنر وصنعت ازمیان‌برود ومحوشود ، چه‌اگر سلاطین‌میمیرند صنعتگران می‌مانند وبخدمت سلطانی‌دیگر می‌پیوندند ؛ همچنین جنبشی که‌از **شاهزادگان‌تیموری** درعالم‌صنعت بوجودآمد بقدری‌قوی بود که‌تااواخر قرن‌شانزدهم‌در **ایران** باقی‌وبرقرار ماند .

«نه‌تنها جانشینان ایشان در **ایران**، یعنی **سلاطین صفویه**، بلکه معزاران شاهان و امراء مجهول‌الاسم که نام و نشان آنها در تاریخ مذکور نیست، همان روش نیك و سنت مستحسن تیموریان را پیروی کردند؛ کتب خطی نفیس نویساندند که بمراتب بر کتب صنعتی همان قرن در **اروپا** رجحان و برتری دارد».

بقاء هنرهای زیبا در قرن شانزدهم

ارتباط ایران باچین و هند

لازم است خوانندهٔ این کتاب را، که شاید تصور مینماید روابط بین المللی تا حدّی از آثار قرون جدیده است و نتیجهٔ مستقیم تسهیلات تازه و وسائل حمل و نقل امروزی است، باین معنی متوجه سازیم که مناسبات و آمد و شدها دراین قرن مابین ممالك آسیائی تاچه پایه زیاد بوده و ممالکی که مابین آنها بعد مسافت طولانی موجود است تاچه درجه باهم ارتباط داشته‌اند. درصفحات کتاب نفیس تاریخ **مطلع سعدین** که **کاترمر** فرانسوی [۱] در ۱۸٤۳ م. منتخباتی از آن بفرانسه ترجمه و طبع کرده است [۲]، تفصیل دوسفارت ازدربار **هرات** یکی به **چین** و یکی به **هندوستان** ذکر شده که رؤساء یا اعضاءِ این سفارتها سر گذشت خودرا حکایت کرده‌اند: سفارت **چین** را **غیاث الدین نقاش** نقل نموده است. در ٤ دسامبر ۱٤۱۹ م. از **هرات** حرکت کرده بعداز یکسال وده روز بشهر **پکن** (**خانبالغ** Cambaluc) رسیده، وبعد در ۲ سپتامبر ۱٤۲۲ م. به **هرات** باز گشت کرده است. سفارت

۱) **کاترمر دوکنسی** A. Quatremere Antoine de Quincy عالم مستشرق و باستان‌شناس فرانسوی، متولد در **پاریس** سال ۱۷۵۵ م. متوفی بسال ۱۸٤۹ م.

۲) از کتاب موسوم به:

« Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque du Roi, » جلد XIV ص ۱ ـ ٤۷۳

هند را که خود مؤلف **مطلع سعدین** - **عبدالرزاق سمرقندی**، همراه بوده در تاریخ ۱۳ژانویهٔ ۱۴۴۲ م . از **بندر هرمز** حرکت نموده وسپس درتاریخ ۲۰ آوریل ۱۴۴۴ م . درهمان بندر قدم بخاك **ایران** نهاده‌است . چگونگی فعالیت و کثرت نفوس مختلفهٔ آن بندرگاه وشهرجهانی‌راآن سفیرمورّخ درمقال‌زیر چنین بیان کرده است - :

« . . . این **هرموز** که‌اورا **جرون** گویند‌درمیان‌دریا بندری‌است که در روی زمین بدیل ندارد . تجار اقالیم سبعه - از **مصروشام‌وروم وآذربایجان‌وعراق‌عرب‌وعجم** وممالك **فارس‌وخراسان‌وماوراءالنهر و ترکستان** ومملکت **دشت قبچاق** ونواحی **قلماق** وتمام‌بلادشرق **چین و ماچین و خانبالغ** روی‌توجه بآن بندر دارند . ومردم دریابار ازحدود **چین‌وجاوه وبنگاله وسیلان** و شهر های **زیربادوتناصری‌وسقوطری و شهر نو** وجزایر **دیوامحل** تادیار **مالاباروحبشه‌وزنگبار** و بندرهای **بیجانگروگلبرگه وگجرات‌وکنبایت** Kanba'it وساحل **برّعرب‌وعدن وجده‌وینبوع** نفائس وظرائف که ماه وآفتاب وفیض سحاب آنرا آب و تاب‌داده وبرروی دریا توان‌آورد بآن بلده‌آورند ، ومسافران عالم ازهر جاکه‌آیند وهرچه‌آورند دربرابرهرچه خواهند بی‌زیادت جستجوی در آن‌شهر یابند . هم‌نقد دهند وهم معاوضه ، ودیوانیان غیرزر ونقره ازهمه چیز عشر ستانند . واصحاب ادیان مختلفه بل کفار درآن شهربسیارند، و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را **دارالامان** گویند . و مردم آن بلده را تملق عراقیان وتعمق سندیان باشد[۱] . »

۱) این‌عبارت منقول از نسخهٔ خطی **مطلع سعدین** کتابخانهٔ ملی **تهران** صفحهٔ ۶۱۰ است .

روابط تیموریان با سلاطین عثمانی

سابقاً بمکاتبه‌ورابطهٔ **شاهرخ** واولادش باسلاطین عثمانی **محمداول** (۱۴۰۲ م.ـ ۱۴۲۱م.) و **مراد دوم** (۱۴۲۱م.ـ۱۴۵۱م.)و **محمددوم** (۱۴۵۱م. ۱۴۸۱ م.) و **بایزید سوم** (۱۴۸۱ م.ـ۱۵۱۲م.) اشاره شده‌است. لیکن این مکاتبات محدود بدربار سلاطین و امور سیاسی نبوده بلکه بموجب نامه‌هائی که **فریدون بیگ** منشی جمع کرده [۱] مراسلاتی دیگر نیز موجود است که مابین **سلطان بایزید سوم** ازیك سووم**ولاناجامی** [۲] و **جلال‌الدین‌دوانی** و**مولانااحمد تفتازانی** ازدیگرسو رد وبدل شده است. بمشخص‌نخستین ازطرف پادشاه عثمانی هزار فلورن [۳]و بدومی پانصدفلورن بانضمام‌آداب والطافی که درخوردربار باعظمت سلاطین‌است اعطاشده [۴]. بعلاوه‌فرزند **سلطان حسین بایقرا**، موسوم‌به **بدیع‌الزمان**، که از دست ازبکها فرار کرده بود به**اسلامبول**پناه‌برده وتاآخرعمر در آنجا بسرآورد [۵].

۱) جلداول**منشآت فریدون بگ** ص۳۶۱ ، طبع **استانبول**.

۲) رجوع‌شود بکتاب «جامی» تألیف‌مترجم ص۵۱-۴۳، طبع**طهران** .

۳) فلورن ـ Florin نام زرمسکوکی‌است که درآن‌عصر در**و نیز** رواج‌داشته .

۴) راجع‌به‌نفوذ **جامی وعلیشیر نوائی** درادبیات عثمانی‌خاصه شعرترکی رجوع‌شود به : «**تاریخ‌شعرعثمانی**» تألیف**گیب** J.W. Gibb ج۲ ص۷ ونیزبه **شرح‌احوال‌جامی** تألیف‌مترجم طبع**تهران** ص۴۳ .

۵) فرار میرزا **بدیع‌الزمان** فرزند**سلطانحسین** بدربار عثمانی ازبرابر ازبکها نبوده . بلکه درسال ۹۲۰ هـ . بعداز شکست **شاه اسمعیل در چالدران** وفتح **تبریز** بدست **سلطان‌سلیمانخان‌اول** ، این شاهزاده بمصاحبت سلطان از **تبریز** به**اسلامبول**رفت، ودرآنجااقامت گزید تاسرانجام بمرض طاعون درآنجا وفات یافت (**حبیب‌السیر** ج۳. جزء۳، ص۳۱۶).

ترکمانهای قره‌قوینلو و آق‌قوینلو

اکنون که شرح انحطاط روز افزون خاندان **تیمور** را بیان کردیم، میباید قبل از بحث در چگونگی ظهور و استعلاءِ **دولت‌صفویه** بطور اختصاراز دوخانواده سلاطین **تراکمهٔ ایران** نیز سخنی بگوئیم. این دوطائفه که موسوم به: «سفید گوسفندان» و «سیاه گوسفندان» میباشند، کاملاً در نژاد و آداب و عادات شبیه یکدیگرند. نخست، طائفهٔ **قره‌قوینلو** که **ژوزف‌باربرو ونیزی** آنهارا «**کره‌کویلو** Caracoilu » مینامد.

بیرم‌خواجه

این جماعت هم از زمان **تیمور** در **آذربایجان** مستقر شدند، یکی از رؤساءِ آنها موسوم به **بیرم خواجه** ازطائفهٔ **بهارلو** (۱) بخدمت **سلطان‌اویس‌جلایری** وارد شد، وبعدازمرگ او شخصاً شهرهای **موصل‌وسنجاروارجیس** رامتصرف گشت، در سال ۷۸۲ هـ/۱۳۸۱ م. وفات یافته وپسرش **قرامحمد** بجای اونشست. اونیز مانندپدر درخدمت سلطان **احمدبن‌اویس** بود، عاقبت دراثناءِ جنگی‌در **شام**، درسال ۷۹۲هـ/ ۱۳۹۰ م. کشته گردید. وپسرش **قره‌یوسف** جانشین اوشد. او نخستین کسی است ازین طائفه که نام و عنوان‌شاهی حاصل کرد وپایتخت خود را شهر **تبریز** قرارداد.

بعد از زد و خورد های مکرّر با **امیرتیمور**، قره یوسف

---

۱) طائفهٔ بهارلو، که هم اکنون بقایای آنها در**فارس** درحدود**دارابجرد** اقامت دارند، از قبائل مهمهٔ قره قوینلو میباشند. (رجوع شود به: تحقیقات پرفسور **ولادیمیرمینورسکی**.

قره‌یوسف پسر قره‌محمد ترکمان قره‌قوینلو

به **ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی** پناه بردوبعد ازآن **بغداد** را تسخیر نمود ، اندکی بعد از آن **میرزا ابوبکر** نوادهٔ **تیمور** اورا از آنجابراند.پس باهزار نفر از همراهان خود به**مصر** گریخت. سلطان مصر ازترس خشم **تیمور** اورا حبس فرمود ، لیکن بعدازمرگ تیمور رهائی یافته ومجدداً اتباع خودرا جمع آورده **دیاربکر** را فتح کرد . اندکی بعد ازآن درسال ۸۰۹ هـ./۱٤۰٦ م. **میرزاابوبکر** رادر **نخجوان** شکست داد و **تبریز** را مسخرساخت ، ازنو **ایالت آذربایجان** را بحیطهٔ تصرف در آورد . چهار سال‌بعد، درنزدیکی تبریز **سلطان‌احمدجلایر** [۱] مخدوم قدیم خود را که بااودر**مصر** همزندان‌بودشکست‌داده‌بقتل‌رسانید درسال۸۲۲هـ./۱٤۱۹م. بعدازآنکه سه شهرمهم**ایران**:-**ساوه وقزوین وسلطانیه**رافتح کرد، در سال‌بعد،درشصت وپنج سالگی،بعداز چهارده‌سال سلطنت وفات یافت [۲] .

---

۱) ازسلاطین‌جلایروترکمانان‌فرامین‌واسناد کهن‌در**ایران** ودرموزه‌های‌خارجه کمابیش موجود است .

ازآنجمله‌از**سلطان‌احمدجلایر** فرمانی‌در کتابخانهٔملی‌پاریس‌وجوددارد که سابقاً نسخه‌ای‌عکسی‌ازآن‌رابموزهٔ‌ایران‌باستان‌**طهران**اهدا کرده‌اند . این‌فرمان‌مورخ به۲۲ ذیقعدةالحرام‌سنهٔ۷۷۳ هـ. خطاب‌بمتصدیان ومأموران شهر **اردبیل** و توابـع میباشد، ودرآن مطالبهٔ هرگونه مالیات وعوارض دیوانی‌را ازموقوفات‌واملاك بقعهٔشیخ **صدرالدین** منع کرده،وتولیت بقعه‌را برای **شیخ‌صدرالدین** نوادهٔ‌اوتأییدفرموده است. این‌سندتاریخی‌ازلحاظ تاریخ‌سلسلهٔ صفویه‌دارای اهمیت‌بسیارمیباشد.

۲) **عبدالرزاق‌سمرقندی**این‌قطعه‌رادرتاریخ‌مرگ **قره‌یوسف** که‌بسال ۸۲۳هـ.در**اوجان** واقع‌شد ذکرمیکند وآن‌تضمینی ازقطعهٔ **حافظ**است :-

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

پنج پسر ازاو باقی‌ماندند که دو تن از آنها **اسکندر** و **جهانشاه** بجای او متوالیاً بسلطنت نشستند .

مراسلات دولتی در این عصر

چنانکه درفصل سابق اشاره‌شد، مجموعهٔ نوشتجات رسمی‌دولت‌عثمانی که‌در**منشآت فریدون‌بیگ**[1] وجوددارد،دارای اهمیت تاریخی میباشد . وازآن مراسلات تعدادزیادی‌مربوط باین‌عصروزمان‌است.ازآنجمله مکتوبی‌است از **سلطان‌احمدجلایر** خطاب‌به **سلطان‌بایزید ایلدرم** بتاریخ ۷۹۸ ه./ ۱۳۹۶ م . که تفصیل فرار خود را ازجلو اردوی **تیمور** بیان میکند و جوابی که بنامهٔ مذکور داده شده است . نیز مکاتیب متعدد که مابین **سلطان محمد اول** (۸۰۵ ـ ۸۲٤ ه .) از یکطرف و **شاهرخ‌وقره یوسف‌واسکندروسلطان خلیل‌شیروانی** ازطرف دیگر،تبادل‌شده‌است؛ هم‌چنین‌درآنجامر اسلاتی‌است‌مابین **سلطان محمد دوم** ملقب به **فاتح** (۸۵۵ـ۸۸٦) و **جهانشاه والغ‌بیگ‌وبایسنغر** ویکی‌ازشاهان‌بهمنی **هند** و**اوزون‌حسن** و**حسین‌بن‌منصوربن‌بایقرا** وبالاخره مقدارزیادی مکاتیب متبادله باسلاطین‌اوائل عهدصفویه‌یعنی**شاه‌اسماعیل‌اول‌وشاه‌طهماسب**.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

دل منه بر دنیی و اسباب او — زانکه ازآن کس وفاداری‌ندید
پندگیر ازحال **میر ترکمان** — آنکه ازشمشیراو خون‌میچکید
از نهیبش بچه میافکند شیر — در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت **تبریزو بغدادوعراق** — چون مسخر کرد وقتش دررسید
«بوده وقتش» کشته‌تاریخ‌و،یقین — آنچه‌اودرمنزل **اوجان** بدید

---

۱) منشآت‌فریدون‌بیگ‌منشی ، طبع‌استانبول،سال ۱۲۷٤ه./۱۸۵۸ م. ص۱۲٦

این نامه‌ها نه‌تنها از لحاظ شعاع نوری که بر حوادث تاریخی آن زمان می‌افکند دارای اهمیت بسیار است، بلکه از آن لحاظ که روابط این سلاطین را بایکدیگر نشان میدهد نیز دارای ارزش میباشد. مثلاً در نامه‌ای که **شاهرخ** به **سلطان محمد اول** ۸۱۸ هـ/۱۴۱۶م. می‌نویسد، طرز انشاءِ خشونت آمیز آن خیلی قابل توجه است؛ هم از حیث قلت عناوین والقاب وهم از جهت ملامت و توبیخی که به‌سلطان فرموده، واورا بقتل برادرانش **سلیمان**، **موسی** و **عیسی** سرزنش کرده است و گفته: «که هرچند این عمل درعرف وعادت عثمانی‌ها ناپسند نیست، ولی درنظر آداب **ایلخانیان** ناشایست می‌باشد.» نیز از سلطان عثمانی تقاضا کرده که **قره یوسف** را ازین بیش اجازه ندهد که بخاك عثمانی پناه ببرد. جواب **سلطان محمد** ازطرف دیگر نه‌تنها بلهجهٔ ملایم وصلح جویانه انشاء شده بلکه بانهایت ادب وفروتنی است. وی **شاهرخ** را بیك رشته القاب بلند مخاطب داشته و در عذر خواهی ازقتل برادران خود به‌سخن **سعدی** استشهاد کرده که: «ده درویش در گلیمی بخسبند ودوپادشاه در اقلیمی نگنجند،» همچنین اظهار داشته‌است که اگر **قره یوسف** رانومید سازد واورا بداخلهٔ کشور عثمانی‌راه‌ندهد، وی شاید که تولید آشفتگی درمیان حکمرانان مجاور ـ مانند: **قرامانیه**، **حمیدیه**، **اسفندیاریه**، **تورغوذیها** و **ذوالقدرها** ـ بنماید، وحتی‌شاید به‌سلطان **مصر** متوسل شود [1].

۱) عین مراسلهٔ **شاهرخ** بسلطان **محمد فاتح** وجواب او که درمجموعهٔ **فریدون بیگ** (ج۱ ص۱۵۰) مندرج است، ذیلاً برای تکمیل فایده درج میشود.

«بجناب سلطان الاعظم مولی الملوك بین الامم قاتل الکفره وقامع الفجره، المجاهد فی سبیل الله، الملك الاحد، نظام الملك والدین **سلطان محمد** ایده‌الله و ادامه باحسان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ولی نسبت به سلاطین ترکمان یعنی **قره یوسف** و پسرش **اسکندر** وضع مکاتبات سلطان مخالف سبك فوق است، یعنی سلطان با آنها مانند زیردستان و کهتران خطاب کرده وشاهان ترکمان با او مانند بمرتبتی بالاتر ومهتر عنوان نامه نموده اند .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

پادشاهانه فائز گشته بداند که بمسامع علیه چنان رسید که **سلیمان بك وموسی بك وعیسی بك** با او در مقام شقاق ونزاع بوده اند وبرسم **تورهٔ عثمانی** هریك را ازغوغای دنیای فانی خلاص کرده اند «ذاك تقدیر العزیز العلیم» . اما این شیوه درمیان برادران جانی برموجب **تورهٔ ایلخانی** غیرمناسب مینمود ، چه دولت چندروزه بقائی ندارد که بجهت آن ارتکاب چنین احوال کرده شود. بیت :

میازار موری که دانه کش است   که جان دارد و جان شیرین خوشست.

ایشان اعقل اند . واحوال همایون ما آنکه بجز غوغای **قره یوسف** و اولاد او که ظالمان بی دین وقاطعان طریق اهل یقین اند مدافعهٔ دیگر نیست « این خارهم ازآن گل برجیب جان خلیده است»؛ شاید که از سطوت قاهره بآن جوانب عنان یوی گردد وهرگاه بحدود ایشان رسد گرفته بدست بازخواهان ما در رسانند و در اسباب محبت قصوری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه کوشند ، تا موجب پریشانی احوال رعایا و برایا نگردد . باقی مشافهاترا ازدارنده ، **بورندق بهادر** ، تحقیق کنند وبزودی اعادت نمایند ، والسلام والاکرام . کتب الامر العالی اعلی الله شانه فی اواسط شهر ذی الحجة الحرام سنة ثمان عشر وثمانمائه ببلدة **خوارزم** .

جواب **سلطان محمد غازی** به **شاهرخ** - :

۷ مخلص دولتخواه که همیشه حلقهٔ موالات درگوش جان داشته وَحَبّ حُبّ در مزرع دل کاشته ، لیلاً ونهاراً وسراً و جهاراً دست تضرع و دعا بدرگاه حق جل و علا برداشته به تمهید قواعد سلطنت وکامرانی وتخلید سعادت وشادمانی عالیحضرت خلافت

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

تحقیق در تمام اوراق مجموعهٔ منشآت **فریدون بیگ** از حوصلهٔ این فصل و کتاب خارج است ، لیکن در آتیه هرجا ضرورت مقتضی باشد بازبدان اشاره خواهیم کرد .

امیر **اسکندر قره‌قوینلو** سلطنت خودرا باجنگی که با **شاهرخ**

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

منقبت ، پادشاه فلك بارگاه ملك‌پناه جمجاه ، کسری‌ایوان منوچهر عنوان ، افراسیاب زمان شهنشاه اقالیم‌سبعه ، برگزیدهٔ آباء تسعه :

شه هفت کشور ممالك ستان	جهان کرم **شهرخ** کامران

ضاعف الله قدره و شرح صدره واعز جنده وزادعمره ونصره، مسارعت ومبادرت می‌نماید . قرین‌اجابت وضمین استجابت باد «انه رؤف بالعباد» . بعداز تقدیم خدمات ایلخانی معروض رأی‌قرولتای خسروانی کورکانی آنکه : دراین ولا نامهٔ یرلیغ ختامه مصحوب ذوالمجد والمعالی **بورندق بهادر** خلکانی زید قدره و زرقت سلامته ، در بهترین ایام بدین محب مشتهام دررسید . چون مشعر بود بصحت ذات ملکی الصفات ، شکر الهی بجای آورد . نصایحی که در باب اخوان کرده بودند فرمان بریم، لکن از ابتداء تباشیر صبح‌دولت عثمانیه رحمهم‌الله اسلافهم وا ًبداخلافهم ، مشکلات ایامرا اکثرها بدست تجربه گشاده و آنرا پیشنهاد خویش ساخته‌اند . و از جمله سلطنت در آنکه اقتضای شرکت نمی کند شبهه‌ای‌نیست‌وکلام‌تالی‌انتظام **صاحب گلستان** غفره الله الملك الرحمان که:«ده‌درویش برگلیمی بخسبند ودو پادشاه دراقلیمی نگنجند» مؤید این‌احوال امن‌مآل است . علی‌الخصوص که اعدای دین‌ودولت ازاطراف وجوانب‌منتظر اندك فرصت‌اند . وثبات وزوال ملك بتدبیرنیست،بلکه وابستهٔ تقدیرالهی است . فا ًما اگرحکام همجوار مسلمانان عالی تبار می‌بودند اندوهی دست نمیداد ، و العیاذ بالله که فرصت به **کیفار** خاکسارداُفتد. ومعلوم‌عالی‌است که درواقعهٔ جد ًمنفرت پناهم اکثر بلاد مفتوحه مثل **سلانیك** وغیره ازقبضهٔ اسلامیان بیرون‌رفته .

«ماقصهٔفتنه‌را چه‌گوئیم‌ایدوست	ازغمزهٔ شیوه‌کار جانانش‌پرس»

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کرد آغازفرمود ؛ گرچه درآن رزم شکست یافت، لیکن باز بر گشته آذربایجان‌را تصاحب‌نمود.درسال۸۲۸هـ/۱٤۲٥م. اسکندر قره‌قوینلو شمس‌الدین پادشاه‌اخلاط و در ۸۳۰ سلطان احمد پادشاه کردستان ، و عزالدین‌شیر همه مغلوب او شدند ، از شیروان تاسلطانیه رازیرفرمان آورد . درسال ۸۳۲ هـ/۱٤۲۹ م. وی و برادرش‌جهانشاه باوجودرشادت‌وشجاعت‌بسیاردوباره‌از شاهرخ شکست یافتند [۱] . شش‌سال بعد یعنی درسال ۸۳۸ هـ/۱٤۳٤ م . شاهرخ مجدداً

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

ازآن‌است که دراین‌امور سلطنت تفردرا اختیار کرده‌اند. والخیرما اختاره‌الله.

واحوال قره‌یوسف‌را متحیریم ـ اگر طلب عذر او ازآن درگاه می‌نمائیم،شاید درمعرض قبول‌نیفتد؛واگردرولایت‌خودراه نمیدهیم گفته‌اند: «هر که دست‌ازجان‌بشوید هرچه دردل دارد بگوید» و از ضرورت بلکه مرتکب انواع فضاحت‌گردد ، وبا حکام همجوارمثل‌قرمانیان و حمیدیان واسفندیاران وطورغوذیان و ذوالقدریان متفق شده ، باسلاطین مصر نیزدرپیوسته، ازشومی‌هریك امرغزا معطل‌ماند . نه‌آنکه شیر مردان روم‌را ازجمعیت شغالان‌گزندی است ، یقین‌مشغلت بغزاانسب واولی ازدفع امثال این غوغاهاست . زیادت‌چه‌نویسد والامراعلی».

۱)یورش‌دوم شاهرخ به آذربایجان هرچند بفراراسکندر انجامید،ولی شاهرخ ازآن‌حمله نصیبی نبرد و ولایت آذربایجان در حقیقت ازحیطهٔ اختیار او خارج گردید . دولتشاه دراین باب‌گفته است (ص۳۹۱):« شاهرخ سلطان هرچند مملکت‌آذربایجان باولاد وامرای‌بزرگ عرض‌کرد،ازترس اسکندربن قرایوسف همچنان‌آنرا قبول‌نکردند ، بالضروره‌آن‌مملکت‌را بازبیسامان گذاشته بدارالملك‌اصلی معاودت‌نمود وعزیزی این‌بیت مناسب‌آن‌حال میفرماید ـــ :

«سکندرلشکرشهرا زد وجست شه‌ماملکت‌بگرفت‌وبگریخت»

بعزم **آذربایجان** لشگر کشیده تا حدود **ری** براند، در آنجا برادر **اسکندر**، **جهانشاه** و برادرزاده‌اش، **شاه علی** بنزدوی شتافتند و **اسکندر** بگریخت. **شاهرخ** ملك اورا به برادرش **جهانشاه** تفویض کرد، واسکندر بقلعه‌ای پناه‌برد، عاقبت در موقعی که تهیهٔ مقاومت حصار را میدید، پسرش **قباد** به تحریك سریهٔ وی **لیلی** نام، اورا هلاك کرد.

چون تخت ملك غرب **ایران** از **اسکندر** تهی ماند، **جهانشاه** به‌پشتیبانی و فرمان **شاهرخ** بر آن نشست. در سال ٨٣٩ ﻫ./١٤٣٥ م.

جهانشاه [۱] سپس ملك موروث را وسعتی بسیار داد. در سال ٨٥٦ ﻫ./ ١٤٥٢ م. وی به **عراق عجم** تاخته **اصفهان** را قتل عام کرد و **فارس** و **کرمان** را نیز مسخر ساخت. در ٨٦٢ ﻫ. **خراسان** را تسخیر فرمود، ودرماه شعبان‌همان سال در تختگاه **شاهرخ**، **هرات** به‌تخت‌نشست. ومدت‌ششماه در آن‌شهر فرمان‌راند. تا آنکه **سلطان ابوسعید** نبیرهٔ **تیمور** قصدحملهٔ او کرد. در همان اثنا بوی خبر رسید که پسرش **حسن** که اورادر **آذربایجان** حبس کرده‌بود، فرار کرده وبرخلاف پدر طغیان نموده‌است؛ پس‌نا گزیر شد که با **ابوسعید** طرح آشتی افکند و بسرعت بجانب مغرب **ایران** باز گردد. گویند: روزی دوازده فرسخ راه‌می‌پیمود وبیست‌هزارشتر وده‌هزاراسب دراین‌باز گشت

---

۱) دواثراز **میرزاجهانشاه** بنظربنده مترجم رسیده‌است ازینقرار:-

الف) غزل‌ذیل که نشان‌میدهدجهانشاه، متخلص‌به«**حقیقی**»، اشعاری‌میساخته (رجوع‌شود بدولتشاه ص٤٥٩) این غزل درتاریخ (**تکملة‌الاخبار**) تألیف **علی بن عبدالمؤمن** که‌بنام‌ملکه **پریخ‌خانم** دختر **شاه‌طهماسب** درتاریخ **خوزستان** تألیف نموده‌است (کتابخانهٔ حاجی‌حسین آقاملك) ذکرشده واکنون‌دراینجانقل‌میشود:

بقیه‌حاشیه درصفحه‌بعد

ازاردوی او تلف شد . پس از سر کوبی **حسن** ، پسر دیگرش **پیر بداق** را که از **فارس** معزول کرده و بحکومت **بغداد** فرستاده بود؛ در آنجا بر پدر یاغی گردید . **جهانشاه** بناچار بجنگ او برخاسته ، یکسال تمام شهر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد — باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد

خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت — فکر جاوید در این کهنه سرا نتوان کرد

بوسه‌ای می‌ندهی ای‌شه خوبان زچه روی — این قدر . . . . بهر خدا نتوان کرد (؟)

طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود — ای پریچهره، باخلاص دعا نتوان کرد

ای **حقیقی** چو ترا عمر بپایان برسد — با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد

ب) درتصرف مرحوم **محمدشفیع جهانشاهی** که سابقاً در **تهران** رئیس **دیوان کشور** بودند، فرمانی‌است از آن‌پادشاه که **خاندان جهانشاهی در تبریز** از طرف مادر باو منتهی میشوند . موضوع فرمان ارجاع نقابت‌سادات وتولیت اوقاف **بقعهٔ معصومهٔ قم (ع)** بیکی ازسادات رضوی است که نام‌اورا چنین ذکر میکند ـ :

«المرتضی الاعظم الاکرم ، ملك‌الساداة والنقبا . . . سلیل‌الامام . علی‌بن موسی الرضا السیداحمد نظام‌الملةوالدین .»

و در آن میگوید که چون احکام سلاطین ماضیه ، خصوصاً « **خاقان سعید شاهرخ‌میرزا** که امضاء فرمان سلطان مرحوم مبرور **امیر تیمور گورکان** انارالله مرقدهما نافذاست . منصب نقابت سادات و تولیت اوقاف روضهٔ منوره و تربت مقدسهٔ امامزاده معصومه بنت‌الامام سمی **فاطمه** علیها وعلی‌آبائها التحیة والسلام.. بآباء عظام واجداد کرام جناب مشارالیه مفوض بوده است . . . الخ » این‌فرمان بخط تعلیق خوانا نوشته شده ، و در صفحهٔ اول که صدر فرمان‌است، بخط ثلث مطلا چنین مرقوم شده ـ :

«بالقدرة الكاملة الاحدية و القوة الشاملة الاحمدية **ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزمز**» . درآخر آن چنین‌نگاشته :

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد



سرلوحه فرمان **میرزا جهانشاه ترکمان**
ملکی مرحوم **محمد شفیع جهانشاهی** (بلطف ایشان عکس برداشته شد)
ص ۵۶۸

بغدادرا محاصره کرد ، تاعاقبت بر او نیزدست یافته و اورا بکشت[1] ، وفرزند دیگرش **محمد میرزا** را بجای او نشاند و خود به **آذربایجان** باز گشت. ودر آن‌تاریخ‌وسعت‌مملکت‌وی که‌ازسرحد خاك **عثمانی** غرباً، تا **عراق‌وخلیج‌فارس** و **کرمان** شرقاً امتداد داشت ، درحقیقت‌مشتمل‌بود برتمام ممالك **ایران** باستثنای **خراسان** و **طبرستان** .

در سال ٨٧١ هـ . /١٤٦٧م . **جهانشاه** به **حسن باینددی** ،معروف به**اوزون‌حسن**،حمله‌برد وقصد فتح **دیار بکر** که کشوراو بود داشت، لیکن‌درهنگام‌شکار ازلشکر خود دورمانده دشمن او را غافلگیر کرد و بهلاك رسانید ، دو پسرش نیز اسیر شدند ، و بسیاری از امراء و رجال او بقتل

قتل‌جهانشاه بدست اوزون‌حسن

بقیهٔ‌حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

«تحریراً فی‌سابع وعشرین جمادی‌الاولی سنة‌سبع وستین وثمانمائه» وذیل‌آن بمهر**جهانشاه** موشح است وسجع مهر او چنین‌است :

«من‌عدل ملك ـ جهانشاه ـ من‌ظلم‌هلك».

ودرظهرفرمان امهارچندی دارد که ظاهراً ازآن‌مستوفیان وصدور زمان‌است .

---

١) چنانکه گفتیم**جهانشاه** را طبع شعر بوده و اشعاری چند در موقع طغیان **پیر بداق‌در بغداد** گفته وبرای‌اوفرستاده‌است ووی‌نیز بهمان‌طرز جوابی داده که در **تذکرهٔ دولتشاه** هردوقطعه مندرج‌است (طبع‌**لیدن**،ص٤٥٩).

جهانشاهرادیوانی‌بوده‌ووقتی‌نسخه‌ای ازآن رابرای**مولاناجامی** فرستاده‌و آن استاد منظومهٔ غرّائی‌درشکرانه بپاسخ‌نزد وی‌ارسال‌داشته‌است که‌در**دیوان جامی** چنین‌عنوان میشود :«مهرشاه‌جهان جهانشاه است».در آنجا**جامی** اشعار اورا می‌ستاید. رجوع شود به: کتاب‌جامی ،تألیف مترجم،**طهران**ص٣٥ .

رسیدند . تاریخ این فاجعه را درقطعهٔ ذیل بنظم آورده‌اند که بحساب جمل ۸۷۲ میشود .

اردوی **جهانشاه بهادر نویان** با آنهمه اسباب زبر دستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شدو تاریخ «حسن بیگ بکشت».

منجم باشی [۱] مورّخ ترك اخلاق اورا ناپسند شمرده ، واورا مردی بدسیرت وخونخوار وظالمی بدکردار خوانده است که بکفر وزندقه مایل وبه احکام الهی بی اعتنا بوده

اخلاق جهانشاه

شب ها تاصبح به فسق وفجور میگذرانیده وازصبح تاشام می خفته، گویدبهمین دلیل است که اورا «خفاش» نامیده‌اند [۲] . وی درسن هفتاد سالگی پس ازسی ودوسال سلطنت هلاك شد ودر **تبریز** مدفون گردید . پس ازاو فرزندش **حسنعلی** بجای پدرنشست . وی سابقاً ازنظر **جهانشاه** افتاده ووقتی ازاو گریخته به **اوزون حسن** پناه برده بود ، و گویند که : دراثرطول حبس واسارت عقلش مختل شده نتوانست سلطنتی بنظام نماید ، پس بزودی از **تبریز** که دار الملك او بود از جلو **اوزون حسن** گریخته به **همدان** رفت . اوزون حسن دربی وی تاخته واورا دستگیر کرد ، و پسر اوزون حسن ، **اقورلو محمد**، درسال ۸۷۳هـ./۱٤٦۸م. اورا بقتل رسانید ، وبقتل وی سلسلهٔ سلطنت **قره قوینلو** درغرب **ایران** پایان آمد،

حسنعلی فرزند جهانشاه وانقراض سلطنت قره‌قوینلو

۱) رجوع شود به: تاریخ **منجم باشی، صحائف الاخبار** ، جلد سوم ص ۱۵۰ طبع **اسلامبول**، ۱۲۸۵ هـ .

۲) محاکمهٔ منجم باشی کمستی منصبی بود. دربارهٔ **جهانشاه** که به‌تشیع منسوب است، شاید ازروی غرض باشد ومورّخان دیگر برخلاف آن نوشته‌اند.

وبجای آنها سلالهٔ تراکمهٔ **آق قوینلو** صاحب ملك شدند.

سلسلهٔ آق قوینلو

دیار بکر مرکز اصلی فعالیت طایفهٔ آق قوینلو یا ترکمانهای **بایندریه** است. اولین امیر معروف این طایفه **بهاءالدین قره عثمان**، ملقب به **قره ایلوك** «زالوی سیاه» می باشد که از فرط خونخواری این لقب را باو نهاده بودند، وی نام و شهرتی حاصل نموده بعداز آنکه رقیب خود **قره یوسف قره قوینلو** را شکست داد، دراثر حسادت برادران نالایقتر از خود **احمد** و **پیرعلی** فرار کرده بخدمت **قاضی بهاءالدین** به **سیواس** شتافت [۱] در سال ۸۰۰ هـ./۱۳۹۷م. **قره عثمان** بهمیزبان خود غدر کرده اورا کشته ولایتش را بکف آورد، لیکن چون آگاه شد که اردوی عثمانی بسرداری **شاهزاده سلیمان خان** بطرف **سیواس** و **ارزنجان** در حرکت است، فرار کرد. و در هنگام حملهٔ **تیمور** به **آسیای صغیر** و **شام** بهخدمت **تیمور** داخل شد ودرپاداش حکومت **دیار بکر** را امیر بدو تفویض فرمود. اندکی بر نیامد که **قره یوسف** ازمصر آزاد گشته به **آذربایجان** باز گشت وباقره عثمان آغاز جنگ کرد، لیکن چنانکه گفتیم، در سال ۸۲۳ هـ./۱۴۲۰م. بمرد وپسرش **اسکندر** جانشین اوشد. اسکندرنیز سال بعد ازلشکر **شاهرخ**

---

۱) شرح جامعی دربارهٔ **قاضی بهاءالدین** که صاحب سیف وقلم بوده است، در «تاریخ شعر عثمانی» **تألیف گیب**، ج ۱ ـ ص ۲۰٤ آمده. وهمچنین **شیلت برگر** Schiltberger در کتاب خود موسوم به: «Bondage and Travels» که ترجمهٔ انگلیسی آن توسط انجمن هکلویت بسال ۱۸۷۹م. طبع شده، ازاو سخن گفته ودرآن از **قره عثمان** نیز ذکر شده، همچنین درتاریخ **عجائب المقدور** شرحی دربارهٔ قاضی مذکور آمده است.

شکست یافت . **قره‌عثمان** در سال ۸۳۸ هـ./۱۴۳۴ م. بمرد وپسرش **علی بیگ** بجایش نشست . پسر دیگرش **حمزه** بر برادر بشوریدو **علی** فرار کرده به **سلطان مرادخان‌دوم** سلطان‌عثمانی پناه‌برد .

پس‌از **علی بیگ** پسرش **جهانگیر** جانشین وی شد ، ولی در سال ۸۵۷ هـ./۱۴۵۳ م. برادر وی **اوزون‌حسن** نبیرهٔ دیگر **قره‌عثمان** که از برادربعزم ولیاقت برتری‌داشت براو چیره گردید [۱].

جهانگیر- اوزون حسن

حسن قویترین و معروفترین افراد سلالهٔ **آق قوینلو** است . وی درقلعهٔ آمددر **دیاربکر** درسال‌فوق، یعنی‌همان سال که **محمدفاتح،قسطنطنیه** را بگرفت؛ بسلطنت نشست.رعب‌ودهشتی که‌درسراسر **اروپا**مخصوصاً در **ایطالیا** ازبروزنیرو وشجاعت عثمانیان پدید آمده بود ، باعث شد که سفرای‌متوالی‌ازو نیز به **ایران** گسیل‌داشته ، کوشش کنند که**اوزون‌حسن** را برضد ترکها باخود متحد سازند ؛ بامید آنکه ازسمت مشرق اسباب نگرانی سلطان عثمانی‌را فراهم‌آورند واو را ازادامهٔ فتح و لشگرکشی

---

۱) درباب‌تاریخ‌سیاسی‌عصر **اوزون‌حسن** رجوع‌شودبه:تحقیقات‌ومقالات‌دانشمند معاصر،پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** V. Minorsky ،مستشرق ایران شناس و ایران دوست که دربارهٔ تاریخ طائفهٔ **ترکمانان آق‌قوینلو** مطالعات دقیق و مفصل دارند. مخصوصاً دردومقالهٔ ذیل :-

دائرةالمعارف‌اسلام در ذیل لغت : Uzun Hasan

دیگردر مجموعهٔمقالات«انجمن‌مطالعات‌ایرانی» : «La Perse au XVme siècle, entre l'Empire Ottoman et Venise, Paris. 1933.»

Société des Etudes Iraniennes. Paris. 1931.»

درجهتمغرب بازدارند. بدین منوال «مسألهٔ شرقیه» «Question d'Orient»
که بعد ازاعزام سفراءِ رم بدربار مغول در **قراقوروم** Qàra ـ qorum
بهمین مقصود مدتی مسکوت مانده بود، اهمیتی از نو گرفته از آن پس
جلب قلب پادشاهان **ایران** منظور نظر دول معظم اروپائی گردید . این
سفیران ونیزی شرحی ازمسافرتهای خود به **ایران** باقی گذاشته اند وآن
مملکت را در ضمن حوادث مسافرت خود توصیف نموده‌اند ، بطوریکه
آثارایشان شعاع نوری براوضاع تاریك تاریخ آندوره می‌افکند . ازجمله
اخلاق و آداب **اوزون حسن** را توصیف میکنند. یکی ازآنها موسوم به:
رموزیو Ramusio درمقدمه‌ای که به‌مسافرت‌نامهٔ **کاترینوزینو** ـ Caterino
Zeno نگاشته ، **اوزون حسن** را بجلالت قدر ستوده وحتی میگوید که:
« در میان شاهان مشرق زمین ،از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست
یونانیها افتاد،هیچیك ازآنها در شکوه وجلال برابر **دارای هخامنشی**
داریوش هیستاسپ و**اوزون حسن** نبوده‌اند » . سپس اضافه میکند که:
«محل تأسف است بعضی از سلاطین مشرق زمین که بقوت وعقل ممتاز
بوده‌اند، مورخانی نداشته‌اند که اعمال شجاعانهٔ آنها را بنگارند . و حال
آنکه هم‌مابین سلاطین مصر وهم‌درمیان پادشاهان **ایران** مردانی بوجود
آمده‌اند که درکارآمدی و لشکر کشی نه‌تنها از همهٔ پادشاهان خونریز
قدیم برتر بوده بلکه برسرداران صاحب نام یونانی ورومی نیز در فنون
رزم‌وجنگ سبقت گرفته‌اند[۱] .بعدازآن به‌تحسین وتمجید **اوزون حسن**

---

۱) رجوع شود به: کتاب «Narrative of Italian Travels in Persia.»
طبع وترجمهٔ انجمن هکلویت ، ۱۸۷۳ م.ص۲.

زبان گشاده میگوید: « **اوزون حسن** که خانی فقیر بود و از دیگر برادرانش درمرتبه ومقام ضعیف تر ، بیش از سی سوار و قلعه ای کوچك نداشت، بشجاعت و لیاقت کارش بجائی رسید که با **خاندان عثمانی** ، که در زمان سلطنت **سلطان محمد دوم** ۱۴۵۱م.ـ ۱۴۸۱ م . موجب ترس ممالك مشرق بود، بر سر سلطنت آسیا بمنازعت ورقابت برخیزد» .

وصف کانترینی ونیزی از اوزون حسن[2]

کانترینی Contarini ونیزی[1] که درسال ۱۴۷۴م. نزد **اوزون حسن** بوده میگوید که: «وی با طعام خود شراب می نوشد و ظاهراً آدم خوش مشربی است ، و از مصاحبت وضیافت ما برسر سفرهٔ خود مسرور میشود ودائماً جمعی از نوازندگان و مطربان درنزد او حاضر ومطابق میل او میخوانند و مینوازند، ووی بسرور وشادی درمی آید. وی مردلاغر اندام بلند بالائی است و ازجبههٔ او اندك قیافهٔ تاتاری نمودار، بشره ای گندم گون دارد. چون شراب می نوشد دست او میلرزد . ظاهراً هفتاد ساله بنظر می آید [3]. مایل به عیش و نشاط بطرزی بی تکلف است ، لیکن وقتی که مستی وی ازحد زیاده شود، خیلی خطرناك میگردد. روی هم رفته امیری خوش طبع میباشد» .

---

۱) رجوع شود به: کتاب <Travels to Tana and Persia> طبع وترجمهٔ همان انجمن ـ ص ۱۳۲ .

۲) اوزون بترکی بمعنی دراز است ومورّخان عرب نیز نام ولقب این پادشاه را «الحسن ـ الطویل» ثبت کرده اند . (تاریخ الخلفاء للسیوطی)

۳) **منجم باشی** درموقع وفات او بسال ۱۴۷۷م. وی را ۵۴ ساله دانسته است.

هرچند درهیچیك ازتواریخ شرقی که بنظررسیده اینچنین وصف

وصف منجم باشی از اوزون حسن

روشنی ازاین‌مردمهم ندیده‌ام، لیکن **منجم‌باشی** هم در کتاب خود **صحائف‌الاخبار** [۱] وصفی از او کرده که ذیلاً نگاشته میشود : «وی سلطانی عاقل‌وعادل وشجاع‌ومتقی و دیندار ودوست اهل‌علم‌وصلاح‌بود . به‌اعمال خیروکارهای عام‌المنفعه‌راغب، وعمارات بسیار به‌نیت مقاصد مذهبی بنیاد نهاد ، چنانکه ذکر شد با لشگری اندك دو پادشاه بزرگ رامانند: **جهانشاه‌وابوسعید** مغلوب ساخت ، و از **گرجستان** باج وخراج دریافت کرد . برسراسرممالك‌**آذربایجان‌وعراقین‌وکرمان‌وفارس ودیار بکر وکردستان و ارمنستان** حکومت‌میفرمود» .

همان مورخ درباب حمایت **اوزون‌حسن** ازعلماء وادباءمیگوید : «وی **تبریز**را تختگاه‌خودقرارداده از ممالك مجاور ودیاراطراف‌بسیاری

حمایت اوزون حسن از اهل ادب

از دانشمندان‌را درآنجا جمع‌آورد . ومورد‌عنایت وحرمت‌خاص‌خودقرارداد ، ویکی‌ازمعروف‌ترین آن‌رجال دانش‌وادب که ازدست‌وی پاداش‌ونیکی بسیاریافتند،مولانا**علی قوشچی** [۲]است که‌چون‌ازمسافرت**مکه**برمیگشت عبوراو بکشوروی افتاد» .

هنگامیکه **اوزون‌حسن** هنوزدراوان شباب‌بودوامارت **دیار بکر**

---

۱) رجوع‌شودبه: **صحائف‌الاخبار منجم‌باشی**، جسوم ص۱۶۵ .

۲)**علاءالدین علی بن محمد بن القوشچی**- متکلم وادیب ومنجم ، متوفی بسال۸۷۹هـ. ازآن‌سبب باین‌لقب‌نامیده‌شده که پدرش‌قوشچی **میرزا الغ بك** بوده‌است.

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

ملکه دسپینا

داشت،زنی مسیحی بازدواج خوددر آورد که **دسپینا** خاتون Despina Khàtun ، دختر **کالوژان** Kalo Joannes میباشد [۱]. که آخرین امپراطور مسیحی **طرابوزان** و بخانوادهٔ کامننی Comneni منسوب است . ازاین زن **حسن** را یك پسر و سه دختر بوجود آمد، یکی از آنها موسوم به **مارتاخاتون** Marta بعقد مزاوجت **شیخ حیدر**، پدر **شاه اسماعیل اول** صفوی، در آمد .

وقایعی که ازدو خانوادهٔ **قره قوینلو** و **آق قوینلو** در کتاب **میرخواند**

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

پس از آنکه درسمرقند تحصیلات خودرا بپایان رسانید ، به **کرمان** رفت ودر آنجا شرحی بر کتاب **تجرید الکلام فی تحریر عقاید الاسلام** تألیف **خواجه نصیر الدین محمد طوسی** نگاشته و آنرا بنام **میرزا ابوسعید گورکانی** مصدّر کرده است. درسمرقند با **الغ بیگ** در تألیف جدولهای نجومی (زیج) شرکت فرمود. بعد از هلاکت **ابوسعید**، درمراجعت ازمکه، بخدمت **اوزون حسن آق قوینلو** شتافت، وی اورا بسفارت نزد **سلطان محمد خان دوم سلطان عثمانی** فرستاد . سلطان از او عهد گرفت که پس از انجام مهم سفارت مجدداً **بقسطنطنیه** بازآید ؛ وچون بازآمد، او رابمنصب تدریس در **مسجد ایا صوفیه** منصوب فرمود .مولانادر آنجا بتألیف رسائل فارسی وعربی عدیده مشغول گردید . برای تألیفات عربی او رجوع شودبه: ادبیات عرب تألیف **بروکلمن**، جلد دوم ص ۲۳٤، وبرای تألیفات فارسی وی به: **فهرست ریو** جلد دوم صفحهٔ ٤٥٦ .

---

۱) رجوع شودبه: کتاب « **مسافرت تاجر ایطالیائی** » مذکور در فوق صفحهٔ ۱۷۸ . آن مورخ این زن راچنین وصف میکند : « این خاتون بسیار زیبا بلکه زیباترین زنان عصر خود بشمارمیرود ، و درسراسر **ایران** شهرت لطف و ملاحت وی منتشر است. ».

منابع تاریخی این عصر

وسایر مورّخان ایرانی ذکرشده غالباً خیلی مختصر و غیرکافی است ، کاملترین تاریخی که از سلطنت **اوزون‌حسن** بدست‌است ، همانا **صحائف‌الاخبار منجم‌باشی** میباشد [۱] . و بعد ازآن منبع ترکی دیگری که اطلاعات زیادی بدست میدهد ، مجموعهٔ **منشآت فریدون بیگ** است[۲]، گرچه قلت ذکر تاریخ سنین در بعضی از آن نامه‌ها که مابین **اوزون‌حسن** و **سلطان محمدفاتح** ردّ و بدل شده نقصی است که اسباب تأسف میباشد . سیاحت‌نامه‌های سفرای ایطالیائی ودیگر سیاحان که درفوق اشاره‌شدنیز دراین‌باب بسیارذیقیمت‌است[۳] .

---

۱) **صحائف‌الاخبار** جلدسوم صفحات ۱۵۷ - ۱٦٤.

۲) **منشآت‌فریدون‌بیگ** جلداول صفحات ۲۷٤ - ۲۸٦.

۳)یکی‌ازمنابع‌معتبر تاریخی آن‌زمان کتاب‌نفیسی‌است‌بنام:«**تاریخ‌دیار بکریه** تألیف **مولانا ابو بکر طهرانی**،درحبیب‌السیر اشاره‌ای باختصار بتاریخ مذکور دراحوال‌امرا کمهٔ **آق‌قویونلو** آمده است؛بنده مترجم همواره‌درطلب آن‌کتاب بودم ، و درهنگام‌طبع‌اول کتاب‌حاضر بآن دسترسی حاصل‌نشد ، و ازاین رهگذرتأسف‌بسیارداشتم، ودرهمان‌کتاب (حاشیهٔص٤٤۹) باینمعنی اشاره کردم .

اخیراً از مدد بخت کار ساز و بلطف استاد شاگرد نواز ، یعنی پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** V. Minorski این‌مقصود‌بحمدالله روی‌نمود وجناب‌ایشان نسخهٔمخطوط نادر وشاید منحصر بفرد آن کتاب گرانبها را بدست آورده ازآن عکس برداشته نسختی به این بندهٔ نویسنده اعطاء و او را رهین منت خود فرمودند که هم‌اکنون دربرابرنظر ومحل مطالعه‌است .

مؤلف‌این‌تاریخ، یعنی **مولانا ابو بکر** درمقدمه‌میگوید:(باختصاروتلخیص)«چنین

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔبعد

سه‌یاچهارسال ابتدای سلطنت **اوزون‌حسن** (۱۴۵۳م.- ۱۴۵۶م.) غالباً مشحون‌است بذکر وقایع طغیان‌های متوالی برادران او،مخصوصاً **جهانگیر**، که‌برضد وی بر می‌خاستند. محل وقوع این کشمکشها، که غالباًسرای **خاتون** مادراخوان‌او باعث بوده، بیشتربیرون ازخاك **ایران** است، ودرحوالی**دیاربکر وموصل** ،مخصوصاً **ماردین** واقع‌می‌شده، وآن اماکن‌راخراب‌وویران‌میساخته‌است.وقتی**جهانگیر** به‌پادشاه**قره‌قوینلو**، یعنی **جهانشاه** ،رقیب‌خاندان اوپناه‌برده ازاو مدد خواست. وقتی هم در این زمان **اوزون‌حسن** بقصد **خراسان** بیرون آمد، لیکن ناچار شد که

بقیهٔ‌حاشیه‌ازصفحهٔ‌قبل:

گوید‌فقیرقلیل‌البضاعة... الراجی‌من‌الله‌نیل‌الامانی،**ابی بکر الطهرانی الاصفهانی** که چون در تکرار و تذکار وقایع روزگار و غرائب و بدایع لیل ونهار اعتبار و تذکر اولواالابصاراست . . . مدتها در خاطرفاتر چنان خطور میکرد که خبری چند ازنوادر زمان .... درسلك تحریردرآورد ... ناگاه کوکب مقصود ازافق توفیق‌درخشیدن‌گرفت وازصفحات‌کارنامهٔ دولت حضرت خاقانی، خلافت پناهی، امامت دستگاهی ، ظل اللهی بهره مندگشت :

شه ملك بخش فروزنده بخت	طرازندهٔ‌کشور و تاج و تخت
. . . .	. . . .
بمال حلال و بجد تمام	ازو باز شد راه بیت‌الحرام
برافراشت رایت، بکفار تاخت	کنائس‌بکند ومساجد بساخت

ابوالنصروالظفر غیاث‌السلطنة ،معین‌الخلافة ،المنتظرامامته فی‌الاسلام من‌سالف الاوان (مقصود **اوزون‌حسن** است) . مطالعهٔ آن مقصود نمود . . . و چون بمیامن بخت‌فیروز دولت‌وصول بخلعت‌قبول وسعادت انتظام درسلك‌بندگان عالیمقام دریافت.... بفرمان واجب‌الاذعان بضبط وتحریرآن بدایع وغرائب‌اشتغال نمود . . . وچون درسال

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

برای‌سرکوبی طغیان برادرخود **جهانگیر** که‌از **جهانشاه** مدد‌میگرفت باز گردد. جهانشاه‌امیری موسوم‌به **رستم‌بیگ** رابکومك اوفرستاده‌بود. **حسن** در نزدیکی سواحل **فرات** این طغیان را خاموش کرد ، و طاغیان شکستی فاحش یافتند ، و بسیاری از آنان درآب غرق شدند . پانصد نفر اسیر را که **رستم‌بیگ** نیز از آنجمله بود، ازدم تیغ گذرانیدند . معذلك **حسن** بشفاعت مادرش از جان **جهانگیر** و **اویس** برادران خود صرفنظر فرمود، ولی **علی خان** پسر **جهانگیر** را بعنوان گروی همراه خود به‌**ارزنجان** برد.

ایلچی اوزون‌حسن بدربار سلطان محمدفاتح

بعد ازاین فتح که بسال ۸۵۱هـ/۱۴۵٦ م . برای اوزون‌حسن اتفاق‌افتاد ، جلال وقدرت او افزایش گرفت . و بسیاری ازامراءِ **آسیای‌صغیر** و **شام**

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

۸۷۵هجری معظم‌امور مرتبه درین‌کتاب محرّر و منقح‌گشت و لفظ «بکر» هم درلقب محرّرجزوثانی وهم‌دراسم مملکتی که مولدومنشأومحل‌ایالت حضرت صاحبقرانی است، جزوثانی واقع‌شده‌بود، موسوم‌شدبه« **کتاب‌دیار بکریه**» که جمع حروف آن ازروی حساب ۸۷۵است .

وچون‌حضرت صاحب‌قران مغفرت پناه بسمع‌جان رسید و روح او طیران‌یافت: خلف‌صدق وشاه‌وشاهزادهٔ عالمیان برسریرسلطنت بتاج‌خلافت سرفراز گشت :

جهان گشت یکبار دیگر جوان　　چو محن ارم شد زمین و زمان
توگوئی‌**ابوالنصرسلطان حسن**　　جوان‌گشت وآمدبگشت چمن

من‌بندمرا بطریق‌سابق بترتیب‌وقایعی که درزمان حیات‌حضرت‌مغفرت‌پناه،بسلك تحریر اندراج نیفتاده‌بود،اشارت فرمود ....» .

این‌نسخهٔ عکسی مشتمل‌بر ۱۳٤صفحه، وآخرآن ظاهراً ساقط شده‌است .

به‌سلطنت او گردن نهادند. درحدود سال ۸۶٤ ﻫ ./ ۱٤۵۹ م، وی **قلعهٔ حصن کیف** راازملوك **ایوبیه** انتزاع نمود و پسرش **خلیل‌الله میرزا** را حکمران آنجا ساخت. ودرهمان سال پسر **جهانشاه** موسوم به:**حسن‌علی** علیه پدرشوریده به **اوزون‌حسن** پناه‌برد.

حسن نخست اورا پذیرفته سپس باتهام پاره‌ای عقاید باطله که باو نسبت‌میدادند ازنزد خویشش براند.درحدود سال ۱٤٦۱ م. برادرزاده‌اش **مرادبیگ** رابسفارت به **اسلامبول** فرستاد[۱]. در آنوقت سلطنت عثمانی با **محمددوم ملقب‌بفاتح** بود. **حسن‌بیگ** از او التماس نجات پدر زن خویش **کالوژان** امپراطور **طرابوزان** رامینمود. لیکن سلطان **عثمانی** بدرخواست او اعتنائی نکرد و به **طرابوزان** حمله برده آنجارا مسخر ساخت(در آنوقت **داوید کامنناس** David Camnenas بجای برادربزرگش **کالوژان** پادشاه آنجاشده‌بود)و آخرین نماینده‌سلطنت **بیزانطیه** راباسارت به**اسلامبول** آورده‌در آنجا به‌نقل **گیووان‌ماریاانجیلیتو**- Giovan Maria Angioletto بااو بحرمت رفتارنمود. ولی عاقبت درهمان سال ۱٤٦۲ م. وفات یافت [۲]

تاریخ جنگهای فیما بین **اوزون‌حسن** و **سلطان‌عثمانی** بسیار مشوش ودرهم است. **منجم‌باشی** میگوید: پیش از آنکه **اوزون‌حسن** نخستین حمله‌را به**گرجستان** در ۸۷۱ﻫ ./ ۱٤٦٦ م. آغاز نماید،مختصر

---

۱) درکتاب **تاریخ الدولة‌العلیه** تالیف **عبدالرحمان‌بیگ شرف** مذکوراست که**اوزون‌حسن** مادرخود**سار اخاتون** رابسفارت‌به**اسلامبول**فرستاد کهظاهراً همان **سرای‌خاتون** باشدکه فوقاً ذکر شد.

۲) رجوع‌شود به:«سفر نامهٔ تاجر ایطالیائی» ص ۷٤.

اختلافی میان آنها وجود داشت و سفارتی بریاست **خورشید بیگ** بنزد **سلطان محمددوم** فرستاده ازاو التماس کرد که ازحملهٔ به **طرابوزان** صرف‌نظر فرماید. ولی چنانکه گفته شد،سلطان آنجارا درسال ۱٤٦۱ م. فتح نموده‌بود.

دراول ربیع‌الثانی ۸۷۲هـ./۱٤٦۷م.درنزدیکی **خوی** در **آذربایجان** **جهانشاه** رابا **اوزون‌حسن** مصافی روی‌داد. چون جهانشاه بقصد شکاراز پاسبانان خود دورافتاده‌بود، **حسن** موقع رامغتنم شمرده بر وی تاخت واوراگرفته‌وسرش را ازتن جدا کرده بنزد سلطان **ابو سعید تیموری** به **خراسان** فرستاد،وتنش را درقبر پدرش **قره‌یوسف** بخاك سپرد. پس از آن ممالك **عراق** و **آذربایجان** را ضمیمهٔ ملك خود کرد و **بغداد** را محاصره فرمود.

شکست وقتل جهانشاه قره‌قوینلو

نخستین نامه‌ای که‌ازاو بسلطان‌مرادخان‌درمنشآت **فریدون بیگ** ذکرشده‌است،راجع باین‌فتح‌میباشد.در آن نامه نسبت بسلطان کمال‌ادب وحرمت‌را ، برخلاف نامه‌های بعد ، رعایت کرده . لیکن ظاهراً این‌نامه موردتوجه سلطان واقع نشده‌است . نامهٔ‌دوم **اوزون‌حسن** به **محمدفاتح** که‌باز متأسفاً بلاتاریخ است به مهمترین واقعه و فتحی‌که برای اوروی داده اشاره میکند ، یعنی شکست **حسنعلی** پسر **جهانشاه** رادر نزدیکی **مرند** ذکر کرده‌است . .

این شاهزاده که هفت‌سال قبل باوپناه برده‌بود،اینك بانتقام خون پدر با او بجنگ برخاست . **اوزون‌حسن**، **ابوسعیدتیموری** را بیاری

خواسته و فرمان برداری دیرین دودمان خود - **آق قوینلو** - را نسبت بسلسلهٔ **تیموری** یادآوری کرد وخیانت‌وخصومت‌دیرین **قره قوینلوها** رامتذکر گشت. دربرابر این‌یاری ومدد وعده میکرد که **عراق** را به **ابو سعید** وا گذارد، بشرط آنکه **آذربایجان** از آن اوباشد. **ابوسعید** این پیشنهاد را نپذیرفت، بلکه به بهانهٔ قصاص خون **جهانشاه** لشگری آراسته باو حمله آورد. ولی دراین جنگ شکست **یافته** با دو پسرش **محمد** و**شاهرخ** اسیرشدند، و**حسن**آنهارابه **یادگارمحمد** نبیرهٔ **میرزا-شاهرخ** تسلیم کرد، واوهم**ابوسعید** را بقصاص‌خون جدهٔ‌اش **گوهر-شاد خاتون** بقتل رسانید.

ایلچی‌ونیزی **کنتارینی** Contarini که‌دراصفهان بحضور**اوزون-حسن** پذیرفته شد، بتاریخ ۶ نوامبر۱۴۷۴ م. بیك پرده نقاشی که سر بریدن **سلطان ابوسعید** را نشان میداد اشاره میکند، که چگونه پسرش **اغورلومحمد** اورابطنابی‌بسته بقتل‌گاه‌میآورد

وصف‌حبس وقتل ابوسعید بقلم‌سیاح ونیزی

واین پرده دراطاقی بوده که او غورلومحمد بنا کرده‌بود. جسد **ابوسعید** رابه‌استدعای‌مادرش، که‌وی‌نیزاسیربود، به **خراسان** فرستاده به‌حرمت و عزت‌دفن کردند.

درهمان نامه که **اوزون‌حسن** به**سلطان محمدفاتح** نوشته وخبر شکست **حسن‌علی** وسی‌هزار نفر قشون‌اورا داده است. اعلام میدارد که وی**آذربایجان**، **عراق**، **فارس**، و**کرمان** رافتح کرده قصد آن‌دارد که بعدازین تختگاه خودرا در**تبریز**قراردهد. این‌نامه‌ظاهراً بصحابت ایلچیی موسوم‌به: **سیداحمدطغان اوغلو** ارسال شده است.

درسومین نامهٔ **اوزون‌حسن**، که‌ازدونامهٔ‌پیشین خود کمتر رعایت حرمت‌را کرده وبازبدون تاریخ‌است ، میگوید که: ایلچی‌عثمانی موسوم به: **امیر بیگ** وارد شده ، وپس‌ازشرح مذاکرات ومخاصمات فیمابین او و **سلطان‌حسین‌بایقرا** فتح‌خود وشکست‌اورا ذکرنموده ، وبیان‌مینماید که‌چگونه ممالك‌خودرا تقسیم‌وترتیب‌داده‌است . همچنین‌فتح‌**خرم‌آباد لرستان**را اعلام‌میدارد .

در نامهٔ چهارمین که آن نیز بی‌تاریخ است ، **سلطان محمدفاتح** رابا کمال اهانت وتحقیر «قدوةالامراء **شمس‌الدین‌محمدبیگ**» مخاطب ساخته ، و **شیراز** [1] را که بتازگی فتح کرده بود مقرّ سریر سلطنت و مسند خلافت نام داده ، و نیز به‌فتح و تسخیر **خوزستان** اشاره کرده است .

باین‌نامه جوابی ازسلطان عثمانی صادر میگردد که بمنتها درجه بخشم و غضب آلوده است ، سلطان درآن خود را بمباهات «شاه سروران **سلطان محمدبن‌مرادبن محمدبن‌بایزید**» نام برده خصم خود را به لفظ «**تو**» مخاطب‌داشته ، وباو تذکرداده که ازاقبال موقت روزگار غرّه نشود وتهدید می‌نماید که درآخرماه شوال براو حمله خواهد برد . و در همان اوان سلطان نامه‌ای به پسرش شاهزاده **سلطان‌مصطفی** حاکم **قرامان** نوشته وباوامر میکند که: به‌**اوزون‌حسن** حمله‌برد، ووی‌را باین عبارت نام‌میبرد:«مستحق‌دارو رسن‌اولان **اوزون‌حسن**».

۱) درقصبهٔ‌مسجدبردی‌معروف‌به«قصرالدشت» دریکفرسخی‌غربی‌**شیراز** ازمسجد کهن‌سالی‌وجوددارد که‌به کتیبهٔ‌خوانائی‌بنام‌وتاریخ‌از**اوزون‌حسن** مزین‌است . وظاهراً درهمین‌مسجدبوده که **مکتبی شیرازی** مکتبخانه‌داشته‌ودرجوار آن مدفون گشته‌است.

جواب نامهٔ **سلطان‌مصطفی** به پدرخود نیز در دست است . در آن میگوید ، چگونه باللهٔ خود **گدك احمدپاشا** قشون **اوزون‌حسن** را در نزدیکی **قونیه** بتاریخ ١٤ ربیع‌اول ٨٧٧ هـ . در هم شکسته و پسرانش **یوسف‌وزینل‌وعمر** رابقتل رسانده‌است[١].

دو نامهٔ دیگر ، باین رشته مکاتیب که در **منشآت فریدون بیگ** مندرج‌است ، اضافه‌میشود. آن‌هاعبارت‌است ازتعبیر رؤیائی که**شیخ آق‌شمس الدین** به‌عربی نگاشته‌است .

علل خصومت سلاطین عثمانی با اوزون‌حسن

وقایع‌نبردهای **اوزون‌حسن** باعثمانیها بطوریکه سیاحان ونیزی مانند: **کاترینوزلو،گیووانانجیلیتو**،ومؤلف کتاب **مسافرت‌نامهٔ تاجرونیزی‌درایران** بانضمام‌آنچه که‌مورّخان‌شرقی‌مانند: **منجم‌باشی وعبدالرحمن شرف بیگ** نگاشته‌اند گرچه درذکر تواریخ ایام و سنین مفصل‌نیستند،ولی‌رویهم‌رفته علل‌وجریان این‌نزاع‌را خوب‌روشن میکنند . گذشته ازنخوت‌وتکبر روزافزون **اوزون‌حسن** که ازنامه‌های مذکور درفوق مشهود است ، سلطان عثمانی علیه این همسایهٔ خود به چهاردلیل‌و علت‌حق‌شکایت‌داشته‌است:

١ ـ مذاکراتی که **حسن** را با دولت **ونیز** برای حملهٔ مشترك به‌عثمانی ازطرفین مشرق‌ومغرب درمیان بوده .

---

٢) رجوع شود به **منشآت فریدون بیگ**،ج١ ص٢٨٠. ولی‌تاریخ سنهٔ آن ٨٧٧ هـ . مظنون باشتباه‌است . وظاهراً سال‌تاریخ ٨٧٩باشد .

صدر فرمان یعقوب آق قویونلو

۲ ـ حملهٔ به **جهانشاه قره قوینلو** ترکمان که اورا بقتل رسانیده وهمچنین حمله به **سلطان حسین بایقرا** تیموری که آن هردو با **سلطان محمد فاتح** روابط دوستانه داشته‌اند.

۳ ـ مواعیدی که به امپراطورهای مسیحی **طرابوزان** داده و آنها را علیه عثمانی ها تحریك می کرده است.

٤ ـ جانبداری وحمایت از **پیر احمد** وسایرشاهزادگان خاندان **قرامان** که دشمن قدیم وعدوی دیرین **آل عثمان** بوده‌اند.

جنگ بین عثمانی وایران

جنگی که درسال ۸۷۷هـ . /۱٤۷۲ م . شروع ودر سال ۸۷۸ هـ . / ۱٤۷٤م. خاتمه یافت، دوصورت جداگانه‌را نشان میدهد. دراولی فتح وظفر از آن ایرانیان ودردومی نصیب ترکان است. درپیکار نخستین که درسواحل **فرات** نزدیك **ملاطیه** اتفاق افتاد، بعلت حملات جسورانهٔ **مراد پاشا** بیگلربیگی **رومیلی** به شکست عثمانیها منتهی گردید. بسیاری از آنان علاوه برمیدان قتال در گردابهای فرات هلاك شدند. چنانکه دوازده هزار تن، که درمیان آنان بسیاری ازرجال عالی مرتبت بودند، شام هنگام که سان دیدند، ازمیان رفته ونابود شده بودند.

انجیلتو ونیزی (که خوددراردوی ترك بوده‌است) می گوید:ـ ترکها ازاین شکست بهوش آمده مصمم شدند که قشون خویش را بداخلهٔ مملکت خود از نزدیکترین راه عقب ببرند. واز اینرو بطرف **طرابوزان** عقب نشسته راه دره‌ای را در پیش گرفتند که در قرب آن جنگ دوم اتفاق افتاد. این پیکار عظیم در اواخر ماه اوت ۱٤۷٤ م . رویداد ولشکر

اوزون‌حسن بکلی‌شکسته، پسرش **زینل** کشته شده ، مقدار زیادی غنائم بدست فاتحان **ترك** افتاد. شاهزاده **مصطفی‌خان** دراین جنگ سرشناس ومعروف گردید.همان‌نویسنده‌نیزمی گوید: «اگر**اوزون‌حسن**بفتح اول خود قانع شده‌بود، هرآینه‌ترکها با کمال رسوائی بازمیگشتند و اراضی راکه صاحب شده بود از دست نمی‌داد [۱] .» **عبدالرحمن‌شرف‌بیگ** در **تاریخ دولت علیه**میگوید:این‌شکست‌تاج‌سلطنت**اوزون‌حسن**راواژگون نمود ، و برای مدت بیست‌تا سی‌سال‌سلامت سرحد‌ات **ممالك** سلطان را ایمن‌ساخت [۲] .

اوزون‌حسنپس ازآن به**تبریز** باز گشته چندی‌به‌شکار پرداخت ، وبه‌ممالك محروسهٔ‌خود که دردست داشت‌قانع گردیده‌ازشکست خود یاد نمیآورد ، زیرا از کشور اصلی خود چیزی از دست نداده بود . لیکن آسایش‌وی‌بواسطهٔ طغیان‌پسرش **اغورلو محمد** ، که **شیراز**را گرفته‌بود، بهم برآمد .

پسرش چون شنید که پدر با لشگری جرّار بسوی او میآید، به **قسطنطنیه** گریخت . درآنجا سلطان عثمانی اورا بعزّت بسیار پذیرائی کرده باو وعده داد که وی‌را بجای‌پدرش که دشمن سلطان‌است، بتخت سلطنت **ایران** خواهدنشانید. **اوزون‌حسن** کیفر ناسپاسی فرزند را ازدر مکروحیله در آمده ، نخست تمارض نموده سپس آوازه در انداخت که وفات یافته‌است .

۱)رجوع‌شود به:فصل‌هفتم «**روایات‌انجیلتو**» طبع‌انجمن هکلویت ص۸۸.
۲) رجوع شودبه: **تاریخ الدولةالعلیة** ص۱۷۳.

انجیلتو میگوید: «در این اثنا خبری شایع شد و به **قسطنطنیه** رسید که **اوزون‌حسن** از شدت غم و غصه بسبب طغیان پسرش، بمرض مهلکی گرفتار شده است، و بازشایعه ای انتشار یافت که مرضش رو باشتداد است، تا آنکه بعضی از نزدیکان باوفای او بنا بمواضعه‌ای که باوی داشتند، خبر مردن اورا اعلام نمودند، در همان حال رسولانی به **اغورلومحمد** فرستاده نامه‌ها و نشانی ها گسیل داشتند و بشارت مرگ پدر را بوی نگاشتند وازاودرخواست کردند که هرچه زودتر بشتابد وپیش از آنکه یکی از برادرانش ـ **خلیل یا یعقوب** ـ تاج سلطنت را بکف آورد، وی بسرعت باز گردد. وبرای اینکه بکلی تظاهر به‌وفات وی شده باشد، تمام مراسم تشییع جنازه علناً بعمل آمد، ودرسراسر مملکت مردن اورا یقین کردند. **اغورلومحمد** که به‌پیك جداگانه با نامه‌های مخفی بوی رسیده بود، برآن سرشد که به **تبریز** باز گردد. پس از روزی چند باچندتن از همراهان خود روبراه نهاده به **تبریز** رسید، باامید بسیار خودرا پادشاه مملکت میدانست. ولی چون بآنجا در آمد پدررا در کمال سلامت دیده، بجای قصر سلطنت بزندان مسکنت رفت، وسپس بدون اینکه اندك آثار علاقهٔ ابوت نسبت باوابراز کردد، سرازتنش جدا کردند [1].»

تدبیر اوزون‌حسن برای دستگیری وقتل پسر خود

شکستی که **اوزون‌حسن** از عثمانی‌ها یافت، بفتح وظفری که بر لشکر **مصر** حاصل نمود، تاحدی جبران شد؛ وی شهر **اورفا** رافتح کرده ویران ساخت و نیز نصرت وپیروزی جدیدی درپیکار **گرجستان** بدست آورد وباجی به‌مبلغ ۱٦هزار دوکات ازآنها گرفته شهر **تفلیس** رانیز مسخر فرمود.

---

۱) فصل نهم کتاب «**روایات انجیلتو**» ص٩٦ .

باری، **اوزون‌حسن** را پس از همهٔ این فتوحات عاقبت وقت در رسیده در سال ۸۸۲ هـ./۱۴۷۷م. بمرد، و پسرش **سلطان‌خلیل**

سلطان خلیل

بجای او نشست. وی نیز بیش از شش ماه سلطنت ننموده برادرش **یعقوب** بر او تاخته، در نزدیکی **خوی** وی را شکسته بقتل رسانید[1].

۱) در تصرف راقم این حواشی مجموعه‌ای است خطی مشتمل بر دوازده رساله که آخرین آنها چنانکه در پشت جلد نوشته‌شده موسوم است به: (**رسالهٔ عرض لشگر**، تألیف **مولانا جلال الدین محمد دوانی**) و باین عبارت شروع میشود :

«اللهم صل علی محمد و آله وصحبه اجمعین . قال الله سبحانه وتعالی و لقد کتبنا فی‌ز بور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون . از پرتو اشعهٔ این نیر قدسی بینایان منظر تحقیق را این معنی شاهد ومعاین گردد... » .

و باین دو شعر ختم میشود ـ :

«زهی بر ضمیر منیرت عیان	بود سر غیب از ازل تا ابد
ندیده بدین عقل و روشندلی	سپهر کهن‌سال در دور خود» .

این رساله در چگونگی سان دیدن **خلیل سلطان** است از سپاه خود که در سال ۸۸۱ هـ . یعنی یك سال قبل از وفات پدرش **اوزون‌حسن آق‌قویُنلو**، در **بند امیر** شمال‌شرقی **شیراز** ، روی داده است .

درباب این رساله که درنوع خود بدیع ، ودر کیفیت عرض سپاه شاید در زبان فارسی بی‌نظیر باشد ، پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** (مستشرق ایرانشناس معروف که در تاریخ سلسلهٔ آق‌قویُنلو بصیرت وخبرت خاص دارد) بحثی دقیق ومفصل فرموده که در بولتن مدرسهٔ السنهٔ شرقیه ـ **لندن** ۱۹۳۹ م. جلد اول قسمت اول ، بطبع رسیده است ـ واز آن نسخهٔ مستقلی جداگانه که بدست خط وامضای مؤلف مزین است، نزد این جانب فرستاده‌اند . مطالعهٔ این رسالهٔ «عرض لشکر» نه تنها خوانندهٔ را بکیفیت لشکر آرائی آگاه میسازد ، بلکه اطلاعات نفیس و ذیقیمت دربارهٔ حکومت **شاهزاده خلیل** در **فارس**، و پدرش **اوزون‌حسن** و دستگاه سلطنت **آق قویُنلو** بدست می‌دهد .

تحقیقات مینورسکی مبتنی بر نسخه‌ای خطی از همان رساله است که بنام «**عرض ـ نامه**» موسوم شده ودر طی مجموعه‌ای محتوی بر ۲۱ رسالهٔ خطی در **کتابخانهٔ حمیدیهٔ اسلامبول** موجود است . ومشتمل است بر کلیات **مولانا جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی** متولد ۸۳۰ ومتوفی به ۹۰۹هـ.

پس‌از آنکه این‌شاهزاده پادشاه‌شد، قریب‌سیزده‌سال سلطنت کرد[1].

سلطان یعقوب و قتل اجداد صفویه

درخلال این مدّت **شیخ حیدر** پسر **شیخ جنید صفوی** را، که قدرت وشوکت روزافزون او ویرا بوحشت انداخته بود، بقتل رسانید؛ وپسران وی را، که یکی

---

۱) در خاندان این بنده مترجم فرمانی موجود است ، بقلم شیوای تعلیق ، از **سلطان یعقوب آق قوینلو** ودر آن تولیت موقوفات **مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز** رابربانی وواقف آن یعنی علامهٔ زمان **سید صدرالدین محمد دشتکی شیرازی** طاب ثراه تأئید وآن املاك موقوفه را مبسوطاً ذکر واز پرداخت وجوه دیوانی معاف و مسلم وازمداخلهٔ عمال دیوان مرفوع القلم فرموده است .

این فرمان که از اسناد معتبر قرن نهم هجری است، خلفاً عن سلف بمرحوم **حاج میرزا حسن فسائی مؤلف فارسنامهٔ ناصری** (جد امی نویسندهٔ این حواشی رسیده . ومتن آنرا در کتاب مذکور (ج۱ ص۳۱) نقل فرموده است :

اصل این فرمان که بتاریخ ذی القعدةالحرام سنهٔ ثلاث وتسعین وثمانمائه درشهر **تبریز** بمهروصحهٔ سلطان مذکور رسیده است ، هم اکنون درتصرف اولاد واقف است . - **مرحوم حاج میرزا حسن فسائی** در سال ۱۳۱۴ ه.ق. بر حسب توجه و اهتمام **مرحوم علیقلیخان مخبرالدوله** وزیرعلوم ، بدست **دکتر طولوزان** طبیب مخصوص شاه از آن عکس برداشته است. اینك بمنظور احیاء آثار تاریخی وادبی آن‌عصروزمان ازصدروذیل آن فرمان که شامل بر مهر وامضاء آن پادشاه وتاریخ صدور آن است ، قسمتی دراین کتاب نقل وبروان پاك گذشتگان ونیکوکاران که همه درزمان خود حافظ وحارس معاهد و مدارس علم و ادب بوده‌اند ، طلب رحمت و غفران مینماید . رحمةالله علیهم رحمةً واسعة .

صدرفرمان

« الحکم لله

ابوالمظفر یعقوب بهادر سوزمیز (محل صحهٔ شاهی) حکام و وزراء و دیوانیان و کتاب ومستوفیان وعمال ومباشران ومتصدیان اموروا شغال سلطانی واموال دیوانی مملکت فارس عموماً وبلده وحومهٔ دارالملك شیراز و شبانکاره وکربال و فسا خصوصاً

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از آنجمله **اسماعیل** مؤسس و بانی **خاندان صفویه**است، دستگیرساخته درقلعهٔ **اصطخر فارس** محبوس ساخت .

منجم**باشی** میگوید که:**یعقوب**قصرباشکوه تابستانی**هشت بهشت**[۱]

بقیهٔحاشیه ازصفحهٔ قبل:

بدانند که چون تبجیل واعظام و اجلال واکرام سادات عظام ونقباء کرام که نور حدقهٔ لولاك ونورحدیقهٔ ومااسلناکاند، سیما جماعتی که علو نسب ایشان بشرف حسب مزین داشتهباشد ، ودراعلاء اعلام علم ودانشوری وارتقاء مدارج حکمت وفضل گستری رایت درایت افراشتهباشد .... الخ» .

ذیلفرمان

«مقرر فرمودیم از ابتداء سنهٔ مذکوره بمبلغ مذکور از مرتضی ممالك اسلام مومیالیه بازستانند وجهتدیوان ضبطنمایند وبعلت سودوزیانآن مزاحم سیادتمآبی و متولی مدرسهٔ مذکوره نشوند ومیباید که حسبالمسطور مقرر دانستهازمضمونیرلیغ عالممطاععدولوانحراف نجویند وازشایبهٔتغیروتبدیل مصونومحروس شمرند، وهمهساله دراین باب نشان مجددطلبندارند واعتمادبتوقیعاشرفاعلینمایند وشکروشکایت عظیم مؤثردانند ، دراینباب تقصیرننمایند ودر عهده دانند . بدارالسلطنة تبریز تحریراً فی سابع ذیقعدةالحرام سنهٔثلاث وتسعینوثمانمائة» .

سجع مهرشاهی «اناللّه یأمر بالعدل والاحسان

یعقوببن حسنبنعلیبن عثمان».

۱) **قصر هشت بهشت** :اینقصرعالیوزیبا که بعدها در**اصفهان**سلاطینصفویه همقصری بهمیننام بنانهادند،وهنوزبقایایآنپابرجایاست،درموقعخودموردتحسینخاصوعام بوده **وجامی** قصیدهای بلیغدارد که تغزلرادروصف وستایشاینقصرمعروف آغازکرده سپس در مدح **سلطان یعقوب** سخن گفته است وآنجا میگوید :

اینند قصراست، همانا که بهشتی دگراست
که گشاده برخ اهل صفا هشت درست
جای آن دارد اگر هشت بهشتشخوانند
چوننزهرنقشدرآن حور وشیجلوه گراست.

رادر بیرون **تبریز** بساخت؛ ولی سیاح وتاجر ایطالیائی در سفرنامهٔ خود بنای قصر مذکور را به **اوزون‌حسن** نسبت میدهد . و عاقبت بروایت همان‌سیاح(زیراااین‌روایت‌رامیر**خواندومنجم‌باشی**باشی‌ذکرنکرده‌اند.) **یعقوب** بدست زوجهٔخود بصورت‌ذیل کشته شد ـ :

مسموم شدن یعقوب

«**یعقوب** بانوئی از خاندان بزرگان که دختر یکی از اعیان ، لیکن زنی هرزه و بوالهوس بود ، بحبالهٔ نکاح در آورد ، آنزن که در دام عشق یکی از رجال دربار افتاده بود ، درصدد برآمد که **سلطان‌یعقوب** شوی خود را هلاك کند؛ بطمع آنکه بعقد عاشق‌خود درآمده‌اورا پادشاه‌سازد. زیرا اگر **یعقوب**‌را فرزندی‌نبود،آنمرد بحکم‌قرابت وخویشاوندی‌بالطبع‌جانشین شاه می‌شد . پس ازآنکه این توطئه را باآنمرد در میان‌نهاد، زهری قتّال فراهم ساخت . سلطان را رسم آن بود . که عادةً بحمامی‌معطر میرفت . روزی باپسرش که‌کودکی هشت‌نه ساله بود،بحمام رفته مدت ۲۲ساعت تا هنگام غروب آفتاب در حمام توقف نمود. چون از حمام بیرون‌آمد، به‌اندرون که درنزدیکی‌حمام‌بودرفت.درآنجا آن‌زن‌قتاله‌پیش‌آمده‌فنجانی از طلای ناب که محتوی شربتی زهرآگین بود وآنرا هم در آنروز که سلطان بگرمابه رفته بود مهیا ساخته ، چون میدانست که بعد از استحمام‌سلطان معمولاً شربتی می‌نوشد ، بنزد او آورد . لیکن بیش از حدّمعتاد نسبت بشوی خود لطف و مهربانی ابراز مینمود ، امّا از قیافهٔ اوآثار ترس ووحشت نمودار و رنگ باخته بنظر می‌آمد و سلطان هم در بارهٔ او بدگمان بود ، این وضع رفتار برسوء ظن او بیفزود وبفرمود

که: نخست وی از آن شربت بیاشامد. زن بدکردار بناچار اندکی از آن جام خورده هرسه تن از اثر آن سم جانگذار درنیمه شب جان سپردند، بامدادان حکایت مرگ ناگهانی **یعقوب سلطان** وفرزند وزن وی درشهر منتشر گردید. بزرگان وامرا که خبرمرگ شاه را شنیدند، بایکدیگر بمنازعه برخاستند؛ بطوریکه برای مدت پنج یا شش سال تمام **ایران** به جنگ داخلی گرفتار بود، وهربچند گاه امیری بسلطنت می‌نشست، تا آخرکارجوانی موسوم به **الموت** Alumut [۱] به چهارده سالگی به تخت نشست، و تا زمان جلوس **شاه اسمعیل** پادشاه بود» [۲].

منجم باشی دربارهٔ **یعقوب** میگوید: «وی به شرب ولهو بسیار شائق بود و به‌شعر رغبتی بسیار داشت. بسیاری ازشعرا ازاطراف عالم بدربار او گرد آمده، در مدح وی قصائد شیوا می‌ساختند. بعداز وی‌پسرش **بایسنغر** سلطان شد، لیکن بیشتراز یکسال وهشت‌ماه پادشاهی نکرد،

بایسنغر بن یعقوب ورستم بن مقصود

تا آنکه پسرعمش، **رستم پسر مقصود**، بجای وی‌نشست. وی‌بالشگری بعزم‌جنگ **بدیع الزمان تیموری** بیرون آمد، لیکن پیش از آنکه در **خراسان** این‌جنگ واقع‌شود، چون‌حاکم **اصفهان** براو طغیان‌نموده‌بود، عنان عزیمت بدان‌صوب معطوف ساخت؛ همینکه نزدیك رسید، حاکم

---

۱) این‌کلمه چنان است که درسفرنامهٔ سیاح ونیزی ذکر شده وظاهراً (میرزا **محمود یامیرزا الوند** Alwand بوده وتحریف شده باشد.

۲) **منجم باشی** دراین‌باره فقط باختصارمیگوید که: **یعقوب** در محرم ۸۹۶ وفات یافت، (ج۲ص۱۶۶).

مذکور گریخته به **قم** فرار کرد، لشکریان دنبال وی رفته او را بکشتند و سر اورا بنزد **رستم بیگ** آوردند. درهمان سال ۸۹۸ هـ./ ۱٤۹۲ م. وی سپاهی بسوی **شیروان** گسیل داشت و فتح خود را باسلوب **تیموریان** به برپا کردن کله منارهها ازسر دشمنان مشتهر ساخت. معذلك **بایسنغر** ازهمان شیروانیان لشکری گرد آورده بعزم تسخیر **آذربایجان** برون تاخت.

رستم، به دشمنی با **بایسنغر**، پسران شیخ حیدر صفوی، **سلطان علی** ودیگران را که در قلعهٔ **استخر** محبوس بودند، نزد خود طلب فرمود؛ بقصد آنکه آنها بانتقام خون پدر خود از **بایسنغر**، فرزند **یعقوب**، با او بجنگند.

آزادی اسرای صفوی

رستم، **سلطان‌علی صفوی** و پیروان وی را در **تبریز** به نیکی پذیره شد، آنگاه بعزم قتال با **بایسنغر** بسوی **اهر** روان گردید. درآنجا اورا بشکست وبقتل رسانید. پس از آنکه از دغدغهٔ **بایسنغر** خاطر آسوده ساخت، ازقوت روزافزون **سلطان علی** صفوی نگران گردید؛ پس درصدد نابود کردن وی برآمد ویکی از امراء خود را باچهارهزار سوار ازعقب وی روان ساخت، وجنگی شدید مابین آنان بوقوع پیوست که درآن پیکار **صفویان** گرچه **هفتصدتن** بیشتر نبودند، بقول **انجیلتو**[1] مانند شیر بشجاعت جنگیدند،

---

۱) رجوع شود به: صفحهٔ ۱۰۱ ترجمه و طبع انجمن هکلویت. در ص ٤٦ **کاترینوزنو** میگوید: «سپاهیان صفویان هرچند معدود بودند، شجاعتی عجیب از خود نمایان ساختند وهیچکس از آنها نبود که یا کشته ویا شدیداً مجروح نگردد». ونیز یکیها **سلطان‌علی** را باپدرش **شیخ‌حیدر** اشتباه کرده‌اند.

و **سلطان علی** هر چند شکست یافته کشته شد، اما برادر خویش **اسماعیل** راجانشین خودفرمود. **اسماعیل** و برادرش **ابراهیم** به **گیلان** و **مازندران** فرار کردند. و آنان چندی درآنجا پنهان بودند و در **لاهیجان** و **لشت نشا** (نزد شیعیان **گیلان**) مخفی شدند. **اسمعیل** در **گیلان**، در تحت حمایت حاکم آن دیار **کارکیامیرزاعلی** اقامت جست. ولیکن برادرش **ابراهیم** بالباس مبدل به نزد مادر خود به **اردبیل** رفت. در این اوقات تبلیغات شیعی درمیان مردم بلاد **گیلان** رواجی عظیم یافت و **صوفیان** یا **قزلباشهای** [1] **لاهیجان** روزبروز برعدّت و عُدّت خود میافزودند.

ابتدای کشورستانی شاه اسماعیل اول [2]

در ۹۰۵ هـ. / ۱٤۹۹ م. **اسماعیل** که عمرش ازسیزده نگذشته بود [3]، شروع به کشورگیری

---

۱) **منجم باشی** (صفحهٔ ۱۸۱). لقب **قزلباش** یعنی (**سرخ سر**) ازقرارمنقول اولین بار بواسطهٔ **شیخ حیدر** بوجود آمده که درموقع حمله به **شیروان** پیروان خودرا باین نام نامیده است. تاجرایطالیائی (ترجمه وطبع ۱۸۷۳، **پاریس**) نیزاستعمال تاج دوازده ترک از سقر لاط سرخ را برسر سپاهیان واتباع که باعث ایجاد اصطلاح « قزلباش » است به **شیخ حیدر** نسبت داده. و آن کلاهی بوده است سرخ رنگ و بالای آن عمامه‌ای داشته ودوازده ترک بشکل مخروط در آن کلاه رسم کرده که در آن نام ائمهٔ اثنی‌عشر را احیاناً می‌نگاشته‌اند.

۲) بهترین کتاب محققانه‌ای که در ازمنهٔ اخیره درباب تاریخ تأسیس **سلسلهٔ صفویه** و ظهور **اسمعیل اول** انتشاریافته، کتاب دانشمند آلمانی **والترهینتز** - Walter Hintz میباشد که درسال ۱۹۳٦ م. در **برلن** بطبع رسیده وموسوم است به: « ظهور دولت ملی درایران درقرن پانزدهم ».

۳) بگفتهٔ منجم باشی، **شاه اسمعیل** در ماه رجب ۸۹۲ هـ. / ژوئیهٔ ۱٤۸۷ م. متولد شده است.

کرد وبدستیاری نه‌طایفه که با او عهد وپیمان بسته بودند و عبارت بودند ازطوائف: **استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، وارساق، ذوالقدر، افشار، قاجارو صوفیان قراباغ** فتوحات خودرا آغاز کرد[۱]. پس‌ازآنکه‌رسماً قبوراجداد نامدارخودرادر **اردبیل** زیارت وازماندپیرخویش‌طلب بر کت ودعای‌خیر کرد،ازطریق **قراباغ ،گوگشا ، دنیزوارزنجان** ، به **شیروان** تاخت . درآن اوقات اخباری منتشر شده بود که «پسرشیخ » بطلب حق خودقیام کرده‌است؛ ازاینرومریدان شیخ ازهرطرف درزیرلوای‌شاه جمع میشدند،حتی‌شیعیان‌از **شام ودیاربکر وسیواس** روبجانب‌اومی‌آوردند بطوری که بزودی خود را در رأس لشگری مرکب از هفت هزار مرد مقاتل‌دید.پس‌ازآنکه‌از **رودکر** بگذشت،به **فرخ یسار** پادشاه **شیروان** که‌قاتل‌پدرش‌بود،حمله برد. ودرنزدیکی **گلستان** درمجاورت **شماخی** لشگر او را شکسته ، وی را بکشت و **شیروان** را فتح کرد و خزائن سلطانی اورا بکف‌آورد . آنگاه زمستان را در **محمودآباد** که نزدیك همان مکان بود بسر آورد ، و **امیرشمس‌الدین زکریا** را وزیر اول و **مولانا شمس الدین گیلانی** متکلم‌عصرراصدردیوان،و **حسین‌بگ شاملو**

---

۲) اسامی نه‌طایفهٔ **قزلباش** راکه مریدان‌خاندان صفوی‌بوده وباپادشاه‌پیمان بسته‌بودند، این‌چنین نیز روایت میکنند :

۱ـ استاجلو ۲ـروملو ۳ـ شاملو ٤ـ تکلو ٥ـ ذوالقدر ٦ـافشار ۷ـقاجار ۸ـ بیات ۹ـ ترکمان

و **ابدال بگ** رامشاوران خود قرارداد [1] .

در همین موضع بسال ۹۰۷ هـ . / ۱۵۰۱ م . وقتی که **اسماعیل**

---

۱) **درتهران** در کتابخانهٔ شخصی مرحوم **مرتضی نجم آبادی** رحمه، نسخهٔ خطی درتاریخ فتوحات **شاه اسمعیل** بنظر رسید که اول و آخر آن محذوف است ، ولی تحقیقاً درزمان حیات همان پادشاه تألیف شده ومحتوی است بروقایع ظهور **اسماعیل** وجنگ باشر **وانشاه فرخ یسار** بسال ۹۰۵ هـ. تاشکست **محمد خان شیبانی** بسال ۹۱۶هـ. در **مرو** وبدان خاتمه می پذیرد. واین نسخه گرچه مغلوط است وبسیار سقط وحذف دارد ، ولی خالی ازبعضی فوائد تاریخی نمیباشد . مؤلف آن شاعری بوده است (**امینی**) تخلص که کراراً اشعاری باذکر نام شعری خود درآن مندرج ساخته (واین امینی غیراز **فضل الله روزبهان اصفهانی** صاحب تاریخ **عالم آرای امینی** است ، زیرا مؤلف آن که به **ملاخواجه** معروف است ، ازکبار معاندان فرقهٔ شیعه و از مخالفان عنود **شاه اسماعیل** بوده است .

دراین کتاب نکات ونوادرتاریخی بسیاریافت میشود، ازآنجمله:-درباب اعلام مذهب تشیع درخطبه نوشته است: «هم دراوایل جلوس امر کرد خطبای ممالك خطبهٔ ائمهٔ اثنی عشر بخوانند «واشهد ان علیاً ولی الله و حیّ علی خیرالعمل » ـ که از آمدن سلطان **طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق** وفرارنمودن **بساسیری** که از آن تاریخ تاسنهٔ مذکور (۹۰۷) ۵۲۸ سال است ـ ازبلاد اسلام برطرف شده بود، بااذان ضم کرده و فرمان همایون نفاذ یافت که در اسواق زبان بطعن و لعن **ابابکر وعمر وعثمان** بگشایند ، وهر کس خلاف کند سرش ازتنش بیاندازند ودرآن اوان از مسائل مذهب **حق جعفری** وقواعد وقوانین ملت **ائمهٔ اثنی عشر** اطلاعی نداشتند ، زیرا که از کتب **فقه امامیه** چیزی درمیان نبود ، وجلد اول از کتاب **قواعدالاسلام** که از جملهٔ تصانیف سلطان العلماء المتبحرین **شیخ جمال الدین یوسف بن مطهر حلی** است که شریعت پناه **قاضی نصرالله زیتونی** داشت ، ازروی آن تعلیم وتعلم مسائل دینی مینمودند. تاآنکه روزبروز آفتاب حقیقت **مذاهب اثنی عشریه** ارتفاع پذیرفت.»

بادکوبه را گرفته وبه‌محاصره قلعهٔ **گلستان** اشتغال‌داشت، خبری بوی رسید که **الوند بیگ** پسر **یوسف بیگ** آق‌قوینلو ترکمان بقصدمصاف اولشگری به **نخجوان** آورده است، پس‌درحال‌درفش‌ظفرنمون‌را متوجه‌آن صوب فرمود ، در **شرور** نزدیك **نخجوان** جنگی‌قطعی مابین دو لشگر بوقوع پیوست . سردار ترکمانان **امیرعثمان** موصلی و سپاه صفوی را **پیری بیگ قاجار** سرداری می‌نمود ، ترکمانان بکلی شکست فاحش یافته وسر کردهٔ سپاه ایشان اسیر شده بقتل رسید .

جنگ‌شرور

الوند بیگ خود به **دیار بکر** فرار کرد . و **اسماعیل تبریز** را بگرفت و در آنجا تاج سلطنت را بتارك نهاد [۱] ، در سال بعد یعنی در ۹۰۸ هـ . / ۱۵۰۲ م . حمله به **عراق عجم** برد و **مرادبیگ** آخرین حکمران **آق‌قوینلو** رامنهزم ونامرادساخت، چون‌اوبه **شیراز** گریخت، **شاه‌اسماعیل** نیز وی رادنبال فرموده در طول دو سال **کازرون وشیراز وکرمان ویزد** را فتح کرد . و زمستان سال ۱۵۰٤ م . را در **اصفهان** گذرانید .ـ در همانشهری که مقدّربود بعدها پایتخت با شکوه سلطنت

۱) ظاهراً در سال ۹۰٦ هـ/ ۱۵۰۱م . **شاه‌اسماعیل** مذهب **شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه** را مذهب رسمی دولت و ملت **ایران** اعلام نمود، وازآن تاریخ تاکنون این مذهب دین رسمی‌ایرانیان شناخته شده وازآن زمان در خطبه وسکه به‌این عقیده اشاره‌میشودوهم‌درتاریخ خطی‌فوق که دراحوالات **شاه اسماعیل** نگاشته‌شده ومصنف آن **امینی** شاعراست،این‌رباعی درتاریخ رسمیت دادن مذهب شیعه آمده:

«شاهی که ازوست ملك ودین بارونق　　آن خطبه که حق بود رقم زد بورق
تاریخ وقوع آن چو میکرد خیال　　گردون گفتش:«مجدّد مذهب‌حق(۹۰٦)»

اولاد او گردد ووی اکنون پایهٔ آنرا باستواری بنیاد می‌نهاد . هم در آنجا بود که سفیری از سلطان عثمانی **بایزیدخان‌دوم** بنزد وی آمد . تفصیل‌تاریخ‌ظهوروترقی‌وهبوط این‌سلالهٔ‌بزرگ ملی **ایران** درجلددیگر این کتاب [۱] بحث خواهدشد .

روابط مابین‌تیموریه و صفویه

حکایت ارتباط **تیموریه‌وصفویه** نخست در میان **بابر** و **شاه‌اسماعیل** وبعداً دربین **همایون** وشاه **طهماسب** در جلدآتیهٔ این کتاب به‌تفصیل ذکر خواهدشد . رویهم رفته علی‌رغم اختلاف عقیده و مذهب که باعث جدائی وانفصال **ایران** ازهمسایگان سنی مشرب‌او شده بود ، ارتباط مابین **هند** و **ایران** در عصر صفویه بسیار دوستانه بوده است . با آنکه بعد از قیام دولت‌صفوی **مذهب شیعه** رادرآن مملکت مانند دیانت رسمی‌ملی‌اختیار نمودند، معذلك **بابر** وشاه **اسماعیل** هر دو دریك امر اشتراك داشتند و آن‌همانا بیم‌وخصومتی‌بود که‌هردونسبت‌به **شیبانی‌خان** (شیبك) واوزبکان

---

۱) جلدچهارم تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور **براون** موسوم‌به: « **تاریخ ادبی ایران درازمنهٔ جدیده ـ کمبریج** ۱۹۲٤ موسوم‌به :- Persian » Literature in Modern Times (1500 - 1924) ».

مؤلف درقسمت‌اول کتاب‌خودتاریخ سیاسی، وسپس درقسمت‌های دوم وسوم‌تاریخ نظم‌ونثر فارسی‌رادر **عصر صفوی** وبعدازآن‌تازمان حاضر، به‌تفصیل بیان نموده‌است. این کتاب‌رادر ۱۳۰٤ شمسی دوست دانشمند این‌بندهٔ مترجم،مرحوم **غلامرضاخان رشیدیاسمی** استاد **دانشگاه تهران** ، برحسب خواهش‌من بفارسی ترجمه نموده ودر سال ۱۳۱٦ هـ . ش. درتهران آنرابانضمام‌رسالهٔ‌خاصی که درباره‌ٔ **ادبیات‌معاصر** نگاشته ،بطبع رسانیده‌اند .

آلوس او داشتند ، **خانوادهٔ تیمور** دراواخر ایام خود در **ماوراءالنهر** و **خراسان** ازدست اوزبکان رنج بسیار دیدند . سنوات مابین ۱۵۰۱م. تا ۱۵۰۷ م . مشتمل فتوحاتی است که **شیبانی خان** را نصیب گردید . وی پی در پی شهر های **سمرقند** و **فرغانه** و **تاشکند** و **خوارزم** و عاقبت **خراسان** رامسخر ساخت .

سلطان حسین بایقرا ، که از دربار درخشان وی در **هرات** قبلاً سخن گفتیم ، درسال ۹۱۲ هـ./ ۱۵۰۶ م . وفات‌یافت . ضعف واختلافی که درفرزندان وخویشان‌او موجودبود ،آنهارا بسهولت مغلوب **شیبك خان** ساخت‌واو در سال ۱۵۰۷ م . ایشانرا شکسته سراسر آن شاهزادگان رابقتل رسانید. ازآنمیان‌تنها یکنفرخلاص‌یافت ـ که‌پسر **سلطان‌حسین** موسوم بـه **بدیع‌الزمان** باشد ـ وی گریخته نخست پناه به‌شاه **اسماعیل** برد و سپس به دربار عثمانی به **اسلامبول** پناهنده شد و هم در آنجا وفات یافت .

فتح‌شاه‌اسماعیل درمروو‌شکست اوزبکها

در سال ۹۱۶ هـ . / ۱۵۱۰ م. شاه **اسماعیل** به‌**خراسان** حمله برد و با **اوزبکان** مصاف داده آنها را در جنگ **مرو** بشکست . جسد **شیبانی‌خان**‌مابین کشتگان‌یافت شد . بفرمان شاه اجزای پیکراورا از هم منفصل ساخته هرقطعه رابعلامت آن فتح نمایان‌بکشوری فرستادند. استخوان‌جمجمهٔ ویرادرطلانشانده‌از آن‌برای **شاه‌اسماعیل**‌جام می‌ساختند. پوست‌کلهٔ‌وی را ازکاه‌انباشته بنزد **سلطان بایزیدخان** پادشاه عثمانی‌به‌**قسطنطنیه**‌فرستادند. یکدست‌اورابعلامت‌تهدیدوانذار بافرستاده‌ای

خاص نزد یکی ازهواخواهان او یعنی حاکم **مازندران** ـ گسیل داشتند[۱].

خواهر **بابر پادشاه** ـ **خانزاده بیگم** را که ده سال قبل بدست اوزبکان اسیر افتاده بود ـ **شاه اسماعیل** ازاسارت خلاصی بخشیده باعزت بسیار نزدبرادرش فرستاد. **بابر** دریادداشتهای خودشرحی جالب ازچگونگی ملاقات خود باخواهرش مینویسد[۲]. بعد از آن سفارتهای دوستانه مابین آن دو پادشاه مبادله گردیده است. (**بابر** درسال ۱۵۰۸ بلقب «پادشاه» که بلغت فرنگی « امپراطور » ترجمه میتوان کرد، ملقب شده بود). چون **بابر** یك دو سال بعد بکلی ازفتح **ماوراءالنهر** منصرف گردید (۱۵۲۶م. ۱۵۲۹ م.) وسر گرم حملات خویش به‌خاك **هندوستان** شد وازآن بعد ملك تیموریان از **ماوراءالنهر** بآن کشورانتقال یافت، ازینرو هیچگونه موردنزاعی مابین او وشاهان **ایران** باقی نمانده ، و دوستی که باینصورت بنیادشد، دوامی کامل یافت؛ درنسل بعد بواسطهٔ مهمان‌نوازی **شاه طهماسب** از **همایون بن بابر** که موقتاً از**هند**دورمانده باوپناهنده شده بود،این دوستی قدیم تجدید و مؤکد گشت. ولی مسامحه و تساهل پادشاه نسبت بعقاید شیعی **شاه اسماعیل** درمیان رعایای اودرآنطرف **رودجیحون** نسبت به‌وی نفرتی بوجودآورد. چه آنمردم درآنزمان مانند عصرحاضر بسیاربعقیدهٔ سنت و جماعت پای بند و متعصب بودند؛ از اینرو با **شاه اسماعیل** که سنیان راشدیداً معاقبه و مؤاخذه میکرد[۳]، باطناً عداوتی عظیم داشتند.

---

۱) رجوع شود به: **تاریخ هندوستان** تألیف **ارسکین** Erskine ج۱ ـ ص۳۰۳.

۲) **بابر نامه** طبع **ایلمنسکی** ص۱۱ .

۳) رجوع شود به: **تاریخ هندوستان** تألیف **ارسکین** ج۱ ، ص۳۲۱ .

روابط حسنهٔمابین **هند وایران** درآنزمان محدود به‌حکمرانان آن‌دو کشورنمانده ، بلکه درسراسر عصرسلطنت صفویه و حتی بعد از آن بطوریکه در جلد بعد خواهیم گفت ، همواره عدهٔای از شعرای **ایران** که‌حتی بعضی ازآنهااز معروف‌ترین اساتیدزمان خود بوده اند ، از وطن خویش مهاجرت کرده به **هندوستان** رخت کشیده‌اند، تادرآنجا درظل عنایت **سلاطین‌مغولی‌هند** کسب مال وجاه نمایند . دربار این پادشاهان تیموری‌نژاد تلروز آخر ، که بعداز شورش **هند** در ۱۸۵۷م. بکلی منقرض شد ، همواره زبان فارسی را نه فقط زبان رسمی سیاسی و دیپلماسی قرار داده بود ، بلکه لغت شعر و ادب نیز می‌شناخت و از آن دستگاه دانش پناه آثار بسیار بنظم ونثرفارسی باقی مانده است[۱] .

مناسبات‌ادبی مابین ایران وهندوستان در عصر صفوی



۱) نویسندهٔ این حواشی دربارهٔ تاریخ سلطنت اسلامی **هندوستان** وروابط فرهنگی‌آن‌با **ایران** در ذیل کتابی که بنام «**سرزمین‌هند**» تألیف‌نموده‌ام بتفصیل بحث کرده ، خواننده دراین‌باب بآن‌کتاب مراجعه کند .

سرزمین‌هندطبع‌دانشگاه **طهران**، فصل‌سوم‌ص۱۱٤-۱٤٥**طهران**۱۳۳۷

فصل هفتم
نثرنویسان دورهٔ تیموری

وسعت دامنهٔ ادب در این عصر از غنا و ثروت ادبی و هنری این عصر درفصل سابق بطور اختصار سخن رفت ، اینك دراین فصل میخواهیم که بعضی ازپیشوایان ادب آنزمان را که شهرت بسیاردارند بطورتفصیل مورد بحث قرار دهیم . اگر بخواهیم تمام شعراء و فضلاء این دوره را ولو بطریق اجمال مطالعه نمائیم ، هر آینه طالب امری محال خواهیم بود ، چه مؤلف **حبیب السیر** که شرح حال زندگانی تمام نویسندگان و شعراء معروفرا بطور خاتمهٔ مقال درذیل دورهٔ هرسلطنتی ایرادمینماید، لااقل دویست و یازده‌تن را دراین عصر بشمار درآورده که همه در دورهٔ **تیموریه** زندگانی‌میکرده‌اند ، وازاین‌جمله باستثنای ۲۳تن که معاصر وهمزمان‌خود **تیمور**اند، مابقی بعصر وزمانی که اینك مورد بحث ماست متعلق میباشند (۱).

---

۱) مجموعه‌ای ازاحوالات‌اشخاصی‌که در**حبیب‌السیر** نام برده شده‌اند، بنام «**رجال کتاب حبیب‌السیر**» بسعی واهتمام‌آقای **عبدالحسین نوائی** با مقدمه وفهرست در **تهران** درتیرماه ۱۳۱۹هـ. ش.بطبع‌رسیده ومقدمهٔ‌آن جامع اطلاعات‌نافعه در بارهٔ تاریخ **حبیب‌السیر** میباشد . (مترجم)

تراجم احوال مشاهیر علم‌وادب ایندوره در**حبیب‌السیر** درجزء سوم‌ازجلدسوم ذکر شده‌است‌وباید براین اشخاص اضافه نمودکسانی راکه درهمان عصر تحت‌حمایت ترکمانان **آق‌قویونلو** واوایل **دولت صفوی** بظهور آمده‌اند . باین‌ترتیب‌مجموع عدهٔ‌آنان به ۲۷۴تن بالغ‌میگردد .

شهر **هرات** درزمان‌سلطنت سلطان **ابوالغازی حسین** (۸۷۸هـ/ـ ۹۱۲ هـ . /۱٤۷۳ م ـ ۱۵۰۶م.) ازحیث رونق ادب وهنر بمنتهای عظمت رسید ، ودورهٔ سلطنت او اوج ترقی ادبی آن عصر درخشان میباشد . این زمان خاصه ازآن جهت بیشتر مورداهمیت است که نفوذعظیمی‌درظهور و ترقی ادبیات ترکی عثمانی داشته ، و این موضوع را بمنتهای تدقیق **مستر گیب** در جلد دوم کتاب بزرگ خود ، « **تاریخ شعر عثمانی**» «His.of Ottoman Poetry» بحث و تحقیق کرده است .

نفوذجامی ومیرـ علیشیر نوائی‌ودیگران درادبیات ترکی

مستر گیب در آنکتاب (صفحهٔ ۷و۸) در هنگامی که‌ازآن دوره که بدورهٔ دوم موسوم کرده است ، سخن‌میراندمیگوید: «مدرسهٔ **هرات** که‌مخصوصاً اشعارغنائی وغزلی [۱] راپرورش داد ، به‌حب‌صنعت وآرایش کلام امتیاز دارد ، درنیمهٔ دوم‌قرن پانزدهم ودر دربار درخشان سلطان فضیلت دوست و ادب پرور ، **حسین‌بن بایقرا** ، باوج کمال خود رسید . در آنجا معناً و مادةً ادب در قالب تألیفات عدیدهٔ دو مرد ادیب بزرگ زمان ، یکی‌شاعری **جامی** تخلص ، دیگروزیری بنام **میرعلیشیر** جمع‌وصورت پذیر گردید . ازآنجا که این دونویسندهٔ عالیمقام دوستارهٔ راهنمای ادب ترکی عثمانی درسراسر دورهٔ دوم (۱٤۵۰م . ـ ۱۶۰۰م.) میباشند هرآینه میباید لمحه ای بر آثار این دومرد ادیب ارجمند نظر اندازیم . »

بعدازآنکه مختصری‌ازاین دومردنامی‌ذکرمیکند،وازآن‌مکتبی

---

۱) شعرغنائی Lyric ، شعر غزلی Romantic .

که‌این دومرد نمایندهٔ آن‌اند وصف‌مینماید ، **مستر گیب** مظاهر نمایان آن عصر را باین‌جمله‌خلاصه میکند که : «سعی درعبارات‌معقد ، وصنعتگری در صورت و ترکیبات تصنعی سخن، بانضمام‌منقصت‌درلطف و سهولت از خصایص کلام این‌عصر است . واین میل‌مفرط بصورت وظاهر کلام،همانا مهلکترین ورطه‌ایست که در راه شعراءِ قدیم قرار داشته ، و بسیاری از آنان با آنکه دارای طبع‌وقاد وقریحهٔ شعری فروزانند ، ازبس درهاویهٔ عبارت پردازی وجمله‌سازی غرقه گشته‌اند، افکارخود را صورتی کودکانه داده‌اند . وچه‌بسیار ابیات نادره که بخودی‌خود نغزوزیبا بوده ولی‌برای خاطریك‌تشبیه‌لغوی‌یایك استعارهٔ غیر ضروری‌لطف‌وجمال‌خودرا ازدست داده‌است . . . .».

احترام‌سلطان‌بایزید دوم نسبت بمولانا جامی

حرمت‌بسیاری که دربارعثمانی‌نسبت‌به **جامی**[۱] مبذول میداشته از دو نامهٔ فارسی مشهود میشود که **سلطان‌بایزیدخان‌دوم** (۱۵۱۲ ـ ۱۴۸۱ م.) باونگاشته ، وآن‌هردودر **منشآت فریدون‌بیگ** (ج۱ ص۳٦۱) مندرج است . نامهٔ نخستین که به‌لحنی مؤدب و با حرمت تحریرشده، بطوریکه ازجواب **جامی** بآن‌برمیآید ـ بدون تقاضای‌خاص و علت طلبی از روی لطف و عنایت مبادرةً صادر گشته و بمزید انعام ولطف شاهانه مزین است . درنامهٔ‌دوم **سلطان بایزیدخان** امتنان‌خویش راازجوابی که **جامی** بدونگاشته ابراز میدارد وبرای اوهزار فلورن[۲]

---

۱) رجوع شود به‌: کتاب «**جامی**» تألیف این‌بنده‌طبع‌**طهران**‌ص۴۳ـ ۵۰.

۲) فلورن Florin سکهٔ طلائی است که درعثمانی رواج بوده وقیمت تقریبی آن نه شلینگ‌بوده‌است .

جایزه میفرستد. **جامی** درنامهٔ ثانوی ازوصول آن جائزه سپاس گفته است و آن نامه را بدست شخصی موسوم به: **درویش محمد بدخشی** که عازم سفر حج بوده بدربار سلطان گسیل میدارد. متأسفاً هیچیك از این چهار نامه تاریخ ندارد [۱].

دیگر ادباء فارسی زبان که مورد لطف وحرمت بایزید دوم قرار گرفته اند

دونفر دیگر ازفضلاء ایرانی‌نژاد، یکی حکیم معروف **جلال‌الدین دوانی** و دیگری متکلم عصر **فریدالدین احمد تفتازانی** [۲] بهمان‌منوال مورد احترام وستایش آن سلطان قرار گرفته‌اند؛ لیکن در اینجا نخست **تفتازانی** مبادرت بمکاتبه نموده (۲۵ اکتوبر ۱۵۰۵ م.) درحالتی که جواب سلطان تا تاریخ ۱۳ ژوئیهٔ ۱۵۰۷ م. بتأخیر افتاده است.

تأثیر نوائی در ترکیه

نفوذ عظیمی که **جامی** وممدوح نامدار او، یعنی **میرعلیشیر نوائی**، در شعر عثمانی دارند، مورد

---

۱) **جامی** دفتر سوم مثنوی «**سلسلة الذهب**» را بنام همین سلطان مصدّر ساخته واورا مدح گفته است.

۲) این **تفتازانی** سوم موسوم وملقب است به: **شیخ الاسلام سیف الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن شیخ الاسلام محمد بن مولانا سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی** که اباًعن‌جدٍّ در دستگاه **تیمور** و احفاد او مقام واحترام ومنزلت ومرتبت داشته اندومرحوم **براون** درهمین کتاب لقب اورا بنقل از **توزك بابری**، **سیف الدین** ثبت کرده؛ بنا براین لقب «فریدالدین» باو دادن اشتباه محض است. شیخ الاسلام مذکور در شهر رمضان سال ۹۱٦ ه. وقتی که شهر **هرات** را **شاه اسمعیل اول صفوی** مسخر کرد، درسن هشتاد سالگی بامر آن پادشاه متعصب بقتل رسید. (**حبیب السیر** ج۳ جزو۳ ص۳۱۹)

توجه مرحوم **گیب** (در کتاب **تاریخ شعر عثمانی** · ج ۱ ، ص ۱۲۸) واقع شده‌است . این وزیر بزرگ درنظم ونثر، هم‌بفارسی وهم به‌ترکی‌شرقی (جغاتائی) شهرت بسیار دارد[۱] همچنین **گیب** ذکر میکند که چگونه فقیه شهیر عثمانی **مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی** که بعدها در زمان **سلطان بایزیددوم** مشهور ومعروف گردید، تا گزیرشد درسال۱۴۷۶م. از کشور خود فرار کرده هفت سال در **شیراز** اقامت سازد ونزد حکیم زمان **مولاناجلال‌الدین‌دوانی** بتحصیل علم بپردازد ، خلاصه در این عهد وزمان‌بود که‌ادب **ایران**ازطرف غرب درادبیات‌ترکی‌عثمانی‌انبساط حاصل‌نمود ، همانگونه که درقرن‌بعد در**هندوستان** نیزاین‌نفوذ وتأثیر انتشاریافت .

مورخان وتذکره نویسان درعصر تیموریان

فن‌تاریخ‌وترجمهٔ‌رجال

اکنون هنگام آنست که از بحث در مسائل‌کلی گذشته ، بطور اختصاص نامی‌ترین نثرنویسان این عصررا محل‌سخن قرار دهیم واحوال شعراء را بفصل آینده موکول سازیم .

ازاین دوره ، نیزمانند دورهٔسابق ، دردوفن تاریخ‌نویسی وتذکره نگاری‌آثار بسیار موجوداست . لااقل نه یا ده‌تن از نویسندگان در این موضوع شایستهٔ آن هستند که بهرحال، ولوبطور اجمال،از آنها ذکری

---

۱) رجوع‌شود به‌رسالهٔ این‌بندهٔ مترجم‌بنام« **نوائی** »**طهران** - طبع‌انجمن روابط‌فرهنگی ایرانوشوروی ــ ۱۳۲۶ هـ . ش .

شود[۱]. بطورکلی آثار آنان در کیفیت،ازسابقان‌خود پائین‌تر است؛چه آنان دردورهٔ مغول هر چند با طرز انشائی‌غالباً مغلق و پیچیده ، مانند کتاب **وصاف‌الحضرة** ، تحریر نموده اند ؛ ولی ازحیث وفور مطالب و بحث در

---

۱) نوعی دیگر از آثار تاریخی منثور که در این عصر ظاهراً بر حسب تقاضا و تشویق **امیرعلیشیر** بظهور رسیده ورواجی بسیار داشته کتبی‌است که درسیرنبی(ص) وآل واصحاب او نگاشته‌اند . و ازینمقوله چهار کتاب که همه دریك زمان تألیف شده ومؤلفان آنهامعاصربوده‌اند بنظر رسیده، که هیچکدام تاآنجا که بنده اطلاع دارم زینت طبع‌نیافته‌است، وشرح آنها ازاینقرار است :

الف - **شواهدالنبوة** - تألیف **عبدالرحمن جامی** در ذکر بعضی از احوال و آثار آنحضرت وآل واصحاب او و تابعین وتبع تابعین تا صدر صوفیه ، واین کتاب در سال ۸۵۵ هـ . تألیف شده . (رجوع شود بکتاب جامی ، تألیف نویسنده ص ۱۷۱) .

ب - **درج الدرر فی سیر خیرالبشر** - تألیف **سیداصیل‌الدین عبدالله‌الحسینی الدشتکی الشیرازی‌الهروی** متوفی سنهٔ ۷۸۳ هـ . و این شخص مؤلف رسالهٔ «**مزارات‌هرات**»است که در۱۳۱۰هـ. درهرات باهتمام آقای **عبدالکریم‌احراری** بطبع رسیده. این‌**سیداصیل‌الدین** ازسلسلهٔ رفیعهٔ سادات دشتکی شیرازی است که بنده نویسنده بآن‌سلسله افتخار انتساب‌دارم (رجوع شودبه: **فارسنامهٔ‌ناصری حاج میرزا حسن فسائی** طبع‌طهران) واین سید وبرادرزادهٔ اودرزمان **ابوسعیدگورکان** ازشیراز بهرات مهاجرت کرده‌اند .

ج - **روضة‌الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب** تألیف برادر زادهٔ **سیداصیل‌الدین** سابق‌الذکرموسوم به:**میرجمال‌الدین‌عطاءالله ابن‌فضل‌الله‌الحسینی‌الدشتکی الشیرازی الهروی** ، و این هر دو تن از اجلهٔعلماء واکابرهرات درنیمهٔدوم‌قرن‌نهم‌هجری‌میباشند.(رجوع‌شودبه:**حبیب‌السیر**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

جزئیات و وسعت تحقیق و نقل اسناد تاریخی برمورخان دورهٔ تیموری برتری دارند ، مانند: **علاءالدین عطا ملك جوینی** و **رشیدالدین فضل‌الله همدانی** وغیرهم. اینك مختصری ازمورخان این دوره برحسب نظم تاریخی یادمیکنیم ـ :

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

ج۳جزو۳ص،۳۴۸-۳۲۵و**مجالس المؤمنین قاضی شوشتری** مجلس پنجم ص۲۲۷) و **روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات** ص ۴۶۹ و**أمل الآمل فی علماء جبل عامل.**) کتاب **روضة الاحباب** بسیارمفصل ومتقن وموثق ودارای شأن واهمیت بسیارمیباشد ودرتصرف این بنده هم اکنون نسخه‌ای قدیمی از آنکتاب موجود است که درزمان یاقریب بزمان مؤلف نگاشته شده، ولی متأسفاً ناقص وفقط مشتمل است براخبار وسیرحضرت رسالت تاواقعهٔ قتل **عثمان** (وقایع سال ۳۵ هـ) هر چند آنرا نثری مسجع ومصنوع است،ولی درعین حال خالی از تکلف وبسبکی روان وبسیارسهل تحریر شده است . ودر آن تصریح دارد که مؤلف ازمحدثان زمان است وبه تقاضای **میر علیشیر نوائی** بتألیف آن کتاب همت گماشته ، وعبارات کتاب را به آیات و احادیث واشعار عربی و فارسی مزین فرموده .

د- **معارج النبوة فی مدارج الفتوة** ـ تألیف **شرف الدین حاجی محمد الفراهی الهروی** معروف به **معین مسکین** ، واعظ **هرات** و متوفی بسال ۹۰۷ هـ . که از وی کتب تفاسیرمانند: **تفسیر فاتحه** و**تفسیر سورهٔ یوسف** بهنثر مصنوع و مزین نیز بدست است . آن کتاب مشتمل است بریك مقدمه و چهار ارکان وخاتمه ، وآنرا **مولانا مصطفی بن خالد التوقیعی** بسال ۹۶۴ هـ . به ترکی ترجمه کرده است (رجوع شودبه: **کشف الظنون** و**حبیب السیر** و**مخزن الغرائب** و**حدائق الحقیقة**.)

حافظ ابرو

حافظ ابرو [۱]، اسم او بیشتر از تألیفاتش معروف میباشد. زیرا کتاب وی هنوز بطبع نرسیده وحتی نسخه‌های خطی آن نیز خیلی کمیاب است. آنچه دربارهٔ این مورّخ معلوم شده تقریباً همان است که در **فهرست ـ ریو** آمده [۲].

نام ولقب وی را: **خواجه نورالدین لطف‌الله** [۳] ذکر میکنند. وی در **هرات**، یا بقول **مجمل فصیحی** در **خواف**، متولد شده، ولی تاریخ تولداو معلوم نیست، پس از آن در **همدان** تربیت یافته. بعداز مرگ **تیمور**، که دربارهٔ وی مراحم والطاف نمایان ابراز میفرمود، خودرا بدربار پسر

---

۱) آقای **دکتر خانبابا بیانی** رسالهٔ دکتری خودرا در دانشکدهٔ ادبیات **پاریس** درباب کتاب **زبدة التواریخ حافظ ابرو** درتحت این عنوان نوشته‌اند: « Hafiz -Abru : Chronique des Rois Mongols en Iran . » ونیز درطهران قسمت نخستین ذیل **جامع التواریخ رشیدی** تألیف **حافظ ابرو** را بسال ۱۳۱۷ هـ. ش. بطبع رسانیده است. آن هرچند خالی ازسهووغلط نیست، ولی از آنجا که تاحدّی باخبارو آثار این مورّخ خدمت کرده است، شایسته حق‌شناسی و امتنان میباشد.

۲) رجوع شودبه: **فهرست کتب فارسی ریو** ص۴۲۱ ـ ۴۲۴ و برای قسمت جغرافیائی آن به ص۱۶ـ۱۸ **متمم فهرست ریو**.

۳) بگفتهٔ **فصیحی خوافی** که خودمعاصر **حافظ ابرو** بوده، نام وی چنین است: **شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی** المدعو به **حافظ ابرو**. واین دو بیت هم ازاوست:

« بندهٔ کمترین دولتخواه ... کاتب العبد، عبد لطف الله
آنکه شهرت به **حافظ ابرو** ... یافته پیش میرزشاه وسپاه».

وجانشین او **شاهرخ** ونواده‌اش **بایسنغر** وابسته ساخت وتاریخ کبیر خود رابنام او نوشت[1]. این تاریخ عموماً بنام **زبدة التواریخ** معروف است. **فصیحی خوافی** آنرا «**مجمع التواریخ سلطانی**» میخواند و آن در سال (۸۲۹ هـ. یا ۸۳۰ هـ./ ۱۴۲۶ م. ۱۴۲۷م.) فقط سه یاچهارسال قبل از وفات مؤلف[2]، خاتمه یافته‌است.

این کتاب مشتمل است بر چهار مجلد که متأسفاً جلد سوم و چهارم راجع بملوك اسلامی **ایران** تا زمان وفات مؤلف ظاهراً از دست رفته و مفقودا لاثر شده[3]. نسخ خطی جلد اول ودوم در **پطرز بورغ**

---

۱) شرح مبسوط ودقیقی ازسه نسخهٔ خطی **تاریخ حافظ ابرو** بقلم **بارون ویکتورروزن** در «**مجموعهٔ علمی نسخ فارسی**»
و Collections Scientifiques (Manuscrits Persans) جلد سوم ص۵۲ ـ ۱۱۱ آمده‌است.

۲) ظاهراً **حافظ ابرو** تاریخ مفصل خودرا درچهار مجلد بنام وبرحسب امر **بایسنغر** تألیف کرده و مجلدات اول تا سوم آن مشتمل بر وقایع تاریخی تا زمان **چنگیز خان** است، ومجلدچهارم ازحادثهٔ مرگه **ابوسعید بهادر** ۷۳۶هـ تا ۸۳۰هـ. است که انتهای تألیف کتاب میباشد وبطورجداگانه بنام **زبدة التواریخ بایسنغری** موسوم است؛ ولی مجموع چهار مجلد را «**مجمع التواریخ سلطانی**» نام نهاده.

ازقسمت سوم این کتاب نسخهٔ خطی نفیسی که بسال ۸۳۰ هـ. تحریرشده در کتابخانهٔ ملی ایران موجوداست، که دریکجا سلطان عصر، **میرزا شاهرخ** بخط خود در حاشیهٔ آن چیزی نگاشته، و ظاهراً نسخهٔ اصلی است که برای کتابخانهٔ شاهرخ کتابت شده، ونیز ازقسمت چهارم (زبدةالتواریخ) نسخهٔ خطی نفیسی در **کتابخانهٔ ملك** وجود دارد که ظاهراً متمم نسخهٔ کتابخانهٔ ملی میباشد.

۳) رجوع شود بمقالهٔ **روزن** مذکوردرفوق ص۵۳.

(**لنین گراد**) موجوداست و **بارون روزن** Baron V. Rosen از آنها وصفی بلیغ کرده. و یك نسخه از جلد اول که سابقاً در مجموعهٔ کتب **کنت دگبینو**[1] بوده است اکنون در موزهٔ بریطانیا در تحت شمارهٔ Or.2774 موجود و مضبوط میباشد . من خود نیز نسخهٔ نفیسی از جلد دوم آن در تصرف دارم که مشتمل است بر تاریخ حیات **حضرت محمد**(ص) و خلفاء تا خاتمهٔ دورهٔ خلافت و مورخ است بتاریخ جمعهٔ ۱۵ شعبان ۸۲۹هـ./۱٤۲٦م. در **هرات**؛ یعنی درهمان سال تألیف کتابت شده است[2].

علاوهٔ بر این تاریخ ، **حافظ ابرو** کتابی هم درجغرافیا نوشته است که جلد اول آن در تحت شمارهٔ Or. 1577 درموزهٔ بریطانیا وجوددارد ، و **ریو** آنرا کاملاً توصیف کرده . نسخهٔ دیگری نیز از آن در

---

۱) **کنت دگبینو** Comte Joseph-Arthur de Gobineau دیپلومات معروف ونویسندهٔ فرانسوی، متولد بسال ۱۸۱٦ م . در شهر **ویل دآوری** و متوفی بسال ۱۸۸۲ م .

وی درزمان سلطنت **ناصر الدین شاه** از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸م . نخست بعنوان دبیر وسپس بمقام کارداری دولت خود در **ایران** مأمور بود وباردوم از ۱۸٦۱م. تا ۱۸٦۳م. بسمت وزیرمختار دولت **ناپلئون سوم** بایران آمد. کتابهای «**سه سال در آسیا**» و « **مذاهب و فلسفه درآسیای مرکزی** » و بالاخره کتاب معروف ومهم «**عدم تساوی نژادهای انسانی** » «L' inégalité des races humaines» و **تاریخ ایرانیان** که بوسیلهٔ مرحوم **ابوتراب نظم الدوله** ترجمه شده از آثار اوست . بنده مترجم از موثقان ازشنیده‌ام که همانخانه که درطهران در محلهٔ «عودلاجان» محل اقامت او بوده بعدها به **مرحوم نصیر الدولهٔ شیرازی** منتقل شده واکنون جایگاه دبیرستان دولتی **بدر** است .

۲)کتب مرحوم **براون** اکنون تماماً درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج نگاهداری شده است . در سال ۱۳۲٤ هـ . ش . /۱۹٤۵م . نویسندهٔ حواشی درکتابخانهٔ دانشگاه **کمبریج** آن مجموعهٔ گرانبها را زیارت کردم. مرحوم **نیکولسون** فهرستی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده است .

پطرزبورك (لنین گراد) موجود است[1]، ازاین کتاب که در سال ۸۲۰ تا ۸۲۳ هـ. / ۱٤۱۷ م. - ۱٤۲۰ م.) برای **شاهرخ** تألیف شده ؛ **ریو** توانسته است مطالب بسیاری راجع بزندگانی مؤلف بخصوص ازمسافرتها وسیاحتهای طولانی وی استخراج نماید. وی دربسیاری ازجنگها همراه **تیمور** بوده است، از آنجمله درهنگام فتح **حلب** و **دمشق** درسال ۸۰۳ هـ./ ۱٤۰۰ م. دراردوی اوبوده. هنگامی که **شاهرخ** بتخت سلطنت نشسته **حافظ ابرو** در **هرات** ساکن گردیده وزندگانیی ادبی درپیش گرفته، تاسال ۸۱۸هـ./۱٤۱۵م. این زندگانی را ادامه داد؛ عاقبت. هنگامیکه باسواران اردوی شاهی از **آذربایجان** بازمیگشت، در **زنجان** وفات یافت وهم در آنجا مدفون گردید.

ذکر وفات حافظ ابرو درمجمل فصیحی

در نسخهٔ خطی تاریخ مجمل **فصیحی خوافی** در ذیل سال ۸۳۳هـ./۱٤۲۹ م. تاریخ وفات **حافظ ابرو** آمده است. وی برخلاف بسیاری ازمورخان که تاریخ مرگ او را درسال بعد نوشته اند[2]، این واقعه را درذیل وقایع سنهٔ ثلاث وثلثین وثمانمائه چنین ضبط میکند[3]: «وفات مولانا اعظم مولانا شهاب الدین-

---

۱) **ازجغرافیای حافظ ابرو** نسخهٔ خطی دیگری اکنون در **طهران** در تصرف استاد دانشمند آقای **مدرس رضوی** استاددانشگاه وجوددارد.

۲) **عبدالرزاق سمرقندی** در این بیت وفات او را بهسال ۸۳٤هـ. چنین ثبت کرده است.

سال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات **حافظ ابرو** بشهر **زنجان** بود.

۳) این عبارت ازنسخهٔ **مجمل** ملکی حاج **محمد آقانخجوانی** که آنرا دراین تاریخ باختیار این بنده نگارنده گذارده بودند، بعینه نقل شده است.

عبدالله خوافی المعروف‌به‌حافظ ابرو،جامع **مجمع التواریخ السلطانی** فی‌یوم‌الاحد ثالث‌شوال بموضع **سرچم** بوقت‌معاودت حضرت اعلی‌خاقانی از **آذربایجان** مدفوناً به‌**زنجان** قریب‌بمزارشیخ‌ربانی **اخی ابوالفرج‌ـ الزنجانی**[1] ».

معاصرجوانتر از مؤلف **زبدة التواریخ** ،یعنی **عبدالرزاق سمرقندی**، از کتاب **حافظ ابرو** مطالب‌بسیار بآزادی نقل نموده‌است؛ ونصف کتاب جغرافیائی که درفوق ذکرشد، عبارت است ازخلاصهٔ تاریخی‌بعدازاسلام که قسمت اخیرآن‌خیلی‌مشروح ومفصل می‌باشدتا رمضان سال۸۲۲ هـ . / ۱٤۱۹ م . آنچه از جلد دوم **زبدة التواریخ** بدست میآید آن است که اسلوب‌انشاءِ این‌نویسنده خیلی‌ساده ومستقیم میباشد وجا دارد که ازآن هرچه بدست‌آیدهمگی‌بطبع آراسته گردد.

فصیحی خوافی

مؤلف مجمل‌التواریخ

این مورّخ وشارح احوال فقط بواسطهٔ کتاب‌خود موسوم به «**مجمل**» شناخته شده است . از این کتاب من از وجود سه نسخه اطلاع دارم ،که از آنها یکی متعلق به **مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه در وزارت امور خارجهٔ سنت پطرز بورغ (لنین گراد)** است که **بارون‌روزن** آنرا بعداز درن

۱) شرح حال **اخی فرج‌زنجانی** متوفی به ٤٥٧ هـ . / ۱۰٦٥ م . که از بزرگان صوفیه بوده در **نفحات‌الانس** مسطور است بشمارهٔ « قنب » . « داستان گربهٔ او» در نسخهٔ خطی‌**نفحات‌الانس** ملکی این بنده بخطخود **مولاناجامی** درحاشیه‌نگاشته شده است .

Dorn وصف نموده . نسخهٔ دیگر متعلق بوده است به **کلنل راورتی** Col. Raverty محقق **زبان پشتو**، که امناء **اوقاف گیب** آن نسخه را اززن بیوهٔ او خریداری کرده‌اند . نسخهٔ سوم را رفیق عالیقدر من، آقای **ل استرنج**[1] بمن عطا کرده است . و آن هرچند تازه‌تر از نسخهٔ کلنل **راورتی** است، لیکن صحیح‌تر و کامل‌تر از آن است؛ وفقط وقایع ده ساله یعنی از ۸۳٤ھ. تا ۸٤٤ھ. را فاقد میباشد[2]،ولی در عوض نسخهٔ کلنل مذکور وقایع ۱۲۳ سال (یعنی از ۷۱۸ ھ . تا ۸٤۰ ھ . را) کسر دارد .

درسال ۱۹۱۵ م . برحسب تقاضای چندتن از اساتید السنهٔ شرقی

بیان اوصاف کتاب مجمل فصیحی

بلژیك که موقتاً مقیم **کمبریج** بودند، من در بارهٔ این کتاب مقاله‌ای در حدود سی صفحه نگاشتم و در آنجا اشاره نمودم ، که کتاب مذکور مشتمل است بریك مقدمه ، دومقاله ، یك خاتمه . درمقدمه تاریخ عالم را از بدو

---

۱) **ل استرنج** Guy le Strange - مستشرق و مؤلف معروف انگلیسی، متولد بسال ۱۸۵٦ م . متوفی بسال ۱۹۳٤م صاحب تألیفات مهمه‌ماننده: «**بغداد در عصر خلافت عباسی**» و «**فلسطین در زمان تسلط مسلمانان**» و ازهمه معروف‌تر کتاب او در جغرافیای ممالك اسلامی است بنام «**ممالك خلافت شرقیه**» - «The Lands of the Eastern Caliphate» که در **کمبریج** بسال ۱۹۳۰م بطبع رسیده و کتاب بسیار معتبر ومفیدی است .

۲) نسخهٔ دیگری از این کتاب که آن نیزده سال اخیر را فاقد است، متعلق میباشد بکتابخانهٔ دوست دانشمند آقای **حاج محمد آقا نخجوانی تبریزی**. در این ترجمه کرار آمورد استفاده و مطالعهٔ این بنده مترجم قرار گرفت. ومرحوم استاد علامه **محمد قزوینی** که وجودش همواره منبع انوار علم و ادب بود، به تصحیح وطبع ونشر آن اهتمام میفرمود دریغا که برای انجام طبع اجلش مهلت نداد .

خلقت تاولادت پیغمبر اسلام (ص) خلاصه کرده است ، در مقالهٔ اول ازآن تاریخ تا زمان هجرت نبی (ص) به **مدینه**را بیان میکند ، مقالهٔ دوم که مفصلترین ومهمترین قسمتهای آن کتاب است،شامل وقایع ازسال اول هجرت تا ٨٤٥ هـ . / ٦٢٢م . ـ ١٤٤٢ م . میباشد. خاتمه ، که متأسفاً درهیچیك ازنسخ خطی وجودندارد،شامل تاریخ شهر **هرات** است که مولدوموطن خود مصنف بوده .

آنچه ما از **فصیحی خوافی** میدانیم، مقتبس از کتاب خود اوست و نامی از وی در جای دیگر ندیده‌ام ـ **رزن** میگوید که: وی در سال ٧٧٧ هـ . / ١٣٧٥ م . متولد شده ولی من در خود تاریخ این معنی را نتوانستم بیابم[١]. در سال ٨٠٧هـ. وی با سه نفر دیگر که خود نام میبرد در دفتر دیوان استیفاء شغلی داشته است . در سال ٨١٨ هـ. / ١٤١٥م . که **شاهرخ** برای سرکوبی برادرزاده‌اش **بایقرا**[٢] به**شیراز** میرفت ، وی دررکاب اوبوده . درسال ٨٢٥ هـ. / ١٤٢٢ م. اورا برای انجام امورمالیاتی به **کرمان** فرستاده اند . در سال ٨٢٨ هـ. / ١٤٢٤ م . دوباره به **بادغیس** باز گشته است . درسال٨٢٨ هـ . / ١٤٢٤ م . وی موردنظر لطف امیرزاده **بایسنغر** قرار گرفتهٔ . در ذیل سال ٨٤١ هـ . / ١٤٣٧ م . وی چند بیت

---

١) **فصیحی** خود درذیل وقایع سال سبع وسبعین وسبعمائه صریحاً مینویسد : ولادت کاتب العبد **فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی...** ونسبت خود رابه **ابوامامة صدی بن عجلان بن وهب الباهلی** از اصحاب رسول(ص)میرساند. معلوم‌میشوداین صفحه موردتوجه مرحوم **براون** قرارنگرفته بوده است .

علاوه برآن درذیل وقایع سال ٨٠٧ هـ. و٨٠٨هـ. و٨١٨ هـ.باموری که مربوط بزندگانی شخصی ومشاغل دیوانی اوست ، نیز اشارات واضح وصریح دارد.

(٢) ظاهراًمقصود **میرزا اسکندر بن عمرشیخ** است .

شعر از **شهاب الدین عزیزالله خوافی** نقل میکند که در باب ولادت فرزندپسری بتاریخ ذی‌الحجهٔ همان‌سال گفته است. درسال ۸۴۲ هـ تولد نبیرهٔ خود **مغیث‌الدین ابونصر محمدبن‌محمود** را بتاریخ ذی القعده ذکرمی‌نماید، در ۸۴۳ هـ. / ۱۴۳۹ م. وی در نزد **گوهرشاد آغا** مقصر بقلم‌رفته وبفرمان او بحبس میافتد. مجدداً درسال ۸۴۵ هـ./ ۱۴۴۱ م. کمسال‌اختتام وقایع کتاب‌اواست، محبوس‌میشود وظاهراً در ۱۵ ذی‌الحجهٔ همان سال است که وی کتاب خودرا به **شاهرخ** تقدیم میدارد. (گرچه درشعری که درپایان یکی ازاین‌نسخ خطی موجوداست،تاریخ ختم کتاب راسال ۸۴۹ اظهار کرده).

خصائص کتاب مجمل فصیحی

این کتاب به طرز تاریخ سنوی نگاشته شده، و وقایع هر سال به‌ترتیب و توالی آمده، و محتوی است برذکر متوفیات از هرگونه اشخاص که در آخرهرسال مجموعاً ذکر گردیده‌اند.ودراین‌قسمت‌متوفیات‌این نکته‌جلب‌توجه‌میکند که‌عدهٔ‌شعراء وادباء مخصوصاً‌درولایات‌**ماوراءالنهر** و**خراسان** چقدر زیاد و فراوان بوده، بعلاوه معلوم میشود که **فصیحی** به‌منابعی‌فراوان دست‌داشته، غیرازآنچه سایر مورّخان و تذکره‌نویسان نوشته‌اند؛ ازاین‌رو کتاب‌او دارای قدروقیمتی خاص‌میباشد. بهرحال دو صفت‌بارز این کتاب، یکی سادگی انشاءِ آن ودیگر توجه خاص‌بمسائل ادبی است.

کمال‌الدین عبدالرزاق‌سمرقندی

این‌مورّخ هرچند در **هرات** بسال ۸۱۶ هـ. / ۱۴۱۳ م. متولد

عبدالرزاق سمرقندی

شده [۱] مشهور بسمرقندی است ، زیرا **سمرقند** موطن‌پدرش مولانا **جلال‌الدین اسحاق** بوده‌است و درآنجا در سپاه **شاهرخ** منصب قاضی عسکری داشته . دربیست وپنج سالگی بسال ۸٤۱ هـ . / ۱٤۳۷ م . بعد از مرگ پدر رساله‌ای درصرف ونحو تألیف فرمود وبنام‌آن پادشاه مزین ساخت؛ ازاینرو موردنظر وتوجه‌وی واقع گردید . چهارسال‌بعد ـ بسال۸٤۵هـ./ ۱٤٤۱م.ویرا بسفارت‌بدربارسلطان **بیجانگر** Vijayanagar **به‌هندوستان** فرستاده‌اند ، واین‌سفارت مدّت سه‌سال بطول انجامید . ازآن سفرشرحی مفصل در تاریخ خود نگاشته است . در سال ۸۵۰ هـ . / ۱٤٤٦ م . ویرا برسالت به‌**گیلان** گسیل داشته‌اند . بعد از آنکه درهمان سال **شاهرخ** وفات‌یافت،وی متوالیاً بخدمت‌امیرزادگانی‌چندماننده:**میرزا عبداللطیف**، **میرزا عبدالله (شیرازی)** ، **میرزا ابوالقاسم بابر** و عاقبت بخدمت **سلطان‌ابوسعید** پیوست . بعدازآن زندگانی عزلت وانزوا پیش گرفت ودر**خانقاه شاهرخیه** در**هرات**مقام شیخی‌یافت‌واین‌امردرسال ۸٦۷هـ./ـ ۱٤٦۳ م . واقع شد ، و عاقبت در آنجا بسال ۸۸۷ هـ . / ۱٤۸۲ م . وفات یافت .

این مطالب از**فهرست ریو** Rieu نقل‌شده [۲] که‌اونیز غالباً یا از بیانات خودآن مورّخ واز کتاب خوداو اقتباس کرده یا از یادداشتی که در **حبیب السیر** [۳] راجع‌باونوشته شده گرفته است . شرح‌حال‌مشروحی

---

۱) **حبیب‌السیر** تاریخ‌تولد اورا در۱۲شعبان ۸۱٦ هـ . تصریح میکند .

۲) **فهرست ریو** ص۱۸۱ .

۳) **حبیب‌السیر** جلدسوم جزءسوم ص۳۳۵ .

از آن مؤلف و کتاب او بقلم **کاترمر** فرانسوی [۱] در یادداشتها ومنقولات نسخ خطی کتابخانهٔ ملی **فرانسه** [۲] نیز آمده است، بعلاوه مراجع دیگر نیز در **فهرست ریو** ذکر شده .

مطلع سعدین

تا آنجا که معلوم است **عبدالرزاق** فقط یك کتاب تاریخ بزرگ تألیف نموده و آنرا **مطلع سعدین** نام داده است . و آن مشتمل است بر دو جلد ومحتوی است بر تاریخ یکصد وهفتاد سال، از تولد **ابو سعید مغولی** ۷۰٤هـ/ ۱۳۰٤ م . تا وفات سمّی او نوادهٔ **تیمور** ـ یعنی **میرزا ابوسعید گورکانی**. ازین دو **ابوسعید** که بزعم وی دوستارهٔ سعد نامیده شده اند، نام این کتاب را استخراج کرده است . جلد اول خاتمه می یابد به وفات **تیمور** ، ۸۰۷هـ . / ۱٤۰٥ م . و مؤلف به اتفاق عجیبی که تصادف نموده اشاره کرده ، و آن این است که سال وفات پادشاه بزرگ مغولی **ابوسعید بهادر** مطابق است با همان سال تولد **تیمور** ، بانی و مؤسس سلطنت عظیم **تاتاریهٔ تیموریه** در آسیای مرکزی .

ارزش تاریخی مطلع سعدین وضرورت طبع آن

نسخ خطی **مطلع سعدین** گرچه چندان فراوان نیست، لیکن در غالب کتابخانه ها یافت میشود [۳]. تا آنجا که من اطلاع دارم همگی از حیث نفاست و دقت مافوق حدّ متوسط قرار دارند . این کتاب هرچند غالباً

۱) **کاترمر** Etienne Quatremere مستشرق فرانسوی متولد در **پاریس** بسال ۱۷۸۲ م . ومتوفی بسال ۱۸٥۷ م .

۲) کتاب **کاترمر** ، ج ۱٤ ، ص ٥۱٤

۳) **در کتابخانهٔ ملی تهران** سه نسخه از **مطلع سعدین** موجود است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از روی مطالب **زبدة التواریخ حافظ ابرو** تحریر شده ، معذلك دارای اهمیت بسیار میباشد ، و طبع انتقادی آن بسیار محل ضرورت است (۱) . زیرا که به‌تفصیل ازیك دورهٔ بسیار مهم تاریخ **ایران** بحث کرده ومؤلف آن کسی است که خوداو شخصاً غالب وقایع‌را شاهد ودر آنها شریك بوده و بقلم خویش کیفیت آنهارا نگاشته است .

معین‌الدین محمد اسفزاری

معین‌الدین محمد اسفزاری از آن سبب قابل توجه است که تاریخی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

که یکی ازآنجمله تاریخ کتابت ندارد، ولی علی‌الظاهر درحدود قرن دهم تحریر شده وازآخر آن صفحه‌ای چند ساقط گشته این نسخه خوب ونسبة ً کم‌غلط است ، دیگری بخط **معین بن حسن مستوفی** بتاریخ ۱۰۳٤ هـ . کتابت شده و نسخهٔ کاملی است . نسخهٔ سوم فقط مشتمل برمجلداول میباشد . ودرنسخهٔ اول کتابخانهٔ ملی صفحهٔ اول آن افتاده ویکی از کتاب‌فروشان بی‌انصاف برای آنکه آنرا صحیح جلوه‌داده بقیمت گران بفروشد، یك صفحه ازاول تاریخ **حبیب السیر** رابدست آورده وبجای آن گذاشته وفروخته است! خداوندعلم‌وادب‌را ازشرّ این جماعت گمراه حفظ فرماید !

---

۱) یك نسخهٔ خطی **مطلع سعدین** در ۲ جلد بشمارهٔ 268 و267 . Or درکتابخانهٔ **دانشگاه کمبریج** و نسخهٔ بهتری بشمارهٔ Dd. 3.5 مورّخ بسال ۹۸۹ هـ . در کتابخانهٔ « **کرایست کالج** » ایضاً در **کمبریج** موجوداست . جزء اول ازجلد دوم آن کتاب یعنی ازجلوس **شاهرخ** پس از **تیمور** ۸۰۷ هـ . تا وقایع سال ۸۳۳ بسعی‌واهتمام فاضل دانشمندمولوی **محمدشفیع** استاد **دانشگاه پنجاب** دو مرتبه بطبع رسیده که‌طبع‌ثانی آن درسال ۱۳٦۰ هـ . بطبع سنگی در **لاهور** میباشد و فاضل‌مذکور مقدمه‌وحواشی بسیارمفیدبزبان **اردو** بر آن مرقوم فرموده‌است .

ازشهر **هرات** نگاشته و آنرا « **روضات‌الجنات‌فی تاریخ‌مدینهٔ‌هرات**» نامیده ، و بنام **سلطان‌حسین ابوالغازی** مصدّر کرده است . آن کتاب وقایع‌تاسال۸۷۵هـ./۱٤۷۰م. رامتضمن‌میباشد. این‌مورّخ درفنّ ترسّل[۱] نیز مهارتی داشته و بشغل انشاءِ نامه‌ها و مناشیر دولتی‌مشغول بوده‌است. رساله‌ای‌هم‌دراین‌باب‌تألیف فرموده ، شعر نیز میگفته است[۲] . سه نسخهٔ

معین الدین محمد اسفزاری

خطی‌ازاین کتاب در **موزهٔ بریطانیا** موجود[۳] و نسخهٔ دیگری متعلق به‌آقای **الیس** A. G. Ellis است که بسال۱۰۷۳ هـ./۱٦٦۳ م. استنساخ شده و اینك در دسترس من است . و نیز نسخهٔ دیگری متعلق بمرحوم **مستر هوتوم شیندلر** که‌آن نیزاینك درتصرف من‌میباشد .

مسیو باربیه‌دمنار[٤]مقاله‌ای‌دربارهٔ‌این کتاب مهم در **ژورنال‌ـ آسیائی**[٥] نگاشته است . آن کتاب منقسم است به بیست و شش روضه که در آنها شهر **هرات**ونواحی‌اطراف‌آنرا‌ازلحاظ وصف‌الارضی

نسخهٔ‌خطی تاریخ‌هرات

واهمیت و همچنین از نظر فرمانروایان قدیم آن شهر درتاریخ اسلام و **سلالهٔ ملوك کرت** وانقراض آنان بدست **تیمور** وبقیهٔ تاریخ **تیموریان**

---

۱) انشاء ترسل : Epistolary Style

۲) **حبیب‌السیر** - ج۳ جزء ۳ ص۳٤۲

۳) **فهرست‌ریو** ص۲۰٦ و**ضمیمهٔ‌فهرست‌ریو** ص٦٤

٤) **باربیه‌دمنار** (Barbier de Maynard (Casimir Adrien از بزرگان‌ادب‌وقدماء مستشرقان فرانسه، درمارسی‌بسال۱۸۲۷متولد وبسال۱۹۰۸وفات یافت، آثارشرقیهٔ عربی‌وفارسی بسیارازوباقیمانده‌است .

٥) **ژورنال‌آسیاتیك**جلد۱٦. ص٤٦۱ .

تاتصرّف **سلطان‌حسین ابوالغازی** آنشهررا، مشروحاً بیان‌نموده‌است .
تاریخ اختتام‌آن کتاب‌کلمهٔ «شهرصفر» است که سال۸۷۵ هـ . میشود .

مؤلف درعدادمنابع‌تاریخی که ذکرمیکند، ازتاریخ‌**ابو اسحاق‌ـ احمدبن‌یاسین** و از شیخ **عبدالرحمان‌فامی‌وسیفی هراتی** نام‌میبرد و هم چنین کتاب « **کرت‌نامه** » تألیف **ربیعی‌پوشنجی** را ذکر میکنــد و نیز به‌کتاب **مطلع سعدین** دریك جا (روضهٔ سیزدهم) اشاره کرده است (۱) .

محمدبن‌خاوند شاه بن‌محمود

کتاب‌تاریخ‌قطور **روضة‌الصفا** تألیف **میرخواند** شاید معروف‌ـ

میرخواند

ترین کتابی‌باشد که ازنوع تاریخ‌عمومی در**ایران** اشتهار دارد و جالب نظرها شده است . آن کتاب

---

۱) در **تهران** نیزچندنسخهٔ خطی‌ازاین کتاب موجوداست که ازآنجمله یکی درکتابخانهٔ **مدرسهٔ عالی‌سپهسالار** ونسخهٔ دیگری متعلق‌به**آقای مؤیدثابتی** می‌باشد ، ازآن کتاب دراینجا مقدمه‌ای راکه درذکر منابع تاریخی‌خود ذکرمیکند ذیلاً باختصارمینگارم تااز سبك واسلوب‌آن کتاب هم‌نمونه‌ای‌دردست‌باشد.می‌نویسد:-
«همیشه درخاطرمیگذشت که‌بعضی‌ازآثارواوصاف واحوال واوضاع‌این مدینهٔ با سکینه‌راکه قبلهٔ‌اقبال مقبلان اطراف عالم ، ووجههٔ‌آمال صاحبدلان اولاد آدم است ، درقید تألیف وسلك تحریر کشم ــ که درایام سالفه وازمان ماضیه که جمعیت‌ومعموری وغلبهٔ ازدحام این‌خاك پاك نسبت باین‌زمان ازهزاریکی وازبسیار اندکی‌بوده . . سلف درباب این‌بلده خلدآئین کتب ساخته‌اند ، واز کیفیت قضایا ووقایع تألیفات مشتمل بر ذکرهرگونه عجائب وبدایع پرداخته ، مثل امام **ابواسحق احمدبن یاسین** و **وثقة‌الدین شیخ‌عبدالرحمن فامی** که‌تاریخ قدیم هرات نوشته ، و **ربیعی**

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ بعد

در سال ۱۲۷۱ ﻫ . بطور چاپ سنگی در **بمبائی** ، و بعد در **تهران** بسال ۱۲۷٤ﻫ . /۱۸۵۸ م . بطبع رسیده. و ترجمهٔ ترکی آن درسال ۱۲۵۸ﻫ ./ ۱۸٤۲ م . در **اسلامبول** چاپ شده ، و بعضی از قسمتهای جداگانهٔ آن راجع به سلسله‌های سلاطین مخصوص ، هم با ترجمه و هم بی‌ترجمه در **اروپا** منتشر گشته است . واز قسمت اول آن یك ترجمهٔ انگلیسی بدست آقای **راتسك** Rehatsek و سه یاچهار جلدآن درتحت توجهات **انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان** بطبع رسیده است . ولی باید گفت که این ترجمه‌ها چندان نفعی‌را متضمن نمیباشد، زیرا قطع نظر ازاینکه مطالب راجع به نبی اسلام (ص) وصحابه وسلاطین قدیم را مرد دانش طلب در منابع قدیمتر و معتبرتر می‌یابد، خود آن ترجمه ها نیز چندان صحیح

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

فوشخی که کرت‌نامه نظم کرده‌و **سیفی هروی** که‌احوال بعضی‌از **ملوك کرت** درقلم آورده . . . . ».

برخلاف منشآت معمول آنعصر این‌کتاب را نثری است روان و ساده و از تسجیعات متکلفانهٔ معمول وقت عاری ، و جابجا اشعار آبدار و ابیات لطیف از کلام اساتیدسلف باستشهاد آورده است ، وجز دربعضی مقدمات وقایع که بآئین مترسلان توصیفات طولانی از بهار یاصبح و امثال آن کرده و باطناب پرداخته ، سایرحوادث و وقایع‌را سهل و بی‌تکلف برشتهٔ‌تحریر آورده‌است،چنانکه‌در مقدمه میگوید: « باعث‌بر تألیف آن کتاب سعی بربقاء ذکروتخلید نام « سلطان زمان » بوده که به‌تشویق و ترغیب **قوام‌الدین نظام‌الملك** وزیر **سلطانحسین‌میرزا** برآن مبادرت‌نموده‌است .

اخیراًطبع این‌کتاب مستطابرا دانشگاه‌طهران وجهٔ‌همت قرارداده و بتصحیح ومقابله وتحشیهٔ‌فاضل‌مقدام **آقای‌سید کاظم امام** جلد اول آن درسال ۱۳۳۷ش. بطبع در آمده‌است؛وازحسن‌اتفاق‌در **کلکته** نیز استاددانشمند **پروفسور محمداسحاق** استاد فارسی‌دانشگاه **کلکته** بطبع آن‌اقدام کرده‌اند .

نیست‌وسلیس نوشته نشده است زیرا خواسته‌اند اسلوب انشاءِ مترسلانهٔ **میرخواند** راپیروی کنند ازین‌جهت خوب‌از کاربیرون نیامده‌است .

حرمت و قیمتی که در **ایران** باین تاریخ میگزارده‌اند، از آنجا معلوم‌میشود که یکی‌از بزرگترین نویسندگان اخیر**ایران** یعنی**رضاقلی‌خان لله‌باشی**متخلص‌به **هدایت** بر آن‌شده که‌ذیل‌یامتممی‌بآن‌بنگارد[۱]

متمم‌روضةالصفا بقلم رضاقلی خان‌هدایت

وازمحلی که‌آن تاریخ منقطع‌شده تازمان خودمؤلف ، یعنی تااواسطقرن نوزدهم ، رابرشتهٔ تألیف درآورد. این‌ذیل بسیار منبع‌اطلاع خوبی‌برای تاریخ‌ازمنهٔاخیرهٔ**ایران** میباشد ومشتمل‌است‌بروقایع ظهور**باب**وجنگهای داخلی وقتل‌وغارتها که بآن‌فتنه مربوط است .

از تاریخ زندگانی **میر خواند** مطالب زیادی ننوشته اند ، حتی نوادهٔاو ، **خواندمیر** مؤلف**حبیب‌السیر** ، نیزتحقیق بسیاری در این باب نکرده است .

ترجمهٔاحوال میرخوندا-

این قدر معلوم است که : پدرش **سید برهان الدین**[۲] ازاهل **بخارا** به **بلخ** مهاجرت کرده ، و هم در آنجا وفات یافته ، و **میر خواند** بیشتر ایام عمر را در **هرات** گذرانیده و در تحت حمایت و ظلّ عنایت امیر

---

۱) **رضاقلیخان هدایت** ، مؤلف **مجمع‌الفصحاء**و**فرهنگ‌انجمن‌آرای‌ناصری**، متمم **تاریخ‌روضةالصفا** را درحدود سال ۱۲۳۷هـ. تألیف کرده. وی ازرجال وبزرگان ادب درعصر **ناصرالدین‌شاه‌قاجار**است و در سال ۱۲۸۸هـ. وفات یافته در مقبرهٔ هدایت در خیابان اسلامبول طهران مدفون است.

۲) **مجالس‌النفائس** نام‌پدر اورا **سید خواند شاه** ذکر کرده است ، طبع **تهران** ص۹۴وص۲۷۰.

دانش‌پرور **علیشیر نوائی** زندگانی میکرده وهم درآنجا بعداز مرضی طولانی بتاریخ دوم ذی‌القعدهٔ ۹۰۳ه‍ ./ ژون ۱۴۹۸ م . درشصت‌وشش سالگی وفات یافته است[۱].

کتاب **روضة‌الصفا** به‌هفت مجلد تقسیم میشود : جلداول مشتمل است‌بر: تاریخ انبیاء وبزرگان و سلاطین **ایران** قبل‌ازبعثت **رسول‌اسلام(ص)** ؛ جلددوم‌در: تاریخ پیغمبر (ص) و خلفاءِ اربعهٔ راشدین ؛ جلدسوم در : تاریخ ائمهٔ اثنی عشر وخلفای اموی وعباسی ؛ جلدچهارم‌ازسلاطین **ایران** بعداز اسلام **تاهجوم تیمور** ، جلد پنجم درتاریخ‌احوال سلاطین مغول و تاتار تازمان **تیمور** ، وجانشینان‌او تاسال ۸۷۳ه‍./ ۱۴۶۸م. ؛ وجلدهفتم (که‌بقلم دیگری‌نوشته شده ومحتمل‌است تألیف دخترزادهٔ **اوخواند میر** باشد، مشتمل برذکر وقایع چند سال بعد از مرگ **میرخواند** است) تماماً مخصوص تاریخ زندگانی وسلطنت ممدوح ومربی وی **ابوالغازی سلطان‌حسین** میباشد که‌درسال ۹۱۲ه‍ ./ ۱۵۰۶ م. وفات یافته[۲] است.جلدششم وهفتم که‌مربوط بعهد زمان‌خود مؤلف‌است،بالطبع دارای‌سندیت وقیمت بیشتری میباشد،

محتویات روضة‌الصفا

---

۱) رجوع شودبه: **حبیب‌السیر** -ج۳ جزء ۳ص۳۳۹،**فهرست‌ریو** ص۸۷، و مراجعی که درآنجا ذکرشده ، وکتاب «Mémoire sur les Antiquités de-la Perse» تألیف **سیلوستردساسی**. بندهٔ مترجم مزار این‌مورخ بزرگ وفعال رادرسال ۱۳۲۶ ش. درخارج**هرات**زیارت کرده‌ام.

۲)قسمت‌هفتم کتاب**روضة‌الصفا** که مشتمل‌برتاریخ زندگانی**ابوالغازی‌ـ سلطانحسین بایقرا** است اززمان‌تولد تاهنگام ممات وتاریخ اولادوی‌تاسال۹۲۹ه‍.

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

وازقسمتهای اول آن کتاب مفیدتر ومعتبرتر است . محل تأسف است که توجه محققان تاریخ چندان بسوی این قسمت معطوف نشده .

طرز انشاء واسلوب کلام **میرخواند** بیشتر مترسلانه وباتکلف‌تر از مورخان دیگری می‌باشد که سابقاً دراین فصل نام آنها ذکر شد . ازاینرو آن کتاب نمونهٔ کاملی ازسبك انشاء آن‌عصر بشمار میرود .

همین سبك کلام بعدها بوسیلهٔ **بابرپادشاه** از**ایران** به**هندوستان** منتقل شد. در آنجا بر تکلف و تعقیدآن دردربارسلاطین مغول **هندوستان** بیافزودند .

متأسفاً این‌فکر وعقیده شیوع یافته که این سبك انشاء وتحریر نثر اسلوبی ایرانی است، در حالتی که این عقیده مطابق صواب نمی باشد ؛ زیرا که هم پیش از آن تاریخ و هم بعد از آن بسیاری آثار ادبی‌فارسی منثور بظهور رسیده که بسادگی وروانی وسهولت ممتاز وبهیچ‌رو مورد انتقاد نیست. باید گفت که ترکها وتاتارها و هندیها و سایر حکمرانان

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل:

مشتمل به‌مقدمهٔ کوتاهی است که تحقیقاً خود **محمدبن خاوندشاه** نگاشته است . لکن بقیهٔ آن عیناً منقول از **حبیب‌السیر** است وکلمه‌بکلمه باآن تاریخ منطبق میشود. (**حبیب‌السیر** ج۱ص۲۰۱-ص۳۷۴) بعلاوه **میرخواند** در **خلاصة الاخبار** میگوید که: جلدهفتم **روضة الصفاء**، چون منابع ومراجع لازم بدست مؤلف آن نیامد، ناگزیر ناقص‌ماند . ووی امیدواراست که آنرا تکمیل سازد .

ظاهراً **خواندمیر صاحب روضة الصفا** درسال۹۰۳هـ.بعداز مرض‌مزمنی که درآخر قسمت ششم کتاب خود ازآن بسیارنالیده وازدرد کمر وضعف کبد شکایت بسیارکرده، بالاخره وفات‌یافته ، وفرصت تتمیم‌وتکمیل‌قسمت هفتم کتاب خودراحاصل نفرموده است .

غیرایرانی درایام سلطنت خود در آنکشور این سبك وروش انشاء را که به تعقید عبارات و کثرت مجازات و تصنع جملات موصوف است ترویج بسیار کردند ، مخصوصاً در عصر سلاطین عثمانی ترکها این سبك انشاءِ متکلفانه را بحد کمال رسانیدند .

سرچارلز الیوت در کتاب خود [۱] با بیانی قابل تحسین در علت

عقیده سرچارلز الیوت

این معنی سخن میگوید ونقل کلام‌او بیفایده نیست ، میگوید : ـ « این سبك انشاءِ متکلف که ترکیبی‌است ازحس خودنمائی وتظاهروبدیگران‌نیزمسری‌میباشد، هرحقیر راعظیم وهرذلیل را جلیل وهرشکسته راکامیاب نشان میدهد، همیشه خواننده درمیان صفات عالیه واخلاق کریمهٔ امراء وبزرگان سیر می کند ، همه کس بپاداش های کثیر نائل میگردند و در برابر عظمت ظل‌الله که بفتح ونصرت ابدی متمتع است، سلاطین **اروپا** بندگانی‌خوار ومرهون وناچیز بیش‌نیستند ، آیا هیچ شاعر غربی میتواند خوانندگان خود را بسرزمینی‌این چنین سحرانگیزوخیالی منتقل‌سازد؟».

خواندمیر

نویسنده مایل است که در میان مورخان این عصر نوادهٔ [۲] **میر خواند** را که ملقب به **خواند میر** است، نام‌ببرد به‌سه دلیل: یکی

---

۱) **سرچارلز الیوت** Sir Charles Eliot مصنف کتاب « **ترکیه در اروپا**» «Turkey in Europe» طبع۱۹۰۸م. ص۱۰٦ .

۲) مؤلف **حبیب السیر ـ غیاث الدین بن همام الدین** مشهور به **خواندمیر** است که پدرش خواجه **همام الدین محمد بن برهان الدین**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

غیاث‌الدین خواندمیر (۱) آنکه ـ وی نیز یکی از جمله نویسندگان وهنروران نامی این‌زمان بوده که در دورهٔ نورانی **امیرعلیشیر نوائی** میزیسته و بحمایت اوکامیابی و توفیق حاصل کرده است .

دوم آنکه ـ وی نه تنها در حلقهٔ اصحاب **میر خواند** بوده بلکه علاوه برمحبت فرزند زادگی رتبهٔشاگردی اورا نیزداشته‌است .

سوم آنکه ـ اولین تألیف اوموسوم به **خلاصة الاخبار** که عصاره و خلاصهٔ کتاب **روضة‌الصفا** درسال ۹۰۵ ھ . تألیف شده یعنی دو سال قبل از اختتام عصر تیموری که محل بحث این فصل ماست ، معذلك تألیف مهم این‌مورّخ موسوم به «**حبیب السیر**»، که دراین فصل و فصل سابق مکرّر از آن یاد کردیم ، کتابی‌است که‌در۹۲۹ ھ . اختتام یافته . وخود مؤلف‌هم‌تاسال۹٤۱ھ ./ ۱۵۳٤م. حیات داشته ، ازینرودرحقیقت‌وی رابابد ازمورّخان مائهٔ‌بعد قرارداد. مخصوصاً ازآنجا که ازمؤسس وبانی

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

محمدشیرازی است ، وی سالی چند بوزارت **سلطان محمود میرزا** فرزند **ابوسعید گورکان** اشتغال‌داشته،مادرش‌دخترمیر **خواند** صاحب **روضةالصفا**ست، اینکه بعضی‌ازمتأخران‌اورا فرزندمیر **خواند** گمان کرده‌اند، اشتباه‌است(رجوع شود به:**حبیب‌السیر** جلدسوم جزء۳ ص ۱۹٤ و **دستورالوزراء** ص۷). اگر **برهان‌الدین‌شیرازی** همان‌پدرصاحب **روضةالصفا** باشد،دراینصورت **خواندمیر** برادرزادهٔ او خواهدبود .

۱) برای‌ترجمهٔ حال وشرح احوال **خواندمیر** رجوع باید کرد بمقدمهٔ مفصل وجامعی که‌فاضل‌معاصر **آقای‌عبدالحسین نوائی** برمجموعهٔ «**رجال‌حبیب‌السیر**» نوشته‌اند وآن درسال ۱۳۲٤ ھ . ش. در**طهران** بطبع رسیده است .

سلالهٔ **صفوی** یعنی **شاه اسمعیل** اوّل به تفصیل ذکر کرده و کتاب خود را بنام او خاتمه داده است. پس اگر اورا ازمورّخان عصر **صفوی** قراردهیم، مناسبتر خواهد بود .

کتب تذکره و تراجم احوال

بعداز مورّخان نوبت به ارباب سیر و تذکره نویسان می‌رسد که از آن میان شش کتاب بیش از دیگران مستحق ذکر اند و آنها عبارت ـ اند از :

۱ ـ تذکرة الشعراء ، دولتشاهی
۲ ـ مجالس النفائس ، میرعلیشیر نوائی (که بزبان ترکی است)
۳ ـ نفحات الانس ، جامی
۴ ـ مجالس العشاق ، ابو الغازی سلطانحسین
۵ ـ روضة الشهداء ، حسین واعظ کاشفی
۶ ـ رشحات ، علی بن حسین کاشفی

در اینجا به هریك از این نویسندگان بطور اختصار اشارتی میرود ، ولی چون **جامی** و **نوائی** و **حسین کاشفی** درسایرفنون ادب تألیفات معروفتر دارند ، ترجمهٔ احوال آنهارا در ذیل بیان تألیفاتی که منسوب به نوع آنها است ، بازمفصلاً خواهیم نگاشت .

نفحات الانس و بهارستان

دو کتاب منثور از جامی

۱ـ نفحات الانس

مولانا **نورالدین عبدالرحمان جامی** که تخلص خود را ازشهر **جام** در **خراسان** گرفته است و درآنجا بتاریخ ۲۳ شعبان ۸۱۷ ه‍ . / ۷ نوامبر ۱۴۱۴ م. تولد

یافته، نظر بکثرت آثار ادبی که کماً و کیفاً بسیار قابل توجه است شهرتی بسزا دارد، وی را غالباً «خاتم الشعراء» یعنی آخرین اساتید شعر قدیم (**کلاسیك**) **ایران** می‌شمارند؛ (هرچند بنظر من بدلائلی که بعدها ذکر خواهد شد، این عقیده منطبق با حقیقت نمیباشد.) وی از نظر شعر عرفانی بوفور آثار و لطف تعبیر وفوت تصور ممتاز است، درست به‌سلف عظیم‌خود شیخ **فرید الدین عطار** درقرن ۱۳ میلادی مانند است وحتی در کثرت آثار بروی غلبه‌دارد، ولی درلطف تعبیر بپایهٔ او نمی‌رسد. **جامی** علاوهٔ بر اشعار بی‌شمار کتابی مهم درتذکره واحوال اولیاء وبزرگان تصوف نگاشته وآنرا «**نفحات الانس من حضرات القدس**» نام‌داده‌است .

این کتاب در **کلکته** در سال ۱۸۵۹ م . طبعی نفیس یافته است [۱] و متضمن توضیحات بسیار سودمندی در بارهٔ مؤلف بقلم **ناسولیس** انگلیسی [۲] W. Nassau Lees میباشد و شامل ۷٤۰ صفحه است . در آن ٦۱۱ تن‌ازاجلهٔ **صوفیه** رارجالاً ونساءً نام‌برده، خلاصه آنکه، یکی‌از منابع‌مفیدوسهل‌الوصول‌برای کسب‌اطلاع‌ازاین‌طائفه بشمارمیآید. **جامی** این کتابرا در۸۸۱هـ ./ ۱٤۷٦م. **تألیف‌**فرمود[۳]. وعلاوه برشرح احوال بزرگان که کما بیش به‌ترتیب تاریخی انتظام یافته ومنتهی‌میشود بنام:

---

۱) اخیراً نیز کتاب **نفحات الانس** در **طهران** بچاپ‌رسیده. ونیزچاپی‌درمطبعهٔ نول کشور درلکنهو یافته که تعریفی‌ندارد .

۲) **ناسولیس** از مستشرقان انگلیسی در **هندوستان** ، متولد ۱۸۲۵ م . ومتوفی ۱۸۸۹ م .

۳ ـ این رباعی از **مولاناجامی** درتاریخ‌اتمام‌تألیف آن کتاب‌است:

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

حافظ‌شیرازی و **کمال‌خجندی** و**مغربی** ودیگر بزرگان که دراواخر عهد **تیمور** و ابتدای‌دولت **شاهرخ** میزیسته‌اند . متضمن مقدمه‌ایست در حدود سی‌وچهار صفحه درنه‌فصل که در آن مبادی مختلفه تصوف واعمال وتواریخ صوفیان اسلام‌را شرح داده‌است .

سبك انشاء این کتاب ساده وروان ومتناسب با چنین‌تألیفی‌است ، وفی‌الحقیقة ذوق لطیف **جامی** وعظمت اخلاص او بحدی است که‌مانع‌از آن‌شده که وی نیز مانند سایر کتاب‌نویسان آن عهد دروادی **لفظسازی** وعبارت پردازی گمراه شود[۱] .

۲ـ بهارستان کتاب دیگری از **جامی** به نثر در دست است، موسوم به **بهارستان** ، که ظاهراً بطرز و اسلوب **گلستان‌سعدی** نگاشته شده . ودر فصل اول قطعاتی در ترجمهٔ احوال و

بقیه حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل:

این نسخهٔ مقتبس ز انفاس کرام
کز وی نفحات انس آمد بمشام

از هجرت خیر بشر و فخر انام
در هشتصد وهشتاد و سوم گشت تمام .»

ظاهراً افزون از دوسال درتألیف این کتاب شریف اوقات مولانا مصروف بوده که‌از ۸۸۱ شروع ودر ۸۸۳ هـ بپایان رسانیده است .

---

۱) درتصرف این‌جانب نسخهٔ نفیسی از **نفحات‌الانس** موجوداست که متعلق بوده بکتابخانهٔ شاهزاده **مظفرحسین‌میرزا** فرزند**ابوالغازی سلطانحسین**، اضافات واصلاحات بسیاربخط مؤلف‌درخلال سطور وحواشی‌داردوحتی هیجده صفحهٔکامل آن بخط شریف خود مولاناجامی‌است.(رجوع‌شود بکتاب‌این‌جانب دربارهٔ «**جامی**» طهران ۱۳۲۰ هـ . ش . ص۱۷۶ .

کلمات مشایخ . در فصل هفتم ذکر شعراء و اشعار ایشان را دارد . این کتاب‌با سلوبی نغز ودلکش تألیف شده و مقصود از آن تعلیم و تربیت فرزند وتفریح خاطراست نه تحقیق دقیق درسیر وتذ کرهٔ احوال .

اسلوب‌عبارات آن‌بشاخ‌وبرگ‌وصنایع‌لفظی بیش‌از **نفحات‌الانس** آراسته‌است . در **هندوستان** آنرا بانگلیسی ترجمه کرده‌اند[۱] .

تذکرهٔ دولتشاهی

امیر دولتشاه پسر علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی مؤلف

تذکرة‌الشعراءدولتشاه سمرقندی

کتابی معروف به **تذکرة الشعراء** است که بزبان فارسی نوشته شده و مخصوصاً غالب اروپائیان معلومات خود را در باب شعراءِ فارسی زبان از این کتاب که توسط **وان همر** ترجمه شده بدست آورده اند[۲] . این‌تذکره‌منقسم‌است به‌طبقات‌سبعه وشعراء را درهرطبقه

---

۱) طبع و ترجمهٔ انگلیسی **بهارستان**در**هندوستان**توسطانجمن معروف به**کاماشاستر** Kàma-Shastra Soc.l انجام گرفته.ومتن‌فارسی‌آن‌درسال ۱۳۱۱ه. توسط دانشمند معاصر آقای **محمدمحیط طباطبائی** حاوی مقدمه‌ای‌بقلم‌محققانهٔ ایشان در **تهران** بچاپ‌سنگی طبع شده‌است .

جامی درتاریخ تألیف آن کتاب‌قطعهٔ ذیل‌را گفته که‌از آن‌سال«۸۹۲»استخراج میشود :

« نکاپوی خامه در این طرفه نامه	که‌جامی دراو کرد طبع‌آزمائی
بوقتی شد آخر که تاریخ هجرت	شود نهصد ارهشت بروی فزائی»

(رجوع‌شود به: کتاب این‌بنده مترجم درباب «**جامی**»طبع‌طهران ، ص۲۰۲.

۲) ترجمهٔ‌آلمانی **فن‌همر** Von Hammerچاپ **وین** سال ۱۸۱۸ م .

کما بیش بیست شاعر معاصر یکدیگر نام برده واحوال سلاطین و امرائی
که آن شعراء در ظل حمایت آنان مرفه بوده اند ذکر کرده است .
مقدمه‌ای نیز دارد دربیان صناعت شعر ومحتوی برخاتمه‌ای است که در آن
شرح حال هفت شاعر معاصر با مؤلف را بیان فرموده ، وازفضائل و مکارم
جامی و مربی او **ابوالغازی سلطانحسین** سخن گفته است . این کتاب
بسیار جاذب ودلکش ولی غیر دقیق وناموثق ، ومتضمن منتخبات نیکوئی
ازاشعار ومقدارزیادی اغلاط تاریخی میباشد که غالباً باعث گمراهی واشتباه
فضلاء ومحققان دقیق حتی **ریو** شده‌است.

این کتاب در سال ۱۸۸۷ م . در بمبائی بچاپ سنگی طبع شده و
من آنرا دیگر بار طبق بهترین نسخ خطی که در دسترس بوده در سال
۱۹۰۱ م . بمنزلهٔ اولین جلد سلسلهٔ نسخ تاریخ فارسی طبع کرده‌ام [۱] .
ترجمهٔ ترکی آن‌را بدست **سلیمان فهمی** در **اسلامبول** بسال ۱۲۵۹ ه . /
۱۸۴۳ م . درتحت عنوان « **سفینة الشعراء** » چاپ کرده‌اند .

ترجمهٔ احوال دولتشاه

قدیمترین تاریخی از زندگانی **دولتشاه** بقلم
امیر **علیشیر** ، که معاصر اوست ، در **مجالس -
النفائس** آمده (در فصل پنجم آن کتاب) . در

---

۱) سلسلهٔ نسخ فارسی . Persian Historical Texts, Vol . I . جلد
اول آن تذکرة الشعراء یا Memoirs of the Poets - طبع وتصحیح **ادوارد براون**
در **لیدن** ۱۹۰۱ م . مشتمل بر مقدمهٔ انگلیسی در ۱۶ صفحه ومشتمل بر ۱۱ صفحهٔ فارسی
ومتن کتاب ۵۴۰ وبهترین نمونه وسرمشق برای طبع تحقیقی کتب ادبی قدیم میباشد .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل مرائی قلوب اولیائه مجالی جمال وجهه
الکریم، ولاح من صفائح وجوههم لوائح نوره القدیم
فهم الذین اذا رأوا ذکر الله، والصلوة علی افضل من
ارتفع حجب الکون عن بصر بصائرهم، وانکشف من سر سریان وجوده
الساری فی الکل علی سرائرهم، فما رأوا فی الوجود الا ایاه، وعلی آله
الطیبین، واصحابه الطاهرین، وعلی من تبعهم وتبع تابعیهم اجمعین
الی یوم الدین. اما بعد می‌گوید بای شکستهٔ زاویهٔ خمول
وکم‌نامی عبدالرحمن بن احمد الجامی ثبته الله تعالی علی
منهج الصدق والسداد فی العمل والقول والاعتقاد



سرلوحه کتاب **نفحات‌الانس** مالکی مترجم
خط **مولانا جامی** در حاشیه است

ص ۶۳۰

ترجمهٔ فارسی همان کتاب موسوم به **لطائف نامه** [۱] در مجلس پنجم « در ذکر لطائف امیر زاده‌ها و سایر «آدمیزادگان » **خراسان** است که ایشان را سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشد، اما مداومت نمیکرده‌اند»، مینویسد :

« **امیر دولتشاه عم‌زادهٔ امیر فیروزشاه پسر امیر علاء الدوله** اسفراینی است . . . . وامیردولتشاه بسیار جوانی خوش‌طبع و درویش صفت وبصلاحیت است واز امارت وعظمت که آئین آبا واجداد او بود گذشت و سررشتهٔ فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد ، ومدت این‌زندگانی که نقدعمر عبارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد ، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود **مجمع الشعرائی** [۲] تصنیف کرده که هر کس مطالعه میکند استعدادو کمالات اورامیداند . ازوست این‌مطلع :

زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن

نه‌چشم آن‌روشنی کرده‌دلم‌راخانمان‌روشن».

بعد از تحسین از آن کتاب **نوائی** اضافه‌میکند که : «اخیراً خبر رسیده که‌وی‌وفات یافته‌است» [۳] ولی‌تذکره **مرآة الصفا** به‌نقل **ریو** [۴] تاریخ وفات او را سال ۹۰۰ هـ . / ۱٤۹٤ م ذکر میکند . این تاریخ با

۱) **مجالس النفائس** طبع‌این‌بنده مترجم،**طهران** ۱۳۲۳ هـ. ش.، ص ۱۰۸ و ۲۸۲ .

۲) **مجمع الشعراء** یا **سفینة الشعراء** = Corpus Poetarum

۳) درنسخ‌خطی**مجالس النفائس** که مدرك‌طبع‌این‌جانب‌بود، چنین‌عبارتی که اشاره بمرگ**دولتشاه**نماید بنظر نرسید وظاهراً باید که **براون** این عبارت را در نسخهٔ ملکی‌خود دیده‌باشد . وصحت آن محل تردیداست .

٤) **فهرست ریو** ص ۳٥٤ .

بیان نوائی که کتاب مجالس را درسال ۸۹۶ هـ./ ۱۴۹۰ م . تألیف کرده است مطابقت‌نمی‌نماید،مگر آنکه بگوئیم آنخبر که‌به **امیرعلیشیر** در آن تاریخ رسیده بود دروغ‌باشد [۱].

تذکرهٔ دولتشاهی در سال ۸۹۲ هـ . / ۱۴۸۷ م . تألیف شده ، و در آن‌تاریخ مؤلف‌قریب به‌پنجاه‌سال داشته‌است [۲].

از شعرای زندهٔ معاصر بامؤلف که نام‌میبرد، **جامی** سرآمد همه است، وبنظرمن‌این‌عقیده که درمیان محققان **اروپا**شایع‌شده که «**جامی** خاتم‌الشعراءِ کلاسیك **ایران** است»، از آنجاناشی است که مستقیماً یا غیر مستقیم همهٔ آنها این‌فکررا از کتاب **دولتشاه** اقتباس کرده‌اند .

مجالس النفائس

از **امیر علیشیر** که حامی شعراء ونویسندگان و هنرمندان عصر خویش است وخودنیز درفن شعرمقامی عالی‌دارد ، کتابی ازمیان دیگر مصنفات او اکنون مورد بحث ماست ، که موسوم است‌به: « **مجالس النفائس** ». این کتاب بزبان ترکی شرقی یا جغاتائی نگاشته شده ، و آن لهجه ایست از زبان ترکی که همان امیر دانشمند در بسط و تصفیهٔ آن

تذکره‌مجالس‌النفائس میرعلیشیر نوائی

۱) مرحوم **قزوینی** میفرمودند: «ممکن‌است **امیرعلیشیر** آن‌خبررا بعدها بکتاب خود **مجالس‌النفائس** الحاق‌کرده باشد .» .

۲) ازخود کتاب **تذکرة الشعراء** راجع به‌شرح حال مؤلف مطالب‌بسیاری نمیتوان بدست آورد ، درصفحهٔ ۱۴ (مقدمه) خلاصه‌ای نوشته و کتاب خودرابنام‌پادشاه و**میرعلیشیر** مصدّر کرده است .

مجاهدت بسیار کرده است[۱].

این کتاب، که‌از آن‌نسخهٔ‌نفیسی درتصرف من‌است وبسال ۹۳۷ هـ. در **سمرقند** کتابت‌شده، بسال ۸۹۶ هـ./۱٤۹۰م. تألیف گردیده ومشتمل است بریك‌مقدمه وهشت‌مجلس [۲].

مجلس اول ـ ذکر شعرائی است که در هنگام کودکی مؤلف وفات یافته و وی بخدمتشان مشرّف نشده که دراین‌میان‌اوّل ومهم‌تر از همه **قاسم الانوار تبریزی** را ذکر میکند، که در سال ۸۳۵ هـ. یعنی ۹سال قبل‌از تولد **میر علیشیر** وفات یافته است. ودیگر ازشعرای نامی که در این فصل ذکرشده‌اند، **شیخ آذری اسفراینی**، **کاتبی**، **خیالی**، **بساطی**، **یحیی سیبك**، **قدسی**، **طوسی**، **بابا سودائی**، **بدخشی**، **طالب‌جاجرمی**، **عارفی**، **مسیحی**، **امیرشاهی سبزواری** هستند.

مجلس‌دوم ـ ذکرشعرائی است که مؤلف شخصاً شناخته وبصحبت ایشان رسیده ولی درتاریخ تألیف وفات یافته بودند، ازآن جمله مهمتر ازهمه **شرف‌الدین علی‌یزدی** مؤلف **ظفرنامهٔ تیموری** است.

مجلس سوم ـ ذکرشعرائی‌است که درهنگام تألیف وزمان‌مؤلف

---

۱) رساله ای‌از **میرعلیشیر** بزبان ترکی جغاتائی موجود است، موسوم به **محاکمة‌اللغتین** که در رجحان ترکی برفارسی نگاشته و آنرا آقای **تورخان گنجه‌ای** بفارسی‌ترجمه وبسال ۱۳۲۷هـ . ش.درطهران بطبع‌رسانیده‌است.

۲) ازکتاب **مجالس‌النفائس** دوترجمه بدست نویسندهٔ‌این‌حواشی افتاد.- یکی موسوم‌به: **لطائف نامه** تألیف **فخری‌هراتی** درسال ۹۲۷هـ.- در **هرات**، ودیگری ترجمهٔ **حکیم‌شاه محمد قزوینی**، درهمان‌تاریخ در**اسلامبول**، و آن هردورا متوالیاً درسال ۱۳۲۳ هـ . ش . در **طهران** به‌طبع رسانیده وبرآن مقدمه و حواشی وفهرست مزید کرده‌ام.

می‌زیسته وبا وی آشنائی داشته‌اند. مانند:**امیر شیخم سهیلی** ، **سیفی** ، **آصفی** ، **بنائی** ، **اهلی ترشیزی** .

مجلس چهارم ـ ذکرفضلائی است که شعرسرائی شغل آنها نبوده لیکن گاهگاهی ابیاتی بنظم می‌آورده‌اند ، مانند : **حسین کاشفی واعظ** و**میرخواند موّرخ** .

مجلس پنجم ـ ذکرسلاطین وامیرزادگان در**خراسان** وسایربقاع که اتفاقاً شعری میسروده‌اند .

مجلس ششم ـ ذکرفضلاء وشعرائی است که‌اهل **خراسان** نبوده‌اند، ولی دارای قریحهٔ شعری بوده .

مجلس هفتم ـ ذکر سلاطین و شاهزادگانی است که یا خود شعر می گفته‌اند، یا شعردیگران را بطوری مناسب میخوانده‌اند که در عداد شعراء می‌توان نهاد.

پادشاهانی که دراین فصل نام برده شده‌اند،عبارت‌اند:از **تیمور** ، **شاهرخ** ، **خلیل سلطان** ، **الغ بیگ** ، **بایسنقر** ، **میرزا عبداللطیف** ودیگر شاهزادگان خاندان تیموری .

مجلس هشتم ـ ذکراوصاف ومواهب سلطان وقت ، یعنی**ابو الغازی سلطان حسین بن بایقرا** ست و اشاره بحوادث سیاسی ایام سلطنت وی ؛ و**امیر علی شیر** مانند **میرخواند** یك فصل کتاب خودرا بتمامه خاص او کرده است [۱].

---

۱) در ترجمهٔ **فخری هراتی** «**لطائف نامه**» مترجم یك مجلس نهم افزوده است که آن نیزمشتمل بر هفت قسم است . در شرح احوال **میرعلیشیر**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مسیو بلن M. Belin مترجم ودبیر سفارت **فرانسه** در **اسلامبول**،مقالتی در **مجلهٔ آسیائی** سال ۱۸٦۱ م. محتوی بر ۱۵۸ صفحه در شرح حال **میر علیشیر** نگاشته است وبآن‌نامی طولانی نهاده ، ازینقرار ـ :
« Notice biographique et littéraire sur Mir Ali Chir Névâii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur .»

ونیزهم اواز کتاب **مجالس‌النفائس** قسمتی ترجمه کرده و آنرا « Galerie des Poétes » نام‌داده و آن قطعه که نقل کرده است عبارت است ازمقدمه ومجلس‌هفتم .

مجالس‌النفائس رابا **تذکرهٔ‌دولتشاهی** از آن‌حیث‌فرق‌است که‌اولاً بترکی نوشته‌شده ، وثانیاً‌از آن‌مجموعاً خیلی کوچکتراست وفقط‌بذکر مختصری‌ازشعرای معاصراکتفا کرده‌است.

هم‌چنین‌باید این‌نکته‌رامتعرض شد که‌**نوائی** با آنکه خود نفوذی عظیم دربسط وپیدایش شعرترکی عثمانی دارد ، شعرای عثمانی بکلی در نظراو مجهول‌بوده‌اند ، یا ازآنان تجاهل کرده ونام احدی ازآنان را در کتاب‌خود نیاورده‌است .

مجالس‌العشاق

هرچند که گفته‌اند: « کلام‌الملوك ملوك الکلام » و هر چنـد که

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

وذکرسادات و علماء و فضلاء که شعرمیسروده‌اند ودیگران که شاعری‌پیشهٔ آنها بوده. **حکیم‌شاه‌محمدقزوینی** هم‌بنوبت خودیك‌بهشت براصل اضافه کرده است دراحوال شعراء متقدمین و احوال واشعار سلطان **سلیم‌خان** سلطان عثمانی و شعراء معاصر با او (رجوع شود به **مجالس‌النفائس**طبع**طهران**، ۱۳۲۳ ه . ش .).

شاهزاده **سام میرزای صفوی** که خود نیز تذکره نویس بوده در **تحفهٔ سامی** [1] این کتاب را برهانی قاطع بر مواهب‌ادبی مؤلف آن قرار داده ، معذلك کتاب **مجالس العشاق** را که‌درسال ۹۰۸ هـ./۱۵۰۲م.

مجالس العشاق
ابو الغازی سلطان‌حسین

تألیف شده است، نمیتوان درعداد سیروتراجم قابل توجه قرار داد . این کتاب بامقدمه‌ای که بطراز عبارت پردازی‌مزین‌وباشعارشعرای متصوفه آراسته است،به‌بیان عشق‌حقیقی ومجازی واینکه دومی «قنطره» ویا پل اوّلی‌است آغازمیشود ، سپس هفتادوشش‌یاهفتاد وهفت مقاله دارد،موسوم به: «مجالس» ، ودرهر کدام کمابیش سر گذشتی‌ازشخصی‌عارف یاسلطانی معروف، بطورافسانه آمیز روایت کرده ، و در غالب موارد برای هریك عشقی‌افلاطونی قائل شده‌است .

چنانکه **ریو** اشاره کرده [2] پنجاه و پنج‌مقاله ازآن کتاب بنظم و ترتیب تاریخی‌است وشروع میشود از **امام جعفر صادق(ع)** (متوفی بسال۱۵۱ هـ ./۷٦۸ م.) وخاتمه می‌یابد به‌شاعرواستادمعاصرمؤلف، یعنی **عبدالرحمن جامی**، (متوفی‌به‌سال ۸۹۸ هـ ./ ۱٤۹۲ م .) و آخرین مقالهٔ کتاب بشرح احوال مؤلف یعنی **سلطان حسین بن منصوربن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور گورکان** اختصاص‌دارد . ونام کتاب دراین شعرذکر شده است :

---

۱) **تحفهٔ سامی** تذکرهٔ شعرائی‌است تألیف **سام‌میرزای‌صفوی**فرزند **شاه‌اسماعیل‌اول**،متولد بسال ۹۲۳ هـ . و متوفی بسال ۹٦۹ هـ . مشتمل بر اسامی و آثارقریب هفتصد شاعر ازشعراء زمان‌یاقریب زمان‌خود . وآنرا درسال۱۳۱٤ هـ ش. مرحوم‌و**حید دستگردی**درضمیمهٔسال۱٦ **مجلهٔ ارمغان**،**طهران**بطبع‌رسانیده‌است.

۲) **فهرست ریو** ص۳۵۱

«بود چون پرزحرف عشق اوراق   نام کردش **مجالس العشاق**».

نسخه‌ای که در دسترس من است، تازه وخوانا ومتعلق بکتابخانهٔ **اونیورسیتهٔ کامبریج** میباشد، لکن شنیده‌ام که از آن کتاب در **لکهنو** چاپ سنگی نموده‌اند[1]؛ اما این نکته‌را باید اضافه نمود که **بابر** در کتاب **بابر نامه** صحت انتساب این تألیف‌را به **سلطان حسین** منکر شده واز آن بسختی انتقاد فرموده و اظهار میدارد که: مؤلف آن **کمال الدین حسین گازرگاهی** است که شخصی از مدّعیان تصوف بوده ودرانجمن فضلائی که‌در ظلّ حمایت **میرعلیشیر** جمع میشده‌اند، آمد شدی میکرده[2] است.

روضة الشهداء

حسین کاشفی مشتهر به «واعظ» مؤلف کتابی است معروف به:

---

۱) از **مجالس العشاق** نسخهٔ خطی نفیسی در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار **طهران** موجوداست. ونسخهٔ چاپ سنگی که **براون** بآن اشاره نموده درسال ۱۳۱۴ه.ق./ ۱۸۹۷ م. در مطبعهٔ **نولکشور** در **لکهنو** بطبع رسیده است.

۲) عین عبارت **بابر نامه**، به‌ترجمهٔ **عبدالرحیم خان‌خانان**، در ذیل نقل میشود:

«دیگر **کمال الدین حسین گازرگاهی** بود. اگر چه صوفی نبود، متصوف بود ودرپیش **علی شیر بیگ** این‌چنین متصوفان جمع‌شده وجدوسماع میکرده‌اند اورا تصنیفی که توان گفت نبود؛ یك تصنیفی‌دارد «**مجالس العشاق**» نام، بنام **سلطان حسین** نوشته است. بسیار سست و اکثر دروغ بیمزه. و بی‌ادبانه حرفها نوشته که از بعضی سخنان بوی کفر می‌شنوند. چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیاء را بعشق‌مجازی منسوب ساخته واز برای هر کدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده، واین‌عجب کولانه امری‌است که دردیباچه **سلطان حسین میرزا** گفته‌ونوشته که تصنیف‌و تحریر من‌است...».

روضة‌الشهداء حسین‌واعظ کاشفی(۱)

انوارسهیلی که درارزش وقدرآن بسیار مبالغه نموده‌اند، لیکن دراینجا کتاب دیگر او موسوم به «**روضة الشهداء**»(۲) مورد بحث ماست که درآن بقلمی منشیانه وسبکی مترسلانه ازشهیدان اسلام سخن‌میکند. آن کتاب‌مشتمل‌برذکراحوال‌انبیاءوائمه‌ومخصوصاً **امام حسین** (ع)، امام سوم شیعیان است وازکیفیت انتقامی که از قاتلان او گرفته‌اند حکایت

---

۱) **مولاناکمال‌الدین حسین واعظ کاشفی** ـ متوفی بسال ۹۱۰ هـ. تاریخ‌وفاتش دراین‌بیت مذکوراست:

در هدایت صرف شد ایام عمرش زآن‌سبب
گشت تاریخ وفات او «هدایت دستگاه»

کتاب**روضة‌الشهداء** را بامر یکی از امراء و سادات بزرگ که موسوم به: **مرشدالدولة والدین عبدالله** معروف‌به **سیدمیرزا** تألیف نموده است. و بنا برآنچه بمناسبت واقعهٔ **کربلا**درفصل دهم‌آن کتاب‌است، مؤلف میگوید: «اینک ۸۴۷ سال ازآن واقعه‌میگذرد» معلوم میشود که تاریخ تألیف درسال ۹۰۸ هـ. یعنی دوسال قبل‌از وفات‌مؤلف واقع‌شده‌است.

آن کتابرا بعداً تلخیصی نموده‌اند که موسوم است‌به: «**منتخب روضة‌الشهداء**ـ مشتمل برده باب ویك خاتمه. اصطلاح «روضه خوانی» ناشی از قراءت این کتاب است (بنقل‌از**روضات‌الجنات**).

برای اطلاع ازترجمهٔ‌احوال **کاشفی** رجوع‌شودبه: (الف) **حبیب‌السیر** ج۳، جزء۳، (ب) **مجالس‌النفائس** طبع‌**طهران**، (ج) **رشحات‌عین‌الحیات** تألیف **فخر الدین علی** پسراو، (د) تذکرهٔ **هفت اقلیم** تألیف **امین‌احمدرازی**، (ه) **ریاض‌العلماء** تألیف میرزا **عبدالله‌افندی** اصفهانی، (و) **مجالس المؤمنین** **قاضی‌شوشتری**.

مینماید. ازاین کتاب ، اگرچه ازلحاظ تاریخی قدر وقیمت چندانی ندارد، شایسته می‌نمود که دراینجا مختصر ذکری بشود.

آن درلاهور بسال ۱۲۸۷ه./ ۱۸۷۰ م. طبع سنگی یافته ، **ریو** آن را بتفصیل شرح داده [۱]، **فضولی بغدادی** [۲] آن کتاب را تقریباً نیم قرن بعداز تألیف اصل به ترکی ترجمه کرده واضافاتی بر آن مزید ساخته است [۳].

رشحات عین الحیاة

رشحات تألیف علی پسر حسین کاشفی

این کتاب که در سال ۹۰۹ه./ ۱۵۰۳ م. تألیف شده وماده تاریخ آن کلمهٔ « رشحات » است ، قاعدهً منسوب به‌قرن بعد میباشد ، ولیکن از آنجا که مؤلف آن **فخر - الدین علی**، پسر **حسین واعظ کاشفی**، است ، از یادداشتهائی که در ذی‌القعدهٔ سال ۸۸۹ ه. و ربیع الثانی ۸۹۳ ه. (که مؤلف را توفیق دیدار **خواجه‌عبیدالله** معروف به **خواجهٔ احرار**، شیخ اعظم **سلسلهٔ نقشبندیه** دست داده است) جمع آوری شده و از اسلاف شیخ

۱) **فهرست ریو** ص ۱۵۲ .

۲) **فضولی** شاعر آذربایجانی الاصل و بغدادی المسکن . **محمد بن سلیمان** در ۹۶۸ ه . یا ۹۷۰ در **بغداد** بمرض طاعون وفات یافت . ترجمهٔ او از **روضة‌الشهداء** موسوم است به « **حدیقة‌السعداء** ». برای ترجمهٔ احوال وی رجوع شود به: **تاریخ شعرعثمانی** تألیف **گیب**، **تذکرهٔ ابوطالب**، **تاریخ ادبیات ایران** تألیف **براون** ج چهارم ، **وروه‌مئوژولیت** تألیف مترجم ، **تهران** ۱۳۲۰ ه. ش.

درسال ۱۹۵۸م. در **جمهوری آذربایجان** از بلادجماهیرشوروی برای سالگرد اومجلسی بین‌المللی برپاشد وآثارترکی وفارسی اورا بطبع رسانیدند .

۳) رجوع‌شودبه **تاریخ شعرعثمانی تألیف گیب** ج۳ ص۹۰ .

وتعالیم و کرامات‌شاگردان اوذکر میکند، ازین‌رومستحق بحث دراین کتاب‌میباشد .

یك‌نسخه ازاین کتاب درموزهٔبریطانیا موجود است که **ریو** ازآن بتفصیل بحث کرده [۱]، نسخهٔ آن کمیاب است و از قرار معلوم طبع‌هم نشده، ترجمهٔ ترکی‌آن در**اسلامبول** درسال ۱۲۳۶ هـ /۱۸۲۰ م.به‌چاپ رسیده‌است [۲].

کتب‌دینی وعرفانی‌وفلسفی

تألیفاتی که در این دوره در اقسام علوم فوق بظهور رسیده از

---

۱) **فهرست‌ریو** ص۳۵۳ .

۲) ازکتاب **رشحات‌تألیف‌علی بن‌حسین بن‌الواعظ‌الکاشفی** معروف ومتخلص به **صفی** نسخهٔ‌خطی‌کاملی درتصرف نویسندهٔ این حواشی است که‌ظاهرآباید درقرن دهم کتابت شده‌باشد ، وآن شروع میشود باین عبارت «الحمدلمن رش رشحات الحقائق و الحکم علی‌قلوب العارفین بفیضه الاقدس‌الاقدم.... » و باین رباعی خاتمه می‌یابد- :

آمد رشحات ماکثیر البرکات	چون‌آب‌خضر منفجرازعین‌حیات
یا بند محاسبان سنجیده صفات	تاریخ‌تمامش زحروف«رشحات»

۹۰۹هـ .

آن کتاب مشتمل است بریك مقدمه وسه مقصد ویك‌خاتمه . همان مؤلف‌را دو تألیف‌دیگر نیزهست : یکی‌مثنوی **«محمودوایاز»** بسبك **«لیلی و مجنون»** ودیگری **«لطائف الطوائف»** درحکایات‌ظریفه‌وفکاهات‌که‌آنرافاضل معاصرآقای **احمدگلچین‌معانی** در سال ۱۳۳٦ ش . در **طهران** طبعی منقح و ظریف‌کرده وبمقدمه وحواشی و فهارس‌آراسته و زحمت بسیار کشیده‌اند.وفات **فخرالدین‌علی** بسال۹۳۹هـ . واقع شد .

کتب دینی و عرفانی و فلسفی این عصر

قسمت تاریخ وسیر اهمیتش کمتر است ، لیکن از هر نوع یك یادو کتاب قابل وشایستهٔ ذکر بدست ما رسیده . ازآنجمله:—

مواهب علیه

مواهب علیه حسین کاشفی [1]

حسین کاشفی که فوقاً باو اشاره شد ، مؤلف **روضة الشهداء** ، برای **امیر علیشیر** تفسیری بفارسی از **قرآن** تألیف فرموده که آنرا تلویحاً بنام ممدوح خود **میر علیشیر «مواهب علیه»** نام داده‌است . در آغاز امر نظر او این بوده که تفسیر بزرگی در چهار جلد بطور مشروح و مفصل تألیف فرماید، موسوم به: **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** [2] ، لیکن بعد از اختتام جلد اول بر آن شده که دامنهٔ عمل را کوتاهتر سازد ، و تصنیفی کوچکتر ومحدودتر بیاراید . ازاینرو کتاب **مواهب علیه** [3] را نگاشته است ، وآن بتاریخ سال ۸۹۹ ﻫ./۱۴۹۳ م. خاتمه پذیرفته (یازده

---

۱) رجوع شود به: **فهرست ریو** ریو ص۹ .

۲) **جواهر التفسیر** - مشتمل است بر تفسیر اوائل **قرآن** از سورهٔ فاتحة الکتاب تا آیهٔ ۸۴ از سورة النساء ، واز این کتاب نسخ عدیده در کتابخانه‌های **هندوستان واروپا واسلامبول** موجود است .

۳) **مواهب علیه یا تفسیر حسینی** - یك بار در **کلکته** بسال ۱۲۴۷ ﻫ . و چهار مرتبه در **بمبائی** و سه مرتبه در **لکهنو** بطبع رسیده. بهترین طبع آن درچهار مجلد درسال ۱۳۱۷ بسعی واهتمام دوست فاضل این بنده آقای **سید محمد رضا جلالی** نائینی در **طهران** درچاپخانهٔ اقبال انجام یافته ،مشتمل بر مقدمهٔ مفصل ومفیدی است در احوال **کاشفی** وآثاراو ومعرفی تفسیر وی، واکنون این کتاب درمعرض استفادهٔ عموم طالبان تفسیر کلام الهی میباشد، جزاه الله خیراً .

سال قبل از فوت مؤلف) . نسخ خطی این کتاب فراوان است ، لکن در **ایران** فعلاً کمتر موردمطالعه‌میباشد، وآنچه اطلاع‌یافته‌ام در**هندوستان** خیلی‌محل مراجعه‌است ودرآنجا بطبع‌سنگی نیز رسیده[1] .

اخلاق‌جلالی ـ اخلاق محسنی

سه‌کتاب معروف درعلم اخلاق

ازرسالاتیکه درعلم اخلاق بزبان فارسی نگاشته شده ، در این عصر ، دو کتاب خیلی مشهور است که بعد از **اخلاق‌ناصری** تألیف **خواجه‌نصیر۔الدین طوسی**[2] که در اواسط قرن سیزدهم میلادی تألیف شده) هر دو رواجی بسیار دارند. وآندو۔یکی کتاب معروف‌به « **اخلاق‌جلالی** » است موسوم بـه: «**لوامع‌الاشراق فی‌مکارم‌الاخلاق**» تألیف فیلسوف عصر **جلال‌الدین‌محمدبن اسعدالدوانی** . آن کتاب ما بین سالهای

---

۱) از **تفسیر مواهب‌علیه** نسخه‌ای‌خطی کهنسال بملکیت‌این‌بندهٔ محشی‌است که‌درسال۹۳۲ه. کتابت‌شده.درآخر آن مؤلف بعداز ذکر نام **نظام‌الدین علیشیر** چنین مینویسد : « . . . وفرزند ارجمند لازال قدره‌علیاً وقلبه صفیاً (ایهام بنام وتخلص فرزند خود کرده) درتاریخ اتمام، این‌رباعی‌انشاء فرموده وایرادآن درآخر این‌اوراق مناسب‌نمود وهوهذا :

باخامه‌که این نامهٔ اقبال نوشت	وانجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم:مه و روز وسال تاریخ نویس	فی‌الحال «دوم‌زشهرشوال»نوشت

«دوم زشهرشوال» بحساب جمل مساوی است با ۸۹۹ که سال تاریخ اتمام آن کتاب است .

۲)رجوع‌شودبه: **فهرست ریو** ص۴۴۱ ، جلد دوم **تاریخ ادبی ایران** تألیف **براون** ص۲۲۰ و۴۵۶، ۴۸۵ .

۱٤۷۷ م . و ۱٤٦۷ م . تألیف و بنام **اوزون حسن آق‌قوینلو** مصدّر است (۱) . دیگری کتاب **اخلاق محسنی** تألیف **حسین کاشفی واعظ** مذکوردرفوق است که‌درسال ۹۰۰هـ/۱٤۹٤م تألیف‌شده‌وبنام **ابوالغازی حسین بایقرا** میباشد.(۲) این هرسه کتاب به‌طبع‌های‌متعدد سربی وسنگی ونسخ‌خطی فراوان بدست میآید **وریو** وصف‌آنها وترجمه‌هائی که‌ازآنها شده به‌تفصیل ذکر کرده است ، متن‌ترجمهٔ **اخلاق‌محسنی** در **هرتفرد** Hertford در سالهای ۱۸۲۳ و ۱۸۵۰ م . و ترجمهٔ آن بسال ۱۸۵۱ م . بچاپ رسیده است . زیرا آن کتاب مانند **انوارسهیلی** رواج بسیار دارد وبرای امتحان زبان فارسی صاحب‌منصبان ادارهٔ **هندوستان** درآن دیاربکارمیرود .

---

۱) کتاب **اخلاق‌جلالی** نخست در **کلکته** درسال ۱۸۱۰ م . وسپس درسال ۱۲۸۳ هـ.ق.در **لکهنو** بچاپ‌سنگی بطبع‌رسید،ودر۱۳۳٤هـ .ق / ۱۹۱٦م. تجدید طبع یافته،نسخهٔ خطی‌نفیسی نیز درتصرف نویسنده‌است ؛ و **مولانا جلال‌الدین‌دوانی** آنرادر**شیراز** بنام امیر زاده **خلیل‌سلطان** حاکم**فارس**، فرزند**اوزون‌حسن** **آق‌قوینلو**،تألیف‌فرموده.این‌شاهزاده‌از۸۷٤هـ.تا۸۸۲هـ.در**فارس**حکومت میکرده . مولانا دراین‌تألیف به **اخلاق‌ناصری** خواجه **نصیرالدین طوسی** نظر داشته وخوددرآخر آن کتاب‌میگوید: «حکیم‌محقق‌وفیلسوف **مدقق**،**نصیر الملة والدین محمدالطوسی** که‌اکثر این‌لوامع‌ازپرتو اشراق انوارفوائد اوست . . .».

۲) **اخلاق‌محسنی** رامولاناحسین **واعظ‌کاشفی** برای**ابوالمحسن میرزا** فرزند **سلطانحسین بایقرا** تألیف کرد و در ماده تاریخ آن گفته است :

«اخلاق محسنی بتمامی نوشته‌شد   تاریخ هم نویس ز (اخلاق محسنی)»

که همان سال ۹۰۰ هـ در میآید . این کتاب در **هندوستان و اروپا** طبع‌های متعدد یافته و درسال۱۸۵۱ بقلم H. G. Keene بانگلیسی ترجمه و طبع شده‌است .

اخلاق جلالی و اخلاق محسنی

. از آنجا که هوش وذوق ایرانی غالباً بیشتر متوجه مباحث تصوف (۱) و ماوراء الطبیعه (۲) است وبعلم اخلاق (۳) (باصطلاح حکما) کمتر توجه داشته ازینرو ارزش بسیاری برای آنها قائل نشده اند؛ فقط از آنجا که از خلال آنها شعاع نوری بآداب و طرز فکر فارسی زبانان میتابد دارای اهمیت اند. **اخلاق جلالی** بسبکی بسیار متکلف و متصنع نگاشته شده و از این سبب در **دانشگاه کمبریج** سابقاً دردورهٔ عالی درس زبان فارسی تعلیم میشده است.

غالباً افکار **ارسطو** بوسیلهٔ ترجمه ها و شروح **ابن سینا** در فلسفه و فکر اسلامی نفوذ کرده است. علم حکمت بنظر او تقسیم میشود بدوقسمت : **حکمت عملی** (۴) و **حکمت نظری** (۵) وهریك از آندو بسه شعبه منقسم اند: فلسفهٔ نظری ـ به **ریاضیات** و **طبیعیات** و **الهیات** (ما فوق الطبیعه یا مابعد الطبیعه) و فلسفهٔ علمی : بتهذیب اخلاق ـ Ethics و تدبیر منزل ـ Economics وسیاست مدن Politics . واین مؤلفات اخلاقی که اکنون مورد بحث ماست ازاقسام ثلاثهٔ فلسفهٔ عملی بحث میکند.

هر دو کتاب ـ **اخلاق جلالی** و **اخلاق محسنی** ـ بزبان انگلیسی ترجمه شده وبطبع رسیده اند.

مستر طامسن W. F. Thompson در **لندن** بسال ۱۸۳۹ م .

---

۱) تصوف = Mysticism

۲) ماوراءالطبیعه ، لاهوت = Metaphysics

۳) علم اخلاق = Ethics

٤) حکمت عملی = Practical Philosophy

٥) حکمت نظری = Theoretical philosophy

اخلاق جلالی را بنام :ـ

« Practical Philosophy of the Muhammadan People »

ترجمه و طبع کرده است . اخلاق محسنی در هرتفرد Hertford بسال ۱۸۵۱ م . ترجمه و طبع شده ، و خوانندگان انگلیسی میتوانند بآنها مراجعه نمایند .

جلال‌الدین دوانی اما مؤلفان آنها ـ : **جلال الدین محمد الدوانی الصدیقی** [۱] درسال ۸۳۰ هـ/۱٤۲٦ م. درقریهٔ

---

۱) **جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی** معروف به : «**ملاجلال دوانی**» ازاعلام ائمهٔ اسلام وازاجلهٔ علماء وقضات قرن نهم هجری و از اولادخلیفهٔاول **ابو بکر صدیق** (رض)میباشد . وی درقریهٔ **دوان کازرون** در سال ۸۳۰متولد ودر دارالعلم **شیراز** بکسب علوم وفضائل پرداخت، تاآنجاکه خودیکی از اساتیدبنام ودانشمندی مروف نزدخاص وعام گردید ، حوزهٔ درس اودر **شیراز** قبلهٔ طالبان علم ازچهار گوشهٔ جهان شد .

وقتی سفری به **تبریز** کرده درحضور**اوزون حسن** با دیگر علماء زمان درمسائل فلسفی و کلامی مناظره هافرمودویکی ازشاگردانخود«**ملاحسین میبدی یزدی**» راامرفرمود که بافحول دانشمندان مباحثه کندواو برایشان غالب آمد. دوانی با احتراموا عزازبسیاربه**شیراز** بازگشت ومنصب قاضی القضاة **فارس** باو تفویض گردید .

علامهٔ دوانی همه‌روز، از صباح تاظهر، در مدرسهٔ دارالایتام بتدریس مشغول بود ونیمی دیگر، ازظهر، تامساء، بقضاوت میپرداخت . در **شیراز** با **علامه سید صدرالدین محمددشتکی** مباحثات و مناظرات دارد . بعد از سقوط سلطنت **ترکمانان آق‌قویونلو** واختلال احوال **ایران** روزگاروی نیز آشفته گشت وسرانجام بسال ۹۰۸از**شیراز** مهاجرت کرده بموطن خود **کازرون** رفت ودرآنجا بیمار شده جهان را بدرود گفت. مقبرهٔ او درقریهٔ **دوان** موجوداست.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

کتب و آثار او بسیار، ازجمله: **انموذج العلوم و تعریف العلم و شرح العقاید العضدیة و الاربعون السلطانیة و شرح تهذیب المنطق** است که بعضی هنوز زینت چاپ نیافته .

درتصرف نویسندهٔ این حواشی دو نسخهٔ خطی نفیس از **مجموعهٔ رسائل مولانا جلال الدین محمد دوانی** موجود است که یکی بخط شکستهٔ نستعلیق معمول زمان بسیار خوانا و بیغلط کتابت شده و مورخ است بسنهٔ سبع و اربعین و تسعمایه (۹۴۷) یعنی سی و نه سال بعد از وفات مؤلف تحریر شده و مشتمل است بر رسائل ذیل :

اولاً رسائل عربیه :

۱- تفسیر سورة الکافرون ۲- تفسیر سورة العلق ۳- رسالة فی اثبات الواجب ٤- انموذج العلوم ٥- رسالة الزوراء ٦- حاشیه بر تهذیب المنطق ۷- شواکل الحور فی شرح هیاکل النور .

ثانیاً رسائل فارسی:

۸- رسالهٔ تهلیله ۹- رساله در شرح غزل «در همه دیر مغان نیست . . . الخ» ۱۰- رساله در شرح بیت گلشن راز « تفکر رفتن از باطل سوی حق» ۱۱- رسالة فی تحقیق العدالة ۱۲- رساله در ماهیت عدالت و احکام آن ۱۳- رسالهٔ صیحه و صدا ۱٤- تحفهٔ روحانی ۱٥- رسالهٔ قلمیه ۱٦- مکاتیب فارسی.

ومجموعهٔ دومی ، مکتوب بسال ۹۷۰ هـ.ق. که در آن ده رساله از علامهٔ دوانی مدون شده است ، و از این ده رساله دو رسالهٔ فارسی « **خواص الحروف** » و «**عرض لشکر**» در مجموعهٔ نخستین نیامده بود . (برای توضیح بیشتر در خصوص **رسالهٔ عرض لشکر** رجوع شود به حاشیهٔ صفحهٔ ٥۸۸ کتاب حاضر).

درضمن **رسالهٔ قلمیه** که محتوی بر رسائل لطیفه ومکاتیب رشیقهٔ مولانا است، سواد وقف نامه ای مشاهده شد که بامر ؟ پادشاه مغفور **یعقوب سلطان** دیوان حافظی بر مرقد **حافظ** وقف کرده و بر ظهر آن دیوان نوشته شد». چون رقیمهٔ فصیح و بلیغی است که در موضوعی نادر نگارش شده و نمونه ای کامل از انشاء معاصر است، برای تکمیل فایده عیناً زینت این اوراق میشود .

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد



ص ٦٥٠ سجل مولانا **جلال الدين الدوانی**

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

«بسمه»

رندان خرابات تجریدرا رموزی است که عقلاء خرده‌دان درنیابند ، وحریفان بزم‌تفریدرا رسومی‌است که ادباء نکته‌شناس بر آن واقف‌نباشند .

ز بور عشق نوازی نه حدّ هر مرغی است
بیا و نوگل این بلبل خوش الحان باش

مصداق این‌سیاق آنکه شیوهٔ این‌طایفه براین نهج جاری شده که ازمعارف بلند وحقایق‌ارجمندتعبیر بمتبدّلان خلیع‌العذار نمایند که جمال آن‌مخدّرات‌ازدیدهٔ‌نامحرمان محجوب‌باشد، چنانچه ازمقام فنا بخرابات تعبیر کنند وبه‌می‌اشاره بحقیقة الحقائق‌نمایند. وعلی هذاالقیاس‌صاحب این‌دیوان‌بلاغت‌نشان حافظ اسرارالمعارف ، ناشرانوار العوارف افیض علیه سجال الالطاف وخصّ بمنّ الله تعالی‌بمزایاالاعطاف همین طریقه سلوك داشته اسرارحقیقت‌رادر کسوت‌مجاز برمشام‌اهل‌رازجلوه‌داد : شعرحافظ همه‌بیت‌الغزل معرفت است . وجههٔ قصد ایشان تنبیه طالبان‌است برای حقایق بروجهی‌که ازنظر نامحرمان محجوب‌باشد ، لیکن‌طفلان مهدطبیعت که هنوزچشم معنی‌بین نگشوده‌اند وبدرجهٔ بلوغ کمال‌انسانی نرسیده آن اشارات‌عالیه را‌برخسائس‌لذات‌جسمانی‌ورذایل مشتهیات‌نفسانی فرود آورند . « الله الله چه‌تفاوت زکجا تا بکجا » و انما الاعمال‌بالنیات، وانما لکل امری‌ءٍ‌ما نوی .

چون‌اعانت طالبان‌حقیقت برذمّت ارباب قدرت و اصحاب عظمت وشوکت دینی لازم‌الاداء وفرضی متحتم‌القضاست ، دربن‌وقت بندگی حضرت سلطان سلیمان مکانی ، ممهّد قواعد جهانبانی مشیّد معاقدکشورستانی ، بانی مبانی ابهت و جلالت ، ثانی مثانی نصفت و عدالت ، السلطان بن السلطان . . . . این دیوان براعت نشان را که مجموعهٔ لطائف معانی و نمودار نسخهٔ تصویر مانی است بمقتضای اعطی القوس باریها و اسکن الدار بانیها برمزار فائض الانوار ناظم لطائف آثار وقف فرموده تا طالبان صادق از فیض حقایق‌آن بهره‌مند گردند و ندیمان مجلس طلب بسماع آن نظم در نثار طرب افزایند و صادرات و واردات از سماط مفارقت نوال او نواله

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

یابند و مجاوران و مضیفان از فیض حقائق آن مستفیض گردند والله مفیض الخیر و الکمال وبیده تحقیق الآمال ». انتهی

هم از آثار موجوده که محتوی بر دستخط مبارك این عالم جلیل القدر میباشد، طومار مفصل وقف نامه ایست بسجل و مهر بزرگان و دانشمندان زمان از جمله: **قاضی عیسی شکرالله ساوجی** (وزیر معروف **یعقوب بن حسن** پادشاه **آق قوینلو**، و نیز سجلی بخط **مولانا جلال الدین محمد دوانی** و **مولانا ابوبکر احمد ابن مسعود الطهرانی** رامتضمن است.

این طومار وقف قراء **اصفهانك** و **درزیان** واقع در بلوك **کرارج اصفهان** و **ولاسان فریدن** است که **ابوالفتح سلطان محمد بن میرزا بایسنغر) ابن شاهرخ تیموری** آن قراء را برای بقعهٔ حسینیهٔ **شهشهان** واقع در شهر **اصفهان** که مدفن **سید شاه علاء الدین محمد فرزند شاه قطب الدین محمد** است، درتاریخ ۱۲ ربیع الاول ۸۵۲ هـ. وقف فرموده است.

طومار مذکور اینك درتصرف جناب آقای **حسین شهشهانی** قاضی دانشمند معاصر است که ازنخبهٔ نیکان وزبدهٔ اهل خیروصلاح میباشند و برحسب خواهش نویسندهٔ این حواشی متن وعکس سجلات مذکوررا بانهایت لطف وکرم برای درج دراین کتاب باختیار او گذاردند واورا سپاسگزار ومتشکر فرمودند، احسن الله له الجزاء. ذیلاً شرح سجلات درج میشود:

سجلّ **علامهٔ دوانی** در صدر طومار بدین شرح است: «هوالهادی ثبت هذا الاشهاد الشریف عندی، فاشهدت بمرتباً علیه فضیته فی الشریعة المقدسة وانا **محمد بن اسعد بن محمد الصدیقی الدوانی** والی شرعیات **فارس** بالتفویض السلطانی فی ذیقعدة سنة ۸۸۶». سجع مهر «لااله الاالله الملك الحق المبین الواثق بالصمد الحقیقی **محمد بن اسعد الصدیقی**» ودرذیل طومار سجل **مولانا دوانی** بدین نهج است: «بسم الله صحح الاجوبه **محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی**.»

سجل مولانا **ابوبکر طهرانی** و سجع مهرش ازاینقراراست: « هو - قوبل

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

دوّان از ولایت **فارس** نزدیک **کازرون** متولد شده، پدرش در **کازرون** قاضی بوده‌است، وی نیز نخست قسمت عمدهٔ عمر خودرا در همان ولایت گذرانید و در **مدرسهٔ دارالایتام** بیشتر ایام عمر را بتعلیم پرداخت، سرانجام‌درسال ۹۰۸ هـ./ ۱۵۰۲م . وفات‌یافته ودر مولد خوددوان، مدفون گشته[1] است؛ دامنهٔ‌صیت‌وشهرت‌اوهم‌درزمان‌حیات‌ازسرحدّات‌موطن‌وی

۱) رجوع‌شود به: **فهرست‌ریو** ص۴۴۲.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

هذاالسواد باصله‌الثابت مضمونه لدیّ‌توجد بینهماالتوافق والتطابق وانی‌مستشهدبصحتهما و انفاذ مرادهما جماً من العدول الامناء حرّره **ابوبکربن احمد بن مسعود-الطهرانی**» .

سجع‌مهر-:«رجاءمن‌الله‌نیل‌الامانی‌اناالعبد **ابوبکرالاصفهانی** - سجع‌مهر **قاضی‌عیسی** فرزند وزیر **شکرالله ساوجی** بدین عبارت‌است: «اطلعت علیه و اناالشاکر لنعم الله العبدالضعیف **عیسی‌شکرالله** » .

علامهٔ‌دوانی درشاعری هم‌طبع‌آزمایی‌فرموده اشعاری‌دلاویزدارد، این‌رباعی ازاوست :

ای خال لبت مردم بینائی من	ز آیینهٔ رخسار تو گویائی من
من دورزتو بصدهزاران‌فرسنگ	وآنکه‌تو درون‌دل سودائی من

دراین اواخر ، (اسفند ماه ۱۳۳۴) یکی‌از طلاب دانش‌پژوه حوزهٔ**علمیهٔ قم**، موسوم‌به **شیخ علی** که‌خوداز زادگان‌قریهٔ **دوّان**،ودلائل ترقی وتوفیق از آثار او نمایان‌است ، رسالهٔ بلیغی درشرح « زندگانی جلال‌الدین دوانی » بقلم‌آورده وآنچه بدست‌آورده ازمآخذ ومنابع دربارهٔ این‌فیلسوف ومتکلم قرن‌نهم درآنجا جمع‌فرموده . رسالهٔ‌مذکور بانضمام رساله‌ای بنام : «**نورالهدایة**»تالیف‌مولانا درمطبعهٔ حکمت‌**قم** بطبع رسیده است . برای اطلاع‌بیشتر ازحالات‌آن دانشمندبزرگ‌میشاید که‌بآن کتاب مراجعه شود .

تجاوز کرده وچنانکه گفتیم دردربارسلطان عثمانی نیزمعروف شده است[1]، باوجود این شهرت بسیارچندان اثرمهمی ازخود باقی نگذاشته ، جزهمان کتاب اخلاق و بعضی رباعیات که وی خود آنها را شرح فرموده ونیز غزلی از **حافظ** راشرح کرده است[2] .

اما شرح حال **حسین واعظ کاشفی** مؤلف **اخلاق محسنی** سابقاً ذکرشد .

جواهر الاسرار ـ لوائح ـ اشعة اللمعات

سه اثر منثور عرفانی از آثار عرفانی که بقلم شعر نوشته شده در فصل شعراء بحث خواهیم کرد. امّادرقسمت نثر، ازسه کتاب فوق بمنزلهٔ نمونه ومثال ذکری میشود. اولی وسومی شرح کتابی دیگراست، ولی دومی خود کتابی مستقل میباشد .

جواهر الاسرار وظواهر الانوار نام شرحی است بمثنوی ارجمند **مولاناجلال الدین رومی**، که بقلم **کمال الدین حسین بن حسین خوارزمی** نگارش یافته ، این شخص صاحب مؤلفات بسیاراست[3].وی بدست اوزبکان **ماوراءالنهر** دریکی ازسالهای بین ٨٣٥هـ و ٨٤٠هـ . کشته شد، واوشاگرد صوفی معروف **شیخ خواجه ابو الوفا** است. مثنوی معنوی راهم ازایام شباب بدقت مطالعه میفرموده و شرحی مختصر بر آن نگاشته موسوم به : «**کنز الحقایق**» . ولی **جواهر الاسرار** راکه شرحی مفصلتراست بعداً تألیف کرده . و آن در **هندوستان** بچاپ سنگی رسیده ، نسخهٔ خطی

---

١) رجوع شود به **فهرست ریو** ص ٤٢٣ ورجوع شود بصفحهٔ ٥٥٩ و ٦٠٥ کتاب حاضر.

٢) رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ٣٧٥ و ٦٥٨ کتاب حاضر.

٣) ایضاً **فهرست ریو** ص ١٤٤ .

نیمی از آن درموزهٔ بریطانیاموجود است[1]، ویك قسمت ازدفتر دوم نیز در کتابخانهٔ **دانشگاه کمبریج** [2] یافت میشود . قسمت عمدهٔ این کتاب مقدمه‌ایست شامل بر تاریخ واصطلاحات ومبادی صوفیه .

آن‌دو کتاب دیگر یعنی **لوائح** و**اشعة اللمعات** از آثار قلم بارور شاعر بزرگ و عارف معروف، **مولانا عبدالرحمن جامی**، است و ذیلاً از آنهردو سخن خواهیم گفت ـ :

۱ـ اشعة اللمعات

اشعة اللمعات-درشرح کتاب **لمعات شیخ عراقی**، است که در فصل سابق ذکر آن رفت[3].علاوه بر نسخ خطی که چندان فراوان نیست،این کتاب بدون تاریخ نیزدر**ایران** چاپ شده ومشتمل است بر همان کتاب وچند رسالهٔ عرفانی دیگر.در بارهٔ منابع اصلیهٔ این کتاب جامی در مقدمهٔ آن میگوید :

« اما بعد نموده میآید که در آن وقت که شیخ عالم عامل عارف عارف عاشق صاحب النثر الفائق والنظم الرایق ، «آن زجام کرم ارباب همه‌را ساقی» **فخر الدین ابراهیم الهمذانی المشتهر بالعراقی** بصحبت قدوة العلماء المحققین و اسوة العرفاء الموحدین ابوالمعالی **صدرالحق والملة والدین محمد القونوی** قدس الله تعالی سرهما رسیده است ، واز وی حقایق **فصوص الحکم** شنیده، مختصری فراهم آورده وآن‌را بسبب اشتمال برلمعه‌ای چند ازبوارق آن حقایق **لمعات** نام کرده، بعباراتی خوش واشاراتی دلکش جواهر نظم ونثر برهم ریخته ، ولطائف عربی و فارسی درهم آمیخته ، آثار علم وعرفان ازآن پیدا ، وانوارذوق ووجدان در آن هویدا ، خفته‌را بیدار کند وبیداررا واقف اسرار گرداند ، وآتش عشق برافروزد، وسلسلهٔ شوق بجنباند

---

۱) شمارهٔ Add. 14051 رجوع شود به: **فهرست ریو** ص۵۵۸.

۲) **فهرست کتابخانهٔ کمبریج** Or. 238 .

۳) رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۸ ـ کتاب حاضر .

بواسطهٔ آنکه زبانزد «بدنام کنندهٔ نکونامی چند» شده است و دست فرسودهٔ «از راه فتاده بی‌سرانجامی چند» گشته ، اهل تقلید رقم ردّ بر آن کشیده‌اند، ودامن قبول از آن درچیده . واین فقیر نیزچون آنرد وانکاررا میدید ، ازشغل بآن فراغتی میورزید . تا آنکه در اینولا اجلّ اخوان الصفاء واعزّ خلّان الوفاء سیّره الله علی سیر عباده العرفاء ، که نام خجسته فرجامش درائنای این دعا ، بخوبترین صورتی ازصور رمزوایما (۱) بین الله و بین عباده سمت ادایافت . استدعای مقابله وتصحیح آن نمود ، ودرمقابلهٔ آن جز انقیاد چاره نبود . چون متصدی این شغل گشتم وبرتفاصیل اجزای آن بگذشتم، بهرورقی ازآن لمعه‌ای از انوار حقائق دیدم ، ودر هر صفحه نفحه‌ای از ازهار معارف شنیدم . باطن را بفهم دقائق انجذابی واقع شد ، وخاطررا ازصعوبت ادراك مقاصد آن اضطرابی حاصل آمد ، نسخ متن مختلف بود وبعضی ازطریق صواب منحرف مینمود ، در مواضع اجمال و مواقع اشکال بشرحهای آن رجوع افتاد ، نه از هیچیك مشکلی حل شد ونه در هیچکدام مجملی مفصل گشت .

این داعیه متمکن گشت، که از برای تصحیح عبارات وتوضیح اشارات آن شرحی جمع کرده شود ، ملتقط از سخنان مشایخ طریقت ، و کبرای حقیقت ، بتخصیص شیخین کبیرین **محی الملة والدین محمد بن العربی** ومرید وتلمیذوی **صدر الحق والدین محمد القونیوی** ومتابعان ایشان قدّس الله تعالی اسرارهم . پس بمقتضای آن داعیه خاطر بارتکاب این امر خطیر آرامید ، و بامداد توفیق الهی در زودترین وقتی باتمام انجامید ، وچون بسیاری از آن سخنان که در آن شرح اندراج یافته از آن قبیل است که ازتأمل درنیرات کلمات متن بردل تافته ، میشاید که آنرا «**اشعة اللمعات**» نام نهند ، وباین وصفش برنظر طالبان جلوه دهند . مأمول از ناظران منصف، نه منکران بعناد متصف ، آنکه چون این مجموعه را درنظر دارند واندیشه برمطالعهٔ آن گمارند؛ هر کجا خیر و کمالی بینند، ازمواهب حق سبحانه وتعالی شمارند ؛ وهر کجا عیب و نقصانی یابند ، بعجز و قصوربشریت راجع دارند ؛ و این کمینه را بخصوصه هدف تیر

---

۱) بتعمیه بممدوح اشاره فرموده، یعنی جملهٔ: «سیره الله علی سیر عباده» که در وسط الله و عباده کلمهٔ علی‌سیر- مصحف علیشیر- واقع شده است .

ملامت نسازند، وخود را دوورطهٔ بدجوئی و بدگوئی نینداززند، والتوفیق من الله سبحانه . ».

جامی پس از مقدمه با بیانی طولانی در نکات مختلفهٔ عرفان با نضمام سؤال وجواب برفع مشکلات بشرح کتاب پرداخته وسخن را ختم میکند بهقطعهٔ ملمع عربی و فارسی که در آن کلمهٔ «تممته» را تاریخ اتمام تألیف قرارداده و آنسال ۸۸۵ هـ . میشود [1] وقطعه این است :

بأنام حسنی است جامی اسیر	محی الله آثار اثا آمه
بشوید این شرح توفیق یافت	مقرّاً بزلّات اقدامه
و اذ قال « اتممته » قدبدا	بما قال تاریخ اتمامه

۲- لوائح لوائح جمع لائحه بمعنی: درخشش وتابش است، وآن نام رساله ایست درتصوف به نثر، آمیخته برباعیات. مشتمل برسی لایحه [2] ، وآن کتاب بطور گراور با مقدمه و ترجمهٔ بفرانسه وضمائم بسعی آقای **وینفیلد** E. H.Whinfield [3] وبدستیاری استاد دانشمند **محمد بن عبدالوهاب قزوینی** چاپ شده ، وطبع این کتاب راه را برای مطالعه وتحقیق درتصوف وعرفان **ایران** باز کرده است . این کتاب کوچك درسال ۱۹۰٦ درتحت نظر **انجمن سلطنتی آسیائی لندن** بطبع رسیده است (شانزده همین مجلد از سری جدید ترجمه های شرقی) .

---

۱) تاریخ اتمام کتاب کلمهٔ(اتممته) است وآنسال ۸۸٦هـ. میباشد نه «تممته» که یکسال کمتر است .

رجوع شود به: **کتاب جامی** تالیف نویسنده ص۱۸۱ ، طبع **طهران** .

۲) رجوع شود به : **کتاب جامی** ایضاً ، ص۱۷۰ . جامی لوائح را درطی رباعی نغزی به «شاه همدان» هدیه کرده است و گفته:

سفتم گهری چند چو روشن خردان	در ترجمهٔ حدیث عالی سندان
باشد ز من هیچ مدان معتمدان	این تحفه رسانند بشاه **همدان**

معلوم نشد این شاه **همدان** کیست؟ شاید اعداء به **جهانشاه قره قوینلو** کرده باشد.

۳) **وینفیلد** ، خاورشناس انگلیسی متولد به ۱۸۳۵ ومتوفی ۱۹۲۲ م .

بنظر من یکی از قطعات بسیار زیبای آن کتاب مناجاتی است که دردیباچهٔ آن آمده است. در آنجا میفرماید ـ :

« الهی، الهی! خلصنا من الاشتغال بالملاهی- وارنا حقائق الاشیاء کماهی ،غشاوت غفلت از بصر بصیرت ما بگشای، وهرچیز را چنانکه هست بما بنمای، نیستی را برما درصورت هستی جلوه مده، واز نیستی برجمال هستی پرده منه، این صور خیالی را آئینهٔ تجلیات جمال خود گردان ،نه علت حجاب ودوری. واین نقوش وهمی راسرمایهٔ دانائی وبینائی ما گردان نه آلت جهالت و کوری .محرومی ومهجوری همه ازماست مارا بما مگذار ومارا ازمارهائی کرامت کن، وبا خود آشنائی ارزانی دار ..... » .

آثار فرقهٔ حروفیه (۱)

درذکر پیروان فرقهٔ حروفیه که درفصل سابق صورت تحریر یافت، به بعضی کتب اصلی که از طرف بزرگان آن طائفه یاراجع بآنان تألیف شده است اشاره شد . ازمد نظر ادبی خالص بیشتر این کتب و آثار (باستثنای بعضی کتب منظوم مانند: «**اسکندر نامه**» (۲) چندان قدر و قیمتی ندارند (۳)، گرچه ازلحاظ

آثار فرقهٔ حروفیه

۱) دربارهٔ زندگانی وآثار **فضل الله استرآبادی** مؤسس فرقهٔ حروفیه آقای **دکتر صادق کیا** استاد دانشمند دانشگاه **تهران** در کتاب پر ارزش «**واژه نامهٔ گرگانی**» که بسال ۱۳۳۰ هـ ش جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است اطلاعات دقیق ومفصلی بدست داده اند . در این کتاب نمونه هائی از نوشته های فضل الله بزبان گرگانی باترجمهٔ فارسی آنها آمده است وهمچنین در آن اززبان پیشین استرآباد که فضل الله در **جاودان نامه** و **نوم نامه** و **محبت نامهٔ** خود لغاتی استعمال کرده فرهنگی کامل فراهم ساخته اند .

مزید اطلاع را رجوع شود بمقالهٔ همان استاد ذیل عنوان : «**آگاهیهای تازه از حروفیان**» که در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال دوم شمارهٔ ۲ ص ۳۹ تا ۶۵ بچاپ رسیده است .

۲) ترجمه وطبع مسیو **کلمان هوارت** Cl . Huart در جلد ۹ سلسلهٔ اوقاف **گیب** .

۳) این معنی دربارهٔ آثار حروفیه بفارسی صادق است و الا ازترکی ، چنانچه قبلاً گذشت، مستر **گیب نسیمی** را اولین شاعر حقیقی زبان ترکی عثمانی شمرده است ، رجوع شود بصفحهٔ ٥١٤ همین کتاب .

مطالعات درمذاهب ومعرفةالنفس شایدبسیار جالب باشند.

برای‌خوانندهٔبی‌سابقه، کتاب**جاویدان نامهٔ فضل‌الله‌استرآبادی** هرچند که‌مطالبی‌چندازاسرارنهانی‌رامشتمل‌باشد،خودیک‌رشته‌افکاردرهم و آشفته و نامفهوم بیش نیست ؛ و تنها چیزی که از نوشتجات عدیدهٔ او قابل‌فهم ومطالعه‌است، همانانامه‌ایست که به‌یکی از شاگردان خود یک شب‌قبل‌ازقتل خویش نگاشته . ازاین‌نامه‌همچو برمی‌آید که: **فضل الله** را در **شیروان** بقتل رسانیده‌اند (؟) وآن مکان‌را باشاره بواقعهٔ شهادت **امام‌حسین(ع) کربلای** خود [1] خوانده‌است.

چنانکه گفته‌شد،این فرقه‌کار مهمی در**ایران** صورت‌ندادندوبعداز فنای‌مؤسس و جانشینان او این‌طائفه بکلی در آن کشور از میان رفتند ،

نفوذعقاید حروفیه در ترکیه

بر خلاف در **ترکیه** عقاید ایشان انتشاری بسیار یافت . وباوجود همه‌آزارها و عقابها که در بارهٔ این فرقه مورخان‌ترك ذکر کرده‌اند ، جماعتی کثیرپیروآن‌شدند ، که‌ازجمله مهم‌ترین‌فدائیان‌آنان یکی **نسیمی** شاعر است که اورا زنده‌زنده بجرم فساد‌عقیده درشهر **حلب** پوست کندند ، در سال ۸۲۰ هـ . / ۱٤۱۷ م . **مسترگیب** تفصیل جالب توجهی از او و از **فرقهٔحروفیه** و هم چنین از شاگرد وی **رفیعی شاعرترك** ، مؤلف «**بشارت‌نامه**» ذکر میکند [2] . دراینجا این نکته جالب نظر است که کتب حروفیه غالباً دارای نام و عنوانی است که باکلمهٔ « نامه » ترکیب یافته؛ مثلاً درزبان‌فارسی‌این کتب : **آدم‌نامه ، عرش‌نامه ، هدایتنامه،**

---

۱) رجوع‌شودبه: مقالهٔ دوم **پرفسور براون** در **ژورنال آسیاتیك** مندرج‌ژوییهٔ ۱۹۰۷م . ص۹.

۲) رجوع‌به:**تاریخ شعر عثمانی** تألیف **گیب** ، جلداول – ص۳۳٦-۳۸۸.

استوانامه، **کرسی نامه**، **محبت‌نامه** و غیره در دست میباشد . و در زبان ترکی علاوه بر کتاب **بشارت نامهٔ** مذکور، کتابهائی بنام **آخرت نامه** **فضیلت نامه** ، **فقر نامه** - وبسیاری دیگر که اسامی آنها درمقالهٔ دوم این جانب درباب ادبیات حروفیه که در **روز نامهٔ آسیائی سلطنتی انگلستان** بتاریخ ژویهٔ ۱۹۰۷ نوشته‌ام بتفصیل مندرج است . باآنکه درآنجا از ٤٥ کتاب خطی این طائفه باختصار ذکر شده است ، معذلك فهرستی که در آن مقاله آمده کامل نیست ؛ وهنوز بطوردقیق بحث وتحقیق درآنها نشده واستحقاق مطالعه و استقراءِ زیادتری دارد .

تاحدی برای تدقیق و کنجکاوی راجع باین طائفه و فهم تاریخ و

ذکر فرقهٔ حروفیه در کتب انگلیسی و فرانسه

ادبیات ایشان میتوان بطور اختصار در آنچه بزبان انگلیسی و فرانسه درباب آنها نگاشته‌اند مطالعه نمود . مثلاً آنچه که من در باب کتاب **جاویدان کبیر** (۱) در دومقاله‌ای که در **روزنامهٔ انجمن آسیائی انگلستان** نگاشته ام و فصلی که **مستر گیب** درتاریخ **اشعار عثمانی** نگاشته و نیز درکتابی که در سلسلهٔ انتشارات **گیب** بجلدنهم سال۱۹۰۹ طبع‌شده وموسوم‌است‌به :

« Textes Persans relatifs à la secte des Houroûfis, publiés, traduits et annotés par M. Clément Huart, suivis d'une Etude sur la Religion des Houroûfis, par le Dr. Rizà Tevfiq, connu sous le nom de Feylesouf Rizà.»

---

۱) رجوع شود به : **فهرست نسخ فارسی دانشگاه کمبریج** تألیف **براون** ص۲۹ .

ردّ اسحق افندی بر حروفیه

ردّی که **اسحق افندی** بر **حروفیه** بزبان ترکی بسال ۱۲۸۸ هـ. نوشته و بسال ۱۲۹۱ هـ. چاپ شده موسوم است به: «**کشف الاسرار و دفع الاشرار**»، گرچه بعباراتی سخت وخشن تحریر شده ولی مطالب آن بصحت مقرون ومنطبق بر تحقیقات دقیق میباشد. در آن کتاب مؤلف بعداز خطبه چنین مینویسد -:

« معلوم باد که از تمام این فرق که خودراوقف ضلالت مسلمانان کرده‌اند، **فرقهٔ بکتاشیه** گناهکارتر ازهمه‌اند، وهرچند از کردار و گفتار ایشان واضح است که آنها مسلمان حقیقی نیستند، معذلك درسال ۱۲۸۸ این معنی راکاملاً ثابت ومحقق ساختند. کتبی که این جماعت بنام **جاویدان** نگاشته‌اند شش کتاب است، که یکی از آنها را زعیم این فرقه **فضل‌الله حروفی** تألیف نموده، وپنج دیگررا جانشینان وخلفای او تحریر کرده‌اند. و هرچندازاین کتابهای پنجگانه کفر و زندقه بوضوح نمایان است، واین طایفه عادت بر آن دارند که آن کتب را در خفا درمیان خود تعلیم کنند و مطالعه نمایند، ولیکن چنانکه **فرشته‌زاده در جاویدان** خود موسوم به «**عشق نامه**» تااندازه‌ای پرده برروی کفریات خویش افکنده، باز درسال مذکور پیروان اوجسارت کرده آن کتاب را طبع وانتشاردادند. علیهذا بدون خلاف تحریر رساله‌ای برای انتباه مؤمنین و بیان حقیقت ماهیت کفرآمیز آن مبادی در کتب ایشان صورت وجوب فوری داشت، وازینرو باعتماد خدای متعال بر تحریر این رساله همت گماشتم وآن را در سه فصل تألیف نمودم ازاینقرار -:

فصل اول: بیان اصل ومبدأ **فضل‌الله حروفی** و اصول و قواعد بعضی از **بکتاشیه**.

فصل دوم: بیان کفریات **جاویدان - فرشته‌زاده**.

فصل سوم: بیان کفریاتی که دردیگر **جاویدانها** آمده است.

بعد از ذکر مختصری از **قرامطه** و دیگر فرق قدیمه، و ذکر

فضل‌الله‌استر آبادی مؤسس فرقهٔ‌حروفیه ، نویسنده بیان میکندچگونه پسر **تیمور** ، **میرانشاه**، اورا بقتل‌رسانید . «بحکم‌وی طنابی بپای‌اوبسته وعلی رؤس‌الاشهاد در کوچه وبازار کشیده ووجود خبیث‌اورا ازاین دنیا زائل کردند » . وبعد ازوی نه خلیفهٔ او در اطراف ممالك اسلام منتشر شدند و از آن میان آنکس که به **علی‌الاعلی** [1] ملقب بود بصومعهٔ **حاجی‌بکتاش** در **اناطولی** درآمد ، وقلوب ساکنان‌آن خانقاه‌را بسوی خود جلب و نهانی تعلیم مبادی ونشر **جاویدان**را آغاز کرد . و مدّعی‌بود که‌آنها اسرار ورازهای‌مخفی **حاجی بکتاش** است ، وآنجمله را «اسرار» نام نهاد وپاداش افشای آنها مرگ بود . برای آنکه بعضی رموز تاریك و صفحات مبهم **جاویدان** کشف و فهم شود رساله‌ای‌بنام **مفتاح‌الحیات** تألیف کرده‌اند . که هر کس آن را نداشته باشد معانی و غوامض کتاب**جاویدان**را در نمی‌یابد .

باوجودهمهٔ این‌احتیاطات درمملکت‌عثمانی ، چندمرتبه **حروفیه** و **بکتاشیه** گرفتار عقابهای شدید شدند . که یکی از آن جمله در این

عقاب وعذاب‌حروفیه در کشور عثمانی

اواخر بسال ۱۲٤۰ هـ . اتفاق افتاد ، درزمان **سلطان محمود خان** . بسیاری ازآنان دراین واقعه کشته شدند و خانقاههای آنان خراب و اموال آنان بپیروان فرقهٔ **نقشبندیه** واگذار شد . بسیاری از مشایخ و مریدان آنان که جان در بردند در سلك دراویش **نقشبندیه وقادریه** و **رفاعیه** و **سعدیه** منسلك شدند ، ودرآنجا باکمال‌حزم واحتیاط‌محرمانه

---

۱) **علی‌الاعلی** خلیفهٔ **فضل‌الله استر آبادی** متوفی بسال۸۲۲ هـ/.

به‌نشر مبادی‌خود پرداختند . باوجود همهٔ این مصائب وشدائد دوباره آن عقاید بزودی‌تجدید حیات‌یافت ، وهم‌اکنون درممالك **ترکیه** ، برخلاف **ایران** که اصل ومنشاءِ این‌جماعت‌است ، **بکتاشیه** انتشاری وسیع‌دارند، وظاهراً اکنون در**ایران** اثری ازوجود این فرقه باقی نیست ، بااین همه بلاشبهه بسیاری ازتعالیم وعقاید آنان هنوز در میان عرفاءِ آن سرزمین وجوددارد؛ونیزبسیاری‌ازنظریات‌عجیبه‌واصطلاحات‌غریبهٔ ایشان‌بامبادی فرقی‌مانندجماعت **بابیه** آمیخته شده است که شرح آن بعداً خواهدآمد .

ادبیات ترکی دراین دوره

در این کتاب کراراً این قاعده را ذکر کرده‌ایم ، که تاریخ ادبی يك‌قوم و ملت به‌معنای عام خود محدود و محصور بآثاری که بزبان ملی خود مینویسند نیست ، بهمین نظر کتب عربی‌را که بخامهٔ دانشمندان ایرانی تألیف شده است در این کتاب همواره مورد بحث قرارداده‌ایم . اینك بهمان دلیل سخنی‌چند ازادبیات وسیع‌وقابل‌توجه ترکی، که درقرن‌نهم‌دردربارتیموریان‌خاصه درهرات زمان‌سلطنت **ابوالغازی سلطانحسین** (۸۷۸-۹۱۱هـ/ ۱۴۷۳-۱۵۰۵ م.)انتشاریافت، دراینجا ضرورت‌دارد .

نظری بادبیات‌ترکی

برخی ازکسانیکه پدیدآورندهٔ آثار ترکی‌میباشند، غالباً ازنژاد ترك بوده وایرانی‌نمیباشند ، ولی هم در **ماوراءالنهر** وهم در **ترکستان** دوزبان فارسی وترکی دوش بدوش یکدیگر انتشار و رواج کامل داشته است؛هنوزنیزهردوزبان درآنجاانتشاری وسیع دارد. نفوس متکلمان باین دولسان ازآن زمان تا کنون همواره تعدادی قابل‌توجه‌است . ازآنجا که

زبان فارسی بیشتر بمزیت حسن تعبیر و کثرت اصطلاحات لطیفه متمایز است، ازینرو بیشتر مورد استعمال واقع میشده . حتی سلاطین و امراء ترک نژاد تیموری مانند: **الغ بیگ** ، **بایسنغر**، **میرزا حیدر دوغلات** و حتی شخص **سلطان حسین بایقرا** همه زبان فارسی را در مقاصد ادبی خود بکار میبرده‌اند . تنها امیر کبیر **علیشیر نوائی** بیش از هر کس بر تقدیم و ترفیع زبان ترکی جغتائی بذل مساعی نموده و آنرا درجه و منزلت یکی از السنهٔ ادبیه داده است .

خدمات میر علیشیر نوائی بزبان و ادبیات ترکی

در رساله‌ای که بهمان زبان نگاشته و آن را «**محاکمة اللغتین**» نام داده ، **میر نوائی** در اثبات برتری مقام و رجحان پایهٔ ترکی بر فارسی سعی بسیار فرموده است . از آثار و تألیفات عدیدهٔ وی سابقاً سخنی گفته شد[۱] ؛ هر کس اطلاعات وسیع تری بخواهد، باید بمقاله‌ای که مسیو **بلن** فرانسوی M. Belin در **مجلهٔ آسیائی فرانسه** بسال ۱۸٦۱ م. نوشته است مراجعه نماید. ونیز باید مقاله‌ای دیگر ازهمان شخص که در باب کتاب **محبوب القلوب امیر علیشیر**[۲] نگاشته و در همان مجله

---

۱) برای بحث و مطالعهٔ کتب و آثار **میر علیشیر**، باید تحقیقاً مراجعه نمود بمطبوعاتی که **جمهوری شوروی اوزبکستان** بمناسبت جشن پانصدهٔ تولد او در **تاشکند** بسال ۱۹٤۸م.طبع وانتشار داده‌است. آثاراین امیر دانشمند بتمام السنهٔ **جماهیر شوروی** بطبع رسیده و محققان آن کشور در آن‌باره تحقیقات دقیق و مفصل کرده‌اند .

۲) کتاب **محبوب القلوب** ظاهراً در **اسلامبول** بسال ۱۸۷۲ م . بطبع

بسال ۱۸٦٦م.طبع‌شده‌است، مطالعه‌فرمايد وعنوان آن‌مقاله اين‌است :

" Caractères, Maximes et Pensées de Mir Ali-Chir Névâii "

دولتشاه در خاتمهٔ کتاب **تذکرة الشعراء** خود چندين تن از شعراء ترك زبان را در عداد معاصران خود ذکر ميکند . هم چنين نام مؤلفات عديده و آثار بسيار بدين زبان نثراً و نظماً در **فهرست ريو** از کتب ترکی‌خطی **موزهٔ بريطانيا** آمده است که همه مولود اين عصر و زمان ميباشند .

باهمهٔ اينها، جز براى محصل ادبيات ترك، براى ديگران تحصيل اين لهجهٔ خاص ترکی (جغاتائی) بزحمت آن نميارزد مگر محض قراءت کتابيکه دراين زمان در نوع خود منحصر بفرد وبهمان زبان جغاتائی نوشته شده وآن به «**بابر نامه**»، يايادداشتهاى **بابر پادشاه هندوستان** نامبرداراست[1]. بهرصورت قراءت ترجمهٔ انگليسی [2] يافرانسوی آن براى طلاب تاريخ **ايران وهندوستان**، درصورتيکه بآن دو زبان آشنائی داشته باشند، لازم است . شوروشوقی که نسبت باينکتاب نفيس ازطرف مترجمان آن يعنی **ارسکين انگليسی**( ) و **پاوه‌د کورتی فرانسوی** [4] بظهور رسيده و ديگران که همه بر سر اين کتاب زحمت کشيده‌اند، بهيچوجه نميتوان

---

۱) رجوع‌شود بصفحهٔ۵٤۸ ازهمين کتاب.

۲) ترجمهٔ فرانسوی اين کتاب‌بقلم **پاوه‌د کورتی** - Pavet de Courteille مستقيماً از اصل ترکی گرفته شده . بنا براين بر ترجمهٔ انگليسی آن بقلم **ارسکين و ليدن** Leyden که ازمتن‌فارسی ترجمه کرده‌اند ترجيح دارد .

۳) رجوع‌شود به : **تاريخ هندوستان** ج‌اول ص۵۲۲ ، تأليف **ارسکين**

٤) رجوع‌شود بمقدمهٔ ترجمهٔفرانسوی ص۲ .

بمبالغه وافراط نسبت‌داد ، زیرا کسانی که آن کتاب را بادیدهٔ دقت‌تصفح کرده‌اند،میدانند که این کتاب دارای مزایا و اختصاصاتی است و مؤلف آن‌دارای اوضاع واحوال‌خاصی است که بآن کتاب اهمیت ومقام‌ممتازی عطامیکند .

محال است که‌بتوان آن کتاب را بهتر ازالفینستون انگلیسی [۱] وصف کرد. وی‌آن‌را چنین توصیف‌میکند :

همه کسانی که بابرنامه‌را خوانده‌اند آنرا ستوده‌اند

« **بابرنامه** مشتمل است برسرگذشت دقیقی اززندگانی یك‌تن از سلاطین بزرگ تاتار که درطی‌آن بطورطبیعی‌آراء و تمایلات خود راخالی از هرگونه پرده‌پوشی ، و خودداری ، ودر عین‌حال بیرون ازهرگونه احساسات مبالغه‌آمیز تعصب ، با بیطرفی وباکمال صراحت بیان کرده‌است .
اسلوب تحریر کتاب بسیار ساده و بی‌تکلف ودر همان حال زنده و روح‌بخش است . ومانندآئینه مزایای اهل عصر و مملکت خودرا در مظاهر و رفتاروکردار واحوال بوضوح وجلای‌تام منعکس‌میسازد. ازاین‌حیث آن‌راتنها نمونه‌ای ازتاریخ حقیقی درآسیا بایددانست، زیرانویسندگان‌معمولی‌در کتب‌خویش همه‌ازاعمال وتشریفات سلاطین شرح وبسطی پراز طنطنه وطمطراق میدهند،ولی سرگذشت حقیقی احوال وحتی رفتار وحوادث همان‌طبقه‌را ازقلم می‌اندازند ، ازآن طبقه که بگذرد از

---

۱) رجوع‌شودبه **هندوستان** جلددوم ص۱۱۷ .

Elphinstoe, Mountstuart(الفینستون (مونت‌استوارت
از رجال معروف **انگلستان** وازعمال آندوات در **هندوستان** صاحب آثار مهمه‌در علم‌تاریخ‌وسیاست‌وشرق‌شناسی‌است.متولد در ۱۷۷۹م در **اسکاتلند**ومتوفی‌در۱۸٤۱م. در **لندن** .

سایرطبقات زیردست بکلیچشم میپوشند ، امادر **بابر نامه** برخلاف ـ اشخاص‌وذوفیات والبسه وعادات وافرادهمه بیان‌شده وباوصفی هرچه دقیق‌تر آن مطالب‌را مجسم‌ساخته ، چنانکه خواننده‌خودرا درمیان آنها میپندارد ، توگوئی آن اشخاص‌را میبیند و اخلاق وصفات آنها رامعاینه‌می‌کند. ازممالك وبلاد ومناظرواقالیم‌ومحصولات‌ومصنوعات ظریفه وصنایع یدی شهرهائیکه **بابر** خودمسافرت کرده‌چنان‌توصیف‌میکند که در دقت‌وصحت و روشنی حتی درسفرنامه‌های‌سیاحان‌جدیدنظیر آنرا کمترمیتوان‌یافت . مخصوصاً اگر اوضاع واحوالی که نویسنده درموقع ونگارش آن یادداشتها داشته است درنظر بگیریم براستی ازتحریر آن بشگفت وحیرت میافتیم» .

این بودسخن **الفینستون** دربارهٔ **با بر نامه**، وحقیقةً آن کتابی‌است فوق‌العاده ساده وبی‌تکلف ، مثل آنست که نویسنده‌ای‌روزنامهٔ احوال‌خود رابرای تسلیت‌نفس خودنگاشته باشد، نه‌برای مطالعهٔ حتی نزدیکترین دوستان خود ؛ شاید بتوان گفت که هیچ پادشاهی بهیچ صورت تا کنون نه‌چنین کتابی نوشته ونه‌اعترافات‌او باین‌پایه انتشار یافته است .

بابر، درهمان‌حال که غالب‌حوادث‌عظیمهٔ‌تاریخی را که خودبنفس خویش‌درآنها شرکت‌داشته‌کاملاً ثبت‌میکند ، بهیچوجه ازذکرجزئیات نیزغافل نمانده است . مثلاً یك‌جا بیان میکند که چگونه برای اولین بار در ۲۳سالگی در سال ۹۰۹ه . / ۱۵۰۳ م. صورت تراشیده است [۱] ، یااولین‌دفعه ستارهٔسهیل‌را چگونه درآسمان مشاهده کرده [۲]،یانخستین بار که هوس نوشیدن شراب‌نموده در **هرات** درسال ۹۱۲ه . / ۱۵۰۵ م . اتفاق‌افتاده [۳].

---

۱) رجوع شود به **بابر نامه** طبع **ایلمینسکی** صفحهٔ۱٤٦
۲) » » » » ۱۵۳
۳) » » » » ۲۳۹

همچنین شرح میدهد نخستین باری که طبع خود را بسرودن ابیات ترکی آزموده است [۱]. همچنین چگونگی زواج بدفرجام خود را با **عایشه سلطان بیگم** حکایت مینماید [۲]، و نیز عشق پرشور و بی‌حد خودرا با محبوبهٔ خود، **بابری** [۳]، و مجالس بزم باده گساری [۴]، و نیز تفصیل انگور چینی [۵] و شرح یك مجلس شراب که در آن خود از شرب مسکر عمداً اجتناب کرده است تا بهوشیاری اثر مستی را در دماغ همگنان مشاهده کند و کیفیت آن را شخصاً تحقیق و معاینه نماید [۶]، همه قابل توجه است.

سابقاً ذکر شد که ارزش ملاحظات و دقایق جغرافیائی آن کتاب تاچه پایه است، لیکن یادداشتهای او دربارهٔ نباتات و حیوانات **آسیای مرکزی** و **هندوستان** نیز بهمان حد قابل تحسین میباشد. همچنین قضاوت دقیق و خالی از جانبداری که نسبت بصفات و عادات مردم فرموده حتی دربارهٔ خویشان خانوادهٔ سلطنت ورجال معروف معاصر، همه دارای فائدهٔ بسیار و ارزش بیشمار است.

ازنظر مطالعات فعلی ما، هیچ قسمت از آن یادداشتها جالب‌تر و

---

۱) رجوع شود به **بابرنامه** طبع **ایلمینسکی** صفحه ۱۰۷
۲) » » » » ٦۲
۳) » » » » ٦۳
٤) » » » » ۲۹۱، ۲۹۳، و ۳۰۵
۵) » » » » ٦
٦) » » » » ۳۰٤

وصف رجال ادب وهنر در بابر نامه

سودمندتر از آن قسمت نمیباشد که بذکر رجال ادب‌واساتیدشعروصاحبان‌قلم‌وهنرمندان مخصوص ساخته است [۱] ، با ختصاص در بارهٔ رجال دربار **ابوالغازی سلطانحسین** وجه امتیازی قائل شده ، نخست از شخص‌آن پادشاه وسپس وزیر نامدار وامیرکامل عیاراو ، یعنی **میرعلیشیر** [۲] سخن کرده‌است . چونکه سراسر آن فصل‌رامیتوان بزبان‌فرانسه درترجمه‌ای که **پاوه‌دکورتی** [۳] از آنکتاب فراهم‌ساخته مشروحاً مطالعه نمود (صفحات ٣٦٤ تا ٤١٥) . دراینجاکافی‌است که بطوراختصار بعضی‌ازفقرات مفیدآن کتابرا نقل نمائیم .

وصف‌سلطان حسین میرزا

ازآنجمله بعدازآنکه دربارهٔتولد ووفات‌وخانواده وصورت ظاهر **سلطانحسین میرزا** سخن میگوید، **بابر** عقاید مذهبی اوراوصف کرده تمایل وی را نسبت‌بمبادی **تشیع** ذکر میکند که چگونه در بدو سلطنت خویش بآن طائفه گرائید . ولی **میرعلیشیر** ازاو جلو گیری‌نمود . هم‌چنین ببیماری رماتیسم مزمن وی اشاره میکند که این مرض او راازاداءِ فریضهٔ صلوة بازمیداشت، ولی‌برای‌غفلت ازاداءِ صوم هیچگونه عذری نداشت . عبارت اواین‌است [۴].

---

۱) رجوع شود به **بابر نامه** طبع **ایلمینسکی** صفحهٔ ٢٢١-٢٣١ .

٢) » » » » ٢٠٣-٢١٤ .

٣) **پاوه‌دکورتی** Pavet de Courteille رجوع‌شودبصفحهٔ٥٤٨و٦٦٣ ازهمین کتاب .

٤) نقل‌ازترجمهٔ فارسی **بابر نامه** طبع‌بمبالی(ملک‌الکتاب) .

«دراول گرفتن تخت تاشش هفت سال تایب بوده، بعداز آن بشرابخواری افتاده، نزدیك بچهل سال در **خراسان** پادشاه بود ، هیچ روز نبود که بعدازنماز پیشین شراب نخورد ، اما هرگز صبوحی نمیکرد . پسران و جمع سپاهی وشهری اورا این حال بود ، بافراط عیش وفسق میکردند ، اما شجاع و مردانه کسی بود . بارها خود شمشیر رسانیده بود ، از نسل **تیمور بگ** معلوم نیست که هیچکس برابر **سلطانحسین میرزا** شمشیر زده باشد . طبع نظمی هم داشته ، دیوان هم ترتیب داده بود ، ترکی **میگفته** تخلص [1] او «**حسینی**» بوده [2] وبعضی ازابیات او بدنیست. **اماتمام دیوان** میرزادریك وزن است» .

نیز مینویسد وسعت مملکت او در **خراسان** از مشرق به **بلخ** واز مغرب به **بسطام ودامغان** از شمال به **خوارزم** (خیوه) و از جنوب به **قندهار** و **سیستان** میرسید . بعد از آن باز میگوید : « عصر وزمان وی بسیار زمانی عجیب بود و **خراسان** مخصوصاً **هرات** پر بود از مردمان هنرمند و صنعتگران بی‌نظیر ، و هر کس کاری برعهده میگرفت همت و عنایت او مصروف بود که آن کاررا به‌منتهای کمال برساند .»

وصف میر علیشیر نوائی

بعدازذکر آن پادشاه از **میر علیشیر** بحث میکند و ذوق شعری اورا بسیار میستاید ، می گوید وی دراشعار عاشقانه وغزلیات ورباعیات منزلتی عالی

---

١) تخلص = Nom de guerre

٢) درمتن انگلیسی تخلص سلطان را «**حسن**» نوشته درصورتیکه مسلماً تخلص او «**حسینی**» بوده است ، معلوم نیست این اشتباه ازکجا ناشی شده . (رجوع شود به **مجالس النفائس** طبع مترجم ص۱۳۱) .

دارد ولی در فن منشآت درجهٔ او پائین‌تر است . هرچند اشعار او بزبان ترکی‌است، ویرانیزدیوانی‌فارسی میباشدکه درآن تخلص «**فانی**» کرده است . وی حامی وپشتیبان بزرگ صنایع ظریفه و ادبیات بود و نقاشان زمان‌مانند **بهزاد** و **شاه‌مظفر** که درآنزمان شهرت‌عظیم حاصل کردند غالباً مدیون تشویق او میباشند . وی مردی دیندار و مسلمانی متعصب و ملتزم رعایت‌آداب شریعت بود . بشطرنج شوقی و ولعی بسیار داشت و از اینجهت او بر **پیر مرتاض** حکیم سبقت گرفته بود ، که او در زمان واحد بادوحریف ماهر شطرنج میباخت ـ بایکی در حضور و با دیگری درغیاب . نیز میگوید که : این‌امیر مجرّد میزیست ، واز علاقهٔ زوجیت آزاد زندگانی میکرد و با دوستان خود بسیار آزاد بود و مساهله و مسامحه‌روامیداشت.«یك روز در مجلس شطرنج **علیشیر** یك پای خود را درازمیکند وبه . . . . **ملابنائی** میرسد . **علیشیر بیگ** بمطایبه‌میگوید : عجب‌بلائیست **هری** درآنجاا گرپائی درازمیکنند به . . . شاعری‌میرسد بنائی‌میگوید :

«اگر جمع کنی‌هم‌به . . . شاعرمیرسد» (صفحهٔ ۱۱٤ طبع بمبئی)

شیخم بیگ متخلص به**سهیلی** نام‌یك‌تن دیگر ازامراءِ **سلطانحسین**

ذکر شیخم بیگ‌سهیلی

است که وی‌را نیزفریحت وذوق شعری‌بود ، ولی عیبی که برسخنش میگرفتندآن بود که افکار و الفاظ رعب‌انگیز پرمخافت و بی‌موقع بکارمیبرد.

ازجمله ابیات‌او یکی‌اینست ـ :

«شب‌غم گردبادآهم ازجا برد گردون را فروخورداژدهای‌سیل‌اشکم‌ربع‌مسکونرا»

مشهور است که نوبتی‌این بیت را درخدمت **مولاناعبدالرحمن**ـ

جامی خوانده است و مولانا فرموده که « شما شعر میگوئید یا آدم میترسانید؟ ».

پس ازآن **بابر** از **کمال‌الدین حسین گازرگاهی** سخن گفته ودر بارهٔاو می‌نویسد : ـ « مولانا هرچند صوفی‌نبود، تظاهربتصوف میکرد، برای‌آنکه با دیگران در اطراف دستگاه **علیشیر بیگ** جمع شده و در وجد [۱] وسماع [۲] آنان شرکت نماید. لیکن آنمردرا مبادی واصولی بهتراز غالب‌آنان‌بود وازاین لحاظ قابل‌توجه وذکر است، واّلا اوراوجه امتیازی که قابل ذکر باشد نیست [۳]. او کتابی تألیف نموده موسوم به **مجالس العشاق** که تألیف آنرا بنام **سلطانحسین میرزا** نسبت داده است [۴]. آن تألیفی است ضعیف و غالب محتویات‌آن اکاذیب بیمزه و وجعلیات‌نامناسب که بعضی‌ازآنها بحد کفر وزندقه‌میرسد . درآن نسبت عشق‌مجازی به‌غالب انبیا وائمه‌داده وبرای هریك داستانی ازفسق‌وفجور اختراع کرده است . دیگر ازعلائم حمق‌وسخافت اوآن است که باوجود آنکه‌درمقدمه آن کتابراتألیف‌خود**سلطانحسین میرزا** دانسته‌وباو نسبت

ذکر کمال‌الدین گازرگاهی

---

۱) وجد : Ecastasy

۲) سماع: Mystic music

۳) عبارت ترجمهٔفارسی **بابر نامه**،طبع **بمبائی**،چنین است : « **کمال‌الدین حسین گازرگاهی** اگرچه صوفی‌نبود،متصوف‌بود ودرپیش **علیشیر بیگ** اینچنین متصوفان‌جمع‌شده وجدوسماع میکردند ، ازاکثرآنها اصول‌این بهتر بوده ... ». ظاهراً مقصود ازاصول اصطلاح اوزان موسیقی‌باشد،نه‌اصول بمعنی «پرنسیپ» چنانکه مرحوم **براون** گمان کرده‌است .

۴) رجوع‌شود به‌:صفحات۶۳۷ تا۶۳۹ همین کتاب.

داده‌معذلك‌غالباً در اثنای کتاب هرجا اشعار و ابیات خود را گنجانیده است درصدر آن نوشته «لمؤلفه».

راجع بجامی و سیف‌الدین تفتازانی

در بارهٔ **جامی** که بزرگترین شاعر آنعصر است، **بابر** زبان بانتقاد نگشوده بلکه باختصار واحترام از آن استاد یاد کرده ، همین قدر گفته است ـ :

«درعلوم ظاهر و باطن درزمان خودش مقدار اوراکسی نبود ، و شعر او خود معلوم است وجناب مولوی از آن عالیتر است که بتعریف احتیاج داشته باشد و نامش در خاطر گذشت تادراین اجزای معقر ازجهت تیمن وتبرك نام ایشان مذکور و شمه‌ای از صفات ایشان مسطورشود» (صفحهٔ ۱۳ طبع بمبئی)

پس از آن **شیخ‌الاسلام سیف‌الدین احمد تفتازانی** [۱] نوادهٔ **سعدالدین تفتازانی** معروف‌را نام‌میبرد ومیگوید ـ :

« بسیار دانشمندکسی بوده علوم‌عربیه وعلوم نقلیه را خوب میدانست ، بسیار متقی ومتدین‌کسی بود . میگویندکه نزدیك بهفتاد سال بودکه نماز جماعت را ترك نمیکرد.**شاه‌اسماعیل صفوی** اورابدست یکی‌از قزلباشان شهیدکرد واز نسل‌او کسی‌نماند». (صفحهٔ ۱۳۱ طبع **بمبئی**).

و علت قتل اوآن بوده است که وی از قبول مذهب **تشیع** که **شاه اسماعیل** در آن‌بتعصب معروف است‌امتناع فرمود .

ذکر عبدالغفور لاری

پس‌ازآن **بابر** شرح‌مفصلی ازشاگرد ومریدجامی یعنی **مولاناعبدالغفورلاری** [۲] ذکر میکند .

---

۱) برای تاریخ احوال **سیف الدین احمد تفتازانی** رجوع شود بـه : **حبیب‌السیر** جزء سوم جلدسوم ص۳٤۳، وصفحهٔ ٦۰۵ کتاب حاضر.

۲) مولانا **رضی‌الدین‌عبدالغفورلاری** ازتلامذهٔخاص **جامی** ،صاحب

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

او همان کسی است که حاشیه ای بر **نفحات الانس** نوشته ، در بارهٔ او میگوید :

« بی‌تعین و بی‌تکلف کسی بود . هر کسی‌را مولانا میگفتند ازجزوه کشیدن پیش اوعارش نبود ودرهرجا که درویش نشان‌میدادند تارسیدن‌پیش‌او قراری‌نداشت». (صفحهٔ ۱۱۳ طبع‌بمبائی)

بعدازاو از **میر عطاءالله مشهدی** سخن‌رانده است ومیگوید :

«علوم عربیه‌را خوب‌میدانست ورساله‌ای بفارسی درقافیه نوشته‌است وعیبش‌اینست که بجهت امثله ابیات خودرا آورده ودیگر آنکه پیش‌از هربیتی لفظ‌چنان است که در این‌بیت «بنده گفته» راالازم کرده . دیگردرعلم‌صنایع وشعر **بدایع الصنایع** نام (۱) رساله‌ای‌نوشته» (صفحهٔ ۱۱٤طبع‌بمبئی).

بقیه حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل:

حاشیه‌بر **نفحات الانس** ومتوفی بسال۹۱۲ در **هرات**،قبراودرجوار استاد وی در **خیابان‌هرات**واقع‌است . برای‌شرح‌حال‌او رجوع‌شودبه : **رشحات عین الحیاة** و کتاب **جامی** تألیف‌نویسنده ص۱۷٦ .

---

۱) **بدایع الصنایع** رساله‌ای‌است‌درعلم‌قوافی‌تألیف **عطاءالله بن محمود الحسینی** و ازآن یك نسخهٔ خطی در تصرف این بنده مترجم است . که آنرا بنام **امیرعلیشیر** تألیف کرده . آن رساله مشتمل است برنه حرف بعدد حروف قافیه ، حرف‌اول درتعریف قافیه ، حرف‌دوم درتعداد حروف‌قافیه و بیان حروف روی ، حرف سوم دربیان حروف بعدازحروف‌روی ، حرف‌چهارم در بیان حرکات قافیه ، حرف‌پنجم دربیان انواع‌روی ، حرف‌ششم دربیان انواع‌قافیه ، حرف‌هفتم دربیان عیوب‌ملقبهٔ‌قافیه، حرف‌هشتم دربیان‌عیوب غیرملقبه‌برقافیه ، حرف‌نهم‌درتحقیق حاجب‌وردیف . وآن‌رساله رادرمقدمه «**منتخب کتاب تکمیل الصناعة**» نام داده‌است .

از شعرای دیگر علاوه بر آنچه ذکر شد بابر از **آصفی** و **بنّائی** و **سیفی بخارائی** ـ مؤلف رسالهٔ مفیدی در علم عروض ـ و **هاتفی** خواهرزادهٔ **جامی** که اورا بنام **عبدالله مثنوی‌گو** ذکر میکند ، ودیگر **میر ـ حسین معمائی** و **ملامحمد بدخشی** و **یوسف بدیعی** و **آهی** و **محمد ـ صالح** و **شاه حسین کامی** و **اهلی** و **هلالی**[1] رانام میبرد ودر بارهٔ مثنوی **شاه‌ودرویش هلالی** براو ایراد گرفته و بتلخی انتقاد نموده و میگوید که: «**هلالی** درویش‌را عاشق وشاه‌را معشوق ساخته وحاصل آنکه شاه‌را خیلی فاحشه کرده و بجهت مصلحت مثنوی خود پادشاه را بسیاربی‌ادبی کرده‌است». (صفحهٔ ۱۱۵ **طبع بمبئی**) .

وصف بابر ازدیگر شعراء

بعدازشعرا ازخطاطان دربار **هرات** سخن‌رانده‌است و **سلطان‌علی مشهدی** را که برای **سلطان‌حسین** و **میرعلیشیر** استنساخ میکرده نام‌میبرد . میگوید: «هرروزسی

دربارهٔ خطاطان

---

۱) **هلالی جغتائی** : **نورالدین هلالی استرآبادی** که شرح حال‌او در **مجالس النفائس** میرعلیشیر نوائی و **حبیب السیر** و **تحفهٔ سامی** و **احسن‌التواریخ‌حسن‌بیگ روملو** کما بیش ذکر شده ، از لطیف‌ترین غزل ـ سرایان‌فارسی دراوائل قرن‌دهم هجری‌است وبسال ۹۳۵ درهنگام استیلای **عبیدالله ـ خان‌اوزبك** بر **هرات** بتهمت تشیع ولی بطمع مال او بحکم آن خان خونریز بقتل‌رسید .

دیوان‌جامع‌اوشامل غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات ، بانضمام دو مثنوی شیرین‌ازاویکی **شاه‌ودرویش** ودیگری **صفات‌العاشقین** درشهورسنهٔ ۱۳۳۷ شمسی‌در **طهران** طبعی منقح یافته و محتوی بر مقدمه ای دقیق و مشروح بقلم آقای **سعید نفیسی** میباشد . مجموعاً سیصدوسی صفحه‌است .

بیت برای میرزا و بیست بیت برای **علیشیر بگ** مینوشته».

ازنقاشان ومصوّران **بهزاد** و **شاه مظفر** را که شاعر بوده ذکر میکند ودربارهٔ **بهزاد** میگوید : «کار تصویر را بسیار نازك کرده اما چهره‌های بی‌ریش را بدمیکشید غبغب او را کلان میکشید . آدم ریشدار را خوب چهره کشائی میکرد». (صفحهٔ ۱۱۵ طبع بمبئی).

درجای دیگر، درضمن سخن از **شیبانی خان** ،(اوزبك) بعداز فتح **هرات** درسال ۹۱۳هـ. ازاو عیبجوئی میکند که میخواسته است نقاشی **بهزاد** را اصلاح وتکمیل نماید . بعدازآن سخن از بسیاری از موسیقی شناسان و اهل نغمه، وخوانندگان وسرودسازان کرده است .

مواّدی که از تاریخ ادبی ایندوره دردست است، خاصه آنچه مربوط

فراوانی مواد برای تاریخ ادبی ایندوره

بشعراء میباشد، بسیارفراوان وموثق میباشد، زیرا علاوه بر یادداشتهای **بابر** که هم اکنون از آن سخن گفتیم، کتاب تذکرة الشعرای مفصلی نیز بقلم **دولتشاه** ، مؤلف بسال ۸۹۲هـ ./ ۱٤۸۷ م، در دست است . همچنین تذکرهٔ **مجالس النفائس میرعلیشیر** چهار سال بعد ازآن تاریخ تألیف شده است که شرح آن هردوقبلاً مذکور شد[1]، ونیز ازآثار مربوط باین زمان مجموعهٔ دیگری است بقلم یکی ازشاهزادگان، موسوم به **سام میرزا**، پسر شاه **اسمعیل صفوی** که درسال ۹۲۳ هـ./۱۵۱۷م. متولد شده ودرسال ۹۸٤ هـ./ ۱۵۷٦ م . بقتل رسیده است . وی تذکرهٔ خودرا بنام « **تحفهٔ سامی** » در ۹۵۷هـ./ ۱۵۵۰ م . تألیف نموده است. ازاین

---

۱) رجوع شود به صفحات ٦۳۱ و ٦۳٤ همین کتاب .

کتاب ونسخ کمیاب آن درجلد چهارم این تاریخ سخن خواهیم راند[1]؛ همچنین یادداشتهای عدیده راجع بترجمهٔ رجال که بطور تفصیل در تاریخ **حبیب السیر** تألیف **خواندمیر** نگاشته شده منبع دیگری برای مراجعه میباشد .

در میان همهٔ این منابع یادداشتهای **بابر** الحق از همه مفیدتر و مطلوب‌تراست، زیرا هم‌جنبهٔ انتقاد دارد و هم‌جنبهٔ فکاهت واین هردو در آثاردیگر تذکره‌نویسان موجودنیست ، چه‌ایشان شرح حال اشخاص را باوصاف وستایشهای مبالغه آمیزآمیخته وازارزش حقیقی‌آن کاسته‌اند .



۱) رجوع‌شود بحاشیهٔ ص ۶۳۸همین کتاب.

فصل هشتم

شعراء عصر تیموریان

چنانکه سابقاً بتکرار اشاره شد، ذوق هنرهای زیبا وصنایع ظریفه

ذوق ادبی درعصر تیموری

در عصر تیموریان اعم ازشعر یا نقاشی کمتر باذوق جدید اروپائیان موافقت دارد . امّا از جنبهٔ ادبی شعر ایندوره خیلی شبیه است بآنمقوله اشعار که شاعر انگلیسی **جان‌لیلی** (۱) John Lyly وپیروان مکتب او ، **یوفیستها** Euphuists در **انگلستان** ، یك قرن بعد از اشتهار **جامی** در **ایران** ، بظهور آوردند . در **انگلستان** این سبك اشعار ساختگی و پراز تصنعات لفظی فقط اندك زمانی قبول عامه حاصل کرد ، ولی در **ایران** مدتی دراز متناوباً محل توجه قرارداشت، مخصوصاً همواره درظلّ حمایت سلاطین **ترك** و **تاتار** رونقی میگرفت ، لیکن این رونق ورواج نه‌دائمی بود، ونه درتمام اطراف مملکت عمومیت‌داشت . چه‌قبل ازاین پادشاهان وچه بعدازآنان نمونه‌های بسیاراز نظم ونثر فارسی میتوان یافت که بزینت‌سادگی وسلامت و جزالت طبیعی مزین است .

دراین‌دوره هرچند که سبك کلام فارسی بسیار مصنوعی وآمیختهٔ

---

۱) شاعر انگلیسی **جان‌لیلی** John Lyly متولد بسال ۱۵۵۳ م .ومتوفی ۱۶۰۶ م . مؤلف کتاب Euphues, The Anatomy of wit بسال۱۵۷۸ م .

به‌تکلفات لفظی است ، معذلك چنان اتفاق افتاده

تأثیر عظیم فارسی اینددوره درسبك سخن ترکی وهلندی

که درهیچ دورهٔ دیگر نفوذ ادبی زبان فارسی در ممالك مجاور **ایران** ، یعنی **ترکیه** و**هندوستان** و **ماوراءالنهر** ، بپایهٔ این عصر نمی‌رسد ، و همین اسلوب و سبك سخن روز گاری دراز در تمام ممالك آسیای مرکزی و غربی ثابت و معمول گردید . بسیاری از محققان ، خاصه آنانکه به‌مطالعات زبان‌شناسی در **هندوستان** پرداخته اند ، همچو پنداشته‌اند که‌این‌روش‌نثر و نظم‌ازخصائص زبان فارسی است . وحال‌آنکه مسلم شده که نه تنها ایرانیان و ترکها و هندیها بلکه عربها هم که طبیعت قومی ایشان مایل به‌سبك ساده وسلیس است و کمتر دستور ادبی دیرین خود را که «خیرالکلام‌ماقل ودل» باشد، فراموش کرده‌اند ، معذلك همواره میل داشته‌اند که در مقالات ادبی به صور و الفاظ بیشتر اهمیت دهند ، و کمتر متوجه افکار ومعانی کلام بشوند ، وبیشتراز آنکه بمفاد ومفهوم سخن متوجه باشند به‌اسلوب‌مقال‌وصورت کلام عنایت کنند،آنهانیز کلام مصنوع‌ومتکلف‌را به‌سخن ساده وروان ترجیح‌داده‌اند. دراین‌باب نکاتی‌چند **ابن‌خلدون** [۱] تذکارداده که ذکرش بسیار سود منداست [۲]. این‌مورخ

۱) **ابن‌خلدون، ولی الدین عبدالرحمن بن محمد الحضرمی الاشبیلی**،متولددر**تونس** ۱۳۳۲ م . متوفی در **قاهره** ۸۰۸ هـ /. ۱۴۰۶م . قاضی مالکی‌در**قاهره**، صاحب «**کتاب‌العبر وديوان المبتداء والخبر فی‌تاریخ العجم‌والعرب‌والبربر**»رجوع‌شود به: **الضوءاللامع**، و**حیاةابن‌خلدون** تألیف **سیدمحمدالخضر** و**فلسفهٔ ابن‌خلدون** تألیف **دکتر طه‌حسین** .

۲)عین‌این‌عبارت**ابن‌خلدون** در**مقدمهٔ** فصل ۴۸ از قسمت ششم ذیلاً نقل میشود، زیراخالی‌ازفایده‌نیست

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

بزرگ ومبتکر نه‌تنها معاصر **تیمور** بوده بلکه ارتباط وتماس شخصی با او پیدا کرده ، ودرهنگامی که وی **دمشق** را فتح‌میکرد، در آخر سال ۱٤۰۰م . اورا ملاقات فرموده است .

برای مطالعهٔ این نکات مراجعه شود به جلد سابق این کتاب [۱] مرد محقق وطالب ادب که درپی مطالعهٔ شعر فارسی‌است، هر گاه بخواهدبسبك‌نویسندگان‌متصنع‌این‌دوره،بخصوص آشناشود،بایستی‌بکتاب

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

«اعلم - ان‌صناعة الکلام نظماً ونثراً انماهی فی‌الالفاظ لا فی المعانی ، و انما المعانی تبع لها وهی‌اصل ، فالصانع‌الذی یحاول ملکة‌الکلام فی‌النظم والنثر انمایحاولها فی الالفاظ بحفظ امثالها من‌کلام العرب لیکثر استعماله و جریه علی لسانه ، حتی تستقر له‌الملکة فی لسان **مضر** ، ویتخلص من‌العجمة التی ربّی علیها فی‌جیله و یفرض نفسه‌مثل ولید ینشأ فی جیل‌العرب ، ویلقن لغتهم کما یلقّنها الصبی حتی یصیرکانه واحد منهم‌فی‌لسانهم، وذلك اناقدمنا ان‌اللسان ملکة من‌الملکات فی‌النطق ، یحاول تحصیلها بتکرارها علی‌اللسان حتی تحصل . و الذی فی‌اللسان و النطق انما هوالالفاظ ، و اما المعانی فهی فی‌الضمائر ، وایضاً فالمعانی موجودة عندکل واحد و فی طوع‌کل فکر ، منها مایشاء ویرضی فلاتحتاج الی صناعة وتألیف‌الکلام للعبارة عنها هوالمحتاج للصناعة کماقلناه ، وهوبمثابة القوالب‌للمعانی ، فکما ان‌الاوانی التی‌یغترف بهاالماء من‌البحر ، منها آنیة الذهب والفضة والصدف والزجاج والخزف والماء واحد فی نفسه ، و تختلف الجودة فی‌الاوانی المملوة بالماء باختلاف جنسها لا باختلاف الماء ، کذلك جودة اللغة وبلاغتها فی‌الاستعمال تختلف باختلاف طبقات‌الکلام فی‌تألیفه باعتبارتطبیقه علی‌المقاصد والمعانی واحدة فی‌نفسها . وانماالجاهل بتألیف‌الکلام واسالیبه علی‌مقتضی ملکة‌اللسان اذا حاول‌العبارة عن‌مقصوده ولم‌یحسن بمثابة المقعدالذی یروم‌النهوض ولایستطیعه‌لفقدان القدرة‌علیه . والله‌یعلمکم مالم‌تکونوا تعلمون .».

۱) جلد دوم **تاریخ ادبی‌ایران** تألیف **براون** ص۱۷-۸۹ .

انیس العشاق که **شرف الدین رامی** درمراغهٔ **آذربایجان** درسال ۸۲۶ه. تألیف نموده مراجعه فرماید. این کتاب را **هوارت** فرانسوی M. Cl. Huart ترجمه کرده و در **پاریس** درسال ۱۸۷۵ بطبع رسانیده است. و من شرح آنرا درجلدسابق این کتاب بیان کرده‌ام (۱).

---

۱) رسالهٔ **انیس العشاق** تألیف **شرف الدین رامی** بتصحیح واهتمام استاد مرحوم **عباس اقبال آشتیانی** بضمیمهٔ مقدمه درسال ۱۳۲۵ ه. ش. در **تهران** بطبع رسیده است. شرف الدین مذکور، **حسن بن محمد تبریزی**، از شعراء دربار سلطان **اویس جلایر** (۷۵۷ - ۷۷۶ه.) است و این رساله را بنام او تألیف کرده. ذیلاً این قسمت ازمقدمهٔ آن کتاب نقل میشود تا ازسبك انشاء متکلفانهٔ آن در این کتاب نمونه‌ای باشد - :

«امابعد، غرض ازاین مقدمات آنکه درتاریخ فتح روزافزون، بندگی حضرت پادشاه کشورستان، اسکندر الزمان، مولی ملوك العرب والعجم، مالك رقاب الامم، حافظ بلادالله، ناصرعبادالله، المؤید من السماء، المظفر علی الاعداء، باسط الامن و الامان، ناشر العدل والاحسان، ظل الله فی الارض، قهرمان اهل الدنیا بالطول والعرض سلطان السلاطین، معزالدنیا والدین **ابوالفتح**، **شیخ اویس بهادرخان** اعلی الله تعالی شأنه، وخلد سلطانه، روزی من بنده درمحروسهٔ **مراغه** از درون صافی احرام طواف اطراف رصد کعبة الحکماء سلطان العلماء استاد البشر، افضل المتأخرین **نصیر الحق والدین محمدبن محمدبن الحسن الطوسی** نور الله مضجعه بسته بودم ازنقل آفتاب جهان افروزاز آثار کوکبهٔ نوروز، برآن فرش مینافام مجلسی دیدم چون مینو آراسته :

مسیح باد دراعجاز زنده کردن خاك ببرد آب همه معجزات عیسی را

از هاتف غیب اشارت «فانظروا الی آثار رحمة الله» بگوش جانم رسید تعجب‌کنان گفتم :

بازاین چه جوانی وجمالست جهانرا وین حال که نو گشت زمین راوزمانرا

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

در اینکه انشاء سبك‌شعر متصنع کلیت نداشته(۱)

نباید همچو پنداشت تمام شعرائی که در این دوره بوده‌اند ویا در این‌فصل نامشان ثبت‌میشود یاحتی آنانکه در دربار **سلطان‌حسین‌بایقرا** درهرات میزیسته‌اند همه این‌سبك شعرمصنوع مزین‌راپیروی میکرده‌اند ، بلکه این‌شیوهٔ تحریرمتکلفانه نزدنثرنویسان حتی‌مورخان نیزمعمول‌بوده ودر تطویل کلام مصنوع کوتاهی نکرده اند ، چنانکه مضمونی را که دریك

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

ساقیان بهار جام لاله‌گون در میان انداخته ، و مطربان مرغزار سازوبرگ طرب‌ساخته ، نرگس ازعین مستی تاج‌زرین برفرق سر کج نهاده ، وغنچه‌از جام لبالب شکوفه‌کنان سراز منقارشاخ بیرون‌آورده . این‌یك زمستان صبوحی‌را عنان اختیار از دست‌ربوده ، وآن‌یك خفتگان خواب‌عدم‌را چشم اعتبار گشوده .

گل‌درلحاف غنچه،خوش خفته‌بدسحرگه   بادصبا بر اوخواند: «یا ایها المزمل»

سروآزاد بوظیفهٔ بندگی سلطان‌گل قیام‌نموده ، وبلبل‌نشید خوان هزاردستان برنغمهٔ داودی‌فزوده .

هنوز نا شده سوسن ز بند مهد آزاد   چوشاهدان خط سبزش‌دمیده گردعذار» .

---

۱) دربارهٔ شعرفارسی درنیمهٔ اول قرن‌نهم‌هجری آقای دکتر **احسان‌الله یارشاطر** که ازجوانان فارغ التحصیل دانشکدهٔ ادبیات **تهران**است رسالهٔ بلیغی برای پایان تحصیلات دکتری‌خود تألیف‌نموده . و در آن باب تحقیقات بسیار داده . وبعدازمقدمهٔ مفصلی‌راجع به‌تاریخ سیاسی ، واحوال اجتماعی و فرهنگی در نیمهٔ اول آن قرن ، در باب شعر فارسی همان زمان تحقیقی دقیق کرده ، این‌رسالهٔ وجیزه که مجموعه‌ای گرانبهاست‌درتحت عنوان «**شعرفارسی‌درعصرشاهرخ**» در**طهران** در سال ۱۳۳۱ هـ . ش . زینت‌طبع یافته‌است .

صفحه میتوانستند بنویسند درذیل‌ده‌صفحه میآورده‌اند .

قدیمترین شعراءِ این عصر که هم اکنون بذکر احوال آنان میپردازیم ، مانند **شاه‌نعمة‌الله ولی** و **شاه‌قاسم‌الانوار** از این سبك و رویهٔ مذموم مستثنی‌هستند . وخود **جامی** که نه‌تنها اوراستارهٔ‌درخشندهٔ دربار **هرات** میتوان گفت بلکه همه‌کس اورا بسزا یکی‌از بزرگترین اساتید شعر فارسی میشمارد نیز‌تابع همین استثناست . این اسلوب سخن متکلّف بیشتر‌مورد توجه نثرنویسان و شعرائی است که در اواخر این عصر میزیسته‌اند . شوق و میل به‌لغز و معما که در میان اینگونه شعرا بظهور رسیده هم‌ازخصائص آنزمان است، نمونه‌ای‌کامل‌از سبك اینگونه انشاءِ مصنوع در کتاب **انوارسهیلی** تألیف **حسین‌واعظ‌کاشفی** دیده میشود که در آن کتاب مثلاً در وصف صدای موش میگوید: « فریاد او بفلك اثیر میرسید !»

در مجلد دوم این تاریخ [1] با ذکر امثال و نمونه های چند از **کلیله‌ودمنه** ترجمهٔ **عبدالله بن‌المقفع**، در قرن هشتم میلادی بعربی، و ترجمهٔ‌آن‌بفارسی‌بقلم‌**نظام الدین ابوالمعالی نصرالله** درقرن‌دوازدهم، بیان کردیم که‌چگونه همان کتاب شیرین و آن نثر بلیغ دراواخر قرن شانزدهم‌مورد«قلم‌فرسائی‌وعبارت‌پردازی»**حسین‌واعظ**قرار گرفته‌است[2] .

---

۱) جلد دوم **تاریخ ادبیات براون** صفحهٔ۳۴۹ .

۲) تحریر سومی از **کلیله‌ودمنه** بنثر روان فارسی هم در **هندوستان** نگارش‌یافته،بقلم **ابوالفضل بن مبارك ناگوری** متخلص‌به «**علامی**» وآن از منثورات فصیح وشیرین فارسی بشمار است . دانشمند مذکور که از علماء عالیمقدار و

بقیه‌حاشیه درصفحه‌بعد

سید نعمةالله کرمانی

هرچند **جامی** بی گفتگو بزرگترین شاعر این‌عصر است، بنظر بهتر میرسد که نظم‌تاریخی و سبقت زمانی را پیروی کرده از قدیمترین شعراء شروع بسخن کنیم. این‌شاعر، **سید** یا **شاه نعمةالله کرمانی** است

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

وزراء نامدار دربار **اکبر بن همایون** پادشاه عظیم الشأن **هند** میباشد و مؤلفات دیگراو مانند **آئین‌اکبری** و **اکبر نامه** نام‌اورامعروف جهان‌ساخته .

ابو الفضل درسال۱۰۱۱هـ بقتل‌رسیده‌وترجمهٔ **کلیلهٔ**اوموسوم‌به**عیار دانش** در**لکهنو** بچاپ سنگی صورت طبع‌یافته‌است. این جملهٔ ذیل‌نمونه‌رااز آن کتاب زینت این‌صفحات میسازیم : دردیباچه گفته است :

«حکایت میکنند که یکی‌ازبرهمنان **هندوستان** راپرسیدند که دریونان‌زمین مشهوراست که‌بجانب **هندوستان** کوههاباشد که در آنجا داروها روید که مرده بدان زنده‌شود . این‌سخن راست‌است ؟ وروش بدست‌آوردن آن چون‌است ؟

برهمن گفت :این سخن‌راست‌است، لیکن رمزدانایان‌پیشین‌ماست ، چه‌از کوهها دانایان‌خواسته‌اند،وازدواهاسخنان‌حکمت،وازمرده نادانان که‌بوسیلهٔ دانشها بزندگانی جاوید میرسند . و این سخنان را دانایان **هند** فراهم آورده وکتابی ساخته‌اند که نام‌او**کلیله‌ودمنه** است ، ودر خزائن پادشاهان میباشد ، از آنجا بدست توان آورد اما بسعی‌بسیار . تاآنکه**نوشیروان** راشوقی تمام‌بدیدن‌آن کتاب شریف پدیدآمد، **برزویهٔ** طبیب‌راکه بدانش وتدبیر یگانهٔ روزگاربود به **هندوستان** فرستاد،وحکیم مذکوربه **هند** آمد ومدتی مدید دربهم رسانیدن این کتاب انواع حیله‌ها و وسیله‌ها برانگیخته ، این کتاب‌را اززبان‌هندی بپهلوی درآورده تحفهٔ‌مجلس عالی **نوشیروان** ساخت . و **نوشیروان** ازمطالعهٔ آن خوشدل وشگفته‌خاطر شده مدارمهمات ملکی

که در ۲۲ رجب ۸۳٤ هـ ./ ۱٤۳۱ م . بسن کهولت ازدنیا رفت . ودرقریهٔ زیبای **ماهان**، نزدیك کرمان، مدفون گردید. این همان قریه‌ای است که یکی‌ازظرفای هجا گو دروصف آن گفته :

«بهشت روی زمین است خطهٔ ماهان   بشرط آنکه تکاثردهند دردوزخ» (۱)

در جوار این مقبره خانقاهی است که دراویش **نعمة اللهیه** که پیروان وی هستند غالباً در آنجا اقامت مینمایند ، زیرا **شاه** در حال آنکه شاعر است یکی‌از اولیاء ومشایخ بزرگ **متصوفه** نیزبشمار میآید . و اشعار او محتوی است بکلمات مرموز و عبارات اسرار آمیز راجع بفتنهٔ آخرالزمان و ظهور **مهدی امام‌عصر** (ع) ودیگرحوادث‌مشابه‌آن . من خود درسپتامبر سال ۱۸۸۸ م . اندکی قبل از مراجعت از **کرمان** بآنجا رفتم ، وخدمهٔ آن مزار بمهربانی ازمن پذیرائی کردند (۲) .

شرح احوال سید نعمة‌الله

بهترین شرحی ازاحوال **سید** همان است که **ریو** در **فهرست** کتب فارسی نوشته است(۳) . در آنجا منابع اطلاعات از کتب تذکره وسیر معروف که

---

۱) معلوم نیست که این‌بیت درbارهٔ **ماهان** گفته شده‌باشد . این بنده همین بیت‌راشنیده‌ام که نام «ملك‌اصفاهان» بجای «خطهٔ‌ماهان» در آن مندرج‌است !

۲) خانقاه شاه **نعمة‌الله** دراین تاریخ که سال ۱۳۳۸هـ . ش. مطابق با ۱۹٦۰ میلادی‌است در **ماهان کرمان**، آباد و معمور ومقصد زائران و کعبهٔ سالکان است . درسال ۱۳۱۵ هـ . ش . که‌بنده نویسنده بخدمتگزاری معارف‌تصدی داشت موفق گردید که‌ازمحل موقوفه از آن بناتعمیری لائق‌نماید .

۳) **فهرست‌ریو** ص٦۳٤ درسال گذشته۱۳۳۷ هـ.ش در**طهران** رسالهٔ‌جامع وظریفی بنام «**زندگی و آثار شاه نعمة‌الله ولی**» تألیف آقای **دکتر جواد نوربخش کرمانی**منتشر گردید که درشرح‌احوال آن‌بزرگوارتحقیقاتی کرده است .

درتاریخ زندگانی‌او نوشته‌اند بواسطهٔوجود یك‌رسالهٔ خطی ونیزبواسطهٔ تاریخ‌یزد، موسوم‌به **جامع‌مفیدی**، تکمیل گردیده‌است . این رسالهٔخطی که در **موزهٔ بریطانیا** وجود دارد نسخهٔ نادرو کمیابی است که در عصر خود سید نوشته‌شده [۱] .

نام‌ونسب‌سید**امیر نورالدین‌نعمة‌الله**،فرزندمیر **عبدالله** است.نسب خود را به‌امام پنجم شیعیان **محمد باقر** (ع) فرزند زادهٔ **امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب**(ع) می‌رساند . وی درسال ۷۳۰ ه./ ۱۳۲۹ م . یایکسال بعد در **حلب** متولد شده ، ولی بیشتر ایام شباب را در **عراق** بسر آورده است. در ۲۴ سالگی بزیارت **مکهٔ معظمه** فائز گشته، مدت **هفت** سال در آنجا اقامت‌فرموده وازخواص تلامذهٔ **شیخ‌عبدالله یافعی** که از مشاهیر مورخان و نویسندگان صوفیه است ، بوده . وفات **شیخ یافعی** در سال ۷۶۸ه./۱۳۶٦م.واقع‌شد[۲] پس‌از آن**سید**قسمت‌آخرعمرخودرادر**سمرقندو هرات ویزد** بسر آورده ، عاقبت چنانکه گفتیم **در ماهان‌کرمان مقیم** گشته وبیست‌وپنج سال‌آخر عمر خویش‌را درآنجا **اقامت فرمود** . **و در** ۲۲رجب ۸۳۶ه . ق. درسنی متجاوز ازصد ، وفات یافت[۳] **عبدالرزاق - سمرقندی** مورخ ، قبراورا درسال ۸٤٥ زیارت کرده است .

۱) شمارهٔ این رسالهٔ خطی در **موزهٔ بریطانیا** این‌است **Add . 16837**.

۲) رجوع‌شود بحاشیهٔ صفحهٔ٤٨٠ ازهمین کتاب .

۳) **شاه نعمة‌الله** دربعضی اشعارخویش‌اشاره‌بطول‌عمرخودنموده‌است، چنانکه دریك‌جا گفته :

«قرب صدسال عمر من بگذشت　　قصد موری نکرده‌ام بخدا »

بقیهٔحاشیه درصفحهٔبعد

احسان سلاطین دربارهٔ او واعقاب او

شاه نعمة‌الله سلطان دراویش **ایران** است و لقب «شاه» همیشه در جلو اسم او ذکر میشود، وخودنیز محبوب پادشاهان بوده، ومخصوصاً مورد لطف **شاهرخ** قرار گرفته است **احمدشاه بهمنی** پادشاه **دکن** ، یکی از اعقاب او را دعوت بدارالملك خود فرمود و همواره ازاین رهگذر مباهات میکرد . بعدها دو نبیرهٔ دیگر او با پدرشان بآن کشور رفتند . وبعضی دیگر ازاولاد وی که در **ایران** ماندند باخانوادهٔ سلطنتی **صفویه** مزاوجت وقرابت ومقام ورتبت حاصل نمودند .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

درجای دیگر گفته - :

« نود و هفت سال عمر خوشی بنده را داد حی پاینده » .

ونیز این غزل درديوان اوست وبقول **فصیحی** صاحب **مجمل** در حال نزع فرموده است :

« نعمةالله جان بجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد ورفت
قرب صد سالی غم هجران کشید عاقبت از وصل شد دلشاد و رفت
« كلّ شيئی هالك الّا وجهه » خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل درعشق او جان داد و رفت
نعمة الله دوستان یادش کنند تا نپنداری که رفت از یاد و رفت
عارفانه در جهان صد سال زیست نی‌چوغافل دادجان برباد ورفت».

وفات سید روز پنجشنبه ۲۲رجب سال ۸۳٤ هـ. وماده تاریخ وفات او راکلمهٔ «عارف اسرار وجود» یافته‌اند .

(رجوع‌شود بحاشیهٔ صفحهٔ۴۵۹ ازهمین کتاب) .

بعقیدهٔ **ریو** [۱] از **شاه نعمة‌الله** علاوه بردیوان شعر پانصد رساله در **تصوف** باقی مانده‌است ، لیکن دیوان وی بهترین اثر اوست ، که ما دراینجا اینك از آن بحث‌میکنیم .کاملترین نسخهٔ دیوان که در دسترس ماست نسخهٔ چاپ سنگی طبع **تهران** است بسال ۱۲۷٦ هـ. [۲] ، لیکن قطعات متعدده از آثار او در کتب تذکره و سیر وسفینه‌هانیز بفراوانی یافت میشود .

اهمیت غیبگوئی های شاه نعمة‌الله

شهرت **شاه نعمة‌الله** بیشتر از جنبهٔ ولایت وتصوف‌اوست‌نه ازشعر و شاعری ، و منظومات‌او بنظر خوانندگان روی هم‌رفته یك‌نواخت و متوسط می‌آید . که در سبك ومعنی ازصنف‌سخن **مغربی** است ، ولی‌آن‌حرارت و شوروحرارت روشنی که در غزلیات **شمس تبریز** موجود است فاقد می‌باشد.اشعارخاص وی که‌نمایندهٔ سبك‌وروش‌اوست، گرچه معدودی‌بیش نیست، همان است که در اشارهٔ بحوادث‌آینده به‌غیبگوئی سروده وهنوز دارای بسط‌وشهرت بسیاراست . غالب‌ایرانیان حتی‌طبقاتی که بدراویش **نعمة‌اللهی** منتسب نیستند نیز بآن اشعار استدلال میکنند ؛ مثلاً **بابیه** در **کرمان** بمن می گفتند که‌سال‌ظهور **باب** (۱۲٦۰ هـ./۱۸٤٤م.) درابیات سید که ذیلاً ذکرمیشود پیشگوئی شده است . وقتی که من بزیارت

---

۱) **فهرست ریو** ص۱۳۵ .

۲) طبع‌اخیر **دیوان سید** بسال ۱۳۵٦ هـ .ق. در **طهران** واقع شده که ازروی نسخهٔ‌مصحح **سید ابوالقاسم وافی علیشاه سیرجانی** در ۵٦۰ صفحه چاپ کرده‌اند، اگرچه بی‌غلط نیست ولی نسبة جامع است.

قبر **سید** به**ماهان** رفتم، بازحمت‌زیاد از دراویش یك‌نسخه‌ازآن منظومه را که ازقدیمترین وموثقترین نسخ درتصرف ایشان بود استنساخ کردم، و ملاحظه نمودم که درآنجا تاریخ مذکور بجای سال ۱۲٦۰ ه . ـ سال ۱۲۷٤ . (یعنی «د . ر . ع» بجای «س . ر . غ» ذکرشده) در حالتی که **رضاقلی خان** در **مجمع الفصحاء** همان‌منظومه‌را طوردیگر نقل کرده یعنی تاریخ مورد بحث‌را ۱۲۰٤هـ . (غ . ر . د) ثبت کرده است ودرآنجا آن‌منظومه‌را بعنوان ذیل نام‌برده است ـ :

«دراظهار بعضی‌از مرموزات ومکاشفات برسبیل کنایات .»[1]

اینك آن قطعه از نسخه‌ای که در **ماهان** بتاریخ اوت ۱۸۸۸ م . بدست من افتاد ، عیناً دراینجا نقل میکنم ، ازینجاه بیتی که ثبت است **مجمع الفصحاء** فقط ۲٤ بیت‌را ذکر کرده ودرعوض یك‌یا دوبیت جدید برآن مزید ساخته است . ردرنسخ دیگر ترتیب انتظام آن با اختلافاتی که درالفاظ دارند بشکل دیگر آمده . ولی این منظومه در دیوان چاپی طبع‌سنگی ابداً دیده‌نمیشود :

« قدرت کردگار می بینم	حالت روزگار می بینم
حال امسال صورتی دگرست	نه چو پیراروپار می بینم
از نجوم این سخن نمیگویم	بلکه از کردگار می بینم
(غین‌ورادال)چون گذشت‌ازسال	بوالعجب کار و بار می بینم
درخراسان ومصروشام‌وعراق	فتنه و کار زار می بینم
ظلمت ظلم ظالمان دیار	بیحد و بیشمار می بینم
قصه‌ای بس عجیب می شنوم	قصه‌ای در دیار می بینم
جنگ‌وآشوب وفتنه وبیداد	از یمین و یسار می بینم

---

۱) **مجمع الفصحاء** جلددوم ص۴٥ ، طبع‌تهران .

غارت و قتل و لشکر بسیار | در میان و کنار می بینم
بنده را خواجه‌وش همی بینم | خواجه را بنده‌وار می بینم
سکهٔ نو زنند بر رخ زر | درهمش کم عیار می بینم
دوستان عزیز هر قومی | گشته‌غمخوار وخوار می بینم
هریك از حاکمان هفت‌اقلیم | دیگری را دچار می بینم
ماه را روسیاه می بینم | مهر را دلفگار می بینم
نصب‌وعزل بتکچی (۱) وعمال | هر یکی را دو بار می بینم
ترك و تاجیك را بهمدیگر | خصمی و گیر و دار می بینم
تاجر از دست دزد بی‌همراه | مانده در رهگذار می بینم
مکر و تزویر و حیلهٔ بسیار | از صغار و کبار می بینم
حال هندو خراب می یابم | جوز ترك و تتار می بینم
بقعهٔ خیر سخت‌گشته خراب | جای جمعی شرار می بینم
بعضی اشجار بوستان جهان | بی بهار و ثمار می بینم
اندکی امن اگر بودآن هم | در حد کوهسار می بینم
همدمی و قناعت و کنجی | حالیا اختیار می بینم
گرچه می‌بینم این همه غمها | شادی غمگسار می بینم
غم‌مخورزانکه‌من‌درین‌تشویش | خرمن وصل یار می بینم
بعد امسال و چند سال دگر | عالمی چون نگار می بینم

---

۱) کلمهٔ «بتکچی» دراین‌بیت دلیل براینست که قسمتی ازاین‌ابیات درقرن‌دهم درزمان **شاه طهماسب اول** ساخته شده زیرا **خواجه مظفر** و برادر زادهٔ او **محمدصالح بتکچی** از رجال آنعصر **درخراسان واسترآباد** بوده‌اند . رجوع شود به **حبیب‌السیر و عالم‌آرای اسکندربیگ‌منشی** .

ظاهراً از اول بیت « غم مخوز زآنکه . . . الخ » نیزدراوایل‌عصرصفویه‌الحاق شده است .

این جهان را چومصر مینگرم — عدل او را حصار می بینم
هفت باشد وزیر و سلطانم — همه را کام یار می بینم
عاصیان از امام معصوم — خجل و شرمسار می بینم
بر کف دست ساقی وحدت — باده خوشگوار می بینم
غازی دوستدار دشمن کش — همدم و یار یار می بینم
تیغ آهن دلان زنگ زده — کند و بی اعتبار می بینم
زینت شرع و رونق اسلام — هر یکی را دو بار می بینم
گرگ با میش و شیر با آهو — در چرا بر قرار می بینم
گنج کسری ونقداسکندر — همه بر روی کار می بینم
ترك عیار مست می‌نگرم — خصم او در خمار می بینم
نعمت‌الله نشسته درکنجی — از همه بر کنار می بینم
چونزمستان پنجمین بگذشت — ششمین خوش بهار می بینم
نایب‌مهدی آشکار شود — بلکه من آشکار می بینم
پادشاهی تمام دانائی — سروری با وقار می بینم
بندگان جناب حضرت او — سر بسر تاجدار می بینم
تا چهل سال ای برادر من — دور آن شهریار می بینم
دور او چون شود تمام بکام — پسرش یادگار می بینم
پادشاهی تمام دانائی — شاه عالی تبار می بینم
بعدازاو خود امام‌خواهد بود — که جهان را مدار می بینم
«میم و حا میم و دال»میخوانم — نام آن نامدار می بینم(۱)
صورت و سیرتش چو پیغمبر — علم و حلمش شعار می بینم
ید بیضا که باد پاینده — باز با ذوالفقار می بینم
مهدی‌وقت‌و عیسی دوران — هر دو را شهسوار می بینم
گلشن شرع را همی بویم — گل دین را ببار می بینم »

---

۱) ظاهراً اشاره بسلطان محمدصفوی خدابنده» است که بعداز شاه اسماعیل دوم‌برتخت سلطنت‌نشست .

اشعار در «وحدت وجود»

اینگونه ابیات غیب گوئی [۱] هر چند در ایران بیشترمورد توجه‌است لیکن ازاشعار **سید**اندکی از بسیار است . غالب اشعار او در شرح مبادی **وحدت‌وجود** [۲] آمده ، همچنین یك‌قسمت‌آن اشاره‌است بذکر **«نقطه»** که «محیط» جلوه ای از مظاهر اوست . این اشعار را نیز **بابیها** استناد نموده آنرا اشاره به **باب** ملقب‌به « نقطهٔ اولی » میدانند به‌همانگونه که حرف «الف» در عالم حروف مظهری از مظاهر نقطه ریاضی است . چند نمونه ازاین گونه اشعار برای‌توضیح مقصودلازم است ـ :

غزل ـ۱ـ

پادشاه‌وگدا یکی‌است یکی‌است .	بی‌نوا و نوا یکی است یکی‌است .
درد مندیم و درد میتوشیم	درد ودرد ودوا یکی‌است یکی‌است
جز یکی نیست در همه عالم	دومگو، چون‌خدایکی‌است‌یکی‌است
آینه صد هزار میبینم	روی آن‌جان‌فزا یکی‌است یکی‌است
مبتلای بلای بالائیم	مبتلا و بلا یکی است یکی‌است
قطره و موج و بحر و جوهر چار	بیشکی نزدما یکی است یکی‌است
نعمة‌الله یکی است در عالم	طلبش کن بیا ، یکی‌است یکی‌است

غزل ـ۲ـ

نقطه در دائره نمود و نبود	بلکه‌آن نقطه دائره بنمود
نقطه در دور دائره باشد	نزدآن کس که دائره‌پیمود
اول و آخرش بهم پیوست	نقطه چون ختم دائره‌پیمود

۱) اشعار غیب‌گوئی Apocalyptic

۲) وحدت‌وجود Pantheism

دائره چون تمامشد پرگار سر وپا را بهم نهاد آسود
بوجودیم بیوجود همه بیوجودیم ما و تو موجود
همه عالم خیال اوگفتم باز دیدم خیال او او بود
خوشتر از گفتهای سید ما **نعمةالله** دگر سخن‌نشنود

ـ قطعه ـ

یك‌مسمّی دان واسما صد هزار یك وجود و صد هزارش اعتبار
صورتش جام‌است ومعنی می‌بود گرچه هردو نزدما یك‌شی بود
دردو می‌دان‌یك‌یکی‌ودویکی(۱) نیك در یابش که‌گفتم نیککی
بیوجود او همه عالم عدم بر وجود و وجود او عالم علم
عالم از بسط وجود عام اوست هرچه میبینی زجود عام اوست
اوئی او ذاتی و مائی ما عارضی باشد فنا شوزین فنا
مائی عالم نقاب عالم است بلکه عالم خود حجاب عالم‌است
جاودانست این‌حجاب‌ای‌جان‌من ای **خلیل‌الله** من **برهان**(۲)من
حال عالم با تو میگویم تمام تا بدانی حال عالم والسلام

نسخهٔ‌چاپی‌دیوان **شاه نعمةالله** مشتمل‌است برتقریباً چهارده‌هزار بیت بانضمام مقداری از رباعیات . وازشعر ذیل معلوم میشود که نیروی

---

۱) تفسیر این‌بیت بنظر **مرحوم براون** آنست‌که دوبار یك مساوی است با یك .

۱×۲=۱

۲) این‌بیت خطاب به‌فرزندش **سیدخلیل‌الله برهان‌الدین** میباشد و او خلیفه **سیدنعمةالله** و متولد بسال ۷۷۵ ه . و از عرفای بنام است . رجوع‌شود به **طرائق‌الحقائق** ، طبع **تهران** ص۳۰ .

فکر ادبی او تاسنین شیخوخیت و کهولت همچنان قوی بوده است (۱)

نود و هفت‌سال عمر خوشی   بنده را داد حیّ پاینده

۱) سید درقطعهٔذیل اشاره‌بحال وعقیده وداعیهٔخود نموده‌میگوید :

ای که میپرسی ز ما احوال ما   **نعمت‌الله** نامم آمد از خدا
سید و درویش و حق را بنده ام   مرده ام از جان بجانان زنده‌ام
من نیم مهدی ولی هادی منم   رهنمای خلق در وادی منم
مصطفی را بنده‌ام حق را غلام   پیشوای با سلامت و السلام »

درقطعهٔ ذیل بازاشاره بکیش ومنهب‌خود مینماید .

« پرسند ز من چه کیش داری   ای بیخبران چه کیش دارم ؟
از **شافعی و ابو حنیفه**   آئینهٔ خویش بیش دارم
ایشان همه بر طریق وجدند   من منهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت   از جمله کمال بیش دارم »

درقطعهٔذیل سلسلهٔ اقطاب طریقت‌خودرا از **شیخ‌عبدالله‌یافعی** تاحضرت **امیرالمؤمنین‌علی** بدینگونه بنظم‌آورده است. (برای‌دانستن‌شرح‌احوال‌این‌شایخ عظام رجوع‌شود به **نفحات الانس جامی**)

« شیخ ما کامل و مکمل بود   قطب وقت و امام کامل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی   درّ توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام **عبدالله**   ره رو رهروان آن درگاه
صالح بربری روحانی   شیخ شیخ من است تا دانی
پیر او هم **کمال کوفی** بود   کز کمالش بسی کمال فزود
باز باشد **ابوالفتوح سعید**   که سعید است آن سعید شهید
از **ابی مدین** او عنایت یافت   بکمال از ولی ولایت یافت
مغربی بود مشرقی بصفا   آفتابی تمام و مه سیما

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

شیخ ابی‌مدین است شیخ سعید — که نظیرش نبود در توحید
دیگر آن عارف ودود بود — کنیت او ابوسعود بود
بود در اندلس ورا مسکن — بس کرم کرده روح او با من
پیر او بود هم ابوبرکات — بکمال و جمال و لطف و صفات
باز ابوالفضل بود بغدادی — افضل فاضلان باستادی
شیخ او احمد غزالی بود — مظهر کامل جلالی بود
خرقه‌اش پاره بود و او بکر است — ز آنکه نساج او ابوبکر است
پیر نساج شیخ ابوالقاسم — مرشد عصر ذاکر دایم
باز شیخ هدی ابوعثمان — که نظیرش نبود در عرفان
مظهر لطف حضرت واهب — بندگی ابو علی کاتب
شیخ او شیخ کاملش دانند — بوعلی رودباریش خوانند
شیخ او هم جنید بغدادی — مصر معنی دمشق دلشادی
شیخ او خال او سری سقطی — محرم حال او سری سقطی
باز شیخ سری بود معروف — چون سری سرّ او باو مکشوف
اوز موسی جواز احسان‌یافت — کفر بگذاشت نور ایمان رفت
یافت در خدمت امام مجال — بود بواب درگهش ده سال
شیخ معروف را نکو میدان — شیخ داودطائیش میخوان
شیخ اوهم حبیب محبوبست — عجمی طالب‌است ومطلوب است
پیر بصری‌ابوالحسن باشد — شیخ شیخان انجمن باشد
یافت از صحبت علی ولی — گشت منظور بندگی علی
خرقهٔ‌اوهم‌از رسول‌خداست — این‌چنین خرقه لطیف کراست ؟
نعمة اللهم و ز آل رسول — نسبتم با علی استزوج بتول

این چنین نسبت خوشی به تمام
خوشبود گر ترا بود اسلام

قاسم‌الانوار

دومین شاعر این‌دوره که مورد توجه‌ماست واونیز مانند شاعر سابق سیدی است صوفی ، همانا میر **قاسم‌الانوار** میباشد. نکات مهمه راجع بتاریخ حیات ویرا **ریو** در **فهرست** [۱] بدینگونه خلاصه کرده :

سیدقاسم‌الانواردر**سراب** (سراو) درولایت **تبریز** بسال۷۵۷ه . / ۱۳۵٦ م . متولدشد ودرعلوم شریعت شاگرد **شیخ‌صدرالدین اردیلی** که‌یکی ازاجداد صفویه‌است‌بوده ، وپس‌ازوی‌نزد **شیخ‌صدرالدین‌یمنی** تلمذ فرموده و او خود ازتلامیذ **شیخ‌اوحدالدین‌کرمانی** است . پس از آنکه حضرت میر چندی در **گیلان** اقامت نمود به **خراسان** رفت و در **هرات** ساکن‌شد ، وآن درزمان سلطنت **تیمور** وفرزندش **شاهرخ** است درآنجامریدان وشاگردان‌بسیار ازاطراف نزد وی جمع آمدند وبقدری دارای شهرت و عظمت گردید که شاه را تحت الشعاع خود قرار داد . **عبدالرزاق** در **مطلع سعدین** حکایت میکند که چون در سال ۸۳۰ ه . / ۱٤۲٦م. **شاهرخ** درمسجدجمعهٔ **هرات** موردحملهٔ **احمدلر** قرار گرفت و مجروح گردید . [۲] **سید قاسم** مورد سوء ظن میرزا **بایسنغر** واقع شد زیرا گفتند که قاتل درپناه‌اوبوده‌است . ازینروسیدنا گزیرشد که **هرات** راترك گوید [۳] وبه **سمرقند** برود ودرآنجا درظل‌عنایت **میرزا الغ‌بیك**

۱) **فهرست‌ریو** ، ص۶۳۵ .

۲) رجوع‌شود بصفحه۵۰۹ همین‌کتاب .

۳) رجوع شود به : حکایت افسانه مانندی که **اوزلی** Ouseley دراین‌باب روایت کرده است ، درکتاب « Notices of the Persian Poets » طبع **لندن** ۱۸٤٦ م . ص۱۰۱ .

قرار گیرد . معذلك چندسال بعد دیگر بار بخراسان مراجعت فرمود و در **خرجرد** که شهری‌است درولایت **جام** منزل گزید وهم درآنجا بسال ۸۳۷ هـ./۱۴۳۳ م . وفات‌یافت [۱].

سیدقاسم وشیخ صدرالدین

رابطهٔ نزدیك **قاسم‌الانوار** با شیخ **صدرالدین اردبیلی** جد سلاطین **صفویه** در کتاب **سلسلة‌ـ النسب الصفویه** که نسب نامهٔ آن خاندان است کاملا تأیید میشود [۲]. ازین کتاب نسخه‌ای درتصرف من است [۳].

درآن کتاب سید قاسم را مانند یکی از شاگردان بسیار با حرارت و با

---

۱) مقبرسیددرقریهٔ **لنگردرجام-خراسان** دراین‌ایام‌موجودوبنائی‌است که **میرعلیشیرنوائی** ساخته .رجوع‌شودبمقدمهٔ این‌جانب‌بر کتاب **مجالس‌النفائس** طبع **تهران** ۱۳۲۳هـ . ص یـ یط

۲) **جامی** در **نفحات‌الانس** رشتهٔ ارادت او را به **شیخ صدرالدین اردبیلی** نفی کرده ومیگوید : «نسبت ارادت وی‌را نه‌بخط‌یمنی معتقدان‌وی‌دیده‌ام درآنجا **شیخ‌صدرالدین علی‌یمنی** مذکوربودنه‌بشیخ**صدرالدین اردبیلی** وسپس چندحکایت ازاونقل میکندکه متابعت‌اورا ازطریقهٔ سنت‌وجماعت تأییدمیکند .

۳) کتاب **سلسلهٔ نسب صفویه** تألیف **شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده‌زاهدی** است که درعهد **شاه‌سلیمان‌صفوی** بعداز فتح **قندهار** در سال ۱۰۵۹ هـ . تألیف کرده ، و روابط مریدی و مرشدی اجداد صفویه‌را با شیخ **زاهدگیلانی** جداعلای خود شرح داده‌است . ازروی رسالهٔ خطی‌که ملك مرحوم **براون** بوده‌است درچاپخانهٔ **ایرانشهر - برلن** در سال ۱۳۴۳ هـ . / ۱۹۲۴ م . باکمال ظرافت طبع‌شده و**کاظم‌زادهٔ‌ایرانشهر** که ازفضلای مجرد معاصرند مقدمه برآن نگاشته . خدا بیامرزد مرحوم براون‌را که ازکمال علاقه‌بادبیات وتاریخ ایران مخارج‌طبع این رساله‌را هم‌از کیسهٔ فتوت‌خود عطا کرده است .

شوق شیخ نام میبرد و سرگذشتی از او ذکرمیکند که درعالم مکاشفه و رؤیا ملاحظه نموده که **سید** در مسجد **اردبیل** بدیگر شاگردان شیخ نور تقسیم میکند وازاین سبب از آن پس ازمرشدخودلقب «**قاسم‌الانوار**» یافت .

هم او در فوت **شیخ‌صفی** والد **شیخ‌صدرالدین** این اشعار را ساخته‌است [۱]

صدرولایت که‌نقد **شیخ‌صفی** است	قرب نود سال بود رهبر این راه
جانش بوقت‌رحیل عطسه‌زدو گفت :	یا ملك الموت قد وصلت الی الله
حالت اورا ملك چودید عجب ماند	گفت که : یا شیخ الف یرحمك الله
سوخته‌شد **قاسمی** زفرقت خواجه	صبر کن اندر فراق صبرك الله » .

شبهه اباحه والحاد در تعالیم سید

جامی در**نفحات** شرح حالی که از **سیدقاسم‌ـ الانوار** نگاشته بشبههٔ که در بارهٔ وی نسبت بجان شاهرخ در سال ۸۳۳ هـ . / ۱٤۲٦ م . پدید

۱) مؤلف‌را در ترجمهٔ این شعر اشتباهی فاحش روی داده ، وآن اینکه این حکایت را بـه فوت **شیخ‌صفی** نسبت‌داده‌است‌درحالتی که این‌قطعهٔ مربوط بفرزند او **شیخ‌صدرالدین** میباشد . چنانکه بیت‌اول قطعه باین معنی صراحت دارد و مقصود شاعراز صدر ولایت که نقد **شیخ‌صفی** است» **شیخ‌صدرالدین** فرزند و جانشین **شیخ‌صفی‌الدین** مذکور میباشدکه در سال ۷۳۵ هـ . در سی و یك سالگی بجای پدرنشست ، ومدت پنجاه ونه‌سال بامرهدایت وارشاد مشغول بود ، بعدازآن در سال ۷۹٤ هـ . درنود سالگی وفات‌یافت . مرحوم **براون** بعدها باشتباه‌خود نیزواقف گشته وآنرا درجلدچهارم تاریخ‌خود تصحیح کرده است (رجوع‌شود بکتاب **تاریخ‌ادبیات** جدید ایران تألیف **براون** ص٤٤ ـ ٤٥) .

آمد اشاره کرده است که منجر به‌نفی‌او از **هرات** به **سمرقند** شد و نیز میگوید :

« اهل روزگار درقبول وانکار وی دو فرقه‌اند وازوی دوائر مانده‌است، یکی دیوان اشعار مشتمل بر حقائق و اسرار وی که انوار کشف و عرفان و آثار ذوق و وجدان ازآن **ظاهر**است ، ودیگر جماعتی که خودرا منسوب بوی میدارند ومرید وی میشمارند ، این فقیر بعضی‌از ایشان را دیده و احوال بعضی‌را شنیده ، اکثر ایشان از ربقهٔ دین واسلام خارج‌بودند ودردائره اباحت وتهاون بشرع وسنت‌داخل . . . ».

ازینرو دلائلی‌موجوداست که‌نسبت‌به روش‌**سید قاسم الانوار**غالباً سوءظنی داشته اند . وظاهراً ویرا با طرفداران**فرقهٔ‌شیعه**، خاصه پیروان **صفویه** ، روابطی‌بوده حتی‌بافرقهٔ **حروفیه** نیز سروکاری داشته‌است .

آثار ادبی سید قاسم(۱) آثار ادبی **قاسم‌الانوار** عبارت‌است ازیك دیوان غزل و چند مثنوی که هیچکدام بطبع نرسیده و

---

۱) **کلیات‌قاسم‌الانوار** -سیدمعین‌الدین‌علی بن نصیر بن هارون‌بن **ابوالقاسم الحسینی التبریزی** مولداً و الهروی مسکناً . متولد در۷۵۷ هـ . و متوفی درربیع‌الثانی۸۳۷هـ. ازاجلهٔ صوفیه قرن‌نهم‌هجری‌است. مجموعهٔکاملی ازآثاراو درشهورسنهٔ ۱۳۳۷ه.ش. /۱۸۵۸م. درطهران بهمت کتابخانهٔ سنائی بطبعی ظریف‌بچاپ رسیده و طالبان احوال و آثار آنسید صوفی را مستغنی ساخته است . این مجموعهٔ مفید مصدّراست .مقدمه‌ای بلیغ و منقدانه از استاد **سعید نفیسی** که در طی یکصد ودوازده‌صحیفه ازحالات‌او ومنابع ومآخذ متعدده سخن‌گفته وحق کلامرا اداکرده‌اند پس ازآن مجموعه‌ای ازغزلیات اوست‌که از روی ده نسخه با مقابله‌های عدیده فراهم کرده والحق رنج فراوان برده‌اند . بتوالی مقطعات و ملمعات و اشعار بلهجهٔ گیلی و رباعیات و مثنویات ورسالهٔ صدمقام (**یارسالهٔ‌عدد در مقامات**) ورسالهٔمعروف **انیس العارفین** ودورسالهٔ منثوریکی موسوم به **سؤال و جواب** و دیگری «**دربیان‌علم**» مندرج‌است وبالاخره منتهی میشود به **ملمعات‌ترکی** .واین‌کلیات جامع در ۴۰۸ صحیفه بپایان رسیده واثری مفید درجهان تصوف بجای مانده‌است .

من دونسخهٔ خوب از آن داراهستم یکی مورّخ به ۸٦۱ ه./۱٤٥٦م . یعنی ۲٤سال بعداز وفات مؤلف [۱] . بعضی ازین اشعار ترکی است وبعضی دیگر بلهجهٔ محلی فارسی است ومتعاقب قسمت اشعار دراین نسخهٔ کهن سال دو رساله است که کلاً یا بعضاً به نثر نگاشته شده :ـ اولی موسوم است به : **انیس العارفین**، ودومی به: **انیس العاشقین**،یا «**رسالة الامانه**» ، و نیز یك منظومه را شامل است که باین بیت آغاز میشود :

« الا ای شاهباز قدس لاهوت مقیدمانده‌ای دردام ناسوت».

تعور میرود که در آن اشاره بمرگ **تیمور** شده باشد وبقدری مبهم و سربسته است که ارتباط آن بیك مصیبت عمومی مشکل بفهم میرسد .

اشعار **قاسم الانوار**، تا آنحد که یك تن بیگانه از **ایران** میتواند محاکمه نماید، متوسط وغالباً دارای طرز و روش صوفیانه میباشد ، مانند **مغربی** ودیگر شعراءِ هم‌مذاق وی. چندغزل ذیل بعنوان نمونهٔ ازغزلیات او در اینجا ثبت میشود ـ :

ـ ۱ ـ

« ساقی زکرم پرکن آن جام مصفّی را
آن روح مقدس را و آن جان معلا را

۱) در کتابخانهٔ **مدرسهٔ عالی سپهسالار**-طهران دونسخه از **دیوان قاسم الانوار** موجود است که یکی را کاتبی بنام **علی دامغانی** بسال ۸۲۱ ه . (درزمان حیات مؤلف) تحریر نموده ، ودو مثنوی اورا - یکی **مقامات العارفین** و دیگری **انیس - العاشقین** - نیزمتضمن است . ودرآن کتابخانه درتحت شمارهٔ ۲٦٦ ثبت شده (رجوع شود بفهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج۲ ص٦٥٥) .

روزی که دهی جامی از بهر سرانجامی
یك جرعه تصدق کن آن واعظ رعنا را

خواهی که برقص آید ذرّات جهان با تو
در رقص بر افشانی آن زلف چلیپا را

ناصح برو وبنشین، افسانه مخوان چندین،
از سر نتوان بردن آن علت سودا را

گفتی که ز خود گم شو تا راه بخود یابی،
تفسیر نمیدانم این رمز و معما را

هر بار که من مردم صد جان دگر بردم
احصا نتوان کردن اعجاز مسیحا را

قاسم نشود عاشق هرگز بهوای خود
لیکن چه توان کردن آن مالك دلها را.

— ۲ —

بیش از بنای خانقه ودیر وسومنات
ما با تو بوده‌ایم در اطوار کاینات

اندر میان حکایت پیغام درگذشت
چون بامنی همیشه چه‌حاجت بمرسلات

ازما خلاف دوست نباید که باحبیب
همراه بوده‌ایم در انواع واردات

زنهار ذکر غیرکر برزبان مران
صاحبدلان بغیر نکردند التفات

هشیارشرط نیست که باشیم درطریق
هر ذرّه از ذرایر کونند ساقیات

زاهد مکن مبالغه باما واین بدان
بر جنس طیبین حلال اند طیبات

قاسم خموش باش وعنان سخن مکش
تاپیر عشق باتو بگوید ز باقیات.

— ۳ —

غزل ذیل از آن لحاظ که حاکی بعضی علائم ازافکار **حروفیه** است قابل توجه میباشد:

« سنّة ایام گفت و سبع سماوات
ثمّ علی العرش استواست نهایات

حضرت‌حق‌را عروش نامتناهی‌است
فاش بگویم عروش جملهٔ ذرّات

برسر هرذره مستوی‌است باسمی	چون‌بشناسی رسی‌به‌نیل مرادات
هرچه که گویم فقیه گوید- هی‌هی!	هرچه که گوید فقیه ، گویم‌هیهات!
هر که شراب خدا ز جام محمد	نوش کند وارهد زعشوه و طامات
نعرهٔ مستی مزن که مست هوائی	غایت عمیا بود بجهل مباهات
قاسمی و صحبت فقیه مقلد	فاتحه خوانیم بهر دفع بلیات ».

اگرچه تأثیر ونفوذ **حروفیه** دراین‌غزل ظاهراست(۱) ، لیکن‌فقط باستناد اینگونه قرائن نمیتوان یقین کرد که **قاسم‌الانوار** خود وارد عقایدآن‌طائفه بوده‌است ، هرچند مصاحبت‌او بایکی ازمریدان **فضل‌الله استرابادی** و همچنین سوءِ ظنی که در بارهٔ او بوجود آمده همه براین معنی‌دلالت‌میکند،اماباوجود اینها درکلمات اونام‌بسیاری ازاولیا ومشایخ صوفیه ذکر شده اند واز بزرگان و متکلمین مانند : **غزالی** (۲) و شیخ **احمدجام وبایزیدبسطامی وخواجه عبدالله انصاری**، و از شعراء عارف‌مانند: **شیخ‌فریدالدین عطار وجلال‌الدین رومی** که همه‌رامدح گفته‌است . دریك جا خوانندگان را امر میکند که‌کلمات این دو شاعر اخیررا دریك‌مجلد جمع کنند وچنین گفته : ـ

۱) مرحوم‌براون آثار وعلائمی را که ازحروفیه دراین‌غزل مدعی است تصریح وتبیین نکرده واز ظاهرآن چنین‌معنائی برنمیآید . والعهدة علیه .

۲) درمدح **غزالی** این بیت راداراد :

« در همه بابی سخن را داد داد

حجة‌الاسلام غزالی راد ».

با همه مقامات عالیه عرفانی سید ظاهراً باذوق لطیفی بخوردن طیبات اغذیه بیمیل نبوده چنانکه این‌قطعه درمدح خربزه ازاوست :

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

دوئی بگذار ودریك جلد کن جمع همه اقوال **مولانا و عطار** [۱].

دریکی ازاشعار نیم ترکی ونیم فارسی وی منظومه‌ای موجوداست که باین کلمات مردّف میباشد: ـ

«چلبی بیزی اونوتما» یعنی ای چلبی مارا فراموش مکن . ممکن است مخاطب این کلام **چلبی افندی** باشد [۲] که مرشد طایفهٔ **دراویش مولویه** در **قونیهٔ آسیای صغیر** بوده . در این اشعار نیم ترکی تنها دو یاسه منظومه است که دارای لطف و کیفیتی عالی میباشد .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

« هر چند جنس آب حیات است خربزه
بسیار بی بقا و ثبات است خربزه
زنهار در فوفون بحقارت نظر مکن
چون رشك کوزه های نبات است خربزه
یك نکته را بدان و عمل کن بدان یقین
کاندر خور جهاد و زکات است خربزه
فالیزبان، بدان که : سه خرواروچار وپنج .
ما را بخدمت تو برات است خربزه

---

۱) مقصود سید ازاین بیت آن است که کلمات واقوال صوفیه با وجود اختلاف صوری همه دارای معنای واحداست و دوئیّتی بین آنها نیست، نه چنانکه مرحوم براون بانظر ظاهر پنداشته که بایداشعار **عطار ومولانا** رادریك مجلد جمع کنند ! ! هم اودربیتی دیگر گفته است :

«زیك بحراست این لؤلوی شهوار اگر مولا اگر عطّار کوید ».

۲) درغزلی دیگر **چلبی** را بحرمت فراوان نام برده وچنین آورده ـ :

« تو طالب چلبی شو که مقصد اقصی است
که فیض روح مقدس زحضرت چلبی است».

منظوماتی که بلهجهٔ ولایتی [۱] سروده (وظاهراً از لهجه‌های گیل است)دردیوان‌اوفراوانتروبیشتر جالب توجه‌است. هرچند اطلاع ماازاین لهجه‌ها آنهم بشکل مستعمل‌درقرون‌قدیم آن‌کافی‌نیست ونمیتوانیم‌بدرستی آنرا ترجمه کنیم ، معذلك برای‌نمونه یك‌قطعه که درهر دونسخهٔ خطی آمده‌است دراینجا ثبت میشود :

«قبلهٔ جان‌من توئی گیل فرشته رنگ وبو
ماه سپهر مکرمت سرو ریاض آرزو
گیل‌نئی فرشته‌ای وز دل وجان سرشته‌ای
گیل که بووبوا چنین حوروش و فرشته خو
می‌دل‌ودین تئی‌فدی‌خوابیری که وس‌خوشی
قبله توئی کجا روم شهر بشهر و کو بکو
تی سر زلف مشکبو آنچه بمن کدی زجور
شرح دهم اگر بود با تو مجال موبمو
آینه را اگر رسد عکس جمال تو دمی
کی رسد آنکه باشدش باتو جمال روبرو
دوش بغمزه گفتیم روز نما تـرا بغم
نوبت دیگر از کرم قصهٔ دوش باز گو

۱) براون گوید:درباب‌لهجهٔ«گیل» که‌نامیسا کنین‌ولایت گیلان است رضاقلی خان‌هدایت درفرهنگ انجمن‌آرای‌ناصری میگوید . این کلمه، رابفتح- جیل – نیز تلفظ کنند واستناد کرده است برباعی‌ذیل از قاسم‌الانوار که کلمهٔ گیلرا بامیل وسیل‌قافیه کرده :

ای‌جان‌جهان، جهان جان دلبر گیل
می دل همه روج دارتی دیمی میل
سیلاب سرشك قاسم از ابر غمت
اندی بشو که ببرد گیلانا سیل

گفتمش: ای‌مراد جان وعده وصل کرده‌ای

گفت که: آن حکایتا وامطلب که آن بشو

گفتمش: ای عزیز من خوار شدم زعشق تو

گفت که: نا نه خوار بین کاور میره لاوه لو

گفتمش: عاشق توام چیست دوای درد من؟

گفت. تو گوئی: این‌سخن‌بی‌توووابسر نشو

قاسمی از فراق و غم‌ کم شد وبیخبر زتو

کم شدهٔ فراق را ازکرم تو واوجو » .

از اشعار دیگر **قاسم‌الانوار** برمی‌آید که وی را باولایت **گیلان** و سایر ولایات ساحلی **دریای خزر** آشنائی بوده است زیرا که در آن اشعاراز **آستارا** ، **لاهیجان** ، **اردبیل** وسایر اماکن‌آن نواحی‌نام‌میبرد. بدون شك میتوان اطلاعات بیشتری راجع بحیات وی از مطالعهٔ دقیق اشعارش بدست‌آورد ، لیکن‌در اینجا بسبب‌ضیق مجال‌فقط به‌ثبت دوقطعه ازاواکتفامی کنیم که هردوازمثنوی‌**انیس العارفین**اواخذ شده‌است. در مقدمهٔ منثور آن مثنوی نام خود را بتفصیل بدینگونه ذکر میکند **«علی‌بن نصیربن هرون‌بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف بقاسمی»** .

قطعهٔ‌اول ـ تمثیلی‌است از شخصی خاطی و گناهکار که چون گناه بمذاق‌او شیرین آمده است‌بآن علاقه‌دارد . وهی‌هذه ـ :

«بود زنگی‌زاده‌ای بی‌دین‌وداد	غول غفلت داده عمرش‌را بباد
داشت درخم‌چندمن دوشاب درد	ازقضا موشی درآن افتاد ومرد
موش‌رابگرفت وبیرون کرد زود	موش مشئوم ازحریصی مرده‌بود

نزد قاضی رفت زنگی با ملال / موش‌رابگرفت و گفت ازسوءحال
کرد بر دوشاب او حکم‌حرام / مردقاضی، در میان خاص و عام
این سخن نشنید زنگی سقط / گفت قاضی‌را که : کردی‌بس‌غلط
من چشیدم بود شیرینم بکام / چون بود شیرین چراباشدحرام؟
کرشدی‌دوشاب‌من تلخ آنکهی / من حرامش گفتمی بی شبهه‌ای
بود طبع زنگی وارون پلید / لاجرم در تلخ وشیرین عکس دید
ای‌چوروی زنگیان رویت سیاه / تلخت آید طاعت و شیرین گناه
نفس را باطل بود شیرین بکام / تلخ باشد حق ولی بر طبع عام
چونکه‌رنجورند وصفرائی‌مزاج / یابد از شکر دهانشان طعم زاج
جمله دل بیمار دنیا سر بسر / زرد روی از آرزوی سیم و زر
ای بدام لذّت دنیا اسیر / همچوموش ازحرص شیرینی ممیر
طاعت حق کرچه تلخ آید ترا / داروی تلخ است دردت را دوا
تلخ دارو نافع آید عاقبت / خسته‌را بخشدشفا وعافیت ... »

قطعهٔ دوم‌دارای‌لطف بیشتری است ، زیرادر آن وصف‌میکند که چگونه‌ما بین **شیخ‌صفی الدین اردبیلی** جد **صفویه** با **شیخ‌سعدی شیرازی** شاعرمعروف اتفاق صحبت‌افتاده . صحت این واقعه ویاامکان وقوع‌آن از **سلسلةالنسب الصفویه** تأیید میشود [۱] که در آن ولادت **شیخ‌صفی** قدّس‌سرّه را دراواخر ایام خلفای **بنی‌عباس** بتاریخ ٦٥٠ هـ ./١٢٥٢ م . ذکر میکند . واضافه مینماید که: «در آن وقت **شیخ شمس‌تبریزی** پنج

---

۱) داستان دیدار و صحبت **شیخ‌صفی‌الدین** با **شیخ‌سعدی شیرازی** در کتاب **صفوة‌الصفا** که‌**توکلی بن اسماعیل‌بن‌حاجی** مشهور به **ابن‌بزاز**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

سال بود از دنیا رحلت کرده بود ، و همچنین دوازده سال از رحلت شیخ **محی‌الدین اعرابی** ، و سی ودو سال از وفات **شیخ نجم‌الدین کبری** میگذشت ودروقت رحلت **مولای رومی** رحمةالله‌علیه حضرت شیخ بیست ودوساله بود ودر زمان رحلت **شیخ سعدی شیرازی** چهل ویك ساله (۱) و

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

اردبیلی بتاریخ ۷۵۹ ﻫ . تألیف نموده نیز بالصراحه ذکرشده (فصل چهارم باب اول) کتاب **صفوة الصفا** ، که ازلطائف منثورات قرن هشتم است وحکایات ونوادربدیع درسلك عبارتی دلکش وشیرین در آورده است ، سراسردرشرح احوال **شیخ صفی الدین** مذکور میباشد . آن کتاب بخط زیبا وبه همت بلند درویش صافی عقیدت مرحوم میرزا **میرزا احمدبن حاج کریم التبریزی الاصل وشیرازی** المسکن ملقب بــه **وحیدالاولیا** قدس سره ، درمطبع **مظفری بمبائی** درسال ۱۳۲۹ ﻫ .بطبع رسیده ودر صدرآن این رباعی مسطوراست - :

صاحب قدم منهج این راه هدایت — در راه هدی راهبر و صاحب آیت
آن مالك تخت و کله و تاج ولایت — سلطان زمان شاه **صفی الحق** ودین بود

کتاب **صفوة الصفا** که در نزد شاهان صفوی باعتبار آنکه سند ولایت و اولویت وشامل مناقب جداعلای ایشان است حرمتی بسیار داشته ، ودرزمان **شاه طهماسب صفوی** وبه امراو، **میرابوالفتح حسینی** آنرا تصحیح نموده و اندك زنگ **تسنن** که از آن مشهودمیشده محو کرده ، مقدمات واحادیث و بیاناتی که مطابق مذاق **عامهٔ وسنت وجماعت** بوده است بکلی حذف نموده و در جلو اسامی اجداد صفویه کلمه «سید» رامزید ساخته ودرخاتمهٔ مقالتی مشتمل برچندصفحه دربیان احوال فرزندان عالیشان **شیخ صفی** برآن الحاق کرده وحتی برای **شاه اسماعیل** نیز کشف وکراماتی قائل شده است . ازین ملخص نسخهٔ نسبةً جامعی درکتابخانهٔ ملی درتهران بهشمارهٔ ۴۷ موجود است .

۱) اگر بقول صاحب **سلسلة النسب الصفویه** درزمان چهل ویکسالی شیخ صفی

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

درتسلط **هلاکوخان** بر **ایران** پنجساله بود.» ونیز گوید که شیخ باامیر **عبدالله شیرازی** و **شیخ نجیب الدین بزغوش** و**علاء الدولهٔ سمنانی** و **شیخ‌محمودشبستری** معاصر بوده است.

درصفحهٔ دیگر ازهمان کتاب ملاحظه میشود که حکایت‌مسافرت **شیخ‌صفی‌الدین** را به **شیراز** ذکر میکند که - برای کسب هدایت از **شیخ‌نجیب‌الدین بزغوش** بآن شهر مسافرت فرمود و چون بآنجا رسید معلوم وی شد که آن مرشدبزرگواروفات‌یافته‌است. وباین‌واقعه‌درمثنوی **انیس العارفین** اشاره کرده وآنحکایت‌را دراین‌قطعه چنین‌می‌آورد :

شیخ عالم آفتاب اولیا	پیشوای دین **صفی‌الاصفیا**
آنکه از وی‌گشت مشهور **اردبیل**	و از جمالش گشت پرنور **اردبیل**
دلنواز طالبان جانگداز	واقف اسرار شاه بی نیاز
چون بشهر شهره **شیراز** شد	**شیخ‌سعدی** شیخ را دمساز شد
شیخ را پرسید مرد خرده دان	کای منور از جمالت چشم جان
در بیابان طلب مقصود چیست	اینهمه درد دل ممدود چیست؟
و ز کمال همت خود پاك باز	قصه‌ای با **شیخ سعدی** گفت باز
چون شنید این قصه سرگردان بماند	و از کمال همتش حیران بماند
شیخ را گفت:- ای بمعنی بهره مند	و ز کمال همت خود سر بلند
آن مقامی را که فرمودی نشان	مرغ **سعدی** را نبودست آشیان
در دلم شد زین سخن دردی مقیم	عاجزم در سر این معنی عظیم
لیکن ارگوئی من از دیوان خویش	گوهر چندی دهم از کان خویش

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

وفات**شیخ‌سعدی**اتفاق‌افتاده‌باشدبنابراین‌سال‌وفات**سعدی**سنهٔ۶۹۱هـ.خواهدبود.واین ملاقات‌درشیرازاگرهم‌واقع‌شده‌درزمانی‌بوده که**شیخ‌صفی‌الدین**خیلی‌جوان‌بوده‌است.

در جوابش گفت شیخ از عین درد:-
جان ما از غیر جانان است فرد

در دل از دیوان حق دارم بسی
نیستم پروای دیوان کسی

ما بدرد او تولا کرده ایم
و ز جهان و جان تبرا کرده ایم

دل بدرد دلبری دیوانه شد
و ز خیال غیر او بیگانه شد

شیخ سعدی زین سخن بگریست زار
شیخ را گفت - ای بزرگ کامکار

گوی دولت را بچوگان طلب
برده ای در حال میدان طلب،

داری الحق ملکت بی منتها
بر لفش - الله یهدی من یشاء.

از این قطعه همچو استنباط میشود که چون شیخ صفی الدین به **شیراز** رفته، بنام وی **اردبیل** (اردبویل) را شهرتی بوده و با شیخ اجل **سعدی** آشنا شده وازصفا وقدس او **سعدی** را انتباهی عظیم حاصل آمده است.پس باو گفته که دردیوان خود ازاو نامی ببرد و شعری درمدیحهٔ او بسر آید[1] **صفی الدین** ازین معنی استنکاف کرده و گفت آنقدر بمحبوب حقیقی مشغول است که خوددرپی امری دیگر نمی باشد. و ازین استغناء **سعدی** راغم واندوهی بسیار روی داد و بزاری بگریست واورا به علومقام وجلالت قدر بستود.

اززمان این دونفر که شرح حالشان گذشت، وهردو اگردرشعر و شاعری مهم نباشند ولی درتصوف دارای مقام ومنزلتی بلندهستند، تازمان

---

۱) اینکه **مرحوم براون** گمان کرده است که **شیخ سعدی** بر آن بوده که شعری درمدح **شیخ صفی الدین** بسر آید براین بنده مترجم معلوم نشد زیرا از این بیت:

«لیکن ار گوئی من از دیوان خویش — گوهر خوبی دهم از کان خویش»

این معنی فهمیده نمیشود. بلکه ظاهراً میخواسته است ازاشعار دیوان خود برای **شیخ صفی** چیزی بخواند . . . والله اعلم.

استادبزرگ، **جامی**، که بنام وی‌تاریخ ادبی این‌دوره باوج کمال‌میرسد، زمانی چند میگذرد، دراین اندك زمان عده‌ای از شعراءِ درجهٔ دوم یافت میشوند که در آنها انتخاب بعضی قدری مشکل‌است. ولی‌از آن‌جمله چند تن مردانی هستند که سزاوارند باختصار نامی ازایشان برده شود. بطور کلی ازشرح سوانح عمری آنها تفصیلی بدست نیست و ازخصائص وحوادث زندگی‌ایشان نیز اطلاعی حاصل‌نه، گرچه‌نام غالب آنان در کتب عدیدهٔ تذکره وسیراین‌عصر ذکرشده‌است. مااکنون‌دراینجا به‌ترتیب سال‌وفات ایشان‌ازهریك سخنی‌میگوئیم:

کاتبی نیشابوری

کاتبی نیشابوری یا **ترشیزی** که بسال ۸۳۸ هـ./ ۱۴۳٤ م. وفات یافته. به ترتیب زمانی وشاید از حیث کیفیت نیز بردیگر شعراء آنعصر مقدم است. **علیشیر نوائی** در **مجالس النفائس** او را در عداد شعرائی قرار میدهد که درزمان وی حیات داشته‌اند لیکن توفیق دیدار ایشان را حاصل ننموده، در باب او می‌نویسد. (**مجالس النفائس** طبع‌مترجم ص۱۰):

کاتبی نیشابوری

«ازبی‌نظیران زمان‌خود بود وبهرنوع شعرکه میل کرداورا معانی‌غریبه روی نمود بتخصیص درقصاید، بلکه اختراعات کرد وبیشترخوب واقعشد.وچندمثنوی(۱)

۱) ازکلیات‌دیوان **شمس‌الدین محمدالنیشابوری‌المعروف‌بکاتبی** نسخه‌های عدیده در **موزهٔ بریطانیا** موجوداست. قدیمترین آنها نسخه‌ایست که درسال ۸۵۷ هـ.، یعنی بیست سال بعد از وفات شاعرتحریرشده.

بقیهٔحاشیه درصفحهٔ بعد

نیز دارد . مثل **تجنیسات ، ذوالبحرین ، ذوقافیتین، حسن وعشق، ناظر و منظور ، بهرام و گل اندام** . اما غزلیات وقصایدش خوبتر افتاد . در آخر عمرش جواب **خمسه** بنیاد کرده و آنجا دعویها ظاهر ساخته، ظاهراً از این سبب اتمام نیافته . . . »

میرعلیشیر بعداز این سخن بیتی از قصائداورانقل میکند، وهمچنین دوبیت اورا که آنرا درواقعهٔ وبای **استرآباد** درسال ۸۳۸ ھ . سروده است ذکرمی نماید همان واقعه را **خواند میر** سبب مردن او میداند:

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

علاوه بر دیوان قصائدوغزلیات ومقطعات ورباعیات، این نسخه چند مثنوی از **کاتبی** را نیز متضمن است ازینقرار:

۱- **گلشن ابرار** -که بسبک **مخزن الاسرار نظامی** ساخته و شروع میشود باین بیت

بسم آله الرحمن الرحیم　　　تاج کلام است وکلام قدیم

۲- **مجمع البحرین** - که تمام ابیات آنرا بدووزن ازاوزان عروضی -رمل- و- سریع- میتوان خواند وافتتاح آن باین بیت است :

ای شده از قدرت تو ماه وطین
لوحهٔ دیباچهٔ دنیا و دین

آن مثنوی تمثیلی است دروصف دوتن عاشق ومعشوق که آنها را -ناظرومنظور-نامیده

۳- **مثنوی ده باب** که ازاخلاقیات سخن میگویدو آن مثنوی تماماً ذوقافیتین میباشد وابتداء آنرا باین بیت میکند .

ای برحمت در دو عالم کار ساز
جمله عالم را برحمت کار ساز

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ز آتش قهر وبا گردید ناگاهان خراب

استر آبادی که‌خاکش‌بودخوشبوترزمشک

اندرو از پیرو برنا هیچکس باقی نماند

آتش اندربیشه چون‌افتد نه‌ترماندنه‌خشک!

بقیهٔحاشیه ازصفحهٔ قبل:

واین مثنوی‌را برای پسرش **عنایت**نامساخته‌است‌وآنرا مثنوی «**تجنیسات**» نیز مینامند . زیرا هربیت اومنتهی به تجنیسی درقافیه میشود

۴- مثنوی‌سی نامه و کتاب‌دلربای

پس‌ازانتشار دومثنوی تجنیسات و مجمع‌البحرین‌که درنوع‌خود بسیاربدیع اند وقوت طبع واحاطهٔ شاعررا برکلمات نشان میدهند درتمام ایران‌کلام‌کاتبی مورد نظر و تقلید شعراء زمان واقع‌شد . ازآنجمله مولانا **شیخ‌محمد اهلی‌شیرازی** مثنوئی بنظم‌آورد که آنرا**سحرحلال**نامیده‌است. درآن‌مثنوی‌درآن‌واحدهردوصنعت**کاتبی**را التزام کرده،یعنی‌هم‌ذوبحرین‌است‌وهم‌ذوقافیتین،موضوع‌این‌مثنوی‌داستانی‌عشقی‌است‌مابین شاهزادگانی‌بنام-جام‌وگل- ومقدمه‌ای به نثردارد وابتدا میشود باین‌بیت:

ای همه عالم بر تو بی شکوه

رفعت خاک در تو بیش کوه

وحکایت‌را باین بیت آغاز کرده

ساقی از آن شیشهٔ منصور دم

در رگ و در ریشهٔ من صور دم

بطوریکه ملاحظه میشود سراسرابیات این‌مثنوی‌بدوبحرخوانده میشود:ـ

یکی ببحر رمل‌مسدس محذوف ، به‌تقطیع «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن»، ودیگری ببحرسریع مسدس‌مستوی، بتقطیع « مفتعلن مفتعلن فاعلن»که همان دوبحر در مثنوی مجمع‌البحرین‌کاتبی نیزرعایت شده است .

بقیهٔحاشیه درصفحهٔ بعد

دولتشاه در **تذکرة الشعراء** نزدیك بده صفحه بذکر احوال **کاتبی** اختصاص داده وبعقیده او این شاعر در دیهی، بین **ترشیز و نیشابور**، متولد

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

امامثنوی **سحر حلال** در **ایران و هندوستان** مکرر بطبع رسیده وهمواره مورد اعجاب وتحسین گویندگان قرار گرفته است . مرحوم **محمد تقی شوریده شیرازی، فصیح الملك**، استاد المتأخرین، که خود را ازاولاد اهلی نیز میداند قصیدهٔ تمام درمدح این مثنوی سروده است که مطلع آن این است:-

ده زطبع **اهلی شیرازی وسحر حلالش**

آنکه رفت ازشاعری تاشعری آوازکمالش

اهلی را با **امیر کبیر علیشیر نوائی** رابطهٔ ارسال مرسول نیز قائم بوده و درمدح او قصیدهٔ مصنوع وبسیار مشکل بنظم آورده که بر قصیدهٔ مصنوع **سلمان ساوجی** تفوق دارد ومتضمن انواع صنایع بدیعیه است .

اهلی دو قصیده مصنوع دیگر نیز بعدها ساخته : یکی درمدح **یعقوب آق ـ قوینلو** ودیگری درمدح **شاه اسماعیل اول** - ودرهرسه قصیده داد هنرنمائی را داده است .

قبر **اهلی** در **حافظیه شیراز** درجوار مزار **خواجه حافظ** هم اکنون معروف است واین عبارت بر لوح مزارش منقوش:-

هو الباقی و کل شیئی هالك

له قدس سره

دوش از غم عمر رفته در منزل خویش

در فکر فرو شدم دمی با دل خویش

از حاصل عمر در کفم هیچ نبود

شرمنده شدم ز عمر بیحاصل خویش

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

شده است، ازنیرواورا گاهی **ترشیزی** و گاهی **نیشابوری** میخوانند . وی صنعت‌خط و کتابت رانزد **سیمی** [۱] شاعر آموخته،ولی‌عاقبت‌بروی حسد برده است . پس از آن **کاتبی** ، **نیشابور** را ترك وبه **هرات** رفته . وچون دیده است که هنر او را در دربار هرات خریداری نیست به **استراباد** و **شیروان** شتافته و چندی در دستگاه **شیخ ابراهیم** ، **سلطان‌شیروان** وابسته شده و از او انعامهای کلان گرفته ، امّا آنچه بدست میآورده در اندك زمانی خرج میکرده وباز بفقر ودرویشی دچارمیشده‌است. چنانکه این‌قطعه‌او براین‌معنی‌حکایت‌می کند:

« مطبخی‌را دی طلب کردم که بغرائی پزد
تا شود ز آن آش کار ما و مهمان ساخته
گفت احمودنبه کر یابم که خواهد داد آرد
گفتم آنکو آسیای چرخ گردان ساخته

بقیه‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

فی تاریخه رحمة الله

در میان فضلا و شعرا	پیر ماصدق وصفا بوداهلی
رفت با مهر علی از عالم	پیرو **آل‌عبا** بود اهلی
سال‌فوتش‌زخردجستم،گفت	« پادشاه شعرا بود اهلی»

شیخ محمد اهلی‌شیرازی طاب ثراه بعمر هشتاد وچهار وفات نمود فی سنهٔ۹۴۲ . نسخهٔ‌کاملی‌ازدیوان‌کلیات آن شاعربزرگ که درتصرف این بنده محشّی است که بغلط وفریب بزمان‌او نوشته‌شده ،

---

۱) راجع بشرح‌حال **سیمی** رجوع شود به **تذکرهٔ‌دولتشاه**، ص۴۱۲، **مجالس‌النفائس** ، ص۱۶ و۱۹۱ ، طبع‌طهران

دولتشاه نزدیك بچهل‌تن ازشاعران این‌زمان‌را نام‌میبرد . **میر علیشیر** در **مجالس‌النفائس** چهل و شش تن را در مجلس اول کتاب خود ذکر میکند [۱] ، درحالتی که فقط شعرائی را که درزمان اومیزیسته‌اند ، ولی وی آنانرا ملاقات‌نکرده ، در آن فصل آورده‌است . نام بعضی ازین شعرا نزد طلاب ادب فارسی مجهول نیست و غالب ایشان اشعاری به نهایت نغزی و زیبائی سروده‌اند ، ولی کمتر کسی از ایشان بمرتبه‌ای ازکمال رسیده است که نام او از وصمت فراموشی محفوظ بماند . فقط شرف مجالست‌امراء وسلاطین که اهل فضل و ادب را در دستگاه خود پرورش میداده و آنان نیز درظل حمایت ایشان می‌زیسته و باعث جلال و شکوه دربارایشان‌می‌بوده‌اندسبب‌شده که‌نامشان‌محفوظ‌مانده‌است. **دولتشاه** که در ضمن کلام این نکته را بیان نموده غالباً شرح مختصری در بارهٔ این گونه شعراآورده ولی از ممدوح آنها بتفصیل سخن رانده‌است . مثلاً در ذیل سخن راجع به **شاه نعمةالله ولی** ، که اگر از حیث شعر وشاعری امتیازی نداشته‌باشد ، علی‌التحقیق از کبار مشایخ **صوفیه** است ، بذکر نام بزرگان ومشایخ وادباء وشعراء وصنعتگران که باعث زیب وشکوه دربار **شاهرخ** بوده‌اند کلام را بپایان می‌رساند [۱] .

---

۱) درصفحهٔ ۳۴۰ **تذکرهٔدولتشاهی** چنین مینویسد :

« اما از مشایخ و اکابر وشعراء که بروزگار **شاهرخ سلطان** ظهور یافته‌اند ، سلطان‌العلماء و المحققین **شمس الملة و الدین محمد الحافظ البخاری المعروف‌بخواجه‌پارسا** قدس‌الله روحه وخواجه **صائن الدین ترکهٔ‌اصفهانی** ومولانای‌فاضل **حسین‌خوارزمی** وقدوة العلماء و مفخر الفضلاء مولانا **شرف‌الدین‌علی‌یزدی** - واز شعراء بزرگ **شیخ آذری و باباسودائی**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

ازمیان‌شعرا وی شیخ آذری اسفراینی[1] وفات ۸٦٦ﻫ ./۱٤٦۱م

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

«مولانا علی‌شهاب، وامیرشاهی‌سبزواری، ومولانا **کاتبی ترشیزی**، و **مولانا نسیمی** بوده‌اند، که ذکر تصانیف و دواوین این جماعت در ربع مسکون . شهرت دارد . اما چهار هنرمند در پایتخت شاهرخی بوده‌اند، که در ربع مسکون بروز کارخودنظیرنداشته‌اند **خواجه عبدالقادر مراغی** درعلم‌ادوار وموسیقی و **یوسف‌اندکانی** درخوانندگی‌ومطربی، واستاد **قوام‌الدین** درمهندسی وطراحی ومعماری، و**مولانا خلیل‌مصور** که‌ثانی مانی‌بوده - نورالله تعالی مرقدهم.»

---

۱) **شیخ آذری - حمزة بن عبدالملك الطوسی** از اولاد سربداران **سبزوار** وازشاهزادگان آن دیاراست. **میرعلیشیر** در**مجالس النفائس** اورا یاد کرده. سفراوبه **هندوستان** معروف است وی ازپیشقدمان شعرای ایرانی است که رهسپار آن‌دیارشده‌اندوی‌نزد**سلطان احمد پادشاه گلبرگهٔ(دکن)** تقرّبی‌حاصل کرده‌است ولی‌از عطایای‌شاه چشم‌پوشیده واورا سجده نکرده بایران بازگشت و این بیت را گفت :

من ترك هند و جیفهٔ **جیپال** کرده ام

باد وبردت **جونه** بیك جو نمیخرم.

اوازمریدان‌وپیروان**شاه نعمة‌الله‌ولی** است‌وبامیرزا **بایسنغر** معاصر که ازقبول عطایای او نیزباستغنا دامن‌افشانده‌است.تألیفات چندمانند **سعی‌الصفا** در مراسم و مناسك حج، و **طغرای‌همایون**،و **جواهر الاسرار**،ومثنوی**غرائب‌الدنیا** درعجائب‌مشهودات ومغیبات ازخود باقی‌گذارده است .

خواجه**اوحدمستوفی** در بارهٔ تاریخ وفات اوگفته‌است :

دریغا **آذری شیخ** زمانه — که مصباح حیاتش گشت بیضو

چو او ثانی خسرو بود درشعر — از آن‌تاریخ‌فوتش گشت«خسرو»

٨٦٦

برای اطلاع مفصل از شرح احوال **شیخ آذری** رجوع شود به **آتشکده آذر** طبع‌طهران، مج ۲ باتصحیح **آقای سادات‌ناصری**

و **باباسودائی**[۱] ابیوردی وفات ۸۵۳هـ/۱۴۴۹ م . و **مولاناعلی شهاب- ترشیزی** [۲] و**امیرشاهی سبزواری**[۳] وفات ۸۵۷ هـ/۱۴۵۳م .و **کاتبی-**

---

۱) **باباسودائی**، ازاهل **ابیورد** یا **باورد** (شهری بوده است در کنار **دشت خاوران** که ظاهراً درمحل عشق آباد کنونی است)

این شاعر ازوابستگان دستگاه بایسنغری است **امیر علیشیر** در **مجالس** (ترجمهٔ **شاه محمدقزوینی**)طبع **طهران** ص۱۹۲) شرح حکایات جالبی از او نقل کرده و میگوید که عاشق **میرزا بایسنغر** بوده است . واین بیت را ازاو ثبت کرده که مطلع قصیدهٔ مفصلی است درمدح میرزای مذکور : عنبرت خال ورخت ورد و خطت ریحان است

دهنت غنچه ودندان درو لب مرجان است.

۲) برای شرح حال **علی شهاب ترشیزی** رجوع شود به **مجالس النفائس** ص۱۷ ، **آتشکده** جلداول طبع تهران ۱۳۳۶ هـ . ش .

۳) **امیر شاهی سبزواری** ، **آق ملك بن جمال الدین** ، **امیر علیشیر** در **مجالس النفائس** درشرح حال او گفته است :

«امیرازسربداران سبزوار بود وملازمت **بایسنغرمیرزا** میکرد ،**امیر آق- ملك** نامداشت ، مرد فراغت دوست وخوش باش ، غزل گفته و کم گفته واما بیشترهمه مردمستحسن وپسندیده است» درمرثیه او گفته اند :

کو بشو زیر و زبر ازآه واشکم **سبزوار**

زآنکه شهر شاه بی شاهی نمیآید بکار

بندهٔ مترجم گوید:- شعر**امیرشاهی** در**ایران** حسن قبول بسیارداود و دیوان او اگرچه تاکنون طبع انتقادی مشروح نیافته ولی(بطبع سنگی لیتو گرافی) مکرر چاپ شده است. نسخه های خطی بسیار ظریف وگرانبها بخطوط و تذهیبات ممتاز از دیوان اودر کتابخانه های **ایران** و**هندوستان** و**اروپا** باقیمانده است :

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ترشیزی [۱] ۸۳۹ هـ ./ ۱٤۳۵ م . نام میبرد و میگوید که: ذکر تصانیف

۱) رجوع شود آتشکده آذر بتصحیح **حسن سادات ناصری**، ج۱، طبع تهران ۱۳۳٦ . هـ . ش

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

چنانکه تنها در کتابخانهٔ سلطنتی **طهران** هفت نسخه از آن موجود است که عموماً مزین و بخطوط خوشنویسان کتابت شده است. یکی که قدیمترین آن دیوانها است تاریخ ۹۳۲ هـ دارد. وشاید از آنها بعضی دیگر درزمان حیات **امیر شاهی** کتابت شده باشد، ولی آنکه از آنها همه نفیس‌تر است بخط نستعلیق بسیار عالی بقلم **شاه‌محمود نیشابوری** به بهترین تذهیب مزین وهفت‌مجلس‌تصویر (میناتور) دارد که ازممتازترین آثار اساتید فن در کتابخانهٔ سلطنتی‌صفویه زینت اتمام‌یافته‌است.

علت شهرت **امیر شاهی** وقبول‌عامه که‌حاصل کرده‌علاوه بر تشیع‌همانا درلطافت غزل و جزالت کلام و ظرافت معنی‌اوست که درزمان شعراء قرن نهم کمتر کسی‌بپایهٔ مقبولیت اورسیده است .

امیر علیشیر در**مجالس النفائس** میگوید که : «**امیر شاهی** در آن‌حین که در**استر آباد** ازعالم میرفته دومطلع گفته‌ووصیت کرده که آن‌دورا **خواجه احمد مستوفی** تمام کند وخواجه‌آن‌دو مطلع‌را تمام کرد وبدیوانش نوشته. »

(مجالس النفائس طهران ص ۲٤)

اینکما برای اتمام فایده آندو غزل‌را که مطلع‌آن از **شاهی** است ذیلا می‌نگاریم :

ـ ۱ ـ

خرابیم ازدل بیرحم که‌که یاد کن ما را
سگ کوی توئیم آخر بسنگی شاد کن ماوا
دلم بار دگر لاف غلامی میزند گاهی
بیا ای غم بمرگ نو مبارکباد کن مارا

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

ودواوین این جماعت در ربع مسکون مشهور است ، و پس از آن بذکر

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

درت کعبه است و ما ارباب حاجت، رحمتی فرما
رخت عید است و ما زندانیان، آزاد کن ما را
بتنهائی بسی خون جگر خوردیم بایادت
تو هم چون ما حریفان باده نوشی، یاد کن ما را
نمیدانم چو شاهی غیر عشق، ای پارساکاری
خدا را گر تو میدانی بیا ارشاد کن ما را

ـ ۲ ـ

تو شهریار جهان ما غریب شهر توئیم
وطن گذاشته بیخانمان ز بهر توئیم
دوای دل نشود نوش جام جم ما را
که ناز پرور پیمانهای زهر توئیم
زلطف بر سر ما دست مرحمت می نه
که پایمال حوادث ز تاب قهر توئیم
چو لاله داغ دلم از بهار عارض تو
چو غنچه خون جگر از لعل نوش بهر توئیم
شد از وفای تو مشهور عالمی شاهی
بس است شهرت ما کز سگان شهر توئیم.

صاحب **تذکرهٔ مرآت الخیال** گفته است که: **شاهی** وقتی در **مجلس بابرشاه** راه یافته (مقصود **میرزا ابوالقاسم بابر** است) واورا بحکم پادشاه جهت تصویر عمارتی به **استرآباد** بردند وی غزلی در آنموقع ازنظر پادشاه گذرانید.

غزلیات شاهی بلطافت و عذوبت و رقت موصوف است و عدد ابیات آن غالبا از پنج بیت تجاوز نمیکند . یکی از غزلهای او که موقعیت تاریخی یافته ذیلاً درج میشود

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چهارتن از صنعتگران نامی پرداخته است . . . . امّا بحقیقت اشعار این شعراء که غالباً تاکنون بطبع نرسیده ونسخ خطی آن نیز کمیاب است ، حتی درزمان خودشان خارج از حدود **خراسان** معروف نبوده ، معذلك

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

اینغزل را بروایت **ولی قلی شاملو** درتاریخ **قصص الخاقانی** در هنگامی که **همایون بن بابر** از **هندوستان** گریخته و به **شاه طهماسب صفوی** پناه برده‌است (۹۵۰هـ) شبی‌دربزم مهمانی که‌حاکم مشهد **شرف‌الدین اوغلی تکلو** درآنشهر برای‌اوفراهم‌ساخته،معلربی‌تغنی کرده‌وبسیارمناسب‌اتفاق‌افتاده‌و**همایون‌شاه** را باقتضای تناسب حال ومقام رقتی‌بسیار دست داده‌است .

وآن این‌است :

ـ ۳ ـ

مبارك منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد

همایون کشوری کانعرصه را شاهی‌چنین باشد

زرنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم

که آئین‌جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

یك امروزی عتاب آلود دیدم روی‌او مُردم

کسی‌راجان کجاماند اگرماهی چنین باشد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم

خوشست آوارگی آنرا کههمراهی‌چنین باشد

بخنده گفت**شاهی** تیغ رانم بر سرت روزی

نیم‌نومید از آندولت که ناگاهی چنین باشد

برای‌تفصیل بیشتر ازحال‌واشعاراین‌شاعرامیرزادهٔ خوش‌طبع‌وصاحب‌ذوق‌رجوع‌باید کردبحواشی‌مفصل ودقیق دانشمندگرامی آقای**حسن سادات ناصری** بر **آتشکدهٔ آذر** ، طبع طهران ص ۱۴۰ .

شاید بسیار بجاست اگر درضمن ذکر وقایع وحوادث راجع بزندگانی ایشان از تاریخ زمان نوادری یاد کنیم از آنجمله مثلاً یکی حکایت ملاقات **شیخ آذری** باشاه**نعمةالله** است که درپی آن دست ازمدح سلاطین برداشته ودر صف **صوفیه** درآمده ، و سفری به **هندوستان** [۱] کرده . یامثلاً داستان **امیر شاهی** که ازاولاد سربداران**خراسان** بوده ومذهب **تشیع** داشته است و بهمین جهت **قاضی نورالله‌بن سیدشریف‌المرعشی الشوشتری** [۲] درکتاب **مجالس‌المؤمنین** [۳] شرح طولانی در مدح وی آورده است . **دولتشاه** بطرز مبالغهٔ معهود وی میگوید [۴]: « فضلاء متفق‌اند که سوز خسرو ولطافت حسن وناز کیهای **کمال** و صفای سخن **حافظ** در کلام **امیر شاهی** جمع است . » و اینکه وی خود نیز بعلو قدرخویش واقف بوده ازقطعهٔ ذیل معلوم میشود که چون‌وقتی درمجلس یکی‌ازسلاطین‌اورا مؤخرازدیگران نشاندنداین قطعه راسرود ـ :

«شاها مدار چرخ‌فلك درهزار سال　　چون من یگانه‌ای‌ننماید بصد هنر

۱) **دولتشاه** ص ۳۹۹ طبع **لیدن**

۲) **قاضی نورالله‌بن‌سید شریف‌المرعشی الشوشتری** : از اجلّهٔ فقها ومحدثین شیعهٔ‌امامیه‌وصاحب‌تألیفات عدیده است که ازآنجمله «**احقاق‌الحق**» و« **مجالس‌المؤمنین**» درعالم تشیع معروف،درزمان **اکبر بن همایون** به**هند** رفته و بقضاوت شهر **لاهور** منصوب گردیده . درزمان **جهانگیر** به‌تهمت «رفض» درسال۱۰۱۹ هـ بقتل‌رسیدو به«شهیدثالث»ملقب گردید.مزارش‌هم‌اکنون‌درشهر«**اگره**» معروف است .

۳) تاریخ‌تألیف **مجالس‌المؤمنین** در حدود سال ۹۹۳ هـ/۱۵۸۵م ،است. رجوع‌شودبه: **فهرست‌ریو** ص۳۳۷ .

۴) **تذکرةالشعراءدولتشاه**ص۴٦۲ .

کر زیردست هر کس وناکس‌نشانیم — اینجا لطیفه‌ایست بدانم من اینقدر
بحری است مجلس تو ودر بحر بی‌خلاف — لؤلؤ بزیر باشد وخاشاک بر زبر».

هم‌چنین‌در این بیت **قدسی هراتی** که اشاره به‌لغوهٔ‌دهن خود که در نتیجهٔ فلج‌صورت عارض‌وی شده نموده‌است .

با وجود چنین دهن که مراست — شعر کویم که آب از آن بچکد(۱)

اینگونه‌اشعار از آنرو شایستهٔ‌عنایت‌است که‌خاص‌همین‌زمان وهمین عصرمی‌باشد که اکنون محل بحث ماميباشد ، لیکن آنهارا شعرحقیقی بمعنای خود نمیتوان گفت. درعبارات ذیل **دولتشاه**منظری ازدربارهای سلاطین تیموری‌را جلوه گر میسازد که گفته است (۲) ـ :

« اما ولادت باسعادت شاهزاده **بایسنغر** در شهور سنهٔ اثنی وثمانمائه بوده . جمالی‌داشت باکمال ، واقبال ودولتی مساعد ، ودرهنرپروری و هنرمندی شهرهٔ اقالیم شد ، وخط وشعر درروزکار او رواج یافت ، و هنرمندان وفضلاء بآوازهٔ‌او ازاطراف و اکناف روی بخدمتش آوردند . کویند که چهل‌کاتب خوشنویس درکتابخانهٔ اوبکتابت مشغول بودندی : ومولانا **جعفر تبریزی** سرآمد کتاب بوده ، وهنرمندان راعنایتها کردی‌وشعرا رادوست داشتی ودرتجمل کوشیدی وندیمان‌وجلیسان باظرائف داشتی . وازسلاطین روزکاربعد از **خسرو پرویز** جون**بایسنغر** سلطان کسی بعشرت وتجمل معاش‌نکرده ، وشعرتر کی وفارسی رانیکو کفتی وفهمیدی ، وبعشش‌قلم خط نوشتی ، و این تخلص **میرزابایسنغر** راست :

« کدای کوی توشد **بایسنغر** — کدای کوی‌خوبان پادشاه است»

حکایت کنند که **خواجه یوسف اندکانی** بروزکار سلطان **بایسنغر** درکویندکی ومطربی درهفت‌اقلیم‌نظیر‌نداشت . لحن‌داودی **خواجه‌یوسف** دل را

۱) **مجالس النفائس** طهران ـص۱۵ وص۹۹۰ .
۲) **تذکرة الشعراء دولتشاه** ص۳۵۰ .

سپس **کاتبی** از **شیروان** به **آذربایجان** رفت و قصیده‌ای در مدح سلطان **اسکندر** بن **قرایوسف** ترکمان ساخت و چون آن سلطان قدر کمال او را نشناخت و اورا پاداش شایسته نداد، وی را هجوی تلخ فرموده به **اصفهان** عزیمت کرد . در آنجا با مولانا **صائن‌الدین ترکه** [۱] صحبت نمود و معتقد او شده توبه کرد که دیگر برای سلاطین مدیحه نسازد و به دربارهای پادشاهان خدمت نکند ، و پیرو طریق **عرفا** و **صوفیه** باشد . **دولتشاه** یکی از منظومات اورا نقل میکند و نشان میدهد چگونه اورا انقلابی روحانی دست داده ورهنورد وادی تقوی و قناعت گشته است. باری از **اصفهان** به **رشت** و از آنجا دوباره به **استرآباد** باز گشت و عاقبت در آن شهر وفات یافت .

جامی درباره‌او بهتر از **دولتشاه** داوری کرده و کمتر اورا ستوده است ودر فصل هفتم **بهارستان** می‌نویسد : «وی را معانی خاص بسیار است ودر ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعر وی یکدست و هموار نیست وشتر گربه است . »

ازدیوان او هم انسخهٔ خطی دردست است. آندیوان ظاهراً تا کنون طبع

---

۱) **خواجه صائن‌الدین علی ترکه** (بضمّتا) **اصفهانی** ازاجلهٔ فضلاء وعرفا معصر شاهرخی است ، وی منتسب بخاندان (**ترکه**) در اصفهان است که درقرون هشتم ونهم ودهم رجال برگزیدهٔ علم از آن بظهور رسیده‌اند . وفات اودر **هرات** بسال ۸۳۵ هـ (**حبیب‌السیر** جزء۳ جلد۳ ، ص۱٤٥) .

درکتابخانهٔ استادمرحوم ملک‌الشعراء بهار نسخهٔ جامع ونفیسی ازکلیهٔ آثار او ازنظم‌ونثر و کتب و رسائل موجود بود که درزمان حیوة مؤلف سال ۸۲۷ هـ تاریخ کتابت دارد . آن مکاتیب نمونهٔ کامل نثر فصیح زمان و متضمن فوائد و نوادر تاریخی و ادبی بسیار است .

نیافته؛ آن نسخه مورخ است بسال۹۲۳ هـ ./ ۱۵۱۷ م . ومشتمل است برسه هزار بیت ازانواع غزل وقطعه و رباعی . بطور معمول قطعات آن بیشتر جنبهٔ شخصی دارد و از این رو برای مطالعهٔ حیات خصوصی وی دارای اهمیت است ، گرچه متاسفاً موارد و علل سرودن آن قطعات معلوم نیست و ازینرو استفاده کامل از آنها نمیتوان کرد . در نسخهٔ خطی من عدد این قطعات به یکصد وپنج میرسد که غالباً مشتمل بردو بیت است . در آن میان فقط دو قطعه مورخ بتاریخ است یکی تاریخ وفات یا قتل **منوچهرشاه** در سال ۸۲۵ هـ . / ۱٤۲۲ م . و دیگری تاریخ وفات میر **عادلشاه** درسال۸۲۷ هـ ./ ۱٤۲٤ م. قطعهٔ ذیل،برای نمونه،چونکه دارای التزام صنعت خاصی است از آنمیان انتخاب و دراینجا ثبت میشود .

«ای دل ارخواهی که باشی در ره عزت سوار
اسب همت را بمیدان قناعت تاز تیز
تا شود واقف دلت از سر هر کاری که هست
نقد هستی سر بسر دریای اهل راز ریز
گر شود کم جوهر جانت چو بیزی خاک فقر
مگذران زین رهگذر بر دل غبار و باز بیز
ور بحق دانسته ای جای نشست و خاست را
خواه در **ارمن** نشین وخواه در **ابخاز** خیز»

در قطعهٔ ذیل ظاهراً اشاره به **سلمان ساوجی** یابه **عارفی هراتی** معاصرخود کرده که درزمان خود بقول **میرعلیشیر** در**مجالس النفائس** ، «**سلمان**» دوم خوانده میشد[۱] .

---

۱) **مجالس النفائس** طبع **طهران** ص۲۰ وص۱۹٤ .

«آن قوم که در دعوی از جانب سلمانند
در معرض شعر من از بهر چه می آیند
شعر من روشن دل آنکه سخن **سلمان**؟
من هیچ نمی‌گویم مردم همه بینایند»

درقطعهٔ هجائیهٔ ذیل ظاهراً اشاره به **کمال خجندی** کرده است و یا باحتمال قوی به **کمال الدین غیاث فارسی شیرازی** معاصر **کاتبی**[۱] و **خسرو** و **حسن** دوشاعر **دهلوی** کمسابقاً ذکر آنهارفته‌است:

گر **حسن** معنی ز **خسرو** برد نتوان کرد منع
زآنکه استاداست **خسرو** بلکه ز استادان زیاد
ورمعانی **حسن** را برد از دیوان **کمال**
هیچ نتوان گفت اورا ، دزد بر دزد اوفتاد

در دو قطعهٔ نغز هجائی ذیل اختلاف و مباینتی که مابین **کاتبی** و شاعر معاصر او متخلص به ـ بدر ـ وجود داشته است نشان میدهد ، **دولتشاه سمرقندی** ذکر مختصری از این شاعر میکند[۲] و میگوید « **بدرشیروانی**،سالها در **شیروان** ومضافات سرآمد طایفهٔ شعرا بوده و چون **کاتبی** از **خراسان** به **شیروان** افتاد میان‌او و **مولانابدر** مشاعره و معارضه دست داد.» و سپس **دولتشاه** قطعهٔ نخستین ذیل‌را ذکر کرده و آنرا دلیل معارضه و مشاعره آندو دانسته است سپس اضافه میکند که « بعضی سخنان **مولانا بدر** را از اشعار **مولاناکاتبی** افضل میدانند ولی اعتقاد اهل **سمرقند** برخلاف این‌است .» آن‌دوقطعه‌این‌است :ـ

---

۱) **دولتشاه** ص۴۱۸ .
۲ « ص ۳۷۷ .

ـ۱ـ

لقب **کاتبی** دارم ای **بدر** اما　　محمد رسید اسم از آسمانم
محمد مرا نام گشت وتو بدری　　بانگشت آن توازهم درآنم(۱)

ـ۲ـ

دی **بدرك** بدر گهرا گفتم که شیٔ شاعر　　آن کز شعرا باشد انگیختنش باید
گفتا که بهر شهری آویخته ام شعری　　شعرآنکه چنان گوید آویختنش باید »

ولی قطعهٔ ذیل مدیحه ای است در وصف **ابواسحاق شیرازی** که‌دیوانی دراشعار اغذیه واطعمه‌دارد ـ :

شیخ بسحاق دام نعمته　　کرم پخت‌او خیال اطعمرا
سفرهٔ او فکند از نعمت　　هست برخوان اوصلا همه‌را

در قطعهٔ هجایهٔ ذیل شاعری موسوم به **شمس علا** ر اقدح کرده و قسمت آخرین‌قطعه شعر معروف **عبید زاکان** راتضمین فرموده است .

«رفت آخر ازجهان **شمس علا**　　آنکه گه گه در شماری آمدی
او برفت و ماند ازو دیوان شعر　　هم نماندی‌گر بکاری آمدی »

در قطعهٔ ذیل شاعر **سیمی** [۲] تخلص را که به‌کاتبی خط و کتابت آموخته‌بود به‌انتحال منسوب نموده است .

---

۱) بانگشت سابه‌ات بردرانم (نسخه‌بدل)

۲) **دولتشاه** درتذکرهٔ خود (ص۴۱۲) مقالتی‌درباب **سیمی** آورده ودرآن چگونگی انتقال انشاعر را از **نیشابور** به‌**مشهد** نقل مینماید بعلاوه ذکر میکند که وی‌نویسنده‌ای‌معروف‌بوده درشاعری ومعماسازی ودرفن تذهیب ورنگ‌آمیزی‌کاغذ وسیاهی‌ساختن وافشان استادبوده وشاگردان تعلیم می‌داده . » ونیز گوید که سیمی وقتی دریکشبانه‌روزسه‌هزارشعر بنظم آورده‌است.همچنین درباره او میگوید که **مولانا**

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

« میان شهر نیشابور ، سیمی چــو اشعار ملیح کاتبی دید
به مشهد رفت وبرنام خودش بست نمك خورد ونمـكدان را بدزدید »

ونیز این قطعه درمذمت شاعری شعردزداست .

« شاعر نباشد آنکو هنگام بیت گفتن ز اشعار اوستادان آرد خیال درهم
هرخانه‌ای که اورااز خشت کهنه سازند مانند خانهٔ نــو نبود بنای محکم »

درقطعه دیگر یکی ازسلاطین ممدوح خودرا مخاطب ساخته وبکنایهٔ لطیف ازاواستدعای زیادت شراب درشب ضیافت کرده است ـ ومی گوید :

خسروا آنی که از بهر وقار مهر تــو
پشت طاق لامکان چون گنبد گردون خم است

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

سیمی را اشتهائی قوی بوده ودر شبانه‌روزی دوازده من طعام ومیوه خوردی وبی ثقل هضم کردی . زهی اشتهای صادق وزهی طبیعت موافق

کس بدین سان تا طعام نخورد کو بدین نوع نظم تاند کرد»

در کتابخانهٔ ملی تهران نسخهٔ نادر و نفیسی از دیوان مولانا لطف‌الله نیشابوری که ازشعرا.مشهورهمین عصر است موجودمیباشد که‌ظاهراً بقلم همین مولانا سیمی کتابت شده‌است .

میرعلیشیرهم درمجالس النفائس نام سیمی را ذکر کرده و میگوید :

«ازولایت نیشابور بود وفضل بسیارداشت ودرشعر ومعما وانشاء اهل این فنون اورا مسلم میداشتند . ومشهور است که دریکروز دوهزار بیت بدعوی گفته ونوشته، وجهت سجع مهرخوداین بیت را گفته ، وحکاك نقش کرده ـ :

«یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دوهزار بیت گفت وبنوشت»

نعمت ما نیست کم از جود بسیارت ولی
می که میآرند همچون عمر بدخواهت کم است

هم این رباعی اوراست درخطاب بقلم خویش :

« فریاد ز دست خامهٔ قیراندود کو رازدلم بدشمن ودوست نمود
گفتم که زبانش ببرم کنگه شود ببریدم از آن فصیحتر گشت که بود

در دیوان کاتبی اشارت به بعضی اما کن نیز هست: مانند **ساری** در **مازندران** ، وبه سایر افراد ناشناس مانند ـ : **خواجه نظام عبدالرحمن** وشاعری متخلص بـه **امینی وشاپور وجمشید واردشیر** ـ که ظاهراً از زرتشتیان همان زمان بوده اند ـ زیرا که از دو نفر اول از اینها در ضمن تقاضای شراب نام برده و سومی ظاهراً شخصی بوده است که بر شاه **شیروان** شوریده و چون شاه بر اودست یافته ودر کشتن ویا کور کردن اومتردد بوده، **کاتبی** ازشاه تقاضای شق دوم مجازات را در باره او نموده است و میگوید :

«شاهامکش **اردشیر** سر کردان را هرچند شکست پایهٔ **شروان** را
کفتی کشمش یا کشمش میل بچشم کشتن نه نکوست، کور کن شیطان را»

عارفی هروی

عارفی

شاعر دیگر که ازوسخن باید گفت **عارفی** است. مهمترین اثر معروف او منظومه صوفیانه وتمثیلی میباشد که بدرستی آنرا **حال نامه** نامیده ، وغالباً درالسنه وافواه بمناسبت موضوع آن بمثنوی «**گووچوگانه** معروف شده . **عارفی** آنرا در سال ۸٤۲ هـ . / ۱٤۳۸ م . در مدت دوهفته منظوم کرده ودر پاداش از پادشاه

ممدوح خود اسبی بامبلغ هزار دینار جائزه دریافت داشته [1] وی درآن تاریخ بیش‌ازپنجاه سال‌عمرداشته است . گویاوی درسال ۷۹۱ هـ که‌سال وفات **خواجه‌حافظ** است متولدشده‌باشد وظاهراً درسال۸۵۳هـ ./۱۴۴۹م وفات یافته . هواداران او وی را چنانکه گفتیم « **سلمان‌دوم** » [2] لقب میداده‌اند. زیراازیکسو درروش‌وسبک‌شعرشبیه‌به **خواجه‌سلمان** میباشد وازدیگرسو چنانکه **میرعلیشیر** در **مجالس‌النفائس** گفته، هردو شاعر ازمرض‌رمد ودردچشم شکایت کرده‌اند ، و **عارفی** خود گفته است :

بر پلك سرخ دیدهٔ من داروی سفید باشد بعینهٔ نمك سوده بر كباب

گرچه تقریباً همه تذکره‌نویسان (باستثنای **رضا قلیخان** مؤلف **مجمع‌الفصحا**) نام **عارفی** را ذکر کرده‌اند ، ولی جزئیاتی که از شرح زندگانی‌وی گفته‌اندبسیار کم‌است . **مثنوی‌حال‌نامه** که بقول **جامی** [3] ازنظمهای سرآمد وی‌است» مشتمل برپانصد بیت‌میباشد . واین کتاب تا کنون ظاهراً طبع نشده [4] و نسخه نفیس زیبائی از آن درکتابخانهٔ **دانشگاه‌کمبریج** که تاریخ کتابت آن در سال ۹۵۲ هـ . می‌باشد موجود است .

اشعارذیل‌دروصف‌اسب‌پادشاهی که‌چوگان‌بازی‌میکرده‌نمونهٔ‌خوبی

---

۱) رجوع‌شود به‌فهرست ریو ص۶۳۹ ومتمم فهرست ص ۱۸۵ .

۲) بهارستان جامی :

۳) **مثنوی حال‌نامهٔ عارفی** درلندن بسال ۱۹۳۲ م . بسعی و اهتمام **گرین‌شیلدز** R. S. Greenshields ترجمه‌وطبع‌ظریفی یافته‌است .

است از آن مثنوی ، هم جامی وهم میر علیمیر هر دو این قطعه را ثبت کرده‌اند . ازینرو میتوان گفت که قطعهٔ مطبوعی می‌باشد ـ :

« خورشید سریر ماه مسند	سلطان جهانیان محمد
شاهی که چو بر گرفت چوگان	مه گوی شد و سپهر میدان
آن لحظه که پا بزین درآورد	گرد از کرهٔ زمین بـر آورد
چون ابرش باد پا برانگیخت	گوئی کـه بباد آتش آمیخت
چوگانی شه که در تکاپوی	از توسن چرخ میبرد گوی
در جستنش ار نه سر کشیدی	بر گوی سپهر بر دویدی
هر بار که در عرق شدی غرق	باران بودی و در میان برق
بگریخته آذر از سم او	آویخته صر صر از دم او »

تمام‌این‌منظومه‌مشتمل‌است‌بر تشبیهات‌بدیعه واستعارات غریبه که همه کنایه‌واستعاره‌ازبازی گووچوگان‌اقتباس‌شده‌وبذوق‌بعضی‌خوانندگان اروپائی لطفی ندارد و مصنوعی می‌نماید . و این چنین محصول ادبی را بحقیقت نمیتوان «شعر» نامید .

ازشعرائی که درنیمهٔ‌دوم قرن نهم‌هجری (قرن ۱۵ مسیحی) وفات یافته‌اند مشکل بتوان به تحقیق گفت که کدام‌یك مهمتر است تا بتوان از آنها نامی برد ، تا آنکه‌بالاخره‌در آخر آن قرن ببزرگترین شعراء زمان، یعنی جامی می‌رسیم که‌علی‌التحقیق وی را یکی ازمشاهیر اساتید شعرای‌ایران بایددانست .

ازحیث‌عدد،شمارهٔ این گویندگان زیاد است و هر کس که به‌آثار تذکره‌نویسان این‌عصر نظر نماید این‌معنی براو روشن میشود، چنانکه

میخراشید و آهنگ خسروانی او برجگرهای مجروح نمك میپاشید . **سلطان ابراهیم بن شاهرخ** ازشیراز چندنوبت **خواجه یوسف** را از **بایسنغر سلطان** طلب کرد و اومضایقه کرد، آخرالامرصدهزاردینارنقدفرستاد که **خواجه یوسف** را **میرزا بایسنغر** برای او بفرستد ، **سلطان بایسنغر** این بیت بجواب برادر فرستاد :

« ما **یوسف** خود نمیفروشیم   تو سیم سیاه خود نگه دار »

«ودرمیان **الغ بیگ گورکان و بایسنغر بهادر و ابراهیم سلطان** لطیفهها ومکاتبات بسیار واقع شده که این تذکره تحمل ایراد آن لطائف نمیکند . اما روزگار غدار وگردون ستمکار در اوان شباب قصد آن شاه کامکار نمود و موکلان قضا وقدر برجوانی او نبخشودند وشبی ازافراط شراب بفرمان رب الارباب بخواب گران فنا گرفتارشد وسکنهٔ **هرات** سبب آن وفات سکته پنداشتند .

گویند که مرگ کظرفه خوابی است   آن خواب گران گرفت ما را

«وشاهزاده نیم مست بمصطبهٔ خاك خرامید تاصباح محشر با خماریافتگان حشر سرگران برخیزد ، و از ساقیان « سقاهم ربهم شراباً طهورا » تصفی باده خمار شکن «وكأساً دهاقا» طلب دارد . رجاء واثق است که حاکم رحیم ازجنایت او که بجز شبنم رحمت آنرا نتواند شست تجاوز فرماید . ووقوع این واقعه هائله **بایسنغر سلطان** در دارالسلطنهٔ **هرات** در باغ **سفید** بود درشهورسنهٔ سبع وثلاثین وثمانمائه (۸۳۷) و عمر او سی وپنج سال بوده . و شعرائی که در روزگار **شاهرخ سلطان** بملازمت **بایسنغر بهادر** میبوده‌اند **باباسودائی** است **ومولانایوسف امیری وامیر شاهی سبزواری ومولاناکاتبی ترشیزی و امیریمین الدین نزل آبادی** رحمهم‌الله . . . . .

« وشعراء درمرثیهٔ **سلطان بایسنغر** اشعار گفته‌اند . اما **امیرشاهی** بدین رباعی برهمهٔ آنان فائق آمده، لله درّقائله .

« در ماتم تو دهر بسی شیون کرد   لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید   قمری نمد سیاه در گردن کرد »

دولتشاه با همهٔ معایبی که درتذکرهٔ اووجوددارد وعدم صحت و

فقدان دقت و اطناب در کلام بدترین آنهاست ، از بیشتر مورخان معاصر خود بهتر توانسته‌است اوضاع آمیخته به‌آدم کشی و شرابخواری وفجور ودرهمان‌حال حب‌صنایع ظریفه وذوق ادبی را که همه از خصائص دربار **تیموریان** است وصف کند . برای اثبات این معنی بی‌فایده نیست اگر برقطعهٔ فوق مثالی دیگر ازهمان کتاب بیفزائیم ، وآن در توصیف **میرزا الغ بیك** است که‌درآخرشرح‌حال **خواجه عصمت بخارائی** آورده که‌اواستاد **بساطی وخیالی**[1] ومعاصر **رستم‌خوریانی وطاهر ابیوردی**

---

۱) **خیالی بخاری** ـ اشاره باحوال او درمجالس النفائس (ص۱۲و۱۸۸) ، و در تذکرهٔ دولتشاهی (ص ٤۲۰) آمده است که هر دو باختصار نام اورا ذکر و گویند که شاگرد **خواجه‌عصمت‌الله** بوده و شهرت بسیار داشته و قبرش در بخاراست .

ریو در فهرست درذیل‌ذکرنسخه‌دیوان‌او که‌بشماره Add. 22702 درموزهٔ بریطانیاضبط‌است تاریخ وفات‌اورا باستناد ازتذکره **تخت‌شاه‌جهانی** در حدود ۸۵۰ هـ . ذکر میکند ،

میرعلیشیر دوبیت‌از غزل ازاو ذکرمیکند باین‌مطلع :

«ای‌تیر غمت‌را دل‌عشاق نشانه . . . . الخ

این‌غزل‌را ، بسبب آنکه **شیخ بهاء الدین عاملی** بعدها تخمیس فرموده‌در ایران معروف‌شده وجزوآثار ادبی قرار گرفته‌است والحق‌درحالات وافکارعرفانی بسیار جالب وجاذب‌است (رجوع‌شود بمجلهٔ‌آینده ، طهران، دورهٔ دوم ۱۳۲۳ش)

عین‌آن مخمس‌را اینك‌برای تتمیم‌فایده، بنقل ازیك‌مجموعه‌خطی بسیارقدیم که در تصرف بنده‌نویسنده است ، ذیلا درج‌میکنم: درهربند (بیت‌آخر ازغزل‌خیالی است):ـ

تا کی بتمنای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

و برندق بخارائی است ، بعدازآنکه ذکرمیکند که خواجه‌عصمت در سال۸۲۹ هـ . وفات‌یافت چنین‌میگوید [۱] :-

۱) تذکرة‌الشعراء دولتشاه طبع‌لیدن ص۳٦۱ .

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

خواهد بسرآید شب هجران تو یا نه ؟
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه ،
جمعی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم بدر صومعهٔ زاهد و عابد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه زاهد
که معتکف دیرم و که ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

آندم که عزیزان بروندی پی هرکار
زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار
حاجی بره‌کعبه و من طالب دیدار
من یار طلب کرده و او جلوه‌که یار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هردرکه زدم صاحب‌آن خانه توئی تو
هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو
در میکده در دیر که جانانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

« اما سلطان **مغفور سعید، الغ بیگ گورکان** سقی‌الله روضته وانارالله برهانه ، پادشاه عالم و عادل وقاهر و صاحب همت بوده ، و در علم نجوم رتبهٔ عالی یافته ، و در معانی موی می‌شکافت ، درجهٔ عالمان بعهد او بذروهٔ‌اعلی بوده . وفضلا را بدور او مراتب عظمی . در علم هندسه دقائق نما ، ودر مسائل هیئت مجسطی‌گشا و فضلا و حکما متفق‌اند که بروزگار اسلام بلکه از عهد **ذوالقرنین** تا این دم پادشاهی بحکمت وعلم **میرزا الغ بیك** گورکان بر مستقر سلطنت قرار نیافته . درعلوم ریاضی وقوف تمام داشت ، چنانکه رصد ستارگان بست ، باتفاق حکمای عهد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

بلبل بچمن زآن‌گل رخسار نشان دید
پروانه در آتش شده انوار عیان دید
عارف صفت روی‌تو در پیر وجوان دید
یعنی همه‌جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

عاقل بقوانین خرد راه تو پوید
دیوانه برون از همه آئین تو جوید
تا غنچهٔ نشکفتهٔ این باغ که بوید
هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید

مطرب بغزل خوانی و بلبل بترانه

بیچاره **بهائی** که دلش زار غم تست
هرچند که عاصی‌است زخیل خدم تست
امید وی از عاطفت دمبدم تست
تقصیر **خیالی** بامید کرم تست

یعنی که گنه را به ازین نیست بهانه

خود ، چون مفخر الحکماو العلماء **قاضی زادهٔ رومی** (۱) ومولانا **غیاث الدین جمشید** (۲) وآن هردو بزرگوارفاضل آنکار باتمام نارسانیده وفات یافتند وسلطان همگی همت بر اتمام آنکار گماشته ، باقی رصدرا میرزا باتمام رسانید . وزیج سلطانی اخراج نمود وخطبهٔ بنام خودنوشت . والیوم نزد حکما آن زیج متداول ومعتبر است و بعضی آنرا بر **زیج نصیری ایلخانی** ترجیح میکنند . و در خطهٔ **سمرقند** مدرسهٔعالی بنافرمود که دراقالیم بزینت ورتبت وقدر آن مدرسهٔ عالی نشان نمیدهند والیوم درآن مدرسهٔعالی زیاده ازصدنفر طالب علم متوطن وموظف اند . وبعهد پدرش **شاهرخ بهادر** چهلسال باستقلال سلطنت **سمرقندوماوراءالنهر** کرد و در رسوم سلطنت وداد وعدل قاعدههای پسندیدهداشت . . . . . .

«حکایت کنند که فراست وقوت حافظهٔ **میرزا الغ بیک** تا حدی بود که هر جانوری که انداختی وآن جانور هر شکاری که کردی تاریخ آنرا ضبط کرده برنسخهٔ نوشتندی که بهچهروزبوده ودرکدام محل - وازجانوران چه جانور صید شده ، ازقضا آن کتاب غایب شد و چندانکه کتاب را طلب کردند نیافتند ، و مستحفظان کتابخانه ترسناك شدند پادشاه الغ بیگ فرمود غم مخورید که تمام آن قضایا را من اوّله الی آخره بیاد دارم . کتّاب را طلب فرمود وپادشاه تواریخ میگفت وآن تاریخ وقضایا را کاتبان کتابت میکردند تاآن دفتر باتمام رسید ، قضا را بعدازمدتی نسخهٔ اول پیدا شد . هردونسخهرا باهم مقابله کردند اختلاف بجز چهارپنج موضع نیافتند . وازین نوع نوادر ازطبع وذهن آن حضرت فراوان نقل کردهاند .

---

۱) **قاضی زادهٔ رومی ، صلاح الدین موسی**، متوفی در حدود ۸٤۰ هجری ازمعاونین میرزا الغ بیك درتألیف وتأسیس زیج جدید گورکانی است (رجوع شود به **مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی** وحاشیهٔ ص ۵۳۹ همین کتاب)

۲) **غیاث الدین جمشید کاشی - جمشید بن مسعود بن محمود** ملقب به **غیاث الدین** ، ازعلماء نجوم وریاضی که در تأسیس زیج جدید گورکانی در سال ۸۲۳ ه . با الغ بیك معاضدت مینمود واندکی بعد از آن وفات یافت . وی را رساله ایست درشرح آلات نجومی که بسال ۸۱۸ ه . بامر **میرزا الغ بیگ** تألیف فرموده .

« اما **شیخ عارف آذری** علیه‌الرحمه فرمود که من در شهور سنهٔ ثمانمائه در **قراباغ** همراه خال خود که قصه خوان امیر کبیر صاحبقران **تیمور گورکان** بود، بخدمت **الغ بیگ** میرزا افتادم ، درایام طفولیت ، و مدت چند سال به‌نشاط کودکی با شاهزاده بازی کردمی و سمر و حکایات گفتمی ، واورا چنانکه رسم اطفال است بامن‌انس وحالی بودی، تادرشهورسنهٔ‌اثنی وخمسین وثمانمائه ۸۵۲ هـ . که‌پادشاه مذکور **خراسان** دافتح کرد ودر **اسفراین** نزول‌فرمود ، بعدازآنکه صبح‌شیب از شام شباب مشتمل شده‌بود، برخاستم وبخدمت پادشاه شتافتم ، از دور که مرا دید در لباس فقرا وصلحا بعداز تقدیم سلام وپرسش فرمود که ای درویش تو مصاحب وجلیس قدیم مامینمائی -آیاتو خواهرزادهٔ قصه خوان مانیستی؟ من‌تعجب نمودم از ذهن دراک وحافظهٔ‌پاك‌پادشاه‌و گفتم‌بلی‌هستم.حکایات **قراباغ**و غزو گرجستان وتعجبهای آن دیار در میان‌آورده‌آنچه بیادداشتم جواب گفتم. ازاین‌نوع دقت‌ازخاطر آن پادشاه بسیار نقل است که زیاده ازین این‌تذکره تحمل‌نیاورد....»

یك سال بعد ازین ملاقات که‌در تذکره **دولتشاهی** ذکرشده، یعنی‌درسال ۸۵۳ هـ/۱٤٤۹ م. میرزا **الغ بیک** ، یعنی همان شاهزادهٔ باهوش و قریحه بدست پسرنابکارش، **عبداللطیف** کشته شد وخود او نیزبعدازهفت ماه بقتل رسید

مولانا حسین کاشفی

تقریباً تمام کارهای‌ادبی دوره اخیر **تیموریه** که‌مورد بحث‌ماست

حسین‌واعظ کاشفی

در پیرامون یك‌تن حامی هنر و پشتیبان ادب دور میزند ، واو همانا وزیری است موسوم به « میر - **علیشیر نوائی** » . همانطور که آثار ادبی این عصر به شاعری استاد و ذوفنون یعنی به « **جامی** » خاتمه می پذیرد . ولی قبل از آنکه از او سخنی بگوئیم باید که چندکلمه از میر **علیشیر** ذکر کنیم هم چنین از **حسین‌واعظ کاشفی** باید سخنی گوئیم ، چه در فصل سابق که از آثار نثری وی سخن راندیم وعده دادیم که در ضمن این فصل نیز اشارتی بحالات اوخواهیم کرد.

خواندمیر در **حبیب‌السیر** «جلد سوم جزء سوم» ازاو یاد میکند و خلاصهٔ کلام او این است که نام وی **کمال‌الدین حسین**، ولقبش **واعظ** وحرفتش نیز وعظ بوده. آوازی خوش ولحنی دلکش داشته . درعلم کلام و حدیث اوراتبحر فراوان بوده. هرصبح جمعه در **دارالسیاده سلطانیه** در **هرات** و بعد ازآن در **مسجد امیرعلیشیر** بمنبر میرفته ، هر سه شنبه در مدرسهٔ **سلطانی** وهرچهارشنبه درمقبرهٔ **خواجه‌ابوالولید احمد** بوعظ اشتغال داشته است . در او اخرایام حیات هم گاهی روزهای پنجشنبه در خانقاه **سلطان‌احمدمیرزا** وعظ میفرمود، وی در نجوم وهمچنین درصنعت انشادستی توانا داشته‌است ودرسایر فنون ادب اوراقدمی راسخ بوده، پسرش **فخرالدین علی** که بجای پدر به‌منبر وعظ نشست شاعری نیز میکرد ، ومثنوی عاشقانه بنام « **محمودوایاز** » بنظم آورد . **حسین واعظ**، ظاهراً حرفتش شاعری نبوده است(۱) ، بلکه هنرمندی خود را در منشئات نثر ظاهر می ساخته

۱) هرچند شاعری حرفت مولانانبوده ولی درطی آثارمنثور درکلمات منظوم که همزادهٔ ذهن وقادوحاصل قریحهٔ نقاداوست،فراوان‌دارد ، برای‌نمونهٔاین‌قطعه ازصحیفهٔ شاهی دو ـ تهنیت نوروز دراینجا درج میشود که بسبک کلام منظور ومنثور مولاناهردو پی‌بتوان برد

تهنیت‌نوروز

« نوروز و نوبهار و خزانت خجسته باد
دست اجل ز دامن عمرت گسسته باد
نوروز و نوبهار و گل و لاله و سمن
فرخنده باد بر تو و بر دوستان تو.

میامن اعتدال قوای طبیعی که بمعاونت هوای ربیعی جسم را قوت روح وروح رانعمت فتوح می‌بخشد ، ومقدم فصل ربیع وپایهٔ رفیع که زمان عیش وشادمانی واوان

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

مخصوصاً[۱] در کتاب معروف **انوار سهیلی**. این کتاب که انشائی با اطناب ومملو از « عبارت پردازی » دارد و تقلیدی از **کلیله و دمنه** میباشد، در **هندوستان** شهرتی عظیم یافته و نزد محصلین هندی زبان که لسان فارسی می‌آموزند مورد توجه واقع شده است. سالیان دراز است که آن یکی از

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

سعادت وکامرانی است برذات ملکصفات مخدومی خداوندی مبارك ومیمون و خجسته وهمایون باد. هرروز بدپدارتو نوروزجهانرا .... »

۱) راقم این حواشی فهرست مختصری ازبعضی کتب و رسالات که تألیف آنهارا بآن واعظ دانشمندوذوفنون نسبت‌اند دراینجا ثبت میکند: ــ

الف) **جواهر التفسیر** لتحفة الامیر-درتفسیر، ناقص فقط تاسورة البقرة رابتفصیل تفسیر کرده است.

ب) **مواهب علیه**-درتفسیرفارسی، کتابی است مختصر، درچهارمجلد، دراین اواخردرطهران باهتمام **فاضل دانشمند محمد رضا جلالی نائینی** بطبع رسیده است.

ج) **جامع الستین**، تفسیر سورهٔ یوسف

د) **مختصر الجواهر**، همچنان درتفسیر (ولی دیده نشده است)

ه) **انوار سهیلی**، تحریرمتن کلیله‌دمنه (طبع مکرر یافته)

و) **مخزن الانشاء**، درفن انشاء

ز) **صحیفه‌شاهی**، درترسّل

ح) **اخلاق محسنی**، اخلاق شرح آن قبلا گذشت

ط) **شرح مثنوی** (دیده نشده است).

ی) **لباب معنوی فی انتخاب مثنوی**

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کتب تحصیلی رسمی برای داوطلبان خدمت کشوری هندوستان میباشد و ازمتون مفصل فارسی است که در مطابع انگلیسی بطبع رسیده است. سبك آن همه لفاظی وعبارت سازی است . ازاصل عربی **کلیله دمنه** و ترجمهٔ فارسی قدیم آن سابقاً درجلد دوم کتاب ادبیات من (ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۳) به تفصیل ذکر شده است. ازسایر تألیفات **حسین واعظ کاشفی** قبلا سخنی رفت فقط در اینجا اضافه میکنم که اورا نیز کتابی است باسم « **مخزن الانشا** »[1] که بنظر

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

یا) **لب لباب مثنوی** ، منتخبی دیگر ازمثنوی

یب) **اختیارات** ، در نجوم درهفت رساله

یج) **اسرار قاسمی** ، در کیمیا ولیمیا وعلوم غریبه

ید) **سبعهٔ کاشفیه**، لوایح ومقالات هفتگانه

یه) **رساله حاتمیه** ، درقصص وروایات منسوب بحاتم طائی

یو) **روضة الشهدا** ، درشرح وبیان شهادت انبیا و ائمه بالخاصه روایات راجع به شهادت امام حسین (ع) .

یز) **تحفة الصلوة** ، رساله ایست مختصر

یح) **الرسالة العلویه فی احادیث النبویه**

یط) **مرصد الاسنی فی اسماء الحسنی**

ك) **تحفة العليه** ، متضمن اربعین حدیث نبوی

کا) **رساله دراوراد وادعیه**

کب) **فتوت نامهٔ سلطانی**، معروف است

۱) **مخزن الانشاء** کتابی است که **کاشفی**، دراصناف مختلفهٔ ترسلات ومنشآت وعناوین ورسوم نامه‌ها ومکاتیب بعربی و فارسی ونظم ونثر، بنام **سلطان حسین بایقرا**

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

نرسیده‌است . وفات‌او درسال ۹۱۰ هـ ./ ۱۵۰٤ م . نوزده‌سال قبل‌ازآنکه
خواند میر شرح‌حال‌اورابنگارد، اتفاق افتاده است .

میرعلیشیر نوائی

چنانکه در فصل سابق گذشت اهمیت وعظمت **میر علیشیر** هم از
جهت‌نویسندگی‌وهم‌ازحیث‌پشتیبانی‌اوازاهل‌فضل
بقدری ظاهرونمایان است که‌میتوان اورابیمبالغه
ماسیناس زمان و کشور خوداو خواند [۱] وی‌دوست وحامی **جامی** است

میرعلیشیر نوائی

۱) **ماسیناس** Maecenas Cilinius نام‌یکی ازبزرگان**روم**قدیم‌است که
حامی ادب بود و دوست **هراس** شاعربزرگ‌لاطین بوده‌است . متولدبه ۷۳ ومتوفی
بسال ۸ ق. م.

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

وبرای وزیراو **میرعلیشیر** در۹۰۷هـ.تألیف کرده.مشتمل‌است‌برمطالب‌ذیل:-۱-عنوان-
درآنچه‌کاتب‌راداشتن‌آن‌ضرورت‌است . ۲- صحیفهٔ‌اونی - خطابیات ، ۳- صحیفهٔ ثانیه -
جوابیات. ٤-صحیفهٔ‌ثالثه- مسائل متفرقه . ۵-خاتمه درادعیه وثنا .

بعدازآن مؤلف آنکتاب‌را برای شاهزاده **ابوالمحسن‌میرزا** خلاصه کرده
وازآن کتابی دیگر بنام «**صحیفهٔ‌شاهی**»ساخته است . مطالب ومندرجات این هر
دوبصورت جداول منظم ومرتبی است که سبك‌آن درعالم خود بکلی‌تازگی‌دارد .

مرحوم **سیداحمدمهذب** (مهذب الدوله) خال گرامی‌این‌بنده نویسندهٔ‌این
حواشی،نسخهٔ نفیسی از **صحیفهٔ‌شاهی** داشتند که بتاریخ ۹۳۳کتابت شده است و
شروع‌میشود باین‌بیت - :

« ای بنامت صحیفهٔ شاهی — شده مشهور ماه تا ماهی »

واین کتاب‌را باین‌بنده عطا کردند واکنون نزدمن موجود است .
کتاب‌صحیفه‌شاهی در **لکنهو** بطبع رسیده است .(رجوع‌شودبفهرست ریو،ص
۵۲۸ . **حاجی‌خلیفه** ،جلد ۲ ص۴۰۸. **اسپرنگر** :

Bibliotheca Sprenger. NO. 1580

و آن استاد جلیل بسیاری کتب مؤلفهٔ خود را بنام این امیر کبیر کرده. و پس از آنکه جامی در سال ۸۹۸ هـ./۱٤۹۲م. وفات یافت امیر برای او مرثیه‌ای ساخته که خواند میر بیت اول آن را ذکر کرده است.[۱] نام امیر بمناسبت فضلاء

۱) عبارت حبیب السیر چنین است . «و امیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا **نور الدین عبدالرحمن** ترکیبی غرا در سلك انشا کشید، زندگی او و مطلعش در خاطر بود ثبت گردید.

«هردم از انجمن چرخ جفای دگر است هریك از انجم او داغ بلای دگر است»

امیر بعد از فوت **جامی** رساله‌ای بزبان ترکی تحریر فرموده در احوالات و سوانح زندگی او و روابطی که با آن استاد داشته و چون پنج مقاله است آنرا «**خمسة المتحیرین**» نام نهاده، رسالهٔ مذکور را درحدود سنین ۱۳۳۰ هـ. ش فاضل کتابدوست و دانشمند ادب پرور آقای **محمد نخجوانی** تبریزی بفارسی ترجمه فرموده است .

چون هنوز این ترجمه زینت طبع یافته، فصلی از آن را که متضمن قطعات منظوم متبادل بین آن دو مرد بزرگ است در اینجا درج میکنیم تا هم از سبك اشعار و طرز افکار امیر و هم از مرتبهٔ جامی در نزد او نمونه‌ای در دست باشد :

«۱ـ وقتی این رباعی را بمخدومی فرستادم

تا دور فتاده سرم از خاك درت هرروز دهم بنامه‌ای درد سرت

بیخود گردم چو نامه آید ت زبرت من بیخبر از نامه چه دانم خبرت

و (جامی) درجواب نوشت :

ز آندم که فتاده اتفاق سفرت تا بو که گهی کنم بخاطر گذرت

گر مرغ برد سوی تو یا باد وزد خواهم که دهم بناله‌ای دردسرت

۲ـ وقتی که پادشاه (**حسین بایقرا**) در قشلاق بود، خبر وفات استاد **حسن نائی** (موسیقی‌شناس آن عصر) از عراق رسید فقیر در این باب بیت مثنوی را تضمین کرده بمولانا نوشتم :-

شرح هجر شاه استادان حسن بشنو از نی چون حکایت میکند

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

آن‌عصر بفراوانی ذکر میشود ، مخصوصاً در **حبیب‌السیر** درباب شعراء معاصر **سلطان‌حسین‌بایقرا** نام امیر **علیشیر** کراراً آمده‌است .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

بند بند او جدا گشته ز هم　　از جدائی ها شکایت میکند

در جواب نوشتند : -

شد نی خامه دلم را ترجمان　　بشنو از نی چون حکایت میکند

با زبان تیزو چشم اشك ریز　　از جدائیها شکایت میکند

۳-ایامی که بملازمت وکارهای دولتی‌مشغول‌بودم‌واز کثرت‌اشتغال وتشتت‌حواس از روی اضطرار همواره برای کناره جوئی و فراغت التماس توجهی از حضرت مولانا میکردم و ایشان ازروی نصیحت و موعظه هرزمانی بیك نوعی فقیررا تسکین‌میدادند . زمانی که در حوالی مرغاب بودیم باز در اینموضوع رقعه‌ای بخدمتشان عرض و این دو بیت‌را نوشتم : -

تا کی چو صبا هر طرفم جلوه‌گری

خواهم سوی سرو خود کنم بی سپری

فریاد کنان و خاك بر سر فکنان

گویم که خلاصم کن ازین در بدری

درجواب رقعهٔ پندآمیزی فرستاده این دوبیت‌راهم نوشته‌بودند:-

از دیدهٔ جان اگر بجانان نگری

از تفرقهٔ جهان کجا غصه خوری

این تفرقه هرگز چو نگردد سپری

با تفرقه جمع باش تا بهره بری

٤-وقتی درسفرمکه این‌رباعی را بایشان فرستادم

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل

این نامه نه نامه، دافع درد من است

آرام درون رنج پرورد من است

تسکین دل گرم و دم سرد من است

یعنی خبر از ماه جهانگرد من است

در مراجعت از **مکه** ، جواب این‌رقعه را از**حلب**فرستاده ودرآخر این‌رباعی رانوشته بودند

این رقعه نه رقعهٔ مایهٔ هر طربی است

تحصیل نشاط وعیش‌را خوش‌سببی است

زین سان‌که بود مختصر و پر معنی

گویا ز جوامع الکلم منتخبی است

وقتی‌که مخدومی(جامی)ازمکه‌مراجعت‌فرمودند،رقعهٔ‌تهنیت‌آمیزی‌نوشتم واین رباعی درآن قید شده‌بود .

انصاف بده ای فلك مینا فام

زین هردو کدام خوب‌تر کرد خرام ؟

خورشید جهانتاب تو از مطلع صبح

یا ماه جهانگرد من از جانب شام .

درجواب ایشان نامهٔ‌مفصلی نوشته واین رباعی‌را درج فرموده بود :

با کلك تو گفت نامه،کای گاه خرام

صد تحفهٔ خوش بروم آورده ز شام

گر پای تو در میان نباشد نرسد

مهجوران را ز جانب دوست پیام .»

تمام نام میبرد[۱] و میگوید : چون او بکرم ودانش پروری امیری ندیده است علاوه بر نویسندگان و شعراءِ بیشماری که وی تشویق فرموده و مشمول عنایت خود قرار داده نقاشان هنرمند مانند ـ **بهزاد وشاه‌مظفر** و موسیقی شناسان بی‌نظیر مانند ـ **قول‌محمد وشیخ‌نائی و حسین‌عودی** همهٔ‌ترقی وپیشرفت خودرا مدیون بوی‌هستند ، وی‌خود نیز موسیقیدانی ماهر ونوازنده‌ای‌استاد ونقاشی‌چیره‌دست‌بوده‌است ودرزبان ترکی‌شاعری بیمانندداست که بآن‌زبان چهار دیوان غزلیات و پنج‌مثنوی مفصل بروش وسبك **خمسه‌نظامی** ویك‌مثنوی بتقلید از **منطق‌الطیرعطار** موسوم‌به **لسان‌الطیر** ساخته و پرداخته است . در شعر فارسی که بتخلص **فانی** اشعاری میسروده است، همانطور که بابر گفته، کمتر دستی داشته زیرا اگرچه بعضی ازابیات‌او بدنیست ولی بیشترسست وضعیف‌است .

در علم عروض اطلاعات او خالی از صحت و دقت بوده و راجع برساله‌ای که‌بنام « **میزان‌الاوزان** »نگاشته، **بابر** میگوید: راجع‌بچهار وزن ازبیست‌وچهار وزن رباعی که مورد بحث‌اوست اشتباه کرده وبغلط رفته‌است .

شهرت شاعری میرمذکوربیشتر دراشعارترکی اوست و کمتردر شعرفارسی، هرچند که‌نظر به‌پشتیبانی وتشویق بسیاری که‌ازانواع‌فنون ادب و هنر کرده نام او را در تواریخ ادبیات فارسی باید بعزّت و حرمت یاد کنند. هرگاه اطلاعات بیشتر وجامعتری اززندگی وتألیفات او بخواهند باید به مقالهٔ سودمندی که **مسیو بلن** M. Blin فرانسوی در

---

۱) **بابرنامه**، طبع **بمبائی**، ص۱۰۸ .

بارهٔ او نوشته و در **روزنامه آسیائی پاریس** بسال ۱۸٦۱ م . طبع شده است مراجعه فرمایند.

میر علیشیر درهرات درسال ۸٤٤ هـ . / ۱٤٤۰م . متولد شده و هم درآنشهر دردوازدهم جمادی‌الثانیهٔ ۹۰٦هـ./ ۱۵۰۱م. وفات یافته [۱] ودر آنجانیز مدفون گشته‌است .

زندگانی‌سیاسی‌امیردرآن‌سرزمین. ودرآن‌دورهٔ پر آشوب‌استثناءً قرین‌سکون وآرامش‌بوده‌است. وی‌توانسته‌است که‌دوستی‌واعتمادسلطان زمان **ابوالغازی حسین بایقرا** را، که‌بااورفیق‌ایام‌طفولیت‌ودبستان‌بوده، در زمان سلطنت نیز جلب سازد. اورا بجاه جلال دنیوی و مکانت سیاسی اعتمادو اعتنائی نبود و بمیل طبع ازآن اعراض کرد تا بفراغت بتأملات نفسانی و مطالعات ادبی بپردازد. همچنین مادام العمر تأهل اختیار نفرمود . وبهدایت استاد زمان‌خود، **جامی**، وارد طریقهٔ **فرقهٔ نقشبندیه** گردید . شوق او را باعمال نیك حدی نبود و گویند که در حدود ۳۷۰ مسجد ومدرسه وصومعه ودیگر اماکن‌خیردر **خراسان** بتنهائی‌بنافرمود یاتعمیر ومرمت کرد [۲]. وی نویسنده ومؤلفی برومند است ، **مسیو بلن**

---

۱) **خواندمیر** صاحب **حبیب‌السیر** راکتابی است در شرح احوال وآثار آن‌امیر بی‌نظیر موسوم‌به **مکارم‌الاخلاق** که نسخه‌ای ازآن در **موزهٔ بریطانیا** موجوداست وهم‌اودرا درتاریخ وفات آن امیراین بیت‌است :

چو نازل شد انوار رحمت بروحش
بجو سال فوتش ز « انوار رحمت »
۹۰٦

۲) رجوع‌شودبمقدمهٔ مجالس‌النفائس ، بقلم این‌بنده‌محشی، تهران ۱۳۲۳ ص «ی» . که‌درآنجااماکنی که‌ازآثارامیرتاکنون‌درخراسان‌باقی‌است‌بتفصیل‌یادشده‌است.

۲۹ مجلد از تألیفات اورا ذکر میکند که درازمنهٔ مختلفه، مابین زمان جلوس تا وفات **سلطان حسین بایقرا** ، تألیف کرده است . آخرین این مؤلفات وی کتابی است بنام **محاکمةاللغین** که در آن سعی کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی بثبوت برساند . این کتاب را در سال ۹۰۵ هـ./۱٤۹۹ م . یعنی یکسال قبل از وفات خویش تألیف کرده است (۱)

---

۱) راجع باحوال **امیر علیشیر** و آثار او، نویسندهٔ این سطور درمقدمه‌ای که بر **مجالس النفائس** طبع تهران نگاشته و در سال ۱۳۲۳ در **تهران** بطبع رسیده اطلاعات بسیار ثبت نموده‌ام . همچنین درخطابهٔ مفصلی که بنام «**نوائی**» در **تهران** بدعوت **انجمن روابط فرهنگی ایران وشوروی** بتاریخ ۱۲ آبان ۱۳۲٦ ایراد کرده‌ام و بعداً جداگانه بطبع رسید، بعضی معلومات وفوائد ذکر نموده ، که طالب شرح احوال **امیر** باآنجا میتواند رجوع نماید .

بتاریخ پانزدهم ماه مهٔ ۱۹٤۸ م ./ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ ش . **جمهوری ازبکستان** درشهر **تاشکند** جشنی مجلل بیاد بود پانصدمین سال تولد آن گویندهٔ بزرگ برپا کردند، که تمام **ملل جماهیر شوروی وهمچنین ایران وافغانستان** درمراسم جشن مذکور شرکت داشتند. تماشاخانه‌ای رفیع و کتابخانه‌ای وسیع بنام آن گوینده ترکی‌زبان درآن شهر بزرگ بنا کرده‌اند . واهل فضل وادب دربارهٔ آن عندلیب بوستان فصاحت هزار دستان شدند و هزارداستان زدند ، نویسندهٔ این حواشی نیز از **ایران** درآن انجمن حضورداشتم ودرباب دیوان شعرفارسی او، که به **دیوان فانی** موسوم، ونسخهٔ نفیسی از آن در **کتابخانهٔ مجلس شورایملی درتهران** بشمارهٔ ۱۰۳۵ موجود است و در زمان خود او کتابت شده ، مقالتی در آنجا ایراد کردم که مورد عنایت دانشمندان **فرهنگستان** جمهوری مذکور قرارگرفت ،

شرح وتفصیل آن جشن و کتب **میرعلیشیر** که بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده است در **مجلهٔ پیام نو** ، طبع تهران، شمارهٔ ٤، سال چهارم مندرج میباشد.

جامی

مولانا **نورالدین عبدالرحمن جامی**، درشهر کوچك **جام** (۱) در **خراسان** در ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ. / ۷ نوامبر ۱٤١٤م. متولد، ودر **هرات** در هیجدهم محرم ۸۹۸ هـ./ نوامبر ۱٤٩٢م. وفات‌یافت. وی یکی ازآن بزرگان واساتید نامی است که خاك ایران پرورانیده، زیراوی درآن واحدهم شاعری بزرگ، هم محققی دقیق وهم عارفی ارجمنداست. علاوه بر کلیات اشعار که مشتمل است بر سه دیوان غزلیات وهفت مثنوی ومقداری قطعات وابیات متفرقه، اورا تألیفاتی است در تفسیر **قرآن** واثبات نبوت **پیغمبر** (ص)، وعلم حدیث، وترجمهٔ احوال اولیاءِ وصوفیه، ودر علوم ادبی مانند صرف ونحو عرب وعروض وقافیه و موسیقی و فن معما وسایر فنون. در کتاب **تحفهٔ سامی** چهل وشش جلد کتاب ازتألیفات اوبشماره می‌آورد. ولی بگمان من هنوزاین فهرست جامع وکامل نیست (۲). معاصرین جامی وی‌را بسیارمحترم میداشته‌اند، نه تنها نزد هموطنان او بلکه چنانکه قبلاً گفتم سلطان **عثمانی** نیز او را حرمت عظیم می‌نهاده وبیفایده سعی بسیار کرده است که وی را از هرات بدربار خود ببرد.

غالب معاصران معروف اونام‌ویرا بعزت‌برده، ومرتبت ومقام او

---

۱) تولد **جامی** در**خرگرد** ازنواحی ولایت **جام** است، نه‌قصبه‌ای که در اطراف مقبرهٔ **شیخ احمدجام «ژنده‌پیل»** بنام **تربت‌جام** وجود دارد (رجوع شود به **کتاب جامی**، تألیف این‌بنده ص۵۹.

۲) برای تألیفات جامی رجوع شود به **کتاب جامی** تألیف‌این‌بنده ص۱٦١، طبع **تهران**.

تکریم و حرمت بابر نسبت به جامی

را چندان بلند دانسته‌اند که وی را مافوق مدح ووصف ومستغنی ازنگارش ترجمهٔ احوال شمرده‌اند. چنانکه **بابر**، بعد از آنکه میگوید ـ جامی درعلوم صوری ومعنوی همتا وبرابری در عصر خودنبوده، اضافه میکند که اورا حاجتی بمدح وستایش نیست وذکراو فقط ازباب تیمن وتبرك میباشد (۱)

سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی نام او را در صحیفهٔ پنجم از کتاب **تحفهٔ سامی** (۲) اول همه ذکرمیکند ومیگوید ـ :

عقیدهٔ سام میرزا در بارهٔ جامی

« جامی، آنکه ازغایت علو فطرت ونهایت حدت احتیاج به‌تقریر حال وتبیین مقال‌ندارد . جه‌پرتو فضایل او ازشرق تا باقصای غرب رسیده و خوان نوالش ازکران تا کران کشیده. (بیت)

نه‌دیوان‌شعراست‌این،بلکه **جامی** کشیده است خوانی برسم کریمان

ز الوان نعمت دراو هر چه خواهی بیابی مگر مدح و ذم لئیمان »

دولتشاه‌سمرقندی نیزدرخاتمهٔ تذکرهٔ‌خود درباب شعراءمعاصر

---

۱) عبارت **بابر** چنین‌است : «ازآنجمله‌یکی **مولاناعبدالرحمان‌جامی** بود که درعلوم ظاهروباطن درزمان خودش بآنمقدارکسی نبود ، شعراو خودمعلوم‌است جناب‌مولانا ازآن عالیتر است‌که بتعریف احتیاج داشته‌باشد ، غایتش‌درخاطر گذشت که دراین اجزای‌محقر ازجهت تیمن‌وتبرك نام ایشان مذکور وشمه‌ای ازصفات‌ایشان مسطور شود . »

۲) **تحفهٔ‌سامی** طبع **تهران**، تألیف **معزالسلطنة والدین‌ابوالنصر سام‌میرزا** ، دومین پسر **شاه‌اسماعیل اول‌صفوی** ، متولد بسال ۹۲۳ هـ . و متوفی بسال ۹۸٤ هـ ، برای شرح حال‌او رجوع شودبه **حبیب‌السیر. تحفهٔ‌سامی واحسن‌التواریخ‌حسن‌روملو. فهرست‌ریو** .

نام‌اورا قبل‌از **میرعلیشیر** ذکر کرده و ازاو قریب بهمین مضامین وصف نموده‌است.[۱]

میرعلیشیر علاوه برذکر مختصری که درابتدای کتاب **مجالس‌ـ النفائس** از او مینماید، رساله‌ای نیز سراسر در وصف و ثنای او برشتهٔ تألیف درآورده و آنرا «**خمسةالمتحیرین**» نامیده است. این رساله را که **مسیو بلن** در مقالهٔ خود مشروحاً وصف نموده از آنجهت باین اسم نامیده که بپنج قسمت منقسم میشودیعنی‌یك مقدمه وسه‌فصل ویك‌خاتمه بترتیب‌ذیل ـ :

عقیدهٔمیرعلیشیر نوائی

مقدمه ـ دربیان‌اصل ومولد وحیات **جامی** وآشنائی مؤلف با او.

فصل‌اول ـ مشتمل برذکر حوادث و مکالماتی که مابین مؤلف با **جامی** روی‌داده.

فصل‌دوم ـ مشتمل برمراسلات ومکاتیبی که مابین‌آنها شده است

فصل سوم ـ مشتمل بر ذکر کتبی که جامی بر حسب خواهش یا پیشنهاد مولف‌برشتهٔ تألیف درآورده.

---

۱) سخن **دولتشاه** دربارهٔجامی‌چنین‌است، (ص۴۸۳، طبع **لیدن**): ـ

«ساقی جان جام معنی پرشراب ناب ساخت،

بعد از آن **جامی** حریفان‌رازمی‌سیراب‌ساخت

در مصطبهٔ جام، تاگشاده شد مجلس رندان نامی درهم شکست، وعروس بکر فکر تانامزد اینمرد معنی شد مخدرات حجرات دعوی عقیم وسقیم شدند، طوطیان شکرشکن هند را سواد دیوان و منشآتش خاموش ساخت، وشیرین زبانان و فارسان میدان **فارس** تا شهد اشعارش نوشیدند دیگر انگشت بر نمکدان کلام ملیح گویان نزدند».

خاتمه ـ مشتمل برذکر کتب ورسالاتی است که مؤلف بر حسب
تعلیم وهدایت **جامی** مطالعه نموده . و همچنین شرح وفات او و مراسم
عزاداری که دربارهٔاو بمنتهای شکوه‌وجلال بعمل آورده‌اند،وافراد‌خاندان
سلطنتی ونجبا واعیان وعلماء وفضلاءِ **هرات** وجمعی کثیر ازعامهٔ خلائق
جنازهٔاورا تشییع کرده‌اند [۱]

لیکن در میان این همه بهترین وقیمتی‌ترین شرح احوالی که از
او بدست است آنست که تلمیذ مشهور وی

شرح‌حال‌جامی بقلم عبدالغفورلاری

عبدالغفورلاری (متوفی درماه شعبان ۹۱۲ هـ /
۱۵۰٦ م . ومدفون در جنب مزار استاد خود) در
بارهٔ او نگاشته [۲] .

خلاصه ـ تمام‌مسائل‌اصلی‌راجع‌بحیات‌جامی‌درمقدمه «بیو گرافیك»
که**کاپیتن ناسو لیس** [۳] برطبع کتاب **نفحات الانس** [۴] نگاشته‌است .
بحث‌شده . هرچند این مقدمه بواسطهٔ حملهٔ بیمورد و شدیدیکه علیه

---

۱) این‌رساله مفیدرا آقای **محمد نخجوانی** از ترکی جغاتائی بفارسی
ترجمه کرده،ونزداینجانب‌نسخهٔ‌ازآن‌موجوداست (رجوع‌شودبه‌ص۷۳۹همین کتاب).

۲) شرح حالی که **رضی‌الدین عبدالغفور لاری** بطور تفصیل ازاستاد
خود نگاشته در ذیل تکامه وحواشی‌برمتن‌نفحات‌الانس‌الحاق‌شده ، و نسخ عدیده ازآن
یافت میشود .

رجوع شودبه**کتاب‌جامی** طبع**تهران** ص۵۵ و ص۱۷۵ ، و **رشحات
عین‌الحیوة** و**سفینة‌الاولیا** و**فهرست ریو** ، ص۳۵۰ .

۳) **کامین ناسیولیس** W. N Lees از خاورشناسان **انگلیس** در
هندوستان است، متولد ۱۸۲۵م . متوفی ۱۸۸۹.

٤) **نفحات‌الانس** ـ طبع **کلکته** سال۱۸۵۹ .

تصوف کرده‌است مورد طعن میباشد. لیکن جزئیات زندگانی **جامی** در آنجا بهتر و مستند باسناد بیشتر از تواریخ دیگر شعرا مثلاً **حافظ**، ذکر شده ومحفوظ مانده‌است. **جامی** خود تاریخ تولد خویش را ثبت کرده، و دو دلیل بر انتخاب کلمهٔ **جامی** برای تخلص خویش ذکر فرموده است [۱] همچنین تاریخ تألیف بیشتر از آثار منظوم ومنثور خویش را که غالباً در پانزده سال آخر عمر طولانی وی بظهور رسیده خود برشتهٔ نظم در آورده‌است.

این تواریخ وهمچنین نسخهٔ اصل دیوان اشعار او که ازحسن اتفاق موجود است پایه واساسی بسیار متین ورزین بدست میدهد. زیرا که در **سن پطرزبورك** (لنین گراد)، در **مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه وزارت خارجه روس**، یك نسخه از کلیات او بخط مؤلف موجوداست که **بارون ویکتور رزن** Baron Victor Rosen [۲] در ضمن بیان مجموعهٔ کتب خطی آن مؤسسهٔ مشروحاً آنرا وصف کرده‌است وبسیاری از نکات مشکوك تاریخی بوسیلهٔ آن کتاب بطور قطع روشن شده [۳].

---

۱) اشاره باین قطعه است که **جامی** خودفرموده:

«مولدم جام و رشحه قلمم | جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در میان اهل سخن | بدومعنی تخلصم جامی است»

۲) کلکسیون علمی بنگاه زبانهای شرقی وزارت امورخارجه روس (**سن پطرزبورغ** س ۲۱۵ - ۲۵۹).

۳) در کتابخانهٔ ملی تهران نیز نسخهٔ نسبةً جامع وقدیمی موجود است که سابقاً متعلق بکتابخانهٔ سلطنتی ایران بوده وبظن قوی بخط خود مؤلف می‌باشد، در مؤسسهٔ نسخ خطی فرهنگستان جمهوری **شوروی** در **تاشکند** نیز نسخه‌ای از منشآت جامی وهمچنین نسخه‌ای از **شواهد النبوة**، هردو بخط خود مؤلف، وجود دارد که تاریخ کتابت دوم صفر ۸۹۱ هـ. است.

برای سایر اطلاعات در باب زندگانی واخلاق این شاعر بزرگ منابع واسناد از زمان خوداوزیاد دردست است که بموجب آنها ـ از **جامی** . هم اززمان طفولیت هوش وذکائی خاص مشهود می‌افتاد ، و هرچه بیشتر رشد ونمومی‌نمود افزونتر بکسب فضایل علوم می‌پرداخت و نزد استادان معروف به تکمیل نفس مشغول میشد و بسرعتی تمام بر آنها همه فائق میگردید وآنها ازاو کسب معرفت مینمودند. راجع بدرجه تحقیق وفضیلت او **ناسولیس** می‌نویسند ـ :

« اگر جامی‌را نه‌ازلحاظ شعر وشاعری بلکه‌تنها ازجنبهٔ تحقیق وفضل‌مطالعه نمائیم، جای‌انکار نمیماند که ویرا قریحه‌ای سرشارودانشی بسیار بوده‌است ، ولی از این جهت که ظاهراً ازعجب و پندار مصون نبوده محل تأسف است(۱). غرور بسیار و حس‌تحقیرنسبت بمعاصرین ازخصائص تحریرات‌اوست . هیچ‌میل نداشته که درمعلومات خویش خودرا مرهون تعلیم‌استادی بداند وگفته‌است : «مرااستادی یافت نشد که او راازخود فزونتریافته ونزداوتلمذ نمایم ، بلکه برخلاف،باهر کدام ازاستادان خود که مباحثه کردم مغلوب‌میشدند ، وازینرو هیچیك از ایشانرا برگردن من‌حق استادی و تعلیم‌نیست، بلکه‌اگرازمعلمی باید ممنون باشم تنهاپدرم بوده است که مرا علم زبان آموخت .»

---

۱) اینکه **ناسولیس** جامی‌را به «عجب‌وپندار» منسوب داشته محل‌تأمل است ، زیرا اسناد و دلایل بسیار از تاریخ زندگانی جامی‌بدست‌است که‌همه‌حکایت از کمال کسر نفس وتواضع وفروتنی اومینماید . وبهترین دلیل‌آنکه باهمه فضائل‌صوری و معنوی هیچوقت بساط شیخی نگسترد وداعیهٔ مرشدی‌نداشت ، بلکه همواره درعالم درویشی تابع‌مشایخ‌فرقهٔ **نقشبندیه** (که‌درآنعصر **خواجه عبیدالله سمرقندی** معروف به « **خواجهٔ احرار** » است) میبوده ، وبهدایت‌او افتخار میکرده‌است . (رجوع‌شودبه کتاب **جامی** طبع **تهران** تألیف اینجانب ص۸۷ - ۹۶ .) و آنچه که از قول **مولاناجامی** درباب‌تحصیلات واستادان خودگفته‌است . کلام **فخرالدین علی** صاحب «**رشحات**» است که در آن بعبارتی لطیف این معانی راآورده است وازخود **جامی** نیست (نظر کنیدبه کتاب **جامی**،طبع **تهران** ، ص٦٤ .)

دیگر از صفات حمیدهٔ **جامی** که ممکن است ناشی از ملکهٔ عزت نفس وی باشد، همانا امتناع وی از مدح و چاپلوسی نسبت به اغنیا و اقویاست ، و این صفتی است که نزد دیگر شعرای زمان کمتر یافت میشده . **علی بن حسین واعظ کاشفی** که شرح حال او را در **رشحات عین الحیاة** نگاشته است این نکته را مخصوصاً تذکر داده و گفته است: هیچکس مانند **جامی** مفاد این اشعار **نظامی** را عمل نتوانست کرد :

استقلال روح جامی (۱)

---

۱) درکلمات جامی سخن از استقلال روح واستغناء از خلق وعزت نفس بسیار رفته، واین استاد بزرگ عالیمقدار، برخلاف اغلب شعراء چاپلوس ومدیحه سرایان دوران که دامان قدس انسانیت را آلوده بستایش ومدح پادشاهان ستمکار ویا امراء خود پسند نابکار ساخته ودرمدیحهٔ آنان اشعار پرداخته اند، اوهمیشه آنانرا بعدالت وتقوی ودیگر صفات شریفه اندرزداده و همچنین دراشعار حکیمانهٔ خود نزد همگان منادی آزادی ودامی آزاد مردی بوده است .

یکی ازقطعات اورا که دراین باب از شاهکارهای برجسته ادب فارسی بشمار است و برصدها دیوان شعرشاعران مدیحه ساز خوش آمد گو برتری دارد، وحکایت ازروح بلند و طبع آزاده ونفس علوی اومیکند، برای تیمن وتبرك دراینجا ذکر میکنم زیرا متأسفانه این قطعه کمتر موردتوجه دانشمندان قرار گرفته است .

آن منظومه درمثنوی هفتم از «**خرد نامه اسکندری**» است که از کتاب های بسیار جلیل القدر و پرارزش ادب فارسی می باشد وهنوزقدر آنرا چنانکه باید، نه درداخل ایران ونه درخارج آنکشور، نشناخته اند .

علاوه بریك مبحث اخلاقی **بسیار عالی** که دراین منظومه مندرج است ، ازحیث فصاحت کلام وانسجام سخن نیز بمنتهی درجهٔ امتیاز میباشد ، وآن این است:ــ

یکی کعبه رو گم شد از قافله

نه همراه او زاد و نه راحله

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

« چون بعهد جوانی از برتو | بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی | من نمیخواستم‌تومیدادی (۱)»

وبرخلاف نسبت به‌معلمین روحانی‌خود ومشایخی که اورادرطریق تصوف هدایت می‌نمودند، **جامی** احترامی بسیار نشان میدهد وآنان را بعظمت‌شأن وجلالت‌قدر می‌ستاید . واین‌نکته‌را باز **ناسولیس** درمقدمة شرح‌حال جامی بتفصیل بیان کرده‌است (۲) .

۱) رجوع شود به **مقدمهٔ ناسولیس** ص۵ و **کتاب‌جامی** ص۹۳
۲) مقدمهٔ **ناسولیس**: ص۵-۱۱.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

بی طمعه هر چند همت کماشت
نیامد بچشمش که شام وچاشت...
ز زنکار کون کرد خوان سپهر
بجز کردهٔ ماه یا قرص مهر.
ندید از نم چشمه‌سار سر آب
بجز کاسهٔ چشم حیرت پر آب
همی کشت چون باد در کرد خاك
بهر دشت و وادی بصد بیم و باك
سیه خانه ای دید ناکه ز دور
خوش‌آینده چون خال بر روی حور
منور شدش چشم ها ز آن سواد
خضر وار رو در سیاهی نهاد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

از آنجا که جامی از تملق ومداهنهٔ با بزرگان دوری جست شاید

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

زنی یافت چون نافه‌اش پوست خشک
بر او گشته کافور موی چو مشک!
بدو گفت ــ کای مادر مهربان
که باشد ز وصف تو قاصر زبان،
ز بی قوتیم تنگ گشته نفس
بیك خشك نانم بفریاد رس!
بگفتا ــ که دارم من از نان فراغ
نخورده دراین دشت نان جز کلاغ،
بود فارغ از فکر نان خاطرم
اگر دارمش آرزو کافرم!
دمی باش، کز مار یا سوسمار
کنم ماهیئی ریگه پرور شکار!
نه تابه است بر آتش اینجا نه دیگ
کنم پخته از تف تفسیده ریگ.
نشست از سر پای آن رهنورد
بحکم ضرورت از آن طعمه خورد.
چو شد سیر از آن شور خورده کباب
بجنبید در طبع وی میل آب،
نشان داد یك چشمه آبش ز دور
چو اشك ستمدیدگان تلخ و شور!
بدو گفت ــ ازآن چشمه‌چون بازگشت
که ای بانوی بر و خاتون دشت...

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بهمان علت کمتر شاعری در ایران مانند او موفق شد که در اثنای زندگانی خویش دارای حرمتی چنان عظیم و شهرتی چنان وسیع شود[۱] و با آنکه عمری

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

چــرا رو نیازی بده یا بشهر
که گیری ز هر نعمت و ناز بهر ؟
بگفتا- که هر جای شهر و دهست
یکی سفله بر خلق فرماندهست!
قناعت نمودن بناکام و کام
بدین ناگوار آب و ناخوش طعام،
از آن به که بهر شکم بخــردی
بود زیر فرمان همچون خودی .
بیا ساقی و ز آن می دل پسند
که گردد از آن سفله همت بلند ،
فرو ریز یك جرعه در جام من
که دولت زند قرعه بر نام من !
بیا مطرب و ز آن نو آئین سرود
که بر روی کار آرد آبم ز رود ،
در این کاخ زنگاری افکن خروش
فرو بند از کوس شاهیم گوش ...!

۱) وجود مکتوبات **جامی** بممالك شرق و غرب، از بلاد **روم** تا دیار **هند** بشهرت جهانگیر آن استاد در زمان حیاتش دلالت میکند. نه تنها با سلطان **بایزید خان** خلیفهٔ عثمانی و**خواجه محمود گاوان** وزیر سلاطین آنمرد بزرگ **بهمنیهٔ دکن** مکاتبه داشته بلکه

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

طولانی نمود و باهیچ حادثه ناملایمی ، بامصیبت وشدتی ، از بلندی بخت ، تصادف نکرد ، چنانکه بزرگان شعرا که حتی شان و مقامشان از او بیشتر است مانند **فردوسی** و **ناصرخسرو** و **انوری** و **سعدی** و **حافظ** ازاین گونه پیش آمدهای ناملایم درامان نبوده‌اند. تنها واقعهٔ نامطلوبی که در تاریخ حیات **جامی** ذکر شده و در آن‌جا نیز وی با کمال استادی و مهارت گلیم خودرا از آب بیرون کشیده ، در **بغداد** برای او روی داده

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

بافضلاء ایران در **تبریز** (تختگاه **آق قویونلوها**) و **شیراز** مهد علمی ایران نیز تبادل نامه‌ها واشعار می‌فرموده است . غزل ذیل در دیوان دوم اوست که برای یکی از فضلاء شیراز (ظاهر، **جلال الدین دوانی**) نگاشته است ، وغزل لطیفی است :-

در در صومعه آن به که قدم باز کشیم
خرقه ها در نظر شاهد طناز کشیم

چند ناخوش منشان بر سر ما ناز کنند ؟
نازنینی بکف آریم و از او ناز کشیم

سر که کردیم بسی پیش ریاکیشان پست
در ته پای یکی سر و سرافراز کشیم

هرچه مخزون نهانخانهٔ صدق است و نیاز
در ره منبچهٔ خانه بر انداز کشیم

عشق بازیم بزیبا صنمی پاك سرشت
به که بازیچهٔ این چرخ دغا باز کشیم

مطربی کر بدهد دست سوی باغ رویم
باده بر نغمهٔ مرغان نوا ساز کشیم

هست قحط می وشاهد به **خراسان جامی**،
خیز تا رخت بمحروسهٔ **شیراز** کشیم

است، در هنگام سفر حج وی در سال ۸۷۷ ه . / ۱۴۷۲ م . [۱] و آن واقعه چنان بود که قطعه‌ای از منظومات مثنوی **سلسلة الذهب** را بعضی اشخاص مفسد روایت کردند، و بااستناد بآن، او را بعداوت خاندان **علی بن ابیطالب** متهم داشتند ، با آنکه وی را در مدح **حسین بن علی** علیه‌السلام قطعهٔ بسیار فصیحی است [۲] که قبل از زیارت مرقد حسین در **کربلا** سروده بود ، معذلك مجلسی انبوه در محضر علماء **بغداد** برای تفحص و تفتیش عقاید مولانا برپاشد. لیکن **جامی** بسهولت توانست که آن تهمت را دفع کند وقضیه را علیه همان حسودان ومغرضان منعکس فرماید . و گفت : اگر او را بیمی از سرودن آن اشعار بوده است از آن بوده که مبادا مردم **خراسان**

---

۱) رجوع شود بمقدمهٔ **ناسو لیس** ص۱۲- و کتاب **جامی** ص۸۲ .

۲) در **رشحات** مینویسد : «وایشان دراول جمادی‌الاخره (سنهٔ سبع وسبعین وثمانمائه) به **بغداد** نزول فرمودند وبعدازچندروز بنیت روضهٔ مقدسهٔ **امیر المؤمنین حسین(ع)** متوجه **حله** شدند وچون به **کربلا** رسیدند این غزل را نظم فرمودند :

«کردم ز دیده پای سوی مشهد **حسین**
هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین
خدام مرقدش بسرم گر نهند پای
حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین
آنرا که بر عذار بود جعد مشکبار
از موی مستعار چه حاجت بزیب وزین
جامی گدای حضرت او باش تاشود
با راحت وصال مبدل عذاب بین
میران ز دیده اشك که در مشرب کریم
باشد قضای حاجت سائل ادای دین »

اورا متمایل به **تشیع** گمان کنند ، وهیچگاه تصور نمی کرد که به بهانهٔ همان اشعار **شیعیان بغداد** اسباب زحمت او را فراهم سازند [۱] . لیکن این واقعه چنان قلب اورا متألم ساخت که اشعاری تلخ در مذمت بغدادیان نظم فرموده است که باین بیت شروع میشود ـ :

« بگشای ساقیا بلب شط سرسبوی   وزخاطرم کدورت بغدادیان بشوی ».

---

۱) داستان مباحثه ومجادله «رافضیان بغداد» باجامی بتفصیل در **رشحات ـ عین الحیوة** آمده است . «معاند مولانا که موسوم به **نعمت حیدری** است در آن مجلس رسوا ومفتضح گردید وشارب اورا جمعی از اهالی **شیروان** با کارد و چاقو ببریدند وپس از آن تخته کلاه برسروی نهاده وویرا بردراز گوشی واژگونه سوار کرده و باسایر اقران واعوان به تعذیر وتشهیر تمام گرد شهر و بازار **بغداد** گردانیدند . وبعد ازصدور این وقایع وجفای اهل بغداد این غزل را فرمودند :

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی	وز خاطرم کدورت بغدادیان بشوی
مهرم بلب نه ازقدح می که هیچکس	زابنای این دیار نیرزد بگفت و گوی
دررا عشق زهد وسلامت نمی خرند	خوش آنکه باجفا وملامت گرفت خوی
از ناکسان وفا ومروت طمع مدار	از طبع دیو خاصیت آدمی مجوی
عاشق که نقب زد بنهان خانه وصال	دارد فراغتی ز نفیر سگان کوی
بی رنگی است وبیصفتی وصف عاشقان	این شیوه کم طلب زاسیران رنگ وبوی
جامی مقام راست روان نیست اینزمین	برخیز تانهیم بخاك **حجاز** روی

ومدت اقامت ایشان در **بغداد** چهار ماه بود وبعد از عید رمضان این سال متوجه حجاز شدند . . . . »

قطعه ای که دردفتر اول **سلسلة الذهب** آمده در باب معنی **رفض** و ذم

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

باوجود همه‌زهد وعرفان ، **جامی** راطبعی شوخ ومشربی عذب‌بوده (وازاومزاحهای طرفه نقل کرده‌اند) درموقعی که این بیت را که مطلع غزلی ازاوست میخوانده‌اند :

« بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی
هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی »

یکی‌از حضار بی‌ادبانه سخن‌اورا قطع کرده سؤال نمود که «اگر خری ازدور پیداشود ؟» **جامی** فی‌الحال گفت ـ : «پندارم توئی! »

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ قبل:

رافضیان که موجب آن همهمه‌وغوغای‌عام در **بغداد** شد این است :

«**رافضی**‌رانگر که رفض‌خرد	کرد و بیرون نهاد پای از حد
گفت : درمدحت **علی** سخنان	که نیاید جز از دروغ زنان
هست قدر علی از آن اعلی	که رسد فهم **رافضی** آنجا
خودعلی‌را چه‌ننگ ازآن‌افزون	کش ستایش کنند مشتی دون
دون مگو وز دون بسی دون‌تر	در کمی از کم‌ازکم‌افزونتر...»

وپس ازآن تمثیلی‌آورده است از شاعری که قصیدهٔغرّا در حضرت‌شاه خواند و «هیچکس تحسین‌نکرد جز جاهلی که باسالیب سخن عارف نبود وآن‌شاعر چون آن بدیدبگریست» ودرآخرآن تمثیل گفته...:

«... نیست‌چون‌دیدهٔ‌سخن‌بینش	عار می آیدم ز تحسینش
همچنین رافضی بدآن دغلی	چون کند مدح و آفرین **علی**
آید از مدح او علی را عار	ز آفرینش بود علی را بار
ور توگوئی که میل دل هرگز	نیست خالی ز نسبتی جائز
رافضی بس دنی علی عالی‌است	میل‌چون ازمناسبت خالی است؟
با تو گویم حکایتی در باب	کزتأمل بدان رسی‌بجواب ...»

آنگاه حکایت رافضی راآورده است که ازیکی ازفضلاء **اهل‌سنت** سؤال کرد

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

موقع دیگر دربارهٔ یکی از شعراءِ زمان متخلص به **ساغری** که معاصران خودرا متهم بسرقت معانی اشعار خویش کرده است این قطعه را گفت :

« ساغری میگفت ـ دزدان معانی برده‌اند
هر کجا درشعر من یك‌معنی خوش دیده‌اند
دیدم اکثر شعرهایش‌را یکی معنی نداشت
راست‌میگفت ـ آنکه‌معنیهاش رادزدیده‌اند»

چون **ساغری** این‌قطعه‌بشنید از **جامی** گله‌وشکایت‌نمود،وی‌درجواب

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل:

که **علی** راتعریف‌کن وبپرسیدن‌آن فاضل‌که‌کدام **علی** را ؟ آن **علی** که معتقد تست ، یاآن‌علی‌که معتقدماست ؟ ودرآنجا بیانی‌آورده درانبات فضائل **علی**(ع)ومنع ازسب و لعن **خلفاء ثلاث** که بقول‌صاحب **رشحات** آنرا ازبعض‌کتب**قاضی‌عضد ایجی** نقل فرموده‌است ، ودرآخر آن ازقول‌آن فاضل‌میگوید ـ :

« بود سر کمال مصطفوی — گشت ختم خلافت نبوی
بود ختم رسل نبی و ز پی — شد **علی** خاتم خلافت وی
جمعی از بیعتش ابا کردند — واندرآن سرکشی خطاکردند
این **علی** ازکمال خلق و سیر — عین **بوبکر** بود و عین **عمر**،
لعن ایشان‌مکن‌که لعنت اوست — زشت‌باشد زدوست لعنت دوست
نیست در هیچ معنی و جهتی — رافضی را باو مشابهتی !
او بموهوم خویش دارد رو — زآنکه موهوم اوست درخور او
علیئی بهر خود تراشیده — خاطر از مهراو خراشیده . . »

این‌است‌کلام **رشحات** واشعار **جامی** که برای بیان معتقدات او دراینجا نبت‌شد ، والعهدة علیه .

گفت ـ من «شاعری» گفته بودم نه «ساغری»، بعضی از شوخ طبعان در آن تصحیفی نموده‌اند و «ساغری» ساخته‌اند که شما را بیازارند .

درمیان ماده تاریخهائیکه درباب وفات جامی گفته‌اند دو قطعه از همه بهتر است : یکی این آیت از **قرآن** مجید : ـ « **ومن دخله کان آمناً** » (سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۱)، و دیگری کلمتی امت پارسی ، و آن این است « **دود از خراسان بر آمد** » که از هردو عدد ۸۹۸ بحساب جمل استخراج میشود .

اکنون هنگام آنست که از تألیفات عدیدهٔ **جامی** سخنی بگوئیم .

آثار منثور جامی

آثار این استاد بدونوع تقسیم میشود منثور [1] و منظوم ، در میان آثار نثری مهم او از کتابهای ـ **نفحات الانس** (در ترجمهٔ احوال **صوفیه** و اولیاء ، مؤلف بسال ۸۸۳ هـ/ ۱٤۷۸ م . (واز **شواهدالنبوه** مؤلف بسال ۸۸۵ هـ / ۱٤۸۰ م . و از شرح کتاب **لمعات شیخ عراقی** موسوم به **اشعةاللمعات** مؤلف بسال ۸۸٦هـ ./۱٤۸۱م. واز کتاب **لوایح** سابقاً ذکری کردیم ،از این جمله فقط **شواهدالنبوه** تا کنون آنچه من اطلاع دارم بطبع نرسیده است ویك نسخهٔ خطی خوبی از آن در دست من است که فهرست مندرجات آن ازین قرار می‌باشد :

مقدمه ـ در معنی نبی ورسول وسائر مسائل متعلقه بدان .

رکن اول ـ درشواهد ودلائلی که قبل از ولادت **پیغمبر** ص بظهور رسید .

رکن دوم ـ دربیان آنچه که اززمان تولد تاهنگام بعثت وی ظاهر شده است

---

۱) درباب آثار منثور **جامی** رجوع شود بکتاب **جامی** تألیف مترجم ، طبع **تهران**.ص۱٦٦ـ۱۸۳ .

رکن سوم- درذکر آنچه از موقع بعثت تاهنگام هجرت پیغمبر واقع شده است .

رکن چهارم ـ درشرح آنچه از هنگام هجرت تا زمان وفات او اتفاق افتاده است .

رکن پنجم ـ در تفصیل آنچه که خصوصیت بهیچیك از اوقات مذکوره درفوق نداشته ، ولی بعد از وفات پیغمبر (ص) آثار آن ظاهر و آشکار شده است .

رکن ششم ـ در بیان شواهد و دلائلی که بواسطهٔ اصحاب وائمه ازاولاداو رضوان‌الله علیهم بظهور پیوست .

رکن هفتم ـ شواهدی که در زمان «**تابعین**» یا «**اتباع تابعین**» تاطبقهٔ اولای «**صوفیه**» بظهور رسیده است [۱] .

خاتمه ـ درعاقبت اعداء خاندان نبوت.

این کتاب به شیوه و سبکی بسیار ساده نوشته شده و اگر بطبع برسد مقدمه‌ای مفیدوعلمی‌برای‌معتقدات مسلمانان درباب‌حیات پیغمبر اسلام میباشد.[۲]

جامی سه کتاب دیگر در « تصوف » نیز تألیف فرموده که من فرصت وتوفیق‌مطالعهٔ آنهارا نیافته‌ام، یکی رسالهٔ موسوم به **لوامع** است. دوم شرحی‌است بر کتاب معروف **فصوص‌الحکم** تألیف صوفی بزرگ شیخ **محی‌الدین بن‌العربی** ، مؤلف بسال ٨٩٦ هـ . / ١٤٩١ م . سوم نقدی‌است که بر کتاب **نصوص** تألیف شاگرد او **شیخ صدر الدین القونیوی** نگاشته و آنرا **نقد النصوص** نامیده است . و آن یکی از

۱) این‌طبقه‌بندی باید مقایسه‌شودبا **نفحات‌الانس**،طبع **ناسو لیس**،ص۳۱
۲) رجوع شود به : **کتاب‌جامی**،طبع **تهران**،ص۱۳۷و۱۷۹.

قدیمترین مؤلفات **جامی** است زیرا که در سال ۸٦٣ ﻫ . / ۱٤٥۸ م . تألیف شده .

از آثار کوچك **جامی** درحدود ده دوازده رساله یادداشت شده که

آثار کوچکتر جامی

درضمن فهرست اسامی. ٤٦ کتاب که **سام‌میرزا** از مؤلفات‌او در **تحفهٔ سامی** ذکر کرده مندرج است. درصورتیکه در کتاب‌تذکرهٔ **مرآةالخیال** این‌عدد مضاعف میشود [۱] ومیگوید : **مولاناجامی** بعداز وفات‌متجاوز ازنودرساله‌و کتاب‌ازخودباقی گذاشت. واین‌رساله‌های کوچك‌عبارت‌است:ـ ازتفاسیر متفرقه بعضی اجزاءِ قرآن ـ مثل‌تفسیر سورة **الفاتحه** [۲] وشرح **چهل حدیث** و رسالهٔ در باب‌احادیث منقوله از **ابوذر** ، ورسائل کلامی درباب توحید الهی مانند **رسالهٔ تهلیلیه** در شرح **لااله‌الاالله** و آداب حج موسوم‌به **مناسك حج** وامثال‌آن ، وترجمهٔ احوال وکلمات بعضی‌صوفیه بزرگ مانند ـ **جلال‌الدین‌رومی** ، **خواجه‌پارسا** ، **خواجه‌عبدالله انصاری** ، وهم‌چنین‌رسائل‌چنددرباب‌اخلاق واعمال‌صوفیه مانند(**تحقیق مذهب‌صوفیان**) ، ونیز شروحی که ببعضی اشعار وابیات متصوفه نوشته است اعم ازعربی یافارسی ، مانند شرح‌قصیده **تائیه ومیمیه وخمریه عمر**

---

۱) عبارت **مرآت‌الخیال** تألیف‌**شیرعلیخان‌لودی**،طبع‌سنگی **بمبائی**، ص۷۳ این‌است ـ:

«صدای ظاهر وباطن بدرجهٔ کمال داشت که نودونه کتاب تصنیف نموده ، همه آنها در **ایران وتوران وهندوستان** نزد اهل دانش مقبول افتاده . و هیچکس انگشت‌اعتراض برآن نتوانست نهاد» .

۲) ازتفسیر **جامی** تا آیهٔ « وایای فارهبون» (سورهٔ البقرة آیهٔ ۳۸) نسخهٔ نزدبنده نگارنده موجود است .

بن **الفارض المصری**، وشرح بیت اول مثنوی مشهوربه «**نی نامه**»[1] و شرحی بر رباعی **امیرخسرودهلوی**، و شرحی بر بعضی رباعیات که خوداو سروده‌است: وعلاوه براینهمه **جامی** رانیز رسائل وتألیفاتی‌است در عروض وقافیه (طبع **بلوکمان** Blochmann درکلکته ۱۸۷۲م.)، ودر موسیقی، ونیزشرحی بر کتاب **مفتاح الغیب**، وشرح دیگری بر کتاب **کافیهٔ ابن‌حاجب** درنحو که[2] که‌آنرا برای پسرش **ضیاءالدین یوسف**

---

۱) **نی نامه** - در این اواخر یعنی در دلو۱۳۳٦ رسالهٔ ظریفی بنام« نینامه» بنظررسید که در **کابل** باهتمام ع. حبیب‌نوائی‌ازطرف سلسلهٔ‌نشرات رادیوکابل بشماره ۹۰ بطبع رسیده و بمقدمهٔ جامع و فاضلانه‌ای ازادیب معاصر خلیل‌الله خلیلی در شرح احوال وآثار مولانا جلال‌الدین بلخی ثم‌الرومی مصدراست. ودرآن دورسالهٔ نی‌نامه، یکی تحریر مولینا**یعقوب‌چرخی**(ازمشاهیرمشایخ نقشبندیه وازاساتید جامی متوفی ۸۵۱ ﻫ) دیگر اثرقلم مولانا عبدالرحمن جامی، متوالیاً درج شده است.

اینهردو رساله درشرح دوبیت‌اول ازمثنوی معنوی است: -

«بشنو ازنی چون حکایت‌میکند . . . الخ»

رسالهٔ‌دوم که ازجامی‌وبه«**رسالة النائیه**» موسوم‌استشروع میشودباین بیت

عشق جز نائی وماجز نی نه‌ایم　　　او دمی بی‌ما و ما بی وی نئیم

الحق سعی‌واهتمام فضلاء افغانستان درنشر اینگونه‌آثار ادبی شایستهٔ‌قدرشناسی وشکرگذاری است. زیرا میراث علمی‌بزرگان خراسان از دیرباز نزد ایشان امانت مانده واکنون میروند که بحق‌امانت وفاکنند. درایران همین رساله یکبار در حاشیه مجموعهٔ اشعةاللمعات بطبع سنگی در طهران، بسال ۱۳۰۳ ﻫ. چاپ شده ودیگربار در**مجله‌ارمغان** (سال۱۷، شماره۸) بهمت استادفقید مرحوم **وحید دستگردی** منتشر گردیده است.

۲) این کتاب که معمولا به «**شرح‌جامی**» مشهوراست نظر بنام فرزندخود **ضیاءالدین** به «**فوائدالضائیه**» موسوم کرده. ودرممالك‌شرق ازمتون‌متداوله است.

تألیف‌فرموده ، نیزمجموعهٔ ازمراسلات ومنشآت اوورسائل‌چنددرفن‌معما که‌درآن زمان‌خیلی متداول ومعمول بوده‌است :

بهارستان

آخرین وشایدمقدم‌برهمهٔ مؤلفات‌نثری جامی کتاب «**بهارستان**» است [۱] که بسبك واسلوب کتاب **گلستان‌سعدی** درسال ۸۹۲ هـ . / ۱٤۸۷ م . تألیف فرموده ، وآن مشتمل‌است برهشت فصل که هرفصل‌را روضه‌نامیده ازاینقرار ـ :

روضهٔ‌اول ـ درحکایاتی از اولیاءالله وبزرگان صوفیه .
روضهٔ‌دوم ـ درسخنان حکما .   روضهٔ‌سوم ـ درعدالت‌سلاطین .
روضهٔ‌چهارم ـ درسخا و کرم .   روضهٔ‌پنجم- درتقریرحالات‌عشق.
روضهٔ ششم ـ در نوادر مطایبات [۲]   روضهٔ هفتم ـ دراحوال شعراء [۳]   روضهٔ‌هشتم ـ درحکایات وامثال حیوانات .

این کتاب شامل عباراتی است از نثر و نظم بهم آمیخته که نسبةً منظومات آن زیاد تراست ، و آنرا با ترجمهٔ آلمانی آن بقلم **شلشتا وسارد** Schlechta -Wssehrd در سال ۱۸٤٦ در **وینه** بطبع رسانده‌اند . وچندباردیگر نیزدر**اسلامبول**طبع‌شده.ترجمهٔ‌کامل‌انگلیسی بهارستان در سال ۱۸۸۷ م . بوسیلهٔ انجمن کاماشاسترا **Kama-Shastra** ونیز ترجمهٔ دیگری ازروضهٔ ششم بقلم **ویلسون** C. E. Wilson موسوم به : « **Persian Wit and Humours** » بچاپ رسیده‌است . چون‌خوانندهٔ

---

۱) رجوع شود به : **کتاب‌جامی طبع تهران** ص۲۰۳

۲) مطایبات- Witticisms . دراین فصل۵۳ لطیفهٔ‌ذکرشده‌که بعضی‌ازآنها به‌ظرافت‌آراسته است .

۳) روضهٔ‌هفتم بیان جزئیاتی است ازاحوال سی‌وشش شاعر ، مطالبی که‌دربارهٔ معاصران‌خود ذکرکرده بسیار مختصر ولی مفید است .

کنجکاو میتواند بسهولت از محتویات آنکتاب اطلاع کامل حاصل کند، لهذا تطویل کلام درشرح آن دراینجا جایز نیست.[۱]

جامی ازحیث شعر وشاعری بیشتر معروف شده است واینك در باب آثارمنظوم اوست که سخنی چند میگوئیم.

آثارمنظوم جامی

این آثارعبارتند: اولاً ـ ازهفت مثنوی که مجموعهٔ آنرا« **سبعه** »[۲] ویا **هفت اورنگ** می‌نامند. اورنگ بمعنی تخت است و هفت اورنگ بمعنای مجموعهٔ ازثوابت موسوم به «دب اکبر» نیز میباشد. ثانیاً ـ سه دیوان جداگانه یا مجموعهٔ اشعاراو که به ترتیب ـ اولی موسوم به **فاتحة الشباب** بتاریخ ٨٨٤هـ./ ١٤٧٩م. جمع شده. دوم **واسطة العقد** که در ٨٩٤ هـ/١٤٨٩م. گردآمده، وسوم **خاتمة الحیاة** که بسال ٨٩٦ هـ ١٤٩٠ م. فراهم گشته یعنی دوسال قبل از وفات مؤلف:

اما **هفت اورنگ**[۳]: ـ مشتمل است برمثنویات هفتگانهٔ ذیل:

---

۱) طبع ظریفی از **بهارستان** بچاپسنگی لیتوگرافی درسال ۱۳۱۱ شمسی درتهران بامقدمهٔ فاضلانه بقلم آقای **محیط طباطبائی** انجام گرفته وقابل استفاده است

۲) مثنویات ـ سبعه ـ یا باختصار ـ سبعه = Septete

کتاب مجموعهٔ **هفت اورنگ** یا مثنویات سبعه، در سال ۱۳۳۷ هـ. ش/ ۱۹۵۸م باتصحیح ومقدمه ازآقامرتضی مدرس گیلانی در طهران بطبع رسیده، مشتمل بر ۱۰۵۰ صفحه. طبع منقحی است ولی متأسفاً فهارس ثلاثهٔ ـ اسامی رجال ـ امکنه ـ کتب رافاقد میباشد.

۳) ازمثنویات **سبعه** «**هفت اورنگ**» نسخهٔ خطی کهن سالی بخط نستعلیق خوشی که ظاهراً بسال ۱۰۳۸ تحریر شده، درتصرف این بندهٔ محشی است. که ازآن درتألیف کتاب جامی استفادهٔ بسیار کرده‌ام.

سبعه یاهفت اورنگ

۱ـ **سلسلة الذهب** که در ۸۹۰ هـ/ ۱۴۸۵ م. تألیف شده است [۱]

۲ ـ **سلامان وابسال** ـ که **فوربز فالکونر** ـ Forbes Falconer درسال ۱۸۵۰ م. طبع ونشرنموده ، ودرسال ۱۷۵۶م بانگلیسی ترجمه گشته است . این مثنوی مشتمل است بر۱۱۳۱ بیت . یك ترجمه دیگر بهشعر انگلیسی و بطور خلاصه بقلم نویسندهٔ معروف **ادواردفیتزجرالد** Edward Fitz Geraldدر **لندن**، بسال۱۸۵٦م‌انتشار یافته‌است [۲].

۳ـ **تحفة الاحرار** ـ که بسال ۸۸٦ هـ . /۱۴۸۱ م . بنظم آمده ، آنرانیز **فوربز فالکونر** درسال ۱۸۴۸ م. طبع نموده و مجموعاً ۱۷۱۰ بیت‌است [۳]

---

۱) **سلسلة الذهب** - مشتمل‌برسه دفتر، تاریخ تألیف دفتر اول‌آن مثنوی ظاهراً بین۸۷۳ هـ . و۸۷۷ هـ . میباشد (رجوع‌شود بکتاب **جامی** طبع **تهران** ص ۱۸۵ ـ ۱۸۹ ومقالات عمیق **پروفسوررابرتسون** Prof. D. S. Robertsou استاد **دانشگاه‌کمبریج** درمجلهٔ **انجمن‌همایونی‌آسیائی**، اکتوبر ۱۹۴۵ و آوریل ۱۹۴٦ م) . تاریخ دفتر دوم‌آن مثنوی سال ۸۹۰ هـ است بطوریکه در متن انگلیسی فوق‌آمده ، دفتر سوم تاریخ‌ندارد ولی قاعدةً باید بعد از سال ۸۹۰ باشد این بیت درتلوآن مثنوی‌آمده است مشتمل برمادهٔ تاریخ :-

«چون حروفش بصادوضاد رسید خامه را حکم ایستاد رسید »

۲) مثنوی **سلامان‌وابسال** ظاهراً بسال ۸۸۵ هـ . بنظم آمده وراجع باصل آن‌حکایت وترجمهٔ‌آن‌رجوع‌شود بکتاب **جامی** طبع **تهران** ص ۱۸۹ و مقالهٔ مفصل انگلیسی تألیف نویسنده این‌حواشی، طبع **تهران** سال۱۹۴۷ م ، موسوم‌به:

« FitzGerald's Translation of Jami »

۳) رجوع شود **بکتاب‌جامی** طبع‌**تهران** ص۱۹۳ .

٤ـ **سبحةالابرار** ـ کهدودفعه بچاپحروفیدر ۱۸۱۱م. و۱۸٤۸م. ویك‌دفعه بچاپ‌سنگی درسال ۱۸۱۸م در **کلکته** بچاپ رسیده‌است (۱)

٥ ـ **یوسف و زلیخا** ـ که بسال ۸۸۸ هـ ./ ۱٤۸۳ م . تألیف شده ومعروفترین‌مثنویات‌سبعه‌است . آنراباًلمانی **روزنزوبك** Rosenzweig در **وینه** درسال۱۸۲٤م. بشعرترجمه وطبع‌نموده است ، ترجمه انگلیسی آن‌بقلم **گریفیث** R. T. H. Griffith در **لندن** بسال ۱۸۸۸ م . وترجمه خیلی متوسط‌دیگری‌بازدر **لندن** بقلم **روجرز** A.Rogers درسال۱۸۹۲م طبع‌وانتشار یافته‌است (۲)

٦ ـ **لیلی ومجنون** ـ که درسال ۸۸۹ هـ/ ۱٤۸٤ م . تألیف شده و بفرانسه بقلم **مسیوشزی** Chézy در **پاریس** بسال ۱۸۰٥ م ترجمه‌شده وبآلمانی بقلم **هارتمان** Hartmann در **لیپزیك** بسال ۱۸۰۷ م. منتشر گردیده است (۳) .

۷ـ **خردنامۀاسکندری** ـ که در میان آن مثنویات کمتر مورد توجه واقع شده‌است وتاحدی که من آگاهی دارم هنوز صورت طبع ویا ترجمه نیافته‌است (٤)

---

۱) **سبحةالابرار** در۸۸۷ هـ تألیف‌شده و در تهران بسال ۱۳۱٥ هـ . ش . نیزبطبع سنگی رسیده . رجوع‌شود بکتاب **جامی** ص ۱۹٥ . اخیراً نیز در عداد مثنویات سبعه (هفت‌اورنگ) درطهران طبع شده‌است .

۲) رجوع‌شود بکتاب‌جامی ص۱۹۷ .

۳) رجوع شود بکتاب«**رمئووژولیت ـ شکسپیر** ، **و مقایسه بالیلی ومجنون‌ـنظامی**» تألیف‌نویسنده طبع **تهران** ، ۱۳۱۹ هـ . ش . صفحۀ ۱۹۳ و **کتاب‌جامی** تألیف این‌بنده ص۲۰۰ .

٤) رجوع شودبه :**کتاب‌جامی** ص۲۰۱ ،

سلسلة الذهب

نسخه خوبی از کتاب **سلسلة الذهب** در تصرف من است که بسال ۹۹۷ هـ . / ۱۵۸۸ م . کتابت شده ، این مثنوی از مباحث مختلفهٔ کلامی واخلاقی ومذهبی بحث میکند باتمثیلات و حکایات و مشتمل است بر ۷۲۰۰ بیت تقریباً . عدم ارتباط وانقطاع مطالب آن ازیکدیگر ، هم چنین انتخاب بحر نامطلوب آن ظاهراً باعث شده که آن از دیگر مثنویات سبعه کمتر مشتهر ومتداول بشود ، ازینرو نسخه آن کمیاب است . آن کتاب را بنـام **سلطان حسین** مصدر نموده و گفته است ـ :

«**شاه سلطان حسین** آنکو بست　　چرخ را عدلش از تعدی دست »

پس از آن معمائی [۱] درغایت صنعت و هنرمندی بنام همان سلطان نگاشته که بسیار پیچیده ومشکل است .

برای نمونه از آن مثنوی حکایت ذیل را نقل میکنیم که مشتمل است برقصهٔ « کریستن آن شاعر که قصیده ای غرا درحضرت پادشاه خواند و هیچکس تحسین او نکرد جز جاهلی که به اسالیب سخن عارف نبود » ـ :

« شاعری در سخنوری ساحر　　در فن مدح گستری ماهر
بهر شاهی لوای مدح افراخت　　پر صنایع قصیده‌ای پرداخت:
مدح شاهان بعقل وشرع رواست　　ز آنکه شاهنشه ظل خداست
هست عاید بنفس صاحب دل　　مدحت ظل بمدح صاحب ظل.
برد روزی یکی نکو خوانرا　　که رساند بعرض شاه آنرا
نظم را حسن صورت میباید　　تا از آن حسن آن بیفزاید
پای تا سر قصیده را برخواند　　حرف حرفش بسمع شاه رساند

۱) معما Acrostic

در سخن واجبست حسن بیان | حق از آن گفت «رتّل القرآن»
خواندنش چون بآخر انجامید | و ز ادای سخن بیارامید،
داشت شاعر باهل مجلس گوش | که بتحسین او کنند خروش،
ز آن هنرمند میکند جانی | کش ستایش کند هنر دانی
هیچ کس دم نزد زبان نگشاد | داد تحسین آن قصیده نداد.
ناگهان شهره‌ای بجهل وغرور | بانگ زد از جریم مجلس دور:
«بارك الله فلان نکو گفتی | گوهر مدح شه نکو سفتی!»
مردشاعر چوسوی‌او نگریست | دست بر رو نهاد و زار گریست
گفت«بشکست‌ازاین‌حدیثم‌پشت | بلکه تحسین این خبیثم کشت
ترك تحسین پادشاه و گدا | روی بخت مرا نکرد سیا
و آفرینی که این مغفّل کرد | روز عیش مرا مبدل کرد
هرچه از بوستان بیخردیست | گرچه شاخ قبول بیخ ردیست
شعر کافتد قبول خاطر عام | خاص‌داند که سست‌باشد و خام
میل‌هر کس بسوی‌جنس‌وی‌است | آنچه‌پخت‌ست جنس‌خام کی‌است؟
زاغ خواند نفیر ناخوش زاغ | چه شناسد صفیر بلبل باغ
جغد سازد بکنج ویرانه | کی پذیرد ز قصر شه خانه
نیست چون دیده سخن بینش | عار می آیدم ز تحسینش.»
همچنین رافضی بآن دغلی | چون کند مدح و آفرین علی
آید از مدح او علی را عار | و آفرینش بود علی را بار
گربو گوئی که میل دل هرگز | نیست خالی ز نسبتی جایز
رافضی بس دنی، علی عالیست | میل چون از مناسبت خالیست
باز گویم حکایتی در باب | کزتأمل درآن رسی بجواب..

مثنوی سلسلة الذهب بسه‌دفتر تقسیم شده که ازآنجمله دفتر اول منتهی‌میشود بمنظومه‌ای دربیان اعتقادات‌شاعر موسوم‌به «**اعتقاد نامه**». درآن‌نشان میدهد که جامی‌باوجودمقام تصوف وعرفان، دردین ومذهب

سنی معتقدی بوده است . درآن منظومهٔ اصول مذهب‌را یکان یکان عنوان قطعات خود قرارداده است وآنها ازین‌قرارند : ـ

دروجود حق‌سبحانه ، دروحدت‌حق ، درصفات حق‌تعالی ـ ازقبیل حیات وعلم واراده وقدرت وسمع وبصر وکلام ، در افعال حق‌تعالی ، در وجود ملائکه ، درایمان بانبیاء ، در فضیلت **محمد** (ص) بر سایر انبیاء ، درخاتمت نبوت وی ، درشریعت وی ، درمعراج‌وی ، درمعجزات وی ، در کتابهای الهی ، درقدیم بودن کتاب الهی ، درفضیلت امت‌رسول برسایر امم ، درشرف‌آل واصحاب وخلفاء او ، دراشارت بآنکه تکفیر اهل قبله جایزنیست . درعذاب قبر ، ونکیرومنکر ، درنفختین صوراسرافیل ، در نظار صحائف ، درمیزان ، درصراط ، درموقف عرصات ، در اشاره بخلود کفاردرنار وخروج بعضی‌از عصاة‌بشفاعت ، دربهشت ومراتب‌آن .

دفتر دوم آنمثنوی مشتمل است غالباً برتحقیق در اقسام مختلفه ووجوه گونا گون عشق‌مجازی وحقیقی‌وحکایاتی برسبیل‌تمثیل ازاحوال اولیا وعشاق .

دفتر سوم غالباًمشتمل‌است برحکایات‌سلاطین . ودرپایان‌اخباری چندازاطباء دارد که دوحکایت ازآن‌نقل ازکتاب‌چهار **مقالهٔ**[1]**عروضی سمرقندی** ، یکی منسوب به **ابن‌سینا** ست درخصوص طبیبی که در دربار **سمرقند** بود و کنیزکی را به‌معالجه روحی شفا بخشود [2] و دیگری باز درباب **ابن‌سینا** ست که چگونه یکی از شاهزادگان **آل بویه** را از مرض مالیخولیا نجات‌داد ، وپس ازآن گفتاری است دربیان دونوع‌شعر

---

۱) رجوع‌شود به : **چهارمقالهٔ عروضی سمرقندی** ، طبع‌اوقاف‌کیب

۲) رجوع‌شودبه : **مثنوی‌مولانای‌رومی** ، دفتراول .

که « یکی آسایش جان است ودیگری کاهش دل » و آنگاه مقالتی بسیار دلکش در بیان شعراء گذشته که « از سلاطین پیش رتبه‌ها یافتند و نام ایشان بواسطهٔ مدائح آنان برصحیفهٔ روزگار بماند » و شعرائیکهٔ در آنجا نام‌میبرد عبارت‌اند از **رودکی**، **عنصری**، **سنائی**، **نظامی**،**معزی** **انوری** ، **خاقانی**، **ظهیر**، **سعدی** ،**کمال**،**سلمان‌ساوجی** . وهم دراینجا حکایتی‌دیگر از کتاب**چهارمقاله**منقول‌است،درداستان**عنصری** که‌بدوبیت « گرهی را که ازبریدن زلف **ایاز** بردل **محمود** افتاده‌بود بگشاد»

مثنوی **سلسلةالذهب**ناگهانی‌اختتام‌میبابد‌به‌خاتمه‌ای‌بسیارمختصر. آدمی چون آنرا میخواند احساس میکند که درهرجای آن دفترمیتوان آنرا خاتمه داد . بعبارت دیگر در**سلسلة الذهب** ممکن است خواننده بسیاری از قلابه‌های زنجیر را ازدست بدهد بدون آنکه اختلالی در آن سلسله‌روی‌نماید،وانتظام‌مثنوی‌مختل‌شود. این کتاب‌مشتمل‌است‌بر بسیاری تحقیقات عالیه ، لیکن طول کلام و فقدان وحدت معنی در مطالب آن عیب آن شمرده میشود .

سلامان‌وابسال

خوانندگان انگلیسی زبان میتوانند بسهولت از خاصیت ومفهوم حکایت‌تمثیلی وعجیب **سلامان و ابسال** بوسیلهٔ‌ترجمهٔ‌شعرآزادوخلاصه‌ای که**فتیز جرالد** ازآن‌نموده‌است استفاده کنند . ترجمهٔ آن بشعر آزاد بسیار زیبا و تا حدی فصیح است لکن‌وزن‌مخصوص Hiawatha که برای‌آن‌بکاربرده ونیزحکایات‌وتمثیلات زیاد غالباً یك سره و یکنواخت بودن مطلب را مختل ساخته و از اینرو چندان‌مطلوب واقع نشده‌است [۱].

---

۱) رجوع‌شودبمقالهٔ‌انگلیسی‌این‌بنده‌طبع‌مترجم، **تهران**، ۱۹٤۷م .

این حکایت درنوع خود بسیارلطیف وظریف میباشد و اشخاص آن تمثیل عبارتند از پادشاه **یونان** ومرد حکیم که معلم ومستشاراوست و پسرزیبا وعزیز وی موسوم به **سلامان وابسال** که دایه خوبروی آن پسر است و**زهره** که‌همان‌ستارهٔ‌سیارهٔ ونوس Venus میباشدوجمال آسمانی‌را مجسم میسازد وبواسطهٔ او نقش‌ابسال ازصفحه خاطرسلامان محو می‌شود درمیان مطالبی که در این حکایت عجیب و غیر طبیعی است همانا تولد **سلامان** است بدون‌اینکه مادری‌داشته باشد که اورا بزاید .

شاعر با اینکه خود متأهل بوده است ، در این مثنوی زن‌داری را نکوهش بسیار کرده .

ابسال باوجود اختلاف سن که درحدود بیست سال بزرگتر بوده عاشق طفل شیرخوار خود یعنی **سلامان** میشود و چون بحد رشد و بلوغ میرسد اورا بجادوئی فریفته و مفتون خود میسازد ، این معنی نزد شاه و حکیم ناپسند میافتد ، وحکیم بوسیله قوه‌مغناطیسی **سلامان** را مجبور میکند که دربهشت زمینی آنجا که‌باابسال‌نوجوان‌فرار کرده‌بود توده‌ای عظیم ازهیزم‌فراهم‌سازد وهردوعاشق ومعشوق خودرا درآن عرضه حریق قراردهند ودر نتیجه **ابسال** بیچاره بکلی سوخته وخاکستر میشود ، ولی **سلامان** بی‌آنکه‌آسیبی بدو برسد سالم وتندرست بیرون میآید، درحالتی که از تمام شهوات و هوسهای جسمانی پاك و مطهر شده و مستحق تاج وتخت‌میگردد ، وپدرش آنهردو را باو میبخشد . این تمثیل که بخودی خود و بدون هیچگونه تفسیری روشن وواضح است درمقدمه‌آن ترجمه (ص۵-۷۱ ، ترجمه **فیتزجرالد**)کاملا شرح شده‌است .

اینك از این مثنوی که مترجم انگلیسی یکنوع لطفی در نظر هواخواهان ادبیات فارسی باو داده در این جا یك قطعه از اصل نقل میکنیم . این قطعه متضمن وصفی است از آن دو عاشق و معشوق و شرح ملالت پادشاه از ورود آنان بجزیره مسحوره که در آنجا ایامی خوش بلهو و لعب میگذرانیدند :

« از پس ماهی که زورق راندند — وز دم دریا ز رونق ماندند
شد میان بحر پیدا بیشه ای — وصف او بیرون ز هر اندیشه ای
هیچ مرغ اندر همه عالم نبود — کاندر آن عشرتگه خرم نبود
یك طرف درجلوه باهم جوق جوق — چون تذرو از تاج وچون قمری ز طوق
یك طرف صف صف همه دستان سرای — ساز دستان کرده از منقار و نای
تو درختان شاخ در شاخ اندرو — در نوا مرغان کشاخ اندرو
میوه در پای درختان ریخته — خشك و تر با یکدیگر آمیخته
چشمهٔ آبی بزیر هر درخت — آفتاب و سایه کردش لخت لخت
شاخ بود از باد دستی رعشه دار — مشت پر دینار از بهر فشار
چون نبودی نیك گیرا مشت او — ریختی از فرجهٔ انگشت او
گوئیا باغ ارم چون در نهفت — غنچهٔ پیدائیش آنجا شکفت
یا بهشت عدن بی روز حساب — بر گرفت ازروی خویش آنجا نقاب
چون **سلامان** دید لطف بیشه را — از سفر کوتاه کرد اندیشه را
با دل فارغ ز هر امید و بیم — گشت با **ابسال** در بیشه مقیم
هردو شادان همچو جان و تن بهم — هردو خرم چون گل وسوسن بهم
صحبتی ز آویزش اغیار دور — راحتی ز آمیزش تیمار دور
نی ملامت پیشه با ایشان بجنگ — نی نفاق اندیشه باایشان دورنگ
گل دو آغوش و خراش خار نی — گنج در پهلو و زخم مار نی
هرزمان درمرغزاری کرده خواب — هرنفس از چشمه ساری خورده آب
گاه با بلبل بگفتار آمده — گاه با طوطی شکر خوار آمده
گاه با طاوس در جولانگری — گاه در رفتار با کبك دری
قصه کوته ـ دل پراز عیش وطرب — هر دو میبردند روز خود بشب

خودچه ز آن‌بهتر که باشدباتویار   درمیان وعیب‌جویان بر کنار .. »

تحفة الاحرار منظومه‌ایست تعلیمی و تربیتی مشتمل بر مطالب کلامی و اخلاقی که علاوه برحمد الهی ونعت‌نبی ومناجات‌محتوی بربیست‌مقاله‌است که از آنجمله

تحفة‌الاحرار

مقالهٔ بیستم خطابی است بفرزند خرد سال شاعر ، **ضیاءالدین یوسف** که درآنوقت چهارساله بوده درحالتی که خودشاعر شصت‌سال داشته . و هریك‌از آن‌مقالات منتهی‌میشود به‌یك‌یاچند حکایت‌ومثل که برای‌توضیح وتأیید مقال آورده است . درمقدمهٔ مختصر منثوری که درآغاز آن‌مثنوی قرارداردء**جامی** بیان‌میکند که آن‌را بسبك وروش **مخزن‌الاسرار نظامی** و**مطلع‌الانوار امیرخسرودهلوی** ساخته است . وروی‌هم‌رفته اشعار آن سنگین ویك‌نواخت‌میباشد وآنرانمیتوان بهترین نمونهٔ آثارجامی‌دانست برای مثال دراینجا قطعه‌ای از همان مقالهٔ که نصیحتی است بفرزندش نقل می‌نمائیم (۱) .

«مقالهٔ بیستم،درپنددادن فرزندارجمند که دربوستان طفولیت به‌نبات‌حسن‌خرد پرورده وبار دردبستان بلاغت بنهایت کمال پی‌آورده .

ای شب امید مرا ماه نو	دیده بختم بخیالت گرو
از پس سی روز بر آید هلال	روی نمودی تو پس‌از شصت‌سال
سال تو چارست بوقت شمار	چار تو چل بادو چلت باد چار
هرچل‌تو یك چله کز علم وحال	سیر کنی در درجات کمال
نام تو شد **یوسف** مصر وفا	بازلقب دولت **و دین راضیا**
میکنم از خامهٔ حکمت نگار	بهر تو این نامهٔ حکمت نگار
گرچه کنون نیست ترا فهم پند	چون بحد فهم رسی کار بند

۱) رجوع‌شود به‌تحفة‌الاحرار،طبع **فوربز فالکونر**،ص ۱۵-۱۶

تا نشود برقع تو موی روی	پا منه از خانه ببازار و کوی
سلسلهٔ بند قدم خویش باش	حبس نشین حرم خویش باش
هیچگه از صحبت همخانگان	رخت مبر بر در بیگانگان
طلعت بیگانه نه میمون بود	خاصه که سالش زتو افزون بود
ور بدبستان سر وکارت دهند	لوح الف بی بکتارت نهند
پهلوی هر سفله مشو جانشین	از همه یکتا شو و تنها نشین
گرچه بخود نیست کج اندام الف	بین که چسان کج شده درلام الف
لوح خود اندم که نهی بر کنار	چون الف انگشت از آن برمدار
دالوش از شرم فکن سر بپیش	صاد صفت دوزبران چشم خویش
خنده زنان گاه بآن که باین	رشتهٔ دندان منما همچو سین
دل مکن ازفکر پریشان دونیم	تنگ دهان باش ز گفتن چومیم
کوشش بیهوده زهر قیل و قال	تا نکشی درد سر گوشمال
دار ادب درس معلم نگاه	تا نشوی طبلك تعلیم گاه
سیلی او گرچه فضیلت ده است	گرتو بسیلی نرسانی به است(۱)

این قطعه هر چند شامل نصایح پدرانه بسیار عالی وبلند مرتبه میتواند باشد، لکن موضوع مناسبی برای شعرسازی وچامه پردازی نیست ، و در همان حال افکار واندیشه های معقد بسبك معما ولغز ، که دروس اخلاقی راازاشکال حروف الفبا بیرون تراشیده، آنرابقدری مشکل ساخته است که حتی ترجمهٔ آن به نثر نیز امکان پذیر نیست .

سبحة الابرار

مثنوی **سبحة الابرار** نیرمنظومهٔ تعلیمی است مشتمل بر مطالب کلامی و عرفانی و اخلاقی و بسیار شبیه است به **تحفة الاحرار** وبهمان درجه فاقدارتباط درمطالب

۱) نقل از نسخهٔ خطی سبعهٔ جامی ملکی اینجانب که نزدیك بعهد مؤلف کتابت شده است .

و کمتر از آن درصورت وماده جالب طبع است (۱)

حکایت ذیل راجع به **ابراهیم** (ع) وپیر آتش‌پرست که در **بوستان سعدی**(۲) نیز آمده ودر کتاب گرامی فارسی تألیف **فوربز** مورد بحث و تحقیق شده‌است برای نمونه ذیلاً درج میشود :ـ

« پیری از نور هدی بیگانه	چهره پر دود ز آتش خانه
کرد از معبد خود عزم رحیل	میهمان شد بسر خوان خلیل

۱) برخلاف براون محققان فارسی زبان برآنند که **سبحةالابرار** از حیث لطافت ابیات وحکم واخلاق وعلوممانی وبحر مطبوع وارتباط کلام از نغزترین مثنویات **جامی** است (رجوع کنید به **کتاب جامی** ص۱۹٦)

۲) قطعهٔ **سعدی** از **بوستان** ذیلاً نقل میشود تا مقایسهٔ آن باکلام **جامی** سهل باشد (بوستان ـ باب دوم)

« شنیدم که یك‌هفته ابن السبیل	نیامد بمهمانسرای **خلیل**
ز فرخنده خوئی نخوردی بگاه	مگر بی نوائی بر آید ز راه
برون رفت وهر جانبی بنگرید	باطراف وادی نگه کرد ودید
به تنها یکی در بیابان چو بید	سر ومویش ازگرد پیری سپید
بدلداریش مرحبائی بگفت	برسم کریمان صلائی بگفت
که ای چشمهای مرا مردمك	یکی مردمی کن بنان و نمك
نعم گفت وبرجست وبرداشت گام	که دانست خلقش، علیه السلام
رقیبان مهمانسرای خلیل	بعزت نشاندند پیر ذلیل
بفرمود ترتیب کردند خوان	نشستند بر هر طرف همگنان
چو بسم الله آغاز کردند جمع	نیامد ز پیرش حدیثی بسمع
چنین گفتش ای پیر دیرینه روز	چو پیران نمی‌بینمت صدق وسوز

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چون‌خلیل آن خللش دردین‌دید | بر سر خوان خودش نپسندید
گفت ـ « باواهب روزی‌بگرو | یا ازاین مائده برخیز و برو»
پیر بر خاست که ای نیك نهاد | دین خود را بشکم نتوان داد
با لبی خشك و دهانی ناخورد | روی ازآن مرحله درراه آورد
آمد از عالم بالا بخلیل | وحی ـ کای درهمه‌اخلاق‌جمیل
گرچه‌آن پیر نه‌بر دین تو بود | منعش از طعمه نه آئین تو بود
عمر او بیشتر از هفتاد است | که درآن معبدکفرآباد است
روزیش وا نگرفتم روزی | که نداری دل دین اندوزی
چه شود گرتوهم از سفرهٔخویش | دهیش یك‌دوسه لقمه کم وبیش !
از عقب داد خلیل آوازش | گشت بر خوان کرم دمسازش
پیر پرسید که ـ ای لجهٔ جود | از پی منع عطا بهر چه بود ؟
گفت با پیر خطابی که رسید | وآن جگرسوز عتابی که رسید
پیر گفت- آنکه کندگاه خطاب | آشنا را پی بیگانه عتاب
راه بیگانگیش چون سپرم ؟ | ز آشنائیش چرا بر نخورم ؟
روی در قبلهٔ احسان آورد | دست بگرفتش وایمان آورد ..!

این‌حکایت وتعلیم‌اخلاقی که درآن‌بکاررفته بسیارعالی‌است لیکن غالب سخن‌سنجان **ایران** شعر **سعدی** رابر کلام‌جامی ترجیح‌میدهند .

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل :

نه‌شرط‌است وقتیکه‌روزی‌خوری | که نام خداوند روزی بری ؟
بگفتا نگیرم طریقی بدست | که نشنیدم از پیر آذر پرست
بدانست پیغمبر نیك فال | که‌گبر است پیر تبه بوده حال
زخواری براندش چو بیگانه‌دید | که منکر بود پیش پاکان پلید
سروش‌آمد از کردگار جلیل | بهیبت ملامت کنان «کای‌خلیل
منش‌داده صدسال روزی و جان | ترا نفرت‌آمد ازاو یك زمان !
گراو میبرد پیش آتش سجود | تووا‌پس چرامیبری دست‌جود؟»

یوسف وزلیخا

پنجمین مثنوی از مثنویات **هفت‌اورنگ** داستان «**یوسف و زلیخا**» است که از همه معروف‌تر و متداول‌تر ونیز هم‌اصل وهم ترجمهٔ آن بیشتر دردسترس است. تمام‌آن کتاب با ترجمهٔ منظومهٔ آلمانی آن بانضمام یادداشت‌ها وحواشی بدست **بارون‌روزنزویگ** بقطع ظریفی در **وینه** درسال۱۸۲٤م. بطبع رسیده است، وعلاوه‌بر آن‌چندین‌مرتبه‌درممالك شرق‌نیزچاپ‌شده.[۱] چنانکه قبلاً اشعار شدمستر **روجر** آنرا بشعر انگلیسی ترجمه نموده است‌بسال ۱۸۹۲ م، ولی‌آن ترجمه را نمیتوان چندان مطلوب شمرد. ترجمه ای دیگر بانگلیسی‌درایران‌بسال۱۸۸۱م. بقلم‌مستر **گریفیث** انجام یافته‌که بنظر من نرسیده. من خود نیز دو قطعهٔ زیبا ازآن‌کتاب درباب طبیعت جمال ومیل ذاتی آن بظهور و بروز، و در باب محبت مجازی که پل و صراط‌عشق حقیقی‌است[۲] ترجمه‌نموده وبطبع‌رسانیده‌ام درابتدا آن در ضمن‌خطابه‌ای بود که‌درباب **تصوف** ایراد کرده‌بودم‌ودرمجموعهٔ **نظامات مذهبی‌جهان**[۳] بطبع‌رسیده‌است وبازدرجلداول **تاریخ ادبیات ایران** ٤۳۹و٤٤۲ تجدید چاپ‌شده.

این حکایت بر اساس **سورهٔیوسف** (سورهٔ دوازدهم **قرآن**) که «احسن القصص» نام دارد بنظم آمده، موضوع آن یکی ازمعروفترین

---

۱) رجوع‌شود به‌فهرست‌کتابهای فارسی اداره هندوستان تألیف**اته** ص۷٤٦.

۲) این‌قسمت تفسیری‌است ازمعنای کلام **متصوفه** که‌گفته‌اند «المجاز قنطرة الحقیقه»

۳) مجله‌نظامات‌مذهبی‌جهان: «Religious systems of the World» طبع **سوان‌سوننشین** Swan Sonnenschien، سال ۱۸۹۲، ص۳۱٤

مواد حکایات عاشقانه‌ای است که در ایران و عثمانی معروف، و نیز توجه شاعر بزرگ فردوسی را بعد از نظم شاهنامه جلب کرده[1] و پس از او بسیاری از اساتید شعر فارسی به نظم آن حکایت برخاستند. فهرست کامل و خلاصه از شعراء ترکی زبان که این قصه را بنظم آورده‌اند مستر گیب در تاریخ شعر عثمانی (جلد دوم صفحهٔ ۱۴۸) در حاشیه کتاب آورده است، لیکن درمیان همه این داستان سرایان که این قصه را بشعر درآورده‌اند مثنوی جامی بسزا ارجمند ترین مقام را حائز است، و بیشتر شهرت وی در روی آن قرار گرفته.

قطعه ذیل از ترجمه فن روزنزویگ جلد دوم صفحه ۱۹ نمونه‌ای است از آن مثنوی و آن حکایت بازغه است که وی نیز خاتونی بود چون زلیخا وعاشق یوسف گردید ولی «ازفرط عشق ازمحبت مخلوق به‌محبت خالق افتاد:»

«چو یوسف این سخنها کرد از آن گوش	غذای جان فشاند از چشمهٔ نوش
بگفتا صنعت آن صانعم من	که از بحرش برشحی قانعم من
فلك يك نقطه از كلك كمالش	جهان يك غنچه از باغ جمالش
ز نور حکمتش خورشید تابی	ز بحر قدرتش گردون حبابی
جمالش بود پاك از تهمت عیب	نهفته در حجاب پردهٔ غیب
ز ذرات جهان آئينه ها ساخت	زروی خود بهر یك عکس انداخت
بچشم تیز بینت هر چه نیکوست	چو نیکو بنگری عکس رخ اوست
معاذ الله ز اصل ار دور مانی	چو عکس آخر شود بی نور مانی

۱) صحت انتساب مثنوی یوسف و زلیخا بفردوسی محل تردید است. رجوع شود به تحقیقات استاد دانشمند آقای عبدالعظیم قریب

نسخ دو مثنوی آخر **سبعه**، یعنی **لیلی و مجنون** و **خرد نامه اسکندری**، فراوان نیست . ولیکن من آنهردو را در نسخه خطی نفیسی که در سال ۹۳۷ ه / ۱۵۳۰ م. نوشته شده و متعلق است بکتابخانه **ترینیتی کالج** Trinity College در **کمبریج**، بدقت مطالعه و کنجکاوی نموده ، وقطعات ذیل را از لیلی مجنون برای نمونه انتخاب و ترجمه کردم .

لیلی و مجنون

در معنی عشق صادقان و صدق عاشقان

چون صبح ازل ز عشق دم زد　　عشق آتش شوق در قلم زد

از لوح عدم قلم سر افراشت　　صد نقش بدیع پیکر انگاشت

هستند افلاك زادهٔ عشق　　ار کان بزمین فتادهٔ عشق

بی‌عشق نشان ز نیك و بد نیست　　چیزی که ز عشق نیست خود نیست

این سقف بلند لاجوردی　　روزان و شبان بگرد گردی

نیلوفر بوستان عشق است　　گوی خم صولجان عشق است

مغناطیسی که طبع سنگ است　　در آهن سخت کرده چنگ است

عشقیست فتاده آهن آهنگ　　سر بر زده از درونهٔ سنگ

بین سنگ که چون درین نشیمن　　بی سنگ شود ز شوق دشمن

زان گیر قیاس دردمندان　　در جذبهٔ عشق دلپسندان

هر چند که عشق دردناکست　　آسایش سینه های پاکست

از محنت چرخ باژگون کرد　　بی دولت عشق کی رهد مرد

در سبب نظم کتاب و باعث ترتیب این خطاب

زین راز چو پرده باز کردم　　وین طرفه ترانه ساز کردم

شد طوطی طبع من شکر خا　　از قصهٔ **یوسف و زلیخا**

جست از کلکم در آن شکر ریز　　شیرین سخنان شکر آمیز

در عالم از آن فتاده شوری — در خاطر عاشقان سروری
سر چشمهٔ لطف بود لیکن — ز آن تشنگیم نگشت ساکن
مرغ دل من ز جای دیگر — میخواست زند نوای دیگر
چون قرعه زدم بفال میمون — افتاد بشرح حال مجنون
هرچند که پیش ازین دو استاد — در ملک سخن بلند بنیاد
در نکته وری زبان گشادند — داد سخن اندر آن بدادند
از گنجه چوگنج آن گهرریز — در هند چوطوطی‌این‌شکرریز
آن مقرعه زن بگوش دعوی — وین جلوه ده عروس معنی
آن کنده زنظم نقش در سنگ — وین داده بحسن صنعتش رنگ
آن برده علم باوج اعزاز — وین کرده فسون ساحری ساز
من هم کمر از قفا ببستم — بر ناقهٔ باد پا نشستم
هر جا که رسید رخش ایشان — از خاطر فیض بخش ایشان
من نیز بفاقه ناقه راندم — خود را بغبارشان رساندم
گر مانده‌ام از شمارشان پس — بر چهرهٔ من غبارشان بس

حکایت ذیل را ازخردنامه‌اسکندری که ازهمان‌نسخه‌خطی‌اقتباس وترجمه شده دراینجا درج میکنیم .

«حکایت آن خاد (۱) که‌گوش برافسانهٔ غوك نهاد و نقد را بامیدنسیه ازدست‌بداد» .

کنون میدهد دور چرخم بباد — بضرب المثل قصهٔ غوك و خاد
یکی خاد مرغ هوائی شکار — فرو مانده از ضعف پیری ز کار

---

۱) «خاد» «غلیواج» باشد **کمال‌اسماعیل** راست :

گرگ راپیشه پوستین دوزی است — در دکانی که عدل تست استاد
هم بجا آرد ار تو فرمائی — باز را دایگی بچهٔ خاد »

فرهنگ جهانگیری

ز بال و پرش زور پرواز رفت　　بصید غرض چنگش از کار رفت
ز بی‌قوتیش خاست از جان نفیر　　وطن ساخت کرد یکی آبگیر
پس از مدتی کرد آنجا درنگ　　در افتاد غوکیش ناگه بچنگ
بر آورد فریاد بیچاره غوک　　که‌ای‌سورم‌ازدست‌تو گشته‌سوک
مکن یکزمان در هلاکم شتاب　　زمام شتاب از هلاکم بتاب
نیم من بجز طعمهٔ طبع کوب　　نه درکام نیکم نه‌در معده خوب
تنم نیست جز پوستی ناگوار　　بآن کی قناعت کند گوشت‌خوار
اگر لب گشائی بآزادیم　　فرستی بدل مژده شادیم
بهر لحظه زآئین سحر و فسون　　بتو ماهئی را شوم رهنمون
در آب روان پرورش یافته　　ز الوان نعمت خورش یافته
تن‌او همه گوشت سر تا بدم　　ازاو پوست‌دور، استخوان‌نیز کم
بپشت آبگون وزشکم سیم‌ناب　　بچشمان‌چوعکس کواکب در آب
چو در شب سپهر از نثار کرم　　همه پشت پهلوی او پر درم
نه درطبع اهل‌خرد رد چو من　　یکی لقمه از وی به‌ازصد چومن
بتلقین سوگند ها لب گشاد　　ز منقار او غوک بیرون فتاد
بیک جستن افتاد در آبگیر　　بخرمان دگرباره شد خاد اسیر
گرسنه بخاک تباهی نشست　　نه غوکش بپنجه نه‌ماهی بشست
منم همچو آن خاد حرمان زده　　ره خرمی بر دل و جان زده
ز فکر سخن رفته از دل حضور　　ز نقصان فکرم سخن پرقصور
بدستم ز محرومی بخت من　　نه جمعیت دل نه لطف سخن
بیا ساقیا ساغری می بیار　　فلك وار دور پیاپی بیار
از آن می که آسایش دل دهد　　خلاصی ز آلایش گل دهد
بیا مطربا عود بنهاده گوش　　بیك گوشمال آور اندر خروش
خروشی که دل را بهوش آورد　　بدانا پیام سروش آورد »

از آنجا که **سبعه جامی** تحقیقاً تقلید و پیروی از **خمسه نظامی**است، مختصرسنجشی در سبك و روش آن هر دو شاید در اینجا

مقایسه‌جامی با نظامی از لحاظ شاعری

بجا باشد ، چون از لحاظ ذوق ادبی‌بنظرمن این داوری برای یك‌تن بیگانه‌خالی‌ازصعوبت نیست، پس از همکار ایرانی خود **میرزا بهروز**(۱) فرزند طبیب و نویسندۀ معروف‌میرزا **ابوالفضل‌ساوجی** که‌جوانی‌است بلیاقت و آینده روشن‌آراسته ودرادبیات عربی وفارسی دستی داردخواهش کردم دراین باب مقاله مختصر بنویسد ، اکنون و در اینجا خلاصه کلام اورا نقل میکنم ـ .

جامی به شیرینی و سادگی در اشعار خود شاعری است خالی از تکلف که با **نظامی** همسری میکند بلکه بر او تفوق میجوید لکن در استحکام ومتانت‌وتصورات‌شاعرانه‌وفصاحت‌بپای‌او نمی‌رسد. برای فهم‌ودرك سخنان **نظامی** زبان‌فارسی‌راعمیقاً‌بایددانست درصورتیکه سخنان‌جامی راهمه کس می‌تواند بخواند و از آن بهره ببرد ، ازاینجاست که نام‌او در سرزمین **هندوستان وعثمانی** هرجا که‌ادبیات‌فارسی مانند لغت بیگانه است‌شهرت‌بسیاریافته، بعلاوه **نظامی** رامرتبه‌علم‌ودانش‌بلندتربوده ؛ نه تنها درلغت وادب وتاریخ بلکه درعلوم‌نیزخاصه در ریاضیات دستی قوی داشته است ، و بی‌آنکه خواننده در آن علوم معرفتی بسیار داشته باشد کلام اوراکاملا فهم نمیتواند کرد ، وهم‌چنین عمق معانی ومو شکافی که ازخصائص سخنان **نظامی** است کمتر دراشعار **جامی** یافت میشود .

---

۱) **ذبیح‌الله بهروز** - فاضل‌دانشمند معاصر که دارای قریحه‌ای سوزان و طبعی فروزان‌است، درمباحث عمومی عقاید خصوصی دارد،نویسندۀ این سطورهم ازآغاز عمر درشیراز توفیق معرفت او را حاصل کردم . وی درسال ۱۳۳۷هـ . به **کمبریج** رفته با **مرحوم براون** درطریق ادب ودانش معاضدت میکرده‌است . اکنون سالی چنداست که در **طهران** اقامت به‌تحقیقات ادبی مشغول است .

نظامی در یکی ازمثنویات **خمسه** خود یعنی در **اسکندرنامه** که دربحر وموضوع بآن‌قسمت‌از **شاهنامه** که دراحوال **اسکندر**است شباهت دارد ، باسلف بزرگوارخود یعنی **فردوسی** دم ازرقابت وهم‌آوری زده ، لیکن به‌حکم بسیاری ازسخن‌سنجان ازاو بمراتب فروتر مانده‌است[1] .
لکن **نظامی** ظاهراً بیشترازفردوسی تعصب مذهبی داشته ، درحالی‌که درعصروزمان فردوسی کمتراززمان‌وی این‌عقاید تسلط واستیلاداشته‌اند چنانکه باین معنی دراین اشعاراشاره میکند ـ :

جهانزآتش‌پرستی‌شدچنان‌گرم — که بادا زین **مسلمانی** ترا شرم
مسلمانیم ما او **گبر** نام است — گرآن‌گبری مسلمانی‌کدام است ؟
نظامی بر سر افسانه شو باز — که مرغ پند را تلخ آمد آواز

جامی هرچند عارف وصوفی مشرب است ، ولی درمبادی اسلامی پیرو **عقایدعامه** میباشد . و کمتر عنایت و علاقه به **ایران** قبل‌از اسلام ابرازمیدارد ، و حال‌آنکه **فردوسی** وتادرجه‌ای کمتر **نظامی** بتاریخ‌زمان باستان علاقه‌مندی خاص نشان داده‌اند . **جامی** وام خود را به‌سلف خویش بهیچوجه مخفی نداشته وفی‌الحقیقه بانهایت‌دقت روی گام‌اورفته؛ هرچند گاهگاهی بعضی‌موضوعات ومقالات‌ازابتکارات خاصه‌خویش‌نیزدر میان‌سخن‌آورده است[2] .

تقلید جامی از نظامی

---

۱) برای مقایسهٔ **فردوسی** با**نظامی** رجوع‌شود به **شعرالعجم، شبلی نعمانی** جلداول .

۲) مثلا رجوع‌شود بتوضیح حروف **بسمله** درمقدمهٔ مثنوی **تحفة‌الاحرار**.

جامی نه‌فقط در عناوین و اوزان وفصول وابواب مثنویات خویش از **نظامی** پیروی کرده ، بلکه درامور شخصی بسیار جزئی‌نیز بوی‌اقتفا مینماید . مثلاما نند **نظامی** اونیز فرزندهفت‌ساله خویش‌را مخاطب‌ساخته، ودرمثنویات خویش غالباً ویرا نصایحی‌چند میفرماید . تنها بااین‌اختلاف که **نظامی** پسر خود را تشویق بآموختن علم طب کرده، ولی **جامی** تحصیل علم دین و کلام‌را ترجیح داده‌است. مخصوصاً مشابهت‌این‌دواستاد درآنجا ظاهر میشود که سبب‌بنظم‌آوردن مثنویهای‌خودرابیان کرده‌اند. متأسفانه‌ضیق مجال‌مارامجبورمیکند که ازذکرمثال صرف‌نظر نمائیم[۱] اینگونه سنجشهای انتقادی مابین آثار و تألیفات شعراءِ بزرگ ایرانی اهمیتی بسزا دارد وامری‌است که . تاکنون ازآن غفلت شده‌است . ولی مطالعات‌مقدماتی درتاریخ ادبی وشرح‌احوال وکتاب شناسی که‌مخصوص مباحث‌ماست ، ماراهم‌دراین کتاب ومجلدات‌سابقه‌آن ازاین‌کار مفید مانع گردید .

غزلیات‌جامی

هرگاه‌بخواهیم‌ازغزلیات‌یااشعارغنائیLyric که‌جامی‌سه‌دیوان‌مستقل ازآنهاساخته‌است‌چنانکه‌بایدبحث کنیم ، هرآینه دامنه سخن دراز خواهد شد . دراروپا دانشمندان آلمانی به‌تنهائی در این باب مطالعات بسیار کرده اند خاصه **فن‌روز**ـ **نزویک**و[۲]**روکرت** Rückert [۳]و**ویکر هوزر**Wickerhauser در کتاب

---

۱) رجوع‌شود بملت نظم‌حکایت **لیلی و مجنون** نظامی و**جامی** (کتاب **رمئوژولیت** ،طبع‌طهران،۱۳۱۹ش.)

۲) رجوع‌شود بکتاب روزنزویک درباره **جامی** ، طبع **ویته**، ۱۸٤۰م .

٤) کتاب آثار **روکرت** که درمدت ۳۳سال (٦۸٤٤ - ۱۸۷٦م) تألیف‌شده

بلوتن کرانز Blütenkranz [۱]. نظر بمقام بلند و رتبت ارجمند جامی و کثرت آثاراو کتابی مفرد دربارهٔوی لازماست نگاشتهشود [۲] و حق‌او بدرستی اداگردد ، چه‌او نه‌ازلحاظ یك‌استاد غزل‌سرا بلکه بدلیل تأثیر عمیقی که کلام‌او درادبیات فارسی وترکی داشته شایسته بحث و تحقیق است .

دراینجا فقط بذکر چند نمونه ازغزلیات او که ازنسخه دیوان وی (طبع‌اسلامبول ۱۲۸٤ ه./ ۱۸٦۷ م .) اخذشده وباکمال استعجال‌انتخاب گردیده‌است اکتفامیشود . علاوه بریك نسخه‌خطی به‌نسخه‌چاپی‌دیوان طبع **لکهنو** ۱۲۹۸ ه./۱۸۸۱م . که‌آن‌نیز دردست‌من‌بوده ومفصل‌تراست نیز مراجعه نموده‌ام [۳] : ـ

---

۱) رجوع شود بکتاب **بلوتن کرانز** ، طبع‌**لیپزیك** ۱۸۵۵،**وینه** ۱۸۵۸م

۲) این‌بنده‌مترجم‌درسال۱۳۲۰شمسی موفق به‌نگارش‌رسالهٔمفصلی در بارهٔ آن استاد شده‌ام که هر چند دارای نواقص بسیار است ولی آنچه درحد امکان بوده راجع نزندگانی **مولانا** و آثار وصفات خاصه و عقایدو افکار وآثار و مزار وروابط او با سلاطین و بزرگان عصر استقصا نموده‌ام ، کتاب‌مذکوربهمت **وزارت‌فرهنگ در طهران** بطبع رسیده‌است .

۳) درتصرف این‌بندهٔ مترجم سه‌نسخهٔ از **دیوان‌جامی** موجوداست:- اول ، بخط زیبای نستعلیق هراتی، مجدول و مذهب، که‌اگرچه‌تاریخ نداود ولی ظاهراً قریب بزمان‌مؤلف تحریرشده . دوم ، نسخه‌ای جامع که شامل‌هرسه دیوان‌است مورخ‌بتاریخ ۹۳۵ ه . یعنی ۳۷سال بعداز وفات‌مولانا . سوم ، نسخه‌ای نستعلیق بسیارزیبا ، مجدول ومذهب که دوست معظم **جناب‌آقای‌ابراهیم‌قوام** باین بنده هدیه فرموده اند . بی‌تاریخ ولی غیرمغلوط . نسخهٔ‌جامعی نیز ازکلیهٔ‌آثار او در**کتابخانه‌ملی** در طهران

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

ـ ۱ ـ

« یا من بدا جمالك فی کل مابدا
بادا هزار جان مقدس ترا فـدا
می‌نالم از جدائی تو دم بدم چو نی
وین طرفه تر که از او نیم یك‌نفس جدا
عشق‌است‌وبس که‌در دو جهان‌جلوه‌میکند
گاه از لباس شاه و که ازکسوت گدا

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحهٔ‌قبل:

وجوددارد که بظن‌غالب بخط‌خود مؤلف‌میباشد ،
دریکی ازنسخ‌دیوان این‌غزل‌لطیف‌عرفانی بنظررسید ، تیمناً‌دراینجا درج‌میکنیم
تا نموداری‌ازکلام لطیف‌وافکارصوفیانه اوباشد : -

تا کی از خلق اسیر غم بیهوده شوی
از همه رو بخدا آر که آسوده شوی
روز وشب در نظرت موج زنان بحر قدم
حیف باشد که بلوث حدث آلوده شوی
خواب بگذار که در انجمن زنده دلان
گر شوی دیده ور ، از دیدهٔ نغنوده شوی
مس قلبی چه تکاسُل کنی اکسیر طلب
ز آن چه حاصل که بتلبیس زراندوده شوی
مکن ایخواجه درشتی که‌در این‌تیره مغاك
تا زنی چشم بهم زیر قدم سوده شوی
سعی در کاستن هستی خود کن که چوماه
چون‌شوی‌کاسته،شك‌نیست که افزوده شوی
جامی از فقر نسیمی بمشامت نرسد
تا خوش از بوده و غمناك زنا بوده شوی!

یك صوت بردو گونه همی آیدت بگوش
گاهی ندا همی نهیش نام و گه صدا
بر خیز ساقیا ز کرم جرعه‌ای بریز
بر عاشقان غمزده ز آن جام غمزدا
ز آن جام خاص کز خودیم چون دهد خلاص
در دیدهٔ شهود نماند بجز خدا
جامی ره هدی بخدا غیر عشق نیست
گفتیم و السلام علی تابع الهدی»

ـ ۲ ـ

« نسیم الصبح زرمنی رُبی نجد و قبلّها
که بوی دوست می آید از آن پاکیزه منزلها
چو گردد شوق وصل افزون چه جای طعن اگر مجنون
ببوی هودج لیلی فتد دنبال محملها
دل من پر زمهر یار و او فارغ ، نبود ست آن
که میگویند راهی هست دلها را سوی دلها
رسید اینك نوزره **سلمی** ومن از ضعف تن زینسان
فخذ یا صاح روحی تحفة منی و اقبلها
مریز ای ابر دیده آب حسرت برسر راهش
که دور اولی سم اسبش ز آسیب چنین گلها
مرا از هجر او در دل گره میبود صد مشکل
چو دیدم شکل او فی الحال حل شد جمله مشکلها
ز جور دور غم فرجام **جامی** قصه‌ها دارد
و لکن خوف املال الندّامی لم یطولها

ـ ۳ ـ

طرف باغ ولب جوی و لب جامست اینجا
ساقیا خیز که پرهیز حرامست اینجا

شیخ در صومعه گر مست شد ازذوق سماع
من ومیخانه که این حال مدامست اینجا

لب نهادی بلب جام و ندانم من مست
که لب لعل تو یا باده ،کدامست اینجا

بسته زلف سیاه تو نه تنها دل ماست
هر کجا مرغ دلی بسته دامست اینجا

میکشی تیغ که سازی دل ما را بدو نیم
تیغ بگذار که یك غمزه تمامست اینجا

پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل ما
نکته خاص مگو مجلس عامست اینجا

جامی ازعشق‌تو شدمست نه‌می‌دیدونه‌جام
بزم‌عشق‌است، چه‌جای می وجامست اینجا

ـ ٤ ـ

خوبان هزار و از همه مقصود من یکیست
صد پاره گر کنند بتیغم، سخن یکیست

خوش مجمعیست انجمن نیکوان ولی
ماهی کزوست رونق این انجمن یکیست

خواهیم بهر هر قدمش تحفه‌ای دگر
لیکن مقصریم که جان در بدن یکیست

گشتم چنان ضعیف که بی ناله و فغان
ظاهر نمیشود که درین پیرهن‌یکی‌است (۱)

---

۱) مضمون این بیت که‌دروصف ضعیفی ونزاری گوینده است در اشعار سعدی نیز دیده‌میشود چنانکه گوید :ـ

«ازضعیفی دست و تنگی جای — نیست طاقت که پیرهن بدرم»

ونیز گوید :

« باد اگر بر من اوفتد ببرد — که‌نمانده است زیرجامه تنی»

آنجا که لعل دلکش شیرین دهد فروغ

یاقوت و سنگ در نظر کوهکن یکیست

ناموس و نام ما تو شکستی ز نیکوان

آری زصد خلیل همین بت شکن یکیست

جامی دراین چمن دهن ازگفتگو به بند

کانجا نوای بلبل و صوت زغن یکیست »

این غزل ازحیث وزن شبیه است بغزلی که گویندهٔ آن مجهول[۱] وبیت چهارم آن ظاهراً مأخوذ ازبیت متنبی باشد درآن قطعه معروف که شاعرعرب درایام کودکی‌خود گفته‌است، وهی‌هذه ـ :

«ابلی الهوی اسفا یوم النوی بدنی — و فرق الهجر بین الجفن و الوسن

روح تردد فی مثل الخلال اذا — اطارت الریح عنه الثوب لم یبن

کفی بجسمی نحولا اننی رجل — لولا مخاطبتی ایاك لم ترنی »

درکلمات جامی اشعار ملمعات بسیار است که در آنها تأثیر ادب عرب بخوبی مشهود میشود[۲]

ازآنجمله دراین بیت :

« بودم آنروز من از طایفهٔ دردکشان — که نه‌ازتاك نشان‌بود ونه‌ازتاك‌نشان[۳]

۱) مرحوم براون‌دراینجا اشاره‌بشباهت این غزل باغزل معروف منسوب به حافظ کرده‌است وآنرادرکتاب خود «یك‌سال درمیان‌ایرانیان» بنام شاعری مجهول ثبت وترجمه نموده ،آن غزل این‌است .

«امروز شاه انجمن دلبران یکی است — دلبر اگر هزاربود دلبرآن یکی‌است»

۲) رجوع شود بفصلی که در این باب در کتاب‌جامی‌تألیف‌نویسنده‌آمده ، طبع طهران، ص ۱۲۶ .

۳) تمام این‌غزل که ازابیات معروف‌جامی‌است ذیلا درج‌میشود:-

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

این بیت مسلماً اقتباس از شعر شیخ **عمر بن الفارض المصری** است که میفرماید :

« شربنا علی ذکر الحبیب مدامة   سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم»

بعلاوه تأثیر غزلیات **حافظ** و **سعدی** را نیز در سخنان او بخوبی ملاحظه میتوان کرد ، همچنین در **رساله نینامه** سبك و افکار مثنوی **مولوی رومی** راپیروی فرموده است :

باری سخن ما باین کلمات دربارهٔ جامی که اگر خاتم الشعراء نباشد محققاً یکی از بزرگان اساتید شعر فارسی است، بپایان میرسد . در کلام این

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

« بودم آنروز درین میکده از دُرد کشان
که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان
از خرابات نشینان چه نشان میطلبی
بی‌نشان مانده از ایشان نتوان یافت نشان
هر یك از ماهوشان مظهر شأنی دگرند
شان آن شاهد جان جلوه گری ازهمه شان
جان فدایش که بدلجوئی ما دلشدگان
میرود کوی بکو دامن اجلال کشان
در ره میکده آن به که شوی خاك ایدل
شاید آن مست بدین سو گذرد جرعه فشان
نکتهٔ عشق به تقلید مگو، ای واعظ
بیش ازین باده بچش ، چاشنی هم بچشان
جامی این خرقهٔ پرهیز بیانداز که یار
همدم بی‌سر و پایان شود و رندوشان»

مرد نامی اندیشه‌های صوفیانه وعقیدهٔ بوحدت وجود به‌کاملترین وجهی وبه‌نمایانترین‌صورتی نمایان است ، هرچند از جهات دیگر بعضی‌اساتید باوی همدوش یابر او برتری‌دارند، ولی‌هیچ‌استادسخن‌وگویندهٔفارسی‌زبان درتنوع موضوع وتفنن بفنون مختلفه بپایه کمال او نمی‌رسد[۱] واعجاب وتحسین معاصران وی نسبت بقریحه فروزان اوبجا وسلطنت او درملك سخن بسزاست .

پایان

---

۱) قطعهٔذیل که مشتمل برمادهٔتاریخ‌سال‌وفات مولاناست‌اشاره‌ای‌وافی بذوفنونی اوست واینکه درهرعلمی اثری وتألیفی دارد ، ذکرآن‌قطعه‌درپایان حواشی این کتاب حسن‌الختام است .

« جامی که آفتاب سپهر کمال بود — تصنیف کرد علم بهرنسخه بی‌حسیب

رفت ازجهان‌وخواندمیان سخنوران — تاریخ‌فوت خویشتن«اشعار دلفریب»

۸۹۸

تشکر

نویسنده وظیفه خودمیداند که اززحمات بعضی از دوستان دانشمند که در طبع وغلط گیری وتهیه فهرست‌های این کتاب با این بنده یاری فرمودند تشکر نمایم :

نخست فاضل محترم آقای **دکتر حسن سادات ناصری** که درمقابله متن با اوراق مطبعه وتصحیح اغلاط رنج فراوان برده وزحمت بسیار کشیده و این بنده را مشمول محبتهای بی دریغ و رهین مطالعات فاضلانه خود فرموده‌اند . ثانیاً فهرست‌هائی که درچاپ اول این کتاب تهیه شده مدیون زحمت و کوشش برادر عزیزم آقای **دکتر محمد علی حکمت** استاد دانشگاه طهران است . در چاپ دوم **آقای فرخ صفوی** که از جوانان فاضل ودانشجوی دانشگاه میباشد زحمت تهیه آنها را قبول کردند که البته موجب کمال امتنان نویسنده است ازخداوند مزید توفیق وسعادت وسلامت همگی آنانرا مسئلت دارم .

علی اصغر حکمت

۱ - فهرست اعلام

پ

چ

خ

۲ـ فهرست کتب و مجلات

ج

ق

فهرست جغرافیائی

ر

ع

غ

ف

ی

۰ ـ فهرست کتب بالسنه خارجه

BOOKS IN EUROPEAN LANGUAGES

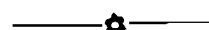
(In alphabetical order of Authors' Names except where no author's name occurs.)

By G. Morrison, M.A. Oxford.

A

B

V



۵ = فهرست تصاویر

صفحه

٦ - فهرست ابواب و فصول

تصحیح اغلاط

خواهشمند است قبل از مطالعه اغلاط را مطابق جدول ذیل

تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۵	نارتمبون	نارتمپتون
۲۷		این حاشیهٔ (۱) مربوط بصفحهٔ ۳۸ است	
۲۷	۱۸	لنیگراد	لنینگراد
۳۱	۱۷	کیب	کیب
۵۱	۱۰	کانچیان	کانچنان
٤٦	۲٤	یهام	ایهام
۵۱	۵	مختفله	مختلفه
۵٦	۱۳	بزدگ	بزرگ
۵٦	سطر آخر	قامی	قاضی
۷۲	۱۹	ابو سید	ابوسعید
۷۷	٤	حسن	حسین
۸۷	٦	الاطبارا	الاطبا
۸۸	۱۰	ماوراء النهر را	ماوراء النهر
۹۱	۱۷	بچنگ	بجنگ
۹۵	۲۰	والد و	والد
۹۵	۲۱	صاف	وصاف
۱۱٤	۱۲	یتخد	یتخذ
۱۲۳	۲	میر سلطان	پیر سلطان
۱٤٦	۱۲	مصحاحت	مصلحت
۱۵۷	۱۱	پشتیبان بود	پشتیبان من بود
۱٦۱	۱	اورا صاحب	او را
۱٦۱	۵	٦٦۷	٦۷٦

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۷	۲۸	سانسکریت	سانسکریت
۱۷۲	۲۳	ضزل	غزل
۱۸۳	۹	وسو	وجود
۱۸۶	۱٤	سوادی	سواری
۲۰۱	۱۰	است (۷)	است
۲۱۱	۱۷	۱٤٥۳	۱۳٥۳
۲۱۱	۱۹	۱۳۳٦	۱۳۳۳
۲۱۳	۱۱	۱۳٦۲	۱۳۸۲
۲۸٥	۱	ایکانی	ایلکانی
۲۸٦	۱۳	«	» (۱)
۲۹۳	۱	۸٤۲	۷٤۳
٤۰۱	۲٤	بما	بر ما
۳۰۳	۲۱و۲۳	آذری	آزری
۳۰۹	۱٦	۲۳٥۳ م.	۱۳٤۳ م.
۳۱۰	۲	۱۲٤۲	۱۳٤۲
۳۲۰	٦	آ(۱)ن	آن(۱)
۳۲۲	۱۸	ترتیب	تربیت
۳٤٥	۲۰	۱۲۳۱	۱۳۰٤
۳٦۳	۹	(٦	(۱)
۳۷۰	۲٤	ورحش	روحش
۷۷۱	۱۱	ببخش	ببمشش
۳۷۲	۲۰	۱)	۲)
۳۸٦	۲۰	۲)	۱)
٤۱۸	۱٤	زانوای	زانوان
٤۳٤	۳	در عصر	در این عصر
٤۳٦	۱٦	موسس	موسوس
٤٥۷	۳	دم مزن (۱)	دم مزن
٤۷٤	۱۸	خاطر	حاظر
٤۷۹	۱۲	نگاهداشته‌اند	نگاشته‌اند
٤۷۹	۱۲	مبانیت	مباینت
٤۹٦	۱٤	اول	براون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۲	۱۸ و ۱۹	دنیس	دینس
۵۰۳	۱۶	مطلعالسعدین	مطلع سعدین
۵۰٤	۱۵	تاریخ	بتاریخ
۵۱۲	۱۵	را	را که
۵۲۹	۵	سطنتی	سلطنتی
۵۳۳	۲۱	۳٤۱۱ م.	۱٤۲۱ م.
۵٤۷	۱۶	Ail	Ali
۵۶۶	۱۳	اسقندریان	اسفندیاریان
۵۸٤	۹	کاترنیوزلو	کاترنیوزنو
۵۹۱	۳	باشی ذکر	ذکر
۶۲۱	۲۲	وثقةالدین	ثقة الدین
۶۲۳	۱۵	میرخوندا	میرخواند
۶٤۰	۱۱	کتاب روضة الشقداء	۲) کتاب روضة الشهداء
۶۵۰	۲۲	الحقیققیا	الحقیقی
۶۵۱	۹	مرادهما	موداهما
۶۵۲	۲۱	۳۷۵ و۶۵۸	۳۷۵
۶۶۳	۱۵	انکلیسی ()	انکلیسی (۳)
۶۷۷	۳	و هلندی	و هندی
۶۹۱	۹	وجود او	جود او
۶۹۲	۱٤	شایخ	مشایخ
۶۹۲	۲۱	سقید	سعید
۶۹۳	۱۱	لطس	لطائف
۶۹۳	۱۶	رفت	یافت
۶۹٤	۲۰	۲)	۳)
۶۹۷	۱۶	۱۸۵۸/	۱۹۵۸/
۷۰۱	۶	قورینهٔ	قونیهٔ
۷۰۱	۲۲	۳)	۲)
۷۱۲	۱	از نیرو	ازینرو
۷۱۵	۱۲	مبالیتی	مباینتی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۱۶	۱۱	هجایهٔ	هجائیه
۷۱۷	۱۳	تا طعام	طعام تا
۷۲۲	۱۶	بردت	بروت
۷۲۳	٦	قزینی	قزوینی
۷۲٤	۹	میناتور	مینیاتور
۷۳٤	۲	قراء باغ	قراباغ
۷۳۷	۱۰	غربیه	غریبه
۷۳۷	۱۱	هفتگاه	هفتگانه
۷۳۷	٥	فصل	فضل
۷۳۸	۱۳	اونی	اولی
۷۳۹	۱۱	یافته	نیافته
۷۳۹	۱۶	آیدت	آید
۷٤۱	۱٤	مخدرمی	مخدومی
۷٤٤	۳	محاکمة اللفین	محاکمة اللغتین
۷٤۸	۱۷	تکلمه	تکمله
۷٤۸	۱۷	نفخات	نفحات
۸٤۸	۲۱	کامین	کاپتین
۷٤۸	۲۳	نفخات	نفحات
۷٥۰	۷	می‌نویسند	می‌نویسد
۷٥۰	۱۷	مأتل	تامل
۷٥٤	۱۸	خردش	خروش
۷٥٤	۲۲	بهمیناً	بهمینهٔ
۷٥۸	۱۹	بد آن	بدان
۷٦۰	٥	امت	است
۷٦۲	۲۲	قارهبون	فارهبون
۷٦۳	۱۸	شکر کذاری	شکر گزاری
۷٦۸	۲۰	صورت	صوت
۷٦۹	٦	جریم	حریم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷۱	۱۱	بیساری	بسیاری
۷۷۵	۵	بکتارت	بکتارت
۷۷۷	٦	طعمه	طمعه
۷۸۲	۳	بجنگ	بجنگ
۷۸۲	٦	بجر	بجز
۷۸۲	۱٦	بخرمان	بحرمان
۷۸٤		هم‌آوری	هم‌آوردی
۷۸۵	۲۲	٦۸٤٤	۱۸٤٤
۷۸۷	۱	جمانك	جمالك
۷۹۱	۲۱	چاشنی	چاشنئی

ERRATA

غلطنامه

Page	Misprint	Correction
ی	Britiah	British
یب	Fidauoi	Firdausi
6	l'histoire	l'histoire
	exagèrè	exagéré
	n'étaint	n'étaient
12	Frsnce'	France,
	,eportet ut, tu	,oportet ut tu,
	nosnescimus	nos nescimus
	l'Académie	l'Académie
16	d'Ohsson	d'Ohsson
25	Memoires	Mémoires
	chrètiens	chrétiens
	Empreurs	Empereurs
	Academic	Académic
	Letteres	Lettres
26	Assasins	Assassins
33	mongols	Mongols
99	publièe	publiée
98	Califate	Caliphate
120	Cæsaria	Cæsarea
127	Suttgart	Stuttgart
137	Nicolson	Nicholson
138	Athcneaum	Athenæum

Page	Misprint	Correction
144	Sir Houtum Schindler	Sir A.Houtum_Schindler
145	Elutherius	Eleutherius
153	Whiteman	Whitman
184	foresake	forsake
199	Bachanalians	Bacchanalians
242	Flix	Felix
245	appellé	appelé
	Turkish	Langlès
265	Choronological	Chronological
268	pro.	Prof.
276	Gibbon	Gibbons
290	Sir Houtum-Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
292	Schlechta Wesshard	Schlechta-Wissherd
	Roduel	Rodwell
299	l'Essaie	l'Essai
	Manicaæuse	Manichæus
306	Von Erdmann	von Erdmann
337	goyons	Toyavs
314	Facetiœ	Facctiæ
289	Flornac	Florence
403	Hafiz Fifty	Hafiz, Fifty
404	Grammer	Grammar
442	Cuort	Court
502	suqraes	squares
507	persans	Persans
	Hurufis	Houroûfis
520	Persan	Persans
531	d'Allesandsi	d'Alessandri
548	Anette	Annette

Page	Misprint	Correction
637	Poétes	Poètes
664	Elphinstoe	Elphinstone
764	_Wssehrd	_Wissherd
	Humours	Humour
765	Septete	Septet
685	(Note)٤	(Note)٣

